





PK            Isma'il Ankaravi  
6481           Mesnevi-yi serif serhi  
M9I8  
1872  
v.6  
pt.1

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---















فهرست جلد انسادس من شرح المنوی \*

- ۰۰۶ ای حیات دل حسام الدین بسی
- ۰۴۳ سؤال سائل و اظنی را از مرغیکه بر سر بر بض شهری نشسته بود
- ۰۵۸ نکوهیدن ناهوسهای پوسیده را که مانع زوق ایمان
- ۰۶۶ مناجات و پناه از حق جستن از فتنه اختیار
- ۰۷۵ حکایت آن غلام هندو که بر خداوند زاده خود هوا آورده بود
- ۰۸۰ صبر فرمودن خواجه مادر دختر را
- ۰۸۵ در بیان آنکه این غرور تنها آن هندورا نبود
- ۰۹۳ در عموم تاویل این آیت که کلا اوقدوانارا الحرب
- ۰۹۵ قصه هم در تقرر بر این آیت
- ۱۰۱ و نمودن پادشاه با مرا و متعصبان در راه ابا
- ۱۰۵ مرافعه امرا آن حجت بشبهه جبرانه
- ۱۱۲ حکایت آن صیادیکه خویش را در کبینه پیچیده بود
- ۱۱۷ حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را بزدیدند
- ۱۱۹ مناظره مرغ با صیاد در ترهب و در معنی ترهبی
- ۱۳۲ حکایت آن پاسبانکه خاموش گردید تا دزدان رخت تاجران بردند
- ۱۳۴ حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام
- ۱۴۱ حکایت آن عاشق که شب پیامد برآمد و عده معشوق
- ۱۵۰ استدعای امیر ترک مخمور مطر بر او وقت صبح
- ۱۶۱ در آمدن ضریر در خانه مصطفی صلی الله علیه و سلم
- ۱۶۵ امتحان کردن مصطفی صلی الله علیه و سلم عائشه صدیقه را رضی الله عنها
- ۱۷۰ حکایت آن مطربکه در بزم امیر ترک این غزل اغازید
- ۱۷۴ تفسیر قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا
- ۱۸۶ تشبیه مغفلی که عمر ضایع کند وقت مرگ در آن تکاتک
- ۱۸۸ نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب
- ۱۹۰ تمثیل مر دحر یص نایب بنده رزاقی حق را
- ۲۰۲ داستان آن شخص که بر در سرایی نیم شب سحوری میرد
- ۲۱۲ قصه احد احد گفتن بلال رضی الله عنه
- ۲۲۶ باز گردانیدن صدیق رضی الله تعالی عنه
- ۲۳۱ وصیت کردن مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم صدیق را رضی الله عنه



۲۳۹	خندیدن جهود و پنداشتن او که صدیق رضی الله عنه مغبوط است در بن عقد
۲۴۶	معاتبه مصطفی صلی الله علیه وسلم با صدیق رضی الله تعالی عنه
۲۵۰	قصه هلال که بنده مختص بود خدا را
۲۵۹	حکایت در تقریر همین سخن
۲۶۶	رنجور شدن این هلال و بی خبری خواجه او
۲۶۹	در آمدن مصطفی علیه الصلوة والسلام از بهر عیادت هلال
۲۷۳	در بیان آنکه مصطفی صلی الله علیه وسلم شنید که عیسی علیه السلام بر روی آن رفت فرمود
۲۸۲	داستان آن عجوزه که روی زشت خویش را چندره و کلک کونه ساخت
۲۸۴	داستان دویش که آن خواجه کیلانی را دعا کرد
۲۸۸	قصه آن دویش که از آن خانه هر چه میخواست میگفتند که نیست
۲۹۲	رجوع پداتان آن کبیر
۲۹۹	حکایت آن رجور که طیب در او امید صحت ندید
۳۰۸	رجوع بقصر رنجور
۳۲۱	قصه سلطان محمود و غلام هند و
۳۳۷	لیس للماضین الموت أعمالهم حسرة القوت
۳۴۶	بار دیگر رجوع کردن بقصه آن صوفی و قاضی
۳۵۱	رفتن صوفی بسوی آن سبلی زنش و بردن او را
۳۶۰	رجوع بحکایت قاضی و صوفی
۳۷۰	طیره شدن قاضی کستانی زان رنجور
۳۷۲	جواب دادن قام آن صوفی را
۳۸۱	سؤال کردن آن صوفی قاضی را
۳۸۲	جواب گفتن قام صوفی را
۳۹۷	باز سؤال کردن بی از آن قاضی
۳۹۸	جواب قاضی سو صوفی را
۳۹۹	قال صلی الله تعالی لیه وسلم ان الله تعالی یلیق الحکمة علی السنة الواعظین بقدر هم المستمعین
۴۰۳	دعوی کردن ترک و بستن او
۴۰۶	مضاحک گفتن در و ترک را از قوت خنده بسته شدی
۴۰۹	رحم آمدن استاد برك



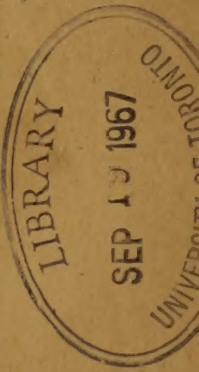
کفتن درزی ترك راهمی خاموش که	۴۱۱
در بیان آنکه بیکار ان و افسانه جوان مثل ان ترك اند	۴۱۱
مثل	۴۱۵
باز مکرر کردن صوفی سؤال را	۴۱۸
جواب دادن قاضی صوفی را	۴۲۱
حکایت در تفریران که صبر در رنج کار سهلتر از صبر در فراق یار	۴۲۵
مثل	۴۳۰
قصه فقیر روزی طلب بی واسطه کسب	۴۴۳
قصه آن کنج نامه که در پهلوی قبه	۴۶۶
تمامی قصه آن فقیر و نشان جای آن کنج	۴۷۳
فاش شدن خبر آن کنج و رسیدن بکوش پادشاه	۴۷۵
نومید شدن پادشاه از یافتن آن کنج	۴۷۷
بازدادن پادشاه آن کنج نامه را	۴۸۲
حکایت مرید شیخ حسن خرقانی	۵۰۱
پرسیدن آن وارد از حرم شیخ که شیخ بکجاست	۵۰۴
جواب کفتن مرید و زجر کردن مریدان طعانه را	۵۰۷
واکستن مرید از وثاق شیخ	۵۲۳
یافتن مرید مراد را و ملاقات او با شیخ	۵۲۵







PK  
6481  
Mg 18  
1872  
v. 6  
pt. 1



جلد سادس  
شرح مشنوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المجد لله الذي جعل القسم السادس من كتاب المشنوی المعنوی الالهی الربانی مظهر  
 العجائب والعبير \* وصيره من بين اخواته الخمسة كالجهة الفوقية المزينة بجوهر العلوم  
 التي يهتدى بها السالكون في ظلمات بحر الحوادث وبرز الصور \* وابياته الشريفة  
 كالشهب الزاهرة في طرد الخواطر النفسانية والافكار الشيطانية من قلوب اهل  
 النظر \* وصلى الله على نبيه محمد سيد البشر \* وشفيح العصاة يوم المحشر \*  
 وعلى آله واصحابه الذين كانوا عند النبي كأنهم على رؤسهم الطير \* من حسن  
 الآداب والسير \* اما بعد \* حمد الله العزيز الغفار والصلوة والسلام على نبيه  
 محمد المختار \* اين مجلد ششم را نیز برآن اعتبارات سابقه قیاسی کن زیرا این مجلد  
 نیز بدان اعتبارات مذکوره بر سایر اخوات خود فضیلتی ودرجاتی دارد که این نیز  
 من حیث المرتبه چون جهت فوقانیست بجوهر علوم و عرفان مزین کشته \*  
 وبصایح معارف وایقان منور شده لازم آمد که تحریر شرح این مجلد را نیز رغبتی  
 و همتی نمایی وسعی وجهدی کنی تا طالبان علم مشنوی و شاربان رحیق معنوی \*  
 هر بار که از این شرح شریف استفاده کنند تر ابدای خیر یاد دارند و بحسب  
 تواند زمینی سینه بکارند \* بدانکه آن زبده اولیای عالی صفات \* و آن خلاصه  
 اصفیای رفیع الدرجات \* مفتاح مغالق ابواب مشنوی و مصباح ظلمات شکوک  
 و شبهات معنوی بدیباجه این دفتر چنین ابتدا کند و بفرماید (مجلد ششم از دفترهای  
 مشنوی و مینات معنوی) مینات مینه نک چه بدر مینه برهانه و حجتیه در بر یعنی  
 معنوی اولان مینه لردن و مشنوی شریفک دفتر لندن النجی مجلد (که مصباح  
 ظلام وهم و شبهت و خیالات شک و ریت باشد) که وهم و شبهت و خیالات شک  
 و ریت ظلامک مصباحیدر مصباح چراغ منیره در بر ظلام ظلمت معناسنده در  
 وهم حواس خسته باطنه دن بر قوه مدر که در که جزئیاتی ادراک الی و ادرار کننده

دخی اکثر خطا و غلط ایلمر شبهت التباسه دیرل یعنی شول خاطر مه دیرل که انک حقیقی معلوم اولیه خیالات خیالک جمیدر خیال دخی حواس خمسہ باطنه دن بر قوتدر که حواسدن زانله اولان صوراندن منتقشه اولور و بوقوت خیالیله حس مشترکه خزینہ کچی کلور شک بر نسنه نک وجودیله عدمی مایلینده تردد ایلمک در ریت قلبه قلق واضطراب و یرن خاطر مه دیرل و شک معناسنه دخی استعمال ایلمرل وهم و شبهت و خیالات و شک و ریت بوجهله سی درونه کدورت و یریحی و قلبه ظلمت براغچیلردر اگر منور درون اولان بر مصباح اولمز ایسه قلب بونلر واسطه سیله مظلم و مکدر اولور پس دفاتر مشنوی شریفدن بود دفتر و براهین معنویدن بو برهان انور وهم و شبهت و خیالات و شک و ریت ظلامنک مصباحی اولور و بوسراج منبرک انوار یله سالک خانه داندن بو کونه ظلمتلی دفعه و ازانله قیلور ( و این مصباح را بحس حیوانی ادراک نتوان کرد ) و بو مصباحی حس حیوانی ایله ادراک ممکن اولمز یعنی بز بوقسم سادسه مصباح ظلام وهم و شبهت دیو تعمیر ایلمک بو مصباح مصباح صوری دکدر که حس حیوانی ایله ادراک اولنه بو مصباحی حس حیوانی ایله ادراک ایلمکه بر کسه قادر دکدر بونی بر بصر بصیرتی اولان کیمسه ادراک ایلمر و بصر بصیرتی اولمین و حیوانیت مرتبه سندن گذر قیلین کیمسه ل مجرد حس حیوانیه ایله بو مصباحی ادراک ایلمکه تاب و توان طومر \* ( زیر ا مقام حیوانی اسفل سافلینست که ایشانرا از بهر عمارت صورت عالم اسفل آفریده اند ) \* زیرا حیوانه منسوب اولان مقام و یا خود حیوانیت مقامی اسفل سافلیندر تکیم \* ثم در دناه اسفل سافلین \* آیت کریمه سیله مقام حیوانیتیه اشارت قیلینشد که اول حیوانلری و حیوان منزله سنده اولان انسانی عالم اسفلک صورتنی عمارت ایلمکدن اوتری یاراتمشلردر یعنی بو حیوان سیرت اولان انسانی اسفل سافلین اولان دنیاک و عالم طبیعتک صورتنی تعمیر ایلمکدن اوتری خلق ایلمشلردر اگر بونلر اولمیددی دنیا خراب اولیدی کما قال علیه السلام \* لولا الحقا لخربت الدنيا \* ( و بر حواس و مدارک ایشانرا دایره در کشیده اند که ازان دایره تجاوز نکشدن ذلك تقدیر العزیز العظیم ) \* و بونلرک حواس و مدارکی اوزره برداره چکمشلردر حواس حسک و مدارک مدرکک جمیدر مدرک مصدر مییدر یعنی درک یعنی اول حیوان و حیوان منزله سنده اولان انسانک حسلری و ادراکلری اوزره برداره معنوی و سور غیبی چکمشلردر که اول دایره معنویدن و سور غیبیدن بونلرک حواس و مدارکی تجاوز ایدمزلر و کندی مقید اولدقلری مرتبه لادن طشره کیده منزل بوداره معنوی و بونلرک حواس و مدارکی اوزره سور غیبی چکلمک عظیم و عزیز اولان خدائک تقدیر یدر پس اول الله هر شینه بر حدمین و بر مرکز مین تقدیر ایلمشدر که



اول شیء حق تعالیٰ تقدیر ایلدیکي حددن وداثره دن تجاوز ایلکه قادر اولماز  
 و بول بولماز \* (یعنی مقدار رسیدن نظر ایشان وجولان عمل ایشان بدید کرد) \*  
 یعنی بونلرک نظر لریک ایشمسک مقدار بینی ودخی بونلرک عملیک جولانی  
 اول عزیز وعلیم اولان خدا ظاهر ایتدیکه اصلا بونلرک عملیک جولانی اول  
 مقدار معیندن ایلر و کتمز وانلرک مبلغ نظری خدای تعالیٰ تبیین و تقدیر ایلدیکي  
 حد معیندر تجاوز ایتمز (چنانکه هر ستاره رامقداریست و کارگاهی از فلک تا آن  
 حد عمل او برسد) مثلاً انجمن که هر بر ستاره ایچون فلکه بر مقدار و بر کارگاه  
 واردر که انک علمی اول حده دک ایشور و اول حددن تجاوز ایلمز نتکیم حق  
 تبارک و تعالیٰ سوره یسده یورور \* والشمس بحری مستقر لها ذلک تقدیر العزیز  
 العلیم \* یعنی الله تعالیٰ ایلرندن بری و جله ستاره زدن بری شول شمدر که  
 جاری اولور انک ایچون اولان مستقره یعنی انک ایچون مخصوص و معین اولان  
 قرارگاهه که انک دوری اول حده معینده منتهی اولور و ایلر و کتمکه و اندن تجاوز  
 ایتکه قادر اوله عز یس شمسک مستقری مسافرک مستقر نه تشبیه اولندی نتکیم  
 مسافردخی مسیره سنی قطع ایلدکده مستقرنده سفری نهایت بولور ذلک شمسک  
 جریاتنه اشارتدر یعنی اول جری بدیکه حکم رایقه و عبرت رایقه بی متضمندر که  
 انده عقول و افهام کچره در اول جمع مقدرات اوزره قدرتیه غالب اولان  
 خداوندک تقدیر یدر اوله عزیز که علمی جمیع معلوماتی محیطدر ودخی حق تبارک  
 و تعالیٰ (والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القديم) آیتک موججه قره دخی  
 بکرمی سکن منزل تقدیر ایشدر نتکیم کلشن راز صاحبی دیشدر \* بیت \* قررا  
 بیست و هشت آمد منازل \* شود با آفتاب آنکه مقابل \* پس آنکه او چو عرجون  
 قدیمست \* ز تقدیر عزیزیکه عایمست (بیت) مه دوروزنیم هر برچی بود \*  
 درمهی قطع همه کردون کند) و ماه کندی ایچون مقدر اولان بکرمی سکر سکر زدن  
 طشره سیر ایتز بلکه همان کندی ایچون تقدیر اولان منازلده سیر ایلر و کذلک  
 شمس دخی قری ادراک ایتمز وانک منازلنه کتمز نتکیم حق سبحانه و تعالیٰ حضرت لری  
 یورر (لا الشمس یبغی لها ان تدرك القمر واللیل سابق النهار و کل فی فلک  
 یسبحون) یعنی شمس ایچون صحیح و مستقیم اولماز و کالایق و سهل کلز که قرابله  
 یله بریده مجتمع اوله وانی شمس برکانه ادراک قیله زیرا قر فلک اولده و اول  
 اون ایکی برچی بر آید قطع ایلر و آفتاب فلک چهارمه در و اول اون ایکی برچی  
 بر یلده قطع ایلر یس آفتاب سرعت سیده ماه کی اولسه و ارن ایکی برچی  
 اوتوز کونده قطع قیله فصول سنه کندی وضعیتدن ساقط اولوردی و تگون  
 نیاته و تبیش حیوانه خلل کلوردی و کجه سابق نهار دکادر و اهل نفس سیر لیلدن

مراد آیت لیل و نهاردن مراد آیت نهاردر دیشلرکه آیت لیلدن مراد قرآیت  
 نهاردن مراد شمس اولور یعنی آیت لیل آیت نهاره سابق اولمز والی بوم المقیام  
 قر ضیاده آفتابه سبقت قیلز و بوشمس و امارك کلبسی برفلکده انبساط ایله مسیر  
 ایدرلرکه اصلا کندی دأره لرندن و مسیره لرندن تجاوز ایتکه و طشره کتکه  
 قادر اوله مز لر پس وجود انسانی دخی آسمانه بکزر و انده اولان حواس و مدارك  
 آسمانده اولان کواکبه بکزرکه هر برکوب کندی مدار و مسیره سندن نیچه تجاوز  
 ایلمکه قادر اوله مز سه هر برحس و هر بر قوت مدرکه دخی کندی ایچون معین  
 اولان حددن تجاوز ایلمکه قادر اوله مز تکیم بو خصوصه بر آخر مشال دخی  
 ضرب ابدوب بیوررلر \* (و همچون حاکم شهریکه حکم اودر آن شهر نافذ باشد  
 پس درورای توابع آن شهر حاکم نباشد) \* و دخی بر شهرک حاکمی کیبکه انک حکمی  
 اول شهرده نافذ اولور پس اول شهرک توابعنک و راستنده حاکم اولمز کذلک حیوانیت  
 مرتبه سنده اولان کیمسه رک هم حسلری و ادراک لری کندیله مخصوص اولان  
 دأرده حکملری نافذ اولور و کندیله مخصوص اولان دأرنک وحد معینک  
 و راستنده انلرک حکملری نافذ اولمز و هر بریسی کندیله محدود اولان حصه سندن  
 تجاوز قیلز (عصمنا الله من حبسه و ختمه و ما حجب به المحجوبین یارب العالمین) الله تعالی  
 حضرت تلیری بزی کندیله حس سندن و ختمندن معصوم و محفوظ ایلسون و دخی  
 محجوب تلیری و ممنوع ایلمدیکی شیلردن بزی معصوم ایلسون آمین یارب العالمین عصم  
 فعل ماضی در باب ثانیدن موقع دعاده واقع اولدیغندن اوتری امر غائب معنایی  
 و بریلور و تقدیر کلام عصم الله حواسنا و مدار کننا من حبسه و ختمه و من حجاب  
 ما حجب به المحجوبین دیمکدر فحقن الله تبارک و تعالی حضرت تلیری حواس ظاهره بی  
 و حواس باطنیه بی حبس ایلسه اصلا مرتبه حیوانیتدن و مقام شهوانیتدن ایلروسنی  
 کورمکه وانک و راستنده اولان مقامک سوزنی ایتکه قادر اولمز و برقلبه که حق تعالی  
 مهر اوره اول قلب کلام حتی فهم قیلز و کندویه نافع اولان عملی مضر اولان  
 عملدن فرق و تمیز ایلز و فحقن حق تبارک و تعالی بر کیمسه بی نورانی و ظلماتی اولان  
 حجاب کثیره دن بر حجاب ایله محجوب ایلسه اول کیمسه اول حجابک و راستنده  
 ناظر اولغه وانک فوقنده اولان مراتبی و احوالی کورمکه قدرت و رخصت بولماز  
 تکیم حق تعالی حضرت تلیری محجوب اولنلر حق سنده (و جعلنا من بین ایدیههم سدا  
 و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لایبصرون) بیوردی و قبللری فهم معانی قیلین  
 و کوشلری مستمع و مدرک اولمین کیمسه لر حق سندر \* و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه  
 و فی آذانهم وقرا \* بیوردی پس حق سبحانه و تعالی به یار بنا سن بزم حواس  
 و ادراک لری مقام محسوساتده حبس قطعه و بزم قلب لری جهل و غفلت ختمی ایله



مختوم ایله و بزى محبوب اولئر منزله قومه دیوروز و شب دعا ایلك سالكه لازم اولور و عاقل اولان همیشه \* اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه اللهم ارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اللهم ارنا الاشياء كما هي \* دیودعال قیلور پس حق سبحانه و تعالیدن رجائز بودر که جمله مزك حسارنی غشاوه غفلت ایله مستور و محبوس اولمقدن و حجاب جهالت و ضلالت ایله محبوب قیلمقدن مصون و محفوظ ایلسون آمین یارب العالمین چونکه هر قسمك اولنده قدوة العارفين و زیده الواصلین اولان شیخ حسام الدین افندی حضرتلرینك قدس الله تعالی روحه اسم لطیفاری ایله نظمه شروع ایلك حضرت خداوندك كارك دأب شریفاری اولدی ایسه بوجلدك اولنده دخی ینه اول قاعده سابقه اوزره اول حضرتك نام شریفی ایله بوقسمك دخی نظم لطیفنه شروع ایدوب اكا خطاب ایلك ایله بوكونه ابتدا بیوررلر ❁ مشوی ❁ ای حیات دل حسام الدین بسی ❁ میل می جوشد بقسم سادسی ) ای قلبك حیاتی اولان حسام الدین سادسه منسوب اولان قسمك نظمنه چوقلق میل جوش ایلر حسام الدین افندیك اسم شریفاری حسن در و حسام الدین اول حضرتك لقبدر و اول حضرته حسام الدین دیو لقب اولمنه سنك تحقیق و بیانی جلد اولك دیباجه سنده و دخی جلد ثانینك اولنده قریب اولان بیتلرده مرور ایلشدر اول محلارده طلب اولنه و حیات دل فی الحقیقه علمدر کما قال اسدالله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله عنه \* بیت \* حیات القلب علم فاعتمه \* و موت القلب جهل فاجتنبه \* و اصحاب فصاحت و ارباب بلاغت اکثر زمانده عادل و عالمی علم منزله سنه تنزیل ایدوب رجل عدل و رجل علم دیرلر و محیی قلب اولان عالمی هم عین حیات قلب اولمق مرتبه سنه تنزیل ایدوب اكا فلان حیات القلب دیو تعبیر ایدرلر پس حضرت مولانا قدس الله سره الاعلی مرده دللری آب حیات علم و عرفانه زنده قیلان حسام الدین افندی حضرتلرینی قدس الله سره عزیز عین حیات دل اولمق منزله سنه تنزیل ایدوب ای حیات دل اولان حسام الدین دیمکله اول حضرته خطاب قیلدیلر و قلب شریفلرندن بوقسم سادسك نظمه کله سنه و مؤلف اولمنه چوقلق میل و محبت جوش و خروش ایلدیکنی هم اول حضرته مخبر اولدیلر و میل من جوشد بقسم سادسی دیبویب میل می جوشد دیملزده نکتته بودر که بوقسم سادسه قلب شریفلرندن جوش ایلین کثرت میل فی الحقیقه کندی وجود مجازیلری طرفندن اولیوب بلکه مقلب القلوب و الابصار و محمول الاحوال و الافکار اولان خدای تعالی حضرتلری طرفندن اولدیغنی اشعار ایلر که قلب برشیننه مائل اولمز الاحق تعالی حضرتلرینك اول قلبی اول شیننه مائل قیلمسيله و درون دلدن برشینك وجودینه میل و محبت



جوش و خروش قیلز الامقلب القلوب اولان خدائک اول قلبی محرک و هیچ  
اولسیله قیلور بسی ده اولان بامصدر به و سادسی ده اولان بانبست ایچون اولور  
\* مشوی \* کشت از جذب چوتو علامه \* درجهان کردان حسامی نامه \*  
سنتک کی بر علامه تک جذبندن جهانده بر حسامی نامه کردان اولدی درجهان  
حسامی نامه کردان کشت تقدیرنده اولور و مشهور شده عناسی و یریلور حسامی  
نامه مشوی شریفک لقبیدر حسام الدین افندی حضرتلری بونک تألیفته صلت  
غائبه اولدیغندن و اول حضرت بونامه شریفک نظمه کلسنی حضرت مولانان  
استدعا قیلدیغندن اوتری و حضرت مولانا قدس سره دخی بونامه شریفی اول  
حضرتک مجرد استدعای ایچون ناظم اولدقلرندن اوتری بو حسامی نامه اول حضرته  
نسبت قیلندی و بو که حسامی نامه دیولقب و یرلدی و سامی نامه هم دینلدی علامه  
مبالغه ایله بیلجی دیمکدر حسام الدین افندی حضرتلری هم علم ظاهرده و هم علم  
باطنده علامه وقت ایدی و اول حضرت مولانانک وجود شریفلرندن  
بو سامی نامه تک نظمه کلسنی استدعا قیلورلر و جاذب اولورلر دی و نظمه کلان  
و مکتوب و مسطور اولان ایسات شریفه بی و کلمات طیبه بی هم طالبلوه و سالکله  
تالی و ناقل اولورلر دی و بونی مستمع اولغنه و معانی شریفه سندن بهره بولغنه  
انلری جذب قیلورلر دی و اول حضرتک قوت جاذبه سیله مشوی شریفی انلرک  
لساندن استماعه چوق کیسه جمع اولورلر دی و اکثر طالب معرفت اولنلرک قلبه  
بو کتاب مستطابک محبتی دوشوب بونک نسخه سنی آلورلر دی و تعالیسه اشتغال  
قیلورلر دی حتی اول حضرتک همت عالییه سی و قوت جاذبه سی ایله بو سامی نامه  
مشهور آفاق اولدی و اول زمانده هم بونک نام و نشانی جهان ایچره تولدی  
\* مشوی \* پیشکش می آرمت ای معنوی \* قسم سادس در تمام مشوی )  
بو بیتک لفظ شریفندن بالمطابقه مستفاد اولان معنی بودر ای معنوی اولان  
حسام الدین جلد سادسی مشوینک تمام اولدیغی وقتده سکا ارمغان کتوررم  
و سکا آتی هدیه قیلورم دیمک اولور \* مشوی \* شش جهت رانورده زین شش  
صحف \* کی بطوف حوله من لم یطف ) ای حسام الدین چلبی بوشش صحفدن  
شش جهاته نوروریر تاکم انک خوانی طواف ایلیه شول کیسه که طواف ایلدی کی  
حروف ناصبه دندر تعلیل معناسنی افاده ایلر یطوف فعل مضارع مفرد مذکر  
غائبدر منصوبدر کی ایله فاعلی من در که محلا مر فوعدر لم یطف بحد مطلق مفرد  
مذکر غائبدر فاعلی تحتیده مستتر هو در که من لفظنه راجعدر حول بونده طرف  
معناسنه در اکامتصل اولان ضمیر غائب بیت اولده اولان مشوی به راجعدر علی  
سبیل البدل شش صحفدن هر برینه راجع اولسه دخی جائزدر پس تقدیر کلام بویله

دینک اولور که ای حسام الدین چلبی الی جهاته بوالتی صحیفه اولان مشنوبدن نور  
 ویرعی اطراف وجوانبده ساکن اولان اقوام وطوائفه بوشش مجلددن مانند نور  
 ظهوره کلان معانی منیرینی ایر کورتاکم بومشوی شریفک حولنی وجوره سنی  
 طواف ایلمن کسه طواف ایلمه که بونک اطرافنی طواف ایلمن کسه کعبه شریفی  
 طواف ایلمن قدر اجر وثواب بولور بلکه کعبه حقیقینک راهنه سالک اولوب آئی  
 طواف ایلمک مرتبه سن بولور \* مشنوی \* عشق رابا پنج وباشش کار نیست \*  
 مقصد اوجز که جذب یار نیست (عشق که پنج وشش ابله کاری یوقدر زیر انک  
 مقصدی یارک جذبندن غیری دکله در عشق بونده عاشق معناسنه در مبالغه دن  
 اوتری مصدر ذکر اولمشدر و تقدیر کلام بویه دینک اولمشدر که عاشقک بش  
 حواس وشش جهاتله کاری یوقدر اول عاشقک مقصد اقصی ومطالب اعلامی  
 یاری کنندی به جذب ایلمکدر و یا خود ایلم مقصدی یارنی کندوسنه جذب ایلمکدر  
 بوندن غیری دکلدر عاشق عدو عدد قیدنده اولمز و اهل صورت کبی همان اسم  
 ورسم مرتبه سنده قالمز بلکه اول عاشق بوشش جهات اولان هر آت کونده آثار  
 صفات یاری مشاهده قیلور و انک قربنی و رضاسنی قلاب محبتله کندو جانبنه جذب  
 اولور و بش حسی دخی انک بیوردیغی ییره بدیل و خرج قیاور و اول یار حقیقه دن  
 نیچه واردات و فیوض انک ظهور قیلسنه منتظر اولور و فتوحات غیبیه و کشفات  
 لاریبیه انک کلسنی رجا قیاور \* مشنوی \* بو که فیما بعد دستوری رسد \* رازهای  
 گفتنی گفته شود) اوله که بو کلامد نصکره اولان کلامه حضرت حق جانبدندن  
 ردستور بنده سوبلنسی لازم اولان رازل سوبلنمش اوله بهد لازم الاضاغه اولان  
 ظروف منیه دندرو یا خود فیما بعد هذا الکلام تقدیرنده اولور \* مشنوی \*  
 یاسانی کان بود زدی بکتر \* زین کنایات دقیق مستتر) بنوع بیانله که اول بیان  
 یقینک اوله بود دقیق اولان مستتر کنایتلردن یعنی بو اوله که بو کلامد نصکره ردستور  
 آلهی ایشه سوبلنسی لازم اولان سوزلر سوبلنمش اوله شول بر بیانله که بود دقیق  
 اولان و مخفی و مستتر اولان کنایتلردن فهمه زدی بکتر اوله و عقله و طبعه ملامت کله  
 زین کنایات دقیق مستتر بیورد قلمی کنایتلردن مراد و دقیق و مستتر اولان  
 عبارتلردن مقصود بوندن مقدم علی سبیل الکنایات بیورد قلمی ایساتدر که  
 اول ابیات و کلمات من وجه طالبک فهمه زدی بکتر دکلدر چونکم بو پر کنایات اولان  
 ابیات مبتدینک فهمه نوعا زدی بکتر دکله در یس بیوررلر که بو اوله که بوند نصکره  
 دستور آلهی اوله و سوبلنسی لازم اولان رازلر بر بیانله سوبلنمش که اول بو کنایات  
 دقیقه مخفی طریق اوزره سوبلن ابیات غامضه دن مبتدینک فهمه اقرب کله  
 \* مشنوی \* راز جز بار از دان انباز نیست \* راز اندر گوش منکر راز نیست (



راز رازدان اولان کیمسه دن غیر ایله انباز دکلدن راز منکرک کوشنده راز دکلدن انباز  
 اورتغه دیرلر یعنی اولیانک رازی محرم اولان کیمسه لدن غیر ایله اورتق اولنر و مقارنت  
 و مشاکت قیلنر بلکه همان محرمان سر ابرده راز اولان عارف لره همدم اولور  
 و امتزاج قیلور و منکر راز اولیا اولنلر له همدم اولنر و مقارنت قیلنر زیرا منکر راز  
 اولیا اولان کیمسه لک کوشنه کتورب اولیانک رازنی بر بر سویسک و نیجه براهین  
 و دلائل ایله انی تحقیق و تقریر ایسک انک کوشنده اول راز اولیوب بیهوده و بیعنی  
 کلام او اور و لابد اکان صدیق قیلوب تکذب قیلور \* مثنوی \* لیک دعوت  
 واردست از کردگار \* با قبول و ناقبول اورا چه کار ) لیکن حضرت کرد کاردن  
 دعوت وارد در قبول و ناقبول ایله اورازد انک نه کاری وارد یعنی اگر چه راز منکرک  
 قولاغنده راز دکلدن و رازدان اولان نبی و یا خود ولی اول رازک منکر قولاغنده  
 راز اولیه جغنی و منکر اول رازی قبول قیلنر جغنی بیلور ولیکن منکر و مستنکر لری  
 طریق حقه دعوت ایسک حضرت کرد کاردن وارده اولمشدر حضرت حق  
 (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک) دیو کندی رسوله تبلیغ احکام ایسک ایچون امر  
 بیورمشدر و دخی بو امتدن امر معروف و نهی منکر قیلنر و خیراته داعی اولمغه  
 مستحق و لایق اولان عالم لره هم (واتسکن منکم امة یدعون الی الخیر و یا امرون  
 بالمعروف و ینهون عن المنکر) دیو امر معروف و نهی منکر قیلنر و خلقی خیراته  
 داعی اولمغه امر بیورمشدر خلق قبولیه و عدم قبولیه انلرک نه کاری وارد که  
 (وما علی الرسول الا البلاغ) آیتنک مو جبنجه رسوله لازم اولان انجیق بلاغ میندز  
 \* مثنوی \* نوح نه صد سال دعوت می نمود \* دمدم انکار قومش می فرود \*  
 هیچ از گفتن عنان را پس کشید \* هیچ اندر غار خاموشی خزید ) نوح علیه  
 السلام حضرت تلی طقوز بوزیل قومی دعوت ایلدی دمدم انک قومنک انکاری  
 زیاده اولدی هیچ نوح حضرت تلی سو یلمکدن عنانی کبرورک چکدیعی  
 بو مقرر در که چکمدی و هیچ خاموشلق مغاره سنه اول حضرت سور تندیمی  
 بو معلومدر که سکوت مغاره سنه سور تنوب کتمدی بو بیتده استفهام تقریری وارد  
 خزیدن سور تنکه و ای کلمه که دیرلر بونده صمت و سکوت جان بنه یاب یاب کتمکدن  
 و عاقبت سکوت ایتمکدن عبارت اولور بو بیتین شریفین اولاسوره عنک بونده اولان  
 بو آیت کریمه نیک مضمونی اولور قال الله تعالی (ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم  
 الف سنة الاخیسین عاما) یعنی تحقیقا بزارسال ایلمک نوحی قورمنه پس اول نوح  
 قومنک ایچنده بیک سنه قرار ایلدی الالی سنه دکل زیرا اشهر روایت اولدر که  
 بعدالار بعین حضرت نوح دعوتیه مبعوث اولوب طقوز بوزالی سنه دعوت ایلیوب  
 و بعد الطوفان الشمس بیل حیاطده اولمشدر و بو آیتده حضرت حبیب الله و دخی

ناسی طریق حقه دعوت قیلان مر شدله تسلیه واردر تابلیه کفار و اذواجفای فجاره  
 صبر ایلیه لر حضرت مولانا تک بیت اولده نوح یغمبره طقوز بوزیل دعوت کوستردی  
 بیورد قیلرندن مراد طقوز بوزیله حصر و متحدید اولمز بلکه دعوت تک کثرت ایامی  
 بیان ایلمک مراد اولور و نایب سورته نوحده اولان بوآیت کریمه تک مفهومی اولور  
 کما قال الله تعالی ما کبائنه (قال رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزد هم دعای  
 الافرار) یعنی نوح علیه السلام دیدیکه یاربی تحقیقا بن دعوت ایلدم قومی کیجه  
 و کوندز و بونلره بنم دعوتم زیاده ایلدی الافرار لیلین ضحاک بوآیت کریمه تک تفسیرده  
 ابن عباس حضرت لرندن بویله روایت ایلرکه ان قوم نوح کا نوا یضر بونه حتی یسقط  
 و یظنون انه قد مات فیخرج فی الیوم الثانی و یدعوهم الی الله سبحانه و حکمی محمد  
 ابن اسحق عن عیید بن عمر البلی انه بلغه انهم کا نوا یطشون به و یخفقونه حتی  
 یغشی علیه فاذا افاق قال رب اغفر لقومی فانهم لا یعلمون و روی ان شیخنا منهم جاء  
 یتوکا علی عصا و معه ابنه فقال یابنی لا یغرنک هذا الشیخ المجنون فقال یابنی مکنی  
 من العصا فاخذها من ایه فضرب نوحا فشججه شججه منکره فاوحی الله الیه \*  
 ان یؤمن من قومک الاین قد آمن فلا یتنس بما کانوا یفعلون \* فانی مهلکمهم و منقذک  
 منهم فینشد دعای نوح علیهم فقال رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا  
 فاوحی الله الیه ان اصنع الفلک ❁ مثنوی ❁ کفت از بانک و علا لای ساکن \*

---

هیج واکر دد زراهی کاروان) حضرت نوح علیه السلام دیدی کلاب  
 صدا سندن ودخی اورمه لرندن و فغان لرندن هیج کاروان بولندن کبرو دوزمی  
 بو مقرر در که بر قافله کلابک عوعو نندن اوتری بولدن کبرو دوزم پس بندخی بوسک  
 سیرت اولانلرک طعن و انکار نندن اوتری طریق دعوتندن نیچون دوزم دیدی پس  
 هر وقتک نوحی اولان اهل روح و اصحاب فئوح هر بار که کندی قوم لرندن  
 جفا و اذا کوردر بویله دبرل ❁ مثنوی ❁ یاشب مهتاب از غوغای سک \*

---

سست کردد بدرادر سیرتک) یا خود شب مهتابه غوغای سکن بدرک سبرده تک  
 و پویی سست اولورمی بو مقرر در که کلبک غوغا سندن بدر کندی سیروسلو کنده تک  
 و پویی سست قیلز اگر چه کلابدخی کندی عادتنی ترک ایلیوب غوغادن و بنا حدن  
 فارغ اولمز کما قیل البدر یلوح و الکلب یوح \* پس بدر فلک عرفان اولان مر شدل  
 سک سیرت اولان منکر و مفسد لک بود نیاده انلره اولان جفا و اذالندن و طعن  
 و غوغا لرندن سیروسلو کلرنی قوبوب اندن رجوع قیلزلر و دعوت و ارشاد ایلمکدن  
 فارغ اولزلر ❁ مثنوی ❁ مه فشاندن نورسک عوعو کنده \* هر کسی بر خلفت  
 خودمی تند) ماه نورنی صاچروسک عوعو ایلر هر برکسه کندی خلقنی اوزره  
 طولانور یعنی خاصیت ماه نورنی زمینه و اهل زمینه نثار ایلمکدر و خاصیت کلب



انك نوره قارشو اورمكدر \* فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله \*  
 آيت كريمه سنك موجبجه لادهر بر كسه كندی خلت اصلیه سنك مقتضاسی  
 اوزره طولانور \* وقل كل يعمل على شاكلته \* نص شريفك موجبجه كل انسان  
 كندی شاكله طبعیه سنك مقتضاسی اوزره عمل قیلور \* وكل اناه يترشح بما فيه \*  
 قولك مفهومجه هر كسك كاسه وجودنده نه وضع اولديسه اول ظهوره كلور  
 هر بار كه اهل ضلالت واصحاب غوايت اولان كسه لردن فسق و مصيبت و كبر  
 ونخوت و بونلر امثلی اولان خصصت ظهوره كسه اهل هدايت و اصحاب  
 طاعت اولان صاحب سعادت لردن انلر رفق و ملايمت و اطفاله پند و نصيحت  
 و طريق حقه ارشاد و دعوت ايلك صادر اولور ❁ مثنوی ❁ هر كسی را خدمتی  
 داده قضا \* درخور آن گوهرش در ابتلا قضاى الهی هر بر كیمسه به بر خدمت  
 و بر مشدر ابتلا و امتحانده اول كیمسه نك اول گوهرينه لایق یعنی هر بر كیمسه بی  
 حقی سبحانه و تعالیك قضاى بر خدمت ایچون دوزمش و اول كیمسه به ابتلا  
 و امتحان وقتنده انك ذاته لایق اول خدمتی و بر مش و اول كیمسه اول خدمت ایچون  
 مخلوق اولمش فكل میسر لما خلق له حدیثك حسبجه هر كسه نه خدمت ایچون مخلوق  
 اولديسه اول خدمت میسر اولمش و غیر بیسی اكا صعب و عسیر كیش ❁ مثنوی ❁ چونكه  
 نكذار دسك آن نعره سقم \* من مهم سیران خود را چون هم (چونك هم سك اول سقیم  
 و قبیح اولان نعره بی ترك ایلز بن ماهم كندی سیرانی نیچون قورم یعنی چونك هم  
 سك سیرت اولان منكر اول كندیك سقیم و قبیح اولان انكار و طغنی ترك ایتمز  
 و بزه متابعت ایتك طریقه كتمز بنكه ماه فلك معرفت و بدر آسمان علم و حكمت  
 اولام كندی سیر و سلوكی انك طعن و انكار ندن اوتوری نیچون ترك ایدرم و ندن  
 اوتوری ارشاد و هدايت یولنی قویوب انك مقتضاسی اوزره كیدرم اكر اكا لایق  
 اولان سیرت خینه طعن و انكار ایدوب اهل حقی آزرده ایتك ایسه بكالا لایق اولان  
 خصصت حیده انك جفا و اذاسنه صبر و تحملی زیاده ایدوب نصیحت قیلقدن  
 و داعی الی الخیر اولقدن خالی اولمقصدن ❁ مثنوی ❁ چونكه سر كه سر كه  
 افزون كند \* پس شكر را واجب افزونی بود (چونكه سر كه سر كه لیكنی  
 زیاده ایده پس شكره زیاده لك واجب اولور یعنی چونك هم بر مظهر قهر الهی  
 اولان اكشی خویلرنی و ترشرویلرنی زیاده ایده پس مظهر لطف الهی و جمال  
 ربانی اولان مر شده حسن خلقی زیاده قلیق و ارشاد و نصیحتده تلافی ایلك  
 و رفقله سوئلك واجب اولور ❁ مثنوی ❁ قهر سر كه لطف همچون انكین \*  
 كین دو باشد ركن هر اسكنجین \* انكین كر پای كم آرد زخل \* آید آن اسكنجین  
 اندر زخل (قهر سر كه كبی لطف عسل كیدر كه هر اسكنجینك ركنی بویا كیبی

اولور یعنی مظهر قهر اولان بدخویله طرفندن قهر و غضبک ظهوری سر که کبی  
 و مظهر لطف الهی اولان نیکورک و خوش خویرک وجودندن ظاهر اولان لطف  
 و کرم عدل کیدر هر سر کنکینک اصلی سر که ایله بال اولور و سر کنجبین مفسد  
 مزاج اولان صفرایی دفع قیلور و مصلح مزاج اولور کذلک سر که قهر ایله عدل  
 لطف بریره جمع اولسه و بر بریلر ایله اختلاط و امتزاج قیلسه مفسد افعال  
 و احوال اولان شیرلی دفع ایدوب افعال و احوال صاحبی اولان هر شد منتظم  
 الاحوال اولور و فعلنده و حالتده صحت و اعتدال بولور اما کر عدل ایاغنی  
 سر که دن اکسک کتوره اول سر کنجبین خاله کلور زیرا اصل نافع اولان  
 سر کنجبین نه زیاده خلوونه زیاده حاض اولتی کرک بلکه خلو و حاض اوله و اعتدال  
 بوله تا کم مزاجه نفع قیلله کذلک مانند انکین اولان اطف و کرم سر که کبی اولان  
 خشم و ستمدن اکسک اولسه و براهل نفسندن خشم و غضب ظهوره کلد که  
 براهل روح اکالطف و کرمله معامله و مقابله ایتمی آرز قیلسه لایدا اول اهل روحله  
 اهل نفسک مایبندده اولان نظام حاله خلل کلور و ایکیسک مایبندده سبب امتزاج  
 اولان شیر فاسد اولور و طریقتدن مخالفت و مغایرت ظهوره کلوب علاج پذیر  
 اولین در دبعدازان ظهور قیلور ❁ مشوی ❁ قوم روی سر که می ریختند \*

نوح را دریا فرزند می ریخت قند \* قند اورا بد مدد از بحر جود \* پس ز سر که  
 اهل عالمی فرود) قوم اول نوح - ک اوزرینه سر که زد و کدیله نوحه دریا قندی  
 زیاده دو کدی یعنی قوم نوح - حضرت نوح پیغمبرک اوزرینه سر که کبی آکشی  
 و ترشی اولان جفاری و اذاری صب ایلدیلر اما دریای لطف و کرم و بحر جود و نعم  
 نوح - حضر تیرینه اطف و احسان قندی و رفیق و ملائمت شکرنی زیاده دو کدی  
 انک قند نه بحر جوددن مدد اولدی پس سر که دن اهل عالم زیاده ایدی بو مصر اعدده  
 ایکی وجه جائزدر بری بودر که سر که اهلی عالمه مضاف اوقته می فرودک فاعلی  
 بحر جود اوله بو وجه اوزره معنی اول نوحک قند خوینه مدد و معاونت بحر جوددن ایدی  
 پس اهل عالمک سر که خویندن انک قند خوینی و اطف و کرمنی زیاده ایدی  
 دیمک او اور و بوجه دخی بودر که سر که اهل عالمه مضاف اوقتیله بو وجه  
 اوزره معنی اول نوحک قندینه دریای جود و کرمدن اگر چه مدد و معاونت اولدی  
 وانک قند کبی احلی اولان اخلاق و اوصافی تمام قوت و ثبات بولدی پس اهل عالم  
 سر که دن زیاده قیلدی یعنی سر که دن آکشی اولان خویرلرینی انلر اتردی شول  
 مرتبه که حتی حضرت نوح طرفندن انلر بدعا به هر وجهله مستحق اولدیله  
 پس حضرت نوح آخر الامر انلرک لطف و کرمله علاج پذیر اولد قیلرینی مشاهده  
 قیلد قده و محقق بیلد که \* رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا \* دبو



المرأوزره بددعا ایلدی بس بوجه قوی و متکبر اولان طائفه بی حق تعالی حضرت تلمی  
 هلاک قیلدی ❖ مشوی ❖ واحد کالاف که بود آن ولی \* بلکه صد قرنست  
 آن عبدالملی ( واحد کالاف کیمدر اول ولیدر بلکه اول عبدالملی یوز قرندر  
 بعضی لرولی الولی هو الفانی فی الله والباقی بالله \* دیمکسه تعریف ایتسلسر  
 و عبدالرزاق قاشانی رحمه الله علیه اصطلاحنده بوکونه تعریف ایدوب دیر الولی  
 من تولى الحق امره وحفظ من العصیان ولم یخل ونفسه بالخذلان حتی بلغه فی الکمال  
 مبالغ الرجال قال الله تعالی ( وهو يتولى الصالحین ) و عبدالملی شول کسه به دیرلر که  
 انک قدری اقرانندن عالی اوله وانک همتی طلب معاینده سائر اخوانندن مرتفع اوله  
 و هر عالی اولان رتبه حائز اوله و هر فضیلت سنیه به بالغ اوله کما قال القاشانی فی  
 الاصطلاحات عبدالملی من علا قدره عن اقرانه و ارتفعت همته فی طلب المعانی  
 عن همم اخوانه و حاز کل رتبه علیه و بالغ کل فضیله سنیه ولیدن مراد بونده  
 حضرت نوحدر که هر نبی ولیدر بغير عکس قرن سکسان سنیه به او توز سنه به دخی  
 دیرلر بونده زمان واحدک اهللی مراد اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که قوت  
 و قدرنده برکسه یک کسه کبی کیمدر اول ولیدر بلکه اول علی و کبیر اولان خدائک  
 بنده سی یوز زمانک اهلیدر یعنی یوز زمان اهللی قدر انک قوت و قدرتی واردر بلکه  
 جمیع عالمک قوت و قدرتی انک وجودنده جمیع اولمش و جمیع عالمی اول ولی کاملک  
 باطنی احاطه قیاشدر ( بیت ) لیس من الله بمسئک \* ان یجمع العالم فی واحد \*  
 بو بیستی دین قتی خوب دیمشدر ❖ مشوی ❖ خیم که از در یاد روراهی شود \*  
 پیش او چیوئها زانوزند ) کوپ که در یادن اکابر یول اوله اول کوپک اوکنده  
 چیونلر زانو اورر یعنی فی المثل بر کوپک دروننده در یادن بر یول اوله اول کوپک  
 صوینه اصلا نقصان کلز و دنیانک یوک نهر لری آنک اوکنه دیز جو کرلر یعنی اکا  
 تعظیم و تفخیم ایدرلر وانی کنیدیلردن معینده عظیم بیلورلر و کبیر کورلر کوپدن  
 مراد بونده صورتا حقیر و فقیر و معینده عظیم و کبیر اولان و همیشه در یای حقیقتدن  
 مدد و معاونت بولان ولی اولور و چیونلردن مراد بر یوزنده اموال و ارزاقله  
 قوت بولان و همیشه طالب در یای حقیقت اولوب اول جانبه جریان قیلان کسه لر  
 اولور ❖ مشوی ❖ خاصه این دریا که در یاها همه \* چون شنیدند این مثال  
 ودمدمه \* شده هاشان تلخ ازین شرم و خجل \* که قرین شدنام اعظم باقل (   
 خصوصاً بودر یا که جمیع در یار چونکم بو مثال ودمدمه بی اشتدیلر انلرک دهانی  
 بو شرم و خجلدن تلخ اولدی که نام اعظم نام اقله قرین اولدی خجل خاوجیمک  
 قهقهر یله حیادن متحیر و مد هوش اولتی معناسنه در یعنی بر کوپه که در یادن بر یول  
 اوله جمیع انهار دن اول عظیم اولور و جمله سی اکاسر فرو قیلور علی الخصوص

بودر یای حقیقت که دوکلی در یاز که مراد اندن قدرت و قوتده خلق جهانندن  
 در یاکبی اولان کسه لدر یعنی خصوصاً بو بحر حقیقت که دوکلی در یاکبی اوسع  
 واقوی اولان کسه لدر چونکم بو مثال ودمدمه بی اشتدیلر یعنی اولدر یای حقیقتک  
 خم وجود نوحه مددرسان اولدیغنی و معاونت قیلدیغنی کوش ایتدیلر انلرک  
 چله سنک اغزلی بوشرم و حبرندن تلخ اولدی که اسم اعظم اسم اصغرہ قرین  
 اولدی یعنی حق تعالی حضرتلرینک اعظم اولان اسمی وصفتی حضرت نوحک  
 نام اصغرینہ متصل اولدی وجودندہ ظہورہ کلدی و قوت و قدرتی اندن اظہار  
 قیلدی وانک وجودی انک سطوت و غلبہ سی قتنده فانی و متلاشی اولدی  
 \* مشوی \* در قران این جهان با آن جهان \* این جهان از شرم میگرد  
 جهان ) بوجہ انک اول جهان ایلہ قرانندہ بوجہ ان شرمندن جهان اولور آخردہ  
 قافیہ واقع اولان جهان جیمک فتحہ سبیلہ قالیچی معناسندہ در یعنی بوجہ ان  
 فانیکن اول جهان باقی ایلہ معاونت ایلدیکی وقتندہ بوجہ ان فانی اول جهان باقیکن  
 شرف و عزتی کورد کده شرم و حجابندن صحرایچی یعنی عدم جانبدہ قالیچی  
 وفانی اولیچی اولور و کذلک بوجہ انک اهلی اول جهان حقیقتک اهلندہ مقارن  
 اولدقدہ وانلرک عزت و شرفنی مشاهده قیلدقدہ لاید بوجہ انک اهلی کمال  
 نجائتلرندن مضطرب اولورلر حیرت ودهشندہ قالورلر و کندیلرک عیب و نقصانی  
 بیاورلر \* مشوی \* این عبارت تنک و قاصر تبست \* ورنہ خس رابا اخص  
 چه نسبت ) بوجہ انک تنک و قاصر تبستدر یوخسه خسک اخص و اشرف اولان  
 کسه ایلہ نہ مناسبی واردر یعنی بوجہ انک و الفاظ بغایت اضیق و مرتبہ دہ دخی قاصر  
 و اچقدر دریای معانی اکا صغیر و منکلم اولان عالم و عارف مراد ایلدیکی معنایی  
 کابندگی اول عبارتندہ وضع ایدوب انکله ادا ایلکه قادر اولر انکچون بوجہ ان ایلہ  
 اول جهانک قرانی وقتندہ دینک والاخص اولان جهانک و ادنا اولان جهان اهلنک  
 اخص و اعلی اولان اصحاب حقیقت ایلہ نہ مناسبی واردر تا کم انلر ایلہ بونلر بر بردہ  
 ذکر اولندلر بوجہ ان اهللہ اول جهان اهلنک بر مصر عدہ و یا خود بر بندہ ذکر اولملری  
 عبارت تنک اولدیغندن او تریدر و الا بوجہ ان اهللہ اول جهان اهلنک مایندہ بعد  
 الشرفین تفاوت واردر و مایندلرندہ اصلاً مناسب و مشابہت بوقدر \* مشوی \*  
 زاغ در رز نعرہ زاغان زند \* بلبل از آواز خوش کی کم کند \* پس خریدارست  
 هر یک را جدا \* اندرین بازار بفعل مایشا ) زاغ رزده زاغله نعرہ سن اورر بلبل  
 خوش اولان آوازندن چن کم ایلرلر پس هر بری ایچون جدا و باشقه مشتری واردر  
 بو بفعل مایشا بازارندہ یعنی اگر چه زاغله باغله رزده زاغ نعرہ سنی اورر و خوش الحان  
 اولان بلابل و عنادله طبلر و شملر قبلورلر سه بلبلر کندیلرک خوش و اطفیف اولان



آواز بنی انلرك قبیح اولان نعره و صدالزندن اوتری ناقص قیلورلمی بومقرر در  
 قیلزل کذلک انبیا و اولیا بو باغ دنیاده زاغ سیرت اولان منکر لک و کافر لک  
 قبیح و بیعی سوزلندن اوتری کنیدی عین حکمت اولان پرمعی سوزل بنی  
 و طالب و سالک اولنله نافع کلان کلمات پر سوزل بنی ناقص قیلزل و نصیحت  
 و ارشاد ایلمکدن هم فارغ اولزل پس بونلردن هر برینک جدا جدا مستهل  
 مشتریلری واردر بو تقدیر بازارنده یفعل الله ما یشاءدن مراد تقدیر و قضادر که  
 حق تعالی حضرتلری دیلدیکن ایشر و دیلدیکنی حکم و تقدیر ایلر پس بوندن  
 مراد تقدیر و قضاده هر قومک بر کونه مشترعی واردر و حکیم مطلق هر کسک  
 متاعنه لایق بر کونه خریدار خلق ایتمشدر که شیاطینک و شیاطین سیرت اولان کافر  
 و فاسقلرک و مرایی و منافقلرک مشتریلری اهل ضلالت و اصحاب معصیتدر و انبیا  
 و اولیانک و عاشق و صادق اولنلرک مشتریلری اهل طاعت و اهل هدایت و اصحاب  
 سعادت و ارباب علم و معرفتدر لر بونلر اول خبیثله بو بازار تقدیر ایچره نیچه  
 مائل اولزوننه کونه انلرک متاعلری آلزلر ایسه انلرهم بونلره میل قیلزل و بونلرک  
 لطیف اولان متاعلری آلزلر \* مشنوی \* نقل خارستان غدای آتشت \*  
 بوی کل قوت دماغ سرخوشت ) نقل خارستان غدای آتشدر کلک رایحه سی  
 سرخوشک دماغک قوتیدر نلرک خار نقل و غداسی کیدر بوی کل هم دماغ  
 پاکک قوت و غداسی کیدر یعنی شول کسه لکه خارستان کبی اوله لر انلر نقل  
 و غدای آتس اولورلر و انلرک کل کبی لطیف و کستان کبی شریف و لطیف  
 اوله لر سرخوشانمی محبت و باده نیشان میکده حقیقت اولان مفریان الهینک  
 دماغ روحلرینه قوت اولورلر یعنی انلر بونلردن حظ آلورلر و ذوق و صفای اولورلر  
 \* مشنوی \* کر پلیدی پیش مار سو ابود \* خوک و سک را شکر و حلوا ابود )  
 اگر بر پلید و یا خود پلیدک بزم او کزده رسوای اولور خنزیر و کلبه اول شکر و حلوا اولور  
 پلیدیه اولان یا وحدت ایچون اولقی و یا خود مصدریه اولقی جائزدر وحدت  
 ایچون اولورسه معنی اگر چه بر پلید کشتی و برخیش کسه بزم قتمزده رسوای و قیچیدر  
 اما خنزیر و کلب سیرتنده اولان کسه لره کوره او شکر و حلوا کبی لذیذ و شیریندر  
 و مصدریه اولدیغی اوزره معنی اگر چه پلیدک یعنی کفر و ضلالت و فسق  
 و معصیت و بونلرک امثالی اولان قیاحت و خیانت هر نه ایسه بزم او کو مزده  
 فضاحت و شناهدر اما خنزیر و سک طبیعتده اولان بی دینلره نسبتله بو پلید لکلرک  
 هر بر یسی حلوا ی شیرین و سکر و انکین کیدر \* الخبیثات للخبیثین و الخبیثون  
 للخبیثات \* آیتنک موجبجه خبیث اولنلر ایچون خبیثات خوش کلور و خبیث اولنلر  
 هم خبیثات ایچون میل و محبت قیلور و بالعکس \* والطیبات للطیبین و الطیبون

للطبیات \* قول کرینک مصداقچه جمیع طبیات طب اوائلرا بچون خوش کلور  
 و طب اوئلردخی لابد طبیاته میل و محبت قیلور \* مثنوی \* کر پلیدان این  
 پلیدیها کند \* ابها بر پاک کردن می تند \* اگر چه پلیدر پلیدلکاری ایلر  
 آبلر پاک ایلکک اوزره طوانورل یعنی اگر چه پلید و خبیث اوللر بو پلیدلکاری  
 و قبیح و خبیث اولان عملری ایلر اما آب حیات کبی پاک و طاهر اولان کسه لر  
 اول خبیثلری پاک و طاهر ایلکه طوانور و آنلری تطهیر ایلکه سه یلر و اقداملر  
 قیلورل \* مثنوی \* کر چه ماران زهر افشان میکشد \* ور چه تلخان ما پریشان  
 می کنند \* نخلها بر کوه و کندو و شجر \* می نهند از شهیدانین شکر \* اگر چه  
 مارل زهر افشان ایلر و کر چه تلخلری پریشان ایلر لیکن زبورلر طاغ  
 و قوان و درخت اوزره شهد و شکر انباننی قورل بعض نسخه ده انبان برینه انبار  
 واقع اولشدر کند و کاف عربینک فحشه سیله قوان دیدکلر بدرکه آری انک ایچنده  
 بال بیار شهد کومج بالنه دیرلر و تقدیر کلام و تعبیر مرام بویله دیمک اولور که اگر چه  
 مار سیرت اولان نفس اماره صاحبلمری بزم اوزریمزه زهرلرین صاچرلر وجهنم  
 قیلوری کبی اولان اغزلرین اچارلر و نیچه خشمناک و زهرناک سوزلر سو بیلر سه  
 و اگر چه تلخکوی و بدکوی و سخت روی اولان ظالملر بزم قلمبزی پریشان ایلر سه  
 زبورلر طاغلر و قوانلر و اغاچلر اوزره عسل مصفادن شکر انبارنی قوردقلری کبی  
 اصحاب حقیقت و ارباب علم و معرفت دخی سیرت حسنه لریک مقتضاسی اوزره  
 شهد و شکر کبی اولان نصیح و پندلرینی کابلر ایچره وضع ایلرلر و یا خود علم و معرفت  
 قندلرینی تلخکوی بیلدن پریشان خاطر اولان کسه لره برسیدلر تسلیه سو بیلر و شهد  
 و شکر کبی اولان نصیح و پندلریله بونلرک وجع و المنی ازاله ایلرلر \* مثنوی \*  
 زهرها هر چند زهری می کنند \* زودتر یا قاتشان برمی کنند ( زهرلر هر قدر  
 زهرلک ایلر سه تر یا قتلر آنلری فوری قوپارلر یعنی زهر مثابه سنده اولان اهل نفس  
 و اهل هوا هر قدر که زهرلکلر ایلرلر و تلخ و ترش سوزلر سو بیلر سه اهل روح  
 و اهل هدی تر یا قتلر کبی انلرک زهرلرینی و ضرر و قهرلرینی فوری قوپارلر و حسن  
 خلقه و لطف خصالله انلرله مکالمه و معامله ایدرلر اگر انلرک رعوت و خشونت زیاده  
 اولور سه لنا امانا و لکم اعمالکم لاجحة بیننا و بینکم سلام علیکم لانتبخی الجاهلین  
 دیوب و آنلری اول کار و عمل اوزره قویوب کنیدی کارلرینه کیدرلر \* مثنوی \*  
 این جهان جنکست کل چون بنکری + ذره با ذره چودین با کافری ) بوجه - انه  
 چونکه نظر ایلیمه سن کلی جنک در ذره ذره ایه دین کافر لکله اولدینگی کبی یعنی  
 بوجهان بالکلیه جهان جنکدر چونکم نظر حقیقت بین ایله نظر ایلیمه سن ذره بی  
 ذره ایله جنکده کدر سن دینی کافر لکله و اهل دینی بر کافر ایله جنکده کوردیکک کبی



نهایتی است که تریبک جنبی فعلیدر ﴿ منوی ﴾ آن یکی ذره همی برد بچب \*  
 وان دگر سوی یمین اندر طلب \* ذره با ذوان دیگر نکون \* جنک فعلیشان بین  
 اندر رکون) مثلاً اول بر ذره دو کلی صور جنبه پرواز ایله و اول بر ذره طایفه  
 صاع جنبه پرواز ایله بر ذره بالایله و اول بر آخر ذره اشاعی به پرواز ایله میل  
 و حرکت ایملکده انلرک فعلی اولان جنبی کور خلاصه کلام ذرات کائناتدن  
 هر بر ذره کنیدی مقتضای طبیعتی اوزره میل و حرکت قیلقده و \* قل کل بعمل  
 علی شاکله \* موجب انلردن هر بر بسی کنیدی شاکله ذاتیه و خاصیت طبیعتیه لری  
 اوزره عامل اولقده در پس هر بری بحسب الافعال آخرینه مخالف اولور  
 و بواعتبارله بری لر یله فعلا جنک و خصومت قیلور ﴿ منوی ﴾ جنک فعلی  
 هست از جنک نهان \* زین تخالف آن تخالف ایدان) جنک فعلی نهان اولان  
 جنبکندر بو تخالفدن اول تخالفی بیل یعنی بو ذرات کائنات وجودندن اولان  
 جنک فعلی و بو مخلوقاتک ذراتدن ظهوره کلان تخالف صورتی نهانی اولان  
 جنبکندن ناشی اولور و بونلرک ماهیاتک معنی عالیه بری بر یینه مخالف و مغایر  
 حرکت ایملک اقتضا ایدلر کلردن ظهوره کلور بو مخالف صورتدن اول نهانی  
 اولان تخالفی بیل و بو تغایر حسییدن اول تغایر معنوی بی فهم واسه استدلال قیل  
 توضیح معنی بودر که هر شیئت علم اللهده رعین ثابتیه سی واردر اشیاک علم اللهده  
 اولان ذواته اعیان ثابتیه ذریله و حکم اکا ماهیات اشیا تعبیر ایدرلر بو عالم شهساده  
 اولان اشیاک صور اجسادی اعیان ثابتیه ک ظلالی کیدر واعیان ثابتیه فی المثل  
 اشخاص و حق تعالی حضر نلری نور آفتاب کیدر پس نور آفتابده هر بر شخص  
 نه کونه حرکت ایلمسه انک سایه سی هم حرکت و سکوتیده اکا تابع اولور چونکم  
 بو عالم صور و اجساده نظر قیلدک بونده اولان هر شیئت صورتنی و جسدنی بری  
 رینه مخالف بر کونه کارده و بر نوع عمله کوردک که کویا بونلر فعلا جنک ایدرلر  
 پس بونلرک فعلی اولان جنبی و بری بر یینه مخالف ظهوره کلان آهنکی نهانده  
 اولان مایملرک جنبکندن و بری بر یینه مخالف و مغایر اولان آهنکندندن بو صورت  
 ظاهرده اولان تخالف و تغایردن اول نهانده اولان تخالف و تغایری بیل و بونلرک  
 صورت ظاهرده اولان افعال متضاده و حرکات متقابلیه سنی عالم معنیده اولان  
 اعیانک مقتضیات متضاده سندن فهم قیل هر رعین بر کونه فعل و حرکت اقتضا  
 ایدر پس اول عینک بو عالمده اولان صورتی سایه شخصیه تابع اولدیغی کبی اکا  
 تابع اولور و کنیدی عین ثابتیه سنک مقتضای اوزره میل و حرکت قیلور پس بو عالم  
 صورتده ظهوره کلان جنک و اختلاف اصل عالم معنیده اولان اعیان ثابتیه نک  
 جنک اختلافندن حاصل اولور و عاقل اولان بو تخالفدن اول تخالفه استدلال قیلور

﴿ مشوی ﴾ ذره کان محو شد در آفتاب \* جنک او بیرون شد از وصف  
 و حساب ( بر ذره که او ذره آفتابده محو اولدی اول ذره نك جنکی وصف و حسابدن  
 بیرون اولدی یعنی بر انسانك که ذره وجود مجازیسی آفتاب حقیقتك عشق  
 و محبتنده محو و امر و ارادتنده فانی اوله اول کسه نك جنکی وصفدن و حسابدن  
 خارج اولدی ﴿ مشوی ﴾ چون ذره محو شد نفس و نفس \* چنکش اکنون  
 جنک خورشیدست بس) چونکه ذره دن نفس و نفس محو اوله او ذره نك جنکی  
 شمدی انجق جنک خورشید در اولکی نفس فانی سکونیه وجود مناسبه ثانجی  
 نفس فانی قحقه سبیله کلام مناسبه در یعنی بر کسه نك ذره وجودندن وجود مجازی  
 و ناحق اولان کلام محو اوله انک جنکی حالا خورشید حقیقتك جنکی اولور خلاصه  
 کلام بر کسه نك خور شد حقیقته نسبتله ذره کبی اولان وجودندن نفسانیت  
 و بشریت مقضاری فانی اولسه و نفسانی اولان نفس و کلام هم زائل اولسه  
 و اول کسه خور شد حقیقتك نورانیتله منور اولسه انک خلقه جنک وجدلی  
 نفسانی اولز بلکه لله و فی الله حقانی او اور و هم انک وجودی حضرت حقه اولوب  
 اول اور تمده انجق بر و پوش اولور و حقیقتده انک وجودی واسطه سبیله جنک  
 وجدلی حضرت حق قیلور \* و مارمیت اذرمیت و لکن الله رمی \* آیت کریمه سی  
 بومعنایه شاهد اولور (فلم نقلوهم و لکن الله قتلهم) قول شریفی هم بومضون  
 دلات قیلور ﴿ مشوی ﴾ رفتاروی جنبش و طبع و سکون \* از چه ازانالیسه  
 راجعون) اول ذره دن جنبش طبع و سکون طبع کندی نهدن ازانالیسه راجعون  
 مفهومندن مصراع ثانی از چه رفت از مفهوم ازانالیسه راجعون رفت تقدیرنده اولوب  
 سؤال و جواب اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که اوفانی فی الله اولان کسه نك  
 ذره وجودندن جنبش طبیعی و سکون طبیعی هم کندی اول کسه کندیسی  
 اخلاق بشریه دن و اوصاف طبیعه دن پاک و طاهر ایتدی ندن پاک و طاهر ایتدی  
 و انک وجودندن حرکات و سکونات طبیعه نه جهندن کندی دیرسک تحقیقا بز الله  
 ایچوز و تحقیقا بز همان اکار جوع ایدیچیلرز مفهومه مظهر اولدیغی جهندن کندی  
 و اول هر نه مرتبه بتدی ایه بلاره صبر ایلدیکی (انالله و انالیه راجعون) دیو  
 سوبلیدیکی و کندی نك الله مخصوص و مملوک اولدیغی یلوب هر دمده اکار جوع  
 ایلدیکی واسطه ایلدیکی ﴿ مشوی ﴾ ما ببحر تون خود راجع شدیم \* و رضاع  
 اصل مسترضع شدیم) بز سنک بحر که کندی نك راجع اولدیق و رضاع اصلدن  
 مسترضع اولدیق رضاع قحرا ابله سودا که دیرلر مسترضع سودا ایچی دیمک  
 اولور بویت و دخی بونک ما به دنده اولان ایسات حرکات و سکونات  
 طبیعه دن پاک و بری اولان و هر دمده حق تعالی حضرت ترینه رجوع ایدوب



کنند یعنی فانی قیلان کسه لک لساندن دینش اولور وانلرک لسان حالی بو کونه  
 نرم و تکلم قیلور که ای بحر جواد و کرم و ای دریای الطاف و نعم بزسنک بحر حقیقتک  
 جاننده کندی مجازی اولان وجود مزدن راجع اولدق و ای صربی حقیقی  
 فیض و تربیتک آلدق و این علم و حکمتکدن مسترضع اولغله نشوونما بولدق پس  
 بزم وجود مزده اولان حیات و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام جمله سنی  
 سندن آلدق و بوجه وجودی بزهمان سندن بولدق ❖ مشوی ❖ در فروع  
 راه ای مانده زغول \* لاف کمزن از اصول ای بی اصول \* جنک ما و صلح مادر  
 نورعین \* نیست از ماهست بین اصبعین ( ای غولدن راهک فرو عینده قالمش  
 کسه ای بی اصول اصولدن لاف اورمه بزم جنکمز و بزم صلحمز نورعینده بزدن  
 دکل بین الاصبعیندر یعنی انلرک لسان حالی دخی بو کونه تکلم ایدوب اصول  
 راهدن بی خبر اولوب فروع راهده قالان کسه لره خطی یادیرلر ای غول و شیطا ک  
 و سوسه سندن طریق الهینک فرعلرنده قالمش و اغیار و سوای کورمه که مقید  
 اولمش اصولمز کسه لاف اصول طریقندن دم اورمه و بن اصول دینه واقف  
 و عالم دیک مرتبه سنده طورمه بلکه طریق الهینک اصولنی بیلکه همت ایله اولاصل  
 طریق الهی بودر که بیله سن بزم جنکمز و بزم صلحمز نورذات الهیده بزدن  
 دکلدر بلکه ایکی پرماغک بیندندر کافال رسول الله صلی الله علیه و سلم (ان قلوب  
 بنی آدم بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء) بو حدیث شریفک  
 تفسیری و تحقیقی هر دفعده مر از امر ورا ایشدر اصبعینی تأویل ایدنلر قهر و لطف  
 ایله تأویل ایشدر چونکم سالک معرفتنی کاله ایر کوره کنندینک قلبنی حق تعالینک  
 اسماء مقابله سی مایبندسه کور رو کنندینک وجودنی دست حقه بر آلت مشاهده  
 قیلور و کنسیدین هر نه صادر اولور سه آنی حضرت حقدن ییلور بو مرتبه ده  
 آنک جنکی و صلحی اصبعین الهیدن اولور لیکن اصول راهدن بی خبر اولنلر  
 و طریق الهینک فرو عینده قالنر آنک جنکنی و صلحنی آنک وجودندن ییلورلر و فاعل  
 حقیقی مشاهده سندن غافل اولورلر ❖ مشوی ❖ جنک فعلی جنک طبعی  
 جنک قول \* در میان جزوها حریدست هول ( فعلی اولان جنک و طبعی اولان  
 جنک و قوی اولان جنک جزورل میانده هول بر حریدر جنک فعلی اولدر که بر فاعل  
 بر فعلی اختیار ایدوب ایشلر بر غیر فاعل دخی آنک فعلنک عکسنی و ضدنی اختیار ایدوب  
 ایشلر و جنک طبعی اولدر که بر شینک طبیعتی حار و بر شینک طبیعتی دخی آنک عکسی بارد  
 اولور و برینک طبیعتی دخی رطب و برینک دخی اکامقابل یابس اولور و جنک قوی  
 اولدر که برکسه برکسه به خوش کلین کلامی قذف قیلور اولدخی اکامقابل  
 برناخوش قوی قذف قیلور پس بو اوج نوع اوزره اولان جنکدن اجزای عالم

ما پيشنده بر قورقولو وصهينك حرب واردر لابد عناصر ار به دن مر كب اولان  
 شيلر بو اوج جنك برندن خالی دکالدر \* مشوی \* این جهان زین جنك  
 قائم می بود \* در عناصر در نکر تاحل شود ) بوجهان بوجنكدن قائم اولور  
 عناصره نظاريله نابوه شکل حل اوله یعنی بوجهان اضداد و بوعالم کون و فساد  
 بوجنكردن قائم اولور وانتظام بو اور اجسام و ترکیباتک اصولی اولان چار طبعه  
 نظاريله ناکم-نک شبهه و اشکالک حل اوله کلیات جنك و نزاعدن خالی اولیچق  
 اجزا و ترکیبات جنك و نزاعدن نیجه خالی او اور \* مشوی \* چار عنصر چار  
 استون قویست \* که برایشان سقف دینی مستویست \* هرستونی اشکندنه آن  
 دیگر \* استن آب اشکندنه آن شرر ) چار عنصر که پسان اولمشدر مثلادرت  
 قوی ستوندر که انلرک اوزرینه سقف دنیا مستویدر اول چار استوندن هر رستون  
 اول بر آخرنی که مراید یچیدر مثل استون آب اول شرر استوننی صیجیدر یعنی عناصر  
 ار بعددن هر بریسی فی المثل بر قوی دیرک کیدر که بودرت دیرک اوزرینه سقف  
 دنیا مستوی اوامش و کار عالم بونلرله نظام و قیام بولمشدر نه کم بر خانه نک سقفی  
 درت دیوار اوزره طور شد ریس سقف دنیا دخی بودرت عنصر اوزره استوار  
 اولمشدر ولیکن بو عناصر ار به استونلرندن هر رستون اول بر آخرنی صیجیدر  
 مثلا صوآشی صیجیدر بدن انسانیده دخی رطوبت غالب اولور سه بیوستی ازاله  
 ایدیچی و بیوست دخی غالب اولور سه رطوبتی ازاله ایدیچیدر کذلک بودرت  
 حرارتی و حرارت هم برودتی که مراید یچیدر \* مشوی \* پس بنی خاق  
 بر اضداد بود \* لاجرم ما جنکیم از ضرر و سود ) پس خلقک بناسی اضداد اوزره  
 اولدی لاجرم بر ضرر و سود جهندن جنکه منسوب یعنی بو خاق عالمک اجسادنک  
 بناسی اضدادار به اوزره اولدیه لاجرم بر ضرر و فایده جهندن جنک بلریز بقایده  
 مند اولان گمسه به مثلا بر ضرر اولسقی فعلا آنکله جنکده اولور ز پس اگر آفایده  
 اگر انفسده لاجرم بر گمسه بر آخر کمدنک ضدی اولمقدن خالی اولاز و بر فعل  
 بر آخر فایده و یا خود بر آخر حاله ضدیت قیظسدن و مخالف کلکدن بری کلز  
 \* مشوی \* هست احوالم خلاف آن ذکر \* هر یکی باهم مخالف در اثر ) بنم  
 احوالم اول غیرک خلا فیدر هر بریسی اثرده بری برینه مخالفدر یعنی بنم هر بر حال  
 اول بر آخر حالک مخالفدر مثلا بنم شادیلکم حالی غمک خلاقی و صحتم حالی سقامتک  
 خلاقی و فقرم حالی غناتک خلا فیدر الحاصل بونلردن هر بریسی اثرده بر آخرنه  
 مخالفدر نه کم صحت حالتک اثری سقامت حالتک اثرنه مغایر و غنا حالک اثری  
 فقر حالتک اثرنه مخالفدر و قس علی هذا سائر الاحوال و الآثار \* مشوی \*  
 چونکه هر دم راه خودر امیرنم \* بادیکر کس ساز کاری چون کنم ) چونکه بن مردم



کندی بولی اورورم غیرى کسه ایله نیجه ساز کاراق ایلم یعنی چونکم بن هر دمده  
 احوال مختلفه سبيله کندی حضورم بولنی اوروزم وحضور قلبه مالک اوله دیوب  
 اختلاف احوال مابینده بمحضوروبی الفت طورورم غیرى کسه ایله نیجه دوزنک  
 ایلم ونه حاله اکاموافقت وموانست قیلورم کندی کندیله دوزنک قیلغه  
 وموافق اولغه ودوزنک قیلغه قومز ❖ مشوی ❖ موج لشکر هی احوالم بین  
 هر یکی بادیکری درجنگ وکین) بنم احوالم لشکرلینک موجنی کور که احوالمک  
 هر بریسی برغیری حاله جنگ وکینده در یعنی بنم احوالم لشکرلینک بری برینه\*  
 مخالف ظهوره کلان امواجنی کور که احوالمدن هر برحالم برآخر حاله جنگ  
 وکینده در مثلا قبض بسط حاله جنگ وکین ایلمکده در وکذلک سکر صحواته  
 وشادینک غم حاله جنگ وکین ایلمکده در که هر بریسی کندی به مقابل اولان  
 برآخر حالی ازاله ومحو ایلمک صدنده در بواعته باره بری برلیله جنگ ونزاع ایلمکده  
 اولور لر بو بیتلره انبیا واولیا دخی احوال مختلفه دن خلاص اولدقلرینه اشارت  
 یور مشردر زیرا کندیلرینی کامل ایکن احوال مختلفه ده اولدقلرینی بیان ایلمک  
 سار اولیانی دخی بونه کوره قیاس ایله دیمک او اور وانبیا واولیا تلو بناندن خلاص  
 اوله منزل و احوال مختلفه دن هم نجات بوله منزل که حق تبارک وتعالی انلره هر آنده  
 برشالله تجلی ایلمکدن خالی دکلدن و بونلرک تلو بینی مذموم دکلدن نته کم طریقت  
 نامه ده درجه تلو بنده بونک تحقیق وتفصیلی مذکور اولمشدر انده طلب اولنه  
 اما (ومالی لاعبد المذی فطرنی والیه ترجعون) قیلاندن اولوب غیره تعریضدر  
 دینسه هم وجهدن خالی دکلدن ❖ مشوی ❖ مینکر درخودچنین جنگ کران\*  
 پس مدار امید صلح دیگران) کندی کده بونک کبی جنگ کرانه نظر ایله پس  
 غیر یلرک صلحنی امید طومه یعنی ای مختلف احوال اولان کسه کندی وجود کده  
 اولان بونک کبی ثقیل جنگه نظر ایله که همیشه تنازع احوالمدن خالی دکلسن  
 چونکم سن کندی وجود کده صلح وصلاحه قادر اولیه سن پس غیر یلرک صلح  
 اولسی امیدینی طومه وکندی وجود کی اصلاح ایتمکی قویوب غیر یلرک وجودنک  
 اصلاحنه اشتغال ایتمکه لازم اولان اولدر که انسان اولا کندی احوالی اصلاح  
 قیله اندنصکره غیر یلرک حالی اصلاحه سعی ایده بعض نسخهده مصراع ثانی  
 \* پس چه مشغولی بجنگ دیگران\* واقع اولمشدر بونقدیر اوزره معنی ای مختلف  
 الاحوال کندی وجود کده اولان بونک کبی جنگ وجداله نظر ایله چونکم سنک  
 وجود کده بونک کبی جنگ وجدال وارددر پس سن غیر یلرک جنگنه نه مشغولسن  
 ومملکت وجود کده اولان جدال ونزاعی کور واندن خلاص اولغه ونجات بولغه  
 سعی ایده کور ❖ مشوی ❖ یامکر زین جنگ حقت واخرد\* درجهان صلح

يك رنگت برد) يا مكر بوجنكدن سني حق تعالی كبرو آله سني يك رنگ اولان صلح  
 جهانته ايلته يعنى سن بوجنكدن مجرد كندى سهيكله خلاص اولغه قادر دكلسن  
 مكر كه حق تعالی حضرت تلى سني بوجنكدن خلاص ايليه سني يك رنگ اولان صلح  
 جهانته ايلته كه اندن مراد عالم ارواح و مرتبه و حدتدر كه انده اضلا جنك  
 وجدال بوقدر \* مشوى \* آن جهان جز باقى و آباد نيست \* زآنكه آن تركيب  
 از اضداد نيست \* اين تفانى از ضد آيد ضدرا \* چون نباشد ضد نباشد جز بقا )  
 اول جهان باقى آباددن غيرى دكلدر زيرا كه اول اضداددن تركيب دكلدر  
 ضده بوتفانى ضددن كلور چونكم ضد اوليه بقادن غيرى اولمزيهنى اول جهان  
 جان و عالم نهران باقى و معمور اولقدن غيرى دكلدر كه هميشه اول عالم باقى و معمور  
 درز برا اول عالم اضداد اربعه دن مركب دكلدر بوتفانى ايسه بر شيشه كندى  
 ضدندن كلور چونكم بر شيشك اصلاضدى اوليه اكباقدن غيرى اولمزلابد بر شيشك  
 فناسى كندى ضدندن حاصل اولور چونكم جنت اعلانك تركيبى اضداد اربعه دن  
 اولمدى انكچون آنك هر شايى باقى اولدى و فنا وزوالدند آنده اولمزلنجات بوادى  
 \* مشوى \* نفي ضد كرد از بهشت آن بي نظير \* كه نباشد شمس و ضدش زمهرير )  
 بهشت اعلا دن اول بي نظير اولان خدانفى ضد ايلدى بويله ديوكه آنده شمس  
 و آنك ضدى زمهرير اولمزيهنى اول بي مثل و بينظير اولان پادشاه جنت اعلا دن  
 ضدى نفي ايلدى بويله ديوكه اول جنت اعلا ده حرارت شمس و برودت زمهرير  
 اولمزل كاقال الله تعالى فى سورة الانسان \* لا يرون فيها شمساً ولا زمهراً \* جنتك  
 هواسى بغايت اعتدال اوزره درو آنده موجود اولان اشپادخى اضداد اربعه دن  
 تركيب اولمديغه بناء بلازوال هميشه كال اوزره در \* مشوى \* هست بي رنگى  
 اصول رنگها \* صلحها باشد اصول جنكها ) بي رنگك رنگك اصلا ريدر  
 جنكك اصلولى صلحلدر جمع رنگك اصلا رى حقيقته نظر اولتسه بي  
 رنگككدر كه جميع اشياء عالم وحدتن ظهوره كلسدر و عالم وحدت بي رنگدر  
 و بوجه الوان اول الوانك اصولى كبي اولمشد و بوجه دخی بودر كه بوزمينده  
 اولان اجسام و الوان عناصر اربعه دن ظهوره كلس و بوجه نك اصولى عناصر  
 اربعه اولمشد و واكثر حكما اتفاق ايلشدر كه عناصر اربعه نك رنگى  
 بوقدر آب و هوانك رنگى اولمديغى ظاهر و پيدادر و آنشده اولان رنگ آنلر قولنده  
 آتشك ذتلك دكلدر بلكه اول رنگ حطبكدر و نفس آتش كه حرارتدر  
 آنده رنگ بوقدر و كذلك ترابده اولان رنگ دخی انلر قولى اوزره ترابك دكلدر  
 نفس تراب كه برشى باسددر آنده رنگ بوقدر دبرل پس بو بي رنگ اولان  
 طبابع اربعه دن اجسام تركيب اولتوب هر برى بر لونده ظهوره كلدى



و بوجه الوانك و اجسامك اصولی درت طبیعت اولدی و جنك ك دخی  
 اصولی حقیقتیه نظر اولنسه صلح لر در زیر ابر انسان مادرندن طوغسه جنك  
 و خصومت اوزره طوغز بلکه \* كل مولود یولد علی فطره الاسلام \* حدیثك  
 موجبجه هر انسان مادرندن فطرت اسلامیه اوزره جنكسز و جداسز طوغر  
 بعده آنك طبیعتیه ناملایم كلان كسه ایله جنك ایلكه باشلر پس جنك وجدل عوارض  
 و فروعدندر و صلح لر اصولدندر اگر نظر حقیقت بدنه نظر اولنسه هر شیء اصلنده  
 نفس واحد حکمنده صلح اوزره ایلی بوزناع و اختلافات صکره دن بعض عوارض  
 واسطه سبیله ظهوره کلمشدر ته کم بومعنیله اشارت ایدوب بیورر \* مشنوی \*  
 آن جهانست اصل این پرغم وثاق \* وصل باشد اصل هر هجر و فراقی بو پرغم  
 اولان وثاق اصلی اول جهاندر هر هجر و فراق اصلی وصلدر یعنی بو پرغم  
 اولان و آلام و شد ایدایله طولان خانه دنیانك اصلی اول جهان نورانی و عالم  
 روحانیدر هر هجر و فراق اصلی لاید وصلدر که قبل وجود الکاشات جمله  
 موجودات عین جمعه موثوق و مجموع ایدیلر بس بحکم \* وكل شیء فضلناه تفضیلا \*  
 سنت الهیه خزینه بطوندن انلری فتق و اخراج ایدوب \* الامر علی ما هو علیه  
 کان \* هر شیء ظاهر و عیان اولدی اول مراتب فتق اسما و صفاتدر و آخر مراتب  
 فتق صور موجوداتدر و اول مرتبه رتق ذات احدیت و آخر مرتبه رتق مرتبه  
 انسانیدر و ابن فارض حضرتلرینك بو بیتی بومعنایه اشارتدر ( بیت ) قمت  
 اشیری فوق الاثیر لرتق ما \* فتقت و فتق الرتق ظاهر سنتی \* وحق سبحانه و تعالی  
 سوره انبیاده اولا بوزمین و آسمانك بری برینه متصل و مرتوق اولدیغنی بعده آنلری  
 فتق ایدوب هر بری آخرندن جدا اولدیغنی و ایریلوب بری برندن فرق بولدیغنی  
 بیان قلمشدر نته کم \* اولم بالذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا فتقناهما  
 و جعلنا من الماء کل شیء حی اقلابؤنون \* بیورمشدر \* مشنوی \* این مخالف  
 از چه ایم ای خواجه ما \* وزجه زاید و وحدت این اعدادرا \* زآنکه ما فرعیم و چار  
 اضداد اصل \* خوی خود در فرع کرد ایجاد اصل ) ای خواجه نه سبیدن بزبونك  
 مخالفی یزوبو اعدادی وحدت نه دن طوغر اول جهته دنکه بزفرعز و چار اعداد  
 اصلدر اصل فرعه کنندی خوینی ایجاد ایددی یعنی ای خواجه بزکه انسان بزیم  
 هر بریم مستقل جسم واحددر پس بزهر بریم کنندی نفسم زده دن بویله مخالفز  
 و وجود واحد بو قدر اعداد افعالی نه دن طوغر و بو قدر اضداد احوالی نه سبیدن  
 ظهوره کتورر الجواب اول سبیدنکه بزمن حیث الجسم فرعز و اضداد اربعه اصلدر  
 وزیم جسمن اول اضداد اربعه دن هر کب اولش و ظهوره کلمشدر پس اصل که  
 درت ضددر کنندی خوینی فرعك وجودنده ایجاد و احداث قلمشدر انکچون

بزم هر بریزك جسمنده نیچه احوال مختلفه ظهور قیلس و افعال متضاده اندن  
 ظاهر اولمش در اگرچه بز صورتا جسم واحدز لکن اصلنده درت ضلك بریره  
 ترکیب وجع اولمش به شیء واحد کبی اولمشز انکیچون بو کونا کون حالت لردن  
 جسمز بری دکلد در که اصلنك مقتضا سندن خلاص اوله میوب انك خو برینی  
 طوتش در ﴿ مشوی ﴾ کوهرجان چون و رای فصله است \* خوی او این  
 نیست خوی کبریاست ( اما کوهرجان چونکم فصللرك ورا سنده در انك خوی  
 بود کلد در خوی کبریا در فصللردن مراد بونده درت عنصر در یعنی جوهرجان  
 چونکم بو فصول اربعه و طبایع متضاده نك ورا سنده در نفخه آلهی و امر ربانی در  
 پس انك خوی بو جسمك خوی دکلد در بلکه انك خوی کبریا و خلق  
 خدادار که الله تبارك و تعالی حی و علیم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم در روح  
 الهی دخی بو صفتنله موصوف و اول کبریا نك خوی بلرله مختلف در انك حی و صلحی  
 حب الهی و صلح ربانی در و کذلک بغضی و جنبی دخی بغض الهی و جنبک ربانیدر  
 هر کیم روحنی جسمنه مغلوب ایسه انك بغضی و جنبی نفسانی و جسمانی اولور  
 و هر کیم جسمنی روحنه مغلوب ایسه انك بغضی و جنبی حقانی و ربانی اولور تنه کم  
 انبای عظام صلوات الله علیهم اجمین جسم لربنی روح لربنه مغلوب قیلد بلر  
 و اخلاق الهیه ایله متخلق اولدیلر انلرك جنبکری معنیده جنبک الهی اولدی  
 و جمله صلح لرك دخی اصله کلی کلدی ﴿ مشوی ﴾ جنبکها بین کان اصول  
 صلح است \* چون نبی که جنبک او بهر خداست \* غالبست و چیره در هر دو جهان \*  
 شرح این غالب نیکجدر در دهان ( جنبکری کور که اول جنبکری صلح لرك اصولی در  
 حضرت نبینک جنبکی کبی که انك جنبکی خدادن او تریدر اول نبی هر ایکی جهانده  
 غالب و قویدر بو غالبک شرحی دهانه صغیر یعنی هر حرب و قتال و جنگ و جدال  
 مذموم دکلدر بلکه بعض جنبک و جدال واردر که اول صلح لرك اصولیدر مثلاً نبی  
 مکرم صلی الله علیه و سلم حضرت تارینک جنبکی کییکه اول حضرتک جنبک و جدالی  
 الله تعالی دن او تریدر و اعلائی دین و اجرای احکام رب العالمین ایچوندر و انده اصلاً  
 غرض نفسانی و هوای جسمانی بو قدر \* یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغاظ  
 علیهم \* آیت کریمه سنک موجبجه هر قدر جهاد و قتال و غلظت و جدال  
 ایلدیسه امر حقه قیلس در و حق تعالی نك امر بله اول حضرت ابکی جهانده غایب  
 و قویدر بو امر حقه ایکی جهانده غایب و قوی اولان خلیفه الهینک شرح  
 و بیانی دهانه صغیر و بواسطه کلز که انك اسرار بی پایان و شرح جانی بی نهایت  
 و بی کراندر ﴿ مشوی ﴾ آب جیحونرا اگر نتوان کشید \* هم ز قدر تشنه کی  
 نتوان برید ( آب جیحونی اگر چکم ممکن دکل ایسه هم تشنه نك قدرانندن کسک



ممکن دکلدر یعنی اگر چه بواذن حقّه غالب اولان نینک شرح و بیانی دهانه صغمر  
 ولسانه کلز اما فی المثل آب حیضونی اگر بالکلیه چکمک و ایچمک ممکن دکل ایسه هم  
 تشنه لک مقدارینی دفع ایلمک و کسلیک ممکن دکلدر یعنی \* مالایدنک کله لایترک کله \*  
 موجبجه برکسه اگر آب حیضونی بالکلیه نوش ایتمک قادر اولر ایسه تشنه لیکنی دفع  
 ایلیجک قدر اندن نوش ایتمی ترک ایلمر بلکه دفع عطش ایده جک قدر اندن نوش ایلمر  
 كذلك اگر بوغالب و قوی اولان یغمه بربک علوم و اسرار ی بوده انه کلز و لفظ  
 و گناپته صغمر ایسه هم آتک بحر علومنه تشنه اولان طالبلره غنا کلجک وریان و سیراب  
 اوله جق قدر شرح و بیان اولمقدن و تعبیر و تفریر قیلتمقدن عاری و بزی اولوق  
 مناسب دکلدر و اول بحر معنویک علوم و اسرار ندن بو کتب مشوی بر جزیره

کیدر \* مشوی \* کرسدی عطشان بحر معنوی \* فرجه کن در جزیره  
 مشوی \* فرجه کن چندانکه اندر هر نفس \* مشوی رامعنوی بینی و بس  
 اگر بحر معنویک عطشان اولدک ایسه مشوی جزیره سنده بر فرجه ایله مشوی  
 شریف جزیره سنده فرجه ایله اولقدر که هر نفس سده مشوی شریفی انجق معنوی  
 کوره سن جزیره بالقح دریا اورتا سنده صوبصیمان برکه اکا آطه دیرل فرجه بالضم  
 ایکی نسته نکه ما پینده اولان بارغه دیرل ته کم بینهم با فرجه دیرل ای انقراج معناسن  
 و برلر بونده فرجه دن مراد بحث ایلمک و عمیق ایدوب بحر معنویه وغور مراده  
 واصل اولقدر کتب مشوی بحر علوم محمدینک بر جزیره سنه تمثیل اولمشدر و توضیح  
 معنی بویله دیمک اولور که بحر معنوی اولان اسرار نبوی و علوم مصطفویک اگر سن  
 عطشان اولد کسه و اندن نوش ایلمک قصد و عزیمت قیلد کسه بو مشوی  
 جزیره سنده تشنه عقلکله بحث ایدوب بحر معنویه واصل اولنجیه دک حفره ایله تا کم  
 آب معنویه مانع و حائل اولان شبهه لری و شکلی شق ایدوب چاک ایلیه سن شولقدر  
 فرجه و حفره ایله و بحر معنویه اولقدر یوللر یارقلر ایله که بحر معنوی کلوب مشوی  
 جزیره سنی غرق ایلسون پس هر نفس سده سن مشوی شریفی بحر معنوی کوره سن  
 و علوم نبویه انی احاطه قیلش و انک الفاضلی اول معنوی اولان بحره بر جزیره کبی کلش

مشاهده قیله سن \* مشوی \* باد که راز آب جو چون واکنند \* آب یک رنگی  
 خود پیدا کنند \* باد کاهی چونکم آب جودن کیرو ایلیه آب کنندنک یک رنگلکنی  
 پیدا ایلمر که کاف عربینک قیحه سبیله صمان معناسنه در بونده شبهه و شکو کدن  
 استعاره اولور و بادن مراد بونده عقلدر چونکم مقدمات علوم نبویه بی بحر  
 و مشوی شریفک الفاضلی جزیره به تمثیل ابتدی شمعی مشوی شریفک معناسنی  
 اول بحر معنوی دن برنهره تشبیه ایدوب بیوررلر چونکم باد عقل شکوک و شبهات  
 کاهلرینی آب جوی معنادن دفع و رفع ایلیه آب معنی کنندنک یک رنگلکنی ظاهر

و هویدا ایلر حتی الفاظ و عبارات و حروف و اصوات دخی گاه و خاشاک کبی اولوب  
 اول دخی بر طرف اولدوقده صرف آب معنی یوز کوستر و صفای معنوی ظهوره  
 کلور \* مشوی \* شاخهای تازه مر جان بین \* میوهارسته زاب جان بین  
 انده مر جانک تازه شاخلرینی کور جان آبدن بتمش میوهل کور یعنی اول مشوبنک  
 ایچنده مر جان علمک تازه اولان افقان و اغصانی بصیر بصیرتله کور آب جانندن  
 بتمش و ماء حیواندن نشو و نما آلوب ظهور ایتمش میوهله نظر ابر کور و دست عقلمه  
 اول میوهلردن اجتناقیل و دهان جانله انلردن آکل اول تاک باغ حقیقنده بقی میوهلرک  
 لذاتی نیجه اولور ایتمش یله سن اندنصکره صورتدن کدر قیوب عاشق معنی اوله سن  
 \* مشوی \* چون زحرف و صوت و دم بکاشود \* آن همه بکذارد و دریا  
 شود \* حرف کو و حرف نوش و حرفها \* هر سه جان کردند اندر انتها ( چونکم  
 مشوی حرف و صوت و دم دن یکا اوله دوکلی بی قور دریا اولور حرف کوی  
 و حرف شنو و جمله حروف هر اوچی انتهاده جان اولور یعنی مشوی شریف  
 چونکم حروف و اصوات و انفاس و کلمات قی بدندن یکا اوله و بوجابلری وجه  
 حقیقی سندن رفع قیله اول دوکلی ترک ایلر و صرف دریای معنی اولور و حروف  
 و اصوات جابلری بر طرف اولدوقده نصکره بحر وحدت ظهوره کلور که بوانتهای  
 مراتب سلو کدر که وحدت مطلقه نك و راسننده بر مرتبه دخی بو قدر پس منکم  
 و مستمع و حروف و کلمات هر اوچی مقام انتهاده اولور یعنی وحدت مطلقه نك  
 ظهوری قنده منکم و مستمع و حروف و کلمات تعیینلری مغلوب و متلاشی اولوب  
 جمله سی جان اولور و بوجه بی نور جانان احاطه قیلور و مستمع و منکم و معلم  
 بو مرتبهده مستغرق اولور و بو مرتبه واصل اولان جان اغیار و سوی  
 مزاجه سندن پاك و بری اولوب وحدت مطلقه دن غیر بی کورمز و کثرات  
 اشیا یله محجوب اولوب حقیق سندن غافل اولمز \* مشوی \* نان دهند و نان ستان  
 و نان پاك \* ساده کردند از صور کردند خاك \* ایک معنی شان بود درسه مقام \*  
 در مراتب هم معبر هم مدام ( نان و بریجی و نان آلیجی و پاك نان خوردن ساده  
 اولورلر خاك اولورلر لیکن انلرک معناسی اوچ مقامده مرتبه لده هم معبر ناك قححه سیله تفعیل  
 بابتدن اسم مفعولدر بود کله سی مصراع نایه صرف اولور سهولت معیندن اوتری  
 یعنی نان آلیجی و نان و بریجی و نان پاك اصلنده خاکدن ظهوره ککشلر و مخلوق اولشلردر  
 عاقبت الامر بو اوچی صورتلردن ساده و عاری اولورلر و کندی اصلاری اولان زابه  
 رجوع قیلورلر و عین تراب اولورلر پس بوندن بروهم ناشی اولور و پرسـ و آل لازم  
 کلور که اول سـ و آل بودر چونکم نان ستان و نان دهند صورتن عاری اولورلر  
 و عین خاك اولوق مرتبه سن بوله لر پس بو حشر و نشر و سـ و آل و حساب بونلرک



نسبته اولور بیت ثانی ایله بووه می دفع ایچون جواب بیوررل نعم نان دهنده ونان ستان  
 ونان پاک اگر چه صورتلردن ساده وعاری اولوب خاک اولورل ولیکن بونلرک  
 معنیلری اوج مقامده یعنی مراتب ثلاثه ده که مراد اول مراتب ثلاثه ده نان  
 دهنده مرتبه سی ونان ستان مرتبه سی ونان مرتبه سیدر بو مرتبه ده هر برینک  
 معنیلری هم معبروهم باقی اولور اول دکلدیر که بونلرک معنیلری فانی اولوب تمیز  
 اولمیه لربلکه \* ان کل لما جمیع الدینا محضرون \* آیت کریمه سنک موجبجه جمیع  
 اشیا که بو عالم صورتدن کذرقیله لبالکلیه فانی مطلق اولزل بلکه عندالله حاضر  
 و باقیلدر ﴿ مشوی ﴾ خاک شد صورت ولی معنی نشد \* هر که کوید شد  
 تو کویش نی نشد ( اگر چه صورتنا خاک اولدی ولی معنی خاک اولدی هر کیم که  
 معنی خاک اولدی دیرسن اکادی یوق معنی خاک اولدی یعنی نعم صورتنا خاک  
 اولدی وجسم خراب اولوب اصلنه وصول بولدی ولیکن معنی خاک اولدی وفنا  
 بولدی وهرشول کسه که انسان اولدی وبالکلیه معدم اولدی دیرسن اکادی که  
 یوق بویه دکلدیر انسانک معنیسی فانی اولزل اگر کافر ایسه ده انک روحنه زوال  
 وفناکلز ﴿ مشوی ﴾ درجهان روح هر سه منتظر \* که ز صورت هارب و که  
 مستقر) روح جهاننده هراوچی متوقب ومنتظر درگاه صورتدن هارب کاهی  
 مستقردر یعنی عالم ارواحده هراوچی که مراداندن نان ستان ونان دهنده ونان در  
 امر حقه هر اوچی منتظردر بونلردن هر بریسی کاهی صورت عالته دن فرار  
 ایدیمی و کاهی صورت عالته قرار ایدیمی در صورته کلردن اول هر شینک معناسی  
 عندالله حاضر و موجوددر ﴿ مشوی ﴾ امر ایددر صورورودر رود \* بازهم  
 زامرش مجرد میشود ( ارواح ومعانی به امر الهی کلور صورتلره کت دیر کیر  
 کبروهم انک امرندن مجرد اولور یعنی جمیع ارواح ومعانی حق سبحانه و تعالیکنک  
 تحت تصرفنده و حیطة ارادنده داخلدر حقن بر روحه امر کسه صورتده وار  
 وشکل و صورت عالته موجود اول دیسه کلوب امر حقله مرادالله اولدیغنه  
 کوره صورت باغلا و کبرو اول مالک الملک انک صورتنده مجرد اولمسته امر ایلر  
 اول روح انک امرندن عالم صورتدن مجرد اولور وعالم ارواحده وصول بولور  
 الحاصل اگر انسان و اگر حیوان و اگر نبات و اگر جاد بو جله سی امر حقله  
 عالم صورتده کلورل و امر حقله ینه عالم صورتدن عالم معنایه راجع اولورل هر شینک  
 ملکوتی انک بقدرت و اراده تنده در کما قال الله تعالی \* فسبحان الذی یدیه ملکوت  
 کل شیء وایسه ترجعون ﴿ مشوی ﴾ پس له الخلق وله الامرش بدان \* خلق  
 صورت امرجان را کب برآن) پس اول اللهم له الخلق وله الامر دیدیمی قولک  
 معناسی بیل خلق صورتدر امر انک اوزرینه را کب اولان جانندن بو بیت سوره

اعرافده اولان بوآینه اشارتدر قال الله تهـ الی \* الاله الخالق والامر تبارک الله  
 رب العالمین \* یعنی آگاه اولکه خالق اینک ویاخود بوعالم خاق وشهادت اول  
 الله ایچوندر وامر اینک ویاخود عالم امر وارواح انکیچوندرکه اول اللهک شان  
 مشربی متعالیدر یعنی چونکم هر شـئیک ملکوتی دست الهیده اوله وهر شئی عالم  
 معنادن عالم صورته امر حقه کاه وعالم صورتدن دخی ینه امر حقه مجرد اولوب  
 عالم معنایه رجوع قبله بس له الخالق وله الامر قوانک معناسنی بیلکه خلقدن  
 مراد صورت و مردن مراد (قل الروح من امر ربی) ووجه روحـ درکه  
 اول صورت اوزره راکب و سواردر \* مشوی \* راکب و مرکوب در فرمان  
 شاه \* جسم بر درگاه و جان در بارگاه ( راکب و مرکوب شاهک فرمانده در  
 جسم درگاه اوزره و جان بارگاهده در راکبدر مراد روح و مرکوبدن مراد جسمدر  
 یعنی راکب اولان روح و مرکوب اولان جسم هر ایکه یعنی شاه حقیقتک فرمانده در  
 لیکن جسم و صورت درگاه الهی مشابه سنده اولان عالم سفلیده و مقام سیده در  
 و جان بارگاه عزتده و خاوت سراء الوهیتده ساکندر \* مشوی \* باز جانهارا  
 چوخواند بر علو \* بانک ایداز تقییان کازاو) کبر اول شاه حقیقی اول جانلری  
 علو اوزرنده چونکم او قویه نقیبـ لردن صدا کلور بویه دیوکه نازل اولک یعنی  
 چونکم اول شاه حقیقی اسب جسمه راکب اولان جانلری عالم سفلیدن عالم علوی  
 جانبته دعوت ایلیه قابض الارواح اولان نقیبـ شاه حقیقتک انلری عالم ارواحه  
 دعوت ایلبدیکنی فی الحال بیلورلر و اول مدعو اولان روحلره ای روحلر تیز اولوک  
 بدنلر اسبندن اشعه اینوک و امر حقه اجابت قیالوک دیواسان ملکوتیه ایله بانک  
 اورلر بس اول روحلر دخی طوعا و کرها بدنلر اسـ بدنلر انوب امر حقه ینه عالم  
 ارواحه وارلر و انده قرار قیلورلر \* مشوی \* بعد ازین بار یک خواهد شد  
 سخن \* کم کن آتش هیزمنش افزون مکن \* تا نجوشد دیکهای خردزود \* دیک  
 ادراکات خردست و فرود) بومر تبه دنصکره سوز بار یک ودقیق اولیسردر  
 آتشی کم ایله انک هیزمنی افزون ایله تا کم خرد اولان چولکلر فوری قاینجه ادراکلر  
 دیکی خرددر و اچقدر یعنی سوز بومر تبه یه کلد کده وارواح بدنلرندن جدا  
 اولوب عالم ارواحه واصل واصلته بالغ و نازل اولور دیدیکمر دنصکره سوز زیاده  
 اینجه اولیسردر بوندنصکره سوز سو بیلک آتش یلغق و هر سو بیلد کجه انک هیزمنی  
 زیاده قتلیق کبیدر ایمدی آتش ایله و اول آتشنک و سوزنک اولان سوزک مایه سی  
 و هیزمنی مشابه سنده اولان کلام پرسوزی هم زیاده سو بیله زیرا که اکثرناسک  
 قدور ادراکاتی خرد و پست در تا کم انلرک خرد و پست اولان ادراکلری چولمکی  
 اول پرسوز اولان سوزلردن علی الفور جوشه کلیه و انلرک ادراکاتی باقوب خراب



قلیه بلکه هر کس عقیبتی یکی مرتبه دن سو بلك مر شد اولساره الزمدر کافال  
 علیه السلام \* کوا الناس علی قدر عقولهم لاعلی قدر عقولکم \* ورثة انبیاء اولان  
 اولیایه هم ناسی کنندی منزله زنده تنزیل ایدوب انلرک ادراک ایتدیکی بردن  
 سو بلك اهدر \* ولهذا قال علیه السلام \* نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نزل الناس  
 علی قدر منازلهم وان نکلم الناس علی قدر عقولهم \* وحضرت نبی مکرم  
 صلی الله علیه وسلم بعد الموت اولان احوال برزخیه دن وامور اخرویه دن اکثر  
 بلدکاری و کوردکاری قاصر الفهم اولان خلقه کشف قیلزلر و خلق دخی امور  
 اخرویه بی اول حضرتک بسدیکی کبی بیلزلدی انکیچون بیوردیلر \* لو تعلمون  
 ما اتم ملاقون بعد الموت ما اکتتم طعاما علی شهوة ابد و لا شربتم شرابا و لا دخلتم  
 بیتا تنظلاون به امرتم الی الصدات تلذونه صدرکم و تبکونه علی انفسکم \* رواه  
 ابن عساکر عن ابی الدرداء رضی الله عنه ﴿ مشوی ﴾ پاك سبحانی که سیستان  
 کند \* در غم حرفشان پنهان کند) پاك شول بر سبحانکه سیستان ایلر حرف  
 غممانده انلری پنهان ایلر سیستان المالکه دیرلر غممانده نبات معناسنه در ته کم  
 مغرب نام لغتده دیر (الغمام قد بطاق علی الفیث) غیث نباته دخی دیرلر و نباته  
 مجازا غممانده تعبیر ایلرلر اما مجاز لغوی دیر بو تقدیرجه بونده حروف بر سیل استعاره  
 المانک برکاری منزله سنه و معانی المانک منزله سنه تنزیل اولنمشدر غممانده بونده  
 معناسنه استعاره در دینسه هم جائزدر و تقدیر کلام و توضیح مرام بویله دیمک  
 او اور که پاك و مقدس شول بر سبحانکه سیستان معانی ایلر حرف بپراقلرنده  
 و یا خود پرده زنده اول معانی سیستانی پنهان ایلر اوراق حروف ایچره معانی  
 المانک بی اول صانع بیچون کزله مشدر تا کم احتیاط و اهتمام ایدرک حروف پرده لری  
 ایچره موضوع و مخفی اولان معانی المانک بی بوله سن ﴿ مشوی ﴾ زین غممان  
 بانک و حرف و کفت و کو \* پرده کز سبب نایدغیر بو) بو بانک و حرف و کفت و کو  
 غممانده بر پرده واردر که سیدن بویدن غیر کز مصرع ثانی پرده هست تقدیرنده  
 اولور و خلاصه کلام و توضیح مرام بویله دیمک اولور که بوسورت و صد او حرف  
 و کفت و کوی و ادابر کلرندن و یا خود پرده زندن بر پرده واردر که سبب معیندن  
 همان انجیق طالب معنی اولنلرک دماغ عقلنه بر رایحه و شایبه کلور رایحه و شایبه دن  
 غیر نسته کز اول معنی المانک بی بولفاظ و حروف پرده لری نکتده مستور و مخفی  
 اولد یغندن مشهور و عمرتی اولمز و هر کس آتی مشاهده قیلقه قدرت بولمز  
 ﴿ مشوی ﴾ باری افزون کش تو این بورا بهوش \* تا سوی اصلت برد بگرفته  
 گوش) باری سن بورا ایچره بی عقلکه زیاده چک تا کم سنک قولاعکی طومش اصل  
 جا نبنه ایلته یعنی بو حروف و الفاظ پرده لری نکتده مستور و مخفی اولان معنی

المالرندن ای مبتدی و طالب معنی اولان کسه سکا اول معنی الماری رونما اولمز وانلردن  
سکا بر رايحه دن غـ پیری گلز باری اول حروف و الفساظ ایچنده موضوع اولان معنی  
المالرننك رايحه سنی دماغ عقلکله زیاده چك تا کم اول رايحه قولاقی طومش  
سنی اصل جاتنه ایلته رايحه دن مراد بونده معنیدن حاصل اولان خط و ذوق  
اولور و معنیدن حاصل اولان خط و لذت چوقی کلد کده و قوت بولدقده رايحه  
آن طالبک جانی برکسه برکسه نك قولاغندن طوتوب کند و مراد ایلدیکی جانبه  
جذب ایلدیکی کبی جذب ایلر و اول رايحه نك اصلنه انی ایلتوب و اصل ایلر  
پس حضرت مولانا طالب معنی اولان مبتدیره تعلیم و ارشاد ایدوب بیورر لر  
ای طالب معنی اولان و بو حروف و الفاظی مطالعه قیلن کسه معانی المارینی بو حروف  
و اصوات و بو تراکیب و کلمات پرده لر نك التـ سـ دـ بـ دهـ جائله کورمکه اگر قادر  
اوله من ایسک باری مشام عقله اول معانی المالرنندن حاصل اولان روایح طیبه بی  
زیاده جذب ایله تا کم اول رايحه لر سنك جانك قولاغنی طوتوب اصل معنی جانبه  
سنی ایلته و سیستان معانی به سنك جانکی و اصل ایله اندنصکره سیستان معانی  
نیجه اولور ایمش کوره سن و آنک معنوی ور و حانی اولان المارینی دست عقله  
دیره سن اول سیستان معنایه و اصل اونجه به دک وانی کندی که ملک قیلنجه به دک  
شرط اولدر که اندن مشام عقله کلان روایحی قوت حافظه ایله بر خوشجه حفظ  
قیله سن اگر اول رايحه بی قوت حافظه ایله حفظ ایتمکه قادر اوله عزیز ایسک اول رايحه  
معنوی نك اصلی اولان معانی سیستان به سنك چشم جاتنکدن مستور و پوشیده  
اولور ته کم بو بیتلر بو مضمونی اشارت و دلالت قیلور \* مثنوی \* بونکه همدار  
و پیر هیز از زکام \* تن بیوش از باد و بود سرد عام \* ناندیدم مشامت رازاثر \*  
ای هوشان از زمستان سردتر) بوی نکه طوت زکامدن پیر هیز ایله عوامک  
سرد اولان باد و بودندن تنکی اورت تا کم سنك مشامکی اثر دن صوامبه  
ای انلرک هواسی زمستاندن سردتر ناندیدم فعلی نفی مفرد مذکر غائبدر صوامبه  
معنایه در که اندود لفظندن مشتقدر بادیله معنایه در لکن بونده نفس  
مراد اولور بود وجود معنایه در باشد. اولان دماغه بر و دت هودان  
احیاناز کلام عارض اولوب رايحه طیبه آلمغه قادر اولدیغنی کبی فهم دخی جانک  
قوت شامه سی کیدر چن برکسه عوام ناسله صحبت قیلسه انلرک برودی  
انک مشام جائه تأثیر ایدوب انک فهمنی کند ایلر لر و رايحه معنوی ذوقندن  
آنی محروم قیلور لر انکیچون بو بیتلرله حضرت مولانا قدس الله سره الاعلی رايحه  
معنوی دن حظ الان طالبه نصیحت و ارشاد ایدوب بیورر لر ای مضادن رايحه الان  
و سبب عرفانی و روحانیدن فایحه بولان طالب اول بو ایدیغک معنوی اولان



رايحه بي محفوظ طوت و مشام جانكه زكام كلدن و فهمك تندو كايل اولمه دن  
 پرهيزايت بدنكي عوامك سردوبارد اولان وجودندن و تنندن لباس تقوا ايله  
 سترايت تاكم انلك نفسينك و نفسنك برودتى سكامرايت قتييه و سنك مشام روحت  
 انلك اژندن بويائيمه اى طالب انلك هواسى شدت شتادن سردتروبارد تر در برودت شنا  
 ظاهر ايدانه ضرر و پر اما بونلك بارد اولان هوازى جانهدين و ايمانه ضرر و پر  
 اعاذ الله و اياكم من مصاحبة العوام و حفظنا و اياكم من مجالسة شر الانام \* مشوى \*  
 چون جهاد افسرده اندوتن شكر ف \* مى جهدا نفاششان از تل برف) بونلر جهاد كى  
 فسرده لروتن شكر فلدر انلك نفسلرى برف تلندن صچرار حضرت مولاناك  
 بيورد قلرى قوم مطلقا معرفت الهيه دن خالى و درونلرى محبت ربانيه و اخلاق  
 روحانيه دن عارى اولان طائفه در اكر فقر او صلحا زيده ايسه لده و خواص قلبى معرفت  
 الهيه دن حظ آلان و درونى اخلاق روحانيه و محبت ربانيه ايله طولان كسه لدر اكر  
 بحسب الصور هيئت عوامده ايسه لده پس عوام شككنده چوق خواص و خواص  
 شككنده دخى چوق عوام واردر لازم اولديكه اولاعوام ييلنه اندنصكره انلك  
 صحتندن و مقارنندن احتراز قيايه عوام شول طائفه در كه فى نفس الامر جهاد كى  
 فسرده دلدر در كه درونلرنده معرفت الهى و كرميت حب ربانى اولديغندن برودت  
 نفسانيه ايله درونلرى منجمد اولمشدر اما هر بى تنرور اولد قلرندن تنلرى شكر ف  
 و جسم اولمشدر بونلك درونلرى قارتيه سى كى سردوباردا اولديغندن نفسلرى دخى  
 اول قارتيه سى كى اولان درونلرندن ظهوره كلديكسندن بغايت سردوباردر در كه  
 اصلا انلك كلامنده برسوز و حرارت و اثر شوق و محبت بوقدر \* مشوى \*  
 چون زمين زين برف درپوشد كفن \* تيغ خورشيد حسام الدين بزى) اى طالب  
 چونكم زمين وجودك بو برفدن كفن كيه حسام الدينك تيغ خورشيدنى اكاور  
 زميندن مراد بونده مخاطب اولان طالبك زمين وجوديدر برفدن مراد عوامك  
 انفاشندن و مصاحبتلرندن حاصل اولان برودت نفسانيه در و حسام الدين افنديك  
 تيغ خورشيدندن مراد بومثنونك معانى و اسراريدر پس تقدير كلام بويله ديمك  
 اولور كه اى طالب معرفت الهى چونكم سنك زمين وجودك عوامك بو برف  
 و يخ كى باردوسرد اولان صحتلرندن و نفسلرندن كفن كيه و تمام دل مرده و قالب  
 افسرده اولوق مر ته سن بوله اكر بو كا علاج و چاره استرايسك قدوة العارفين شيخ  
 حسام الحق و الدين حضرت تلرنيك خورشيد كى اولان تيغى كه بومثنونك  
 مناسبيدر اكا ضرب ايله و جسم و جانكى بومثنونك خورشيد مناسبه هميشه  
 مظهر و محل ايله تاكم تيغ خورشيد حسام الدين وجود كده اولان فسرده ليكى قطع  
 ايدوب ازاله قيله و سنى برودت هواى نفسانيه دن قورتره و مرده و افسرده اولمندن

بری ایلیمه \* مثنوی \* هین بر آرز شرق سیف اللهرا \* کرم کن زان شرق این  
 درگاه را \* برف را خنجر زند آن آفتاب \* سیلها ریزد ز کهها بر تراب ( آگاه اول  
 شرقدن سیف اللهی یوقاری کتور اول شرقدن بودر گاهی کرم ایله اول آفتاب  
 برفه خنجر اورر طاغلردن تراب اوزره سه یلاردو کر شرقدن مراد بونده کتاب  
 مثنویدر سیف اللهدن مراد انک معانی واسراریدر بلکه شرقدن مراد مثنوی نیک  
 هر بیقی و سیف اللهدن مراد هر بیتنک معناسی اولسه جا زدر درگاهدن مراد  
 طالبک وجودی درگاهیدر که وجود طالب سلطان روحک درگاهی مشابه سنده در  
 و آفتابدن مراد مشرق قلوب اولدیغی اعتبارله مثنوی نیک معناسیدر و برفه خنجر  
 اور می آتی اولدورب محوقیلسه نندن کنایت اولور و کوهلردن مراد ترفع و تکبر  
 صاحبلمی اولان نفس لردر و سیلاردن مراد کوز یا شلریدر و ترابدن مراد خاک  
 زمین اولسه ده جا ز و خاک بدن اولسه دخی جا زدر و توضیح کلام و تعبیر مراد  
 بویله دیمک اولور که ای طالب معنوی آگاه اول مثنوی مشرقدن سیف الله اولان معانی  
 حاسمه و معارف جازمه بی اخراج ایدوب ظهوره کتور اول شرق معنوبدن بودر گاه  
 وجودی کرم ایدوب قیزدر تا برودت قلبیه و انجماد نفسانیه دن خلاص اوله سن  
 زیرا اول آفتاب معنوی و خورشید مثنوی برف هوای نفسیه خنجر اوروب انی  
 اذابه و ازاله ایلر کوهلر کی مترفع و تکبر اولان وجوددن سیلار کی کوز یا شلرینی  
 خاک زمین اوزره و یا خود متواضع اولان خاک بدن اوزره دو کر آنک آفتاب معناسی  
 وجود طالبه بر مرتبه تأثیر ایدر که آنک دروننده هوای جسمانیدن حاصل اولان  
 برف و یخ کی بارد اولان صفتلری اریدوب ازاله ایلد کد نص کره انک کوزلردن  
 سیلاب سرشکی روان ایلر \* مثنوی \* زآنکه لاشرقی و لاغربیست او \* با مجرم  
 روز و شب حریست او \* که چرا جز من نجوم بی هدی \* قبله کردی از ایچی و عمی  
 زیرا اول آفتاب معنوی شرقی و غربی دکلدر اول آفتاب معنوی روز و شب منجمله  
 حریدر بویله دیو که نیچون بندن غیر نیچوم بی هدایی لئیلکدن و عیادن قبله  
 ایلدک یعنی اول آفتاب معنوی برف و یخ کی بارد و سرد اولان صفات نفسانیه به  
 خنجر معنایی اوروب اریدر زیرا که اول آفتاب معنوی یعنی نور مثنوی شرقی و غربی  
 دکلدر بلکه آفتاب روحانی و عقلمیدر علم نیچومه طالب اولان واکا اعتقاد قیلان  
 طائفه ایله کیجه و کوندز حر به منسوبدر و انلرایله جنک وجدل قیلمده در بویله  
 دیو که ای غافل و باطل نیچون بن آفتاب معنوی بندن غیر عالم معینده و جهلان  
 عقلمیده هدایتی اولمین نیچومی سن کورلکندن و لئیم لکندن قبله آنخا ایتدک و انلرک  
 احکام و آثارنی بیلک طریقنه کتدک سه کا انفع و الزم اولان اولدر که عالم معناده  
 هدایتی اولیمان نیچومی قو یوب بن خورشید فلک معنی ابله آشنالک قبله سن و بنی



قبله ایدینوب زوشنالك بوله سن ولیم و ذمیم اولقدن خلاص اوله سن حتی به صر  
 بصیرتک کشاده اولوب آفل وزائل اولین خورشید باقیدن بهر بوله سن و نور آله سن  
 \* مثنوی \* تاخوشت ناید مقال آن امین \* در نبی که لاحب الافلین ) تا کم  
 سکا خوش کلز اول امینک نبیده اولان مقالیکه \* لاحب الافلین در امیندن  
 مراد حضرت ابراهیم در نبی ضم نون ایله حضرت قرآن کریمه دیرلر تفسیری جلد  
 اولده قصه دیدن خلیفه لیلی رایاننده هرور ایلشدر انده طلب اولنه و بو بیت  
 دخی بونک مابعدنده اولان بیتلر منجم اولنلره خطابا تو بیخ اولوق طریقله دیتشدر  
 و بونده منجمدن مراد نجومی مؤثر حقیقی بیلان وانلره دائمه الصور و افلاک  
 ثابتة الاجرام دیو اعتقاد قیلان فلاسفه در چونکم بونلر نجومی مؤثر حقیقی بیلدیلر  
 وانلرک وجودنی دائم و باقی زعم قیلدیلر حضرت ابراهیمک نجوم حقیقه \* لاحب  
 الافلین \* دیمی انلره ناخوش کلمی نته کم بیوررلر ای منجم سن کوا که بو مرتبه  
 اعتقاد قیلدک وانلری دائم و باقی بیلدک که حتی اول امین اللهک حضرت قرآنده  
 نجوم حقیقه (لاحب الافلین) بیوردیغی مقال سنک خوشکه کلمز وانلرک آفل  
 وزائل اولدیغنه سنک قلبک اعتقاد قیلز \* مثنوی \* از قزح در پیش مه بسی  
 کر \* زان همی رنجی زوانشق القمر ) قزح دن ماهک اوکنده کر بغلبدک  
 اندن اوتری وانشق القمر آیدنن رنجیده خاطر اولور سن بو بیت سوره قزح اولنه  
 اشارتدر کفار قریش سیدعاندن معجزه طلب ایلدیلر و اول کیجه مابدر اولمش ایدی  
 دیدیلر که قمری زه دونیم ایله پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ماهه  
 اشارت بیوروب ماه دونیم اولدی اول حضرتک بری بریاندن و بری بریاندن  
 کچوب بنه مکانه واروب جمع اولدیلر پس جناب حق بنده لینه خبر و پررکه \*  
 اقتربت الساعة وانشق القمر \* یعنی قیامت قریب اولدی و قمر منشق اولدی  
 انشقاق قمر قریب ساعت علامتدر دیشلر و بوجه اوزره کتب سالغه ده مسطوردر  
 \* وان رأوا آیه یعرضوا ویقولوا سحر مستمر \* و اگر بو کافرلر آیات خدا دن برآیت و معجزه  
 کورسلر اعراض ایلرلر اکایم اندن و تأمل و تفکر کردن و دیرلر سحر مطرد  
 و مترادفدر که نیچه کره کوردک دیرلر و بو آیت کریمه نک بر مقدار تفسیری هم جلد  
 اولده ضیافت تأویل رکیت مکس سرخنک اوستند و قصه انشقاق قمره هرور  
 قیلدی قزح ترکیجه الکم صاعقه دید کلر بیدر بو بیت دخی منجم اولنلره خطابا  
 و تو بیخا دیتلشدر یعنی ای منجم مذهبنده اولنلر قوس قزح دن ماهک اوکنده کر  
 باغلسن یعنی اکایات تعظیملر ایلرسن انکیچون \* اقتربت الساعة وانشق القمر \*  
 آیدنک مفهومندن اینجنورسن و معجزه رسوله انکار قیلور و دیرسنکه اگر قمر منشق  
 اولدی و اسماندن زمینه نزول قیلدی اقطار ارضه اولان بنی آدمک اکثری

آنی کوررلدی و کتب توار یخه یازوب انک انشقاقنه شهادت قیورلردی بونی خود  
 اهل مکه دن غیر بلکه اصحاب رسولک بعضی سندن غیر کسه کورمش واقطارارضده  
 اولان کسه لردن بو کونه خبر شایع اولماشدر امدی انشقاقی قردن مراد بو آسمانده  
 اولان قراولز واکا انسانک حکمی تأثیر قتلز بلکه بو کلام مؤولدر ساعتدن مراد  
 ساعت موت و قردن مراد روح حیوانی اولور و ساعت موت قریب اولدوقده روح  
 حیوانی ماهی منشق اولور دیرسن و بو کونه باطل تأویلرایدرسن \* مشوی \*  
 منکری این را که شمس کورت \* شمس پیش تست اعلی مرتبت (ای منجم بوکا  
 منکرسن که شمس کورت بیورلدی انکچونکه شمس سنک قتمکده اعلی مرتبتدر  
 \* اذا الشمس کورت \* آینه اشارتدر یعنی شول وقتده که شمس تکویر اولنه  
 مراد قیامت قریب اولان وقتده طی اولوب مرتفع اولسیدر چن رتوبی دورسه ل  
 قالدیروب بریده قوسهل (کورت الثوب) دیرلر کذلک شمسک دخی اولوقتمده  
 انواری دور یلوب حکمی زائل اوله (واذا الجوم انکدرت) دخی شول وقتده که  
 نجوم منظمس و تیره و مظلم و منکدر و خیره اوله و یاخود متساقط و متأثر اولهل  
 بوآیت کریمه نک تفسیری درنجی جلدده در بیان آنکه شاهزاده آدمی بجه است  
 سرخنده \* تارسی اندر نفوس زوجت \* بیتک شرحنده مرور ایلدی انده طلب اولنه  
 و معنای بیت ای منجم منکرسن بو کلامه که شمس کورت بیورلشدر سنک او ککده شمس  
 عالی مرتبه در نیر اعظم و منور عالمدر نته که شیخ سهروردی هیاکلنده شمسی بو کونه  
 مدح ایدر که هوشداید الرخش قاهر الغسق رئیس السماء فاعل النهار کامل القوی  
 صاحب العجایب عظیم الهیة الذی يعطی جمیع الکائنات ضوءها ولا تأخذ منها  
 مثال الله الاعظم الی کذا و کذا \* مشوی \* از ستاره دیده تصریف هوا \*  
 ناخوشت آید اذا النجم هوی) هوانک تصریفی ستاره دن کورمش سن سکا  
 بو اجلدن (اذا النجم هوی) ناخوش کلور دیده دیده تقدیرنده در تصریفی  
 ستاره دن کورمش سن سکا بو اجلدن ناخوش کلور مصرع ثانی \* والنجم اذا هوی \*  
 آینه اشارتدر اذامقدم اولوب اذا النجم هوی دیمک ضرورت شعر دن اوتری  
 اولور شول زمانده که حضرت رسول علیه السلام دعوته شروع ایلدی کفار  
 طعن قیلدیلر محمد آبا و اجدادی دینن ترک ایدوب گمراه و غوی اولدی پس جناب  
 حق نجمه قسم ایلوب بیورر جنس نجم حقیچون شول وقتده که نزول و سقوط  
 ایلیه سنک صاحبکن محمد گمراه و غوی اولدی مفسر لردن بعضیلری نجمدن مراد  
 جنس نجم و بعضیلری دخی ثیادر و بعضیلری دخی رجم شیاطین ایلین شهاب ناقبر  
 و بعضیلر دخی نجم قرآن و بعضیلر دخی نجم حضرت پیغمبردر دیمشدر و هوایی  
 دخی هوی یهوی هوایدن طومشدر بضم الهاء علی وزن غرو باطلوع و صعود



معناسنی و یرمشلز را هوی النجم هو یادیرل طلوع و صعود ایلسه بومعنی منجم اولنلرک خوشنه کلور و بوکا هر بری قرار قیلور و بعضی لری دخی هوی بهوی هو یادن طوتمشلسر بفتح الهاء قبول وزنده غروب ایلك معناسنی و یرمشلز را هوی النجم هو یادیرل نجم غروب ایلسه منجملر بومعنایه دخی راضیلردر و بعضیلر دخی سقوط معناسنه اولان هوی بهوی دن طوتمشلسر هوی النجم دیرل نجم ساقط اولدقده پس منجملر بومعنایه راضی اولزلر و بومعنی انلره ناخوش کلور آنکچونکه انلرک قتده نجوم افلاکده هر کوزدر پس انلرک سقوط واننشازندن افلاکک دخی شقوق وانفطاری لازم کلور بوایسسه محالدر دیرلر و بونلرک قتده افلاکک مع کواکبها دأمة الصور وثابتة الاجرامدر آنکچون بونلر اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و دخی اذا السماء انشقت و دخی اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتزت \* آیتلری کبی آیتلری تأویل ایدرلر و بو آیتلردن مستفاد اولان معناره ایمان و اعتقاد ایتمزل اگر بودینده دکل ایسهلر مطلق آیتلری هم انکار ایدرلر و اگر بودینده ایسهلر آیتلره کلام الهی دیردبو اقرار ایدرلر و ایکن \* اذا الشمس کورت \* دن مراد ظاهرده فلك اوزره اولان نبراعظم دکلدر بلکه روح اوزره اولان شمس عقلدر که وقت موت کلد کده آنک انواری مکور اولور دیرلر \* و اذا النجوم انکدرت \* آیتندن دخی مراد وقت مرگ کلد کده نجوم کبی اولان حواس خسته ظاهره و حواس خسته باطنه نک منکدره اولسیدر دیرلر \* و اذا السماء انشقت \* و اذا السماء انفطرت آیتلردن دخی مراد قیامت صغری اولان موت کلد کده مانند آسمان اولان سمرانساینک منشق و منفطر اولسی و مانند کواکب اولان حواس ظاهره و باطنه نک منشره اولسی و سقوط قلمسی اولور دیوتأ و یل باطل ایدرلر \* مشنوی \*

---

خود مؤثر تر نباشد مه زنان \* ای بسا نان که ببرد عرق جان \* خود مؤثر تر نباشد زهره ز آب \* ای بسا آبا که کرد اوتن خراب ( ای غافل ماه خود ناندن مؤثر تر دکلدر ای چوق نانکه جانک عرقنی کسر زهره خود آبدن مؤثر تر اولمازای چوق آبکه اوتنی خراب ایلدی یعنی ای منجم سنکه نجومک تأثیراتی کورهب اکا اعتقاد قیلورسن وانی مؤثر حقیقی بیلورسن ماه خود انسانک بدننه ناندن مؤثر تر دکلدر بلکه نان ماهدن زیاده مؤثر درای چوق نان اولور که آدمینک عرق جانی قطع ایلروانی اولدرر هیچ اول زمانده سن اول کسه بی اتمک اولدردی دیمزسن بلکه آنک یلدز بنه اسناد ایلرسن و موتی زحاک تأثیرندن بیلورسن و طرب و نشاطی هم زهره دن فهم قیلورسن خود زهره یلدزی بدن انسانه آبدن زیاده مؤثر دکلدر زیرا آبک و یردیکی حیاتی و طرب و نشاطی زهره و یرمکه قادر اوله مزای چوق آبک خاصیتی بدنه حیات و یرمک ایکن باذن الله تعالی اول تنی خراب ایلدی یا بو غازه طور مق ایله و یا استسقا

مرضنه مبتلا اولدقده بدنی شیشور، کله خراب ایلدی آبلک بو قدر تأثیری  
 وارایکن سن آتی مؤثر حقیقی بیلرسن \* دایم اعیش و طریقی زهره یه اسناد ایدوب  
 آتی مؤثر حقیقی بیلورسن وانک وسائر نجومک مهر و محبتی درونکنده اضممار  
 قیلورسن ﴿ مشوی ﴾ مهر آن درجان نست و پند دوست \* می زند در کوش  
 تو بیرون ز پوست ( ای منجم اول ستاره لک مهری سنک جانکنده در و دوستک  
 پندی سنک کوشکه پوستک طشره سندن اورردوستدن مراد بونده الله و بالسانه  
 الله ایچون دوستلق ایدوب نصیحت قیلان ولیلر اولور و بوجه دن حسام الدین  
 افندی حضر تبری اولسه دخی جائزدر که مشویده مذکور اولان مواعظ و نصایح  
 انلرک پند و نصیحتدر یس تقدیر کلام بویله دینک اولور که ای منجم سن وجود  
 اشیاده نجومک تأثیراتی کوروب انلره اولقدر محبت قلمش سن وانلرک مهرنی  
 درونکه اولقدر قومه سن که آنلرک مهر و محبتی سنک جانکه طولوب انده ساکن  
 اولمشدر و دوستک پند و نصیحتی سنک قولاغکه پوستک طشره سندن اوررودرونکه  
 تأثیر ایتموب اول پند و نصیحت طشره ده قالور ﴿ مشوی ﴾ پندمادر تونکیرد  
 ای فلان \* پند تودرمانکیردهم بدان ( ای فلان اگر بزم پندم سکا تأثیر قیلن ایه  
 سنک پندک دخی بزه تأثیر قیلن یی ای فلان نادان چونکم بزم حقانی وربانی  
 اولان نصیحتمز سکا تأثیر قیلیه وسنی بزم مذهب و مسلکه زه جاذب اولیه بونی تحفیق  
 ییل که سنک نجوم - قنده اولان پند و نصیحتک بزه تأثیر قیلن و اول جانبه ترغیب  
 و تحریض ایلدک بزنی اول سمته جاذب اولمز ( پند ) آزیده اخترکش منجم کفته  
 چون هرات \* پیش اومسند باخترشد خدایش اخترست \* اختیاری نیست اورا  
 اختیار زوی پیرس \* اختیار جله کم در اختیار داورست \* چرخ و نجوم و جن و مردم  
 هر یک اینجا مضطربند \* اختیار جله پیش مز یحیی المضطربست ﴿ مشوی ﴾  
 جز مکر مفتاح خاص ایدزدوست \* که مقالید السموات آن اوست ( الامکرد و سندن  
 مفتاح خاص کله که سمواتک مفتاحلمری انک ملکیدر بو بیت سوره زمرده اولان  
 بو آیه اشارتدر قال الله تعالی \* الله خالق کل شیء و هو دلی کل شیء وکیل \* یعنی  
 الله تعالی جمیع شئی لک خالقیدر کفر و ایمان دن خیر و شر دن و نفع و ضرر دن هر نه  
 ایسه و اول الله جمیع اشیاء و زره متولی و متصرف و حقیظدر \* له مقالید السموات  
 و الارض \* اول الله ایچوندر سموات و ارضک مقالیحی مقالیحی کتابتدر کمال حفظ  
 و تصرفدن یعنی مالک امور علوی و سفلیدر که اندن غیری تصرف و حفظه کسه  
 مالک دکدر و حضرت عثمان دن رضی الله عنه روایت اولور که حضرت یغمبر  
 علیه السلام دن سؤال ایلدی که مقالید سموات و ارض نه در بیوردیلر لاله الا الله  
 والله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم



هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء عایم بیده الخیر یحیی ویمیت  
 وهو علی کل شیء قدير \* وتوضیح معنی بویله دیمک او اور که ای نجم اول نجومک  
 مهر و محبتی سنک جانکده اول قدر راسخ و ثابت اولشدر که دوستک بندی  
 سنک قولاغکه طشره دن طوقنور و بزم بندیغز هم سکانا ثیر ایتمز الامکن که دوستدن  
 مفتاح حاصل کله که افعال و اشکالکی حل و کشاده قیله که مفتاح آسمان و زمین  
 آنک لایقیدر و وانک قدرتی و ارادتی الیرنددر اول فتاح که سنک افعال درونکی  
 ک شاده قیابه و سنی صراط مستقیمه هادی اولیه اصلایزم پند و نصیحتنرک  
 سکانا ثیری اولمز و سنک جانکدخی بوسوزری قبول قیاز \* مثنوی \* این سخن  
 همچون ستاره ست و قمر \* لیک بی فرمان حق ندهد اثر ( بوسوز فی المثل ستاره و قمر  
 کیدر لیکن بی فرمان حق اثر و بر مریعی بو بند و نصیحتنه متعلق اولان سوز فی المثل  
 اگر چه ماه و ستاره کیدر ولیکن حق تعالی حضرتلرینک امر و فرمانی اولینجه  
 نه ستاره و قمر تأثیر ایلر و نه بو کلام انور تأثیر ایلر اخاصل اذن الهی اولینجه بوستاره  
 و قمر کی اولان کلامک دخی هیچ بر کسه به نفع و اثری ممکن اولمز \* مثنوی \*  
 این ستاره بی جهت تأثیر او \* می زند بر گوشهای وحی جو \* که بیاید از جهت  
 تانی جهات \* تا ندر اند شمارا کرک مات ( بوجهت سز ستارنک تأثیری وحی جو  
 اولان کسه رک قولقلمری اوزره اورر بویله دیو که ای وحی جو اولان طالبلر جهت  
 مرتبه سندن بی جهات عالنه کلک تا کیم سزنی کرک موت بر تمیه ستاره بی جهتدن  
 مراد بو افلاک سبعة مانند ای اولان مثنوی شریفدر و تأثیر او ستاره دن بدل واقع  
 اولشدر و تقدیر کلام بویله دیمک کله شددر که بوجهت سز اولان ستاره که اندن  
 مراد بونده مسطور اولان معانی ایاندر انک تأثیری وحی الهی طالبلری اولان  
 عاشقنرک استماعنه باذن الله تعالی طوقنور و کوش هوشلرینه اورر بویله دیو که ای  
 جویندگان وحی الهی وای پویندگان راه اسرار نامتناهی عالم جهاندن خلاص  
 اولوب بی جهاتنک عالنه کلک و اسرار معانی جهتنه واصل اولک تا کیم موت  
 ذبابی سزنی بر تمیه \* وهو ای نفس کلابی سزک اوزر بکره هجوم ایتیمه \* مثنوی \*  
 آنچه نکه شمشعه در پاش اوست \* شمس دنیادر صفت خفاش اوست \* هفت  
 چرخ ازرقی دررق اوست \* یک ماه اندرتب و دررق اوست ( آنجلمین که اول  
 ستاره بی جهتک شمشعه در پاشیدر شمس دنیا صفتنه آنک خفاشیدریدی ازرقی  
 اولان چرخ آنک رفیت و عبودیتنده در ایک ماه انک تبنده و دقتنده در اوضعی ستاره  
 بی جهتنه تا داولوررق کسررایله قوله و قوللغه دیرلر تب جایه دیرلر و دق بر کونه  
 مر صدر که انسانی نجیف و ضعیف ایلر پس تقدیر کلام و توضیح مراد بویله دیمک  
 اولور که اول بی جهت اولان ستاره نک در پاش اولان شمشعه معنی و اول لامکان

اولان نجم معنای ضیا کستر اولان پرتو و لعنه سی انجیلین در که بودنیاشمی صفتده  
 وشانده انک خفاشی مٹاه سنده در خفاش بودنیاشمسنک نورنی ادراک ایلکه نیجه  
 قادر اوله مز سه بودنیاشمی دخی اول ستاره بی جهتک و اول نجم هدایتک شه شعده سنی  
 ادراک ایلکه قادر اولمز ازرق لونه منسوب اولان یدی فلک اول ستاره بی جهت  
 ونجم هدایتک عبودیتده در ماه پیکی بویله سریع السیر ایکن آنک دردندن و آنک  
 حسرتندن حاصل اولان ضعف و نحافتده در تب بونده درد معناسنه و دق اول  
 دردندن حاصل اولان نحافت و نحول معناسنه اولور و ماهک روی زرد اولسی  
 و هر آیی باشنده نحیف و لاغر اولسی کویاکه اول نجم هدایتک دردندن روی زرد  
 و لاغر اولمشدر مقصود اول نجم معنوی شریف و عالی مقدار و بو آفتاب و ماهتاب  
 اکانبسته دنی و خد متکارد و عاشق زار کیدر دیمک اولور ❖ مثنوی ❖  
 زهره چنک مسئله دروی زده \* مشتری بانقد جان پیش آمده ( زهره یلدزی  
 مسئله النی اکا اورمش یا خود معنی زهره یلدزی مسئله چنکنی اکا چالمشدر  
 مشتری یلدزی نقد جانله ایلر و کلمشدر مصرع اولده چنک نیجه معناسنه ده  
 اولق جائز و معروف اولان ساز معناسنه اولق دخی جائزدر یعنی زهره که چنکنی  
 سماک و مطرب افلاکدر سوال نیجه سنی اول ستاره بی جهت و نجم هدایته  
 اورمش و یا خود سوال چنکنی اکا چالمش و اندن کدیه قلمش و راجی اولمشدر  
 و مشتریکه سعد اکبردر نقد جانله ایلر و گلش و اول نجم هدایتدن متاع سعادت  
 المغه طالب اولمشدر ❖ مثنوی ❖ در هوای دستبوس اوزحل \* لیک خود رای  
 نیند آن محل ( آنک زحل یلدزی دستبوسی هوا سنده در لیکن کندوبی اکا محل  
 کورمز یا خود معنی کندی به آتی محل کورمز دیمک اولور دستبوسدن مراد بونده  
 تقریر و محل بونده لایق و مستحق معناسنه استعمال اولتور و تقدیر کلام بویله  
 دیمک اولور که زحل یلدزیکه فلک سابع اوزره بویله مرتبه عالی و تأثیر قوی صاحبی  
 بر کواکب ایکن اول ستاره بی جهت و نجم هدایتک النی اویمک یعنی اکا تقرب ایلک  
 هوا سنده در لکن کندوبی اول تقریر محل و مستحق کورمز و یا خود اول تقریر  
 عظم شاننی بیلدیکندن کندوبی اول سعادت مستحق بیلر زیرا بیلور که کندیسی  
 اول سعادت ایچون مخلوق اولما مشدر بووجه بوکونه تعبیر اولمقله مقبول اولور  
 و ستاره بی جهتک دخی توضیح و تحقیق ان شاء الله \* هر ستاره خانه دار در درعلا \*  
 بیتنک شرخنده کلور ❖ مثنوی ❖ دست و پامریخ چندان خست ازو \*  
 و آن عطارد صدقلم بشکست ازو) مریخ دست و پایی اندن چوق خسته ایلدی  
 و اول عطارد آندن بوزقلم صیدی یعنی مریخکه جکر دوز افلاک و دلسوز اهل  
 خاکدر اول ستاره بی جهندن اوتری دست و پایی چوق مجروح و خسته ایلدی



واول عطارد کاتب فلک ایکن اول ستاره بی جهتک اسرارندن اوتری یعنی انک  
 اسرارنی تحریر ایلکدن اوتری نیچه بوز قلم شکست ایلمدی ینه انک تحقیقینه و تخرینه  
 واصل اوله مدی \* مشوی \* بامنجم این همه انجم بجنک \* کای رها کرده  
 توجان بکریده رنک \* جان ویست و ماهمه رنک و رقوم \* هر ستاره فکر اوجان  
 نجوم) بودو کلی انجم منجمله جنکده در بویله دیو که ای جانی قومش ورنکی کزیده  
 قیلس منجم جان اول ستاره بی جهتدر و بزرنک و رقومز آنک فکر ینک هر ستاره سی  
 جان نجومدر بعض نسخهده دخی \* کوکب هر فکر اوجان نجوم \* واقع اولمشدر  
 و تحقیق کلام بویله دیمک کشدر که بودو کلی کوکب و نجوم لسان حاله منجم اولان  
 کسمل ایله جنک ایلمکده و انلره بویله دیو نصیح و پند سو بیلکده در که ای بی جهت  
 اولان جانی قومش ورنک و الوانی کزیده و قبول قیلس منجم جان اول ستاره  
 بی جهت و نجم هدایت اولان روح شریفدر و بزجله مز ارقام و الوان زاول روح  
 شریفک فکر ینک هر ستاره سی و آنک هر ستاره فکر ینک کوکب باناره سی جمیع  
 نجومک جانیدر جانندن مراد بوندن اول مقدا ذکر سی سبقت ایلمن ستاره  
 بی جهتدر که اندن مراد بو کلامک معناسی و بو کلامک متکلمنک روح شریفی  
 اولمشدر که کلام متکلمنک صفتیدر و همیشه آنکه قائمدر و متکلم اصل روح  
 الهیدر که دائما حضرت حقه قائم و دائمدر و بولی کامل اولمز الاروح احدی  
 و حقیقت محمدینک مظهری و خلیفه سی اولغله چونکه روح محمدی بوجه عالمک  
 جانی و صور عالم آنک قالی و الوانی کبیدر پس هر مظهر حقیقت محمدیه اولان  
 ولی کامل دخی بو صور اوانک جانی و بوزمین و آسمان و آسمانده اولان نجوم  
 بی پایان آنک رنک و الوانی کبیدر منجم لرایسه اول نجومی جان منزله سنده طومتلر  
 و انلری مؤثر حقیقی زعم ایتمشلردر پس انلرک قبله سی اولان نجوم انلره جنک ایلم  
 و لسان حاله انلره بویله دیو سو یلر که ای بو عالمک جانی و بو کون و مکانک روح  
 روانی مرتبه سنده اولان انسان کاملی قومش و نقوش منزله سنده اولان  
 نجوم و افلاکی قبله مقصود قیلس منجم بو عالمک جانی انسان کامل و ولی فاضلدر  
 و بزیسه اکانسبت رنک و رقومز و اول کاملک هر فکر ینک بی جهت اولان ستاره لری  
 سبب حیات نجومدر \* مشوی \* فکر کو آنجا همه نورست پاک \* برتست  
 این لفظ فکرای فیکرنک) فکرفنی انده دو کلی نور پاکد رای فیکرنک بو فکر لفظی  
 سندن اوتریدر یعنی ای منجم و ای منجم مذهبنده اولان طالب علم انجم بز که  
 عالمک جانی مرتبه سنده اولان روح کامله فکر اسناد ایلمک و انک هر فکر ینک ستاره سی  
 جان نجومدر دیو سو یلمک ای فیکر لو اولان و بو علوم اشیا قوت فکریه ایله بلان  
 بولفظ فکر که بز ذکر ایلمک سندن اوتریدر یوخسه اول روح کاملک مرتبه سنده

وقتند فکر قنی اول دوکلی نور پاکدر ومظهر سر اولاکدر پس اکا فکر اسنادی  
 مجرد ساکنسته در بوخه آنک علوشانته نسبتله دکلدردز برا مظهر حقیقت محمدی  
 اولان قطب زمان وجان جهان هرنه بی یلورسه الهام الهی وکشف  
 ربانی ایله یلور قوت فکریه ایله دکل \* منوی \* هرستاره خانه دارد درعلا \*  
 هیچ خانه در نکجد نجم ما) هرستاره علاده خانه طوز هیچ بزم نجمز خانه به  
 صغمر نجم مادید کاردن مراد کندی روح شریفی اولمده جائردر وعین ثابت لری  
 اولمق هم جائردردز را هر کسک عین ثابت سی فلاك الهیده راسخ وثابت اولمش  
 برنجم کیدردر که همیشه انک زمین وجودینی منور ایدیدر وهر کسک روحی دخی  
 ولایت جانده اولان آسمانده قرار قیاس بر کوب دری کیدردر پس بو کوب صورتک  
 افلاک اوزره خانه لری ومستقر لری واردز نته کم بو جلدک دیباجه سنده تحقیق مرور  
 ایلشدر اما مظهر روح محمدی اولان ولی کاملک نجم روحی اصلاخانه کون ومکانه  
 صغمر نته کم بو بیت شریفله بومعنايه اشارت ایدوب بیورر لری ای مجیم لادهر برستاره  
 افلاک علا اوزره بر معین برج وخانه طوز که اول معین اولان برج وخانه دن  
 تجاوز ایتکه قادر اوله من اماز که وارثان روح محمدی و خلفای حقیقت احدی بز  
 بزم نجم روح اصلا کون ومکانه صغمر و بروج وخانه آنی احاطه قیلز \* منوی \*  
 جان بی سودر مکان کی دررود \* نور نامحدود را حدکی بود) بی سو اولان جان  
 مکانه جن کیدر نامحدود اولان نوره حد جن اولورا اگر سن دیرسک که بو جسد جانیه مکان  
 وخانه کی کلمش در پس نامحدود اولان جان کلوب مکان وخانه به دخول قیلش  
 ومحدود ومحاط اولمش اولور بو کاجواب ندر بو کاجواب اولدر که روحک جسد  
 ایله اولسی واکادخول وحلول قیلسی جهندن دکلدردر بلکه روحک جسد تعلق  
 انده تدیر وتصرف ایلدیکی اعتبار ایله در پس روح نامحدود جسد ایله محدود اولمق  
 لازم کلز و بعض نسخهده مصرع اول \* جای سوز اندر مکان کی دررود \* واقع  
 اولمشدر بو نسخه اوزره معنی برخانه یا قیچی ومکانی احراق وافتالیدیچی روح مکانه  
 جن کیدر نامحدود اولان نور حقه جن حدوغایت اولور حق تعالی حضرت تکرینک  
 نوزنه اصلا حدوغایت وجهت ونهایت اولمق احتمالی بو قدر روح ایسه امر ربانی  
 وانوار الهی در هر شی متاهی واولایتناهدر \* منوی \* لیک تمثیلی وتصویری  
 کشد \* تا که در بایدضعیف عشقمند \* مثل نبود لیک باشد آن مثل \* تا کند عقل  
 جمعدرا کسبل) ولیکن اصحاب یقین بر تمثیل ورتصو بر ایدردر تا کم عشقمند اولان  
 برضعیف بو نوری اول تمثیل واسطه سیله بوله واول تصویری سیله اتی فهم وادراک  
 قیله اصحاب یقینک تمثیل ابتد کوری مثل اولمز مثال اولور تا کم جمعد اولان عقله دلیل  
 اوله واتی حقیقته واصل قیله مثل اصلده مثال ایدی کسینه قافیه اولمده دن اوزری



الفایه قلب اولوب مشیل دینلیدی عقل مجید طو کش عقل دیمک اولور بعض  
 شارحلمر کسبل کاف فارسیک ضمه سیله اگرچه بریره و بریوله و برنسنه یه کوندرمک  
 معناسنه در لیکن بونده دلالت ایلمک معناسنه در استعمال حسبیه دیمشردر اگر  
 کسبل لغتدرده بومعنازه بونورسه بودخی و جهدن خالی اولماز اما کسبل اوزمک  
 و قطع ایلمک معناسنه کلدیکی لغتدرده مصر حدی بومعنی اوزره عقل مجیدی محلدن  
 اوزه وانک فسرده لکن قطع ایلیه دیمک اولور کسبلده کاف نفس کله دن اولوبوب  
 تشبیه ایچون اولسه تا کیم مثال مجید اولان عقلی اریدوب سیل کبی ایلیه دیومعنی  
 و برلسه هم جاز اولور و تقید بر کلام بویله دیمک اولور که بی سو و بی جهت اولان  
 مکانه یقین کیدر و بی محدود اولان نور حقه حد و جهت نیجه متصور اولور اگرچه  
 حق سبحانه و تعالینک نوری اولان روح حدی و جهت اولمز ولیکن انی گاه صباحه  
 و گاهی مصباحه تمثیل ایدرلر و گاهی کوکب دری دیمکله تصویر و گاهی ستاره  
 بی جهت دیمکله تعبیر ایدرلر بویکونه تصویر و تعبیردن مراد اولدر که تا کیم روح  
 اعظمک شاننی بیلکه عشتمه اولان برضیف العقل بویکونه تمثیل و تصویر  
 واسطه سیله اول روح اعظمک شاننی بیله وانک معرفتنه بویکونه مثال سببیه بول بوله  
 پس الله تعالی نورنی مصباحه تمثیل ایتمکله الله نوری همان مصباح کبی اولوق لازم  
 کلمز و روح اعظمه ستاره بی جهت تعبیرندن همان اول جهت سز بر ستاره کبی اولمز  
 بیلکه بونلر مثالدرر انکیچون ضرب اولنور که تا منجم اولانک عقلی حقیقت معنایی  
 بیتک جابنه سیل کبی روان اولوب و اصل معنایی فهم ایلمکه دلیل اوله ﴿ مشوی ﴾

عقل سرتیزست لیکن پای سست \* زانکه دل و یران شدست و تن درست (عقل  
 جزوی اگرچه سرتیزدر لیکن پای سستدر اندن اوتری که کوکلی و یران اولمش  
 و تنی درست اولمشدر یعنی فسرده اولان عقل معناسنه عالم معنایی و نور خدایی  
 تفهیم ایلمکدن اوتوری بعضی امثال ضرب اولنوق لازمدر تانی منجمد اولمادن  
 خلاص ایدوب سیل کبی عالم معنایی جابنه روان ایلیه نعم اگرچه عقل معاش بواور  
 دنیویه ده و تدبیر نفسانیه ده سرتیز و موشکافدر ولیکن امور اخروییه ده و تدبیر  
 روحانییه ده و سکون طریق ربانییه ده سست پایدر بویولده تک و بویه قادر دکلددر  
 آنکیچون که بو عقل جزویتک کوکلی و یران اولمشدر و تنی درست و بسلمش

﴿ مشوی ﴾ عقلشان در نقل دنیا پیچ پیچ \* فکرشان در ترک شهوت هیچ  
 هیچ) انلرک عقلی دنیانک نقلده پیچ پیچدر انلرک فکری ترک شهوتده هیچ هیچدر  
 یعنی بو وصف مذکور ایله موصوف اولان کسه لک عقلی دنیانک نقلده یعنی  
 حظنده و نفعنده طولاشمش و فکر لری ترک شهوت نفسانی ایلمکده هیچ برشی دکلددر  
 مقصود بونلرک عقلی دنیانک نفع و فایده سنه زیاده طولاشمش و تعلق و تقید

قیلس و بو نلرک نفسی مشتهیات نفسانیہ بی ترک ایلمک خصوصندہ لاشی اولمشدر  
 دیمک اولور ﴿ مشوی ﴾ صدرشان در وقت دعوی همچو شرق \* صبرشان  
 در وقت تقوی همچو برق ( انلرک صدری دعوی وقتندہ شرق کبیدر انلرک  
 صبری تقوی وقتندہ برق کبیدر یعنی اول عقل معاش صاحب لربنک قلبی دعوی  
 وقتندہ آفتاب کبی شمشعہ اور یچی وانلرک تقوی وطاعت وقتندہ صبر  
 ونحملری برق کبی زائل اولیچی وفی الحال کلوب کید یچیدر ﴿ مشوی ﴾  
 عالمی اندر ہنر ہا خود نما \* همچو عالم بی وفا وقت وفا) ہنزلردہ خود نما  
 بر عالمدر اما وقت وفادہ عالم کبی بی وفادر عالمست تقدیرندہ در ودخی همچو  
 عالم بی وفاست تقدیرندہ در یعنی بو طائفہ شول بر عالمدر کہ ہنزلردہ کندوی  
 کوستر یچیدر وفا وقتندہ عالم کبی بی وفادر لابد عقل معادہ واصل اولیوب عقل  
 معاشدہ فلان عالمک صفتی وشائی بودر البتہ ہنزلردہ کندوی کوستر یچی و کندوی  
 کور یچی وشہرت ور یاست ایست یچی اولور اما اگر وفا ایلمکہ کاسہ بی وفا اولور مثلاً  
 بوزمانہ علماسی کبی کہ وفا وصلاحدن وجود لندہ اثر یوق امامی وفائقندہ ہر برینک  
 آناری چوقدر ﴿ مشوی ﴾ وقت خود بینی نکتہ در در جہان \* در کلوو معدہ کم  
 کشتہ چونان) خود بینک وقتندہ جہانہ صغمر اما کلوو معدہ نان کبی کم  
 اولمشدر یعنی بو عقل معاش مرتبہ سندہ فلان علمای رسوم خود بینک وقتندہ جہانہ  
 صغمر و کمال کبرئدن اہل حقہ سرفروقتنزل ولکن بوغاز و معدہ ہوا سندہ نان کبی کم  
 اولمش وانک حرصنہ اسیر اولوب قالمش ﴿ مشوی ﴾ این ہمہ اوصاف شان  
 نیکو شود \* بد نما ند چونکہ نیکو جوشورد) نعم بونلرک بودو کلکی اوصافی نیکو اولور  
 چونکم نیکو جواولہ بد قالمز بو بیت سؤال مقدرہ جواب اولور کا ن برسائل سؤال ایدوب  
 دیر کہ بونلرک اوصافی نیکو اولمز بولہ قالور می جواب بیور لر کہ انلرک بودو کلکی اوصاف  
 قبیحہ سی نیکو اولور چونکم بونلر ایلمک طالبی اولہ لر بونلردہ بد صفت قالمز بعض  
 نسخہ دہ نیکو جویرتہ نیکو خو واقع اولمشدر بو تقدیر اوزرہ معنی بونلردہ  
 بد خولک قالمز چونکم بونلر ابو خوبلو اولہ دیمک اولور ﴿ مشوی ﴾ کرمی کندہ  
 بودہ همچون منی \* چون بچان پیوست باشد روشنی) اگر چہ بٹاک منی کبی کندہ  
 اولور چونکم جانہ اواشہ روشنائک بولور یعنی اگر چہ قوقش و بد بوی اولمش  
 برشیدر لکن جانہ متصل اولدقندہ روشنائک بولور واندن حیات آلور وانسانیت  
 مرتبہ سندہ واصل اولور کذلک کبر وانانیت دخی اگر چہ حد ذاتندہ بر مر دار قبیح  
 خصلتدر ولکن چونکم اول کبر وانانیت صاحبی بر جان پاکہ واصل اولہ وانکلہ نیچہ  
 مدت انسانیت والفت قیلہ اندن روشنائق بولور وتبدیل اخلاقی قیلور وجیوانیت  
 صفتلرندن قورتلور اوصافی ملکیتہ ایلمہ متصف اولور وانسانیت مرتبہ سنی بولور



﴿ مشوی ﴾ هر جادی کو کند رو در نبات \* از درخت بخت اور وید حیات ( هر بر جاد که اونبانه توجه ایلیه انک بخت ودوانی درختدن حیات بترو حیات صاحبنه غذا اولوق مرتبه سنه یتر بونده جاددن مراد آب و خا کدرون نبات مطلقا زمیندن بتن نامیانه دیرلر آب و خا کد مرتبه سیکه جاد مرتبه سیدر اسفل جمیع مرتبدر و نبات مرتبه سی اندن اعلا در و حیوان مرتبه سی نبات مرتبه سنندن

اعلا در ﴿ مشوی ﴾ هر نباتی کان بجان رو آورد \* خضر و اراز چشمه حیوان خورد) هر بر نبات که اول جانه یوز کتوره خضر کبی چشمه حیواندن ایچر یعنی زمینده بتن هر بر نبات که جان صاحبی اولان بر کسه نک وجودنه توجه قیله واکاغدا اوله خضر پیغمبر علیه السلام کبی آب حیواندن ایچر و عمد حیات اولور و عین

حیات اولور عین حیات اولوق مرتبه سن بولور ﴿ مشوی ﴾ باز جان چون روسوی جانان نهه \* رخت رادر عمر بی پایان نهه ( چونکم کبر و جان جانان جانبنه توجه ایلسه رخت و اسبابنی عمر بی پایانده قور یعنی چونکم جان حیوانی یوزنی جانان جانبنه قویه و مظهر جانان اولان بر انسان کامله او به لابدا اول جان رخت و اسبابنی بی پایان اولان عمرده قور و ابدی و سرمدی اولان حیانه و سعاده واصل اولور و العیاذ بالله من الحور بعد الکور اگر بر جان انسان مرتبه سنه کلد کد نصرکه جانان جانبنه توجه قیلسه وانک قرینی و لقاسنی طالب اولسه بلکه حیوانیت مرتبه سنه توجه قیلسه و اندن دخی تنزل ایدوب جادات کبی \* صم بکم عمی فهم لایعقلون \* کلامنک مفهومنه مظهر اولسه و انعامدن اضل اولوق مرتبه سنی بولسه انک عمری و کندیبسی ضائع اولور و خیردن و سعادتدن محروم قالور پس بو گونه کسه لده اصلا خیر و شرف اولز خیر و شرف جانان شه رنه متوجه اولان کسه لک وجودنده اولور تنه کم بوسر خ شریف بو معنایه دلالت قیلور

﴿ سؤال سائل واعظی را از مرغی که بر سر روض شهری نشسته بود سزا و فاضلترست ﴾  
 ﴿ و عزیز تر و شریفتر و مکر متر پادم اوجواب دادن واعظ سائل را بقدر فهم او ﴾

سائلک بریسی واعظه بر مرغدن سؤال ایلسیدر که اول مرغ شهرک باروسی اوستننده اوتور مش ایدی اول قوشک باشیمی فاضلتر و عزیز تر و شریفتر و مکر متر در یا انک قور و غیبی واعظک دخی سائله انک فهمی مقداری جواب و بر مستک بیاننده در ﴿ مشوی ﴾ واعظی را کفت روزی سائلی \* کای تو منبر راسنی تر قائلی ( برو اعظه بر کون بر سائل سؤال ایدوب دیدیکه ای واعظ سن منبرک سنی رک قائلی سن یعنی واعظلر کر سینک سن اولور قور و روشنک قائلی سن که هر مسئله بی مسئلهینه بر خوش بیان ایلسن و هر مشکلی طالب حل اشکال اولان کسه لره فتح و حل ایدوب بر خوش سو ایلسن دیدی ﴿ مشوی ﴾ یک سؤالستم

بگوای ذولباب \* اندر بن مجاص سؤالم را جواب \* بر سر بار و یکی مرغی نشست \*  
 از سر و از دم گدا میش بهست ) ای ذولباب بنم بر سوالم وارد بر بوجلمده بنم  
 سؤاله جواب سو یله یعنی لبلر و معرفتگر صاحبی بنم اول سوالمه بوجلمده جواب  
 و یروب اتی بکا افهام و اعلام ایله بارونک باشی اوزره بر قوش او توردی اول قوشك  
 باشندن و قو پروغندن قنغیسی ابودز بکاو مسئله بی بیان ایله دیدی \* مشوی \*  
 گفت اگر رویش بشهر و دم بده \* روی او از دم او میدان که به \* و رسوی شهرست  
 دم رویش بده \* خاک آندم باش و از رویش بجه ) واعظ سائله دیدی و بومسئله بی  
 اکابووجه ایله تعلیم ایلدی اگر اول قوشك یوزی شهره و قو پروغنی کوی طرفه  
 ایسه انک یوزی ای سائل بیل که قو پروغندن یکدر و اگر انک یوزی کوی جاننه  
 ایسه و قو پروغنی شهر جاننه ایسه اول قو پروغنک خاک اول وانک یوزندن صحیره  
 و اعراض قبل بونده قو پروغنی مراد جسم دورو بدن مراد قصد و همت اولور  
 مثلا بر کسه نك اهل دنیا ایچنده قصد و همتی شهر حقیقت جاننه کورسک و اصحاب  
 طریقتله اهل معرفت مائل و محب مشاهده قیلسک انک قصد و همتی جسمندن  
 شریف و فاضلدر انک توجه و همتک بنده و خاکی اول و بر کسه نك دخی جسمدی  
 صلحا و عرفا ایچنده اولسه ولیکن انک همتی و توجهی دنیا به اهل دنیا جاننه  
 اولسه انک جسمدی همتدن و توجهندن فاضلتر و شریفتر در انک جسمدنک قوی  
 اول ولیکن همت و قصدندن اعراض و اجتناب قبل \* مشوی \* مرغ  
 با برمی برد تا آشین \* پر مردم همتست ای مردمان ) عاشقی کالوده شد در خیر و شر  
 \* خیر و شر منکر تودر همت نکر ) قوش آشیانه دک پروباله او چارای مردملر  
 مردمک پری همتیدر بر عاشقکه خیره و شرده آلوده اولدی سن انک خیر و شرینه  
 باقه همتنه باق همت قلبک قصدنه و توجهنه دیرلر و فی الحقیقه همت انسانه  
 پروبال کبی اولمشدر \* و لهذا المرء یطیر بجناحی الهمه و النیة \* دیمشدر قوش  
 یواسته دک پروباله اوچدوغنی کبی مردم صاحب هوش دخی همت و نیت  
 قنادر یله او چار و مراتب سفلیه دن ایلو و کبر آشیانه اصله و مقام وصله ایردیس  
 قن بر عاشقی خیره و شرده آلوده کورسک سن انک خیرینه و شرینه نظر ایله بلکه  
 همتنه و نیتنه نظر ایله که ( همه المرء قیمته ) دیمشدر در انک همتی انک بهها و قیمتیدر  
 چونکم اول عاشقک که همتی حضرت حقه اوله اگاهج قیمت و بها اولوق ممکن  
 اولمز چونکم انک همتی عالی اوله صورتا خیر و شر ایله آلوده اولسی و دون و سفلی  
 مرتبهده قالمسی اکاضر و برمن \* مشوی \* بازا کر باشد سپید و بی نظیر \*  
 چونکه صیدش موش باشد شد حقیر ) بازا کر سپید و بی نظیر اوله چونکم انک  
 صیدی موش اوله اول حقیر اولدی یعنی بر کسه فرضی باز سپید کبی بی نظیر اولسه



و شاه جهانك مقبول و محبوبی كلسه چونكم اول كسه نك صید و شکاری موش كی  
 حقیر اولان دنیا و آنك دولتی اوله لابدا ولدخی دنی و حقیر اولور اگر چه بحسب  
 الصورة و المرتبه شریف ايسه ده زيرا هر كس همتيله وزن قیلنور اگر صورتی  
 و منصبی نظیف و شریف و همتی دون و حقیر ايسه اول دخی دون و حقیر اولور  
 و اگر صورتی و مقامی دون و حقیر ايسه وليكن همتی عالی و شریف ايسه اول كسه  
 عالیقدر اولور و اگر شریف و عالی منزلت دینور ✽ مشوی ✽ ور بود جغدی و میل  
 او بشاه ✽ ازد و صد بازست زو صورت نخواه) و اگر بر جغداوله وانك میلی شاهه اوله  
 او معناده ایکی یوز باز دراندن صورت ايسته بعض نسخه ده (اوسر بازست منكر  
 در كلاه) واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره معنی اول جغداوزك باشمیدرسن كلاهه نظر  
 ایله ديمك او اور بعض نسخه ده دخی سره ضميره واقع اولمشدر كه نيكو و بر كزیده  
 معناسنه اولور تقدیر كلام بو یله ديمك اولور كه و اگر فی المثل جغد كی بر و برانه نشین  
 خور و حقیر كسه اوسه وليكن انك میل و توجهی شاه حقیقی جائنده اوسه و كیچه  
 و كوندز انك رضاسنی و القاسنی طلب قیلسه اول معنی نیچه یوز شهباز كی بدرسن  
 اندن صورت بازده اولمغی ايسته و آنك طریقت و شریعت شهباز لریك هیئتنده  
 و بنا سنده اولمغی طلب ایله زيرا مقصود صورت دكلدر سیرتدر بر كسه ده كه  
 شهباز طریقت اولمك سیرتی اوله اول همان شهبازان طریقت عدادندن عد  
 اولنور و اول كسه ده كه شهبازان طریقت اولان سرفرازك هیئت و صورتی اوله  
 وليكن سیرتی جفدر و خفاشدر سیرتده اوله اول كسه هم معناده جفدر و خفاشدر  
 زمره سندن عداوتور پس ✽ ان الله یحب معالی الهمم و یغض سفاسفها ✽  
 حدیثك مو جیچه حق تعالی حضرت تلمی همتلك عالیسنی سورودنی و حقیرنه بغض  
 ایله و هم عالیه صاحبی اولان مراتب عالیه بولور و حضرت حقا قرینه و اصل  
 اولور و بو همتك مراتبی عبدالله چوقدر ✽ مشوی ✽ آدمی بر قدیك طشت  
 خیر ✽ بر فرود از آسمان و از انیر ✽ هیچ كرمنا شنید این آسمان ✽ كه شنید این  
 آدمی پرغان) آدمی بر خیر طشتك قدی اوزره در اما آسمان و ائیردن زیاده اولدی  
 بر قدر يك طشت خیر دخی بعض نسخه ده واقع اولمشدر بونده طشت خیردن مراد  
 خیر تگنه سیدر و تقدیر كلام بو یله ديمك اولور كه آدم اوغلی بحسب الصورة بر خیر  
 تگنه سی قدر قدا اوزره ایكن آسماندن و فلكدن انك مرتبه سی زیاده اولدی و معنی  
 یونندن او چرخ بر بندن ارفع و اعلی كلدی زيرا بو آسمان هیچ كرمنا كلامنی  
 ایشتمدی بو مقرر در كه ایشتمدی كه اول كرمنا كلامنی بو پرغم اولان آدمی  
 ایشتمدی اكثر نسخه ده غمان واقع اولمشدر كه غمك جیعدر كاه اولور كه فصحا  
 ذوی العقولدن اولمین شیلری دخی زائد و ناقص اولدیغی اعتبارله الف و نونه جمع

ایدرر مثلا شبان ور وزان کبی پس غمان دخی غمک جچی اولور و تقدیر کلام  
 بویله دیمک اولور که بو آسمان صورتا بویله عالیشان ایکن هیچ حضرت یزدان  
 طرفندن \* ولقد کرمانا \* قولنی ایشتمدیمی که بو غمرا ایله علو اولان بنی آدم آنی  
 ایشتمدیکه حق سبحانه و تعالی ولقد کرمانا بنی آدم \* بیورمغله انی مکرم و مشرف  
 ایتدی بوندن معلوم اولدیکه سکا جسم و صورت شکل عظیم اولغله قدر و اعتبار  
 یوق ایمش بلکه نظر عقل و معرفته و عمله و حسن سیرته ایمش \* مثنوی \*  
 بر زمین و چرخ عرضه کرد کس \* خوبی و عقل و عبارات و هوس \* جلوه کردی  
 هیچ تو بر آسمان \* خوبی روی و اصابت در کان ( مثلا بر کسه زمین اوزره و چرخ  
 اوزره کندی خوب لغنی و عقل و عبارات و هوسنی عرض ایلدیمی بو مقرر در که ایلدی هیچ  
 بر عاقل کندی جالنی و عقلک کالنی و عبارات و مقالنی و هوس بالنی اجرام عالیات اولان  
 آسمانه و دخی بوزمین بی کرانه عرض ایلدی و بویله دیوسو بیلدیکه ای زمین و آسمان بنم  
 بو لطافت جالمی و عقل و کالمی کورک و بنم بعض آثارمه نظرایر کورک و بن نیجه عالیقدر  
 اولدیغیمی اندن بیلک بلکه حق سبحانه و تعالی حضرتلری هم بو آسمان وزمین کندیکن  
 کالنی و آثار صنعنی عرض ایلامشدر و انلر \* فاعتبروا یا اولی الالباب \* فاعتبروا یا اولی  
 الابصار \* دیوسو بیلما مشدر کور که اماناتی بو اجرام عالیاته و ارضه و جبال راسیاته  
 \* انا عرضنا الامانه ) آیت کریمه سنک مو جنبه و اعرض ایلدی بو چله سی اول  
 امانتی کورتمکه استعدا دلری اولدیغندن آنی حامل اولمقدن ابا و اشفاق ایلدیلر  
 امانسان صورتا بویله ضعیف و حقیرا یکن اول آسمان وزمین کورتمدیکی امانتی  
 کورتردی و ممکن اولدیغنی مرتبه آنی محلنه بتوردی هیچ سن آسمان جاننه جلوه  
 ایتدکی خوبی روی ایله و کاندی اولان اصابتله \* بخوبی روی و با اصابت در کان  
 تقدیرنده در کان ضم کافله ظن معناسنه و فتح کافله قوس معناسنه هم اولق  
 جائزدر پس تقدیر کلام بویله دیمک اولور که ای عاقل اولان کسهه هیچ خوبی  
 روی ایله و فکر و ظنده اصابت ایتمکاه و یا خود سمانک تیرنده اصابت ایتمکاه آسمان  
 جاننه جلوه ایلر میسن و ای آسمان بنم کوزل بوزمی کور و بنم فکرده و ظنده اصابت  
 ایلدیکمه و یا تیرانداز اولدیغنه نظرایله دیوسو بیلر میسن بو مقرر در که جلوه ایلز  
 سن ونه انلره خطابا بو گونه سوز سویلر سن امار عاقل و ذی روح اولان انسانه  
 کندی خوبی رویکی و لطف خوبیکی عرض ایلر سن و اکابهض هنری سویلر سن  
 \* مثنوی \* پیش صورتهای جام ای ولد \* عرضه کردی هیچ سیم اندام خود  
 \* بگذری زان نقشه های همچو حور \* جلوه آری با عجز نیم کور ( جام  
 صورتلرینک او کنده ای ولد هیچ کندی سیم اندامکی عرض ایلر میسن اول  
 حور کبی اولان نقشه لردن پکرسن نیم کور اولان عجز به جلوه کتور رسن یعنی



ای اوغل حمام دیوارنده رسم اولمش بی روح اولان صورتلرک او کنده هیچ کندیکک لطیف اولان سیم اندامکی عرض ایلمسن وانلره بی کورک دیوسو یلمسن بومقرر در که کندیککی عرض ایلمسن و بی کورک دیوسو یلمسن بلکه اول حور مثال اولان نقوش جبیله دن گذر ایلمسن و ضعیف البصر اولان مجوزه کلوب جلوه ایلمسن و هر سو یلیه جکی اکاسویلمسن \* نیم کور کور مکده ضعیف اولان کسنه یه دیرل \* مشوی \* در مجوزه چیست کایشان زان بود \* که راز آن نقشها با خود بود \* تونکوی من بکویم در بیان \* عقل و حس و درک و تدبیر ست و جان ( مجوزده نه و ارایدیکه انلر ایچون اولمدی که بی اول تفکر دن کندیسنه قایدی ای ولدسن انی سویلمسک بن آنی بیاناسو یلم عقل و حس و درک و تدبیر و جان واردر یعنی مجوزنه ک وجودنده خصالت ونه حالت واردر که اول حمام نقشلری ایچون اولمدی که سنی اول مجوزنه اول نقشلره معالنه و مکالمه قیلقدن کندی جانبته جذب ایدوب قایدی اگر سن اول مجوزنه ک وجودنده اولان خصالت و حالتی سویلمسن بن سکانی بیان اتمکله سو یلم اول مجوزنه ک وجودنده عقل و حس و درک و تدبیر و جان واردر که سنی کندیسنه انلرایله جذب ایلمر و بو اوصاف و خصال حمام دیوارنده اولان صور جبیله ده بو قدر \* مشوی \* در مجوزه جان آمیرش کینست \* صورت کر مابه اروح نیست \* صورت کر مابه کر جنبش کند \* در زمان از صد مجوزت بر کند ( مجوزده آمیرش کن بر جان واردر اما کر مابه ل صورتک روحی بو قدر حمام صورتی اگر جنبش اید اول صورت فی الحال سنی یوز مجوزده دن قو پرر یعنی مجوزنه ک وجودنده امتزاج ایدیجی بر جان واردر سنی اول واسطه ایله کندی جانبته جذب ایلمر اما حمام دیوارنده اولان صور منقوشه نک عقل و روحی بو قدر اول ایلدن سن آنلره الفت و انسیت قبله مز سن اگر حمام صورتی جنبش و حرکت ایلیدی و سکا ذی روح اولان انسان کبی لطیفه و شیرین سوزل سویلیدی فی الحال سنی یوزدانه قار بدن قو پار ردی و کندیسنه حریف و مصاحب قیلوردی زیرا حمام دیوارنه گاه اولور که استاد نقاش بر ملیح صورت نقش ایلمر که آدم آنک شکل موزوننده حیران اولور ولیکن انسانک طبعنده اکامیل و محبت قویمز فی الحقیقه اگر اول صورت ملیحه ذی روح اولوب حرکت ایلسه و سوز سویلسه قار بدن مخاطبک کوکلنی قو پاروب کندوسنه اسپرو عاشق ایلیدی چونکم بودوکلنی نقوش و صور دن مقصود عقل و جان ایش معلوم اولدی کر کدر که صورت قیدندن کچوب طالب عقل و جان اوله سن و بو صور اکواندن مرادنه ایش آتی یله سن \* مشوی \* جان چه باشد با خبر از خیر و شر \* شاد با احسان و کر بان از ضرر ( جان نه اوله خیر و شر دن با خبر اوله احسانله شاد

و ضرردن گریان او اوه یعنی جانندن مراد مجرد حیات دکادر بلکه جان نه اوه  
 دیرسک خیردن و شرردن خیردار اولندر و احسانله شاد اولان و ضرردن اغلیاندر  
 یوخسه خیردن و شرردن خیردار اولینه و احسانله شاد اولوب ضرردن کریمه  
 قیلینه جان دیمزل ﴿ مثنوی ﴾ چون سرو ماهیت جان مخبرست \* هر که  
 او آگاه تر با جان ترست \* روح را تأثیر آگاهی بود \* هر کرا این پیش الهی بود  
 چونکم جانک سرو ماهیتی علم و آگاهقدر هر شول کسه که اول آگاهتر با جانتردر  
 روحک تأثیری آگاهان اولور هر کک که بو آگاهلخی زیاده الهی اولور مخبر قبح  
 میم و قبح بانه مصدر مییدر خیرت معنایه خیرت علم و آگاهقدر دیرل یعنی چونکم  
 جانک ماهیتی و سری علم و آگاهقدر هر شول کسه که زیاده متنبه و آگاهدر اول  
 کسه زیاده جانلوردر روحک تأثیری آگاهقدر اولور و آگاهلخی اولمین روحک تأثیری  
 اولمز پس هر شول کسه به که بو آگاه و خیردار اولق زیاده اوله اول کسه الله منوبدر  
 و اکامل الله و عالم ربانی دینور ﴿ مثنوی ﴾ اقتضای جان چوای دل  
 آکمیست \* هر که او آگاه بود جاننش قویست \* خود جهان جان سراسر  
 آکمیست \* هر که بی جانست از دانش نهیست ( ای دل چونکه جانک  
 اقتضای آگاهقدر هر شول کسه که آگاه اوله آنک جانی قویدر جان جهاننده  
 خود سراسر آگاهقدر هر ککه جانسزدر دانشدن تمیدر یعنی ای دل جانک  
 اقتضای لایذ خدای تعالی حضر تزلدن آگاه اولق و آنک اوصافی و شانی  
 بیلکدر پس هر شول کسه که حق تعالی حضر تزلدن آگاه اوله و آنک اوصافی  
 و شانی بیه آنک جانی قویدر جهان جان خود باشند باشه آگاهقدر اصلانده  
 جهل و غفلت نسیانی بو قدر پس هر شول کسه که بی جان اوله علم و دانشدن  
 خالیدر لایذ حق تعالینک ذاته و صفاتنه عالم اولق حیات ابدیه بی مقتضی اولور که  
 جانندن مراد حیات ابدیه در و حیات ابدیه دخی لایذ حق تعالینک ذاته و صفاتنه  
 عالم اولق مستلزم اولور پس بی جان اولان دانشدن تهی و بی دانش اولان دخی  
 جانندن تهی اولق مقرردر انکی چون حضرت نبی علیه السلام \* الناس کاهم موقی  
 الا لعالمون \* پیوردی ﴿ مثنوی ﴾ چون خبرها هست بیرون زین نهاد \*  
 باشد این جانهادر ان میدان جاد ) چونکم بو طبیعتدن خارج علم و خبرلور اردر  
 بو جانلور اول میدانده جادا اولور یعنی بو طبیعتک بیلدیکی خبرلک و عملرک و راستنده  
 نیچه اخبار و اسرار وارددر بو طبیعی اولان جانلور نفسانی اولان روحلور اول میدانده  
 جاد مقوله سیدر که او مقامده بو طبیعی اولان روحلک سر بیلسی و آکلسی بو قدر  
 پس بو روح بی علمله عالم اولان روح الهینک مایندنده تفاوت قتی چوقدر  
 ﴿ مثنوی ﴾ جان اول مظهر درگاه شد \* جان جان خود مظهر الله شد )



جان اول مظهر درگاه اولدی جان جان خود مظهر الله اولدی جان اولدن  
 مراد علمی و آگاهلغی اولین جاندر و جان جانندن مراد عالم و آگاه اولان جاندر  
 علمی اولین جان حق تعالی حضرت تلوینک درگاهنک مظهری اولدی یعنی عبادت  
 و خدمت مفاضه قالدی اما جانک جانی که علم و عرفانی اولان انساندر جمیع صفاتی  
 مستجمع اولان مسمی اللهک مظهری و مرآت اولدی و اکا خلیفه کلدی  
 \* متوی \* آن ملائک جله عقل و جان بند \* جان نوآمد که جسم  
 آن شدند \* از سعادت چون بران جان برزدند \* همچوتن آن روح را خادم  
 شدند) مثلا اول ملائکه جله عقل و جان ایدیلر انلردن صکره جان نوکلدی که  
 آنک جسمی اولدیلر چونکم ملائکه سعادتدن کندیلرینی اول جانه اوردیلر تن کبی  
 اول روح خادم اولدیلر یعنی اول آدم حضرت تلوینه سجده قیلان ملائکه جله سی  
 عقل و جان ایدیلر ولیکن انلرده علم و عرفان یوق ایدی انلردن صکره بر جان جدید  
 و عالم رشید کلدیکه اول علم و عرفانی اولین ملکر اول جان جدیدک جسمی  
 منزله سنده اولدیلر واکانعظیم و انقیاد قیلدیلر وای خلیفه الهی و مظهر ربانی  
 یلدیلر واکا سجده قیلدیلر چونکم سعادتدن اول علم و عرفان صاحبی اولان جان  
 کندیلرینی اوردیلر و آنک خدمتنده و اطاعتی مفاضه طور دیلر تن کندی نفخه  
 الهی اولان روحه خادم اولدیغی کبی اول ملکر دخی اول روح بر فتوحه خادم  
 اولدیلر و اول خلیفه حقه اطاعت و انقیاد قیلدیلر و آنک کمال علم و عرفانی  
 کوروب \* سبحانک لاعلم لنا \* دیو کندیلردن علمی نافی اولدیلر \* متوی \*

آن بلیس از جان ازان سر برده بود \* یک نشدیا جان که عضو مرده بود \* چون  
 نبودش آن فدای آن نشد \* دست بشکسته مطیع جان نشد) اول ابلیس  
 جانندن اندن اوزی باش ایلمش ایدی جاننه بر اولدی زیرا عضو مرده ایدی  
 چونکم اول ابلیسه اول جان آگاه اولدی اول جان آگاهک فداسی اولدی شکسته  
 اولان ال جاننه مطیع اولدی یعنی اول ابلیس لعین مظهر الله و عالم و آگاه اولان  
 جانندن اول سبیدن باش چکدی و اعراض ایدی و اول جان آگاهله متحد و نفس  
 واحد حکمنده اولدی زیرا که عضو مرده مشابه سنده ایدی انکیچون اول جان  
 آگاهک حیاتی اکسرایت قیلدی و آنک حیات طیبه سندن اول خلیت زمره  
 ملائکه حیات بولدیغی کبی حیات بولدی چونکم اول جان آگاهدن اکا خبر  
 اولدی پس اول جاننه فدا اولدی و اطاعت و انقیاد قیلدی فی المثل اول ابلیس  
 دست شکسته کبی ایدی جاننه مطیع اولدی فخر ال قبراسه و یا خود بریده اولسه  
 مقرر در که جاننه مطیع اولمز و اندن حیات بولمز ابلیس دخی دست شکسته و عضو  
 مرده کبی ایدی انکیچون اول روح الهیدن حیات پذیر اولدی اما ملائکه اعضای

زنده کبی ایدی اول روح الهینک حیات طیبه سندن اثر پذیر اولدیله روحیات  
 نو بوالدیله ❁ مثنوی ❁ جان نشد ناقص کر آن عضو شکست \*  
 کان بدست اوست تاند کر دست (جان ناقص اولدی اگر انک عضوی  
 صندیسه که اول جانک النده در وار ایتمکه قادر اولور جاندن مراد بونده  
 حضرت آدمدر حضرت حق اولق مناسبت ولایق دکلدر وعضودن مراد  
 ابلیسدر و تقدیر معنی بویه دیمک اولور که اولجان آگاه ومظهر الله اگر انک  
 عضوی مثابه سنده اولان ابلیس شکسته اولدیسه واکام طبع اولمقدن کبر و قالدیسه  
 و ابا واستنکبار قیلدیسه ناقص اولدی زیرا اول ابلیس انک النده در باذن الله تعالی  
 اول خلیفه الهی انی هست و درست ایلمکه قادر در خلاصه کلام دیمک اولور که  
 فخر برکسه نیک بر عضوی کسلسه و یا شکست اولسه لایق اول کسه ناقص اولور  
 چونک آدم علیه السلام حضرت نوری جان کبی وملائکه اکا اعضا و ابلیس اول جمله  
 اعضادن بر عضو شکسته کبی اولدیسه پس آدم علیه السلام حضرت ترینه ابلیسک  
 شکسته اولمسندن ناقص اولق وهمی کلدی اول وهمی و بینه دفع ایدوب  
 اول جان کامل کندیسنه بر عضو کبی اولان ابلیسک شکست اولمسندن ناقص  
 اولدی انکی چون که اول جان کامل خلیفه الهیدر و خلیفه الهینک دست تصرفنده در  
 که انی هست و درست ایلمه و (اسم شیطان علی یدی) دیوسو بیه که خلیفه عنداهل  
 التحقیق مستخلفک عینیدر مستخلف جل شانہ شیطانی هست و درست قیافه  
 وانی مظهر هدایت ابلیوب اسلامه کتورمکه قادر در کذلک آنک خلیفه سی دخی  
 کندیک ارادتیله و قدرتیله اول عضو شکسته مثابه سنده اولان شیطانی هست  
 و درست ایدوب مهندی قتلغه قادر در ولهاذا قال فی حق نبیه (وانک اتهدی الی  
 صراط مستقیم) پس ابلیس آدمدن کسلسه که آدم ناقص اولدی بلکه ابلیس  
 اولجان کاملدن مقطوع اولمقله ناقص اولدی ❁ مثنوی ❁ سردبکر هست  
 کوکوش دکر ❁ طوطی کومستعدان شکر ❁ طوطیان خاص راقندبست زرف \*  
 طوطیان عام از آن خور بسته طرف) بو محله سردبکر وارد قنی غیر قویلاق  
 اول شکره بر مستعد طوطی قنی خاص اولان طوطیلر ایچون بر عظیم شکر قند  
 وارد عام طوطیلرینک اول خوردن طرفی باغشلمشدر یعنی جان کاملک بر عضوی  
 مثابه سنده اولان ابلیسک شکست اولمسی وانی هست و درست ایلمسی اول روح  
 اعظمک النده اولمسی خصوصنده بر آخر سر واردر که بوسری برکوش استماع  
 ایلمسه من اکا بر غیر قویلاق کر کدر که اول جان قولاغیله استماع قیلنور و ذوق  
 وجدانله فهم اولنور بوشکر معنیه لایق و مستعد بر طوطی قنی که بو عظیم اولان  
 شکر معنوی دن اکا اعطا ایلم و خواصه لایق اولان شیر بن سوزلی اکا سو یلم

بویاغ حقیقتك خاص اولان طوطیلری ایچون برعظیم ذی شان قند معنوی  
 وارددر که نطق اولین ورمز و نکته بیلین عوام طوطیلرینك اندن کوزی بعلمشدر  
 خاص الخاص اولان طرفلرک لذت الدقلری شکر معنی نه کونه معنادرانی کوره مزمل  
 واندن حظ ولذت المغه قادر اوله مزمل زیرا اول عظیم الشان اولان قند معنی  
 بوعوام سیرت اولان کسه لک غداسی دکلدرد \* مثنوی \* کی چشددرویش

صورت زان زکات \* معنیست آن نه فعولن فاعلات (صورت درویشی اول زکات  
 روحانیدن چن طائر اول معنیدر فعولن فاعلات دکلدرد یعنی بزکه ( سردیگر  
 هست کوکوش دیگر) دیدک اول سردیگر بزم خزینه اسرارمزین برزکاتدر که  
 اکابی وجود اولان فقیر معنوی لایق اولور واندن فانی فی الله اولان درویش  
 معنوی حظ آلور ولذت بولور اول زکات سریدن درویش صورت چن طاعم  
 اولور ولذت بولور اول سره متعلق اولان زکات معنادر فعولن فاعلات دکلدرد که  
 آنی وزنه کتورم و سائر کلمات منظومه کی اتی نظم مرتبه سنه یتورم فرضا اول  
 معنوی اولان زکاتی اگر وزنه کتورسم و نظم و ترتیب مرتبه سنه یتورسم صورنا  
 درویش اولنلر مجرد فعولن فاعلات بیلکله اول سر و معنایی بیلکله قادر اوله مزمل  
 و مطلق اشعار و آیات او قومغله و انلرک انفاظندن مستفاد اولان معنایی فهم قیلقله  
 اول سر و معنایی هم فهم قیله مزمل بومعنوی اولان زکاتدن حظ المغه درویش  
 معنوی اولنق و تحصیل استمداد قیلنق شرطدر \* مثنوی \* ازخرعیسی

در یغش نیست قند \* لیک خرآمد بخلفت که پسند \* قند خررا کر طرب انکیختی \*  
 پیش خر قنطار شکر ریختی ( خر عیسادن اول عیسانک شکرکی دریغ دکلدرد لیکن  
 خر خلقتمده که پسند کلدی و صمانی قبول ایدیحی اولدی قند چاره اگر طرب قوپره  
 ایدی خراو کنه شکر قنطاری دو کیلوردی بیت اول سؤال مقدره جواب اولور  
 کآن برکسته دیر که قندستان معانینک صاحبیلرینه لایق اولان بودر که هر کسه  
 معنی شکر لینی و اهب اوله ل و کسه دن اتی دریغ ایتوب هر کسه اتی اعطا  
 و سخا قیله لریوررلر عیسی مشرب اولان صاحب سعادت کندی مر کبندن قند  
 دریغ دکلدرد لیکن خر خلقتمده شکر دن معرض اولدی و علف قبول ایدیحی کلدی  
 اگر اول صاحب دولت اول خره مر حجت ایدوب انک اوکنه وافر شکر لرد و کسه  
 اصلا کامیل و رغبت کوسترمز و بر مقدار گاه اول چاره بیک قنطار شکر دن احب  
 والذدر اگر قند معنوی و شکر کرد و حاتی خر سیرت اولان درویش صورته و عوام  
 طبیعت طرب و پریدی و نشاط انکیز اولیدی اول عیسی مشرب اول خر سیرتک  
 اوکنه نیچه قنطار معنی شکر لرین دو که ایدی بووجه دخی جاؤزدر که دینه اول  
 خرک اوکنه قنطار شکر د و کلدی ریختی متعدی اولورسه فاعلی عیسی اولور و لازم



اولورسه اکافاعل لازم کیلوب معنی بوجه مشروح اوزره اولور ﴿ مشوی ﴾  
 معنی نختم علی افواههم \* این شناس اینست رهرو راههم ( نختم علی افواههم  
 کلامتک معناسی بونی اکلره رهرو اولنه بومه مده یعنی الله تبارک و تعالی حضرت تبارکت  
 کلامتک ظهری وارو بطنی وارو وحدی وارو مطامعی وار پس سوره یس ده \* لیوم  
 نختم علی افواههم \* یورد یعنی آیت کریمه سنک ظاهر اولان معناسی یوم آخرتده  
 کفارک و اهل انکارک حق تعالی آغزل یعنی مهر لکدر چونکم انلرک آغزلی مهر لته  
 انلر رسوزی سویلکه و بر شیبی دخی آغزلی ایله تناول ایلکه قانز اوله میلر  
 پس بو آیتک مفهومی چوق کسه ل بود نیاده مظهر اولش درو حق تعالی حضرت تبارکی  
 انلرک آغزنی حق کلام سویلکدن و شکر معنایی تناول ایلکدن باغلمش و ختم  
 ایلشدر پس بو آیت کریمه بر سبیل انلره دخی اشارتی شامل اولور و باطنی اولان  
 معنی حسبیله بو ذکر اولنان معنایه هم بو آیت کریمه دلالت قیلور پس ( نختم علی  
 افواههم آیتک بومعناسی فهم ایله و راهرو اولان سنلکه اهام و الزم اولان اصل  
 بومعنایی فهم ایلکدر انکی چونکه راهرو اولان صوفی فردایه منتظر اولر بلکه اسرار  
 قیامتی حالا بود نیاده کورمکه سعی ایلر چونکم راه حق و حقیقی شناس اوله  
 و معنایی فهم قیله \* تموتون کاتعیشون و نحشرون کاتموتون \* حدیثک موجبجه  
 یلور که هر کسه نه کونه صفت غالب اواسه لابد اول صفتله یوم آخرتده حشر  
 اولور مثلا بر کسه بونده حتی ییلکدن و حتی کورمکدن اعمی اواسه (من کان  
 فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی \* حسنجه آخرتده دخی اعمی اولور و بر کسه  
 بود نیاده شکر معنیدن بی بهره قالسه آخرتده دخی حظوظ اخرویه و لذات  
 روحانیه دن بی بهره قالور پس طرف حالا بود نیاده بر کسه به اذواق روحانیه و علوم  
 ربانیه بی عرض ایلر کر انک اغزی اتی تناول ایلکدن بسته اولور سه یلور که  
 حق تعالی انک آغزینه ختم اور مشدر و اول کسه آخرته اول حالت اوزره کیدر سه  
 اول کسه نک اغزی هم لذات اخرویه دن مخنوم اولشدر کر کدر که مؤمن اولان  
 کسه لدهان جائیدن بود نیاده ایکن اول معنوی اولان مهر لری ازاله ایلوب  
 انبیا و اولیانک عملرندن حظاله کنوره و حضرت انبیاک یورد یعنی اوزره عمل قیله ل

﴿ مشوی ﴾ نازراه خاتم پیغمبران \* بو که بر خیزد زلب بند کران \* ختمهایی  
 کانبیا بکذا شنند \* آن بدین احمدی برداشند ( تا کم پیغمبرک خاتمک بولندن  
 بولایکه لبدن بند کران قاقه شول بزوع ختملر که انبیا قودیلرانی احمد منسوب  
 اولان دیتله قالدردیلر یعنی رهرو اولنلر مهم اولان نختم علی افواههم کلامتک  
 معناسی حالا بود نیاده فهم ایلک اندن صکره کنندی اب و دهانی اوزره معنوی  
 اولان قفل و ختمی کورمک وانک قبح اولسنندن اوتری خاتم انبیا حضرت تبارکت  
 طریقته سالک اولقدر تا کم پیغمبرک خاتمی اولان سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

حضرت تکرینک راه شریفه سالک اولی جهتندن بولایکه سنک اب ودهانه کدن  
 اول ثقیل اولان قفل معنوی قاقوب زائل اوله اولوب جانک کشاده اولوب علم و عرفان  
 اقمدر بن بیوب وایمان وایقان طعاملریله کندوسنی سیرایلیه شول ختملری بیکه مقدم  
 کلان انبیاء عظام علیهم السلام قودیلر کتدیلر اول ختملری کشاینده افعال معنوی  
 اولان علماء دین احمدی واسطه سیه آچدیلر و رفع ابتدیلر مقصود شول فیوضات  
 روحانیه و فتوحات ربانیه که سائر انبیا و مرسلینه فتح اولدی وانلرک امتی اول  
 فتوحاته یول بولیب آنک ابوابی بسته و مقفل قالدی فتاح مطلق اول فتوحات  
 لدنیه و کشفات دنیویه بی خاتم الانبیاء علیهم السلام حضرت تکرینه فتح ایلیوب میسر  
 قیلدی وانک دین مبینی اول فتوحات لدنیه نک اقباله مفتاح قیلدی پس علما و عرفا  
 اول ختملری و قفلاری دین احمدی مفتاحیله رفع ایلوب اچدیلر و اول فیوضات  
 و فتوحاته واصل اولدیلر و اندن نیچه طالبلری بهره مند قیلدیلر \* مشوی \*

قفلهای ناکشاده رفته بود \* از کف انا فتحنا برکشود ( ناکشاده قفلار قالمش ایدی  
 اول قفلار انا فتحنا نک کفتدن اچلدی مصرع ثانی سوره فتحک اولنه اشارتد ر  
 جلد ثانیک آخرینه قریب نظر کردن پیغمبر باسبران سرخنده بر مقدار تفسیری مرور  
 ایندی بر مقدار دخی پونده لازم اولان تفسیر شریفی بودر الله تعالی حضرتی حبیینه  
 خطابا ( انا فتحناک فتحامینا ) پیوردی یعنی یا محمد بزسکا فتح ایلدک مکه بی و یا خود  
 خیبری و ماضیه تعبیر پیورلمسی و قوعی محقق اولدیغندن اوتدی که فی الحقیقه  
 نزول ایتمک نصرکه حق تعالی مکه شهنری و خیر قلعه سنی و دخی نیچه بلادی  
 اول حضرته فتح پیوردی فتحک صوری و معنوی اولغه شمولی واردر صوری اولان  
 فتح مثلا فتح فلاح و بلدان کبدر حق سبحانه و تعالی اول حضرته صوری اولان نیچه  
 بلدان و معنوی اولان عالم جانی فتح پیوردی و انبیاء عظامک واصل اولدیغنی  
 وانلر فتح اولدیغنی علوم و عرفانی و اسرار نهانی اول سلطان کائناته فتح قیلدی  
 نه کم پیوررلر علوم و عرفان و اسرار نهان خزینهلرینک ابوابی اوزره ناکشاده  
 قفلر و فتح اولماش مهرلر قالمش ایدی و انبیا عظام علیهم السلام اتی آچه  
 میوب قومش کمش ایدی انا فتحنا قائلنک کفتدن اول قفلار اچلدی و اول نهانی  
 اولان علوم و عرفان حضرت خاتم انبیاءه مفتوح اولدی وانک امتک علماسی  
 هم اندن وافر حظ الدی و هر بری استعدادی قدر اندن میراث بوادی \* مشوی \*

اوشقیه است این جهان و آن جهان \* این جهان زی دین و آنجازی جنان ( اول  
 پیغمبر علیه السلام بوجهانده و اوجهانده شفیعدر بوجهانده دین جاننده و اول  
 جهانده جملر جاننده زی زای مجمه نک کسر یله و اماله سی ابله جانب معانسته در

یعنی اول سید المرسلین و حبیب رب العالمین هم بوعالمده شفیع وهم اول عالمده شفیع در  
 بوعالمده دین مبین جانبش ارشاد و هدایت ایتمکله و \* اللهم اهد قومی فانهم  
 لا یعلمون \* دیودعا قیلغله شفیع در و اول عالمده دخی جنت اعلا طرفنه  
 گتکه امئی حفته شفاعت ایدیجیدر و حق تعالی دن انلرک مغفور اولوب جنت  
 اعلا به داخل اولمزدن اوتری دعا قیلجیدر \* مثنوی \* این جهان کوید که  
 توره شان نما \* و آن جهان کوید که تومه شان نما ( اول شفیع الوری صلی الله  
 علیه وسلم حضرت تبری بوجهانده دیر که خدایا سن بواخته یولی کوستر و بونلره  
 هدایت قبل و اول جهانده دیر که الهی سن بونلره جلالک ماهنی کوستر تا کم  
 بونلر سنک جلالک ماهنی بدر منیر کبی کوره لر و سنی مشاهده ایدلر \* مثنوی \*  
 پیشه اش اندر ظهور و در کون \* اهد قومی انهم لا یعلمون ( اول حضرتک  
 ظهورده و کونده پیشه سی اهد قومی فانهم لا یعلمون در یعنی اول سید المرسلین  
 و شفیع المذنبین حضرت تبری نک عادت کریمه و ظاهرده و باطنده صفت شریفه لر  
 عصا مات حفته ای بنم اللهم سن بنم قومده هدایت ایله بونلر بنی بلزلر و بنم کندیلره  
 نه مرتبه نافع اولدیقمه آگاه اولمزلر دیمک ایدی \* مثنوی \* باز کشته ازم  
 اوهرد و باب \* درد و عالم دعوت او مستجاب ( اول شفیع الورا تک دم شریفندن  
 هر ایکی قپو اچلشدر اول محبوب خدانک ایکی عالمده دعاسی مستجابدر یعنی اول  
 سید انبیا تک دم مشکل کشاسندن بودنیاده اولان دین و دیانت یابی و آخرتده اولان  
 رحمت و مغفرت و جنت ابوابی اچلشدر بوعالمده و اول عالمده اول سلطان کائناتک  
 دعاسی مستجابدر \* مثنوی \* بهر این خاتم شیدست او که بچود \* مثل او  
 نی بود و نی خواهید بود ( اول نبی بوندن اوتری خام اولمشدر که جود و کرمدن  
 نه آنک مثل و نظیری اولدی و نه اولسه کر کدر یعنی اول رسول خدا بوسیدن خام  
 انبیا اولمشدر که جود و سخاده آنک مثل اولدی و همدخی اولیسردر \* مثنوی \*  
 چونکه در صنعت برداستاد دست \* نی تو کو بی ختم صنعت برتوست ( چونکه  
 صنعتده استاد دست ایله سن اکا ختم صنعت سنک اوزر بکه در دیمز میسن یعنی  
 فی المثل چونکم بر استاد کامل صنعتده ساثر استاد لر اوزره سبقت قیلسه و جمله سنه  
 غالب اولسه سن اکا بوسنت ای استاد کامل سنک اوزر بکه ختم اولمشدر و سنده  
 کال و نهایی بولشدر دیمز میسن لابد سن خود بویله بر استاد کامل کورسک بویله  
 دیر سن پس اول خام جمیع انبیا حضرت تبری نه بواختبارله خام انبیین دیدیلر که  
 نبوت انده ختم اولدی و فضائل انبیا و خصائل مرسلین انده کمال بولدی و آنک  
 شرع شریفی هم جمیع شرایعک اسرارنی و خصائصنی جامع اولدی پس نه اندن  
 صکره بر صاحب نبوت کلور و نه آنک شرعیتده نصکره بر شریعت اولور زرا



كالدنصر كرهی زوالدر ( اليوم اكملت لكم دينكم ) آيتنك حسنجه دين مبین  
 كانی بولش و نبوت و هر شریف صفت و خصالت اول حضرتده ختم اولمشدر  
 ❖ مشوی ❖ در كشاد ختمها توخامی \* در جهان روح بخشان حامی )  
 یارسول الله ختمك كشادنده سن خاتمن روح بخشاز جهاننده خاتمن مصرع  
 نایده اولان حامی حاه خطبه و كسرتایله حامی طایب دیدكاری جواد كسه نك اسمیدر  
 لكن بونده مطلق جواد معناسنه در بویتده غیبتدن مخاطبه التفات اولمش  
 و تقدیر كلام بویله دیمك كمشدر كه ای كشابنده خزان اسرار خدا وای فلاح ابواب  
 مشكها ختمی آچقلمقده و افعال درونی فتح ایتمككده سن خاتمن فتح مشكلات  
 ظاهر و باطن ایلك سكا مسلم اولمش و سنده نهایت بولمشدر روح بخش اولان انبیا  
 و اولیا جهاننده سن حامی جواد و منبع فضل و دادسن كه سكا معادل بر ماهوش  
 و كلام حیاتبخشكه مائل بر كلام حیاتبخش كمش و سنك لب جان بخشكه مرده  
 دلری احیا ایلدیك كبی برنی اول مرده دلری احیا ایلمشدر \* بیت \* از روان  
 بخشی عیبی نزم پیش تودم \* زآنكه در روح فزانی جولت ما هر نیست  
 ❖ مشوی ❖ هست اشارات محمد المراد \* كل كشاداندر كشاداندر المراد حضرت  
 محمدك اشارتلی بالكلیه كشاداندر كشاداندر كشاد اولدی هست كله سی اولدی معناسنه در  
 سهولت معنی ایچون مصرع ثانی به قید اولدی كل بالكلیه دیمك معناسنه در  
 المراد مراد بودر دیمك معناسنه اولور الحاصل دیدكاری كبی گاهی المراد دخی دیرل  
 بس تقدیر كلام بویله دیمك اولور مراد بودر كه حضرت محمد مصطفیانك احادیث  
 شریفه سنده اولان رمز و كنیاتلر و سنت سنیه سنده اولان اشارتلی و بشارتلی  
 بالكلیه فتح اندر فتح و كشاداندر كشاد اولدی اول حضرتك احادیث شریفه سنده  
 اولقدر فتوح و اول قدر اسرار روح واردر كه حد و حسابه كلزواتك دیننده  
 و كلام بریقیننده كشاداندر كشاد اولدیفته مؤمن اولنلر و اتی تنبع قیلنلر اكا اصلا  
 و قطعاً انكار قیلنلر ❖ مشوی ❖ صد هزاران آفرین برجان او \* بر قدم  
 و دور فرزندان او ) آنك جانی اوزره صد هزاران تحسین و آفرین اولسون  
 دور بونده عصر معناسنه در و قدمك معناسنه اولدی تقدم معناسنه اولمقدن اولی در  
 یعنی صد هزاران تحسین و آفرین و بی شمار صلوات و تحیات جهان آفرین  
 اول روح الامینك جان شریفه فی كل اوقات و حین و اصل اولسون و دخی اول  
 حضرتك اولاد كرامتك زمانلری اوزره دخی انلك وجوده كله لری و ظهور قیللری  
 اوزره ضد هزاران آفرین اولسونكه آنك اولاد كرامتك هر بری عالم رحمت  
 و مفتاح ابواب جنت كمشدر ❖ مشوی ❖ آن خلیفه زادگان مقبلش \* زاده اند  
 از عنصر جان و دلش \* كرز بغداد و هری وازریند \* بی مزاج آب و گل نسل

ویند) اول رسولك اول مقبل اولان خلیفه زاده لری اول حضرتك انلر جان و دلی  
 عنصردن طوغمش-لردر اكر بغداددن وهریدن وریدن ایسه-لرده آب و كل  
 من اجنسر انلر اول حضرتك نسللر یدر خلیفه زاده لدن مراد رسول اكرم صلی الله  
 علیه وسلم حضرتك خلیفه اولاد یدر مثلاً حضرت ابو بكر اولادی و آنك  
 اولادینك اولادی كبی و دخی حضرت عمرك اولادی و دخی آنك اولادینك  
 اولادی كبی و دخی حضرت عثمانك اولادی و آنك اولادینك اولادی كبی و دخی  
 حضرت علینك فاطمة الزهری حضرتك غیر یسندن اولان اولادی كبی  
 و حضرت رسول مكرمك سنت سنیله سنی احیا قیلان و آنك علمنه عالم اولان  
 و بیوردیغی اوزره عامل اولان عالم لهم رسول اكرم صلی الله علیه وسلم حضرتك  
 خلیفه لری دیر ته كم بیوردیلر (رحمة الله علی خلقانی قالوا من خلفاؤك یا رسول الله  
 قال علیه السلام الذین یحیون سنتی و یعملون عباد الله) رواه الحسن البصری پس  
 بو حدیث شریفك موججه هر ولی آنك خلیفه سی اولور و هر سنت نبویه بی  
 احیا قیلان وانی مؤمنلره تعلیم ایلین عالم دخی خلیفه رسول الله اولور و بو دخی  
 بونلرك مؤمن و متقی اولان اولادی هم اول رسول اكرمك اولادی و انسابی اولور  
 كاقال علیه السلام (كل مؤمن تقی تقی الی یوم القیامة فهو آلی) اما كرتقی و تقی اولسه  
 و اول حضرتنه ظاهرا و باطنا تبعیت قیاسه اكر چه بحسب الظاهر حضرتك  
 نسل باكدن كچینور سه ده اندن اولمز \* بیت \* چوك نماز طبیعت بی هنر  
 بود \* پیمر زادكی قدرش نیفزود \* هنر بنمای اكر داری نه كوهر \* كل از خارست  
 و ابراهیم از آرزو \* فاما تقی و تقی اولسه و اول حضرتنه تبعیت قیاسه بحسب الظاهر  
 آنك آندن و انسلندن اولسه اول كسه معنیده اول حضرتك نسل باكدن  
 و اهل بیتدن اولور ته كم (سلمان منا اهل البیت) حدیث شریفی بومعنایه دلالت  
 قیلور چونكم بومقدمه معلومك اولدی توضیح معنی بویله دیمك اولور كه اول  
 حضوت علیه السلامك مقبل اولان خلیفه زاده لری كه انلر اول حضرت  
 مقدسه نك جان و دل عنصردن طوغمشلر و اولاد معنویه سی اولمشلردر جسده  
 عنصریلری جهتندن طوغمش و انسال صوریدن اولمش دكللردر بونلر اكر  
 بغداد شهرندن اولسون و كهریدن و اكرری شهردن اولسون آب و كل  
 من اجنك اعتبار نسز بونلر هم اول روح اعظمك نسللر یدر كه (انامن نور الله  
 و المؤمنون منی) حدیث شریفی هم بومضمونی مؤید اولان احادیث شریفه دندر

﴿ منوی ﴾ شاخ كل هر جا كه رویدهم كاست \* خم مل هر جا كه جوشدهم  
 ملست (شاخ كل هر قنده كه به هم كدرمل كوی هر نه یده كه جوش ایدهم  
 ملدر یعنی اول حضرت علیه الصلوة و السلامك شجرة طيبة روحندن بر كل

تقی اولادینك

معنائك شـاخى هرقفنى زمانده ظهور ايدز و هرقفنى مكانده بترسه هم كلدر  
 و رايحه هم اول كل معنويك رايحه سيدر و شرابك كو پي هر نه برده جوش ايلرسه  
 جوش ايلين هم ملدر پس جسد آدمي خم كيـيدر و علم احمدي و ذوق محمدي  
 مل كيـيدر هرقفنى كسه نك وجودي كو پيدن اول علم و اول ذوق جوشه كله همان  
 اول حضرتك علمي و اول حضرتك ذوقيدر اكر محلده تفاوت اولديسه ده  
 اول علم و اول ذوقده تفاوت اولز \* مشوي \* كرز مغرب برزند خورشيد سر \*  
 عين خورشيدست نه چيزي دگر ( اكر في المثل خورشيد مغرب جانبدن باش يوقارو  
 اوره عين خورشيد در برشي آخر دكلدر يعني بوه مقرر در كه خورشيد بو كونده بر در  
 و هر زمان شرفدن طلوع ايتك ايتك عادتيدر اما اكر اول خورشيد بر كون مغربدن  
 طلوع اينده و عكسنه كتنه اول بر آخري اولز و بر آخردن طلوع ايتكاه  
 و باز كونه كتكاه انك ذاته مغايرت كلز بلكه اول مغربدن طلوع ايلين خورشيد  
 عين شرفدن طلوع ايلين خورشيد در بلا فرق اما محلده و دور وسيرده تفاوت  
 اولمش اولور پس حقيقت محمديه از لا و ايدا برخورداريد معنيدر حضرت آدم عليه  
 السلام كه مشرق وجوددن ابتدا طلوع ايتدي اندنصكره هر بر پيغمبرك مشرق  
 وجوددن طلوع ايدوب اول حضرتك جسد لطيفنده و عنصر شريفنده مقام  
 استوايه كلدي و كال بولدي اندنصكره هم هرولينك وجوددن طلوع قيلدي  
 و اول ولي اول عصرده وارث احمدي و قائم مقام محمدي اولدي چونكم بر عارف  
 اول عصرده اول قائم مقام محمدي اولان و وارث تام مرتبه سن بولان كامل كورسه  
 في الحال بيلور كه بو خورشيد اول خورشيد وسيرت و خاصيت همان اول سيرت  
 و اول خاصيتدر وليكن بر آخر لباسه جلوه قيتلش و بر آخر مظهر دن ظهوره كلشدر  
 ( بيت ) آن سرخ قباني كه چومه پاره بر آمد \* امر و زدر بن خرقه زنكار بر آمد \*  
 مثلا ( بيت ) هنر ين اولسه بر محبوب زيبا \* كيوب انواع الوائيله ديبا \* و بر  
 هر نك اكابر در لوزينت \* كلور عشاقه در لو در لوحات \* و بر محبوبك هر آنده بر شانله  
 و هر زمانده بر آخر شانله ظاهر و نمايان اولسندن انك ذاتك مغاير و مختلف اولسي  
 لازم كلز ( مصرع ) اين نيست تناسخ سخن و حدت محض است \* بيور دقلري  
 قول اوزره بو كاتنا سخن دينز \* مشوي \* عيب چينا ترا از بين دم كور دار \*  
 هم بستاري خوداي كردكار ) الهمي عيب چين اولنلري بودمدن كورطوت هم  
 كندي ستار لنگله اي كردكار عيب چين عيب دوشور جي ديمكدر و عبايه انكچون  
 عيب چين ديديلر كه هر نه برده بر عيب و با عيبه مشابه برشي \* كورسه  
 آني دوشوروب قلمبنده جمع ايلر و بعض محلده آني دم ايدوب سه ويلدر دم  
 بونده كلام معناسنده در چونكم بيت اولده روح الارواح اولان نور محمدي



خورشیده تشبیه اید و ب هرنه محلدن اول نور طلوع ایلرسه خورشید همان عینله ینه اول خورشید در دیمشله ایدی بوسه و عیب چینلر قنده معبودر ز یاقاصر فهم اولان عیب ینلر بویله دیمکدن قیاس ایدرلر که اول مشرق خورشید محمدی اولان کسه نك وجودی یاعین محمد اوله و یا خود اول دخی بوسوزدن بی اولق لازم کله پس اول عیب چینلرک بو کلامدن کور اولملری حفته دعا ایلوب بیوررلر عیب چین اولان کسه لری سن بودم شریف و کلام لطیفدن ای کردگار هم کندی ستار لفاکله کورطوت والری بو کلامی او قومندن دورایت تا کم انلر بو کلام حقیقت انجامده عیب کورمیدلر و کندی ظن فاسد لرندن بو که طعن و قدح قیللر \* مثنوی \* **کفت حق چشم خفاش بدفعال \* بستهام من ز آفتاب بی مثال \* از نظرهای خفاش کم و کاست \* انجم آن شمس نیر اندر خفاست** ) حق تعالی دیدی بدفعال اولان خفاشک کوزنی آفتاب بی مثالدن بن باغلمشم یعنی چونکم بن حضرت حقه ای کرد کار هم کندی ستار یتکله عیب چین اولان کسه لرک کوزنی اورتوب بوندن کورایت دبودعا ایلدم حق تعالی حضرتلری بنم دعای قبول ایدوب دیدی بدفعال و بدخصال اولان خفاش سیرت لک کوزنی بن بی نظیر اولان آفتاب معنوبدن باغلمشم در اکسک و ناقص اولان خفاشک نظر لرندن اول آفتابک نجومی هم خفاصه در یعنی حق سبحانه و تعالی ابتدی خفاش سیرت اولان و خور شید معنوی نك انوارندن اعراض واجتناب قیلان کم و ناقص کسه لرک نظر لرندن اول شمس معنوی نك نجوم لری مشابه سنده اولان علما و عرفا دخی خفاصه در قنده قالدیکه اول شمس معنوی انجمدن مراد بونده علما و عرفا اولور شمس دن مراد مطلع شمس حقیقت اولان ولی کامل اولور ته کم هر عصرده قائم مقام محمدی اولان شمس معنوی بی حق تعالی حضرتلری عقل و عرفانده کم و کاست اولان خفاش سیرت لک نظر لرندن مستور و مخفی ایتمشدر انک نور یله منور اولان و مانند کواکب لیله عالم طبیعته خلقه ره نما اولان و ارشاد و هدایت قیلان عالم لرو عارفلر دخی بوضیف اولان ناقص لک نظر لرندن خفاصه قالمشله و پوشیده اولمشلردر

\* نکوهیدن ناموسهای پوسیده را که مانع ذوق ایمان \*  
 \* و دایل ضعف صدقند و در اذن صد هزار ابله شده اند \*

بوسرخ شریف پوسیده اولان ناموس لک یر مکله کنگ و قدح و مذمت ایتمکله کنگ بیانده در که اول پوسیده اولان ناموس لرایمان ذوق نك مانعی وضعف صدق دلیلدیر و نیچه یوز بیک ابلهک اول پوسیده اولان ناموس لرا هزنی اولمشلردر نکوهیدن ترکیجه ربوب پرچکه دیرلر و ناموسهای پوسیده دن مراد دنیوی و نفسانی اولان غرضلر و صورتی و جسمانی اولان ناموسلردر که بونفسانی اولان چورک ناموسلر نیچه

یوز بیک ابله ونادانک یوانی اورمشدر وانلری ایمان واسلام ذوقندن محروم قیلشدیر  
 مثلاراه حقه سالک اولوق و برمر شده اتباع قیلتی ایسته سه بعض چورک ایمانلی  
 اولان کسه ل آتی تمیب و تعمیر ایبلری نیک خوفندن راه حقه سلوک ایدمز و خلقندن  
 عار ایدوب ناموس جاهلیه نیک ترکی بولنه کیده مز و کندینه دیر که خلق ایچنده  
 بو قدر عرض و ناموس سمن واردر شمدی بزطریق حقه سلوک ایدوب برکسه یه تابع  
 اولور سق خلق عالم بزی عیبار پس بو عرض و ناموسی ترک ایلامک اولیدر دیو ذوق  
 ایمان و عرفاندن محروم اولور و آنک بو کونه عرض و ناموس له مقید اولوسی ضعف  
 صدقنه و قله ایمان و عرفانه دلالت قیلور صدق قوی اولان کسه نیک بو کونه  
 ناموسلری یوانی اورمدی اما صدق ضعیف و ذوق ایماندن بی بهره قلان نیچه  
 یوز بیک ابله ونادانک بو کونه چورک عرض لری و ناموس لری یوانی اوردی \*  
 چنانکه راه زن آن مخت شده بودندان کوسفندان و نمی یارست گذشتن و پرسیدن  
 مخت از چوبان که این کوسفندان تو مرا کزند \* انجلین که اول کوسفندل اول  
 مختک یوانی اوروجی اولمش ایدیلر و اول مخت کوسفندل دن زیاده خوف ایلدیکی  
 ایچون اول کوسفندل دن گذر ایلمکه قادر اولدی و مخت چوبانه صورت و سؤال  
 قیلشدیر بو یله دیو که ای چوبان سنک بو قیونلرک عجب بنی ایصرر لری \* کفت اگر  
 مردی و در تورک مردی هست همه فدای تواند و کرمختی هر یکی ترا اژدر  
 هایست \* چوبان چونکه مختدن بو سؤالی ایشتدی اکا جواب و یروب ایتدی  
 اگر سن مر دایست و سنده رجولیت طبری و ارایسه بو جمع کوسفندل سنک فدا  
 وز بونک در و اگر مخت ایستک بو کوسفندل دن هر بری ساکار اژدر هادر \* مختی  
 دیگر هست که چون کوسفندان رایبند در حال از راه باز کردنیارد پرسیدن ترسد که  
 اگر برسم کوسفندان در من افتند و مرا بکزند \* بر مخت دخی واردر که چون  
 کوسفندلری کوره فی الحال بولدن کیرودوز چوبانه صورت مقلقه قادر اولمز اول  
 مخت قورقر و کندی سنه بو یله دیر که اگر بن صورت برسم کوسفندل بکادوشمرل  
 و بنم باشمه اوشمرل و بنی ایصررل چوباندن مراد بونده عالم بانی و مر شد راه  
 زدانی اولور کوسفندل دن مراد پوسیده اولان عرضلر و ناموسلر و دخی او هام  
 و خیالات فاسده اولور و مختلردن مراد عرض و ناموس قییدنده قلان و رسم  
 و صورته اسیر اولان طائفه اولور مختلردخی متفاوتر مثل ابرسی بوسرخ شیرینده  
 ذکر اولان اولیکی مخت کیدر که طریق حقه بر مقدار سلوک ایلر و آنک بولنه  
 فی الحال عرض و ناموسه متعلق بعض حالتلر ظهوره کلور اول حالتلردن خوف  
 و حذر ایلیوب مبدا بونلر بنم عرضمه ضرر و ناموسمه کسر و شکست ایر کورردیوب  
 توقف و تأخر ایلر و لکن بر طریق الهیده راعی و عبادت و طاعانه ساعی اولان عالم

ز بایندن سؤال ایلیکه جرأت و جسارت ایلر و دیر که ای مرشدایم و ای صاحب  
 عرض و نام اگر بن بو طریق کیدرسم و بو مقامدن ایلر و تجاوز ایدرسم بحجابوناس  
 بکاضر و برز می و بونلر بنم اوزر یسه دوشوب و باشمه اوشوب بنم عرض  
 و ناموسمه کسر و شکست ایر کوزر می اول مرشدانام و چوبان همام دخی اکابو کونه  
 جواب و یروب دیر که اگر سن مرد طریق الهی ایسک بوجه سی سکافدا  
 و قربان اولور و اگر سن مرد راه خدا دکل ایسک بونلر هر بریمی سکاژدرها  
 کبی اولور و عظیم ضرر و بر بریمی شول مختدر که چونکم خلقک تعیب  
 و تغییر ایتملرین کوره مرشدانام اولان عالم ربانیدن انلرک طعن و قدحک ضرری  
 وارمیدر و یا خود بو قیدر دیو سؤال و استفسار ایلیکه عار ایلر و قورر که اگر اندن  
 سؤال و استفسار ایلرسم عرض و ناموسمه اندن نقصان کلور دیر و بو قور قودن  
 اصلا ایلر و کچه میوب نه بر عالم ربانیدن سؤال و استفسار ایلیکه قادر اولور و نه طریق  
 حقه ساوک قیابور بلکه همان خانه طبیعت ایچره سر پوشیده و مخت قالور

مشوی \* ای ضیاء الحاق حسام الدین بیا \* ای صقال روح سلطان الهدی \*  
 مشویرا مسرح مشروحده \* صورت امثال او رار و ده \* تا حروفش جمله عقل  
 و جان شوند \* سوی خلدستان جان پران شوند) ای حق تعالی ک ضیای اولان  
 حسام الدین کل ای سلطان هدی اولان روح صقالی مشوی به مشروح  
 مسرح و برانک امثالک صورته روح و بر تا کم انک حروفی جمله عقل و جان اولور  
 خلدستان جان جانبته بران اولور صقال کاب و زنده بنسته به صیقل اوروب جلا  
 و روشن ایتمک دیرل بعض نسخه ده روح نصرکه و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر  
 اوزره معنی ای روح صقالی و ای هدانک ساطاتی دیمک اولور و صقال مصیقل  
 معنایه اولور مسرح دیمک و رانک قحسه لریله اولور پردر مرعی معنایه بص  
 تقدیر کلام و توضیح مرام بوبله دیمک اولور که ای حق تعالی حضرتلرینک ضیای  
 اولان حسام الدین کل مشوی شریفه مشروح اولان مسرح حالت ویر یعنی ظاهر  
 و بین اولان مرعی معنوی مرتبه سنه اتی ایر کور تا کم مواشی نفوس طالبان  
 انک کبیه الفاظندن غدا بذر اولور و نباتات معانی سندن هم وافر حظلر و اذتلر  
 و نشو و نماز بولور ای حیاتبخش اولان عیبی دم اول مشوی شریفک صور امثال  
 و قوالب اقواله نفس حیاتبخش کدن روح و پروانلری معانی اسرار الهی ایله  
 زنده قیل تا کم انک حروف عالیاتی جمله عقل و جان اولور جان مالک خلدستانی  
 طرفته هر بر حرف و کلامی بران اولور و پرواز قبله \* مشوی \* هم بسی  
 توز ارواح آمدند \* سوی دام حرف مستحقن شدند) ای حسام الدین چایی  
 هم سنک سبکله عالم ارواحدن کل دیلر حرف دامک جانبته مستحقن اولدیلر



مستحقین اصلانده منع قیلنش معناسنه در اما بونده مقید و محبوس معناسنه اولور  
 بعض نسخه ده حرفه نکره و او عطفه واقع اولمشدر بوتقدیر اوزره یعنی هم سنک  
 سهیکله اول عقل و جان مثابه سنده اولان معانی عالم ارواحدن حروف دامنک  
 جاننه کلیدلر و آنده محبوس و مقید اولدیلمک اولور مثوی شریفک معانی  
 اطفیه سی حسام الدین افندی حضرت تلمینک سعی و همتیه عالم ارواحدن  
 بو حروف و الفاظ دامنه کلش و آنده مقید اولمشدر ❖ مثوی ❖ یاد عمرت  
 درجهان همچون خضر ❖ جانفزا و دستگیر و مستر ❖ چون خضر و الیاس  
 مانی درجهان ❖ تازمین کردد لطف آسمان ( ای حسام الدین سنک عمرک  
 جهاند خضر کبی اولسون جانفزا و مستر اولسون خضر و الیاس علیهما  
 السلام کبی جهاند فلاسن سنک لطفکدن زمین آسمان کبی اوله و الیا سده همزه  
 و صلاه اوقنور نطوله اوقنوسه وزنه خال کاوریت اولک مصرع ثانیسنده بر باد  
 لفظی مقدر اولسه ده جائزدر و بیت نایفک مصرع اولنه مقید اولسه هم جائزدر  
 و تقدیر کلام بویله دینک اولور که ای حسام الدین چابی سنک عمرک جهاند خضر  
 علیه السلام عمری کبی اولسون جان زیاده ایدیچی و عاجزلک دستگیری و مستر  
 و دائم اولسون و یا خود معنی خضر و الیاس علیهما السلام کبی جانفزا و دستگیر  
 ضعفا و مستر و دائم جهاند فلاسن حتی بوزمین سنک لطفکدن آسمان کبی نورانی  
 اوله و معنیده علوشان بوله حضرت خضر علیه السلام قصه سی بر قایح  
 مواضعده دور قیلشدر ❖ مثوی ❖ کفتمی از لطف تو جز وی ز صد ❖  
 کرنودی طمطراق چشم بد ❖ لیک از چشم بد زهر آدم ❖ زخهای روح فرسا  
 خورده ام ) ای حسام الدین سنک لطفکدن بوزدن بر جزوی در ایدم اگر چشم  
 بدک طمطراق اولمیدی ولیکن بن زهر آدم اولان بد چشمدن روح فرسا زخلمیشم  
 چشم بددن مراد بونده کوزی دکن کسه ل دکلدر بلکه سوء نظر صاحبلمیدر که  
 بر شینک حقیقتی صحیح کور یجیلر و حسد و بغض و عداوتله نظر ایدیچیلمیدر که  
 طمطراق عظمت و حشمته دیرل یعنی ای حسام الدین افندی اگر بد چشم اولنلرک  
 و سوء نظره سکا نظر قیلنلرک عظمت و حشمتی و کبر و نخوتی اولمیدی بن سنک  
 یوز لطفکدن بر جزوی سو یلردم و سنک بو بندگان حقه اولان احسان  
 و مکرمتکدن بر مقدار بیان یلردم ولیکن زهر آب نفسلمو اولان چشم بد و نظر اهل  
 حسد دن روح اسکیدیمی و قلب انجیدیمی زخلمیشم یا اورمکه بو سوء  
 نظر صا حیلری عدم معرفتدن اهل حقه عدول و اولیا حقه دشمن بد کویلردر  
 بن بونلرک الدن چوق زخلمچکشم و هر برینک آژدم کبی اولان دلندن چوق  
 زهر ل ایچشم قور قورمکه سه کادخی بو بد چشملمو برالم و بره ل دیدی ❖ مثوی ❖

جز برمنز ذکر حال دیگران \* شرح حالت می نیارم در بیان \* این بهانه هم زدستان  
 دلست + که از وپاهای دل اندر کلیست ( غیر بلك حالك ذكرتك رمز نندن غیري  
 ایله سنك حالك شرحنی تقریر و بیانہ کتور مزمن بوبهسانہ ہم دله منسوب اولان  
 دستاندنر که اول بهانه دن کوکل ایاقلری برنوع کل ایچره در یعنی ای حسام الدین  
 چلبی چونکم سنك لطفکدن سو بیلکده وسنك حسن حالکی وفضل وکمالکی  
 تعبیر و تقریر ایلمکده سکاچشم بدن واهل حسد دن ضرر ایرشمک احتمالی وارد  
 پس غیراهل کلاک حالک ذکر تک رمز نندن غیري ایله وانلرک منساقب و حکایاتی  
 ضمنده سنك اسرارکی و احوالکی اشارت و کتابت طریقه شرح و بیان ایلمکدن  
 غیري بن بیان ایلمکه قادر اوله مزمن و صراحة آتی کشف و عیان قیله مزمن اما حقیقه  
 نظر اولسه بودخی بر بهانه در و بوبهانه کوکل حیلہ سنندنر که اول بهانه و حیلہ دن  
 کوکل ایاقلری برنوع معنوی بالحقده قالمش و حقیقت معنایه واصل اوله میوب  
 مذنب اولمشدر اگر بودستان و بهانه بالحقندن اول کوکل ایاقلری خلاص  
 اولیدی راست و درست اولان حقیقت معنایه وصول بولیدی و بوندن مقصوده  
 ایدوکنی بلیدی \* مثنوی \* صد دل و جان عاشق صانع شده \* چشم بیدا  
 کوش بدمانع شده ) یوز دل و جان صانع عاشق اولمش اگاچشم بدیاخود کوش  
 بدمانع اولمشدر یعنی بودنیاده نیچه یوز دل و جان صانع اکوان و خالق انس و جان  
 حضرت تلیک عاشق و طالبی اولمشدر ولیکن یارمنز کوز و یارمنز قولاق اول  
 کسه به مانع اولمشدر چشم بدصانعی برخوش کوره مین و کوش بدصانع کلامنی  
 برخوش استماع قیله میندر یعنی چوق کسه لحق تعالی حضرت تلیت و دخی  
 حق تعالی حضرت تلیک و وصولنه عاشق اولدی و میل و محبت قیلدی ولیکن رسو و مظن  
 صاحبک طعنی و بر بد کوش مالکک دم و قدحی آتی حقه عاشق اولقندن وانک  
 رسولنه انقیاد قیلقندن مانع اولدی بوجه دن بریسی ابوطالبدر و آنک قصه سنی  
 بویتلره بیان ایدوب پیوررلر \* مثنوی \* خودیکی بو طالب آن عم رسول  
 \* که نمودش شنه عربان مهول \* که چه کوبندم عرب کر طفل خود \* او بگرد انید  
 دین معتمد ) اول جله دن بری خود ابوطالبدر اول عم رسول که عرب بلك شنه سنی  
 و طعنه سنی اگا مهیب و مهول کورندی و دیدیکه عرب بکانه دیرلر که کنندی طفلندن  
 او معتمد اولان دینی دوندردی یکی افطاری بو کونه محلا رده قول مقدره علت اولور  
 عربان غفران وزننده و عرب ضمیمه عرب طائفه سته دیرلر و عرب قحتمینه او قنسه  
 هم جائزدر ابو طالب حضرت علی رضی الله عنہک پدر پدر و رسول اکرم  
 حضرت تلیک عمیدر و حضرت رسولک بعثتند نصکره وفات قتلش و کافر اولمشدر  
 و حضرت رسول علیه الصلاة والسلام انک ایمانه کلمسه چوق سعی و جهد

بیور مشلدر و لیکن \* انک لانهدی من احیت ولیکن الله یهدی من یشاء \* آیت کریمه  
 سنک موجبجه اکا تأثیر قیلامش و اولدخی مؤمن و مهتدی اولما مشدر و آنک ایمانه  
 کلدوکنه سبب نه اولدیغنی بو بیتلره بیان ایلیوب بیور لر بوجه دن بری خود  
 اول رسولک عمیسی اولان ابوطالبدر واکعرب طائفه سنک طعن و تشنیعی مهول  
 و مخوف کوردی و دیدیکه بامحمد اگر بن سکا ایمان قیلورسم و تابع اولورسم عرب  
 طائفه سی بزم حقه مدنه دیرلر بویله دیرلر که کندی طفلندن اوتری اول ابوطالب  
 کندی معتمدی اولان دینسی دوندردی و قدیم اولان آباواجدادی طریقتندن  
 دونوب کندی النده بیومش طفلنک پیدا ایلدیکی دینه داخل اولدی واکا اوبدی  
 دیرلر بن بو عاری قبول ایده مزیم و سنک بولکه کیده مزیم دیوجواب و یردی  
 \* منثوی \* گفتش ای عمیک شهادت تو بکو \* تاکنم باحق خصومت بهرتو  
 \* گفت لیکن فاش کردد از سماع \* کل سرجاوز الاثین شاع \* من بمانم در زمان  
 این عرب \* پیش ایشان خوار کردم زین سبب ) حضرت رسول اکرم صلی الله  
 علیه و سلم ابوطالبه ایتدی یا ابا طالب سن بر شهادت ایله و بر کره اشهد ان لا اله الا الله  
 و اشهد ان محمد عبده و رسوله دیوسویله تاکنم بن سندن اوتری حقه خصومت  
 ایلم واکا بویله سو یلیمیکه الهی بزم عم ابوطالب سنک وحدانیتکه و بزم رسالتکه  
 شهادت قیلدی و مؤمنلردن اولدی پس انی اهل ناردن ایله ابوطالب حضرت نبی  
 علیه السلام دن چونکم بو کلامی ایشتمدی اکاجواب و یروب ایتدی نعم اگرچه  
 بویله در ولیکن بوسوز قولاقدن فاش اولور زیاهر بر سرکه ایکی دوداقدن  
 مجاوز قیله و یا ایکی کسه دن مجاوز اوله لابد بین الناس شائع اولور و ظهور بولور  
 پس بن بو عرب طائفه سنک دیلنده قالورم بوسبیدن بن انلرک اوکنده خوار و حقیر  
 اولورم پس ( النار و لا العار ) دیوب عاری و ناموسی ترک ایده میوب اهل ناردن  
 اولدی و حضرت نبی مکرم صلی الله علیه و سلم انک اهل ناردن اولسنندن بزه خبر  
 و یردی ( کما قال علیه السلام اهون النار عذاب ابوطالب وهو متعل بنعلین یغلی  
 منهما دماغه ) رواه البخاری عن انس کذا فی المشارق و رواه احمد و مسلم عن ابن  
 عباس کذا فی الجامع الصغیر \* منثوی \* لیک کر بودیش لطف ماسبق  
 \* کی بدی ابن بدلی با جذب حق ) لیکن اگر اکالطف ماسبق اولیدی بو بدد لک  
 جذب حقه حقن اولوردی یعنی اگرچه حبیب اکرم صلی الله علیه و سلم حضرت تبری  
 آنک ایمانه کلمسه محبت قلدی و سماعی اولدی و ابوطالب عرض و ناموسک  
 منکسر اولسنندن بددل و خانف اولدی ولیکن از لده آنک حقه لطف حق  
 سبقت قیلامشدی اگر آنک حقه لطف ماسبق اولیدی و حق تعالی حضرت تبری  
 آنک مؤمن اولسنی مراد قیلیدی حق سبحانه و تعالینک جذب ایتمیله بو بدد لک



و خاتمک حق اولوردی مقرر در که اولزدی زیر بر قولنی که حق تعالی حضرت تبری  
 ایمان و اسلام جاننده جنب ایلسه اول قولک قلبنده اصلاعار و ناموسدن خائف  
 اولق و طعن و تشنیع عوام کالهومادن حذر قتلق قالمزاکر بر قوله ازله لطف  
 الهی سبقت قیلیدی و اول قول علم اللهده مؤمن اولیدی بونده کافر اولمز و انکار  
 قیلزدی (وماکان لنفس ان توؤمن الا باذن الله) آیت کریمه سنک موجبجه هیچ  
 برنفسنه مؤمن اولق صحیح اولمز الا للهک اذنیله و کذلک هیچ بر مرشد و هادی  
 (انک لاتهدی من احببت ولیکن الله یهدی من یشاء) آیت کریمه سنک حسبجه  
 دبلدیکی کسه یه هدایت قیلغه قادر اولمز الا حق تعالیک هدایت قیلسه وانی مهتدی  
 ایلیمله او اور \* مشوی \* الغیث ای توغیث \* المستغیث \* زین دوشاخه  
 اختیارات خیث) ای خدا سن مستغیث اوله ننگ غیابن سن بو خیث اولان اختیار انک  
 دوشاخه سندن الغیث غیث مدده دیرلر مستغیث مدد طاب ایلچی دیمکدر یعنی  
 ای عون و مدد طالبی اولان کسه لک عون و مددی اولان خدا بو خیث اولان  
 اختیار لک ایکی بلوک اولسندن مدد ایله و بزه ایکی بلوک اولسندن مدد ایله و بزه  
 ایکی اختیارک اور ته سنده مذنب اولمندن خلاص ایله تا کم سنک قنکده مقبول  
 و مرضی اولمین اعمالی اختیار قیلیمه و زوسنک قنکده مرضی و مقبول اولان عمل  
 هر قنغی عمل ایلسه آنی اختیار ایدوب انندن محروم اولیمه وز \* مشوی \* من  
 زدستان و زمکردل چنان \* مات کستم که بماندم از فغان) بن کولک مکرندن  
 و حیلله سنند انجلین مات اولدمکه فغاندن قائدم یعنی ای خدای مستعان  
 بن قلبمک مکرو دستاتندن انجلین مات اولدم و شمول مرتبه مبهوت اولدم  
 و پیدرمان قائدمکه فغان و ناله قیلغه هم طاقتم قائدی بودوشاخه اولان اختیار  
 الهی بنی اولقدر عاجزوز بون ایلدیکه ناله و انین ایلدیکه هم وجودم قادر  
 اولدی بماندم از فغان دیمک چوق فریاد و فغان ایلکدن عاجز قائدم  
 وی درمان اولدم دیمکی اشعار ایلر \* مشوی \* من که باشم چرخ باصد  
 کار و بار \* زین کین فریاد کرداز اختیار \* کای خداوند کریم و بردبار \* ده امانم  
 زین دوشاخه اختیار) بن کم اولامکه فک بوز کار و بار ایله بو کیندن فریاد ایتدی  
 اختیاردن بو یله دیو که ای کریم و حلیم اولان خداوند بو ایکی طرفلو اختیاردن  
 بکامان و یر یعنی بنکه انسان ضعیفم نه شیء اولامکه دوشاخه اولان اختیاردن  
 ناله و فریاد قیلیم بو چرخ عالی بو مرتبه قوی و سامی ایکن صد کار و بار ایله و بو قدر  
 قوت و اقتدار ایله بو بو صودن اختیار قبولندن اوتری فریاد و فغان ایتدی شول  
 حینده که حق سبحانه و تعالی آنی مختار قیلغنی و حامل تکلیف و امانت اولغنی  
 ایا عرض ایلدی پس بو آسمان عالیشان اول زمانده فریاد و فغان ایدوب دیدی که

ای کریم و حلیم اولان بزبان بکاوایی چنال اولان اختیاردن امان و پرویی  
 بوتردد و تذبذب و اختلافات احوال و انقلابات بالدن خلاص ایدوب امن و سلامت  
 مرتبه سنه ایرکوره بن بواری چکه که قادر دکلم ✽ مشوی ✽ جذب یک  
 راهه صراط المستقیم \* به زد و راه تردد ای کریم ( ز برای خداوند حکیم صراط  
 المستقیم یک راهه اولان جذبی ای کریم ترددک ایکی یولندن بکدر یعنی بو چرخ  
 عظیم صانع قدیمه هم بو کونه تضرع ایدوب دیدی ای خداوند حکیم صراط  
 المستقیم یک طرف اولان جذبی و همیشه بی تردد و اختلاف و تیره واحد اوزره  
 بر بوله تکم ایکی طرفلو اولان تردد یولندن ای کریم و حلیم بکایک کدر دیدی  
 ✽ مشوی ✽ زین دوره کرچه همه مقصد تو بی \* لیک خودجان کندن آمد

این دویی \* زین دوره کرچه بجز تو عزم نیست \* لیک هرگز رزم همچون رزم  
 نیست) بوایی یولدن دوکلی اگرچه مقصد سنسن لیکن بواییکلاک خود جان  
 چکشک کندی بوایی یولدن اگرچه سنسن غیر یه عزم بو قدر لیکن هرگز رزم  
 بزم کی دکادر بو بیلردخی چرخ عظیم طرفندن دیشمشدر و اول طرفندن هدایت  
 و ضلالت یوللرندن نهایت مقصود خدای تعالی حضرت نری اولدیغنه بو کونه  
 اشارت قیلنمشدر که اسان آسمان بویله دیر که خداوندا بو خیر و شر و نفع  
 و ضرر یوللرندن اگرچه بالکلیه مقصد همان سنسن و کل طریقک نهایتی لایسکا  
 مشهی اولور لیکن بو تردد و تذبذب طریق جان چکشک اولدی و گاهی روح  
 جاننه مائل اولق و گاهی نفس و هوایه اویمق جاننه محکم جفا و اذا قیلدی امور  
 آخرته و حظ روحه و عبادت و طاعتیه مشغول اولور سق نفس زنجیده و برالم  
 اولور و اگر نفسک حظوظنه و مشتهیاتنه اشتغال قیلور سق روح اذواق روحانیه دن  
 محروم قالور و اشواق ربانیه و ارزاق سبحانیه دن بی بهره اولور و عظیم الم واضطراب  
 قیلور (من احب دنیاه اضرب آخرته و من احب آخرته اضرب دنیاه) حدیثک  
 مفهومی اوزره دنیاه محبت ایدرسم آخرته ضرر و آخرته محبت ایدرسم دنیاه ضرر  
 کلور پس بواییکلاک جان چکشک کلدی و بواییکی یولک اورتیه سنه متردد اولق  
 جان و تنه بیوک محنت و مشقت اولدی اکچه (فایمانتولوا فتم وجه الله)  
 آیت کریمه سنک حسبجه بواییکی یولدن سنندن غیر یه قصد و عزیمت  
 اولز و دخی (وقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال) آیت کریمه سنک دلالت ایلدیکی  
 معنای باطنی اوزره بو یمین و شماله مائل اولان کسه لری هم سنندن غیر یسی تقلیب  
 و تحویل قیلز ولیکن حقیقته نظر اولسه بزم رزم کی اولز و نعیم بحیمه مشابه کلز  
 و اهل جهنم اهل جنت نوقنی بولز الحاصل قهر لطف کی و نعمت نقمت کی  
 و راحت زحمت کی و منحت محنت کی اولز پس بکدل و یکجهت اولق اولی در

دیدنی \* مثنوی \* در نپی بشنو بیانش از خدا \* آیت اشفقن ان یحملنها  
 بونک بیانی قرآن عظیمه خدای تعالی دن ایشتم اشفقن ان یحملنها آبتنی بو بیت  
 سوره احزابک آخرنده اولان (انا عرضنا الامانة علی السموات والارض) آیت  
 کریمه سنه اشارت اولور و بو آیت کریمه نك تفسیری جلد اولده بیر چنکی حکایه سنده  
 مرور ایلمدی انده طلب اولته و توضیح معنی بویله دیمک اولور که بو آسمانک قبول  
 و اختیار ایلمکدن فرار و اشفاق ایلمدیکنک شرح و بیانی حضرت قرآنده (فابین  
 ان یحملنها و اشفقن منها) آبتنی خدای تعالی نك کلامندن استماع ایله کور که  
 بو مرتبه قوی و متین اولان آسمان وزمین بارامانتی چکمه که و اختیار ایله طاعت  
 ایتمک قادر اوله میوب اندن فرار ایلمدی و انسان درد مند (و خلق الانسان ضعیفا)  
 مفهومی منسه مظهر ایکن هر چه باد آباد دیوب آتی حامل اولدی و ظلوم و جرمول  
 اولدیغندن آتی ارتکاب قیلدی (بیت) آسمان بارامانت نتوانست کشید \*  
 قرعه کار بنام من دیوانه زدند \* مثنوی \* این ترده هست درد دل چون وزغا \*

کین بودیه یا که آن حال مرا • در تردمی زند در هم دگر \* خوف و امید بهی  
 در کروفر) بو تردد قلبده جنک و وزغا کیسدر بویله دیو که بنم حامله بومی ایودر  
 و یا خود اومی ایودر ترده بری برینه اورر کروفرده خوف و بهلک امیدنی یعنی  
 کوکلده بو تردد خار ج عالمده اولان جنک و جدال کیسدرز یرا که قلبه ایکی خاطره کلور  
 و بری بریله منازعه قیلور حتی کوکل ایکی کارک مایینده متردد اولور و دیر که عجبا  
 بنم حامله بهتر و اتفع اولان بو کار میسدر و یا خود اول بر کار آخر میسدر تردد حالنده  
 اول متردد اولان کسه نقصان خوفنی و بهلک امیدنی کروفرده بری برینه اورر  
 یعنی قلبه ایکی درلو کارک خاطره سی کلور مستولی اولور و متردد اولان کسه اول  
 چینه مثلا دیر که اگر بن شو کاری ایشلرسم اندن نقصان خوفنی وارد و دونوب  
 اول کاردن فائده اولمق امیدنی هم اکا اورر پس اول کاردن نقصان خوفنی کله کده  
 آتی ایلمکه مانع اولور و فی الحال ینه بهلک امیدنی کله کده انی ایشلکه مائل اولور  
 و دیر که بلکه بو بنم حامله اتفع اوله و فی الحال ینه نقصان خوفنی اول ایشی ایشلکدن  
 آتی منع قیلور و اول کسه بویلی خاطره مایینده (مذبذبین بین ذلك لالی هو لاء  
 و لالی هو لاء) قوائنک مفهومی منسه مظهر اولوب قالور خلصنا الله و ایاکم عن التردد  
 و الاضطراب و هداانا و ایاکم الی الخیر و الصواب

\* مناجات و پناه از حق چستن از فتنه اختیار و از فتنه اسباب اختیار که سموات \*  
 \* وارضین از اختیار و از اسباب اختیار شکو هیده اند و ترسیده اند \*

بوسرخ شریف حق تعالی به مناجات ایتمک و فتنه اختیار دن و فتنه اسباب اختیار دن



اوتری حق تعالی حضرت نزلدن پناه و ملجا طلب ایتمک بیاننده درزیر آسمانلر وارضلر  
 اختیاردن ودخی اسباب اختیاردن هیبت آلدیلر و قورقدیلر ﴿ و خلقت آدمی مولع افتاد  
 بر طلب اختیار و اسباب اختیار خویش ﴾ و خلقت آدمی اختیار طلبی اوزره و کندینک  
 اختیارنک اسبابی اوزره مولع و حریرص واقع اولدی ﴿ چنانکه بیمارشد اختیار  
 خودرا کم بیند صحت خواهد که سبب اختیارست تا اختیارش بیفزاید و منصب  
 خواهد تا اختیارش بیفزاید ﴿ آنجسین که آدمی بیمار اوله کندینک اختیاری کم  
 و معدوم کوره خدادن صحت استر تا آنک اختیاری زیاده اوله که صحت سبب اختیاردر  
 زیاده صحت بر سرمایه در که استر سه آنکله آدمی ضلالت اختیارایلر و استر سه  
 هدایتی اختیارایلر و صحت بولدقدنصکره خدادن منصب استر تا آنک اختیاری زیاده  
 اوله زیاده منصب دخی بر سرمایه در که آدمی استر سه آنکله شرا اختیارایلر و استر سه  
 خیر اختیارایلر ﴿ و مهبط قهر حق در امم ماضیه فرط اختیار و سبب اختیار بوده  
 است ﴿ و امم ماضیه ده حق تعالینک قهرینک هبوطی و نزولی فرط اختیار و سبب  
 اختیار اولمشدر مهبط مصدر میمی اولور سه معنی بودر اما اسم مکان اولور سه معنی  
 محل هبوط قهر الهی و منزل نزول غضب ربانی امم ماضیه ده اصل کثرت اختیار  
 و سبب اختیار اولمشدر یعنی بونلرک فرط اختیاری و سبب اختیاری حق تعالینک  
 قهرنه محل کیشدر دیمک اولور ﴿ هرگز فرعون کرسنه و بی نوا کس ندیده است ﴿  
 کور که فرعوننی هرگز برکسه آج و بی نوا و محتاج کورمشدر پس اول بو قدر فرط  
 اختیار و سبب اختیار ایله ازغون اولدی حتی ربوبیت دعواسن قیلدی پس مهبط  
 قهر الهی اولدی بوندن ماعدا امم ماضیه دن نقدر مقهور و ارایسه انلرک هلاکنه  
 سبب فرط اختیار و اسباب اختیار اولمشدر بوندن حصه بو اولدیکه ورع و تقواسی  
 اولمین کسه اختیار دن و اسباب اختیار دن حذر ایتمک و قناعت پولنه کتمک اولی  
 و الزمدر ﴿ مشوی ﴿ اولم این جزر و مد از تورسید \* ورنه ساکن بود این بحر  
 ای مجید \* هم از آنجا این تردد دادیم \* بی تردد کن مرا هم از کرم \* ابتلام  
 می کنی آه الغیث \* ای ذکور از ابتلات چون انانث) الهی وسیدی و مولایی اول  
 بو بحر درونک جزر و مدی سندن و سنک هوا کدن ایرشدی یو خسه نیم بودر بای  
 باطم ای مجید و حمید اولان خدا ساکن ایدی که نیم قلبیده هیچ بر جانبنه میل قیلغه  
 اصلنده هیچ بر طلب یو قدر بلکه مقاب القلوب و الابصار و محول الاحوال  
 و الافکار سنسن خدایا هم اول پردنکه لطف کندن بکا بو ترددی و پردک و بی  
 بین الامرین متردد و متخیر اولق منزله سنه ایر کوردک استر سه که لطف و کرمدن  
 هم بی بی تردد ایله و بی بو ورطه حیرتن خلاص ایدوب جائی انعام و احسانکله  
 طوبیله سید این ضعیفی ابتلایلرسن آمدد سندن ای ذکور و رجال سنک ابتلا

و امتحان کردن اناندر پس اطف کردن بزنی امتحان قبيله و بزنی کندي نفس مزه و اختيار مزه  
 بر آن يله اصمر ليه بلکه هميشه و کيلز سن اولوب بز دخير او و نافع اولان عملاری  
 ميسرايله ﴿ مشوی ﴾ تابکی این ابتلا يارب مکن \* مذهبی ام بخش و ده مذهب  
 مکن) بوابتلا نيجه يدك يار بی بنی مبتلا يله بکار مذهب بخش يله اون مذهب لوا يله  
 مالک الملکا غير المنضوب اولان صراط مستقیمه بزنی هدايت قیل سبیل متفرقه  
 و طرق شیطانيه ده بزنی پراکنده دل قيله و خواطر مختلفه و افکار متنوعه ايله هم  
 قلبی حیران و پریشان ايله بلکه بوجه دن سنک رضای شریفکه و لقای  
 لطیفکه موصل اولان طریق مستقیمي بزده و فوق و ميسرايله گاه اول جانبه و گاه  
 بوجانبه مائل اولنردن اوليه و زوگاهی ضلالت و گاهی هدايته و گاهی دنيايه  
 و گاهی آخرته قصد و عزيمت قيله و ز ﴿ مشوی ﴾ اشتری ام لاغری و پشت  
 ریش \* زاخيار همچو پالان شکل خویش \* این کژاوه که شود این سوکران \*  
 آن کژاوه که شود آن سوکشان ( ای قوی و قادر اولان خدا بن برار قه سی یاغراغری  
 اشترم کندیمک پالان شکل اولان اختيار مدن بومانند کژاوه اولان اختيار گاه اولور که  
 بوجانبه آغرمائل اولور اول کژاوه گاهی اول جانبه چکیچی اولور کژاوه محفیه به  
 دیرل فی المثل انسان بر اشتر کیدر و روحانیه و دین و طاعت اولان میل بر کژاوه  
 کبی و نفسانینه و ضلالت و مصیبه اولان میل هم کژاوه کیدر اگر اول جانبه  
 کران و ثقیل اولسه بوجانبه خفیف اولور و اگر بوجانبه کران اولسه اول جانب  
 خفیف اولور بچن بدوئه نك یوکی بویله ناهموار اولسه لابداول دوه اویله ناهموار  
 اولان بارک التنده پشت ریش و لاغری اولور کذلک عاقل اولان انسان دخی بوکونه  
 بارنا هموارک التنده خسته دل اولوب نجف و لاغری اولور ﴿ مشوی ﴾ بکن  
 از من حمل ناهموار را \* تابینم روضه ابرار را) الهی بدن ناهموار اولان حلی  
 براق تا کم روضه ابراری کورم ابرار برک جبهه بر اصحاب صبحک جعی اولدیغی کبی  
 بر محسن و مطیع اولان کسه به دیرل و ابراری \* هم المطیعون الذین لا یؤذون الذر  
 و لا یفعلون الشر \* دیوتعرف ایبلر در و ابرارک روضه سندن مراد مقام لریدر  
 پس تقدیر کلام بویله دیک اولور که خدایا بونا هموار اولان یاری و بو مختلف اولان  
 اختیاری بنم ظاهر مدن آشه براق ناخفیف الحاذ اولم و سکا کباله اطاعت قیل  
 و یکدل و یکجهت اولان ابرارک مرتبه سنی کورم وانلرک واصل اولدیغی مقامه  
 بندخی اول مقامه واصل اولام ﴿ مشوی ﴾ همچو آن اصحاب کهف از باغ  
 جود \* می چرم ز ایقاظ نه بل هم رقود \* خفته باشم بر زمین بار بسار \* بر نکر دم  
 جز چو کوبی اختیار \* هم بتقلب تو نازات الیمین \* با سوی ذات الشمال ای رب  
 دین) اول اصحاب کهف کبی که جود باغندن اوتلم ایقاظدن دکل بلکه بونلر

رقود در دیدیک که احوالندن نه کم انلرحه نسنده ديدك \* و تحسبهم ايقاظا وهم  
 رقود \* يعني اول اصحاب كهف راقد و نام اولوب و كنديلك تدبير و اختياري  
 قيدندن قورتلوب سنك باغ جود كدن اوتلد قلري كبي بندخي سنك باغ جود كدن  
 اوتليم و كندى وجودم قيدندن خلاص اولم عین اوزره و يا خود يسار اوزره خفته  
 اولم يعنى روحانيت و ديانت جانبي اوزره استراحت قيلم و يا خود بشريت  
 و نفسانيت جانبنده بخود و بى اختيار آسوده اولم اختيار سز كوى كبي اولقمدن  
 غيرى طوئيم بلكه سنك چوكان ارادت كده و ميدان حكيم و تصرف كده بى اختيار  
 كوى كبي استديكى جانبه غلطان اولم اى رب دين سنك تقليب كه ذات اليمينه دك  
 و يا خود ذات الشمال طرفه مبل و حر كت قبله ته كم \* نقلابهم ذات اليمين وذات  
 الشمال \* مفهومی اوزره اصحاب كهف كاه ذات اليمينه و كاهى ذات الشماله تقليب  
 ايلك بزدي استز كه سنك كهف امان كده بى اختيار اوله وز و بزى كيف مايشاه  
 ديديك كبي كاه روحانيت طرفه و كاهى جسمانيت طرفه و كاهى دنيا و كاهى  
 آخرت جانبنه تقليب ايله سن نه كم حبيبك ( اللهم لا تسكنى الى نفسى طرفه عين  
 و لا اقل من ذلك ) يوردى بزدي سنك جنبكه بودعاى ايدرز كه بزى دخی كندو  
 نفسزه طرفه العينده و اندن اقل اولان آنده حواله ايله سن بو يندلر سورة كهفده  
 اولان آيت كرىمه به اشارت اولور قال الله تعالى فى حق اصحاب الكهف ( و تحسبهم  
 ايقاظا وهم رقود و نقلابهم ذات اليمين وذات الشمال \* بو آيت كرىمه نك تفسيرى  
 جلد اولده وزير حكايه سنده مرور ايلدى انده طلب اولنه \* مشوى \*  
 صد هزاران سال بودم در مطار \* همچو ذرات هوا بى اختيار ) صد هزاران  
 سال مطار ده اولدم هوانك ذره لرى كبي اختيار سز اولدم يعنى بو عالم شهادته  
 كلز دن و بودام ته گرفتار اولردن اول عالم ارواحك جو لان كاهندن ذرات هوا  
 كبي اختيار سز پرواز ده اولدم و سنك حول و قوت كده سير و حر كت قيلمدم  
 \* مشوى \* كرىم فراموشم شد دست آن وقت و حال \* ياد كارم

هست در خواب ار بحال \* مى رهم زين چار منخ چار شاخ \* مى جهم  
 در مسرح جان زين مناخ ) اول وقت و حال اگر چه بكا فراموش اولمشدر  
 بكا خوابده ار بحال ايلك يادكار اولدى بو چار شاخ اولان چار ميخدن قورتلورم  
 بو مناخدن جان مسرحنه صحرارم يعنى اگر چه اول عالم ارواحده اولان وقت  
 و حال حالا بكا بو جسم مرتبه سنده فراموش اولديسه بكا عالم خوابده ار بحال ايلك  
 اندن يادكار و نمونه در هر شب بو چار عنصرك چار ميخدن قورتلورم بو مناخ  
 طبيعتدن جاز مرعاسنه صحرارم مناخ اصلنده دوه چو كه جك بيره دبرل بونده  
 مقسام طبيعت مراد اولور مسرح مرعايه دبرل \* مشوى \* شيران ايام



ماضیهای خود \* میچشم از دایه خواب ای صمد ) کنديک اول ماضی اولار ایامک  
 شیرنی ای صمد دایه خوابدن طنارم یعنی ای احد و صمد اولان پادشاه اول عالم  
 ارواحده کنديک کچن کونلریک شیرنی ولذتی خواب دایه سندن طاعم اولورم  
 و اول ایام گذشته دن اولان لذتلی و چاشنیلری حالعالم خوابده و اولورم و عالم  
 خوابده هر نه عمل قیلورسم بی اختیار قیلورم چونکم بودنیادخی حلم نام کیدر  
 استرمکه بونده دخی بی اختیار اولم و همیشه سنگ ارادت و اختیارکله سیر و حرکت  
 قیل \* مشوی \* جله عالم ز اختیار هست خود \* میکر یزد در سوی سرمست  
 خود \* تادی از هو شیاری وارهند \* ننگ خیر و زمر بر خودی نهند ) جله عالم  
 کنديک وجوددن و اختیارندن کنديک سرمست اولسی جانبده چار تاردم  
 هوشیارلقدن قورتلر کنديلر بنگ اوزرینه خیر و زمر ننگی قورلر یعنی اگر نفس  
 الامرده نظر اولسه جمیع اهل عالم کنديک وجودی قیدندن و اختیاری دامتندن  
 کنديک سرمست اولسی و بخود و بی اختیار قالمسی طرفنه چار خیر ایچمک  
 و دودک و نای چالمق عینی کنديلره قورلر و بین الناس بو حالتلره معیوب و مذموم  
 اولمغه راضی اولورلر تا کم بر دم هوشیارلق قیدندن قورتلر و بخودلق و بی اختیار  
 لق لذتی بولر \* مشوی \* جله دانسته که این هستی فحشت \* فکر و ذکر  
 اختیاری دوزخست \* می کر یزد از خودی در بخودی \* یامستی یا بشغل ای  
 مهتدی ) زیرا جله ناس بونی بیلشدر که بو مجازی اولان وارلق فخر اختیاره  
 منسوب اولان فکر و ذکر فی المثل دوزخدر یعنی اختیاره منسوب اولان فکر  
 و ذکر خلق مضطرب و متألم اولورلر پس بو فکر و ذکر اختیاری فی المثل دوزخ کبی  
 اولور چونکم باخود اولمده و قید اختیاره قالمده بو خلق عالم عذاب الیم کورلر  
 آخر الامر باخود اولمق مرتبه سندن بخودلق و بی اختیارلق جانبده چارلر یا مستلکله  
 و یا خود بر کار عمله شغل ایتمکله ای مهتدی یعنی ای مهتدی اولان کسه بو خلق  
 عالم باخود اولمده و دائم اختیار ایچره قالمده کورر که عظیم الم واضطراب  
 واردر پس یامست اولمقله و یا خود بر کاره اشتغال قلمقله کنديلرینی اونمق و بخود  
 اولمق مرتبه سنه چارلر و بخود اولمقدن اوتری باینگ لر و یا خود شراب ایچرلر  
 ولیکن بو مستلکدن بو گونه بخودلق اذن حقله اولدی یعنی چون مقبول دکلدر ایچون  
 اول حالت ایچره روح باقی قالمیوب ینه کندی منزله عودت ایلر \* مشوی \*  
 نفس را زان نیستی وامی کشی \* زانکه بی فرمان شداندر بیهشی ) الحاصل نفسی  
 اول نیستلکدن کیم و چکر سن زیرا که بی هوشلق ایچره بی فرمان کندی باینکله  
 و یا خیر و یا خود زمرله و یا خود بونلره بکرز بر امرله کنديکی براق ساعت نیست  
 و بی خود قیله سن و بی اختیار و بی هوش اوله سن نفسی اول بو قلقدن باخودلق

وهشمارلق منزله چكرسن زيرا كه نفس بيهوشلق عالته بي فرمان الهى كتمش  
 واول بي خودلغى وسر مستلكى اول كند پسنه اختيارا بتمشدر پس باخودلق جنسندن  
 فور تلغه ووجود مجازى قيدندن خلاص اولمغه اذن الهى اولنجبه قادر اوله من  
 و مجرد بوكونه كيفيات و بعض اسباب وآلات واسطه سيله زندان طبيعتدن و قيد  
 بشر يتدن خروج قيله من و نجات بوله من \* مشوى \* ليس للجن واللائس  
 ان \* تنفذوا من حبس اقطار الزمن ) جن ايچون ودخى انسان ايچون يوقدر  
 زمانك اقطارندن يعنى كئارنك حبسندن نفوذ و خروج يوقدر سورة رخانده  
 اولان آتبه اشارتدر تفسيرى جلد اولده داستان چنكيده مرور ابتداى انده طلب  
 اولنه \* مشوى \* لانفوذ الابسلطان الهدى \* من تجاوزت السموات العلى )  
 سموات علانك تجاوز يفتدن بر كسه به نفوذ يوقدر الاهدايت سلطاني ايله يعنى آسمان  
 بلندك اورته لرندن بر كسه خروج ايتمه قادر دكلدر الاهدايت الهى قوتيله وقوت  
 ربانى واسطه سيله \* مشوى \* لاهدى الابسلطان يقى \* من حراس الشهب  
 روح المتقى ) هدى يوقدر مكر شول سلطانله كه متقينك روحنى شهبك حراسندن  
 حفظ ايلر يقى فعل مضارع در وقى يقى دن يحفظ معناسنه اعرابدن محلى بحر و ر  
 صقيدر سلطانك حراس ضم حاه مهمله ايله حارسك جمعيدر اصلنده تشديد  
 ايله دروزن ايچون تخفيف ايله اوقنور شهب شهابك جمعيدر شهاب رجم شياطين  
 ايچون رمى اولنان نجمه ديلر حراسك شهبه اضافتى بيانيه در روح المتقى يقى  
 لفظنك مفعوليدرو بوتقدير اوزره معنى شهب ساقبه نك حارسلرندن اصلا بر احد  
 ايچون هدايت ومطلوبه وصلت يوقدر الامتقينك روحنى حفظ ايلين سلطان  
 سبيله من حراسده حرف جر هدايه متعلق اولوب روح المتقى هدايه مفعول اولسه  
 هم وجهدر بوجه اوزره تقدير كلام لاهداية لروح المتقى من الحراس التى هى  
 الشهب الزاهرة الامعاونة سلطان حافظ ديمك اولور يعنى متقى اولنلرك روحنه  
 شهب ناقبك حارسلرندن اوترى تجاوزت سمادن نفوذ ايدوب عالم ارواحه وملكوت  
 سمايه واصل اولمغه هدايت يوقدر الاكل شئ قوميتيله حفظ ايلين سلطان سبيله  
 ديمك اولور كوركه ارواح خبيثه سلطان الهى اولدين آسمانه عروج ايلكه  
 قصد ايدر لر بر فحواى ( و يقذفون من كل جانب دحورا ولهم عذاب واصب ) شهاب  
 ناقب انلرى خا كه ملاصق وملازب ايلر پس بر احد بلا اذن سلطان واقى  
 اكاصعود وعروجه و آندن نفوذ وخر وجه قادر دكلدر الا نك اذن وارادتيله  
 پس بر كسه دخى كندى مرتبه بشرية وقيود جسمانيه سندن نفوذ و خروج  
 ايدوب آسمان روحانيته عروج قيله من ووجود قيدندن خلاص اولمغه قادر اولر  
 الاحق تعالى حضر تليز نك اذن وارادتيله \* مشوى \* هيج كس رانا نكردد

اوفنا \* نیست ره در بارگاه کبریا ( هیچ کس به تا کم اول کسه فنا اولیه بارگاه  
 کبریا به یول یوقدر یعنی بارگاه حضرت حقه هیچ برکسه ایچون یول یوقدر  
 تا اول کسه فنا اولیه هماندمکه اول کسه فانی اوله بارگاه کبریا به انکچون یول اولور  
 \* مشوی \* چیست معراج فلک این نیستی \* عاشقازا مذهب و دین نیستی )  
 فلک معراجی نه در بو یوقدر عاشق فلک مذهب و دینی یوقلق و فنادر یعنی فلک  
 معنایه آت عروج و زربان نه در درسک یوقنای وجود مجاز بدن که بالکلیه  
 کنسیدن کچمک و بیخودلق شرابنی ایچمکدر عاشق فلک مذهبی و دینی همان  
 کند بلرنی محو وفانی قیللق و خود بین و خود رای اولمقدن و امانتله انصاف قیلقدن  
 پاک و بری اولمقدن و یوقناتک شرح و بیانی حد و نهایت طومرز و شرح و بیانه کلز  
 \* مشوی \* پوستین و چارق آمد از نیاز \* در طریق عشق محراب ایاز ) عشق  
 طریقه نیاز جهتدن ایازک محرابی پوستین و چارق کلدی یعنی ایاز ابتدای حالنده  
 اولان پوستینی و چارقی سلطان محمودک عشق بولنده محراب قیلدی نیاز مندلک جهتدن که  
 هر کون واروب پوستینی و چارقی کوروب ابتدای حالنی بیلوب کبر و عجب بدن بری  
 اولوردی کذلک خاکله نطفه پوستین و چارق کیدر ایاز سیرت اولان عاشق فلک  
 طریق عشق الهیده نیاز جهتدن بومانند ایله چارق و پوستین اولان خاک و نطفه  
 محرابی کلدی بو عاشق قلههم هر دم خاک و نطفه بی نظر زندن دور ایتمرز و انلری  
 کوردیکه کندی اصلارنی بیلوب و بی وجود اولدق لرنی کوروب کبر و انانیت سمته  
 کتمرز \* مشوی \* کرچه او خود شاه را محبوب بود \* ظاهر و باطن لطیف  
 و خوب بود \* کشته بی کبر و یاو کینه \* حسن سلطنت از رخس آینه \* چونکه  
 از همتی خود اودور شد \* منتهای کار او محمود شد ) اگر چه خود اول ایاز شاهک  
 محبوبی ایدی ظاهر و باطنی آنک لطیف و خوب ایدی اول ایازی کبر و بی کینه  
 اولش حسن سلطانه آنک بوزی بر آینه اولش ایدی چونکم کندی وار لغندن  
 خود اول دور اولدی آنک کارنک منتهاسی محمود اولدی ایازک قصه سی مفصل  
 و مشروح جلد خامسک او اخره قریب مر و رایله شد در بونده ایازدن مراد مرتبه  
 محبوبیته ایرن و ایلا اولور اسکرحه هر برولی پادشاه حقیقتک محبوبی اولدی  
 ظاهری و باطنی لطیف و خوب اولدی ولیکن هر برولی بی ریابنی کینه اولش وانک  
 روی جانی سلطان حقیقت بر لطیف آینه کلشدر و سلطان حقیقت آنک مر آت  
 و جهنده اوصاف و آناری اله تجلی قیلشدر چونکم کندی وار لغندن اول محبوب  
 الهی اولان ولی دور اولدی آنک جمله کارنک منتهاسی محمود و بمدوح اولدی  
 نه کم ایازک کارنک نهایتی مقام محمود اولدی و شاه محمودانی کندی مقامنه اجلاس  
 قیلدی کذلک ولی کامل دخی مرتبه محبوبیته ایرد کد نصره آنک منتهای کاری



مقام محمود اولور \* مشوی \* زان قویتر و تمکین ایاز \* که خوف کبر کردی  
 احتراز \* او مذهب کشته بود و آمده \* کبریا و نفس را کردن زده ( ایازک تمکین  
 و ثباتی اندن قویتر ایدی که زیر کبرک خوفندن احتراز ایدردی اول ایاز مذهب  
 اولمش ایدی کبرک و نفسک بوینی اورمش ایدی یعنی ایازک تمکین و ثباتی اول منصب  
 و ماله مغرور و محجب اولمقدن قویتر ایدی که کبر خوفندن اول احتراز ایدردی و کبر  
 و عجبندن احتراز ایلدی کیچون هر کون پوسه تین و چار قنه نظر ایتمک که کیدردی ایازک  
 تمکینی بوندن قوی و مرتبه سی بوندن عالی ایدی زیر اول ایاز اخلاق ذمیه دن  
 بالکلیه پاک و مذهب اولمشدی و گلش کبرور یانک و نفس پردناک بوینی اورمشدی  
 بس ایاز بو کونه کاروبه ایزی چونیم کندیتمک مرتبه سی بوندن اعلا در نیچون  
 ایلردی دیسک جواب بیوررل و دیرل \* مشوی \* بانی تعلیم مبرکدان حیل  
 \* یارای حکمتی دور ازوجل \* یا که دید چارقش زان شه پسند \* کرفسیم نیستی  
 هتیت بند ( ایاز بو حیل و کاری یا تعلیم دن اوتری ایلدی یا خود خوف و حذر دن  
 دور بر حکمت ایچون ایلدی یعنی ایاز هر کون چارق و پوسه نه نظر ایتمک حیله سنی  
 یارای تعلیم انام ایتمش اوله و یا خود کبر و غرور خوفندن دور بر حکمت خفیه ایچون  
 ایتمش اوله یا خود اکا چارق کورمک اندن اوتری مقبول و پسند اوله که یوقلق  
 نسیمندن وارلق بندر یعنی اکا چارق و پوسه نه نظر ایتمک انکیچون مقبول اولدی که  
 فنا و فقر حقیقی نسیمندن بو وجود مجازی بر بند کیدر بس هر کون اول چارق و پوسه تینه  
 نظر ایتمکی سوردی \* مشوی \* تا کاشاید دغه کان بر نیستیست \* تا یابد آن نسیم  
 عیش و زیست ( تا شول دغه آچه که اول دغه یوقلق اوزره در تا کم اول عیشک  
 و زیستک نسیمی بوله دغه اگر چه قبر اوزره بنا اولنان خانه به دید بیلر ولیکن هر دغینه  
 اوزره بنا اولنان خانه به دید بیلر ولیکن هر دغینه اوزره بنا اولنان خانه بی دغینه  
 معناسنه استعمال ایلدی بیلر بونده دغینه معناسی مراد اولور و دغینه دن مراد هم  
 وجود حقانی و اسرار ربانی دغینه سی اولور و تقبیر کلام بویه دیمک اولور که  
 ایاز هر کون چارق و پوسه تینه نظر ایلمک که ملازمت قیلور و اکا راغب اولوردی  
 تا کم شول دغینه اکا فتح اوله که اول دغینه یوقلق ده در چرنیمک اول یوقلق اوزره  
 وضع اولنان دغینه بی بوله تا اول عیش ایدی و زندگانی سرمدی نسیمی بی بوله  
 و همیشه راحت و اصل اوله \* مشوی \* ملک و مال و اطلس این مر حله \*  
 هست برجان سبک و سلسله \* سلسله زرین بدید و غره کشت \* ماند در سوراخ  
 چاهی جان زدشت ( بومر حله نک ملک و مالی و اطلسی سبک و اولان جانک  
 اوزرینه سلسله در بومر حله نک اهلی سلسله زرینی کوردی مغرور اولدی  
 بر چاهک سوراخنده جان دشتدن قالدی این مر حله دن مراد بو دنیا در یعنی

بودنیانك ملك و مالی و اطلس و لباسی و دوات و اقبالی سبکرو اولان جانك و طریق  
 الهیده تیزرو اولان صاحب عرفانك کردنی اوزره برقید و سلسله کبدر رسالک  
 مادامکه بوسلسله بی کردن جانندن دور ایتیمه صحرای حقیقت جانبنه کتمکه قادر  
 اوله مز زیا زین اولان سلسله بی کورد کده مغرور اولور و بومر حله دنیانك  
 زیبوز یورنه الدانور پس جان روحانی و صحرای حقانینك سیزندن برقیودلیکی  
 ایچره قالور بو عالم طبیعته جانك قالسی برسوراخ چاه ایچره قالمق کبدر و جاه  
 و منصبه مبتلا اولسی برسوراخ چاهه دوشوب انده قالمق و برلطیف صحرائك  
 سیزندن محروم اولمق کبدر \* مثنوی \* صور نش جنت بمعنی دوزخی \*  
 افعی پرزهر و نقشش کلرخنی ( بومر حله دنیانك صورتی فی المثل جنت و معناده  
 بردوزخ پرزهر افعی وانك نقشی بر کلر خدر پس بوسورتا جنت و معناده دوزخ کبی  
 اولان جهانه کوکل باغله و بحسب المعنی مارو بحسب الصورة بر نقش و نکار  
 اولان دنیایه زنهاردل و یرمه که انك نوشی معناده نیشدر که عارفلردن بری بو بیتلری  
 مناسب دیشدر ( بیت ) دل درجه مان میند که یار بست بی وفا \* جاهیت  
 بی شراب و شرابست بی صفا \* نوشش پیش که زهر افاعیست در عقب \* خورش  
 بخور که رنج خجارت در قفا \* مثنوی \* کرچه مؤمن را سقرند هدم ضرر \*  
 لیک هم بهتر بود ز اینجا گذر \* کرچه دوزخ دور دارد ز ننگال \* لیک جنت  
 به ورا فی کل حال ) اگرچه مؤمنه سقر ضرر و یرمز ولیکن اول یردن گذر ایلیک  
 مؤمنه اولی و بهتر در اگرچه دوزخ مؤمندن نکال و عذابی دور طوتار لیکن  
 جمیع حاله اکاجنت ایدور یعنی بودنیا که معناده دوزخ کبدر مؤمن و متقی اولان  
 کسه به بودنیا و مافیهانك اصلا ضرر روزیائی اولمز دوزخ مؤمن و متقی اولان  
 کسه دن نکال و عذابی دور طوندیغی کبی دنیاهم مکر و ضرری اول مؤمن  
 و متقیدن دور طوتار ولیکن مؤمنه لایق اولان اندن گذر قلمقدن و هر حاله مؤمنه  
 جنت ملیکی اونی و بهتر در ( بیت ) دع القواد عن الدیوار ینتها \* فصفوها کدر  
 والوصل هجران \* وکل وجدان حظ لایبات له \* فان معناه فی التحقیق فقدان  
 \* مثنوی \* الخذر ای ناقصان زین کلرخنی \* که بکاه صحبت آمد دوزخی )  
 ای ناقصار بو کلر خدن حذر ایلیک که صحبت وقتنده بردوزخ کلدی یعنی ای ناقصان  
 العقل اولان اهل دنیا بو بر کلر خ محبوبه کبی اولان دنیان بغایت حذر ایلیک که  
 اکامقارنت و ملاقات وقتنده اول بردوزخ کلدی وانك قولی بحسب الظاهر مضحک  
 و فعلی مبکی اولدی کافال الانوری من لسان الدنیا نصیحة لاهلها ( نظم ) هی  
 الدنیا تقول بلی فیها \* حذار حذار من بطشی و فتکی \* فلا یفررکم منی ابنتام  
 \* فقولی مضحک و الفعل مبکی \* و دنیانك صورتانقش وز بورله بر کلر خ هروس

و باطنده و حین صحبته برزشت و عبوس دبو سیرت اولدیغنی تعلیم ایلمکدن اوتری  
بو حکایت غریبه بی ایراد ایدوب بیوررل

✽ حکایت آن غلام هندو که بر خداوندزاده خود پشهان هوا آورده  
✽ بود چون دختر را با مهترزاده عقد کردند غلام خبر یافت رنجور شد  
✽ و میگذاخت و هیچ طبیب عات او را در نمی یافت و او را زهره و بارای کفتنی

بوسرخ شریف و بویسان لطیف اول هند و غلامک حکایتی در که کندی  
افندیستک دخترینه نهسانی محبت کنورمش ایدی چونکه اول دختری بر مهتر  
زاده به عقد ایلدیلر اول غلام واقع اولان عقد و نکاحدن خبر بولدی زیاده المندن  
رنجور اولدی و نار فرقتدن اریدی و نحیف و لاغر اولدی و هیچ بر طبیب اول  
غلامک علت و مرضی بوله مدی و بیله مدی و اول غلامه کندی دردنی بر کسه به  
دیلمکله زهره و طاقت بوق ایدی تکم نظم شریفده بیان بیوررل ✽ مثنوی ✽  
خواجه را بود هند و بنده ✽ پروریده کرده اور ازنده ✽ علم و آدابش تمام  
آموخته ✽ در دانش شمع هنر افروخته ✽ پروریدش از طفولیت بناز ✽ در کنار  
لطف آن اکرام ساز ✽ بر خواجه نک هند و بر غلامی و ارایدی بسلس آنی برزنده  
ایلمش ایدی بو مصرع آن خواجه آن بنده را پروریده وزنده کرده بود تقدیر بنده  
اولور و اول بنده بی نه ایله زنده ایلدیکنه بو بیتلرله اشارت ایابوب دیر خواجه اکاعلم  
و آدابی تمام او کرتمش و اول غلامک قلبنده هنر شمعنی شعله نندرمش ایدی اول  
اکرام ساز لطف کناننده ناز ایله طفولیت زماندنبری اول غلامی بسلس ایدی  
و کوچک ایکن اتی آلوب ناز و نعیم ایله لطف و احسان قوجا غنده اول اکرام و انعام  
صاحبی خواجه آنی تریه قیلش ایدی ✽ مثنوی ✽ بودهم این خواجه را خوش  
دختری ✽ سیم اندامی کشی خوش گوهری ✽ چون مر اهل کشت دختر طالبان ✽  
بندلی کردند کابین کران ✽ میرسیدش از سوی هر مهتری ✽ بهر دختر دمبدم  
خوازه کری ✽ بو خواجه نک هم بر خوش و ماهوش بر دختری و ارایدی بر سیم اندام  
برکش بر خوش گوهر ایدی کش کاف فارسینک فتحه سیله خوب و نازک معناسته در  
چونکه دختر مر اهل اولدی یعنی حد بلوغه قریب کلدی آنک طالبلری انکیچون  
کابین کران بدل ایلدیلر و چوق مال و رزق و پردیلر هر بر مهترک جان بنندن اول  
دخترک پدرنه دمبدم اول دختر دن اوتری بر خوازه کر ایشوردی خوازه کر قیر دیلیچی  
معناسته در یعنی هر دم اول دخترینک کوهر دن اوتری اغنیاطر فندن قیر کور یچی  
نیچه کسه لکلورل و آنی طالب قیلورلدی ✽ مثنوی ✽ گفت خواجه مال را نبود  
ثبات ✽ روز آید شب رود اندر جهات ✽ حسن صورت هم ندارد اعتبار ✽



که شه درخ زرد از يك زخم خار \* سهل باشد نیز مهترزادگی \* کی بود غره بمال  
 و باری ( خواجه چونکم اغنیا طرفدن کندی دخترینه بوقدر طالب کوردی  
 انله میل اتمیوب دیدی مالک ثباتی بوقدر ز برامال کوندز کاور کیجه جهات ایچره  
 کیدر یعنی ماله دوام وثبات بوقدر فرضا بر کون کاور جمع اولور و اول کیجه هم  
 بواطراف و جهات ایچره اکایا بر آفت ابر شمله و یا خود آتی بر حرامی المغله ضایع  
 اولور کیدر پس عاقل اولان کسه لک فتنده اول قیمت و اعتبار طومنز حسن صورت  
 هم اعتبار طومنز زیرا رخ بر زخم خاردن زرد اولور یعنی دامادک احسن صورتده  
 اولسی عندالعقل مقبول و معتبر دکلدر زیرا رخ کلکون بر خار زخندن قبلدر که  
 زرد اولور و حسن صورت خار محنتله زوال بو اور مهترزاده لک دخی سهل و بی اعتبار  
 اولور که اول مهترزاده ماله و هر نه مقبول ایسه مغرور اولور باری راءه مهله نک  
 قبحه له ابواته دیر له یعنی غنی اوغلی اولماغه هم اعتبار بوقدر که اول اسب و ماله  
 مغرور اوله واسب و مال التدن کند کدنصره بی هنزقاله ﴿ مشوی ﴾ ای بسا  
 مهتر بیجه کز شور و شر \* شد ز فعل زشت خود تک پدر \* برهنز رانیر کر باشد  
 نفیس \* کم پرست و صبرتی کیراز بلیس ( ای چوقی مهتر اوغلی که شور و شردن که  
 کندینک زشت اولان فعانندن نک پدر اولدی یعنی بدولت اوغلی اولماغه هم  
 اعتبار بوقدر زیرا چوقی دولت اوغلی وارد که شور و شردن کندینک زشت  
 اولان فعانندن باباسنه عار اولدی و پدری اندن عار لندی و معیوب اولدی برهنز اولان  
 داماده هم آکرانک هنزی نفیس ایسه ده طایفه یعنی اکامیل ایته و ابلیسدن بر عبرت  
 طوتکه بوقدر عدل و هنز صاحبی ایکن کور نیجه مر دود اولدی ونه حالت کرفتار  
 کلدی کم پرست اگر چه از طایپ دیمکدر اما پرست معناسنه استعمال اولنشدر  
 ﴿ مشوی ﴾ علم بودش چون نبودش عشق دین \* اوندید از آدم الانقش  
 طین ) اگر چه ابلیسه علم و هنر و ارایدی چونکم اکا عشق دین اولدی اول ابلیس  
 آدم حضرت تلرندن کورمدی الانقش طینی یعنی دین و یقین عشقی اولمدیغندن اوتری  
 اول ابلیس آدم حضرت تلرینک دینی و یقینی کورمدی بلکه همان طیندن ترکیب  
 اولان جسدنک نقشنی کوردی ﴿ مشوی ﴾ کر چه دانی دقت علم ای امین \*  
 زانت نکشاید و دیده غیب بین \* اونه بیند غیر دستاری و ریش + از معرف پرسد  
 از بیش و کیش ( ای امین اگر چه علمک دقتی بیلور سن لکن اندن سکا ایکی غیب  
 کور بیچی کوز کشاده اولمز یعنی ای علوم رسمیده امین و فهموم عقلیه ده تین اولان  
 عالم اگر چه علم رسومک دقتی بروجه کمال بیله سن و علوم رسمیده مدق و موشکاف  
 اوله سن ولیکن اول دقت بین اولمقدن و بعلوم ظاهر بهیه کوشش قلفدن سنک  
 ایکی غیب کور بیچی کوز لک کشاده اولمز و سکا اول تحقیق و تدقیقندن نورانیت کلز

سنگ قلب کوزل بیک کشاده اولسی علم دیندن ونور یقیندن اولور اکر بصیرت  
 بصیرتک و دیده سر برتک کشاده اولاق استرایسک علم دینه سعی قیل و عملکله حاصل  
 اول تا کم هر شینک حقیقتی دیده غیب بینله کورمکه قادر اوله سن اول بی بصیرت اولان  
 عالم بر دستارور یشدن غیر کورمن اول زباده لکی و نقصانی معرفدن سؤال ایلمر بو بینده  
 مخاطبندن غائبه التفاتله معنی اول این کسه غیر بر نسنه کورمن اکر آنک حضور نه بر ملبس  
 و مشکل کسه کسه اتک حالی و سر بالی وزباده لکنی و نقصانی بیله میوب لایب آتی  
 بر معرفدن ضرور بلکه کندی نفسنگ دخی زباده لکنی و نقصانی بیله میوب بر معرفدن  
 سؤال ایلمر اکر اول معرف اکا کندی نقصانندن خبر و بر میوب سن بر فاضل و کامل  
 کسه سن دیره هم اعتماد ایلمر حاصل کلام کندی حالی کندی بتیوب غیر بیلرک  
 تعریفله بیلور دیمک اولور ✽ مثنوی ✽ عارفاتواز معرف فارغی \* خود همی  
 بینی که نور بازغی \* کار تقوی دار دودین و صلاح \* که ازو باشد بدو عالم فلاح )  
 اما ای عارف سن معرفدن فارغ و بی نیاز سن کندیکی همیشه کوررسن که نور  
 بازغسن یعنی ای عارف حقیقت بین کندی نفسکی بتلکدن غیر بیلرک تعریف  
 و توصیفندن فارغسن سن کندیکی همیشه کوررسن که بر نور طالعسن سنگ اکر  
 کندیکی بتلکده و اکر غیر بی کورمکه معرفت تعریفنه احتیاجک یوقدر ز بر  
 سن تقوی و دین و صلاحه متصف او اوب ایکی غیب کور یچی باطن کوزل یکی  
 کشاده قیاش و فلاح بو اشکدر پس کارک تقوی و دین و صلاح طوتار یعنی اصل  
 اعتبار تقویاه و دین و صلاحه در زرا ایکی عالمده فلاح و نجات اندن اولور بو ایبات  
 شریفه جمله سی خواجه نک لسانندندر و بوندن حصه بو اولور که بر کسه  
 کندی دخترینی برداماده و بر مک ایستسه لایب بردیندار و متقی و صالح کسه به  
 و بر مک ایستسه که دنیاده و آخرنده نجاج و فلاح دین و تقوی و صلاحه اولور نته کم  
 اول خواجه اصلا مالدن و منصبندن و مهترزاده لکدن و هنردن هیچ برینه رغبت  
 و التفات اتمدی ✽ مثنوی ✽ کردیک داماد صالح اختیار \* که بدو فخر همه  
 خیل و تبار \* پس زنان گفتند اور امال نیست \* مهتری و حسن و استقلال نیست )  
 اول خواجه هو شیار بر صالح دامادی اختیار ایلمدی که او صالح جمیع قوم و قبیله نک  
 فخری و کزیده سی ایدی پس ز نلر دیدیلر اول دامادک مالی یوقدر یعنی خواجه نک  
 خانه سنده اولان و کاتعلق قیلان خاتونلر دیدیلر سن دختر نیک کوهر یکی فلان  
 کسه به و بر مک ایسترسن آنک خود مالی و رزقی یوقدر اولوغی و حسن و استقلال  
 یوقدر یعنی ناس مایینده اولوغی و شکلا حسنی و استقلال و آدمی کی یوقدر پس  
 سن آتی نه و چهندن دامادغه قبول ایلمر سن دیدیلر و بونلر نقصان عاقلارندن همان  
 ظاهرده اولان حسنه و مهتر لکه باقوب معنوی اولان دولتندن و عزتندن بی خبر

اولدیلر و بوزمانه نك اكثر ذكوري كبي ماله و منصه طابوب دولت اخرويه دن  
 بي بهه قالدیلر \* مشوی \* گفت اینها تابع زهدند و دین \* بی زرا و نجیست  
 بر روی زمین (خواجه زلردن چونکم بوسوزلی اشتدی انله ابتد ای خاتونلر  
 بوسزك دیدكلر یكز جمله سی تابع زهدودین درر اول صالح و مندین بریوزنده  
 التونسز برکنج در فی الحقیقه اصل خزینه دیدكلری صلاح و تقوادر و کنج معنوی  
 و خزینه اخروی صالح و منقی اولان کسه نك ذاتیلر \* مشوی \* چون بجد  
 تزویج دختر کشت فاش \* دست پیمان و نشانی و قماش \* پس غلام خرد کاندر خانه  
 بود \* کشت بیمار و ضعیف و زار زود \* همچو بیچار و دق اومی کداخت \* علت اورا  
 طیبی کم شناخت ) چونکم جدله تزویج دختر دست پیمان و بر نشان و قماش ایله فاش  
 اولدی دست پیمان ال ارمغانی دیکدر طرفیندن ال اله آلوب قول و قرار ایلمکدر  
 نته کم نکاح اولدیغی و قتده زوج و زوجه طرفیندن وکیل اولان کسه لال اله آلوب  
 نکاح ایدر لاکا دست پیمان دیرل معسرع ناییده باه عربیه مقدر اولور بدست پیمان  
 و بنشانی و بقماش تقدیرنده اولور یعنی چونکم اول دختر اول داماد صالحه جدا ایله  
 و دست و پیمان و بر نشان و دخی قماش ایله تزویج اولنمی و نکاح قیلنمی فاش  
 و آشکار اولدی پس اول کوچک غلامکه خواجه نك خانه سنده ایدی علی الفور  
 بیمار و ضعیف و زار اولدی دق مرضه منسوب اولان خسته کبی اول غلام اریدی  
 آنک مرضی برطیب آکلدی و اول نه مرضه مبتلادر انی بيله مدی \* مشوی \*  
 عقل میکنفی که رنجش از دلست \* داروی تن در غم دل باطل است ) عقل دیردیکه  
 آنک رنجی قلمبندنر تنه اولان دارودل غمک حقتده باطل در یعنی هر عاقل فراستله  
 یلور دیکه مرضی مرض جسمانی دکلدر و دیردیکه انک رنجی درون دلدن و دل  
 دردنه ایسه بدنه ایلمکدری دارویی ایلمک باطلدر \* مشوی \* آن غلامک  
 دم زدا ز حال خویش \* کرچه می آمد برودر سینه ریش ) اول غلام جک کندی  
 حالندن دم اورمدی اگرچه که سینه سنده ریش کلدی یعنی اگرچه اول غلام  
 جکک درونی در دفر اقدن خسته و مجروح اولدی ولیکن اندن کسه بیه برسوز  
 سوبلیدی اصح اولان نسخه رده کرچه ریش برینه زاه میجه ایله کرچه نیش واقع  
 اولمشدر بو تقدیر اوزره معنی اول غلام جک کندی حالندن هیچ برکسه بیه دم  
 اورمدی و سوز سوبلیدی \* مشوی \* گفت خاتون راشی شوهر که تو \* باز پرسش  
 در خلاز حال او \* تو بچهای مادری اورا بود \* که غم خود پیش تو پسند اکند )  
 بر کیمه خاتونه اری دیدیکه ای خاتون سن اول غلامک حالندن خلوتده اکا آشکارا  
 صوروسن نیچون بویله ضعیف و نحیف اولدک دیوتنهاده آنک حالندن استفسار  
 ایله سن اکا بر مادر برنده سن اوله که کندی غمی سنک قمتده پیدا ایلیه برظر افتنه اندن



خبر آنگه سعی ایله بولایکه دردانی سکا عیان ایله دیدی \* مشوی \* چونکه  
 خاتون کرد در کوش این کلام \* روز دیگر رفت نزدیک غلام \* پس سرش راشانه  
 میگردانستی \* باد و صد مهر و دلال و آشتی ) چونکه خاتون بولایمی آشتندی  
 و در کوش ابتدی برغیری کونده اول خاتون غلامک قتنه کندی واکا وافر نواز شلر  
 ابتدی بوجله دن بری پس اوستی اول غلامک باشی ایکی یوزه مهر ایله و شیوه و نواز  
 ایله و صلح ایله طرادای واکا وافر ملائمتلر و ملاطفتلر ابتدی \* مشوی \* آچنانکه  
 مادران مهر بان \* نرم کردش تادر آمد در میان \* که مر امید از تو این نبود \* که دهی  
 دختر به بیگانه عنود \* خواجه زاده ما و ما خسته جگر \* حیف نبود کورود جایی  
 دگر ( اول خاتون اکا اول قدر ملائمت و ملائمت ایلدیکه مهر بان اولان مادرلر  
 انجیلین ایدرلر اول غلامی بوظرافتله نرم ایلدی حتی اول غلام نطق و بیسانه کلدی  
 و سردرونی اکا افشا و اظهار قیلدی بویله دیو که ای خاتون بزم سندن امیدم  
 بودکل ایدی دختری بر عنود بیگانه به ویره سن و بزم خواجه زادمی براجنی کسه به  
 ایر کوره سن بزم خواجه زاده هنر و بزخسته جگر زحیف دکل میدر که او برغیری  
 بیره کیده مصرع اول دختر تو خواجه زاده ماست و ما خسته جگریم تقدیرنده  
 اولور خواجه زاده من دیموب خواجه زاده ما و خسته جگر دیمه سنده نکتته  
 کندی دخترک فرافندن خسته جگر اولدیغی کبی دختری دخی کندیکن فرافندن  
 خسته جگر ظن ایلمشدر انکی چون بزخسته جگر زحیف دکلیدر که اول برغیری بره کیده  
 و آنک فراتی بنی بویله خسته دل ایده دیو سوبلشدر \* مشوی \* خواست  
 آن خاتون زخشمی کامدش \* که زند و زبام ز براند از دش \* کو که باشد هندوی  
 مادر غری \* که طمع دارد بخواجه دختری ) اول خاتون شول بر خشمند که اکا کلدی  
 و شول بر غضبند که اول غلامک سوزندن اول حینده اکا مستولی اولدی و استدی که  
 اول غلامه اوره وانی بامدن آشفه آته کند بینه بویله دیدیکه او کیم اوله بر آنه سی  
 خبه هندیکه خواجه سنک دخترنه طمع طوته واکانهانی تعشق ایده \* مشوی \*  
 کفت صبر اولی بود خود را گرفت \* کفت با خواجه که بشنوا این شکفت \* اینچنین  
 کرائیکی خائن بود \* ماکان برده که هست او معتمد ) کبر و اول خاتون صبر اولادر  
 دیدی و کندیسینی طوندی و کظم غیظ ابتدی کلوب خواجه به دیدی ای خواجه  
 اشته بوعجب بونجیلین بر چالی قوش بجزنی خائن اوله بزکان ایلمشدر که او معتمد در کراء  
 چالی قوشنه دیرلر کاف تصغیر ایچون و یا وحدت ایچون اولور کاف نفس کله دن  
 اولور سه کرائیک من کلدک قوشنه دیر یعنی اشته بوعجب که بونک کبی برهن کلدک  
 قوشی بزم خانه مزده خایندر بزایسک اول معتمد علیه در دیوطن ایتمش وکان ایلمشدر  
 پس بونک چاره سی هر نه ایشه سن یک بیلور سن دیدی

صبر فرمودن خواجه مادر دختر را که غلامی از جرمن من بی زجر اورا  
 ازین طمع باز آورم به تدبیر که نه سیخ سوزد و نه کباب خام ماند

خواجه دخترک مادر نه صبر بیورمه سنک یا بنده در بویه دیو که اول غلامی زجر  
 و منع ایله بی بی زجر اول غلامی بو طمه بدن کیر و کتور یرم تدبیر ایله اندن نه شش یاز  
 و نه ات کوینوب خام و نایخته قالور \* مثنوی \* گفت خواجه صبر کن با او بگو \*  
 که ازو بیریم و بد همیشه بتو \* تا بگر این ازداش بیرون کنم \* تو تا شا کنی که  
 دفعش چون کنم ( خواجه خاتوننه ایته دی ای خاتون صبر ایله واکا بویه دیو  
 سویله که اول کسه دن دختری قطع ایدوب جدا ایدلم و آئی سکا ویره لم تا کم مکر ایله  
 بو طمعی ائک قلب بندن طشره ایلم سن تماشایله کور که آئی نیجه دفع ایلم و آئی  
 بوسودادن کورنه حیلله ایله بیزار ایلم \* مثنوی \* توداش خوش کن بگو میدان  
 درست \* که حقیقت دختر ما جفت نست \* ماندانستیم ای خوش مشتری \*  
 چونکه دانستیم تو اولیتری \* آتش ماهم درین کانون ما \* لیلی آن ما تو  
 مجنون ما ) ای خاتون سن اول غلام هندیک قلبی خوش ایله واکا بویه دیو سویله که  
 ای غلام راست و درست بیل که بزم دختر من تحقیقا سنک جفکدر بزائی سندن  
 شمدن صکره جدا ایلز ای خوش مشتری رشمدی به دک بونی بله دک چونکم بلدک  
 و سنک اکام مشتری و طالب اولدی که عالم اولدی پس سن جله دن اولیتر سن بزم آتشن  
 هم بزم بوکانو نمزده در یعنی آتشی عشقه مبتلا اولان غلامن هم بزم کنیدی  
 او جا نمزده در ایلی بزم آتینز و لایتمز در و سن بزم مجنونن اورتله قده ایر یلق  
 و سچیلک بو قدر پس غم چکه و زمین سینه که هجران و فراق نخمنی اکه شمدن صکره  
 مراده واصل اولور سن دیو سویله دیدی \* مثنوی \* تا خیال و فکر خوش  
 روی زند \* فکر شیرین مر در افر به کند \* جانور فر به شود لیک از علف \*  
 آدمی فر به زعزست و شرف \* آدمی فر به شود از راه کوش \* جانور فر به شود  
 از حلق و نوش ) تا کم خیال خوش و فکر خوش اول غلامی اوره زیر افکر شیرین  
 مردی فر به ایله و فکر ناخوش و خیال مولم و مشوش اندنی لاغر و ضعیف ایله  
 جانور اگر چه فر به اولور و قوت بولور و لکن علفدن و بیکدن و ایچمکدن اما  
 آدمی عزت و شرفدن فر به اولور و مولم اولین فکر لدن و قلبه خوش کلان و سرور  
 و یرن خیال لدن قوت بولور اصل آدمی کوش بولندن فر به اولور و مزاجنه ملایم  
 و طبعنه موافق شیرین سوزلر اشتمکله قوت بولور اما جانور بوغازدن و نوشدن فر به  
 اولور حلق کلوم مناسبه در اما بونده بیکدن کتایه در و نوشدخی ایچمک مناسبه در  
 پس حیوانک سبز اولمه سنه سبب یمک و ایچمکدر که انلرک دروننده غم وهم بو قدر اما

انسانك فربه اولسه نه سبب اصل سرور و شادیدر و بی غم و الم اولمقد در فرضا  
برکسه نك قلبی همیشه سرور اولسه و آنك قلبه لطیف و شیرین فکر لر و خیال لر  
کله اول کسه چوقلق اکل و شر به مقید اولسه هم فربه اولور و جسمنه قوت  
و لطافت کلور اما برکسه فرضا لطیف طعاما ملر و نفیس و نظیف غداز یسه ولیکن  
قلبنده ناخوش فکر لر و مولم خیال لر اولسه اول غداز آنک ایچنه سکه یوب لابد کتدیچکه  
نجیف و لاغر اولور وواجه خانوته بویله دیدی واکاوار اول غلامه خوش آینده  
سوزلر سو یله دیوار ایلدی ❁ مثنوی ❁ گفت آن خانون ازین نك مهین \*

خوددهانم می بچند اندرین \* اینچنین ژاژی چه خایم بهراو \* کو میر آن خان  
ابلیس خو ( خانون کندی زو جنبه ایتدی ای خواجه بونك مهینه دن  
وعاروشه بن دن خود بنم دهانم بو خصوصه فحن حرکت ایلر و اسام بو کونه  
سوزی اکانچه سو یلر اول غلام دن اوتری بو بچلین هر زه بی نیچون چینم دی اول  
ابلیس خو یلو خان اولون یعنی اول دیوسیرت اولان خاشته دی که درد و غم دن  
هلاک اولسون اکا بو کونه خوش آینده سوزلر سو یلک نه لازمدر دیدی

❁ مثنوی ❁ گفت خواجه فی مترس و دم دهش \* تارود علت از وزین

لطف خوش \* دفع اورا دلبر ارم نویس \* هل که صحت یابد آن بار کر یس (   
خواجه خانوته ایتدی ای خانون عفت مشحون یوق بویله دیمه قورقه واکا  
دم ویر یعنی ریش خند ایله و آنک مزاجنه ملایم و طبعنه موافق  
سوزلر سو یله تا کم اول غلام دن علت و مرض بو اطف خوشدن کیده  
و خوش خاطر لر آتی سرور و فربه ایده صکره آنک دفعنی ای دلبر بنم اوزریمه  
یاز قو که اول اینجه اگر یچی صحت بوله بار کر یس وصف ترکیبدر اینجه اگر یچی  
معناسته بونده دقیق فکر ایدیچی و اینجه خیال ایدیچی معناسته استعاره اولور  
یعنی اول خواجه خانوته ایتدی ای خانون بونده نه وار سن آنک دفعنی بنم اوزریمه  
واجب بیل سن اکانم دیدیکم اسلوب اوزره مکمله قیل تا کم اول اینجه فکر لر  
ایدیچی صحت بوله و اول مرضدن خلاص اوله ❁ مثنوی ❁ چون بگفت

آن خسته را خاتون چنین \* می نکنجید از بخت بر زمین \* زفت کشت و فربه و سرخ

و شکفت \* چون کل سرخ او هزاران شکر گفت \* که کهی میکفت ای خانون من \*  
که مبادا باشد این دستان و فن ( چونکیم خانون اول خسته یه بویله دیدی اول  
حزین شاد اولوب بختزدن زمینه صغمدی بخت صالحه دیرلر بونده سرور  
و غرور ایله حرکت ایلدکن کنایت اولور اول غلام بو سوزلری راست صانوب  
زفت اولدی و فربه و دخی سرخ روی اولدی قرمز ی کل کبی آچلدی و هزاران  
شکر دیدی اول غلام گاه گاه خواجه نك زوجته دیدی ای بنم خانونم اولیه بو دستان



و فن اوله و بو وعده دروغ و بو کلام بی فروغ بنی خسته دل قیله \* مثنوی \*  
 خواجه جمعیت بگرد و صوتی \* که همی سازم فرج را و صلتی \* تا جماعت عشو می  
 دادند و کال \* کای فرج بادت مبارک اتصال \* تا بقین ترشد فرج را آن سخن \*  
 علت از وی رفت کل از میخ و بن ( خواجه جمعیت و بردعوت ابلدی و دیدیکه  
 فرج ایچون بروصلت دوزم و آتی برکسه ایله جفت ایلرم حتی جماعت اول غلامه  
 عشو و کال و بریدیلر بویله دیوکه ای فرج سکا اتصال مبارک اواسون یعنی جماعت  
 خواجه نك یاران ابدی اکثر اول جمعیت سرته واقف اولدیله و اول فرج عربیه  
 عشو و بریدیلر وریشه نختندلر قیلوب ای فرج اجتماع و اتصال سکا مبارک اواسون  
 دیدیلر حتی فرجه اول سویلتن سوزلر یقین تراولدی و آنک قلبی اول وعده نك  
 ظهورنه اعتقاد قیلدی علت بالکلیه اندن کندی و آنک قلب و روحی بو و صلتک  
 آرزوسته دوشوب سرور و شادیلدی مرتبه سنه بتدی \* مثنوی \* بعد از آن  
 اندر شب کردک بفن \* امر دیر ایت حنا هم چوزن \* پرنکارش کرد ساعت چون  
 عروس \* پس نمودش ماکیان دادش خروس ( اندن صکره کردک کیچه سنه  
 فن و صنعتله خواجه برآمده زن کبی حنا بغلدی حنا قنادید کلر بدر امر در  
 صقالسز کر بزیکیده دیرلر خواجه اول امر دک دست و ساعدنی عروس کبی پرنفش  
 ابلدی پس خواجه فرج عربیه ماکیان کوستردی اگا خروس و پردی ماکیان لفظ  
 مفرد در تاق معناسنه یعنی اگا عورت کوستردی لکن ار و پردی وائی دخی اره  
 و پردی اما اول کندونی اولندم صانوردی \* مثنوی \* مقننه و حله عروسان  
 نکو \* کنک امر در ایبوشانید او \* شمع راهنکام خلوت زود کشت \* ماند  
 هندو باچنان کنک درشت ( عروسان نیکونک حله سنی و مقننه سنی کر زامرده  
 اول خواجه کیدردی مقننه کسر می ایله عورتلو باشلرینه قودقلری چنبر در یعنی  
 اطیف وز یا کلینلرک فاخر لباسلری و نازک چنبرلری بر اقدی کرز بیکیده کیدروب  
 آتی کلن صورته قودی و دوزوب قوشوب آتی براوک کوشه سنه اوتوردی و اول  
 فرج عربی دخی دوزوب قوشوب لول ظاهری عروس و باطنی مرد عبوس اولان  
 کسه نك خاوتنه کتوردی فرج عرب کمال ذوق و سرور ایله و شوق و غرور ایله اول  
 عروسی کورد کده تمام سویندی و خواجه فی الحال شمی ظرافتله هنکام خلوتده  
 سونردی پس خواجه طشره چیقوب قیوی محکم بند قیلدی هندو دردمند  
 انجلیین بر قوی و درشت کر بزیکتله خلوتده قالدی پس هندو دردمند اول  
 عروسه یا شمی استرکن اول مرد قوی اول هندو به محکم یا شدی پس فرج عرب  
 نیه اوغرا یعنی یلدی \* مثنوی \* هندوک فریاد میگرد و فغان \* وز برون  
 نشنید کس از دنی زنان \* ضرب دنی و کف و فغره مردوزن \* کردننهان نعره

آن نعره زن \* تاروزان هندو کرامی فشارد \* چون بود در پیش سگ انبان آرد)  
 هندو جنگ چونکم اول مر دقوینک کندیسنه محکم پاشد یعنی کوردی و فعل  
 شنیده قصد ایلدیکنی یلیدی فریاد و فغان ایلدی و چاغروب نذار قیلدی اما طشره دن  
 آنک آواز و صداسنی دف زلردن اوتری کسه اشتمدی اول حینسده دف اور مق وال  
 چالغ و مر دوزنک نعره سی اول نعره اوروچی هندونک نعره سنی پنهان ایلدی یعنی  
 خارج کردک خانه ده بر نیچه مر دوزن طور مشلر ایدی کی دف چار و کی دخی ال  
 چار پار و کی دخی های های ایدوب نعره و غر یولر اور رل ایدی انلرک دف  
 چالسه سی وال چر پمسه سی و غریو نعره اورمسی اول نعره اوروچی و فریاد ایدیچی  
 هندونک نعره سنی پست و پنهان ایلدی حتی صباحه دک اول امر دگر بز اول  
 هندوچی صدقی و تمام استدیکی کی ایتدی فی المثل کلبک اوکنده اون طغر جغنی  
 نیچه اولور اول کلبک اوکنده دخی هندوی بیچاره بر طغر جق اون کی اولوب  
 صباحه دک اتی اور سه لدی الحاصل نیچه یلورسه او یله ایلدی \* مشوی \*

روز آوردند طاس و بوغ زفت \* رسم دامادان فرج جام رفت \* رفت در جام  
 اورنجور جان \* کون دریده همچو دلق تونبان) پس کوندز اول جماعت  
 طاس و بوغ زفت کتوردیلر داماد لر رسمی فرج جامه کتدی دامادان جمع داماد  
 اولدیغی اوزره معنی بودر داماد مفر داو لوق و آن علامت جمع اولوب فرجه اشارت  
 اولوق هم جا زدر بوغ زفت جام اسباب یله طولو یوک بوغ دیمکدر پس تقدیر کلام بویله  
 دیمک اولور که بعد اللیا واللی صباح اولدی فرج عربک حائنه واقف اولان جماعت  
 کلدیلر و داماد اولان کسه ره عادت قدیمه اوزره بوغچه و طاس کتوروب جامه  
 آلوب کتدکاری کی انکیچون دخی طاس و بر یوک بوغچه اسباب و لباس کتوردیلر  
 اول فرج کو یکور سمنده جامه کتدی اول غلام هندی جامه رنجور جان کتدی  
 کلخانچیلر داتی کی دبری بر تلمش تونبان تونینک جمیدر تونی کلخانچیه دبرلر  
 و کلخانچیلر اکثر یا اردی بر تلمش قفتان کیرلر پس هندوی دردمندک دخی اول مر د  
 قوینک کیری ضر بدن دبری کلخانچیلرک اردی بر تلمش داتی و خر قه سی کی  
 اولوب جامه جاتی رنجور و جسمی رفتور کتدی \* مشوی \* آمد از جام

در کردک فسوس \* پیش او بنشست دختر چون عروس \* مادرش آنچانسنه  
 یاسبان \* که نباید کو کندروز امجان) پس جامده بوندی و لباس لری کیدی  
 جامدن کردک خانه به فسوس کلدی فسوس بونده مسخره مناسبه خواجه نک  
 دختری اول فرجک اوکنده عروس کی اتوری ز بر اول جامده ایکن فی الحاصل  
 اول دختری عروس شکلنده قویوب کردک خانه اتور مشلر ایدی و اول دخستک  
 والده سی هم انده یاسبان اتور مشدی اندن اوتری که اولیه که اول فرج کوندز

عناد و غضب بدن اول دختری امتحان ابایه و انک چهره دلکش استانی کور دینی کبی  
شهوة کا غالب اولوب دختره مجامعته میل و رغبت ایلسون دیوقزک یاننده مادری  
نکهبان و حافظله اوتوردی \* مشوی \* ساعتی دروی نظر کرد از عناد \*

انکهبان باهر دودستش ده بداد \* گفت کس را خود مبادا اتصال \* باچوتو

ناخوش عروس بد فعال \* روزرویت روی خاتونان تر \* کیرزشت شب بغراز

کیرخر) فرج اول دختره بر ساعت مقداری من حیث العناد نظر ایلمدی اندنصرکه

هر ایکی ایله اول دختره قرش و پردی ده قح دال ایله اون دیمکدر معنی ایکی ایله

اکاون برهخی و پردی دیمکدر اما اصل نفرین ابتدی دیمکد معنایسه در نه کم اکثر

خواتین برکسه یه نفرین واعنت ایتک استه سه النی اکافارشوایدوب یوزبکی جان

ایچی کورسن دیرا کرایکی ایله اشارت ایلمسه کمال نفرین مراد اولور و مددسن بکا

کرکرسن بن سندن بیزارم دیمکد معنایسه ایبهام قبولور پس اول غلام هند و دخی

کجه اول ضربتی بد کندنصرکه کوندز آنک حسن و جهانی کوروب بر ساعت نظر

ایلمد کندنصرکه فریخته اولیوب کا ایکی الیک اون برغیله نفرین و پردی هیچ کسه یه

سنگ کبی ناخوش و بد فعال اولان عروسله خود اتصال اولسون و هیچ برکسه

سنگ کبی صورتی کوزل و سببری خبیث ملعونه میل و محبت قیلسون اگر چه کوندز

سنگ یوزک ترونازه اولان خاتونلر کیدر لیکن کجه سنگ زشت و قبیح اولان ذکرك

خر ذکرنن بدتر در پس ( بیت ) هزل من هزل نیست تعلیمت \* بیت من بیت

نیست اقلیمت \* یوردقلری قولک موججه بو حکایه اگر چه ظاهر اهرنلدر لیکن

معنیده جد و تعلیمدر و دنیا نیک تعلیمک معنیده نیه مشایبه اولدیغنی طالبلره تفهیمدر

نه کم بوقصه دن حصه نه اولدیغنی بیان ایلمکه شروع ایدوب بیوررل \* مشوی \*

همچنان جله نعیم این جهان \* اص خوشست ازدور پاش از امتحان \* می نماید

در نظر ازدور آب \* چون روی نزدیک باشد آن سراب \* کند پیرست

اوواز پس جا بوس \* خوبش را جلوه کند چون نوعروس) بوجهانک جله

نعیمی انجاین قبل الامتحان اراقدن زیاده خوشدر یعنی بوجهانک جله نعیمی

و بهجت وزینتی اول دخترزیا و دلبر رعنا کبی قبل الامتحان اراقدن زیاده خوش

و محبوبه دلکشدر بوجهانک جله نعیمی اراقدن اکا نظر ایدنلرک نظر نده لطیف

وشیرین آب کبی کورینور اما چونکم اکا قریب کیده سن و تقرب ایده سن سراب

کبی اولور که اصلا عطشان اوللره انک نفع و فائده سی اولز کذلک طالبان دنیا هم

دنیا نیک حسن صورتیه نظر ایدوب اکا تقرب قیلسله هیچ بریسی انده ذوق ولذت

بولز زرا اول دنیا باطننا قوقش معوزه در اما چوق جا بوس ایلمکدن کند بسنه

عروس کبی جلوه ایلمز و طالبلرینه عرض جمال ایدوب هرده برکونه زیب



وزیوره کور بنور اما انک باطنی برزشت قوقش قاری کبدر که هر کیم انک باطنی  
 اولان وجهنی کورسه اکافرین و ربوب اندن حق تعالی حضرت تلرینه استعاده  
 ایلم مقرر اولوردی نه کم بو حدیث شریف دنیانک باطنیا چرکن قوقش قاری  
 کبی اولدیغنه دلالت ایلمر عن ابن عباس رضی الله عنه قال صلی الله علیه وسلم (توتی  
 بالذنیابوم القیاسه علی صوره عجوز سماء زرقاء انیابها بادیة لایراها احد  
 الا کرهها متشرف علی الخلاب فیقال لهم اتعرفون هذه فیقولون نعوذ بالله  
 من معرفتها فیقال هذه الدنیا الی تفاخرتم بها وتقاتلتم علیها) ✽ مثنوی ✽  
 مین مشو مغرور آن کلکونه اش ✽ نوش نیش آوده اورا پیش ( زنه ار آنک اول  
 کلکونه سنه فریفته اولمه آنک نیش آوده اولان نوشنی طاعنه یعنی آنک زهر آوده  
 اولان شریبتنی و - لا وتنی ذوق ایتمه که انک زهر آود اولان شریبتنی موجب  
 هلاک اوائی مقرر در ( بیت ) نوشش پیش که زهر افاعیست در عقب ✽  
 خرش مغرور که رنج خارست در قفا ✽ مثنوی ✽ صبر کن کالصبر مفتاح  
 الفرج ✽ تأییدی چون فرج در صد حرج ) دنیانک عیش و نوشدن صبر ایله که  
 صبر مفتاح فرج و مرقات کلید حرج در تا کم فرج کبی یوز شدت  
 و حرجه دو شبسه سن کور که فرج در دمنده اول دختر زینک صورت  
 ظاهر سنه مقنون اولمغله نه ورطه ره اوغرادی ونه قدر حرج وزحتمه مبتلا اولدی  
 نی طالب دنیا اگر سن دخی بودنیانک شکل و صورتنی کوروب اکاشق او اورسک  
 لایدخلو نجانة باطنه داخل اولدقده چوق حرج وزختر کور رسن ✽ مثنوی ✽  
 آشکارا دانه پنهان دام او ✽ خوش نمایدزاوت انعام او ) اول دنیانک دامی پنهان  
 ودانه سی آشکارا درسکا اولدن آنک انعمی خوش کور بنور یعنی اگر چه سکا بت دادن  
 دنیانک انعام واحسنی خوش کور بنور اما حقیقته نظر اولسنه دانه سی آشکارا  
 ودامی پنهان در آنک دامندن خلاص اوائی استرسک دانه سنه میل ایتمه وانک  
 زینت و بختنه ودوات و ثروته نظرایدنلر یوانه کتمه که عمر نازنینی آنک آرزوو وصالنده  
 ضایع قلیبه سن و صکره ناملردن اولیه سن ( بیت ) خوش عروسیت جهان  
 از ره صورت لیکن ✽ هر که پوست بدو عمر خودش کابین داد ✽

✽ در بیان آنکه این غرورتنها آن هندورانی بود بلکه هر آدمی ✽

✽ بچین غرور مبتلاست در هر مری حله الامن عصمه الله ✽

بوسرخ شریف انک بیاتنده در که بوغرور همان بالکنز اول هندویه اولدی بلکه  
 هر آدمی هر مری حله ده بو نچلین غروره مبتلا در الاشول کسه بوغروره مبتلا  
 دکدر که الله تعالی آتی بوکونه مغرور اولمقدن حفظ ایله که المعصوم من عصمه

الله دینلشدر ﴿ مشوی ﴾ چون پیوستی بدان ای زینهار\* چند نالی درندامت  
 زارزار\* نام میری ووزیری وشهی\* درنهانش مرک ودردوجان دهی) چونکم  
 اول دنیایه اولاشدک ای طالب دنیا زینهار نداننده نیچه که زار زار ایگر سن بدان  
 کسر بایله اوقنسه دخی جائز اولور زیرامنی چونکم سابق الذکر اولان دنیایه  
 اولاشد سن ای طالب دنیاسیل واندن حذر قبل زیرا صکره نداننده چوق زارزار  
 آغلر سن میرلک ووزیرلک وشاهلق نامی اگر چه ظاهرها مقبول وخوشدر لیکن اول  
 نامک نهاننده مرک ودردوجان ویرمکلک واردر چونکم بردولک باطننده جان  
 ویرمکلک ونیچه مرک ودرد اوله آنک ظاهرده اولان نامندن وشرف وکامندن  
 بکحک عاقله اولیدر ﴿ مشوی ﴾ بنده باش ویر زمین رو چون سمند\* چون  
 جنازه نه که بر کردن برند\* جمله راحمال خود خواهد کفور\* چون سوار مرده  
 آرندش بکور) بنده اول سمند کبی ریوزنده یوروجنازه کبی اولمه که خلق سنی  
 بیونلری اوزره ایلته کفور اولان کسه جمله بی کندیسنه جمال استرمرده سوار  
 کبی که خلق اتی بیونلری اوزره قبره کتوررل سمند قوله آنه دیرلر وایکن بونده  
 مطلق آت معناسی مراد اولور کفور مبالغه ایله شکر سز کسه به دیرلر سوار  
 مرده دن مقصود میتدر یعنی ای وزیر و امیر نامنده اولان ودولت ورتله تفخر قیلان  
 کسه اگر حیات حقیقه ایله حی اولق وزنده دللر منصبی بولق استرک\* وعباد  
 الرحمن الذین یشون علی الارض هونا\* آیت کریمه سنک مفهومی اوزره بنده  
 رحمان اول ویر یوزنده اسب مرکوب کبی یورومبت کبی اولمه که سنی بر نیچه  
 کسه ل بیونلری اوزره کوتوره ل وخانه که کتوره ل نه تم میت بر نیچه کسه ل بیونلری  
 اوزره کوتروب آتی کور خانه به ایلتورل ناشکور اولان دولتو جمله ناسی کندوبه  
 جمال استرو بوجه تک بوینده کندی بارنی قومق مراد ایلر چونکم مرده دل  
 اوله وکندی بارنی کردن ناسه تحمیل قیله ناس اتی سوار مرده کبی کورخانه سنه  
 کتوررل وانک بارنی بیونلری اوزره کوتوررل پس بو اغنیا واهل دنیا موتی کبیر  
 انکی چون حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بیوردیلر\* ایاکم وجماله الموتی قالوا  
 وما الموتی یارسول الله قال علیه الصلاة والسلام الاغنیاه و فی روایة اخری اهل  
 الدنيا) بونلرک بر نیچه وجوهله موتایه مشابهلری واردر اولامرده دللر در که موتی  
 نیچه ایستمز وسوز فهم ایتمز ایسه انلر دخی کلام حتی ایستمز و دین و ایمانه  
 متعلق اولان سوزلی فهم ایتمز ودخی مرده نیچه حرکت ایتمزه بونلر دخی  
 طریق الهیده انک کبی حرکت ایتمز ویر مشابعت دخی بودر که خلق عالم مرده بی  
 نیچه کوتوررل و کورخانه به کتوررل ایسه اول مرده دل اولان اهل دنیا دخی  
 نیچه کسه ل بار اولوب انلر اتی کوتوررل وخانه سنه کتوررل نه کم بیوررل

✽ مثنوی ✽ بر جنازه هر کرا بینی بخواب \* فارس منصب شود عالی رگاب \* زآنکه  
آن تابوت بر خلقت بار \* بار بر خلقان فکندند این کبار ( خوابده هر کیمی جنازه  
اوزره کوره سن اول کسه عالی رگاب فارس منصب اولور جنازه کسر جمله میت  
کوتوردکاری صال اغاجنه و تنه شوی نخته سنه و تابونه دخی دیرل بوراده تابوت  
معناسنه کلور بو واقعه نك تعبیری بویله اولور کسه اول کسه منصبه راکب  
اولور و رگابی عالی اولان کسه لمر تبه سن بولور زی را اول تابوت خلق اوزره باردر  
بو اکابرایسه بارلنی خلایق اوزره بر اقدیلر پس بو وجه دن مر دیه مشابه اولدیلر  
✽ مثنوی ✽ بار خود بر کس منه بر خویش نه \* سروری را کم طلب در ویش به)  
پس ای غنی کندی بو ککی کسه اوزره قومه کندک اوزره قوسرورلکی طلب  
ایله در ویش لک یکدر یعنی کندی بو ککی غیری اوزره بر اقه کندی اوزر بکه  
قوو باری کندک کوتورو بین الناس سرور اولغی طلب ایله حقیقتده در ویش لک  
صورتده اولان سرور لیکدن نیچه وجوهله اولدی ر \* مثنوی \* مر کب اعتناق  
مردم رامیسا \* تانیاید نقرست اندردو پا) خلیق بیونلری مر کینی باصمه تاسنک  
ایکی ایاغکه نقرس کلیه یعنی آدمیلرک رقابی مر کینی باصمه و چکنمه تاکم سنک ایاغکه  
نقرس مرضی کلیه نقرس بر مر ضرر که اکثر اکابرو اغنیسانک ایاقلرنده پیدا اولور  
و آنک سببی اصل رقاب ناسی باصق و چکنمکندردیمش لر پس اکثر اکابرقاب ناسه  
باصدقلرندن اوتوری بو مرض آنره مخصوص در انلردن غیری به دکل \* مثنوی \*  
مر کبی را کاخرش توده دهی \* که بشهره ای و ویران دهی ( بر مر کیه که  
عاقبت سنن اکاقرش و یرسن زیرا بر شهره بکر زسن و ویران کوی سنن مصرع  
اولده اولان ده قح دال ایله قرش معناسنه یعنی اون بر مقله نفرین ایتمک معناسنه در  
ودهی کمر دال ایله فعل مضارع مخاطبه در و مصرع ثانیده دهی کسر دال ایله لفظ  
مر کبدرده کوی معناسنه و یا خطاب ایچون اولور تقدیر کلام بویله دیمک اولور که  
ای منصب و دوات صاحبی بر مر کیه که آخر سنن نفرین و یره سنن مر کبدن مر اد  
منصب اولور یعنی شول بر منصبه که آخر الامر سنن نفرین و یره سنن و اندن نقرت  
ایلیه سنن که شمعی بر شهره مهوره بکر زسن ولیکن اول مر کبه نفرین و لعنت  
و بر دیکک وقتده ویران کوی کبی سنن \* مثنوی \* دهدهش اکنون که چون  
شهرت نمود \* تانیاید رخت در ویران کشود \* دهدهش اکنون که صدبستان  
هست \* تانکردی عاجز و ویران پرست ( اکاقرش و یرشمدیکه شهرسکا کورندی  
نارختی ویرانده اچق اولیه سنن اکاشمعی قرش و یرکه سکا یوز بستان وارد رتاکم  
عاجز و ویران پرست اولیه سنن دهدهشدهی ضمیر بیت سابقده اولان مر کبه عائد  
اولور بیت ثانیده اولان اش ضمیری دخی اکا عائد اولور کشود بونده کشودن



معناسنه مصدر در شهر دن مراد بونده شهر حقیقت و منصب آخر در تقدیر  
 کلام بویه دیمک او اور که ای اهل منصب چونکه ساکنان حقیقت و منصب  
 آخرت کورندی و آنک شرف و عزتی ظاهر اولدی حال سن اول مر کب منصبه  
 نفرین و پرواندن نفرت ایله تا کم رخت عمر کی و متاع حیات کی بو ویرانه اولان  
 دنیا ده آچق کرکز و آبی بو خرابه ده خرج ایتمک و عبث بیره صاچق عاقله لائق  
 اولمز ای بوندیا ویرانه سنده مر کب منصبه سوار اولان کسه حال شمدی سن اول  
 مر کب منصبه نفرین و برزیرا که سنک معنوی و روحانی نیجه یوز بستمک واردر  
 حتی اول مر کب منصبه مقید اولمغله و انک اسیری اولوب قالمغله عاجز و ویرانه  
 پرست اولمیه سن که بوندیا آخرته نسبتله سر تا سر ویرانه کیدر و بونده اسیر منصب  
 اولان طائفه فی الحقیقه عاجز و فقیر در و اهل غنایس الغنی عن کثرة العرض انما الغنی  
 غنی النفس حدیثک مو جنبه غنای نفسه مالک اولان عزیز در \* مشوی \*

کفت پیغمبر که جنت ازاله \* کر همی خواهی ز کس چهیزی نخواه \* چون  
 نخواهی من کفیل مرترا \* جنت الماوی و دیدار خدا ( حضرت پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم ثوبان حضرت تری بنه خطایا بیوردیلر که جنت اعلایی یا ثوبان حضرت  
 اللهدن اگر استرسک اصلا بر کسه دن بر شیتی استمه چونکم سن سوال ایتمه سن  
 تحقیقا بن سکا جنت الماوی و دیدار خدای کفیل بو بیتلر ثوبان حضرت تری بنک  
 روایت ایلدی کی بو حدیث شریفه اشارتدر عن ثوبان رضی الله عنه قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم من یضمن لی شیئا ضمن له الجنة قال ثوبان انا یا رسول الله فقال  
 علیه السلام لا تسأل الناس شیئا ضمن لك الجنة فكان ثوبان لا یسأل الناس شیئا  
 حتی سقط یوما سوطه فنزل واخذہ و لا امر احدان یناوله \* مشوی \*

آن صحابی زین کفالت شد عیار \* تایکی روزی که کشته بد سوار \* تاز یانه از کفش  
 افتاد راست \* خود فرود آمد ز کس آرا نخواست ( اول صحابی بو کفالتدن  
 عیار اولدی عیار بونده قح عینله غل و غشندن خالص اولمق معناسنه در  
 و صحابیدن مراد رسول اکرم حضرت تری بنک معنی اولان ثوبان حضرت تری بدر  
 و تقدیر کلام بویه دیمک او اور که اول صحابیدن اولان ثوبان حضرت تری نبی  
 مکرم حضرت تری بنک بو کفالتدن غل و غشندن خالص اولدی حتی بر کون برمر کبه  
 سوار اولمش ایدی انک راست الندن تاز یانه دوشدی راست صفت اولدیغی اوزره  
 معنی بودر اما صفت اولسه دخی حائر در بو تقدیر اوزره معنی قامچی انک الندن  
 زمین اوزره راست دوشدی یعنی صحیح اول قامچی انک الندن بر اوزره واقع اولدی  
 فی الحال کندسی مر کبدن آشفه کلدی اتی پیاده اولان کسه لردن بکاش و تاز یانه بی  
 ابو برک دیو استمدی بلکه سؤال ایلمکدن اجتناب ایدوب بنفسه کندی آنتندن

آشخی اینوب و اول قاضی بی الوب کا سوار اولدی پس بونده ناسدن سؤال ایلمک مذمتنه و مضرتنه تنبیه و اشارت اولور اکثر عرفا الله تبارک و تعالیٰ حضرت بلندن سؤال ایتمک بیله استیجا ایتملر و حضرت ابراهیم کبی (علمه حسبنا بحالنا) دیوب انک قدیمی اوزر کتمش لدر کافال ابن عطاء الاسکندی فی الحکم ربما استجی العارف ان رفع حاجته الی مولاه اکتفاء بعله و مشیته فکیف لایستجی ان یرفعها الی خلقه

✽ مشوی ✽ آنکه ازدادش نیاید هیچ بد \* داندونی خواهشی خود میدهد) اول خدا که انک دادندن هیچ بدکن سنک حالکی یاور و برخواهشمنز خود انی سکا و بر یعنی اول معطی و جواد اولان خدای تعالیٰ که اصل انک داد و عطا سندن بدک کلز و اول برقوانه بدوقیح اولان شیری عطا قیلز فرضا برقوی عطایه مستعد اولسه ولیکن ترک خواهش قیلسه انک حانی بیلور خود بی سؤال اکالزم اولنی و برر پس عاقله لائق اولان بو اواور که جمع حاجتی حضرت حقه عرض ایلیه و مردن همان اکا سهویلیه (یت) حافظ آب رخ خود بر در هر سه قله مر یز \* حاجت آن به که بر قاضی حاجت بریم \* وقال ابن العطار الحکم لا ترفعن الی غیر الله حاجة فکیف رفع حاجتک سنک من لایسته طیع ان رفع حاجته عن نفسه

✽ مشوی ✽ و ربما رقی بخواهی آن رواست \* آنچه نان خواهش طریق انبیاست \* بدنامد چون اشارت کرد دوست \* نفر ایمان شد چو کفر از بهراوست) و اگر امر حقه استیه سن اول روادر انجلین خواهش طریق انبیا در چونکم دوست اشارت ایلدی بدقاز کفر ایمان اولدی چونکم کفر اندن اوتیدر یعنی اگر ناسدن امر حقه استر و انلردن اذن الهی ایله سؤال ایلمسک اول سؤال هر وجهله روا و سزادر ر را انجلین استمک و سؤال ایلمک انبیا ی عظام علیهم السلام طریق بقریدر نه کم حق تعالیٰ حضرت تلی حبیینه خطابا (خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها) دیکله نامک اموالندن صدقه اخذ ایلمک امر ایلدی پس حضرت نبی مکرم صلی الله تعالیٰ علیه و سلم دخی ناسه سز اموال کزندن زکاة و صدقاتی اخراج ایلدوب محلی اولنله و یرک دیوانلره سویلدی پس بوناسدن سؤال اولدی اما حضرت حقیق چونکم امر یله اولدی بو سؤال بدوقیح اولدی نه کم شیخ محمد سررزی حضرت تلی دخی چونکم اشارت الهیه ایله شهره کلوب در بدر زنبیل کردان اولوب در بوزه قیلدی و سائل اولدی بو دخی مذموم و قبیح اولدی زیرا دوست حقیقی چونکم سؤاله اشارت ایتمدی بدک و قبیح کالمدی بر کفر که آنک امر نندن اتری اوله اول کفر ایمان اولدی مثلا برکسه کفاره اسیر اولسه و کفار دخی اول مؤمنی کافر اولغه اگره قیلسه و اول دخی ظاهرا کافر اولسه اول کفر عین ایمان اولور نه کم برکسه حین ضرورته حرام یسه و اکل میته و اکل

لحم خنزیر ایسا سے (فن اضطر غیر باغ و لاعاد فلاثم علیہ) آیت کریمہ سنک  
 موجب پنجہ اول کسہہ حلال یمش اولور زبراغیری یہ حرام اولان اول حینسہ  
 امر حقلہ اکا حلال اولدی کذک کفر دخی محندہ اختیار اولنسه امر حقلہ  
 او کفر ایمان اولور ❖ مشوی ❖ هر بدی که امر او پیش آورد \* آن زنیکوهای  
 عالم بکنرد) هر بریدیکه اول اللهک امری ایلو و کتورر اول عالمک نیکولرندن ایلو و کچر  
 یعنی هر صورت ظاهره ده قبیح اولان شیئی و فعلی که اول حکیم اولان خداک  
 امر شریفی ایلو و کتورر و ظهور مرتبه سنه بتورر اول بدو قبیح اولان شیء عالمک  
 ایولرندن سبقت ایلو مثلا اصحاب کهفک قطعیری که حد ذاتده برید و نجس شیء  
 ایکن چونکم آنک امر شریفی اول کلبی ایلو و کتوردی اول کلب عالمک نیکولرندن  
 ایلو و سبقت ایلدی (بیت) چون سک اصحاب ارا دادند دست \* شد سر شیران عالم  
 جله پست \* ودخی حضرت خضر علیه السلامک فعلی کبی که بحسب الشرع  
 و العقل انک قتل نفس زکیه و خرق سفینه ایلمی بدو قبیح ایدی ولیکن چونکم  
 اول فعلار امر حقله ایلو و کلدی عالم خلقنک نیکو اولان افعالندن اول سبقت  
 فیلدی که حقیقه سنده اول فعلار عین حکمت و محضا مصلحت ایچون ایدی و بونک  
 عکسی بحسب الظاهر هر نیکو اولان شیریکه حق سبحانه و تعالینک امر شریفی  
 مدبر قبله و قبیح لردن عدا یلیه اول عالمک قبیح اولان شیرلندن دونتر و پست ترا اولور  
 مثلا ایلیس و باهم و برصیصا کیبکه بونلرک هر بری عالمک نیکو کاری و عالی مقداری  
 ایدی چونکیم حق تعالی بونلری مدبر ایلدی بونلر سار قبیح لردن دونتر و پست تر  
 واقع اولدیله ❖ مشوی ❖ زآن صدف کر خسته کردد نیز پوست \* ده مده که  
 صد هزاران در دروست) اول صد فدن اگر پوست دخی خسته اوله نفرین و یرمه که  
 صد هزاران در باشد اور نفرین مده اگر پوست اونیز خسته و شکسته کردد صد فدن  
 مراد بونده صورت و دردن مراد معنی و سیرت و حسن خصلت اولور یعنی شول  
 بر صورتدن اعراض ایله واکا نفرین و یرمه که آنک دروننده نیچه بوز بیک  
 معنی درلری و اخلاق حیده و علم حکمت جوهر لری اوله اگر فرضی آنک پوستی  
 و یشره سی بحسب الظاهر فقیر و حقیر و شکسته دخی اولور سه ضرر و یرمز زبرا  
 صد فدن مقصود در و صورتدن مقصود معنی پردر چونکم بر صورتک درونی بر معنی  
 اوله اول صورتک ظاهرا خسته و حقیر اولمی مذموم دکلدی ❖ مشوی ❖  
ابن سخن پایان ندارد باز کرد \* سوی شاه وهم مزاج باز کرد \* بازوردن کان  
 چوزده دهی \* تارهد دستان توازده دهی) بوسوز پایان طوتمز کیبر و دون  
 پادشاه جانبته وهم مزاج باز اول شاهدن مراد بونده شاه حقیقت در مصراع  
 ثابده اولان باز طوغان معنانه در ولیکن اذن مراد شول عالم معنی و عالم صورتک



صیادری اولان طریقت و حقیقت شهبازری اولور که چن بونر صیدوشکار ایتک  
 ایچون پادشاه حقیقتدن من وجه دور اولسه لر و عالم صوری و معنوی ده پروازاید و ب  
 نیچه شکار لر قلسه لر فی الحال دونوب ینه شاه حقیقتنه رجوع ایدر لر پس حضرت  
 مولانا قدس سره الاعلی تجرید قاعده سی اوزره کندیلر ینه خطاب و بواسلوب  
 اوزره غیر بلره تعریض و ارشاد ایدوب پیورر لر بوتعبیر و تفریر اولتان سوزو بونظمه  
 کلان و مکتوب اولان کلام پرسوز پایان و غایت طوتمز بو سوزی سویلکدن  
 بو کونه معارفی تعبیر ایلکدن فراغت ایدوب شاه حقیقتک جانبنه رجوع ایله  
 و اول پادشاهه همیشه انابت قیلان و راجع اولان حقیقت باز لر ینک هم مزاجی  
 اول و انلرک مشربنده اولوب انلرک سیرتی اوزره پرواز قیل انلرک مزاج و مشربنی  
 اولدر که هر بار عالم صورته میل ایدر اندن نیچه معنی و مقصودی شکار ایدوب  
 فی الحال جناب حقه رجوع ایدر لر و صورتی قویوب معنی سمته کیدر لر امدی ای  
 عالم صورتده قالان سالک ده دهه منسوب اولان اتون کبی گانه کبروکت تا کم سنک  
 دستلر کده دهلکدن قورته اولسکی ده ده ایکی دالک بله فتحه لر یله بر موضهک  
 اسمیدر که انک اتونی بغایت خالص اولور اکامتصل اولان یانسیبت ایچوندر چن  
 اتون زیاده خالص اولسه زرده دهی کیدر دیو اکاتشیه ایدر لر دستان قصه  
 معناسنه اولسه ده جازدر امدستلرک جعی اولق محله انسیدر مصرع ثابده اولان  
 ده دهی اولسکی دالک قحقی و ایکنجی دالک کسریله اوقنور اکامتصل اولان یا  
 مصدریه درده ده ایکی ال ایله نفرین و یرمک معناسنه در پس تقدیر کلام بویله دیمک  
 اولور که ای صورته مائل اولان سالک بو عالم صورتدن گذر قیلوب وزرده دهی  
 کبی خالص و بی غش اولوب معدن حقیقتنه کبروکت و گان اصله بو عالم صورتدن  
 رجوع ایت تا کم سنک اللرک بو عالم صورته دهه اولمقدن و نفرین و یرمکدن خلاص  
 اوله \* مثنوی \* صورتی را که بدل ره میدهند \* از ندامت آخرش ده میدهند )  
 اهل صورت بر صورته که کوکله یول و یرز ندامتدن آخراول صورته دهه و یرر لر  
 یعنی بو عالم صورتک اسیری اولان طائفه هر بر صورتیکه کوکله لری ینه قویله واکا  
 تعلق و محبت قیله لر آخر الامر کمال ندامت لردن اول صورته نفرین و یرر لرنکچونکه  
 حقیقت کاری کورد کد نصره اول صورتی کندیلره عدو و رهن من مشاهده  
 قیلور لر تکم حق تعالی حضرت تبری حقیقت اعتباری ایله ( انما اموالکم و اولادکم  
 عدو لکم فا حذر وهم ) پیوردی که بو کونه صورتلرا کر برکسه بی حضرت  
 حقدن و عالم حقیقتدن دور و مجبور ایلسه آخر الامر انک ضرنی مشاهده  
 ایلوب ندامتدن اکانفرین و یرز \* مثنوی \* دزدراکان قطع نلخی میدهد \*  
 ذوق دزدی را چوزن ده میدهد \* ده بدادن دیدی از دست حزین \* ده بدادن

زین بریده دست بین ) مثلا دزده که - بین قصاصده اولان اول قطع ید اینک که  
 تلخک و پرر اول - یزیده دزدینک ذوقته زن کبی نفرین و پرر که اکثر نفرین و یرمک  
 زنلک عادتیدر که چن برشیدن یرار اولسه در اول شیشه مقابل ایکی المرنی قارشو  
 ایدوب و یوزلنی اندن چو یروب نفرین و لعنت سکان سندن بیارم در حزین  
 اولان زندن و یاخود عمکین اولان هندوی برمخندن نفرین و یرمکی کوردک بوالی  
 کسبش سارقدن هم خرسزاق لذته و ذر دلاک صنعته نفرین و لعنت و یرمکی  
 کور که - حین قصاصده کندینک مقدا میل و محت ایلدیکی فعل و صنعته نه مرتبه  
 نفرین و لعنت ایلر \* مشوی \* همچنان قلاب و خونی و اوئد \* وقت تلخی  
 عیش راده میدهند \* توبه می آرند هم پروانه وار \* باز نسیان میکشدشان  
 سوی نار ) قلاب و خونی و اوئد هم بونجاین تلخک وقتی عیشه نفرین و پرر یعنی  
 سارق - حین قصاصده و فرج حزین - حین لقاده اول مائل اولدیغی عیشه نه مرتبه  
 نفرین و یردیسه قلاب و خونی و اوئد اولنلر دخی محنت و نیش وقتنده عیشه  
 نفرین و لعنت و پرر اول عیش و نوشیدن توبه کتور لر هم پروانه وار نسیان  
 کیروانلری نار جائنه چکر یعنی بو طائفه کندیلرینک کارلندن چن بر ضرر کورسه لر  
 و الم چکسه لر اندن توبه ایلدر لر چونکم اول بلا و آفت کیده نسیان انلری پروانه کبی  
 کیرو اول نار مثابه سنده اولان کار و کرداره چکر \* مشوی \* همچو پروانه  
 زدوران نار را \* نور دید و است آن سو بار را \* چون یسادم سوخت پرش را  
 کر یخت \* باز چون طفلان قناد و ملح ریخت ) بو طائفه فی المثل پروانه کبی  
 ایراقدن اول ناری نور حقیقته نار کبی اولان کاری نور کوردی و اول جانبه یوک  
 بغلدی یعنی زیاده قصاصد و عزیمت ایلدی تا کم اول نور زعم ایلدیکی ناره  
 کندیسینی اوره اول نار انک پروانی باقر و اول پروانه دونوب اندن قاچر کیرو اول  
 محنت و ضرری فراموش ایدوب او غلجقه لر کبی دوشر و طوزی دو کر ملح ریخت  
 بونده ملاحظت و منفعتی دو تک و ضایع ایتمکدن کنایت اولور بر خوش کیدر کن  
 دوشر و سبب لذت و چاشنی اولان طوزی دو کوب ضایع ایدرته کم او غلجقه لر  
 کذلک بو ذکر اولنان طائفه دخی بر شیشی کندیلره محبوب و مقبول کور و ب اول  
 جانبه سرعتله کیدر کن او غلجقه لر کبی دوشر لر و طوز دو کوب فساد لری  
 و قبا - تنلری ظاهر اولدیغی کبی تأدیب و قصاصه مستحق اولور لر پس بر مقدار  
 تأدیب او انور و حد اور یلور و باریچه زمان - بس قانقدن ناصکره بر ابله بودا ملردن  
 کیرو آزاد اولور لر و پروانه کندیسینی شمه اوروب پروانی بر مقدار سوخته قیلوب  
 اندن کیرو نجات بوالدیغی کبی بونلر دخی اول بلادن تکرار نجات بولور لر  
 \* مشوی \* باز دیگر برکان و طمع سود \* خویش زد بر آتش آن شمع زود \*

باز دیگر سوخت هم و این بجهت \* باز کردش حرص دل ناسی و مست ( تکرار  
 نفع و سود یکانی اوزره پروانه کندیسنی اول شمعك آتشی اوزره اوردی بر کرده دخی  
 یانندی هم اندنصکره کیرو صحرادی کیرو حرص دل آتی ناسی و مست ایلمدی  
 پس مبتلای شهوت و اسیر صورت اولان کسه لک هر بریسی معنیده پروانه به  
 بکرزرل چن کنندی مر ادلی شمعنه تقرب قیلسه ل واندن آزرده اولسه ل قچارل  
 بهد زمان اول ضرر و زبانی حرص و شهوت انلره فراموش ایتدیروب کیرو اول کار  
 و کرده مست و عاشق اولورل وانك وضالنه میل و رغبت قیلورل ﴿ مثنوی ﴾

آن زمان کز سوختن وامی جهد \* همه چو هندی و شمع راده میدهد \* گای رخت  
 تابان چوماه شب فروز \* وی بصحبت کاذب و مغرور سوز ( اول زمانکه پروانه  
 و پروانه به مشابه اولان طائفه یا معلقدن کیرو صحرار قصه سی سبقت ایلمن غلام هندو  
 کبی شمع قرش و پر رنته کم اول غلام هندو کندینک معشوقه سی اولان شمعنه نفرین  
 و یدی بویله دیو که ای دختر سنک رخک ماه شب فروز کبی تاباندر و ای دختر سن صحبته  
 کاذب و مغرور و سوز سن یعنی سنک پر تو جمالکه مغرور اولوب کندیسنی سکا مقارن  
 و مصاحب قیلان طالعکی یا چمن پس سن صورت ناصادق و حین صحبته کاذب  
 سن دبعک اولور ﴿ مثنوی ﴾ باز از یادش رود توبه و انین \* کاوهن الرحمن کید  
 الیکذین ( پس توبه و انین و ناله و حین هم اندمکه اول بلادن قورنله کبر وانك  
 یادندن کیدر زیر حق تعالی کاذب لک کید و مکرنی ضعیف و مست ایلمدی شول  
 کسه ل که باشلرینه بلا کدیکی زمانده توبه ایله ل انلر توبه ده کاذبلردر ( توبه الیکذین  
 علی اطراف لسانهم ) سبجه انلرک توبه سی همان اسانلرنده در چونکم اول بلا و امتحان  
 انلرک باشندن کید ( ولورد و العادوا لمانهوا عنه ) آیتک مفهومی اوزره همان نهی  
 اولند قلمی عمله عودت ایدرل پس حق تعالی کاذب اوللرک کید و مکرنی ضعیف ایلمشدر  
 هر بار که انلر نار کید و مکرنی ایقاد ایلمسه ل حق تعالی حضر تلری آتی برحالتله اطفایلر

﴿ در عموم تاویل این آیت که کلا و قد و انار الحرب ﴾

بوسرخده اولان آیت سوره مائده اولان آیه اشارت اولور که اولی بودر  
 ( والقینا بینهم العداوة والبغضاء ) یعنی بو بهودیلرک مابینه عداوت و بغضا القا  
 ایلمک پس بونلرک قلوبی بر برینه موافق و اقوالی بر برینه مطابق اولر ( کلا و قد و  
 نار الحرب اطفأ هاللله ) هر بار که بونلر رسول ایله واکاتب اولان مؤمنلر ایله  
 حرب ایلمکی مراد ایلمه ل وانك اوزرینه شروضر القایتمکی اناره قیله ل وانکله  
 جنک و جدال ایتمک آتشی ایقاد و اشتعال ایلمه ل الله تعالی انلرک حرب ایچون  
 ایقاد و اشتعال ایلمدگری آتشی اطفایلر یعنی بونلرک آتش شرنی مسلم انلردن  
 منع ورد ایلموب مابینلرنه ایقاع ایلمه و باخود بونلر هر بار که بر طائفه ایله حرب ایتمک



مراد ایلسهل حق تعالی انلری مغلوب قیلوب حکم توراہه مخالفت وامر حقه  
 خیانتلرندن اوتری زیر بر کره توراتک حکمن افساد ایلدیلر حق تعالی بخت النصری  
 مسلط قیلدی و بر کره دخی افساد ایلدیلر مجوسیلری مسلط قیلدی و بر کره دخی  
 افساد ایلدیلر مسلمانلری مسلط قیلدی بو آیت کریمه تک اگر چه ورودی خاصدر که  
 یهودیلر حقیقده در ولیکن بونک حکمی عامدرنته کم بو بیان لطیف بو آیت کریمه تک  
 عمومی اوزره اولان حکم تک تاویلنده درنته کم یوررلر ﴿ مشوی ﴾ کماهم اوفدوا  
 نار الوفا ﴿ اطفأ الله نارهم حتی انطفأ ﴾ هر بار که بو کاذبلر ناروغایی ایقاد ایلدیلر  
 الله تعالی بونلرک ناری سویندردی حتی سویندی بوینده اولان ضمیر مطلقا جمع  
 کاذب اولنلره راجع اولور که بیت سابقده هر ور ایلدی و بونده وغادن مراد  
 نفس و شیطانله اولان جنک و وغان اولور و تقدیر کلام بویله دیک اولور که طریق  
 الهیده کاذب اولان قوم هر بار که نفس و شیطانله جنک ایتمک ناری درون دالرنده  
 ایقاد ایلسهل یعنی انلره جنک ایتمکه قصد و عزیمت قیلسهل الله تعالی بونلرک  
 نار عزیمتی و شعله صدق سویندرر حتی بونلرک نار درونی دخی فی الحال سوینور  
 حق تعالی بونلرک دروننده اولان نار قصدی و شعله عزیمتی انکیچون سویندرر که  
 بونلر اول نار عزیمتی ایقاد و اشتغال قیلقده صادق دکلر بلکه کاذبلر در انکیچون  
 حق تعالی انلرک قلبنک نار عزیمتی سویندرر حتی انلرک کانون دروننده اصلا  
 عزیمت قالیوب منطقی اولور و انلرک قلبی خیر جانبته اولان شعله عزیمتدن خالی  
 قالور ﴿ مشوی ﴾ عزم کرده که دلا آنجامه ایست ﴿ کشته ناسی زآنکه اهل  
 عزم نیست ﴾ طریق الهیده کاذب اولان کسه مصیبت قیلقندن طاعت جانبته  
 عزم ایلمش کندی قلبنه بویله دیو که ای کول اول مرتبه ده طورده و کندیبکی  
 بو کونه بلایه اورمه فی الحال بو عزمی ناسی اولمش و بو قصدی فراموش قیلش  
 زیرا که اهل عزم دکلر و بو عزمده کاذبلر انکیچون اول خیر جانبته اولان  
 عزیمتی فراموش ایلر ﴿ مشوی ﴾ چون نبودش تخم صدق کاشته ﴿ حق  
 برونسیان آن بکماشته ﴾ چونکم اول کاذب اولان اهل هوایه اکلمش بر صدق تخمی  
 اولدی و عزمی صادقانه قیلدی حق تعالی حضر تبری اول کاذبک اوزرینه اول  
 عزیتمک نسیاننی حواله ایلمشدر انکیچون اول خیره اولان عزیمتی او نیدرا کراول  
 عزمنده صادق اولیدی حق تعالی اکانساینی حواله قیلدی و انک عزمی منسی  
 اولدی و شعله دروننه خلل و نقصان کلزدی ﴿ مشوی ﴾ کرچد بر آتش  
 زنه دل میزند ﴿ آن ستارش را کف حق میکشد ﴾ اگر چه اول کاذب دل آتش  
 زنه منی اوزره اورر انک اول ستاره منی کف حق سویندرر آتش زنه چاقمه دیولر  
 ستاره دن مراد بونده کوکلدن ظهوره کلان قصدلر و عزملر درر و تقدیر کلام

بویله دیمک اولور که اگرچه طریق حقه کاذب اولان کسه کوکل چاقنی اور  
واندن نیجه عزملر و قصد شراره سی ظهوره کاور ولیکن انک اول عزیمت و قصد  
و نیت ستاره لنی کفارات الهی سویندرر انکیچون صدق و خلوصه اولین  
عزم و قصدک شمله و فروغی اولوب و نتیجه سی ظهوره کلز

قصه هم در تقریر این آیت \*

بوقصه هم بو آیت کریمه نک تقریرنده یعنی (یا اوقدوا نار الحرب اطفأها الله)  
آیتک تحقیق و تأویلنده در \* مثنوی \* شرفه بشنید در شب معتمد \*  
بر گرفت آتش زنه کاتش زند \* دزد آمد آن زمان پیشش نشست \* چون  
گرفت آن سوخته میگرد پست \* می نهاد انجاسر انکشت را \* ناشود استاره  
آتش فنا) بر معتمد علیه کسه خانه سنده کیجه ایچنده بر شرفه اشتمدی و بیلدیکه  
کندینک خانه سنه بر بیگانه کسه کلدی شرفه شینک قحیله آواز پای معناسته در  
آتش زنه بی طوتدیکه آتش اوره یعنی چاقنی اخذایتدیکه چاقق چاقه و آتش یافه  
خرسز فی الحال کلدی و اول صاحب خانه نک قرا کولقمده اوکنده او توردی چونکم  
اول سوخته شراره لری طوتدی اول دزد آنی پست ایتدی یعنی چاققدن چیقان  
شراره لری چونکم اول قاوطوتدی اما ظلمنده اولان دزدانی پر مغیله پست ایدوب  
سویندردی اول سوخته اوزره دزد سر انکشتی قوردی تا کم آتشک شراره لری محو  
وفانی اوله \* مثنوی \* خواجه می بداشت کر خود میرد \* این نمیدید او که  
دزدش میکشد \* خواجه گفت این سوخته نمناک بود \* میرد استاره از تریش  
زود \* بس که ظلمت بود و تاریکی زیدش \* می ندید آتش کشی را پیدش خویش  
خواجه ظن ایلردیکه اول شرر کندی سندن اولور یعنی سوینور اول صاحب خانه  
بونی کورمدیکه اتی دزد سویندرر خواجه ایسه اول شراره لری کندی کندینک  
سوینور صا نوب بهانه بی سوخته یه بولوب دیدی بو سوخته نمناک ایدی انک  
تر لکنندن و نمناک لکنندن استاره علی الفور سوینور خواجه حقیقت حالی انکیچون  
کوره مدیکه خانه نک درونی اولدن چوق ظلمت و تاریک ایدی لاجرم کندینک  
اوکنده آتش کش اولنی کورمدی یعنی صاحب خانه کندی اوکنده اول آتش  
کش اولان دزدی انکیچون کورمدیکه خانه نک درونی اولدن زیاده ظلمت و زیاده  
تاریک ایدی بس آتشک سوینمینی قاودن و یا خود کندی کندینک ظن ایلدی  
اکثر کسه لک خانه قلبی دخی بو که بکز که درونلرنده قچن برشمله عزی  
و آتش قصدی باقق ایسته سهر آنی نهایی بر کشته واردر اکثرناس اول کشته  
آتش درون اولان کسه بی بیله میوب اتی کندی کندینک منطقی اولدی ظن ایلر

تته کم بو معناله اشارت بیورر \* مشوی \* اینچنین آتش کشی اندر دلش \*  
 دیده کافر نبیند از عیش ( بو بچلین بر آتش کش انک کو کلنده واردر اما کافرک  
 دیده سی آتی عشدن کورمز اندر دلش ده که ضمیر ضمیر قبل الذکر قاعده سی اوزره  
 مابده منده اولان کافره راجع اولور عیش عین مهمله نک و میث فححه لریله کوزده  
 بر نوع مر ضدیر که روثه ضیف و پرر و کوزی قان بورر و تقدیر کلام بویله دیمک  
 اولور که بوذ کر اولسان آتش کش کبی کافرک کو کلی ایچره واردر ولیکن دیده  
 کافر اول نهانی اولان آتش کشی کورلکنندن کورمز و عدم بصیرتی اولدیغندن  
 اول کانون قبیلده اولان شعله قصد و عزیمتی سو بندرن کیدر بیلز \* مشوی \*  
 چون نمی داند دل داند \* همت با کردند ( کردانته ) بردانته نک کو کلی  
 نیچون بیلز دون کسه ایله دوندر یچی واردر یعنی بر عالم قای بونی نیچون بیلز  
 یعنی یلور که هر دور ایلمن کسه ایله برمدور واردر که البته دور ایلمن شی مدور سز  
 اولز و هر متحرک لایب محرک اولنجیه حرکت قیلز پس درون دلد اولان قصد  
 و عزیمتی دخی لایب بر فسخ ایدیچی واردر البته انسانک درونته بر قصد و عزیمت  
 نه کندی کندیله کلور ونه کندی کندیله کیدر عند العارفین کنور یجیسی ودخی  
 کیدر یجیسی معلوم و مشهوددر \* مشوی \* چون نمیکوبی که روز و شب  
 بخود \* بی خداوندی کی آبدی رود) نیچون دیمزن که روز و شب کندیله  
 خداوند سز کندی کندیله کلوب کتمز و عاقل اولان نهاری کونشک طوغه سندن  
 و ایلی دخی آفتابک غروب قیله سندن و آفتابک طلوع وغروبنی دخی مجرد فلکک  
 دورندن و فلکک دورنی دخی مطلق عقول و نفوس سندن بیلز بلکه بوجه ده  
 متصرف اولان همان اول فاعل مختاری یلور و کچیه این کتورن و کوندزی  
 کیدرن دخی نهاری لیل دن سلخ ایلمن همان اول خداوند حقیقی اولدیغنی یلور  
 تته کم سوره قصصده اولان بو آیت کریمه هم بومعنایه دلالت یلور \* قال الله  
 تعالی ( قل أرأیتم ان جعل الله علیکم الیل سرمد الی یوم القیامة من اله غیر الله  
 یا نیکم بضیاء افلاته من قل أرأیتم ان جعل الله علیکم النهار سرمد الی یوم  
 القیامة من اله غیر الله یا نیکم بلیل تسکنون فیه افلاتبصرون ) \* مشوی \*  
 کرده عقولات میگردی بین \* اینچنین بی عقلی خودای مهین) ای مؤثر حقیقیدن  
 غافل اولان کسه سن معقولات اطرافته طولانورسن کور بونک کبی کندی عقل  
 سزلفکی ای مهین یعنی ای خور و حقیق اولان وای فاعل حقیقیدن غافل فلان  
 بو قدر زماندر معقولات اطرافته طولانورسک امام مؤثر حقیقی کیدر بیلز و فاعل  
 حقیقیدن آکا و خبردار اولز سن کندیکک بو عقل سزلفنی کور اگر سن صحیح  
 عاقل اولیدک هر دارک برمدوری و هر ازک بر مؤثری اولدیغنی یلور دک پس بوجه



افعال و آثارك فاعل ومؤثری واجب الوجود اولان حق تعالی حضر تلمی اولدیغنه  
 اقرار قیلوردك چونكم بوقدر آثارك مؤثر حقیقی و بوقدر افعالك فاعل حقیقی سندن  
 غافل اوله سن فی الحقیقه بغایت بی عقل سن و كندی عقل سزله کی دخی بیلن  
 و كورمن سن \* مشوی \* خانه بئنا بود معقول تر \* یا که بی تابکواوی بی هنر  
 ای هنر سز سویله خانه بئنا ایله می معقولتر در یا خود بئنا سز می معقول تر در لایه  
 هر عاقلک قنده معقولتر اولان بودر که هر بئناک البته بر بئنا می وارد بر بئنا سز بئنا  
 ممکن دکلد در کذلک بوبنا، کاشناک دخی لایه بر بانی و صناعی وارد  
 و هر عاقلک قنده بوقدر مصنوعاتک صناعی اولدیغی معقول و محقق قدر

\* مشوی \* خطبا کاتب بود معقولتر \* یا که بی کاتب بئناش ای پسر \* جیم  
 کوش و عین چشم و میم فم \* چون بودی کاتبی ای منهم ) خط کاتب ایله می  
 معقولتر در یا خود کاتب سز می معقولتر در ای پسر فکر و اندیشه ایله هر خطک  
 کاتب ایله اولسی معقولتر در زیر بلا کاتب خط اولق محالدر چونکم کاتب سز  
 خط اولق ممکن دکلد جیم کی کوش و عین کی چشم و میم کی فم صفحه رخسار  
 آدمیده کاتب حقیقی سزای عدم ایمانله منهم نیجه اولور بویله احسن تقویم اوزره  
 انسان صانع حکیم اولنیجه نیجه ظهوره کلور (بیت) استر بسک المغه حکمت  
 کاتب سز سبق \* خامه قدرت نه یازمش صفحه رخسار باق (وهو الذی بصورکم  
 فی الارحام کیف بشاء) آیت کریمه سنک حسبجه انسانی ارحام امهاتدن دله دیک  
 کی تصویر ایلین اول مصور حقیقیدن و آنک صفحه چانه صادر کی ایکی عینی  
 و جملر کی ایکی اذن و نونلر کی ایکی ابروی و میم کی بردانه فی بحر بر ایلین  
 همان اول محرر معنویدر \* مشوی \* سمع روشن بی ز کیراننده \* یا بکیراننده  
 داننده ) مثلاً سمع بر کیراننده سز دمی روشنر یا خود بردانده اولان کیراننده  
 ایله می روشنر بوقدر و محققدر که سمع بر عالم ودانا کیراننده نک و جود بیلر روشنر  
 کیراننده طویجی دیکدر مراد شمعی یا فحجی و آنک روشنالکته ضعف کلد کچه آنک  
 فیلنی مراضله طویجی و قطع ایدجی کسه در لایه سمع نور نه ضعف کسه  
 آنک باشنی طویجی کسه نه نک تدبیری ایله اول سمع روشن ترا لور و اگر بر کسه  
 بر شمعی بقسه اولار و شنالق بولمز و اگر یاقسه و لکن کاه آنک باشنی طویجی  
 روشن ترا لور و اگر بر کسه بر شمعی یاقسه اولار و شنالق بولمز و فیلن المغه تنویر  
 ایتمه هم روشن اولمز پس سمع هر وجه بر عالم ودانا کیراننده به محتاجدر کذلک  
 هر شیئک وجودی بر شمع کیدر لایه برداننده اولان صانه محتاجدر بود کلدر که  
 اول مصنوع اولان شیء بی صانع ظهوره کله بوی اسناد آنک کی رونق و کمال  
 بوله \* مشوی \* صنعتی خوب از کف شل ضرر \* باشد اولی باز کف این بصیر

دوره حکمت اولی

ای بو آتارک مؤثر حقیقی سندن غافل بر خوب صنعت چواق اولان کورک کشفندی  
 اولی اولور یا خود بصیر اولان الی طونجی کسه دمنی اولی اولور بوقرردر که  
 هر صنعت خوب لابد برای طونجی و کوزی کورجی استاد کاملدن اولی اولور  
 والا الی طومین و کوزی کورمین کسه صنعت خوبی دوزمه که قادر اوله مز پس  
 بوقدر مصنوع خوبی که سن کور رسن لابد آنک بر صانعی واردر و اول صانع  
 هم قابض و باسط و بد قدرله آخذ و باطش در وهم بصیر و قدر در ا کر قادر  
 اولسیدی بوقدر مصنوعی کتم عدمدن مرتبه وجوده نیجه کتورردی و اگر بصیر  
 اولسیدی بوقدر صنایع عجیبه بی بویه اشکال غریبه اوزره نیجه دوزردی  
 و بوحایف اکوان اوزره بوقدر نقوش خطوطی نیجه یازردی بوندن معلومک  
 اولسونکه اول صانع خیر هم بصیر و هم قدر در \* مشوی \* پس چودانستی که  
 قهرت میکنند \* بر سرت دبوس محنت میرند \* پس بکن دفعش چو نرودی  
 بچنک \* سوی او کش بر هوا تیر خدنگ \* همچو اسپاه مغل بر آسمان \* تیری انداز  
 دفع زع جان) پس ای فاعل حقیقیدن غافل و عالمک صانعی اولان پادشاهدن  
 جاهل اولان کسه چونکم بوقدر یلد که اول خداسنی عاقبت قهر ایلر و آخر  
 الامر سنک باشک اوزره بلا و محنت دبوسنی اور روسنی نیجه خسته لکاره و مر ضلره  
 مبتلا قیلور و اولدرر پس کندی نفسکدن اول محنت و بلا بی وموت وقایبی دفع  
 ایله شول بر نرود کی جنک ایله اول محی و ممیت اولان فاعل حقیقینک جانبته هوا  
 اوزره خدنگدن اولان تیری چک ته کم نرود لاین کندی اعتقاد باطلی اوزره  
 حضرت حق آسمان جانبته زعم ایلوب آنکله محاصمت قیلوب و بر صدوقه  
 بنوب کر کسار واسطه سیله سمایه چیقوب حضرت خدایله جنک ایدرم دیو هوا  
 جانبته تیرلر آتشدن و بونک قصه سی توارینجه مسطور درای نادان سن مغل عسکری  
 کبی آسمان جانبته زع جانی دفع ایلمکدن اوتری اوق آت ته کم اول زمانده اولان  
 تاتار طائفه سی چن کندیلره متعلق برکسه خسته اولسه انک اقر باسی بریره کلوب  
 آسمان طرفنه اوق اتارلردی وانتر بویله اعتقاد ایدرلر دیکه ملک الموت آسمان  
 جانبته در و اول خسته اولان خانه یه هوادن بری کلور و آنک جانی بدندن زع  
 قیلور پس هوا جانبته تیر اتارلردی تا کم انلرک سه همامدن ملک الموت خوف ایده  
 و اول خسته نک جانی اله میوب کیده اگر بعض خسته صحت بولسه انلر ملک  
 الموت بزم تیرمز دن فرار قیلدی و خسته مز انک نیجه سندن نجات بولدی دیرلردی  
 و اگر اول خسته اولور سه اول ملک الموت بر کلور بردن کلدی و آنک جانی الدی  
 دیو اعتقاد ایدرلردی ای محی و ممیت اولان خداندن غافل اولان نادان سن هم ایسترسک  
 جاهل اولان تاتار طائفه سی کبی جان زعنی دفع ایلمکدن اوتری آسمان جانبته

اوق آت و کند کردن و یابد دوستکدن نزع جانی دفع ایت مغل تاتاره درل  
 \* مثنوی \* یا کر بزازوی اگر تانی پرو \* چون روی چون در کف او بی کرو \*  
 در عدم بودی نرسستی از کفش \* از کف او چون رهی ای دستخوش ( یا خود ای  
 کندینک وجودنده متصرف اولان و جمیع موجوداتده کیف مایشاء تصرف  
 قیلان خدای تعالی حضرت تزلزل غافل اندک قاج اگر قادر ایست اقطار سموات  
 وارضدن چیقوب کت سن آنک ملکندن نیجه طشره کیدرسن چونکم آنک کف  
 تصرفنده مرهون و مقید سن اصلا آنک دست تصرفندن کسه طشره کتیکه  
 وانک تصرف و ملکندن خروج و نفوذ ایتمکه قادر دکادر هر نه بره کیدرسه  
 آنک ملکند و آنک دست تصرفنده در آنک ارادتی اولم نیجه بر بره کتیکه و حرکت  
 ایتمکه هم قادر دکادر اولای نادان سن عدمه ایدک اول قادر اولان خدای تعالی  
 کف تصرفندن قورتدک و بی وجود ایکن آنک دست تقدیرندن نجات بولمک پس  
 ای دستخوش اول پادشاهک کف ارادتندن و دست قدرندن بوعالمه کلدکدن  
 و وجود بولدقند صکره نیجه قورتلورسن بعضار دستخوش بوکونه محلسده زیون  
 و عاجز معناسنه استعمال اولور دیشملر در سروری مرحوم دخی دستخوش  
 خوب دست و ناز پرور معناسنه در دیشملر اما دستخوش ای خوش صنعت دیمک  
 معناسنه اولقی ذکر سبب اراده مسبب طریق اوزره قاعده به موافق قدر یعنی ای  
 الینک صنعتی خوش سنک صنعتک کندی الیکدن قورتلمدیغی کبی سن هم کندی  
 صانعک دست تصرفندن نیجه قورتلورسن وانک حکمندن و ارادتندن قاجوب  
 نه جائینه فرار قیلورسن \* مثنوی \* آرزو جست بود بگریختن \* پیش  
 عدلش خون تقوی ریختن ) آرزوی نفسی استمک حقندن قاجقدر اول خدانک  
 عدلی او کنده تقوی قانی دو ککدر آرزو بونده نفسک مرادی و مشتھاسی  
 معناسنه در ورسبیل استعمار و تخیلیه حضرت مولانا قدس سره الاعلی تقوایی  
 بر ذی روح انسان منزله سنه تزلزل ایلمشدر و حضرت حقندن قاجق نه وجهله  
 اولدیغنی بوکونه تعبیر ایدوب سوبله مشلدر که ای نفسک مشتھاسنه طالب اولان  
 کسه نفسک مرا دنی و آرزو سنی استمک حق تعالیکن امرندن و دست ارادتندن  
 قاجقدر اندن صکره اول پادشاهک عدلی او کنده تقوانک قانی دو ککدر وانک  
 روحنی ضایع ایتمکدر اما نفسک مرادنی ترک ایلمسک و کندیکی اول عادل اولان  
 پادشاهک حکمنه و ارادتمه تسلیم قیلسک بو اعتبارله خلقندن حقه قاجش اولورسن  
 وانک عدلی او کنده تقوایی احیا قیلورسن که تقوی اصل ماسوادن پرهیز قیلمقدر  
 و ماسوادن پرهیز قیلق ایسه نفسک آرزو و مرادنی ترک ایتمکله اولور و حضرت  
 حقا طاعتی بولنه کتیکه میسر اولور پس هر کیم که کندی نفسک آرزو



و مرادنی ترك ایلدی و حق تعالی حضرتلری وکیل انخاذا ایدوب بالکایه کندی  
 امورنی اگا تسلیم و تقوی ایض قیلدی کالبه متقی اولدی و تقوایی احیا قیلدی متقی  
 اولوق استین کسه بودنیانک حظوظ و لذاتدن پرهیز قتیاق لازمدر ﴿ مشوی ﴾  
 این جهان داهست و دانش آرزو \* در کر یزاد آنها و آرزو \* چون چنین رفتی  
 بدیدی صد کشاد \* چون شدی درضدان دیدی فساد) فی المثل بوجهان دامدر  
 وانک دانه سی آرزوی نفساندر دانه لدن قاج و علی الفور یوز کتور مصرع ثانیده  
 اولان آرزو مر کبدر آرا مر در زوزرو افظندن محفقدن روی آرزو تقدیرنده در  
 یعنی بوجهان فی الحقیقه دام کبدر و بودام جهانک دانه لری مشتیهات نفسانیه در  
 اول دام جهانک دانه لری مشابه سنده اولان مشتیهات نفسانیه دن فرار ایله علی الفور  
 حضرت حقه یوز کتور وانک امر نه و حکمنه انقیاد ایله و بوجهان صور بدن  
 اعراض ایدوب اول خداوند جلیلک مشاهده سنه و جمال کائناتک معاینه سنه توجه  
 ایله چونکم طریق حقه سن بو ذکر اولئان کبی کیده سن نیچه یوز کشاده لك  
 کوررسن و نیچه بیک فتوحه کنیدیکی ایر کوررسن اما چونکم بونک ضدی اوله سن  
 و طریق حقه بو ذکر اولئان قاعده نک عکسی اوزره سیر قیله سن یعنی طالب آرزوی  
 نفسانی و مائل مشتیهات جسمانی اوله سن نیچه یوز فساد کوررسن و کنیدیکی  
 فاسد و اصابیل مرتبه سنه ایر کوررسن ﴿ مشوی ﴾ پس پیمر گفت استفتوا  
 القلوب \* کر چه مفتیان برون کوید خطوب) پس پیغمبر علیه السلام  
 حضرتلری دیدی قبلر بکردن استفتایلاک کر چه مفتیلر سزه طشرده خطوب  
 سویلر اگر چه سزک مفتیلر بکر طشرده خطوب سویلر سه ده دیمک هم وجه در  
 خطوب خاه جمجه نک ضمه سیله خطبک جمعیدر خطب امره دیرلر نه کم هذا خطب  
 جلیل دبرلر امر عظیم معناسن و برلر بو بیت بو حدیث شریفه اشارتدر قال النبی  
 صلی الله علیه وسلم ( استفت قلبک وان افتساک المقتون) رواه البخاری فی تاریخه عن  
 وابصه کذا فی الجامع الصغیر و حدیث شریفه حضرت نبی علیه السلام واحده  
 خطاب ایدوب حضرت مولانا بو بیت شریفه جهله ایراد ایلرلر نه نکته بودر که  
 بو حدیث شریفک موردی خاص حکمی عام اولدیغنه اشارت ایدرلر و توضیح معنی  
 بو یله دیمک اولور که هر بار که آرزوی نفسی ترك ایدوب حضرت حق جانبسه  
 متوجه اوله سن حضور قلبه واصل اولورسن و نیچه یوز کشادک بو اورسن اما بونک  
 عکسنه اواسک در ونکده نیچه فساد کوررسن پس پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام  
 حضرتلری بیور دیلر سز قبلر بکردن فتوی طلب ایلک اگر چه مفتیلر بکر سزه  
 خارجه اوامر سویلر سه ده و صلاح و فسادک نه ایدو کنی تعلیم ایلر سه ده خارجه  
 اولان مفتی هر نه قدر صلاح و فساددی سویلر سه و ترقی و تنزل نه ایدو کنی بیان

ایله سه بنه افسان کنندی قلبنده صلاحنی وفسادنی بینک وترقی وتترانه عالم اولوق  
 لازمدر ترقی وصلاح حضرت حقه متوجه اولمقدن وقلبه محبت الهیه طولمقدن  
 عبارت اولور وتترل وفساد نفسک مشتیهاتنه منه مک اولمقدن وحظوظ  
 عاجله به اشتغال قیلقدن کنایت اولور ❖ مثنوی ❖ آرزو بگذارتارحم  
 آیدش ❖ آزمودی که چنین می بایدش ( آرزوی نفسی قوت تا کم اول خدایه رحم  
 کله نجر به ایلدی که اکابونجیلین کرک یعنی نفسک مرادو آرزوسنی ترک ایله تا کم  
 اول خدایه رحم ایتمک کله وسنک حالکی کوروب رحمت قیله نیچه کره تجربه  
 ایلدی که اول خدایه آرزوی ترک ایتمک کرکدر ❖ مثنوی ❖ چون نتانی  
 جست پس خدمت کنش ❖ تاروی از حبس اودر کاشنش) چونکم صبرامغه  
 قادر دکل سن سن اگا خدمت ایله تا کم انک حبسندن انک کاشنه کیده سن یعنی چونکم  
 حق تعالی حضرت تیرینک ملکندن چقمغه ودمت تصرفندن خلاص اولغه قادر  
 دکاسن پس لازم کلدیکه اگا خدمت ایله سن تا کم حبسندن قورتوب انک کاشنه  
 کیده سن و مقام امنده قرار ایدسن ❖ مثنوی ❖ دمبدم چون تو مر اقب  
 میشوی ❖ دادمی بینی وداوری غوی) دمبدم چونکم سن مر اقب اوله سن ای غوی  
 همیشه دادود اور کور رسن یعنی اگر سن همیشه کنندی احوالکه مر اقب اوله سن  
 وهر رفعلکی محاسبه قبله سن همیشه عادل اولان حاکی وایک عدانی کور رسن  
 یعنی اگر ایتمک ایدرسک انک مقابله سننده حسن جزا مشاهده قیلورسن واکر کلاک  
 ایدر ایتمک هم انک مقابله سننده عاجله انک منلی بر سینه کور رسن همیشه بودار مکافات  
 ایچره هر عملکه مناسب اول داوردن بر حات کورمک مقرردر ❖ مثنوی ❖  
 وریندی چشم خود را از احتجاب ❖ کار خود را کی کرد آفتاب) واکر کنندی  
 کوز یکی احتجابدن باغلبه سن یعنی کنندی احوالکه مر اقب اولیه سن ونفسانی  
 اولان کارره مشغول اولغله حق تعالی حضرت تیرینک داور لکنی مشاهده قیلقدن  
 تعالی ایله سن آفتاب حقیقی کنندی کارنی فخر قور یعنی اول دائما هر کسه  
 علمنه کوره جزا ویرمکه دروهر کسی مستعد اولدیغنی مرتبه به ابر کورمکده در  
 اگر سن کوز یکی انک مشاهده سندن باغلبه سن اول کنندی کارنی بنه ایله

❖ وانمودن پادشاه باهر امتصیان در راه ایازدر سبب فضیلت ومرتبت ❖  
 ❖ وقربت وجامگی او برایشان بوجهی که ایشانرا محبت واعتراض نماند ❖

بوسرخ شریف پادشاهت امرایه وایازک بولنده متعصب اولان وانک حقتده  
 تعصب قیلان طائفه به اول ایازک سبب فضیلتنی ومرتبه سنی وقربتنی وانک انلر  
 اوزره جامه لکنی آشکارا کوسرتمک بنیاتنده در شول بوجه اوزره که امرایه وانک

حقیقه متعصب اولان طائفه بخت و اعتراض قایمه ❀ مشوی ❀ چون  
 امیران از حسد جوشان شدند ❀ عاقبت بر شاه خود طعنه زدند ❀ کین ایاز توند اردسی  
 خرد ❀ جامکی ❀ سی امیر او چون خورد ( چونکم امیرل ایازه حسد ابلد کلرندن  
 جوشان اولدیلر و درونلرندن حسد صفتلری قینایوب عاقبت کندی شاهلرینه  
 طعنه اوردیلر بویله دیو که ای شاه عادل بوستک ایازک اوتوز عقل طوتمز پس  
 او اوتوز امیرک جامه لکنی نیچون بر یعنی انک قفتان بهاسی اولان قریه لر اوتوز  
 امیرک قفتانی بهاسی اولان قریه قدر واردر پس انک بو قدر امر او اوزره فضیلت  
 و مزیتی نه در که انک جامه لکی بوجه دن زیاده اوله دیدیلر ❀ مشوی ❀ شاه  
 بیرون رفت با آن سی امیر ❀ سوی صحرا و کهستان صید کیر ❀ کاربانی دید از دور آن  
 ملک ❀ گفت امیر براروای مؤتفک ❀ رو پیرس از کار و انرا برصد ❀ کز کدامین شهر اندر  
 میرسد ( پادشاه اول اوتوز امیرایله طشیره کندی صحرا و کوهستان جانینه صید  
 طونجی و شکارل ایدجی اولدیغی حالده اول ملک اراقدن بر کار وان کوردی  
 بر امیره دیدی ای عاجز و منقلب یوری مؤتفک عاجز و منقلب دیمک معناسنه اولور  
 یوری وارصد اوزره اول کاروانه صور که اول کاروان قغنی شهردن ایریشور  
 رصد یولدن کلنی و کیدنی کوزتمکه دیرلر و کوزه دجک محله دخی دیرلر یعنی وار اول  
 کاربانک یولی اوستنده طور وانلر نه بردن کلور انلردن صور دیدی ❀ مشوی ❀  
 رفت و پرسید و بیامد که زری ❀ گفت عزمش تا کجادر ماندوی ( اول امیر کندی  
 و اول کاربانندن نه بردن کلور سز دیوسؤال ابتدی انلر بری شهرندن کلور ز  
 دیو جواب و پردیلر و اول امیر پادشاه کلدی بویله جواب و پردیکه پادشاهم اول  
 کاربانری شهرندن کلورلر پادشاه امیره دیدی اول کاربانک عزمی نه بره دکدرونه  
 جانبه کیدرلر اول امیر عاجز قالدی وانلرک نه حابه کیده جکندن خبر ویره میوب  
 مقبر اولدی ❀ مشوی ❀ دیگر یا گفت روای بو العلاء ❀ باز پرس از کاروان که  
 تا کجا ❀ رفت و آمد گفت تا سوی یمن ❀ گفت رخنش چیست هان ای مؤتمن ( پس  
 سلطان مجو اول امیری قویوب غیری امیره دخی دیدی ای بو العلاء یوری اول  
 کارواندن کیر و صور که انلر نه بیره دک کیدرلر و نه منزل و مقامه دک سیر ایدرلر اول  
 پیک هم کندی واروب اول کارواندن سؤال ابتدی و دونوب پادشاه کلدی  
 جواب و یروب دیدی پادشاهم انلر یمن جانبته دک کیدرلر پس پادشاه اکایدی  
 ای مؤتمن آگاه اول کاربانک رخت و متاعی ندر مؤتمن امن قیلمش معناسنه اولور  
 ❀ مشوی ❀ ماند حیران گفت بامیری دکر ❀ که بروا پرس رخت آن نفر ❀ باز آمد  
 گفت از هر جنس هست ❀ اغلب آن کاسه های راز بست ( اول امیر اول کاربانک  
 رخت و متاعی نه ایدو کئی بیله میوب وانلردن خبر ویره میوب حیران قالدی پس



پادشاه برغیری امیره دخی دیدیکه یوری اول نفرک رخت و متاعندن کیر و صورت  
 پس اول امیر دخی واروب اول کاربانک رخت و متاعندن سسؤال ایلدی وانلره  
 سزک متاعکر نه در دیوسویلدی انلر اکا جواب و پردکد نصکره دونوب کیر وکلدی  
 پادشاهه جواب و یروب دیدی پادشاهم هر جنسندن وارد را ما انلرک اغلب متاعی  
 ری شهر نه منسوب اولان کاسه در دیدی رازدن مراد ری شهر یدر فچن ری  
 لفظنک آخر نه یاه نسبی کتور لسه برالف ودخی زاز یاده ایلوب اند نصکره یاه نسبی  
 کتور لر و بوا میرک هر برینک عقلی کتد کچه اولیکی امیردن ناقص اولدیغنه  
 بومخلده اشارت وارد ز برابوجه سی پادشاهک خطابنی ایشیدر لر و اول کاربانه  
 کلان امیری کور لر دی مع هذا تعقل ایدوب امدی بعض سسؤال دخی پادشاه بکا  
 سسؤال ایلر سه بن اکانه جواب و یرمک کر کدر دیوفکر و اندیشه قلبوب همان پادشاه  
 نه دن سسؤال ایلر سه واروب انجق اندن جواب کتور ردی ته کم بوا میر رخت و متاعندن  
 جواب کتور دی \* مشوی \* کفتی بیرون شدند از شهر ری \* ماند حیران  
 آن امیر سنست پی) چون پادشاه اکا دیدی اول کاربان ری شهر ندن فچن طشره  
 اولدی لر و اندن نه زمان ده چقوب بومنزله قاج کونده کلدی لر اول سست پی اولان امیر  
 حیران قالدی و اول ضعیف روشلو و زیون کید شلو و پیک بوسسؤاله جواب و یره میوب  
 عاجز قالدی \* مشوی \* همچنین ناسی امیر و پیشتر \* سست رأی و ناقص  
 اندر کروف) الحاصل بوا سلوب اوزره اوتوز امیره دک دخی زیاده رک سست رای  
 و کروف رده ناقص ایدیلر هر بریسی جدا جدا واروب انجق همان نه دینل دیسه  
 خبر کتور دی لر و انلرک سست رای اول سنسه و کروف عقلیه ده ناقص اولد قلی رینه بو حالت  
 دلالت ایلر که بوجه نک حضور نده پادشاه برینی اول مصلمت ایچون ارسال  
 ایلوب اند نصکره اکا ایلان نیجه اولدی دیوسسؤال ایلد کده اول جواب و یره میوب  
 اول مصلمتدن اوتری برینی دخی کوندر وب اول دخی انجق همان اندن جواب  
 کتور وب یره مد کده غیری امیر لره لازم اولان بوا دیدیکه هر بری اول مصلمتسه  
 کتد کده تعقل و تفکر ایدوب و کندی سنه بویله دیوسو یلیدی که پادشاه بنی اگر چه  
 شو خدمته کوندر دی اما اگر اول بتدن مقدم کلان امر ایه سسؤال ایلدی یکی بکا دخی  
 بو کاربانک بعض احوالندن سسؤال ایلر سه اکا کوره جواب و یرمک لازمدر امدی  
 جوانی بوقلم و بونلرک نقیر و قطمیر هر حالنی سسؤال ایلدلم دیوب پادشاهه اند نصکره  
 کیده لم تا کم بند نصکره بر آخر آدم کلکه محتاج اولیه و بر جزوی شیدن اوتری  
 پادشاه بر آخر کسه بی ارسال قلبیه بویله دیدی و کندی کندویه بویله سویلدی  
 \* مشوی \* کفت امیر انرا که من روزی جدا \* امتحان کردم ایاز خویش را \*  
 که پیرس از کاروان که از نجاست \* او برفت این جله و ابرسید راست \* بی وصیت

بی اشارت يك بیک \* حال شان دریافت بی ری و شک \* هر چه زین سی  
 میراندرسی مقام \* کشف شد زوآن یکدم شد تمام ( پس پادشاه اول امرایی  
 ازام ایدوب انلره دیدیکه ای امیرلر بن برکون جدا کنسیدی ایازی امتحان ایلدم  
 بویله دیو که ای ایاز وار کار باندن صورتانه بردن ونه جانبدن کلورل اول ایاز کنسیدی  
 بوجه بی راست و بی قصور و بی کاست صورتدی وصیت سز و ایماوا اشارت سز  
 بر برانلرک حالی بی ری ب و بی شک یلیدی ونیجه اولوب نیجه اولد قلوبنه ونه جانبه  
 عزم قیلد قلوبنه بالکلیه عالم اولدی اندنصرکه بکاکلیدی هر نه که بو اوتوز امیردن  
 اوتوز مقامده کشف اولد یسه اندن او برده تمام اولدی سی مقامدن مراد  
 بو اوور که پادشاه بر امیری اول کاربانه خبرالمقدن اوتری کوندرد که بر مقامده  
 ایدی اول کتد کننصرکه بر مقامده دخی کلوب بر مقدار قائم اولدی و اول کلد کدن  
 صکره بر بن دخی کوندروب بر مقامده دخی کلدی و انده دخی اول کلنجه بر مقدار  
 توقف قیلدی بو اسلوب اوزره اوتوز مقامده ک نقل قیلیدی و اوتوز که هر بر بی  
 رخبر ایچون کوندروب انلرک هر برندن اول خبرک نتیجه سی کشف اولدی اما  
 بونلردن مقدم ایازی برکون بر مقامده بر سبیل امتحان تنها بر کاربانه وار شو کاربان  
 نه بردن کلور خبرال دیو کوندردی واروب انلرک جمع احوالندن استخبار واستفسار  
 ایدوب پادشاه کلدی پادشاه اکا هر نه سؤال قیلدیسه بر بر جواب و پردی و بو  
 اوتوز امیردن اوتوز مقامده کشف اولان معانی بر مقامده بالکن ایازک وجودندن  
 بالتعم والکمال کشف اولدی پس پادشاه انلره دیدی ای امیرلر سیرک اوتوز بکرک  
 عقلمندن بالکن ایازک عقلی زیاده درانکیچون انک جامه لکنی سزک جمله کرک جامه  
 لکنندن زیاده ایلدم دیدی پس بونده پادشاه من مراد هر عاقل و عادل دنیا  
 پادشاهی اولوب لابد بر زیاده عاقل کسی بی کنسیدی به ندیم و ایاز کبی مقرب قیلوب  
 و بعض امرانک انک حقننده حسد قیلوب وطعن و تشنیع اوروب پادشاه معنوی  
 زیاده در دیمه سی اولسه ده جائزدر و پادشاه من مراد پادشاه معنوی و ملاک  
 اخروی اولان مرشد کامل اولوب ایازدن مراد عاقل و داننا و آخرت اصحابی اولان  
 مریدلری و محبعلری انک حقننده حسد قیلوب وطعن و تشنیع اوروب پادشاه معنوی  
 اولان مرشد دخی انلره بنانی کمال عقلمندن بز زیاده فقه مندن اوتری سزک جمله کردن  
 زیاده سودم و نانی کننده خلیل و مصاحب اتخاذ قیلدم دیو جواب و یرمک دخی  
 جائزدر ولیکن اکثر انسانک طبعی جبره مائل اولوب وجهد و اکنسایبی انکار  
 قیلوب مرشد طرفندن بو مرید عالم و عاقلدر مجرد بنانی عقلمندن اوتری سودم  
 دیسه انلردامن جبره تمسک ایدرلر و نیلیم حق تعالی ازنده اکا اولقدر علم و عقل  
 و یرمش بزه دخی کفایت مقداری بو قدر عقل و یرمش بونی زیاده ایلک نیجه قابلدر

دیوبی اختیاراقی بولنه کیدرلنته کم بوسرخ شریفله بومعنايه اشارت ایدوب بیوررل

❁ مر افعه امر آن حجت بشهه جبرئانه وجواب دادن شاه ایشارا ❁

امر انک اول حجتی جبرئانه اولان شبهه اله مر افعه قیلدیلرینک و پادشاهک انلره جواب و یرمه سنک بیایدیر ❁ مثنوی ❁ پس بکفتند آن امران کین قنیت \*

از عنایتهاست کار جهه نیت \* قسمت حقست مه راروی نغز \* داده

بختست کل را بوی نغز) چونکم امر اشاءدن ایاز حقنده اولان بومدح و ثنائی

ایشیدیلر پس اکابر سبیل حجت اول امیرل دیدیلر که بو برفندیر اول الهک

عنایتلرندن جههوا کتسابک کاری دکلدربلکه دادیار بدرماهک روی نغزی قسمت حقدر

کاک بوی نغزی داده بختدر یعنی اول امیرل کتسدیلرک تقصیرنه معرف اولیوب

بلکه جبرئانه بو کونه حجت اراز ایدوب دیدیلر بو عقل و ذکا باشکه برفندرکه

مطلق الله تعالی ک عنایتلرندرسعی و جههک بونده کار ومدخلی بوقدرنته کم

ماهه روی لطیفی ورخسار منبری حق تعالی قسمت ایلدی اول ماه آنی جههله بولدی

و کذلک بوی لطیف دخی کله کندی بخت مسعودنک داده وعطاسیدر اول کل

انی کسبله حاصل قیلدی پس بزبو خصوصه نیه قادر ز دیدیلر ❁ مثنوی ❁

کفت سلطان بلکه آنچه از نفس زاد \* ربع تقصیرست ودخل اجتهاد \* ورنه

آدم کی بکفتی با خدا \* ربنا انا ظلمنا نفسنا \* خود بکفتی کاین کنه از بخت بود \*

چون قضا این بود حزم ماچه سود) امر ا چونکم جبری اولان حجتلرین اراز

ایلدیلر و بزبو خصوصه انجق عقلنر تدبیری قدر تدبیر ایتدک بونده بز تقصیر ایتدک

دیوسو بیلدیلر پادشاه انلره جواب و یروب دیدی بلکه اول اعمالکه نفسدن طوغدی

لابد ایا کیدن خالی دکلدربار ربع تقصیر و یا خود دخل اجتهاتلر اکر نقصان و خسران

ایسه اول ربع تقصیردر و اکر نفع وفایه ایسه اول اجتهادک جلیبدر اکر چه

بوجهده تقدیرک دخی مدخلی واردر ولیکن اختیار و تدبیر هم مطلق سلب اولمز

والا آدم حضرتلری حین تقصیرده خدای تعالی حضرتلرینه (ربنا انا ظلمنا)

چین دیردی ونه وجهله کندی نفسه ظلم ایلدیکنه اعتراف ایلدی اکر اول تقصیر

و کنه صافی بخت و تقدیردن اولیدی خود دیردیکه بو کنه بختدن ایدی چونکم

قضا بویادی زم حزم و احتیاطمن نه فایده ایدر آدم حضرتلری خود بویله دیدی

بلکه ای زم ربمز و پروردکارمن بز نفسه ظلم ایتدک بو خطا و کنه بزم تقصیرمن

دندر دیو اعتراف ایلدی (ربنا ظلمنا انفسنا) دیوسو بیلدی بو آیت کریمک تفسیری

جلد اولده \* اضافت کردن آدم زات خویش \* سرخنده هرور ایلدی انده طلب

اولنه بکفتی ده اولان یا حکایه ایچون در غفلت اولمیه که شعی وجان عالم خطاب



ایچوندر ظن ایبلشردر انلرک ویردبکی معنی اختیار قیلیمه ﴿ مشوی ﴾ همچو  
 ابلیسی که گفت اغویتنی ﴿ توشکستی جام ومارا میرنی ﴾ خود آدم حضرت ناری  
 ابلیس کی دیردی که فیما اغویتنی سن صیدک جامی و بزى اوررسن نته کم شیطان  
 فیما اغویتنی دیدی یعنی سن بنی اغوا ایلدکک سبیلله دیواغوا واضلا لی مطلق  
 حضرت حقه اسناد ایلیوب کندوبی مجبور و بی اختیار یلیدی و جام قصد  
 و تدبیر مزى سن صیدک وینه بزه جامی نیچون صیرسن دیواوررسون دیمک مفهومی  
 سو یلیدی اما حضرت آدم بویله سو یلیدی و جیره متعلق کلام ایلیدی بلکه عذر  
 و تقصیر متعلق کلام سو یلیدی و ظلمی کندی نفسنه اسناد ایلیدی بویتله اشارت  
 اولنان آیت دخی جلد اولده اول سرخده مرور ایبلشدر ﴿ مشوی ﴾ بل قضا  
 حقت و جهد بنده حق \* هین مباح اعور چو ابلیس خلق ) بویت هم سلطان  
 محمود اسانندنر یعنی امرایه خطابا دیر که اول یله دکلدر که بنده نک اعمالی بالکلیه  
 قضا دن اوله و بنده مطلق مجبور و بی اختیار اوله و یا خود بنده نک مطلقا جهد  
 و اختیار یله اوله قضا و قدرک انده مدخلی اولیه بایکه قضا حقدر و بنده نک جهد  
 و اختیار جزویه سی دخی حقدر صقین ابلیس کهنه کی اعور اوله خلق کهنه  
 معناسنه در واعور بونده یک چشم معناسنه در که مرادندن همان برجانبی کور یچی  
 و درست کور یچیدر دیمک اولور نته کم ابلیس همان بالکن بر طرفی کور یچیدر نته کم  
 آدم حضرت نرینه سجده ایله امر اولند قده همان آدمک طینی کوردی دینی و یقینی  
 جانبین کورمدی و بوندن صکره حق تعالی اکیا ابلیس نیچون امری طوتمدک  
 و آده سجده ایتمک و بکاطاعت ایتمک طریقنه کتمدک دید کده بالکلیه قضا و قدر  
 جانبینی کوروب و اغوابی حضرت حقه اسناد ایلیوب کندینک اختیاری و اقتضاسنی  
 کورمدی پس کر کدر که آدم اوغلی کهنه اولان ابلیس کی یک چشم اولیه و همان  
 برجانبه نظر قمله اگر قضا و قدر جانبینی کورر و آنی حق و ثابت ییلور سه جهد  
 و اختیار جانبینی دخی کوره و آنی هم باغل ییلوب حق و ثابت ییله ﴿ مشوی ﴾ در تردد  
 مانده ایم اندر دوکار \* این تردد کی بود بی اختیار \* این کنم یا آن کنم او کی کوید \* که  
 دودست پای او بسته بود (مثلا ایکی کار اورته سنده ترددده قالمشز بو ایکی کار اورته  
 سنده متردد اولوق اختیار سنز چن اولور بو کاری ایلم بو خود اول کاری ایلم او کسه  
 چن دیر که آنک ایکی الی و ایکی ایغی بسته اوله یعنی ایکی الی و ایکی ایغی بسته  
 و مقید اولان کسنه مجببا شوایشی می اشلم و یا خود انی قویوب بو کاری اشلم  
 دیمز برا که اول مجبور و مضطر در ایکی کار دن بریسنی اشلم که قادر اولم یعنی  
 ییلور و اصلا متردد دخی اولم انکی چون که تردد اختیار و استطا عدن ظهوره  
 کارر ﴿ مشوی ﴾ هیچ باشد این تردد در سرم \* که روم در بحر و یا بالارم \*

این تردد هست که در موصل روم \* یارای سحر تا بابل روم \* پس تردد را نباید  
 قدرتی \* ورنه آن خنده بود بر سبلی ( هیچ بنم باشد ه بوتردد اولور می بویله  
 دیو که بخرده کیدم ودر یا اوزره بی سفینه مشی ایدم و یاخود بالا و هوا ده اوچام  
 یعنی هیچ سنک و بنم باشد در یاده یور یمک و یاخود هوا ده اوچق ترددی یوقدر  
 زیر ایلورز که در یاده یوزمکه و هوا اوزره پرواز ایلکه بزده قدرت واسه تطاعت  
 یوقدر اما باشد بوتردد وارد که موصله کیدم یاخود سحر او کر نمکدن اوتری  
 بایله دک کیدم بابل عراق ده شول موضعک اسمیدر که هاروت وماروت آمده اولان  
 قیوده حبس اولمشلردر و بونک تحقیقی و تفصیلی بشنجی دفترده و اولکی دفترده  
 هم مرور ایلشدر یعنی بومقدور بشر و ممکن و میسر در که شوایکی کارک مابیننده  
 متردد اوله سن و دیه سنکه عجبابن تجارت قیلقدن اوتری موصل جاننده می کتسم  
 و یاخود سحر او کر نمکدن اوتری چاه بابل سمته می سپر ایدم بویا کینه انسانک  
 قدرت واسه تطاعتی اولدیغدن اوتری انسان بویا کونه ایکی کارک مابیننده متردد  
 اولور اما برکسه که ایکی کاردن برینه واصل اولیه جفنی محقق بلسه اصلا متردد  
 اولز وانک و صولنه دخی قصد و عزیمت قیلز پس ترده بر قدرت واسه تطاعت  
 لازمدر یوخسه اول تردد بر سبلی اوزره خنده اولور یعنی برکسه نک قدرتی  
 و استطاعتی اولسه و مع هذا ایکی کارک مابیننده متردد اولسه آنک اول متردد  
 اولسی صحیح و صادق اولز بلکه همان بر صقاله بیغه کولک اولور و مجرد اغبو بازی  
 قیلندن اولور ❁ مشوی ❁ بر قضاکم نه بهانه ای جوان \* جرم خود را چون  
 نهی بر دیگران \* خون کنند زید و قصاص او بعمر و \* می خورد عمر و بر احد  
 حدخر) چونکم جرم و زلت انسانک من وجه کندی نفسندن و اختیارندن  
 ظهوره کاور پس ای جوان جرمی اشلیوب قضایه بهانه قومه کندی جرمی  
 غیر یلره اوزره نیچون قورسن و نه جهتمدن بوجرم بنم نفسندن دکدر قضا دندر  
 و یاخود شیطانک اغوا سندن و یاخود عمروک و بکرک بنی اضلال ایل سندن  
 دیرسن مثلا زید قان ایلر و آنک قصاصی عمروده اولور می عمر و خراجچر واحد  
 اوزره حدخر اولور می بومثبت و مقرر در که اولز بویتده استفهام تقریری معناسی  
 وارد یعنی عمر و قان ایلسه زیده انکیچون قصاص اولدیغی مقرر و عمر و خراج  
 ایچسه اندن اوتری بکره حد اولدیغی هم مثبت اولدیسه سندخی بر جرمی اشلد کده  
 جزاسی غیر یی به اولز بلکه همان سنکیچون اولور چونکم بویله درس اول جرمی  
 غیر یلره نیچون اسناد ایلرسن کر کدر که جرمی کندی نفسکه اسناد قیله سن وهم  
 مسترف اوله سن ❁ مشوی ❁ کرد خود بر کرد و جرم خود بین \* جنبش  
 از خود بین و از سایه مبین \* که نخواهد شد غلط پاداش میر \* خصم را میداند

آن میر بصیر ) ای مجرم کندی اطرافکی طولان و کندی جرمکی کور جنبشی  
 کندی ذاتکدن کور وسایه دن کورمه که امیر غلط پاداش اولمز بوجه اوزره غلط  
 پاداش وصف ترکیبی اولور اما وصف ترکیبی اولمزسه هم جا زدر بوجه  
 اوزره معنی امیرک پاداشی غلط اولیسردر دیمک اولور خصمی اول امیر بصیر  
 یلور بعض نسخهده خصم رامی داند آن خصم بصیر واقع اولشدر بوتقدیر  
 اوزره معنی خصمی اول بصیر اولان خصم یلور دیمک اولور امیر بصیردن مراد  
 حق تعالی در که فوللرینک جمیع احوالی کور بجی بر امیر و حا کدر خصم بصیردن  
 مراد هم اول خدای تعالی اولور که لابد کافر اولتره و جرم و معصیت قیلتله اول  
 خدا خصم در جنبش از خود بین دیمک جنبش را از نفس خود بین و از سایه خود  
 مین دیمک تقدیرنده اولور و انسانک عند المحققین کندی نفسندن مراد اصل  
 عین ثابتسی اولور و بوجسد اکانسبت سایه مشابه سنده اولور و اما محقق اولین کسه لک  
 قنده نفسندن مراد بوجود مجازی وسایه دن مراد وسوسه شیطان  
 و افعال جسمانی و اسباب دنیوی اولور بویکی بیتک تحقیقی و توضیحی بویه دیمک  
 اولور که ای بنی آدم کندی احوال و اطراف که طولان جنبش و حرکتی سایه کی اولان  
 وجود مجازی دن کورمه دیمک اولور اما وجه ثانی اوزره معنی ای آدم اوغلی کندی  
 اطرافکی طولان و کندی جرمکی کور جرم و معصیت طرفنه اولان جنبش و حرکتی  
 کندی نفسکدن بیل مانند سایه اولان و ساوس شیطانیدن و اسباب دنیوی  
 و جسمانیدن کورمه که اول جرم و معصیت طرفنه اولان جنبش و حرکتک  
 مقابله سنده سن لابد امیر حقیقیدن جزا و پاداش کور رسن زیرا امیر حقیقی  
 غلط پاداش اولیسردر لابد اول علیم و بصیر اولان امیر حقیقی کندی امر نه  
 مخالفت قیلان خصمی یلور یا خود معنی ای مجرم جرم و معصیت طرفنه ایلدی بک  
 جنبش و حرکت ایچون اول امیر حقیقینک سکا جزا و پاداشی کور که اول امیر  
 حقیقینک جزا و پاداشی غلط اولیسردر و بر آخر کسه به اول پاداش انتقال  
 و اصابت قلیسردر زیرا اول عاصیله و کافرله خصم اولان بصیر خصمی یلور  
 ولابد آنک جزاسی و پاداشی هر نه ایسه اکا کوره انی و برر و مستحق اولسد یعنی  
 مرتبه انی ابر کورر \* منوی \* چون غسل خوردی نیاید تب بغیر \* مزد  
 روز تو نیاید شب بغیر ) مثلا چونکم سن غسل ییه سن حی غیر یه کلدی سنک  
 کوندزک مزدی کیجه غیر کلدی یعنی محرم صفر اولان و طبیعت حرارت و برن  
 صلی چونکم سن بیدک آنک ستمه سی دخی سکا کور پس حظ نفسه متعلق بر فعلی  
 که سن اشلیه سن آنک جزا و پاداشی هم سکا طاند اولور سنک کوندز اشلی بک  
 عک مزد و جزاسی کیجه غیر یه بکن بلکه ینه سکا کور و هر کسک نفسی نه



عمل اشارسه لابد انی حمله اولور ته کم ( ولاترز وازره و زر اخری ) آیت کریمی  
 بومعنايه دالات قیلور ❁ مثنوی ❁ درچه کردی جهدگان باتونکشت \* توجه  
 کاریدی که نامدر بع کشت ) ای بنی آدم سن نده جهد ایلد ککه اول سکاراجع  
 اولدی سن نه اکدک که کشتک ربع و محصولی کلدی بو بیک ایکی مصر عنده بله  
 استنهام تقریری وارد زرا تقدر کلام بویله دیک اولور که ای آدم اوغلی  
 بودنیاده سن عمل و کارده سعی و جهد ایلد ککه انک جزا و پاداشی آخر سکا عاند و راجع  
 اولدی بومقرر در که انک جزا و پاداشی آخر الامر سکا عاند و راجع اولدی و سن بومزرعه  
 دنیاده نه کونه نخم ا کد انکه اول مزروع اولان تخمک محصولی سکا کلدی  
 بومحتمل در که انک محصولی سکا کلدی لابد هر کس نه اگر سه آتی بچر و بودنیاه کلان  
 لابد آخرت جاننه کوچر اگر بودنیاده عملنک پاداشی کور مدیسه بوم آخرتده  
 کورر و هر کسک علی کندیسه کلوب کافر بن و مصاحب اولور ❁ مثنوی ❁ فعل  
 نو که زاید از جان و نیت \* همچو فرزندت بکیرد دامت ) سنک فعلک سنک جان  
 و تنکدن طوغر سنک فرزندک کبی سنک دامنکی طونار یعنی هر نه کونه فعل که سنک  
 جان و تنکدن تولد قیلور و ظهوره کلور لابد اول فعل سنک فرزندک کبی سنک دامنک  
 طونار و سکا تعلق ایدر ❁ مثنوی ❁ فعل رادر غیب صورت میکشد \* فعل  
 دزدی رانه داری میرند \* داری مانند دزدی لیک آن \* هست تصور خدای  
 غیبدان ) انسان انک فعلی ایچون عالم غیبده صورت ایلر یعنی انسان بودنیاده  
 بر عمل اشارسه لابد اول عمل مناسب عالم غیبده بر صورت قیلور مثلا دزدلک فعلنه  
 بودنیاده بردار اور مزرعی بومقرر در که خر سزاق فعلندن اوتری بردار اوررل اول  
 دار اول خر سزاق عملنک صورت جزا سیدر اما البته هر عملک صورت جزاسی انک  
 صورتده هم منلی اولمق لازم دکلدرد مثلا دارد دزدلکه قچن بکزر یعنی دارا حاجی  
 خر سزاقه بکزه مزر و ایکن اول دارا حاجی غیبدان اولان خدانک تصور ایلسیدر که  
 دزدلک فعلنک مقابله سنده اولان جزا و پاداشی غیبدان اولان مصور حقیقی دار  
 ا حاجی شکنده تصور ایلر ❁ مثنوی ❁ دردل شهنه چو حق الهام داد \*  
 کین چنین صورت بسازاز بهر داد ) چونکم حق تعالی حضرت تبری شهنه سنک  
 کوکلنه الهام و یردی بویله دیو که ای شهنه سن دزدلک فعلنه عدل قیلندن اوتری  
 بویچلین بر صورت دوز شهنه دخی قلبنه کلان خاطره نک مقتضاسی اوزره دزدلک  
 فعلندن اوتری دارا حاجی صورت دوزدی ❁ مثنوی ❁ تا تو عالم باشی و عادل  
 قضا \* نامناسب چون دهد داد و سزای ) ناسن عالم و عادل اوله سن قضاء الهی  
 داد و سزای نامناسب نیجه و یرر بومقرر در که قضاء الهی اصلا بر کسه به نامناسب  
 جزا و یرمزه عالم و عاقل اولنره و عدل و انصاف قیلنره خیر و حسنات جزا و یرر

و جاهل و غافل اولتره و ظلم و اعتساف قیلنله بینه مناسب و حاللرینه موافق جزا و پاداش و یرر ❖ مشوی ❖ چونکه حاکم این کند اندر کزین \* چون کند حکم احکم این حاکمین) چونکم بود نیاده حاکم اولان کزینده بونی ایلمر بو حاکم لک احکمی نیجه ایلمر یعنی بود نیاده حاکم اولان پادشاه بر کزین اولان و علم و عدلله اتصاف قیلان کسه نك حقیقده بویله رعایت ایلمروانی جساددن بر کزیده قیاب کند یسنه مقرب قیلر بو حاکم لک احکمی اولان پادشاهلر پادشاهی بیل نیجه حکم ایلمر و علم و عادل اولتره اول نه وجهله احسان قیلر بو مقرر در که احکم الحاکمین عدل و دادی بوجهل حاکم لردن زیاده در ❖ مشوی ❖ چون بکاری جو زوید غیر جو \* قرض تو کردی ز که خواهی کرو) چونکم ار په ا که سن غیری بتمز قرضی سن ایلمد کروی کیمدن استرس یعنی چونکم سن بردنی و خبیث تخم ا که سن انک جزاسی انک مثلندن غیری بتمز لابد عاده الله بویله در بغدادی اسک بغدادی بتر وار په اسک ار په بتر مثلا سن بر کسه دن استقراض ایلمد رهنی کیمدن استرس بو مقرر در که کند کدن استرس یعنی اگر داین سندن رهن استرسه سن رهنی کیمدن استرس چونکم سن استقراض ایلمد رهنی هم سندن استرس بو معنی خواهی یا ایله اولدیغی اوزره در اما بعض نمخنه رده ز که خواهد واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره چونکم سن بر کسه دن استقراض ایلمد اول کسه رهنی کیمدن استرس بو مقرر در که سندن استرس (کل نفس بما کسبت رهینه) آبتک موجججه هر نفس کسب ایلمدیگی عمله رهینه در چونکم عامل بر عمل فی المثل استقراض ایلمسه انک مقابله سنده انک نفسی رهینه اولمش اولور ❖ مشوی ❖ جرم خود را بر کسی دیگر نمانه \* هوش و کوش خود بدین پاداش نه \* جرم بر خود نه که تو خود کاشتی \* با جزا و عدل حق کن آشتی) کندی جرمکی بر غیری کسه اوزره قومه و کندی هوشک و کوشکی بو پاداش اوزره قومی بی جرم و معصیتی اشلوب انی بر غیری کسه اوزره قومه و بن بو جرم و معصیتدن بری و پاکم و اول اولسیدی بن بونی قتلزدیم دیمه بلکه عقلی و قولاً و عملی بو جرمک جزاسی و پاداشی اوزره قو جرمی اصل کندیکه قو که انی سن کندک اکدک سن حقت جزا و عدلیله صلح ایله که حق تعالی حضرت تبری عادلدر اول اکدیلمک جرمک مقابله سنده هر نه بتور رسه راضی اول و باشکه هر نه کتور رسه هم انک حکم نه کندیکه تسلیم قیل ❖ مشوی ❖ رنجرا باشد سبب بد کردنی \* بد ز فعل خود شناس از بخت نی \* آن نظر در بخت چشم احوال کند \* کلب را کهدانی و کاهل کند) لابد رنجه سبب سنک بد ایلمک کندر کلمکی کندی فعلکدن اگاه بختکدن دکل یعنی سکا برنج و بلا کسه اکا سبب سنک بد ایلمک کندر قچن بر بدک

کلسه انی کندی بداولان فعلکدن بیل طالعکدن بیله زیرا اول بخته اولان نظر  
 چشمی احوول ایله کلبی کهدانه منسوب و کاهل ایله کهدان کافک قحه سبیله  
 صمانلق و کافک ضمه سبیله نجاست محلی اولان بره دیرلر بونده ایکسبیله ده جائزدر یعنی  
 اول بخته و تقدیره اولان نظر انسانک چشم جانی احوول ایله یعنی راست و درست  
 کور بچیلکدن اخراج ایدوب حقیقت بین ایله زیرا انسانک فعلی همان بالکز  
 بخت و تقدیردن دکدر بلکه کندی نفسنک اختیار ایلمدن دخی اول فعلیده  
 مدخلی اولمسندنر اگر برکسه همان بالکر بخته و یا خود تقدیره نظر قیاسه راست  
 بین اولوب اول نظر کلب نفسی دنیا صمانلقنه منسوب و جهد و اکتسابدن کاهل  
 قیلور و یا خود کلب نفسی همان نجاسته و نجاست محلی اولان بره منسوب و نجاست  
 یکه معتاد ایدوب و راه حقه سعی و جهد ایلمکدن منکاسل قیلور \* مشوی \*

---

متهم کن نفس خود را ای فتسا \* متهم کم کن جزای عدل را ای فتی کندی  
 نفسکی متهم ایله عدلک جزاسنی متهم ایله که حق تعالی حاضر تری عادلدر انک  
 بر قولنه و یردیکی جزا عدل اوزره در چونکم سن کندی نفسکده بر بلا کوره سن  
 انی عدل الهیدن خارج بیله و اول عدلک جزاسنی متهم قیله بلکه کندی نفسکی  
 متهم قیل \* مشوی \* توبه کن مردانه سر آور بره \* که فن یعمل مثقال  
 بره ) کناهکه توبه ایله باشکی مردانه بوله کتور زیرا فن یعمل مثقال ذره خیرا  
 بره در یعنی جرم و عصیانکه تائب اولومر دلر کی باشکی راه حقه کتور و کندیکی  
 مطیع و منقاد اولان اهل خیر مرتبه سنه تور که برکسه بر ذره مقداری خیر اشلسه  
 انی کورر و کذلک بر ذره مقداری شر اشلسه هم انی کورر کافال الله تعالی (فن یعمل  
 مثقال ذره خیرا بره و من یعمل مثقال ذره شراره ) بو آیتک نفسی جسدنک  
 آخرنده مرور ایلمشدر \* مشوی \* در فسون نفس کم شوغره \* کافساب  
 حق نبوشد ذره \* هست این ذرات جسمی ای مفید \* پیش این خورشید جسمانی  
 بدید \* هست ذرات خواطر و افکار \* پیش خورشید حقایق آشکار ) زندهار  
 نفسک فسون و حیله سنه مغرور اولمه زیرا حق تعالینک آفتابی ذره لردن بر ذره بی  
 ستر ایله یعنی فچن بر ذره قدر شر اشلسک نفسک سکا بونه جزئیدر دیو افسون  
 ایلمسون و اگر افسون ایلمسه حیله سنه سن مغرور اولمه که حق تعالینک عدلی  
 ذرات اعمالدن بر ذره قدر عملی سترونهان ایله بلکه یوم تبلی السرارده هر کسک  
 اعمالی و سراری ظهوره کلور و هر کس اشلمدیکنی کورر ای مفید اولان کسه  
 بوجسمه منسوب اولان ذره ل بوجسمانی اولان خورشیدک نوری او کنده بدید  
 و ظاهر در اما خاطر ل و فکر ایتمک ذراتی حقایق خورشیدنک او کنده آشکارا  
 اولدی هست لفظی ایکی پنده بله ایکنجی مصرعله صرف اولتور یعنی بوخانه



دلده اولان خاطر لرك و فكر لرك ذره لری حقیقتلر خور شیدی اولان نور الهینك او كنده ظاهر و آشكارا در ذرات جسمانی خور شید جسمانیك نوری قنده نیجه ظاهر و عیان اولورسه ذرات افكار و خواطر دخی خور شید حقیقتك نوری قنده انك كبی ظاهر و عیان اولور و بوقدر حقایق اشیا اول آفتاب معنویك نوری واسطه سیله ظهوره كلور اكر صور اشیا اول حقایقه پرده و حجاب اولسه هم صاحب بصیرت اولنلره اول پرده و حجاب مانع اولمز و صاحب دل اولان عارف اول پرده و حجابك ورا سنده اولان حقیقتی بیله كدن جاهل و غافل قائلر مكر شول كسه كه انك ادرا كنده ضعف اوله و حجاب و پرده نك السنده مستور و مخفی اولان نهشی ایدو كنی بیله نته كم بو معنایه مناسب بوسرخ شریقی بسط ایلدوب طالب اولنلره تعلیم و تفهیم ایچون بیورزلر

❖ حکایت آن صیادی که خوبشتن را در کبیاہ پیچیده بود و دستہ کل ❖  
❖ و لاله را کله وار بمر خود فرو کشیده تا مرغان او را کبیاہ پندارند ❖

بوسرخ شریقی و بویان لطیف شول بر صیادك حکایتیدر که اول صیاد کند بیسنی کبیاہك ایچنده صارمش ایدی و کل و لاله دسته سنی کلاه کبی ایدوب باشنه چکمش و باشنی اول کل و لاله نك السنده پنهان قیلش ایدی ناقوشلرانی کبیاہ ظن ایلبلر  
❖ و آن مرغ زیرك بوی اندکی برد که این آدمیست که برین شکل کبیاہ ندیده ام ❖  
اما هم تمام بوی نبرد و بافسون او مغرور شد زرا در ادراک اول قاطعی نداشت در ادراک مکر دوم قاطعی داشت و هو الحرص و الطمع ❖ و بوجه ظهورك ما بیننده بر مرغ زیرك بر ازجق رایحه ایلندی و اول کبیاہك السنده آدمی مخفی اولدیغنی فراسنله بیلندی و اندن رایحه اخذایتدیکه بو آدمیدر زرا بوشکل اوزره کبیاہ کورمشم اما اول مرغ زیرك هم تمام آنک آدمی اولدیغنه رایحه ایلندی و بوسخیم و سالم آدمیدر بونی قطع ایلندی اول کبیاہ و حشیش ایچره مخفی اولان آدمینك افسوننه مغرور اولدی و انك دو کدوی دنه زره میل و طمع قبلدی زرا اول مرغ زیرك ادراک اولده بر قاطع طومندی و ایکنجی مکر ادرا كنده بر قاطع طومندی و اول قاطع حرص و طمع در بوقدره نك تقدیری و توضیحی بویله دیک اولور که چونکم اول مرغ زیرك اول کبیاہ سبزه ایچره مخفی اولان صیادی اکر چه بره مقدار بیلندی و اندن بر ازجق رایحه الدی ولیکن اول صیادك کبیاہ و سه بره سی و داننه چینه سی انی مغرور ایدوب اول بیله که و صیادك ذاتنن رایحه المغه پرده اولوب اول مرغی شبهه و کبانه براقدی اول مرغ ابتدا اول کبیاہ و شکوفه لری کورد کده بو بنم کوردیکم تحقیق کبیاہ در و بی صیاد و بی دام مطلق دانه و چینه در دیو بر قاطع

ادراك طوئدی و كند یسنى صباء و دام شبهه سندن خان ایتدی و ایکنجی  
 مكر ك ادراكنده بو كیاه و دانه صباء و دامدن خالی مجرد بنم ایچون برغبه دادر  
 دیور قاطع ادراك طوئدی اول قاطع اولان ادراك حرص و طمع در كه  
 حرص و طمع دانه و چینه بی كورد كده صیاد و دام خاطره سنی كوكلدن كیدروب  
 بودانه و چینه صیاد و دامدن خان مفت و رایگان غذا و نعمتدر دیوقطع ایله لاسیما  
 عند فرط الحاجة و الفقر قال النبي عليه الصلوة و السلام (كاد الفقر ان يكون  
 كفرا) علی الخصوص فقر و حاجت وقتنده حرص و طمع هیچ شایبه و شبهه طوئمز  
 بلکه مطلوب و محبوبی اولان شیئ و حصوله و اخذنه قطعی ادراك طوئروا كراك  
 ضمنده نیچه عصیان و كفر و اربسه ده آنی قارمیوب انی كتورمكه سعی و اقدام  
 ایله و انك مضرت و فسادنی كوره میوب انك و حصوله و حصوله طالب اولور  
 انکیچون حضرت نبی مكرم صلی الله علیه و سلم فقر كفر اولغنه قریب اولدی  
 دبدی بونده فقر دن مراد فقر ضروری در كه فقر و احتیاج غاب اولدوقده و حرص  
 و طمع بر كسه یه استیلا قیلدوقده كفر و معصیت دیمیوب هر نه ایسه انی قبول ایله یس  
 فقر ضروری كفر صوری به قریب اولدی نته كم فقر منوی و اختیاری كفر حقیقی به  
 قریب اولدی و بونده مرغن مراد طالب حق اولان انسان اولور و صیاددن  
 مراد مز و رواهل زرق و ریال اولان شیخلر اولور شیطان و دنیا اولسه ده جائز و مكر  
 الهی اولق هم جائزدر \* مشوی \* رفته مرغی در میان مرغزار \* بودانجادام

از بهر شكار \* دانه چندی نهاده رزمین \* و آن صیاد انجانسته در کین \* خویشتن  
 پیچیده در برك و گیاه \* نادر افتد صید بیچاره زراه ) بر مرغ مرغزارك ایچنه كتمش  
 ایدی اوراده قوشلری شكار ایلكدن اوتری دام و ارایدی انده زمین اوزره بر قاج  
 دانه قوش ایدی و اول صیاد اوراده کین ده اوتورمش ایدی اول صیاد كندی  
 سنی برك و گیاهه صبارمش ایدی تا بیچاره صید بولندن آنك دامنه دوشه یعنی انك  
 دانه لینه مائل اولوب بولندن خدا اوله دامنه گرفتار كله \* مشوی \* مرغك

آمدسوی اوازنا شناخت \* پس طوافی کرد و پیش مر دناخت \* گفت اورا کیستی  
 تو سبز پوش \* در بیابان در میان این وحوش ) بر قوش بجز ناشناخت اولدی بندن  
 اول صیادك جاننده كلدی پس اول قوش بجز اول جائنی بر كره طواف و دور ایلدی  
 اول كیا ایچره مستور و مخفی اولان مر دك جاننده چابدی و انك قتنه كلدی  
 اول قوش بجز اول صیاده ایتدی ای سبز پوش من بو بیابانده و وحوش اراسنده  
 یعنی وحش ایله میانده بیابان ایچنده یشار كیمش سن نه كونه كسه سن دیوا كا سوال  
 ایلدی \* مشوی \* گفت مر دناهدم من منقطع \* با گیاه و برك ایچسا متفع  
 \* زهد و تقوی را کزیدم دین و کیش \* زانکه می دیدم اجل را پیش خویش )

صیاد اول قوشخیزه جواب و یروب ابتدی بن ناسدن منقطع اولمش بر مردزاهدم  
 بوراده برک و کیهانه انتقاع ایدیجیم بعضی نسخهدده منتقع واقع اولمشدر بوتقدیر  
 اوزره معنی بوراده برک و کیهاله قناعت قلبییم دیک اولور بن شول مردزاهدم که  
 زهد و تقوایی کندیمه دین و کیش اتخاذا ایلدم زیر امرک واجلی کندی او کومده  
 کوردم و اولومی بکاز یاده قریب ییلدم انکیچون جمله ناسدن منقطع اولوب عزات  
 اختیار قیلدم و دنیادن تبطل ایدوب بومقامده عبادت حقه مشغول اولدم دیدی  
 \* مثنوی \* مرک همساره مر اواعظ شده \* کسب و دکان مر ابرهم زده \*  
 چون با خرفرد خواهم ماندن \* خونبا ید کرد باهر مردوزن (همسایه نیک موتی  
 بکا و اعظ اولمشدر که (موت الجار کنی بک واعظا) حدیثله بنم دل و جانم عمل قیلمشدر  
 بنم کسب و دکانمی بر برینه اورمشدر یعنی پریشان وز روز بر ایلمشدر چونکم  
 آخرده خلعدن فرد و جدا قاسم کرک پس مردوزله انسیت و خوی ایلک کرکیز  
 زیر عاقبت انلرک هر برندن جدا اولتی و تنها قالیق مقرر در \* مثنوی \*  
 رو بخواد کرد آخردر لحد \* آن به اید که کم خوبا احد \* چون زنج را بست خواهد  
 ای صنم \* آن به اید که زنج کتر زیم (آخر الامر لحد یوز اینسم یعنی قبر جاننده  
 توجه قیلسم کر کدر پس شمدی بک کلور که احدله خوا ایلیم و حضرت حقه له  
 انسیت قبیلای صنم چونکم زنجی با غلق استرل شمدی اول بک کلور که چکه بی  
 آزه رقی اورم زنج چکه به دیرل یعنی ای مخدوم چونکه که حین موده چکه بی  
 باغلیسر لدر در حال باوولی اولدیکه چکه چالیم و کفت و کویه مشغول اولیم زنج  
 زد یعنی استهز اگر دستمالاته بویله در پس اول مردزاهد لسانندن بو کونه  
 مواعظ و نصایح تمیزنه شروع ایدوب پیوررل \* مثنوی \* ای بر زبفت  
 و کر آموخته \* آخر ست جامه نادوخته \* رو بچاک آریم کزوی رسته ایم \* دل چرادری  
 و فایان بسته ایم) ای زربفت و کره او کرشم کسه آخر سنک لباحک جامه نادوخته در  
 زربفت بر کونه اتونلو مقبول قفتاندر جامه نادوخته دن مراد کقدر که انسانک  
 آخر اباسی اول دیکلمش بر پاره سیدر عاقبت یوزی خاک که کتور برز که اندن بتمشز  
 و اول خاک بدن ظهوره بتمشز پس کولگی نیچون بی وفاله باغلمشز یعنی بی بقا  
 اولنره نه سبیدن کولکل و برمش و تعلق انمشز اصلنر خاک در عاقبت بنه اکابوز  
 قورز کر کدر که شمدی جله بی ترک ایدوب انک خوی ن طوته وز \* مثنوی \*  
 جد و خویشان ما قدیمی چار طبع \* ما بخویشی عاریت بستم طمع \* سالها هم صحبتی  
 و همدی \* با عناصر داشت جسم آدمی) بزم جدمن و قدیمی اقر با من چار طبیعتدر  
 بر طاریت خصم لفته طمع باغلق یعنی بزم جسم مرک جدی و قدیمی خویشاوندی  
 بادو آب و آتش و ترا بدر بر اینک صکره دن عاریتی اولان اقر با و تعلق سانه طمع باغلق



و آنرا الفت و انسیت ایلدک حال بوکه بواقربا و تعلقات عاریتیدر و عناصر اربعه  
 افر بای قدیمی در زیر آنچه یلار هم صحبتلیکی و همدملکی جسم آدمی عناصره  
 طوبدی و طبایع اربعه ایله بوجه دن مقدم جسد آدمی مصاحبت و مقارنت ابتدی  
 پس جسم آدمینک قدیمی افر با و اصولی عناصر اربعه در \* مشوی \* روح  
 او خود از نفوس و از عقول \* روح اصول خویش را کرده نکول ( اول آدمینک  
 روحی خود نفوسدن و عقولدن روح کندینک اصولنی نکول ایشددر نفوس  
 نفسک جهیدر نفوسدن مراد بونده نفوس ناطقه وار و اح علویه در عقولدن  
 مراد عقل کلیه در یعنی اول انسانک روحی خود ارواح علویه دن و عقول کلیه دندر  
 نهایت مافی السباب روح بوطالم جسمانیته و مرتبه طبیعته میل ایتکله کندی  
 اصولدن نکول و عدول ایشددر و کندی اصولی اولان ارواح و عقول مرتبه لینی  
 فراموش قیلشدر \* مشوی \* از عقول و از نفوس پرفصفا \* نامه می آید بجان  
 کای یوفا \* یارکان پنج روزه یافتی \* روز یاران کهن بر تافتی ) پرفصفا اولان  
 عقول و نفوسدن چانه معنوی نامه کلور بویله دیوکه ای یوفایش کونلک یار جکرل  
 بولدک یوز یکی یاران کهندن دوندردک یعنی انسانک روحنه پرفصفا اولان عقول  
 و ارواح طرفدن همیشه معنوی نامه ل و خبر کلور بویله دیوکه ای وفاسی یوق  
 و جهلی و غفلتی چوق بزکه سنک یاران قدیمکز بزدن اعراض ایتدک و بش التی  
 کونلک یاران جغز بولدک سنک حالک او غلجقلر حانه بکرز یارکان یارکک جهیدر  
 یارکده کاف تصغیر ایچوندر \* مشوی \* کودکان کرچه که در بازی خوشند \*  
 شب کسانشان سوی خانه میکشند \* شد برهنه وقت بازی طفل خرد \* دزداننا که  
 قبا و کفش برد ) کودکلر کرچه که بازیده خوشلردر کجه وقتی انتری کندی  
 متعلقاتی چکهرک خانه جانبنه چکرل مثلا کوجک او غلجقلر او یون وقتنده لباسن  
 چیقاروب برهنه اولدی خرسز کلوب ناکا اول قبا و کفشی قادی \* مشوی \*  
 آنچنان کرم او بازی درفتاد \* کآن کلاه و پیرهن رفتن زیاد \* شب شد و بازی \*  
 ارشد بی مدد \* روند ادر که سوی خانه رود ) اول طفل خرد انچاین لعبه و لهوه  
 کرم دوشدی و خرار تله مشغول اولدی که اول کلاه و پیرهن انک فکر و یادندن کتدی  
 و لباسنی و اسبابنی بالکایه فراموش ابتدی اول طفل او بیخغه مشغول ایکن کجه  
 اولدی انک لعب و بازی بی مدد اولدی و عملدن کپیرو قالدی طفل لباس  
 و جامه سی اندیغیچون یوزی طومنز که اوی جانبنه کیده واقربا و تعلقاته بی خوف  
 و بی الم نقل ایده پس بوقصه دن حصه بودر که دنیانک کارنه کر میتله مشغول اولان  
 کسدر اطفال خرد کیدر بودنیا هم لعب و بازیجه کیدر \* مشوی \*  
 نی شنیدی انما الدنیاه \* باددادی رخت و کشتی مر تعب ) انما الدنیاه لعب آیتنی

او قوه مدکی و اشتد کمی رختی یاده و یردک و مرآب اولدک بو بیت سوره عنکبوتده  
 اولان آیتله اشارتدر تفسیری جلد خامسده تفسیر آیت وان الدار الاخره سرخنده  
 مرور ایتدی و سوره انعامده و سوره حدیده دخی بو که مانند آیتلر وارد  
 یعنی ای بودنیانک کار و بارنه مشغول اولان کودک سیت سن حق تعالی حاضر تلیرتک  
 دنیا دکا سدر الالب و لهو در بیوردیغی آیت کریمه بی کوش ایتدک می تا کم رخت  
 عمر یکی باد هوایه و یردک و انکیچون آخرته کتمکدر مرتب و خائف اولدک \* پیش  
 از آنکه شب شود جامه بچو \* روزرا ضایع مکن در کفت و کو \* اندن اولدکه  
 شب مرک کله جامه بی بسته ایامکی کفت و کودک ضایع ایله یعنی اولوم کجه سی  
 کلزدن مقدم لباس تقوایی و جامه عمری طاب ایله جامه عمر بقایی و لباس تقوایی  
 اله کتور ایامکی قبل و قالده و بحث وجدالده و مالا بعینده ضایع ایله \* مشوی \*  
 من بصحر اخلوقی بگزیده ام \* خاق رامن دزد جامه دیده ام ( ای مرغ زیرک  
 بن صحرا ده برخاوت اختیار ایلمشم ز بر اخلوقی بن دزد جامه کورمشم یعنی اول صیاد  
 صحرا نشین و خاوت کزین اگرچه اول مرغ دانه چینه بو گونه نصیحت ایلمر ولیکن  
 هر تارک دنیا و طاب قرب مولی اولان کسدر طاب آخرت اولمغه مستعد اولان  
 کسه لره بو گونه سوبلر ای مؤمن و مستفید اولان کسه بن بو صحرای عالمده برخاوت  
 و عزت اختیار قیلشم ز بر ا بو خاق عالمی بن جامه عمری و لباس تقوایی او غور ایچی  
 کورمشم \* مشوی \* نیم عمر از آرزوی داستن \* نیم عمر از غصه های  
 دشمنان \* جبهه بر دآن کله را این ببرد \* غرق بازی کشته ماچون طفل خرد  
 عمرک نصفی داستانک آرزو سندن عمرک نصفی دخی دشمنلرک غصه لرندن داستاندن  
 مراد کواکل ایچی دوستلردر داستان برینه دوستان دخی نسخته در و بو بیتک  
 ایکی مصرعنده رفت لفظلری مقدر اولور یعنی عمرک نصفی کواکل ایچی دوستلرک  
 آرزو سندن کتدی و عمرک نصفی دخی دشمنلرک غصه لرندن کتدی جبهه بی اول ایتدی  
 کلاهی بو ایتدی یعنی جبهه دین و تقوایی دوستلرک آرزوسی کیدردی و کلاه عمر  
 و طاعتی دشمنلرک غصه لری کیدردی بر ا بسک طفل خرد کبی غرق لعب و بازی  
 اولمشرو بودنیانک لهو و بازی مثابه سنده اولان کار و بارنه اشتغال قیلشز  
 \* مشوی \* نک شبانکه اجل نزدیک شد \* خل هذا الالب بسک لاتوب  
 اشته اجل کجه سی نزدیک اولدی شولعی ترک ایله ز بر بواعب سکا کفایت ایلمر  
 یا خود سنی پاره پاره ایلمر بواعبه سن عودت ایله بسک کفایت ایلمر معناسنه در کاف  
 عمر بیدر گاه اولور که عرب ز بان فارسیدن بعض کله بی معرب قیلوب استعمال ایلمر  
 نه کم اهل فرس لسان عربی استعمال ایلمدکاری کبی و یا خود بس بس دن اولمده  
 قابلدر بو تقدیرجه بواعب سنی پاره لدی و هلاک قیلدی دیمک اولور \* مشوی \*

هین سوار تو به شود در دزد رس \* جامها از دزدستان باز پس \* مر کب تو به عجایب  
 مر کبست \* برفک تازد نیک لحظه ز پس ) آگاه اول تو به به سوار اول دزده  
 ایرش جامه لریکی کبرو دزددن ال دزددن مر اد دنیا و شیطاندر که عمر جامه سنی  
 و دین و تقوی ایسانی بود دنیا و شیطان و هو او غور لشد رس تیر اول تو به آتسه سوار اول  
 و سارق اولان دنیا به و شیطان ایر بشوب اول مسروق اولان عمر جامه لری  
 سارقدن کبروال یعنی تلافی اوقات و تدارک مافات ایله و تو به و انابت واسطه سیله  
 سینا تکی حسنه تبدیل ایده کور مر کب تو به عجایب مر کبدر بر لحظه ده بستدن  
 فلک اورره چپار یعنی جمیع معاصی و مناهیدن رجوع ایلک فی المثل بر عجایب معنوی  
 مر کبدر بر کسه اکا سوار اولده بر لحظه ده مر تبه سفلی دن مر تبه اعلا به عروج ایله  
 \* مشوی \* لیک مر کب را نکه می دارا زان \* کو بدزدید آن قبایت رانهان \*  
 تاندزدد مر کب رانه هم + پاس دار این مر کب راد بدم ) ولیکن مر کب  
 تو به بی نگاه طوت اول کسه دن که اول سنک قبایق نهان او غور لدی تا کم سنک  
 مر کبکی دخی او غور لیه بومر کبکی د بدم حفظ طوت یعنی اگر چه مر کب تو به  
 عجایب مر کبدر سن اکا سوار اولد قده بر لحظه ده اسفلدن اعلا به ایر بشور سن  
 ولیکن لازم اولان بودر که اول مر کب تو به بی شول سارقدن صافله و حفظ ایله که  
 اول سارق سنک قبایق عمر کی نهانی او غور لدی اول جامه عمر کی او غور لین  
 سارق مر کب تو به کی هم او غور لیه الحاصل بومر کب تو به بی د بدم حفظ  
 ایت و سارق معنوی دن بغایت حفظ و حیایت قبل ثانی دخی او غور لیوب سنی هم  
 جامه سز وهم مر کب سز قومه

❖ حکایت آن شخص که دزدان قوچ اورا بدزدیدند ❖

❖ بدین قناعت نکردند بحیله جامه هاراهم دزدیدند ❖

بوسرخ شریف اول شخصک حکایتیدر که دزدل آنک قوچی او غور لدیلر اول  
 دزدلر بو قدر له قناعت ایتدیله حیلله ایله اول قوچ صاحبک جامه لری هم او غور لدیلر  
 \* مشوی \* آن یکی قچ داشت از پس میکشید \* دزد قچ را برد و حبلس  
 را برید \* چونکه آکه شد دوان شد چپ و راست \* تا بیابد کاز قچ برده کجاست )  
 اول بر کسه قوچ طوتردی آردن اتی چکردی دزد اول کسک اردندن ظرفله  
 اول قوچک ایپنی کسدی و قوچی ایلندی چونکم قوچ صاحبی آگاه اولدی صاغه  
 وصوله دوان اولدی تا بوله که اول او غور لیش قوچ قیده در \* مشوی \*  
 بر سر چاهی بدید آن دزدرا \* که فغان میکرد کای و اویلتا \* گفت نالان از چه  
 ای اوستاد \* گفت همین زرم در چه فتاد ) اول قوچ صاحبی بر قیونک باشنده



اول دزدی کوردی اما انک یانده قوچ بوق ایدی واول قوچی اوغورلین دزد ایدوکنی قوچ صاحبی هم بیلدی اول دزد بویله دیو فغان ایلدیکه ای واولینسا واحسمرنا چونکم قوچ صاحبی انک اغلدیغنی وفریاد و فغان ایلدیکنی کوردی اکادیدی ای اوغورلین نالانسن اول دزد اکادیدی ای مرد جواد بنم التونم همیانی قیویه دوشدی و کبسه ایچره یوزمقدار التونم وارایدی اول کبسه زر بنم قویندن بوقیو ایچره کتدی دیدی ❖ مشوی ❖ کرتوانی درروی بیرون کشی ❖ خمس بدهم مر ترا با دلخوشی ❖ خمس صد دینار بستانا بدست ❖ کفت اوخود این بهای ده خست ❖ کردری بر بسته شده در کشاد ❖ کر قچی شد حق عوض اشتر بداد) دزد اکا بتدی یاخی اگر سن بوقیونک ایچنه کتمکه قادر ایسک اول التونی الوب طشره چکله سن و کیرو یوقار وکله سن خمس سکا دلخوشلغله و یرم یعنی بشده برنی سکا صفای خاطرله عطا ایلیم دیدی یاخی بوز التونک خوشنی الیکاه الورسن و بکا عظیم احسان و کرم قیلورسن لطف ایله اگر قادر ایسک بویلیکی در بغ ایله دیدی قوچ صاحبی اندن چونکم بوسوزاری اشتدی کندی کندی به ایتدی بوخود اون قوچک بهاسیدر بکابوندن ابونقع وفانده اولمز کر چه بر قیو باغلندی ایسه اون قیو آجلدی اگر چه بر قوچ کندیسه حضرت حق آنک مقابله سنده عوض اشتر و یردی و بینی بودولته و غنایه ایر کوردی ❖ مشوی ❖ جامها بر کند و اندر چاه رفت ❖ جامها را بردهم آن دزد تفت) فی الحال اول قوچ صاحبی جامه لرین چیقاردی و چاه ایچره کتدی هم اول قوچی اوغورلین قوچ صاحبتک جامه لرین دخی علی الفور ایلندی وانی الوب کر مینله خانه سی جانبسه کتدی ❖ مشوی ❖ حازمی باید که ره تاده برد ❖ حزم نبود طمع طاعون آورد) بر حازم کر کدر که تاپولی بر کویه ایلته حزم اولمز نه طمع طاعون کتورر حزم شدت رایه و احتیاطه دیرل حازم زیاده احتیاط و اهتمام ایدبجی کسه به دیرل یعنی بو بولده زیاده احتیاط و اهتمام ایدبجی برعا قل کر کدر که بولی قریه امته دک ایله و دزد لر دن و حرام لردن خالی اولان مقامه دک کندیسنی واصل قیله اگر بو بولده حزم و شدت رأی اولمز ایسه لابد حرص و طمع طاعون کتورر و انساننی مطعون اولان خسته مرتبه سنه بتورر پس اول دزدک وصفنی بیان ایلکه شروع ایدوب بیوررل ❖ مشوی ❖ اویکی دزد دست فتنه سیرتی ❖ چون خیال اورا بهردم صورتی ❖ کس نداند مکر او الا خدا ❖ درخدا بکر یز و واره زان دغا) اول ذکر اولتان دزد زیاده فتنه سیرت بر دزد در که خیال کبی انک هر دمده بر صورتی وارد و بوفتنه سیرت اولان دزد دن مراد شیطاندر که خیال کبی هر دمده آنک مکر و حیله سندن خدای تعالی به قانچ واول حیله و دغان کبرو

قورتل زيرا برکسه شيطان رجيدن حق سبحانه و تعالیٰ حضرت تيرينه التجا ايمسه وانک شرومکرندن قاچوب اول پادشاه کریمک طاعنی طریقه کتسه اول شيطانک مکرود غاسندن خلاص اوله مز و حضرت حقک عون و عنایتی اولین کسه انک شروفساددن نجات بوله مز

﴿ مناظره مرغ باصیاد در ترهب و در معنی ترهبی که مصطفی علیه الصلوة ﴾  
 ﴿ والسلام نهی کرد از آن امت خود را لارهبانیه فی الاسلام ﴾

بوسرخ شریف اول مرغ ز رکک صیادله ترهب خصوصنده مناظره و مباحثه قیلینک بیانده در ودخی شول برترهبک معناسنده در که مصطفی علیه السلام اول ترهبدن کندی امتنی نهی ایلدی بوبله که لارهبانیه فی الاسلام یعنی اول حضرت علیه السلام بیوردیلر که دین اسلامه رهبانیت یوقدر ورهبانینک بر مقصدار تحقیق جلد خامسده \* در بیان آنکه قوله علیه السلام لارهبانیه فی الاسلام \* سرخنده مرور ایلدی \* مشوی \* مرغ گفتش خواجه در خلوت مئیت \* دین احد را ترهب نیت نیست \* از ترهب نهی کردست آن رسول \* بدعتی چون در کرفتی ای فضول ( مرغ اول سبزه پوش اولان و ترهب و تزهد قیلان صیاده ایلدی ای خواجه خلوتده طورمه دین احد ایچون ترهب نیت دکلد ریه یعنی دین احدیده ترهب قیلنی و ناسدن منقطع اولق ایوومقبول دکلد زیرا اول رسول خدا ترهبدن نهی ایتشدر پس ای فضول سن بو بدعتی نیچون طوتدک و دین اسلامه مقبول اولین رهبانیتی نه دن اوتری اتخاذایتدک \* مشوی \* جمعه شرطست و جماعت در نماز \* امر معروف و منکر احتراز \* اریج بدخویان کشیدن زیر صبر \* منفعت دادن بخلقان همجواری) دین اسلامه اولنه جمعه شرطدر و نمازده جماعت اولق هم شرطدر امر معروف و منکردن احترازهم شرطدر جمعه بی ترک قیلان و تارک جماعت اولان کسه نیک اسلامی درست و صحیح اولمز زیرا حضرت نبی علیه السلام (الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة الاربعه عبدا مملوکا او امرأة اوصیبا او مریضا) رواه طاریق شهاب و جماعت سنت مؤکده در اگر بر قوم آنی ترک ایلسه لائله مقاتله ایتک جائز اولور و اگر برکسه ترک ایلسه یا ضرب شدید و یا حبس مدید لازم کالور جماعته نماز قیلنجیه دک و امر معروف و نهی منکر ایتک فرض کفایه در البته بشهرده امر معروف و نهی منکر ایلکه برکسه مستحق اولسه اکا امر معروف ایتک و منکردن دخی نهی ایتک واجب اولور پس مسلم اولنه جماعت ایچره اولق و بدخولک صبری التمه رنجی چکک خلايقه ابرکی منفعت و یرمک لازمدر ته کم حضرت نبی علیه الصلوة والسلام بیوردی (الذی

يخالط الناس ويصبر على اذاهم خير من الذي لا يخالط الناس ولا يصبر على اذاهم (   
 ﴿ منوی ﴾ خیر از آن نفع الناس ای پدر \* گرنه سنی چه حریفی بامدر   
 ای پدر ناسک خیراوسی ناسه نفع ایلمکدر اگر سنک دکل ایسک مدرایله نه حریفسن   
 مدرکسک پاره سنه دیرلر بویت بو حدیث شریفه اشارت او اور قال علیه السلام   
 ( خیر الناس انفعهم للناس ) رواه الفضاعی عن جابر رضی الله عنه یعنی ناسک خیراوسی   
 اولدر که ناس ایچنده اوله وناسه یاصنعته و یاعلم ومعرفته و یارشاد ونصیحتله   
 منعت قیله اگر سن حجر مثابه سنده دکل ایسک بو حجر ومدرله نیچون حریف   
 ومصاحب اولورسن ﴿ منوی ﴾ در میان امت مرحوم باش \* سنت احد   
 مهل محکوم باش ) کل برو امت مرحومه اورته سنده اول حضرت احد علیه   
 السلام سنتنی قوم محکوم اول بو امت محمد مر حومه در کافال علیه السلام ( امتی   
 هذه امة مرحومة ليس عليها عذاب في الآخرة انما عذابها في الدنيا الفتن والازل   
 والقتل والبلا ) رواه البيهقي في شعب الایمان عن ابی موسی وقال علیه السلام ( امتی   
 امة مرحومة مغفولها مثاب علیها ) رواه الحاکم فی الکنی عن انس رضی الله عنه   
 وسنت سنه احدی اولدر که اکاتب اولان ترهب واعتزال قبیله امت مرحومه سنک   
 ایچنده اوله وانک حکمیله محکوم اولوب الف ومألوف اوله وناسله مخالطه قیله   
 ﴿ منوی ﴾ در جوابش کفت صیاد ای عیار \* نیست مطلق این که کفتی   
 هوشدار \* هست تنهایی به از یاران بد \* نیک باد چون نشیند بد شود ) پس   
 صیاد اول مرغ زیر که جواب ویرم کلکده دیدی ای عیار بوسوز بکه دیدک   
 مطلق دکلدر هوش طوت بعض نسخه ده صیاد ای عیار برینه صیاد عیار واقع   
 اولشدر یعنی چونکم اول مرغ زیر کن اول کیا ایچره مخفی اولان صیاد بو مخالطه   
 ومصاحبته متعلق اولان سوزلی گوش ایدی اگا جواب ویرم کلکده اول صیاد   
 عیار دیدی ای قوش بوسوزلی سن دیرسن مطلق دکلدر بلکه مقیددر هوش طوت   
 سن عموم ناسله صحبت قیلق وانلر ایله انیس وجلیس اولق لازمدر ظن ایلمش سن   
 لکن بو ظن عین خطا در تنهایی یاران بد دن بکدر ابو کسه بدکسه ایله اوتورسه   
 بد اولور یعنی هر کسه صحبت قیلق ابو دکلدر یاران بد ایله مصاحبت قیلقدن   
 خلوت نشین اولق وفرد و بکا اوتورمق نیجه وجوه اولی و بهتردر انکیچون که   
 بر ابو کسه بر قبیح و بد خو کسه ایله اوتورسه لابد اول ابو کسه هم بد خو اولور و اول   
 بدو قبیح اولان کسه نک خو بی اکسرایت قبولر که صحبت مؤثره وطیعت سارقه در   
 وشی مقارنک حکمتی اخذ ایلر انکیچون حضرت نبی علیه السلام بیورر ( مثل   
 الجلیس السوء کنا فح الکبیر اما ان یحرق ثیابک واما ان یجد منه رایحة خبیثة )   
 ﴿ منوی ﴾ کفت عقل هر کراش بود رسوخ \* پیش عاقل او چوسنکست و کاوخ



اول صیاد عیار اول مرغینه دیدیکه ای مرغ شوخ هر کیم که عقلمند تمکین  
 و رسوخ اولیه اول کسه عانک قنده سنک و کلوخ کبیر انک کبی متاون  
 و بی وقار کسه ایله صحبت قیلندن سنک و کلوخه صحبت قیلن هزار بار اولیدر  
 \* مشوی \* چون چارست آنکه نانش امنیت \* صحبت او عین  
 رهبانیت \* هوش اوسوی علف باشد چو خر \* بگذر ازوی تانندی بی خبر \* زانکه  
 غیر حق همه کرد در فات \* کل آن بعد حین فهوات (چار کبیر اول کسه که انک  
 آرزوسی نان و طعام در انک صحبتی ره-ایتک عیندر اول کسه نک هوشی خر کبی  
 همان علف جانینه اولور اول کسه دن کذر و فراغت ایله تا کم اول خرسیرت نادان کبی  
 خبر سنز قالیه سن زیرا که حضرت حق دن غیری جبه-ارفات اولور هر کلیمچی  
 بر حیند نصیره پس اول کلیمچیر یعنی هر شول کسه نک که روز و شب آرزو  
 و مشتها سی نان و غذا اوله اول کسه فی المثل چار کبیر آنکله مصاحبت عین رهبانیتدر که  
 دین اسلامده آنک ایله صحبت اینک یوقدر زیرا انک هوشی خر کبی علف جانینه  
 اولور اولیه کسه دن کیچ تا کمین خبر قالیه سن و بی معرفت اولیه سن زیرا حق  
 تعالی دن غیری هر نه قدرشی و ارایسه دو کایسی چور عیش اولور و فنا بولور و هر کله  
 جک بعد حین کیش حکمنده و هر اوله جق اولمش حکمنده در آنکچون حق تعالی  
 حضرت تبری (کل من علیها فان) بیوری یعنی دیدمی و صیغه مستقبل ایله ایراد ایلدیکه  
 هر فانی اوله جق همان فانی اولمش حکمنده در \* مشوی \* هر چه جز آن وجه  
 باشد هالکست \* ملک و مالک عکس آن یک مالکست (هر نه شی که اول وجه  
 باقیدن غیریدر هالکدر ملک و مالک اول بر مالک عکسیدر یعنی هر نه شی که اول  
 وجه حقیقیدن غیری اوله الان من حیث الحقیقه هالکدر و حال موجود کورنمی  
 سراب و نمایش آب قیلندندر که وجود لری حقیقی دکدر نقدر ملک مجازی و نقدر  
 مالک مجازی و ارایسه جله سی اول مالک حقیقینک عکس و سایه شی کبیر  
 \* مشوی \* هر چه سایه عکس شاخست ای پسر \* هیچ از سایه تانی خوردیر  
 \* هین ز سایه شاخرا میکن طلب \* در مسبب روح در کن از سبب (اگر چه سایه  
 شاخک عکس-یدر ای پسر لیکن هیچ سایه دن میوه میکه قادر اوله مز سن آگاه اول  
 سایه دن شاخی طلب ایله مسببه کیت سبیدن حذر ایله یعنی بو کائنات فی المثل سایه کبیر  
 و جناب حق شاخ کبیر پس ای پسر بو ظلال کائنات اگر چه حق سبحانه و تعالی  
 حضرت تبری عکس و اثریدر هیچ سایه نک وجودندن میوه میکه قادر اولدینک  
 کبی بو کائناتک وجودندن دخی نفع و فائده بولغه قادر اولز سن پس لازم کلدیکه  
 آگاه اولوب بوسایه کائناتدن کذر قلوب بونک موجودنی طلب قیله سن اگر عاقل  
 اینک بو عالم اسبابدن حذر ایدوب مسببه کیت و بواسباب و وسائلدن نظری قطع

ابدوب موجود حقیقی جانبته سیرایت ❖ مثنوی ❖ بار جسمانی بود در ویش عرک  
 ❖ صحبتش شومست باید کرد ترک ❖ حکم او هم حکم قتل او بود ❖ مرده اش خوان  
 چونکه مرده جو بود) جسمانی اولان یارانک رویی مر که در یعنی جسمانی اولان  
 یارک توجهی لایدهوت وفتنا جانبنه در انک صحبتی شو مدرانی ترک اینک کر کدر اول  
 یار جسمانینک حکمی هم انک قتلک حکمیدر اکامرده اوقو چونکم مرده جو اوله  
 پس دنیا مرده حکمنده در وطالب دنیا هم مرده حکمنده در انکی چون حضرت  
 نبی علیه السلام ایامک و محالسه الموتی قالوا و اما الموتی یارسول الله قال اهل الدنیا  
 یوردیلر ❖ مثنوی ❖ هر که یاین قوم باشد راهبست ❖ کسه کلوخ و سنک  
 اور اصحابست ❖ خود کلوخ و سنک کس راره نزد ❖ زین کلوخان صد هز ار آفت  
 رسد) هر شول کسه که بو قومه اوله راهبدر که کلوخ و سنک اکام صاحبدر خود  
 کلوخ و سنک کسه نک بولن اور مدی اما بو کلوخلردن صد هز ار آفت ایریشور  
 یعنی هر شول کسه که بو مرده دل و قلبی حی و لاینامدن غافل اولان قومه مصاحب  
 اوله راهب اولدر که کلوخ و سنک مثابه سنده اولان جاهل و نادان طائفه سی اکا  
 مصاحبدر که بونلرک هر بریسی بحر و مدرکی بی فهم بی خبر در مع هذا نیچه  
 کسه لک بولن اور لر وانی حیات جاودا تیدن محروم قیلور لر جامد اولان کلوخ و سنک  
 خود کسه نک بولنی اور مدی و بر کسه بی اضلال ایدوب طریقدن دور قیلدی  
 اما بو سنک و کلوخ مثابه سنده اولان غافل نادانلردن سالک راهقه نیچه بوزیک  
 آفت ایریشور و بونلره مصاحبت اینلینک باشنه نیچه بلا و محنت کلور ❖ مثنوی ❖  
 گفت مر غش پس جهاد انکه بود ❖ کین چنین رهن میان ره بود ❖ از رای حفظ  
 و یاری و نبرد ❖ بره نایمن آید شیر مرد ❖ عرق مردی آنکهی پیدا شود ❖ که  
 مسافر همره اعدا شود) قوش چونکم ترهب اختیار اینلین مر دصیادک سوزنی  
 کوش ایتدی اکا جواب و یروب دیدی پس ای خلوت و عزتندن حظ اینلین راهب  
 جهاد اول زمان صحیح اولور که بونجیلین رهن یول اور ته سنده اوله حفظدن  
 و یار یلقدن و جنگدن اوتری شیر مرد اولان کسه نایمن اولان بوله کلور که انک  
 شیر مردلکی ظاهر اوله و بالقوه اولان صفتلر قمله کلهز بر امر داکک عرقی اول زمانده  
 پیدا اولور که مسافر همره اعدا اوله مادامکه بر مسافر اعدایه مقارن اولیه آنک  
 مر دلکی نه دن ظاهر اولور و انک دلیر و دلاور اولسی نه سبیله عیبانه کلور ❖ مثنوی ❖  
 چون نبی السیف بودست آن رسول ❖ امت او صفدر اندو خول) اول رسول  
 اکرم صلی الله تعالی علیه وسلم چونکم نبی سیف اولمشدر یعنی انان نبی بالسیف  
 و انالقول الضحوک قولنک موجبجه اول حضرت نبی بالسیف اولدی و کفار  
 و فجارله غزا وجهاد قیلدی بلکه اول حضرتک وجودش ربی هم الله سیوفندن

رسید مسلول اولدی کافال کعب بن زهیر رضی الله عنه (یت) ان الرس - ول  
 لسیف یستضاهه \* مهند من سیوفی الله مسلول) اول حضرتک امتی و تابع سنتی  
 اولان بهادرل دخی صفدرل و غلاردر صفدر پهلوانه و فخر ارککه دبرل یعنی  
 پهلوان وارکک ارلدر دیمک اولور ❖ مثنوی ❖ مصلحت دردین ماجنک و شکوه  
 ❖ مصلحت دردین عیسی غارو کوه) برنم دیتزده مصلحت جنک و شکوه در امامدین  
 عیسانه مصلحت غارو کوهدر یعنی بودین محمدیده اصل مصلحت یاجنک صوری  
 و یاهیت صور بدر و یاخود جنک معنویدر جنک معنوی مثلاً نفسله و شیطانله  
 جنک و حرب ایلمک وانلره مهیب و دلاور کورنمکدر و فاسق و فاجر اولان طائفه  
 ایله دخی لسان ایله مجادله قیلق وانلره نصیح و بندو یرمک هم جنک معنویدر امام عیسی  
 دیننده اصل مصلحت ناسدن منقطع اولوب طاغیره کتمک و مغاره لر ایچره خلوت  
 و عزت اختیار ایتمکدر دین اسلامده بوا یسه جائز دکدر بلکه مصلحت بین الناس  
 اولوب نفسله و اعدای دین ایله مجاهده قیلقدر ❖ مثنوی ❖ کفت آری که  
 بودیاری وزور ❖ تابقوت برزند برشور و شور ❖ چون نباشد قوتی برهیزنه ❖ در فرار  
 لایطاق آسان بجه) اوصیاد سبز پوش چونکم اول قوشدن بو کونه کلماتی ایشندی  
 اکاجواب و پروب ایتدی بلی اگر حضرت حقدن یاربلیق وزور اوله و اهل حق  
 اوللر دخی معاونت قیله و قوت و یره تا کم قوتله اول مجاهد اولان کسه کند یسنی  
 شروشوره اوره و اهل شرت و اصحاب ضلالتله مقابله قیله و انلره مجادله ایلمک  
 قادر اوله چونکم بر قوت اولیله انسان کند یسنی شروشوره اورمقدن پرهیز ایتک  
 اولی و اصحاب ضلالتله مقابله ایتکدن محل آخره نقل احریدر چونکم بر قومه مقابله  
 و مجاهده و مجادله ایلمک قوت اولیله لایطاق اولان شیدن فرار ایلمکده آسان  
 صیره که ❖ الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین ❖ دینلشدر اکثر اولیا و علمامه مقابله قیلغه  
 طاقتم اولمقدنه و بر قومه نصیح و ارشاد تأثیر قیلمقدنه اول قومدن قاچشلر  
 و لایطاق اولان شیدن فرار ایلمک سنن مرسلیندنر دیو اول بردن بر آخر یره  
 کوچشلردر ❖ مثنوی ❖ کفت صدق دل بیاید کارا ❖ ورنه یاران کم نیاید یار را  
 ❖ یار شو تیار بینی بی عدد ❖ زآنکه بی یاران بماتی بی مدد) چونکم مرغ صیاد سبز  
 پوشدن بو کلامی کوش ایتدی اکادیدی ای زاهد کار و عمله صدق دل کر کدر  
 بو خسه یاران یاره کم کلزوبر یار صادقه معین و ظهیر اسک اولمز سنن صدقه یار  
 اول تا خلقدن بی شمار یار کوره سنن زیرا که یار انسر مدد سزودر مانسز قالور سنن  
 انسان مدنی الطبعدر بری برینه محتاج اولمقدن خالی اولمز سنن صدقه یار اولمسک  
 سکا دخی کسه صدقه یار اولمز و سکا معاونت و مظاهرت قیلان ❖ مثنوی ❖  
 دیو کر کست و تو همچون یوسنی ❖ دامن یه قوب مکذار ای صنی ❖ کرک اغلب آنکھی



کیرا بود \* کرزه شیشک بخود تنهارود ( فی المثل شیطان کرکدر و سن یوسف کبی  
 سن یس ای صنی یعقوب پیغمبرک دامنی الکنن قومہ کرک اغلب کوسفتندی اول  
 زمان طوتیجی اولور که رمه دن شیشک جدا اولوب تنها کیده بوینلر بوحدیث  
 شریفک مضمونه اشارت اولور قال صلی الله تعالی علیه وسلم ( ان الشیطان ذئب  
 الانسان کذب الغم يأخذ المشاة القاصبة والدابة قایاکم والشعاب وعلیکم  
 بالجماعة والعمامة والمسجد) رواه احمد عن معاذ رضی الله عنه یس بوحدیث شریفک  
 مفهومی اوزره شیطان فی المثل ذئب انساندر و سن یوسف کبی سن لازم کلدیکه  
 سکامانند یعقوب اولان مر شدک دامنی و صحتنی ترک ایلمه یه سن زیرافوردغالباً  
 اول زمانده غمی طوتیجی اولور وانی صید قیابور که سوریدن شیشک جدا اولوب  
 تنها ویکنا کیده وجماعتدن آیریلوب باشقه باشنه سیرایده شیشک انواع غمندن  
 برنوعدر فارسیده و ترکیده هم شیشک دیرلر \* مشوی \* آنکه سنت باجماعت  
 ترک کرد \* درچین مسبع نه خون خویش خورد) او که جماعتله سنتی ترک ایلدی  
 بویله مسبعده کنندی خوننی یمدی بومقرر در که بدی یعنی شول کسه که حضرت  
 نبی علیه السلامک سنت سنیه سنتی جماعتله ترک ایلمه و حضرت رسولک سنتیه کتیه  
 وجماعت مساینه هروجهله موافقت ایتمه اول کسه بونک کبی محل سباع اولان  
 دنیاده لابد کنندی قاننی بر و بوکونه دیو و دمکانی اولان عالم طیبته کندیسنی  
هلاک ایدر \* مشوی \* هست سنت ره جماعت چون رفیق \* بی ره و بی  
 یارافتی در مضیق ( فی المثل سنت راهدر و جماعت رفیق کیدر یواسز و یارسز  
 مضیقہ دوشرسن یعنی رسولک سنت سنیه سی حضرت حقه موصل هر راه  
 مستقیمدر و آنک اوزرینه سالک اولان جماعت مساین رفیق کیدر یواسز و یارسز  
 اولسک لابد مضایقه به دوشرسز و ضلالت و غوایت و رطه لینه گرفتار اولوب  
شاشرسن \* مشوی \* راه سنت باجماعت به بود \* اسب باسبان یقین  
 بهتردود) چونکم حقیقت حال بودر سنت بولی جماعتله بهتر اولور یقین بودر که  
 اسب اسبلرله خوشتر کیدر یعنی یقین بودر بر اسب بر یوله بر قاج اسبلرله کتسه لابد  
 خوشتر کیدر اما بالکن کتسه اولقدر خوشتر کتسز سنت بولنه دخی بر کتسه نیجه  
 رفقا و همراهله کتسه خوشتر و آسوده ترکیدر \* مشوی \* لبک هر کمره  
 راهره مدان \* غافلان خفته را آکه مدان \* همراهی راچوکز و یابی مدد \*  
 همدل و همدرد و جویان احد) اگرچه طریق حقه کتک و سنت بولی اوزره  
 سیرایتمکه همراه لازمدر و ایکن هر کمره همراه بیله و صورتنا اهل هدایت و باطنا  
 معدن ضلالت اولنلری کندیکه رفیق و همدم قلمه خفته اولان غافلری آگاه  
 بیله که بیداز شکلنده چوق غافل و خفته واردر که بحسب الظاهر کندیسنی آگاه

و پراغده کوستر و لیکن معینده خفته و کمر اهدر بو طریق الهیده بر همراه ایسته که اندن  
مدد بوله سن همدل و همدرد و جویان احد اوله سن یعنی شول بر همراهی ایسته که  
اول همراه سنکدیک دل اوله و همدرد اوله واحد و صمد اولان خدای تعالی بی  
همیشه طلب قیله \* مشوی \* همهری نی کو بود خصم خرد \* فرصتی  
جو بد که جامه نو برد \* می رود باتو که باید عقبه \* که تواند کردت انجانهبه \*  
باتو میگردد برای سود خویش \* هین منوش از نوش او کان هست نیش ( شول  
بر همراه دکل که اول خصم خرد اوله بر فرصت استیه که سنک جامه می ایسته سنکله  
بيله کیده که بر عقبه بوله که انده سنی نهب و غارت ایلیه سنکله طوانور کنندی  
نفعندن اوتری صقین انک نوشندن ایچمه که اول نیشدر یعنی طریق آلهیده لاید  
همراه کر کد ردیدیکم شول بریار و همراه دکلدر که اول عفتاک و خردک خصم  
ودشمنی اوله و بر فرصت استیه که سنک جامه دیانتکی و لباس تقوی و طاعتکی قاپه  
وسنی لباس ادب و تقوادن برهنه و عاری ایلیه و سنکله بيله همراه و بيله کیده تا کم  
سنک یولکده بر عقبه بوله وسنی صعب و شدید شینه مبتلا کوره که اول حینده سنی  
نهب و غارت ایلیکه قادر اوله هماندمکه سنی نهب و غارت ایلیکه بر فرصت بوله  
فی الحال فرصتی بکرمیوب سندن مر ادنی حاصل قیله انک کبی همراه سنکله مجرد  
کنندی سود و نفعندن اوتری طوانور آگاه اول زنهارانک نوشندن نوش ایته زیر  
معناده انک نوشی نیشدر وانک مقارننی مهلاک دین و مبطل کیشدر \* مشوی \*

با بود اشتردلی چون دید ترس \* کو بدت بهر رجوع از راه درس \* باررا ترسان  
کندا اشتردلی \* اینچنین همره عدودان نی ولی ( و یا خود شول برهمره دکلدر که  
باشتردل اوله چونیکم خوف و ترس کوره سکار اهدن رجوع ایلیکدن اوتری درس  
دیه یاری اشتردل کندن ترسان ایلیر بونک کبی همراهی دشمن بیل ولی بيله و اشتردل  
صورتا جسور و باطنا قورقق و ایم اولان کسه به در بر یعنی یا خود بو طریق  
آلهیده شول بر کسه به همراه اوله که اول کسه دوه کبی قورقق و ضعیف القلب  
اوله که بو طریق الهیده کنندی خوفندن سکا طریق الهیدن رجوع ایلیکدن  
اوتری درس سو بيله و راه حقه ایلیر و کتمکدن سنی عوق و منع ایلیه بو بيله همراه  
اشتردل اولد قلندن و ضعف قلبه مبتلا کلد کلرندن کنندی یارنی دخی خائف  
و ترسان ایلیر بو بوله سلوک ایلیر سک سنک عرضکه و مالکه نقصان کلور و جسمک  
دخی ریاضت و عبادتله نیچه آفت و محتلمه مبتلا اولور پس بو بوله کتمکدن  
کنندی کبی جاه و مال کسینه مشغول ایتمک بکسر دبر بونچالین بولداسنی سن دوست  
بيله دشمن بیل \* مشوی \* باررا از راه بردان را هزن \* مرد نبود آنکه  
افتدز برزن ( یاری اول را هزن یولندن ایلتور مر دا اولز اول کسه که زن الته

دوشه یعنی اول یول اور یچی وطریق حقه مائل اولانی منع قیلیمی باری یولدن  
 کیدرر وکنندی تحت تصرفنه الورپس اردکلدر شول کسه که زن کبی اولان  
 نفسک واهل نفسک تحت تصرفنه دوشه واول نه دیرسه اکامطیع ومنقاد اوله  
 \* مشوی \* راه جانباز یست در هر غبشه \* آفتی در دفع هر جان شیشه \*  
 راه دین زان روپراز شور وشرست \* که نه راه هر محنت کوه رست \* در ره این ترس  
 امتحانهای نفوس \* همچو پرو بزن تمیز سپوس) بویول جانبازاق یولیدر هر بر  
 غبشه ده هر بر جان شیشه نك دفعنده بر آفت وارد دین یولی اول یوزدن شور  
 وشردن پردر که هر محنت کوه رك یولی دکلدرو بولده بو ترس نفوسک امتحانلر یدر  
 کپکک تمیزینه الک کبی غبشه شیشه وزنی اوزره حصیر قامشی و بر نوع اولتقدر که  
 اندن چوال ایلرلر و سازلق معناسنه هم کلور و همیشه لک دخی دینور و غبشه مصرع  
 ثانی به مصروف اولور و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که بوحق یولی جانبازلق  
 یولیدر بویوله جان بذل ایدلر کیدرلر و بویوله کیدنلر اولارک جان وتن ایدرلر  
 بو بولده هر همیشه لکده هر دل شیشه نك دفعی خصوصتده بر آفت وارد رخن  
 بر جان ودلی شیشه کبی ضعیف اولان کسه بویوله کتسه انک اوکنه بر آفت کلور  
 واول آفتی کوردیکی کبی اول شیشه دل فی الحال بو یولدن رجوع ونکول قبلور  
 بودین اول سیدن شور وشردن پردر و بلا و خطر دن طلودر که هر محنت کوه رك  
 بوسیدن یولی دکلدربلکه هر دلیر ودلا و اولان عاشق وصادق لک بولیدر پس  
 بو بولده بو خوف وخطر نفوسک امتحانلر یدر الک اوندن کپکک تمیز ایلسنه  
 امتحان و آلت اولدیغی کبی نته کم الک کبی اوندن تمیز ایدوب جدا ایلر بو خوف  
 وخطر هم بو بولده چوق نفوسنی سپوس کبی آروب جدا ایدر \* مشوی \*  
 راه چه بود پر نشان پانها \* یارچه بود نرد بان رایها) راه نه اوله پایلرک پر نشانی  
 اوله یار کیم اوله رایلرک زدیانی اوله حق تعالی به موصل اولان یول نه اوله دیر ایسک  
 انبیا و اولیانک پایلرله پر نشان اولان یولدر اگر بو بولده یار کیم اوله دیر ایسک  
 رایلرک نرد بایدر که هر دم سنک عقل و رأیی بر مرتبه زاده ایلسه و سنی دائما  
 عروج و ترقی ایتدر مکه سبب اوله \* مشوی \* کیم آن کرکت نیاید از احتیاط \*  
 بی زجهیت نیابی آن نشاط) طوتلم که اول کرک سکالیه احتیاط جهتدن ججهتسنز  
 اول نشاطی بوله مزسن بویت شول کسه ل طرفدن ناشی اولان سوال مقدره  
 جواب اولور که انلر دیرلر بزم هم راه و دلیل پر انبهاه احتیاج بوقدر و بزم ذتب  
 انسان اولان شیطاندن قورقومن واضطر ایز بوقدر زیر بزرزاده احتیاط ایلوب  
 جله دن پر هیز قیله رز بویله سو یلین کسه ره جواب و یروب بیوررلر فرض ایلمکه  
 اول انسان کرکی شیطان سنک کمال رأی و احتیاط کدن اوتری سکالیه و سنی اغوا



و اضلال قلبیه سن جمعیستز اول روحانی اولان نشاطی و حقانی اولان ذوق  
 و انبساطی بوله مز سن و اهل صفا جمعیتمنده اولان سرور و حبور و تنهار و لیکده  
 نائل اوله مز سن ❖ مثنوی ❖ آنکه تنها در رهی او خوش رود ❖ بار فیقان  
 سیرا و صد توشود ) اول کسه که تنها بر یولده او خوش و لطیف کیدر آنک سیری  
 رفیق لره یوزقات اولور یعنی راه حقه اول کسه که منفرد اولدیغی حالده خوش کیده  
 رفقا ایله کندیکی زمانده آنک سیر و سلوکی یوزقات اولور و جماعتله نشاط و سروری  
 دخی ارتق اولور ❖ مثنوی ❖ باغلیظی خرز یاران ای فقیر ❖ و نشاط آید  
 شود قوت پذیر ❖ هر خری کز کاروان تنهارود ❖ بروی آن ره از تعب صد تو  
 شود ❖ چند سیخ و چند چوب افزون خورد ❖ تا که تنها آن بیا بازار برد ) ای فقیر  
 خره غلظت و حفاقله کندی یاراندن نشاط کلور و قوت پذیر اولور یعنی حمارک  
 طبع منده بویه غلظت و کثافت و ارایکن بیه کندی جنسیدن اولان یاراندن  
 قوت پذیر اولوب نشاطه کلور و بوله کسلسز و فتور سز روان اولور اما هر بر خر که  
 کارواندن تنها کیدر اول یول تعب و زحمتدن اول خر اوزره یوزقات اولور  
 برقاج سیخ و برقاج چوبی افزون یرتاکم اول خر تنها اول بیابانی قطع ایلیسه سیخ  
 بونده بز لکچ معناسنه در فی الواقع خر لک طبع منده بو خاصیت وارد که البته بوله  
 تنها کتسه کسل اوزره کیدر اما برقاج کندی جنسیله کتسه قوت و نشاط اوزره  
 کیدر ❖ مثنوی ❖ مر ترا میگوید آن خر خوش شنو ❖ کر نه خر همچین  
 تنهارو ❖ آنکه تنها خوش رود اندر رصد ❖ بار فیقان بی کمان خوشتر رود )  
 تحقیقا سکا اول تنها کیدن خر لسان حاله دیر آنک نصیح و پندنی خوش ایشت اگر  
 خر دکل ایسک بونجیلین تنها کتسه تا کم بورا هه کسل و فتور له سیر قلبیه سن و سیخ  
 و چو په محتاج اولیه سن اول کسه که یول کوز نمکن تنها خوش کیدر رفقا ایله  
 کانسز خوشتر کیدر ❖ مثنوی ❖ هر نبری اندرین راه درست ❖ معجزه بنمود  
 و همراهان بچست ) هر بر نبری بود درست و راست اولان یولده معجزه کوستردی و هم  
 اهل راه ایستدی یعنی هیچ بر نبری اولدی که بود درست و راست اولان یولده تنهارو  
 اوله و بی همراه منفردا سیر و سفر قیله بلکه هر بر نبری بو خلقه معجزه و پینه کوستروب  
 بونلردن رفقا و انصار طلب ایلدیلرته کم حضرت عیسی علیه السلام (من انصاری  
 الی الله) دیدی بوجه ناسدن (قال الخوار بون نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا  
 مسلمون) دیدیلر پس هر پیغمبر کندیلره بوناسدن یارومعین طلب ایلدیلر بوندن  
 معلوم اولدیکه بو یوله جماعت سز و همراه سز کیدلرته کم مشهور مثل سدر یا لکنز  
 طاش دیوار اولز و یالکنز دیوار اوزره هم سقف خانه طور مز ❖ مثنوی ❖  
 کر نباشد یاری دیوارها ❖ کی بر آید خانه و انبارها ❖ هر یکی دیوارا کر باشد جدا ❖

سقف چون باشد معلق در هوا) اگر دیوارك بر برینه معاونت و یارلخی اولیه خانه و انبارل چن بوقارو کلو ر مشلا هر بدیوار اگر بر بندن جدا اوله سقف هواده معلق نیجه اولور یعنی لابد برخانهك وجود نه وسقف خانهك قیامنه برقاچ دیوار لازمدر تا کم اول خانهك سقفی اول دیوارك سبیله قائم اوله و دیوارل دخی طاشدن و کرچیدن طاشلرك و کرچلرك بر بره جمع اولسی و بری برل یله اتحاد و اتصال قیلسی لازم اولور که بنیان مر صوص وجوده کله و بر نیجه دیوار اول طاشلرك بر بره مجتمع اولسندن بنا اولنه پس ( المؤمن المؤمن کالبینان یشد بهضه بهضا) حدیثك موجبنه مؤمن مؤمنه یار و معین اولسه و بر نیجه سی اتفاق و اتحاد قیلسه بهضی بهضیسی شد ایلین بنیان مر صوص کی اولور و بری برل یله قوت و معاونت و یرر \* مشوی \* کر نباشد یاری خبر و قلم \* کی فتد بر روی کاغد یارقم \* این حصیری که کسی می کسرتد \* کر نه پیوندش بهم بادش رد) اگر خبر و قلم یارلخی اولیه کاغذ لک یوزی اوزره قچن رقم واقع اولور خبر بونده مرکب معناسنده در کاتب معناسنه دخی اولسه جائزدر یعنی اگر مرکبه قلمک بری بر یله یارلخی اولسه و یا خود قلم کاتبه معاونت قیلسه کاغذ لک یوزی اوزره خط و رقم قچن واقع اووردی بو مقرر در که اولزیدی بو بر حصیر که بر کسه دوشر اگرانی بری برینه پیوند ایتیه سن انی باد ایلتور بوهم وجهدر اگر انک بری برینه پیوندی اولیه بادانی کیدر رو پریشان ایلر یعنی شو بر حصیر که بر کسه انی راوزرینه دوشر اگر انک قامشلرنی بو ریابانی اولان کسه بری برینه متصل قیلسه بل انی پریشان ایلردی بوندن معلوم اولدی که بر نیجه شیتک بر بره مجتمع اولسی بری برینه قوت و یرر ایش پس طالب حق اولان سالک لک دخی بر یله اتفاق و اتحاد قیلاری جله سنه هر وجهله قوت و متانت و یرر \* مشوی \* حق زهر جنسی چوزو چین آفرید \* پس نتایج شدز جمعیت بدید) حق سبحانه و تعالی هر بر جنسندن چونکم زوجین خلق ایتدی پس نتیجهلر جمعیتدن بدید اولدی یعنی (ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون) آیت کریمه سنک موجبنه و دخی (سبحان الذی خلق الأزواج کلها مما تبت الارض ومن انفسهم و مما لایعلمون) نص شریفنک حسب نیجه حق تبارک و تعالی هر شیئی چفت بر اتمشدر اصلایک شیء بر اتماشددر بالکرتاق حق تعالی به مخصوصدر اما غیر بلره بری بر یله مزوج اولتی و اجتماع قیلتی لازمدر ز بر نتیجهلر لابد جمعیتدن ظاهر اولور و برقاچ شیتک بر بره جمع اولسندن بر نیجه شیء وجوده کاور \* مشوی \* او بکفت و او بکفت از اهتراز \* بحث شان شد اندرین معنی دراز) او دیدی و او دیدی اهتراز جهتدن انلرك بحثی بو معناده دراز اولدی اهتراز حرکت واضطراب

معناست در مصرع ثانی به صرف اولنویوب مصرع اوله دخی صرف اولتسه  
 جائزدر بوتقدیر اوزره معنی حرکت واضطراب جهندن اول قوش جمعیت  
 خصوصنده اولان دلائل و پراهینی سو یلدی وجلوتی خلوت اوزره ترجیح ایلدی  
 واول صیادهم خلوت و عزت خصوصنده اولان پراهین ودلائلی سو یلدی  
 و عزت و خلوتی خلطت و جلوت اوزره ترجیح ایلدی الحاصل بونلرک بختی  
 بومعاده اوزون اولدی زیرابریسی خلوتی جلوت اوزره تفضل و ترجیح قیلدی  
 و بریسی دخی جلوتی خلوت اوزره تفضل و ترجیح قیلدی و هر بریسی کنددی  
 مذهبی تأیید ایلکده طول و دراز بختلر ایلدی ﴿ مثنوی ﴾ شتوریاچاک  
 و دلخواهکن \* ماجراراموجز و کوتاه کن ( ای مولانا مثنوی بی چاک و دلخواه ایله  
 ماجرانی موجز و کوتاه ایله خطاب تجرید قاعده سی اوزره کنددی وجود  
 شریفلرینه در یعنی ای مولانا مرغ ایله صیاد مایبندده واقع اولان ماجرانی  
 موجز و مختصر ایله و مثنوی شریفی ثقیل و کران ایتمه تانیجه کسه لک قلبه طول  
 کلامدن ملات و سامت کلیه بلکه چاک و کوکل استیجی ایله تا کم بوکامطاعه  
 قیلان کسه لک قلبی بوندن نقرت قیلله ﴿ مثنوی ﴾ بعد آزان کفتش که کندم  
 آن کیست \* کفت امانت از یدیم بی وصیست \* مان ایتمست امانت پیش من \*  
 زآنکه بندار ندما راموتمن ( بو قدر مباحثه و مناظره دتصکره اول صیاده دیدیکه  
 بوسنک او ککه اولان بغدادی دانه لری کیمک ملیکی ولا بقیدر جواب و بروب دیدی  
 بی وصی اولان بیتمدن امانت در بنم او کده اولان امانت مال ایتمدر زرا که بو اس  
 بنی مؤمن ظن ایدرلر صیاددن مراد بونده شول کسه اولور که آنت ظاهری سبز  
 و اطیف اوله و نعمت و دیوات و تشریفه انده نیجه ایتمک و خالق و انامک مالی مودع  
 و امانت اوله و آنک باطنی قهر الهی و غضب ربانی اوله و مرغدن مراد ملک و ماله  
 حر یص اولان و حظ نفسی طلب قیلان کسه اولور بچن بر ملک و ماله حر یص  
 اولان و نفسنک مشتهاسنی طلب قیلان کسه بر کسه نک قتنده یا مال ایتمی  
 و یا خود ارزاق خلق و انامی کورسه فی الحال انی اکل و بلع ایتمکه حر یص اولور  
 و آنی اخذ ایتمکه طمع قیلور و دیر که بونی بکا ویر شهیدلک ضرورتی دفع قیل  
 و بر قاج کون بوندن فائده و نفع بولم ﴿ مثنوی ﴾ کفت من مضطرم و مجروح  
 حال \* هست مر دار این زمان بر من حلال \* هین بدستوری از ین کندم خورم \*  
 ای امین و پارسا و محترم ( اول مرغ اول صیاده ایتدی بن مضطرم و مجروح  
 حال مر دار بوزمان بکا حلالدر آگاه اول بردس نور ایله بو کندمدن بیم ای امین  
 و پارسا و محترم یعنی چونکم اول مرغ حر یص اول دانه لری کوردی و کندینک  
 اکا احتیاجی اولدیغندن کندبسنی مضطربیلوب نفسی اکا بو کونه فتوی و پردی



واول كنديك نفسك فتواسي اوزره دیدی بن مضطرم و خسته عالم پس فالضرورات  
 تتبع المحذورات قولك موجبه بوزمانده مردار و حرام بكا حلالدر امدی بنم  
 اضطرار مدن آگاه اولوب بكار دستور و یر تا كم بو حق ایتم اولان بگند مدن اكل  
 و بلع ایلم ای محترم اولان زاهد و امین بیلورسن كه - بین ضرورته بو كونه  
 مرداری بيمك جائزدر دیدی ﴿ مشوی ﴾ كفت مفتی ضرورت هم توی \*  
 بی ضرورت كرخوری مجرم شوی \* و ضرورت هست هم پرهیزه \* و رخیوری  
 باری ضمان آن بده ) اول صیاد مرغه بو كونه جواب و یروب دیديكه ای مرغ  
 مفتی ضرورت هم سنسن یعنی ضرورته فتوی و یرن نفسكدر پس ضرورت  
 صحیح اولز ضرورتسزاكر مردار و حرامی پرایسك مجرم اولورسن وجه آخر  
 مفتی ضرورت مرتبه سنی بیلان سنك قلبك و عقلكدر اكر ضرورتسز مردار  
 و حرامی پرایسك لابد مجرم و عاصی اولورسن و اكر ضرورت دخی و ارایسه هم  
 مردار و حرامی بمكن پرهیز ایلك بكدرا بخصوص كه اول مال یتیم اوله و اكر  
 اول مال یتیمی پرایسك و حق عبادی اخذایلر ایسك باری انك اوده كنی و یر یعنی  
 لابد اكر مال یتیم و اكر حق عبید بالضروری بيمك لازم كلورسه اداسته ضامن اول  
 و حق تعالی سكانك ادا سنه هزینه قدر قدرت و یرسه انی ادا ایلكه سعی قیل  
 دیدی ﴿ مشوی ﴾ مرغ پس در خود فرورفت آن زمان \* توسنسن  
 سر بستند از جذب عنان \* چون بخورد آن كندم اندر فح بماند \* چندا و پس  
 و الانعام خواند ) چونكم مرغ بو سوزلی اول صیاددن اشندی پس اول زمان  
 تفكر ایتدی و اندیشه به باتدی انك توسن نفسی جذب عنانندن باشنی الدی یعنی  
 انك تندو حرون اولان نفسی عنان عقلی جذب و ضبط ایلمن روحندن باشنی  
 قور تروب اول دانه لری بيمكه قصد و نیت ایلدی چونكم اول كندمی یدی فح  
 ایچره قالدی اول بو بلایه دوشد كدنصكره نیچه بس و نیچه و الانعام اوقدی یعنی  
 قوش اول دانه پی یدی و موت و هلاك فخته دوشد كده نیچه بس و دخی نیچه  
 سورة الانعام اوقومغه باشدی تا كم اول حینده بس اوقومق و سورة انعام اوقومق  
 اكانفع و یره ﴿ مشوی ﴾ بعد در ماندن چه افسون و چه آه \* پیش از آن بایست  
 این دود سیاه \* آن زمانكه حرص جنید و هوس \* آن زمان میگو كه ای  
 فریادرس ) عاجز قالد قدنصكره و بلایه مبتلا اولد قدنصكره افسون نه و آه نه یعنی  
 افسون ایلیوب اوفورسك و یا خود آه واه قیلسك ایكیسی بله برابر اول بلایه مبتلا  
 اولردن مقدم كر كدر بودود سیاه یعنی بو كونه آه و دود سیاه قبل البلا لازمدر  
 بو خسه بعد البلا بونك نفع و تأثیری اولز اول زمانكه حرص و هوس درون دلدن  
 حرکت ایلیه اول زمان ديكه ای فریادرس یعنی درونكده حرص و هوس حرکت

ایلدیکی زمانده ای فریادرس دیو حق تعالی به دعا ایله والابهده وقوع البلا دعا  
ایلك نهی مفید اولور ﴿ مشوی ﴾ کان زمان پیش از خراب بصره است \*  
بوکه بصره وارهدهم از شکست ( اول زمانکه بصره خرابلغندن اولدر بولایکه  
بصره کبرو قورتله هم اول شکستدن یعنی جناب حقه دعا وزاری ایلك وقت  
وزمانی اول زماندر که حرص وهوس حرکت ایله که اول زمان حضرت حقه  
ای فریادرس دیو دعا ایله که دین بصره سی حرص وهوا عسکرندن خراب اولیه  
بولایکه دین بصره سی هم اول شکسته لکدن قورتله و خلاص اوله و اگر بصره  
دین حرص وهوس عسکر یله خراب اولدقد نصکره فریاد و فغان ایلیاسک سکا  
نافع اولمز ته کم بعد خراب البصره بغداد خلیفه سنک امداد ایلیسی نفع قیلدی بو کلام  
بین الناس مشهور مثلدر یعنی فین برکسه برسنه نک زمانی یکد کد نصکره اکا قصد  
وعزیمت قیلسه بعد خراب البصره دیرلر و آنک قصد وعزیمتک عبث و بیهوده

اولدیغنه بو مثل ایله کنایت ایدرلر ﴿ مشوی ﴾ ابک لی یاباکی یا تاکلی \* قبل  
هدم البصره ( و الموصلی ) ای بنم یا کیم وای تا کلم بنم ایچون اغله بصره ایله  
موصلاک خرابندن اول باکی اغلیجی تا کل اوغلی اولش اغلیجی کسه به دیرلر مؤثی  
تکلی در که تکلی اوغلی او اوب اغلین عورته دیرلر بو بیت دخی ضرب مثل اولور  
بلا کزدن اول انک دفعنه سعی ایلکه وانکیچون اغلیوب فریاد ایلکه

﴿ مشوی ﴾ نوح علی قبل موتی واعترف \* لانتخ لی بعد موتی واصطبر ) بنم  
مومدن اول بنم اوزریمه نوحه و فغان ایله و باشک اوزره خاک صاچ بنم ایچون  
نوحه ایله مومدن نصکره اصطبار ایله نوح نوح دن امر حاضر در نوحه ایله  
معناسته واعترف امر حاضر در افتعالدن عین مهمله ایله در باشکه طبراق صاچ  
معناسته لانتخ نوح نوح دن نهی حاضر در واصطبر امر حاضر در افتعال یابندن  
صبر ایله معناسته و خلاصه کلام اولدر که برکسه اولمزدن اول آنک صحتی امید ی  
ایله نوحه ایلسک وانک هجرندن اوتری باشکه طبراق صاچسک فی الواقع عبث  
و بیهوده دکدر اما بعد الموت نوحه ایلك مناسب دکدر بلکه صبر و تحمل ایلك  
کرتک و بوندن دخی مفهوم اولان اگر اغلیوب ایلکرسک زماننده دیمک اولور

﴿ مشوی ﴾ ابک لی قبل ثبوری فی النوی \* بعد طوفان النوی خل البکا )  
بنم ایچون بعد و فراقده هلاکدن اول کریمه ایله طوفاند نصکره اغلیجی ترک ایله  
ثبور تا نک ضمه سیله هلاک معناسته در نوی نوله بعد و فراق معناسته در خل امر در  
ترک ایله معناسته بو بیت دخی بلا و محتسک وقوعندن اول و طوفان فرقتک  
اسنیلا سندن مقدم بکا و تضرع ایله دفعنه چاره استرسک انک ظهورندن اول چاره  
ایسته دیمکی افاده ایلر و الا برشی اولدقدن و بر بلا کد کد نصکره انک دفعی ایچون

تدارك ايلك صفت ويهوده در ديهي افهام ابله \* مثنوی \* آرزمانكه  
 ديوي شدرهزن \* آرزمان بابت يس خواندن \* پيش از آن كاشسته كردد  
 كاروان \* آرزمان چو يك بز اي پاسبان ( اول زمانكه شيطان سنك يولك  
 اور بجي اولدي اول زمان كرك يس اوقق اندن اولكه كاربان شكسته اوله وصنه  
 اي پاسبان چو بجي اول زمان اور يعني شول زمانده كه شيطان سكارهزن اوله  
 وسنك متاع ايمان واسلامكي غارت قبله اول زمانده يس اوقق واوراد واذكاره  
 مشغول اولق يرنده در كه تاتلاوت قرآن و ذكر رحانله شيطاني طرد ايله سن تاك  
 سنك متاع ايمان واسلامكي غارت وتاراج ايلكه قادر اوليه چونكم سنك ايمانكي  
 واسلامكي دزد شيطان غارت قبله وسندخي حالت نزهه كاه سن اندنصكره يس  
 اوقق وقرانت قرآن سكا چوقاق نفع ويرمز زيرا كاربان صمزدن اول پاسبان  
 اولان كسدقالمق وچوبك اوردق وقافله خلقني آگاه وخبردار قتلق يرنده اولور  
 وانلر نفع قيلور اما كاربان صند قدنصكره وكاربان خلقنك متاع واسبابي غارت  
 اولدقدنصكره پاسبانك چو يك اورمسي وفر ياد قيتلسي اصلا مفيد اولمز ونفع قتلز  
 نته كم بو حكايه دن معلومك اولور

\* حكايه آن پاسبان كه خاموش كرديد تادزدان رخت تاجر ان \*

\* بردن بگلي بعد از آن هيا هوي و پاسباني ميگرد \*

اول پاسبانك حكايه در كه خرسزرل كارباني كچه ايله غارت ايلكه كلد كارنده  
 خاموش اولدي وسكوت قبلدي حتى دزدل تاجر لرك رخت ومتاعني ايلتديلر  
 وبالكيه غارت ايتديلر اندنصكره فر ياد وفغان وپاسبانلق ايلدي اما بعد  
 خراب البصره واغارة القافله آنك فر ياد وفغان ايلسنك فائده سي اولدي  
 \* مثنوی \* پاسباني خفت و دزد اسباب برد \* رختهار از ير هر خاكي فشرده \*  
 روز شد بيدار شد آن كاروان \* ديد رفته رخت وسيم واشتران ) بر پاسبان  
 ياندي و دزد اسبابي ايلتدي رختلري هر برخاك الله صقدي يعني بر كاربان  
 بر كسيه يي اچلردن پاسبان ونكه بيان ايدوب اول كچه كتديلر يانديلو وپاسبان دخي  
 بر زماندنصكره ياندي و خرسزرل كلدی كاربانك رخت واسبابني الدي وانلر رخت  
 واسبابني واروب هر خاكك الله صقدي ودفن ايتدي كوندز اولدي اول كاربان  
 خوابدن بيدار اولدي سيم ورختي واشترلي كتمش كوردی يعني صباح اولوب  
 كاربان خلقي چو نكم خوابدن بيدار اولديلر سيم وزرلي ورخت واشترلي  
 كتمش و خرسزرل كلوب انلري غارت ايتش كورديلر \* مثنوی \* يس  
 بدو كفتدای حارس بگو \* كه چه شد این رخت و این اسباب كو \* كفت دزدان



آمدند اندر نقاب \* رخنه‌ها بردند از پیشم شتاب) پس کار بان اهلی اول پاسبانه دیدی برای  
 حارس سویه که بورخت نه اولدی و بواسباب قنی پاسبان انلره دیدی  
 خرسزلق نقاب ایچره کادیلار یعنی یوزلینه نقاب اوروب نقاب و حجاب ایچره  
 کادیلار رخنلری و متاعلری بنم اوکدن شتابله ایلندیلر و سرعته اخذ ایلندیلر  
 \* مثنوی \* قوم گفتندش که ای چون تل ریک \* پس چه میگردی کی ای مرده  
 ریک \* گفت من یک کس بدم ایشان گروه \* با سلاح و باشجاعت باشکوه (   
 قوم اکا دیدیلر که ای قوم دپه‌سی کی اولان پس سن نه ایلدک کیم سن ای ارده  
 قلاجق تل ریک قوم دپه‌سی و مرده ریک ارده قلاجق دیکسدر یعنی اول قوم  
 اول پاسبانه دیدیلر ای قوم دپه‌سی کی ضعیف و بی ثبات اولان پس سن اول  
 حینده نه ایتدک وای ارده قلاجق پاسن نه کسد سن و سنی نیچون پاسبان قودیلر که  
 خرسزلق کاد کده سن برهای وهوی ایلنه سن و آنلرک کلدیکنی بزه سویلیله سن دیدیلر  
 چونکم پاسبان کار بان اهلندز بو کونه کتاب آمیز کلماتی اشدیدی انلره جواب  
 و یروب ایتدی بن برکسه ایدم انلر گروه ایدیلر سلاح و شجاعت و شکوه و هیئتله یعنی  
 اول خرسزلق سلاح و شجاعته و شکوه و هیئتله بر گروه ایدیلر و بن بالکیز برکسه ایدم  
 ورخت و اسبابی غارت قیلدیلر \* مثنوی \* گفت اگر در جنگ کم بودت امید \*  
 نعره زن کای کریمان برجهید) کار بان اهلی اول پاسبانه دیدی ای نامبارک  
 اگر سنک انلره جنگ ایلدکه امیدک کم ایسه بر نعره اور بویله دیو که ای کریملر  
 خوابدن قانلق دزدلر کلدی بیدار و آگاه اولک \* مثنوی \* گفت آن دم کار د  
 بنموند و تیغ \* که خش ورنه کشیمت بی دریغ \* آن زمان از ترس بستم من دهان \*  
 این زمان هیهای و فریاد و فغان \* آن زمان بست آن دم که دم زخم \* این زمان  
 چند آنکه خواهی هی گتم) پاسبان کار بان اهلنه بو طریقه جواب و یردیکه  
 اول دمده بکا خرسزلق بچاق و تیغ کوستر دیدیلر بویله دیو که خوش اول و سکوت قیل  
 بوخسه بزنی بی دریغ و بی رحم قتل قیلورز اول زمان خوف و حذر دن بن دهانی  
 بقدم اما بوزمان هیهای و فریاد و فغان ممکندر اول زمان بنم اول دم و نفسم  
 باغلندی نیجه دم اورم و نعره و فریاد قیل اما بوزمانکه خوف و حذر بو قدر استرسک  
 فریاد و فغان ایلرم دیدی پس بوقصه دن حصه نه اید و کنی بیان ایلدکه شروع  
 ایدوب بیوررلر \* مثنوی \* چونکه عمرت برد دیو فاضحه \* بی نمک باشد اعوذ  
 و فاتحه) چونکم عمری سنک دیو فاضحه ایلدی یعنی رسوای ایدیجی شیطان  
 چونکم سنک متاع عمری غارت و یغما ایتدی اندنصکره اعوذ و فاتحه بی نمک  
 اولور یعنی نقد عمری شیطان سرفه قیلد قدنصکره و عمر نازنین ضایع اولدق سن  
 صکره اعوذ بالله من الشیطان الرجیم دیوشیطاندن حضرت حقه التجا قیلدی

وانك سزندن امين اولمق ايجون فائحه اوقق ملاحظدن خالی اولور و دزدلر کاربان  
 اهلنك رخت و متاعنی آلوب کتد کد نصرکه پاسبانک فریاد و فغان ایلسنه مشابه  
 کلور پس ناله و حنین و قتیله اولسه ملبخ و بانک اولور و اگر قتیله اولمز ایسه  
 منفعت و ملاحظدن خالی کلور ❖ مثنوی ❖ کرچه باشد بی نمک اکنون حنین \*  
 هست غفلت بی نمک تر آن یقین \* همچین هم بی نمک می نال نیز \* که ذلیلا ترا نظر  
 کن ای عزیز \* قادری بیگانه باشد یا بگانه \* از تو چیزی فوت کی شد ای اله ( اگر چه  
 عمر ضایع اولد قد نصرکه شمدی حنین و ناله ایلیک بی نمک و بی ملاحظت اولور اما غفلت  
 اول بی وقت اولان ناله و حنیندن یقین بودر که زیاده نمک سزدن پس باری بی وقت  
 اولسون ناله و حنین ایله بویچلین هم نمک سزدن ناله و فریاد ایله بویله دیو که ای  
 عزیز و عالی اولان پادشاه بو ذلیل و حقیر اولان بنده لریکه نظر ایله الهی سن قادر سن بی وقت  
 اوله و بیا وقت اوله سندن برشی ای اله چن فوت اولدی قادر یده بیا مصدر به اولمقدن  
 خطاب ايجون اولمق محله انصب و فهمه اقر بدر و خطاب حضرت حقه در یعنی  
 الهی برشی باری وقت اولسون و بیا وقت اولسون سن انی کاله ایر کورمه که قادر سن  
 ای بنم الهم سنک خزینه قدر تکدن برشی چن فوت اولدی مقرر در که اولدی  
 و هیچ بر مطلوب سنک ملکه کدن غائب اولدی و سنک ارادت کسز هم طالبه وصول  
 بولدی ❖ مثنوی ❖ شاه لا ناسوا علی ما فاتکم \* کی شود از قدرتش مطلوب کم )  
 بو بیت سوره حدیده اولان بو آیت کریمه به اشارتدر قال الله تعالی ( لکیلا ناسوا  
 علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم والله لا یحب کل مختال فخور ) بو آیتک تفسیری  
 جلد نالده خواجه حکایه سنده و بعض برده دخی مرور ایلدی معنای بیت اولدر که  
 اول قادر اولان اله لا ناسوا علی ما فاتکم قولنک شاهیدر انک قدر تندن مطلوب  
 چن کم اولور یعنی ای انسان سزک نفسلری بگری خلق ایتمزدن اول نقدر بلا و مصیبت  
 و باصحت و نعمت سزه کلور سه و با خود سزدن فوت او اوره آنی اول پادشاه  
 کتاب مبین ده اثبات ایلدی تا کم سزدن فوت اولان شیلره محزون اولیه سزو کلان نعمت  
 و راحتلره هم زیاده فرحناک اولیه سزه که اول فرح سزنی مختال و فخور اولمق مرتبه سنه  
 ایر کوره چونکم عمر دخی سزدن فوت و ضایع اوله اگاد دخی محزون اولماک بلکه انک ضایع  
 اولسنی دخی اول پادشاهک قضا و قدر نندن یللوب دعا و تضرع ایلیک و مطلوب و مراد  
 اولنی اندن استمک کر کدر که اول قادر بیچونک خزینه سندن هیچ مطلوب کم و غائب اولدی

❖ حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام بفعل ❖

❖ و مگر وزرق زاهد و جواب گفتن زاهد مرغ را ❖

مرغک حواله ایله سیدر کندینک دامه گرفتار لغنی زاهدک فعل و مکر نه وزرق و خدعه سنه  
 و زاهدک جواب و بر مسیدر مرغه ❖ مثنوی ❖ گفت آن مرغ این سزای او بود \* که فسوز

زاهدانرا بشنود ( اول مرغ چونکم دامه گرفتار اولدی دیدی بو اول کسه نك  
 سزاسیدر که او کسه زاهدك فسونی ایشیده وانلرك فسون وفسانه سنه اعتماد  
 ایدوب ایش ایده \* مثنوی \* گفت زاهدنی سزای آن نشانی \* کو خورد  
 مال بیجان از کزاف ) زاهد دیدی یوق بویله دکلدن اول نشانی سزاسیدر که  
 اول مال ایتمی کزاف ایله یبه نشاف کشف وزنده اگر چه لغتده کرده وئان پاره بی  
 چولمک ایچنه باتورب آتی بین کسه به دیرلر اما بونده وزن ایچون تخفیف اولوب  
 بی عقل اولان وادنی شیئه طمع قیلان کسه معناسنه استعاره اولمشدر یعنی  
 چونکم مرغ کندینک گرفتار لغنی زاهدك مکر وزرقنه اسناد قیلدی زاهد دخی  
 آنک گرفتار لغنی کندیدن نفی ایدوب انک قلت عقنک وطمعک لایق اولدیغنی اکا  
 اعلام ایلیوب دیدیکه یوق اول گرفتار لغنی بنم مکرمدن وزرقدن دکلدن بلکه  
 اول طمعک و قلت عقنک سزا ولایقیدر که او تیملرك مالنی کزاف جهتدن اکل  
 و بلع ایله بونده قوشدن مراد محتاج وحر یص اولان وحرای اکل و بلع قیلان  
 کسه ل اولور وزاهددن مراد شیطان اولور که اول حرای محتاج وحر یص اولنله  
 عرض ایدوب کوستر قچن بر محتاج وحر یص اول حرای اکل و بلع قیلسه دائم  
 بلایه گرفتار اولور قچن اول مبتلا اول حینده شیطانی لوم ایلسه (فلان لومونی  
 ولوموا انفسکم ) آیتک مفهومی اوزره بنی لوم ایلمک کندی نفسلری بکزی اوم ایلمک  
 دیو اول غوی جواب ویرر امانفس الامر ده نظر اولنسه مبتلا نك گرفتار اولمسی  
 وشیطانک اغوا قیلسی آثار قضای الهیدر که حکم قضا ظهوره کلد کده کو کلد  
 دانه دنیا جاننه میل وطمع حاصل اولور وشیطان دخی آنی اکل و بلع ایلمک که اغوا  
 و تخر یص قیلوب اول حر یص اولان کسه دخی بر مقتضای حکم قضا آنی اکل  
 اولور و دام بلا ده قالور پس چاره سی انجق فریاد وحنین و کریمه وائین ایدوب  
 حضرت مقلب القلوبه نوحه کراولقی وتضرع قیلندر \* مثنوی \* بعد

از آن نوحه کری آغاز کرد \* که فسخ و صیاد لر زان شد زرد \* کرتنا قضهای  
 دل پشتم شکست \* بر سرم جانایمی مال دست ) اندنصره اول مرغ نوحه  
 کر لیکه آغاز ایلدی که فسخ و صیاد درددن لر زان اولدی اول مرغ بویله دیو نوحه  
 وزاری ایلدی که قلبک تناقض لرندن بنم پشتم صندی بنم باشم اوزره ای جان کل  
 الکی سور یعنی زاهد اکاتم جواب ویرد کدنصره مرغ بیچاره نوحه کر لیکدن  
 چاره بویلوب اغلقه نوحه لر قیلغه باشلیدی که انک سوز و دردندن دام  
 و صیاد دتریحی واضطراب ایلیجی اولدی بویله دیو نوحه لر قیلدی که قلبک  
 تناقض لرندن ویری برینه مقابل و مخالف اولان فکر لرندن و خاطر لرندن  
 بنم ظهرم منکسر اولدی بنم باشم اوزره کل ای جان دست لطفکی سور که کریم



ورحیم اولئلك شانندندر كه برغریب و بیچاره بی کورسه لر اكا لطف و مرحمت  
 ایدوب اللرنی انك باشی اوزره سوررلر و اكا بوكونه اطف و مرحمت ایتمكه راحت  
 و یررلر ﴿ مثنوی ﴾ زیدست تو سرم را راحتست \* دست تو در سرک بخششی  
 آیتست \* سایه خود از سرم بر مدار \* بی قرارم بی قرارم بی قرار ( ای محبوب  
 حقیقی سنك دست لطفك التده بنم باشمه بر راحت وارد سنك دستك سكر  
 بخشلقده بر آیتدر سكر سین هممله ایله اولور سه مستك معناسنه اولور بعض نسخه ده  
 شین مجمه ایله شکر واقع اولمشدر بو تقدیرچه ذکر لازم اراده ملزوم قاعده سی  
 اوزره شکر دن مراد نعمت اولور و تقدیر کلام بویه نیک اولور که ای کریم و رحیم  
 اولان پادشاه سنك لطف و عنایتك انك التده بنم باشمه عظیم راحت واردر  
 سنك دست لطفك مستك بخش ایلمکده و یا خود نعمت و عطا و بر مکه بر عظیم  
 آیت و بر بیوک علامتدر ای پادشاه اکرم کندی سایه عنایتکی بنم باشمدن یوقارو  
 طومنه زرابی قرارم و بی قرارم و بی قرار یعنی ای لطف و رحمت صاحبی سایه حیات و ظل  
 عنایت و هدایتکی بنم باشمدن ابراق طومنه و دور ایتمه زرا قرار سزم و صبر و قرار دن  
 زیاده بری و خالی بم امیددر که کمال لطفکدن بنم باشمدن سایه اطف و عنایتکی  
 رفع ایتمه سز ﴿ مثنوی ﴾ خوابها پیرا شد از چشم من \* در نعمت ای رشک  
 سرو و یامین \* کریم لایق چه باشد کردمی \* ناسزایی را پیرسی در غمی ( خوابلر  
 بنم کوزمدن سنك غمکده ای سرو و یاسمنك رشکی اولان لطیف پیرا اولدی یعنی  
 ای سرو و یاسمنك مغبوطی اولان محبوب سنك غمکده شول مرتبه سهره مبتلا  
 اولدمکه خوابلر بنم کوزمدن پیرا اولدی اگر بن سنك لطف و عنایتکه لایق  
 و مستحق دکل ایسه هم نه اوله اگر بر دم بر ناسزایی بر غمده صوره سن یعنی بر لطفه  
 لایق اولین کسه بی برغم ایچره مبتلا ایکن لطف و رحمت ایدوب خاطر ن صوره سن  
 و لطف و کرملر قیله سن ﴿ مثنوی ﴾ مر عدم را خود چه استحقاق بود \*  
 که بر و لطف چنین درها کشود ( تحقیقا عدمه خودنه استحقاق و ارابدی که  
 اکاسنك لطفك بونجلمین قبول آچدی یعنی اگر بن سنك لطفکده مستحق دکل ایسه هم  
 هم باک یوقدر زرا عدمک خود یوقدر لطف و احسانه نه استحقاق و ارابدی  
 انك اصلا بوقدر لطف و احسانه استحقاقی یوق ایکن سنك لطفك اكا بوقدر قبولی  
 آچدی و کنز مخفییدن بوقدر جواهر موجوداتی اخراج ایدوب انك اوزرینه  
 صاحبی ﴿ مثنوی ﴾ خالك کرکین را کرم آسب کرد \* ده کهر از نور حس  
 درجیب کرد \* بیخ حس ظاهر و بیخ نهان \* که بشر شد نطفه مر دار از آن ( الهی  
 او بوز طیراغه سنك کرمک طوقندی اون کهری حس نورندن انك جینه  
 ابتدی کرکین او یوزه دیرل بونده حقیر و خوار معناسی مراد اولور آسب

ایکی کئی بان بانه برینه طوقمغه دیرلر بونده مقارنت معناسی مراد اولور  
 یعنی خدایا سنك كرمك خلك حقیقہ مقارنت ایتدی حس نوردن اون گوهری اذک  
 حیثیته ایتدی اول اون حسك بشی حس ظاهر و بشی دخی حس نهاسیندر که  
 نطفه مر دار اول حواس خسه ظاهره و حواس خسه باطنه دن بشر اولدی  
 و انسانیت مرتبه سن بولدی حق تعالی خای نطفه مرتبه سنه و نطفه بی علقه  
 و علقه بی مضغه مرتبه سنه کتوروب اندنصرکه انه استخوان خلق ایدوب  
 اکالحم و پوست کیدرد کدنصرکه نفخ روح ایدوب بش حس ظاهری و بش دخی  
 حس باطنی و یردی وانی بو عالم شهادته کتوروب انسانیت مرتبه سنه ایر کوردی  
 ﴿ مشوی ﴾ توبه بی توفیق ای نور بلند \* چست جز ریش توبه ریش  
 خند \* سلطان توبه یک بر کنی \* توبه سایه ست و قوماه روشنی ) ای نور عالم سنك  
 توفیق کسز توبه ایلك توبه نك ریشه ریش خند ایلكن غیری ندر یعنی ای بلند  
 و عالی اولان سنك نور توفیقک و هدایتک اولیججه توبه و انابت ایلك همان  
 توبه نك صفاتنه کولمک و اکا استهزاء ایلكدر اگر سنك توفیق کسز فرضی برکسه  
 توبه ایسه توبه نك بقدری بر رفو برسن فی المثل توبه کولکه دروسن بر روشن  
 ماهسن ماه روشنک فتده سایه نك وجودی وارد ﴿ مشوی ﴾ ای ز تو ویران  
 دکان و منزل \* چون نالم چون پیشاری دلم \* چون کریم زآنکه بی تونده  
 نیست \* بی خدا و نیت بونده نیست ) ای خدا سنك تبدیل و تغیر کدن بنم  
 دکان و منزل و یراند چونکم سن بنم قلبی صغه سن بن نیچون ناله ایتیم یعنی  
 چونکم سن بنم قلبی صقوب قبضه براغه سن لایدبکا ناله ایلك لازم کلور و سکا  
 الجا و تضرع ایتمک بکا واجب اولور بن سندن غیر نیجه چارم زراکه سنسز هیچ زنده  
 یوقدر سنك خداوند لیک کسز بنده نك وجودی یوقدر هر نه قدر زنده و ارایسه  
 سنکه زنده در و هر نقدر بنده و ارایسه سنکه موجود و قائمدر ﴿ مشوی ﴾  
 جان من بستان تو ای جازا اصول \* زآنکه بی تو کسه ام از جان ملول ) بنم جامی  
 سن ال ای جائمک اصولی زراکه سنسز بن جانم دن ملول اولشم پس سنکه اولمق  
 حیات ابدیه و ملقدر و سنسز اولمق ملالات و فلا کتده قائمدر ﴿ مشوی ﴾  
 عاشقم من رفتن دیوانکی \* سیرم از فرهنگی و فرزانیکی ) بن دیوانه لک فنی اوزره  
 عاشقم فرهنگک و فرانله لکن سیرم یعنی بن عقل جزو بدن نجات بولمق و عشقه  
 دیوانه و مجنون اولمق فنی اوزره عاشقم و استاد کامل و عاقل اولمق فندان سیر  
 و بیزارم که عقل عقالمدر و اهل حال اولته بو فرهنگ و فرزانه لک و بالدر ﴿ مشوی ﴾  
 چون بدر دشرم گویم راز فاش \* چند از بن صبر و زحیر و ارتعاش \* در حیا پنهان  
 شدم همچون سحافی \* ناکهان بجهم از بن زیر لحاف ) چونکم شرم و حیا پرده سی

برتله رازی فاش سو یلرم بو صبردن وز حیردن وار تعاشدن نیچه به دک شرم و حیا ده  
 بن سجا ف کبی پنهان اولدم ناکهان بوز بر لحافدن صحرارم سجا ف سجا ف  
 دیدکلر بدر یعنی چونکم شرم و حیا دست جنونله درونده اولان رازری آشکارا  
 سو یلرم بو صبر و ایچ آغریسی و اضطراب ولزه ایلك نیچه به دک بوزمانه دک شرم  
 و حیا ایچره کراندم قفتانک سجا ف کبی ناکهان بو شرم و حیا بورغانک التندن  
 صحیر دیوب قالمق و بی برده و حجاب اولورم ﴿ مشوی ﴾ ای رفیقان راههارا  
 بست یار \* آغوی لشکیم و او شیره شکار \* جز که تسلیم و رضا کو چاره \* در کف  
 شیر خون خواره ﴿ ای رفیقان یار بوللری باغلدی بز آغوی لنگز اول حضرت  
 شیر شکار در تسلیم و رضادن غیر قنی بر چاره بر قان ایچی ارکک ارسلانک نیچه سنده  
 یعنی ای طریقت بولد اشلری وای حقیقت فرد اشلری یار حقیقی جله بوللری باغلدی  
 اول حضرت فی المثل شکار ایچی شیر در لر و بز آهو کبی لنگز آنک نیچه تصرفندن  
 نیچه خلاص اولور و بو عجز و قصور ابله بز او قوی و قادرک ضبط و حکمندن نیچه  
 خروج قیلور و نوجهله قورتلور و تسلیم و رضادن غیر بر چاره قنی فی المثل  
 بر خون خواره اولان شیر کفنده اولد قندن صکره چاره سی تسلیم و رضادر که او هر  
 نیچه یا اور سه اویله ایلیسه و بنده دخی امرنی اول حضرت ته تفویض ایدوب  
 ( و افرض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ) دیو سو یلیسه ﴿ مشوی ﴾  
 اوندارد خواب و خور چون آفتاب \* روحهارای کندی بی خورد و خواب \*

﴿ ۱۳۸ ﴾  
 کدیمان باش یا مسخوی من \* تابینی در بجلی روی من \* ورنیدی کی چین  
 شیداشدی \* خاک بودی طالب احیاشدی ( اول پادشاه لایموت و لاینام  
 بر موجب لاناخذنه سنه و لایموت آفتاب کبی خواب و خور طومنز و یتمز و او بو مز  
 و یتمز و ایچمزن ته کم ( وهو یطعم و لایطعم ) پیوردی و حضرت نبی صلی الله علیه  
 وسلم دخی ( ار الله لاینام و لایبغی له ان ینام ) دیو خبر و ردی خواب و خور جسمک  
 حالیدر اول پادشاه لم بزل جسم و جسمانی دکدر روحلری بی خورد و بی خواب ایلر  
 بویله دیو که ای روح کل بن اول یابنم همخویم اول تا کم تجلیده بنم بوزمی کوره سن  
 یعنی چونکم اول پادشاه حقیقی آفتاب انور کبی خواب و خور طومنز استر که روحلر  
 دخی کندو اخلاقه متخلق و اوصافیه متحقق اولر انکی چون روحلری بی خواب  
 و خور ایلر و هر بری کندی صفات علیه سبله انصاف قیلقدن اوزری لسان  
 حقیقیه انله بو کونه خطاب ایدوب سو یلر که ای روح کل کندی لکنی فانی ایدوب  
 بن اولکسه اصلنده بنم امرم و نور من یا خود بنم خلق و خویمله متخلق ابله تا کم  
 تجلی ایما و صفاتده بنم باقی اولان و جسمی کوره سن و جمال با کماله بصیر بصیرتکی  
 ابر کوره سن و سن من وجهه بنم و جهمی کورمش سندر و اگر کورمیدک قن بویله



شیدا او آوردك اصلنده خاك ايدك طالب احيا اولدك وكلك شمدى انسانيت  
 مرتبسن بولدك خاك مرتبه سندن سفر ايدوب طالب احيا اولق و بومشهد  
 انسانته كلك سنك بنم روى شريفى كورديككه دلالت و بنم روى بيمه بلى ديو  
 اقرار ايلديكته شهادت اينر \* مشوى \* كرزى سويت نادى اوعلف \*  
 چشم جانت چون بساندست آن طرف) اگر سكاني جهتدن اول خدا علف  
 و بر ميدي سنك جانك كوزى اول طرفده نيجه قالمش اولوردى علفدن مراد  
 بونده مطلق غدا در كرك غداى روحانى اولسون و كركسه غداى جسمانى اولسون  
 يعنى اگر اول وهاب و رزاق اولان پادشاه سكا عالمى جهتدن غدا و بر ميدي و سنك  
 جانك دخى اول جانبدن حظ و بهره بوليدي سنك جانك كوزى اول طرفده  
 نيچون قالوردى و نه سبیدن اول حظ و بهره كلان عالمى جهتسه نكران اولوردى  
 \* مشوى \* كركسه سوراخ زان شد معتكف \* كه از آن سوراخ شد او معتكف \*  
 كركه ديگر همى كردد بپام \* كركشكار مرغ يابد او طعام) مثلا كركه به اول سبیدن  
 سوراخ اوزره معتكف اولدى كه اول كركه به اول سه و را خدن معتكف اولدى يعنى  
 علف و غداى اول سوراخدن بوادى غيرى بر كركه دخى بام اوزره دور و حركت  
 ايلرزى اول كركه به طام اوزره مرغى شكار ايلكدن طعام بولدى پس انك ميل  
 و حركتى طعام اوزره اولدى اوليكى كركه به اگر سوراخدن غدا بولدي اول  
 سه و را خه ملازمت قياردى و ايكنجى كركه به هم خانه نك طامى اوزره صيد مرغان  
 قيلميدى و انلك صيد و شكار نندن حظ و لذت آلمسيدي طام اوزره دار اولردى  
 بوندن معلوم اولديكته هر كس نه جانبدن لذت بولسه بهر حال اول جانبه مائل  
 اولور و انى كندى به قبله قبولر \* مشوى \* آريكي راقبله شد جولاهى \*  
 و آن يكي حارس برای جامي \* و آن يكي بيكار و رودر لامكان \* كه از آن سه و  
 داديش توفوت جان) مثلا اول برينه جلا هلق قبله اولدى و اول بريسى جامه ليكدن  
 اوترى حارس اولدى يعنى بر كسه وار كه جولاهلق صنعتنى قبله ايدنوب اكا  
 متوجه اولدى و بر كسه دخى قفتانلقدن اوترى و شاهك وظيفه سنه و عاده سنه  
 و اصل و نائل اولمقدن اوترى حارس و پاسبان اولدى و اول كسه دخى بن كسب  
 و بنى كار بوزى لامكانه در كه اول طرفدن اى رزاق مطلق سن اكا قوت جان و بردك  
 يعنى اى رزاق انس و جان و اى خالق كون و مكان شول كسه كه بنى كسب و بنى كار  
 اولمش و لامكان جانبته توجه قيلمشدر سن اكا اول جانبدن رزق جان و حظ جنسان  
 و بر مشكدر انكچون اول كسه لامكان طرفته متوجه اولمشدر \* مشوى \*  
 كار او دارد كه حق را شد مرید \* بهر كار اوزهر كارى برید) كارى اول  
 طوتر كه حضرت حقه مرید اولدى انك كارندن اوترى هر بر كردن كلسدى

یعنی فی الحقیقه کار و کرداری اول کسسه طوتر که حق سبحانه و تعالی بی دلچسپی  
 و طلب ایلیجی اولدی اول پادشاهک کارندن اوتری هر بر کارندن منقطع اولدی  
 و همان انک بیوردیغی اعماله اشغال قیلدی \* مثنوی \* دیگر آن چون کودکان  
 ایز روز چند \* تانب تر حال بازی میکنند ( مرید حق اولندن غیر یلر اوغنجقار  
 کبی بو بر قاج کون رحمت کجه سنه دک لعب و بازی ایدرل یعنی هر شول کسه ل که  
 کار حقه مشغول اولیلر اوغنجقار کبی بو بر قاج کون دنیادن آخرته انتقال  
 وارتحال ایلیجکاری کجه یه دک او بون اوینارلر و یهوده کاره مشغول اولورل  
 \* مثنوی \* خوابنکی کوز یقظت می جهسد \* دایه و سواس عشو ه ش  
 میدهد \* رو بخوب ای جان که نکداریم ما \* که کسی از خواب بجهاند ترا  
 بر خوابنا ککه او یقظندن اوتری خوابدن صحرار و سواس دایه سی اکا عشو و بر  
 و دیر که یوری ای جان او بو که بزقومرز که سنی بر کسه خوابدن قالدیره یعنی شول  
 بر کسه که نوم غفلتله خوابناک اوله و یقظه و انباه جهندن خواب غفلتدن یوقارو  
 قائمقی و بیدار اواق استدی و سواس دایه سی اکا دروندن فریب و عشو و بر  
 و اکا بو کونه و سوسه ایدوب دیر که یوری ای جان خواب غفلت ایچره یات او بو  
 و حضوره و ذوقه واروب آخرت غمندن و فردا المنندن بری اول که بزقومرز که  
 بر کسه سنی بو خواب غفلتدن و نوم راحت و نعمندن قالدیره و بیدار قیلله  
 \* مثنوی \* هم تو خود را بر کنی از بیخ خواب \* همچو تشنه که شنود اویانک  
 آب) هم سن کندیکی بیخ خوابدن قوپره سن شول تشنه کبی که او بانک آب اشندی  
 یعنی دایه و سواس همیشه سگاشوه و یروب حبله و فریله سنی خواب غفلته مبتلا  
 ایلر مگر هم سن کندیکی اصل خوابدن قوپره سن و قالدیره سن شول تشنه کبی که  
 اول آبک صداسنی اشندی \* مثنوی \* بانک آم من بکوش تشنکان \* همچو  
 باران میرسم از آسمان \* برجه ای عاشق بر آور اضطراب \* بانک آب و تشنه و انگاه  
 خواب) ای عاشق بن تشنه دک قولاغنه صدایم باران کبی آسمانن ابریشورم ای  
 عاشق خوابدن یوقارو صحره اضطراب کتور بانک آب و تشنه و اندنصره خواب  
 اصلا مناسب دکادر بویتلر حضرت حق جانندن دیناشدر حضرت معشوق  
 حقیقی خواب غفلت ایچره یان طالبله بو کونه تنبیه و اشارت ایدوب یورور که  
 ای طالبان بن که معشوق حقیقی یم تشنه اولان عاشقارک کوش هوشنه بن بانک آب  
 حیاته که انلرک کوشی بنم کلامی استماع ایلد کارنده صد دل و جانله کوش ایتک و آنده  
 اولان آب معنایی نوش ایتکه رغبت ایدرل باران آسمانن زمین تشنه جاننه نیجه  
 ابریشورسه بن هم آسمان معنویدن اراضی قلوب طالبینه فیضات سبحانیه و تجلیات  
 لطیفه و جالیله مله ابریشورم و انلرک قلوبنی تازه و سیراب ایلرم حضرت

حق تعالیٰ آسمان را بر شمع سی و آسمان دنیایه نزول قیلسی خصوصند حدیث شریف واقع اولم شد قال صلی الله تعالی علیه وسلم (اذا مضی شـ طر اللیل او ثاب شاه یززل الله الی سماء الدنیا فبقول هل من داع فیستجاب له وهل من مستغفر فیغفر له وهل من سائل فیعطی سؤلہ) و فی روایة اخرى (ان الله تعالی یمهل حتی اذا کان ثلث اللیل الاخر نزل الی سماء الدنیا فینادی هل من مستغفر هل من تائب هل من سائل هل من داع حتی یتفجر الفجر) رواه الامام احمد فی مسنده عن ابی هریره پس بوحدیث شریفك مفهوم لطیفی اوزره حق سبحانه و تعالی رحمت و مغفرت له نصف اللیل دنصكره بندلرینه تقرب ایدوب بیوررلر ای عاشق خوابدن بو قاروقاقی و خروش واضطراب کتورودعا وزار بلك ايله بنم آب لطف ورحمت سكا در كل بنی نوش ايله دبو خطاب ایلکده و سن خوابده بو سكالایق و مناسب اولاندن دكلدر صقن بو فرصتی ضایع قیلنه و ناتم و غافل اولمه که نوم و غفلت سنی مطلوب بکدن محروم ایلر نه کم بو سرخ شریفده اولان طالبی نوم و استراحت وصال جاناندن محروم ایلدی

- ✽ حکایت آن عاشق که شب پیامد بر امید و عده معشوق آن وثاقی که اشارت ✽
- ✽ کرده بود و بعضی از شب منتظر بود خوابش بر بود معشوق آمد بهر انجامز ✽
- ✽ و عده و او را خفته یافت جیش بر جوز کرد او را خفته گذاشت و باز کشت ✽

بوسرخ شریف و بو بیان لطیف اول عاشقك - کاینیدر که معشوقك و عده سی امید اوزره کیچه اول حجره به کلدی که معشوق اشارت ایلشیدی وثاق و اوک کسر یله حجره و خانه مناسبند در اول عاشق کیچه دن بعض وقتده معشوقك کلسنه منتظر اولدی و خواب آتی قایدی و او بودی و اول عاشقك معشوق انجامز و عده ایلکدن اوزری یعنی و عده بی برینه کتورمکدن و ادا قیلندن اوتری نصف اللیل کچد کدنصكره کلدی و اول عاشق یرنده خفته بولدی معشوق اول عاشق خفته تک جیبی بر جوز ایتدی و اتی خفته قویوب کتدی و رجوع ایتدی ✽ مشوی ✽ عاشق بودست در ایام پیش \* پاسبان عهد اندر عهد خویش \* سالها در بند وصل ماه خود \* شاد مات و مات شاهنشاه خود) بر عاشق ایام سالفده کندی عصر نده پاسبان عهد اولمشیدی یعنی زمان سابقده بر عاشق کندی عصر نده باره اولان عهدنی حفظ و حراست ایلدیجی اولمشیدی نیچه یلار اول عاشق کندی ماهنک و صلی قیدنده مات و کندی شهنشاهنک ماتی ایدی یعنی کندی معشوقه سنک مات و مغلوب و بالکلیه مستهلاک و مقهوری اولمش ایدی شاه مات بالکلیه مستهلاک اولقندن کنایت اولور ✽ مشوی ✽ عاقبت جو بنده یابنده بود \* که فرج از صبر زابنده بود (عاقبت جو بنده یابنده اولور که



فرج صبردن زاینده اولور یعنی من طلب وجد وجد حدیثتک موجبجه عاقبة الامر هر طالب مطلوبی بولور که الصبر مفتاح الفرج کلامتک حسبجه فرج وشادی صبردن طوعیجی اولور و صبر و تحمل عاقبت سرور و حجوی قمع قیلور پس اول عاشق نیجه ایام جوینده اولدی و معشوقتک فراقته و جفا سینه صبرل و تحملار قیلدی عاقبة الامر اکامعشوقی مایل اولدی و فرج و سرور ظهوره کلدی \* مشوی \* کفت روزی یارا و کامشب یا \* که پنجم از بی تولو یا \* در فلان حجره نشین تانیم شب \* تا پیام نیم شب من بی طلب بر کون اول عاشقک یاری اکادیدیکه بو کیجه کل سندن اوزی او یا پیشورم او یا بو کر لجه به دیرل بونده بقلوا معناسی مراد اولور یعنی انک یاری اکادیدیکه ضیافت ایلمکدن اوزی سکا بقلوا پیشورم بو کیجه بزم خانه مزه کل دیدی نصف اللیله دک فلان حجره ده اوتور تا کم نصف اللیله بی طلب و بی دعوت سکا بن کلورم سنکله صحبت قیلورم دیدی \* مشوی \* مرد قربان کردونانها بخش کرد \* چون بدید آمد مهش از زبر کرد \* شب در آن حجره نشست آن کرم دار \* رایید و عده آن بارزار ( مرد عاشق چونکم معشوقدن بومزده بی اشندی قربان ایتدی و ایتکلر بخش ایلدی چونکم آنک ماهی غبارک التمدن ظاهر کلدی یعنی چونکم انک ماه بختی غبار نحوستک تحتدن بوقار و کلدی و طالع اولدی بواجلدن اول مرد عاشق نانلور بردی و قربانلر قیلدی اول کرم دار یعنی حرارت کردار اولان عاشق کیجه اول حجره ده اوتوردی اول بارزارک و عده سی امید اوزره کرم کاف فارسینت قححه سیله اولدیغی اوزره معنی بودر اما کاف عربتک ضمعه سیله اولور سه غصه معناسنه اولور کرم دار غصه او دیمک معناسنه اولور \* مشوی \* بعد نصف اللیل آمد یارا \* صادق الوعدانه آن دلدار او \* عاشق خودر افتاده خفته دید \* اندکی از آستین اودرید \* کرد کانی چند اندر جیب کرد \* که توظفلی کیرانی می باززد ( اول عاشقک یاری نصف اللیل نصکره موعود اولان خانه به کلدی انک اول دلدار ی صادق الوعد اولنلر کی و عده سینه و فاقیلدی کندینک عاشقنی اول حینده دوشمش یاغش کوردی بر از جق انک یکندن یرتدی براق جوزلر انک جیبی ایچره ایلدی و کانه اول عاشقه لسان اشارتله بویله دیو سویلدیکه سن طفلان بونی طوت نزد اونه زد بونده مطلق جوز و مو یزله اولان لعبدر تنه کم بعض اطفال قرعه صالوب جوز او یارلر \* مشوی \* چون سحر از خواب عاشق برجهید \* آستین و کرد کانه را بدید \* کفت شاه ماهمه صدق و وفاست \* آنچه بر ما میرسد آن هم زماست ( چونکم وقت سحر عاشق خوابدن صیحه دی یکنی و جینسه اولان جوزلری کوردی یعنی برتلس و جینه جوزلری طولمش کوردی یعنی یلسدیکه

كندی وعده سته وفايش و كلوب عاشقني اول حالت ايچره كوروب بو كنايتلري  
 اكا قلوب ينه كندی مقامنه كتمش پس اول عاشق كندی قباحتني بيالوب دیدي  
 بزم شاهز دوكلتي صدق و وفادار اول نسته كه بزم اوزرمزه ايريشور اول هم زدند  
 يعني بزم نفسمه هر نه كونه خسران و ضرر كلور ايسه ( وما اصابتك من سئئه فن  
 نفسك ) آيتك مو حنجه ينه كندی نفسم زدند پس اطفال سيرت اولان طالبلك  
 حالي بو عاشقك حائنه بكرز چونكم بونلك حالي بيان بيورديلر كند بيلرك حالي  
 و كند بيلركي هميشه بيدار دل اولان اصحاب كالك شائني دخی بيان ايلكه شروع  
 ايدوب بيوررلر \* مثنوی \* ای دل بی خواب مازین اینیم \* چون حرس  
 برام چو پك می زیم ) ای خوابسز كوكل بزبوندن امینتر حرس كبی طام اوزره  
 چو پك اورورز حرس بونده حارس معناسنه در اكثر اناطولی دیارنك و عجم دیارنك  
 طاملر نك اوستی دوزدر بر صاحب دولتی بكمك لازم كلسه بر قاچ كسه طاملر  
 اوزره چيقوب انی دشمندن صباحه دك حراست ايدرلر و ايلرینه چو پك آلوب و بيدار  
 اولوب طلوع فجره دك طوررلر پس عاشقان الهی دخی طام اوزره صباحه دك  
 بيدار اولان حارسلر كبی اويو عيوب احیاء ایل ايدرلر و بونلری كندی یارلی  
 خفته و در خواب كورمز و بونلر اطفال سيرت اولمقدن و لعب و بازی قیلقدن اینتر  
 و نام و غافل اولمقدن بر بيلدر كاقبل ( بیت ) عجباً للمحب كيف ينام \* كل نوم علی  
 المحب حرام \* مثنوی \* كردكان مادرین مطحن شكست \* هر چه كویم  
 از غم خود اندكست ) بزم جوزرمز بو مطحنده صندی هر نه سويلرسك بزم  
 غمزدن اندكدر مطحن دكر منه ديرلر بونده مراد بو عالم دنیا در افلاك آسیابك  
 اوست طاشی كبی یوقاروده هميشه دونكده و زمین دكر منك آلت طاشی كبی  
 برقرار اوزره طورمقدمه در واجساد خلائق دائلر و جوزلر كبی بو ايكسنگ مايننده  
 خرد و شكست اولمقدمه در اما عاشقلك جسملری كندی اختیارلر یله عشق مطحنده  
 شكست اولمش پس هر نه قدر بونلك غم وانكسارندن بر كسه تعبیر و بیان ايلسه  
 در یادن بر قطره و كوشدن رذره قدر اولز \* مثنوی \* عاذل چند این صلاي  
 ماجرا \* پندم ده به دازین دیوانه را \* من نخواهم عشوه هجران شـنود \*  
 آزمودم چند خواهم آزمود ) ای عاذل بو ماجرا صلاسی نیچه یه دك بوندنصره  
 دیوانه یه پندورمه بن هجران عشوه سنی اشتمك استرم صنه دم نیچه یه دك صنه مق  
 استرم عاذل لوم ایدیحی معناسنه در كمده مده معنا سته در یعنی عاشقلری سلامت  
 ایدیحی بو بین العقلا جاری اولان احواله صلا ايلك نیچه یه دك وسن نیچون  
 بو عاقللك مايننده مسد اولان كار و كرداری ترك ایلرسن دیو بكاپند و نصیحت  
 و برمك نه زمانه دك بوزمانه دك دیوانه عشق اولنه پند و نصیحت و یرمه ز برا

بن یارک هجران و فراقک فریب و عشوه سنی اشتمک و قبول ایتمک استمزم شمیده دک  
 دفعاتله تجر به قیلدم و کرات و مرآله هجرانی امتحان ایلدم شمدنصرکه نیجه به دک  
 تجر به ایلمیم مجرب اولنی تجر به ایلمک \* ع \* من جرب المجر ب حلت به الندامة \*  
 قولنک مصداقجه سبب ندامت اولور \* مثنوی \* هر چه غیر شورش  
 و دیوانگیست \* اندرین ره دوری و بیگانگیست ( هر نه که شورش و دیوانه لکک  
 غیر بدر بو بولده ابرافلق و بیگانه لکدر یعنی هر نه کونه حالت و خصلت که عشق  
 حقله مجنون و دیوانه اولقدن غیر ی اوله بو طریق الهیسه بیگانه لکه و حقدن  
 بعید اولغه سبدر شورش بونده جنون معناسنه در و جنوندن مراد عشق ایله  
 مستور اولوق و دیوانه لکدن مراد عقال عقل جزویدن نجات بولقدن فی الحقیقه  
 هر شول کسه که هنوز دخی عقل جزوی عقالیله مقید اوله و عشق الهیله مستور  
 و مغلوب اولیه اول کسه قرب الهیدن دور و اسرار ربانیدن بیگانه و مهجور و در  
 \* مثنوی \* هین بنه بر پام آن زنجیرا \* که در یدم سلسله تدبیرا \* غیر آن  
 جعد نکار مقبل \* کر دو صد زنجیر آری بکلم ( تیز بنم ایغم اوزره اول زنجیری  
 قوزیر این سلسله تدبیری برتم و پاره پاره ایتم و بنم اول مقبل اولان نکارمک  
 جعدندن غیر ی اگر ایکی یوز زنجیر کتوره سن قطع ایلم خطاب عادل و لاثم  
 اولان کسه لره اولور یعنی ای عادل و لاثم اولان کسه چونکم بن دیوانه عشق یار  
 اولدم و ترک صبر اختیار قیلدم و تدبیر و تدارک سلسله سنی برتم و پاره پاره ایتم  
 آگاه اول اول زنجیری که دیوانه لره اوردر سن ائی بنم ایغم اوزره قو که دیوانه اولنر  
 زنجیرده اولوق اولدر ولیکن بکار زنجیر کتور رسک و بنی زنجیر ایله مقید قورسک  
 بنم مقبول و مقبل اولان نکارمک زلفندن کتور که بنی ضبط و ربط ایلیه اگر بنم  
 نکارمک زلفندن غیر ی نیجه یوز زنجیر کتوره سن و بنی انزلره باغلیوب مقید قیله سن  
 فی الحال بو جله بی برتم و پاره پاره ایده رم که بنی اصلا نکارمک زلفندن غیر ی  
 بر زنجیر طوتمز و دل دیوانه اندن غیر ی برده قرار ایتمز نکاردن مراد بونده محبوب  
 حقیقی و انک جعدندن مراد اوصاف متکثره و متقابله سی اولور که وجه و حسی  
 و روی ذات احدیتی ستر بلدیکی ملایسه ایله اوصاف کثیره زلفه مشابه اولمشدر  
 و عشاق الهینک دل دیوانه لری اول صفات متسلسله ایله مقید اولمشدر بو جهندن  
 اول صفات متسلسله انلره نسبت زنجیر کی کلشدر و عشاق الهینک دل دیوانه لری  
 سلسله اوصاف الهیسن غیر ی برشی مقید قیله سن و عقال عقل انلری ضابط  
 و رابط اوله من که انلرک روحی قیود کونیه دن حر اولمش و عرض و ناموس و رطه سندن  
 نجات بولمشدر \* مثنوی \* عشق و ناموس ای برادر است نیست \* بر در  
 ناموس ای عاشق مئیست ( ای برادر عشق و ناموس راست دکدر ناموس قیوسی



اوزره ای عاشق طورمه یعنی عشقه ناموس مانعه الجمه در شیشه ایله سنک کنی  
 ایکیسی بریره گلز عشق کلدکد نضکره لابندنام و ناموس درست فالز و عاشق اولان  
 عار و ناموس اندیشه سنی قیلز ( بیت ) کرابای خاطر در آمد بسنک \* نیندیشد  
 از شیشه نام و ننگ ) پس ای عاشق نام و ناموس قومسی اوزره طورمه و اگر نام  
 و ناموس استرسک عشق دعواسنی اورمه \* مثنوی \* وقت آن آمد که من  
 عریان شوم \* نقش بگذارم سراسر جان شوم ) انک وقتی کلدیکه بن ملبس  
 کونیه دن عریان اولم و نقشی قویام سراسر جان اولم یعنی شول وصالک زمانی  
 کلدیکه بن ملبس کونیه دن عریان اولم و مجرد قیلم و نقش صورتی ترک ایلیم  
 و باشدن باشه روح مجرد اولم \* مثنوی \* ای عدوی شرم و اندیشه بیا  
 \* که دریدم پرده شرم و حیا ) ای شرم و اندیشه نك عدوسی کل که بن شرم  
 و حیا پرده سنی برتدم یعنی ای فکر و حیا نك دشمنی اولان بارکل بن خلقدن اوتاقق  
 پرده سنی برتدم و عار و ناموس حجابینی چاک چاک ایتدم \* مثنوی \* ای بدسته  
 خواب جان از جادوی \* سخت دل یارا که در عالم تویی ) ای جانک خوابینی جادو  
 لکدن باغلمش ای یار که عالمده سخت دل سنسن جانندن مراد روح حیوانی  
 اولور که خواب اکالا بقدر و جانندن مراد روح الهی اولوب خوابندن مراد راحت  
 روح اولسه دخی جائزدر یاردن مراد اگر جناب حق اولور سه انک سختدل  
 اولسی کمال استغنانن نکایت اولور و اگر مظهر الهی اولان برانسان کامل و مرشد  
 و اصل مراد اولور سه آنک سختدل اولسی عاشقلمه عدم التفاتدن عبارت اولور  
 و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای جانک راحتی سحر جلاددن باغلمش و سبب  
 استراحت اولان خوابی بنم روخندن ازاله ایدوب بسنی سحره مبتلا ایلمش دلدارم  
 بو عالمده کمال استغنا بیه موصوف و عاشقلمه عدم التفاتله معروفی ای یار همان  
 سنسن که صبر و فراری زائل ایلمک سنک شانکنددر \* مثنوی \* هین کلوی  
 صبر کبرومی فشار \* ناخنک کرددل عشق ای سوار \* نانسوزدی خنک کردد داش  
 \* ای دل ما خاندان و منزلش ) ای معشوق حقیقی تیر صبرک بوغازنی طوت و صبیق  
 ناکم ای سوار عشقک کوکلی خنک اوله ناکم عاشقک کوکلی یانیه انک کوکلی چن  
 خنک اولور ای بزم کوکلز انک خاندان و منزلیدر صبره گواستادی مجازیدر و عشقه  
 دخی دل استادی مجازیدر مراد اکام مظهر و منبع اولان کوکلدر یعنی ای یار حقیقی  
 تیر صبرک بوغازنی طوتوب صبیق وانی زیون و مغلوبایت که انده قوت و ثبابت  
 قالیه ناکم مظهر عشق اولان کوکل سعادتلور و اختلوا اوله ناکم او کوکل نار عشقه  
 یانیه اول عشقک مظهری اولان کوکل چن سعادتلور و اختلوا اولور ای بزم کوکلز  
 اول عشقک منزل و خاندانی و مقامی و مکانیدر \* مثنوی \* خانه خود راهمی

سوزی بسوز \* کیست آن کس که بگوید لاجبوز \* خوش بسوز این خانه را ای  
 شیر مست \* خانه عاشق چنین اولیترست ( ای معشوق حقیق کنیدی خانه عشقی  
 باقی استراستک باقی کیمدر اول کسه که جائز دکلدر دیر بوخانه بی ای شیر مست  
 خوش باق عاشقک خانه سی بونجلین اولیتردر یعنی ای بار حقیق و محبوب معنوی  
 کنیدی عشقکه وشوقکه خانه اولان قلبی باقی استراستک نار عشقکه اتی احراق  
 ایله اول کسه کیمدر که سکا اعتراض ایلیه وسنک خانه قلب عاشق نار عشقکه باقدیفکه  
 جائز دکلدر دیوسویله هیچ بویله دیر کسه بوقدرای مست و مستغنی اولان شیرودلیر  
 ودلیر بوخانه قلبی نار عشقکه خوش باق عاشقک خانه درونی بونک کبی یا توب یا فلقی  
 اولیدر \* مثنوی \* بعد ازین این سوزر اقبله کم \* زآنکه شمع من بسوزش  
 روشم ) بوندنصره بسوزی قبله ایلم زیرا که شمع بن سوزشله روشم یعنی  
 بن عاشقک خانه قلبی نار عشقکه باق بوندنصره بن همان اول سوزدرونی قبله  
 ایلم زیرا که بن شمع عشق بانهله روشن اولورم و باندخه زیاده نورانیت بولورم  
 \* مثنوی \* خواب را بگذار امشب ای پدر \* یک شبی در کوی بی خوابان گذر  
 ای پدر بو کچه خوابی ترک ایله بر کچه بیدارلک محله سنه اوغره یعنی ای طرفنده  
 پدر مرتبه سنه واصل اولان کسه بو کچه خوابی ترک ایله بر کچه او یقوسمزل  
 محله سنه اوغره و بیدار اولان عاشقک مکانه واروب انلره قرار ایله \* مثنوی \*  
 بنکر اینهارا که مجنون کشته اند \* همچو پروانه بوصلت کشته اند \* بنکر این کشتی  
 خلقان غرق عشق \* ازدهایی کشت کوی حلق عشق ) نظرایله بونلره که مجنون  
 اولمشدر پروانه کبی وصلت سببیله کشته لدر کور بو خلقک کشیلری غرق عشقدر  
 کویا عشقک بوغازی برآزدرها اولدی یعنی عقل مرتبه سنه قالان و عقال عقلاه  
 عقید اولان کسه شول کسه لره نظرایله که عشق الهی ایله مجنون اولدیله پروانه  
 کبی کندیلرینی نار عشقه اوروب وصلت یار ایله کشته اولدیله و یا توب یا قلوب  
 کندیلرینی محوقیدیلر نظرایله بو خلائقک وجودلری کشتی سنه که غرق اولمشدر  
 عشق فی الحقیقه دریا کیدر بو خلائقک وجودلری انده غرق اولمش کشیلر کیدر که  
 لایدر کسک سفینه وجودی بر کونه عشقه غرق اولمشدر عشقک بوغازی کویا که  
 برآزدرها اولمشدر که بوقدر خلائقی کندی بوغازنه جذب ایلوب بومشدر  
 \* مثنوی \* ازدهایی نایدودلر با \* عقل همچون کوه را او کهر با \* عقل  
 هر عطار کا که شدازو \* طلبهارا ریخت اندر آب جو ) برآزدرها که نایدودلر بادر  
 کوه کبی اولان عقده اول کهر بادر هر عطارک عقلی که اندن آگاه اولدی طلبه لری  
 آب جو به دو کدی یعنی عشق برآزدرها کیدر که جمله خلائقی بومشدر اوله  
 ازدرها که نایدو و نایدودلر بادر طاع کبی ثابت و راسخ اولان عقلی اوصمان

چو پی کبی قایچی و کند بسنه جذب اید بچیدر نته کم نیچه متین و با تمکین عقلانک  
 عقلنی کند بسنه جذب ایدوب عاشق شیدا قیلشد در هر عطارک عقلی که اول عشقندن  
 آگاه اوادی و انک رایحه سندن دماغ جانی معطر قیلدی عقل و فضل و علم و هنر و تدبیر  
 و تدارک طبله لرینی بالکلیه جوی فنایه دو کوب بوجه نیک ترکن و بردی و صورت  
 عالمندن کچوب مقام عشق و محبتده طور دی نته کم شیخ عطار حضر تلزی عشق  
 الهیدن خبردار اولدیغنی کبی جله دکان و کارگاهدن کچوب نسی و ارایسه بدل  
 ایدوب جوی فنادن ایچوب فانی اولوب مقام حقیقته واصل اولدی ❖ مشوی ❖  
 روکزین جو بر نیایی تالده لم یکن حقاله کفوا احد) یوریکه بو جوی دن ابدده دک  
 یوقار و کله مز سن حقا بودر که برا حد آنکچون کفو اولدی جوی دن مراد بونده  
 جوی فنا اولور ولم یکن له کفوا احد آیت کریمه سنک تفسیری ایسکجهی دفتزده  
 چویان حکایه سنده سورنک اولندن آخرینه وار نیجه دک مرور ایلمشدرانده طلب  
 اولته یعنی ای عاشق یوریکه بو جوی فنادن ابدالا بادیوقار و کله مز سن و فنا اولدیق  
 دنصکره بو غیرتله منصف اولان و جوده موجود اوله مز سن و اول معشوق حقیقی به  
 مغایر بر وجود ایله بو جوی فنادن ظهور قیله مز سن زبیرا حقیقت یونندن اول  
 معشوق حقیقی ایچون هیچ بر احد مثل و نظیر اولدی و اکاجفت و مقارن کلمدی  
 هر بر عاشقککه جوی فنایه داخل اوله و محازی و موهومی اولان وجودنی فانی  
 قیله بقاء حقایقه باقی اولور و اوصاف ربانیه ایله انصافی قیلور و کندی معشوقیله  
 مایبندده اولان مغایرت و انذینیت بالکلیه زائل اولور و حضرت حتی حقله کورر و اتی  
 ینه انک نور یله بیلور و اول مرتبه ده عاشق و معشوق بر اولور بر آخر کسه آگاه اصل  
 اولدیق و مقارن کلت ممکن اولمز پس هر شول کسه که جوی فنایه داخل اوله بردخی  
 فنادن اولدی و جوده یوقار و کلز و اول وجود ایله حضرت حقه واصل اولمز بلکه  
 حضرت حقه واصل اولان نور حقله انصافی قیلان وجود اولور ❖ مشوی ❖

ای مزور چشم بکشاو بین ❖ چند کوبی می ندانم آن و این ❖ ازوبای زرق و محرومی  
 بر آ ❖ در جهان حی و قیومی در آ) ای عشق و فناطر بقنده مزور اولان کسه چشم  
 جانکی آج و حقیقت منسابی کور نیجه برین بونی و آئی بتلزم بر عاشق شیدایم  
 دیوسو بیلرسن و بن آئی و بونی بری برندن فرق ایلزم دیو استغراق دعواسنی ایلرسن  
 زرق وریاوشه هود حقانیدن محروم اولدیق روحه و بامرضی کیسدر پس زرق  
 و محروملق و باسندن یوقار و کل جانکی زرق وریاوشه هود قور تروب حی و قیومک  
 جهانته کل حی و قیوملق جهانندن مراد حقیقت عالمدر که عین حیات و محض  
 قیومیتدر که حق تعالی نیک صفاتی مرتبه سنه کل وانک حیاتیله حی اول و قیومیتله  
 قائم اولوب زوال و فسادن نجات بول دیمک اولور ❖ مشوی ❖ نامی بینم



همی بینم شود \* و بنده نجهات میدانم شود ( تا کم نمی بینم همی بینم اوله و بوسنک  
 ندانمک میدانم اوله یعنی ای مزور چشم جانکی آج تا کم سنک بن کورمزم دیدبکک  
 عالم همیشه کورمککک اوله و بوسنک بن آبی و بونی بیلزم دیدبکک و بیلزکک  
 کیدوب عین بیلکک اوله و جانک علم و عرفانله طوله و بو کونه مست و شیدا اولمقدن  
 قورنله ﴿ مشوی ﴾ بگذر از مستی و مستی بخشش باش \* زین تلون نقل کن در  
 استواش ( بوتزو برهوا ایله اولان مستلکدن کیچ و مستلک بخش ایلیجی اول  
 بوتلوندن استواسنه نقل ایله یعنی بونفسانی و جسمانی اولان مستانه لکدن کچوب  
 و شراب الهیدن ایچوب مست حقایق اولدقد نصکره سار طالبنره دخی روحانی  
 و حقایق اولان مستلکی بخش ایلیجی اول بوتلون و تبیدلاتدن اول محبوبک  
 استوااعتدال مرتبه سنه نقل ایله و استقامت مقامنده قرار ایله تا کم صاحب تمکین  
 اوله سن و تلونات نفسانیدن قورنله سن ﴿ مشوی ﴾ چند نازی نوازی مستی  
 بست \* بر سر هر کوی چندان مست هست ( ای مزور سن بو مستلکه نیچه بر ناز  
 و تباخر ایلرسن کافیدر هر کویک باشی اوزره چوق مستلر وارد یعنی ای اهل  
 زرق و تزویر بو کونه تزویر ایله اولان مستلکه ناز و مفاخرت ایله بو قدر زمانه دک  
 بو کونه مستلکه ناز ایلدک کفایت ایلر هر محله تک باشند سنک کی نیچه نیچه مستلر وارد  
 ﴿ مشوی ﴾ کردو عالم بر شود سر مست یار \* جمله یک باشند و آن یک نیست خوار  
 \* این زیبسیاری نیاید خواری \* خوار که بود تن پرستی ناری \* کر جهان بر شد ز نور  
 آفتاب \* کی بود خواران تف خوش التهاب ) اگر ایکی عالم سر مست یار ایله پراولسه  
 یعنی عالم ظاهر و عالم باطن یارک سر مستی اولان عاشقنله طولسه جمله سی پراولور  
 اولد بر خوار و حقیر دکلدن بر اینلرک جمله سی نفس واحد کی اولد قلری جهندن  
 بدررر اما شرف و عزت جسمیله نیچه بوزیک دررر بو سر مست یار اولنر  
 چوقلقدن هم خوارلق بولمز خوار و حقیر کم اولد دیرسن ناری اولان بر تن پرستدر نار  
 خشم و شهوتیه منسوب اولان تن پرست اگر پراولسون و اگر عالم انلرله طولواولسون  
 ینه خوار و حقیر اولمقدن خالی دکلددر اما سر مست یار اولان عاشقنلری الحقیقه  
 نور آفتاب کیدر فی المثل اگر جهان آفتابک نورندن پراولسه و عالم شعاع شمسله  
 طولسه بچن اول خوش التهاب خوار و حقیر اولور یعنی آفتابک اول خوش  
 اولان شعاع و التهابی عالمه طولقله خوار و حقیر اولمز ﴿ مشوی ﴾ لیک با این  
 جمله بالاتر خرام \* چونکم ارض الله واسع بود ورام ) ولیکن بوجه ایله بیله  
 بالاتر صالان چونکم ارض الله واسع اولدی ورام اولدی یعنی ای تزویرله مست  
 حق اولان اگر چه من وجه شریف و طالی ایسه کده بوجه حالتله بیله بالاتر صالان  
 چونکم حق نصالی حضرتلرینک ارضی واسع ورام اولدی لازم کلدیکه همی

عالی ایلوب ارض الله واسمه سینه قدم قویه سن واولکی مقامکن کدر ایدوب  
 مقام قاب قوسین اوادنی بهدک سفر قیله سن \* مشوی \* کرچه این مستی  
 چوباز اشهبست \* برترزوی در زمین قدس هست \* روسرافیلی شو اندر امتیاز \*  
 دردمنده روح ومست ومست ساز ) اگرچه بومستلک باز اشهب کبدر یعنی  
 بوعالم ظاهرده مست خلق اولقی اگرچه اوطوغان کبی ایسه ده اول مستلکدن  
 برتر زمین قدسده مستلک واردر زمین قدسدن مراد ارض حقیقت ومرتبّه  
 الوهیدر یعنی مرتبّه حقیقتده بوسنک باز اشهب کبی اولان مستلکدن برتر و عالیتر  
 مستلک وسر خوشاق واردر یوری جله دن ممتاز اولمده و امتیاز بولمده روح  
 نفع اید بچلکده ومست حق اولمده ومست ساز اولمده براسرافیل اول اکثر  
 نسخده مصرع نایده هیچ واو واقع اولامشدر بوتقدیر اوزره معنی یوری  
 جله دن امتیاز بولمده مست ساز اولان مسته نفع روح قیلقده براسرافیل اول  
 ومرده دلره نفع روح قیل تاسنک دم حیاتبخشکله مرده دلر زنده اولهل وحیات  
 طیبه بولهل دیمک اولور \* مشوی \* مست راجون دل مزاح اندیشه شد \*  
 این ندانم وان ندانم پیشه شد \* این ندانم وان ندانم بهر چیست \* تابکوی آنکه میدانم  
 کیست ) مستک چونکم قلبی مزاح اندیشه اولدی یعنی برسر خوشککه قلبی مطایبه  
 ولاغ فکر اید بچی اولدی بونی بیلزم و آئی بیلزم دیمک اکایشه وعادت اولدی ای  
 مست اولان وکندیسنی مسکور قیلان بونی بیلزم و آئی بیلزم دیمک ندن اوتریدر  
 تادیه سن اول کسه بی که زیلورز کیمدر یعنی مست اولوب بونی بیلزم برواله و حیراتم  
 دیمک مقبول دکدر بلکه بزم بیلد بکر کبی بونی بیلوب اول کسه بی که زیلورز  
 انی کیمدر سو بلیه سن بوندن مراد مقام سکردن کچوب صحوه کله سن و بوعالمی  
 واول عالمی حقیقتله یله سن واول کسه که بزانی بیلورز مراد اندن خدای تعالی در  
 سندخی بلیه سن اول کیمدر \* مشوی \* نفی بهر ثبت باشد در سخن \* نفی بگذار  
 وز ثبت آغاز کن \* نیست این ونیست آن همین واگذار \* آنکه آن هستست  
 از پیش آر \* نفی بگذار وهمان هستی پرست \* این در آموزای پدرزان ترک مست)  
 نفی اثبات ایچوندر سوزده نفی قوت بندن باشله بو بو قدر و او بو قدر دیمکی آگاه  
 اول قوا اول کسه که اول واردر انی او که کتور نفی قوه مان واران طاب ای پدر  
 اول ترک مستدن بونی او کرن یعنی سخن بر سوزده بریسی نفی اولسه لابد بر آخر  
 شینک اثباتندن اوتری اولور مثلاً لاله الا الله کبی که معبود بالحق اولمین آلهه نک  
 جله سنی نفی اینک معبود بالحق اولان الله تعالی حضرتلرنی اثبات ایلکدن اوتریدر  
 بس سن نقدر نفی اوله جق شیلر واریسه انی قوا اثبات اولان شیدن ابتدایله وانی  
 بیلوب همان اندن سو بلیه بوشی بو قدر و اوشی بو قدر و بی بونی وانی بیلزم دیمکی

تیر اول قواول کسه که موجود حقیقیدراتی ایلر و کتور و اثبات هر تبه سنه تنور  
 بود کلدرد او دکلدر و بونی بیلزم و آتی بیلزم دیوننی ایلمکی ترک ایله و همان دایما ثابت  
 اولان موجود حقیقی به طاب و بونی وانی ییلورم و هر شیده همان آتی مشاهده  
 قیلورم دی صاقن بونی وانی بیلزم دیمه ای پدر بونی اول ترک مستندن او کر نکه  
 اول این ندانم آن ندانم دین مطربه کورنه دیدی و انک این ندانم و آن ندانم  
 دیمسی مقبول اتمیوب رد ایلمدی

﴿ استدعای امیر ترک مخمور و مطرب را بوقت صبح ﴾

مخمور اولان امیر ترک وقت صبح و حده مطربنی استدعا ایلمستک بیاننده در صبح  
 صباح ایچان شرابه دیرلر ﴿ و تفسیر این حدیث که ان الله تعالی شرابا اعده لاولیائه  
 اذا شربوا سکر و اذا سکر و اطابوا ﴾ و دخی بو حدیث شریفک تفسیر یدر که  
 حضرت رسول اکرم صلی الله تعالی علیه و سلم بیوردیلر تحقیقا الله ایچون بر کونه  
 شراب واردر که اول شرابی کندینک و لیلرندن و دوستلرندن اوزری اعداد قیلش  
 و همیا و حاضر ایلمشدر فچن اول و لیلر اول شرابی ایچسه لردی مست و سکران  
 اولور لردی و شول وقتده که مست و سکران اوله پاک و طیب اولور لردی دنیا شربندن  
 ملوث اولنلر کبی ملوث اولنلر لردی بلکه الواث نفسانیدن و اخبات بشر به دن  
 بالکلیه طاهر اولور لردی و بو حدیث شریفک آخری بودر ﴿ و اذا اطابوا طاشوا  
 و فچن پاک و طاهر اولسه لردی وجود بارندن و تن ثقلندن خفیف اولور لردی طاش  
 بطیش طیشادیرلر فچن بر کسه خفیف اولسه ﴿ و اذا طاشوا طار و ﴾ و فچن خفیف  
 اولسه ثقلت تعلقاتدن طار اولورلر و اوج معناده جولان ایدرلر جو حقیقده  
 ﴿ و اذا طار و اطربوا ﴾ و فچن اوج معنایه طبران ایدسه لرب و نشاط ایدرلر ﴿ و اذا  
 قاموا هاموا ﴾ بو احوال مذکورده نصکره صورت عالندن کیدوب عالم مهتاده قائم  
 اولوب حیران و هائم اولورلر ﴿ و اذا شخص و اجروا ﴾ اندنصکره کوزرین مرتفع و با خود  
 کندیلری مرتفع اولوب کوررلر عجائب ملکوتی و غریب جبروتی و اسرار لاهوتی  
 شخص دیرلر فچن بر کسه مرتفع اولسه و با خود شخص بصره دیرلر فچن کوزنی  
 بر رهد که قوسه ﴿ و اذا ذابوا اخلصوا ﴾ اندنصکره وجود بشریه لری اریر و فنا بولور  
 خالص و پاک اولورلر ﴿ و اذا بلغوا و وصلوا و اذا وصلوا بقوا ﴾ اندنصکره مرتبه وحدته  
 بالغ و واصل اولورلر و فچن واصل حق اولهلر باقی اولورلر بقاء حقله ﴿ و اذا بقوا  
 صاروا ملوکا فی مقعد صدق عند ملک مقتدر ﴾ و فچن باقی اولهلر ملوک اولورلر مکان  
 صدقده پادشاه مقتدرک قنده ﴿ و اذا وجدوا هذا بقوا و قولایا يفهمه الا السکاری ﴾  
 و فچن بواسه لرشو مذکور اولان معناری دیرلر که اتی فهم العلیه الاسکران حقیقی



اولان عاشقانه فهم ایلیدر ﴿ می درنخم اسرار ازان میجوشد \* ناهر که مجرد دست  
 ازان می نوشد ﴾ یعنی می راز و اسرار کو پنده اول سبیدن جوش و خروش ایلر  
 ناهر شول کسه که لباس انانیتدن و جامه مغایرتدن مجرد در اول میدان نوش ایلیه \*  
 قال الله تعالی ( ان الارار بشر یون من کاس ) تکلم حق تعالی حضرت تبری سوره  
 انسانده بو شرابی نوش ایلین ابرار حقنده یوردی تحقیقا اوصاف بشریه و مقتضای  
 نفسانیه ملایسه سندن مجرد اولان ابرار شول بر کاسدن نوش ایدر لر که ( کان  
 من اجها کافورا ) انک مزاجی کافور اولدی ابرار برک جمیدر ار باب ربک واصحاب  
 صبحک جمعی اولدیغی کبی وهم المطیعون الذین لایؤذون الذر و لایفعلون الشر کاس  
 ذکر محل و اراده حال قبیلنددر یعنی شول بر خردن ایچر لر که اکامرح اولسان کافور  
 اولدی برودت و غذ و تنیده و کافور جنتده بر عینک اسمیدر دیمشله و بعضی اولانده  
 کیفیات کافور خلق اولورده کافورله مزوج اولش کبی اولور دیمشله ﴿ این می که  
 تو میخوری حرامست مای مخوریم جز حلالی \* جهد کن ناز نیست هست شوی \*  
 و ز شراب خدای مست شوی ﴾ بو شرابی که سن نوش ایلرسن حرامدر بز حلالدن  
 غیر می ایچمز جهد ایله تانیستدن هست اوله سن و خدائک شرابندن مست اوله سن  
 یعنی ای مزور و مرابی اولان کسه شو شرابی که سن خلقک وجودی کاسه لردن  
 ایچر سن و انلرک تعظیم و التفات ایله مست اولوب خوش کچر سن بو حرامدر زیر  
 مستک که لله فی الله اولیه اول مستک فی الحقیقه سبب آنامدر اما بز حلالدن غیر  
 شراب ایچمه زهر نه که اگر صوری و اگر معنوی شراب نوش ایلیه وز حلال  
 و زلالدن جهد و سعی ایله تا کم یوقلق و می مرتبه سندن قورتلوب حقله وار اوله سن  
 و بقای حقیقی بوله سن و خدای تعالی حضرت تبری ک شراب محبت و حدتندن مست  
 اوله سن و کندی وجودک فیدندن قورتله سن و اغیار و سوی اکدار کدن نجات بوله سن  
 ﴿ منوی ﴾ اعجمی ترکی سحر آگاه شد \* و ز خیار خرمطرب خواه شد (   
 بر اعجمی ترک سحر وقتنیده آگاه اولدی و خرک خارندن اوتری بر مطرب خواه اولدی  
 یعنی ایچدی یکی خرک کسل و ثقلنی دفع ایله کدن اوتری بر مطرب و ایرلیجی خوش الحان  
 کسه بی طلب ایلدی تا کم آنک نعمات طرب افزاسیله ذوق و صفال بوله و آواز جانبخشیه  
 نیجه سرور و نشاطه نائل اوله و مطرب ایکی قسمدر بریسی روحانی و بریسی جسمانیدر  
 روحانی اولان مطرب شول عالم ربانی و آگاه کتنده مقامات الهیدر که آنک نعمات  
 پر لذات و کلمات حیات مضاهاتندن بزم طریقتده شراب معرفتی نوش قیلان و آنک  
 کلمات لذیذه سنه گوش اوروب مستمع اولان عاشقانه نیجه طرب روحانی و ذوق و صفای  
 ربانی کله و بی شمار سرور و نشاط حقایق حاصل اوله آنک کلمات طیبه و نعمات  
 حسنه سی انلری بر مرتبه مست و مستغرق ایلیه که غم دیدن خلاص اوله لر و قید

من و مادن بالکلیه نجات بولور و جسمانی اولان مطرب دخی شول طرب دهنده  
 و نشاط افزاینده اولان خوش آواز که آنک نغمه روح افزا سندن جانہ صفا  
 و قلبه ذوق و جلاکله نه کم بوابیکی قسم اولان مطرب بلرک پیاننه شروع ایدوب  
 بیوررلر \* مثنوی \* مطرب جان مونس مستان بود \* نقل و قوت و قوت  
 مست آن بود \* مطرب ایشان اسوی مستی کشید \* باز مستی از دم مطرب چشید  
 جان مطرب مستان الهینک مونس اولوب مستلک قوتی و نقل قوتی اول مطرب اولور  
 یعنی مست شراب محبت الهی اولان عاشقک قوت جانی و قوت جنسانی اول  
 مطرب جانک و مونس مستانک کلام دلکشاسندن و ادا و صدای روح افزاسندن  
 حاصل اولان ذوق روحانی و لذات حقانی اولور مطرب انلری مستلک جانینه  
 چکدی کبرو مستلکی مطربک دمندن طائدی یعنی مطرب حقانی و آگاه کنندہ  
 اسرار ربانی اولان مرشد بو مستان شراب محبتی اولامی و حدندن و شراب  
 محبتدن مست اولوق جانینه چکدی کبرو بو مستان الهی هر بریمی مستلکی اول  
 مطرب روحانیک دم خیابخشندن طائدی وانک روح افزا سندن ذوق ابتدی

\* مثنوی \* آن شراب حق بر آن مطرب برد \* وین شراب تن ازین مطرب  
 چرد) اول مست ربانی شراب حتی اول مطرب روحانی سیبیلہ ایلنور و بومست  
 نفسانی تن شرابی بو مطرب جسمانیدن اولن برد ایلنور دیمکدر بونده اخذ ایلر  
 و جذب ایلر معناسنه استعاره اولمشدر چرد اولنر دیمکدر بونده غدا بواور و حظ  
 آور معناسنه استعمال قیلنمشدر اولکی مصرعده اولان مطرب بدن مراد مطرب  
 روحانی و ایکنجی مصرعده اولان مطرب بدن مراد مطرب جسمانیدر و تقدیر کلام  
 و توضیح مراد بویله دیمک اولور که اول مست الهی و شراب ریحی توحید  
 ربانی شراب حتی اول مطرب روحانی و مرشد ربانی سیبیلہ اخذ ایدوب نوش ایلر  
 و اغیار و ماسوایی بالکلیه فراموش ایلر و بومست حظوظ نفسانی شراب تنی  
 و ذوق بدنی بو مطرب جسمانیک اصوات حسنه و نعمات لذیذہ سندن آلور  
 وانک آواز جیابخشندن قوت و غذای جسمانی بولور اکر چه صوت حسن  
 روحانیدر اما جسمانی و شهوانی اولان کسه نیک بدنه متعلق اولان ذوق  
 و شوقی تهیج ایلر پس جسمانی اولان کسه جسمانی اولان مطربدن  
 تن ذوقنی الور اما روحانی اولان کسه اول مطرب دیکسه انک آواز خوشی  
 اکا روحانیتی زیاده ایلر اول مطرب جسمانیدن روحانی اولان غدا و ذوق  
 و صفار بولور البته سماع هر کسک قلبنده اولان حالی مهیج و محرک اولور اهل تنک  
 جسمنه متعلق اولان حظوظ و لذاتی زیاده قیلور و اهل روحک روحانیتی و ادواتی  
 و حالاتنی مهیج و محرک اولور پس اهل روح مطرب سندن ذوق روحانی بولور و اهل تن

اندن شراب تنی و ذوق بدنی نوش قیلور ایکی کسه نك بر مطرب بی دكله سنده لاید  
 تفاوت وارد بری اندن بر کونه لذت الور و اول بری دخی بر کونه لذت بولور نته کم  
 سماعک مایبنده تفاوت اولدیغی کبی مطرب لفظی دخی اگر چه بر کله در اما بواسطه  
 مسمی اولان کسه نك مایبنده هم چوق تفاوت وارد نته کم بو تفاوتله اشارت  
 ایدوب یوررل \* مشوی \* هر دو کریک نام دارد در سخن \* لیک شتی این حسن تا  
 آن حسن ) هر ایکسی سوزده اگر بر نام طور سه لیکن بو حسندن اول حسنه دك  
 فرق عظیم وارد یعنی بو مطرب جان و مطرب تنک هر ایکسی اگر چه سوزده  
 بر اسم طور ایسه و ایکسینه بیله بحسب اللفظ مطرب دینور ایسه لیکن بو حسندن  
 اول حسنه دك تفاوت بی شمار وارد مجرد ایکی کسه نك نامی حسن اولغله ذاتلری  
 دخی حسن اولق لازم کلز و ایکی کسه یه مطرب دینکله ایکسینک بیله ذاتلری بر اولق  
 کور غز بلکه چوق بر اسمده مشترک شیلور وارد که انلرک ذاتلری اصلا بر برینه بکنه عز  
 \* مشوی \* اشتباهی هست لفظی بر میان \* لیک خود کوز آسمان تار یسمان \*  
 اشتراک لفظ دائم رهن نست \* اشتراک کبر و مؤمن در نعت ) انلرک میانده اگر چه  
 لفظه منسوب بر اشتباه وارد ولیکن آسمانن خود ریسمانه دك قنی ر یسمان  
 ایلیکه دیر لفظک اشتراکی دائم رهن در کبر و مؤمنک اشتراکی تنده در یعنی بو مطرب  
 ایله اول مطربک میانده لفظه منسوب اشتباه و اشتراک وارد که ایکسینه بیله  
 مطرب دینور ولیکن آسمانن ر یسمانه دك برابر اولق قنی آسمانله ر یسمانک مایبنده  
 عظیم تفاوت اولدیغی کبی مطرب الهی ایله مطرب جسمانینک و مست خلق اولان  
 ایله مست حق اولان کسه نك مایبنده آسمان ایله ر یسمان قدر فرق وارد اگر چه  
 هر بری لفظده مشترک ایسه لده معنی حسبیه مشترک دکلردر مثلاً عین لفظی کبی که  
 بر نیچه معنی مقابله سنده وضع اولمشدر کونش معناسنه و کوز معناسنه و التون  
 معناسنه و چشمه معناسنه وضع اولمشدر لفظ عین بوجه معنیده اشتراک دلالت  
 ایلیس اشتراک لفظ همیشه رهن ندر که چوق کسه لفظک مشترک اولسیله انک دلالت  
 ایلیدیگی بعض معانیدن غافل اولور و انک مداولی اولان معنالی دخی بری برینه  
 متقار و متساوی قیاس قیلور حال بو که بویله دکادر مثلاً کافر ایله مؤمنک تنده  
 اشتراکی وارد و کذلک بشر اولمده هم بوجه انبیا و اولیا و کفار و اشیانک اشتراکی  
 وارد نته کم ( قرانمانا بشر مثلکم ) دیو حق تعالی حبیبینه امر ایدوب حضرت  
 رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کافرزه بندخی سنزک کبی بر بشرم و بشر یتده  
 سنزکله مشترک دیو تحقیق یوردی پس اول حضرت علیه الصلوة والسلام  
 و سایر انبیا و اولیا انک اشقیایله بشر یتده مشترک اوللریله معناده و مرتبه ده هم مشترک  
 اوللری لازم کلز بلکه بشر دن بشره بین السماء و الارض فرق وارد نته کم حق تعالی



پورز ( وما يستوى الاعمى والبصير والالظلمات والالتور والالظلم والالحرور  
 وما يستوى الاحياء والالاموات ) ❁ مشنوی ❁ جسمها چون کوزه‌های بسته سر \*  
 تا که در هر کوزه چه بود آن نکر \* کوزه آن تن پراز آب حیات \* کوزه این تن  
 پراز زهر ممت \* کر بمظروفش نظر داری شهی \* ور بظرفش بنگری تو کرمی )  
 مثلا جسمها باشی با غلتمش کوزه را کی در تا که هر کوزه ده نه اوله اکانظرایله اول  
 تن کوزه سی آب حیاندن پردر بوتن کوزه سی زهر ممتادن مملودر اگر مظروفنه نظر  
 طو ترايسك شاهسن واکرانك طرفنه نظر ایلده سن کراهسن یعنی بوخلقك جسملمری  
 فی المثل باشی باغلو کوزه را ووستی اور تماش کاسهل کبیدر هر برینك ایچنده برکونه  
 حالت و برنوع صفت و خصالت واردر تا که هر کسك کوزه وجودنده نه کونه  
 صفت و خصالت واردر من اکانظرایله مثلا اول برتن کوزه سی آب حیات معنوبدن  
 پردر و بوتن کوزه سی دخی زهر ممت نفسانیدن پردر علم و عرفان و اسلام و ایمان  
 و تحقیق و ایقان و شهود و عیان آب حیات کبیدر بعض کسه لك کوزه تنی بو کونه  
 آب حیاله طلودر وجهل و غفلت و کفر و معصیت و شک و شبهت و بونلامشالی  
 اولان صفت و خصالت زهر ممت کبیدر بعض کسه لك وجودی کوزه سی دخی  
 بو کونه زهر ممت معنوی اولان صفتله و خصالتله طلودر پس سن اگر وجود  
 کوزلرینك ایچنده مظروف اولان صفتله نظر طو ترايسك شاه معنویسن واکر  
 بو وجود کوزه لرینك طرفنه و شکل و صورته نظر طو ترايسك سن کراهسن زیرا  
 چوق کسه نك وجودی واردر که بحسب الظاهر جیل و ملیحدر اما باطنی خبیث  
 و قبیحدر و چوق کسه لك دخی باطنی جیل و منیردر اما بحسب الصورة زشت  
 و حقیردر پس ناظر سیرت اولان عارف و عاقلدر و ناظر صورت اولان غافل و جاهلدر

❁ مشنوی ❁ لفظر اما تنده این جسم دان \* معنیس رادر درون مانند جان \*  
 دیده تن داناتن بین بود \* دیده جان جان پرفن بین بود ) پس لفظی بو جسمه  
 مانند و مشابه بیل انك معناسنی درونده مانند جان بیل دیده تن داناتن کور بیجی  
 اولور اما جان کوزی پرفن اولان جانی کور بیجی اولور یعنی الفاظی دخی همان  
 انسانك اجسامی کبی بیل هر بر لفظك معناسنی درونده اولان جان کبی بیل  
 هر جسمك جانی برکونه اولدیغی کبی هر لفظك معناسنی دخی برکونه در اما همیشه  
 بو تنه متعلق اولان ظاهر کوزی تن کور بیجی اولور و دخی مکتوبه اولان الفاظ  
 و حروفه نظر قیلیجی اولور لفظلرده اولان معناری کور مکه و تنلرده اولان جائره  
 نظر ایر کور مکه بو کوزك استعداد و قابلیتی بو قدر و جانه متعلق اولان دیده که  
 اکابصر بصیرت دیرلر بو بصر بصیرت پرفن اولان جانی کور بیجی و در ونده  
 اولان احوال و اوصافه نظر ایر کور بیجی و الفاظ و حروفه اولان معناری هم

بیلیجی و اسرار و نکات عالم اولیجی اولور اکر دیده جان بین طور ایسک هر لفظک  
 سرنی و حقیقتنی یلایوب مهتدی لردن اولور سن و اکر دیده جان بین طو و محبوب همان  
 دیده تن طو تر ایسک و ناظر صورت اولور ایسک سیرت و معنیدن غافل اولوب ضال  
 و کراه فالور سن ✽ مشوی ✽ پس ز نقش لفظهای مشوی ✽ صورتی ضالست  
 و هادی معنوی ✽ در نبی فرمود کین قرآن زدل ✽ هادی بعضی و بعضی رامضل)  
 پس مشویک لفظلرینک نقشلریندن صورته منسوب اولان ضال و معنوی اولان  
 هادیدر قرآنده حق تعالی بو یله بیور دیکه بو قرآن دلدن بعضیسنه هادی  
 و بعضیسنه مضلدر یعنی مشوی شریفک الفاظ شریفه سنک نقشندن هر کیمکه  
 صورت ظاهره سنه منسوبدر و سر و معنادن غافلدر ضالدر انکچون که بو مشوی  
 شریفک بعض ایاتی و حکایاتی وارددر که اکر ظاهره حل اولنسه عین ضالاتدر  
 مثلا هر یساته متعلق اولان حکایات کبی و بعض اسرار غامضه بی جامعه اولان  
 ایات کبی بو کونه ایات فتی چوقدر بو جله دن بری و سرخ شریفه واقع اولان  
 بو بیت لطیفدر که بیورر ( بیت ) می درخ اسرار از آن میجوشد ✽ تاهر که مجرد دست  
 از آن می نوشد ✽ اکر بو میدن مراد می صوریدر دینسه عین ضالاتدر پس مشوی شریفک  
 صورت ظاهره سنه منسوب اولان کسه ضال و مضل اولور اما معنایسنه منسوب اولان سیرتی  
 و مرزنی بیلان کسه هادی و مهتدی اولور مثلاً دیر که بو میدن مراد می محبت الهیدر  
 و مجرد اولق لباس شهوانیت و قیود نفسانیتدن مجرد اولمقدر هر شول کسه لک که  
 قلبی ملابسه کونیده دن مجرد اوله اول کسه ل بو میدن نوش ایدر شول کسه ل که  
 مشوی شریفک الفاظک معناسنی بو کونه بیاورلر و بو اسلوب اوزره تغییر و تحقیق  
 قیلورل انلره مشوی شریف هادی اولور و شول کسه ل که بونک صورته منسوب  
 اولورل و الفاظندن مستفاده اولان معانی ایله بلاتاً و یل عمل قیلورل مشوی شریف  
 انلره سبب ضلالت و باعث غوایت اولور حضرت قرآن دخی اکثر کسه به سبب  
 ضلالتدر و اکثر کسه به دخی سبب هدایتدر ته که حق تبارک و تعالی حضرتلری  
 قرآن عظیمه بیوردی که بو قرآنک مثلی قلبدن بعض کسه لره هادی و بعضلره دخی  
 مضلدر کما قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل ( ان هذا القرآن یهدی للتی هی  
 اقوم ) و قال فی سورة البقره ( یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به  
 الا الفاسقین ) بو آیت کریمه نیک تفسیری جلد اولک دیباجه عربیسنده و دخی  
 بعض مواضعده مرور ایلمشدر انده طلب اولنه ✽ مشوی ✽ الله الله چونکه  
 عارف گفت می ✽ پیش عارف کی بود معنوم شی ✽ فهم تو چون باده شیطان بود ✽  
 کی ترا وهم می رحمان بود ) الله الله چونکم عارف می دیدی عارف قننده معنوم  
 شی چن اولور سنک فهمک چونکم باده شیطان اوله سکا قچین می رحمان و همی

اولور یعنی الله حقیقون چونکم بر طرف کامل می دیه و یا خود شراب و ساقی دیو  
 سو بلیه اول عارفك قتده معدوم و فانی اولان شیء حکمنده اولمز جمیع اشیا بلیسه  
 بر مقتضای (کل من علیها فن) و برهوجب (کل شیء هالك الا وجهه) عارفك  
 چشم شهودنده الان فانی و بی وجود در یس معدوم و بی وجود اولان شیء  
 انلك قتده نیجه شیء می اولور که حتی انلرفی الحقیقه معدوم اولاندن مست اولر  
 و چاشنی ولذت بوله ل انلر مست اولرلر و چاشنی ولذت بولرلر الامی سبحانی و باده  
 رحانیدن که اول باده و آنک ذوق همیشه باقی و آئی عارفك روحنه حق تعالی  
 حضرتلری ساقیدر اما ای ناقص المعرفه اولان کسمسه عارفك می دیمه سندن  
 چونکم سنک فهم و ادراکک باده شیطان اوله یعنی انک می دیمه سندن سنک عقلک  
 ام الحباب اولان می حرامی فهم قیله سکامی رحانی وهم ایتک قیچن میسر اولور  
 و سنک و همکه و عقلکه می رحانک خیالی نیجه کاور چونکم سن عارفك می  
 دیمه سندن شیطان باده سنی فهم ایدم سک بومقرر در که سنک و همکه و عقلکه باده  
 رحانی خاطر سهی و شائبه سی کلز دیمک اولور بو وجه دخی جائزدر که دینه ای ناقص  
 المعرفه اولان کسمه سنک فهمک چونکم باده شیطان اوله چون آشیه ایچون  
 اولوب سنک فهمک باده شیطان کبی اوله سکامی رحان و همی قیچن میسر  
 اولور دینسه دخی جائزدر و فی الحقیقه شول کسمه که هنوز دخی اشیافهم ایدیچی  
 اوله خدادن و خدا نک اولیا سنک ذوقندن فهم ایدیچی اولیه انک فهمی باده  
 شیطانی کبی اولوب اول کندی فهمندن مست اولور و می رحانی و هم سندن

محرورم قالور ﴿ مثنوی ﴾ این دو انبازند مطرب با شراب \* این بد ان  
 و آن بدین آرد شتاب ( بوا یکیمی یعنی مطرب ایله شراب انبازلدر  
 بو اکا و او بو کاشتاب کتورر مطرب که آگاه کمنده مقامات الهی و شراب که  
 محبت ربانی و ذوق سبحانیدر بو ایکیمی بری برلیله یارلر و بری برلینه  
 معینلدر بو مطرب اول شرابه و اول شراب بو مطرب به سرعت و شتاب کتورر یچی  
 و بری برلینه رصبت و میل ایدیچی در لابد مطرب شرابی و شراب دخی مطرب  
 مقتضی اولور زیرا امر شد ربانی حقانی اولان ذوقی و حقانی اولان ذوق دخی  
 ربانی اولان هر شدی مستلزم اولور ﴿ مثنوی ﴾ پر خساران از دم مطرب  
 چرند \* مطرب بانسان سوی میخانه برند ( پر خسارلر مطربک دمندن اولرلر مطربلر  
 انلری میخانه جانبته ایلتورلر یعنی خیر الهیدن زیاده مخمور اولان مستلر آگاه  
 کمنده مقامات الهی اولان هر شدک دم حیات بخشندن لذت آلورلر و غذا بولورلر  
 و هر شد طریق الهی اولان مطرب بلرهم اول میخورلری میخانه حقیقت و مصطفی  
 محبت جانبته ایلتورلر و اول شراب الهینک معدن مفرقه انلری و اصل ایدرلر



\* مشوی \* آن سر میدان و این پایان اوست \* دلشده چون کوی در چوکان  
 اوست ) اول مطرب سر میدان و بو میخانه انک پایبندر کوکل انک چوکاننده کوی  
 کبی اولشدر یعنی اول مطرب حقیقت عشق و محبت میدانک باشی والی اولشدر  
 و میخانه حقیقت انک نهایی و پایانی کلشدر که بر سناک میدان محبت داخل  
 اولق استه سه اولامطرب روحانی اولان مر شدربانی به کلورواندن ابتدا قیلور پس  
 مطرب روحانی میدان محبتک باشی اولور و کوکل انک چوکان ارادنده کوی کبی  
 اولش اولور و عاقبت الامر اول میدان محبتده غلطان اوله رق اول میدانک پایانی  
 اولان میخانه حقیقه کلوبانده قرار قیلور \* مشوی \* درسرا آنچه هست گوش  
 آجبارود \* در سرار صفرا ست آن سودا شود ) سرده اول نسنه که وار در  
 گوش اورایه کیدر سرده فرضا اگر صفرا وار در اول سودا اولور بو بینک ایکی  
 مصر عنده بیله واقع اولان سر کله لری فتح سین ایله اوقتمقدن کسر سین ایله  
 اوقتمقی فهمه اقرب و محله انسبدر زیر فتح سینله اولدبغی اوزره معنی باشد  
 هر نه کونه حالت واریسه قواقع اول جانبیه کیدر و اول حالت متعلق اولان سوز  
 لری استماع ایدوب قبول ایدر فرضا باشد اگر آثار صفرا اولسه اول صفرا محترق  
 اولدقدن سودا اولور صفرا بی اولان کسه سودایی اولور اطبابو یله دیشلردر که  
 صفرا محترق اولسه سودایه تبدیل اولور اگر چه صفرا نک و سودا نک محملری  
 دروندر لکن انلرک اثر لری دماغه در بو تقریبه باشد صفرا و سودا وارد در دیمک  
 جائز اولور اما بو محله صفرا و سودادن مراد حقیقت صفرا و حقیقت سودا دکلدر  
 بلکه صفرا عقل و هوشدن کتابت و سودایی عقل و بی هوش اولمقدن عبارت  
 اولور و خلاصه کلام بو یله دیمک اولور که باشد هر نه فکر و حالت غالب اولسه  
 قواقع اول جانبیه مائل و تابع اولور فرضا اگر باشد عقل و هوش اولسه عاقبه  
 الامر اول سودای عشقه بیهوشی که مبدل اولور اما سر کسر سینله  
 اوقورسه معنی بو یله دیمک اولور باطنده اول حالت که وارد در و غالبدر لایه قواقع  
 اول جانبیه مائل اولور و اکامتعلق اولان کلماتی استماع ایدوب قبول قیلور فرضا  
 اگر باطنده صفرا اولسه محترق اولدقدن اول سودا اولور عقل دخی بو یله در اگر باطنده  
 عقل اولسه سوز عشقه اول عقل محترق اولدقدن سودای عشقه و بیهوشلغه مبدل  
 اولور و بو معنایه بو بیت شریف دخی دلالت و شهادت قیلور \* مشوی \*  
 بعد ازان این دو بیهوشی روند \* والد و مولود آنجا یک شوند ) اندنصرکه بو ایکیسی  
 بیهوشلغه کیدر و والد و مولودانده بر اولور این دودن مراد بر قاج وجه اولق جائزدر  
 اول باشد اولان حالت کوشده اولان استماع اشارت اولوب معنی بو یله دیمک  
 اولور که صفرای عقل سودای عشقه مبدل اولدقدن نصرکه بو ایکیسی که مراد

اندرن باشد. اولان حالت و کوشده اولان دکلک و سوز فهم ایلکدر بیهوشلک  
 جانبته و حیرت مقامته کیدرلر باشد. اولان حالت که فی المثل والد کبیدر و کوشده  
 اولان استماع که فی المثل مولود کبیدر اول مرتبه ده فرق و تمیز کیدوب بر اولور  
 و ثانیاً این دو کوشه و صفرا به اشارت اولوب کوشدن مراد دکلک و صفرا دن مراد  
 اکلک و فهم ایلک اولوب صفرا ی عقل سودای عشقه منقلب اولدقد نصرکه بو کوشده  
 اولان دکلک و هوشده اولان اکلک بیهوشلک جانبته کیدرلر کوشده اولان دکلک فی المثل  
 والد کبی و هوشده اولان اکلک مولود کبیدر بو ایکیسی اول مرتبه بیهوشلکه بر اولور  
 دیمک اولور ثالثاً این دو مطرب ایله مخموره اشارت اولوب معنی بو یله دیمک اولور که صفرا ی  
 عقل سودای عشقه منقلب اولدقد نصرکه بو مطرب ایله سر مست اولان مخمور  
 بیهوشلک عالمته کیدرلر والد که مراد اندن مطرب روحانیدر و مولود که مراد  
 اندن شارب باده رحمانیدر بو ایکیسی اول بیهوشلک مرتبه سنده بر اولور لر  
 و واله و سکران اولوب و سئلک و بئلک اورته لقدن قالقوب و شیخلک و مریدلک  
 یقینی بر طرف اولوب نفس واحد اولق حکمنی بو اور بو مرتبه ده فرق و تمیز  
 کیدوب مستغرق اولورلر نتم کم شاربان باده صوری اولدر دخی مجلس کرم  
 اولدقد و سکر نهایتن بولدقد و امیرک و اسیرک یقینی بر طرف اولوب جمله سی  
 بکرک اولور و فقر ایله غنی برابر اولور و در دشا د بکلکه صلح قیلور ❖ مشوی ❖  
 چونکه کردند آشتی شادی و درد \* مطربان ترک مایه دار کرد ( چونکه سرور  
 و در دبری برلر یله صلح ایلدیلر مطربلری بزم ترکز بیدار ایلدی یعنی چونکم مرتبه  
 سکرده شادی و راحت و الم و نغم و نعم بری برلر یله صلح قیلدیلر و تفرقه و تضاد  
 کیدوب احوال متضاده بر طرف اولدیلر بزم ذکر ایلدی کمز امیر ترک مطربلری  
 ایضا ایلدی و انلر ای مطربلر تغنی و ترنم ایلک و بکایا بیت و یار غزل سر آغاز ایلک  
 دیو سوبلیدی ❖ مشوی ❖ مطرب آغازید بیتی خوابناک \* که انلی الکاس  
 یامن لاراک ) مطرب بر خوابناک بیته باشلدی بو یله دیو که ای شول کسه که بن سنی  
 کور مزم بکار کاس اناله ایله کاس شرابله طلو اولان قدحه دیرل بعض نسخه ده  
 خوابناک یرینه سوزناک واقع اولمشدر اما اصح اولان نسخه ده خوابناک کدر  
 و محله انساب اولان هم بودر بو بیتک خوابناک اولسی مطربک ساقی حقیقی فی  
 کورمسی و آتی کشیدین بعید صانوب اکاندا قلمسی ملا بسه سیله اولور و من دن  
 مراد حضرت حق و ساقی مطلق اولور یعنی چونکم شارب خیر اولان ترک  
 مخمور مطربدن بزمعیدار قوله سر آغاز ایتمکی طلب قیلدی مطرب بر مشعر خواب  
 غفلت و موهم بعد و مفارقت اولان بیتی ایرلامغه و سرود ایلکه باشلدی و دیدی که  
 ای شول ساقی حقیقی که بن سنی کور مزم بکار شراب مشاهده و معاینه ایله بر اولمش

برکاسه صون تا آنی نوش ایدم و کسندمدن کچوب کیدم وسنی سنک نورکله  
 مشاهده ایدم \* مشوی \* انت وجهی لاجب ان لم اراه \* غایة القرب حجاب  
 الاستباه ) سن بنم وجهم سن اکر بن اول وجهمی کورمز ایسم عجب دکلدرزیرا  
 غایة قرب حجاب اشتباهدر وجهدن مراد بونده حقیقتدر که وجه الشیء حقیقته  
 دیمکله ودخی حقیقة الشیء وجهه دیمکله تعبیر وتفسیر ایدرلر نه کم کل شیء هالک  
 الاوجهه آینده وجهه ده اولان ضمیرشیه راجعدر دین محققلر کل شیء هالک  
 الاوجهه ای الاحقیقة الشیء دیمکله تفسیر ایلمشدر دیرس حقیقة الحقایق اصل  
 حق تعالی حضر تلریدر اوله اولیحق اکانت وجهی وانت حقیقتی دیو خطاب ایلمک جائز  
 اولور پس بواعبار اوزره اول مطرب جناب عزته وساقی حقیقته بو کونه خطاب  
 ایدوب دیدیکه ای محبوب حقیقی وای ساقی باقی سن بنم حقیقتم سن بن اول حقیقتم  
 حقیقتی بکافایت قرینی اولدیغندن اوتری کورمز ایسم عجب دکلدر که غایت  
 قرب اشتباه والتباسدن اولان بخابدر که حق تعالیکن کمال ظهوری خفاسنه سبب  
 اولوب انک شهود ومشاهده سنه غایت ظهوری نقاب اولمشدر وکذلک انسانه  
 زیاده قرینی شبهات وشکوک نوعندن انک مناسنه برحجاب اولمشدر (وهو معکم  
 ایماکنم) دیمش ایکن ودخی (واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه) بیورمش ایکن  
 ودخی (ونحن اقرب الیه من حبل الورد) دیو تحقیق قیلش ایکن بزبوانت لک  
 مناسندن وسرندن غافل اولوب واول حضرتک بزه غایت قرینی یله میوب بلدکه  
 بزم ذاتمز وحقیقتمز اندن جداوآنی بزدن بعیدظن ایلوب بوطن وشبهه بزه عین  
 حجاب اولمش وبزم عینترنک معاینه سندن اعمی قالمشدر وشیخ حضرت تلری بیوردقلری  
 رباعی بومضونه خوش دلالت وشهادت قیلشدر (رباعی) توهمت قدما ان لیلی  
 تبرعت \* وان لنا ما یبئنا ینع اللثما \* فلاحت فلا والله ماثم مانع \* سوی ان طرفی کان  
 عن حسنہا اعمی \* مشوی \* انت عقلی لاجب ان لم اراک \* من وفور الاتباس  
 المشتبک ) سن بنم عقل سن اکر بن سنی کورمز ایسم عجب دکلدر مشتبک اولان  
 التباسک وفورندن اوتری شبک فرشدر مق خلط کبی وتداخل معناسنه در نه کم  
 تشبیک الاصابع دیرلر تخلیط وتداخل معناسنی ویرلر مشتبک مختلط معناسنه اولور  
 انت عقلی دیمک انت مجلی فی عقلی دیمک تقدیرنده اولور وعقل حق تعالیکن  
 نوزی وعقلده اولان تدبیری فی الحقیقه حق تعالیکن تدبیری اولدیغی اعتبارله  
 حق تعالی یه انت عقلی دیمک جائز اولور که خالق عقل وعقلده مجلی ومدبر همان  
 اولدر وعقل انک ارادتی اولمیجه برتدبیره قادر اوله مزوتقدیر کلام بویله دیمک  
 اولور که ای خالق عقل اولان لطیف پادشاه سن بنم معقولسن ویاخود عقلده  
 مجلی ومدبرسن بن سنی اکر مختلط اولان التباس واشتباسکک وفرت وکثرندن



اوتری کورمز سم التبه عجیب وغریب دکلدرز را انسانک وجه عقلی محتاط اولان  
 التباسدن وبری برینه تداخل قیلان اشتباک و اشتباهدن اوتری کورمز پس  
 اوهام مشتبهک وخواطر مشتبهه بریره جمع اولسه وبری برینه تداخل قیسه صورت  
 عقده متجلی اولانی وتدبیر قیسانی وحلی وریندن اقرب اولان وجه حقیقی  
 انسان کورمک عجیب وغریب اولمز ﴿ منوی ﴾ جئت اقرب انت من جبل  
 الورد ﴿ کم اقل یا بانداء للبعید ﴾ سن بکا جبل وریدمدن اقرب کلک نیجه بریادیم  
 یا حرفی بعید ایچون ندادر بو بیت سوره قافده اولان بو آیت کریمه به اشارت اولور  
 قال الله تعالی ( ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه  
 من جبل الورد ) یعنی تحقیقا بز خلق ایلدک انسانی ورییلور اول شئیکه انک نفسی  
 اتی وسوسه ایلر وسوسه صوت خفی به دیرلر وری انسانه بوین طمرندن اقرز و معنای  
 بیت بو یله دیمک اولور که ای ساقی باقی وای بنده لری همیشه حافظ و واتی سن  
 بکا بوینم طمرندن قریب تر وینم ذاتمدن بکا زدی کتر کلک بن نیجه بری الهی وای  
 پادشاهلر پادشاهی دیو یا حرفیله ندا اینرم یا حرفی خودا کتر بعید ایچوندر یا حرف  
 ندادر قریبه و اوسطه و بعیده انکله ندا اولور اکثر بعیده ندا اولندی ایچون بانداء  
 للبعید بکشدردر یا خود یا حرفیله ندا اولنغه بر منادی و بردخی منادا اقتضایلر برکسه  
 حق تعالی بی کنندی به قریب صانوب ولیکن کنندی سنی اندن غیری وجدا یلوب  
 یا الله دیسه اگر چه کنندی زعمنده قریبه ندا ایلر سه ده فی الحقیقه یته بعیده ندا ایلش  
 اولورز بر منادی ایله منادا مغایرت ثنیتی اقتضایلور و انذینیت ایسه نخل توحید اولور  
 پس حضرت حق کندیدن غیری وجدا یلن واکا بو اعتبارله یا الله دیوندا قیلان کسه  
 فی الحقیقه اهل توحید اولمز ته کم اهل توحید اولان مشایخک التوحید اسقاط  
 الاضافات پیور دقبری بو معنایه دلیل اولور و ابن فارض حضرت تکرینک بو بیت شریفی  
 هم بو مضمونی تأیید قیلور ﴿ بیت ﴾ وقد رفعت ناء الخطاب یثنا ﴿ وفی رفهها  
 عن فرقة الفرق رفعتی ﴾ ﴿ منوی ﴾ بل اغا لطمهم نادى فی القفار ﴿ کی اتم  
 من معی بمن اغار ) بلکه بن بو نلره مغالطه ایلرم قفاردن ندا ایلکله تا کم نله یله اولان منی بن  
 اغاره ایلن کسه دن کم ایلیه بم بل اضراب ایچوندر اغاط مفاعله بانندن نفس  
 متکلمدر ضمیر حضرت حقدن بعید اولان ناسه راجقدر قف ار کسر قافله خالی  
 اولان ارضه و یسا بانه دیرلر کی حروف ناصبه دندر اتم تفعیل بانندن نفس  
 متکلمدر جعل معناسنی متضمندر اغار فتح همزه ایله غار یغاردن بروزن خاف بخاف  
 نفس متکلم اولقده جائزدر غیرتدن ته کم غار ال رجل علی اهله یغار غیر اوغیره  
 وغارا دیرلر حن برکسه اهلی اوزره غیرت ایلسه فتح همزه ایله اغار یغاردن فعل  
 ماضی اولقده جائزدر و مصرع اول جمله مستأ نفه اولوب سؤال مقدره

جواب اولور کائن رسائل دیر که با بیدین ایچوندر بن آئی شمدن سکره لسانه کتور منزم  
 دینک مه ناسنی اشه از ایلدک حان بو که سن ندا ایلرسن وحق تعالی بی کند که کن بعید  
 منزله سنه قویوب یا الله دیوسویلسن دیر جواب بیورر بلکه بن بویله دیمکله  
 بوتامی غلطه براغورم و بوخلقه اظه - ار غلط ایدرم اگر سن بوناوه نیچه اظه ار  
 غلط ایدرسن و بونلری نه حیثیت دن غلطه براغورسن دیر ایسک بن صحرا  
 و بیابانلرده چاغروب یا الله دیوندا ایلرم تا کم بنه اولان محبوبی شول کسه دنکه بن  
 اکا غیرت ایلرم تا کم قیلم اگر چه انک بصر بصیرتی بنه اولان محبوبی کورمن  
 ولیکن بن کمال غیرتمدن انی اول اعمی دلدن بواسطه ستر و پنجه ان ایلرم و اگر  
 اغار قبح همزه ایله افعال باندن فعل ماضی اوقفور سه معنی بویله دینک اولور که  
 بلکه بن قفارده ندا ایتمکله بو حقدن غافل اولان ناسه اظه - ار غلط ایدرم تا کم  
 بنه اولان محبوبی شول کسه که غایت قیلجی و یغمه ایدجی بیکانه و نا محرمدر  
 اندن کم قیلم اگر چه انک بصر بصیرتی اول بنه اولان حضرت محبوبه بی کور  
 مز ایدسه ده بنه یله اولان حقیقت محبوبه بی و حضرت معشوقه بی بنم اکا کمال  
 غیرتمدن کندینسنی ان محرم اولان کوردلردن ستر و پنجه - ان ایلرم حان بو که اول  
 کوردل انی کورمهک و انک جمال با کالنه نظر ایر کورمهک قادر دکلدن نته کم حضرت  
 عائشه صدیقہ راعمانک قبودن ایچر و کاد بکنی کورد کده فی الحال استتار و احتجاب  
 قیلدی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اکا نیچون استتار و اختفا ایلرسن  
 بو خود بر اعداد کوزلری سنی کورمن دیوسؤال ایلد کده حضرت عائشه حضرت  
 پیغمبر علیه السلام اول بنی کورمن ایدسه بن انی کورورم و سنک بکا کمال غیرتکی  
 یلورم دیو جواب و پردیکی بوسرخ شریفه معلومک اولور و نتیجه و مقصودنه  
 ایدوی هم عن قریب ظهوره کلوران شاء الله تعالی

- ﴿ در آمدن ضریر در خانه مصطفی علیه السلام و کر بخت عائشه ﴾
- ﴿ رضی الله عنها از پیش ضریر و کتبت رسول که چه می کریزی ﴾
- ﴿ اوتراحمی بیند و جواب دادن عائشه رسول الله صلی الله علیه وسلم را ﴾

بوسرخ شریف و بیان لطیف ضریرک کلمه ایدر حضرت مصطفی صلی الله علیه  
 و سلم - عادت نخانه سنه و حضرت عائشه صدیقہ نک رضی الله عنها اول ضریرک  
 او کندن فرار ایلدیر و حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام حضرت عائشه به  
 دیمیدر که اول ضریردن نه بخارسن اول ضریرسنی کورمن و حضرت عائشه نیک  
 رسول الله جواب و یرمیدر ﴿ منوی ﴾ اندر آمد پیش پیغمبر ضریر \*  
 کای نوا بخش تور هر خیر \* ای نومیر آب و من مستقیم \* مستغاث المستغاث

ای سابقیم) پیغمبر علیه السلام حضور شریف لربنه بر ضریر کلدی و دیدیکه  
 ای هر خیرک تنورنه نوا بخش اولان رسول نوابونده نصیب و قدرت معناسنده در  
 خیردن مراد مایه تنوردن مراد آتش شوقله کرم اولان طالبک وجودی اولور  
 و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که اول اعمی حضرت مصطفی یه دیدی ای هر  
 مایه تک تنوری مثابه سنده اولان طالب بر حرارته نصیب و قدرت بخش ایلمین  
 نبی عالی جناب ای رسول خدا سن فی المثل بر آب و بن مستقیم المستغاث المستغاث ای بنم  
 سابقیم یعنی ای رسول خدا سن آب حیات معنائک امیر و مالکیسن و بن مستقیم  
 مستقی اولان آبه طویمویوب همیشه عطشان اولدیغی کبی بن دریای معایندن  
 جریان ایلمین بنایع کلک طالب و عطشان فی یم ای بکاساتی اولان سندن مدد سندن  
 مدد بوتشندی اول آب حیات معنویدن ریان ایله و بکاشفای صدر و بره جک عملدن  
 سویله دیدی ضریردن مراد عبدالله بن ام مکتوم اولسه دخی محمدر که بعض  
 زمانده کلوب و خانه رسوله داخل اولوب (علنی ماعلمک الله) دیو اول منبع آب حیات  
 معنویدن علم طلبی اولور دی و ائمن بعض بیلمدیگی سوال قبولور دی  
 \* مشوی \* چون درآمد آن ضریر ازر در شب \* عائشه بکر یخت بهر احجاب \*

زانکه واقف بود آن خاتون پاک \* از غیوری رسول رشک تک ( چونکم اول اعمی  
 حضرت رسول علیه الصلاة والسلام - عادتخانه لربنک قیوسندن ایچر و سر عتله  
 کلدی عائشه رضی الله عنها حضرت لری احجاب و استتار ایلمکدن اوتری فرار ایدی  
 و بر حجابک و پرده تک اردنه کتدی انکچون که اول خاتون پاک رشک تک اولان  
 وغیرت حضرت حقله اتصال قیلان رسول علیه السلام غیور اغندن واقف  
 ایدی یعنی اول خاتون عفت مشحون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
 بغایت غیور اولدیغی بیلور ایدی انکچون اول اعمادن اختفا و استتار ایدی

\* مشوی \* هر که زیبا تر بود رشکش فزون \* زانکه رشک از ناز خیرد  
 یابنون) هر که زیبا تر در آن رشکی فزون اولور زیرا که ای اوغلا رشک نازدن  
 حاصل اولور بنون اینک جمیدر یعنی هر شول کسه که زیاده زیبا و بغایت دل با اوله  
 انک رشک وغیرتی غیر بیلدن فزون و اکثر اولور زیرا ای بنم معنوی اولان اولادم  
 رشک وغیرت کمال نازدن حاصل اولور و ظهوره کلور چونکم حضرت حبیب  
 اکرم صلی الله علیه و سلم جمله دن زیبا و غیر بیلدن زیاده بر محبوب و دل بالیدی  
 انک رشک وغیرتی هم غیر بیلدن زیاده اولدی \* مشوی \* کنده پیران شوی را  
 ما دهند \* چونکه از زشتی و پیری آکهند) تکم قوقش قاریلر لرینه  
 قاوررلر چونکم زشتلکندن آکاهلر در قاعر بجه ضره دیدکلر بدر یعنی شول  
 عورنه دیرلر که برارک اولدی خاتونک اوزر بنسه واره اول صکره واران خاتونه



قومه دیرلر چونکم فوقش قاریلر کندیلرک قوجه قاری اولدقلرین وزشت اولوب  
ملاحت وحسن واطافتدن دورقالدقلرندن آگاه وخبردار اولهلر کندیلرده رشک  
وغیرت قالیوب ارلری اولنمکه واوزرلینه برغیری خاتون آغمه رضا ویررل  
اولندررل انلرک بی رشک و بی غیرت اولملری بی لطافت و بی ملاحت اولدقلرندن  
و کندیلرک دخی بی جمال و بی ملاحت اولدیغنی ییلدکلرندن ظهوره کلور

﴿ مثنوی ﴾ چون جمال احمدی در هر دو کون \* کی بدست ای فرزند اندیش

عون \* نازهای هر دو کون اورارسد \* غیرت آن خورشید صد تورارسد حضرت  
احمده منسوب اولان جمال کبی هر ایکی کونده قچن اولمشدر ای کسه فرزندانی  
اکاعوندر هر ایکی کونک نازلی اکایریشور غیرت اول بوزقات اولان خورشیده  
یتشور یعنی هر ایکی عالمه بوضورت ومعنی ودنیا و آخرت جهاننده حضرت  
احمده منسوب اولان ملاحت واطافت وکمال کبی قچن اولمشدر ای فرزندانی  
وعون ربانی اکامعین وناصر اولان کسه یاخود معنی آنک جمالی کبی هر ایکی عالمه  
برجمال قچن اولمشدر ای شول کسه که فرزندانی اکامعین وناصر در هر ایکی کونه  
ناز و تفاخر اینک اکالایق اولور پس غیرت دخی اول بوزقات آفتاب انور کبی  
اولان سراج منیره لایق اولور که انک مثل ونظیری عالمه نه کاش ونه کله جکدر

﴿ مثنوی ﴾ که در افکندم بکیوان کوی را \* در کشیدای اختران هی روی را \*

درشعاع بی نظیرم لاشوید \* وزنه پیش نور من رس-واشوید) و اول آفتاب  
معنوی بویله دیر که بن کیوانه کوی بر اقدم ای اخترلر زنههار بوزکزی پرده خفایه  
چکیکز بنم بی نظیر اولان شعاعمه لا اولیکز بوخسه بنم نورم اوکنده رس-وای  
اولیکز اخترلر دن مراد بونده شول عاقللر اولور که نور عقلاهلر ظلمت جهل وغفلتی  
وتاریکی حجابت وسفاهتی ازاله ایدرلر پس اول خورشید معنوی ونور الهینک  
لسان حالی کندی عصر شریفنده اولان عقلایه بلسکه عصر شریفندنصکره  
کلوب انک شرعنه تابع اولمین اهل نهاییه هم بویله دیر که بن شول خورشید الهی ام  
که چرخ سابع اوزره اولان کیوانه کوی کفت وکوی صالدم ونورمی عالمه  
طولدروب زمین وآسمای روشن قیلدم ای اخترلر مانند ای اولان عقلا وای مصابیح  
ارضه کلان اهل نهی بوزلر بکزی وکوزلر بکزی پرده خفایه چکیکز و دورمهده  
هر بریکز باشقه باشقه یوز کوس-ترمیوب مغلوب و مخفی اولیکز بن خورشید منیرک  
بی نظیر اولان شعاعنده محو وناپیدا اولیکز والا بنم نور لامع وشعاع ساطع اوکنده

رسوای اولورسکز و اخترلر کبی بی نور و بی پرتو قاورسکز ﴿ مثنوی ﴾ از کرم

من هر شبی غائب شوم \* کی روم الامایم که روم \* تاشمابی من شبی خفاش وار \*  
برزنان پرید کر دابن مطار) کرمدن بن هر کجه غائب اولورم قچن کیدرم کتزم

الا کوسه تیرم که کیدرم تا کم سز بنسز بر کجه خفاش کبی پر اوارق بو طارک  
 اطرافنده اوچکز هر شب بدن مراد هر بشر بنله متصف و مختنی اولد فلری وقت  
 او اور که حکمت الهی بونک اوزر بنه در که هر کجه که آفتاب غارب اوله و اختناقیه  
 نجوم و کواکب رونما او اور و کندی خاصیتلری هر بری اظهار قیاور اندن صکره  
 بنه آفتاب طلوع ایدوب عالی منور قبلسد قدح نجوم و کواکب مختنی او اور پس  
 آفتاب معنوی اولان نور احدی بوبله در هر بار که کمال کر مندن اول خورشید  
 الهی به شب بشریت غلبه ایدوب حجاب بشر بنله غائب و مختنی اولسه اندن  
 بالکلیه غارب و غائب اوابی لازم کز بلکه حکمت و اصلحه کاه کاه استنار و اختفا  
 اینک هم اول حضرتک شائیدن ایدی تا کم مانند نجوم اولان عقلا و اغنیاهم  
 کندی عقلمر بنک خاصیتلری و قدرتلی بنی کوسه تر م نه کم بو معنایه تنبیه و اشارت  
 ایدوب بو بیتلری اول حضرتک اسان سر یفندن ترجان اولوب تعبیر یور لر  
 دیرلر که ای مانند نجوم و کواکب اولان عقلا و اغنیاهم کندی کر مندن هر شب  
 بشریت غائب اولد قدح غائب و مختنی اولوب کندی نورمی و مجزائی حکمت  
 و اصلحه پنهان ایلم بن فی الحقیقه عدم جابته چن کیدم یعنی بالکلیه غائب اولوب  
 کتزم الابن کندی عالم غیبه کیدر کوسه تر م انکچونکه تاسزای عقلا و اغنیاهم  
 بنم نورم و قدرتم سز شب پر ل کبی بودنیا کجه سنده بو محل طیران اولان زمینک  
 اطرافنده پر زنان اوچه سز و بو عالد کندی پرو بالکز و دوات و مالکزه مغرور اولوب  
 برفاج کون خوش کجه سز \* شتوی \* \* \* چو طاوسان پری عرضه کنسید \* باز مست

وسر کش و معجب شوید \* بنکر ید آن پای خود را زشت ساز \* \* \* چو چارق کو بود شمع  
 ایاز (طاوسلر کبی بر پری خلقه عرضه ایلیکز کیر و مست و سر کش و معجب اولیکز اول  
 کندی زشت ساز اولان پایکزه نظر ایلیکز شمول چارق کبی که اول ایازک شعی ایدی  
 یعنی اول حضرتک اسان شر بنی عقله و دوات و مالته مغرور اولان کسه زره  
 بوبله دیر که ای عقله و مالته مغرور اولان عقلا و اغنیاهم سولری بوناسه عقلکز  
 و مالکز برنی عرضه ایلیکز و نرم قوت عقابه و زینت مالیه مزی کوریکز دیوسو بلیکز  
 انلره بو گونه عرض نیت ایلد کد نصکره کیر و کندی عقلکزه و مالکزه مغرور  
 اولوب انکله مست و سر کش و معجب اولیکز و نور حقله مستضی و مستنیر اولقدن  
 خفاش کبی نفرت قیلیکز اگر چه زینت ظاهره کزه و دوات باهره کزه مغرور اولور سز  
 اما کندی کز قبیح دوزنلو و خبیث و صفاو پایکزه مثابه سنده اولان پایه کزه نظر  
 ایلیکز ش - و ش چارق کبی که ابتدای حالده اول ایازک ایباغند ایدی سلطان محمودک  
 در کاهنه کلد کده آتی ایباغندن چقاروب شمع کبی او کته قودی و همیشه اکا نظر  
 قیاوب کندی بنک عارضی اولان زینته مغرور اولمزدی و اولکی حالنی ییلوب مال

و ثروت سببیه کندی حدندن نجب اوز قتلردی ﴿ مشوی ﴾ رونمایم صبح بهر کو  
 شمال \* تانکر دبداز منی ز اهل شمال \* ترك ان کن که در از ست این سخن \* نهی کردست  
 از درازی امر کن (صبح وقتی سزوه گوشمالدن اوتری یوز کوسه بریم تا کم بنلکدن  
 اهل شمال اولیه سزیه بی صبح روحانیه مک ظهوری وقتی ای عقلا سزوه نادب و کوشمال  
 ایلکدن اوتری وجه منبری کوسه بریم تا کم کبر و انانیدن اهل شمالدن اولیه سز اهل  
 شمالدن مراد اهل دوزخدر یعنی سز نور حقیقی وضیاء روحانی کاه کاه  
 کوسه بریم اندن اوتریدر که تا کم کندی حدگری یله سز و عقلا کز نومالکزه مغرور  
 و انانیت سببیه اهل دوزخ مرتبه سن بولیده سز اول ذکر ایلمد یکمز معارفی ای مولانا  
 ترك ایله بوسه و ز اوزوندر امر کن اولان پادشاهدر از اقدن نهی ایلمشدر بوبیت  
 نجر بدقا صدسی اوزره کندی نفس شریفلرینه خطاب ایتمک اوزره دینلمشدر  
 پیورر که ای مولانا اولنی بجهانک مدح و تناسی خصوصنده دیدیکم سه و زی  
 ترك ایله بوسه و ز وقتی اوزوندر امر ایلمجی اولان سلطان آطوبل کلام ایلمکدن نهی  
 قیلشد ر امر کن وصف ترکیبدر امر ایلمجی معناسنه مراد اندن حضرت رسول  
 اکرم صلی الله علیه وسلم اواق فهمه اقرب کورینور

﴿ امتحان کردن مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم عائشه راضی الله عنها که ﴾  
 ﴿ چه پنهران میشوی پنهران مشو که اعمی ترا می بیند تا بدید آید که عائشه ﴾  
 ﴿ از ضمیر مصطفی علیه السلام واقف هست یا خود مقلد گفت ظاهراست ﴾

بوسرخ شریف حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم حضرت عائشه  
 صدیقہ امتحان ایلمسدر بویله که نه پنهران اولورسن پنهران اولمه زبرا اعمی سنی  
 کورمز امتحاندر مراد نه ایدوکنی بیان ایلمکه شروع ایلیوب پیورر لظا ظاهر کله که  
 حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه  
 وسلم ضمیر منیرندن واقف و خبردار میدر باخود ظاهر کلام مقلد میدر  
 ﴿ مشوی ﴾ گفت پیغمبر برای امتحان ﴿ اعمی بیند ترا کم شونهران ﴾ کرد اشارت  
 عائشه بادستها \* اونه بیند من همی بینم ورا ﴿ حضرت پیغمبر علیه السلام امتحاندر  
 اوتری عائشه حضرت تلرینه دیدی اول ضریر سنی کورمز آرنهران اول یعنی  
 کندی اندن نهان ایدوب کرانه دیدی حضرت عائشه رضی الله عنها اللریله  
 اشارت ایتمدی اول بنی کورمز سه بنانی کورورم یعنی اللریک اشارتندن اوینی کورمز  
 ایسه بنانی کورورم دیمک معناسنی ایهام وافهام ایلمدی بوخصالت اول حضرت  
 مقدسه نک زباده صفت و کمال ادبته دلالت ایلمکه کندیک آوازی دخی اندن اخفا  
 ایلمش اولور ﴿ مشوی ﴾ غیرت عقلاست بر خوبی روح \* بر تشبیهات و تمثیل



این نصوص (روح قدسینک خوبلغی اوزره غیرت عقلدر بونصوحک تمثیل و تشبیهاتدن بر اولوسی نصوص مبالغه ایله نصح ایدیحی دیمکدر و نصوص حدن مراد حضرت مولانا نیک قدس سره وجود لطیفقری و مشنوی شریفقری دخی اولوق جائزدر که وجود لطیفقری اولسون و بو کتب شریفقری اولسون مبالغه ایله نصح ایدیحی اولدققری روشن و ظاهر در بو کتاب شریف تشبیهات و تمثیلاته ملودر و کتایات و اشاراته تلودر مقصود اولان معنی بونده بلا تمثیل و لا کتایه حقیقت اوزره سو بیلنمش و مکشوف و برهنه تعیر اولنمشدر بلکه یار حکایه ضمننده و یا خود بر کونه کتایت و بر نوع اشارته تعیر و تقریر اولنمشدر که اول اشارتدن اول معنی منفهم اولور تهکم حضرت عائشه صدیقه نیک نطقله ضریرینی کورمز ایسه بنانی کوررم دیوسو یلیوب لکن بلانطق اللریله اشارت ایدوب انک اللری نیک اشارتندن بو معنی منفهم اولدی اما اعمی اولان بو اشارتدن منفهم اولان معنایی دخی اشارتی کوره مدی و بیله مدی و حضرت عائشه نیک بو معنایی نطقله تعیر ایتیب اشارته تفهیم ایلسی حضرت رسول اکرم انک اوزرینه کمال غیرتنی بیلدیکندن اوتری ایدی کذلک ولی کاملک عقلی حضرت محمد کبی وانک روحی حضرت عائشه کبیدر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت عائشه نیک خوبلغی اوزره نه وجهله غیرت ایلدیلر ایسه و حضرت عائشه انک غیرتنی یلیوب نه کونه اشارت قیادیلر ایسه عقل دخی روحک خوبلغی اوزره بو یله غیرت ایلر و روح کندینک مرادنی سو بیلک ایسته سه کوردل اولنلرک استماعندن حذر ایدوب اول مراد و معنایی صراحة نطقه کتور میوب بلکه یا تشبیه و کتایت و یا خود تمثیل و اشارته انی سو بیلر و عارف اولنلر و روحک مراد و مقصودی اول اشارتدن نه ایدو کنی فهم ایلر اما اعمی اولنلر اشارات و کتایاتی کوره میوب مراد و مقصودنه ایدو کندن غافل قالورلر ﴿ مشنوی ﴾ با چنین پنهانی کین روح راست \* عقل روی این چنین رشکین چراست (بونک کبی بر پنهانلقه که روح ایچون وارد عقل انک اوزرینه بونک کبی نیچون رشکین در به معنی روح قدسی بر خزینه پنهان و خفی ایکن با خصوص که انک جمال با کمال اعمی دلردن مستور و پنهان ایکن عقلک انک اوزرینه زیاده غیرت چکد بکنندن انک مخفی و مخفی اولدیغنی استر ﴿ مشنوی ﴾ از که پنهان می کنی ای رشک خو \* آنکه پوشید دست نورش روی او) ای رشک خوبلو کیدن پنهان ایلرسن انی که انک نوری انک روبنی اورتمشدر یعنی ای رشک خو اولان عقل کیدن کیزرسن ونه کونه کسه لردن پنهان و مخفی ایلرسن شول روح اعظمی که انک نوری انک وجهنی ستر ایلشدر و خفاسی کمال ظهور ندرننه کم اول روح اعظمک مرآت وجودنده رونما اولان و تجلی قیلان آفتاب

حقیقتك صفاست نه سبب كمال ظهوری وانك روی شریفه بحجاب انك نور یدر  
 \* مشوی \* می رود بی روی پوش ابن آفتاب \* فرط نور است رویش رانقاب  
 \* از که پنهان میکنی ای رشکوار \* کآفتاب ازوی نمی بیند اثر ( بو آفتاب معنوی  
 بی روی پوش کیدر انك بوزینه نقاب انك فرط نور یدر ای رشکوار کیدن پنهان  
 ایلرسن که آفتاب اندن بر اثر کورمز یعنی بو آفتاب حقیقی بی حجاب و بی نقاب کیدر  
 وجهله به بی روی پوش تجلی ایدر انك رویه نقاب انك افراط نوری وانك پنهان  
 اولسنه سبب كمال ظهور یدر ای رشکوار و غیرتلو اولان عقل کیدن ستر و اخفا  
 ایلرسن که بو آفتاب عالمتاب اول آفتاب معنوی یدن اثر کورمز یعنی بو آفتاب حقیقی  
 بی حجاب و بی نقاب کیدر وجهله به بی روی پوش تجلی ایدر انك رویه نقاب انك  
 افراط نوری وانك پنهان اولسنه سبب كمال ظهور یدر ای رشکوار و غیرتلو اولان  
 وانك جمال شریفی نه مرتبه اظهار و انوراید و کنی بیلز \* مشوی \* رشک  
 از آن افزونترست اندر تم \* بز خودش خواهیم که هم پنهان کم \* ز آتش رشک  
 کران آهنگ من \* باد و چشم و گوش خود در جنگ من ( رشک بنم تم ایچنده اندن  
 افزونتر در که انی استر مکه کندمدن هم پنهان ایلیم بنم کران آهنگ اولان آتش  
 رشکمدن کندی ایکی کوزم و ایکی قولغمله بن جنکده یم یعنی رشک و غیرت ایچره  
 بنم تم اندن زیاده رکدر که اول آفتاب وحدت و محبوب حقیقی بی استر مکه کندی  
 نفسمدن هم ستر و پنهان ایلیم و نفسمه هیهات سن اول محبوبه بله نیجه آشنا اولور سن سن  
 آنکه آشنا اولور سن دیو سو ایلیم بنم ثقیل قصدا و قوی عز یمتلو اولان زیاده رشکمدن  
 کندی ایکی کوزمه جنکده یم که سن اول محبوب حقیقی بی مشاهده ایلرسن  
 دیو کدلاک ایکی قولغمله دخی جنکده یم بو بله دیو که ای بنم ایکی گوشم سز اول  
 محبوبك کلامنی استماع ایلرسن کوزلم وجهله عضولم قولغمله اول حضرتك  
 کلامنی استماع ایلدیکی وقت نه اولیدی بز جمله سرتاپا گوش اولیدیق و اول حضرتك  
 کلام حیاتبخشنی گوش قیلیدیق دیور رشك ایدرل نه کم ابن فارض حضرتلری  
 دخی بو معنایه مناسب بیوررل \* بیت \* فیغبط طرفی مسمعی عند ذکرها \* و تحسندا  
 افتمه منی بقیه \* اغار علیها ان اھیم بحسها \* واعرف مقدارى فانك غیرتی  
 \* مشوی \* چون چنین رشکینست ای جان ودل \* پس دهان پر بندو گفتن را  
 بهل ) چونکم ای جان ودل سنك بو تجلین بر عظیم رشک و غیرتک وارد ریس  
 اغزنی اول محبوبك کلامنی سو بلمکدن باغله و سو بلمکی ترك ابله \* مشوی \*  
 رسم ارخامش کم آن آفتاب \* از سوی دیگر بدر اند بحجاب \* در خوشی گفت ماظهر  
 شود \* که زمیع آن میل افزونتر شود ( اگر بن خاموش اولم قور قرم که اول آفتاب  
 آخر جانیدن بحجابی بر رخوش اولمقدمه بزم کفتم اظهار اولور که معمدن اول میل

افزونتر اولور یعنی دهائی اول آفتاب معنویک قر بنی سو بلیکدن باغلفه وانک بنده  
اولان تجلیسنی تکلم ایلمکدن سکوت ایلمکه قور قرم زیرا اول آفتاب معنوی اگرین  
سکوت ایلمسم بر آخر جانیدن بحباب و نقابی چاک ایدوب پینا اولنره لامع و ظاهر  
اولور و بزم قیل و قالسز اول بزم مطلع وجودمدن آشکارا قیابور بزم اول حقیقی  
اولان آفتابیه منعلق کفت و کویمز خروش اولمقده دخی اظهار اولور واکامتعلق  
اولان قیل و قال ترک ایدوب سکوت قیلقده لسان حال بزم باطنزک اسرارنی دخی  
زیاده انطاق و اظهار قیلور زیرا اول آفتابی ظهوردن منع ایلمک نک ظهوره  
میلی دخی زیاده رک اولور و هر بار که صحت و سه کونله انک طلوع و ظهوره بر پرده  
قیله سن اول طلوع و ظهوره دخی زیاده مائل اولور و کندیبسی دخی اظهار و این  
واشهر قیلور ﴿ مشنوی ﴾ کربفره بحر غرش کف شود \* جوش احیت  
بان اعرف شود ( اگر بحر غره ایلیسه انک غره سی کف اولورانک جوشی احیت  
ان اعرف اولور غره اگر مق و نعره اور مق معناسنه در لکن بونده جوش و خروش  
ایتمک معناسنه استماره اولمشدر و استماره مکته طریقی اوزره بحر هم ارسالنه  
تشبیه قیلمشدر و فی الحقیقه دریا جوش ایلیوب نعره اورسه انک جوشندن کفله  
و جابلر حاصل اولور کانه آنک جوشی احیت ان اعرف قولنک مفهومی  
ادا قیلور کذلتک باطن اولباده اولان بحر معنوی غره ایدوب جوش و خروش  
ایلمسه انک جوش و خروشدن نیجه وجد و حالت و کشف و کرامت و بونلر  
امشالی اولان بعض صفت و خصصت ظهوره کلور که اول دریای معنویک بونلر  
کفلی و موجلری کبی اولور اول بحر معنویک جوش ایلمسی احیت ان اعرف  
سرفی و معناسنی اشعار و اعلام قیابور که هر و اینک ذاتندن ظهوره کلان وجد  
و حالت و کشف و کرامت باطننده اولان بحر معنویک تلاطم و تقاضیندن حاصل  
اولور وانک اول بوزدن بیلمکه میل و محبت قیلدیغندن ظهوره کلور نسه کم بحر  
و حدت و دریای حقیقت غیب هویتده (کان الله ولم یکن معه شیء) حدیثک مفهومی  
اوزره انکله برشی یوق ایکن و دخی اول برشینک معلوم و معروفی دکل ایکن کبرو  
مخفیلاک مرتبه سندن ظهوره کلوب بیلمکه میل و محبت ایلمدی نته کم (کنت کثر الخفیا  
فاحیت ان اعرف فخلقت الخلق لان اعرف) دیوبو حدیث قدسی بی سو یلمدی  
وجلا و استجلا اقتضا ایدوب بوقدر اسماء و صفات و آثار و افعال و کماله ظهور  
ایلمدی بوعوم اوزره اولان ظهور دنصکره هر عصرده کندینک دوستلری خاص  
بنده لری وجودندن دخی انواع اوصاف و اسرار و علوم و آثار ایله ظهور  
ایلیوب یلمدی و کشف نقاب ایدوب اهل دله عبان اولندی ﴿ مشنوی ﴾ حرف  
گفتن بستن آن روز نیست \* عین اظهار سخن پوشید نیست ( حرف سو بلیک



اول برورنی باغلققدر سوزی عین اظهار ایلك انی اور تمکلكدر پوشیدنی اوست  
تقدیرنده اولور روزیده اولان یا وحدت ایچون اولور روزندن مراد کندیلرینک  
وجود شریفی اولور که آفتاب معنوی اول حضرتک روزنه وجودندن خلق عالمه  
پرتوصالمش و ضیاکستر اولمشدر بواعتبار اوزره هرولینک وجود شریفی دخی  
روزن مثابه سنده اولوب اول آفتاب حقیقی اولیا سنک وجودلری روزنه سندن  
بوعالمه طلوع قیامش و پرتوصالمشدر اما اول آفتاب معنویدن سوز سویلك فی الحقیقه  
اول روزنی باغلق و سوزده انی اظهار ایلك معناده انی پوشیده قیلقدرز را بر موحد  
اول وحدت مطلقه دن طالعینه سوز سوزیسه لابد مغایرتی موهم سوز سویلكدن  
و کندیسینی من وجه غیر صدا ایلكدن خالی اولز پس عین اظهار ایلكده انی  
ستر ایلمش اولور نه کم بو بیت شریف دخی بو معنایی ایضاح و روشن قیلور بیوررلر  
که اول وحدت کونشندن حرف و کلام سویلك وانک نورندن و مطلعندن بوناسه  
بیان ایلك اول روزنی باغلق و من وجه اول آفتاب معنوی بنم روزن وجود مدن  
طلوع ایلمدی دیمکی ایهام قیلقدر ز را عینله اظهار سخن اول وحدت کونشنی  
اور تمکلك و ستر ایتمککی مقضی اولور که اظهار کلام مغایرت مثابه سندن خالی  
اولز نه کم شیخ الاسلام ابوفانصار هروی حضرت تبرینک بو بیت شریفی بو معنایه  
دلالت قیلور که منازل السائرینک آخرینده بیور مشلردر (بیت) ماوحد الواحد من  
واحد \* وکل من و حده جاهد ) بو تک شرحی و بوحجه مناسب اولان تحقیقدر

﴿ مثنوی ﴾ بلبلا نه نعره زن در روی کل \* تا کنی مشغول شان از روی کل \*  
تا قبل مشغول کرد دکوش شان \* سوی روی کل نپردهوش شان ( بلبلا کی  
کلک یوزنسه نعره اور تا کم اول بلبلا کی کلک بو یندن مشغول ایلیه سن تا کم اول  
بلبارک کوشی قوله مشغول او له انلرک هوشی کلک یوزی جانینه او جیه کلدن مراد  
بونده جمیع اسماء و صفاته منصف اولان مسمای الله در و بلبلا دن مراد کندیلرینی  
اول حقیقت کلندن جدا بیلان عاشق و طاسا لبردر پس موحد کامل و مظهر  
وحدت مطلقه اولان مرشد فاضل فخر عاشقان خدایه اول کل معنویدن سوز  
سویلك و سر و معنی بیان ایلك ایستدر کندیلرینی دخی نوعانندن جدا اولمش  
واکا نه شوق قیامش عاشق مرزله سنه تنزیل ایلر الدنصرکه عاشقانه و بلبلا نه تکمیل  
نفوس طالبین ایچون و تشویق سالکین ایچون شول باطنلرده اولان کل معنویدن  
خبر و بررلر و مستانه اول حقیقه قار شو نعره اوررلر اگر چه انلر من وجه اول  
کل معنوی جانینه ترغیب و تشویق قیلورلر و لکن من وجه انلری اول کلماته مشغول  
ایدوب اول کل معنویک راجحه سندن انلری اول کلمات طیبه واسطه سیله محبوب  
قیلورلر نه کم بو بیتلره بو معنایه اشارت ایدوب بیوررلر ای مولانا عاشق اولان

بلبلار کبی اول باغ در ونکده عیان و نمایان اولان حقیقت کنگه قرشون نعره لاوره نك عشق  
 و شوقه متعلق سوز سوله تا کم اول حقیقت کنگه بلبلار بینی بویدن اگامتعلق اولان کفت  
 و کویه مشغول ابله سن که انلرک هنوز دخی انک رایحه سن المغه استمداد لری یوقدر پس  
 اول جانبندن انلره نیچه سوزل سوله و سرلر بیان ابله تا کم انلرک کوشی قوله مشغول اوله  
 کاک و جهی جانینه انلرک عقلی بزواز اتمیه بلکه اول کل حقیقتنک نه اید و کنی  
 یبله ل تاندر یجله آنک رایحه سن المغه تحصیل استمداد قبله ل \* منثوی \*  
 پدش ابن خورشید کویس روش نیست \* در حقیقت هر دلیلی رهن نیست )  
 بوخورشیدک او کنده که اوز یاده روشند در حقیقتده هر بردلیلی بر رهن ندر یعنی  
 بو ذکر اولنان خورشید حقیقتنک حضورنده که اوز یاده روشنتر و خورشیدانوردن  
 اول اظهاردر حقیقتده نظر اوانسه هر بردلیل انک معرفتنه رهن ندر زبرامستدل  
 اولان کسه لابد دلیلی مدلولدن غیر ی کورسه کر کسر که پس هر نقدر بر کسه  
 اول آفتاب وحدتک معرفتی و اثباتی ایچون بردلیل کتورسه اول دلیل معرفت  
 مدلوله حجاب اولور و مستدل رهن اولور بر آفتابدر که انک حضورنده غیر یوقدر  
 پس غیر ی شی ابله آنی بر کسه بیتک استسه عینله بیتم کدر و یا خود بر ضعیف  
 چراغله خورشید انوری و صبح اظهاری طلب الملک کبیر

\* حکایت آن مطرب که در بزم امیر ترک این غزل آغازید \* کلی یاسوسنی یاسرو \*  
 \* یاماهی نمی دانم \* ازین آشفته بی دل چه می خواهی نمی دانم \* و بانک \*  
 \* برزدن ترک او را که آن بگو که می دانی و جواب دادن مطرب امیر را \*

بوسرخ شریف و بویان لطیف اول مطربک حکایه سیدر که امیر ترک بزمنده  
 بوغزلی اوغغه شروع ایدوب کل میسن یاسوسن میسن یاسرو یاماه میسن بیتلزم  
 و بوی دل آشفته دن نه استرسن بیتلزم و ترک اول مطرب به بانک اورم سیدر بویله  
 دیو که آنی سوبله که یلورسن و اول مطربک امیره جواب ویرم سیدر \* منثوی \*  
 مطرب آغازید پدش ترک مست \* در حجاب نغمه اسرار الست ) مطرب ترک مستک  
 او کنده نغمه حجابنده اسرار الستی ابرغده باشلدی عند اهل الذوق والشهود  
 خوش الحان اولان مطربلرک نغماتنده اولان لذت و حلوت الست خطابنده اولان  
 لذتوردن برچا شنیدر چن خوش آواز اولان مطرب بزم و نفی ایلسه آنک نغمات  
 لذتده سندن اهل وجد اولان کسه ل الست خطابنک لذتی بو اولور و اسرار الستی  
 انک الحان و نغماتندن فهم قیلورلر بوجمله مناسب اولان تحقیق دردنجی دفتزده  
 سبب هجرت ابراهیم بن ادهم سرخنده \* لیک \* بد مقصودش از بانک رباب \* بیتک  
 سرخنده مرور ایلشدر انده طلب اولنه \* منثوی \* من ندانم که نوماهی  
 باوشن \* من ندانم تاچه میخواهی زمن \* من ندانم تاچه خدمت آرم \* تن زمن

یادر عبارت آرمت \* این عجب که بسستی از من جدا \* می ندانم من کجام تو کجا \*  
 من ندانم که مرا چون میکشی \* گاه در برگاه در خون میکشی ( بنیتلزم که سن ماه میسن  
 یا خود ضم میسن بنیتلزم سن بدن نه استرسن ای محبوب حقیقی بنیتلزمکه  
 سگانه خدمت کنورم بیتلزمکه خاموشی اولم یاسنی عبارته کنورم یعنی بوجهل دن  
 سنک رضای شریفکه موافق اولان قنغی عمل ایدوکنی بیتلزم بو عجبدر که بدن  
 جدادکاسن نته کم ( ونحن اقرب الیه من جبل الوردید ) پیوردک دخی ( وهو  
 معکم ایما کنتم ) دیو خبر و یردک مع هذابن بیتلزمکه سن قنده سن بن قنده بن وسن بنله  
 هر یرده نه جهتدن بیله سن وسن بکاجبل وریدمدن نه کونه اقر بسن بن آکا آگاه  
 اولزم دیدی بنیتلزم که بنی نیجه چیکر سن گاه برده وگاه خونده اولدر رسن مصرع  
 ثابده اولان کشی ضم کافله اوقنسه محله مناسب اولوردی اگر چه مصرع اولده  
 هم ضم کافله اوقنسه دخی جائز و مصرع ثابده دخی قح کافله اوقنغی هم جائزدر  
 و بر بمرک ضدی اولسه ده جائزدر بو تقدیر اوزره معنی بیتلزمکه بنی نیجه چکر سن  
 گاه بره وگاه بحر خونه چکر سن دیمک اولور کشی ضم کافله اولدیغی اوزره بنیتلزمکه  
 بنی نیجه اولدر رسن گاه خاکده وگاهی بحر خونده اولدر رسن دیمک اولور  
 اگر رسینه معناسنه اولور سه اندن مراد صدر اعلا اولور و خوندن مراد قهر  
 و بلا اولور و بو تقدیر اوزره معنی بن بیتلزمکه بنی نیجه چکر سن گاه صدر اعلا به  
 وگاه قهر و بلا به چکر سن و ضم کافله اولدیغی اوزره معنی بن بیتلزمکه بنی نیجه  
 اولدر رسن گاه صدر اعلا ده وگاه قهر و بلا ده اولدر رسن دیمک اولور

❖ مشوی ❖ همچنین اب در ندانم باز کرد \* من ندانم من ندانم ساز کرد \*  
 چون زحد شدی ندانم از شکفت \* ترک مارازین حراره دل گرفت ) اول مطرب  
 بو اسلوب اوزره لنی ندانم دیمکه آجدی من ندانم من ندانم دیمکه ترتیب و دوزن  
 ابتدی چونکم می ندانم دیمک حددن کندی و بیتلزم بیتلزم دیمکی مطرب زیاده  
 چوق ابتدی تعجبدن بزم ذکر ایلدی کمز ترک بو حرارتدن کولگی طوتلدی یعنی  
 طارلدی و منقبض اولدی ❖ مشوی ❖ برجهبیدان ترک و دبوسی کشید \*  
 تا علیها بر سر مطرب رسید \* کرزرا بگرفت سرهنکی بدست \* گفتنی مطرب  
 کشی این دم بدست ) اول ترک مست فی الحال صحرادی و بر دبوس چکدی تا کم  
 علیها مطربک باشی اوزره ایرشه علیها بونده شروضرر معناسنه در یعنی ترک  
 مست مطربک تکراری ندانم دیمسندن متالم اولوب و غصبه کلوب دبوس چکدی  
 تا کم مطربک باشنه اوره واکاضرر ایر کوره برچاوش کرزی الیه طوتدی اکایدی  
 لایق دکادر مطرب کشاک بودم بدوقیحد رعیشمزه نقص و یرمه و بودردمنده  
 ضرر ایر کورمه دیدی ❖ مشوی ❖ گفت این تکراری حدومرش \* کوفت



طبع را بگویم من سرش \* قلبا نامی ندانی که مخور \* ورهمی دانی بز من مقصود بر \*  
 آن بگوای کجی که می دانیش \* می ندانم می ندانم در مکش ( امیرتک سرهنکه بو کونه  
 جواب و پروب دیدیکه انک بوی حدوی عدد اولان تکراری مر عدد معناسنه در  
 بنم طبعی دوکدی و قلبه زجت و پردی بن هم انک باشنی دو کرم و اکابویله  
 دیوسو کر مکه ای قلبان بیلزایک هرزه بعد یعنی ای دیوت چونکم بر نسته بی بیلز سن  
 آتی دیمه و اگر بیلور سن آتی مقصود اوزره چال بز بونده چال معناسنه در مقصود  
 بر بر مقصود تقد رنده در یعنی اگر سـ و یلدیکک سوزدن نه ایدو کنی بیلور سـک  
 سازی مقصود اوزره چال دیدی ای ایله آتی سویله که اتی بیلور سـک بیلزم بیلزم  
 دیمکی چکمه و بو کونه اداری تکرار تکرار ایتنه دیدی \* مشوی \* من پیرسم  
 کر بکجایی هر مری \* تو بکویی فی ز بلخنه از هری \* فی ز بغد ادونه موصل فی طراز \*  
 در کشتی درنی و فی راه دراز \* خود بکومن ار کجام بازه \* هست تنقیح مناط ایجابله  
 بن صورارم نه یردن سن ای کشتی سن نه بلخندم ونه هری دنم دیر سن نه بغداددن  
 نه موصلدن نه طرازدن فی فی دیمکده راه دراز چکر سن خود بن فتنه نم سویله کیرو  
 قور تول تنقیح مناط ایلك بو محله بلاهند مری فتح میله و فتح رایله او قنور سه  
 معاند معناسنه اولور مری ضم میله و کسر رایله افعال باندن ارعات ایدیمی معناسنه  
 دخی جائز اولور طراز کسر طایله بر شمرک اسمیدر مناط ناط بنوطدن اسم مکاندر  
 بونده مقام معناسی مراد اولور تنقیح مناط دیمک تزین مقام دیمک معناسنه در  
 و تقدیر کلام بویله دیمک اولور معاند اولان مطرب بن سکا سـ و آل ایلم بویله  
 دیو که سن نه یردن سن سن دیر سن بن بلخندن دکل و هراه شهرندن دخی دکل و بغداد  
 شهرندن و موصل شهرندن و طراز شهرندن دکل بوق بوق دیمکده و اندن دکل  
 بوندن دکل دیوسویلمکده اوزون بول چکر سن و طول و دراز سمت کیدر سن خود بن  
 فلانده نم دیوسویله و بکافنی یردن ایسک اتی بیان ایلوب سؤال و جوابدن کیرو  
 قورتل زیرا بو مقامده و بو محله تنقیح مقام و تزین آوازه و کلام ایلك بلاهت  
 و حیا قدر اصل مقصود بویله دیمکدن هر نه ایسه آتی سویله دیمکی افاده قیلور  
 \* مشوی \* یا پرسیدم چه خوردی ناشتاب \* تو بکویی فی شراب و فی کباب \*  
 نه فدی دونه ژیدونه عدس \* آنچه خوردی آن بکوتهها و بس ( یا خود بن ناشتاب  
 سن نه یدک دیو صور رسم سن در سن نه شراب ونه کباب یدم اصح اولان نسخه زده  
 تون نایفه ایله واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره سائل اولان امیرتک مقید اولمق اولی  
 اولور اما مصرع ثانی به صرف اولنده دخی معنادن خالی اولزو بهض نسخه ده  
 بابله واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره مصرع ثانی به صرف اولنده اولی کلمشدر  
 و سروری مر حوم بو معنایی اختیار قلمشدر پس تقدیر کلام بویله دیمک اولمش

یا خود ای مطرب بکاشاب و عجله ایله نه ییدک دیوسؤال ایلم سن فوری بنی نه شراب  
 ایچدم ونه کباب ییدم دیر سن نه قیدونه تریدونه مرچک ییدم دیوسویلسن تها  
 اول نسته بنی که ییدک اتی سویله و بکا کافیدر زیر اخیر الکلام ماقل و دل در مقصود  
 هر نه ایسه اتی سویلک و تیجه بنی بیان ایلک اولیدر دیدی ❖ مشوی ❖ این سخن  
 خابی در از از بهر چیست • گفت مطرب زانکه مقصودم خفیه ست ( بو اوزون  
 سخن خابی ندن اوتور بیدر مطرب ایسدی اندن اوتور بیدر که بنم مقصودم خفیدر  
 سخن خاوصف ترکیبدر سوز چکنه بیچی معناسنه اکامتصل اولان یا مصدر به در  
 مطرب بدن مراد بونده آگاه کشته مقامات الهی و سراینده اسرار نامتتهاهی  
 اولان عالم ربانی و مرشد راه بر دانیدر و ترک مستدن مراد شراب شهوتله مدهوش  
 و باده دولتله سرخوش اولنلردر سخن آگاه کشته مقامات الهی و سراینده  
 راز ربانی اولان مرشد فانی هر شیئک فانی اولدیغنه نظر ایلوب مست صورت و هستی  
 اولان مغرور له محاض نصیح ایچون ییدکنی نفی و بدیدکنی نفی و ییددیکنی نفی و قائم اولدیغنی  
 شهری نفی قیلسه انک بونفی قیلد یغندن قتی کیزلو مقصودی وارد لرکن مست  
 باده وجود مجازی اولان کشیرلر انک بونکته سندن خبردار اولوب متالم اولورلر  
 وانک نفی و فنادن سویلمسندن الم چکوب اکاطعن و توییح قیلورلر کانه دیرلر که هیچ  
 اولمکدن و یوق اولمقدن غیری رسوز بتلزمین و یوقلغه متعلق اولان کلامی  
 سویلمکدن غیری به قادر اولمز مسن بویله او یوق بو یوق دیمکدن و اول دکدر  
 دیونعیر ایلمکدن مقصودندر دیرلر انلردخی بو کونه جواب و برلر که بزم بو کونه  
 سوزلردن زیاده کیزلو مقصودمز واردر و اول خنی اولان مقصود بو بیتلردن ظاهر  
 اولور و بولکلجک سرخدن هم بیان و صیانه کلور ❖ مشوی ❖ می رمد اثبات  
 پیش از نفی نو ❖ نفی کردم تبری ز اثبات بو ❖ درنوا آرم بنی این ساززا ❖ چون بمبری  
 مرک کویدر ازرا ( اثبات سنک نفسکدن اول سندن نفرت ایلر بو اجلدن بن نفی  
 ایلدم ناسن اثباتدن رایحه ایلته سن بن بسازی نفی ایله نغمه به کتورم چونکم سن  
 اوله سن راز حیاتی مرک سویلر این سازدن مراد بونده اثباتدر که سازه تشبیه  
 اولمشدر و مطرب نیست یرنده دینلشدر و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که ای  
 مطرب نیچون همان نفیدن سویلرسن هیچ اثباتدن سویلرسن و بو طعنه اوران  
 امیره دی ای امیر بن همان انکچون نفیدن سویلر مکه سن کندکی و جمیع اشیمانی  
 من حیث الحقیقه نفی قیلردن اول وجود حقیقی اثبات ایلمک سندن اولور کیروسن قبل نفی  
 الاغیار و السوی اثبات موجود حقیقی ایلمکه قادر اولمز سن و لاله دیونفی جمیع  
 آلهه قیلیمنجه معبود بالحق اولان واجب الوجودی اثبات قیلهمز سن پس بن  
 نداتم نداتم دیمکله ییلدیکمی نفی ایلدم تا کم سن مثبت اولان علم و عرفاندن رایحه

الہ سن وسندخی بیلدیکمکن و بولدیفکنن کچوب حقیقت علم و عرفانہ واصل اولہ سن نتہ کم ( بیت ) عارف اولق استرایسک کل ندانم درسن آل \* بیلدیکمکننن کچمین عرفانہ اولمز آشنا \* دشملردرپس بندخی بو اثبات سـ ازنی نغمہ یہ نفی ایلہ کتوررم وائی و بونی نفی ایتمکله مقصود بالذات اولانی اثبات ایلمک مرتبہ سـ نہ یتوررم چونکم سن اولمز دن اول اولہ سنن و مجازی و موہومی اولان وجودی نفی قبیلہ سن موت اختیاری سکاو وجود حقیقی و حیات ابدی رازنی سویلر و جہلہ یی نفیدن مقصود بالذات نہ ایدیکنی سـ کا کشف و بیان ایلمزنتہ کم بومعنی مناسبیلہ بو حدیث شریفک تفسیرنہ شروع ایدوب یوررل

﴿ تفسیر قوله عليه السلام موتوا قبل ان تموتوا ﴾

بوسرخ شریف حضرت رسول علیہ السلام موتوا قبل ان تموتوا یورر قبری قولنک تفسیر یدر اول حضرت یورر اولمز دن اول اولیکر یعنی موت اضطراری کلز دن اول موت اختیاری ایلہ فانی اولیکر و کندیگری وجود مجازی قیدندن بری قیلکر و اخلاق ذمیمہ در و اوصاف بھیمہ دن نجات بولیکر و نفسگری همان اهل قبور دن عبدالیکر دیمک اولور بو حدیث شریفک تفسیری دردنجی دفترہ ماہی حکایہ سندہ دخی مرور ایلمشدر اندہ طاب اولنہ ﴿ بیت ﴾ میرای دوست پیش از مرگ اگر تو زندگی خواهی \* کہ ادریس

ازچنین مردن بھشتی کشت پیش از ما ﴿ ای دوست اولمز دن اول اول اگر سن زندہ لک استرسک زیر ادریس پیغمبر علیہ السلام بونک کبی اولومدن بز دن اول جنتک اولدی و اولمز دن اول اولدیکچون جہلمزدن اول جنتہ دخول قیلدی حضرت ادریس علیہ السلام اولمز دن اول اولدیکنک و جنتہ جہلہ دن اول دخول قیلدیفنک قصہ سی ایکی مواضعہ مرور قلمش و بوجلدہ دخی اولنہ قریب ذکر اولمشدر تکرارہ حاجت یوقدر ﴿ مشوی ﴾ جان بسی کندی و اندر پردہ \* زانکہ مردن اصل بدن اوردہ \* تا تبری نیست جان کندن تمام \* بی کمال زردبان نابی پیام \* چون ز صد پایہ دو پایہ کم بود \* بام را کوشندہ نامحرم بود ) جانی چوقلق قوباردک و پردہ دہ سن یعنی چوق جان چکشـدک و بلا واضطراب کوردک ولکن ہنوز دخی حجابدہ سن زیرا کہ اولمک اصل ابدی سن آنی کتورمدک یعنی موت اختیاری ایلہ نفسی اولدرمک جمیع عبادات ور یاضاتک اصلی ابدی سن آنی کتورمدک و کندیکی اولمز دن اول اولمک مرتبہ سنہ یتورمدک تا کم سن بو طریق الہیـدہ موت اختیاری ایلہ اولیمہ سن جان چکشـمک تمام اولمز یعنی سعی و کوشش نہایت بولمز زردبان کامل اولنچہ طامہ کلمہ سن اول اولنچہ سقف حقیقت اوزرہ صعود قبیلہ مز سن بامدن مراد وجود حقیقی و حیات ابدی اولور و حیات ابدیہ بامنہ واصل اولغہ اولادرت موتی اختیار ایتمک لازم کلور کہ



اول درت موتدن برینه موت ایض دیرلر که آندن مراد آچقلقدر ایکنجه سینه  
 موت اسبود دیرلر که آندن مراد خلقلک جفا و اذاسینه صبر و تحمل ایملک اولور  
 اوچنجیسینه موت اجر دیرلر که آندن مراد نفسه مخالفت ایتمکدر دردنجیسینه موت  
 اخضر دیرلر که آندن مراد کسر نفس ایچون اسکی خرقه کیمک اولور و بوموتلردن  
 صکره یوز درجه دخی قسم اولمشدر که اول یوز درجه لک هر بریسی زربانک  
 بر پایه سیدر چونکم اول یوز پایه دن ایکی پایه مثلا اکسک اولسه و اول درجه لره  
 سالک واصل اوله میوب انلردن آشفه قالسه کوشنده و ساعی اولان سالک  
 حقیقت بانه نامحرم اولور و سفق وحدت مطلقه به واصل اوله میوب اول مرتبه دن  
 کبر و قالور \* مشوی \* چون رسن یک کز ز صد کز کم بود \* آب اندر دلو  
 از چه کی رود ) مثلاً صد کز رسندن بر کز کم اوله آب دلو ایچره قیودن چن کی سدر  
 یعنی فی المثل برقیو اولسه انک صوبینه یوز آرشون ایله واصل اولنسه چونکم  
 اول یوز آرشون اییدن بر آرشون ایپ اکسک اولسه اول قیودن قوغده نک ایچنه  
 صوگتمز و طالب آب اولان کسه کنددی قوغده سنی اول قیودن آله پرا تمز کذلک  
 بو طریق الهیده ذکر اولنان یوز درجه دن بری اکسک اولسه سالک چاه باطندن  
 کنددی دلو وجودنی آب حیات حقیقه ایله برقیله مز و آب حیاته واصل اوله مز  
 و کنددی دلو وجودنی اول آب حیات ایچره غرق ایلیه مز \* مشوی \* غرق  
 این کشتی نیایی ای امیر \* تا که نهی اندرو من الاخیر \* من الاخر اصل دان  
 کو طارقت \* کشتی \* و سواس و غی را غارقت ) ای امیر بوس سفینه بی غرق بوله  
 مز سن تا کم من اخیری انک ایچنه قومیه سن من اخیری اصل بیل که اول روشندر  
 و سواس و غی کشتی سنی غرق اید یچیدر من بطمان معنانه در طارق کیچه طوغیچی  
 بر روشن بلدزه دیرلر بونده روشن معنانه اولور اما طارق اصل کیچه کلیمی و دق  
 باب قبلیجی کسه یه دیرلر بونده منزلته واصل اولیجی معنانه استعاره اولق دخی جائز  
 اولور غی ضلالت و کراهغه دیرلر بونده کشتیدن مراد غواب و ضلالت و خطا  
 و معصیتدن پرا اولان وجود کشتی سیدر و بو یتلر غی و ضلالت معنی اولان وجود  
 کشتی سنک دریای صفوته و بحر حقیقه مستغرق اولسی نه خصلتله اولسنی بیان  
 قیلوب و من اخیردن مراد بونده موت فنا اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور ای  
 امیر بو وجود کشتی سنی بحر صفوته و دریای حقیقه مستغرق بوله مز سن تا اول  
 کشتی \* وجودک ایچره موت فنا بطماننی قومیه سن مثلاً بر کسه نک بر کیمی اولسه  
 ا کا بوز بطمان قوندقه بانه و غرق اولسه و اما طقسان طقوز بطماندن بانه  
 و غرق اولسه ا کا آخری بطماننی قومیه اول بانه پس بر سالک مادامکه موت  
 فنا بطماننی دروننه قومیه اول کندینک کشتی \* وجودنی بحر صفایه مستغرق کوره مز

پس آخری بطمانی کہ مراداندن موت و فنادر اول جہہ عبادات و ریاضاتک  
 اصلیدر کہ اول نجم ناقب کبی درونہ نور و بریحی و باب مقصودی دق ایدیحیدر  
 ودخی و سوسہ و ضلالت کشتی سنی غرق ایدیحیدر ﴿ منوی ﴾ آفتاب کبند  
 ازرق شود \* کشتی ہش چونکہ مستغرق شود \* چون نردی کشت جان کنند  
 دراز \* مات شود صبح ای شمع طراز \* تانہ کشتند اختران ما نہان \* دانکہ پنہانست  
 خورشید جہان (ازرق اولان کبندک آفتابی اولور ہوش و معاش کشتی سی  
 چونکہ مستغرق اولہ یعنی عقل و معاش کشتی سی چونکہ بحر صفاہ و نور خدایہ  
 مستغرق اولہ بوقبہ میناو کبند اعلانک آفتابی کبی خالق عالمہ نور پاش اولورای  
 اہل وجود چونکہ سن موت اختیاری ایلہ اولیہ سن و اوصاف بشریہ و اخلاق  
 پیمہ دن بالکلیہ کبندک بری قبلیہ سن وفاتی اولیہ سن جان چکشک اوزون اولور  
 و سکا اضطراب و الم زیادہ کلور صبح حقیقتک نوری و ظہوری قتنہ ای نشانلو  
 و نقشلو اولان شمع مات اول تا کہ جان چکشمدن فورتلہ سن طراز طانک کسر بلہ جامہ ننگ  
 علمہ و نشانہ درلر شمع طراز و ز قنارلہ و رنگارلہ مزین و ملون اولان شمعہ دیرلر  
 یعنی ای کبند سنی شانلو و زینتلو ایلین شمع صبح حقیقتک روشنائی قتنہ کبندکی  
 محو وفاتی ایلہ تا کہ الم واضطر ابدن فورتلہ سن تا کہ بزم اخترلر مز بہان اولیہ  
 بلکہ خورشید جہان پنہاندر اخترلر دن مراد بوندہ حواس خمسہ ظاہرہ  
 و حواس خمسہ باطنہ در خورشید جہاندن مراد منور سماوات و ارض اولان  
 خورشید حقیقیدر یعنی ماد امکہ بزم نجوم و کواکب مشابہ سندہ اولان حواس  
 ظاہرہ و حواس باطنہ مز مقتضیات احکامی و خورشید حقیقتک نوری قتنہ  
 مغلوب و محتفی اولیہ (و بی بسع و بی بصرو بی بیطش و بی عشی) مفہومنی بولیہ ل  
 بلکہ خورشید حقیقی ہنوز دخی نہان و ظلمت بشریت غالب و حواس ظاہرہ و حواس باطنہ  
 اخترلر بنگ احکام و مقتضیات ثابہ و راستخہ در ﴿ منوی ﴾ کرز بر خودزن منی درہم  
 شکن \* زانکہ پنبہ گوش آمد چشم تن (کرزی کبندیکہ اور بنلیکی قبرزرا کہ تن  
 چشمی گوش ہوشک پنبہ سی کلدی یعنی بو بدنک کوزی ہمیشہ صور والوانہ  
 باقیجی و محسوساتہ نظر قبلیجیدر فی المثل عقل قول لا غک پنبہ سی و طقاجی کبیدر  
 لازم کلدیکہ ریاضت و طعن و ملامت کرزی کبندیکہ اورہ سن و انانیتکی شکست  
 و پارہ پارہ قبیلہ سن تا گوش ہوشکدن پنبہ غفلتی اخراج ایدوب حضرت حقلہ  
 استماع ابدنلر دن اولہ سن وفاتی و بی وجودلر مرتبہ سن بولہ سن ﴿ منوی ﴾  
 کرز رخودمی زنی خودای دنی \* عکس نست اندر فہالم این منی \* عکس خوددر  
 صورت من دیدہ \* در قنال خویش بر جو شیدہ \* همچو آن شیری کہ در چہ  
 شد فرو \* عکس خودرا خصم خود پنداشت او (کرزی خودای دنی کبندیکہ

اور رسن بنم فعالده بو بلك سنك عكس كدر يعنى (المؤمن مر آة المؤمن) حسب بنجه بنم ذاتم  
سكاهم آة كبي واقع اولوب بنم فعالده كور بنن بلك سنك عكس اثر كدر چونكم  
سن بنم فعالده آينه سنده كندى فعاله كى و آثارى و مرآت صور نمده كندى  
عسكى كوردك كندى قنالكه جوش و خروش ايلش و كرزى دخی كندى  
كنديكه اور مشسن و كندى كنديكه فى الحقيقه مخصوصه ايلكه طور مش سن شول  
بر شير كپي كه چاهه اشفه كندى كنديكه عكسنى او كند بلك خصمى ظن ايتدى  
نته كم اول شير غلطينك قصه سى تفصيلا جلد اولده مرور ايتدى سندى  
اى امير اول شير كپي بنم وجودم آينه سنده كندى عكسكى كوروب آنى  
غيرى ظن ايدوب اكا حله قيلدك خبرك بوقه كه اول حله بنى و جفابى سن بنه سكا  
قيلدك و بنم ننى ايلديكمدن و نفيه متعلق كلام وادابى چوق سو بيلديكمدن  
ايچنوب بخصور اولدك ديدى \* مشوى \* ننى ضد هست باشدى بشكى \*

ناز ضد ضد ابدانى اندكى \* اين زمان جز ننى ضد اعلام نيسست \* اندرين  
نشأت دمی بی دام نيسست ) اى امير بنى شك ننى هستك ضد يد ر تا كم ضد دن ضدى  
برازجق بيله سن بوزمان ننى ضد ايلكدن غيرى اعلام بوقدر بونشأ تده دامسز  
بردم بوقدر يعنى اى امير بنى شك و بنى شبهه ننى و عدم اثبات وجودك ضد يد ر  
(الاشياء تعرف باضدادها) موجبنجه هر شى اصل ضد بيله بيلدور و منكشف اولور بن  
اكثر يا كلامى ننى ايله ايراد ايلدم تا سن ضدى ضد دن بر مقدار بيله سن مثلامن ندانم  
ديدم بويله ديمكه مجازى اولان بيلكى وجودمدن ننى ايلدم بوندن حقيقى اولان  
بيلك نه ايديكنى بيله سن و بن نيستم ديدم بوندن دخی مرادم ننى وجود مجسازى  
ايلكدر پس بوندن دخی اثبات وجود حقيقى ايلكى فهم قيله سن بوزمان بودنياده  
ننى ضد ايلكدن غيرى فى الحقيقه اعلام بوقدر مثلامع بود بالحق اولان خدای  
تعالى حضرت تير بنى بقوله اعلام و اثبات ايلك استه سك اولاباطل اولان آلهدك  
جمله سنى ننى ايدوب لاله دير سن اندنصكره الا لله ديومسجمع جميع صفات  
اولان مسمى الهى اثبات ايدوب اندن اعلام ايلرسن و هر نه شبنى كه حقيقته  
اعلام ايلك مراد ايلك بوزمان انك مجازى اولان ضد ننى ننى ايلككه و اول شينك  
حقيقى بودر ديوسو بيلككه اعلام ايدرسن الحاصل بونشأ عنصر يده هيج  
دامسز بر دم و بر قدم بوقدر ننى نفيه ملحق اولسه اثبات معناسى ثابت اولور پس  
معنى بونشأ عنصر يده دام وارد ديمك اولور و دامسدم مراد كوكل هر نه شى  
ايله مفيد اولور سه اولدر و مفيد لكك ضدى آزاده لكدر و حقيقت آزاده لك  
هيج بر كسه به مبسر اولماز الاننى اغيار و ماسوى قيله و اولر دن اول اوله تا كم مطلقام  
اولان نشأ عنصر يده دن آزاده اوله و زنده لكك حقيقته وصول بوله \* مشوى \*



نی سخابت باید آن ای ذولباب \* مر گرابکزین و بردران حجاب ( ای ذولباب اگر  
سکا اول محبوب بی حجاب کرک ایسه هر کی قبول ایله اول حجابی یرت یعنی اگر  
اول آفتاب جهانتابی کورمک واکابی حجاب و بی نقاب نظر جانی ایر کورمک  
ای لباب صاحبی سکا لازم ایسه موت اختیاری بی قبول ایله و اول حجاب بشریتی  
و نقاب انانیتی چاک ایله تا کم اول حضرتک مشاهده جالی سکا میسر اوله و اولمکله  
آنک رؤیتنه جانن فرست بوله که حضرت نبی مکرم صلی الله علیه و سلم یور مشلدر  
\* انکم لن زورا ربکم عز وجل حتی تموتوا \* رواه الطبرانی فی السننه عن امامه

﴿ مشوی ﴾ فی چنان مر کی که در کوری روی \* مرک تبدیلی که در نوری  
روی \* مرد باغ کشت و آن بچی ببرد \* رومی شد صبغت زنی سترد \* خاک  
زر شد هیئت خاکی نماد \* غم فرج شد خار غمناکی نماد ( انجمن بر مرک دکل بر قبره  
کیسه سن بلکه تبدیلی اولان مر کدر که بر نوره کیدرسن مثلا مرد باغ اولدی  
اول او غنچنلق اولدی پر رومی اولدی زنگیلاک صبغه سی بونولدی خاک التون  
اولدی خاکک هیئت قالدی غم فرج اولدی غمناکک خاری قالدی یعنی موت  
اختیاری انک کبی بر اولوم دکلدر که اوله سن و مقبره به کیسه سن بلکه تبدیله  
منسوب اولان مر کدر که ظلمندن اولورسن ونوره کیدرسن ظلمناکک صفتک  
زائل اولمی اولمک ونوره واصل اولوب نورائینله زنده اولمقدر مثلا بر کوچک  
طفل مرد باغ اولسه انک بچه لکی اولور و اول بر مرد باغ اولور و بر مثل دخی  
بر زنجی عربک سیاه رنگی فازنسه و یونلسه صکره انک یر بنه بیاض رنگ کلسه  
زنگیلاک رنگی کیدوب پر رومی اولور مثال آخر خاک معدنله زرا اولدی پس آنده  
خاکک شکلی قالدی مثال آخر بر آدم غمناک ایدی غم فرجه تبدیل اولدی  
غمناکک خاری قالدی پس بونلر هر بری حالت اولیدن اولدی حالت اخری ایله  
زنده اولدی پس بونلره مرک تبدیلی دینلدی ﴿ مشوی ﴾ مصطفی زین

کفت کای اسرار جو \* مرده را خواهی که بینی زنده تو \* می رود چون زندگان  
بر خاکدان \* مرده و جاننش شده بر آسمان \* جاننش را این دم بیالامسک نیست \*  
کریم در روح او رانقل نیست \* زآنکه پیش از مرگ او کردست نقل \* این بگردن  
فهم آیدنی بعقل \* نقل باشدنی چون نقل جان عام \* همچو نقلی از مقامی نامقام)  
حضرت مصطفی علیه السلام بوسیدن دیدیکه ای اسرار طالبی استرمی سنکه  
مردی زنده کوره سن یعنی ای طالب اسرار سن بونی استرمی سنکه بر باطن مرده  
وظاها زنده بورر کسه بی کوره سن اول کسه باطن اولودر وظاها زنده رکبی  
خاکدان اوزره کیدر باطن اول جله اخلاق بشر به ده اولمقدر و انک جانی آسمانه  
عروج قیلمشدر انک جانتک بودم بالاده مرتبه اعلا ده بر مسکنی واردر اگر

صورتا اولورا ايسه ومرده اولورا ايسه انك روحنه نقل يوقدر زير امرك صور بدن اول اول روح بشر به مرتبه سندن كندى عالنه نقل ايشدر و كندى اصلنه ومقاماته حالابونشئه عنصر به ده ايكن واصل اولمشدر بومعنى اولمكله فهمه كلور عقلاه كلور دكل يعنى روحك بوجسمه ايكن كندى اصلنه نقل قيلمى ومقامته واصل اولمى اولز دن اول اولمكله ومجازى اولان وجودنى محووفانى قتلقله فهمه كلور ومدرک اولور ومجرد عقلاه بيلمن (من لم يذق لم يدرك) ديتاشدر وفوت اختيارى ايله اولمى و كندى اصلنه حالابونشئه عنصر به ده ايكن واصل اولمى كس نه لر موت اختيارى ايله اولن و كندى اصلنه ومقامته واصل اولان اصحاب فضائلك مر اتينى بيلنر وسرلنى وذوقلرنى فهم قيلنر انكچون (ويعرف ذا الفضل ذوهه) كلامى بومعنايه مشاهد اولمشدر نعم اصلنى بولان ومقامته واصل اولان روحك بوبندن نقلى اولور اما عوامك جاينك نقلى كچي دكل بلكه برمقامدن برمقامه دك نقل ايلك كچي اولور (المؤمنون لا يموتون بل يفتلون من دار الى دار) حديث شريفك موجبه خواصدن اولان مؤمنلر سچن دنيادن سراى آخرته انتقال و دارغروردن دارسروره ارحمال ايدرلر اما عوام ناس بوبله دكلدر بلكه انلردار دنيادن سچن عقبايه انتقال ايدرلر و دارسرورى قوبوب دارمحت ومزمل قبور جاننه كيدرلر

﴿ مشوى ﴾ هر كه خواهد كه بيند بر زمين \* مرده را ميروى و طاهر چنين \* مر ابو بكر تقى را كويى \* شد ز صديق اميرالمؤمنين \* اندر بن نشأت نكر صديق را \* تا بحشر افزون كنى تصديق را ( هر شول كسه كه بوزمىن اوزره كورمك استر بر مرده بنى كه ظاهرا بونجلمىن بورر اول كسه به تقى اولان ابى بكر رضى الله عنه كوردى كه اول حضرت صديق نقلدن اميرالمؤمنين اولدى بونشئه عنصر به ده صديق حضرت تليينه نظر ايله تا كم حشره تصديق افزون ايله سن يعنى شول كسه كه بزونده بر ميتى ظاهرده بزونده اولان آدميلر بوريدكى كچي بورر كورمك استر اول كسه به سن جميع ماسوى دن تقى و تقى اولان ابو بكر رضى الله عنه حضرت تليينى كوردى تنه كم بو حديث شريف بومعنايه دلالت ايدر كه بيوردى \* من اراد ان ينظر الى وجه ميت يمى على وجه الارض فليطرق الى ابى بكر \* وفي رواية اخرى فليطرق الى ابى قحافة \* اول حضرت صديق جهتدن صورتى ومعنوى اولان محشرلك اميرى اولدى محشر بن كسرايله محشرلك جويدر ومحشرلردن مراد هم دنياده اولان وهم آخرنده اولان محشرلردر و حضرت ابو بكر الصديق رضى الله عنه بودنياده و آخرنده اولان محشر ومجاهدك اميرى وسيديدر بونشئه عنصر به ده صديق حضرت تليينك وجودنه نظر ايله تا كم حشر اجساده تصديق زباده ايله سن اكر بونشئه عنصر به ده صديق كورمك نهجه متصوردر ديورسه

جواب اولدر که چونکم حضرت نبی علیه السلام (من اراد ان ينظرالى وجه ميت  
يشى في وجه الارض فلينظرالى ابى بكر) بيوردى بواكلامه اقرار ايلك همان اتى نشسته  
عنصر برده كورمك منزله سنده اولور وياخود هر عصرده اول حضرتك سر نه  
مقهر نيجه صدقار واردر انلردن برينه نظر ايله سك همان ابو بكر الصديق رضى  
الله عنه حضرت تيرينى كورمش كبي اولورسك واتى دىنى ظاهر ازنده ونفسى مرده  
كوررسن و همان اتى كوردكك كبي حشر اجسادده اقرار و تصديق زياده قيلورسن كه  
حق تعالى حضرت تيرى مرده بي احيا ايدوب بر يو زنده يور نمكه قادر ايدو كنى  
بياورسن ﴿ مشوى ﴾ پس محمد صدقيامت بود نقد \* زآنكه حل شد در فناى  
حل وعقد) پس حضرت محمد عليه السلام نقد يوز قيات اولدى زيرا كه حل وعقد فنا  
سنده حل اولدى قياتك معناسى بعد الموت معناه اولق و حيات بولق دره معنوى و صورتى  
اولغه منقسم اولور قيات صورتى هر كس اولد كد نصكره قبردن بعث اولوب حيات  
بولقدر و قيات معنوى بشر بت صفتلردن بر صفتك اولسى و فائق اولسى وانك  
بدلى صفات الهيدن بر صفتله عبدك حيات بولسى اولور بر كسه جميع صفات بشرية  
بي ازاله ايدوب اوصاف الهيه ايله متصف اولججه به دك قات قات مرده اولمش  
وقات قات زنده اولوب قيات معنويه دن نيجه قيات كورمش اولور زيرا  
اول مجازى و نفسانى اولان حل وعقدى فائق قيلدين محو اولدى ناهمظهر حل  
وعقد حقيقى اولوب خلافت الهيه مرتبه سنى اكليت اوزره بولدى و بوجهانده  
امر حقله حل وعقد صاحبي اولدى انلك جله سنك افضلى و اكلى اولدى پس  
بواعتبارله حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم حالا نيجه نقد قيات اولور  
﴿ مشوى ﴾ زاده ثابيت احمد درجهان \* صد قيات بود اواندر عيان )  
احد عليه الصلوة والسلام حضرت تيرى جهانده زاده ثابيدر اول حضرت عبادده  
بوز قيات ايدى يعنى حضرت احمد عليه السلام بوجهانده ايكي كره طوغمشدر  
اولا بر كره والده سندن طوغدى و بو دنيايه كلدى و ثانيا طبيعت مادر نندن تولد  
قيلدى و ملكوت سمايه و اصل اولدى پس اول حضرتك امتدن اولنه و اكايال  
تبعيت ايله تبعيت قيلنه هم لازم كلد بيه اول دىنى ايكي كره طوغه تا كم ملكوت سمايه  
داخل اوله نه كم بيور ديلر (لن يبلغ ملكوت السماء من لم يولد مرتين) چونكم اول  
حضرت هر تقدمر مرتبه به واصل ايسه اتى تارك اولدى و صفات بشرية بي  
امانه قيلدى و حيات حقيقيه ايله حى اولدى و حضرت حى و قيوم ايله قائم اواق  
مرتبه سن بولدى عيان و آشكارا اول حضرته نيجه يوز قيات اولدى زيرا قياتك  
معناسى بعد الموت قائم اولق و حيات بولقدر اول حضرت ايسه صفت بشرية  
دن نيجه دفعه اولد كد نصكره حيات الهيه ايله زنده و اوصاف ربانيه ايله فرخنده



اولشدر \* مثنوی \* زو قیامت راهمی بر سیده اند \* ای قیامت تا قیامت راه  
چند \* باز بان حال می گفتی بسی \* که ز محشر حشر را بر سید کسبی ( اول  
حضرتدن همیشه قیامتی صورده شلردر گانه بویه دیوای قیامت قیامتدک بول نقدردر  
اول حضرت زبان حالله چوقلقی درلردیکه محشر دن حشری بر کسه صورری یعنی نبی به  
اکثر ناس (متی قیام الساعة یارسول الله) دیو صور زردی اول حضرت خود عین  
قیامت کند بیری ایدی پس گانه اکادیرل ایدی که ای قیامت کبری قیامت صفرا به  
دک نقدر زمان وار در اول حضرت دخی زبان حالله انلزه چوقلق بویه در دیکه  
محشر دن حشری بر کسه صورری بن خود عین محشر معنوی ام سزه لازم  
اولان اصل بنم نه کونه محشر اولدی یعنی بیلک ونه کونه قیامت اولدیغنه عالم  
اولمقدر بورایه مناسب اولان تحقیق و بوجمله لازم کلان تفصیل در دنجی دفترده  
تفسیر ( یا ایها المزمّل ) سر خنده \* هر که گوید کو قیامت ای صنم ( بیتک  
شر خنده هرور ایشدر انده طلب اولسه \* مثنوی \* بهر این گفت آن  
ز سول خوش پیام \* رمز مو تو اقبل موت یا کرام \* همچنان که مرده ام من قبل  
موت \* زان طرف آورده ام من صیت و صوت \* پس قیامت شو قیامت را بین \*  
دیدن هر چیز از شر طست این ) بوندن اوتری دیدی اول خوش پیام اولان  
رسول موتو اقبل موت رمزنی یا کرام یعنی اول رسول خوش پیام و پیغمبر عالی  
کلام علیه الصلوٰة والسلام بوسری اعلام و بونکته بی افهام ایلدکن اوتری  
ای کرام موتوا قبل ان تموتوا رمزی دیدی و بوموتوا قبل ان تموتوا کلامک  
رمزی بویه دیکه ای طالب حیات ابدیه اولان و قیامت معنویه نک  
هدیه سنی جست وجو قیلان کسه انجلین که بن اولمزدن اول اولدم و مجازی  
اولان وجودی محو وفانی قبلدم اول طرف حقیقیدن بوقدر صیت و صوتی  
کتوردم و تحقیق مرتبه سنه یتردم پس سندی قیامت اول قیامت  
کور هر چیزک کور سنه بوشر طدر یعنی اگر قیامت معنویه بی کورمک استر  
سک و حشر روحانیک مشاهده سنه نظر ایدرسک پس سکا دخی لازم کلدیکه قیامت  
اوله سن قیامت معنویه بی کوره سن و کندی وجود کده حشر اوله سن تا حشر روحانی  
نه ایدو کنی بیه سن و مشاهده قیله سن ز پراهر شیک حقیقتنی کورمه اول شیک عینی  
اولق شر طدر ماد امکه بر شیک عینی اولیه سن اول شیک حقیقتنی بیلک وانی  
کاینی مشاهده و معاینه قتلق میسر اولم \* مثنوی \* تا نکردی او ندانی اش  
تمام \* خواه آن انوار باشد با ظلام \* عقل کردی عقل را دانی کمال \* عشق کردی  
عشقا دانی زبال ) تا کم اول اولیه سن انی تمام بیلز سن کر کسه اول انوار  
اولسون استرسه اول ظلام اولسون یعنی تا کم سن اول قیامت معنویه نک بالفعل  
کندیبی اولیه سن انی با تمام بیلز سن استرسه اول انوار اولسون استرسه اول

ظلام اولسون لاید بر نوری بیاتک استه سگ اول نورک عینی اولوق کرک و بر ظلمتی هم بیاتک  
 استه سگ اول ظلمتک هم عینی اولوق کرک در مثلاً اگر عقل اولسک عقلی کاله یلور سن  
 وعقل نه ایدو کنه عالم اولور سن و کذلک اگر عشق اوله سن عشقک یاغش قتیله لنی  
 یلور سن زبال زباله نک جمعیدر زباله یاغش قتیله دیرل الحاصل هر شئی  
 حقیقتله بیلمکه اول شئیک عینی اولوق لازمدر کرک بر شئی حقیقتله بیاتک استه سگ  
 اتک عینی اولوقه سعی ایله تا کم آتی حق الیقین بیله سن \* مشوی \* کفتمی

برهان این معنی مبین \* کریدی ادراک اندر خور داین \* هست انجیر این طرف  
 بسیار خوار \* کر سد مرغی قنق انجیر خوار بن بوم عنانک برهانی آشکارا و مبین  
 سو بلردم اگر بونک لایق ادراک اولیدی بو طرفده انجیر چوق خوار و حقیر در  
 اگر بر انجیر بیجی قنق بریشورسه مبین بان بین دن قنق میله صیغه مفعول اولوقده جائز  
 در و بان بین دن ضم میله صیغه فاعل اولوقده جائز در بعض نسخه ده بسیار ایله  
 خوار مایندو و او عاطفه واقع اولمشدر و معنی یرنه دعوی واقع اولمشدر و تقدیر کلام  
 بو یله دیمک کلمشدرای طالب سن بوم عنانک برهانی هر شئیک عینی اولمیجه اتی حقیقتله  
 بیلمسن دیدیکم دعوانک حجتی بن ظاهر و آشکارا سو بلردم و آتی وضوح اوزره تمهیر و تقریر  
 ایلردم اگر بوم عنانک لایق بر ادراک اولیدی و بوسری فهم ایلمکه بر عقل طالب کلیدی  
 بونی کا آشکار ایلمک قابل اولور ایدی بو طرفده انجیر معرفت زیاده خوار و حقیر در  
 اگر بوجانبه بر انجیر معرفت اکل ایدمیجی خوش مهمان کلسه اکابو کونه معارفدن غدار  
 و یرمک سهل و آسان ایدی زیرا بو طرفده علوم و معارف انجیرنه نهایت بو قدر  
 و بین اسرار لطائف بوجانیده قتی چوقدر همان انجیر معارفی بیکه مستعد بر قوشک  
 کلسنه موقوفدر چونکم بوجانبه انجیر معرفت بیجی بر قوش کله انک هوشی بو طرفده  
 انجیر معارفی قتی ارزان بولور و بوسر کونه معرفتله استنبی کبی و اصل اولور  
 \* مشوی \* در همه عالم اگر مرد و زنند \* دم بدم در نزع و اندر مردند \* آن

سختشان را و صیبه اشهر \* که پدر گوید در آن دم با پسر ( دو کلی طالده اگر مردل  
 و اگر زنلدر در دم بدم نزعده و اولمکده درل انلرک سوزلنی و صیتلر عدايله که پدر  
 پسریته اول دهمه سو یلر یعنی عا لک دو کلی یرنه اگر مرد و اگر زن هر نقدر  
 و ارایسه دم بدم بونلرک جمله سی حالت نزعده و اولمکده و فانی اولوقده در لر  
 شوا اعتبار ایله که عالم جی عارض اضدر اراض ایسه ایکی زمانده باقی دکلدر پس جمله  
 اشیا متعدد الامثال و منقوب الاشکالدر طرفه العینده جمع اشیا مقدم  
 اولوب فی الحال اتک مثالی الله تبارک و تعالی ایجاد ایلر پس بواشیا مستمر شکل  
 کور یزور ته کم بونک تحقیق جلد اولده خر کوش حکایه مننده \* آن زبیری مستمر شکل  
 آمدست \* بیتمک شمر حنده مرور ایلمشدر انده طلب اولنه پس بو عالم اگر حقیقتله نظر

اوآنسه هرآنده فانی اولمقدن وینه فی الحال حیات بولمقدن وحشر اولمقدن خالی  
 دکادر چونکم قضیه بونک کبیدر بوعالمده نقدر ذکور واثاث واریسه دمبدم  
 حالت نزعده واولمکده وفی الحال ینه حیات بولمقدن واول حالت اوزره موجوده  
 اولمقدن در موت اضطراری کلجه به دک پس سن انلرک اول سو بیلدکاری سوزلی  
 وصینلرعد الیه تنه کم پدر کنندی پس ینه اول حالت نزعده سو بیلر واولوم وقته  
 قریب اولدقده کنندی اوغلنه وصینلر ایلر اگر چه بوهردم اولان حالت نزعی  
 مشاهد. ایلمکه قادر اوله من ایسک باری کل آت قریب موجنبه هر کلجیکی  
 کلش طوت وهر اوله جنی اولمش فرض ایت چونکم جمیع مر دوزنک مرده وفانی اولمی  
 متحققدر سن انلره موته قریب اولمش وحالت نزعده دوشوب جان ویرمه مشغول اولمش  
 کسه لکی نظر ایت \* مشوی \* نابروید عبرت ورحمت بدین \* نابردیخ بغض ورشک  
 وکین ) تا کم بونظر سببیه عبرت ورحمت به تا کم بغض ورشک وکینک بخنی  
 منقطع اوله سن بوعالمده اولان مر دوزنک جمله سنه باعتبار ما بؤول الیه حالت نزعده  
 کلش واولمکه قریب اولمش نظر الیه تا کم سکا بوجه دن بر عبرت کله و بوجه نک  
 اوزر ینه سنک قلبکده مرحت وشفقت به حتی سنک بونلره اولان بغض وعداوتک  
 وحسد وکینک اصلی وکوی درونکدن منقطع ومنقطع اوله و بومر دوزنه سنک  
 قلبکده اصلا بغض وحسد قلوب بونلره نظر مر حمله نظر ایدنلردن اوله سنک  
 \* مشوی \* نوبدان نیت نکر در اقربا \* ناز نزع اوبسوزد دل ترا \* کل آت  
 آرا نقدان \* دوست رادر نزع و اندر فقعدان ) سن اول نیتله اقربا که نظر الیه  
 تا کم انک نزعندن سنک قلبک یانه یعنی سن کنندی اقربا و تعلقاتکه دخی انلری  
 حالت نزعده اولمش واولمکه قریب کلش نیتله نظر الیه تا کم انک هر برینک نزعندن  
 ومرده اوله جفتدن سنک قلبک انلره یانه عندالعقل هر کلجیکی کلجیدر وهر اوله  
 جق اولمش حکمنده در سن ائی نقد بیل دوستی حالا نزعده و فقهده بیل یعنی جمله  
 مخلوقاتک وجمیع اقربا و تعلقاتک فانی اولمی و شربت موتی نوش قیلمی مقرر در  
 سن انلره همان حالا فانی اولمش دبونظر الیه زیرا هر کلجیکک وقوعی متحقق  
 اولدقندن صکره همان سن آئی حالانقد اولمش طوت ووجه دوستلریکی دخی نیش  
 وکتش فرض ایت وکنندیکی دخی اصحاب قبور دن عدا یله \* مشوی \*  
 وزغرضها زین نظر کردد حجاب \* این غرضها رابرون افکن زجیب \* ورنیاری  
 خشک بر عجزی مثبت \* دانکه عاجز را کزیده معجزیست \* معجز زنجیر است زنجیرت  
 نهاد \* چشم در زنجیره باید کساد ) واکر غرضلر بونظر دن حجاب اولورسه  
 بوغرضلری جیبکدن طشره براق واکر بوغرضلری جیب درونکدن طشره  
 کیدر مکه قادر دکل ایسک فوری بر عجز اوزره طورمه بیل که عاجز الیه بر کزیده  
 معجز وارد و عجز فی المثل بر زنجیر در اول سکا زنجیر قودی اوسنی زنجیره قودی



دعای دخی و جهد در چشمی زنجیره نهه آجق کر کدر زنجیره وصف ترکیبدر  
 زنجیر قوی بیچی مناسبه یعنی اگر خلق عالمه بو کونه نظر ایلمکدن وانلری حالامرده  
 وفانی کور مکدن اغراض نفسانیه و مقتضیات جسمانیه سکا حجاب  
 اولورسه و سنی بورؤبتدن منع قیلورسه بوغرضلری چیبدر ونکدن طشرآت  
 تا کم حقیقت کاری مشاهده ایلمکه قادر اوله سن و اگر اولغرضلری چیبدر ونکدن  
 طشره کنورمکه قادر دکل ایسک فوری برعجز اوزره توقف قلمه بلکه بونی پیل که  
 هر عاجز الیه برکزیده عاجز ایدیچی واردر هیچ برکسه بلا معجز عاجز اولوق احتمالی  
 بو قدر بهر حال عاجزی بر عاجز ایدیچی واردر وفی الحقیقه اول معجز قادر و قوی  
 اولان خدای تعالی حضرت تبارکدر عجز فی المنال بر زنجیر کبیدر اول قوی و قادر  
 اولان خداسنی عجز زنجیرینه قودی و عجز زنجیرنی سنک وجود که آوردی پس لازم  
 کلدیکه چشم قلبکی سنک وجود که زنجیر عجزی قوی بیچی خدایه آچه سن و بو عاجز  
 وفی الحقیقه ضعیف و فقیر اولان مخلوقدن اول قوی و قادر اولان بادشاهک در کاهنه  
 النجایدوب قاچه سن \* مشوی \* پس تضرع کن که ای هادی زیست \*  
 باز بودم بسته کستم این زچینست \* سخت ترا فشرده ام در شرفدم \* کلفتی خسرم  
 ز قهرت دمبدم \* از نصیحتهای تو کر بوده ام \* بت شکن دعوی و بتکر بوده ام )  
 پس اول پادشاه لم براه تضرع اله و بویله دیوسویله که ای هادی زیست یعنی  
 ای معیشت و حیانتک هادیسنی بن آجق و آزاده ایدم حال اعجز و قصور الیه بسته و مقید  
 اولدم بوندنر الهی بن قدمی شر و معصیت ایسکده بحکمیرک صغیرم و ذنب و خطا  
 بولنده ثابت قدم اولشم تحقیقاسنک قهر کدن بن دمبدم خسمرده ام که بنده ایمان  
 تحقیقندن و عمل صالحدن اثر و مایه بو قدر و ایمان تحقیق صاحبی اولین و عمل صالح  
 قتلیمان انسان ایسه تحقیقا خسمرانده اولور نته کم حضرت قرآنده (والعصران  
 الانسان لني خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات) دیمکله بومنايه اشارت بیوردک  
 الهی بن شول بدتر و ابترم که سنک نصیحتلر کدن کرا اولشم و سنک کلام مجید که  
 بنده لک ایچون پیور دینک مواظظ نافعده دن تغافل و تعامی قلمشم و بی بهره اولشم  
 صورتا بت صبیحی دعوا سن ایدوب معناده بتکر اولشم یعنی بحسب الظاهر لاله الاله  
 دیمکله ججع باطل اولان آلهلری کسر و نفی ایمک دعوا سن قیلور ایکن بحسب  
 الباطن (افرایت من اتخذ الهه هوا) آیتک مفهومنده داخل اولان هوا پرستلر مرسته  
 داخل اولشم دی و کندیکی مجرم و عاصی ییلوب بو کونه تضرع و مناجات الیه  
 دیمک اولور \* مشوی \* یاد صنعت فرض تر ناند مرک \* مرک مانند حزان  
 تو اصل برک \* سالها این مرک طلبان میرند \* کوش تو یگانه جنبش می کند )  
 سکا صنعی یاد ایلمکی فرض تر یا خود مرکی یاد ایلمکی فرض تر در مرکی یاد ایلمک

فرضت زرد زبر مرک ماتد خزان و سن اصل برک کبی سن صنعتده صمداضله  
 او قنوب تاخطاب ایچون اولوق اولیدر اگرچه قنح صادله او قنوب تاخطاب ایچون  
 اولسه دخی جائزدر و صنع بمعنی مصنوع اولوب معنی بوبله دیمک اولور که ای غافل  
 سکا و مصنوعانی یاد ایلمکمی واجیدر و باخود سکا کندی صنعتکیمی یاد ایلمک  
 واجیدر و باخود موت و فنایمی یادوتد کر ایلمک واجیدر موت خزان بلی کیدر  
 و سن برک و بارک اصلی اولان بیخ و شجر کبی سن چونکم خزان بلی  
 کبی اولان باداجل کله سن شجر وجود کدن بالکلیه برک و باری و کار و کرداری  
 دو کروسنی جمله کار و کردار دن عاری و خالی ایلمر پس سکانو بهار عمرک آخر اولسنی  
 و باد فناک خزان بلی کبی کله سن و سنی مرده و پزمرده قیلسنی یاد ایلمک سکا لازمه  
 کادی و فرضت اولدی ( بیت ) آت اول دمی که آخر اوله نو بهار عمر \* برک خزانه  
 دونسه کرک روی لاله رنگ \* آخر مکانک اولسه کرک جرعه کبی خاک \* دوران الندن  
 ارسه کرک جام عیشه سنک \* آدم اودر که آینه وش قلبی صاف اوله \* سنه کده نیلر  
 آدمیسنک کینه پلنک \* نیچه ایام و سالدیر که بو موت و فنا طبلن چالارسنک کوشک  
 بیگانه حرکت ایلمر معنی نیچه شههور و اعوامدر که بو موت و فنا گوشه صیت و صدالر  
 ایلمر باخصوص که مرده لر او کجه مؤذنه و حده لاشریک له دیوسویلمر ولیکن سنک  
 کوش هوشک بو آواز لری ایشتمیوب و آخر دم برایش ایشتمیوب حفظه و هو او هوسه  
 مشغول اولور سن چونکم پیک اجل کله و سنک بو غازیکی اخذ قیله اول زمانده سنک  
 کوشک بی وقت استماع ایلمکه باشلر و وجودک آخرت ایچون کار ایلمکه بی محل  
 حرکت ایلمر ولیکن اول حینه ده بیگانه حرکت ایلمک چوقلق نفع و فائده سی اولمز  
 و شمدی غافل اولوب عمرنی ضایع قیلانه اول حینه تدارک فائده قیلر \* مشغولی \*

---

گوید اندر نزع از جان آه مرک \* این زمان کردت ز خود آگاه مرک \* این کلوی مرک  
 از نعره گرفت \* طبل او بشکافت از ضرب شکفت \* ورد قایق خویش را در بافتی  
 \* رمز مردن این زمان دریافتی ( بو کونه غافل حالت نزع دجان و دلدن آه مرک  
 دیرای غافل مرک سنی کنند کدن بوزمان آگاه ایتدی بو بینده غائبدن مخاطبه التفات  
 وارد و مصرع ثانی استفهام اولسه دخی جائزدر بو تقدیره اوزره بو کونه غافل  
 صحتی زمانده مرک و فنا بی فراموش ایدوب مرک و فنا بی باد ایلمر شول دمکه حالت  
 نزع دوشه نزع حانده جان و دلدن آه من الموت دیر و اول حینه کچن عمری ایچون  
 نیچه حسرت و غمیر ای غافل سنی موت کنند کدن بوزمانی آگاه ایتدی سنک  
 بوزماندن مقدم علق قنده ایدی و موتک صیت و صداسنی و نعره و آوازی  
 بوزمانه دک ایشتمکمی مرک کلوسی نعره دن طوتلدی ضرب عجبیدن انک طبلی  
 بارلدی بو بینده استعاره تخیلیله وارد اول طریق اوزره موت بر شخص نعره زن

متره سنه تزیل اولمش و زیاده محکم طبل چالیجی مرده تمثیل قیلنمشدر یعنی ای موت و فندان غافل موت بو خاق عالمه هر ساعت شولقدر نعره لر اورر و بونلره ایها الناس بدن آگاه اولک دیوتنبیه و تا کیدلر قیلوب چاغرر که بوغازی بر نعره اورمقدن طوتلق مرتبه سنه وارمش و کوچ طبلنی اولقدر محکم چالمش که انک عجیب و غریب اولان ضر بدن ایفاظ و تنبیه ایچون چالیدیغی طبل پاره لیمک مرتبه سنی بولمش اما سنک قولاغکه انک صداسی کیرمش و سنک جانکه آنک پند و نصیحتندن اثر ایرمش سن کندیکدی دنیوی و نفسانی اولان دقایقه اورمش و محتاط قیلش سن و اولک رمزندن غافل اولمش سن انکیچون اولک رمزنی بونی وقت اولان زمانده بولدک و حالت نزعده دوشد کده موت نه ایمش ییلدک اما بوندن اول عمر نازنینی ضایع قیلدک و بیهوده یره انک و بونک موقی ایچون کر یان اولدک و عاقبت اندیش اولدک مغفل و جاهل قالدک

- ﴿ تشبیه مغفلی که عمر ضایع کند وقت مرگ در ان تنکاتک توبه و استغفار کردن ﴾
- ﴿ کیرد و بتعزیه داشتن شیعه اهل حلب هر سالی در ایام عاشورا بدر وازه ﴾
- ﴿ انطاکیه و رسیدن غریب شاعر از سفر و رسیدنکه ابن غر بوجه تعزیه دست ﴾

بوسرخ شریف شول بر مغفک تشبیه اولنسی و تمثیل قیلنمشدیر که عمر نازنینی عبث یره ضایع ایلر و مرگ وقتی اول تنکاتک اولان زمانده و زیاده ضیق اولان وقت بی امانده توبه و استغفار ایلمکک طوتر اهل حلبک شیعه سنک هر ییلده ایام عاشوراده انطاکیه قاپوسنک در وازه سنه تعزیه و ماتم قلملرینه و اول حالده سفردن بر غریب شاعرک ایرمه سیدر و اول شاعرک سوال ایلمسیدر بویله دیوکه بوغر بو و فغان نه تعزیه در و کیم ایچوندر و شیعه طائفه سنک اول شاعره جواب ویرملرینک بیانده در که نظم شریفده مسطوردر ﴿ مثنوی ﴾ روز عاشورا همه اهل

حلب ﴿ باب انطاکیه اندر تابشب ﴾ کرد آید مردوزن جمعی عظیم ﴿ ماتم آن خاندان دارد مقیم ﴾ ناله و نوحه گشتند اندر بکا ﴿ شیعه عاشورا برای کر بلا ﴾ بشمرندان ظلمها و آماجیان ﴿ کز برید و شمر دیدان خاندان ﴾ نعره اشان میرود دوویل و وشت ﴿ ره جمی کرد همه صحراودشت ﴾ عاشورا کونی جمیع اهل حلب انطاکیه قهوسنده اخشامه دکین مردوزن بر عظیم جمع اولوب و بریره جمع کلور و اول جمع اول خاندان نبوتک مقیم ماتمنی طوترلر خاندانندن مراد بونده حضرت امام حسین وانک اهلی و اولادی اولور که کر بلاده شهید اولدیلهر بکاده ناله و نوحه ایلرلر شیعه طائفه سی عاشوراده کر بلا ایچون یعنی کر بلاده شهید اولان حسین وانک اولادنه محبت ایلرلرندن اوتری و شیعه طائفه سی عاشورا کونی



بره جمع او اوب نوحه و فغانلر ایدرلر اول ظلملری و امتحانلری شمار ایدرلر که اول خاندان نبوت بزیددن و شمرذی الجوشندن کوردیلر نه ظلملرونه کونه امتحانلر کوردیلرسه اول **کون بونلر آتی عد** و شمار ایدرلر و مرثیهلر او قورلر و انلرک سرگذشتنی ذکر قیلورلر انلرک ویل ووشته نعره لری کیدر وشت و اوک قحیله صد امتعناسه در یعنی بونلرک یا ویلی دیمکده وصیت و صدا ایلمکده نعره لری واقع اولور دوکلی صحرا و دشت بونلرک نعره لرندن پراولور و ناله و فغانلر ایله طول **مثنوی** ﴿ یک غریبی شاعری از ره رسید \* روز عاشور او آن افغان شنید \*

شهر را بگذاشت و آن سو رای کرد \* قصد جست و جوی آن هیهای کرد ( بر غریب شاعر عاشور اکونی بولدن شهر حلبه ایرشدی و اول شیعه نك افضا کیه قپوسنده اولان فریاد و فغاننی ایشندی شهری ترک ایتدی یعنی شهره کتمکدن فراغت ایدوب اول جانبه رأی ایتدی و شیعه طائفه سنک طور دقلری جانبه کتدی اول هیهایک وهای و هو یله اولان فریاد و بکنانک جست و جوینه قصد ایتدی **مثنوی** ﴿ پرس و پرسان می شد اندر افتقاد \* چیست این غم بر که این ماتم فناد \* این رئیس زفت باشد که برد \* اینچنین مجمع نباشد کار خرد \* نام او القاب او شرحم دهید \* که غریب من شما اهل دهید \* چیست نام و پیشه او و صافی او \*

تابکویم مرثیه زالطاف او \* مرثیه سازم که مر دشاعرم \* تا از یحیایرک و لالنجی برم) اول شاعر افتقاد و طلبده بتور دیکنی صوران و سوال ایدن کسه کبی صوره صوره کندی راست کلدیکنه دیردی بوغم ندر بوماتم کیه واقع اولدی بو اولو عظیم رئیس در که اولدی بونجیلین مجمع کار خرد اولز بهر حال بو مجمع برسبی واردر بو قدر ناله و بکانهی یه دکلدلر آنک نامنی و اول وفات ایلین رئیس شهرک القابنی بکاشرح و یرک زیر ابن کویک غریبی ام و سز اهل قریه سز غریب اولان حقیقت کاره واقف دکلدلر کر کدر که ای اهل قریه بن غریبه بو کارک حقیقتدن خبر و بره سز اول وفات ایلین رئیس نامی و پیشه سی و اوصافی ندر تا کم انک الطافندن اوتری مرثیه دوزمه که بن مر دشاعرم تا کم بو یردن ازق و بشی ایلتم یعنی اول مرثیه بی سو یلکله و اول رئیسک اوصافی تعبیر ایلدی کم سبیله بو مجمهدن بر مقدار طعام و غذا الم و اول رئیسک جانی ایچون خیر دعای قیل دیدی **مثنوی** ﴿ آن یکی گفتش که هی دیوانه \* تونه شیعه عد و خانه \*

روز عاشور انمی دایکه هست \* ماتم جانی که از قرنی بهست \* پیش مؤمن کی بودان غصه خوار \* قدر عشق کوش عشق کوشوار \* پیش مؤمن ماتم آن پاک روح \* شهره تر باشد صد طوفان نوح ( اول بریسی بو جمله دن اول شاعره خطاب ایدوب دیدی هی کشتی دیوانه میسن سن شیعه دکل عدو خاندان رسول میسن

روز عاشورایی مکر بیلز بسنکه وارد بر جانک مائنی که اول برقرندن به در یعنی جان منزله سنده اولان حضرت امام حسینک مائنی بیلز بسنکه اول جان و با خود انک مائنی برقرندن بکدر مؤمن اولان کسه لک اوکنده بوغصه و غم بچن خور و حقیر اولور کوشک عشقی مقدار یدر کوشوارک عشقی کوشوار کو پیه درلر بونده حضرت امام حسین دن کنایت اولور و کوشیدن مراد حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم اولور مثلاً بر کسه نک بر حبیبی اولسه اول کسه کنندی حبیبک کوشنی نقدر سورسه اگاتعلق ایلین کوشواری دخی اولقدر سورس حضرت حبیب اکرمه بر کسه نقدر عاشق اینسه اول حضرت کوشوار منزله سنده اولان حضرت امام حسین رضی الله عنهد دخی اولقدر عاشق اولور محوبک کوشنه محبت قبلان مشهوره ثلدر کوشوارنه دخی قیلور مؤمن اوللرک اوکنده اول روح پاکک مائنی و اول جکر کوشه مظهر سه لولاکک عضه و غمی صدطوفان نوحدن مشهور تر در پس سن انک مائنی بیامک وانک ایچون بکا وانین قیلامک عجز در دیدی و بونوع اوزره اول شاعره وافر طعن و توبیخ لری ایلدی

﴿ نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب ﴾

﴿ مثنوی ﴾ گفت آری لیک کوردور یزید \* کی بدست این غم چه در اینجار سید \* چشم کوران آن خسار ترا دید \* کوش کران آن حکایت را شنید \* خفته بود دستید تا کنون شما \* که کنون جامه در دید از هرا \* پس هزار خود کنید ای خفتگان \* ز آنکه بدمر کیست این خواب کران ( شاعر اول خطاب و خطاب ایلین شیعه به بوکونه جواب و یروب دیدی بلی بیلورم بوکون حضرت امام حسینک شهید اولدیغی عاشورا کونیدر لکن قنی دور یزید بوغم و ماتم بچن اولشدر و بیلور میسن نه عصرده ظهوره کاشدر نه عجب بویره کیچ ایرشدی بو خسارت که سز انکیچون ماتم طور سز نامعلوم و نامشهور اولان خسار تلردن دکلدرا اول عصرده اولان خسارتی کورلرک کوزی کوردی صاغر لک قولغی اول حکایتی اشندی یعنی اول خسارت بر مرتبه ظاهر و آشکارا اولدیکه حتی کور اوللرک کوزی آنی کورمک مرتبه سنه ایرشدی و اول حکایت گابلرده شولقدر نحر بر اولندی و خلق ایچنده اولقدر سو بلندبیکه آنی صاغر اوللرک قولغی اشتمک مرتبه سنه واردی مکر که سز بوزمانه دک بائش و او بومش سز تاشدی سز جامه کزی عز او ماتم دن اوزری بر تار سز و بو قدر زماندن پری بچن مصیبتیه اعتبار ایدر سز ای خفته لرضی ماضی چو نکه قضیه بو یله در پس عز او مائنی کنندی اوزر بکره ابلاک اغلر سکر کند بکر ایچون اغلاک ز برا که بو خواب کران بر بر امر اولومدر و بو غفلت مفرطه

بر قبیح حالت در اغلیوب فریاد ایلسکن بوندن اوزری اغلیوب فریاد ایلك بوخسه  
 اول روح عالیك شهید اولدیغنه و کندی مقامنه رحلت قیلدیغنه نیچون ماتم  
 طور سرزدیدی ✽ مثنوی ✽ روح سلطانی ز زندانی بچست \* جامه چه درم  
 و چون خایم دست \* چونکه ایشان خسرو دین بوده اند \* وقت شادی شد  
 چو بشکستند بند \* سوی شادروان دولت تاختند \* کنده وزنجیرا انداختند  
 ای شعه سلطانی اولان روح بر زنداندن صچره دی جامه یی نیچون یرتم و نیچون  
 ال چکنیم بووجه اوزره سلطانیده اولان یانسی اولوب سلطانی روحك صفتی  
 اولمشدر اما با وحدت ایچون اولوب روحه مضاف اولسه دخی جائزدر بووجه اوزره  
 معنی بر سلطانك روحی بر زنداندن صچره دی یعنی زندان طبیعت و سجن بشریتدن  
 خلاص اولدی انك خلاص اولسیچون نیچون جامه جاك ایلسز و نیچون المزی  
 چکنز چونکم اول سلطانیلك هر بریمی دین خسروی اولمشدر شادیلک وقتی  
 اولدی چونکم بندی صدیلر یعنی سرور و شادیلک وقتی اولدی چونکم بدن بندی  
 صدیلر دولت شادروانك جانینه چایدیلر کنده بی وزنجیری آندیلر شادروان  
 بساط کیره دیرل کنده ایاق باغنه دیرل بونده عسسلرک باغنه اوردقلری طومرق  
 مهتاسنه در یعنی چونکم بدن بندی قیردیلر دولت و سعادت حقیقی بساطنك  
 جانینه سرعت ایتدیلر و شتبله کتدیلر پای جانلرنده اولان کنده بی وزنجیر لوازم  
 بدنی آندیلر و پاره پاره ایتدیلر ✽ مثنوی ✽ روز ملکست و کس و شاهنشهی \*  
 کرتویك ذره از ایشان آکهی \* ورنه آ که بر و بر خو دگری \* ز آنکه در انکار نقل \*  
 و محشری \* بدل و دین خرابت نوحه کن \* که نمی بیند جز این خاک کهن  
 ملک و شاهنشاهی و کس کونیدر کس لطافت و خوبی مهتاسنه در یعنی انلرک  
 شهید اولوب روح شریفلرینک بو عالم طبیعتدن رحلت ایتدی ملک ابدی و خوبی  
 سرمدی کونیدر و شاهنشاهی موسمیدر اگر سن مراتب علیه سندن بر ذره قدر  
 آگاه ایسک و اگر آگاه دگلسک پوری کندیکه اغله زیرا که نقل و محشرک  
 انکارنده سن یعنی اغلیق سنک کنده ایچون انفعدر زیر اسن بو دنیادن آخرته  
 نقل ایلك و محشر و نسر اولنك و هر کس جز اسنی بولنك انکارنده سن وار کندی  
 خراب اولان دینک و قلبک اوزره نوحه ایله که سنک قلبک بو اسکی خاکدن غیری  
 عالم کورمز یعنی بو کهنه اولان عالم خاکدن غیری به نظر ایر کورمز پس انک کبی  
 دل و دین اوزره نوحه ایلك لازمدر ✽ مثنوی ✽ ورهمی بیند چر انبوددیلر \*  
 پشت دار و دل سبار و چشم سیر \* در رخت کوازی دین فرخی \* کر بیدی  
 بحر کواکف سخنی \* آنکه جوید آب رانکند در بغ \* خاصه آنکودید آن دریا  
 و میغ ) و اگر سنک خراب اولان قلبک نقل و محشری کورر ایسه و محشرده اولان



دولت و سعادت و نظایر کور رسه نیچون دلیر اولز و نیچون پشت دار و دل سپار  
 و چشم سیر اولز پشت دار ارقه طویچی و دل سپار کوکل اصم لیمی و چشم سیر  
 کوزی طوق دیمکدر ولیکن پشت دار توکل و اعتماد و دل سپار تفویض و تسلیم  
 و چشم سیر قناعت قیلمدن و غنی قلب اولمقدن عبارت اولور و تقدیر کلام بویه دیمک  
 اولور که چونکم سنک قلبک محشرده اولان دولت و سعادتنی کورر نیچون اول  
 چایه دلیر اولز و نیچون حضرت حقه اعتماد و استناد ایدوب توکل قیلز و نیچون  
 کوکلی اکاو رمز و اصم لیز و نیچون غنی القلب اولوب حرص و طمعه بدن اجتناب  
 قیلز سنک یوز کده دین باده سندن فر خلق قنی اگر سن بحری کوریدک کف سخی  
 قنی یعنی اگر سن بنم دینم وارد و بن دین شرابنی نوش ایدنلر دنم دیمک سنک  
 یوز کده دینک فر خلقندن و فرور و نقتندن علامت و اثر قنی که سیمای خود باطنده  
 اولان اوصاف و خصایلدن مخبر و معرف اولور (سیمایم فی وجوههم من ارا السجود)  
 آبتی بومعنا به دلالت قیلور و الظاهر عنوان الباطن کلامی دخی بومعنا به هم شاهد  
 اولور اگر سن بحر حقیقتنی کوریدک سننده جود و سخالی قنی اول کسه نه ری  
 کوردی آبی نشنلردن دریغ ایتمز علی الخصوص اول کسه که اول دریای مینی  
 کوردی یعنی با خصوص که بر کسه حق تعالینک دریای فیضنه و سحاب کرم  
 و لطیفنه نظایر کوردی اول کسه عطشاندن آبی دریغ ایتمز و محتاج اوللری منع  
 ایدوب بخیل و تمسک اوللر بولنه کتمز

❖ تمثیل مرد حر بص نابینده رزاقی حق را و خزاین رحمت اورا بپوری که ❖  
 ❖ در خرمنگاه بزرگ بادانه کندم می کوشد و میجوشد و می لرزد و بتجیل ❖  
 ❖ می کشد و سعت آن خرمن را نمی بیند ❖

بوسرخ شریف حق تعالینک رزا قلغنی و دخی انک خزاین رحمتنی کورمین مرد  
 حر یصک شول بر مور و تشبیه اولمسنک و تمثیل قیلمسنک بیاندر که اول مور اولو  
 و عظیم خرمنگاهده بر کندم دانه سنه سعی ایلر و اول دانه اوزره جوش و خروش ایلر  
 و زیاده حرصندن انک اوزرینه لرزان اولور و تجیل و سرعته آبی خانه سنه چکر  
 اول خرمنک وسعتنی و زیاده و فرتنی کورمز ❖ منوی ❖ مور بردانه بدن لرزان  
 بود \* که ز خرمنهای خوش عیبان بود • می کشد آن دانه را با حرص و بیم •  
 که نمی بیند چنان چاشنی عظیم (موردانه اوزره اول سیله لرزان اولور که خوش  
 خرمنلردن عیبان اولور یعنی خوش اولان خرمنلری کندیدن مور بردانه اوزره  
 حر یص اولور و اول دانه اوزره لرزان و اضطراب قیلور اول دانه بی نیجه حرص  
 و خوفله چکر که اول مور انجلیین عظیم بر چچی کورمز و انجلیین بیوک خرمنلره

نظر بر کورمز با خصوصکه اول مور بردانه بی برسنه دن برسنه به وارنجه به دك  
 پیده اكا كفايت يابدی تنه کم طبیعت حیواناته عالم اولان حکما بویله دیمش لر در که بر مور  
 بر بیلدن بریله دك بردانه بی پیده دو که دهمز مع هذا اول بردانه به قناعات ایتجوب  
 زیاده حرصندن نیچه دانه لر جمع ایدوب اول جمع ایلدیکی دانه لر یا بهض حیواناته  
 غدا اولور و یا خودیرالتنده چورویوب قالور \* مثنوی \* صاحب خرمن همی

کوبد که هی \* ای ز کوری پیش تو معدوم شی \* توز خرمنهای مان دیده \*  
 که بدان دانه بجان پیچیده \* صاحب خرمن سو بیلر که هی مور حر یص ای  
 کورلر ککدن سنک او ککده معدوم ولاشی شیدرسن بزم ارزاقز خرمن لر دن همان  
 آتی کورمش سن اول دانه اوزره جان ودل ایله طولاشمش وصارلمش سن  
 \* مثنوی \* ای بصورت ذره کیوان را بین \* مورلنکی روسلیما را بین \*

تونه این جسم توان دیده \* وارهی از جسم کر جان دیده \* ای صورتنه ذره  
 کیوانی کور یعنی ای صورتنا حقیر و صغیر اولان بو آسمانی و کیوانی کور که حق  
 تعالی ( و فی السماء رزقکم و ما توعدون ) پیوردی سن مورلنکسن پوری سلیمانی کور  
 یعنی سن بر حقیر و ضعیف قرنبجه سن پوری سلیمان حقیقی کور که اول تقدر خدم  
 و حشمه و خورنده به مالکدر سن همان بو جسم دکل سن سن اول دیده سن که  
 انسان دیده منزله سنده در جسمدن کبرو قورتلور سن اگر جانی کورمش ایسک  
 یعنی ای صورتنا مور ضعیف کبی اولان انسان همان بو جسم دکل سن بلکه سن  
 دیده کائنات و چشم موجودات منزله سنده سن جسم کورمکدن قورتلور سن  
 اگر جانی کورمش ایسک کر کدر که نفس ناطقه به اقبال ایده سن وانک فضائلنی  
 استکمال ایسک طریقته کیده سن همان نفس ناطقه ایله انسانسن جسمله انسان  
 دکل سن کما قال البستی ( بیت ) اقبل علی النفس واستکمل فضائلها \* وانت  
 بالنفس لا بالجسم انسان \* یا خادم الجسم کم تسعی لخدمته \* انطلب الربح فیما  
 فیہ خسران \* \* مثنوی \* آدمی دیدست و باقی گوشت و پوست \*

هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست ) هر نه بی که اتی کوز کورمش در اول  
 شی او در یعنی انسان کوزدر و کورمکدن عبارتدر جسم انسانیده کور بیچی و بیلیچی  
 و ادراک قیلچی نوره آدمی دینور و باقی و ما عدا اولان لحم و پوست و اعضا  
 و جارحه و اعصاب و استخواندر آدمینک بصر بصیرتی هر نه کوردی و هر نه شی  
 ادراک قیلدیسه اول شی آدمینک قیمتی و اول آدمی هم اول شی قدردر الحاصل  
 آدمی هر نه شی کوروب بیلدی واکا محبت و همت قیلدیسه همان اول شی ایله  
 وزن اولور و قدر و قیمته آنکله برادر \* مثنوی \* کوه را غرقه کنس دیک  
 خم زخم \* چشم خم چون باز باشد سویم \* چون بدر باراه شد از جان خم \* خم

با چگون برآرد اشتم) کوهی رخ نمند غرقه ابلرخک کوزی یم جاننده چونکم  
 کشاده اوله چونکم جان خدن دریاه یول بوله خم چیمونه عربده و غلبه کتور  
 اشتم افتده برفاج معنایه کلور بونده عربده و تحکم و غلبه معنایه مراد اولور  
 یعنی مثلاً برکویک کوزی چونکم دریا جاننده کشاده اولسه و در یادن اگاهمیشه  
 مدد و معاونت کسه اول برکوب آبدن برعظیم کوهی غرق ابلر چونکم کوپک  
 جانتندن و درونندن دریاه یول اوله اول کوب فی المثل برعظیم نهره نیجه تحکم  
 و غلبه کتور ايسه کذلک برانسانکده دیده جانی دخی دریای حقیقت جاننده  
 همیشه کشاده اولسه و اکا اول دریای حقیقتن دائم مدد و معاونت کسه اول  
 انسان طاقتر کبی نیجه وجود صاحبزنی غرق ایلکه قادر اولور نه کم حضرت  
 موسی علیه السلام طاغ کبی اولان فرعونى توابعه یله غرق ایلدی چونکم  
 برکسه تک درونندن دریای حقیقته یول اوله و دریای حقیقتن انک دروننه همیشه  
 مدد و معاونت کله اول کسه بودنیاده چیمون سرایت اولان و آب عقل و فهمله  
 طولان کسه به غلبه و تحکم ابلر \* مشوی \* زان سبب قل گفته دریا بود \*  
 هر چه نطق احدی کویا بود \* گفته اوجله در بحر بوذ \* که دلس را بود در  
 دریا نفوذ) اول سبیدن قل گفته دریا اولدی هر نه بیکه نطق احدی کویا  
 اولدی اول حضرتک گفته سی جله در بحر اولدی که اول حضرتک قلبنک دریاه  
 نفوذی اولدی نفوذ ذال همه ابله اوقنور و بوذ اکا قافیه اولمقدن اوتری ذال  
 همه ابله اوقنور لسان مجرده دال ذال اوقنق و ذال دخی دال اوقنق جا زدر  
 یعنی دریاه متصل اولان خم چیمونه غالب اولدیغی و طاغتری غرقه قیلدیغی  
 سبیدن هر نه کلامی که احد علیه السلام حضرت تریته منسوب اولان نطق سوبیلدیغی  
 اوله اول قول گفته دریای حقیقی اولور و آنی حق تعالی حضرت تری اول حضرتک  
 دروننه وحی قیلور (وما یناطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) آیت کریمه سی  
 بومعنایه شاهد اولور اول پیغمبر علیه السلام ک گفته سی جله بحر حقیقتک  
 درلری و جواهر لری ایدیکه اول حضرتک قلب شریفنک دریای حقیقته یولی  
 و وصولی اولدی و دریای حقیقتن اول حضرتک قلبنه همیشه فیض و مدد  
 کادی پس انک مبارک دهانندن جریان ایلین یتابع حکم حکم الهی اولدی  
 و انک لسان شریفنندن ظهوره کلان احادیث قدسه به کلام الهی دینلدی  
 \* مشوی \* داد دریا چور زخم ما بود \* چه عجب در ماهی دریا بود)  
 دریانک داد و عطاسی چونکم خم آبدن اوله یا خود معنی دریانک دادی چونکم  
 بزه مضایق اولان خدن اوله نه عجب بر ماهیده دریا اوله خدن مراد حضرت  
 رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اولور و ما عربی اولور سه آب و عجمی اولور سه



بزمنه ناسنه اولور و ماهیدن مراد غواص بحر حقیقت اولان ولی کامل اولور  
 و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که دریای حقیقتک داد و عطایمی چونکم بزم  
 جنسزدن اولان و یا خود بزه متعلق اولان رسول علیه السلامک خم وجودندن  
 اولدی و اول حضرتک وجود شریفندن بری بو قدر فیوضات الهی ظهوره کلدی  
 عجب کلد که ماهی بحر حقیقت اولان برولینک باطننه دریا اوله تنه کم (لایسنه  
 ارضی و لاسمائی و لیکن یعنی قلب المؤمن النقی النقی الورع) حدیث قدسی بیسی  
 بو معنایی مؤید اولور و ماهی بحر وجودت اولان عبد کاملک وجودنده دریای حقیقتک  
 اولدیغنه بو کلام قدسی دلالت قبولور \* مشوی \* چشم حس افسرده بر نقش  
 عمر \* نش مری بینی و اومه - متقر ( چشم حس نقش عمر اوزره افسرده سن ائی عمر  
 کوررسن اول مستقر کورر مردن مراد بو عالم صور بدرنش تانک ضمیمه تواشدن  
 مخففندراش مصرع اوده اولان عمره عابد اولور و اوضه بری بیت اولده اولان دریای  
 حقیقتک ماهیسنه عابد اولور تقدیر کلام بویه دیمک اولور که حس کوزی بو عمر  
 خلق اولان عالم صور بیک نقش و نکاری اوزره طوکش و باطن صور و اشکالی  
 کور میوب انک ملکوتندن و حقیقتندن اعمی قالمشدر ای ظاهر بین و ای بی یقین سن  
 بو عمر خلق اولان عالم صور تک نقشنی کورمکله عمر کوررسن و اول ماهی بحر  
 حقیقت اولان انسان کامل بو عالم صور بیک ملکوتنی و حقیقتنی کورمکله ائی مستقر  
 کورر بو عالم صور بیک نقوش و اشکالنه نظر اولنسه عمر و وفائی و زائددر اما چشم  
 حقیقت بینله باطننه و حقیقتنه نظر اولنسه معدن و مستقر در پس حقیقت بین  
 اولان انسان بو عالمک باطننه و حقیقتنه ناظر اولوب مستقری کورر و حال بو عالم صوریده  
 معدن حقیقتنه نظر بر کورور \* مشوی \* ابن دوی اوصاف دید احوالست  
 ورنه اول آخر آخر اولست ) بویکک احوال اولان دینک وصفلر بدر بو خسه  
 اول آخر آخر اولدر یعنی کوپی غیری و دریایی غیری و بحری و بو عالم ظاهری  
 غیری و عالم باطنی غیری کورمک احوال اولان کورمه ننگ و صفلر بدر که احوال اولان  
 کوزهنوزدخی مغایرت و انذینیدن پاک و بری اولمشدر لابد چشم احوال خلیفه بی  
 غیری و مستخانی غیری و عالم ظاهری و عالم باطنی غیری کورر دیده حس سرابی  
 آب صافی و نقطه جواله بی دایره کورر بیک کی مع هذا بویه دکلدر بلکه اول سراب  
 بر نمیشدر و مرئی اولان دایره اصلنده بر نقطه در و احوالک دخی بر شبی بر کوررسی  
 غلطدر پس حقیقتده خلیفه مستخانیک عیندر و بو عالم ظاهر عین باطندر و عالم  
 باطن هم باعتبار ظهوره عین ظاهر در و بو اعتبار اوزره اول عین آخر و آخر عین  
 اولدر ( هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن ) آیت کریمه سی بو معنایه اشهد  
 وادلد زبرا حقیقتده ظاهر الله و باطن الله و اول الله و آخر الله عین ظاهر بنده

باطن و عین باطن بنده ظاهر در و عین آخر بنده اول و عین اول بنده آخر در (بیت)  
 هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن \* بجز باهو و با من هو کسی دیگر نمی دانم \*  
 بیورد قلری بیت شریف هم بومعنی اوزره دلیل باهر در و شیخ اکبر رضی الله عنه  
 حضرت تلیک فتوحات مکیده سبحان من اظهر الاشياء وهو عینها - ایدکاری  
 قول ودخی (بیت) **ففي كل شيء له آية \* تدل على انه واحد** ) بیورد قلری  
 بیت هم بوغوی اوزره برهان ظاهر در و بویتک و بوقولک تحقیقی جلد اولک اوائله  
 قریب وزیر حکایه سنده \* تووجود مطابق فانی نما \* بیتک شرحنده مرور ایلمشدر  
 انده طلب اولنه واحول دو بین اولمقدن و بوعله و سوره انکار قیلندن - حذر قیلانه  
 \* **مثنوی** \* **هی زچه معلوم کردد این زبعت \* بعث راجو کم کن اندر به - بعث**  
**بعث \* شرط روز بعث اول مر دنست \* زانکه بعث از مرده زنده کردنست** )  
 هی بو علم ندن معلوم اولور بعثدن معلوم اولور بعثی استه بعث خصوص بنده بعث  
 ایله روز بعثک شرطی اول اولمکدر زرباعث مرده دن زنده ایلمکدر بعث لغتده  
 برندن برنسنه بی قو پارمغه دیرل قیامته انکچون بعث دیدیلر که هر کس مقبره سندن  
 قو پار یلوب حیات بو اور و قائم اولور اما بعثه اول اولمک شرطدر زیرا اولینجه  
 و مقبره ده نیجه زمان مدفون اولینجه بعث اولمق و حیات بولمق احتمالی یوقدر  
 پس بعث دخی سندن المحققین ایکی قسمدر بری بعث صور یدر که اول موت اضطراری  
 ایله بو جسددن اولد کدنصرکه و قبره داخل اولد قدنصرکه قبردن بعث اولوب  
 حشر اجساد اولور قیامت کبری تک سری و حقیقی اول کون ظهوره کلور  
 و حقایق هر کسه اول کون عیان و آشکار اولور و بری دخی بعث معنوی یدر که سالک  
 موت اختیاری ایله اولد کدنصرکه و فانی اولد قدنصرکه و مجازی اولان وجودی  
 قیدندن نجات بولد قدنصرکه و انوار ذاتیه ایله نیجه مدت مدفون اولد قدنصرکه  
 الله تبارک و تعالی حضرت تلی آنی (اخر ج بصفات من رآک رآنی) قولک مفهومی  
 اوزره مرتبه فنادن مرتبه بقا بالله صفات الهیه ایله متصف اولدیغی حالده  
 بعث و اخراج ایلمر پس اول سالک بو مرتبه بقای الهیه ایله باقی و حیات ربانیه ایله  
 حی اولور و هر نه قیلور سه همان حضرت حقله قیلور بو مرتبه ده او اشیا بی حقدن  
 غیر و حتی اشتیادن غیر و کورمز بلکه خلقی حقله قائم و حتی مرآت وجود  
 خلافتده ظاهر و منجلی کورر و بر کثرت کورر که فی الحقیقه سین وحدتدر  
 و بروحدت کورر که کثره اشیا ده نمایان اولمشدر پس بو مرتبه ده اکا ظاهر عین باطن  
 و باطن عین ظاهر و آخر عین اول و اول عین آخر کورر بنور و بو علم بعث معنوی ایله  
 بولنور و بصر حقیقی ایله مشاهده قیلنور انکچون بویند لوله بو علم معلوم  
 و بوسرک مفهوم اولسنه طریق نه ایدو کنی طالب لره تعلیم ایدوب بیوررلر هی طالب

بو علم ندن معلوم و بوسرندن مفهوم اولور دیر ایسک بعث معنوی دن معلوم اولور  
 مادامکه بو وجود مجازیدن اولیه سن و کبر و فنا مرتبه سندن بعث اولیه سن بو علم  
 سنک معلومک اولمز پس بو علم اگر سکا معلوم اولوق کر کسه معنوی اولان بعثی  
 ایسته و بو بعث خصوصنده عقلاکله بحث ایله بو وجود انیدر مجرد عقلاکله و بوندن  
 بحث ایتمکله بیلیمز بلکه بالفعل بعث اولقله بیلنور نته کم روز بعثک اسراری دخی  
 مقبره دن بعث اولدقد نصکره بیلنور و مشاهده قیلنور روز بعثک شرطی اولاولک  
 اولدیغی کبی بعث معنویک دخی شرطی اولاموت اختیار یله اولک و وجود مجازی  
 قیلنندن خلاص اولقدد زیرا که بعث مرده دن زنده ایلک لکر مادامکه سن  
 موت اختیار یله اولیه سن معنی منبث اولمز سن و مادامکه معناده بعث اولیه سن  
 بو ذکر اولنان علم لدنی و سر الهی نه دیکدر بیلیمز سن اگر بونی بیلک استرک بونک  
 شرطی و طریقی بعث اولقدر و افتای وجود قیلقدر معلومک اوله \* مثنوی \*  
 جله عالم زین غلط کردند راه \* کر عدم ترسند و آن آمد پناه ( جله عالم بوسریدن  
 بولی غلط ایتمدیر که انلر عدمدن قور قورل و او پناه کلدی عدمدن مراد بونده  
 عدم اضافیدر که مراد وجود مجازیدن فانی اولقدر یعنی جله عالم بوسیدن بولی  
 بتور دیلر و غلط ایتمدیر که انلر بونی اولقدن و افای وجود قیلقدن قور قورل و حال  
 بو که اول بوقلق انلر پناه کلدی و انلر ملجاء و مأوی اولدی پس سعادتله زنده  
 اولوق استین کسه یه ارادته اولک لازم اولدی نته کم ( مت بالاراده نحی بالسعادة )  
 دیندی و محبوب حقیقه واصل اولوق استین کسه یی نفسی و انانیتی محو و فانی ایلک  
 واجب و لازم اولدی کما قال المغربی ( بیت ) من یطلب فی الحب من حب وصال  
 \* من غیر فنا و نفسه فهو محال \* ان تشتهي ان تبلغ وصل المحبوب \* دع نفسك فی الدرب  
 و تقدم و تعال \* مثنوی \* از کجا جویم علم از ترک علم \* از کجا جویم سلم  
 از ترک سلم \* از کجا جویم هست از ترک هست \* از کجا جویم سبب از ترک دست )  
 علمی قندن استرز ترک علمدن و سلمی قندن استرز ترک سلمدن هستی قندن طلب  
 ایلرز ترک هستدن سببی قندن طلب ایلرز ترک دستدن یعنی حقیقته بیلگی و علم  
 الهی ایله عالم اولغی قندن طلب ایلرز کنیدی ترک بیلدیکنی ترک ایتمکله و فنا یولنه  
 کتمکله ( مصرع ) بیلدیکندن کچمین عرفانه اولمز آشنا \* دیمش لدر لابد بو علم  
 لدینک طایب اولان کسه کندیکنک مجازی و رسمی اولان علمنی ترک ایلک  
 استر تا کم صفای دل حاصل اوله و بو علم شریفه واصل اوله و کذاک صلح  
 حقیقی بی دخی ترک صلح نفسانیده دیله مک کرک مادامکه نفسله و شیطانله  
 و اهل نفسله و احزاب شیاطین ایله برکسه نک صلحی اوله اول کسه صلح حقیقی  
 ندر بیله من و حضرت حقیقه و انبیا و اولیا علیهم السلامه صلح قیله من



ووجودی قندن استیلم دیرایک ترک وجود مجازی ایلمکدن استنک کرک مادانهکه  
 بووجود مجازی هستی، وهومی رنده اوله وجود حقایق الهکلز و مجازی اولان  
 وارلی برکسه ترک ایلمنجه حقایق اولان وارلقه اولکسه واصل اولار پس هستی  
 حقایق طالبی هستی مجازی بی ترک و فنا ایتمکله بولور لر ترک وجود ایتمکله وجود  
 حقایق صاحبی اولورل حقیقت باغنک سینی بزقندن استیلم دیرایک دستی ترک  
 ایلمکدن استنک کرک مثلاً برکسه بوعالم صوریده برباغه کیرسه و برالما آغجی اوزره  
 برنیجه الما کورسه لابدائی الماغه برال لازمدرکه السنز اول المایی المی میسر اولار  
 اما حقیقت باغنک حکمیدر برکسه حقیقت باغنه کیرمک استیسه اولان ترک وجود  
 ایلمک استراندن کره اول حقیقت باغنک الما سنی المغه ترک دست ایلمک استر البتہ  
 کندینک دستی وفدرتی وانصرتی وارزعم ایلمن کسه اول معنوی وحقانی اولان  
 سببی المغه قادر اولار از کجا جویم - باب برینه بعضی نسخهدده از کجا جویم دست  
 واقع اولشد لرکن اصح اولان اولکی - در \* مشوی \* هم توانی کردیام  
 المین \* دیده معدوم بین راهست بین ) ای نعم المعین اولان پادشاه هم سن قادر سن  
 معدوم بین اولان کوزی موجود کور یجی ایلمکله یعنی ای کوزل معاونت ایلمی  
 خدا معدوم کور یجی کوزی موجود کور یجی ایلمکله سن قادر من بو خلائقک  
 کوزلی جیما فی الحقیقه معدوم اولان شیلری موجود کوررل و حقیقتده موجود  
 اولانی دخی معدوم کوررل الهی سن شول کوزل همین سنکه بو خلائقک معدوم  
 کور یجی کوزل بی موجود کور یجی ایلمن سن \* مشوی \* دیده کوزل معدوم  
 آمد بید \* ذات هستی راهمه معدوم دید ) بر کوز که اوعدمدن بید و ظاهر  
 کلدی واراق ذاتی دوکلی معدوم کوردی یعنی بر کوز که اول کوز اصلنده عدم  
 ایدی عدم منکره وجوده کلدی و ظاهر اولدی اول ظاهرا کوزی هستی  
 حقیقتک ذاتی دوکلی معدوم کورر و حقایق اشیا بی هم کوره میوب معدوم صانور  
 اما بو وهومی و مجازی اولان وجودی موجود و باقی کورر لاید حقیقت بین  
 اوله میوب غلط کورمکدن خالی اولر مگر اول کوز مبدل اوله و نور الهی ایله منور  
 اولوق مرتبه سنی بوله \* مشوی \* ابن جهان منظم محشر شود \* کرد دیده  
 مبدل و انور شود \* زان نماید این حقایق نام نام \* که برین خامان بود فهمش  
 حرام ) بو منظم اولان جهان محشر اولور اگر ایکی کوز مبدل و انور اوله اول  
 سبیدن بو حقایق نام نام کور نور که بو خلائق اوزره انک فهمی حرام اولور یعنی  
 بو منظم و مرتب اولان جهان محشر اولور و سرار و حقایق بوعالمده هم ظهوره  
 و عیانته کلور اگر ایکی کوز غلط کورمکدن خلاص اولوب تبدیل اولورسه  
 و نور حقله منور اولوب بواشیا به اول انور اولان کوزله نظر قیاورسه تنه تم

حضرت رسول صلی الله علیه و سلمك اوغلاخی زیدریاضتله تبدیل دیده قیلوب  
 انك كوزلی انوار الهی الم نور اولدقدنصرکه بو عالمده محشری کوردی واحوال  
 آخرته نظر ایر کوردی نه کم ( دکائی انظر الی اهل الجنة ینتعمون فیها وانظر الی  
 اهل النار یتعادون فیها ) ادیدی وحضرت نبی علیه السلام اکا احییت فالزم بیوردی  
 وبونک تحقیقی جلد اولک آخرنه قریب مرور قیلدی وحضرت علی کرم الله وجهه  
 ورضی الله عنهمک ( اوکشف الغطاء ما ازددت یقینا ) بیورملری هم بومعنائی تؤید  
 اولدی اول حضرته حقائق اشیا واحوال دارعقی شول مرتبه ظاهر و پیدا  
 اولمش که اگر غطا کشف اولسه اکا امور اخرویہ و حقائق کونیه دن بریقین  
 زیاده اولیه و اول حینه حقایق تمام کوره ک کلبیدی انکچونکه اول حضرت  
 حقایق کونیه بی بالتام والکمال بودنیاده مشاهده قیلش لر در بو حقایق اشیا  
 بو عالمده اهل حس اولنلره وهمان صورتده قلانلره انکچون تا تمام کور نور که  
 بوخام اولنلره و کمال مرتبه سن بولوب اسرار حقیقندن محروم قلانلره اول حقایق  
 فهم ایلک بودنیاده حرام اولدی و بالتام حقایق مشاهده ایلک انلره یوم آخرته  
 مبر کادی اما اولز دن اول بعث اولنلره ونور حقه بو اشیا به نظر قیلنلره حقایق  
 اشیا بودنیاده حالا کشف اووب بالتام کورندی اما هنوز دخی بو وجود مجازی الیه  
 زنده اولنلره بو حقایق فهم ایلک حرام اولدی و بونلر بونعمت ولذندن محروم

قالدی \* مشوی \* نعمت جنات خوش بردوزخی \* شد محرم کر چه حق  
 آمد منخی \* در دهانش تلخ آید شهد خلد \* چون نبود از وافیان در عهد خلد  
 خوش اولان جناتک نعمتی دوزخی اوزره محرم اولدی اگر چه حق تعالی منخی  
 کلدی اول دوزخینک دهانه شهد خلد تلخ کلدی چونکم عهد خلدده وافیلردن  
 اولدی بیت اول سوال مقدره جواب اولدی کا نه سوال لازم کلور دینه وهاب  
 مطابق و جناب حفق فیضنده خود بخجل بو قدر اول خاملره دخی بو حقایق تمام  
 کوسترسه وانلره دخی بونعمندن و برسه اولز میدی جواب بیوررلر اگر چه حق تعالی  
 حضرتلری منخی و جواد کلدی وانک فیض و عطا کسرتلکی شایه بخلدن پاک  
 و مغزه اولدی ولیکن دوزخه منسوب اولان قوم اوزره خوش اولان جنات عالیه نک  
 نعمتلی محرم اولدی انکچو نکه انلر جناتک نعمت لری نه تحصیل استعداد ایلدی  
 زیرا ( الخبیثات الخبیثین والخیثون الخبیثات ) آیتک مفهومی اوزره جهنم که  
 فی الحقیقه جای خبیثدر خبیثلر ایچوندر و خبیثلر دخی انکچوندر ( والطیبات  
 للطیبین ) آیتک موجبی اوزره جنات دخی فی الحقیقه طیباتدر طیب و طاهر اولنلر  
 ایچوندر طیب و طاهر اولنلر دخی انکچوندر برکسه دخی هنوز خبیث ایکن  
 بلا استعداد نعم طیبه فی استسه و حق تعالی اکا و برسه اول نعم طیبه نک اهل دخی

خیثانه اهل اولان کسه به اول طیب اولان نعمتلی ایر کورسه اول خیثانه اهل اولان خیث اول نعم طیبه بی قبول قلیه وائی اخذ و تناوله دخی قادر اولیه ابدی بلکه خلد برینک شهید و سگری اول خیث اولان دوزخینک دهانته تلخ کلیدی اول شهید و سگردن استکراه قیلیدی چونکم خلد برینک عهد نده و طریقه بنده و ایلردن اولدی و عاشق و صادقلر کبی اولدی و انک بولنه سلوک قیلیدی پس اول خلد برینک نعمتدن و لذتندن هم ذوق المدی و لذت بولدی حال بودنیاده شول جاهل و غافل اولان کسه لر که جنان جنانه متعلق اولان علوم و عرفانی اولیا و عرفا انله عرض ایلسه لر و کلت بومعارف یقینه و نعم روحانیه دن اکل ایدک دیو سویلسه لر انله نعم روحانیه نک و اذواق جنانیه نک اشتراستندن فرار ایدرلر و جهنم کبی اولان نفسلرینک مرادی و مقتضاسی جانبینه کیدرلر چونکم اولیا و عرفا رضی الله عنهم دخی بو اهل هوا و ارباب دنیا نک کنند یلرینک متعانه عدم رغبت لیرین کوره لر و بونلرک فانی اولان دنیا نک متعانه میل و محبت ایلد کلرینه نظرا بر کوره لر انلرک بو طائفه به روحانی اولان متعانه و ربانی اولان ذوق جانی و علوم و عرفانی و یرمکه و بیع ایتکه میل و رغبت لیری اولمز ﴿ مشوی ﴾

مر شمارا نیر در سودا کری \* دست کی جنید چون بود مشتری \* کی نظاره اهل بخر بدن بود \* آن نظاره کول کردیدن بود ( تحقیق سزده دخی آنی اهل دنیا سودا کر لکده چونکم مشتری اولیه ال جن حرکت ایلر نظاره جن المقلغه اهل اولور اول نظاره کول طوالمقلغه اهل اولور بو بینک ایکی مصرع بنده بیه اولان نظاره نظر ایدیجی معناسنه در اصل بنده تشدید ایلد در وزن ایچون مخفف او فنور و مصرع نایده اولان نظاره کوله صفت اولور و کردیدن لفظندن مقدم مضاف مقدر اولور اهل کردیدن تقدیر بنده اولور مصرع اولده اولان اهل بخر بدن بو معنایه دلالت قیلور و تقدیر کلام بویه دینک اولور تاجران معنوی و خواجگان بازار حقیقینک حقانی اولان متاعلرنی طالب و راغب اولیان اهل دنیا و اصحاب هوایه و یرمکه و انلره بیع و شرا ایلکه میل و رغبت لیری اولمز و بو که انلرک دخی الیری وارمز تحقیقا ای اهل دنیا سزده دخی اگر مشتری اولسه بیع و شرا وقت بنده مجرد متاعگری نظر ایدیجی اولان احقه اول متاعگری و یرمکه الکر جن وارور و قلبکز اکا جن میل و رغبت قیلور بازار ایچره مجرد اسباب و متاعه نظر ایدیجی کسه آنی المقلغه فین اهل اولور اول کول اولان نظر ایدیجی بازار ایچره دو تکلمکه و طوالمقلغه اهل اولور و بازاری کوشه بکوشه طوالتوب دکاندرده اولان سلسله و متاعی سبر قیلور و کند یسنی مشتری شکانده قو بوب آنی بونی خریدار اولسه مشقول اولور ﴿ مشوی ﴾ برس رسان کین بچند و آن بچند \* از بی تعبیر



وقت وریشخند \* از مولی کاله بخواد زتو \* بیست آن کس مشتری و کاله جو \*  
 کاله را صد بار دید و باز داد \* جامه می پیود او پیود باد ( اول کول اولان نظر  
 ایدیمی بازار ایچره صورارق سوال ایده رک بویله دیو که بو متاع نیجه به و اول  
 متاع قاج اقیجه به تعمیر وقتنده وریشخند دن اوتری ملولقندن سندن کاله استر  
 اول کسه مشتری و کاله جو دکله در یعنی بازار ایچره دور قبلان واکا و بوگاناظر  
 اولان کول بازار ایچره بو نیجه به در و اول متاع قاج اقیجه به در دیو وقتنی کچور مکدن  
 اوتوری و بازار کانه ریشخند واستهران دن اوتری دکان بدکان کزوب صورده صورده  
 طولانور و سیر و دور قیلور بو کونه کول سندن متاعی ملولقندن استر بویله کسه  
 فی المثل و فی الحقیقه صحیح مشتری و کاله جو دکله در بلکه همان ائک دکانته واروب  
 متاعلرینه مشتری اولمی کند بینه عادت قیلشدر و ائک بونک متاعنه لاغله مشتری  
 اولمشدر بونک کبی بی معنی اولان زواندروز کار کاله بی صد بار کوردی و کبرو  
 صاحبنه و یردی جامه اوله جق متاع و قاشی اول یاوه قچن اولخدی اول باد هوا  
 اولخدی اطلس و قاشی الآن صحیح مشتری جامه اوله جق قاشی برایکی کره  
 اولخدر دکنصکره اقیجه سن و بروب آنی آورا ما صحیح مشتری اولین یاوه و بی  
 معنی کوه زلک ایدوب بر نیجه دفعه اولخدر دکنصکره بر نسنه بی بهانه ایدوب  
 آخر آنی بینه المز \* مشوی \* کوقدوم و کور و فر مشتری \* کومزاح کنکلی  
 و سرسری \* چونکه در ملکش نباشد حبه \* جز بی کنکل چه جوید حبه \*  
 در تجارت نیستش سرمایه \* پس چه شخص زشت او چه سایه) قنی مشتری نیک  
 قدومی و کور و فری قنی کنکلی و سرسری اولان کسه نیک مزاحی چونکم اول  
 سرسری نیک ملککنده بر حبه اولیه کنکلدن غیر بر حبه بی نه استر ائک تجارتده  
 بر سرمایه سی بوق پس ائک زشت اولان شخصی نه بر سایه نه مزاح لاغله  
 دیرلر و کنکل دخی لاغله و کوه زلکه دیرلر کنکاید اولان یا نسنه بیه اولق و مصدر به  
 اولق هم چار زدر سرسری عبث و بیهوده لیکه دیرلر و تقدیر کلام و توضیح مرام  
 بویله دیمک اولور که بر بازاره بر مشتری نیک کلمسی و کور و فر قلمسی قنی و بزه  
 بیهوده و بی سرمایه اولان کوه زلک لاغی و کوه زلکی قنی که بو ایکس نیک مایبشنده  
 مناسب بوق و تفاوت قنی چوقدر چونکم اول بیهوده اولان کوه زلک ملککننده  
 بردانه و بر حبه اولیه کوه زلک ایلکدن ولاغ قیلقندن غیر بر حبه بی اول نیجه  
 استر بر حبه و جامه بی اول بیهوده و بی سرمایه استر الا کوه زلکدن اوتری و عمرن  
 کچوروب آنی و بونی استهزا قیلقندن و مشتری کور نمکدن اوتری ایلر چونکم بر یاوه  
 و بی معنی اولان کوه زلک تجارت و بیع و شرا قیلقنده بر سرمایه سی اولیه بلکه  
 مرادی ائک همان کوه زلک اوله بویله خیشک زشت و قبیح اولان شخصی

نه و بر کولکه نه انک شخص قبیحی ایله بر کولکه نک فرقی بوقدر بواصلاره  
 کولکه سی کو کچک دیرل بونلرک بازرگانه فائده سی بوق وزحقی قتی چوقدر  
 بوکونه کسه لک دکان اوکنده قارلتی اولسندن غیری ومشتی کور بنوب ویهوده  
 بره کوه زلک قبله سندن دکان اوکندن کتبی وغیری بره قصد وعزیمت ایتمی  
 بازرگانه هروجهه انفع واولیدر کذلک بو طریقت وحقیقت بازارنده دخی بوکونه  
 نیچه کوزلوی معنی ویهوده چوق بی مایه لر واردر که کنه دیرینی متاع علم  
 ومعرفته مشتری اولق شکلنده وکاله اسرار وحکمته خریدار اولق هیثنده  
 کوسترلر وکلوب بازار حقیقته کیرلر وصاحب مقام اولان بر بازارگان اخروی  
 وخواجه معنویک متاع وحکمته وذوق ومعرفته مشتری کور بنوب کوه زلک  
 قیلورلر بزماندنصره اندن فراغت ایدوب بر آخر مقامه کیدوب واروب اول  
 مقام صاحبی اولان صاحب دولتک متاعنه مشتری اولق وآنی آلمق شکلنده  
 کور بنورل مراد لری همان تضییع عمر اولوب فی الحقیقه انلرک متاعنه مشتری  
 اولمدن فلرندن ماعدا آنده و بونده عمر لری ن ضایع ایدوب بیهوده بره کره کندن  
 وکوه زلک قبله سندن خالی اولملر بوکونه زواید روزگارک بر نیچه کلندن وانک متاع  
 علم وحکمته مشتری اولسندن کلامسی ومشتی اولامسی نیچه وجوهله اولیر  
 زیر ابویله نفوس ضایعه نک ملکند برجه قدر دانش اولیه وطریقت بازارنه  
 رازحق سرمایه ایله کلیه انک شخص زشتی ندر و بر سرمایه ندر بویله کوه زلک  
 شخص قبیحندن بر کولکه نیچه وجوهله بکدر پس ای طالب اسرار الهی وای  
 خریدار علوم وحکم ربانی اگر بو بازار طریقته کلک متاع حکمتی وکاله اسرار  
 ومعرفتی المق استرایسک بو بازاره سرمایه ایله کل اگر بونده سرمایه سزکلور  
 ایسک دستاری طولیدر همز سن وبومتاعلردن بر متاع اله همز سن ( بیت ) ای نهی  
 دست رفته در بازار + ترسمت پرنیاوری دستار \* مشوی \* مایه در بازار این  
 دنیا ز رست \* مایه انجاء عشق و دو چشم ترست \* هر که او بی مایه در بازار رفت \*  
 عمر رفت و بازگشت او خام و تفت ) مایه بودنیانک بازارنده سیم وزدر مایه آنده  
 عشق و دو چشم تردر هر شول کسه که بازاره بی سرمایه کنندی عمری کنندی  
 و او حرارتله خام کیردوندی یعنی بودنیانک بازارنده مایه سیم وزدر بودنیانک بازارنده  
 برکسه سیم وزر سز بر متاعی المغه قادر اوله همز و بی سرمایه بر بازار کاندن بر کاله بی  
 بر مشتری اشترا قبله همز وطریقت بازارنده سرمایه عشق و محبت و ایکی آغلر کوزدر  
 و سوزدر برکسه نک آغلر کوزی وعشق و سوزی اولسه بو بازار طریقتدن بر متاع  
 آله همز و بازارگان معنوی اولان عز بزلدن هم چوقلق نفع بوله همز الحاصل شول  
 کسه که بو بازار طریقته سرمایه همز کنندی یعنی سرشک دیده سز و سوز سینه همز

و عشق و محبت من قصد و عزیمت ایندی انک عمری بیانه کنندی و اول قوری خاملاک  
 و پخته لکله کبر و دوندی و نهی دست بر شیبته و اصل اولیوب کالاول کنندی  
 منزله یتدی ( اولئک الذین اشقوا الضلالة بالهدی فار یحت تجارتهم و ما کانوا  
 مهتدین ) آیت کریمه سنک مفهومی بو کونه لک حقننده دینلدی ﴿ مثنوی ﴾  
 هی کجا بودی برادر هیچ جا \* هی چه پختی بهر خوردن هیچ با ( هی فنده ایدک  
 ای برادر دیسک هیچ جادیر هی بکدن اوتری نه بشوردک دیسک هیچ بادیر  
 بابونده شور باه مناسنه در بو بیتک هر مصرعی هم سؤال وهم جواب اولور و تقدیر  
 کلام بویله دیمک اولور که بو بازار طریقه نهی دست کیدن و بی سرمایه قصد  
 و عزیمت ایدن کسه به اگر سن دیسک هی برادر فنده ایدک و نه برده کز سن اول  
 سکا سان حاله جواب و پروب دیر هیچ برده ایدم یعنی هیچ نفع و فائده سی اولین  
 برده ایدم دیر و دونوب اکا دیسک بکدن اوتری بو آنه دک نه پشوردک و اطعمه  
 روحانی و اغذیه نورانیدن کنندی روحک ایچون شمدیه دک نه بشوردک اول سکا دیر  
 هیچ شور با سن بشوردم و کندی بی معنی و بی فائده اولان برله دوشوردم اصلا  
 کنندی روح و قلبم ایچون هیچ بر شور بای نورانی و غذای روحانی پخته ایده میوب  
 شوبله محتاج و کدا و بی نوا و بی غذا قالدیم دیر ﴿ مثنوی ﴾ مشتری شو تا بچند  
 دست من \* لعل زاید معدن آبست من ( مشتری اول تا بنم المخلده به بنم بو کلو  
 اولان معدن لعل طوغره آبست آبست لفظندندر آبست بو کلو اولغه دیر لر معدندن  
 مراد بونده در و ندر و لعلدن مراد جواهر معانیدر و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که  
 ای طالب اسرار الهی وای راغب متاع حکم ربانی صحیح مشتری اول تا کم بنم  
 یدعقل و دست لسان اول نورانی و ربانی اولان متاعلری و بر مکه حرکت قبله  
 اندنصکره بنم جواهر معانی ایله بو کلو اولان معدن درونم سکا لعل معنوی و درر  
 روحانی طوغوره تا کم اول لعل روحانی بی المغله غنی القلب اوله سن و کنز لایقنی نه  
 ایدو کنی بیله سن و کدا چشم اولمقدن و خلقه عرض احتیاج قتلقدن قورنله سن بلکه  
 نیجه محتاج و کداره دخی منفعت رسان اوله سن ﴿ مثنوی ﴾ مشتری کر چه که

---

سست و بار دست \* دعوت دین کن که دعوت وارد سست \* باز پران کن حمام روح  
 کبر \* درره دعوت طریق نوح کبر \* خدمتی میکن برای کرد کار \* با قبول  
 ورد خلقات چه کار ( مشتری اگر چه سست و بار در دعوت دین ایله که دعوت  
 وارد در بازی پران ایله حمام روحی طوت دعوت بولنده طریق نوحی طوت  
 کرد کار حضرت بلندن اوتری بر خدمت ایله خلایق رد و قبولی ایله سکا نه کار وارد  
 بو خط ابلر علی طریق التجربد کنندی نفس شریفلر بنه اولسه ده جائز و حسام  
 الدین افندی حضرت بلز بنه اولسه ده جائز و هر عصرده مرشد راه اولان و دین



حقیقه دعوت قیلان اصحاب حکمتہ و از باب علم و معرفتہ اولیٰ ذہ جائزدر پس تقدیر  
 کلام و توضیح مراد بویله دینک او اور کہ ای صاحب علم و معرفت و ای مالک کالہ  
 حکمت اولان مرشد بوزمانہ دہ مشتری اولترا کر چہ سست و بار دایسہ دہ سن  
 انلرہ متاع دینی عرض ایلمکدن و کالہ یقینی کلوک الوک دیوسو یلمکدن فارغ و پری  
 اولہ سن دین مینہ بو خلقی دعوت ایلہ کہ دعوت ناس ایلمک وارد اولمشدر تہ کم  
 حدیث رسالہ بویله کلشدر (مر و ا بالمعروف وان لم تفعلوہ وانہم و اعن المنکر  
 وان لم یجتنبوہ کالہ) رواہ الطبرانی فی الاوسط عن انس ای شہباز طریقت باز ہمتی  
 فضای شریعت جاننہ پران ایلہ و روح جامہ سنی طوت و صید ایتمکہ مستند  
 اولان سنی آزرده ورنجیدہ قیلورسہ راہ دعوتہ حضرت نو حک یوانی طوت کہ  
 اول اذا وجفایہ نیچہ صبر ایتمدی ایسہ سندخی آنک کبی صبر و تحمل ایت اللہ  
 تبارک و تعالیٰ حضرت نرندن اوتری بر خدمت ایلہ و ناسہ پند و نصیحت و موعظہ  
 و حکمتی اللہ ایچون سوبیلہ سکا خلقک رد و قبول ایلمسیلہ نہ کار وارد روسکا لازم  
 اولان للہ فی اللہ ناسہ تبلیغ احکام الہی قیلنی و برای کرد کار امر بالمعروف و نہای  
 عن المنکر اولمقدر کر کسہ خلق سنک سوزنی قبول ایسون و کر کسہ ایسون  
 و کر کسہ رد ایسون کر کسہ بر کسہ نک خانہ درونندہ سنک آوازکی ایستمکہ و انکلہ  
 ایش ایتمکہ استعداد و قابلیت اولسون و کر کسہ اولسون تہ کم بوسرخ شریفہ  
 واقع اولان مطرب کندی عادت و خصلتی ترک ایتمیوب اگر آدم اولان خانہ نک  
 قبوسندہ و اگر آدم اولمین خانہ نک قبوسندہ چالیدی و چاغردی و درون خانہ دہ  
 آدم وارمیدر یوقیدر دعدی

داستان آن شخص کہ بر در سرایی نمیشب سحوری میزد ہمسایہ اورا گفت کہ  
 آخر نمیشبست سحر نیست و دیگر آنکہ درین سرایی کسی نیست بہر کہ  
 میرنی وجواب گفتن مطرب اورا

بوسرخ شریف و بویان لطیف اول شخصک داستانیدر کہ برسرایک قپوسی  
 اوزرہ نصف اللیلہ سحورہ منسوب اولان طبلی و نوبتی اوردی سحور رمضان  
 شریفہ سحرہ قریب بین طعامک اسمیدر و عادتدر کہ بعض سحور جیلر سحرہ  
 قریب طبلک چالوب دف اوروب خلقی بیدار ایتمکدن اوتری آواز ایدرل اول  
 سرایک یانندہ اولان ہمسایہ اول شخصہ ایتمکہ آخر شمدی نصف اللیلدر  
 سحر دکلدرو بردخی اولدر کہ سرای ایچندہ بر کسہ بوقدر پس سحوری بوقپودہ  
 نہ دن اوتری اوررسن و مطربک بویلہ دین ہمسایہ جواب و برمسیدر منوی  
 آن بکی میرند سحوری بردی در کھی بودور واقی مہتری \* نمیشب میزد سحوری را

بچد \* کنت اوراقائلی کای مستمد \* اولاً وقت سحرزن این سحور \* نیم شب  
 نبود که این شر و شور ( اول مطرب سحوره منسوب اولان طبلکی برقونک  
 قنده چالیدی اول خانه بردرگاه ایدی و برهترک طاق و رواتی ایدی نصف اللیلده  
 سحوره منسوب اولان دفی اول مطرب جد و اقدامله چالیدی همسایه اردن برقائل  
 اول مطرب به دیدی که ای استعداد ایدیجی یعنی ای مدد و معاونت طلب قیلایجی اولاً  
 بو سحوری سحر وقتنده چال که انک وقتی سحره قریب چالتمقدر تا کم خلق اندن  
 بیدار اولهلر و سحوریمکه رغبت قیلهلر بوشر و شورک وقتی نیم شب دکلدلر بلکه  
 بونک وقتی سحره قریب ثلث لیلده چالتمقدر مطرب بک چالقوسنه شر و شور تعیر  
 اولنسی بدعت اولدیغندن اوتری ودخی وقتیلله اولدیغندن اوتریدر \* مثنوی \*

دیگر آنکه فهم کن ای بوالهوس \* که درین خانه درون خود هست کس \* کس  
 درینجانبست جز دیو و پری \* روزگاری خود چه یاره میرتی \* بهر کوشی میرتی دف  
 کوش کو \* هوش باید تاباند هوش کو ( برغیری سوزدخی اولدر که ای بوالهوس  
 فهم ایله که بوخانه نک دروننده کسه وارمیدر یوقیدر بیلده سن یهوده یره نه طبلک  
 چالارسن و نیچون آوازه ایلرسن بوراده خود دیو و پری بدن غیر ی کسه یوقدر پس  
 کندی روزگاری نیچون یاره قیلورسن وضایع ایلرسن ظاهر بودر که دفی رفوقندن  
 اوتری چالارسن کوش قنی عقل کر کدر که بیله هوش قنی یعنی بوچالوب چاغریغنی  
 برکوش صاحبک استماعندن اوتری چالارسن و بوکونه نغمهلر و آوازلر ایلرسن  
 قنی بوخانه ده کوش صاحبی بوسنک چالوب چاغریغنی فهم ایلمکه وصیت  
 و صدای کلفه بر عقل کر کدر بونده عقل نه چونکم بر یره کوش و هوشدن اثر اولیه  
 یهوده یره نه وصیت و صدایلرسن دیدی \* مثنوی \* کفت کفتی بشنوازا چاکر

جواب \* تانمانی در بحیر واضطراب \* کر چه هست این دم بر تو نیمشب \* نزدمن  
 نزدیک شد صبح طرب \* هر شکستی پیش من پیروز شد \* جمله شبها پیش چشم  
 روز شد ( اول مطرب اول قائله و حقیقت کاردن غافل دیدی ای غافل چونکم  
 بوسوزی دیدک بوچا کردن اکا جواب ایشت و اول سکا دیه حکم جواب و کلامی  
 برخوش فهم ایت تا کم تحیرده واضطرابده قالیله سن وش بهه وش کو که مبتلا  
 اولیه سن اکر چه سنک قتمده بودم نیمشب بد ر بنم قتمده صبح طرب نزدیک  
 اولدی و روز روشن ظاهر اولغه قریب اولدی هر نقدر انکسار و انهزام  
 و ارایسه بنم اوکده ظفر اولدی و درستک مرتبه سن بولدی جمله کیجه دل  
 بنم کوزم اوکنده کوندز اولدی بوندن مقصود و مال اولدر که مطرب سحورزندن  
 مراد بیدار کنندگان خلایق و سرایندگان اسرار و دقائق اولان مرشد و هادیلر  
 و بونامی خواب غفلتدن ایضاظ ایلمن منادیلر اوور چونکم بونلر خلقی بیدار

ایلمکدن اوتری بوشب دنیا ده صیت و صدا ایلملر ایها الناس انبها من الغفلة  
 قبل الموت و عجلوا بالتوبة و الطاعة قبل الفوت دیوس و بلیه لر و صبح حقیقت  
 قریب اولدی و روز آخرت و روز قیامت قریب کلدی آگاه اولک و کندی کبری  
 بیدار قیلاک دیوندا و صدا ایلملر بونلرک اسرارندن و حقیقت کفتارندن غافل و جاهل  
 اولان بعض کسه لر یالسان حاله و یازبان مقالله بونلره دیرلر بوکونه نصیح و پندک  
 بویله ظلمت و غفالت زماننده اولاوقتی دکلدر و ثانیای و اعظ و ناصح اولان  
 کسه سنک بو کلامکی دکله مکله برکوش و بوسوزکی اکلغه هم رهوش کر کدر بو موسمه  
 و بوزمانده سنک سوزمی کیم دکلر و سنک کلامکی کیم فهم ایلر نیچون بیهوده بیره  
 صیت و صدا ایلملر سن و بوسوزلی سن کک ایچون سویلر سن و بوناس ایچره  
 خود سنک نصیح و پندیکی قبول ایلر بو قدر پس عبت بیره نیچون تعب و مشقت  
 چکر سن و شوره بیره بوکونه تخم نفیسی نیچون اکر سن و بونلر دخی انلره بو مطرب  
 سهورزنک و پردیکی جوابی و برلر \* مشوی \* پیش تو خونست آب رود نیل  
 \* نزد من خون نیست آبست ای نیل \* در حق تو آهنت و آن رخام \* پیش داود نبی  
 مومست و رام \* پیش تو که بس کرانست و جواد \* مطربست او پیش داود اوستاد  
 ای غافل سنک او ککده نیل چایک آبی فی المثل خوندرای اولونم قتمده خون دکلدر  
 صوردر نیل بزرک و نیک معناسنه در یعنی ای بزرک و نیک اولان غافل رشئی ساکنسته  
 زشت و قبیح و بر آخر کسه یه نسبتله اول شیء نیک و ملیح اولقی چوق واقع اولمشدر  
 جله دن بری سنکه فرضا قبطیان دن اولسک آب نهر نیل سنک قتمده قان کورینور  
 و بنکه سبطیلر دن اولسم قان کور نموب بکآب شیرین کورینور مثال آخر سنکه  
 هنوز دخی صورت سن و سر خلافت الهیه دن خالی سن سنک حقه اول شیء  
 آهن و مرمردر یعنی آهن و مرمربکی غلیظ و شدددر اما اول آهن داود نیلک او کند  
 مومدر و اکارامدر کذلک مظهر خلافت الهی اولان هرولیک او کند و هر وارث  
 نبی اولان صفینک قتمده حدید کبی محکم و شدید اولان شیرموم کبی ملائم اولش  
 و انلره اول شیء رام کلشدر مثال آخر سنکه هنوز دخی ملکوت اشیا دن غافل سن  
 و اسرار خدادن جاهل سن سنک قتمده طاغیرلز یاده ثقیل و جامددر اما خلیفه  
 الهی اولان داودک قتمده اول طاغ اوستاد مطربدر کذلک وارث نبی اولان  
 هرولیک چشم شهودی قتمده بو جبال راسیات و سایر جادات مسجلر و لسان  
 ملکوتیه ایله مطربلدر \* مشوی \* پیش تو آن سنک ریزه ساکتست \* پیش  
 احمد او فصیح و قائمست \* پیش تو استون مسجد مرده ایست \* پیش احمد عاشق  
 دل برده ایست \* جله اجزای جهان پیش عوام \* مرده و پیش خداد اناورام  
 مثال آخر سنک او ککده اول سنک ریزه ساکتدر اما احمد علیه السلام او کند



اول فصیح و قانتدر بونک قصه سی و بوند نصکره اولان بیتده استون قصه سی  
 جلد اولده بر برلینه قریب مرور ایلشدر و بو بیتدن اول اولان قصه لهرم کرات  
 و مر ائله سبقت قیاشدر یعنی بو ایشانک باطنندن غافل اولان سنک چشم شهودک  
 اوکنده بو حصاه ساکت و بی نطقدر اما حضرت احمدک قتنده فصیح سوبلیجی  
 و قنوت ایلجی در یعنی دعا قیلجی و مسیح اولجیدر مثال آخر سنک قتنده استون  
 مسجد بر مرده در اما احمد حضرت تلیتک اوکنده بر عاشق دل برده در یعنی مسجد  
 ایچره اولان استون خنامه سنک چشم شهودک اوکنده اگر بر مرده و ساکت چوب  
 ایسه احمد حضرت تلیتک قتنده اول کوکلی کتمش و محبوبنه بذل وجود ایتش  
 بر عاشق خوبدر پس هر عصرده عوامله وارث احمدی اولان اولیای کرامک  
 مرتبدری هم بویله تفاوت و بو ایشایه نظرری هم بری برندن متباین و متباعددر  
 الحاصل جمیع اجزای جهان عوام ناسک اوکنده مرده و افسرده لر در و خدا تک  
 اوکنده دانورامدر و اهل خدا تک قتلنده هم هر شی دانورامدر اگر دانورام  
 اولیه لر دی حق تعالینک جدمه هر بری ملتس اولدقلری حالده آتی تسبیح و تنزیه  
 قیلزلدی و اگر رام اولیه لر دی حضرت خدا تک امر نه وانک انبیاسنک و اولیاسنک  
 امر نه انقیاد ایلزلدی چونکیم هر شی حق تعالینک حکمنه مطیع و بنده و جله  
 موجود اکرمینوت و اگر محمود هر نه ایسه حضرت حقله دانورنده اولدیسه  
 و حضرت حق هر وجهله بنده سنک خائنه علیم و بصیر کلدیسه و هر شی الله  
 تعالیدن خالی اولیوب جله اشیا حضرت حقله قائم اولدیسه طرف ودانا اولان  
 کسه هیچ بر شئی و هیچ بر مکانی حضرت حقدن خالی کورمز چن بر عارف بر جای  
 خالی ایچون بر کار ایسه عوام آتی نهی و باطل ظن ایلوب طعن و تشنیع ایدر لر  
 وانک مر ادنه واقف دکالدر کندی بیلدکلری سمته کیدر لر ننه کم اول غافل مطربک  
 مر ادنه واقف اوله میوب اول خالی اولان خانه یه نیچون سکورزن اولور سن دیو طعن  
 ایلدی اول دخی اول غافله بو کونه جواب و یروب سویلدی \* مشنوی \* آنچه

کفتی کاندنرین خانه وسرا \* نیست کس چون میرتی این طبل را \* بهر حق این خلق  
 ز راهی دهند \* صد اساس خیر و مسجد می نهند \* مال و تنی در راه حج دور دست \*  
 خوش همی بازند چون عشاق مست \* هیچ می گویند کان خانه نهیست \* بلکه  
 صاحب خانه جان مختیست ( اما اول نسته بیکه دیدی بو خانه و سراید کسه  
 بو قدر بو طبل نیچون جالارسن و بو صیت و صدایی نیچون ایلرسن جواب اولدر  
 کور که بو خلق حق تعالی حضرت تلیندن اوتری سیم وزر لر برر لر نیچه یوز بیک  
 خیر و مسجدک اساسنی قورز یعنی حضرت حقدن اوتری مسجد لرک و مدرس لرک  
 و بونلرک کبی خبر لرک بنیادنی وضع ایدر لر مال لر نی و تیلر نی دور دست اولان حج یولنده

یعنی کعبه شریفک عمیق و بید اولان طریقتده مست اولان عشاق کبی خوش  
 اوینادرلر و بندل و اتفاق ایدرل هیچ بو خلق دیرلمیکه اول خانه کعبه تهی  
 و خالیدر بزوتهی و خالی اولان خانه ایچون نیچون بو قدر زجت چکوب مالزی  
 و تمیزی بذل ایلر بلکه بونلر یلور که خانه صاحبی جان محبتی اولان جان کیسدر  
 صورت خانه ظاهر امرتی و صاحب خانه آنده حاضر و محفیدر ته کم جان بو جسم  
 ظاهره نسبتله پنهان و محفیدر ﴿ مشوی ﴾ پرهمی بیندسرای دوسترا  
 \* آنکه از نور الهستش ضیا \* بس سرای پرزجم و انبهی \* پیش چشم عاقبت  
 بینان تهی \* هر کرا خواهی تودر کعبه بچو \* نابرویدر زمان او پیش رو) دوستک  
 سراینی همیشه پرکورر اول کسه که اکاتور الهیدن ضیا وارد چوق جهدن وابته  
 لکدن پر اولان سرای عاقبت بینانک کوزی اوکنده تهی در بس بونده باه عربله  
 بسیار معناسنده در بایعجمی ایله اولوق مناسبتدن خالیدر بس تقدیر کلام بویله دیمک  
 اولور که شول کسه که نور الهیدن ضیا آله وانک دل و جانی حق تعالی کندنی  
 نور یله منور و بیناقیله دوستک خانه سنی اول دوستیله مملو کورر اگر چه بحسب  
 الظاهر خانه کعبه ده و خانهای مسجدلده دوست کورر نماز ایسه ده انکیچون کعبه  
 شریفه و سایر مساجده هم بیت الله دیدیلر و کذلک بحسب الظاهر جهدن و کثرت  
 ناسدن طلوجق اولور عاقبت بین اولان روشن دیده لک چشم شهودی قتنده  
 تهی و خالیدر بلکه انلرک کوزی اوکنده بو ارضک اوزرنده هم اصلا برکسه  
 یوق بو خانه زمین شویله حال خالی و تهیدر ته کم (کل من علیها فان) آیت کریمه سی  
 بو معنایه شاهد قویدر کل من علیها یعنی دیوصیغه مستقبل ایله ایراد اولنمسنده  
 نکتته بودر که بو زمین اوزره هر نه قدرشی و ارایسه فانی اولسی محفیدر بس عاقبت  
 بین اولان کسه لک چشم عقلی قتنده بو خانه زمین حال جهیتدن و کثرتدن خالی  
 و تهیدر بو اعتبار ایله اکثر کثرت و جماعتله پر اولان خانه لره نظر ایلسه لره پر و مملو کورر هر خانه که  
 کوررل و بعض تهی و خالی اولان خانه لره هم نظر ایلسه لره پر و مملو کورر هر خانه که  
 خلقه مضاف اوله اگر حالا خالی ارایسه ده آنی تهی کوررل و هر خانه که حضرت  
 حقه مضاف اوله حالا اگر خالی و تهی ارایسه ده آنی پر کوررل بس خانه کعبه خانه  
 الهی اولدی ایسه بو اعتبار ایله سن هر کیمی استرایسک کعبه ده ایسته تا کم فی الحال  
 اوسنک یوزک اوکنده بته و حاضر اوله بو بیت شریفک توضیح و تحقیق بودر که  
 چونکه خانه کعبه بی بیت الله فرض ایتدک و الله تعالی حضرت لر نی اول خانه کعبه ده  
 بصر بصیرتله حاضر و ناظر مشاهده ایتدک بس اولین و آخریندن هر قنغی کعبه بی  
 استرایسک کعبه ده حق قتنده ایسته تا کم اول کسه سنک و جهک اوکنده حاضر  
 اوله که هر کس (ان کل لما جمیع لدینا محضرون) آیت کریمه سنک و وجهه حضرت

حق قننده حاضر در چونک سن حضرت حق خانه کعبه حاضر کوره سن هر قنغی کعبه بی استرایسک هم حضرت حق قننده حاضر بولور سن که اصلابرشی و برکس حضرت حق دن خالی و بعید دکدر بواعتبار ایله هر کیمی استرایسک کعبه ده بولق میسر اولور چونک کعبه صور بنده هر کیمی استرایسک بواعتبار اوزره بولق ممکن اوله کعبه معنوی ده اولان خانه دلده دخی هر کیمی استرایسک بولق وانک حضرت حق قننده اولان ذاتی وصفاتی مشاهده قیلق ممکن میسر اولور

﴿ مشوی ﴾ صورتی کوفخر و عالی بود ﴿ اوز بیت الله کی خالی بود ﴾ او بود

حاضر منزله ازرتاج ﴿ باقی مردم برای احتیاج ﴾ بر صورت که اول فاخر و عالی اوله اول بیت اللهدن قن خالی اولور اول رتاجدن منزله و حاضر اولور باقی مردم له احتیاجدن اوتری حاضر اولور رتاج کسر رای مهمله ایله بونده شول باغلو اولان بیوک قپودر که انک بر کوچرک قپوسی اوله بقال اربع الباب ای اغلقه پس رتاج بونده مطلق مطبق و مطلق اولان یا بدن عبارت اولور بوندن غیر معنائک مناسبی اولماز صورت فاخر و عالیدن مراد بونده اولیا و اصفیانک بر کزیده سنک صورتیدر که اکاباب الهی باغلو دکدر پس توضیح معنی و تحقیق نجوی بویله دیمک اولور که اولیا و اصفیادن بر صورتکه فی الحقیقه اول فاخر و عالی اوله و قطیبت و غوثیبت مرتبه سن بوله اول الله اندن قن خالی اولور اصلابردم اول بیت اللهدن خالی اولماز اگر چه جسم حسیله بیت اللهدن خالی و بعید اولسه ده صورت مثالیه و هیأت روحانیه سیله اندن خالی اولماز را اول کامل و عالی همیشه حاضر اولور غلق ایلدن منزله اولدیغی حالده که اکعبه نیک قپوسی و کعبه یه وارمنک دخی قپوسی بهر حال معلق و مسدود اولماز باذن الله هر نه زمان استهسه اکاباب الهی مفتوح اولشدر اما سائر مردم اول خانه احتیاجدن اوتری کلشدر هر برینک بهر حال یادیوی یا اخروی را احتیاجی وارد اما اول صورت فاخر و عالی صاحبی اولان انسان کاملک دنیوی و اخروی احتیاجی بوق و خانه حقه اول احتیاجدن اوتری دخی کلن بلکه نیجه مردم لریک عبادت لریک قبوله شفاعت قیلقدن اوتری وانلرک دعا لری و رجاری قبول اولمقدن اوتری کاور ﴿ مشوی ﴾ هیچ میکو بند کین لیکها \*

بندیابی میکنیم آخر چرا \* بلکه توفیق که لیک آورد \* هست هر لحظه ندایی از احد) حجاج هیچ دیر لیکه بولیب کلری بر ندا سز ایلر ز آخر نیچون ایلر بلکه بر توفیق که حاجیلره لیک کتورر هر لحظه حضرت احددن بر ندا اولدی لیک کله سنک معنایی و تحقیقی جلد نایده و بعض مواضه ده دخی مرور ایلشدر معنایی ایت لخد متک اقامه بعد اقامه و اطاعت لامرک اطاعة بعد اطاعة دیمکدر پس تقدیر کلام و تفسیر مرام بویله دیمک اولور که زیارت کعبه یه متوجه اولان



حاجیلر کعبه یوانده هیچ دیرلمیکه بز که لیک اللهم لیک لاشریک لیک لیک دیرز  
 حضرت حق جانبدن بز برندا اولقسز بولیک دیمک لری آخر بز نیچون ایلر زو تکرار  
 بولیک خطابی بوخالی و تنها اولان بریه رده کیمک ایچون سویلر زو بلکه حاجیلر شول  
 برتوفیق الهیکه لیک دیمکی کنورر وانلر لیک دیمکی میسر ایلر اکر نظر اولسه هر لحظه  
 انلر احد و صمد جانبدن برندادر \* منوی \* من بودام که این قصر و سرا \*  
 بز جان افتاد و خاکش کیمیا \* مس خود را بر طریق زیرویم \* تا بدر کیمیاش  
 می زیم \* تا بجوشد زین چنین ضرب سحور \* در درفشانی و بخشایش بچور  
 بن رایحه ایله یلورمه که بو قصر و سرای جان بز می واقع اولدی وانک خانی کیمیا  
 اولدی کند می مس وجود می زیرویم طریق اوزره تا بد اول سرای کیمیا سی  
 اوزره اورم تا کم بونک کبی سحور چالقدن در افشانلقده و بخشایشده بچور لر  
 جوشه کله بچور یایله بحرک جمیدر بویتلردخی اگر چه سحور زن اولان مطرب  
 لساندن اکا بوخانه ده کسه بو قدر دیواعتراض ایلین قائله جواب طریقه دینلشد  
 ولیکن بونده مطرب سحور زن دن مراد اولا حاجی اولوب قصر سرای خالی بدن  
 مراد خانه کعبه اولوب بو خانه تهی و خالی بدر بو قدر صبت و صدای و دعای  
 بوخانه خالی اوزره نیچون ایلرسن دین معترض جانبنده هر برحقیقت بین و صاحب  
 یقین اولان حاجی دیر بن مشام جان و رایحه عرفانه یلورمه که بو قصر و سرای  
 کعبه بز جان واقع اولدی وانک ترابی کیمیا اولدی بن کندی باقر کبی اولان  
 وجود می آشفه بو قارو کتمک طریق اوزره کاه علوی و کاه سفلی سیرایتمک وسیعی  
 قیلدی بولی اوزره تا بد الا باد اول خانه نک خاکینک کیمیا سی اوزره اورم وانک  
 اکسیر تأثیر اولان خاکینه مس وجود می اورم قله کند می تبدیل قیلورم وانک  
 کیمیاوش اولان ترابندن نیچه عزتار و شرفلر بولورم بنم بو اسلوب اوزره سحور  
 چالدیغمدن و اول خانه نک قیوسی اوزره بو کونه نداز و صداز و دعای و رجای  
 قیلدیغمدن تا کم بچور رحمت و مغفرت عفو و مکرمت بخشایشده و در افشانلقده  
 جو شه کله و در رحمت و مغفرتی و جواهر لطف و مکرمتی بنم اوزریمه نثار قیله  
 و ثابا مطرب سحور زدن مراد بر می بد مسترشد اولان کسه اولوب و قصر  
 و سرای دن مراد بر می شدک خانه سی اوله اول مرشد زیاده فقیر اولدیغدن و افتابی  
 وجود ایدوب خلقت کوز زدن سرواختفا قیلدیغدن اکثر کوردلر انک خانه سنده  
 کسه یوق ظن ایلوب وانی لاشی منزله سنده قو بوب انک خانه سعادتیه ملازمت  
 قیلان وانک سرایتمک اطرافنی حاجی کبی طائف اولان مریده طهن ایدوب دیرلر  
 بو اوده برکسه بو قدر بو قدر جوش و خروشی نیچون ایلرسن اول مرید صادق دخی انلر  
 بو کونه جواب و یوب دیرکی ای معترض اولان قائل بن مشام جانله استتمام ایلوب

یلورمکه بوقصر وسرای جان بز می اولدی وانک طیراغی بکا کیمیا کلدی  
 بن وجودم باقرنی اشغی بوقری کتمک طریق اوزره و بوخانه سعادتک اطرافنی  
 طواف ایتمک طریق اوزره تا ابدی انک خاکنک کیمیا اوزره اورورم وانک کیمیا  
 سیرت اولان ترابندن نیچه عزت وسعادت اکتساب قیلورم تا کم بونک کبی صبت  
 و صدادن و تضرع و دعادن درافشانلقده و بخشایشده علم و معرفت و سر و حکمت  
 بحراری جوشه کله و نیچه درو جواهر معانی و اسرار ی بکا جود و سخا قیله و ثاب  
 مطرب سحرورزندن مراد مرشد طریق و هادی راه حقیقت اولان شیخ کامل  
 و ناصح فاضل اوله و قصر و سرایدن مراد انک صبت و صدا ایلدیک ی و علوم  
 و معارف سو یلدیکی مسجد اوله و معترض اولان قائلدن مراد حالا بوخانه دنیاده  
 برکوش هوش صاحبی کورمین و بوخانه دنیایی حالا کوش و هوش صاحبی  
 اولان طالب و مسترشدن خالی کوروب اول شیخ کامله و ناصح فاضله ای بوخلقه  
 پند و نصیحتلر ایلدیجی و بوناسه صبت و صدابره علم و معرفت سو یلدیجی بوخانه  
 عالمده شمدی برکوش هوش صاحبی بیدار کسه بوق و جاهل و غافل اولقدرد  
 چوقدر که عالم انلرک ظلمت غفلتله شب تاریک کبی اولمش وانلرک جهل و حرافتی  
 ظلمت شب کبی عالمه طولمشدر پس سن بویله شب غفلت زماننده برکوش هوش  
 صاحبی بیدار دل کسه بوق ایکن بوخانه مسجد ایچره کیمک ایچون چالوب چاغرسن  
 و نیچون بوقدر فریاد ایلدوب باغرسن اول مطرب الهی و مرشد ربانی بوکونه  
 اعتراض ایلین کسه به بویله جواب و یروب دیرای بوقصر و سرای الهی که  
 مسجد در بیت الله اولدیغی اعتباریله بزم جان واقع اولدی وانک خلکی کیمیا کبی  
 کلدی بن وجودم مسنی آشفه و بوقر و حرکت ایلک طریق اوزره گاهی پست  
 و گاهی بلند و گاهی نرم و گاهی تیرسوز سوزیلک طریق اوزره تا ابدی انک کیمیا  
 اوزره اورورم و آند بوخدمتی ادا ایلک ایچون مقیم و معتکف اولوب طورورم تا کم  
 بونجین سحرور چالمقن و خواب غفلتله خفته اولان خلقی ایقاظ قیلقدن حق تعالی  
 حضرتلرینک رحمت و مفقرتی و لطف و مکرمتی بحراری درافشان اولقدده و بخش  
 و عطا قیلقدده جوش و خروش کله و بکا نیچه اطفال و کرم لریله بنم بو صبت  
 و صدادن مرادم مجرد سمیع و بصیر اولان الله ایچوندر بوخسه بنم آوازمی دکلین  
 و کلامی استماع ایلین کسه لردن اوتری دکلدر بوخانه عالمده برکوش هوش صاحبی  
 اولمز ایسه ده و بنم کلامه و آوازمه بر کیمسه قوتق اورمز و کندو بی بیدار دل  
 قیلز ایسه ده بنم بو صبت و صدایی ایلکدن و بونلره بوکونه سوزلری سو یلکدن  
 خالی و بری اولمز دیر \* مشغولی \* خلقی در صفت قتال و کارزار \* جان همی  
 بازند بهر کردکار \* آن یکی اندر بلا ایوب وار \* و آن یکی در صابری یعقوب وار \*

صدهزاران خلق تشنه مستند \* بهر حق از طمع جهدی می کنند \* من هم  
از بهر خداوند غفور \* می زخم بردر بامیدش سکور ( کورمز مین خلق قتالک  
و کارزارک صفنده کردگار حضرت تلوندن اوتری همیشه جان باز اولورل و آئی اول  
ردن غائب یلوب جان عز بزل بینی انک بولنه فدا قیلورل مثلا اول برکسه بلا ایچره  
حضرت ابوب کبدر و اول بری دخی صابرلقده یعقوب کبدر نیچه بوز بیک خلق  
تشنه و مستند حق تعالی تک رضا سندن اوتری طه لوندن بر جهد ایدرل وانک  
عبادت و طاعتی بولنه کیدرل هیچ دیرل میکه چونکم حق بزدن غابدر بز بوجانی  
نیچون فدا قیلورل و بو بلالوندن اوتری صابر اولورل و حضرت حقدن اوتری  
نیچون سعی و جهد قیلورل مؤمن اولنه لور خود بونی دیمزل پس ای معترض اولان  
هم بن خداوند غفور حضرت تلوندن اوتری بو قیو اوزره انک امید ایله سکور  
اورورم یعنی بیدار کننده عقلا و سمراینده اسرار خدا اولان مطرب روحانی و عالم  
ر بانی بوبله دیر که ای بوصیت و صدانک حقیقتدن غافل چونکم بو ذکر اولنان  
خلاتک حالی بوبله در بن هم خداوند غفور حضرت تلرینک رضای شریفندن  
اوتری اول اللهمک لطف و کرمی امید ایله باب الهی اوزره سکور اورورم ولله  
وفی الله خلقی بیدار قیلورم اگر بنم آوازمی ایشیدوب بیدار اولورل و قوت و غدای  
معنوبدن روز آخرت ایچون اکل و بلع قیلورل ایسه یارنکی کونده قوت بولورل  
و سیر اولورل و اگر بنم آوازم واسطه سیله بیدار اولزل و خواب غفلتی ترک قیلزل ایسه  
یار بن آج قالورل و مضطرب و متالم اولورل بیدار اولسندن فاند بوق و غافل و نام  
قالسندن هم ضرر و زیان بوقدر بلکه بونک مقابله سنده بکاجر جز بلی حضرت  
غنی مطابق و بر و بنی غنا و سعادت مرتبه سنده اول ایر کورر \* مشوی \*

مشتری خواهی که از وی زبری \* بهر حق که باشد ای جان مشتری \* می خرد  
از مال انبانی نجس \* می دهد نور ضمیر مقبوس ( مشتری استر مین که اندن  
التون ایله سن و متاعی اکا و پرو بانندن ثنی بی قصور اخذ ایده سن بوبله بر مشتری  
استرایسک حضرت حقدن ایوای جان و دل چن مشتری اولور اصلا حضرت  
حقدن ایو مشتری اولمز عاقل اولان مالی و نفسی انک یوانده بذل ایدوب  
انک مقابله سنده ملک جنتی آور و حق سبحانه و تعالی مؤمن قولرینک نفسی  
و مالر بنی اشترای قیلور و مقابله سنده جنت ملکینی انلره من و برر کما قال الله تعالی  
فی سوره التوبه ( ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة )  
بو آیت کریمه نیک تفسیری جلد اولده عرب بادیه نشین حکایه سنده \* در پذیر  
از فضل که الله اشتری \* بیتک شرحنده دخی و بعض مواضعده مرور ایله بدر  
اول غنی اولان خدا سنک مالکدن نجس اولان بر طغر جق آور اقتباس اولمش بر نور



ضمیر و بر ضمیره منسوب نور و پردیگ دخی وجه در ضمیر یده اولان یاو خدت  
اولق ونسبت ایچون اولق جاژدر مقنبت کسر یایله صیغه فاعل اوزره او قنقدن  
قنق یایله صیغه مفعول اوزره او قنق فهمه اقر بدر بو تقدیر اوزره نجس قنق چمله  
او قنور یعنی حق سبحانه و تعالی شول غنی و کریم اولان مشترک بدر که سنک مالک کن  
ونفس کن بر نجاست طغر جفنی الور وانک مقابله سنده مشکوئیه بو بدن اقتباس  
اولنش بر نور ضمیر و بر و سنک خانه درونکی روشن و منور اولق مرتبه سنه  
ایر کورر \* مثنوی \* می ستاندان پنج جسم فنا \* می دهد ملکی برون از وهم ما \*  
می ستاند قطره چندی زاشک \* می دهد کوثر که آرد فندر شک \* می ستاند آه  
پرسودا و دود \* می دهد هر آه را صد جاه و سود (خدای تعالی حضرت لری  
یوفانی اولان جسمک یعنی آور یعنی بویوز پاره سی کبی جامد اولان فانی جسمی  
خریدار اولور انک مقابله سنده بزم وهم و ادراکزدن خارج بر ملک کبیر و بر که  
(مالاعین رأی و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر) حدیثک موجبه آنی  
بر کوز کور ممس و بر قولق ایستمش و بر بشرک قلبنه انک خیالی و تصویری  
خطر لری مرور ایتمشدر اول کریم و رحیم اولان پادشاه کوز باشندن بر قاج  
قطره لری آور وانک مقابله سنده شول آب کوثری و بر که قند اکار شک کتورر  
و شهد و شکر انک لذت و حلاوتی قننده لذتی و حلاوتی بتورر وانی شارب  
اولنرک درونی نیچه سرور و نشاط و ذوق و انبساط کلرنی بتورر اول رحیم و دود  
اولان خند پرسودا و پردود اولان آهی آه ایدیمی و ناله قیلیمی قوللرندن الور  
هر بر آه و هر پردود سیاهه صد جاه و صد نفع و سود و بر و وافر آهی اولنلری  
خلت و قربت مرتبه سنه ایر کورر \* مثنوی \* باد آهی کابرا شک چشم راند \*  
هر خلیلی رابدان او اه خواند) شو بر یاد آه که اشک چشم ابری اتی سوردی  
و کوزلرن قطرات سرشکی یا غدر مغه باعث اولدی تحقیقا خدای تعالی حضرت لری  
حضرت خلیله اول سببیه او اه او قودی ته کم سوره تویه ده اول حضرتک حقنده  
بیوردی (ان ابراهیم حلیم او اه) و دخی سوره هودده بیوردی (ان ابراهیم لاواه  
منیب) او اه زیاده آه و او ایدیمی کسه به دیرل یعنی تحقیقا حضرت ابراهیم علیه  
السلام حلیم و چوق تاوه ایدیمیچدر چونکم حق تعالی خلیلی او اه لکله توصیف  
ایدوب مدح ایلدی عاشق و سالک اولنره دخی اغلق و آه و او ایدیم و منیب  
اولق لازم کلدی \* مثنوی \* هین درین بازار کرم بی نظیر \* کهنها  
بفروش و ملک نقد کیر \* ورتراشکی و ربی ره زند \* تاجر ان اندی ارا کن سند \*  
بس که افروزدان شه نشه بختشان \* می ستاند که کشیدن رختشان) آگاه اول  
بو کرم و بی نظیر اولان بازارده اسکیلری صات و نقد و جدید اولان ملیکی طوت

یعنی بوفرسوده و کهنه اولان مالی و ملکی و نفسی حضرت حق یولنده بذل ایت  
وانک مقابله سنده ملک نفدی اخذ ایت و اگر سنک یولکی برشک و بر ریب اوره  
وسکاره زن اوله اول حینده تاجران معنوی اولان انبیای عظام علیهم السلامی  
کندی که سنده ایله کور که انلر بویولده نفع و سود بولدیلر و بذل ایلد کوری  
اشیاء مقابله سنده حضرت حقن دنیوی و اخروی نه عزت لرونه کونه سعادت لردیلر  
چوننکم بونلر بویولده ضرر و زیان ایلدیلر سن دخی قلبکدن شک و شبهه بی  
کیدروب بونلرک یوانه کیت و ملک کهنه بی حضرت حقه بیع ایت که اک مقابله سنده  
ملک کیر بوله سن و نقیم بی نظیره و اصل اوله سن کور که اول شاهنشاه انلرک بیعت  
و دولتنی شول قدر چوق زیاده ایلدیکه طاغیر انلرک رختنی چکمه که قادر اولمز و عقلملر  
انلرک علو شاننی و رخصت مکاننی ادراک قیلر و الله دین بیانده فالر و حق یولنده محنت  
و ریاضت چکن فضل الهیدن محروم اولمز دنیاده و عقبا ده بردولته ایر که سلاطین  
جهان انک دولتته ایرمدی و اکارشک ایدرلر وانک خدمتته و زیارتته کیدرلر  
نته کم حضرت بلال رضی الله عنه بر بنده ایکن احد احد دیمکله فرخنده اولدی  
و حق یولنده ریاضت و بلایه صبر و تحمل ایتمکله کور صکره دنیوی و اخروی نقدر  
دولت و سعادت بولدی

﴿ قصه احد احد کفتم بلال در حرم حجاز از محبت مصطفی علیه الصلوٰة ﴾  
﴿ و السلام در آن چاشتگاهها که خواجه اش از تعصب جهودی بشاخ ﴾  
﴿ خارش میزد پیش آفتاب حجاز ﴾

بوسرخ شریف بلال حضرت تلوینک حجاز و لایتنک حرارتنده حضرت مصطفی  
علیه السلام محبتدن اوتری احد احد دیمه سنک قصه سیدر شول قوشاق  
و قتلنده که انک خواجه سی جهود لک تعصبندن اوتری آتی شاخ خارله یعنی بر خار  
اغجیله حجازک آفتابی اوکنده اورردی و اکا احد احد دیمه واحد دیننه میل ایله  
دیو چوب خار ایله دو کوب اوزرینه اورردی ﴿ چنانکه از زخم خار خون از تن  
بلال رضی الله عنه بر می جوشید از واحد احد می جست بی قصد او ﴿ انجلین که انک تن  
مبارکته خارله اورردی خارک زخمدن قان بلال حضرت تلوینک تن مبارکندن قیناردی  
و هر اوردجه بدن شریفندن قان روان اولوردی اول بلال رضی الله عنه هدن  
احد احد دیمک صحراردی انک قصد بسز یعنی اختیار بسز انک دهانندن احد احد  
دیمک چقار و ظهور ایلردی ﴿ چنانکه از درد منندان دیگر ناله می جهودی  
قصد زیر از درد عشق منلی بود ﴿ انجلین که اندن غیری درد مندلردن  
هم بی قصد و اختیار ناله صحرار کذلک حضرت بلال دن هم بی قصد و بی اختیار

احدا حد دینک صیحر ایوب دهانندن طشره چقاردی ز برا درد عشقندن مملواولمش  
 واحدواحدک محبتله طولمش ایدی (کل اناه یترشح بمافیه) موجنبجه انک درد  
 عشقله مملو اولان اناه وجودندن احد واحد دینک ظهوره کلوردی \* اهتمام  
 دفع درد مدخل خار را نبود و همچون سحره فرعون و جرجیس و غیرهم ممالی بعد  
 و لایحی \* دردک دفعی اهتمامنه خار ایچون مدخل اولدی یعنی بلال رضی الله  
 عنه حضرت بلالین درد عشقی دفع ایلک اهتمامنه خارک مدخلی اولدی بومعنا ده  
 جائزدر کندی وجودندن دردخاری دفع ایلک اهتمامنه بلال رضی الله عنہک  
 مدخلی و اختیاری اولدی و کندی وجودندن دفع ایلکه اهتمام قیلدی و اول  
 جهوده تابع و مائل اولدی فرعونک ساحر لر ی کبی کندی الل ربی و یا قلربی قطع  
 ایلک کی دفعه اهتمام قیلدی بوی اختیار (آمناب رب العالمین رب موسی و هارون)  
 دیدیلر دخی جرجیس پیغمبر کبی کندیکن قتل اولمشکن دفعه اهتمام قیلدی و خلقی  
 ایمانه دعوت ایلکن قتل قور قوروسندن اوتری معرض اولدی بلکه کافر ل آتی  
 حرب شدید ایله دو کوب اولدرد کچه اول بنه حیات بولدقده انلری دین و ایمانه  
 بالضروری دعوت ایلدی و بونلزدن غیردی دخی لایعد و لایحی قیلندن جان باز  
 و سر باز عاشقلر چوقدر بلال حضرت لری دخی کندی وجودندن دردخاری دفع  
 ایلمسکن اهتمامنه مدخل طوتمبوی بی اختیار احدا حد دردی ننه کم نظم شر بفسده  
 دخی قصه سی مفصل و مشروح اولمشدر \* مشوی \* تن فدا ی خار میگردان  
 بلال \* خواجه اش میرز برای گوشمال \* که چرانویاد احمد می کنی \* بنده  
 بد منکر دینی منی ( اول بلال حبشی رضی الله عنه تن مبارک کنی خاره فدا ایلدی انک  
 خواجه سی ایسه گوشمال و نادی بدن اوتری آتی دو کردی و دیدی که نیچون سن  
 یاد احمد ایلرسن و ندن اوتری احدا حد دیوسو بیلرسن ای بنده بد بنم دینه منکر سن  
 اگر سن احدا حد دینکن و دین احده اقرار و تصدیق ایلکن رجوع قیلن و بنم  
 دینه مائل اولمز ایسک بوچوب التئده اولمک مقرر در دیدی بلال حضرت لری مقدا  
 امیه بن خلف نام یهود ینک بنده سی ایدی چونکم حضرت بلال بن ریاحک  
 حضرت احده محب اولدیغنی و اکا ایمانه کلدیکنی و تصدیق و اقرار قیلدیغنی بیلدی  
 اکا جور و جفاری زیاده قیلدی هر بار جور و جفایی اکا رجوع ایلسون دیوز یاده  
 ایتدیکه انک عشق و محبتی زیاده لک بولدی (بیت) آنجا که منتهای کمال ارادتست \*  
 هر چند جور پیش محبت زیادتست \* مشوی \* میرز اندر آفتابش او بخار \*  
 او احد می گفت بهر آفتخار \* تا که صدیق آن طرف بگذشت نعت \* آن احد گفت  
 بکوش او برفت \* چشم او پر آب شد دل پر عنا \* زان احمدی یافت بوی آشنا )  
 اول جهود آفتابک حرارتنده اول بلال رضی الله عنہمی شاخ خار ایله اورردی



اول بلال افتخاردن اوتری احد پردی و دو کلد کچه احد احد دمسـیله افتخار  
ایلدی حتی که بر کون ابو بکر صدیق رضی الله عنه اول طرفدن علی الفور  
حرارتله کچدی اول احد دیمکک انک قولاغنه دکدی و اول دردوسوزله احد  
احد دیمککی کوش ایتدی اول ابو بکر رضی الله عنهم چشم مبارکی اشکله  
پراولدی و کولکی عنا واضطرابله طولدی زیرا اول احد دیمکدن آشنارایحه سن  
بوادی و اول احد احد دینهک حضرت حقه آشننا اولدیغنی بیلدی و انک ناله  
و صداسندن اکا آشناتی رایحه سی کلدی \* مشوی \* بعدازان خلوت بیدیش

پندداد \* کز جهودان خفیه می دار اعتقاد \* عالم السمرت پنهنان دار کام \*  
کفت کردم توبه پیشت ای همام ( اندنصکره ابو بکر رضی الله تعالی عنه حضرت تبری  
اول بلالی خلوت کوردی و بر کون تنها بوادی اگاپند و نصیحت و پردی بویله  
دیو که اعتقادی جهودلردن خفیه طوت و ایمان و عرفانکی اول بی دینلردن سر  
و پنهنان ایله حق تعالی حضرت تبری عالم السر و الخفیاتدر کامی کز او طوت یعنی مراد  
و مقصودی پنهنان ایت حضرت بلال حبشی رضی الله عنه چونکم صدیق اکبر  
حضرت تیرندن بو کلامی استماع ایلدی اگایدی سنک او ککده ای همام توبه قیلدم  
و ایمانی و عرفانی بونله افشا ایلمکدن رجوع ایتدم توبه اولسون بردخی بویله  
سو بیلیم و بوسری اول نامحرمله افشا ایلم دیدی \* مشوی \* روز دیگر

ازبکه صدیق تفت \* آن طرف از بهر کاری می رفت \* باز احد بشنید و ضرب  
زخم خار \* بر فروزید از دلش سوز و شرار \* باز پندش داد باز توبه کرد \* عشق  
آمد توبه او را بخورد ) بر غیر کونده ار کندن صدیق حضرت تبری حرارتله اول  
طرفه بر کاردن اوتری کندی و حضرت بلال رضی الله عنهم مضر و اولدیغنی  
محلله جانبدن کذرا ایتدی کبر و احد دیمکی اشدی و خار زخمنک ضربنی کوش  
ایتدی اول حضرتنک قلبدن سوز و شرار شهله لندی و آتش حرقت و اواعت  
درون دلدن یالکندی کبر و بر کون آنی خالی بولدی اگاپند و نصیحت و پردی  
و اول بلال توبه قیلدی و افشای راز ایلمکدن رجوع قیلدی عشق کلدی انک  
توبه سنیدی یعنی اگر چه ابو بکر رضی الله عنهم پندنی قبول ایلوب اول حینه  
احد احد دیمکدن و سر درونی افشا ایلمکدن توبه ایلدی لکن فی الحال عشق  
کلدی و سلطان محبت اکاملط اولدی فی الحال انک توبه سنی یدی و ز بنهار  
بردخی توبه ایلدی \* مشوی \* توبه کردن زین غلط بسـی ارشد \* عاقبت  
از توبه او بیزار شد \* فاش کرد اسپردن رادر بلا \* گای محمد ای عد و توبها \*  
ای تن من وی رله من برزتو \* توبه را کچجا باشد درو \* توبه رازین پس زدل  
بیرون کنم \* از حیات خلد توبه چون کنم ) بونمطدن توبه ایلمک چوق اولدی

و بواسطه اوزره بت و رجعت دیوسو بلك وافر كلدی عاقبة الامر توبه دن  
 توبه قیلدی آخر کار سرفی قاش ایلدی و تنی بلا به اصمردی بو به دیو که ای محمد  
 ای توبه لک عدوسی یعنی عاشق لک توبه سنی صیجی وازاله قیلجی محمد مصطفی  
 علیه السلام ای بنم تم وای بنم طهرم سندن پردر توبه نك انده وسعتی چن اولور  
 یعنی بنم تم و درونم سندن و سنك عشق کن بر مرتبه طولش و مالا مال اولمشدر که  
 توبه نك اکا صفغه محالی اولماز و سنك عشق و محبت کن غیر ی برشی کلسه بنم  
 وجود مده بر بولماز توبه بی بوندن صکره کوکلدن اخراج ایلرم حیات خلدن  
 نیجه توبه ایلرم سنك محبتک خود عیش ابد و حیات مخلددر حیات ابدی و عیش  
 سرمدیدن عاشق نیجه توبه ایلسون و محبوب جان بخشیدن رجوع ایلدم دیونه  
 لسانله سو یلسون عاشقه بویله سو یلدکن ترک جان و تن ایلک آسان کلور

✽ مثنوی ✽ عشق قهارست و من مقهور عشق \* چون شکر شیرین شدم  
 از شور عشق \* برک گاهم پیش تو ای تندباد \* من چه دانم که بجا خواهم فدا (عشق  
 قهار در وین انک مقهوری یم یعنی بلال حبشی حضرت تبری دیدی عشق بر غالب  
 و قهار در وین انک مغلوب و مقهوری یم عشق شوریدن شکر کبی شیرین اولدم  
 یعنی عشق و محبتک شور شدند بدن مرارت کیدوب خلوت معنی و اطافت روحانی  
 بولدم و شهد و شکر کبی شیرین و لذت اولدم ای تند باد کبی اولان عشق بن سنك  
 او ککده صمان چو بیام بن نه یلور مکه فنده دوشرم بن سنك دست تصرف کده  
 بی وجود و بی قدرتم تدبیر هر وجهه سنکدر ✽ مثنوی ✽ کره لالام  
 کر بلالام می روم \* مقتدی آفتاب می شوم ) اکره لالام اکر بلالام ایلرم سنك آفتاب که  
 مقتدی اولورم عشقک آفتاب بدن مراد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه  
 و سلمدر و خطاب عشقه در یعنی ای عشق و محبت و اکر بنم اسم بلال و جسم مانند  
 هلال ایسده سنك آفتاب اولان حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلمه مانند ماه  
 مقتدی و تابع اولورم و اول شمس فلکک عشق و محبتندن قر کبی نور استفاده  
 قیورم و همیشه اکا پیرو او اورم ✽ مثنوی ✽ ماه را با زفتی وزاری چه کار \*  
 در پی خورشید پوید سایه وار ) ماهک زفتک وزار یلکله نه کاری واردر سایه  
 وار خورشیدک اردنجه یلر یعنی ماهک جسمات و نجافته کاری اولوب بلکه  
 انک کاری سایه وار خورشیدک اردنجه بلك اولدیغی کبی بن ماه فلک محبتک دخی  
 کاهی هلال کبی ضعیف و نحیف و کاهی بدر کبی جسم و لطیف اولسه یله کارم  
 بو قدر بلکه بنم کارم اول خورشید حقیقتک و آفتاب فلک معنوی نك سایه سی کبی  
 اردنجه کتک و ماه کبی اندن نور استفاده ایتکدر ✽ مثنوی ✽ با قضا هر کو  
 قراری میدهد \* ریش خند سببت خود می کنند ) قضای حق هر شول کسه که

برقرار و برر کنديک سبلته ريش خندايلر صقاله و بيغه كولمک استهزادن کيا به در  
 يعني حق تعالينک قضا سانه هر شول کسه که برقرار و کنديک تدبيرنه اعتماد دور آينه  
 استناد ايدوب برحالت اوزره کنديسيني ثابت قدم اولق مرتبه سانه ايرکورر  
 اول کسه في الحقيقه کنديک بيغه و صقالته کول و کندي کندي به استهزا ايلر  
 زيرا تدبيرک تقديره فائده سي اولمز و عاقل اولان کسه فضايله مقابله قتلز  
 ﴿ مشوي ﴾ برک کاهي پيش باد آنکه قرار \* رستخيزي و آنکه هاني عزم کار)  
 باداو کند. بر برک کاهي اندنصکره قرار و بوهرکز ممکن دکدر قضای الهی  
 بادصصر کبي و قلب آدمي برک کاه و يادشت و صحرا ايجره بر پر کيدر بادصصر  
 برک کاهي و پري نيجه تحويل و تغليب ايلرسه قضای الهی دخی قباي ائک کبي تغليب  
 و تحويل ايلر کما قال عليه السلام (القلب کر يشة في الفلاة تغلبها الرياح ظهر البطن)  
 پس برک کاه کبي اولان قلب آدمينک بادتنه قضا او کند. قراری اولمز رستخيز اوله  
 اندنصکره عزم کار بونی خود کسه قتلز زيرا قيامت کونی کار کونی دکدر بلکه  
 ناس اول کونده سکران اوله ل واکثري مست و مدهوش قاله ل کما قال الله تعالى  
 (وترى الناس سکران و ما هم بسکران) پس قضای الهی روز رستخيز کيدر  
 چونکم ظهور ايليه کاره عزم ايلک باطل او اور ﴿ مشوي ﴾ کر به در انبانم  
 اندر دست عشق \* يکدمي بالا و يکدم پست عشق \* او همی کرد اندم بر کرد سر \*  
 نه بزير آرام دارم ني زير) مثلا عشق الله طفر جق ايجره کر به يم بر دم عشق  
 بالاسنده يم و بر دم پست عشقم او بني باشي اطرافنه طواند در نه آتده آرام طوزم  
 نه اوستده بو يتلر عاشقک حالتي تمثيل و تصوير ايلک طريقي اوزره ديتاش و عشق  
 بر قوی مرده و عاشق طفر جق ايجره اولان کر به به تشبيه قيلمشدر نه کم حضرت  
 بلال کندي حالتي تمثيل ايدوب پور زر بن عشق الله في المثل بر قوی مردک  
 الله طفر جق ايجره اولان کر به ضعیف کبي يم بر دم عشق بالاسنده يم و بر دم دخی  
 پستنده ام اول عشق بني باشک اطرافنه دوندر نه کم بر قوی کسه انبان ايجره  
 اولان کر به بني باشک اطرافنه دوندر بن ضعیف انبان ايجره اولان کر به ضعیف  
 کبي نه بالاده آرام طوتهرم و نه پستنده و نه اعلا ده قرار ايدرم نه سفليده نه کم کر به  
 بيجاره انبان ايجره بي قرار و آواره اولوب اعلا ده و اسفله آرام طوتمز و بالا و پستنده  
 قرار ايتز ﴿ مشوي ﴾ عاشقان در سيل تند افتاده اند \* بر قضای عشق دل  
 بنهاده اند \* همچوسنک آسما اندر مدار \* روز و شب کردان و نالان بي قرار \*  
 کردش بر جوی جوان شاهدست \* تانه کويد کس که آن جورا کداست)  
 عاشق در في المثل سيل تنده دوشمشدر در عشق قضا و حکمی اوزره کول قوشملدر  
 يعني عشق بر سيل تند کيدر عاشق اول قوی و تند اولان سيله دوشن وانک مقضا سانه



و حکمنه کوکل قویان کسسه کبدر پس عاشقلمر عشقك قضا سانه کوکل قومش لمر  
 و رضاو یرمش لردر بونلمنارده اولان دکرمن طاشی کی کبجه و کوندز بی قرار  
 دونجی وناله قیلجیدر اول سنك آسیانك کردشی جوی جول اوزره شاهددر  
 تاکسه دیمه که اول جورا کددر جوی جویان جوی جونك جهیدر جوی جو  
 وصف ترکیدر جوی دبلجی و ایرمق طلب ایدجی مناسبه اصلنده جوینده  
 جوی ایدی ترکیب اولتوب جوی جو اولدی و جعی جوی جویان کلدی یعنی  
 سنك آسیانك دور و حرکتی ایرمق طالبی اولنله وانك نه فعلده اولدی یعنی بیلک  
 دیلینله دلیل و شاهددر تا کم جویندگان جو دیمه به لکه اول ایرمق را کد  
 وثابتدر کذلک عاشقك وجودنك کردش و حرکتی جوی عشق طالب اولنله شاهد  
 و شان عشق بیلک استینله دلیلدر تا جویندگان جوی عشق اولنله دیمه به لکه  
 جوی عشق و محبت برقرار اوزره را کد وثابتدر بلکه عاشقك وجودنده اولان  
 دور و حرکتی کوردکلرنده بیله لکه عشق نوبتو جاری اولقده و عاشقك وجودنده  
 کونا کون تصرف قیلقده در \* مشوی \* کرمی بینی تو جورادر کمین \*

کردش دولاب بیرونی بین ) اگر سن کمینده اولان جوی کوریه سن بیرونده اولان  
 دولاب کردشی کور یعنی اگر سن کمینده اولان جوی عشق و شوقی کورمز ایسک  
 بیرونه منسوب اولان چرخ کردشی کور و آنک همیشه دور و حرکت ایلدیکنه

نظر ایرکور \* مشوی \* چون قراری نیست کردون را ازو \* ای دل اختر  
 وار آرای مجو ) چونکم کردونک اول جوی عشق ن برقراری بوقدر ای دل  
 اختر کی هم سن برآرام استمه یعنی بوافلاک تسه نك عشق و شوقندن اوتری برآن  
 قراری بوقدر همیشه بونلمر عشق و شوقیه دولاب کی دونمکده و دور و حرکت  
 قیلقده درزل ای کوکل هم سن اختر کی اولوب برآرام استمه بلکه سن دخی فلک  
 دوار و اختر نوار کی برآن و بر ساعت قراری تیوب حرکت شوقیه ایله دور و حرکت  
 ایله دیمک اولور اتفاق حکما بونک اوزرنه در که افلاک حرکتی حرکات شرقیه در که  
 هر برفلاک وجودنده مدبر اولان عقل مافوقنده اولان فلکک نفسنه و عقلنه  
 عاشقدر و حقیقتده بوجهل سی حضرت حقه عاشقدر پس بونلمر دور و حرکتی  
 فی الحقیقه حرکات شوقیه اولور و بونلمر عشق و شوقیه دونوب همیشه بوبله

دور و حرکت قیلور \* مشوی \* کرزنی در شاخ دستی کی هلد \* هر کجا پیوند  
 سازی بکشد ) اگر فرضی برشاخه ال اوره سن عشق سنی چن قورهر قنده  
 پیوند دوزه سن قیبار و قطع ایلر یعنی ای عاشق فرضا اگر سن عشق ن خلاص  
 اولتی ایچون شاخلردن برشاخه تمسک ایدوب الیکه آنی محکم طوتسک عشق  
 سنی چن قورهر نیبه اتصال ایلده سن و پیوند دوزه سن لابد آنی قطع ایلر و سنی

همان کندی ز بونی و مغاوبی قیلور ❖ مثنوی ❖ کریمی بینی توندور قدر\*  
 در عناصر جوشش و گردش نکر\* زانکه گردشهای آن خاشاک و کف\* باشد از  
 غلبان بحر باسرف\* یادسر کردن بین اندر خروش\* پیش امرش موج دریا  
 بین بچوش) اگر سن قدرک تدویری کورهنر ایسک عناصرده اولان جوشش  
 و گردش نظر ابله زبرا اول خاشاک و کفک گردشگری باسرف اولان بحرك غلبانندن  
 اولور بادی سرکردان خرو شده کور انک امری قتنده موج در یایی جوشده  
 کور خاشاکا کدن مراد خاک و کفدن مراد نار اولور و بو پینلرده عناصر ار بهه  
 ذکر اولنش اولور و بحر باسرفدن مراد عشق الهی اولور و قدر و قضای الهینک  
 صورت تفصیلیه سی اولور و قدر محبت ذاتیه نک مظاهر محبت ازلی اولان اشیا  
 اوزره اجالا و تفصیلا حکمندن و تأثیرندن عبارت اولور و بوافلاک تسعه ده  
 اولان دور و حرکت تقدیر الهینک تدویری ابله اولور اگر سن قضا و قدرک بوافلاکی  
 دوندرسی کور میه سن و بونک دور و حرکتک تقدیر الهیدن اولدیغنی بیلکه  
 قادر اولیه سن بو عالم سفلیده عناصر از بهه نک وجودنده اولان گردش و جوشده  
 نظریله زبرا که اول خاشاک مشابه سنده اولان خاکک گردشگری یعنی تبدیل و تحویل اولمیری  
 و کونا کون معادن و نباتاتی اخراج قیلیری و کذلک کف مشابه سنده اولان ناریک و حرارتک  
 گردشگری باسرف اولان بحر محبت ازلیه نک جوشش و غلبانندن اولور و بونلرک وجودی  
 و ظهوری فاحییت از اعرف قولنک مدلولی اولان محبت ذاتیه دن وجوده و ظهوره کلور  
 یادسر کردانکه عناصر از بهه دن بریدر اتی دخی بحر محبتک هوا سیله خرو شده  
 کور اول بحر باسرفک امری او کتنده عناصر از بهه دن بری دخی که موج در یادر  
 جوشده کور الحاصل عناصر از بهه نک هر بریسی دریای محبت ذاتیه نک خس  
 و خاشاک کیدر دریا اوزره اولان کف و خاشاکک دور و حرکتی در یادن  
 اولدیغنی کبی بو عناصر از بهه نک دخی جوش و خروشی و دور و جنبشی بحر محبت  
 ذاتیه دندر که سرفا حییت بونلری بویله جوش و خروشه کنور ❖ مثنوی ❖  
 آفتاب و ماه دو کا و خراس\* کرد میگردند و میدارند پاس) آفتاب و ماهتاب  
 ایکی خراس کاو بدر اطرافی دولانورل و حفظ طوتورل خراس اسب و استر و بقر  
 و خردوندردی دکر منفدیرل اصلنده خراسیاب ایدی ابتدا آتی خر دوندرد بکیچون  
 صکره تخفیف اولوب خراس دیندی و حیوان دوندرد یکی دکر منه اطلاق اولندی  
 بو بیتده آفتاب و ماهتاب ایکی دکر من کاونه و فلک دخی خراسه نشبیه قیلندی  
 و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که بو آفتاب و ماهتاب ایکی دکر من کاوی کیدر  
 اطرافی دولانورل و نورانیتریلیه حفظ و حیایت ایدرل ❖ مثنوی ❖ اختران هم  
 خانه خانه میدوند\* مر کب هر سعد و نحسی میشوند) اخترل هم خانه خانه یلرل  
 هر سعد و نحسک مر کبی اولورل یعنی اختران کردون هم بر بردن بر آخر برجه

کیدر لر باذن الله هر بر سعد و نحسک صر کبی و مظهری اولور لر و گاه نحو سنی  
 و گاه سعادتق تقدیر الهی ایله اظهار قیلور لر \* مشوی \* اختران  
 چرخ کر دورندهی \* وین حواسک کاهلند و سست بی \* اختران چشم و کوش  
 و هوش ما \* شب بجا اند و بیداری بجا \* گاه در سعد وصال و دلخوشی \* گاه  
 در نحسی فراق و بیهشی ) اختران چرخ اگر چه هی کشی دور در لر بوسنک  
 حواسک کاهلار و سست بی زدر که انلرک نحو سست و سعادتق و دور و حر کتق بیلکه  
 قادر اوله مز بومعنی دور دالک ضمیمه بعید معناسنه اولدینق و مصرع ثانی  
 استفهام اولدینق اوزره در اما بوندن اولی اولان معنی اولدر که دور دالک فکحه سیله  
 اوقتوب دائر معناسنه اوله و مصرع ثانی به استفهام انکاری معناسی و بریلوب  
 بو تقدیر اوزره معنی بویله دیک اولور که هی کشی آگاه اول بو چرخ کردونک  
 اخترلی روز و شب اگر بر جردن دائر اینه و بوسنک حسلرک هم کاهلار و سست  
 بر لیدر بوسنک حواس خسته ظاهرک و حواس خسته باطنک هم روز و شب اختران  
 کردون کبی دور ایدینلر و بر مر تبه دن بر مر تبه سیه سیر ایدینلر در بزم هوشمز  
 و کوشمز و چشمز اخترلی کور کیمجه قنده در لر و بیدار اولدقده قنده در لر معنی  
 بو حواس خسته ظاهره دن هر بریسی کیمجه اولوب خوابه وارد قده کندی  
 خانه لر دن کیدر لر و عالم خیالی سیر ایدر لر و کوندز اولوب بیدار اولدقده یته  
 هر بریسی کندی خانه لر یته کیدر لر و هر بریسی اختر کبی بو گونه دور و حرکت  
 قیلور لر گاه اولور که وصال دل و خوشلق وقتنده سعادت گاه اولور که  
 فراق و بی هسلاک نخستنده اولور یعنی اختران کردون گاهی نحو سستده و گاهی  
 سعادتده اولدققرلی کبی حسلری دخی گاهی نحو سستده و گاهی سعادتده  
 اولور لر هر گاه که دل خوشلقده و کندیلره ملایم ولذیذ کلان حالتده اوله لر انلره  
 نسبت سعادتده اولق کیدر لر و هر بار که رحس کندی به ملایم و نافع اولان حالتدن  
 بعید و جدا اوله و یا یهوشلقده قاله انلره نسبت بو حالتلر نحو سست کبی اولور پس  
 بو حواس ظاهره و حواس باطنه هم بو اعتبار اوزره گاه وصال دلخوشلق سعادتده  
 اولقدن و گاهی فراق و بیهوشلق نحو سستده گرفتار کلکدن خالی اولمز پس انفس  
 دخی آفاقه مطابق کادی و آفاقک احوالی نیجه مختلف ایسه انفسک دخی احوالی  
 انک کبی مختلف اولدی \* مشوی \* ماه کردون چون درین کر دید نسبت  
 \* گاه تاریک و زمانی روشنست \* که بهار و صیف همچون شهردوشیر \* که سیاست  
 گاه برف و زمهریر ) ماه کردون چونکم بودونمکده در گاه تاریک و بر زمان روشنست  
 یعنی ماه کردون دخی بزم حسلر بزم کبی مختلف الاحوال اولقدن و گاهی نقصان  
 و گاهی کمال بولقدن خالی دکلدن کور که گاهی مختلف اولوب تاریک و ظلمتانی



اولور و گاهی انجلاور و شنبالی بولوب عالی منور قیلور و گاهی ذاته نقصان  
 کلوب حین محافده نجف و نزار اولوب هلال اولور و گاهی کتدکچه زیاده اولوب  
 بدر کامل اولور پس تبدل و تغیردن بر دم خالی اولمز کذلک بو عالم هم فصول  
 اربعه دن خالی دکلدرد کور که گاهی بهار و گاهی صیفدر شهید شیر کبی احلی والذدر و اوچ  
 دخی فصل بهار و اوچ آیدخی فصل صیف شهیدانله شیر کبی احلی والذدر و اوچ  
 آیدخی فصل خربفدر که مرکتوب کیدر و اوچ آیدخی فصل شتادر که برف  
 وزمهریک سیاستکاهدرد که برودت هوا و برف و یخ و شدت شتاد حیوانه و نباته سیاستکاه  
 کیدر \* مثنوی \* چونکه کلیات باش اوچه کوست \* سخره \* و سجده کن  
 چوکان اوست \* تو که یک جزوی دلازین صد هزار \* چون نباتی پیش حکمش بی  
 فرار \* چونکم کلیات اول خدانک حکمی اوکنده طوب کیدر زبون و سجده کن  
 چوکان اودرای کوکل سنکه بو صد هزاردن بر جزو سن سن انک حکمی اوکنده  
 نیجه بی قرار اولیه سن یعنی چونکم بو افلاک تسعه و عناصر اربعه و مواید ثلاثه  
 بالکایه اول خدانک حکمی اوکنده کوی کیدر وانک چوکان امر نه و نواضا سنه  
 بو جله سی سجده ایدیجی و مغلوب وزبون اولجیدر ای کوکل بو صد هزار اولان  
 موجود اندن و نیجه بوزیک اولان مخلوقاندن سنکه بر جزو سن انک حکمی  
 اوکنده نه حاله بی قرار اولیه سن و نه کیفیتله تبدل و تغیره و اختلاف احوالده  
 قائمه سن چونکم کلیات بویله مختلف احوال اولیجق سنک کبی جزو نیک اختلافده  
 و تبدل و تغیره اولسی خود بطریق الاولی اولور چونکم قضیه بویله در پس  
 سکالازم کلور که هر وجهله کندیکی انک قضا سنه تسلیم ابله و اول نیجه مراد  
 ایلرسنه انک مرادنی اختیار ابله \* مثنوی \* چون ستوری باش در حکم  
 امیر \* که در آخر حبس و گاهی در مسیر \* چونکه در میخت بیند بسته باش \* چونکه  
 بکشاید برور بسته باش \* ای دل اول امیر حقیقینک حکمی اوکنده بر ستور کبی  
 اول کاه آخوردده حبس و گاه مسیره اول چونکم سنی میخه بغلیه بسته اول چونکم  
 چوزه یوری بر بسته اول ستور بینکه دیرل یعنی اسب و استردن و اشتردن و خردن  
 هر نه کم بنکه صالح اوله اکاستورد برل و خلاصه کلام و نتیجه مرام بویله دیمک  
 اولور که ای کوکل اول امیر حقیقینک حکمی اوکنده بر بنک کبی اول مر کب گاهی  
 آخوردده بغلو و گاهی سیر و حر کتده اولدیغی کبی سن هم اول پادشاهک حکمیله  
 گاهی دنیا آخوردده قیود دنیویه و جسمانیه ابله بسته و مقید اول و گاهی بی قید و آزاده  
 اولوب روحانیت مسیره رنده سیر و حرکت قیل چونکم سنی اول امیر بی نظیر میخ  
 طبیعتنه باغلیه و باخود بر شینه قلبکی تعلیق ایدوب حبل محبتله سنی مقید ایلده بسته  
 و مقید اول و قضایه رضا و ربوب کندیکی انک حکمته تسلیم قیل چونکم علاقه بی

قطع ایلبه و سنک باغلری حل ایندوب سنی آزاده قیلله صحر اقمده اول و آزاده لک  
 شکرنی قیل و همیشه اکا حامد و شاکر اول \* مشوی \* آفتاب اندر فلک کز میجهد  
 \* در سیه روی کسوف می دهد \* از ذنب پرهیز کن هین هوشدار \* تانکر دی  
 تویه رودیک وار ( آفتاب فلکده اکری صحرار سیاه رویلکده اکا اکری صحرامسی  
 و یا خود الله تعالی کسوف و یزدنبدن پرهیز ایله آگاه اول عقل طوت تا کم سن  
 چولمک کبی سیاه روی اولیده سن یعنی چونکم خدای تعالی حضرت تلمی سنی قیوودن  
 آزاد ایلبه صحر ایچی اول لکن راستلک و درستلک طریق اوزره اکری صحر اقمده  
 حذر ایله کور که آفتاب فلک اوزره طریق مستقیم عدول ایدوب اکری صحر ارفی الحال  
 اول اکری صحر اقمک اکا سیاه رویلکده کسوف و بریر یا خود اول اکری کتدی که چون  
 خدای تعالی انک نورنی کیدروب سیاه روی اولمق مرتبه سنه ایر کورر جلدی اولک  
 اولنه قریب \* بدز کستخی کسوف آفتاب \* شد عز از بلی زجرأت رد باب \* بیورد قلری  
 بیت شریف دخی بو مضمون مؤید اولور و بورایه مناسب اولان برقاج سوز بو بیتک  
 شرحنده مرور این شدر و عقده ذنک تحقیقی هم جلد اولک آخر نه قریب اولان  
 \* چون ذنب شعاع بدری را خسوف \* بیتک شرحنده کذر قتلشدرانده طلب اولنه  
 و بونده ذنبدن مراد کاهدر یعنی ای خورشید عالم کبی اولان آدمی ذنب و خطا دن  
 پرهیز ایله آگاه اول عقلک باشکه طوت تا کم سن دود کاهدن چولمک کبی روسیاه  
 اولیده سن زیر اهر بار که بنده برکنه ایشلسه انک قلبنده برسیاه نکته پیدا اولور  
 اگر نائب اولیوب اول کنه اوزره مصر اولور سه انک قلبنک ظلمت و سواد ی زیاده  
 اولوب انک قلبنی ظلمت و سواد احاطه قیلور کما قال علیه السلام کلما ذنب العبد ذنبا  
 حصلت فی قلبه نکته سوداء ان تاب واستغفر صقلت وان زاد زادت حتی تعلو قلبه  
 فذلکم الزان الذی ذکره الله تعالی کلابل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون )  
 \* مشوی \* ابراهم تازیانه آتشین \* می زندهش کاکچنان رونی چنین \* بر فلان  
 وادی بیارین سو مبار \* کوشمالش میدهد که کوش دار ) ابرایچون هم آتشین  
 تازیانه اوررلر اکا بویله دیو که انجیلین کیت بویله دکل فلان وادی به یاغدر بو جانبه  
 یاغدرمه اکا کوشمال و بررل بویله دیو که قولاق طوت یعنی رعده نامنده اولان  
 ملاککر سخابه آتشین اولان تازیانه برقی اوررلر وشو جانبه کیت سن استدی بکک  
 جانبه کتته دیوانی مراد الله هر نه جانبه اولور سه سائق اولورلر فلان وادی به یاغدر  
 بو جانبه یاغدرمه دیواک کوشمال و بررل و بزه قولاق طوت و سوزمن قبول ایت  
 دیو تا دیب و تهدید قیلورلر نته کم حدیث شریف بو معنایی مؤید اولور و بو مضمونه  
 شهادت ایدر قال صلی الله علیه وسلم ( ملک من ملائکة الله مؤکل بالسحاب معه  
 محاریق من نار یسوق بها السحاب حیث شاء الله ) رواه الترمذی عن ابن عباس

\* مشوی \* عقل تواز آفتابی بدش نیست \* اندران فکری که نهی آمد میست  
 \* کژمنه ای عقل توهم کام خویش \* نایبید آن \* کسوف او پیش ( ای سالک  
 سنک عقل بر آفتابیدن زیاده دکلد رش-ول بر فکرده که نهی کلدی طورمه ای  
 عقل سن هم قدمی اگری قومه تا کم انک اول کسوفی او ککه کلیه بعض نسخنده  
 بومصرع بویله واقع اولمشدر ( نایبید آن خسوف رو به پیش ) بوتقدیر اوزره  
 معنی تا کم اول بوز خسوفی سنک او ککه کلیه دیمک او اور یعنی ای سالک سنک عقلک  
 خورشید انوردن زیاده دکلدر کور که اول کندی طریقتدن بر مقدار مخرف اولغله  
 اکا کسوف واقع اولدی سن هم کندی امر اولندیغک طریقتدن تجاوز قنطه وشول  
 بر فکرده که حق تعالینک نهی واقع اولدی اول فکرده طورمه یعنی هر نه فکری  
 نهی ابتدیشه اول فکر و اندیشه اوزره مصر اولمه و توقف قیله ای عقل سنکخی  
 هم کندی قدمی اگری قومه و امر اولندیغک طریقتدن تجاوز قیله تا کم اول  
 آفتابک کسوفی سنک او ککه کلیه وسن هم اگری کتدیگک ایچون نورک زائل اولمه  
 و خدای تعالی سنی اول کژرولک سبیلله مؤاخذه قیله \* مشوی \* چون کنه  
 کتر بودیم آفتاب \* منکسف بینی ونیمی نورتاب \* که بقدر جرم میکرم ترا \* این  
 بود تقدیر درد داد و جزا ) چونکم کنه کتراوله آفتابک بینی منکسف کوررسن ونیمی دخی  
 دخی نورانی کوررسن یعنی چونکم بو آفتاب صوربنک کندی طریقتدن مخرف  
 اولسی و خطا قیلسی کتراوله انک نصفنی منکسف و نصفنی دخی نورانی کوررسن  
 کذلک وجود انسااید . عقل دخی آفتاب کبیدر بجن امر اولندیغی طریقتدن  
 بالکلیه تجاوز قیله تمام منکسف اولوب نوری قالمز اما انک خطاسی اگر کتراوله  
 و طریقتدن بر مقدار تجاوز قیله انک تجاوز ابتدیگی خطایوانه کتدیگی قدر ذاتی  
 منکسف وظلمانی و بر مقدارنی دخی منجلی و نورانی کوررسن کا نه حضرت حق  
 طرفندن بویله دیمک اولور که ای عاقل بن سنی جرمک قدر طوتم و کناهاک قدر  
 اخذ ایدرم داد و جزا . تقدیر بو اولور و عدل بونی اقتضا قیور اگر عفو و مغفرت  
 اولزایسه سینه ( و جزا سینه سینه مثلها ) حسبجه سینه مقداری جزا و یلور  
 \* مشوی \* خواه نیک و خواه بد فاش و ستیر \* بر همه اشیا سمیعیم و بصیر ) استه نیک  
 استه بد فاش و مستور هر نه ایسه دو کلی اشیا اوزره سمیع و بصیر حق تعالینک  
 بلا حاجه سمیع و بصیر اولسنک تحقیق دردنجی جلدک اولنه قریب غرض از سمیع  
 و بصیر کفتن سر خنده هرور ایلمشدرانده طلب اولنه یعنی جناب حق جل شانہ  
 بنده لینه بیورر ای بنده اگر نیک اولسون و اگر بد اولسون مس-تور و آشکارا  
 تقدیر شی اولورسه اولسون دو کلی اشیا اوزره سمیع و بصیرزد و کلیسنک احوالی  
 کورورز و هر کسک احوالی اشیدیرز و انلرک فعلنه و قولنه کوره جزا و بریز دیمک



اولور \* مثنوی \* زین کذرکن ای پدر نوروز شد \* خلق از خلاق خوش  
 بدفوز شد ) بوسوزدن ای پدر کذر ایله نوروز اودی خلق خلاقدن خوش بدفوز  
 اودی بهض نسخهدده خلاق خود واقع اولمشدر بدفوز بهره مند و خوش حال  
 معناسنهده کلور بدفوز آغزک چوره سنه دخی دینور خوش بدفوز شد بوتقدیرجه  
 خوش دهان اولدی دیمک اولور و خلاق کسر ایله اوقتمبوب قطعله اوقنور  
 اما قطعله اوقتمبوب اضافتله اوقنور سه بدفوز بهره مند و خوش حال معناسنه اولوق  
 اولی اولور تقدیر کلام بویله دیمک اولور که ای پدر بو کونه سوزدن و کهنه اولان  
 روزدن کذر ایله زیرانوروز اولدی و بیکی حالت ظهوره کلدی خلق کنددی  
 خلاقندن خوش دهان اولدی ولذت بولدی یا خود معنی خلق کنددی خلاقندن  
 خوش حال اولدی و بهره و نصیب بولدی دیمک اولور \* مثنوی \* باز آمد آب  
 جان در جوی ما \* باز آمد شاه مادر کوی ما \* می خرامد بخت و دامن می کشد \* نوبت  
 تو به شکستن میرند \* تو به بار بار دگر سیلاب برد \* فرصت آمد پاسبان از احواب برد  
 آب جان بزم جوی مزه کبر و کلدی بزم شاهمز بزم کوی مزه کبره کلدی بخت صانور  
 و دامن چکر تو به صیحچلیق نوبتی چالار تو به بی کبر و سیلاب التدی فرصت کلدی  
 پاسبانی خواب التدی یعنی آب حیات معنوی کبر و بزم جوی وجود مزه کلدی و بزی  
 احیای قیلدی بزم شاهمز بزم کوی درو مزه لطف و احسان ایله کلدی و حسن جمال ایله  
 تجلی قیلدی بو حینده بخت و دوات خرامان اولور و دامن چکوب تغر و ناز قیلور  
 تو به صیحچلیق نوبتی کلور و عاشق اولان بویله موسمه تو به بی شکسته  
 قیلور تو به بی تکرار سیلاب عشق و محبت قایدی فرصت کلدی پاسبانی خواب  
 حیرت قایدی و عقل پاسبانی وله و حیرتله ناتم اولوب تو به بی سیلاب محبت کوتردی  
 کنددی \* مثنوی \* هر خجاری مست کشت و یاده خورد \* رخت را امشب کرو  
 خواهیم کرد \* زان شراب لعل جان جان فرا \* لعل اندر لعل اندر لعل ما )  
 هر خجاره منسوب اولان کسه یاده ایچدی و مست اولدی رختی بو کیچه رهین ایتمک  
 استر ز جان فرا اولان جانک اول شراب لعلندن بزم لعلن ایچره لعل ایچره لعل وارد در خجاریده  
 اولان یا نسبت ایچوند و مصرع اول هر خجاری یاده خورد و مست کشت تقدیرنده در  
 خجاریدن مراد خجرتله مخمور اولان عاشق لدر درور خندن مراد وجود مجازی و لوازم  
 جسمانیدر شراب لعلدن مراد محبت الهیدر که شارب ان می محبت اولن لعلی مست  
 و مستغرق ایلیچیدر آخر که لعل مایه مضافدر اندن لب مراد اولور و تقدیر کلام  
 و توضیح مراد بویله دیمک اولور که هر تقدیر شراب محبت حتی نوش ایلمین مخمور  
 و ارایسه یاده محبتی ایچدی و مست اولوب کس دیدن کدی بو کیچه برای طالب  
 شراب محبت الهی اولان کسه رخت وجود مزه و متسع باد و بود مزه اول

شراب الهیدن اوتری رهن ایتمک است. ترز تا کم وجود مزنی بودنیا کیچه سنده اول  
 شراب الهیدن اوتری رهن قو باوزوانک مقابله سنده شراب محبتی آلوب ایچه وزمست  
 اولوب کندیمزدن کچه وزا کرسندخی بزم کبی بوشراب الهیدن ایچمک ومست اولوب  
 کند کدن کچک استرایسک کل بروشب دنیا ده رخت وجود کی ومتاع بادو بودی بوخر  
 الهیدن اوتری رهن ایله تاندن بزم کبی سندخی نوش ایده سن و کندیکبی فراموش ایدوب  
 بخودلر یوانه کیده سن اول جان زیاده ایدیحی جانک لعل کبی اولان شرابندن  
 واول جانیه حیات و برن محبت الهینک می ناندن بزم لجزدقات لعل واردر یعنی  
 دهانم زده قات قات جوهر معنوی واضعاً ف مضاعف اذواق روحانی واردر  
 لاینقطع بزاول شراب محبتی نوش ایدیحی و کندیمزی فراموش ایدوب بی وجود  
 اولتر یولونه کیدیحی بز \* مشوی \* بازخرم کشت مجلس دافروز \* خیر دفع  
 چشم بد اسپندسوز \* نعره مستان خوش می آیدم \* تالبد حاناچنین می یایدم )  
 کرو مجلس خرم اولدی دافروز قاق چشم بدی دفع ایچون اسپندیانی مستلرک نعره سی  
 بکاخوش ولطیف کلور تالبدای جان بونچلین کر کدر یعنی مجلس روحانی کپرو کوکل  
 شهله لندر ییحی خرم اولدی ور ونق ولطسافت بولدی قاق اعدا وحسادک سوء  
 نظر لرنک شوملغنی دفعدن اوتری اوزرلک یا قیکه بوچشم لرنک برهن نظر لرنی دفع  
 ایلمکدن اوتری اوزرلک بحر باتندر بکامست شراب عشق اولنلرک نعره سی خوش  
 کلور و مستانه های وهوی قتللری درونمه ذوق و صفار و پر تالبدی ای جان بکا  
 بویله کر کدر که مجلس روحانی همیشه خرم و دافروز اوله مست شراب الهی اولان  
 عاشق لرنه مستانه نعره ل اوره و بی اختیار های وهولر قیله و حضرت بلال رضی الله  
 عنه کبی احد احد دیمک یا خود الله الله دیمک و یا خود الله هو دیمک و یا خود هو هو  
 دیمک و الحاصل محبوب حقیقتیک نام شر بقنی بلانصنع ولاریه ذکر ایلمک انک  
 دهانندن مستانه وار صدور ایلیه چونکم حضرت مولانا قدس سره الاعلی  
 کند یلرک وجد و حالتی و مجلس لرنه حاضر اولان عشاق الهینک دخی ذوق  
 و محبتی حضرت بلال رضی الله عنهم احوالی تعبیر و تقریر ایلمک مناسبه ذکر  
 ایلدیلر وانک قصه سی ضمنده و کندیلرک وجد و حالتی و عاشق لرنک دخی ذوق بالی  
 بیان بیور دیلر کپرو حضرت بلال رضی الله عنهم حالتی بیان ایلمکه شروع  
 ایدوب بیور \* مشوی \* نک هلالی یا بلالی یارشد \* زخم خار اورا کل  
 و کلزارشد \* کر زخم خارش غریبال شد \* جان جسم کلشن اقبال شد )  
 اشته  
 برهلال بر بلال ایله یار اولدی زخم خار اکا کل و کلزار اولدی بنم جسم جانم کلشن  
 اقبال اولدی بعض نسخه ده جانله جسم مایندنه و او عاطفه واقع اولمشدر بوتقدیر  
 اوزره معنی لکن بنم جسم و جانم کلشن اقبال اولدی دیمک اولور هلالدن مراد

بونده نخواست جسم در اگر چه هلال بر بنده نك اسمی در که حضرت بلال رضی الله  
 عنہك قصه سنك عقبه انك قصه سی کاسه کر کدر بو محله مراد هلالدن اول  
 بنده اولوق مناسبتدن زیاده دور در تقدیر کلام بودر که اشته هلال کبی برضعیف  
 ونحیف جسم بلال حبشی حضرت تبری ابله یار اولدی زخم خار اول بلال رضی الله  
 عنہك هلال کبی اولان مبارک جسمه زیاده شوقدن کل وکلزار اولدی اگر اول  
 عاشق صادق تن مبارکی زخم خار دن غریبیل کبی دلك دلك اولدی لکن انك  
 اسان حالی بنم جسم وجام کلشن اقبال اولدی دردی بو مصرع حضرت بلال  
 رضی الله عنه طرفندن دیناش و ترجانیت طریقه انك اسانندن تعبیر قیلتش در  
 \* مشوی \* تن بیس زخم خاران جهود \* جان من مست و خراب آن ودود \*  
 بوی جانی سوی جام میرسد \* بوی یار مهر بام میرسد ( تن اول جهودك خارنك  
 زخمی او کنده در و بنم جام اول ودودك مست و خرابیدر جاهه منسوب اولان  
 رایحه بنم جام جاننه ایریشور بکار مهر بانک رایحه سی ایریشور یعنی بلال  
 رضی الله عنه حضرت تبری بویله دردی اگر چه تن اول جهودك خارنك زخمی  
 او کنده در لکن بنم جام اول محبوبك مست و خرابیدر بر جان رایحه سی بنم جام  
 طرفنه کلور و بنی مست و خراب قیلور مهربان اولان یارک رایحه سی بکار ایریشور  
 و بنی مست و مدهوش ایلر \* مشوی \* از سوی معراج آمد مصطفی \*  
 بر بلاش حبذالی حبذا \* چونکه صدیق از بلال دم درست \* این شنیداز  
 توبه اودست شست ) حضرت مصطفی علیه السلام معراج جانندن کلدی  
 انك بلال رضی الله عنه اوزره حبذالی حبذا دیمسی اولدی یعنی چونکم حضرت  
 مصطفی علیه الصلوٰة والسلام معراج جانندن کلدی کندی بلالنه یا بلال حبذا  
 بنم ایچون که سنك کبی بر مقبول الهی بنم امتدن اولدی بیوردی تته کم صحیحینده  
 واقع اولشدر که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم معراجدن کلد کد نصرکه حضرت  
 بلال رضی الله عنه دیدی (یا بلال حدیثی بارجع عمل عملته فی الاسلام فانی سمعت  
 دق نعلیک بین یدی فی الجنة ) حشو نعلیک دخی روایتدر و دخی بعض روایت اوزره  
 اول حینده حضرت نبی علیه السلام حبذالی حبذا بیورمشدر بو حدیث آخری  
 و شرحی او چنجی دفترده مرور ایتشدر حضرت بلال رضی الله عنه حکایه سنده  
 حاصل کلام چونکم صدیق رضی الله عنه حضرت تبری دم درست اولان  
 بلال رضی الله عنه بنی نیتی راست و درست اولان بلال رضی الله عنه بنم  
 بونی اشندی انك توبه سنندن ال بودی یعنی بو قدر سبارش و وصیتد نصرکه  
 چونکم انك احد احد دیمسنی بنه گوش ایتدی انك توبه ایلمندن ال بو یوب  
 فراغت ایتدی



\* باز کردانیدن صدیق رضی الله عنه واقعه و امتحان بلال رضی الله عنه \*  
 \* عنه را وظم جهود از ابروی واحد احد گفت او افزون شدن کینه \*  
 \* جهودان و قصه کردن آن قضیه پیش مصطفی علیه الصلوٰه والسلام \*  
 \* و مشورت در خریدن آواز جهودان \*

بوسرخ شریف صدیق رضی الله عنه - حضرت تبری بلال حضرت تریک واقعه سنی  
 و امتحان و ابتلا سنی و اول بلال رضی الله عنه - ک گفت اوزرینه جهود لک ظلمی و اول  
 بلالک احد احد دیمنی و اول احد احد دیدیکه جهود لک کینه سنک افزون اول سنی  
 و اول قضیه بی مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم او کتند قصه ایلسنک و اول بلال  
 حضرت تریک جهود لردن صاتون المقلده مشورت قیل سنک بیاننده در \* مشنوی \*

بعد از آن صدیق پیش مصطفی \* گفت حال آن بلال باوفا \* کان فلک پیامی  
 میون بال چست \* این زمان در عشق و اندر دام تست ( اندر صکره صدیق  
 رضی الله عنه حضرت تبری مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت تریک حضورنده اول  
 باوفا اولان بلال رضی الله عنه ک حالی سویلدی و انک قصه سنی و ماچراسنی بر بر  
 نقل ایلدی بویله دیدیکه یار رسول الله اول فلک پیامی و چست و چاک اولان میون  
 بال به - سنی فلیکی او لچوچی و قلی میون و مسعود اولان چست و چاک بلال  
 رضی الله عنه بوزمان سنک عشقکده و سنک دامکده در یعنی سنک عشقکده دو شمس و دام  
 محبتکده گرفتار اولشدر \* مشنوی \* باز سلطانست زان جغد آن رنج \* در حدث

مدفون شدست آن زفت کنج \* جغدها بر باز استم می کنند \* پروبالش بی  
 گاهی می نند \* جرم او اینست کو بازست و بس \* غیر خوبی جرم بوسف  
 چیست پس ) بلال حضرت تری باز سلطاندر اول جغد لردن رنجده یعنی اول بلال  
 حبشی رضی الله عنه شول سلطان حقیق سنک معنوی باز یدر که اول بقوش لردن  
 رنج و المده در فی المثل زفت اولان کنج و عظیم اولان کز بارنج حد شده مدفون  
 اولشدر و خبیث و پلید اولان جهود ل ایچره قالمشدر نته کم هر عصرده مقبولان  
 درگاه الهی اولان اصحاب بال و اهل ذوق و حال دخی بلال رضی الله عنه کبی  
 اهل دنیا ایچنده و اصحاب نفس و هوا مابیننده حد شده مدفون اولان کنج کبی  
 مدفون اولشدر و بوملر ایچره فلان بازلر کبی خسته حال و شکسته بال قالمشدر لردن  
 جغد ل باز معنوی اولان ولیاره بود دنیا ویرانه سنده ستم و جفا ایلر لک پروبالی  
 بر کتاهه سز قو پارر یعنی باز سلطانی اولان ولی خدائک پروبالی مثابه سنده اولان  
 جسمی و یا خود مالی و یا خود ذوق بالی قو پاروب انک کتاهی بوق ایکن انی کسر  
 و شکسته ایلر لک جرمی بودر که اول باز سلطانی و شهباز روحاندر بوسفک

پس خو بلفدن غیرى جرمى ندر یعنی یوسف علیه السلام حضرت تلمی بوقدر چاهه  
 اتمدی واسیر اولوب بازار زده ساتلمدی ونیچه مدت زندان ایچره قالدی انک خود  
 اصلا بر جرم و کناهی بوق ایسی مکر بونلره سبب انک حسن رویی ولطف و خوبی  
 اولدی کذلک هر ولی خدایه کندی عصر نده نیچه جفاز اولمش وانلر نا اهل اولان  
 طائفه دن نیچه ستملر کور مشدر انلرک جرم و کناهی اولدیغندن دکلدر بلکه اول  
 بد بختلرک انلره غرض و حسد لری اولدیغندن و بونلرک مقبول و پسندیده اولان  
 احوالی انلره ناپسندیده کلدیکنندن اول شوم اولان بوملر بوشه بازلره بوقدر اهانت  
 و جفاز او کور مشلردر و بونلره بوقدر ستم و ایذایی ابر کور مشلردر \* مثنوی \*

جغد اویرانه باشد زاده بود \* هستش ان بر باز آن خشم جهود \* که چرامی  
 یاد آری زان دیار \* یاز قصر و ساعدان شهر یار ( جفدک زاده بودی ویرانه  
 اولور اندن اوتری انلرک باز اوزره خشم جهودی اولدی جفدندن مراد بونده اهل  
 دنیا اولور یعنی جفدلر کی اهل دنیا انک طوغغمی و موجود اولسی ویرانه دنیا ده  
 اولور وانلر بود دنیا ویرانه سنی کندیلره جنت و دار راحت اتخاذا قیلور اول سبیدن  
 یاز سلطانی اوزره بونلرک جهودانه خشمی وارد بویله دیو که نیچون اول دیار حقیقیدن  
 یاد کتور رسن یاخود اول شه بارک ساعدندن و قصر نندن ذکر ایلرسن یعنی اهل  
 دنیا ولی خدایه درلر بسکا انکچون اهانت و حقارت ایلر سن بزم منزل و مقام مرده  
 اول دیار حقیقیدن یاد ایلرسن اول شهر یار حقیقینک مقام و مرتبه سنی و ساعد  
 ارادت و قدرتی طور من سو بلرسن ز به که راضی دکلز \* مثنوی \* درده  
 جفدان فضولی میکنی \* فتنه و تشویش درمی افکنی \* مسکن مارا که شد رشک  
 اثیر \* تو خرابه خوانی و نام حقیر \* شیدا آوردی که تا جفدان ما \* مر ترا سازند شاه  
 و پیشوا ) ای یاز جفدلرک گوینده فضوللق ایلرسن یعنی ساکن ویرانه دنیا اولان  
 اهل دنیانک موطن و مسکننده کستا خلق ایدوب سزک منزلک ز خراب و بریکز  
 تر ایدرد یوتشویشلره دوشور رسن بزم مایتمزه فتنه و تشویش براغور رسن و بزی  
 دغدغه و تشویشلره دوشور رسن بزم مسکنز که رشک اثیر اولدی یعنی بزم اولریمز  
 و منزلریمز که فلک اکارشک و غبطه قیلدی سن خرابه او قورسن و نام حقیر ایله  
 اکانام دنیا دیو سو بلرسن شید کتوردک تا بزم جفدلریمز یعنی سن بزم مایتمزه زرق  
 وریا کتور رسن تا بزم جسمن اولان بوملر و بو ویرانه دنیایی مسکن طوتن شوملر  
 تحقیق سنی شاه و پیشواد و زلرو سنی کندیلره مقدا اتخاذا ایدوب سنک امر که مطیع  
 و منقاد اولهلر \* مثنوی \* وهم سودایی در ایشان می تنی \* نام این فردوس  
 ویران میکنی \* رسرت چندان ز نیم ای بد صفات \* که بکوی ترک شید و ترهات  
 سن سودایی اولان و همی انلره طوقورسن بو فردوسک نامنی ویران ایلرسن فردوس

انواع اثماری جامع اولان بستانه درلر و برچنگ دخی اسمی درمی تی تیندن لفظنندن  
 اگرچه طوقومق مناسبه درلکن بونده خلط ایلک مناسبی مراد اولور یعنی  
 جغدل بازساطانی اولان ولی خدایه دیرلری شیا دورزاق سودایه منسوب اولان  
 وهمی انلره القا ایدوب خلط ایلرسن بوساکن اولدیغیز فردوس برینک ناهنی و برانه  
 ایلرسن و بوکه دنیای دئی و جای سفلی دیوسو ایلرسن پس بزخی ای بد صفات  
 سنک باشکه اولقدر اوروروز که شید و ترهاتی ترک ایتمکی سویلرسن و زرق و مگری  
 لایدترک ایلرسن نته کم جهودل حضرت بلال رضی الله عنه سن احد احدی بکی  
 ترک بله دیو اوردیله و اگر سن بویله درسک بزنی دو کدو کدو اولدوروروز دیو اورزینه  
 طور دیلر نته کم انک حالی بیان ایلکه شروع ایدوب پیوررلر \* مشوی \* پیش  
 مشرق چار بخش میکنند \* تن برهنه شاخ خارش می زند \* از تنش صدجای  
 خون برمی جهد \* او احد میگوید و سمری نهد \* بنده سادادم که پنهان دار دین  
 \* سر پیوشان از جهودان امین \* عاشقست اورا قیامت آمدست \* نادر تو به برو بسته  
 شدست ) حضرت صدیق رضی الله عنه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم  
 حضرت تلبینه ایتدی یا رسول الله جهودل اول بلالی مشرق او کونده چار بخش  
 ایلرلر تنی برهنه اگاشاخ خار اوررلر و آفتابه قرشوائی عربان ایدوب دیکنلود کینکه  
 دو کوب بدن مبارک نیچه بردن آزرده و مجروح قیورلر انک تن مبارک کندن یوز  
 بردن فان صحرار اوایسه انلر اوردیفه احد احدیر و حکم حقه باش قورا کاجوق  
 پند و نصیحتلر و یردم بویله دیو که دینی پنهان طوت و سمری جهودان اعیندن  
 ستر ایدوب اخفایت اما انک ستر اسرار و ضبط گفتاره بحال و اختیاری بو قدر  
 عاشق در فی الحقیقه اکا قیامت کلمشدر حتی توبه قیوسی اگا باغلو اولمشدر نته کم قیامت  
 صوری کلد کده توبه قیوسی بغلور و کسه توبه ایلکه قادر اولمز و توبه ایلسه  
 دخی توبه سی قبوله کلز \* مشوی \* عاشق و توبه یا امکان صبر \* ابن محالی  
 باشد ای جان بس سطر \* توبه کرم و عشق همچون ازدها \* توبه وصف خلق  
 وان وصف خدا (عاشق و توبه یا خود امکان صبرای جان بوزباده سطر  
 بر محال اولور بعض نسخهده یارینه نقطه واحده بله با واقع اولمشدر بو تقدیر اورزه  
 معنی عاشق و امکان صبر ایله توبه بویکی سنک مابینتی جمع ایلک و عاشق اولمغه  
 تا بلکی و صابر لکی کند و به عادت قیاق بو جوق بوغون و غلیظ بر محال در زیر  
 توبه فی المثل بر کوچک قورد جعفر و عشق از درها در توبه وصف خلق و وصف  
 مخلوق حادث وفاتی و عشق و وصف خالق قدیم و باقیدر پس حادث وفاتی اولان  
 مخلوقک و صفنت قدیم و باقی اولان خالقک وصفی فتنده و وجودی وارد رچنید  
 قدس سره العزیز حضرت تلبینک (اذا قرن المحدث بالقدیم لم یبق له اثر) بیوردقلری



بومعنايه دلالت ايدر پس خورشيد محبت طالع و ظاهر اولدقده توبه سايه وارزائل  
 وفاني اولور \* مشوي \* عشق زاوصاف خدای بی نیاز \* عاشقی بر غیر  
 او باشد مجاز \* زانکه او حسن زراند و دآمدست \* ظاهرش نوراندرون دود  
 آمدست ) عشق بی نیاز اولان خدانک اوصافنددر عاشقلى اندن غیرى به  
 مجازد زيرا اول غیرى حسن زراند و دکلشدر انک ظاهرى نوراندرونى دود کلشدر  
 عشق افراط محبتہ دیرز افراط محبت ايسه بی نیاز اولان خدای تعالینک وصفلرنددر  
 نه کم حضرت قرآنده بر محله ( قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يحببکم الله )  
 و بر محله دخی ( بحبهم و یحبونه ) بیوردی محبت الهی قدیم و حقیقیدر و محبت بنده  
 اگر خدایه اولسون و اگر ماسوايه اولسون حادث و مجاز پدرز یا که اول خدادن  
 غیر منزله سنده واقع اولان شیلرک حسنی یالدر کلش و حسن الهی الیه انلرک  
 ظاهری مزین اولشدر آنک ظاهری نور و باطنی دود سیاه کبی کلشدر بو اشیا ده  
 اولان حسن و ملاحظت حقیقی دکلدر عاریتدر کافال ابن القارض ( بیت ) وکل  
 ملیح حسنه من جالها \* معارله بل حسن کل ملیحه \* مشوي \* چون رود نور و شود  
 پیداد خان \* بفسرد عشق مجازی آن زمان \* وارود آن حسن سوی اصل خود \*  
 جسم ماند کنده و رسوا و بد ) چونکه نور کیده و دغان پیدا اوله عشق مجازی  
 اول زمان طوکر اول کند و اصلی طرفنه کبرو کیدر جسم کنده و رسوا و بد قالور  
 یعنی بر محبوب اولان شینک وجودنده اولان نورانیت و حسن و جمال کیده و دغان  
 کبی اولان ظلمت و کثافت ظاهر و پیدا اولور اول زمانده اکا عشق اولان کسه تک  
 مجازی اولان عشقی فسرده اولور و اول عشقه نقصان وزوال کلور اول حسن  
 و جمال کنندنک اصل و معدنی طرفنه کبرو کیدر و جسم قوقش و رسوای و قبیح  
 اولوب قالور \* مشوي \* نورمه راجع شه و دهه سوی ماه \* وارود عکسش  
 زدیوار سیاه \* پس بماند آب وکل بی آن نکار \* کرد دان دیوار بی مه دیوار )  
 مثلا ماهک نوری هم ماه جانبنه راجع اولور اول ماهک عکس و پرتوی دیوار  
 سیاهدن کبرو کیدر پس آب وکل اول نکار سز قالور اول دیوار بی ماه دیو کبی اولور  
 کذلک ماه حقیقینک نوری اولان روح هم اول ماه حقیقی جانبنه راجع اولور  
 دیوار سیاه کبی اولان بدنک عکسی و پرتوی اول اصل طرفنه کبرو کیدر پس بو آب  
 وکلدن مرکب اولان جسد اول محبوب سز و نقش و مرغوب سز قالور اول دیوار  
 بدن روح کند کد نصره دیو کبی اولور و عاشقه اندن نفرت کلور \* مشوي \*  
 قلب را که زر زروی او بچست \* باز رفت آن زر بکان خود نشست \* پس مس رسوا  
 بماند دودوش \* زوسیه روتر بماند عاشقه ) مثلا قلبک که النون آنک یوزندن  
 صخرادی اول زر کبرو کندهی کانه کنندی و او توردی یعنی بر قلب النونک که

در زوال نور و  
 در زوال نور و

یوزنده اولان التون کتسه کبر و واروب کند و کانه رجوع ایلم و ائمه قرار ایدوب  
 اوتورر یس رسوای اولان باقر دود کبی قانور و سیاه رولغی ظهوره کاور انک عاشقی  
 اندن سیاه روت قانور و اندن زیاده رسوای اولور \* مشوی \* عشق بینانان  
 بود برکان زر \* لاجرم هر روز باشد پیشتر \* زانکه کارادرزری نبود شریک \*  
 مر حبا ای جان زر لاشک فیک ( اما اینلرک عشقی کان زراوزره اولور کان زردن  
 مراد جمیع حسن و جمالک و لطف و کمالک اصل و معدنی اولان مرتبه الوهیت  
 و مقام حقیقتدر بینا و بصیر اولان اولیانک عشق لری و محبت لری اصل جمیع جمال  
 و کمال اولان مقام حقیقته در لاجرم هر کون انلرک عشقی زیاده اولور و ساعت  
 بساعت انلر عشق و محبتده ترقی قیلور زیرا که کانه زریلکده شریک یوقدر کذلک  
 کان جمیع کمال و جمال اولان مقام حقیقته حسنده و جالده و لطفده و کالده اصلا  
 بر شریک و تغیر یوقدر مر حبا ای زر معدنی سنده شک و شبهه یوقدر یعنی ای کان  
 کل جهان و کمال سن و سنله و زیاده لطافتله ظاهر اولدک و عاشق لری بکه رحب و راحت  
 و یردک اصلا سنک بی نظیر اولدیغکده شک و شبهه یوقدر و بی شریک و بی مثال  
 اولدیغکده هم حجت و براهین قتی جو قدر \* مشوی \* هر که قلبی را کند انبار کان \*  
 وارود زرتا بکان لامکان \* عاشق و معشوق مرده واضطراب \* مانده ماهی رفته  
 زان کرداب آب ) هر شول کسه که بر قلب کانه شریک ایلیه زر لامکانده اولان  
 کانه دک کبر و کیدر عاشق و معشوق اضطرابدن اولمش اگر کردابدن آب کتمش  
 ماهی قالمش قلبدن مراد بونده هر ملیح و جمیل اولان ممکن الوجود در که انک  
 صورت ظاهره سی قلب التون کبی حسن و جلاله آراسته اوله پس تقدیر کلام  
 یوله دیمک اولور که هر شول کسه که قلب التون کبی اولان ممکن الوجودک مزخرف  
 و مزور اولان حسنی و جلالی کوروب اکا عاشق اولسه و آتی معدن حسن و جمال  
 اولان محبوب حقیقی به محبتده شریک قیاسه اول زر حسن و جمال لامکانی اولان  
 کانه رجوع ایلم پس عاشق و معشوق اضطرابلرندن اولور مثلا بر کردابدن  
 آب کیدوب و ماهی بیوستنده قالب نیجه الم واضطرابله مرده اولدیغی کبی اول  
 مجازی اولان عاشق و معشوق هم آب حیات غدیر و بدندن و آب کیرتندن فنا و زواله  
 یوز طوند قد نصکره الم واضطرابده اولور \* مشوی \* عشق ربانیت  
 خورشید کمال \* امر نور اوست خلقان چون ظلال ) عشق ربانی خورشید کمالدر  
 امر انک نور بدر خلائق ظلال کبدر امر دن بونده مراد روحدر نته کم حق  
 تعالی حضرت لری ( قل الروح من امر ربی ) یوردی و دخی ( الاله الخلق والامر ) آئنده  
 اولان امر ایله عالم ارواح مراد اولندی و بو بیت عشق ربانی و روح انسانی  
 و اجسام خلائقی تفهیم ایلمکدن اوتری تمثیل طریقله دینلشدر یعنی مثلاً عشق

ربانی خورشید کالدرواح انک نوری و پرتو یزدواجسام خلائق کولیکه کبیردیس عشق  
ربانی جان جان و حیات حیات جهان کبیر چونکم مناسبتله عشق حقیقینک  
بمقدار شرح بیان ایلدیلر کبر و مظهر عشق حقیقی اولان بلال حبشی رضی الله  
عنه حضرت تلی بنک قصه سنی بیان و ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی بنک اسنانندن  
انک حالی و ماجراسنی تعبیرو تفریر ایلیکه شروع ایوب بیوررلر \* مثنوی \*

مصطفی زین قصه چون خوش بر شکفت \* رغبت افزون کشت هم اورا بگفت \*  
مستمع چون یافت همچون مصطفی \* هر سر مویش زبانی شد جدا ) محمد  
مصطفی صلی الله علیه وسلم بوقصه دن چونکم خوش آچلادی یعنی بلال رضی الله  
عنه حضرت تلی بنک قصه سنی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تلی اول سلطان  
کائناته تعبیرو تفریر ایلدیلر حینده اول حضرت کل کبی بوقصه نک استماعندن کشاده  
اولدی و اظهار فرح و سرور قیلدی ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی بنه بلال رضی الله  
عنه ک قصه سنی تفریر ایلیکه در رغبتی زیده اولدی هم اول پیغمبر عالی جنبه انک ماجراسنی  
علی ماجری بالتام سویلدی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کبی چونکم بر مستمع  
بولدی اول ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی بنک هر سر مویشی بشقه بر زبان اولدی  
و بلال حبشی رضی الله عنه حضرت تلی بنک احوالی و افراط محبتی بر پیغمبرو بیان  
قیلدی \* مثنوی \* مصطفی گفتش که اکنون چاره چیست \* گفت این بنده

مرا اورا مشتریست \* هر بهاکه کوبد اورا می خرم \* در زبان و حیف ظاهر  
نکریم \* کواسیر الله فی الارض آمدست \* سخنه چشم عدو الله شدست )  
چونکم مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت تلی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه  
حضرت تلی بنک بلال رضی الله عنه ک قصه سنی اشندی اکایتدی شمدی بو خصوصه  
چاره ندر حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم  
حضرت تلی بنه دیدی یارسول الله بو بنده تحقیقا اکامشتریدر هر تقدیر بهاکه اول  
جهود سویلر آتی چوق سو یلمتیوب آتی آلورم زبانه و حیف ظاهره نظر قیلنم  
و مناع و مالک چوق کندیکنه باقبوب بهر حال آتی خریدار اولورم زبیر اول  
بلال رضی الله عنه ارضده الله تعالی بنک انیرو بنده سی کلشدر اما الله عدوسنک  
خشمک سخنه وز بونی اولمشدر پس آتی اول عدو اللهک پنجه غضبندن خلاص  
ایلیک هر وجهله لازم کلش و واجب اولمشدر دیدی

- \* وصیت کردن مصطفی علیه السلام صدیق را رضی الله عنه که \*
- \* چون بلال را رضی الله عنه مشتری میشوی هر آینه ایشان از سستی \*
- \* بر خواهند فرود بهای او مراد رین فضیلت شریک خود کن \*
- \* وکیل من باش و نیم به از من بیستان \*



حضرت مصطفی علیه السلام ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تریینه  
 وصیت ایلسنک بیانده در بویله دیو که یا ابا بکر چونکم بلال رضی الله عنه مشتری  
 اوله سن البته انلر عتادلرندن اول بلال رضی الله عنه که بهاسنی زیاده ایلك استرل  
 بنی بوفضایتده کندیکه شریک ایله بنم بو خصوصده وکیل اول وانک نصف بهاسنی  
 هر نیچه به آورسک بدن آل دیدی \* مشنوی \* مصطفی کفتش که ای اقبال  
 چه \* اندرین من بهشوم انباز تو \* تو وکیل باش نمی بهر من \* مشتری شو قبض  
 کن از من ثم ( مصطفی علیه السلام حضرت تریی ابو بکر الصدیق حضرت تریینه  
 دیدی ای اقبال دیلجی وای دولت معنوی طلب ایدیجی بو خصوصده بن سنک  
 شریک اولورم که اول بلال رضی الله عنه سیکله شرکت اوزره اول جهود دن  
 اشتراقی اورم سن بو خصوصده بنم وکیل اول اول نصف بهاسنی بدن اوتری  
 و بروب مشتری اول صکره ثمنی بدن ال وقبض ایله \* مشنوی \* کفت صد  
 خدمت کنم رفت آن زمان \* سوی خانه آن جهود بی امان \* کفت با خود  
 از کف طفلان کهر \* بس توان آسان خریدان ای پدر ( ابو بکر الصدیق  
 رضی الله عنه حضرت تریی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حضرت تریینه دیدی وز  
 خدمت ایلم بو خصوصده قدرتم بتدیکی قدر سعی قیلیم اول زمان اول بی امان  
 اولان جهودک خانه سی طرفنه کندی و بولده کیدر کن کندی کندوسنه ایندی  
 اطفالک اندن کهری زیاده آسان وجهله المطلق ای پدر ممکن اولور و بی تمیز اولان  
 اوغلیجق لک کفندن ادنی بهایله آغر بهاسنوی قیمت در وجودی خریدار اولق  
 عاقله سهل و آسان کلور \* مشنوی \* عقل و ایمانرا ازین طفلان کول \*  
 می خرد باملاک دنیا دیو غول \* انچنان زینت دهد مر دارا \* که خرد زیشان  
 دوصد کلزارا \* انچنان مهتاب پیماید بسحر \* کرخسان صد کیسه بریاید  
 بسحر) نه کم عقلی و ایمانی بو کول اولان دنیا اوغلا نجه لرنندن غول بیانی کبی  
 اولان شیطان دنیا ملکینه آلور یعنی دیو غوی دنیای دنی ملکینی اول احقراره  
 تزین ایوب وانلره بونک متاعنی ترویج قیلوب دنیای دنی ایله انلری الدایوب  
 عقلارنی و ایمانلرنی انلردن آلور جیفه و مر دار اولان دنیا به انلرک نظرند انجلین  
 زینت ویرر و اولاندر بز یوب محبوب و مرغوب اولقی مرتبه سنه ایر کورر که انلردن  
 اول دنیا واسطه سیله دوصد کلزار معنوی آلور و بونلری برابله مغبون و محروم  
 قیلور انجلین سحرله مهتابی او لخر که خس لردن سحر ایله بوز کیسه بی قیاری یعنی  
 مشهوردر که ساحرل ماعک برتونی کیجیله بز شکله قویوب تاجرله صائرل وانلردن  
 سیم وزرل آورلر پس انلر صباح اولدقده اول کر باسدن بر اثر کور حزلر کذلک  
 شیطان ذخی مهتاب کبی اولان دنیاسنک زینت باطله سنی بو اهل دنیا به سحر و مکر

سببيله بيع ايلر وانلره سيم و زر عمر كزى بكا و یرك و بدن بومتاع فاخرى الك دیو  
 سويلر انلردنخی صددل و جائله اول متاع غرورى آلورل و اول مكار و سحار بوسحیر  
 و مكار ايله اول خسارلدن نیچه یوز عمر كيسه سنی و ایمان و اسلام جوهرنی قهار و فوری  
 اخذ ایلر \* مشوی \* انبیاشان تاجری آموختند \* پیش ایشان شمع دین  
 بفروختند \* دیوغول ساحراز سحر و نبرد \* انبیا را در نظر شان زشت کرد  
 انبیای عظام علیهم السلام انلره تاجرلك او کرتدیله انلر او كنده دین شمعنی شهله  
 لندر دیله یعنی انبیای عظام علیهم السلام بواطفال سیرت اولان اهل دنیا به آخرت  
 بازار کانلغنی او کرتدیله و بونلرك او كنده سراج دینی و شمع یقینی شهله لندر بونور  
 ایتدیله و لیکن دیوغول ساحر سچردن و چنگ و جدلدن انبیای عظام علیهم  
 السلامی انلرك نظر لنده چركین ایلدی و انبیانك بونلر حقنده اولان نفع و فائده سنی  
 بونلره ضرر و زیان كوستردی \* مشوی \* زشت كرداند بجادوی عدو \*  
 تا طلاق افتد میان جفت و شو \* دیده اشارا بسحری دوختند \* تا چنین جوهر  
 بخس بفروختند ) اول عدو جاد و لك سببيله زشت ایلر تا كم جفته شو يك مایبنده  
 طلاق واقع اولور یعنی اول عدو اولان شیطانلر سحر و مكره مقبول و محبوب اولان  
 دین و ایمانی و شرع انبیایی زشت و قبیح كوسترر حتی ارايله عورت مایبند هیم بعد  
 و فراق واقع اولور بواهل دنیانك دیده دللرینی شیاطین سحر و مكار ايله ایجابین  
 دكدیله تا كه بونك كبی ذی قیمت جوهری خسه صاندیلر یعنی بواطفال سیرت  
 اولان اهل دنیا شیاطینك سحر یله و مكر یله بره بره تبه مسحور و بمكور اولدیله تا كم  
 بونك كبی جوهر ایمانی و در اسلامی و ایقانی كتور و ب خس و دنی اولان دنیا به  
 صاندیلر و آتی و یزوب انی قبض ایتدیله \* مشوی \* این كهر از هر دو عالم

برترست \* هین بخرز بن طفل جاهل كو خرس \* پیش خر خرمهره و كوهر  
 یكست \* آن اشك را در در در با شكست ) پس ابو بكر الصديق رضی الله عنه  
 حضرت تلی كندی كندیله نینه دیدی بو كوهر هر ایكی عالمدن برترد و كوهردن  
 مراد بونده بلال رضی الله عنه حضرت تلیدر و ایكی عالمدن برتر اولسی ایكی عالم  
 انسان كامل طفیلی اولدیغنه و انسان كامل بو ایكی عالمدن مقصود بالذات كدیكنه  
 اشارت اولمشدر چونكم حضرت بلال حبشی رضی الله عنه مر دملك دیده عالم  
 كبی بر شریف و عالی جوهر در انك علو قدرنی ابو بكر الصديق رضی الله عنه  
 حضرت تلی یلد كده كندیسنه دیدی تیز بو ایكی عالمدن برتر اولان كوهری بو طفل  
 جاهل كبی اولان جهوددن صائون ال كه اول خرا یفهم در خرك او كنده خر مهره  
 و كوهر بر در اول اشكك در در یاده برشکی وارد خر مهره اشك بو نجهنه دیرل بونده  
 مراد صورتی ملیح و معنیده كم بها و قبیح اولان خر سیرتله تعلق قیلان كسه

اولور یعنی خرافایفهم کبی اولان جاهل و غافلک قتمده اشک بونجغنی کبی صورنا  
 کوزل و معینده جمله دن ادنی وارذل اولان احق و نادانله جوهر جان و معدن علم  
 و عرفان اولان کسه بردر زیرا اول اشک در معنوی و بحر روحانی خصوصاً صندسه  
 عظیم شک و شبهه سی وارد **\* مثنوی \*** منکر بحرست و کوهرهای او \* کی  
 بود حیوان درو پیرایه جو \* در سر حیوان خدانتها ده است \* کوشود در بند لعل  
 و در پرست \* هر خرازها هیچ دیدی کوشوار \* کوش و هوش خر بود  
 در سبزه زار) خر منکر بحر در وانک کوهرلینک دخی منکر پدر حیوان لایعلم  
 چن در جو و پیرایه جو اولور بومقرر در که اولز خدای تعالی حیوانک باشنده  
 قومشدر که اول حیوان بند لعلده و در پرست اوله تحقیقا هیچ اشکک کو په سنی  
 کوردکی انلرک قولاغنده کو په اولمز خرک کوش و هوشی سبزه زارده اولور یعنی  
 خر سبیرت و حیوان طبیعت اولان انسان بحر معنویک وانک روحانی و نورانی  
 اولان درلینک منکر پدر حیوان سبیرت اولان آدمی چن در معنایی دیلجی  
 و کندینی جواهر ایمان دن و عرفان دن بزینجی اولور که حیوان سبیرت اولان آدمینک  
 باشنده خدای تعالی حضرت تلمری بوسودایی قومشدر که اول لعل روحانی قیدنده  
 اوله و در معنایه پرستش قیله هیچ خرلک قولاغنده سن درو جوهر دن کوشوار  
 کوره من سن بلکه خر سبیرت اولان بد کوهرلک کوش و هوشی همان علف زارده  
 اولور همیشه خورد و خوابه و کبر و کلویه میل و محبت قبولور **\* مثنوی \***  
 احسن التقویم در والتین بخوان \* که کرامی کوهرست ای دوست جان \* احسن  
 التقویم ازهرش اوفزون \* احسن التقویم اوفکرت برون) احسن التقویم آیتنی  
 والتین سوره سنده اوفوکه ای دوست جان کرامی کوهردر یعنی حق تعالی  
 حضرت تلمری تین وزیتونه قسم ایلیوب دیر که تین وزیتون حقیقون تحقیقا بر انسانی  
 صورنا و معنا احسن صورتده واجل هیأته خلق ایلدک انسانک معینده احسن  
 تقویم اوزره خلق اولتمی انک جاننک اوصاف الهیه ایله انصاف قلمسی و نور  
 الهی اولسایله در که جان انسانی فی الحقیقه عزیز و شریف جوهر در اول احسن  
 تقویمده اولان جان عرشدن فرزندر یعنی افضل و اوسعدر نته کم (لایمعنی ارضی  
 ولاسمائی ولیکن یعنی قلب العبد التی التقی الورع) حدیث شریفی بومعنا به دلالت  
 ایله الحاصل احسن تقویمده اولان جان فکردن بیرون در فکر و خیال آتی ادراکه  
 قادر اولمز و وهم و ادراک انک نه کونه کوهر عالی ایدو کنی بطرز سوره والتینک و احسن  
 تقویمک تفسیری بشیحی دفترده (اقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم) سرخنده  
 مرور ایلشدر انده طلب اولنه **\* مثنوی \*** کر بگویم قیمت این ممتنع \*  
 من بسوزم هم بسوزد مستمع \* لب بند اینجا و خرابن سومران \* رفت این صدیق



سوی آن خران) اگر بنام مستمع اولان کوهرك قيمتی سوويليم بن وهم مستمع اولان  
 كسه يازان مستمعن مراد جوهر جاندر يعنی اگر بنام مستمع و عالی اولان جوهر  
 جانك و اول جوهر جانم مظهر اولان بلال رضی الله عنہك قيمتی سوويليم  
 بو کلامه قولی اولان مستمع هم بونك سوز و حرارتنه تحمل ایدم میوب یا تمق  
 لازم کلور پس بو محله سکوت ایله و ایکی باغله و خری بو جانیه سوورمه و بو مستمع  
 النظير اولان جوهر جانندن بو جانك اهلته برسر و بر معنی اير كورمه بلکه حضرت  
 ابو بكر رضی الله عنه نه ایلدی آنی سويله الحاصل بو صديق حضرت تری اول خزل  
 جانیه كندی و اول جوهر عالی قدری انك النذن المعه عزيمت ایتدی  
 ﴿ مثنوی ﴾ حلقة درزد چودر رابر كشود \* رفت بخود درسرای آن جهود \*  
 بخود و سرمست و پر آتش نشست \* از دهانش بس کلام تلخ جست \* کین ولی الله را  
 چون میرتی \* این چه حقدست ای عدوروشنی ( حضرت ابو بكر رضی الله عنه  
 جهودك قیوسنك حلقه سنی اوردی چونكم جهودانی ایشیدوب قیوی آچدی  
 حضرت ابو بكر رضی الله عنه بخودونی اختیار اول جهودك سرانیه ایچرو  
 کبردی و کندی بخود و سرمست و پر آتش اوتوردی و اول حضرتك دهان  
 شریفندن بخودانه چوق آچی سوز صیچرادی بسیار کفتار تلخ نك اغزندن صادر  
 اولدی و بویله دیدیکه ای عدو الله بولی الهی نیچون اوررسن ای روشناك  
 دشمنی بونه حقد و غضبدر که بونك کبی بر معدن جوهر توحید و روشنسا اولان الله  
 دوستی احد احد دیدد یکچون طور من اوررسن و بو کاسن احد احد دیده دیرسن  
 و احدی سوومه دیواوزرینه طور رسن ﴿ مثنوی ﴾ کتر اصدقیست اندر دین  
 خود \* ظلم بر صادق دلت چون می دهد \* ای تودردین جهودی ماده \* کین کان  
 داری تو بر شهزاده \* در همه زاینه کز ساز خود \* منکر ای مر دودنفرین ابد) ای لعین  
 فرضا اگر سنك کندی دینکده بر صدقک اولیدی و جهودیله کسه سن صادق  
 اولدک صادق اولان کسه اوزره ظلم ایله کسه سنك قلبک نیجه رضا اویردی بوندن  
 معلوم اولدیکه کندی و دینکده هم بر صدقک یوقدر ای بی دین سن جهودلی  
 دیننده ماده و محنت سن که بو کانی سن بر شهزاده اوزره طور رسن شاهزاده دن مراد  
 بونده حضرت بلالدر وانك شهزاده اولسی معنی اعتبار یله در که حضرت نبی  
 علیه السلام (انامن نور الله و المؤمنون منی) بیور مشدر اول حضرتك روح شریفی  
 ابوالار و احد مؤمن اولنلر اول حضرتله صحبت قیلنلر ارواح شریفه لری معینده  
 اندن طوع مشدر بو اعتبار ایله حضرت بلال حبشی رضی الله عنه دخی شهزاده  
 اولمشدر ننه کم سلمان رضی الله عنه حضرت تری فارسدن ایکن (سلمان من آلی) دینشدر  
 بلال رضی الله عنه حضرت تری دخی معینده اول حضرتك آندن اولمشدر

بوقریبله اکاشهرزاده دینش در بودگاو به کندو کزدوزنلو اولان آینه دین واکری  
 تربتاو اولان غر آت وجود کدن باغه ای ابدنفر ینک هر دودی یعنی ای ابدمه متصل  
 ومضای اولان احشک هر دودوملعوتی سن کنندی اکری دوزنلو اولان آینه  
 وجود کدن بودگاو به نظر ایتمه دیدی \* مشوی \* آنچه اندمازلب صدیق  
 جست \* کر بکوم کم کنی تو پای و دست \* آن ینابع الحکم همچون فرات \* ازدهان  
 اوروان از بی جهات \* همچو آن سنی که آبی شد روان \* نه ز پهلوما به دارد نه از میان  
 اسپر خود کرده حق آن سنک را \* بر کشاده آب مینارنک را ( اول کلامکه اول دمده  
 صدیق رضی الله عنه حضرت تلر ینک اب ودهانتن صحرادی و چشمه لسانندن  
 جربان ایلدی اگر بنانی سکا با تمام سو بیلر اسم سن دست و پایکی توررسن و عقل  
 و رأیکی ضایع البرسن اول حکمتلرک ینابیحی فرات کبی انک دهانتن بی جهات  
 عالمندن دوان و روان اولدی ونیجه حکمتلر و نصیحتلر اول حضرتنک چشمه  
 لسانندن ظهوره کلدی و جربان قیلدی مثلا شول بر حجر کبی که اندن بر آب لطیف  
 روان اولدی اول حجر نه پهلوسندن مایه طوترونه میانندن مایه طوتر بلکه اول  
 آب لطیف عالمی جهتن کلوب قدرت حمله آنک وجودندن جربان ایلر و حجر دن  
 مراد حضرت موسی علیه السلام عصا ایله اوردیغی و اون ایکی چشمه نک  
 انک وجودندن ظهوره کلدیکی بحر در ( و اذ استسقی موسی لقوه فقلنا اضرب  
 بعضاک الحجر ) آیت کریمه سبله بو حجره اشارت قیلنشدر و بو آیت کریمه نک  
 نفسبری و حجرک شرح و تحقیق برفاچ محمله مرور ایلشدر بوجه دن او چنجه  
 دفترده غلام اسود حکایه سنده حضرت رسول صلی الله علیه وسلم انک مشکنی  
 پر ایلمی سر خنده مرور ایلشدر انده طلب اولنه الحاصل حق سبحانه و تعالی  
 حضرتلری اول سنی کنندی قدرته وقایه و پرده ایلشدر مینارنک اولان آبی انک  
 وجودندن آچش و اجرا قیلشدر کذلک حضرت ابو بکر رضی الله عنهنک لسان  
 شر یفتندن دخی حکمت ینبوعلرنی اجرا قیلش وانک وجودنی و لسانی کنندی به  
 سیر قیلشدر ( ان الله يقول الحق علی لسان عبده ) حدیثک موجبجه الله تعالی  
 حضرتلری کلام حق کنندی عبدنک لسانندن سوبلر و اول عبدک اختیاری بوق  
 ایکن نیجه اسرار و حکمی انک دهانتن اجرا و اظهار ایلر \* مشوی \*  
 همچنان کر چشمه چشم تونور \* اوروان کر دست بی بخل و فقور \* فی زبیه آن مایه  
 داردنی ز پوست \* روی پوشی کر درر ایجاد دوست ( انجلین که سنک چشمک  
 چشمه سندن نوری اول خدا بخل سز و فقور سز روان ایلشدر اول کوزلر کدن  
 همیشه روان نوره پیه دن مایه طوترونه پوسندن بلکه اول نور همیشه ایجاد الهی  
 ایله ظهوره کلور نهایت مافی الباب دوست حضرتلری نوری ایجاد ایلکده بیهی

و پوستی رو پوش ایلمش و بونلری کندیك فیض و ایجاده برده قیلشدنر اگر کسه  
 کوزک نورنی په دن کورر و پوستدن صانور اما حقیقته اول نور اول دوستدندر  
 \* مشوی \* در خلای کوش یاد جاذبش \* مدرک صدق کلام و کاذبش \* آن پجه  
 بادست اندر بن خرد استخوان \* کو پذیرد حرف و صوت قصه خوان \* استخوان  
 و یادر و پوششت و بس \* درد و عالم غیر بزبان نیست کس \* مستمع او قائل او بی  
 احتیاج \* زانکه الاذنان من رأس ای مثاب (کوشک خلاصنده انک جاذب اولان  
 بادی انک کاذب و صادق اولان کلامنی مدر کدر اول خرد اولان استخوانده  
 اول نه کونه بادر که اوقصه خوانک حرف و صوتنی قبول ایلمر استخوان و باد  
 انجق رو پوششدر ایکی عالمده حضرت یزداندن غیري کسه به قدر فی الحقیقه بی  
 احتیاج مستمع و قائل اولور زبیر ای مثاب اولان کسه ایکی قولاق باشدندر نه کم  
 حضرت نبی علیه السلام (الاذنان من الرأس) بیوردی انکچون باشه مسح اولان  
 صوابله قولاقله هم مسح اولور اکا بر آخر صوابله مسح اولمدیغنی قولقلمک باشند  
 اولدیغنی اشعاردر حکمانک قولی بودر که انسانک کوشنک سوراخنده مغزه قریب  
 جلد طبل کی بر رقیق دری واردر و اول سوراخ ایچره بر مقدمدار باد واردر عین  
 خار جدن بر صوت شدید ظاهر اولسه هوای کتوروب سوراخ کوشه بیورر  
 و سوراخ کوشده اولان باد انکه تکلیف اولوب اول جلد رقیقه طوقند قدده انی ادراک  
 ایلمر دیشلردر و بو سمعک و بصیرک و سایر جسدک تحقیق و تفصیلی هیا کله اولان  
 شرح زده مذکور اولمشدر انده طلب اولنه و عند اهل الله حکما و عقلا نک بو سوزلری  
 مجاز یدر و یونک حقیقی اصل بودر که حضرت مولانا قدس سره العزیز بو بیتلره  
 بیان بیورر و بو کونه تحقیقی ایدوب دیرلر که کوشک خلاصنده یعنی صماخنده  
 و سوراخنده حرف و صوتنی کند و سینه جذب ایلمن باد که اول کلامک صدقنی  
 و کذبنی ادراک ایدیچیدر نظر ایله اول خرد و صغیر اولان استخوانده و انک  
 سوراخنده اول نه بادر که اول باد قصه اوقویچی و سوز سو یلیچی کسه لک حرف  
 و صوتنی قبول ایلمر و انی ایشیدوب فهم ایلمر بادک ذاتنده خود بو قدرت و بو خاصیت  
 بو قدر بلکه فی الحقیقه سمیع خدای تعالیدر و استخوان و باد و کوش انجق برور  
 پوشدر نفس الامرده نظر اولسه ایکی عالمده بیله حضرت یزداندن غیري هیچ برکسه  
 یوقدر (کان الله ولم یکن معه شیء و الا ان کاکادر حقیقته نظر ایلمسک اول و آخر  
 و باطن و ظاهرده همان آتی کورردک عند اهل الشهود بلا احتیاج سمیع و متکلم  
 و مستمع و قائل همان اولدر و بو ناسک سمعلری و بصیرلی حقیقته اول خدانک  
 سمع و بصیرک فرعی و جزوی مشابه سنده در و آنک سمع و بصیرلی اصل و کل مشابه سنده در  
 اذنان ای مثاب اولان کسه رأسدن جزو اولوب و جزو کلک حکمنده داخل اولدیغنی



مقرر اولیجق بوخلائقك دخی سمعلری سمع الهیدن جزو مشابه سنده در بونلرك سمعی  
 مجاز بدر و حقیقه سنده سمع همان اولدر که حقیقه ناظر اولان موحدل انکیچون  
 (انا قول وانا سمع لیس فی الدار غیر نادیار) دیمشدردر ﴿ مشوی ﴾ گفت رحمت  
 کر همی آید برو \* زربده بستنانش ای اکرام خو \* از منس و آخر چومی سوز  
 ودات \* بی مؤنت حل نکرده مشکلت ( چونکم اول جهود ابو بکر رضی الله  
 عنہک کند بسنه اولان عتاب و خطابی کوردی اکا جواب و یروب دیدی اگر انک  
 اوزرینه سکا م رحمت اینک کلور ایسه التون و برای اکرام خو یلوانی بدن صاتون  
 آل بدن آتی کبرو آل چونکم سنک قلبک اکایار مؤتسز سنک مشکلت حل اولز  
 یعنی سیم وزرو یرمک مؤنتی ارتکاب ایتمیجه سنک مشکلت حل اولز و اول بنده  
 سنک حکمک الته کلز چونکم سنک قلبکده اکا حرق و شفقت و رحمت واردر کتور  
 بری وافر التون و بر آتی بدن صاتون آل دیدی ﴿ مشوی ﴾ گفت صد خدمت  
 کنم بانصد سجود \* بنده دارم نکولکن جهود \* تن سپه ددل سیاهستش  
 بکیر \* در عوض ده تن سیاه و دل منیر) حضرت ابو بکر رضی الله عنه چونکم  
 اول جهودک بوطن آمیز اولان کلامی و سوزنی اشندی اکا ابتدی بو خصوصده  
 یوز خدمت ایلم و خدا حضرتلرینه شکرانه بش یوز سجود قیلم اگر آتی بکا  
 صتار ایسک بن سکا نیچه مال و متاع و برهین جله دن بری برنیکوروی بنده طو ترم  
 لکن اول جهوددر انک تنی بیاض و یوزی ماه کیسدر ولکن قابی ظلمت کفر ایله  
 سیاهدر آتی طوت انک عوضنده تنی سیاه و قابی ماه کبی منور اولان بلال رضی الله  
 عنہی بکاورو بیع ایت دیدی ﴿ مشوی ﴾ پس فرستاد و یاوردان همام \*  
 بود الحق سخت زیبا آن غلام \* انجنانکه ماند حیران آن جهود \* آن دل جون  
 سنکش از جارفت زود \* حالت صورت پرستان این بود \* سنک سان از صورتی  
 مومین بود) پس ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرتلری سعاد تخانه لرینه برکده  
 کوندردی اول همام واروب اول غلامی اول مکانه کتوردی الحق اول غلام قتی  
 زیبا دیدی و خو بروی و بغایت دلر با ایدی انجلین قتی زیبا ایدیکه اول جهود آتی  
 کوردیکی کبی حیران قالدی انک اول طاش کبی اولان کولگی فوری برندن کندی  
 (والجنس الی الجنس یمیل) حسبجه علی القور اکدمیل و محبت ایدی الحاصل  
 صورت پرستلرک حالتی بو اولوز انلرک منکی بو صورتدن مومین اولور یعنی صورته  
 طپان معنیدن بی خبر اولان طائفه نك خصلتی بو اولور که انلرک قاره طاش کبی  
 غلیظ اولان قلبلری بر صورت ملیحه دن موم کبی ملایم اولور و حجاره دن افسی  
 و اشده ایکن بر صورت زیبایی کورد کلری کبی انک شوقنیدن فی الحال ملائمت  
 و ملائمت اظهار قیلور ﴿ مشوی ﴾ باز کرد استیزه و راضی نشد \* که برین

افزون بدی هجید \* بك نصاب نقره هم روی فزود \* تا که راضی کشت حرص  
 آن جهود) کبر و اول جهود عناد ایلدی و حضرت ابو بکر رضی الله عنهما  
 کرهیتت کوروب مجرد اول غلام سپید مقابله سنده بلال رضی الله عنه حضرت تلرینی  
 و یرمه که راضی اولدی دیدیکه یا ابابکر هیچ بدسز بونک اوزرینه افزون و یر بدفرقه  
 دیرل بی بدی فرق یعنی بلا مفارقه بهر حال بونک اوزرینه دخی فضله و یر بدی  
 و اول غلام سپید رودن زیاده بعض نقد دخی طلب ایلدی پس ابو بکر الصدیق  
 رضی الله عنه حضرت تلری هم هیچ مالک زیاده اولدی یعنی قایر میوب بونقره نصاسبی  
 دخی اول غلام سپیدک اوزرینه زیاده ایلدی نصاب اصله دیرل بونده ایکی یوزدرهم  
 اولقی مناسب کورینور یعنی ابو بکر الصدیق حضرت تلری اول غلام سپیدک  
 اوزرینه ایکیوز نقره زیاده ایلدی تا کم اول جهودک حرصی راضی اولدی رضایی  
 حرصه اسناد بح از یدر و حقیقتی تا کم اول حرص اولان جهود راضی اولدی  
 دیمک اولور پس اول غلام ابله اول مالی الوب حضرت بلالی ابو بکر حضرت تلرینه  
 تسلیم قیلدی و ابو بکر الصدیق حضرت تلری بلال رضی الله عنهما یانه الدی  
 چونکم حضرت صدیق رضی الله عنه بو قدر مالی و ربوب این صساتون الدی  
 و ابتغاء لوجه الله آزاد قیلدی کافر لانت حقتنده طعن ایلدی لرو بویله دیوسو یلدیلر که  
 بلال رضی الله عنهما ابو بکر الصدیق رضی الله عنه قتنده مالی و ارایدی اول  
 مال و نعمت مقابله سنده آنی الدی و آزاد قیلدی پس بو آیت کریمه انک حقتنده نازل  
 اولدی قال الله تعالی (وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجهه به الاعلی  
 ولسوف یرضی \* ابو السعود افندی تفسیرنده دیر که والآیات نزلت فی حق ابی بکر  
 الصدیق رضی الله عنه حین اشتری بلالا رضی الله عنه فی جماعة کان یؤذیهم  
 المشرکون فاعتقهم ولذلك قالوا المراد بالاشتی ابو جهل او امیة بن خلف و قدروی  
 عطا و الضحاک عن ابن عباس رضی الله عنه انه عذب المشرکون بلالا و بلال  
 یقول احدا حد فر به النبی صلی الله علیه وسلم فقال احد یعنی الله تعالی بنجیکم ثم قال  
 لابی بکر الصدیق رضی الله عنه ان بلالا یعذب فی الله فعرف مراده علیه السلام  
 فانصرف الی منزله فاخذ رطلا من ذهب و مضی به الی امیة بن خلف و قال اتبعنی  
 بلالا رضی الله عنه قال نعم فاشتراه فاعتقه فقال المشرکون ما اعتقه ابو بکر الصدیق  
 رضی الله عنه الالید کانت له عنده فنزلت و بورطلا من ذهب روایتی غلام سپید ایله  
 و نقره دن انک اوزرینه بر نصاب زیاده ایلدی قولنی مانع اولمز زیرا بودخی روایت  
 اولمشدر و الله اعلم بالصواب)

\* خندیدن جهود و پنداشتن او که صدیق رضی الله عنه مغبونست در بن عقد \*

\* مثنوی \* قهقه زدن جهود سنك دل \* از سرافسوس و طنز و غش  
 و غل) چونكم صديق حضرت تلری بلال حضرت تلری ابی اول جهود نادان حضرت  
 صديق رضی الله عنہمی بوعقد و ببعده مغبون صانوب کلیدی اول سنك دل افسوس  
 و طنز و غل و غش جهندن قهقهه آوردی و حضرت ابو بکر الصديق رضی  
 الله عنہم استهزا قیلدی \* مثنوی \* گفت صديقش که این خنده چه بود \*  
 در جواب پرسش او خنده فرود) صديق حضرت تلری رضی الله عنہ اول جهوده  
 دیدیکه بوخنده نه اولدی و بوخنده به و قهقهه به نه سبب اولدی اول جهود ابو بکر  
 الصديق رضی الله عنہ حضرت تلر سنك پرسشده و جوابنده خنده بی زیاده ایلدی  
 \* مثنوی \* گفت اگر جدت نبودى و غرام \* در خریداری ابن اسود غلام \*  
 من زاستیره نمی جوشیدمی \* خود بعشر اینش بفروشدی \* کونیزد من  
 نیرزد نیم دانك \* تو کران کردی بهایش رابانك) و اکابوله دیوس و بلدیکه  
 یا ابابکر اگر سنك جدك و غرامك اولیددی غرام عشق معنا سنه در یعنی دیدیکه  
 اگر سنك بو اسود غلامك خریدار لغنده زیاده جدك و افراط محبتك اولیددی  
 بن استیره ایلمکدن جوش ایلیدیم و بکاغلام سپید رودن زیاده مال و یرم دیو  
 سو یلیدک خودانی بووردیک مالک عشرنه صایدم زیرا اول بلال رضی  
 الله عنہ بنم قتمده یارم دنك کلز دانك ربع درهمه دیرلر بونده زیاده حقیق و قلیل  
 شیددن عبارتدر یعنی بنم قتمده او برادنی و حقیر شیده دکرزدی سن انك بهاسنی صبت  
 و صدا ایله آخر ایلدک یعنی او شویله در و بویله در دیمکله وانك اوزرینه کره میت  
 کوستروب مجدوساعی اولغه انك بهاسنی چوق ایلدک بوخسه اول بنم قتمده  
 بچق درهمه دکرزدی دیدی \* مثنوی \* پس جوابش داد صديق ای غبی \*  
 کوهری دادی بجوزی چون صبی \* کونیزد من همی ارزد دو کون \* من بجانش  
 ناظر ستم تو بلون) چونكم ابو بکر الصديق رضی الله عنہ حضرت تلری اول جهودك  
 نهکم واستهزا ایلمنی کوردی پس اکا بو کونه جواب و یردی و دیدیکه ای کول  
 و غبی صبی کی بر جوهری بر جوزه و یردک حد ذاتمه بلال رضی الله عنہ بر کوهر بی  
 مثالدر و بنم سکا و یردیکم مال انك بهاسنه نسبت بر جوز کیدر که اول بنم قتمده  
 ایکی کونه دکر زیرا بن انك چاتنه و دیننه و ایمانته ناظرم انکچون اول بکایکی کوندن  
 یکدروسن انك لون و شکله ناظر سن و جانی کورمکدن غافل و قاصر سن انکچون  
 سنك قتمده بر شیده دکر \* مثنوی \* زرسر خست اوسیه تاب آمده \* از برای  
 رشک ابن احق کده) اول بلال رضی الله عنہ فی المثل معنیده زرسر خدر صورتا  
 سیاه تاب کلشدر بو احق کده نک رشکندن اوتری احق کده احق محلی دیمکدر  
 رشک بونده غیرت و حسد معنا سنه در یعنی بلال حضرت تلری رضی الله تعالی عنہ



حد ذاته فرمزی خالص التون کبدر انک صورتنا سباه رنگ کلمی بواجتلق  
 محلی اولان دنیا اهانک اکا غیرت وحسد ایلرندن اوتر بدکر که بواجتلق انک صورتنا  
 سیاه اولدیغن کوروب اکارشک وحسد ائمهز اول بولون سیاه ایچنده بواجتلق  
 رشک وحسدی زخندن امین اوله و بوناد انلرک چشم برخشندن قسرت واختناقیه  
 \* مشوی \* دیده این هفت رنگ جسمها \* در نیاید از نقاب آن روح را  
 جسملرک بوهفت رنگ اولان دیده سی بودخی وجه در بوهفت رنگ اولان جسملرک  
 دیده سی نقابندن اوتری اول روح مقدسی ادراک ایلیه من وجه اول اوزره هفت  
 رنگ دیده نك صفتی اولور و دیده نك هفت رنگ اولمی بدی طبقه اولدیغی  
 اعتباریه در ووجه نك اوزره هفت رنگ جسملرک صفتی اولور و جسملرک هفت رنگ  
 اولمی هفت اندام اولدیغی اعتباریه در که انسانک جسمی بدی اعضا اوزره در  
 هر برعضوک شکلی برکونه اولمقله هفت رنگ تعبیر اولمش اولور هفت رنگ  
 جسملرک صفت اولیوب مضاف اولق و دیده دخی هفت رنگه مضاف اولق  
 هم وجه در بووجه اوزره معنی جسملرک بو هفت رنگنک یعنی هفت اندامک  
 دیده سی نقاب و حجاب جهتندن اول روح بای ادراک قیله من و چشم حس اول  
 نور اعظمک رؤیته و معاینه سنه قادر اوله من \* مشوی \* کر مکبسی کرده  
 در بیع پیش \* دادمی من جمله ملک و مال خویش \* ورمکبسی افزودنی من  
 زاهتمام \* دامنی زر کردمی از غیروام) اگر سن ببعده مکبسیکی زیاده ایلیدرک  
 بن کند و ملک جمله مال و مالمی و پرردم مکبسی عشاره و با جداره دیرلر اکا متصل  
 اولان یا مصدریه اولور و تقدیر کلام بو بله دیمک اولور که ای صورت پرست اگر سن  
 آتی بکایع ایلکده عشارلغی و با جدارلغی زیاده ایلیدرک و عناد ایدوب بنم سکا  
 و یردیکم بهایه راضی اولییدرک بن سکا جمله مال و ملکمی هر نه ایسه و پرردم  
 و اگر سن عشارلغی و عنادی دخی زیاده ایلیدرک بن اهتمامدن براتک التون غدی  
 دخی غیریدن استقراض ایلردم و سکا آتی و یروب بنه آتی سندن صائون آوردم  
 مکبسی فعل و زنده انتقاض نمن معنانه اولق هم جائزدر بووجه اوزره معنی اگر  
 سن قیمت و بها اکنکلکنی ببعده زیاده ایلیدرک یعنی بن اکا نقدر قیمت و بها و پرسم  
 بو مکبسیدر و ناقصدر دیو سو بلییدرک بن کند و مالکک جمله سنی سکا و پرردم و اگر  
 اکا دخی راضی اولمز ایسک غیر بیلردن و افرالتونی استقراض قیلاوردم دیمک اولور  
 \* مشوی \* سهل دادی زانکه ارزان یافتی \* در ندیدی حقه را نشکافتی \*  
 حقه سر بسته جهل تو بداد \* زود بینی که چه غبت اوفتاد \* حقه برامل را  
 دادی بیاد \* همچون زکی در سیه روی تو شاد (سهل و یردک زیرا که او جوز  
 بولدک دری کورمدک حقه بی یارمدک یعنی حضرت بلال رضی الله عنه فی المثال

درونی پردر و جوهر بر حقه سر بسته کبی ایدی سن آئی او جوز بولدک و ادنی  
 بهایله برنادانک اندن صاتون الدک اول سیدن انک درونی بو قلیوب سهل و آسان  
 بکا واردک باشی باغلو حقه بی سنک جهلاک و یردی و بویله سیاه رنگ حقه نک  
 ایچنده نه اولسه کر کدر دیوب جاهلاک ایدوب آزنسنه به طمع قلیوب آئی بکا ایر  
 کوردک عنقریب کور رسن که سکا نه غبن واقع اولدی اول بر حقه پر اعل کبی ایدی  
 سن پر اعل کبی اولان حقه بی باد هوا به و بردک مع هذابن ربج وفائده قیلدم دیو  
 غبن و خسران ایچره شاد و مسرور سن شول زنبکی عرب کبی که سیاه و یلقده  
 شاددر \* مشوی \* عاقبت واحسرتا کو بی بسی \* بخت و دولت را فروشد  
 خود کسی \* بخت با جامه غلامانه رسید \* چشم بد بخت بجز ظاهر نمدید ) ای  
 نادان عاقبت چوق بوندن اوتری واحسرتا دیه سن و بوز یانی ایلدو ککدن اوتری  
 وافر غلر و غصه لیه سن خود برکسه بخت و دولتی صاترمی بو مقرر در صاتمز  
 اما سن بخت و دولتکی صاتمک بلال رضی الله عنه سکا ذیوی و اخروی بخت  
 و دولت ایدی انک قدرنی بلایوب کم بهایله آئی بیع ایتدک بخت سکا غلامانه جامه ایله  
 ایرشدی و سنک غلامک اولمق سکا نه کیروب و غلاملر جامه سنی کیوب کلوب  
 سنکله کورشدی لکن سنک بد بخت اولان چشمک ظاهر دن غیری کورمدی و آئی  
 کندونک قولی صانوب ورنکنه و سکا نه باقوب درونته و سر نه نظر ایر کوره مدک  
 \* مشوی \* اومودت بندکی خویشتن \* خوی زشتت کدبا او مکرو فن \*

این سیه اسرار و تن ایدرا \* بت پرستانه بکبری ژاژا \* این تراوان مرا بر دیم  
 سود \* هین لکم دین ولی دین ای جهود) اول بلال رضی الله عنه سکا کندینت  
 بنده لکنی کوستردی اما سن انک معنیده اولان افندیلکنی کورمدک و اهل هذامنک  
 خوی زشتک اول صاحب سعاده مکرو فن قیلدی واکاموحد اولر ییچون ایذا  
 وجفا ایلیکی روا کوردی اشته بو اسراری سیاه و تنی سپید غلامی بت پرستلر کبی  
 ای ژاژاطوت و بو صورتنا ملیح و معنیده قبیح اولنی آلوب اول صورتنا سیاه و معنیده  
 ملیح و جلیل اولنی بکا تسلیم ایت بو سنک ایچون و اول بنم ایچون اولسون برسود  
 ایتدک و معنیده چوق فائده و نفع ایتدک آگاه اول ای جهود سزک دینک سزک  
 ایچون و بنم دینم بنم ایچوندر ( لکم دینکم ولی دین ) تقدیرنده در بو مصرع  
 سوره کا فرینک آخر نه اشارتدر که حق تعالی ( لکم دینکم ولی دین ) -وردی  
 بونک نفسیری نیچه مواضده مرور قیلدی \* مشوی \* خود سزای بت  
 پرستان این بود \* جلش اطلس اسب اوچو پین بود \* همچو کور کافران  
 پردود نار \* وز برون پر بسته صدنقش و نکار ) پس صدیق حضرتلری اکا  
 دیدی خود بت پرستلرک سزاسی بو اولور انک جلی اطلس انک اسبی چو پین اولور

بت پرستیدن مراد بونده مجرد صورت پرست تدر و بویتلرا اگر چه حضرت صدیق  
 رضی الله عنه اسانندن اول جهوده خطا بادیتلشدر ولکن هر عصرده صورت پرست اولنه  
 وشکل ولونه میل ومحبت قیلنه تعریض قیلنشدر فی الحقیقه صورت پرست اولنلرک لایقی  
 یواولور که براسبتک مثلا جلی اطلس اولسه همان انلرک نظری اکادرا کرانک اسبی چوپین  
 ایسه ده انلرک سیرته و درونه نظر ایتکه لیاقتلری یوقدر مثلا صورت پرستلرک  
 محبوی اولان صورت کافرلرک قبرنه بکررکه درونده پر دودنار درو پروندن  
 نیچه یوز نقش ونکار با غلنشدر صورت پرست اولان کسه انک نقش ونکاری  
 کوروب اکامائل اولور و دروننده اولان دودوناردن غافل قالور **مشوی** \*  
 همچو مال ظالمان بیرون جمال \* وز درونش خون مظلوم و وبال \* چون منافق  
 از برون صوم و وصلت \* وز درن خاک سیاهی نبات ( صورت پرستلرک میل ومحبت  
 ایلدکاری صورتک برمثالی دخی بودر که ظالملرک مالی کبی طشره سی زینت و جمال  
 و درون جهتندن اول خون مظلوم و وبالدر و یوم آخترده هم عذاب ونکالدر  
 اماهل ضلال انک انجق ظاهرده اولان زینت و جمال کوروب درونده اولان  
 وبال ونکالندن غافل اولشلردر برمثال دخی بودر که اول صورت حسنه منافق  
 کبی پروندن صوم و وصلت و درونندن بی نبات اولان خاک سیاهدر **مشوی** \*  
 همچو ابرخالی پرفروقر \* نه درونفع زمین نه قوت بر \* همچو وعده مکر و کفتار دروغ \*  
 آخرش رسوا اول با فروغ ( صورت پرستلرک میل ومحبت ایلدکاری صورت جلیه نک  
 مثالی و منافق هم صوم و وصلتک مثالی شون بر پرفروقر ابر کبیدر یعنی کورلدیسی  
 و طاقردیسی چوق بی آب اولان سحاب کبیدر که انده نه نفع زمین ونه قوت پرواردر  
 بر بانک ضمیمه بغدادی معناسندهر یعنی اول کورلدیسی چوق بعمور ستر ابرک زمینه  
 نفعی و غدا اولان بغدادی اولغه فائده سی یوقدر و اول صورت حسنه وعده مکر  
 و کفتار دروغ کبیدر آخری انک رسوای و اولی با فروغدر نسه کم اول جهودک  
 حضرت بلال رضی الله عنه مقابله سنده صاتون الدیغی بنده صاحب جمالک  
 هم مثالی بویه در اول صورت پرست انک ظاهرنده اولان لطافت و جالی کوروب  
 باطننده اولان خبائثت و قباحندن غافل اولوب آتی خریدار اولدیغنه اول حینده  
 شاد و خرم اولدی و ابو بکر رضی الله عنه حضرتلری حضرت بلال رضی الله  
 عنهک جمال جانی کور و بانک علوشانی یلوب آتی الدیغنه هم عظیم شاد  
 و خندان اولدی **مشوی** \* بعد از آن بکرفت اودست بلال \* آن ز زخم  
 ضرس محنت چون خلال \* شد خلالی در دهانی راه یافت \* جانب شیرین زبانی  
 می شنافت ( اندنصرکه اول ابو بکر الصدیق رضی الله عنه بلال رضی الله عنه  
 حضرتلرک النی طودی اول محنت دندانک زخمندن خلال کبی اولان بلال



رضی الله عنہم انی طوتدی برخلال کبی اولدی بردهانه بول بولدی برش-یرین  
 ز بانگ جانبته سرعت قیلدی ضرر دیشه دیرل محنته اسناد اولندی استناره  
 تخمیا به طریقی اوزره در محنت بر درنده ذی ناب جانوره تشبیل قیلنوب اکادندان  
 اسناد قیلنمشدر انشبت المیة اظفارها بیتنده موت برسابعه تشبیه قیلنمشدر اکاظفار  
 اسناد اولندیغی کبی یعنی حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه جهوده بوقدر  
 حساب و سرزاش قیادقدنصره بلال رضی الله عنہمی اذن الدقدنصره بلال  
 حضرت ترینک انی طوتدی اول محنت جانورینک دیشنک زخندن و ضرریندن  
 بلال کبی ضعیف و نحیف اولان بلال رضی الله عنہم-ک انی طوتدی و حضرت  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جانب شریفترینسه الوب کندی اگرچه زخم  
 محنتدن برخلال کبی نحیف او اش ایلی لیکن بردهانه بول بولدیکه امک منلی بوق  
 و بر شیرینی زبان و فصیح الاسان جانبندسه صفت قیلدیکه امک ایکی جه نده نظیری  
 بوقدر \* منوی \* چون بیدان خسته روی مصطفی \* خرمغشیا فتاد او بر قفا  
 \* تابدیری بی خود و بی خویش ماند \* چون بخویش آمد ز شدی اشک راند \* چونکم  
 اول خسته مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرت ترینک روی شریفی کوردی مغشیا  
 عایه ساقط اولدی اول قفاسی اوزره دوشدی خردوشدی دیمک معناسنه در فتادهم  
 دوشدی دیمک معناسنه در مراد انک قفاسی اوزره دوشمنی تفسیر و بیان اولور  
 تا کم کج زمانه دک بی چوق وقت دک بی خود و بی خویش قائدی و بی عقل و بی  
 هوش باتدی چونکم کندبسنه کادی شادیلکندن کوزیانی سوردی و وافر بکا  
 ایلی \* منوی \* مصطفی اش در کار خود کشید \* کس چه داند بخششی  
 کورار سید \* چون بودمی که براکس-یرزد \* مغلسی بر کج برتوفیرزد) مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم حضرت تری زیاده شفقت و رأفتندن اول بلال رضی الله عنہمی  
 کندی کنار نه چکدی و در آغوش ایلی کسه نه یلور شول بر بخششی که اکا  
 ایرشدی مثلا بر باقر نیجه او اور که کندبسنی اکسیر اوزره اوره بر مقاس نیجه اولور که  
 برتوفیر اولان کج اوزره اوره بلال رضی الله عنہ حضرت ترینک حالی بونک کبی  
 اولدی کویا برمس ایلی خالص التون کبی اولدی و بر مقاس ایلی کج و افره  
 وصول بولدی \* منوی \* ماهی پزمرده در بحر افتاد \* کاروان کم شده  
 زد برشاد) کویا پزمرده ماهی بحر دوشدی کاروان کم شده کندبسنی رشاده  
 اوردی یعنی بر بگردن جدا اولمش و قور و لقمه قاش ماهی بحر دوشد کده  
 نیجه زنده و شاد اولورسه و بر یوان پترش کاروان کندبسنی رشاده اوردقمه  
 و طوغری بولی بولدقمه و مراده واصل اولدقمه نه مرتبه خرم و شاد و آزاد  
 اولورسه بلال رضی الله عنہ حضرت تری دخی بحر نور مصطفی صلی الله علیه و سلم

دوشد کده اول مرتبه شاد اولدی و کاروان کشدمنک رشاد بولدبغی حینه اولان خرم و آزاده لکندن زباده خرم و آزاده اولدی \* مثنوی \* آن خطا باقی که گفت اندم نبی \* کرزند برشب و آید از شبی \* روز روشن کرد آن شب چون صباح \* من نتانم باز گفت آن اصطلاح ) اول خطابلری که نبی علیه الصلوة والسلام حضرتلری اولدمده بلال رضی الله عنه حضرتلرینه دیدی اگر فرضاً شب تیره به اورسه ایدی شبلکن یوقار و کلوردی و شبک اندن زائل اولوردی اول شب تیره صباح کبی روز روشن اولوردی بن اول اصطلاحی آشکارا دیمکه قادر دیککه اول نورایتیه متعلق اولان اصطلاحات و عباراتی تیسرایلیک ممکن اولمز و اول سرو معنی عبارات و اصطلاحات صغیر \* مثنوی \* خود تودانی کا فتابی در چهل \* تاجه کوید بانبات و بادقل \* خود تودانی هم که آن آب زلال \* می چه کوید بار یا حین و نهال ) خود سن بیلور سنکه بر آفتاب برج جمله تا کم نیاته و دقله نه سویلر دقل خرما غاجنک اوزرنده اولان خام و نا پختنه خرما زه دبرلر یعنی ای عاقل اولان کسنه آفتاب چل بر جنده نیاته و خام اولان خرما زه نه ایلدیکنی خود بیاورسن بونی دخی بیل که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آفتاب روحی بلال رضی الله عنه حضرتلرینک وجودلرینه آئی ایلدی و آئی بهار زماننده اولان نباتات و ریاحین کبی تروتازه قیلدی خود سن بونی بیاورسن که اول آب زلال ریاحین و نهاله مقارن اوله انلرک وجودنه فی الحال تازه وزنده و طبری و طراوت و یرمکی سویلر آب زلالک اسنان خاصیتی ریاحین و نهاله اطرافت و طراوت و یرمکی سویلر همماندم که آب زلال ریاحین و نهاله مقارن اوله انلرک وجودنی فی الحال تازه وزنده و طبری و فرخنده ایلر \* مثنوی \* صنع حق با جله اجزای جهان \* چون دم و حرفست از افسونگران \* جذب یزدان با اثرها و سبب \* همدنخن کوید نهان بی حرف و اب ) حق تعالیکنک صنعی جله اجزای جهان افسونکرلر دن دم و حرف کیدر یعنی افسونکر اولان کسه لک نفسندن و کلامدن بعض شیلر نیجه زنده اولورسه و حیات بولوب حرکت قیاورسه اجزای جهانک جله سنه هم صنع الهی بو خاصیتی و یر افسون عیسی کبی هر برج زو ه بر کونه حیات ابر کورر حضرت یزدانک جذب و اثرله و سبیلره حرفسنر و ایسنر نهانی نیجه سوز سویلر و اثرله نیجه دور لو حالت و حیثیت بخش ایلر \* مثنوی \* زآنکه تأثیر از قدر معمول نیست \* ایکنک تأثیرش از معمول نیست \* چون مقلد بود عقل اندر اصول \* دان مقلد در فر و عیش ای فضول \* کر بپر سد عقل چون باشد مرام \* کوچنانکه توندانی و السلام ) تأثیر قدردن معمول دیکلدر بو مقرر درر که تأثیر قدرک معمولی و جله تأثیراته قدر عاملدر

لیکن اول قدرتک تأثیری اولقدردن معقول دکلدن مصرع اولده استفهام تقریری معناسی واردن تقدیر کلام بویله دیک او اور بویله دکلیدر که بوجهانده اولان جمیع تأثیر تقدیر الهیده معمول اولیه بومقرر در که بوجهانده اولان تأثیراتک جمله سی تقدیر الهی بدن معمولدر و تأثیر فی الحقیقه تقدیر کدر ولیکن اول قدرتک تأثیری بالبداهه اندن معقول اولمز بلکه عقل جزوی هر بر تأثیری که بوجهانده کورر اول تأثیری مؤثر صور بدن بیلور وانی سبب اوله اسناد قیلور و اول تأثیرک اصلندن غافل اولور چونکم عقل جزوی اصولده مقلد ایدی فروعه دخانی مقلد بیل اصول جمله تأثیرات وارادات الهی وقضا و قدر الهی ور بایندر و بونلر هم اعیان ثابتہ نک و اسماء الهیه نک اثر بیدر عقل جزوی ایسه اسماء الهیه بی بیلکده و اعیان ثابتہ عالم اولمقده وقضا و قدرک امرارنه شعور بولمقده انبیاء علیهم السلام و اولیای عظامه مقلددر چونکم عقل جزوی اصول تأثیراتده مقلد اولدی فروع تأثیراتی بیلکده هم آتی سن مقلد بیل ای فضول که اول عقل بوفروع و آثاری هم حقیقته بیله مش و اولنه جهتن فروع اولدیغنه عالم اوله مشدر پس اگر عقل جزوی سؤال ایلسه مرام نیجه اولور مرام مراد معناسنه در بونده اصل و مقصود معناسی مراد اولور یعنی اگر عقل جزوی سؤال ایدوب دیرسه که چونکم بن اصولی و فروعی بیلکده مقلد اولمشم پس اصل و مقصود نیجه اولور آتی بکایلدر کوردم اکادی اصل مراد و مرام انجلین اولور که سن بیلز سن و بیلکده هم قادر اولز سن زیرا سنک وجود کده آتی بیلکده استعداد و قابلیت بوقدر آتی بیلک عقل کله میسر در پس آتی سن مجرد بوادراک جزوی ایله بیله مز سن و السلام تم الکلام

﴿ معاتبه مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم با صدیق رضی الله تعالی عنه ﴾  
 ﴿ عنه که ترا وصیت کردم که بشرکت من بخر تو چرا بهر خودتتها ﴾  
 ﴿ خریدی و عذر گفتن صدیق رضی الله عنه ﴾

حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم صدیق رضی الله عنه حضرت تلبینه معاتبه قیلسنک بیایندر بویله دیو که یا ابابکر مقدما بن سکا وصیت ایلدم که بونی بنم مشارکتله اندن صائون ال سن بونی لیچون کند کدن اوتری تنها الدک و حضرت صدیق رضی الله عنہک بو خصوصه عذر دیمه سنک بیاننده در ﴿ مشوی ﴾  
 گفت ای صدیق آخر کفتمت \* که مرا هم باز کن در مکرمت \* گفت ما دو بندگان کوی تو \* کردمش آزاد من بروی تو \* تو مرا میدار بنده و یار غار \* هیچ آزادی نخواهم زینهار \* که مرا از بندگی آزاد بست \* بی تو بر من سخت و بی داد بست ( حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ابو بکر الصدیق رضی الله



عنه حضرت تلرینه برسیل عتاب بو کونه خطاب ایدوب بیوردیلر که ای صدیق آخر  
 بن سکا دیمه دمی آخر خود بن سکا دیم که بو مکر منده بنی اورتاق ایله و نصف  
 بهاسنی دخی بندن آلوب بو خصوصده بنی شریک ایله حضرت ابو بکر الصدیق  
 رضی الله تعالی عنه اول حضرتنه بو کونه جواب با صواب و یروب دیدیکه یارسول الله  
 بزسنگ کو بیک ایکی بنده لری بز بوقولک اول قولکی سنک وجه شریفک شوقی اوزره  
 آزاد ایلدم پس سن بن قولکی آنک رنه بنده طوت و یار غارا تخا ذایت زینهار بن هیچ آزاداق  
 استمزم یعنی بنم مرادم ایدی سکا قول اولمقدر و بنده لک و افکنده لک قیلنر ز را  
 بکاسنک بدلا بککدن آزاده لک وارد سس سسز بنم اوزریمه محنت و بی مراداق  
 وارد **مشوی** \* ای چهار ازنده کرده زاصطفا \* خاص کرده عام را خاصه  
 مرا ای جهانی اصطفادن زنده ایلمش یعنی ای پرگزیده لکدن خلق جهانی زنده  
 قیلمش و خرم و فرخنده ایلمش مصطفی صلی الله علیه و سلم عامی خاص ایلمش  
 خصوصاً بنی یعنی عام مرتبه سنده اولان انامی ایمان و اسلامه خاص خدا قیلمش  
 و علی الخصوص بوجه دن بن بنده سنی خاص الخاص مرتبه سنه واصل ایلمش  
 سید الانام دیدی **مشوی** \* خوابها میدید جانم در شباب \* که سلام کرد  
 قرص آفتاب \* از زمین بر کشید او بر سما \* همزه او کشته بودم ز ارتقا \* کفتم  
 این ما خولیا بود و محال \* هیچ کردم مستحیلی و صف حال ) پارسول الله بنم جانم  
 شباب زماننده و جوانلق او اتنده خوابلر کوردی اول خوابلردن بری بو ایدیکه  
 بکامنامه قرص آفتاب سلام قیلدی زمیندن بنی اول آفتاب آسمان اوزره چکدی  
 و چیقاردی بن اول آفتاب ارتقا و بلندک جهندن همراهی اولمش ایدم یعنی  
 بر مرتبه ترقی قیلوب عالی مقام اولدمکه حتی اول آفتابه همراهک قیلمش ایدم  
 پس بیدار اولدقد نصکره کندی کندیمه دیدم بو واقعه ما خولیا و محالدر ما خولیا  
 اگر چه نتیجه سی اولمین خیالات سودا و بیه دیر بونده اضغاث احلام مراد او اور  
 یعنی بعد البقظه بن کندی کندیمه دیدمکه بو منام اضغاث احلام قیلندندر  
 و محالدر هیچ بر مستحیل اولان شیء و صف حال اولورمی بو خود اولمز یعنی بر کسه بیه  
 آفتاب سلام و برک وانی زمیندن چکوب بو فارو و چیقاروب کندی مرتبه سنه  
 قریب ابر کورمک بر امر مستحیلدر مستحیل اولان ایسه و صف حال اولماز ایدمی  
 بو واقعه نك ظهور و صورت با غلشی و نتیجه ویرمی محالدر **مشوی** \*  
 چون ترا دیدم بدیدم خویش را \* افرین آن آینه خوش کیش را \* چون ترا دیدم محال  
 حال شد \* جان من مستغرق اجلال شد \* چون ترا دیدم خودای روح البلاد \*  
 مهر این خورشید از چشمم فتاد ) چونکم ای آفتاب معنوی سنی کوردم کندیمی  
 کوردم یعنی چونکم سن شمس هدایتی کوردم سنک نور کله کندیمی دخی کوردم

آفرین اول آینه خوش کیشه یعنی اول سنک آینه حقیقت نما اولان و خوش دین  
 و لطیف آیین اولان وجود شر بفاکه که بنی بکا اوسه تری چونک سن ایکی جهان  
 کونشنی کوردم بکا بحال اولان حال اولاری اول واقعه ده خورشیدک بکاسلام  
 و بره سندن مقصود یلدم که سن خورشید معنوی بکاسلام و برهسی وانک بنی  
 زمیندن چیقاروب آسمانه ایر کورمسی سن آفتاب منیرک بن فقیری زمین بشریتدن  
 نورانیتکله جذب ایدوب کندی صحت شر بفاکه ایر کورمسی ایس شمدی بنم  
 جانم اجلاله مستغرق اولدی وسکا مقارنت ومصاحبت سببیله دولت عظمی  
 وسعادت کبری بولدی چونک سنی ای روح البلاد خود کوردم بودخی وجهه در  
 چونک سنی کوردم ای روح البلاد بو خورشیدک مهر و محبتی بنم کوزمندن دوشدی  
 یعنی مقدا سن خورشیدی کورمزدن اول بنم کوزمده خورشید صورینک عظیم  
 شانی وارایدی وانک علو مرتبه سن کوروب اکامهر و محبتم وارایدی اما چونک  
 سن خورشید دو جهانی کوردم تحقیقا ای جمیع بلادک روحی بو خورشید صورینک  
 مهر و محبتی کوزمندن دوشدی بو کاصلا رغبتم و عشق و محبتم فالمدی سنک بکا  
 و بریدیک ارتقا و رفعت بو صوری اولان ارتقا و رفعتدن نیجه و جوهله اولی  
 و افضلدر \* مشوی \* کشت عالی همت از تو چشم من \* جز بخوری نکرده

اندر چن \* نور چشم خود بدیدم نور نور \* حور چشم خود بدیدم رشک حور \*

یوسفی چشم لطیف وسیم تن \* یوسف ثانی بدیدم در تو من \* در پی جنت بدم  
 در جنت وجو \* جنتی بنمود از هر جز و تو (بارسول الله سندن بنم چشم عالی  
 همت اولدی یعنی سنک همکندن بنم چشم جانم همت بولدی و بلند نظر اولدی  
 و لهذا چنه خورلقدن ظهیرله نظر قیلن بو عالمده اولان باغ و بوستانه بلکه کون  
 و مکانه ملتفت اولمزدن نور استدم خود نور نوری کوردم والنته لله که جمیع انوارک  
 معدنی اولان سن سراج منیره و خورشید بنی نظیره ارشدم بن حور استدم خود رشک  
 حوری کوردم یعنی مقدا بر محبوب پر نور طلب ایلدم بحمد الله شمدی حور یلرک  
 مغبوطنی و محبوبلرک مرغوبنی کوردم بن بر لطیف وسیم تن یوسف استدم سنک  
 وجود شر بفاکه بن بر یوسفستان کوردم یوسفستان یوسف لک محلی دیمکدر  
 یوسفدن مراد بونده حسن و جمال و کمال صاحبی بر محبوب معنوی یعنی ای رسول  
 خدا بن بو آنه دک بر حسن و جمال و لطف و کمال صاحبی بدن شریفی نور توحید ایله  
 سیم کبی بیاض و خالص اولمش بر محبوب معنوی استدم که اکا عاشق اولم و خدمتگر  
 قیلواندن نیجه لذت بولم بحمد الله تعالی سنک وجود شر بفاکه جمیع حسن و جمال  
 و لطف و کمال صاحبی اولان محبوبلرک محلی و معدنی کوردم وجهه سنی سنده  
 جمع اولمش مشاهده قیلدم صورتا و معناسن جمله خو بلردن احسن و اجل

وخلقا وخلقاً جمع محبو بلردن الطف واکمالسن بوآنه دک جنت اردنجه جنت  
 وجوده ایدم بکاشمدی سنک هر برجزو کدن برجنت کورندی جنت انواع اشجار  
 واثاری جامع اولان شول بستانه درلر که انک درختلری زمینی اورتمش اوله و جنت  
 ایکی قسمه منقسمدر برینه جنت آجله دیرلر که یوم آخرنده اکامؤمنلر داخل اولسه  
 کرکدر که هر کس استعدادی قدرانده مرتبه لرن بولسه لر کرکبرو برینه دخی  
 جنت عاجله دیرلر که اول بودنیاده الله تعالی حضرت تلیزینک عارف قوللرینه میسر  
 اولمش و عارف و عالم اول جنت عاجله به روحانیتله دخول قیلمش وانده نیچه ذوق  
 وصفابولشد رکافال بعض العارفين ان فی الدنيا الجنة عاجله من دخلها لا یشتاق  
 الی الجنة الا جله قیل ما می قال معرفة الله کذا فی شرح الحکم پس حضرت  
 رسول اکرم صلی الله تعالی علیه وسلمک هر برجزنده معرفه الهیه دن نیچه معرفت  
 واریدی حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنہک اول معرفت جنتلری اولان  
 رسول علیه الصلوٰة والسلام حضرت تلیزینک هر جزو دن مرتی و مشهودی اولدی اول  
 جنت معنویه و روحانیه تک لذت لرنی و راحه لرنی بولدی و جنتی بنوداز هر جزو نو دیمکله  
 بو معنایه اشارت قیلدی \* مشوی \* هست این نسبت بمن مدح و ثنا \*  
 هست این نسبت بتو قدح و هجاء \* همچو مدح مرد چو بان سلیم \* مر خدارا  
 پیش موسی کلیم \* که بجویم اسپشت شیرت دهم \* چارقت دوزم من و پیشت  
 نهم \* قدح اورا حق مدحی برکرفت \* کر توهم رحمت کنی نبود شکفت )  
 بوسنتک حقیقه ایلدیکم مدح و ثنا بکانبست مدح و ثنادر اما ساکنبست قدح  
 و هجاء یعنی شو مدح و ثنار بکه بن سن سلطان عالیشانک حقیقه ایلدیم اول مدح  
 بنم مرتبه مه نسبت مدح و ثنادر اما سن سلطان عالیشانک علو قدرینه نسبتله  
 هجو و قدح منزله سنده در مثلاً سلیم اولان مرد چو بانک حضرت موسی کلیم  
 علیه السلامک حضورنده خدای تعالی حضرت تلیزینک ایچون اولان مدحی کیدر که  
 اوچو بان حق تعالی حضرت تلیزینک بو کونه مدح ایلدی که ای بنم محبوب و معبودم  
 اگر بن سنی بولایدم سنک اسپشکی استیایدم و سکا سود و بریدم سنک چا فکی دیکیدم  
 و سنک او کیکه قوییدم بو کونه وصف لری اول چو بان مدح صاندی امانی الحقیقه  
 بو مدح لری قدح اولدی ولیکن حق تعالی حضرت تلیزینک اول چو بانک قدحی  
 مدح ایلدیکله طوتدی بر مدح مرتبه سنده طوتدی دینسه دخی وجه در و اول  
 چو بانه حق تعالی رحمت ایلدی اگر سندی ای حق تعالی نیک حبیبی بکار رحمت  
 ایلدیک عجب دکلدر که سندی حق تعالی حضرت تلیزینک اخلاقیله مخلوق خلق  
 عظیم صاحبی برنی کریم سن دیدی \* مشوی \* رحم فرما بر قصور فهمها \*  
 ای و رای عقلها و وهما ) ای رسول خدا فهملرک قصوری اوزره رحم بیورای



وهملرك وعقلرك وراسى يعنى اى اوهام وعقولك وراستنده اولان سلطان اعظم  
 وحبیب اكرم سن بزم فمهلمرك قصورى اوزره مرحت قيل وسنتك حقه  
 ایلدیكمن قصیراتی عفو بیوردیدی بویتلر و بوعدرلر اگرچه ابو بكر الصدیق  
 رضی الله عنه حضرتلرینك لسان شریفندن اول سلطان کاشانه خطابا دینلشدر  
 ولیکن بونده تنبیه و اشعارت واردر شومعنی اوزره که اول حضرت علیه الصلوٰة  
 والسلامی برکسه کاهو حقه مدح و ثنا ایله که قادر اوله من وهر نقدر مطری اولسه  
 وانك مدح و ثناء سنده عظیم مبالغه قیلسه ینه انك شانته لایق مدح و ثنا قیله من  
 زیرا کور که افضل اصحاب کزین واکمل ارباب صدیق و یقین اولان حضرت  
 ابو بكر الصدیق رضی الله عنه اول حضرتك حقه ایله یکی مدح و ثنائک قصورنه  
 معترف اولیجق و اول حضرته بو کونه اعتذار قیلجی غیرى کسدر انی کاهو  
 حقه نیجه مدح قیلورلر و نه وجه ایله اکاشنا ایله که وانك اوصافی عظیمه سنی سویتلکه  
 قادر اولورل اصل برکسه انی بو نطق و بوده ناله مدح ایله که قادر اولن (یت)  
 فان فضل رسول الله لیس له \* حد فیرب عنه ناطق بقم ﴿ مشوی ﴾ ایها  
 العشاق اقبال جدید \* ازجهان کهنه نوکن رسید ( ای عشاق اقبال جدید  
 نوکن اولان جهان کهنه دن ایرشدی جهان کهنه دن مراد جهان قدیمدر که  
 فی الحقیقه اول جهان قدیم نوکندر پس حضرت مولانا قدس الله سره الاعلی  
 اول جهان کهنه و قدیمدن همیشه علی التوالی نوبتو نیجه حالرو بی شمار اقباللر  
 ایرشدیکنی عشاقه یلدیروب وانلره تنبیه و خطاب ایلوب دیر که ای عشاق الهی  
 یکی اقبال و تازه و نو بر حال یکی ایله یجی و نو و تازه قیلجی جهان قدیمدن ینه ایرشدی  
 ﴿ مشوی ﴾ زان جهان کو چاره بیچاره جوست \* صد هزاران نادره دنیا  
 دروست ) اول جهانند که او بیچاره نك چاره سن دلیلیچیدر صد هزاران دنیانت  
 نادره سی انده در یعنی سکا یدیکم جهان کهنه نوکن اول جهاندر که بیچاره اولان  
 کسه لک چاره سنی استیجی و بی مدد و بی درمان اولنلره مدد و درمان ایلیچیدر  
 دنیانت نیجه یوزینک عجیبه و غریبه اولان کیاب و عزیز الوجود اولان شیلرینك  
 اصلی اول جهانددر مقصود بو جهاندن جهان الهی و عالم الهی و معنویدر  
 و کاشانه حضرت مولانا بر حالدن بر آخر حاله و بر مقالدن بر آخر مقاله نقل ایلدکلم ینه  
 بسط مقدمه بیوررلر و صدیق رضی الله عنه حضرتلرینك قصه سندن وانك  
 حضرت نبی صلی الله علیه و سلم ایله اولان مکالمه سنی بیان ایلمکدن رجوع ایلوب  
 و اول قصه بی مقال کهنه مقامته قویوب بلال رضی الله عنه و هلال  
 حضرتلرینك حسب حالی وانلرک امرارنك مقالنی بیان ایله که اشارت و بشارت  
 ایلوب بیوررلر ﴿ مشوی ﴾ اشروا یا قوم اذا جاء العرج \* افرحوا باقوم

مذلل الحرج \* آفتابی رفت در کازه هلال \* در تقاضا که از حنا بلال ( ای قوم  
بشارت اولسون سزه فرح وقتی کندی ای قوم فرحناک اولک تحقیق حرج کندی  
یعنی ای قوم عشاق بری بریکزه بشارت و برک زیا بر آخر سرور و شادی وقتی  
کندی و فرحناهای اولک زجت و ملالت و سامت زائل اولدی ایشیدک و بوقصه  
جدیدی گوش اید که بزرگم بزرگم الشان اولان بر آفتاب هلالک حقیر و صغیر اولان  
خانه سینه کندی کازه کاف عربیله حقیر و صغیر اوه دیرلر هلال حق تعالی نیک  
مقول بنده لادن بر بنده نک اسمی در که قصه سی عن قریب بوسرخ شریفه  
مذکور اولور و آفتاب بدن مراد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم یعنی اول  
آفتاب معنوی و خورشید روحانی هلال نام بنده نک ساکن اولدیغی حقیر و صغیر  
اولان خانه به کندی تقاضا بویله دیو که ای بلال زی دکندر و آواز خوشکله  
بزم بورغونلغمر می کیده روب زه راحت ایر کور ار حنا یا بلال قولنک تحقیق جلد  
اولده در معنی معنی این حدیث که مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمودانلر بکم الی  
اخره سرخنده \* جان کالست و ندای او کمال \* نصطفی کویان ار حنا یا بلال \* بیتنک

سرخنده مرور ابتدای اله طلب اولنه \* مشنوی \* زیرب می کفتی ازیم  
عدو \* کوری \* او بر مناره رو بکو ( ای بلال عدونک خوفندن محبوبک نام شریفی  
زیرب دیردک یعنی عدوی دین اولان جهودک و مشرکک قور قوسندن مقدا  
حضرت حقل نام شریفی کیر لوسو بیلدک انک کور لکنه شمعی مناره اوزره  
صعود ایله و اول حضرتک نام شریفی الله کبر دیوسویله و دخی ائی آواز بلند  
یله تجید ایله تا کم سنک لطیف آواز کدن راحت بوله و زو ذوقلری و صفال حاصل  
قبله وزیدی \* مشنوی \* می دمدر گوش هر غم کین بشر \* خیرای مدبره

اقبال کیر \* ای درین حبس و درین کند و سپش \* همین که تا کس نشنودستی خوش  
هر غم کینک قولننه بش بر نفع ایلر یعنی سو بلر ای مدبر قالی اقبال یوان طوت ای  
بو حبسه و بوقوشده بو کله ده قالمش آگاه اول تاکسه ایشتمیه قور تلدک خوش  
اول بشیردن مراد بونده مؤذندر حضرت بلال رضی الله عنه مناسبته و داعی  
الی الله اولان مرشد اولوق دخی جائزدر نته کم (ومن احسن قولامن دعا الی الله)  
آینده اولدیغی داعی الی الله اولان مندن مراد هم مؤذندر دیمش لرو هم مرشد  
اولان عالم ربانیدر دیو تحقیق ایلمش لردر کند کاف فارسینک فتحه سیله فوقش دیمکدر  
درین کند درین جای کند تقدیرنده در سپش بته دیرلر بو دخی درین تقدیرنده در  
و بو مصرع ای درین حبس و درین جای کند و درین سپش مانده تقدیرنده اولور می  
دهد اگر چه لغت حسبیه نفع ایلر معناسی ویریلور لیکن میگوید معناسه استعمال  
اولور و تقدیر کلام و تعبیر مراد بویله دیمک اولور که هر جهل و غفلتله غم کین اولان

كسدرك كوش هوشنه بشير الهی اولان بلال رضی الله عنه - حضرت تریك قائم  
 مقامی اولوب اذان و یرن مؤذنلر و دخی داعی الی الله اولان هر شدلر بویه  
 دیوسولر ای - حضرت حقن غافل اولوب اردنه کیدن قاتی اقبال و دولت  
 بولن طوت و سبب ذلال و نجات اولان صلاته کل و حضرت ربکه توجه ایدوب  
 تضرع و نیاز ایله که صلاوة سبب فلاح و راه نجات ایدر و ای بو حبس طبیعتده و منت  
 اولان جای خبیثده و بتلکده قالمش یعنی ای بو عالم طبیعتک حبسنده و قوقوش اولان  
 دنیا برنده و بتلر و پیرلر کی اولان افکار فاسده و همزات شیطانیه ده قالمش کسه  
 آگاه اول قورتلک بوسوزی اغیاردن کسه به دیمه تا انلر انسون سنکه بشیره متابعت  
 ایلده سن لابد حبس طبیعتدن و جای ککیند دنیویدن و افکار نفسانی و همزات  
 شیطانیدن قورتلور سن و فلاح و نجات بولور سن و مراد و نه و نه و نه و نه و نه و نه  
 اما زنهار بوا سراری اغیاره دیمه خوش اول تا کم اغیاردن برایی بونی ایشیه  
 \* شوی \* چون کنی خاموش کنون ای یار من \* کز بن هر دو برآمد طبل زن \*  
 ایچنان کر شد عدور شک خو \* کوی داین چندین دهل رابانک کو) ای بنم یارم  
 شمدی کندی کی نیچوز خاموش ایلر سن کنی شوی معناسنه اولوب ای بنم یارم شمدی  
 نیچون خاموش اولور سن دیک اولور جا زدر که هر دو یک دیندن طبل زن کادی  
 و وحدت - حق اولان و ادلام قیادی عدری رشک خوانچاین اصم اولدیکه دیر  
 بو قدر دهاک صداسی قنی بو بتلر اگر چه - حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
 طرفندن بلال رضی الله عنه - حضرت ترینه خطاباد یناشدر لکن هر عصرده دولت  
 دین و ایمانه واصل اولان و نعمت عرفان و ایقانی بولن کسلره (و اما بنمتر یک خدث)  
 آیت کریمه سنک موجه اول نعمتن تجدیت ایتک و دین مینک شاننی اعلان ایتک  
 ایچون اندن سونیک وانی اولان و افشایلیک لازم اولنلر دندر شه کم - حضرت حبیب  
 اکرم صلی الله علیه و سلم بلال رضی الله عنه - حضرت ترینه بو کونه خطاب ایدوب  
 یوررلر ای بنم یارم شمدی الله تعالی - حضرت تری بی ذکر ایلکدن و انک حدوتن سنی  
 بی خوف عدو علی ملائ الناس سولمکدن نیچون خاموش اولور سن و وجه رایله  
 توحید و تهلیل قیاقدن نیچون سکوت قباور سن که هر قیلک دیندن بر طبل زن  
 ظهوره کلوب سر توحیدی اعلان و اظهار ایلدی حسد خو بولو عدو دین و دشمن  
 اهل یقین انجیلین اصم اولدی و بی اذعان قالدیکه بو قدر مؤذنلرک بش نوبت طبل  
 زنلکن و نعره لر کوروب لکن انلرک بانک و صدالریک سری معنیلرندن غافل  
 اولوب بو قدر طبلک بانک و صداسی یعنی سر و معناسی قنی دیر شه کم بر کسه محکم  
 صاغر اولسه طبلک چالند یعنی کورر ولیکن صبت و صداسنی امتعاغه قادر اوله  
 مز بو قدر طبلک بانک و صداسی قنی دیر کذلک کوش هوشی اصم اولان کسدلرک



هم مؤذن اولئك وراه حقه دعوت ايدنلك نعره زنلكنندن معنی فهم ایده میوب بو قدر  
 طبل زنك بانك ومعناسی قنی دیر مرشد آوازی استماعه قادر اولین صاغر اولان  
 صغرلهم انلك افعالی وحرکاتی کوررلر ولیکن بونلرك سر ومعناسی نه دردیوانلردن  
 معرض اولورلر و بونلرك سر ومعناسن کور میوب فعللارینه وحرکتلرینه انکار  
 قیلورلر ﴿ مشوی ﴾ میرتدبرروش ریحانکه طریست \* اوز کوری کویداین  
 آسب چیست \* می شکبجد حوردستش می کشد \* کور حیران کرچه دردم می کند \*  
 \* این کشاکش چیست بردست وتم \* خفته ام بگذار ناخوابی کم \* آنکه در  
 خوابش همی جوئی ویست \* چشم بکشاکان مه نیکو پیست (عدورشک خونک  
 یوزی اوزره ریحان اورر که طریدر اول کور لکنندن دیر بو آسب وزجت نه در  
 انک الی حوری چکرو شکیجه ایلر کور حیرانکه بو بکاندن در دایلم دم دستم وتم  
 اوزره بو کشاکش عجب ندر در وای جذاب اولان کسه بنی خفته قوتار خواب  
 ایلم دیرای کوردل اول کسه بیکه اتی خوابده همیشه دیلرسن اول سنی جذاب  
 اولان و کندیسنه چکن اولدر کوزمی که آج اول نیک پی اولان ماهدر یعنی حسد  
 خوابو اولان عدویه ریحان کبی خوش بوی اولان پندو نصیحت بر محبوب  
 معنوی اولان مرشد وهادی طرفندن انک یوزنه قرشو طوقنور که حد ذاتده اول  
 پندو نصیحت ریحان وسبل وضیران کبی لطیف وطریدر ولیکن اول ضال ومضل  
 کوردیلکنندن دیر بوزجت ندر بو بکانیچون طوقنور و نیچون زجت ومشفقت  
 و بر کویا اول کوردل بر لطیف حوری الله یاشوب کندیسنه چکر محکم حتی  
 اول کورک الی اغریدر کوردل ایسه اول جذاب اولان حورینک حسن جلالی  
 کوره میوب انک اقدامنده حیراندر بویله دیو که بو آدم بگانه سبیدن در دایلم  
 و بو کسه بنی بویله چکوب نیچون کندی حالمه قومیوب رنجیده ایلر عجب انیم دستم  
 و بنم اوزره بو کشاکش ندر بو بنی چکن نه گونه کسه در پس اول جذاب اولان  
 محبوبه دیر که ای اذا خوبنی خواب غفلت ایچنده یاتمش قوتاکم خواب غفلته  
 استراحت قیل و بو خواب غفلت ایچره بعض رؤیال کورم ونفسمک مراد ایلدیکی  
 نعمتله و راحتله ایرم پس بو گونه کوردلاره دینور که ای کوردل اول نعمتی که  
 خواب غفلت ایچره دیلرسن و اول وصلتی که بونوم جهالت ایچره طلب ایلرسن  
 اول وصلت و نعمت خود فی الحقیقه سنی جذاب اولان محبوب و دلبردر اگر حقیقت  
 کاری کورمک استرایسک چشم جانکی آج و بر خوشجه نظرایله کور که اول ماه  
 نیکو پی در که مرشدل واسطه سیله سنی کندیسنک وصلته ومشاهده سی نعمته  
 جذب ایلر حتی سنی رنجیده ایتک مرتبه سنه ایر کورر بلسکه باشکه نیچه بلالر کتورر  
 نا کا طوعا مطیع و منقاد اولسن و کندیبکی تسلیم قیله سن و سنی کندیسنه بویله

جذب ایلکدن مقصودنه ایلدوکنی بیله سن که بوجه سنی دعوت قیلقدن و دعوته اجابت ایلدیکجه بلا و محنتله سنی امتحان ایلکدن مراد اولدر که سن اول جذب اولان محبوبی بیله سن واکا صد دل و جان ایله مطیع اوله سن تا کم خواب غفلت ایچره استدیگک ذوق و نعمتی کوزیکی آچوب بیدار اولدقده مشاهده قیله سن و استدیگک محبوب همان سنی کندیسنه جذب قبلن محبوب ایلدوکنی بوجه یقین برخوش کوره سن \* مشوی \* زان بلا هر عز زان پیش بود \* کان نجمش یار با حویان فزود \* لاغ با حویان کند بر هر رهی \* نیر کور ازارا بشوراند کههی \* حویش رابکم بدین کوران دهد \* ناغر یواز کوی کوران بر جهد ) اول سیدین بلال عن یزیر اوزره زیاده اولدی که اونجمش یار خوبلز زیاده ایلدی خوبلز سبیلله زیاده ایلدی دیمک هم جائزدر نجمش تفضل و زتنده جش دندر جش قیل قازیمغه درلر ته کم جش شعره دیرلر چن رکسه رکسه نک موینی قاز بوب یولسه پس بونده نجمش یوزده اولان قبلی ازاله قیلق معناسنه در ته کم محبوبلر مشاطه لره یوزلر نک قیلار بی یولدر لر اما اکثر شعرا بونی نازوشیوه و دلر باقی ایلک معناسنه هم استعمال ایلرلر که تزین وجه حسن و ناز معناسنه مستلزم اولدیقدن اوتری پس یار حقیقه ته نسبتله نجمش اظهار ناز و عرض جمال ایلکدن کنایه اولور نجمش تلب معناسنه ده کاور ته کم نسالیله ملاحظه ایلین کسه به دینور بو محمله بو معنی دخی برنده اولور بو بیت ثانی بو معنایی تأیید قیلور ته کم پیورر اول یار هر بر یولده خو بلرله لاغ ایلرکاهی کورلری دخی قینادر و جوشه کتورر مثلاً بر دم کندیسنی بو کورلره و یرر حتی کورلر کویندن غریب و ناله ل ظاهر اولور بر جهد اگر چه صیحرار معناسنه در لکن بونده ظاهر اولور معناسنه استماره اولمشدر و توضیح معنی و تحقیق خجوی بویله دیمک اولور به معنی زمانده بار حقیقی کوردل اولنره بویله معامله یلر اما اکثر زمانده عزیز الوجود اولان نیکولره و خوبرولره بو معامله بی زیاده قیلراندن اوتری بلال و عنبار عن یزیر الوجود اولان کسه ل اوزره زیاده اولدی ته کم (اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل) حدیث شریفی بو معنایه دلالت قیلدی زیرا که یار حقیقی اول حسن و جمال و یا خود ملاحظه و لاضی خوبلره زیاده ایلدی خوبلردن مراد انبیا علیهم السلام و اولیاء و علما و صلحار حقه الله علیهم اجمعین و بونلرک امثالی اولان اتقیا اولور و یار حقیقینک بونلری بر شینه مقید و مبتلا قلمسی و به سینه آزاده ایلدوب بر ذوق و بر کونه خوش حال ایلسی کویاکه بونلره لاغ و لطیفه کی ایلک اولمشدر پس هر بر یولده یعنی هر بر جانبیه توجه ایلسه ل بهر حال بونلری کاه مقید و کاه آزاده و کاه منقبض و کاه کشاده قیلقدن خالی اولر بویله اولیجق بو خوبلره و بینا اولان محبوبلره هر بر یولده لاغ و لطیفه

ایلمش اولور اما کاه کوردل اولنلری دخی برحاله مبتلا ایلر وانلری دخی  
 بوجهله جوش و خروش کتور بر دم کندیسنی بر کوردل اولان عوامه و بر  
 یعنی بونلرک مرادی و مقصودی اوزره اولور حتی انلرک قبیله سندن هو یله هایلله  
 غر بووزار بیلکر ظهوره کاور همادمکه استنار و احتجاب ایلمه انلردن اول غریب  
 وناله کیدوب بنه نفسلرینک مقتضاسنه مشغول اولورلر پس یار حقیقینک مظهرلری  
 اولان انبیا علیهم السلام و اولیای عظام دخی بو خلق بووصفت اوزره خلقه نه  
 معامله قیورلر اکثر زمانده معنوی اولان خوبله و روحانی اولان محبو بلره لاغ  
 و لطیفه ایدوب انلرله معامله و مکالمه قیلورلر و گاه اولور که بو کوردل اولان اهل  
 دنیادن برینه کندیلرینی کوستوب انلرله معامله و مکالمه قیلورلر تا انلردن غریب  
 وناله کله و اول دلیر معنویک مرتبه سنی و شان شریفی بیله نته کم حضرت حبیب  
 اکرم صلی الله علیه و سلم هلالک کوردل اولان خواجه سنک اوینه کلدی و اول  
 حضرت اکا کندوبی کوسترد که نصکره هلالک دخی اکا علوشانی و جمال جانی  
 کوستردی و اکا ای کوردل سنک خانه ک ایچه بویله بر صاحب جمال و محبوب  
 معنوی وارد رسن آنی نیچون کورده رسن وانک قدر شریفی نیچون بیله فرسین  
 دیو عتابلر تو بیلخار ایلمدی نته کم بوسرخ شریفدن انک حالی معلومک اولور

- ❖ قصه هلال که بنده مخلص بود خدا بر او صاحب بصیرت بی تقلید
- ❖ پنهان شده در بندی مخلوقات جهت مصلحت نه از عجز چنانکه لقمان
- ❖ و یوسف ز روی ظاهر و غیر ایشان بنده سائیس بود امیر بر او آن
- ❖ امیر مسلمان بود اما چشم بسته

بوسرخ شریف هلالک قصه سیدر که هلال خدای تعالی حضرت تلی بنه خالص  
 و مخلص بر بنده ایدی و تقلید سز صاحب بصیرت ایدی اما مخلوق قانک بنده لیکنده  
 پنهان اولمش و اختفا قیلمش ایدی وانک بنده لیکی التنده مختفی اولمش ایدی و کذلک  
 یوسف صدیق صلوات الله علی نبینا وعلیه حضرت تلی دخی ظاهر پوزندن بنده  
 اولمش و عزیز مصره نیجه زمان خدمت ایش ایدی و بوندن غیر نیجه صاحب  
 سعادتلر بنده لک اختیار قیلمش و بنده اولمش تختنده مختفی اولمش در مئلا اولیادان  
 بری دخی خیر الساج قدس الله سره العزیز حضرت تلی کبی که اول دخی بر کسنه نک  
 بنده لیکنی اختیار ایلمش در بونک قصه سی نفعنامه مسطور اولدیغی اوزره  
 اولدر که اوئل حالده ریاضتکش و تارک دنیا مشایخ عظامه خدمت قیلمش و مرید  
 و محب صاحبی اولمش بر کسه ایدی اکثر زمانده مقابر مسلمانین زیارت ایدوب  
 کورستان ایچره کزدی بر آخر شهرده بر کسه قول قاچروب شیخک ساکن اولدیغی



برده اول بر عبدك خير بن الديو و آتی بولغه عزيمت قیلدی اول شهرک کنارنه کلدی  
 کوردیکه کورستان ایچره برکسه کزرنی کندوسنک بنده سنه بکرزوب یانه کلدی  
 حکمت الهی شیخی کندینک بنده کر یخته سی صانوب اکاسن بنم قاجان قولم  
 دکلیسن دیو سوال ایلمد کده شیخ دخی کمال لطفندن لادیموب نعم بن اول عبد آبقم  
 دیمش اول کسه دخی بنم اگر صحیح قولم دکل ایسه ده بودخی اکا بکرز بونی انک  
 برنه طوترم دیوب منزلنه کنورمش و اول کسنه نک وافر جلاهلر تکاهی وارا یمش  
 شیخی انک برینه قویوب بوزری طوقوسار بندهل کبی دیوب امر ایلمش شیخ دخی  
 اول خدمت اوزره نیچه شهر و اعوام مفید اولمش و کار قیلش مگر که شیخک بعض  
 خلفاسی اول شهره کلورلر و انده اولان خلق ارشاد قیلورلر ایمش پس اول زمانده  
 شیخک بر خلیفه سی اول شهره کلش و شیخی بنده لیکه انخاذا ایلمن خواجه و اروب  
 اندن بیعت و انابت قیلش و کندی خانه سنه انی دعوت ایلمش بعد الطعام شیخک  
 خلیفه سی اول خواجه به دیمش کار و کسبک نه یوزدنلر خواجه دیمش بر قاج جلاه  
 تزکاهم واردلر و بر قاج بنده لرم واردلر انلر بظوقورلر پس آتی فروخت ایدوب آنکله  
 کچیز دیمش شیخک خلیفه سی آتی کورمکه رغبت ایدوب کار خانه به کلش کورسه  
 کندی شیخی انک بندلری ایچره نسج سیب ایلمر هم ایلمد انه و ایاغنه دشمش  
 خواجه اکا انک تعظیم کوروب حیران قالمش و دیمش که بو کیمدر که سن انک ان  
 ایاغن او پرسن اول کسه بنم شیخم در دیمش و خواجه دخی حقیقت حاله واقف  
 اولمش تکرار انک بنده و مری ایدو اولمش و جله کارخانه سنی و مال و ملکینی شیخه  
 تسلیم قیلش و اول کر یخته اولان بنده سنی دخی بولمش بو متاسه بته اول عزیزک  
 نقی خیرالنساج قالمش همچنان هلال رضی الله عنه حضرت نوری دخی اولیاء الله دن  
 ایدی اما بر امیرک بنده سی ایدی و انک اسب و استر نه خدمت ایلمدی و اول امیر  
 مسلمان ایدی اما هنوز دخی چشم بسته ایدی بصر بصیرتی کشاده اولمش و احوال  
 باطنی و حقایق مشاهده قلمش ایدی \* داند اعمی که مادری دارد \* لیک چونی  
 بوهم در نارد \* اعمای مادر زاد بیلور که بر مادر طور لیکن نیچه ایدوکن و همه  
 کتوره من یعنی برکسه انان کورطوغسه اناسنک و ارایدوکن بیلور و لیکن نه شکله  
 و نه هیئنده و نه صورتده و نه حالنده ایدوکنی و همه کتورمکه قادر اولمز و تعقل دخی  
 قیلر صکره دن اعمی اولسه هم مادر نک نه شکله ایدوکنی و نه صورتده و نه لباسده  
 اولدیغنی و همه کتورمکه قادر اولمز پس (لیس الاعمی من یممی بصره اما الاعمی  
 من تعمی بصیرته) حدیثک موجبجه اصل اعمی بی بصیرت اولنلر پس بصیرتی  
 کور اولان کسه دخی کند و سنک مریبسی اولدیغنی بیلور و لیکن انک نه حالده  
 و نه صفتده اولدیغنی و هم و ادرا که قادر اولماز \* اگر باین دانش تعظیم مادر کند

ممکن بود که از اعمی خلاص یابد اذ اراد الله به۔ خیرا قح عینی قلبه ابیصره  
 بهما الغیب ﴿ اگر اول کوردل بودانشله و بوقدر ادراکله مادر معنو یسنه  
 یعنی مر یسنه تعظیم و تکریم ایسه ممکن اولور که اول تعظیم سببیه عمای دلدن  
 خلاص بولور و بی بصیرت اولمقدن فورتلور که حضرت رسول اکرم صلی الله  
 علیه وسلم یورمشلردر شول دمکه الله تعالی حضرتلری بعدنه خیر مراد ایلله  
 انک قلبنک ایکی کوزنی قح ایلر اول ایکی کوز سببیه آنی عالم غیبیه و اصرار  
 لاریه بصیر ایلنکدن اوزی قلبنک ایکی کوزدن مراد بری عقل و بری دخی فکر  
 صابدر که بویکیسی قلبه ایکی کوز کیدر که بونلره بصیرت و دیده دل دخی دیرر  
 چن حق تعالی بقولته خیر مراد ایسه انک کولکی کوزنی کشاده ایلر پس اول کسه  
 اصرار باطنی و احوال غیبی بیلیجی و مستوراته مطلع اولیجی اولور ﴿ این راه را  
 زندگی دل حاصل کن کین زندگی تن صفت حیوانست ﴿ بویولی دل زندانکندن  
 حاصل ایلله که بوتن زنده لکی علم و معرفتله میسر اولور ننه کم دل مرده لکی جهل  
 و غفلتله ظهوره کلور کافال علی کرم الله وجهه ( بیت ) حیات القلب علم فاجتنبه \*  
 و موت القلب جهل فاجتنبه \* پس معنی بویله دینک اولور که بوقلب کوزنی  
 کشاده قلیق و عالم غیبیه ناظر اولوق یوانی قلبنک حیاتدن حاصل ایلله زیرا بو بدنک  
 اکل و شر بله زنده اولسی و بو بدن کوزنک اشکاله نظر قلیسی صفت حیوانیه در  
 انسان اودر که قلبنی علم و معرفت ایلله زنده قلبه و بصیر بصیرتینی نور هدایتله منور  
 ایلله اندنصرکه اول بصیر بصیرتله بواطن اشیا به نظر قلبه پس حقیقت نه ایدو کنی  
 کور و بویله ناشک و شهده دن بری اوله ﴿ مشوی ﴿ چون شنیدی بعض  
 اوصاف بلال \* بشنوا کنون قصه ضیف هلال \* از بلال او بدیش بوداند ر  
 روش \* خوی بدرا بدیش کرده بدکشش ) ای مستع اولان و بو کلام هدایت  
 انجایی اصفا قیلان کسه چونکم بلال رضی الله عنه حضرت تلیزینک و صفقرینک  
 بعضنی استماع ایلدک شدی هلال حضرت تلیزینک ضیفنک قصه سنی ایشت وانک  
 زیاده ریاضت و مجاهده دن هلال کبی ضیف و خلال کبی نحیف اولدیغنی کوش  
 ایت سلو کده و طریق حقه و روشده اول هلال بلال رضی الله عنه حضرت تلیزینک  
 زیاده ایدی خوی بدی اول هلال چوق زیاده دبه لمش ایدی کشش کانک ضمه سیله  
 کشت لفظنیدن اسم مصدر در اما سهوات معنی ایچون بونده اسم مفعول معنایی  
 و رادی ﴿ مشوی ﴿ نه چوتویس رو که هر دم پس تری \* سوی سنی  
 می روی از کوهری ) سنی کبی پس رود کل که هر دم پست تر سن کوهر لکدن  
 سنکک جاننه کیدرسن سنکیده و جوهر یده اولان یار وحدت ایچون اولوب  
 رجوهر دن اعراض ایدوب بر سنی جاننه کیدرسن دینسه دخی جازدر یعنی

هلال حضرت نوری ای سالک شکانده اولان کسه سنک کی اسفل دکل ایدیکه  
 سن هر تفیده سفیرک کیدرسن مرتبه انسانیته که جوهر بتدر اول انسانیته  
 شرف و قدرنی بیایوب اندن اعراض واجتناب قیلوب سیم وزر که حجر و مدر کی  
 جادات قیلندند رانک جانبته کیدرسن و اکامیل و محبت ایدوب کوهر عمری  
 انک بولنه خرج ایدرسن حتی کتدیکه قلبک \* فهمی کالجباره او اشد قسوة  
 آیت کریمه سنک مفهومی اوزره حجر کی غلیظ اولور بلکه من حیث القسوة حجر دن  
 اشد اولور و منزله جادات که اسفل جمیع منازلدر وجودک اسفلی جمیع منزل  
 اولان جامد منزله سنه دک کتدیکه تنزل قیلور \* مشوی \* همچنان کان  
 خواجه رامه جان رسید \* خواجه از ایام و سالش برسید \* گفت عمرت چند  
 سالست ای پسر \* باز کو و در مدزدو بر شهر (مثلا انجیلین که اول خواجه به  
 مهمان ایرشدی خواجه اول مهمانک ایامندن و سالندن اوزره ایرشدی یعنی اول  
 مهمانک ایام و سالنک اوزرندن ایرشدی و اونه سنندن بری کلدی سؤال قیلدی برسید  
 لفظی از افظیله استعمال اولدقده اوزرندن بری ایرشدی و اونه سنندن بری کلدی  
 معناسنه استعمال اولتور و ناغورندن واصلندن سؤال قیلدی دیک محسنده ادا اولتور  
 برسید برسید معناسنه در وزن ایچون و او زیاده اولدی یعنی برسید ایکن پورسید  
 اولدی که سؤال اولدی معناسنه در دین شارح لخر خطا یبشار و اصح اولان نسخه لره  
 مخالف سو یبشار در زیر جمیع اصح اولان نسخه لره برسید ایکن رابله ثابت  
 اولشد بر پس اصلنده برسید ایکن وزن ایچون و او یله پورسید اولدی دیو و او یازنلر  
 افظا و معنی کله بی تحریف قیلش لردر خواجه اول مهمانه دیدی سنک عمرک  
 ای پسر قاج یلدر کیرو سوبله اوغورلمه انی عدایله مدزدا کرچه اوغورلمه معناسنه در  
 لکن پنهان ایله و کتم قیله معناسی و بریلور \* مشوی \* گفت هجده هفده  
 یا خود شازده \* یا که پانزده ای برادر خوانده \* گفت واپس واپس ای خیره سرت \*  
 باز میر و تابکس مادرت ) مهمان خواجه به جواب و یروب ایتدی که ای برادر خوانده  
 اوز سکر اوز بدی یا اون التی یا اون بشدر اوز سکر هفده اوز بدی شازده اون التی  
 پانزده اوز بشده درلر برادر خوانده برادر او قمش و قدداش دیش معناسنه در  
 پس خواجه مهمانه دیدی ای سنک باشک بولانش و ای سراسیمه اولمش کیرورک  
 کیرورک کیرو کیت نامادریک کسنه یعنی ای سراسیمه اولان کسه کیروارد که کیت  
 کتدی که اشراغه تنزل ایت آنه کلک فرجه دک که ابتدائندن بری ظهوره کلدک  
 و بوقدر ترقی و تصاعد قیلدک شمدی مرتبه علویدن سفلیسی جانبته تنزل  
 ایت و کتدی که کلدیکلر یره کیت دیدی و بومعنی مرتبه اسفلندن ظهوره کلوب  
 و انسانیته مرتبه سنه و اصل اولوب احسن تقویم بولدق نصره تکرار حیوانیتنه



و جادیه تنزل اولین کسره و اسفل السافلین اولان مقام طیبه منه مر دود اولان  
طائفه به تو بیخ و تعریض او اور و بو معنای مؤید و مقرر بو حکایتی دخی نظمه  
کنور و پورزل

حکایت در تقریر همین سخن \*

\* **مشوی** \* آن یکی اسی طلب کرد از امیر \* گفت روان اسب اشهب را بگیر \*  
گفت این را من نخواهم گفت چون \* گفت او و اوس روست و بس حرون \*  
سخت پس پس می رود او سوی بن \* گفت دمش را بسوی خانه کن (مثلا اول  
برکسه اول امیر دن را بسب طلب ایادی اول امیر اول کسه به دیدی یوری اول اسب  
اشهبی طوت یعنی اول بیاض آتی اخذ ایت دیدی اول طالب اسب امیر دیدی یا امیر  
بن اول اسبی ایستزم امیرا کایدی نیچون ایستزمن اول طالب اسب اول امیر دیدی  
اول اسب کیروار دنه کید بیچیدر وزیاده حرون در اگر برکسه اگا بنسه و کندینک  
خانه سی جائنه توجه ایدوب آتی سورمک دیسه اول اسب محکم اردنه اردنه کیدر  
پس جائنه پس دیب معنا سنه در بونده قویرق جانی مراد اولوریه منی اول اسب  
زیاده آردنه آردنه قویرق جائنه کید بیچیدر دیدی امیر دخی اگایتدی چونکم  
بویله در اول اسب قویرقی خانه جائنه ایله تا کم اردنه اردنه کیده وسنی خانه که  
واصل ایده پس بواسبدن مراد نفس و انک دمندن مراد شهوت اولدیفته و برکسه  
اول اسب نفسی ایلو سوردرکجه اول شهوت جائنه کیرو کند بکنه اشارت ایدوب  
قصه دن حصه نه ایدو کند بیاننه شروع قیلوب پورزل \* **مشوی** \*  
دم این استور نفست شهوت \* زان بسب پس پس رود آن خود پرست \*  
شهوت اورا که دم آمد زین \* ای مبدل شهوت عقیش کن \* چون بنددی  
شهوتش را از رغیف \* سر کند آن شهوت از عقل شریف \* همچوشخی که  
ببری از درخت \* سر کند قوت ز شاخ نیکبخت (بوسنک نسیک استورنک دمی  
شهوت در اول سبیدن اول خود پرست پس پس کیدر یعنی بوسنک مر کب نفس که مشت های  
نفسانی قویرق مشابه سنه در انکچون بونفس مر کبی ایلو کتیوب اردنه اردنه  
کیدر و بو خود پرست همیشه کندینک مشت های جائنه سیر ایدر انک شهوتی که  
دبیدن دم کلدی یعنی اول مر کب اشت های که اصلندن و کو کنند اول مشت های  
اگا قویرق کبی اولدی آتی مبدل شهوت عقبی ایله یعنی جسمه و دنیا به متعلق  
مشت های ای تبدیل ایدچی عقیده اولان مشت های و روحانی اولان آرزو له تبدیل  
ایله خاصه کلام لایدنفس کندینک آرزو و مشت های جائنه کید بیچیدر و مشت های  
اولین جائدن نفرت اید بیچیدر چونکم انک عادت بودر لازم کایدیکه انک شهوتی

و آرزوی عقبا جانینه دوندره سن که عقبانک شهوتی و نه حتی باقی وابدیدرودنیانک  
 شهوت و نه حتی فانی و سر بع الزوالدر چونکم نعمت اخر و به دن نفسک - ظاله  
 واکاشتها و آرزو قیله طوره یوب اول جانینه کیدر و سن آتی دنیا ستمته سورسک اول  
 حققی جانینه سورتوب سیرایددر پس انک مشتھاسنی آخرت جانینه دوندروک سکا  
 هر وجهله انفع و اولیدر چونکم سن اول هر کب نفسک شهوتنی رغیفدن باغلبه سن  
 یعنی اتی نان یکدن و صومون چتتکدن منع ایلبه سن اول شهوت عقل شر یفدن  
 باش ایلمر یعنی اول شهوت عقل شر یفدن باش یوقارو کنورر عقله وادرا که مبدل  
 اولور و عذاک مقضلی هر نه ایسه آتی آرزو قیلمر ملا شول برشاخ آبی سن آتی  
 آغاجدن که سر سن نیکخت اولان شاخدن قوت باش یوقارو ایلمر یعنی باغسانلم  
 مایبندنه عادتدر که چن برمیوه دار آغاجک دینندن بعض شاخلمر بنده آتی که سرلم  
 وقاع ایلمر نالک قوتی اصل اولان شاخه یور یوب اول میوه دار اولان آغاج  
 قوت بوله و اگر اول بقر نازه شاخلمر کسمه دلم اول میوه دار اولان آغاجه ضیف  
 کاور پس عقل اول میوه دار اولان آغاج کیدر و شهوت نفسنی اول میوه دار  
 اولان آغاجک دیننده بت نازه شاخلمر کیدر اگر اول نازه شاخلمر کبی اولان شهوات  
 نفسانی بی قطع ایلوب قاع ایلمر سن انک قوتی عقله کاور و درخت عقل قوت یولور  
 و روحانی و عقلی اولان میوه لری رخوشبجه بتورر \* مشوی \* چونکه کردی  
 دم اورا آن طرف \* کرود پس پس رود تا مکنتف ( چونکم اول نفس مر کینک  
 دمنی اول طرفه ایلبه سن اگر پس پس کیده مکنتفه هک کیدر مکنتف اکتتاف  
 قیلنش یا خود محل اکتتافی دینک او اور بونده مقام و مسکن مراد او اور یعنی چونکم  
 سن نفس مر کینک قوی بروغنی مشابه سنده اولان مراد و مشتھاسنی اول طرف آخرته  
 و جانب حقیقته دوندره سن اگر اردنه کیدر و مشتھاسنی ستمته سیرایدر سده مقام  
 و مسکنه هک کیدر و کنتف حقیقته دک سیرایدر \* مشوی \* حبذا اسبان رام  
 پیش رو \* نه سپس رونه حرونی را گرو ( حبذا شول پیش رو اولان رام اسبلره  
 نه اردنه کیدیمی ونه حروناغه کرودر یعنی نه کوزلدر شول مالک الملکه رام و متقاد  
 اولان و همیشه حضرت حق جانینه ایلمر و کیدن نفس آتلمی که انلر عوامک نفرلمی  
 کبی اردنه کیدیمی و مشتھای نفسانی و آرزوی دینوی جانینه سیرایدیمی دکالدر  
 و تشد لکه و عناد و کبره و سر کشلکه دخی مرهون و مقید دکالدر \* مشوی \*  
 کرم رو چون جسم موسی کلیم \* تا ببحر ینش چو پهنای کلیم ( اول اسبان رام  
 کلیم اولان موسی علیه السلام حضرت تلمینک جسمی کبی کرم رو در بحر بنه دک اکا  
 پهنای کلیم کیدر یعنی اول پیش رو اولان اسبلرک ( و السابقون السابقون اولک  
 المقر بون ) آیت کریمه سیله اشارت اولنان و لیلر و مقر بلدر انلر کلیم الله اولان

موسى عليه السلام حضرت نرينك جسم شريفى كى راه حقدہ كرم دولدر كه اول  
 موسى عليه السلام مجمع البحر بنه دك بر كل يك وسعتى وعرضى كيدر يعنى اول مرتبه  
 كرم رودر فارسى كى روم در ياستنك جمع اولديغى بره دك كتمك اكابر كل يك پهناسى  
 قدر كتمك كى اولدى و برفاچ آدم آتق كلذى بو يتلر سورة كهفده اولان آيت  
 كرىمك معناسنه اشارت اولور كه الله تبارك و تعالى سورة كهفده اندن حكايه  
 ايدوب يوررلر (واذ قال موسى لافرح حتى اباغ مجمع البحرين اوامضى حقبا)  
 بو آيت كرىمك تفسيرى و مجمع البحر ينك و حقب لفظنك شرح و تحقىق جلد  
 ثالثه دقوقى حكايه سنده سر طاب كردن موسى خضر را عليها السلام سر خنده  
 \* اجعل الخضر ل امرى سيبا \* بيتك سر خنده مرور ايلدى انده طلب اولنه  
 \* مشوى \* هست هفتصد ساله راه آن حقب \* كه بكر دو عزم در سير آن حب)  
 اول حقب يدى يوز يلاق يول اولدى كه اول موسى عليه السلام حبك سيراننده عزم  
 ايلدى مصرع اولده اولان آن لفظى حقبه مضاف اوقنوب حقبك آن ولايقى  
 يدى يوز يلاق يول اولدى ديمك هم وجود در و مصرع ناييده اولان آن لفظى هم  
 نفس كله دن اولوب لابق معناسنه اولوب موسى عليه السلام حبك لابق سيرده  
 عزم ايلدى ديمك هم جا زدر حقب لفظنده علما اختلاف ايتلر در بهضيلر ايتش  
 ييلدر ديمشله بهضيلردخى سكسان ييلدر ديمشله و بهضيلر حقب زمان طويل  
 معناسنه در ديمشله و بهضيلردخى دهر معناسنه در ديمشله ابو حنيفه رضى الله عنه  
 حضرتلرى بنم قتمده نه قدر زمانه دلالت ايلديكى محدود و معلوم دكلدر ديمشله  
 و بهضيلردخى حقب يدى يوز ييلدر ديمشله حضرت مولانا قدس الله سره الاعلى  
 بو معنائى اختيار ايتلر در حقب يدى يوز يلاق يولدر دبو بو بيتده تحقيق بيورمشلر در  
 يعنى حضرت موسى عليه الصلوة والسلام خضرك محبتنده شول مرتبه كرم رو  
 اولدى كه انك محبتى سيرنده يدى يوز يلاق يوله عزم ايلدى علمدان بعض كسسه بو بيتده  
 شبهه به دوشوب بوقفيره بو كونه سؤال ايلديكه حكما بوارضى يدى اقليمه تقسيم  
 ايتلر در و معموره اولان و بنى آدمه مسكن كلان انجق ربع مسكوندر و اهل  
 مساحه نك بحى بونك اوزره در كه برتيز روفارس ربع مسكونك بر طرفندن  
 طور ميوب منزل بمنزل كنسه اوج ييلنده انك بر آخر طرفنه و سر خنده اريشور  
 پس حضرت موسى عليه السلام خضرك محبتى سيرنده يدى يوز يلاق يوله نيجه عزم  
 ايتش اولور بوقفيرا كه ايكي وجهله جواب و بر دم اولاديدمكه ربع مسكونك  
 بر كسه فرض ايدلمكه بر طرفندن بر آخر طرفنه طوغرى كنسه اوج ييلده و اريشور  
 اما بر فارس تيز و طوغرى كتموب انده بر مراد استسه نيجه بيك ايام و ساله دك انك  
 اطرافنى و جوانبى سيرايمكه و سيات حت قيلغه قادر اولدمز پس حضرت موسى



علیه السلام کتبی بوقیبلدن او اور و ثانیاً حضرت موسی علیه السلام حضرت  
 خضرک محبتک سیرنه بدیوز بیل کتدی بلکه بدیوز بلاق بوله کتکه عزیمت  
 قیلدی که آیت کریمه بومعنا به دلالت ایله که حق تعالی حضرت تبری مجمع البحرینده  
 حضرت خضر علیه السلام ملاقات اولمقلقه موسی علیه السلام الهام و اشارت  
 بیوردی پس موسی علیه السلام حضرت تبری کندو خدمتده اولان بوشع علیه  
 السلام حضرت تبری نه دیدی بن مجمع البحرینده دك سیر و سفر ایتمکدن زائل اولیوب  
 حتی مجمع البحرینده دك واصل و بالغ اولنجبه دك کیدرم یا خود انده موعود اولان  
 خضری بول من ایسم بدیوز بیل سیر ایدرم بونک مناسبی اکر حضرت خضر  
 علیه السلامی اول محلده بوله من ایسم فرضاً بدیوز بیاق بولده اولسه کچوب انک  
 مکانه دك کیدرم و مقامنه دك سیر ایدرم دیک او اور پس اول موسی علیه السلام  
 بدیوز بلاق بوله کتکه عزم ایتمش و عزیمی دخی ثابت اولمش اولور و ایکن بوندن  
 بدیوز بیل انک محبتی سیرنه کتمش و قطع راه ایتمش اولمز فلیتأمل ﴿ مشغولی ﴾  
 همت سیرتنش چون این بود \* سیر حاش تا به لیلین بود \* شهسواران در سیاق  
 تاختند \* خر بطان در پایکه انداختند ( چونکم اول موسی علیه السلام تذك  
 سیرنه متعلق اولان همتی بو اوله انک جانک سیری علینده دك اولور شهسواراری  
 سیاقده سور دیلر اما خر بطاری پایکاهه آتدیلر خر بط قراج معنایه کلور بونده  
 قرنی بیوک کسه مراد اولور پایکاه هم قراج معنایه کلور بونده آخور یا آبخانه  
 معناری مراد اولور و خلاصه کلام بویله دیک او اور که میدان محبتک شهسواراری  
 اولان انبیاء علیهم السلام و اولیا رحمة الله علیهم اجمعین جمله به سبقت قتلده و پیش  
 رو اولمقلده ایلر و سور دیلر و کندیلرین مرتبه اعلا به ابر کوردیلر اما قرنی بیوک احق  
 خری آخوره بر اقدیلر و آبخانه به آتدیلر و انلردخی آخور دده و آبخانه دده خدمتده قرار  
 ایلدیلر ﴿ مشغولی ﴾ ایچنانکه کاروانی مر سید \* در دهی آمد در برابر ایدید \* آن یکی نفت  
 اندرین برد العجوز \* باز اندازیم ایچا چند روز \* بانک آمدنی بیند ازاز برون \* وانکه هانی  
 تودر آدر اندرون \* هم برون افکن هر آنچه افکنند نیست \* در میابا آنکه این مجلس  
 سنیهست ( انجیلین که بر کاروان ایر شدی بر کوبه کلدی بر قپوبی آچی کوردی  
 اول کاربان خلقتدن بریسی دیدی بو برد العجوزده برد العجوز بهسهاره قریب  
 بر مشهور صوو غک آدیدر یعنی انلردن بری دیدی بویله بر محکم صوو قده بوخانه ده  
 بر قراج کون بوخانه ده باری یتلم و یوکی بو اوه براغلم درون خانه دن بر صد کلدی  
 یوق یوکی طشردن آت یعنی ثقلی طشرده براغوب و اندن صکره سن درون  
 خانه به ایچر وکل هم طشرده بر اق هر شول نسنه بی که انک بر اقمی و ترک ایتمی  
 لازمدر اول بر اقمی و ترک ایتمی لازم اولان شی ابله ایچر و کله بو مجلس بقایت

عابد و الحاصل (یت) ان تشهی ان تباع وصل الحبوب \* دع نفسك فی الدرب  
 تقدم و تعال \* یتك منه منی سویددی و دخی (یت) تصوف یار اولوب بار اولمقدر  
 \* كل و كلزار اولوب خار اولمقدر \* قولك معناسنی ادا ایلدی پس سالكه لازم  
 اولان اولدركه بر عالی مجلسه داخل اولق استدكده نقدر باری واریسه خار جده  
 قو بوب اندنصكره ایچر و کیره وانك اهلیله یار اوله و صافی بی خار كل و كلزار کبی  
 لطافت اظهار قیله کنددی باری انلك اوز رینه تحمیل ایلله بلكه مروت اودر که  
 انلك بارنه تحمل ایلله ته کم هلال رضی الله عنه حضرت تلی کور که بر امیرک باری  
 ارتکاب ایلوب اکابنده و خدمتکار اولدی وانك اسب و استرزه سایساک قیلدی  
 چونکم حضرت مولانا قدس الله سره العزیز هلال رضی الله عنه حضرت تلی نیک  
 قصه سی مناسبیله ایکی مثل و بر حکایه بسط ایلوب ضمتنده بو قدر معارف  
 جلیله و نکات لطیفه بیوردقلرند نصکره ینه هلال رضی الله عنه حضرت تلی نیک  
 حکایه سی تعبیر ایلله شروع ایدوب بیوررل \* مشوی \* به هلال استاد دل  
 جان روشنی \* سایی و بنده امیر و مؤمنی \* سایی کردی در آخر آن غلام \* نیک  
 سلطان سلاطین بنده نام ( هلال رضی الله عنه حضرت تلی استاد دل و جان روشن  
 بر کسه ایدی بر مؤمن امیرک سایی و بنده سی ایدی اول غلام آخوردی سایساک  
 ایلدی یعنی امیرک آخوردی انک آتلی نیک خدمت و تیمار ایلدی ولیکن معناده  
 سلطان سلاطین و نامی بنده ایدی بنده لک نانک اتده اختفا ایتمش ملوک معنویه دن  
 بر صاحب سعادت ایدی \* مشوی \* آن امیراز حال بنده بی خبر \* که نبودش  
 جز بلیسانه نظر \* آب و کل می دید و دروی کجی \* پنج و شش می دید و اصل پنجی \*  
 رنگ طین پیدا و نور دین نهان \* هر پیمیر ایچنین بددر جهان ( اول امیر بنده  
 مقبولک حالندن بی خبر ایدی وانک ظاهرنی کوروب سردر و نندن غافل و بی بصر  
 ایدی که اکه ابلیس کبی نظر قیلمدن غیری اولدی ابلیسک نظری همان آدم علیه  
 السلام حضرت تلی نیک ظاهر نه اولوب انک باطنندن غافل اولدیغی کبی اول امیر دخی  
 هلال رضی الله عنه ک ظاهرنی کوروب اسرار باطننه ناظر اولدی بلكه آب و کل  
 کوردی و انده مدفون اولان کجی کورمدی پنج و شش کوردی و اصل پنجی  
 کورمدی می دیدک فاعلی ابلیس اولوب اول ابلیس آب و کل کوردی و اول آدم  
 علیه السلام و جودنده مدفون اولان کجی کورمدی و پنج و شش کوردی  
 ولیکن اصل پنجی کورمدی دیمک دخی جائز در اما اولدی معنی بوندن اولدیر  
 پنجیدن مراد بش حواس در شدن مرادش جهاتدر و بوبش حواسک و جهاتک  
 اصلندن مراد اسماء و صفات الهیدر بوبش حواس شش جهاتک آینه زنده  
 رو نما اولمشدر ولیکن چشم ابلیسانه بو پنج حواس و شش جهاتک ظاهر نه نظر

ایدوب اصل و معناسندن محروم و غافل قالمشدر و انوار الهی و اوصاف ربانی  
مشاهده سندن بی بهره و بی نصیب اولمشدر پنج و شش کوردی و اصل پنجمی  
کورمدی دیمکده برنکته لطیفه دخی واردر که بو پنج و شش اداری نزدیکه  
مخصوص اولان ادا در پس بو ادا برنکته بی ایهام ایلر که اول ابلیس و یا خود  
ابلیس نظری کبی نظر ایلمن امیرورنکس بو او بونده پنج و شش کوردی و لیکن بو پنج  
و ششک اصل و نتیجه سی ندر و استاد بولعبدن نه مراد ایلرانی کورمدی و حقیقت  
کاره نظر ایر کورمدی دیمک اولورنک طین پیدا و نور دین نهان هر پیغمبر جهانده  
بو پنجلمن ایدی نظر ار کورمدی یعنی آدم علیه السلام حضرت تلیرنک طیندن  
ترکیب اولان جسدنک رنکی ابلیسک کوزنه عیان وانک نور دینی و سر یقینی انک  
کوزندن مخفی و نهان اولدی بویله اولق همان آدم علیه السلام حضرت تلیرنه  
مخصوص اولدی بلکه هر پیغمبر بو جهانده بو پنجلمن اولدی لایق بونلرک همان  
شکل و صورتنی کوروب (ماله هذا الرسول بأكل الطعام و یشی فی الاسواق) دیوب  
ودخی ما اتم الابشر مثلنا دبو بونلره بالواجبه خطاب ایلوب همان صورت  
بین اولدیله و احوال درونه نظر قیلندن محروم قالدیلر \* مشوی \* آن مناره

دید و دروی مرغنی \* بر مناره شاهبازی پرفنی \* و آن دوم می دید مرغ برزنی \* لیک  
موی اندر دهان مرغنی (مثلا اول برکسه مناره بی کوردی انده اولان مرغی  
کورمدی باوجود که مناره اوزره بر پرفن شاهباز و ارایدی و اول ایکنجیمی مرغ  
برزنی کوردی لیکن مرغک دهاننده اولان موی کورمدی بو بیتلرده نظر تفاوت  
اولدیغنی اشعار ایدر و فی الحقیقه نظر دن نظره چرق تفاوت واردر برکسه واردر که  
انجق مناره بی کورمکه قادر اما انک اوستنده اولان مرغی کورمکه قادر اوله من  
و برکسه دخی واردر هم مناره بی هم مرغی کورمکه قادر او اور اما مرغک آغزنده  
اولان موی کورمکه قادر اوله من و بو مناره دن و مرغدن مراد و موی دن مراد نه  
ایدیکنی بو بیتد نصکره توضیح و بیان ایدرل \* مشوی \* آنکه او بنظر  
بنور الله بود \* هم ز مرغ و هم ز موا که بود \* کفت آخر چشم سوی موی نه \* ناندنی

مویکسه ایدر که \* آن یکی کل دیدن نقشین در و حل \* و آن د ار کل دیدن پر علم و عمل  
اوله کسه که الله نور یله نظر ایلیجی اوله هم مرغدن و هم موی دن آگاه اولور  
یعنی شول عارف که بر انسانک وجودنه الله نور یله نظر قیله اول عارف انسانک  
هم مرغ علمندن و هم انده اولان سر یقین و نور دیندن آگاه اولور اول عارف که  
انسانک مناره و وجودنده اولان علم و طاعت مرغک دهاننده اولان موی دینی  
و سر یقینی کوردی اول عارف انجق برکسه نک مناره و وجودنده اولان علم مرغی  
کوروب انده اولان موی یقینی کورمین بی بصیرته دیدی آخر ای بی بصیرت چشم



سری موی یقین اوزره قو وسردینی کورمه که همت ایله تا کم موی کورمه سه سن  
 کره آچلمز یعنی نوردینی وسر یقینی مشاهده قیلیم سن مشکل حل اولمز و صدره شفا  
 کلز اول برکسه انسانی نقشلو بروحل کل کوردی و اول برکسه انسانی بر علم و عمل  
 کل کوردی یعنی بنی آدم انظارده متفاوتدر مثلا اول برکسه انسان کاملدن برینه  
 نظر ایلدی آنی بروحل نقشلو طین کوردی وطیندن ترکیب اولمش صافی بالحقدن  
 نقش و تصویر قیلیمش انجق بر صورت جسد مشاهده قیلدی و اول بری دخی  
 انک نظر ایلدی کی انسان کامله نظر ایلدی علم ایلله و عمل ایلله پراولمش ولطافت  
 بولمش کل و باغ معنوی کوردی کل کاف عربدنک ضمیمه اولموش آنی علم و عمل  
 ایلله طولمش وجهه اخلاق حسنه بی جامع اولمش واجزا مشابه سنده اولان اناسک  
 مراتبک جمله سنی احاطه قیلیمش کل کوردی دینسه دخی جائز اولور پس مناره دن  
 و مرغدن مراد و مویدن مقصود نه ایلدو کینه بو بیتلرله اشارت ایلدوب پیوررلر  
 \* مشوی \* تن مناره علم و طاعت همچو مرغ \* خواه سیصد مرغ کبریا  
 دو مرغ \* مر داوسط مرغ بیند اوویس \* غیر مرغی او بیند پیش و پس \* موی  
 آن نور یست پنهان آن مرغ \* که بدان پاینده باشد جان مرغ \* مرغ کان مویست  
 در منقار او \* هیچ عاریت نباشد کار او \* علم اواز جان او جوشده مدام \* پیش  
 اونه مستعار آمده وام ( تن فی المثل مناره علم و طاعت مرغ کبیر استرک اوچیوز  
 قوش طوت و استرک ایکی قوش طوت امامرد اوسط انجق مرغ کورر  
 بر مرغدن غیر پیش و پسده نسنه کورمز یا خود معنی بر مرغدن غیر پیش  
 و پس کورمز موی اول بر پنهان اولان نور در مرغت لایق که مرغت جانی  
 اول نور ایلله پاینده و باقی اولور بر قوش که انک منقارنده اول موی واردر هیچ انک  
 کاری عاریت اولمز انک علی مدام انک جانندن جوش ایلر انک او کینده نه مستعار  
 کلدی نه وام کلدی بویات شریفه نک تحقیق و بو کلمات لطیفه نک توضیح  
 و تفسیری بویله دیمک اولور که مقدا بزم ذکر ایلدی کمز مناره دن مراد دینی آدمدر  
 و انده اولان مرغدن مراد علم و طاعتدر که فی المثل تن مناره به و علم و طاعت انده اولان  
 مرغه بکزر بر آدمک تننده استرک اوچیوز کونه علم و اوچیوز کونه طاعت  
 فرض ایلله استرک ایکیوز کونه علم و ایکیوز کونه طاعت فرض ایلله بوندن مقصود  
 تفهیم ایچون بر مثالدر یوخسه کثرت و قلتی بیان ایلک دکلدر و مر دز دخی اوچ  
 قسمدر بر قسمی مبتدی و بر قسمی دخی متوسطدر بر قسمی دخی منتهیدر مرده مبتدی  
 انجق شکل و صورت کورر و علم و معرفته ناظر اوله من و مر د متوسط دخی علم و معرفت  
 کورر نور دینه و سر یقینه ناظر اولمز او کینده اردنده همان علم و معرفت مرغنی  
 کورر علم و معرفت مرغدن غیر نسنه کورمز امامرد منتهی مرغ عمله لایق

اولان و مرد مطیبه مخصوص کلان موی پنهانه ناظر اولور که اندن مراد نور نهانی و سرربانید رسته کم بیوررل موی اول پنهان اولان برنور و مرغ لایق یوزموبدن مراد علمه و عالمه مخصوص ولایق اولان شول برنور نهانیدر که مرغ کبی اولان عالمک جانی اول نور واسطه سه یله باقی و دائم اولور پس شول بر مرغ کبی اولان عالمک دهاننده که اول موی کبی نهان اولان نور الهی و سر ربانی موجود اوله هیچ انک کار و عملی عاریتی و تقلیدی اولمز بلکه ذاتی و حقیقی اولور و اول علمی تحقیق اوزره قیلور و انک علمی علی الدوام انک جانتدن جوشه کاور انک علمی انک اوکنده نه دین و نه مستعار کلدی یعنی اول محقق و کامل کنده علمی بر آخر کسه دن دین آمدی و استعاره دخی قیلدیکه حتی انک علمی انک اوکنده رهن اوله و مستعار اوله و طاقبت اندن زائل اوله

- \* رنجور شدن این هلال و بی خبری \* خواجه آواز رنجوری \*
- \* اودر تحقیق و ناشناختن او و واقف شدن دل مصطفی از رنجوری \*
- \* و حال او و افتقاد و عبادت رسول الله صلی الله علیه و سلم این هلال را \*

بو مقدمه ذکر اولان هلالک رنجور اولسنک و انک خواجه سنک اول هلال رضی الله عنک رنجور لغتدن و اول هلالک تحقیقندن اوتری یعنی حقارتیه منسوب اولسنندن و ناشناختنندن اوتری بی خبرلکنک بیاتنده در و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم قلب منیرنک اول هلالک رنجور لغتندن و حالندن آگاه و خبردار اولسنک و بو هلالی رسول اکرم حضرتلری افتقاد ایدوب عبادت قیلسنک تحقیقنده در \* مشوی \* از قضا رنجور و اقص شد هلال \* مصطفی

راوحی شد غماز حال \* بد ز رنجوریش خواجه اش بی خبر \* که بر او بد کساد و بی خطر \* خفته نه روز اندر آخر محسنی \* هیچکس از حال او آگاهی ( هلال رضی الله عنه حضرتلری قضاء الهیندن رنجور و ناقص اولدی و خلاله دونوب بدن نجیبی نقصان بولدی مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرتلریته وحی غماز حال اولدی یعنی هلال رضی الله عنک حال برملانی حضرت حق تعالیسنک وحی و اشارتی کلوب حضرت مصطفی علیه السلام قلب شریفنه غمز ایدیحی اولدی و کشف و عیان قیلدی اول هلال رضی الله عنک رنجور لغتندن انک خواجه سی بی خبر ایدی زیرا اول هلال اول امیرک قتنده کساد و بی شرف ایدی خطر بونده شرف مناسبه در یعنی امیرک قتنده انک رجحانی و شرفی اولدی بندن اتری خسته لکنندن اصلانک خبری اولدی آخور ایچره بر صاحب احسان و اهل شهود نامزاج و عیان طقوز کون باتش ایدی هیچ کسه انک حالندن آگاه دکل ایدی پس ز روز بون آخور ایچره بی کس و تنها قالدی \* مشوی \* آنکه کس بود و شه نشاء کسان \* عقل صد چون فلزمش هر جار سان \* وحیش امدرحم حق سخنوارش \* که

فلان مشاقق تو بجز شد \* مصطفی بهر هلال باشرف \* رفت از بهر عیادت  
آن طرف \* در پی خورشید وحی آن مه دوان \* و آن صحابه در پیش چون  
اختران) اول کسه که فی الحقیقه کس ودخی جمیع کسلرک شهنشاهی ایدی اول  
حضرتک یوزقلزم دریاسی کبی اولان عقلی هر یره ابر شیخی ایدی اول حضرته  
وحی الهی کلدی رحم حق اکا غمخوار اولدی بوبله دیو که ای بکا حبیب و خسته دل  
اولنره طیب سنک فلان مشتافک بیمار اولدی و خسته و شکسته لیکن خلال کبی  
ضعیف و زار اولدی پس مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرتلری باشرف اولان  
هلاندن اوزری اول طرفه عیب ابدن اوزری کندی و انک خاطرینی صور مقدن  
اوزری اول امیرک خانه سنه طوغری عزیمت ابدی اول ماه معنوی وحی الهینک  
خورشیدی ایزنده دوان اولدی یعنی آفتاب وحی حقه تابع اولوب واندن نور استفاده  
قیلوب انک اردنجه سیر قیلدی و اول صحابه دخی اول ماه معنویک اردنجه کواکب  
سیاره کبی روان اولدیلر و انک اردنجه سر و حرکت قیلدیلر \* مثنوی \*  
ماه می گوید که اصحابی نجوم \* لیسری قدوه و لاطاغی رجوم) ماه معنوی  
سو یلر بنم اصحابم نجومدر سری ایچون مقتدا و طغی ایچون رجومدر سری  
سینک ضعی و رانک قحیله کیجه سیر ایدیلر به درلر قدوه کسر قافله و ضم قافله  
دخی مقتدا معنسانه در یعنی تحت رسالتک شاهی و فلک نبوتک ما می اولان رسول  
اکرم صلی الله علیه وسلم حضرتلری بیوررلر (اصحابی کالنجوم باهم اقتدیم  
اهتدیم) یعنی بنم یارانم بجملر کیدر ای بنم امم بونلرک هر قنغی سنه سز اقتدا  
ایلسکر مهتدی اولورسز و مطلوبه یول بولورسز حق تعالی حضرتلری بونلرک  
مصاییح وجودلر به فلک شریعتی مزین قیلشدر و بونلرک وجود منبری بو عالم  
ظلمتده و غفلتده سیر قیلنلرک و سالک راه حق اولنلر ایچون مقتدا و طاغی و باغی  
اولنلر ایچون رجوم اولمشدر انلرک شیطان سیرتله ابلیس طیبه تلر در بونلرک انوار قلبیه سی  
شهاب ثاقب کبی انلری فلک نینه و سما یقینه قریب اولندن و اندن استراقه قیلندن منع  
و طرد ایدرلر حتی بونلره تابع اولیان و اقتدایلیان ملاعین دنیاده مهتدی اولوب  
و مطلوبه یول بولوب اولد کدنصره جهنمک اسفانه کیدرلر \* مثنوی \* میرا  
گفتد کان سلطان رسید \* اوزشادی بی دل و جان برجهید \* برکان آن زشادی  
زد دودست \* کان شهنشاه بهر آن میرآمدست) میره دیدیلر که اول سلطان  
کائنات و اشرف موجودات ایرشدی یعنی هلالک خواجده سی اولان امیره مبشرلر  
بو گونه مرده و بردیلر که اول سلطان کائنات و اشرف موجودات علیه اکمل  
الکیمیات حضرتلری بوجانبه ایرشدی اول امیر فی الحال شادیلر کندن بی دل و جان  
برندن صحیرادی اولظن اوزره شادیلر کندن ایکی الین بری برینه اوردی که اول



شهنشاہ اولان میردن اوزی گلشدر و بوبله قیاس ایلدیکه اول ماه فلک رسالت  
 کندیک زيارتندن اوتری سیر و حرکت قیاشدر \* مشوی \* چون فرود آمد  
 زغرفه آن امیر \* جان همی افشاند با مرده بشیر \* پس ز زمین بوس و سلام آورد او \*  
 کرد رخ را از طرب چون ورداو \* گفت بسم الله مشرف کن وطن \* تا که فردوسی  
 شود این انجمن \* تا فراید قصر من بر آسمان \* که دیدم قطب دوران زمان  
 چونکم اول امیر بشیر دزیو بشارتی اشندی غر فنه دن اشاعه کلدی و قصر عالیستندن  
 نزول قیلدی بشیرک اجرت قدیمی ایچوز جان صاچدی یعنی مرده و یرن کسه لره  
 سیم وزرو یرمک عادت ایکن سیم وزر یرینه اول امیر بشیرک اجرت قدمندن اوتری  
 جاننی نثار ایلدی اندنصکره رسول علیه السلام حضرت تیرینه زمین او پک و سلام  
 اینک کنوردی یعنی حین لقاده زیاده رعایت و خدمت ایکنکن اوتری زبنی اویدی  
 و حضرت رسول علیه الصلوة و السلام یارسول الله دیوس - لام و یردی و یوزنی  
 طریدن کل کچی تازه و خندان قیلدی دیدیکه بسم الله وطنی مشرف ایله تا کم - سک  
 قدوم شریفکله بوانجمن بر فردوس اعلا اوله و بوخانه وجود اطفک روتمندن  
 جنت اعلا کچی رونق و مشرف بوله حتی بنم قصرک قدری آسمان اوزره زیاده اوله  
 و معناده فلک کیوانه برابر کسه که بن قطب دوران زمانی کوردم و هر کن دایره  
 جهانانه نظر ابر کوردم سنک قدم قودیفک خانه آسمان اوزره تفاخر ایاسه لایق  
 و سنک بر آن مشرف قیلدیغک مسکن زمین وزماندن اشرف و اعلام دیسه  
 صادق قدر \* مشوی \* گفتش از بهر عتاب آن محترم \* من برای دیدن  
 تو نامدم \* گفت روح آن تو خود روح چیست \* همین بفرما کین بچشم بهر  
 کیست \* ناشوم من خاک پای آن کسی \* که بیاغ اطف تستش مغر سی ) اول  
 امیره عتاب ایکنکن اوتری اول رسول محترم صلی الله علیه و سلم دیدی ای امیر  
 بن سنی کورمکن اوتری کلدیم و سنی زیارت اینک ایچون بوخانه به دخول قیلدم  
 پس امیر اول سلطان اعظمه دیدی که یارسول الله بنم روح سنکچون یعنی سکافدا  
 اولسون خود روح ندر تیر نیور که بوتکاف کیمدن اوتری بدر بچشم تکلف معنانه در  
 یعنی بوتکلفت و زحمتی کیمدن اوتری ارتکاب قیلدیکنز و بوسمتله کیمک ایچون قدم  
 شریفکری رنجیده بیوردیکنز تا کم بن اول کسه نک خاک پای اولم که انک سنک اطفک  
 باغنده بر مغر سی وار در مغرس دیکمه دیکه جک یره دیرلر گاه اولور که غراس  
 معنانه سخنی استعمال ایدرلر بونده ایکی معنی ییله جائز اولور یعنی اول امیر حضرت  
 رسول علیه السلامه دیدیکه بوتکلفی کیمدن اوتری ایلدیکنز بونده کزه خبر  
 و یرک تا کم بن اول کسه نک ایاغنک ترانی اولم که سنک اطفک باغنده انک بر دیکمه سی  
 اوله و یابر دیکمه جک بری اوله دیدی \* مشوی \* چون چنین گفت او و نحو ترا

براند \* مصطفی ترک صواب او بخواند \* پس بگفتش کان هلال عرش کو \*  
 همچو مهتاب از تواضع فرش کو \* آن شهی در بندی پنهان شده \* بهر  
 جاسوسی بدبیا آمده ( چونکم اول امیر بونجلمین دیدی کبر و نخوتی کنیدی سندن  
 سوردی و تواضع و مسکنته عرض عبودیت ایدوب سوزی شکسته لر کبی سویلدی  
 پس مصطفی علیه السلام حضرت تری اکاعتاب اینک ترکی او قودی و نعر یض  
 و تو بیخ اینک لکی قودی پس ملائمتله اکادیدیکه اول عرشک هلالی قنی کمال  
 تواضعدن مهتاب کبی فرش اولمش قنی اول برشاهدر که بنده لکده پنهان اولمشدر  
 دنیا به حاسوس لکدن اوزی کلشدر پس اهل دنیا انک ظاهر نه باقوب و آنی بر حقیر  
 بنده و غلام صنوب شاه معنوی و شهنشاہ اخروی اولدیغندن غافل و جاهل  
 قالمشدر \* مثنوی \* تو مگو کان بنده و آخر بجی ماست \* این بدانکه کنج  
 درو برانه است \* ای عجب چونست از سقم آن هلال \* که هزاران بدر هستش  
 پایمال \* کفت از رنجش مرا آگاه نیست \* لیک روزی چند در درگاه نیست \*  
 صحبت او باستور واسترت \* ساسیست و منزلش این آخرست ) ای امیر سن  
 دیده که اول هلال بزم بنده من و آخور جیمزدر یعنی اولی هلال بزم قوایمز و ساسیمزدر  
 دیده بونی بلکه کنج و پرانه زده در اول دخی معناده بر کنج الهی و خزینة  
 اسرار ربانی و نامتناهیدر ولیکن بویله خرابلقده کیر انمش و بنده لک ایچره پنهان  
 و مستور اولمشدر ای عجب سقمندن و خسته لکدن اول هلال نیجه در که هزاران  
 بدر انک پایمالیدر یعنی نیجه بدر منیر کبی عالی قدر و صاحب صدر اولان کسه ل انک  
 ایانک تری اولمغه لایقدر و اول هلال بویله بر عالی قدر و فایقدر امیر حضرت  
 رسول علیه السلام دیدی یار رسول الله انک رنجندن بکا آگاهانق یوقدر و بن انک  
 خسته و رنجور اولدیغندن خبردار دکلم ولیکن بوقدر وار که بر قاج کوندردر گاهده  
 دکلدر که بوقپورده کور نمر ز بر انک صحبتی بيشترله واسترله در ساسیدر انک منزلی  
 آخوردر یعنی انک رنجور اولسندن انکیچون آگاه دکلم اوسا بر بنده لر کبی بمله  
 مصاحب دکلدر بلکه انک مصاحبی اکثر اسب واسترله در اول ساسیدر وانک منزلی  
 و مسکنی بو آخوردر دیدی

\* در آمدن مصطفی علیه الصلوة والسلام از بهر عیادت هلال \*

\* در ستور گاه آن امیر و نواختن مصطفی صلی الله علیه وسلم هلال را \*

\* مثنوی \* رفت پیغمبر بر غبت بهراو \* اندر آخر آمد اندر جست و جو \*  
 بو آخر مظلم وزشت و پلید \* و بن همه برخاست چون الفت رسید \* بوی  
 پیغمبر ببرد آن شیرز \* همچنان که بوی یوسف را پدر ) حضرت مصطفی

صلی الله علیه وسلم اول امیرك ستور كاعنه هلال رضی الله عنه حضرت تلبی عیادت  
 قیلقدن و آتی او خشمقندن اوتری ایچرو کیردی ورغبته اول هلالدن اوتری کندی  
 آخور ایچره جسته وجوابلیدی وهلالی طلب قیلدی آخور قرانلق وزشت و پیلیدی  
 اندن استکراه اوانتور و نفرت قیلنوردی ولیکن بودکلوز شلکلر و پیلدکلر و تار یکلکلر  
 فالقدی وزائل اولدی چونکم الفت ایرشدی ننه کم برکسنه نک برجای خیشیده بردوسی  
 اولسه اول دوستنی کورمکدن اوتری اول جای خیشه کلسه اول دوسته الفت  
 وانسبت زیاده اولدیقدن اول یردن خبات و کراهت مرتفع اولور و زار اولان  
 کسه اول یره اول دوستندن اوتری الفت قیلور اول شیمیز پیغمبر علیه السلام  
 حضرت تلبینک رایحه طیبه سنی ایلندی یعنی اول ارکک ارسلان کبی اولان هلال  
 رضی الله عنه حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آخور ایچره کیردیکی کبی  
 مشام جانله آنک بوی لطیفنی استشمام ایتدی انجلین که بوسف علیه السلام  
 حضرت تلبینک رایحه سنی پدری یعقوب علیه السلام ابرافدن استشمام ایتدی  
 و (انی لاجدر یخ بوسف اولان تفتدون) دیو حضورنده اولنلره جواب و یردی  
 كذلك هلال رضی الله عنه حضرت تلبی دخی حضرت نبی صلی الله علیه وسلم  
 بوی شریفنی انک کبی بولدی و ابرافدن آتی استشمام قیلدی \* منوی \*

موجب ایمان نباشد معجزات \* بوی جنسیت کند جذب صفات \* معجزات از  
 بهر فهد دشمنست \* بوی جنسیت بی دل بردنست \* فهد کردد دشمن  
 امد دوستنی \* دوستکی کردد بسته کردنی) معجزات موجب ایمان اولر جنسیت  
 رایحه سی جذب صفات ایلر معجزات معجزه نک جهیدر معجزه شون خارق عادی به  
 دبرلر که مقدور بشر اولیه وانی بر بشر اطهار ایلمکه قادر اولیه و اول خارق عادت  
 خانی ای زایلیه انبیای عظام علیهم السلامدن ظهوره کلان خوارق عاداتک  
 انواعی کبی که اول خوارق عادات انلرک صادق رسول اولسنه دلالت و شهادت  
 ایدر ولیکن هر نه قدر معجزه اولسه البته معجزه موجب ایمان اولر اگر معجزه موجب  
 ایمان اولیدی نمرود حضرت ابراهیم علیه السلامه ایمان کتوریدی و فرعون  
 موسی علیه السلامدن بو قدر معجزات کثیره کوردی اکا ایماز کتورمدی و ابو جهل  
 و ابولهب حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلمدن بو قدر معجزات و خوارق  
 عادات کوردی و آیات و بینات مشاهده قیلدی مع هذا مؤمن اولدی و تصدین  
 قیلدی بوندن معلوم اولدیکه معجزه موجب ایمان اولدی موجب ایمان اصل  
 جنسیتدر که علت ضم اولور و الجنس الی الجنس میل موجبجه جنس جنسه البته  
 میل قیلور و جنسیت رایحه سی البته جنس اولان صفلمری کندی جائنده جذب  
 ایلرته کم هر پیغمبر کندویه ایمان کتورن امتنی هایلنده اولان جنسیت سببیه



کنندیلره جذب قیلدیلر و مؤمنلر دخی پیغمبرلره اولان صفاتی کنندیلرک صفتانه جنس کوروب مؤمن اولدیلر امامه تنی یوزنده انبیایله جنس اولیان کفره و فخره انلردن هر قدر مجزه کوردیلر ایسه ایمانه کلوب وانلره بلکه معرض اولوب انکاری زیاده قلوب کنندیلره جنس اولان شیاطینه تابع اولدیلر و شیطان اولان اهل ضلالتله تصدیق قیلدیلر پس معجزات ندن اوتزیدریراسک معجزات اعدانک قهرندن اوتزیدر و جنسیت رایحه سی کوکل ایتمکدن اوتزیدر و قلبی جذب ایتمکدن اوتزیدر یعنی انبیای عظام علیهم السلام شول کیمسه لک که قلبی آلمش لردر و کنندیلرینه جذب قیلش لردر جنسیت رایحه سیله آکشلر و اول واسطه ایله کنندیلره جذب قیلش لردر یوخسه مجرد معجزات واسطه سیله جذب قیلما مش لردر اگر چه معجزات بعض کیمسه لک ایمانته و اقرارنه سبب اولش در لیکن فی الحقیقه اول معجزات موجب ایمان و اقرار اولش در بلکه مؤمنک قلبنده اولان بعض شکوک و شبهاتی دفع قیلش در و موجب ایمان و جذب جنان رایحه جنسیت اولش در و معجزات همان قهر دشمن ایچون ظهوره کلس در معجزات ندن دشمن قهر اولور وانلره معجزوانکسار کور امانت مقهور اولمز و دوسته معجزه ایملک دخی لازم کلر دوست بر بوینی باغلمش جن اولور یعنی دوست دشمن کبی بر بوینی باغلمش اولمز بلکه دوست دوسته صد دل و جاله طوعا مطیع و منقاد اولور و متابعت و موافقت قیلور بوندن معلوم اولدیکه هر شول کیمسه لک پیغمبر لره بلا معجزه ایمان کتوردیلر انلره اصلا پیغمبر لره عداوت و مخالفت شایه سی بوق ایدی مثلا ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت لری کبی و بلال و هلال رضی الله عنهما حضرت لری کبی وانلره که پیغمبره معجزه واسطه سیله ایمان قیلدیلر و تابع اولدیلر انلرک دروننده عارضی عداوت و نفسانی مخالفت و ارایدی اول معجزه عارضی اولان عداوت و نفسانی اولان مخالفتک ازاله سننه سبب اولوب و رایحه جنسیت انلرک روحنی و قلبنی ایمان و اسلام جاننده جذب قیلوب خلت اصلیه و قرابت روحانی لری واسطه سیله مؤمن اولدیلر و پیغمبر علیه السلام اطاعت و انقیاد قیلدیلر \* مشوی \* اندر آمد اوز خواب از بوی او \* کفت سر کین دان درون

زین کونه بو \* زمین پای استوران بدید \* دامن پاک رسول بنی ندید \* پس ز کج  
 آخرامد غر غزان \* روی بر پایش نهادان پهلوان ( اول هلال رضی الله عنه  
 خوابدن اول پیغمبرک رایحه سندن بیدارلق ایچره کلدی یعنی چونبکم حضرت  
 مصطفی صلی الله علیه وسلم آخور ایچره داخل اولدی اول حضرت تئ بوی شریفی  
 هلاک دماغ جانته واصل اولوب هلال حضرت لری مصطفی صلی الله علیه وسلم  
 حضرت لربنک رایحه طیبه سندن خوابدن صبحر ایوب بیدارلق ایچره کلدی و متنبه

و مَقِظَ اوْلُوْب كَنْدِي كَنْدِي بِه دِيْدِي دِرُوْن سِر كِيْنْدَانْدَه بِو كَوْنَه رَا بِحَه دَنْ  
 عَجْبْدِر سِر كِيْنْدَان اِيْچِرَه بِو كَوْنَه لَطِيْف رَا بِحَه دَنْ وَ بُوْنُوْع طِيْب وَ جَاغَز اَفَا بِحَه  
 كِيْمَدَنْدِر دِيُوْب نَظَر قِيْلْدِي اسْتَوْر لَرَك اِيَاغِي اَوْر تَا سَنْدَنْ كُوْرْدِي بِي نَبِيْد اَوْلَان  
 رَسُوْل اَكْرَم عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام حَضْر تَلْرِيْنَك دَاْمَنْ پَا كَنْي بِعْنِي آخِر اِيْچِرَه اَوْلَان  
 حِيَوَانَا نَك اِيَا قَلْرِيْنَك اِرَا زَنْدَنْ حَضْر ت رَسُوْل عَلَيْهِ السَّلَامَك دَاْمَنْ پَا كَنْي كُوْرْدِي  
 اَوْل حَضْر ت عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام كَنْدِي جَانْبَه كَلُوْر پَس هَلَال رَضِي اللهُ عَنْهُ  
 حَضْر تَلْرِي دَخِي آخُوْر ك بُو جَاغَنْدَنْ سُوْر تِي سَـ وَ رْتِي كَلْدِي يُوْزْنِي اَوْل پَهَا وَاَنْ  
 حَضْر ت مَصْطَفِي صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ پَاي شَرِيْفَنَه قُوْدِي وَاَنْك قَدَمْ شَرِيْفِي  
 بُوْس اِيْدُوْب بُوْزَل سَـ وَ رْدِي ﴿ مَنُوِي ﴾ پَس پِيْمِرُوِي بَرُوِيْش نَهَاد  
 ﴿ بَرَسَر وَ بَر چَشْم وَ رُوِيْش بُوْسَه دَاد ﴾ كَفْت يَار اِيْچَه پَنْهَان كُوْهْرِي \* اِيْ غَرِيْب  
 عَرَش چُوْنِي خُوْشْتَرِي ( پَس پِيْغَمْبَر عَلَيْهِ السَّلَام حَضْر تَلْرِي مَنُوْر يُوْزْنِي اَوْل  
 هَلَالَك يُوْزِيْنَه قُوْدِي بَاشِي اُوْزْرَه وَ اَنْك كُوْزِي اُوْزْرَه بُوْسَه وَ رْدِي بِعْنِي اَنْك  
 كُوْزْنِي وَ يُوْزْنِي اُوْپْدِي وَ يُوْزْنِي اَنْك يُوْزْنَه قُوْدِي دِيْدِي كَه عَجْبَانَه پَنْهَان كُوْهْرَسَنْ  
 اِيْ عَرَشَك غَرِيْبِي نِيْجَه سَنْ خُوْشْتَر مِيْسِيْن يَارَب بِو كَوْنَه مَحَلْلَا رْدَه عَجْبَانَه سَانَسَنَه اسْتَعَارَه  
 اَوْلْتُوْر بِعْنِي حَضْر ت حَبِيْب اَكْرَم صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِسَبِيْل تَعَجْب هَلَال  
 حَضْر تَلْرِيْنَك حَالَنْ وَ خَا طَرِيْن صُوْرُوْب دِيْدِي كَه اِيْ عَجْب سَنْ نَه كِيْر لُو كُوْهْرَسَنْ  
 اِيْ عَرَشَه مَتَعَلَق اَوْلَان غَرِيْب حَالَك نِيْجَه دَر خُوْشْتَر مِيْدَر ﴿ مَنُوِي ﴾ كَفْت  
 چُوْن بَاشَد خُوْدَان شُوْرِيْدَه خُوَاب ﴿ كَه دَر اِيْدَر دَر دِهَانَش آفْتَاب ﴾ چُوْن بُوْدَاَنْ  
 تَشْنَه كُو كَل چَرْد ﴿ اَب بَرَسَر بَنْهَه دَش خُوْش مِي رْد ) هَلَال رَضِي اللهُ عَنْهُ  
 حَضْر تَلْرِي رَسُوْل اَكْرَم صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ حَضْر تَلْرِيْنَه بِو كَوْنَه جَوَاب بَا صَوَاب  
 وَ يَرُوْب دِيْدِي كَه يَارَسُوْل اللهُ خُوْد اَوْل خُوَابِي شُوْرِيْدَه وَ پَرِيْشَان كَسَه نَك حَالِي  
 نِيْجَه اَوْلُوْر كَه اَنْك دِهَانَه آفْتَاب كَلَه وَ خُوْر شَيْد جَال وَ شَمْس كَال اَنْك آغَزْنَه  
 وَ يُوْزْنَه وَ كُوْزْنَه بُوْسَه قِيْلَه بَنْ شُوْرِيْدَه خُوَابَك حَالِي بُو كَسَه كِيْدَر كَه سَنْك كِي آفْتَاب  
 مَعْنُوِي وَ شَمْس رُوْحَانِي بَنْ شُوْرِيْدَه خُوَابَك كَلُوْب آغَزْنَه وَ يُوْزْنَه بُوْسَه وَ رْدِي  
 وَ شُوْل بَر تَشْنَه نَك حَالِي نِيْجَه اَوْلُوْر كَه اَوْل بَالْحَق اَوْلْتَا رِيْعْنِي زِيَادَه عَطْشَان  
 اَوْلْدِيْعَنْدَنْ نَمَّاك اَوْلَان بَالْحَقِي بِيْلَارُو اَنْكَلَه صُوْسَر لَفْنِي بِر مَقْدَار دَفْع اِلْبَر اِيْكَنْ اَب  
 زَلَال اِنِي بَاشِي اُوْزْرَه قُوْر وَ خُوْش اِيْلْتُوْر وَاَوْل تَشْنَه اَب زَلَالَك اُوْزْرَنْدَه مَطْلُوْبِي  
 اَوْلَان يَحْر شِيْرِيْن طَرْفَه اَقُوْب كِيْدَر اِيْكَنْ اَوْل اَب زَلَالَنْدَنْ اسْتَدِيْجِي قَدْر مَر اَدِي  
 اُوْزْرَه نُوْش اِيْدَر بَنْم حَالَمْ دَخِي بُو تَشْنَه نَك حَالْتَه بَكْرَر كَه بُوْنْدَنْ مَقْدَمْ بَنْ تَشْنَه كَل  
 نَمَّاك بِيْلَايَنْ كَسَه يَه بَكْرَر دَمْ بِحَمْدِ اللهُ سَنْ اَب حِيَا ت مَعْنُوِي كَلُوْب بَنْ تَشْنَه بِي رِيَاَنْ  
 اِيْلْدَك وَ مَطْلُوْبَمْ اَوْلَان بَحْر حَقِيْقِي جَانْبَه وَاَصْل اِيْدُوْب مَسْتَعْرَق اَب حِيَا ت قِيْلْدَك

و بحر حیات اوزره بنی سهر اتمکه قادر ایلدک دیدی

❁ در میان آنکه مصطفی صلی الله علیه وسلم شنید که عیسی علیه ❁  
 ❁ السلام بر روی آب رفت فرمود که لوازداد یقینا منشی علی الهواء ❁

بوسرخ شریف انک بیاندیر که مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت نزی اشندیکه  
 عیسی علیه السلام حضرت نزی آب اوزره کندی و بحر اوزره استدیگی کی  
 سیرتدی بیوردیکه اگر اول عیسی علیه السلام یقینی زیاده اولیدی و حضرت  
 حقه کال یقین حاصل قیلیدی هوا اوزره بیوردی ❁ مشوی ❁ همچو عیسی  
 بر سرش کیرد فرات ❁ کایمنی از غرقه در آب حیات ❁ کوید احد کر یقینش افزون بدی ❁  
 خود هوایش مر کب و مأمون بدی ❁ همچومن که بر هوا را کب شدم ❁ در شب معراج  
 مستحب شدم) پس هلال رضی الله عنه حضرت تریک لساندن بوایات شریفه یی  
 تر جان اولقی اوزره ادایور لر حضرت هلال رضی الله عنه دیدیکه شول کسه نک حالی  
 نیجه اولور که عیسی علیه السلام حضرت نزی کی فرات آنی باشی اوزره طوته بویله دیو که  
 سن آب حیاته غرقه و هلاک اولمقدن ایمن سن عیسی علیه السلام حضرت نزی  
 فرات اوزره بیویوب غرق اولمقدن ایمن اولدینی کی آب حیات دخی اکادیه که  
 سندخی غرق و هلاک اولمقدن ایمن سن و هلاک وزوالدن برین حضرت احد  
 صلی الله علیه وسلم دیر اگر اول عیسی علیه السلام یقینی زیاده اولیدی خود هوا  
 اکامر کب اولوردی و اول آفتلردن مأمون و مصون اولوردی بنم کی که بن هوایه  
 راکب اولدم معراج کیجه سی هوایه مستحب اولدم یعنی پرافه راکب اولوب  
 هوا اوزره سیر قیلدم و معراج کیجه سنده حق الیه مصاحب اولدم و عشق یار الیه  
 مقارنت قیلدم ❁ مشوی ❁ گفت چون باشد سکی کوری پلید ❁ جست او

از خواب خود اشیدید ❁ فی چنان شیریکه کس تیرش زند ❁ بلز بیس تیرو پیکان  
 بشکند) و هلال رضی الله عنه حضرت نزی ینه کندیک حانی تمثیل ابدوب بدی  
 ای حبیب خدا بر پلید کور کلب نیجه اولور که اول خواندن صحرا دی کند بسنی  
 شیر کوردی انجلین شیردکل که کسه اکاتیر اوره بلکه انک قور فوسندن تیر و پیکان  
 صنز و منکسر اولور بن هم صحرا یوب کندی بر شیر دلیر کورد م انجلین شیر دلیر که  
 تیرو پیکان انک خوفندن صنز ❁ مشوی ❁ کور بر اشکم رونده همچومار ❁  
 چشمها بکشاد در باغ و بهار ❁ چون بود آن چونکه از چونی رهید ❁ در  
 حیاستان بی چونی رسید) مار کی قارنی اوزره کیدیگی کور کوزلنی باغ و بهاره  
 آچدی اول کورک حالی نیجه اولدی ایسه بنم دخی حالم بویله اولدی و باطنم  
 کوزلری آچیلوب منوی اولان باغ و بهاری مشاهده قیلدی نیجه اولور اول کسه  
 چونکه چونلقدن قور تلدی اوره ده اولان چون اشباع و او الیه اوقتمیوب چونکه



معنا سنه اولدیغی اوزره تعبیر کلام بویله اولور اما اشباع و اوایله اوقنوب مضاف  
 تقدیر اولنسه بونده دخی اولور و بوجه اوزره معنی بویله دیمک اولور که  
 نیجه اولور اول اهل چونکه چونلقدن قورتلدی بی چونه منسوب اولان حیاستانه  
 ایرشدی یعنی شول حالت اهلی و کیفیت و کیت صاحبک حالی و شانی نیجه  
 اولور که کیفیت و کیت مرتبه سندن قورنله و بی چون و بی چکونه اولان حیاستانه  
 ایرشه که انک عقل و فکر و ادراکی ممکن اولیه و عقل و فکر اول حیاستانک نیجه  
 ایدیکنی ونه کونه اولدیغی بیلله \* مشوی \* کشت چونی بخش اندر لامکان \*  
 کرد خوانش جله چونها چون سکان \* اوز بیچونی دهدشان استخوان \*  
 در جنابت تن زن این سوره مخوان \* تاز چونی غسل ناری تو تمام \* تو برین مصحف  
 منه کف ای غلام ) اول کسه ننگ حالی نیجه اولور که لامکان عالنده چونی بخش  
 اوله انک خواننک اطرافنده جله چونلر یعنی نه قدر حالت و کیفیات اهلی و ارایسه  
 سکار کبی اوله اول بر کسه بی چونلق نعمتندن و سفره سندن آنلره استخوان و پره ای اهل  
 چون جنابتده ابسم اول سن بوسوره بی اوقومه تا کم سن چونلق جنابتندن تمام  
 غسل کتور میه سن سن ای غلام بو مصحف اوزره ال قومه بویتلر دخی  
 حضرت هلال رضی الله عنه لسانندن ترجانیت طریقیله دینلش و چون  
 و چکونه دخی معنوی اولان جنابتلردن برکونه جنابت اولدیغنه اشارت  
 قیلنشد در اصل جنابت و طهارت درت قسمدر و بودرت قسم اولان  
 جنابتک در دنجی مرتبه سی جنابت سردر و جنابت سرهنوز دخی باخود  
 اولوق و چون و چکونه لوئنده فالقدر و طهارتسز بالکلیه باخود اولقدن  
 طاهر اولقدر و کندوی فانی قلیق و چون و چکونه لوئندن نجات بولقدر (بیت)  
 تو خود را تابکلی در نبازی \* جنب دائم ترا و نامازی \* دین قائل بو معنایه اشارت  
 قیلنشد چونکم بو مقدمه معلومک اولدی پس بوا بیات ثلاثه ننگ محسولی  
 بویله دیمک کلدیکه ای زبده اکوان و ای خلاصه کون و مکان بنم حال و شانم شول  
 انسان کاملک حال و شانی کبی اولدیکه اول چون و چرا قیاسندن خلاص اولوب  
 و کیفیت و کیت حبسندن نجات بولوب عالم لامکانده قرار قیلوب چونلق بخش  
 ایلیجی و کیفیت و حالتلری و بریحی اولدی انک بیچون اولان سفره و خواننک  
 اطرافنده جمیع چونلر اهلی و جله کیفیترک و حالتلرک اصحابی سکار کبی امید وار  
 اولشلر و اول طرفدن غدالنی آلفه رقب و ترصد قیلنشلردر اول انسان کامل  
 و قطب فاضل ایسه بی چونلق سفره سندن اهل چون اولنلره و حالت و کیفیت  
 حسبنده محبوس و مسجون فالنلره استخوان و یرر و هر برینک طبعنه مناسب  
 و استعداد نه موافق اولان غدالی آنا فانا نلره باذن الله ابر کورر ایشته بنم حال

وشانم بواولدی وروح روانم سن اکل انسانک حسن نظریله بوقطیبت وعضویت  
 مرتبه سنی بولدی دیدی پس جنابت سره مبتلا اولنره و طهارت حقیقیدن بی بهره  
 قالنره هلال لسانندن بو گونه خطاب ایدوب بیورزلر که ای چون و چرا لوئنده فلان  
 وای جنب معنوی اولان معنی یوزنده من حیث الباطن جنابت مرتبه سنده ایکن  
 بو بیچونلق کلامنه متعلق اولان سوریه بی اوقومه و بو کلمات طیبه بی لسانکه  
 کتورمه بلکه آداب بودر که بو بیچونلق عالیه منسوب اولان سوریه بی و کلامی  
 چون و چرا جنبلیکننده ایکن لسانه کتورمیه سن زیرا جنبله قرآن اوقومقی جائز  
 اولدیغی کبی سرقرآنه متعلق اولان کلامی دخی هنوز سرک جنب ایکن لسانه  
 کتورمک روا و سزاد کلدن تا کم سن چون و چرا لوئندن سرکی تمام تطهیر  
 قیلیمه سن ولم و کیف جنبندن بالکلیه قورتابه سن سن ای غلام دست لسانکی و کف  
 زبانیکی بواسرار الهی محکفک اوزرینه قومه و بیچونلق محکفی قاری اولوب  
 اوقومه که (لا یمسه الا المطهرون) آیت کریمه سنک معنای باطنی سی اوزره بواسرار  
 الهی محکفی من حیث الباطن جنب اولنر اوقومق و دست لسانک اوزرینه  
 قومق جائز و اولدکدر تنه کم ظاهرده اولان محکف شریقی ظاهری جنب اولان  
 کسینه مس ایتمک و اندن تلاوت قیلق هم جائز دکلدر بلکه (وان کتم جنبافاطهروا)  
 نص شریفنک موجب جنب اولان جنبندن اول غسل ایدوب کند یلری پاک  
 و طاهر قیلق واجب و اند نصکره محکف شریفه ال قوسه و اندن براق آیت  
 کریمه اوقوسه جائز و مناسبدر و الافلاک مادامکه سر جنابت معنویدن هم طاهر اولیه  
 اسرار حقه منسوب اولان کلامی اوقومق و انک محکفه دست زبانی قومق پاک  
 و طاهر اولنر و سرنی اغیار و سوادن تغسیل و تطهیر قیلنر مذهبده جائز و لایق  
 دکلدر \* مثنوی \* کر پلیدم ورنظیفم ای شهان \* این نحوایم پس چه خوانم  
 درجهان \* تو مرا کوی که از بهر ثواب \* غسل ناکرده مرودر حوض آب \*  
 از برون حوض غیر خاک نیست \* هر که اودر حوض ناید پاک نیست ) اگر بی  
 پلیدم و اگر نظیفم ای شاهلر بونی اوقومیم پس جهاندنه اوقومیم مثل اسن بکا  
 دیر سنکه ثوابدن اوتری غسل ایلمش ایکن حوض آبه کتمه حوضک طشره سنده  
 خود خا کدن غیر ی بوقدر هر شول کسه که حوضه کلیه پاک دکلدر حوضدن  
 مراد بونده انبیا علیهم السلام و اولیای عظامدر و انسان کامل اولنرک باطنیدر که  
 آب حیات الهی و ماء اسرار ربانی ایله طلودر بو بیتلر حضرت مولانا قدس الله  
 سره العزیز لسانندن اولور و هلال رضی الله عنه لسانندن اوله چون و چرا لوئنه  
 ملوث اولنره اسرار حقه متعلق اولان کفساری نالی اولمغه و بیچونلغه متعلق  
 اولان سر و کلامی نطقه کتورمکه تعلیم بیوردقلند نصکره یته کندیلر بی مخاطب

مترکه سنه تنزبل ایدوب اکر پاک و اکر پلید هر نه ایسه علی کلا التقدرین اول  
 معنوی اولان آب حیاته تقرب قیلغی وانکله روح وقابی مطهر اولغی اولی والبق  
 کوررلر و بواسلوب حکیم قاعده سی اوزره طالبلره وسالکاره بوندن بوکونه بهره  
 ایر کوررلر و دیرلر که ای آخرت شاهلری و حقیقت ماهلری اکر بن پلید و ناپاکم و اکر  
 نظیف و پاک هر نه ایسه بواسراره متعلق کفتاری اوقوم یوب پسر جهاندنه اوقومیکه  
 حتی اول بنم سر می و بنی جنابت معنوی دن پاک و طاهر قبله علم لدنی و اسرار الهی  
 شول آب پاک کیدر که لابد آتی اوقویانلری و کندیلری انک حوضه قویانلری پاک  
 و طاهر قیلجی والواث قلبیه و روحیه دن مطهر اولجیدر سن ایسک فی المثل بکا  
 دیرسن که نوابدن اوتری الواث باطنیه دن و نجاسات قایدن غسل ایلدین آب  
 حیات حوضی اولان انسان کاملک باطنه کته و کندیلکی المک باطنده ساکن  
 اولان آب ۵- لم ابله طاهر ایتمه اولان انلرک حوض درونک برونده خاکدن غیری  
 و خاکدن ترکیب اولان اجسامدن غیری سنه بوقدر آب معنوی و ماهر و طاقی خود  
 انلرک حوض درونده در پسر هر شول کسه که حوض باطنه کلیمه و قلبی و روحی  
 انده ساکن اولان آب حیات معنوی دن پاک و طاهر قلبیه فی الحقیقه اول کسه پاک  
 د کلد ر بلکه اول کسه معنیده جنیدر وانک سر وقابی و اخلاقی هنوز دخی پاک  
 و طاهر اولماشدر \* مثنوی \* کر نباشد آب هارا این کرم \* کو پذیرد

مر خبث رادم بدم \* وای بر مشتاق و برامید او \* حسرتنا بر حسرت جاوید او \*  
 آب دارد صد کرم صدا احتشام \* که پلید ازا پذیرد والسلام ) اکر آبلرک بو کرمی  
 اولمیدی که اول آبلر خبی دمدم قبول ایلر وای مشتاق اوزره و دخی وای انک امید  
 اوزره و اول مشتاقک جاوید اولان حسرتی اوزره حسرت اولیدی آب نفسنده  
 صد کرم و صدا احتشام طوتر که پلیدلری قبول ایلر و السلام آبلردن مراد بونده  
 حیاض بوطن انبیا علیهم السلام و اولیلی عظامده اولان الطاف الهی و انوار  
 ربانیدر که مطهر قلوب آدمی و مزکی نفوس انسانیدر وانلرک درونده اولان  
 الطاف الهی و انوار ربانی آبلرینک شانی اولور که نفوس انسانیده اولان خبیثلری  
 و نجاستلری کمال کرندن قبول ایلدوب انلری پاک و طاهر ایلر اکر الطاف الهیه  
 و انوار ربانیه تک بوفضل و کرمی اولمیدی انک مشتاقلری اوزره و اول مشتاقلرک  
 امید اوزره وای ایدی و اول مشتاقک حسرتی اوزره حسرت اولیق لایق ایدی  
 اما بحمد الله آب لطف الهی و بحر نور ربانی بوز کرم و نیجه یوز احتشام طوتر که  
 اول پلیدلری و خبیثلری قبول ایلر و انلری خبیثت و نجاستلر دن پاک و طاهر قیلور  
 و ذنوب و عیوب الواشندن منق و مزکی ایلر و السلام \* مثنوی \* ای ضیاء الحق  
 حسام الدین که نور \* پاسبان نست از شر الطیور \* پاسبان نست نور و ارتقاش \*



ای تو خورشید مستراز خفاش ( ای حق تعالیٰ نیک ضیائی اولان حسام الدین  
 که نور الهی شر الطیور دن سنک پاسبان کدر شر الطیور دن مراد بونده خفاشدر  
 واکا شر الطیور تسمیه اولمسی جمیع حیواناته ووحوش و طیوره نافع اولان و محبوب  
 کلان شمسی دشمن اتخاذا ایدوب اندن اجتناب و فرار ایلدیکی اعتبار ایلهدر  
 چونکم خفاش نور آفتابی دشمن اتخاذا ایلدیکی اعتبار ایلهدر شر الطیور اولدی شمس  
 معنوی اولان انبیا علیهم السلامی و اولیای عظامی دخی دشمن اتخاذا ایلین آدمیلر  
 دخی شر الدواب اولدی و (لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اعین لایبصرون بها  
 ولهم آذان لایسمعون بها اوانک کالانعام بل هم اضل) آیت کریمه سنک  
 موجبجه بونلر انعامدن اضل و خفاش دن ادنی واسفل کلدی پس حسام الدین  
 افندی حضرتلری که کزیده اولیادن بر مطلع آفتاب الهی و مشرق انوار ربانیدر  
 شر الطیور مشابه سنده اولان بی بصیرت لرانک نوزنی کور میوب اکا انکار و عداوت  
 قیلد قلیینه و آنک نور باطنی انک ذاتی انلرک شر و مکرندن حراست و صیانت  
 قیلدیغنه بو بیتلرله اشارت ایدوب بیوررل ای حق تعالیٰ نیک ضیائی اولان  
 حسام الدین که سنک نور باطنک شر الطیور مشابه سنده اولان بی بصیرت لردن سنک  
 پاسبان و حارس کدر سنک نورک و اول نورک ارتقاسی یعنی کتدیگه بلند و عالی اولمسی  
 و ترقی قیلمسی خفاش فیش مغزله سنده اولان کوردلرک ضرر نندن سنک پاسبان  
 و حافظ کدر سن خفاش لردن مستر اولان خورشید معنوی سن خفاش کی کور اولان  
 بی بصیرت لر خورشید معنوی بی کور مکه قادر اوله منزل \* مشنوی \* چیست  
 برده پیش روی آفتاب \* جز فزونی شمشعه تیزی تاب \* پرده خورشید هم نور  
 ربست \* بی نصیب ازوی خفاشست و شبست \* هر دو چون در بعد پرده مانده  
 اند \* یاسیه رو با فسرده مانده اند) آفتابک یوزی او کونده پرده نه در تابک  
 تیر لیکندن و شمشعه نك فزون لغندن غیر یعنی آفتابک یوزی او کونده پرده و حجاب  
 انک همان تابنک حدتی و شمشعه سنک زیاده لیکدر پس خورشید معنوی اولان  
 و اینک وجهنه دخی پرده و حجاب همان کندیکنک شمشعه علمنک فزونلغنی و تاب  
 روحنک و فرت و حدتیدر خورشیدک پرده سی هم نور رب العالمیندر اندن بی نصیب  
 اولان شیبه و شبدر هر ایکسی چونکم پرده نك بعدنده قالمشدرد یاسیا هر و یا خود  
 فسرده قالمشدرد سیاه رواق شبیه و فسرده لک شب پرده کوره اولور خلق شبده  
 ساکن اولدیغنی اعتبار ایلهدر سیاه رواق خفاشه کوره اولسه دخی جائز اولور بعض  
 نسخه ده بعد ایلهدر مابیننده و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره هر ایکسی  
 چونکم بعدده و پردهده قالمشدرد دیمک اولور و محصول بینین شر یقین بویله دیمکی  
 افاده قیلور که خورشیدک پرده سی نور رب العالمین اولدیغنی کی خورشید معنوی

اولان و لیلک هم پرده سی و تقابلی نور رب العالمین در اول خورشید معنوی تک نور  
 و ضیاء شدن بی بهره و بی نصیب خفاش کبی کور اولان و شب کبی درونی ظلمتله  
 طولان کسه لر در چونکم بونلک هر ایکسی پرده ده و بعد ده قالمش لرونور الهی  
 و ضیای ربانیدن دور و مهجور اولمش لر در یاشب کبی سیا هر و وشیره کبی کر میت  
 آفتابن محروم اولوب افسرده قالمش لر در هر بری بی نصیب شیره کبیدر و هر درونی  
 جهالت غفلت و کفر و معصیتله طولان شب تاریک کبیدر که بوی ایکسی خورشید  
 معنوی اولان و لیلردن و صفیلردن بی بهره اولمش لر و محروم قالمش لر در \* مثنوی \*

چون نبشتی بعض از قصه هلال \* داستان بدر آراندن مقال \* آن هلال و بدر  
 دارند اتحاد \* ازدوی دورند از نقص و فساد \* آن هلال از نقص در باطن  
 برست \* آن بظاهر نقص تدریج آورست ) ای حقیق ضیاء سی اولان  
 حسام الدین چونکم هلالک قصه سندن بعضی یازدک مقاله بدرک داستانی کتور  
 بونده هلالدن مراد آسمان طریقتده نوظهور اولان مرید اولور کتدیکه نورانی  
 زیاده اولوب ترقید ه اوله حتی صکره بدر کامل اولوق مرتبه سنی بوله و بدردن  
 مراد وارث نبوی و قائم مقام مصطفوی اولان ولی کامل و مرشد فاضل در نته کم  
 عصر نینده قصه سی مذکور اولان هلال مرید قابل و حضرت نبی صلی الله  
 علیه و سلم بدر کامل ایدی بعد عصر النبی هم هر مرید هلال کبی و هر مرشد فاضل  
 بدر کامل کبی اولور و هلال و بدر معنی یوزندن اتحاد طور تر ایکیلکن بونلر  
 دور لر در و نقصدن و فساددن هم مهجور لر در مرید ایله مرشد مابینده ایکیلک  
 بوقدر و نقص و فساددخی اولمز اول هلال رضی الله عنه اگر چه بحسب الظاهر  
 نقصانده ایسه من حیث الباطن نقصانندن بری و خالیدر اول ظاهر ایسه نقص و یا خود  
 ظاهرده اولان نقص تدریج آورلکدر که کتدیکه ترقی قیافده و کامل اولمقده در  
 چونکم برکسه عاقبه الامر کامل اولوق محقق اولسه باعتبار مابؤل الیه اکا کامل  
 دینک صحیح اولور \* مثنوی \* درس کوبدشب بشب تدریجرا \* در تانی

بردهد تفریجرا \* در تانی کوبدای مجول خام \* پایه پایه بر توان رفتن پیام )  
 هلال شب بشب تدریج ایچون درس در تانیده تفریجه برور بر بونده نفع  
 معناسنه اولوق فهمه افر بدر تدریج درجه درجه ترقی ایتمکه دیرلر و تفریج غم  
 و غصه بی ازاله ایتمکه دیرلر هلال یکی طوغان ماهه دیرلر و یکی طوغان ماه طریق  
 الهیده هنوز سالک اولان کسه ره شب بشب تدریجه ترقی ایتمکه درس سوبلر  
 اسان حالله تعلیم ایلر زیرا هلال تانی ایتمکه کده تفریجه نفع و یر یعنی تانی ایله  
 بدر کامل اولوب نقصانندن قورتلوب فرج بولورم سندخی نقصان غندن خلاص  
 اولوق استر ایسک تانیده خلاص اولور سن و تدریجه کمال بولور سن دیر هلال شب

بشب نانی ایله زیاده اولمق و ترقی قیلتق حائنده دیر ای مبالغه ایله عجله قیلجی اولان  
 خام کسه طام اوزره کتمکسه پایه پایه قادر اولورسن یعنی بام مراده و سقف کاله  
 ایرمه کسه قدمه قدمه و درجه درجه کتمکله وصول بولورسن والا بجر سرعت و عجله  
 ایتمک بو بولده فائده سی اولمز و عجز اولان بجر د عجله ایله ترقی قیلن و مراده  
 ایرمز \* مثنوی \* دیک راتدر بیج و اوستادانه جوش \* کار ناید قلیه دیوانه  
 جوش ) ای آتش بزا اولان دیک تدر بجه استادانه قینسات دیوانه جوش اولنک  
 قلیه سی کاره کلز و عمله رامن مصرع اولده اولان جوش امر در بچوش تقدیرنده در  
 تدر بیج دخی بتدر بیج تقدیرنده در تدر بجه استادانه قیناتمی آهسته آهسته  
 قینامقدن عبارت اولور و دیوانه جوش بونک ضدیدر که عجله ایله فوری قینادوب  
 دیوانه رکبی آتی طاشرمقدن وانک قیناتمنی بیلامکدن کنایت اولور قلیه مشهور  
 طعامک اسمیدر بونده مطلق طعام اولمق مناسبدر و بو پندنه دخی نانی مستحب  
 اولدیغنه اشارت بیورمشلدر و کانه دیمشلدر که دیک تدر بجه استادانه قیناتمی  
 نیجه لازم ایسه و بلا نانی عجله ایله دیوانه وار قینایان قلیه نیجه کاره کلز و مقبول  
 اولز ایسه سندخی ای ناپخته اولان وجودی پخته قیلتق و خام اولان نفسکی بشوروب  
 کاله ایر کورمک استین وجودک چولمکنی آتش عشق اوزره قویوب تدر بجه استادل  
 کبی قینات تا کم آتی پخته قلیه سن ولذت و حلاوته کمال مرتبه سن بوله سن شول  
 دیوانه قینایان و سفیهانه او بنایان بچوللر کبی اولمه که انر علی الفوری طریقه  
 کلورلر فوری یانوب یا قیلورلر آرزمانده آشلری سو نیوب وجودلری ناپخته و خام  
 قالور وانلرک قلیه نفسی کاره بارامیوب بی چاشنی و بی لذت اولور \* مثنوی \*

---

حق نه قادر بود بر خلق فکاک \* در یکی لحظه بکن بی هیچ شک \* پس چرا شش  
 روز آن را در کشید \* کل بوم الف عام ای مستفید ( حق تعالی حضر تلی  
 فلکی خلق ایلك اوزره بر لحظه ده کن امر یله هیچ شکسنز قادر دکلیدی بومقرر در که  
 اول افلا که کن دیسه ایدی هیچ شکسنز بر لحظه ده بو افلاک تسعه متکون اولوردی  
 و فی الحال عدمدن وجوده کلوردی تهم ( انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن  
 فیکون ) آیت کریمه سی بومعنایه شاهد اولدی پس نیچون آتی الی کونده چکدی  
 هر بر کونی بیک بیل ایدی ای مستفید یعنی حق تعالی حضر تلی بر لحظه ده کن  
 دیمکله عالم عدمدن عالم وجوده کتورمکه قادرایکن پس نیچون بوارض و سمایی  
 الی کونده و هر بر کونی بیک بیل قدر ایدی عالم عدمده عالم وجوده کتوردی انکچون که  
 تدر بیج و نانی اول حکیم و علیک شعاریدر \* مثنوی \* خلقت طفل از چه  
 اندر نه مهست \* زآنکه تدر بیج از شعاران شهست ) طفلاک رحم مادرده  
 خلقتی نه سبیدن طقوز آیده در زیر اندر بیج و نانی اول پادشاه اعظمک شعارو عادتنددر



برطفلك ماده جسمانيه سي اولان نطقه صلب پدردن رحم مادره دوشسه اول  
 نطقه تدر بچله قرق كونهك علقه واول علقه دخي قرق كونهك مضغه واول مضغه  
 دخي قرق كونهك تدر بچله عظام مرتبه سنه كلوب لحم كسوه سني كيراند نصكره اكا  
 روح نفع اولوب حركت ايلكه باشلر طقوز آي تمام اولدوقده كالن بولوب رحم  
 مادردن تولدايلر بورايه مناسب اولان تحقيقاتدن بره مدار جلد اولك آخرنه  
 قريب سؤال كردن آن مردكافر سرخنده \* هفت اختره جين رامدتي \* بيتك  
 سرخنده مرور ايلدي انده طلب اولنه \* **مشوي** \* خلقت آدم چراچل  
 صحيح بود \* اندر آن كل اندك اندك مي فزود) آدم عليه السلام حضرت تلرينك  
 خلقتي نيچون قرق صباح اولدي اول كلامه حق تعالي آراز زياده ايلدي يعني (خيرت  
 طينه آدم بيدى ار بعين صباحا) حديث قدس - ينك فخر اسبحه الله تبارك و تعالي  
 حضرت تلري آدم عليه السلام حضرت تلرينك باخفتي قرق صباحه ايكي اللربله كه  
 مرادانن صفتين مقابلتيندر ديشلر تخمير قيلدي و آراز هر كون انك باخفته  
 زياده ايلدي بعدار بعين اول كل تمام جسم مسوي شكانه كلكده اكا نفع روح  
 ايلدي بوجله دن معلوم اولديكه تدر ييج و تاني شعار الهى و عادت ربايدرو بنده رينه  
 دخي تاني ايلكه تعليمدر پس عاقله لازم اولان تدر ييج و تاني بي كنديسنه عادت قبله  
 و اوصاف حقله متصف اوله و شيطان صفتي اولان عجله دن پرهر ايليه و بر مرتبه به  
 مستحق و مستعد اولمدين انك و صولنه سرعت قبله \* **مشوي** \* ني چوتواي  
 خام كاكتون تاختي \* طفلي و خود را توشختي ساختي \* بر دويدى چون كدو  
 فوق همه \* كوتراپاي جهاد و محممه) اي خام سنك كبي دكل كه شمدي چايدك  
 طفل سن و كندىكي سن شيخ دوزدك كدوكبي دوكلينك فوقى اوزره يلدك قنى سكا  
 پاى جنك و مجاهده يعني حق تبارك و تعالي حضرت تلري تاني و تدر ييجي كنديسنه  
 شعار ايدوب آدم عليه السلام حضرت تلرين قرق كونده كاله اير كوردى وانسان  
 مرتبه سنه كتوروب خليفه قيلدي اي خام و مجول سنك كبي دكل كه طر بقتده  
 شمدي چايدك و معنده طفل نابالغ ايكن كندىكي پيركامل و مرديبالغ شكنده دوزدك  
 و اطفال سيرت اولان دنيا كودكلرينه كندىكي بر شيخ عاقل كو ستردك جهنه و اقبائنه  
 مشغول و منهمك اولدك و قبق كبي على الفور بتدك وجهه نك فوقى اوزره بلوب  
 تصدرايتدك قنى سكا نفسله مجاهده قيتاق و شيطانله محاربه قيتاق زير مردان  
 الهى بوجله به سبقت ايتمه شدر و بوجله نك فوقته كتمه شلردن الا پاى مجاهده  
 و قدم رياضت و مكابده ايله چونكم سنده پاى مجاهده و قدم مكابده اوليه مجرد  
 غرور نفسانى و سرور جسمانى ايله تفوق و ترقى قيتاق نيجه و برمن و قبق كبي تيز  
 بيون كسه نك خاتمه سي سعاده ايرمن \* **مشوي** \* تكيه كردى بدر رختان

و جدار \* برشیدی ای افرعك هم قرع وار \* اول ارشد مر کبت سروسههی \*  
 لیک آخر خشک و بی مغزونهی \* رنگ سبزهت زید شد ای قرع زود \* زانکه  
 از کلگونه بود اصلی نبود ( درختلر اوزره و جدار اوزره تکیه ایلدک ای کلجکر قبق  
 کبی هم یوقارو کتدک اول اکر سنک مر کبت سروسههی اولدی ایسه لیکن آخر  
 قوری و بی مغز و خایسن ای قبق سنک سبز اولان رنکک فوری زرد اولدی زیر  
 کلگونه دن ایدی اصل دکل ایدی اقرع کله دیرلر اکامصل اولان کافی تصفیه  
 و تحقیر ایچوند و بونده معناده طفل سیرت اولان و ظاهرا منصب مشیخته سرعت  
 قیلان و متشیخ اولان کسه لری حضرت مولانا قدس الله سره العزیز قباغه تشبیه  
 قیاسلردر بر قباچ زمان ترو تازه کورینوب و فوری ظهوره کلوب و آرزمان ایچنده  
 ینه زائل و فانی اولوب نتیجه سی منفعتدن خالی اولدیغی ملبسه ایله و اقرع  
 عبارت قی قرعه کوره خوب واقع اولدیغندن ماعدا اقرعک باشی قرعه مشابه  
 کلدیکندن غیر اقرعک دیگله انک فضوللاغنه هم کنایت ایشلردر پس بو ایسات  
 ثلثه نك محصولی بویله دیمک اولور که ای فضول اولان کلجکر اشجار مغزله سنده  
 و جدار مشابه سنده اولان و جادات و نباتات مر تبه سنده قیلان مر دلرک و محب لیرک  
 اوزره ایدک و استناد ایلوب قبق کبی صدر اعلا و مقام بالا به یوقارو کتدک بلکه  
 من حیث المعنی کند کدن اعلی اولنلرک اوزرینه تفوق و تصدر ایتدک فرض ایدلم  
 اکر سنک مر کبت اول حالده سروسههی کبی محبوب و محبوبه اولدیسه و نیچه سروسه قد  
 کسه لر سنک خدمتی ارتکاب قیلدیسه ولیکن آخر دمه سن اول رونق و لطافتدن  
 محروم اولوب خشک اولورسن و قبق کبی بیغز قالورسن و دولت و عزت و ریاست  
 و رفعتدن بالکلیه تهی و خالی اولورسن ای قبق کبی علی الفور تصدر و ترقی قیلان  
 و درونی علم و عملدن خالی اولان اول سنک ظاهرده اولان رنگ و سبزک و رونق  
 و لطافتک علی الفور کیدوب زرد اولورسن عاقبت شرمنده و خجل قالورسن زیرا که  
 اول رونق و لطافت صوری کلگونه قیلاندن ایدی ذاتی و اصلی دکل ایدی شول  
 زینت و لطافت که ذاتی و اصلی اولیله اول چوق کیم بوب زائل اولور و زیور  
 زویر ایله کندیسی دوزوب قوشوب خلقه عرض جمال ایلین زشت و پلیدک  
 عارضی و عاریتی اولان زیب و زیوری عارضی دن چوق کیم بوب زائل اولدقده  
 انک ذاتی اولان زشتلیکی و اصلی اولان مکروهلیکی ظهوره کلور شول بر زشت  
 اولان قوقش قاری کبی که یوزنه کلگونه لر سور و ب التونلی نقطه لر ایله صورتی  
 یازدی لیکن انک زشت اولان یوزی کلگونه بی قبول ایتیموب زشتلیکی و مکروهلیکی  
 فوری ظهوره کلوردی نته کم بود استاندن معلومک اولور

داستان آن عجزه که روی زشت خویش را چنדרه \*  
 و کله کونه ساخت و ساخته نمی شد و پذیرائی آمد \*

اول عجزه ننگ داستانیدر که کندی زشت اولان یوزینه چنדרه و کله کونه دوزدی  
 چنדרه دن مراد ایپکه یوزی اصرفق و قصاجله انک نوبلرنی یولمقدر و کله کونه که  
 قرللق دیدکلر بدر اند نصکره اول قرللقنی یوزه دوزمکدر ته کم بو عجزه کندی  
 یوزنی قصاجله یولدقد نصکره قرللق اورردی امادوزلمش اولمز و قبول ایدیحی  
 کلزدی \* مثنوی \* بودیک پیری نودساله کلان \* بر تشخ روی ورنکش  
 زعفران \* چون سرسفره رخ اوتوی توی \* لیک دروی بود ماده عشق شوی \*  
 ریخت دندانهاش و مو چون شیر شد \* قدکمان و هر حسش تغییر شد ( بر طقسان  
 یاشندن زیاده بیوک پیره زن وار ایدی انک روی پرچین ورنک روی زعفران  
 ایدی تشخ بور شمعافه در لر یعنی اول طقسان یاشنده اولان بیوک  
 قرینک یوزی بکلم بکلم اولوب بور شمش و روی زعفران کبی  
 صاری اولمش ایدی سفره ننگ باشی و یوزی کبی انک رخلری قات قات ایدی ولیکن  
 انک وجودنده ارمحبتی قالمش واره و جماعه عاشق اولمش ایدی بر مرتبه کهنه  
 قری اولمش ایدی که انک دیشلری دوکلدی و یاشنک صاچلری و قیلاری سود کبی  
 بیاض اولدی قدی پای کبی اکلدی وانک حرصی تغیر و تبدیل اولدی  
 \* مثنوی \* عشق شوی و شهوت و حرص تمام \* عشق صید و پاره پاره  
 کشته دام \* مرغ بی هنگام و راه بی رهی \* آتش پردر بن دیک تهی \* عاشق  
 میدان واسب و پای نه \* عاشق زمر و لب و سرنای نه ( اگر چه انک جسمه  
 فناکمش و حسن و اطافتی زائل اولمش ایدی اما ارعشقی وانک شهوت و حرص  
 و شهوتی تمام ایدی ارسید ایلیکه عشق برنده و دام پاره پاره اولمش ایدی یعنی  
 ارسید نه واسطه و آت اولان حسن صورتی و شکل و هیئتی پاره پاره اولوب  
 خراب اولمش اما ارسید ایلیکه اولان عشق و جماعه اولان شهوت و حرصی تمام  
 برنده قالمش ایدی مثلاً اول عجزه وقتسز قوش و بر یواسز یول ایدی بر آتش  
 بوش چولمک دبنده ایدی یعنی اول عجزه بی هوش فی المثل بروقتسز اوتن  
 قوش کبی ایدی ودخی براونه سی چقماز و کسه به یول اولمز یول کبی ایدی یعنی  
 اگر چه یول شکانده ایدی اما کسه اکا کتمکه تنزل قیلز و سفر ایتمکه مائل اولزدی  
 بواختار ایله راه بی ره کبی ایدی ودخی بر بوش چولمک التندده چوق آتش کبی  
 اگر چه آتش حرصی برنده ولیکن پنجه لبحک بر کسه بولزدی اگر چه عاشق  
 میدان ایدی ولیکن اتی و اباعنی یوق زمره عاشق و لب و سرنای یوق زمره دود که



دیرل یعنی اول قاری میدان شهوتک و مجامعتک عاشق ابدی ولیکن آتی و پائی  
 و آتی یوق ابدی و دودک چالغه عاشق ابدی ولیکن لب و سرنامی یوق ابدی اگر  
 عجایزک طبعنده بو کونه شهوت پرستک مر کوز اولوب زائل اولمز ایش و بو مرتبه  
 سالتخورد فرتوت و فرسوده اولدقد نصکره هم ارعشتمدن و ذکر شوقندن  
 و از کلز ایش \* مشوی \* حرص در پیری جهود از امداد \* ای شقی که  
 خدای این حرص داد ( حرص پیرک وقتنده جهودل ایچون اولسون ای بدبخت  
 بر شقیکه خدا اکا بو حرصی و پردی یعنی فرج و کلویه حر یص اولوق شول  
 مرتبه اقیح و افضهدر که هیچ برکسه ایچون لایق و مناسب اولمز با خصوصکه  
 پیرک وقتنده حر یص کلو و کپرو آزا اولوق شول قدر اشع و افضهدر که جهودله  
 بیله لایق کلز ای بدبخت شول برقی که خدای تعالی حاضر تلی اکا بو کونه حرص  
 و پردی و آتی عبد الفرج و عبد البطن مرتبه سنه ایر کوردی حضرت نبی علیه  
 السلام بو کونه حر یص فرج و کلو اولان کسه لره بدعا ایلوب (تعس عبد فرجه  
 تعس عبد بطنه تعس و انکس) یوردی بونلرک هلاکی ایچون بویله بدعا ایلدی  
 \* مشوی \* ریخت دند انهای سک چون بیرشد \* ترک مردم کردو سرکین  
 کیرشد \* این سکن شصت ساله وانکر \* هر دمی دندان سکشان تیز تر) چونکم  
 کلب پیر اولدی انک دند انلری دوکلدی مردمی ترک ایلدی و سرکین کیر اولدی  
 اما بو التمش بلاق سسکره نظر ایله هر پردمه انلرک کو یک دیشی تیز تر در یعنی  
 چونکم کلب قوجه به و دیشلری دوکله مردملری طلقندن وانلره اورمکدن  
 و اذقیماقندن فارغ اولوب انجق نجاست طومغه و سرکین اکل ایتمکه قانع اولور  
 اما بو التمش یا تمش یا شنده اولان کو پکاری کور که هر دمه بونلرک کو یک کبی آدم  
 طالعغه دیشلری تیز تر در نجاستدن و سرکیندن بدترا اولان حرامی یادلر نندن ماعدا  
 نیچه کسه لک اتین دخی بکله دیش بیلرلر و نیچه لری دخی کلب کبی اورمکله آزرده  
 ایلرلر \* مشوی \* پیرسک راریخت پشم از پوستین \* این سکن پیراطلس  
 پوش بین \* عشقشان و حرصشان در فرج و زر \* دمدم چون نسل سک بین  
 بدبخت) قوجه کلک پوستندن پشمی دوکلدی و چپاق قالدی بو اطلس پوش  
 اولان قوجه کو پکاری کور که بونلر سکن بدترا اولدی انلرک عشقنی و دخی فرج  
 و زر اولای حرصنی دمدم نسل سک کبی زیاده رک کور یعنی بو اطلس پوش اولان  
 قوجه دجه مردم آزار اولوب دنیا به میل و محبت قیلان بی دینلر نیچه و جوهله  
 کلابدن بدتر لدر زیرا قوجه کو پکک قوجه دقده در یسندن یوی دوکلور  
 کو یا که اول بیچاره کور کنی و لباسنی ترک ایدوب هر یان قالور اما بو اطلس کبیچی  
 کو پکاری کور که حریر کیمک رجاله حرام ایکن بونلر قوجه دجه حریرلر کیوب

واطمس لزه کور ککر قلیوب پوسنلرن زیاده ایدرل باخوص که بونلرک عشق و حرصی  
 فرج و زره هر دمه نسل کلاب پیشتر اولدیغی کبی و کور کو پک یاور یلری  
 طور مقدن اوز بوب ایچه چوق اولور ایسه بونلرک دخی مقتضای فرجه وجع  
 سیم وزره حرص و محبتلری طور مقدن زیاده اولقده در بونلر شول عبید درهم  
 و دینار در که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بونلرک حقنده (عن عبد  
 الدینار عن عبد الدرهم عن عبد بطنه عن عبد فرجه) بیور مشدر ﴿ مشوی ﴾  
 اینچنین عمر بیکه مایه دوزخست \* مر قصایان غضب راه سلخست \* چون  
 بکویتدش که عمر تود راز \* می شود دل خوش دهانش از خنده باز \* این چنین  
 نفرین دعا پندار داو \* چشم نکشاید سری بر نار داو \* کر بیدی یک سرمواز  
 معاد \* اوش کفتی اینچنین عمر توباد) بونچاین بر عمر که مایه دوزخدر تحقیق  
 غضب الله قصابلری ایچون مسلخدر بهنی بونچاین بر عمر وزند کانیکه جهنم  
 سرمایه سیدر حق تعالی ک غضبی ملکارتیه سلخ خانه کبیدر و قصابلرک سلخه محل  
 اولان خانه لزی کبی مردار و نجسدر مع هذا اول کاب بی دانش کندینک بو مرتبه  
 نجس و خبیث اولدیفندن بخبر اولوب چونکم اکادیسه ل دی سنک عمرک اوزون  
 اولسون دغوش اولور و آنک دهانی کولمکدن کشاده اولور و بویله دیمکدن  
 عظیم حظ الور و بونی کندیسنه خیر دعا یلور بونچاین نفرین لغتی اول غافل  
 و جاهل کندیبسی ایچون ابودعا زعم قیاور بصیر و بصیرتن آچرز و باشنی خواب  
 غفلتدن یوقارو فالدرمز تا کم کندوسنک نه مرتبه خبیث و پلید عمره مبتلا اولدیغنی  
 کوریدی و مرجع و معاد جانتنه نظر ایر کوریدی اگر معاد جانتندن بر سره و قدر  
 زند کابلاک کوریدی و عیش آخرته ذره قدر نظر ایر کوریدی اول قوجه کو پک  
 بویله دین کسه به بونچاین عمر سنک اولسون دیردی اوش اگر چه او اشدن مر کبدر  
 فارسیدر و ایکن اول پیرسکه عائد اواق ایله ابهام اطفیقندن خالی دکلدر تنه کم  
 بوقصه ده واقع اولان کبلانی کندیسنه دعا ایاین درویشسه خداسنی سلامتله  
 بنم کینک مقامته ایرشدرسون دیو جواب و یردی

﴿ داستان درویش که آن خواجه کبلانی را دعا کرد ﴾

﴿ که خدا ترا بسلامت بخان و مان برساند ﴾

اول درویشک داستان و حکایه سیدر که اول خواجه کبلانی به دعا بیدی بویله  
 دیو که خدای تعالی سنی سلامتله خاتماته ایرشدرسن ﴿ مشوی ﴾ کفتیک  
 روزی بخواجه کبلی \* نان پرستی ترکد از نیلی \* چون ستمد زونان بکفت ای مستعان \*  
 خوش بخان و مان بازش خودرسان \* کفت خان ار آنست که من دیده ام \* حق

ترا انجار ساوند ای دژم) بر کون کیلانی برخواجدیه برزنبله منسوب بران پرست  
 جری واقوی کدایدی تراکک معناسنه در اما بونده جری واقوی معناسنه استعاره  
 اولور یعنی بر کون کیلانه منسوب اولان برخواجدیه برزنبیل ایله در پوزه قیلان ونان  
 وغدایه زیاده حریص اولان قوی کدایدی چونکم اول خواجده دن نان الدی  
 حضرت خدایه خطاب ایدوب دیدی ای مستعان بوخواجه بی کندینک خانماننه  
 کبرو خوش ایرشدر واونده اولان کسه لایله بونی خوش کورشدر مکر که اول  
 خواجه نیک کیلان ولایینده اولان خانمانی ویران ایدی یا خود کندینک خانماننه  
 موجب محنت و آفت نیجه شی وارایدیکه خواجه انلردن بغایت رنجیده ورمیده  
 اولشدی بوسیدن اکا بویه دعا ایلین کدایه جواب و پروب دیدی خان اکر  
 اودر که بن کورشم ای چرکین بوزلو کدا حق تعالی اول یره سنی ایرشدرسون  
 و بوقصه دن حصه اول اولدیکه اکر کندی عمرنک براهل دنیا ویران و خراب  
 اولدینقی بیدی اکامرک زیاده اولسون دین کسه لره بوخواجه کیلانینک کدایه  
 ویردیکی جواب کبی ویرردی و بگونه دعادان حظ ایلبوب نفرت قیلوردی چونکم  
 بیوردقلری کلانده معانی واسراره متعلق اولان کلاننه نسبتله ادنی اقی شایه سی  
 توهم اولندی بووهمی دفع ایلمک ایچون و بوالحق اولان سوزری سو یلمکه  
 سبب نه اولدینقی بیان قیاق ایچون بویتلری ایراد ایدوب بیوررل \* مثنوی \*  
 هر محدث را خسان باذل کنند \* حرفش ارعالی بود نازل کنند \* زانکه قدر  
 مستمع آید نیا \* برقد خواجه برد در زی قبا \* چونکه مجلس بی چنین پیغاره  
 نیست \* از حدیث پست نازل چاره چیست \* هر محدثی خساره باذل ایلر انک  
 حرفی اکر عالی اوله نازل ایلر باذل بونده خور وحقیر معناسنه در یعنی هر قدر  
 بلیغ و فصیح سو بلیجی وحقایق و دقایق ایلیجی متکلم اولسه مستمع اولنر  
 چونکم خس ودقی اوله لایند اول متکلمی حقیر ودنی سو بلیجی ایلر اکر اول  
 محدث حرف و کلامی فی الحقیقه عالی اولور سه ده ائی پست و نازل ایلر  
 زیرا که نبا مستمع اولان کسه لک فهمی مقداری کلور نه کم درزی قبای خواجه نیک  
 قدی اوزره کسر نیا خبره در لر یعنی هر بلیغ اولنه لازمدر که کلامی مقتضای مقامه  
 کوره سو یلیه و مستمع اولنرک فهمی مقداری ادا ایلیه ته کم لسان شرعه ده  
 دخی هر کسه عقلی تیدیکی قدر سوز سو یلمکه و فهم ایتدیکی مقداری تعبیر کلام  
 ایلمکه اشارت اولمشدر و (کلوا الناس علی قدر عقولهم لاعلی قدر عقولکم)  
 دیکله امر قیلنمشدر و دخی (نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نزل الناس منازلهم  
 ونکلم الناس علی قدر عقولهم) دینلشدر پس علیم و حکیم اولان کسه دن نیا و کلام  
 کلز الامتعم اولنرک فهمی مقداری ظهوره کلور نه کم بر استاد خیاط بر لسانی



برخواجه ایچون قطع ایلت استسه لابدانی اول خواجه نك قدی مقداری قطع  
 قیلور چونکم مجلس بونجیلین پیغاره سز دکدر نازل اولان پست سهوزدن چاره  
 بو قدر پیغاره اغنده برقاچ معنایه کلور بونده سفلی ودنی دیمک معناسی مراد اولور  
 یعنی چونکم مستمع اولنلرک مجلسی بونجیلین ذنی وسفلی اولنلردن وعقل وفهمده  
 ناقص وقاصر قالنلردن خالی دکدر پس الحق وسفلی سوز سونلک لازم کلور  
 ومتکلمه واجب اولور اکثر ناسک طبیعتی هرله مائل واکثر نیک دخی مشربی  
 قصص وحکایته مانلدر چن بونلره برمحدث حقایق ودقایق علمیه واسرار ومعارف  
 یقینیه سویلسه فهمه قادر اوله مدقلرندن اندن ماول اوورل ونفرت قیلورلر پس  
 علیم وحکیم اولان محدث انلرک مرتبه سهینه تنزل ایدوب گاه قصص وحکایات  
 سویلیوب اندن انلرک عقلی تبدیکی قدر بعض معانی واسراری درج ایلرودخی  
 کاهی هرل کونه بعض سوز سویلیوب اول هرلده نیچه جند وحکمی درج و بیان  
 ایلرنته کم حضرت مولانا قدس سره العزیز حضرت تلیرنک دآب شریفی واسلوب  
 لطیفی بودر که کندیلر تمام نیچه علوم واسرار نقل ایتمکله قادر برعالی کلام صاحبی  
 ایکن گاه اولور که بعض هرل کونه حکایتلر سویلمکله تنزل یوررلر بوندن مقصودلری  
 بو کونه حکایتلره مائل اولان کسه لره دخی بو اسلوبله اشارت قنلق وتعلیم معانی  
 ایلمکدر نته کم بو عجزه حکایه سی دخی بو قبیلدندر که بونک ضمیمنده چوق پند  
 ونصیحت بیورم مشلر ومستمع اولنلره وافر منافع وفوائد درج ایلمش لردر \* صفت  
آن عجزه مشوی \* واستان هین این سخن را از کرو \* سوی افسانه عجزه  
 بازرو \* چون مسن کشت ودر بنره نیست مرد \* توبنه نامش عجزه سال خورد )  
 بوسوزی تیر اول رهندن کبر وال عجزه نك افسانه سی جانینه کبر و کیت بو بیت  
 برسبیل نچرید کندی نفس شریفلرینه خطاب ایلمک طریق اوزره دینش لردر  
 نته کم اول عجزه سالخورده نك قصه سی مقدا بر مقدار ذکر ایلیوب اول مقداری  
 اول محله قویوب مناسبته الکلام یجر الکلام موجبجه بعض نصایح وفوائدک  
 تعبیرنه مشغول اولشلر و بوقصه نك بقیه سی کانه اول محله رهن قیلش لردی  
 شدی کبر و اول عجزه دن مراد کیم ایندوکنی تعبیره شروع ایلیوب وکندی  
 وجود شریفلرینه بو کونه خطاب ایدوب یوررلر که ای مولانا تیر اول بو عجزه به  
 متعلق اولان سوزی اول محله کر واولمقدن کبر وال اول عجزه نك افسانه سی جانینه  
 کبر و کیت و او عجزه دن مراد کیم لردر آنی بو محله تعبیر و تقریرایت چونکم اول  
 کسه مسن اولدی و بو بولده مراد کلد رسن انک نامی عجزه سالخورده قوی یعنی  
 چون برکسته چوق یاشلو قوجه اوله و بو طریق الهیده ار اولیه ورجال مرتبه سنه  
 ابرمه سن انک نامی چوق یاشلو قوجه قوی قوکه بویله کسه اگر چه صورتا قوجه

مراد بسته ده معناده چوقی یا شلو قوجه قاریلر کیدر \* مشوی \* نه مر اورا  
 رأس مال و پایه \* نه پذیرای قبول مایه \* نی دهندنی پذیرنده خوشی \* نی در  
 ومعنی ونی معنی کشتی ( نه اول سیرت عجزه ده اولان مردک رأس مالی ونه بر پایه سی  
 وارونه بر مایه نیک قبولی قبول ایدیجی اولور رأس مال بدن مراد بونده یا سر مایه  
 دیندر که مراد استعداد دینه قابلیتدر یوخسه رأس مال دنیوی مراد اولوق  
 چندان مناسب اولمز و پایه دن مراد دخی پایه دین اولوق اولیدر و پذیرا بونده ضبط  
 ایدیجی معناسنه در تقدیر کلام بویله دیمک اولور که اول عجزه سیرت اولان  
 مراد ایچون نه سر مایه دین ونه پایه یقین واردر ونه مایه دینی قبول ایلمکه قبول  
 ایدیجیلک واردر یعنی قبول استعداد دخی انک وجودنده لیاقت و قابلیت یوقدر  
 نه خوشلغی قبول ایدیجیدر یعنی نه دینه منسوب اولان خوشلغی و یریحی ونه آئی  
 بر خوشاق و یرندن قبول ایدیجیدر انده نه بر معنی ونه معنی کشاک واردر یعنی نه انک  
 وجودنده معنای حقیقیدن بر معنی وارونه بر اهل معنادن معنی جذب ایتمکه استعداد  
 و قابلیت وار \* مشوی \* نی زبان نی کوش نی عقل و بصر \* نی هس ونی بی هشی  
 ونی فکر \* نی نیاز ونی جمالی بهر ناز \* تو شویش کننده مانند نیاز \* نی ره می بیریده اون  
 پای راه \* نی تیش ان قجه رانی سه وزواه ) انک نه زبانی ونه کوشی ونه عقل ونه  
 بصری واردرونه هر شی ونه بی هشی ونه فکری واردر یعنی اول قوجه قاری  
 کبی اولان پیرونا بالغ نه طریقت الهیده بر سوز سو بلیه جک زبانی وارونه بر حق  
 کلامی دیککه کوشی وارونه عقل دیانت اندیشه سی وارونه بصر بصیرتی وار بلکه  
 ( صم بکم عی فهم لایعقلون ) آیت کریمه سنک مفهومه مظهر اولان قومدن  
 اولمش و حق کلامی دیککه کن بی کوش و حق سوزی سو بلیه کن هم انلر کبی ابکم  
 قالمشدر نه انک دینه و تقوایه متعلق بر هوشی وارونه محبت خدادن بی هشی وارونه  
 آخرته متعلق فکر لری وار بلکه بونلرک جمله سندن خالی و بریدرنه حضرت خدایه  
 ونه اهل دله نیاز و احتیاجی وارونه اهل دل کبی ناز ایلمکه کن اوتری بر جمالی وار یعنی  
 مرشد صاحب جمال و عالم و اهل کمال اولنلره نیاز قلیوب و عرض احتیاجی  
 یوق با خصوصکه کندینک طالبلره ناز و مفاخرت ایلمکه کن اوتری بر جمال و کالی  
 دخی یوق بلکه پیساز کبی قات قات قوقش و هر بر خبیث صفیتی بری برندن زیاده  
 اولمشدر نه بر یولی او قطع ایلمش ونه انک بوله یاغی وار اول جبهه نیک نه حرارتی ونه  
 سوز و آهی وار قجه دن مراد اول عجزه سیرت اولان پیرنا بالغدر واکا قجه تعبیر  
 اولمنسی بو اعتبار ایله در کندی پیرهن سیرت اولدیغدن ماعد اشرفیت و طریقت  
 ارلندن بر مرد بالغ ایله جمع اولیوب وانک تحت تصرفه کندینسی تسلیم قلیوب  
 بلکه مجامعتی و مصاحبتی حرام اولان اهل شهوات و اصحاب ضلالت ایله مجامعت

و مقارنت قیلمده در یعنی بو کونه عجزوه سیرت وفا حشه طبیعت اولان پیر بی طاعت  
نه طریق الهیدن بر بولی قطع ایلمش ونه انک طریق حقه کتیکه بر یاغی وارونه  
اول فاحشه سیرتک دروننده بر حرارتی ونه سوز ونه آهی وار بلکه بوجه دن انک  
خانه درونی تهی و خالیدر اگر بو ذکر اولنان صفتلردن بر یسنی اندن ایسته سک  
انک خانه وجودنده بوله مزسن ومنفعته ودینه برار بر خصلت ایسته سک که واصل  
اوله مز سک مکر انک خانه درون وجودنی محل نجاست و خانه بول و غایط ابله سن  
ته کم بو حکایده واقع اولان درویش بر خانه کلوب اندن هر نه ایسته دیسه بوله  
مدیفکده اول خانه نک ایچنه نفوط وتبول ایلمکدن اوتری داخل اولدی که بوسرخ  
شریفدن معلومک اولور وقصه دن حصه نه ایذبکی هم ظهوره کاور

✽ قصه آن درویش که از آن خانه هر چه میخواست میگفتند که نیست ✽

✽ مشوی ✽ سائلی آمد بسوی خانه ✽ خشک نانه خواست یا تر نانه ✽ گفت صاحب  
خانه نان ایجا نجاست ✽ خیره می این دکان نانیست ✽ گفت باری اندکی پیهم بیاب  
✽ گفت آخر نیست دکان قصاب ✽ گفت پاره آردده ای کد خدا ✽ گفت پندار بیکه  
هست این آسیا ✽ گفت باری آب ده از مکرعه ✽ گفت آخر نیست جو یا مشرعه  
بر سائل بر او جاننده کلدی اول اردن خشک اتمک یا تازه اتمک استدی تر نانه نازه  
اتمک معناسنه در صاحب خانه اول دیلمچی به ایندی بو اوده اتمک قنده در خیره  
میسن بو اوچن اتمکچی دکانیدر یعنی ای سائل سر اسیمه میسن بو خانه اتمکچی  
دکانیدر که بوندن اتمک استر سک بو خانه اتمک محلی دکلدرا اتمکی وار اتمکچی لردن  
استه دیدی پس سائل اول خانه صاحبنه دیدی باری بر از جق ایچ یاغی بول خانه  
صاحبی اول سائله ایندی ای کدا آخر بو خانه قصاب دکانی دکلدرا پیه پاره قصاب  
دکاننده بولور و آئی انلردن استه پس سائل او صاحبنه ینه دیدی ای کد خدا  
یعنی او صاحبی باری بر پاره اون و بر خانه صاحبی اکا جواب و پروب ظن ایلمسنکه  
بو آسیادر یعنی بویله قیاس ایلمسنکه بو خانه دکر من اوله اون دکر منده اولورا کر  
اون حاجتک ایسه واران دکر منده استه پس سائل دونوب ینه خانه صاحبنه دیدی  
ای صاحب خانه باری مکرعه دن بر ایچم صوب بر مکرعه آب خورده دیرلر تر کیکه  
صوت دید کلریدر صاحب خانه اکا دیدی بو او ایرمق با خود صومحلی دکلدرا  
صواستر سک چشمه ده چابده چوقور انده استه ✽ مشوی ✽ هر چه او در  
خواست از نان ناسپوس ✽ چر پکی میگفت وی کردش فسوس ✽ ان کدا در رفت  
ودامن بر کشید ✽ اندران خانه بحسب خواست رید (الحاصل اول سائل ناندن  
سپوسه دک یعنی اتمکدن کیکه دک هر نه ایسته دیسه صاحب خانه اکانکته او وطن



آمیز سوز سوبلدی و طرز و تمسخر ایلدی چر يك نكته لو وطن آمیز سوز معنایسته در  
 افسوس طنز و تمسخر ایلكه دیرل چونكم اول كدا صاحب خانه دن هر نه استدیسه  
 بولدی و اول خانه بی استدیگی شیلردن خالی بولدی فی الحال ایچر و كندی و اتكنی  
 یوقار و چكدی و چرندی اول خانه ایچری رید ایچون تدبیر الیه نجاستك ایستدی  
 رید تغویط ایتمك معنایسته در حسبت كسر حاله اجر و ثواب و تدبیر درل \* مشنوی \*  
 كفت هی هی كفت تن زن ای دزم \* تادرین ویرانه خود فارغ كیم • چون  
 در نجاستك وجه زیست \* بر چنین خانه باید رستق ( صاحب خانه چونكم سائلك  
 خانه ایچره تغویط ایتمك كه عزیمتی كوردی هی هی نه ایلمسن دیوب اكا عتاب  
 و خطاب ایلدی سائل دخی اكا بو كونه سوبلدیكه ای چر كین وزشت ایسم اول  
 و سكهوت قیل تاكم بو خانه ویرانه كندیمی تقاضای دروندن فارغ ایلمسن  
 قضای حاجت ایلمد كسه بن بوده قضای حاجت ایلكه تغویط و تبول ایلمیم كه  
 بوندن انصب محل اولمز چونكم بو محله وجه معاش یوقدر بو نجیلین خانه اوزره  
 نجاستك كرك چونكم بر اوده زندگانیاك ایتمك ایچون بر قوت و غذا اولیه انك ایچنه  
 حدنك لازم اولور و نجاستك لایق كلور دیدی و قصه دن حصه بو اولدیكه  
 بر كسه نك وجود خانه سی كه علم و عدلن و اخلاق حسنه دن خالی و منافع اخرویه دن  
 و فوائد دنیویه و دینییه دن عاری اولوب خانه خراب كبی تهی اوله اول كسه نك  
 خانه وجودی محل نجاست و جای خبائث اولغه لایق اولور بهر حال انسان اولنره  
 یا خرویی و بادیوی بر خصصت و بر صنعت لازم اولنلر دندر تاكم خلقه منفعت رسان اوله  
 و مجرد بطللردن اولیه كه ان الله لا یحب الباطلین بیورلمشدر اول كسه كه حیفة  
 اللیل و بطلال النهار اوله و لاجل الاكل تبدیل شكل قبله انلر استر و خوردن بلكه  
 حرم و مرددن دخی بدتر درز برا ( بدت ) مسكین خراا كچه بی تمیزست \* چون بار همی  
 كسد عن یزست \* دیلمشدر حرم و مرددن دخی نیچه انتفاع كورلمشدر پس انسان  
 اولنده بهر حال منفعت رسان اولغه بر حالت و یار صنعت لازم اولنلر دندر

---

\* مشنوی \* چون نه بازی كه كبری توشكار \* دست آموزشكار شهر یار \* بیستی  
 طاوس با صد نقش بند \* كه بنقشت چشمهار و شن كشد ( ای مر دنابالغ سن چونكم  
 بر باز دكلسن كه سن شكار طوطه سن بازیده اولان یا نفس كله دن اولورسه بازی  
 عربی اولور طوغان معنایسته نفس كله دن اولوب وحدت ایچون اولورسه باز فارسی  
 اولور هم طوغان معنایسته یعنی سن شكار طوطیجی بر طوغان دكلسن شهر یارك  
 شکاری اولان او كرمش طوغان كبی یعنی شول باز بلند پرواز اولان اصحاب رازدن  
 دكلسن كه پادشاه حقیقینك دست عشق و بد محبتنه او كرنوب اكاشكار اوله سن  
 ودخی عالم معنویه روحانی و نورانی نیچه شكار طوطه سن ودخی بوز نقش و نكار

ایله بند اوامش یعنی نیچه نقوش والوالله باغلمش طاوس دخی دکلسن که سنک  
 نقشکله چشملری روشن ایله لر یعنی طاوس کی زیب وز یورایله ونقش ورنکله  
 ملون اولمش برصاحب جمال ویا اهل کمال ویا خود مالک مناع و مال دکلسن که خالق  
 عالم سکا نظر ایتمکله کوزلنی روشن قیله لر وسندن بو قدرله منتفع و مستفید اوله لر  
 \* مثنوی \* هم نه طوطی که چون قندت دهند \* کوش سوی کفت شیرینت

دهند \* هم نه بلبل که عاشق و ارزار \* خوش بنالی در چمن یالاه زار \* هم نه هدهد که  
 بیکه ها کنی \* نه چو لکک که وطن بالا کنی ( هم طوطی کویا دکلسن که چون کم  
 سکا قند ویره لر کوشی سنک شیرین کلامک جاننده قویله لر یعنی طوطی کی بر شیرین  
 سخن کسه دکلسن که چون کم سکا طیف و شیرین غدا ویره لر و کوشلری بی سنک کلام  
 شیرینکه قویوب سنی دکلیه لر هم بدل خوش الحان دکلسن که عاشق کی زار افله چنده  
 یالاه زارده خوش ناله ایلیه سن ونطیف آوازه لر و شیرین ادا لر و صدار قیلوب ووزون  
 سوز لر سویلیه سن هم هدهد دخی دکلسن که سیکلک لر ایلیه سن و سبأ معنوی دن سلیمان  
 علیه السلام سیرت اولان کسه لر ( و جنتک من سبأ بنأ یقین ) دیوسویلیه سن و مایینده  
 واسطه اولوب اخبار یقینیه نقل ایلیوب طالبی مطلوبه آشنا قیله سن و مطلوب بدن  
 طالبه خبر کتوره سن لکک کی دخی دکلسنکه وطنکی بالا ایلیه سن یعنی لکک  
 دید کاری قوش کی دکلسنکه مقامکی اعلا ده ایلیه سن و لکک دیوسویلیه سن  
 معناسی لک الحمد و لک الشکر و لک الحکم و لک الماک دیمکدر و ملک و حکمی وحد  
 و شکر ی مالک الماک اولان پادشاهه تخصیص ایلمکدر \* مثنوی \* درجه

کاری توو بهر چت خرنند \* توجه مرغی و ترا بچه خوردند ) پس سنی ای بی هوش  
 نه کارده سن سنی ندن اوتری آسونلر سن نه قوش سن و سنی نه اکل ایندونلر یعنی  
 سنی بودنیاده ای بطلال وزواید روز کار نه کار و عملده سن که سنی بوناس آله لر نه شیشه  
 یرار سن که سنی خریدار اوله لر سن قوشلردن نه قوش سن که سنی قبول ایلیه لر  
 و نه ایله هضم اولنور سن تاسنی انکله ییله و هضم ایلیه لر پس انسانه بهر حال  
 بر خصلت لازمدر که انکله عند اهل الحق هضم اوله و مقبوله کسه چون کم  
 بو خصلتلردن بر خصلت اولیه باری بر همت کر کدر که درگاه حقه انکله متوجه اوله  
 بیهوده و سرسری اولان و عمرنی عبث بره ضایع قیلان بنده اللهه کمال فضلکدن  
 عنایت ایله دیو دعا و نضرع قیله \* مثنوی \* زین دکان بامکبسان برتر \*  
 تادکان فضل کالله اشتری ) ای بی مایه اولان غافل بو بامکبیس اولنلرک دکاتندن  
 یوقار و کل فضل دکاتنده که الله اشتری در مکبیس بهایی اکسک ایدیبچی کسه به  
 دیرلر مکس مکس دندر مکس انتفاص الثمن معناسنده در بو تقدیرجه مکبیس فعیل  
 وزنده ناقص ثمن معناسنده اولوق اولی اولور و بعض نسخه ده دخی نوله واقع

اولشدر بو تقدیر چه مکیسان مکیسک جمعی اولوب مکیس میسغ وزنشده کاس  
 بکیس دن اسم مفعول اولوق اولور که کیاستدن اولور که کیاست زیرکانه  
 وفرط عقله دیرلر اماشعی مرحوم بامکیسان بابله اولدیغنی جائز کور عیش ونون  
 نافیله ایله اولوق لازمدر دیوبویله بیورمشدر که مکیس میسک وکافی عربینسک  
 کسریله محابا معناسنه در که شرف وحرمت معنا سنهدر عرب حبابه فی البیع دیر  
 چن برکسه محابا ایلسه یعنی متاعنک عینه نظر ایلسه واکار متاعی رعایت طریقله  
 ویرسه پس مکیس بواعتبارله غایت خوب واقع اولمشدر نامکیسان شرف وحرمت  
 ورعایتسزلر معناسنه اولور وجان عالم مرحوم دخی بونی اختیار ایشدر اماضهفدن  
 خالی دکلددر و تقدیر معنای بیت بامکیسان بابله اولدیغنی اوزره بویله دیمک اولور که  
 ای بی سرمایه اولان مفلس بو بهایی اکسک ایدیجی اولان کسه ره ملتبس  
 و متعلق اولان دکاندن یوقاروکل که مراد اول دکاندن عالم اسبابدر و نامکیسان  
 نونله اولدیغنی اوزره معنی بوکیاست سزله و نامقوللر و نامقوللر دکاندن ای  
 فی مایه ترقی قیل حتی فضل الهی دکانه واصل اول که الله تعالی مؤمنلردن نفسلرنی  
 و ماللرنی اشترایلدی وانلره انک مقابله سنده جنت اعلائی عن و پردی شه کم سوره  
 توبه ده ( ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ) بیوردی  
 بوآیتده مؤمنلرک محبوب اولان نفسلرینی آلوب انک مقابله سنده انلره زیاده آغر بهالو  
 اولان جنت اعلائی عن و یردیکنه اشارت اولمشدر و بوآیت کریمه نیک نفسیرنی  
 جلد اولده عرب بادیه نشین حکایه سنده مرور قیلشدر \* مثنوی \* کاله که

هیچ خلفش تنکرید \* ازخلاق آن کریم آن را خرید \* هیچ قلبی پیش او مردود  
 نیست \* زآنکه قصدش از خریدن سود نیست ) برکاله به که خلق اکا هیچ باقدی  
 و خلاقندن و کهنه اولسندن اوتری اکا اصلا التفات ایتدی اول کریم آنی صامتون  
 الدی و کمال فضل و کرمندن اول کهنه اولان متاعه مشتری اولدی هیچ برقلب  
 مزور اولان نسته انک اوکنده مر دود دکلددر زیرا اول غنی و کریمک آنی صامتون  
 المقلده مقصودی سود دکلددر یعنی برکسته نیک کاله نفسی هر نه قدر کهنه و معیوب  
 اولسه فرضا خلق عالمن برینک قتنده مقبول و مرغوب اولسه و اول کسه به کاله  
 پرعیب کبی اولان نفسی اول غنی مطلقه عرض ایلسه وای غنی و کریم اولان خدا  
 بو بنم پرعیوب اولان نفسی کمال فضلکدن اشتراقیل دیو سوبلسه اول کریم  
 ورحیم اولان خدا آنک پرعیب اولدیغنه نظر قیلیوب آنی اندن خریدار اولوروانک  
 مقابله سنده اضعاف مضاعف اجرلر عطا قیلور هر تقدیر قلب اولسه اول قلب  
 مزوری برکسه حضرت خدایه عرض قیلسه هیچ برقلب انک درکاهندن مر دود  
 اولزاندن اوتریکه اول غنی و کریم اولان پادشاهک اول کاله پرعیب المقلدن



و قلب مزوری خریدار اولمقدن مقصودی کندینه برتفع و فائده اولسون ایچون  
 دکدر بلکه انک خریدار اولمقدن مقصودی کمال فضل و کره نی کندنی اظهار ایلدوب  
 درگاهنه متوجه اولان بیچاره به انعام و احسان ایلکدر الله تعالی نیک افعالی معال  
 بالاعراض دکدر (ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم) آیت کریمه سنک  
 مفهوم لطیفی اوزره جمیع ذنوبی مؤمنلردن عفو و مغفرت ایلر و درگاهنه متوجه  
 اولتری رحمت و مغفرتنه مستغرق ایلر و جرم و خطایی چوق قیلنله (لا تقنطوا من  
 رحمة الله) دیو بشارت و پررهمسان بنده به لایق اولان ممکن اولدیغی مرتبه  
 قباحتن بیلک و جرمنه معترف اولمق اول غنی و کریم اولان پادشاهدن رحمت  
 و مغفرت طلب ایلکدر پس بو قدر فواید و نصایح یوردقلردن نصکره ینه اول  
 عجزه ننگ حکایه سنه رجوع ایلدوب بیوررر

✽ رجوع بد استان آن کبیر ✽

✽ مشوی ✽ چون عروسی خواست رفتن آن خریف \* موی ابرو پاک کردن  
 مستخیف \* پیش رو آینه بکرفت آن عجز \* تابیار ایدرخ و رخسار و بوز \*  
 چند کلکونه بمالید از بطر \* سفره رویش نشد پوشیده تر) چونکم اول خریف  
 عروسلکه کتمک استدی ابروسنک موی بی اول خیف طلب ایدیبی پاک ایلدی خریف  
 شاه و بیجه ایله کوز فصلته دیرل بونده بو معنیده مراد اولسه جاژ اولور شوا اعتبارله که  
 اول عجزه ننگ بهاری یکوب خزان زمانی کبی فسرده و پشمرده اولمش اوله اما  
 خریف خرافدن اولمق اولیدر که خرافت فساد عقله دیرل و خریف عقلنه خلل  
 کلش بونا شه دیرل مستخیف خیف ندر بونده خیفدن مراد بر قاج وجه اولمق  
 جاژدر اولا خیف لغتده غمدسکینه یعنی بیچاق قننه دیرل پس مستخیف قین اولغی  
 طلب ایدیبی دیمک اولور و رجلاک ذکر یی بیچاق منزله سنه تنزیل اولنوب عجز  
 کندنی فرجنی اکافین اولغی طلب ایلش اولور و نایسا خیف صواقندیسنک  
 یوکسک یرینه دخی دیرل پس برسبیل کنایه ذکر صواقندیسنک یوکسک یرنه تمثیل اولنوب  
 مستخیف صواقندیسنک یوکسک یری اولان ذکر یی طلب ایدیبی معناسنه اولور  
 ثالثا خیف صارقش دری به دخی دیرل پس برسبیل کنایه صارقش در بدن مراد  
 ذکر اولوب اول صارقش دری پاره سی کبی اولان ذکر یی طلب ایدیبی عجزه  
 اولور و توضیح معنی بویله دیمک اولور که چونکم اول قیش آینه بکزه ین بونا شه  
 قاری کاینلکه کتمک استدی قاشلر ننگ قیللر بی اول قین اولمق طلب ایلدی  
 و یادکر طلب ایلدی پاک ایلدی یعنی قاشنده اولان یاوه قیللری بولوب ازاله قیلدی  
 اول قوجه قاری بوزی اوکنده آینه طوندی یعنی اوکنه آینه قویوب اکانظر

ابتدی تا کم یوزنی و رخسارنی و آغزنی بزیه اول عجزوزه زیاده سرور و شاد بلیکندن  
یوزنه بر نیجه که کلکونه سوردی انک یوزی سفره سی اورتلش اولدی وانک  
یوزینک بو کلشارنی و بورشقلربی اول کلکونه ستر قیلدی \* مثنوی \*  
عشرهای مصحف از جامی پید \* می بچفسانید بر روان پلید \* تا که سفره روی  
او پنهان شود \* تا نکین حلقه خوبان شود ( اول عجزوزه مصحفک عشرلربی  
رندن کندی و قو پاردی اول پلید یوزی اوزره اول التونلو اولان نقطه لری  
یابشدردی عشردن مراد مصحفده اولان شول نقطه لدر که هر فاصله ده کاتیر  
آنی یاسرخدن بالا جورردن و بالئوندن وضع ایدرلر اکثر اون آینه بر نقطه مصحف  
شریفک کنارنه وضع ایدوب اول نقطه بی عشره علامت ایدرلر بونده عشردن  
مراد اول عشرده اولان نقطه اولمده قابلدر و یا خود کنارده و مصحفده التوندن  
عشرلر یازرلر اول عشرلر اولمده قابلدر پس اول پلید مصحفک عشرلربی رندن  
قو پاروب خالر کبی یوزینه یابشدردی تا کم انک یوزینک سفره سی پنهان اوله یعنی  
یوزینک بورشقلربی اول عشرلرک تختنده اورتله تا کم یوز تزویرله خوبلر حلقه سنک  
نکینی اوله نکین یوزک فاشنه دیرلر بوراده ممتاز و برکزیده معناسی مراد اولور یعنی  
اول پلید کندی یوزنی مصحف عشرلرندن آراسته ایلدی تا کم خوبلر و محبو بلر  
بجمعتک ممتاز و برکزیده سی اوله وارانی کوردیکی کبی برکزیده خوبان صانوب  
انک مجامعتنه زیاده رغبتلر و محبتلر قیله \* مثنوی \* عشرها بر روی هر جامی نهاد \*  
چونکه برمی بست چادرمی فتاد \* باز او آن عشرها را یاخدو \* می بچفسانید  
بر اطراف رو \* باز چادر راست کردی آن نکین \* عشرها افتاد از رو بر زمین )  
اول مکاره عشرلری یوزی اوزره هر یه قودی چونکم چادرنی بغلدی عشرلر  
دوشدی یعنی عشرلری یوزنه قودقد نصکره چادرنی و یشغنی یوزنه بغلدیغی  
کبی اول عشرلر آنک یوزندن دوشدی کیرو اول عجزوزه اول عشرلری تو کرکله  
یوزینک اطرافنه یابشدردی کیرو چادرنی و یشغنی اول حبله و مکرده بهادر اولان  
زن راست ایلدی عشرلر انک یوزندن زمین اوزره دوشدی نکین کاف فار سینک  
کسر یله بهادر معناسنه در بونده حبله و مکرده بهادر اولق معناسی مراد اولور  
\* مثنوی \* چون بسی می کرد فن و آن می فتاد \* کفت صد لغت بر آن ابلیس  
باد \* شده صوران زمان ابلیس زود \* کفت ای فحبه قدید بی ورود \*  
من همه عمر این نیند یشیده ام \* فی زجز تو فحبه این دیده ام ( چونکم اول محتاله  
و مکاره چوقلق فن ایلدی اول عشرلر یوزنده طور میوب دوشردی کوردیکه  
انک یوزنده اول عشرلر طور رمز آنی شیطاندن ظن ایلوب یوز لغت اول ابلیسک  
اوزرینه اولسون دیدی و ابلیس بر تلیسه بی حضور لغتدن نفرین و لغت ایلدی

ابلیس دخی اول مکاره نك كندیسنه لعنت و نفرین ایلمدیکنی استماع ایلیوب علی القور  
اول زمانده ابلیس پرتلیس دخی اکافر شو مصوراودی و تمثیل قیلدی ای بی ورود  
اولان قدید قحبه دیدی یعنی ای قدمسز و یمنسز اولان قور یمش قحبه و ملعونه  
بن دوکلی عمرده بوحیله و مگری فکر ایلمشم و نه سندن غیر ی رفقه دن و ملعونه دن  
یونی کورشم یعنی سندن غیر ی رفقه دن بو کونه دوزن و مگری بو آه دك  
کوردم مکه انك عمری سکسانه و طقسانه اوره اندنصکره یوزن دوزوب اره حر یص  
اوله علی الخصوص مصحفك عشرلرن یزندن قوپاروب انکله یوزن تزیین  
و ترتیب ایله ای ملعونه هیچ بود نیاده بو ایله شمشیر و یا خود بو کونه  
بر حیله کور لمشیدر بو کونه مگر و تلیسی کسه اشلمش و بر مکاره بو کونه  
فکری خاطرینه کتورمشدر \* متوی \* تخم نادر در فضیحت کاشتی  
در جهان تو مصحفی نکداشتی \* صد بلیسی تو خجیس اندر خجیس \* ترک من کوای  
عجوز دزدی \* چند دزدی عشر از روی کتب \* تاملون سازی رویت همچو سبب  
ای ملعونه فضیحت و قباحتده تخم نادر اکدک به یعنی بو کونه فعل خبیثی اشلمکده  
بر عجیب تخم اکدک بدعت سینه دیکمه سنی دكدک جهاندنه سن بر مصحف قومد ککه  
انلرک اکثر نك عشرلرنی اوغورلدک سن خجیس اندر خجیس سن یوز ابلیس سن  
ای یس خسرتی ترک ایله خجیس عسکره دیرلش کونه طائفه نك اجتماعی اولدی  
اعتبارله بری مقدم بری یمنه بری میسره بری قلب بری دخی صفدر یس ابرص مرضنه  
دیرلر جذام زحمته دخی کاهی تعمیر ایدرلر بعض نسخه ده دزدیرینه درد واقع  
اولمشد زدر دپس دردلو دیمک معناسنه اولور و محصول بیت بو یله دیمک اولور که  
سن ای پرتلیس یوز ابلیس عسکری ایچره یوز ابلیس عسکری قدر سن ای ابرص  
زحمتلو و مجوزه بی ترک ایله و نفرینی و لعنتی کندک ایچون سویله ای محتاله و مکاره کتاب  
یوزندن عشری نیچه براوغورلر سن تا کم یوز یکی الماکی انکله ملون دوزنه سن پس  
بو عشر اوغورلرین مجوزه دن مراد شول زشت روونفسنده اولان بدخو قحبه  
طبیعت و فاحشه سیرت کسه اولور که نفسنده زشت و قبیح ایکن مشتھای نفسانیه سی  
اوزره خلقه عرض جلال ایلمکدن اوتری کندینک زشت اولان وجودنی باآیات کریمه  
ایله و یا احادیث شریفه ایله و یا خود علوم و معارف اولیسا و کلمات اصفیا ایله تزیین  
و تلویین ایتمک استیوب هر چند بونلری کندیسنه یا شدرمق استه سه بونلر کالربسته  
اولیه وانک خبانت خوینی و قباحت روینی من وجه ستر قطیه و ایکن اول  
بدخو زشت روتکلف و تصنع ایدوب بونلرله کندوبی دوزوب قوشوب خلقه  
کوسترش ایله و بن شویله بر خویم و لطیف محبوبم دیمک مضموننی سوبلیه بو کونه  
کسه لره تو بیخ و تفریع ایدوب قصه دن حصه نه اولدیفته دخی بو بیتلرله اشارت



قباوب پیوررل \* مشوی \* چنددزدی حرف مردان خدا \* تافروشی وستانی  
 مر حبا \* رنگ بر بسته تراکاکون نکرد \* شاخ بر بسته فن عرجون نکرد \* عاقبت  
 چون چادر مرکت رسد \* از رخت این عشر ها اندر فتند ( مردان خدانک حرفتی  
 ای بد خووزشت رواولان مزور نیجه براوغورلسن تا کم آئی صاته سن و خلقدن  
 مر حبا الله سن رنگ بر بسته سنی کلکونه ایلدی بر بسته اولان شاخ فن عرجونی  
 ایلدی یعنی انبیا علیهم السلام و اولیای عظامک حروف و کلماتنی کتابلردن اوغورلین  
 وانلرک کلماتی ایله کندیسنی تزین و تمویه ایلین مرایی و مزورنه زمانه دک مردان  
 خدانک حروف و کلماتنی اوغورلوب تا آئی خلقه صاته سن و بوناسدن انک  
 مقابله سنده مر حبا خوش کلدک دیمکی وانلرک دعوتنه واروب نفیس خدایکی  
 اله سن هر چند که سن بو انبیا علیهم السلام و اولیای عظامک کلمات طیبه سیله وجه  
 ذاتیکی کلکونه ایلک استه سک بو تصنع ایله بر بسته اولان رنگ سنی کلکونه قیلز  
 و سنک وجه باطنک بو عاریتی اولان زیور پر تزوردن حسن جمال بولمزنه کم بر بسته  
 اولان بداق عرجون صنعتنی ایلز عرجون خرمانک صلقمه متصل اولان اگری  
 و قوری چو بیدر یعنی بر شاخی بر خرما اغاجنه صکره دن کنوروب باغله سک اول  
 بر بسته اولان شاخ خرمانک کندی ذاتندن بتم و خرما صالقمهنی بتورن عرجون  
 فیتی ایلکه قادر اولمز پس علم و معرفت شول کسه نک که ذاتندن بته و بر کسه دخی  
 غیر نیک علمنی و کلامنی سرفه ایدوب کندیسنه باغلیه و ناسه بو بنم ذاتندن بتدی  
 و بنم درخت وجود مدن شو یله میوه ل ظهوره کلدی دیوس - و یلیه هر چند او یله  
 اولان عوامی فریفته ایلوب ایناندر رایسه ده محقق اولان اصحاب بصیرتی فریفته  
 ایلکه قادر اولمز زیرا انلر بر بسته بی بر بسته دن فرق و تمیز ایلکه قادر لر در خرما  
 بتوردن عرجونک فن و صنعتنی خرما اغاجنه باغلمش اولان شاخ عاریتی ایلکه  
 قادر اولدیغنی بولرنیجه بیلورلسه مرایی و مقلد اولان مخلص و محقق اوللرک فن  
 و صنعتنی ایلکه قادر اولدیغنی هم بویله بیلورلر ای عجزه سیرت اولان و کندیسنی  
 زیور تزورله مزین و مزخرق قیلان خودنما و خود فروش عاقبه الامر چونکم  
 مرکت چادری سکا برشه و پیک اجل کلوب سنکله کوروشه سنک یوز کدن بو عشر لر  
 اشغه د و شر یعنی بو آبات و احادیثدن ذاتیکی تزین ایلدی بک کلمات و خلقه بن عالم  
 و عالم و یا خود خوش خوی و لطیف روی و شیرین کوی بر کسه نیم دیوس و یلدی بک  
 مقالات بالکلیه سنک ذاتکدن زائل اولور و سنک زشت اولان وجه باطنک ظهوره  
 کلوره اول کون انی زیور تزورله بزه مکه قادر اولمز سن و کندی قباح و خباثتکی  
 ستر قیله مزین \* مشوی \* چونکه آید خیز خیران رحیل \* کم شودزان  
 پس فنون قال و قیل \* عالم خاموشی آید پیش بیست \* وای آنکودر در بنان سبش

نیست) چونکم اول رحبلك خير خیرنی کله یعنی دنیادن آخرته اول کوچك وقتنده اولان قالی قالی دیمك ظاهر اوله اندنصکره قال وقیل فنلری کم اولور و بو عبارتله واستعارتله و بلاغتله و فصاحتله و روینکین سوزله وقیل وقاله متعلق اولان معرفتله بالکلیه فنا بو اولور خاموشلق عالمی کلور مقدم سن طور یعنی موت سببیه خاموشلق عالمی کلور اول عالم کلردن اوله سن توقع قیل و ساکت اول بیست بابست لفظندن محققدر که استادن لفظندن امر در طوره توقف ایله معناسنه بو وجه دخی جائزدر دینه خاموشلق عالمی او که کلور سن توقف الهوای اول کسه به که انک دروننده حضرت حقه و در آخرته برانس یوقدر یا خود معنی وای اول کسه به که انک دروننده اول خاموشلکه برانس یوقدر یعنی ای قیل وقاله معتاد اولان و بو کفت و کویه الفت وانسیت قیلان خاموشلک عالمی برکون کلور سن اول کلردن مقدم طور و سکوت ایلیکه انسیت قیل وای اول کسه نك حالنه که انک دروننده صمت و سکوت ایلیکه برانس اولیه و کند بیسنی مالا یعنی سو یلیکدن بری قیلیه و هممان بو قیل و قالدن لذت آله و موجب صمت و سکوت اولان موت و فنادن غافل اوله \* مشوی \* صیقلی کن یک دوروزی سینه را \* دفتر خود ساز آن آینه را \* که ز سایه یوسف صاحب قرآن \* شد ز لیلای مجوز از سر جوان ( پس ای سینه سنی کفت و کوزنکار یله مکدر ایلین برایی کون که مصقله ذکرا الهی ایله بر صیقل ایله و حق تعالی حضرت ترینه اللهم آت نفسی تقواها و زکها و انت خیر من زکها و انت وایها و مولها دیودعا ایلوب سویله که ( قد افلح من زکیها و قد خاب من دسبها ) آبتک موجبجه نفسنی تصفیه قیلان و تزکیه و تطهیر ایلین کسه فلاح بولدی اول آینه بی کندبکه دفتر دوز یعنی برایی کون سینه کی غل و غشیدن پاک ایلوب آینه کی پاک مصیقل و مجلی اله اول سینه آینه سنی کندبکه دفتر و کتاب دوزوانده اولان احوال و اسرار ای اونی و کور که اول سینه آینه سنده صافی اولدقدنصکره صور معانی نیجه کورینور و اشکال روحانی انده نیجه ظهوره کلور چونکم ای مجوزه سیرت سن سینه کی آینه کی مجلی و مصفی ایلیه سن و بر سینه سی آینه کی اولان خوبه مقارنت قیله سن اول آینه کی اولان سینه به مقارنت قیلقی واکا و اصل اولقی و اسطه سندن مجوزه سیرت اولمقلق کیدوب یکی باشند تازه و نوجوان اولور سن ونه کم مشهوردر که مجوزه اولان زلیخا یوسف علیه السلام صاحب قرآنک سایه عنایت وظل مقارنتندن باشند تازه جوان اولدی و قاریلق کیدوب چهره سی حسن و لطافت بولدی بونک قصه سی یوسف و زلیخا نامنده اولان که ابلرده مسطور اولدی اجالی بودر که زلیخا یوسف علیه السلام عشقنده قوجه قاری اولدی یوزی و کوزی بورشدی انک یوزنده حسن و ملاحظندن اصلا اثر قالدی شول

مربوده که خالق نظر لرندن بيله دوشدی بر کون یوسف علیه السلام - حضرت تلمریک  
 رهگذراننده سائجه سنه او توردی یوسف علیه السلام - حضرت تلمری اول جابندن  
 کچر کن آتی کوردی بيله میوب بعض یاراننه بو کیمدر دیوسوال قیلدی بو اول سنک  
 عشق فکده شکسته وخته اولان زلیخا - ادر دیوجواب ویردی لر الله الله بوشدی  
 بوش - کله می کیرمش دیو وافر تعجب ایلد کد نصر کره انک دروننه مرحت کلوب  
 زلیخا - یه یقین واروب انک حانی و خاطر نی صورتی زلیخا چونکم یوسف علیه  
 السلام بو التفاتی کوردی باشدن تازه اولدی ورنک وروینه حسن و لطافت  
 کلدی دیرل و رفول اوزره دخی یوسف علیه السلام اکادعا ایلدی فی الحال یوسف  
 علیه السلام دعاسی بر کائیه اول قاریلق کیدوب اون سه کن یاشنده بر لطیف  
 و تازه صاحب جمال اولدی دیو تعجیر ایدرل پس ای عجزونه سیرت اولان کسه سن دخی  
 یوسف علیه السلام معنوی و محبوب روحانیک سه ایله همته قرین اولسک وانک  
 خبر دعاسنی السک وانی کندی سینه که آینه قیلسک لاید سن دخی عجزونه سیرتک  
 کیدیدی و زلیخا باشدن تازه و جوان اولدیغی کبی سن هم اول صاحب جمالک و کالک  
 مقارنندن تازه و جوان اولدک و کندیکی بر لطیف و خوب و نظیف محبوب بولیدک  
 مولانا حافظک ( بیت ) کرچه پیرم توشی تنک در آغوشم کش \* تا سحر که زکار  
 تو جوان بر خبرم \* دیدیکی کلام - دن مقصود و مراده ایدو کنی هم بیایدک  
 \* مشوی \* میشود مبدل بخورشید تموز \* آن مزاج باردرد العجوز \* میشود  
 مبدل بسوز مرغی \* شاخ خشک نخل مرده مانی ) کورمز مین خورشید تموز  
 سببیه مبدل اولور اول برد العجوزک مزاج باردی و کذلک مریمه منسوب اولان  
 سوز ایله مانه منسوب اولان مرده کبی قوری نخلک شاخی مبدل اولور بعض  
 نسخهده دخی مصرع ثانی شاخ اب خشکی بخلی خرمی واقع اولشد ر  
 و شارح لر دخی بونسخه یی اختیار قیلش - لر در بونسخه اوزره معنی مریمه منسوب  
 اولان سوز ایله بر خشک لب شاخ خرمه منسوب اولان نخله یه یا خود بر خرم  
 نخله یه مبدل اولدی دیمک اولور حضرت مریم عیسی علیه السلام حضرت تلمری  
 حامله اولدقده مضطرب اولسی و سوز و کداز لر اظهار ایدوب موتنی و نسیا و نسیا  
 نابود و ناپیدا اولسنی تمنی قیلسی وانک سوز و دعاسی واسطه سببه قوریمش خرما  
 اغاجی تر و تازه اولسی و لطافت و طراوت بولس - نک قصه سی کرارا و مرارا  
 هر برد فترده مناسبتله مرور قیلشدر با خصوص سوره طه ده ( وهزی الیک یجذع  
 النخله نسا قاط علیک رطباً جیناً ) آیتنده مفصل و مشروح ثابت اولشد ر  
 ایراده حاجت یوق تموز بای آیلرندن راسی آبلک اسمیدر که مشهوردر بونده خورشید  
 تموزدن مراد سوز و حرارته متعلق اولان محبة الله و معرفه الله در برد عجز



مشهور و متعارف در بونده مراد اسکرجه عجز اولنلرک و شـ بخنه واروب  
 قوالینه و مزاجلر بنه ضمه کلان و وجودلرنده و مزاجلرنده اولان برودت  
 مراد اولور که انلرک وجودنده و مزاجنده حرارت و کریمت قالمیوب مزاجلری  
 فسرده و جسدری مرده کی اولور ولیکن بونده مراد بر سبیل کتایه عجز سیرت  
 اولان بارد طبیعتلرک مزاجنده اولان برودت اولور و توضیح کلام و تفسیر مرام  
 بویه دیمک اولور که ای عجزه سیرت اولان وای پیره زنلر کی بی حرارت و بی کریمت  
 قلان فسرده دل شوق و حرارته متعلق اولان خورشید محبت و آفتاب معرفت  
 سبیلله اول سنک برد الحوز کی اولان مزاجک مبدل اوله و قلبکدن فسرده لک  
 کیدوب درونکه بر شوق و حرارت کله و اول شوق و حرارته زمین وجودک نشو  
 و نمابوله و رونق و لطافت بوله و کذلک سنک قور یمش نخله کی اولان یابس وجودک  
 مریمه منسوب اولان سوز و کداز واسطه سبیله بر خرم خرما و یریحی نخله کی  
 اوله و بیوست و برودت کیدوب درخت وجود که بر قوت و حالت کلوب تا کم  
 نخله مریم کی نیچه نمرلر و یره و سنک طهارت و زاهدانه اول معنی میولری دلیل  
 اوله و شهادت قبله \* منوی \* ای عجزه چند کوشی بافضا \* نقد جواکون  
 رهاکن مامضا \* چون رخت رانست در خوبی امید \* خواه کلکونه نه خواهی  
 مدید ( ای عجزه سیرت اولان کسه قضایه مقابل نیچه برچا شورسن که قضاسنی  
 کچن زمانکده بویه بدخو و زشت رو ایلمش شمعی ماضی بی ترک ایله و هر نه ایسه  
 کچن کچدی دیوسویله و نقد نه ایسه انی طلب ایله و ممکن اولدیغی مرتبه نقد  
 عمری طاعت حقه عجززانه صرف ایله چونکم سنک یوزک خوب اولغه امید  
 یوقدر استرسک کلکونه قواسترسک مداد قومداد مر که درلر مدید او قتمق امیده  
 قافیه اولقندن اوتر بدر بویتدن منقهم اولان معنی اعمل ماضت مناسیدر چونکم  
 طبیب الهی برکسه نك علاج پذیر اولسنی کورمیه و برکسه دخی کندینک خلقت  
 ذاتیه و صورت اصلیه سننی بعضی علاجه تبدیل ایلمکه قادر اولیه انک ظاهر نه  
 کلکونه کی اطیف رنگار قویه سنک ینه ملاحظت پذیر اولز و مر کب کی خبیث  
 و قبیح رنگارده قوسک هم انک صورت اصلیه سنه عیب و شین و یرمز زیر اصلنده  
 دخی زشت و قبیحدر مر کب قوسک هم زشت و قبیحدر پس خلقت اصلیه سی  
 بدو صورت ذاتیه سی اصلنده اقبیح و افسد اولنه علاج مناسب اولز نته کم بر طبیب  
 برنجوری کوروب انک علاج پذیر اولدیغنه عالم اولدوده انک تربیه و معالجه سندن  
 فارغ اولدی و رجوع قیلدی و بوسرخ شریفندن بومعنی معلومک اولور که  
 بوسرخ شریف بوذکر اوئان معنایی مؤید اولدی

## \* حکایت آن رنجور که طبیب درو امید صحت ندید \*

\* مثنوی \* آن یکی رنجور شد سوی طبیب \* گفت نبضم رافرو بین ای اییب \*  
 تاز نبض آکه شوی از حال دل \* که رک دستت باندل متصل ( مثلا اول بر رنجور  
 طبیب جا نبنه کتدی اول رنجور طبیبه ابتدی ای لیب و عاقل الکی آشغه ایوب  
 بنم نبضی کور تا کم نبضک حرکتندن قلبک حاله آگاه اوله سن و درونده  
 اولان مرضه شعور بوله سن که اله اولان طمر قلبه متصلدر و درونده اولان  
 حاتی بیلکه ظاهرده اولان نبضک حرکتی دلبدر ته کم عرفا الظاهر عنوان  
 الباطن دیوب ظاهرده اولان احوال و افعالدن باطنده اولان اسرار و احواله  
 استدلال قیلور لر \* مثنوی \* چونکه دل غیبت خواهی زومثال \*  
 روجو که بادلسنش اتصال) چونکه قلب غیبدر غیب بونده غائب معناسنه در  
 یعنی چونکم قلب غائبدر اگر اندن مثال استرسک وانک حالندن خبر طویعی طلب  
 ایدرسک اندن استه که انک قلبه اتصالی وارد در مثلا صنوبری الشکل اولان مضغه  
 پاره سیکه اکا قلب دیرل جن قلبه و درونده بر مرض اولسه اتی خار جده بیلک  
 استین طبیب اکامصل اولان طمردن استر وانک حرکتندن قلبک صلاحنه  
 و فسادنه استدلال ایلر و کذلک شول نفس ناطقه که اکادخی مشایخ قلب دیرل  
 جن بوقلبک دخی صلاح و فسادنی برکسه بیلک استه سه اکامصل اولان جوارح  
 و اعضاءن یلور و جوارح و اعضاءنک حرکتندن باطنده اولان قلبک احوالنه  
 استدلال قیاورته کم حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بر نماز قیلان رجلاک ظاهر  
 اعضاءنده اولان عدم خشوعنی کوروب انک قلبنک عدم خشوعنه جوارحنک  
 عدم خشوعنی دلالت ایلر یوردی ته کم (لو خشعت جوارحه لخشع قلبه) حدیثی  
 بومعنایه شهادت و دلالت ایلدی پس اصحاب فراست الظاهر عنوان الباطن  
 دیوب ظاهرده اولان حرکتندن باطنده اولان محرکه استدلال ایدرل ته کم  
 یوررل \* مثنوی \* باد پنهانست از چشم ای امین \* در غبار و جنبش برکش  
 بین \* کز عینست او وزان یاز شمال \* جنبش برکت بکویت وصف حال)  
 ای امین باد چشمندن پنهاندر اول بادی سن غبارده و جنبش برکده کور یعنی ریخ  
 اگر چه چشم ناسدن پنهان و مخفیدر که برکسه اتی کورمه قادر اوله من و ایکن  
 سن اول ریخی یا غبارک حرکتنده و یا اورا فک جنبشند . کور که اول باد عین  
 جانندن اسپجیمیدر و یا خود شمال طرفندن اسپجیمیدر برکک جنبشی سکا و صف  
 حالی سو بیلر کذلک انسانک جسدری اورا فک حرکتلری دخی سکا باطنده محرک  
 اولان هوالر بیک قننی طرفندن اسدیکنی خبر و برر مثلا برکسه بی طاعت و عبادت

وصلاح و فلاح ستمه حرکت ایلر و میل و محبت قیلر کورسک انی محرك اولان  
 هوا یمن طرفندن کلسدر و اول کسه ( واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین ) آیدله  
 مشار الیها اولان اصحاب یمندن اولمشدر و برکسه یی دخی فساد و معصیت  
 و کفر و ضلالت طرفنه حرکت ایلر کورسک و اول جانبه میل و محبت ایلمش مشاهده  
 قیلسک آئی محرك اولان هوا شمال طرفندن کلس و اول کسنه ( واصحاب الشمال  
 ما اصحاب الشمال ) آیدله مشار الیها اولان اصحاب شمالدن اولمشدر \* مشوی \*  
 مستی دل ارئیدانی که کو \* وصف اواز نرکس مخمور جو ) سن کوکل مستکی  
 بیترا یسک بویله دیو که قنی کوکل مستکی انک وصفنی مخمور اولان نرکسندن استه  
 مخمور اولان نرکسندن مراد مست و مخمور اولان کوزدر قن برکسنه نرک کوکلنک  
 مست اولسنی یتلک ایسته سک اول مستک و صفنی انک کوزلندن استرسن اگر انک  
 کوزلنده خمار علامتی و ارایسه انک درونی دخی مستدر و اگر انک کوزلنده اثر خمار  
 بوغبسه انک درونی مست و مخمور دکلدر که لاید درونده اولان صفت و حالنک  
 عکس و اثری بیونده اولان اعضابه و سیمایه چیمسه کر کدر و اعضا و سیمایه درونده  
 اولان حالتله و صفتلره دلیل اولسه و آئی تعریف قیلسه کر کدر انک چون الله تبارک  
 و تعالی حضرت تلمی ( يعرف المجرمون بسیماهم ) پیوردی و اصحاب رسول حقنیده  
 ( سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ) دیو کلام مجیدنده خبر بردی که بونلرک  
 تنهاده اولان سجودنک آثار و انواری و جهلرنده پیدا و ظاهر اولش ایدی پس  
 قن شراب محبتدن برعاشنک قابی مست اولسه انک قابتنک مست الهی اولسنک  
 عکس و اثری ظاهرده اولان عینته و ذاتنه خروج ایلر و انک خارجهده اولان عینی  
 انک مست الهی و مخمور خمر بانی اولدیغنه دلالت قیلر انک خارجهده اولان عیننده  
 مست حق اولغنه شهادت ایلر نیچه اثر و علامت ظاهر اولور و اول اثر و علامت  
 انک جان و دلنک مست الهی اولدیغنه دلالت و شهادت قیلر \* مشوی \*  
 چون ز ذات حق بعبدی وصف ذات \* باز دانی از رسول و معجزات \* معجزاتی  
 و کراماتی خفی \* برزند بر دل زیران صدنی \* که درو نشان صدقیامت نقد  
 هست \* کترین آنکه شود همسایه مست ) چونکم حق تبارک و تعالی حضرت تلمی  
 ذات لطیفندن بعید اولسن وصف ذات حق رسولدن و معجزاتدن آشکارا بیلور سن  
 حق سبحانه و تعالی عالم باطندن بو عالم ظهری قولرینه کند یسنی بیلدر مکن اوزری  
 رسول کوندردی و اکا خارقی عادت قوت و قدرت و پردیکه انده اولان قوت  
 و قدرت سائر بشرده اولدی و اول خارقی عادت اولان قدرته معجزه دینلدی پس  
 اول رسول علیه السلام بو عالم ظاهرده اولان ناسه کلوب حق تعالی نرک ذاتندن  
 و صفاتندن پیغمبر اولدی و انبا و اخبار قیلدی بو اعتبار ایلله اکایغمه برونی علیه



السلام دیندی چونکم سن حق تعالیٰ نیک ذاتی و صفاتی اندن بعید اولدیغک اعتباریله بیله سن انک ذاتی و صفاتی الهک رسوائدن یلورسن وانک مجزاتندن انک کمال قدرته و قوته استدلال قیلورسن چونکم رسول علیه السلامدن ظهوره کلان مجزات ظاهره و آیات باهره نیک دوری مرور قیلدی و نبوت ختم اولدی اول مجزات حضرت نبی علیه السلامک مقامک قائمتری و وارثتری اولان و یلدره و صفیلدره مخفی اولوب اکا کرامات دیندی و مجزاتله کراماتک فرقی ایچق و یلدن صادر اولسه کرامت نپیدن صادر اولسه مجزه دینکدر لکن تحدی و دعوا به مقارنت شرط اولدی زیرایکیسی یله خارق عادتدر اما پیغمبر علیه السلامدن ظهوره کلد کده مجزه دینور و یلدن ظهوره کلد کده کرامت دینور اما اولیانک اصل مقبول اولان کرامتی مخفی اولان کرامتدر و بو ییلدرخی کرامات معنویک مقبوله اولسنه دلالت و شهادت قیلشدر یورر لکه برنوع خفی اولان مجزات و برنوع خفی اولان کرامتک حقیقته بر اولدیغنه اشارت واردر که ایکسی یله معنیده خارق عادتدر اما نپیدن صادر اولدقده مجزه دینور و وایدن ظهوره کلد کده کرامت تعبیر اولنور بعد عصر النبی اول مجزات صفی اولان ییرلک دروننده خفی اولدی وانلرک دروننده اولان مجزه معنوی و کرامت خفیک اثری و پرتوی مستعد اولان طالب قلبنه طوفنور که اول ییرلک دروننده نقدر و نیچه یوز بیک قیامت واردر که انلر نیچه یوز کره اولدکن و فانی اولدقده نصکره حیات الهیه ایله حی اولمش و حضرت حقله قائم اولق مر تبه سن بولمشلردر چونکم بونلرک دروننده قیامت معنویه دن نیچه یوز بیک قیامت واردر که کترین قیامت اولدر که اکاه مسایه اولان مست و سکران اولور و عالم صور یلدن فراغت قیلورننه کم صوری اولان قیامت کلد کده و ناس اکا مقارن اولدقده سکران اولور کاقال الله تعالی (وتری الناس سکاری و ماهم بسکاری و لکن عذاب الله شدید) كذلك اولیای عظامک باطننده اولان قیامته مقارن اولان ناسی دخی سن بصر بصیرتله انلره نظر ایلسک سکاری کوررسن حال بو که بونلر ظاهره سکاری دکلردر و لکن بونلر حقلنده عذاب الله شدید واردر عذب لذیذ و شیرین معناسنه در بونلر الله شرابنک شدت لذتندن مست و مسکور اولمشلردر \* مشوی \* پس جلیس الله کشت آن نیک بخت \* که پهلوی سعیدی بردرخت) پس اول نیک بخت جلیس الله اولدی که بر سعیدک پهلوسنه رخت ایلتدی یعنی اول بختی نیکو و طالعی سعادتلو اولان طالب و سالک فی الحقیقه اللهله جلیس اولدی و حضرت حقله صحبت قیلدی که بر سعید ورشید اولان عمر شدک حضورنه رخت و متاعنی ایلتدی و کسندوی اکا نسایم ایلتدی و انکله صحبت طوندی ننه کم (من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس

مع اهل التصوف) کلامی هم بومعنا به دلالت و شهادت قیلدی \* مشوی \*  
 معجزه کان برجادی زداثر \* باعصایا بجر یا شق القمر \* کر اثر بر جان زند  
 بی واسطه \* متصل گردد به پنهان رابطه) معجزه که او بر جاد او زره اثر  
 آوردی اول جاد با عصا و یا بجر و یا شق القمر در که عصا مارو بجر راه و ماه شق اولدی  
 تنه کم حضرت موسی علیه السلام معجزه سی عصای اژدرها قیلدی (فالق  
 عصاه فاذاهی ثعبان مبین) آیتی بو که شاهد اولدی ودخی اول حضرت  
 عصایله وحی اولندیغی اوزره بجره اوردی بحر اون ایکی بول اولدی وهر بر بولدن  
 بر سبط کذر قیلدی وقر دخی حضرت رسول صلی الله علیه و سناک معجزه سیله  
 شق اولدی پس معجزه بو نلک وجودنه اولان تاثیر قیلدی اندن صکره بو نلر واسطه سیله  
 بو معجزه لری کورن کسه لک قلمنه ور و حنه اثر معجزه طوقنوب انلر اول رسوله  
 ایمان کتوروب تصدیق قیلدی اکر رسولک اول معجزه سی بی واسطه جادات  
 متأثره جانه اثر اوره اول جانله پنهانده رابطه متصل اولور اول جانک نهانده  
 رابطه سی مؤثره متصل اولور دینسه دخی وجه در و خلاصه کلام اولدر که  
 نیدن ظهوره کلان معجزه که اول معجزه مثلاً باعصا و یا بجر و یا قرکی جاد لردن  
 بر جاده اثر اوردی و تأثیر قیلدی و اول متأثر اولان جاد واسطه سیله اول عصرده  
 اولان مؤمنلرک جائنه اثر قیلوب انلر اول مؤثره مؤمن اولدیله و اول واسطه ایله  
 تصدیق قیلدیله اکر رسولک اول معجزه سی بلا واسطه طالب اولنلرک جائنه اثر اوره  
 وانلرک درونسه تأثیر قیلله لابد مؤثره انلرک جائنک رابطه و تعاقب متصل اولور  
 وانلرک جائی حقیقی اولان مؤثره و آتک رسولنه جادات اوزره تأثیر ایلمن معجزه لری  
 کورمکسز تصدیق قیلور مؤمن اولور \* مشوی \* برجادات آن اثرها  
 عاریه ست \* آن بی روح خوش متوار به ست) جادات اوزره اول اثرلر عاریه در  
 اول اثرلر متوار به اولان روح خوش شدن اوتریدر یعنی معجزه رسولک جادات  
 اوزره واقع اولان اثرلری مثلاً عصانک ثعبان اولسی و بجرک منقلب اولوب  
 کالطود العظیم طورسی و ماهک منشق اولسی کی که جادات اوزره عاریتی ایلی  
 رسولک صدقته دلالت و شهادت ایلمکدن اوتری اول معجزه نلک اثرلری جادات  
 اوزره بر مفیدار طوروب بینه زائل اولدی و اول معجزه نلک اثرلری اصل متواری  
 و پنهان اولان روح خوش شدن اوتری اولدی که مؤمنک روحی اتی کوروب اول  
 واسطه ایله مؤثره ایمان قیلدی و اکا تصدیق ایلدی \* مشوی \* تا از آن جامد  
 اثر کیرد ضمیر \* حیدانان بی هیولای خیر \* حیدا خوان مسیحی بی کمی \* حیدانی  
 باغ میوه مریمی) تا کم اول جامد دن ضمیر اثر پذیر اوله حیدانان خیر هیولاسنسز  
 حیدا بر مسیحک نقصا سنز اولان خوانی مسیحی ده یا نسبت ایچون اولوب

نه کوزلدر مسیحیه منسوب اولان کلامک سز خوان دیمک دخی جائزدرنه کوزلدر  
 باغسز مریمه منسوب اولان میوه هیولا اصله دیرلر مثلاً برخانه نک اصلی حجر و شجر  
 و ترابدر اکا هیولای خانه دیرلر پس هیولای نان خیمه و هیولای خیمه اون اولور  
 خوان مسیحیدن مراد حضرت عیسی علیه السلامه نازله اولان مائده در که  
 بی تعب و بی زحمت اول مائده حضرت عیسی علیه السلامه ( اللهم ربنا انزل علینا  
 مائده من السماء ) دیو دعا ایلد که آسمان طرفندن نازل اولدی و انک قومی اندن  
 اکل قیلدی و بونده خوان مسیحیدن مراد ظاهرده اولان مجزه سز قلبه و روحه  
 نازل اولان غدای روحانی و مائده معنویدر مثلاً ایمان و عرفان و ایقان کبی و میوه  
 مریمیدن مراد حضرت مریمه بی کسب و بی سبب حق تعالی حضرت تله رینک  
 قشدن کلان رزقدر که حضرت زکر یا علیه السلام هر بار که اول مریمک اوزرینه  
 داخل اولسیدی انک قنده رزق کورردی نته کم سوره آل عمرانده حق تعالی اکا  
 منسوب اولان رزقندن اکا خبر و یروب دیدی ( کلام دخل علیها زکر بالمحراب  
 وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ) و بو محمده میوه  
 مریمیدن مراد نفسه مجزه صوری واسطه سنسز من عند الله کلان و حاصل  
 اولان رزق معنوی اولور و بو یتین شریفینک تقدیری و تحقیق و تفسیری بویله  
 دیمک اولور که حضرت رسول خدادن ظاهر اولان مجزه نک جادات اوزره  
 اولان اثرلی متواریه اولان روح خوشدن اوزری عاریتدر تا کم اول عصرده  
 حاضر اولان خاقک ضمیری اول متأثر اولان جامدن اثر پذیراوله و مؤثر اولان  
 مجزه صا حینه اقرار و تابع اوله اما هیولای خیمه واسطه سنسز اولان اتمک نه  
 کوزلدر که خیمه وانی یوغورمغه محتاج اولدین بر حاضر اتمک اوله و بر کر سنه نک  
 اول اتمک قارنی طیوره بویله اتمک نه کوزلدر هیولای خیمه محتاج اولان ناندن  
 یکدر پس بر ایمان که مجزه صوری واسطه سیله اوله و بر کسته نک جانی اول مجزه  
 صوری واسطه سیله اولان غدا دن طویله مجزه صوری واسطه سنسز اولان  
 ایمان اندن محبوبتر و مقبولتر نته کم خیردن اولان ناندن اصل خیمه اولدین الله  
 قنده بی تعب و بی زحمت بلا واسطه کلان نان محبوبتر و مقبولتر کذلک بی کم  
 و بی زحمت اولان مائده روحانی و نعم ربانی خو بتر و محبوبتر شول مجزه صوری  
 واسطه سنسز حاصل اولان ایمان و عرفان خوانندن و کذلک باغسز اولان  
 رزق مریمی باغ ایله و باغچه ایله اولان میوه لردن و رزق لردن خو بتر و محبوبتر  
 اولدیغی کبی بر مؤمنک نفسه مجزه صوری واسطه سی اولدین من عند الله کلان  
 رزق روحانی و مائده ایمانی خو بتر و محبوبتر انک چون حضرت رسول صلی الله  
 علیه و سلمک مجزه سنی کوروب ایمانه کلان کسه نک ایمانندن حضرت رسول



علیه السلامی کور میوب بعد عصر النبی وجوده کلوب اکا ایمان کتورن کسنه راک  
 ایمانی افضل واقوی اولمشدر وبونک تحقیقی جلد اولک آخرنه قریب بقیه قصه  
 زید سرخنده \* پس بغیت نیم ذره حفظ کار \* به که اندر خاگری زآن  
 صد هزار \* یستک شر خنده مرور قتلشدر انده طاب اوانه \* مثنوی \*  
 برزند ازجان کامل معجزات \* بر ضمیر جان طالب چون حیات \* معجزه بحرست  
 و ناقص مرغ خاک \* مرغ آبی دروی این از هلاک (کاملک جانندن معجزات  
 طالبک ضمیر جانی اوزره حیات کبی اورر معجزه فی المثل بحر در و ناقص مرغ  
 خاکیدر مرغ آبی اول معجزه ده هلاکدن اینندر و کاملدن مراد بونده حقیقتده  
 محمد صلی الله علیه وسلم حضرت لیدر به ده هر شول ولیکه حقیقت محمدیه نک  
 مظهری اوله و کندی عصرنده وارث محمدی وقائم مقام احدی اولوب طالب لره  
 ارشاد و تر به قیله اول کاملک جانی حقیقت محمدیه به مرآت اولور و روح محمدینک  
 معجزاتی انک آینه جاننده ظهوره کلور فحن اول قائم مقام نبوی اولان ولی کاملک  
 جانندن اول معجزه نک پرتوی و اثری بر طالبک ضمیرنه طوقسه اکا کرامت دینور اما  
 کرامتله معجزه نک حقیقتی بر در نته کم اصحاب کلاددن اکثر علمادخی بو مذهبه ذاهب  
 اولمشدر و بویله اتفاق قتلشدر در که ولینک کرامتی انک متبوعی اولان نبی علیه السلامک  
 معجزه سنک عکس و اثریدر اولیای محمدی صلی الله علیه وسلمک وجودارنده اولان  
 کرامات علیه بو اعتبار اوزره حضرت محمد علیه السلامک معجزاتنک عکس و اثری  
 اولور و ناقصدن مراد ایمانده و عرفانده ناقص اولان که سهر اولور و مرغ آیدن  
 مراد ایمان و عرفان آینه اهل اولان مریدلر و طالبلر اولور و تقدیر کلام بو یله دینی  
 افاده قیلور که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلمک وارثی اولان مرشد  
 کاملک جانندن معجزات نبویه کرامات نامیله مسمی اولدیغی حالده طالبک ضمیر  
 جاننه حیات کبی اورر و عقلنی و قلبنی و روحنی انک احیای قیلور و طالب اول حیات  
 قلبیه و قوت روحانیه کندی دروننده معاینه و مشاهده قیلور و ییلور که اول  
 حیات قلبیه و قوت روحانیه کندیکنک مظهر حقیقت محمدیه اولان مرشدنک  
 جانندن ضمیرنه طوقندی وانک جاننده اولان معجزات نبویه و انوار و اسرار محمدیه نک  
 عکس و آثاری کندیکنک جان و جناننه کلدی و پرتو صالیدی فی المثل معجزه بر در یا کبیدر  
 ایمانده و عرفانده ناقص اولان جاهلار و غافلار مرغ خانی کبیدر مرغ خانی در یاده نیجه  
 هلاک اولورسه ایمان و عرفانده ناقص اولان جاهلار و غافلار دخی روارث نبی اولان  
 ولیدن اثر معجزه اولان کرامتی کورد کلرنده هم اکا انکار اینمکله هلال اولورلر و اول  
 بحر معجزه دن منتفع اولیوب محروم قالورلر اما مرغ آبی کبی اولان اهل ایمان  
 و اصحاب ایقان اول بحر معجزه ده هلاک اولمقدن اینندر زیرا اول شیخ کاملک

جانندن بونلرک جائنه واصل اولان معجزه بونلری عاجز قیلز و بونلری مهلك اولز بلکه بونلره قوت و قدرت و پر و بونلر دخی اول قوت و قدرتی عین روح نبویدن ییلور و کندی شیخی مظهر حقیقت محمدیه مشاهده قیلور پس هر وجهله انک وجودندن کلان آثار و حالات اکانافع اولور \* منوی \* عجز بخش جان هرناجرمی \* لیک قدرت بخش جان همدمی اول وارث کالک جانندن ظهوره کلان معجزه هرناجرمک جائنه عجز بخشدر ولیکن همدم اولان جائه قدرت بخشدر یعنی اول مرشد کاملک جانندن ظهوره کلان کرامت اگرچه هر برناهل وناجرمک جائنه عجز و بریحی و آتی ضعف و قوت مرتبه سینه ایر کور یجیدر ولیکن هر برهمدمک جائنه قوت و بریحی و کمال مرتبه سینه ایر کور یجیدر \* منوی \* چون نیابی این سعادت در ضمیر \* پس زظاهر هر دم استدلال کیر \* که اثرها بر مشاعر ظاهرست \* و بین اثرها از مؤثر مخبرست) چونکم ای طالب بوسعادتق سن ضمیر کده بولیه سن پس ظاهر دن هر دم استدلال طوت که اثرل مشاعر اوزره ظاهر در بواثرل مؤثر دن مخبردر مشاعر مشرک جمیع در حواس خسته ظاهره به دیرلر پس توضیح معنی بوبله دیمک اولور که وارث کامل اولان مرشد فاضلک جانندن طالبک جائنه نور معجزه اورر و اثر کرامت البته تأثیر قیلور اما اکااهل اولان دروننده آتی بولور و اهل اولیوب ناقص اولان آتی بولیب عاجز قالور چونکم ای طالب سن بوسعادتق یعنی بواثر معجزه و کرامت اولان ولی شناسلغی ضمیر کده بولیه سن و قائم مقام محمد علیه السلامی کیمدر آتی بتلیه سن پس ظاهر اجساد باقوب هر دم ظاهر دن باطنه استدلال طوت الظاهر عنوان الباطن دیمشدر بومحققدر که باطنده اولان مؤثرک اثرلی مشاعر اوزره ظاهر در و بوحواس ظاهره اوزره اولان اثرل باطنده اولان مؤثر دن خبرور یجیدر خلاصه کلام بودر که فحش سن کندی درونکده برولینک جانندن کلان کرامتی و سعادتق بولیه سن وانک اهل کرامت و صاحب سعادت ایدوکنی بتلیه سن پس سکا آتی بتلک لازم اولور سه انک ظاهر نه باقوب ظاهرنده اولان آتاردن باطننده اولان مؤثره هر دم استدلال ایله که باطنده اولان مؤثرک اثرلی حواس ظاهره اوزره چیقوب پیدا اولور و بوحواس ظاهرده اولان اثرل باطنده اولان مؤثر دن طالبه اخبار قیلور مثلاً ولی الله دو سنته دیرلر و برکسه نک الله دوستی اولدیغنه انک حواس ظاهره سی الله بیور دینی امر اوزره اولدیغی دلالت ایلر و کذلک کلامی دخی باطنده ناطقه اولان نفسنت مرتبه سنه دلالت قیلور که لسان ترجمان جناندر و کذلک اعضاده اولان افعال هم درونده اولان فاعلک نه مرتبه ده اولدیغنه دلالت قیلور فحش برکسه نک ظاهرده اولان جمیع احوالی و افعالی واقوالی

حضرت محمد صلی الله تعالی علیه وسلمک سنت سنیه سنه موافق کورسک وانک  
 جله حواسنی امر حقه مطیع ومنقاد اولمش مشاهده قبلسک بهرحال اول کس سنه  
 ولی الله بندر زیر اولی خدا اولین کنندی نفسنی شرع مصطفایه طابق النعل  
 بالنعل او دیدره من بلکه گاه اولور که شر یفته مخالف وآداب طریفته مغایر اندن  
 آثار نفسانی و افعال شیطانی ظهوره کلور وانک مشاعرنده اول اثر پیدا اولور  
 پس ظاهرده اولان اثر لدن باطنده اولان مؤثره استدلال ایلک بوذکر اولانسان  
 اسلوب اوزره اولور اما بواسطه دخی خیلی قوت و معرفت لازمدر که اول قوتله  
 برکده ظاهرده اولان آثار لدن باطنده اولان مؤثره استدلال ایلک قادر اوله  
 و ظاهرده اولان افعال و اقوال دن باطنده اولان مؤثرک نه مقام ونه مرتبه ایدوکنی  
 یله \* مثنوی \* هست پنهان معنی هرداروی بی \* همچو سحر و صنعت  
 هر جادوی بی \* چون نظر در فعل و آثارش کنی \* کرچه پنهانست اظهارش کنی \*  
 قوتی کان اندرونش مضمضست \* چون بفعل ایدعیان و مظهرست ( مثلاً هر بر  
 دارونک معناسی پنهاندر یعنی هردارونک خاصیتی اول دارونک باطنده مخفی  
 و پوشیده در مثلاً سحر کبی و هر جادونک صنعتی کبی که هر جادونک صنعتی اول  
 جادونک وجودنده پنهاندر مادامکه انی اظهار ایلده چونکم اول سحری فعله کتوره  
 اول زمانده اول جادونک سحری و سحرده تقدر استاد اولدیغی ظهوره کلور  
 چونکم سن اول ساحرک فعلنه و آثارنه نظر ایلده سن اگرچه انک فاعلی و مؤثری  
 معناده پنهاندر سن آنی اظهار ایلرسن زیر اشول بر قوت که اول قوت بردارونک  
 دروننده و یا بر ساحرک دروننده مضمضدر چونکم اول قوت فعله کله عیان و مظهردر  
 چونکم بومقدمه و بومثل معلوم اولدی استاه طریقت اولان برولی و برمرشدی  
 بوکا کوره قیاس ایله که برولینک و مرشدک معناسی و خاصیتی و باطنده اولان  
 قوتی اگر بیلک استرایسک ظاهرده اولان افعالنه و آثارنه نظر ایله تاکم انک ظاهرده  
 اولان آثار لدن باطنده اولان مؤثرک قوتنه و مرتبه سنه عالم اوله سن بواستبار  
 ایله زمان سلفده کلوب بوجهان دن گذر قیلان و ایلرک بیله اثرلینه نظر اولند قدده  
 مرتبه لرنی و عملی بیلک معرفت لرنی و مرتبه لرنک و احاطه ایلدیگی دایره بی مشرب  
 و مذهب لرنی بیلک ممکن و قابلدر نه کم ( مصراع ) کلانمن اولور معلوم کشینک  
 کنندی مقداری ) دیمش لردر لاید آثار مؤثره دلالت ایدمیجیدر ایدمی باطنده مخفی  
 اولان مؤثرک نه مرتبه قوت و قدرتی و ایدوکنی بیلک استرسک خارج عالمده  
 اولان آثارنه نظر ایله تاکه انک نه مرتبه قوت و قدرت صاحبی اولدیغی ونه مرتبه  
 قدر و مراتب و مقاماتی احاطه قیلدیغی ونه کونه فعل و صنعته قادر اولدیغی  
 بیله سن و معلوم ایلده سن \* مثنوی \* چون با آثار این همه پیداشت \* چون



نشید پید ز تاثر ایزدت \* فی سببها و اثرها مغز و پوست \* چون بجوی جملگی  
 آثار اوست ) چونک آثار اینه بوذ کر اولنان شیلرک دوکلیسی سکا پیدا اولدی  
 سنک ایزدک و صافک تاثریدن نیچون پیدا اولدی یعنی نینک باطننده اولان مثلاندن  
 ظهوره کلان آثار سببیه مؤمن و عاقل اولنله معلوم اولدی وانک حق پیغمبر  
 اولسی ثبوت بولدی و کذلک اولیای کرامک وجودی دخی انلردن ظهور ایلین  
 آثار حسنه و افعال غریبه سببیه انلر مید اولان و اعتقاد قیلان طالبزیه پیدا  
 و ظاهر اولدی و کذلک ادویه نیک خاصیتی تجر به ایله بیلندی و ساحرک دخی  
 سحری و صنعتک آثاری ظاهر اولغله اول ساحر معلوم اولندی چونکم بوجه  
 مؤثرلک وجودی آثاری سببیه سکا پیدا و آشکارا اولدی پس سنک خالق و صانعک  
 بو قدر افعال عجیبه و آثار غریبه نیچون پیدا اولدی آفاقد و وانفسده و هر دمده  
 بو قدر آیاتی کوستر و بو قدر تأثیراتی اظهار ایلرکن اول سکا نیچون هر شئیندن  
 ظاهر اولدی سبیلر و اثرلر مغز و پوست هر نه ایسه چونکم اسستیه سن جله سی  
 انک اثرلی دکلیدر مصرع اولده اولان فی کله سی مصرع نائیده اولان آثار اوست  
 افطنده صرف اولنور چون بجوی جملگی فی آثار اوست تقدیرنده اولور و بویتده  
 استفهام تقدیری معنایی وارد و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که جمیع سبیلر و جمیع  
 اثرلر جله مغزل و پوستلر هر نه ایسه آثاری و جمیع اشیا چونکم جله سنی طلب  
 قیله سن و بونلرک اصلنی و حقیقتنی بیتلک مراد ایلیمه سن جله سی انک آثاری دکلیدر  
 بو مقرر و محققدر که بوجه اشیا جمیع انک آثاریدر و مؤثر حقیقی بوجه ده همان  
 اولدر ساثر اشیا و سابط و اسباب منزله سنده در چونکم آثاردن مؤثر استدلال  
 ایلیمه سن حضرت حق اگر چه ابطن من کل بطوندیر بواعبار ایله اظهر من کل  
 ظهور کور رسن و بوجه آفاقد و وانفسده اولان تأثیراتی همان اندن مشاهده  
 قیله رسن \* مثنوی \* دوست کبری چیزهارا از اثر \* پس چرا ز آثار بخش  
 بی خبر \* از خیال دوست کبری خالق را \* چون نکبری شاه غرب و شرق را \*  
 این سخن پابان ندر دای قباد \* حرص مارا اندر بن پابان مباد ) شیلری اثردن  
 اوزری دوست طوترسن پس نیچون آثار بخش اولندن بی خبر سن یعنی مؤثر اولان  
 شیلری اثرندن اوزری وانلرک اثری سکا خوش کلدیکی ایچون انلری دوست طوترسن  
 وانلره محبت ایدرسن پس نیچون سن اول شیلره آثار بخش اولان مؤثر حقیقیدن  
 بی خبر سن اصل دوست طومغه لایق خود اولدر خلقی برخیاالدن اوزری دوست  
 طوترسن یعنی بو مخلوقی خیال مثابه سنده اولان اثرلردن اوزری محبوب انخا ایدرسن  
 پس شرق و غربک شاهنی نیچون دوست طومیمه سن که بو قدر افعال عجیبه  
 و آثار بدیهه اول پادشاه حقیقینک ارادت و قدرتیله ظهوره کلسدر و فی الحقیقه

هرشیده مؤثر همان اول اولمشدر غیرک تأثیر می مجاز یدر چونکم رنجورک اثر نبضدن  
 انک دروننده اولان مرض مؤثره استدلال اولنق مناسبتله بوقدر اسرار ومعانی  
 سو یلدیلر بو کونه اسرار و گفتارک نه ایی اولدی بقیته بویتلرله اشارت قیوب  
 بیوررلای شاه وقباد منزله سنده اولان بو مؤثرانه و آثار و نأ ثیراته متعلق اولان  
 سوز پایان طومر بو کونه سوزی سوبلکده و بونوع معارفی و لطایفی نقل ایلمکده  
 واقع اولان حرصه بزم پایان اولسه و نکه علوم ومعانی به اولان حرص بغایت  
 مقبولدر وانک استماعنه و کسب و تحصیلنه اولان حرص دخی مشروع و معقولدر  
 انکچون الله تبارک و تعالی حضرتلری حبیبنه علمه قانع اولیوب انک همیشه  
 زیاده اولمشدن اوزری ( وقل رب زدنی علما ) بوآیت کریمه علمه حرص اولمغی  
 افاده ایلمدی و بو حدیث شریف دخی علمه حرص اولنک فضیلتی بیان قیلدی  
 ته کم حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بیوردی ( منهومان لایشبعان طالب  
 الدنيا و طالب العلم وهما لا یستویان اما طالب العلم فیزداد فی رضی الرحمن و اما  
 طالب الدنيا فیزداد فی الطغیان ) رواه ابن مسعود رضی الله عنه

✽ رجوع بقصه رنجور \* باز کرد وقصه رنجور کو \* باطیب آکھستار ✽

✽ خو \* نبض او بگرفت و واقف شد ز حال \* که آمد ب صحت او بد محال ✽

ای مولانا اثر دن مؤثره استدلال ایلمکده متعلق اولان کلماتی سوبلکدن کیرودون  
 رنجورک قصه سنی سوبله ستارخو اولان آکاه طیبله یعنی اولستار خو یلو اولان  
 آکاه و خبردار طیبله اول رنجورک قصه سنی نیجه اولدیسه آنی سوبله و اول  
 طیب آکاه اول رنجور ایله نه کونه معامله قیلدیسه انی بیان ایله اول طیب آکاه  
 اول رنجورک نبضی طوندی و حالتدن واقف اولدی وانک دروننده اولان مرضه  
 شعور بولدی که اول رنجورک صحت بولمق ایلمدی محال ایدی کوردیکه اندن  
 صحت بولمغه قابلیت یوق پس انک حالتدن خبردار اولوب سن قابل علاج دکلسن  
 دیدمی بلکه ستارغله معامله ایلمدی طیبیدن مراد بونده طیب الهی اولان مرشد  
 و مر بی اولور و رنجور دن مراد امراض قلبیه صاحبی اولان مرض معنوی  
 اولور چن برطیب الهی بر رنجور معنویک نبضی طونسه و آثار ظاهره سندن  
 و حرکات جوار حندن باطننده اولان مؤثره و محرکه استدلال ایلوب انک حائنه  
 واقف اوسه اگر علاج پذیر اوله جفی یلورسه بومرضک چاره سنی شونی ایشلک  
 و شونی ایشلکدر دیوب تعیین ایلمر وانک علاج و تر یه سنه مشغول اولور و اگر انک  
 صحت بولسی محال اولورسه و علاج پذیر اولدیغی حیانه کلورسه بونظم شریفده  
 ذکر ایلمکدری طیب آکاه اول رنجور تباهه نه دیدی ایسه اول طیب الهی

دخی اول معنوی اولان رنجوره بویه دیر \* مشوی \* گفت هر چت دل نخواهد  
آن بکن \* نارود از جسمت این رنج کهن \* هر چه خواهد خاطر تو و امگیر \*  
تا نکرد صبر و پرهیزت زحیر \* صبر و پرهیز این مرض را دان زیان \* هر چه  
خواهد دل در آرش در میان ( طیب اول رنجوره ابتدای ای رنجور سنک کوکلت  
هر نه بی استرایسه ایله تا کم بورنج کهن سنک جسمکدن کیده هر نکم سنک خاطرک  
دیلز ایسه انی کند کدن کبرو طومه تا کم صبر و پرهیز سکا ایچ آغریسی اولیه  
وصبر و پرهیز دخی بر طرفدن سنی آزرده ورنجیده قلیبه صبر و پرهیزی بومر ضه  
زیان بیل هر نه بی که کوکلت استرایسه آنی اورتابه کتور و آنی ایشله ونه بی دیلر  
ایسک انی قلیغه باشله دیدی \* مشوی \* اینچنین رنجور را گفت ای عمو \*  
حق تعالی اعمالوا ماشئوا ) بویت سوره سجده حمده اولان آیت کریمه به اشارتدر  
( قال الله تعالی اعمالوا ماشئتم انه بما تعملون بصیر ) بو آیت کفره حقه نده نازله  
اولشدر اعمالوا امری اگر چه بحسب الظاهر ترغیب ایچوندور ولیکن بحسب المعنی  
تهدید و ترهیب ایچوندور یعنی ای کافرل سزا ستدیککز کاری ایسلیک تحقیقا اول  
الله سزک ایسلدیککز شیئی هر نه ایسه بصیردر اکا کوره جزاسنی و برر و معنای  
بیت بویه دیمک اولور که بو ذکر اولسان رنجور کچی علاج پذیر اولمین رنجوره  
طیب نه دیدی ایسه ای عمی حق تعالی دخی علاج پذیر اولمین وارشاد و تریه بی  
قبول قیلین کافرله دخی ( اعمالوا ماشئتم ) دیدی کا نه بو آیت کریمه بومعنای افاده  
ایلدیکه ای قلبلرینک مرضی علاج پذیر اولمین کافرل وای بنم طرفدن ارسال  
اولنان طیبیه تصدیق و اقرار قیلین رنجورل چونکم سز کندی مرضلر کزه کثرت  
علاج ایلمین طیبیه متابعت قیلر سز و انک سززه تعلیم ایلدیکه اوزره عامل اولر سز  
پس سز هر نه دیلر سز انی ایسلیک جزاسی اگر خیر و اگر شرینه سززه عابد اولور  
و هر کس نه عمل قیلورسه اول عملی اگر احسان و اگر اساءت کندی نفسی ایچون  
قیلور ( ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها ) آیتی هم بومعنایه شاهد  
اولور و دخی ( من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها ) نص شریفی هم بومعنایه  
دلالت قیلور پس برکسه ده ادب و حیا اولد قدنصکره اکا ستدیکه شیئی ایشله  
دینور نسه کم اذالم تسخ فاصنع ماشئت حدیثی دخی بومضوننی مؤید اولور  
\* مشوی \* گفت هین روخیر بادت جان عم \* من تماشای لب جوی روم \*  
بر مراد دل همی کشت او بر آب \* تا که صحبت رایسا بد فتح باب ) چونکم اول  
رنجور طیبیدن عمل ماشئت مفهومی اشندی اکا ابتدای ای جان عم سکا خیر  
اولسون بوری آگاه اول بن جوی کنارنک تماشاسنه کیدر مکه بنم کوکلم  
آبروان کنارنک سبیرین استر پس اول رنجور کوکلتک مرادی اوزره آب اوزره



طواندی و صو کنارنک سینه عزیمت و حرکت قیلدی تا کم صحت ایچون قح آب بوله  
 و استدیکی عملی ایتمک و مراد ایلدیکی سره کتمکله اکاصحت کله و مزاجی مرض  
 و علتدن بری اوله \* مثنوی \* رلب جو صوفی بنشسته بود \* دست و رومی  
 شست و پاک می فرزد \* اوقفش دید چون تخیلی \* کرد اورا آرزوی سیلی \*  
 بر قفای صوفی خیره پرست \* راست می کرد از برای صقع دست \* کار زور اکر زمانم  
 نارودد \* آن طیبیم گفت کان علت شود ( چون کم اول رنجور مقتضای قلبی اوزره  
 بر ابرق نگارنه کله دی اول ابرق نگارنده بر صوفی اوتورمش ایدی الی و بوزنی  
 بوردی و پاکک زیاده ایلدی اول رنجور صوفینک قفاسنی کوردی بر تخیلی  
 کبی اول صوفی به برسیلی آرزوسنی ایدی یعنی بر تخیله منسوب و خیال ایلکه  
 مخصوص کسه کبی اول بیمار اول صوفینک اکسه سنه بر طبانجه اورمق آرزوسنی  
 تخیل ایلدی خیره پرست اولان صوفینک قفاسنی اوزره ضعفدن اوتری الی راست  
 ایدی خیره بلغور شور باسنه دیرل بونده خیره پرست اوت پرست دیمکن کتایه  
 اولور ولوت پرست دیمبوب خیره پرست دیمیزی انلرک اکثری بلغور پلاونه و شور  
 باسند مائل اولدیغنی و اکثر آنی اکل قیلدیغنی اشعار قیلور یعنی بلوت و بوته حریم  
 اولان صوفینک اکسه سی اوزره طبانجه اورمقدن اوتری اول بیمار الی راست  
 ایدی کندوسنه بویه دیوکه اکر قلمده اولان آرزوی سورمز اسم و دروغدن  
 اخراج قیلز ایسم تا کم اول آرزود روغدن کیده اول طیب بکادیدیکه اول  
 آرزو علت اولور و بنم مرضی زیاده قیلور ایدی بنم قلمده بو صوفی به بر طبانجه  
 اورمق آرزوسی وارد ریس بر مقتضای امر طیب اول طبانجه بی بو صوفینک  
 قفاسنه اورمق و قلبی بو آرزودن خالی قیلای لازمدر دیدی بونده تنبیه اولدرکه  
 اکثر بیمارک مزاجی مختل اولدیغندن عقل و فهمه دخی فساد و خلل کلوب طبینک  
 سوزینی و رمزنی راست فهم ایلکه قادر اوله مزوانک قلبی دخی کندی به نافع  
 اولان برشی آرزو قیله مز بلکه بو کونه غیره اید اوجفاس ایتمکی آرزو ایلر طبینک  
 بوکا کوکلک نه استرسه و آرنی ایشله دیمسی اصلاسن علاج پذیر اولرسن و صحت  
 بولرسن دیمکی افاده ایلدی بومر یض بو نکتته بی بر خوش فهم ایتیموب قیاس  
 ایلدیکه طیب بوکاوار کوکلک نه استرسه آنی ایشله تا کم اول استدیکی ایتمک  
 و آرزوی درونی اجرا و انفاذ ایلکه صحت بوله سن و علت و مر ضدن قورنله سن  
 دیمس اوله تنه کم اکثر علاج پذیر اولین جاهل و غافل مر شدومر بی اولان طیب  
 الهی زیاده بخصر و اولد قده و انده علامت حرمان و شفا مشاهده قیلد قده و ارسن  
 پیلور سن کوکلک نه استرسه آنی ایله دیرل اول احق بو سوزی اوسوز صواب  
 و کندیسنه نافع بیلوب اول طیبدن دور اولور و نفسنک مقتضا و مشتهاسی اوزره

سیر و حرکت قیلوز و صبر و پرهیز بکاضر در دبوب حضرت قرآنی کنندیک  
 مرادی اوزره تاویل قیلوز نته کم اول رنجور طبیک سوزونی ونکته سنی راست  
 فهم ایلوب طیب بکا عمل ماشئت دیدی بنم کوکلم ایسه بوفقیهه طبانجه اورفق  
 آرزو ایلدی پس بو آرزودن صبر ایلمک ایسه بکا تهلهکه کلدی بر کسه نفسنی  
 تهلهکه به القایلمک جائز اولدی لازم کلدیکه بن بو آرزویی اجرا ایلیم دبو تاویل  
 باطل سمته ذاهب اولوب کژ فهم کلکندن دیدی \* مشوی \* سیلش اندر  
 برم در معرکه \* زانکه لانتلقوا بیلدی تهلهکه \* تهلهکه ست این صبر و پرهیز  
 ای فلان \* خوش بکویش تن مزین چون بدلان) اول صوفی به معرکه ده سله  
 ایلمکده اولورم واکا طوقتمنده وزجت قیلقدنه قفاسته برسه ایلتوب اورورم اندن  
 اوتریکه حق تعالی ( لانتلقوا بیلدیکم الی التهلاکة ) پیوردی بو آیتک تفسیری جلد  
 اولک آخرنه قریب هر ترضی حکایه سننده مرور ایتدی یعنی اولی رنجور ایتدی  
 بن بوصوفینک قفاسته انکچون معرکه قیلقدنه سله اورورمکه حق تعالی کلام  
 مجیدنده سز نفسکری تهلهکه به القایلمک دیونهی ایلدی پس ای فلان رنجور  
 بو صبر و پرهیز سکانست تهلهکه در که طیب بکایوله دیدی ایتدی اول صوفی به  
 خوش اورا پس اوله بددلار کبی بددل قورقغه دیرل یعنی قورققلر کبی  
 سکرت ایدوب صبر قیله بلکه مرادک اکا اورفق اولدقده وارث اولان مرشد  
 و مری اولان و لیلرک و عالملرک کلامنی کژ فهم ایلوب انلرک کلاسته اولان رموز  
 و نیکانی یله میوب کندی نفسلرینک هوامی و اشتهاسی اوزره بونلرک کلماتنی تاویل  
 قیلان رنجورلر اوور و بونلر کندی دروننده بو یله تخمیل قیلور که بزخستهل  
 و شکسته لر بز نفسمز آرزوسندن صبر و پرهیز ایلمک عین ضرر اولور بلکه موجب  
 هلاک اولور نفسی ایسه هلاک القایلمک جائز دکلدن لازم کلدیکه نفسمز هر نه بی  
 آرزو ایدر سه اکا بره وز بزه بوقائده اولور اگر غیر یله ضرر قیلور سه ده دیرل  
 و نفسلری حرامدن و ظلمدن هر نه بی مراد ابلر سه اتی ایشلرل بو طائفه به مباحیون  
 دیرلر که هر نسنه بونلرک قتمده مباح اولمش و بونلر کندی نفسلرینه حرامی  
 الضرورات تبیح المحظورات دبوب کندیلری خسته و مضطر عدا ایلوب مباح  
 یاشدر \* مشوی \* چون زدش سیلی برآمدیک طراق \* کفت صوفی هی  
 هی ای قواد عاق \* خواست صوفی تاد و سه مشتش زند \* سبکت و ریشش  
 یکایک بر کند \* باز اندیشید از صنف در \* کفت اگر مشتق زم کرد دفنا  
 چونکم اول بیمار اول صوفینک قفاسته برسه اوردی بر طراق کلدی یعنی انک  
 سله ایله صوفینک قفاسته اورمندن بر صد اظا هر اولدی صوفی اول بیمار دونوب  
 دیدی هی هی ای عاصی کیدی قواد کیدی و عاق عاصی معناسنه در یعنی ای

عصیان ایدیحی قلبان آگاه اول نه ایلسن دیدی اندنصره صوفی هم استندیکه  
 اول رنجوره بر ایکی یومرق اوره انک صفالی و یقنی بر بقوره واکا ایدیکی سندن  
 اوتری تادیب قیله و محکم ضرب اوره کبرو رنجورک ضمهندن اندیشه ایلدی  
 کندیسنه دیدیکه اگر اگایومرق اور رسم فنا اولور و فی الحال اولوب بکافصاص  
 لازم کلور پس اگامشت اور مقدن صبر قیلوب آتی دو کدن پر هیز ایلدی پس بورنجور  
 سه زندن مراد کیم ایدیکنی بیان ایلکه شروع ایلوب پیوررر \* مثنوی \*

خلق رنجوردق و بیچاره اند \* وز خداع دیوسیلی باره اند \* جله در ابدای بی  
 حرمان حر یص \* در قفای همد کرجویان نقیص ( خلق دق رنجوری و بیچاره  
 درلر و دیوک خداعندن سیلی باره درلر دق حایه مشابه بر مضهف مر ضه در که  
 عاقبت صاحبینی هلاک ایلر باره بونده حر یص معناسنه در یعنی بو خلق عالمک اکثری  
 رنجور دق اولان کپی رنجورلر وهم چاره سز لدر که مر ضلرینه چاره اولمقدن  
 قالمشله و صحت قلبیه دن محروم اولمشلر در روشیطانک فکر و خدعه سندن بی کنه اهرک  
 قفاسنه سیلی اور مغه حر یصلدر در جله سی بی جرم اولنلرک ایلداسنه و بی کنه  
 اولنلره جفا نلغه حر یصلدر ربری برلر ینک قفاسنده نقیص طلب ایلچیلر یعنی  
 بری برلر ینک اردنجه عیب و نقصان استیجیلر در مثلا بر فقیری کور سه لر انک  
 قفاسنده دیرلر بوخره پرست صوفیدر و بردرویشی کور سه لر بو کدا چشم بردنی  
 و رذیل کسه در دیرلر وار دنجه بو کونه طعنه اورلر کندی حالنده اولنلره کونا  
 کون جفالر و ابدالر قیلورلر \* مثنوی \* ای زنده بی کنه اهارا قفا \* در قفای

خودغمی بینی جزا \* ای هو ارا طب خود پنداشته \* برضعیفان صقع را بکر داشته )  
 ای بیکنه اهره قفا اور بچی وای بی جرم اولنلره اذا و جفا ایر کور بچی سن کندی  
 قفا کده جزایی کورمز سن یعنی سنک بر بی کنه اهره اور دینک قفانک ایر کور دینک  
 ایذا و جفانک اگسه سنده اولان جزاسنی کورمز سن و سکا اول ستم و جفادن اوتری  
 نه عقاب اواسه کر کدر آتی نلر سن ای هوای نفسنی کندیسنه طب ظن ایلش غافل  
 یعنی نفسک مشتها و متضاسنی کندی درد ینک دفعنه علاج و شفا زعم ایلش  
 جاهل و بو ایلدن ضعیفلر اوزره سه بی حوله ایلش ظالم و باطل \* مثنوی \*

بر تو خندید آنکه گفت این دواست \* اوست کا دم را بکندم رهنمات \*  
 که خورید این دانه ای دو مستعین \* بهردار و تانک و ناخالدین ( سنک اوزرینه  
 کولدی اول کسه که سکا بود ادر دیدی یعنی سنی مسخره اغه آلدی و سنی استهزا  
 قیلدی شول شیطانکه سکا مراد نفسکی و مشتهای جسمکی هر نه ایسه و یرمک  
 دوا در دیدی اول ابلس پرتلیسدر که آدم علیه السلام حضر تدرینه چنده  
 بغدای بیگه بول کوستر بچیدر و صورت صلاحدن کلوب آدمه حوایه بویله



دیجیدری ای ایکی مستعین بودانه بی دارو وشفادن اوتزی بیکز ناجنت ایچره سز  
 ایکیکز خالدردن اوله سز مستعین عینک کسر یله اسم فاعلدر صیغه مفرددر  
 معاونت طلب ایدیجی مناسبه شمعیک قحیله اوقنور دیمسی مناسبندن قتی بیددر  
 خالدین دالک کسر یله اوقنور که خالدک جمع مذکر سالمیدر و بو بیتلر سوره اعرافک  
 اوایلنه قریب اولان بو آیتلوه اشارت اولور حق تبارک و تعالی حضرت تبری ابلیسک  
 آدم ابله حوایه کلوب صورت صلاحدن اضلال و اغوا ایتمدیکنی بو کونه حکایه  
 یوردر (وقال مانه یکمار بکما عن هذه الشجرة) یعنی شیطان دیدی آدم و حوا  
 علیهما السلامه سزنی نهی ایلمدی ربکز شول شجره کندمدن (الا ان تکونا  
 ملکین) مفعولله در علی تقدیر المضاف ای کراهه ان تکونا ملکین یعنی الاسرک  
 ملک اولمکزی کرا هندن اوتزی نهی ایلمدی (اوتکونا من الخالدین) و یا خود  
 ملک جتده خلود کز کراهتی ایچون نهی ایلمدی محصل اکر بر سکز بو شجردن  
 ملانکه صفتیه متصف اولوب باغ جتده مخلد اولور سز (وقاسهما) و آدمله  
 حوایه شیطان قسم ایلمدی مفاعله یا بندن اولسی مبالغه ایچوندر (انی لکما  
 لمن اناسحین) تحقیق این سره ناسح لر دیم دیدی \* مشوی \* اوش لغز انید  
 اورادر قفا \* آرقفا واکشت وکشت این راجزا \* اوش لغز انید سخت اندر زلق \*  
 لبک پست و دستگیرش بود حق) اول شیطان اول آدمی اکاقفا اورمقدسه و سله  
 چالقده طیر ندردی حتی جنت ملکندن سورملکه و بودار محنته کلمکه سبب اولدی  
 اما اول قفا کیرودندی و بو شیطانه جزا و سزا اولدی و معناده سله بی شیطانک  
 قفاسنه آدم اوردی اگرچه اول شیطان اول آدمی طیر عقلمده قتی طیر ندردی  
 ولیکن حق تعالی حضرت تبری انک معین و ظهیر و دستگیری اولدی پس شیطانک  
 آتی محکم طیر ندر مسندن اکا ضرر اولوب بلکه نفع اولدی و معنیده ضرر شیطانه  
 کادی \* مشوی \* کوه بود آدم اکر پرمار شد \* کان تر یا قست و بی اضرار شد  
 آدم علیه السلام حضرت تبری فی المثل کوه ایدی اگرچه پرمار اولدی کان تر یا قدر  
 و اول پرمار اولسی اکا بی اضرار اولدی یعنی آدم علیه السلام حضرت تبری وقار  
 و سبکیننده و تمکین و ثباتده و علم و معرفتده برجبل راسخ کبی ایدی اگرچه کناه  
 و خطائله پرمار اولدی که خطا و عصیان فی المثل مار کبیدر ولیکن اول آدم تر یاق  
 علم و معرفتک معدنی ایدی انکچون خطا و عصیان اکا ضرر ویرمدی نته کم حیبه  
 و دعبان طاعنه ضرر ویرمز \* مشوی \* تو که تر یاق نداری ذره \* از خلاص خود  
 جرابی غره \* آن تو کل کو خیلانه ترا \* و آن کرامت چون کلیمت از لجا \* تا نبرد نیفت  
 اسمعیل را \* تا کنی شهره قعر نیل را) سینه که بر ذره بر تر یاق طوتمز سن بودخی  
 وجه در سینه بر تر یاق طوتمز سن آدم پیغمبر علیه السلامه نسبت ذره سن کنندی

خلاص کردن نیچون غره سن انک کبی کوه برتر یاق اول مکار و عاقبت حبله و مکرندن  
 خلاص اولیچق سن بن شیطانک مکرندن خلاصم دیمک و مغرور اولمق ندن او تر بندر  
 با خصوص که سن کنندی وجود کده علم و معرفتدن بر ذره قدر تر یاق طوقیه سن  
 و شیطان سنی زهر لده کده اکتوبه و انایتله بر چاره ایتمه سن اگر سن دیر سنکه بن  
 حضرت حقه متوکلم اگر بنی ناره اتار سه ده راضی ام هر نیجه پیلور سه کنندی ایا  
 تفویض و تسلیم ایلشم سکا حضرت خلیل علیه السلام کبی توکل ایلمق قنی که نمود  
 آتی ناره القا ایلمد که حق تعالی به اولان کمال توکلندن حضرت جبریل علیه السلامدن  
 معاونت طلب ایلمدی و اول کرامت حضرت کلیم الله علیه السلام کبی سکاقتدن  
 تا کم سنک تیغک اسمعیل علیه السلامی که سیه بومصرع بیت اولده واقع اولان  
 حضرت خلیل علیه السلامه کوره در تا کم قمر نیلی شاهراه ایلمه سن بومصرع مصرع  
 ناییده واقع اولان حضرت کلیم علیه السلامه کوره در بو پینلرده لف و نشر غیر  
 مرتب اولور و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که خلیل علیه السلام اساسا کمال  
 توکل ایلمق قنی که تا کم سنک تیغک اسمعیل بوغازنی که سیه قصه سی مشهور در  
 و نیجه کره دخی هر و ایلشدر و اول کرامت حضرت کلیم الله علیه السلام کبی  
 سکاقتندر تا سن نیل دریا سنک قمرنی شاهراه ایلیوب اندن آسوده کچه سن و فرعون  
 نفسک شرنندن سالم اوله سن و امان بوله سن چونکم سنده بوقوت بو و کرامت  
 اولیه پس نیچون مغرور اولور سن و کنندی کبی خلاص اولمش صانور سن

✽ مشوی ✽ کرسعیدی از مناره اوقیتد بادش اندر جامه افتاده رهید \*  
 چون یقینت نیست آن بخت ای حسن \* تو جز ابر باد دادی خویشتن (اگر بر سعید  
 مناره دن دوشدی ایسه باد انک جامه سنه دوشدی و قورتلدی چونکم اول بختنه  
 سنک ای حسن یقینک بو قدر سن نیچون کندی کبی باده و یردک بو پینلر سوال مقدره  
 جواب اولمق طریق اوزره هم مثل موقعتده واقع اولمشدر کانه بعض مغرورلر  
 بویله دیرلر که عصیان انبیا علیهم السلامن بیه صادر اولمشدر و نیجه سعیدان  
 ظهوره کلمشدر و انلره ضرر قیلمشدر پس رب معصیه میمونه موجنبه بعض  
 معصیت میمونه در بو ایشلدیکم معصیت هم بکا ضرر و بر میوب میمونه اولور بویله  
 دین عاصی به مثل طریق بقیله جواب و یروب بو ورلر اگر فی المثل بر سعید بر مناره دن اشغه  
 دوشسه فضایله و امر حقه بر محکم باد انک جامه سنه طواسه و اول کسه هلاک اولیوب  
 خلاص اولسه بو نادر الوقوعدر چونکم سکا ای کوزل بویله بخت و طالع صاحبی  
 اولغه یقین بو قدر و سن کندی کک خلاص اوله جغکی پیلر سن پس نیچون کندی کبی  
 باد هوا به و بر سن و مناره دن آشفه دوشورر سن طوته لم که حضرت آدم علیه  
 السلام مناره دن دوشمش اگا ضرر اولیوب نفع اولمش سن نه پیلور سنکه سکا دوشمشک

ضرر اولیه و معصیت زیان قبیله \* منوی \* زین مناره صد هزاران  
 همچو عباد \* می فتادند و سر و سر بآداد \* سر نگوین افتادگان ازین منار \*  
 می نکر تو صد هزار اندر هزار ( بو مناره دن صد هزاران قوم عاد قومی کبی  
 دوشدیلر و سری و سری باده و یردیله باد راداند تقدیرنده اولور می فتادند بوکا  
 دلالت قیلور و مناره دن مراد سعادت مرتبه سی اولور یعنی بو مناره کبی اولان  
 مرتبه سعادت دن عاد قومی کبی صد هزاران قوم دوشدیلر و سر لری و سر لری باد  
 هوایه و یردیله و هلاک اولدیله بو مناره کبی اولان سعادت مرتبه سندن باشی آشفه  
 دوشمشله سن نظر ایله نیچه یوز بیک قوم ایچره نیچه یوز بیک واردر که سعادت  
 مرتبه سندن اسفل المسافین اولان شقاوت زمینده دوشمشلردر و انده هلال اولمشلردر

\* منوی \* تور سنبازی نمدانی بقین \* شکر پاهایا کو می پرورزین \*

پرمساز از کاغد و از که مبر \* که در آن سودایی رقتت سر ( سن ای ناقص  
 المعرفه اولان رسنبازلخی بقینا بیلر سن ای اقلرک شکر دن ایله و پروزره یوری رسنباز  
 ایپده او یئین جانبازه یرلر اما بونده مراد انبیاء عظام و اولیاء کرام اولور که انلر  
 طریقت ایپنده رسنبازلر و حقیقت یولنده جانبازلر در جانباز اولان کسه ر سن اوزره  
 کیف مایشاه کیدوب کلکه قادردر اما رکسه اکتالید ایله بدخی رسنبازلق ایدرم  
 دیوب بلا یقین کندیک صنعتی دکل ایکن براییه چیقوب انده یوریمکه قصد ایلمسه  
 بر قایق قدم کتمدن اتدن دوشوب هلاک اولق مقرر در پس اکازمین اوزره دوز  
 یور و یوب اول نعمتک شکر نی بیلک اولیدر پس شول کسه لر که مجرد انبیاء علیهم  
 السلام و اولیای عظامه تقلید ایتمکه شهوات نفسانی و مقتضیات جسمانیه ایپلرنده  
 بدخی یورورز دیوب مشتهای نفسانی ایپندن براییه چیقمنه قصد ایلمسه انده  
 رسنبازلق ایتمکه قادر اوله میوب اتدن دوشمسی و هلاک اولمسی مقرر اولور چو نکم  
 نا اهل سن رسن شهوت نفسانی اوزره یورومکه بقینا اقتدارک اولیه سائر اس  
 کبی سن هم امر اولندیگ اوزره زمین شریعتده یوری و عقل و روح قدملرینک  
 شکر نی ایله وحد کدن زیاده تجاوز قیلله کاغدن قناد قو برق دوزمه و طاغدن  
 اوچه زیرا اول سوداده چوقلق باش کتمشدر یعنی ذاتندن پروبالی اولان طیوره  
 تقلید و تشبیه ایدوب کندیکه کاغدن پروبال دوزوب بزیوکسک طاغدن آشفه  
 اوچه که بو اوچق سودا سنده چوق باشلر کتمش و چوق کسه لر تقلید ایله اوچق  
 استد کده ترک سر ایتمشدر پس محقق اولان انبیاء علیهم السلام و اولیای عظامک  
 عقلاری و فهملری قنادلری برسنه و اصلدر انلر هوا ده پرواز ایلمن طیور کییدر  
 اگر بر یوکسک مرتبه دن کندیلرین آسه لر جناحین علم و عمل ایله پرواز ایدوب  
 کندیلرینی هلاک اولمقدن قورنارر و آشفه دوشسه لر هم اول جناحین له هلاک



مرتب شدن خلاص اولوب نجات بولور اما ای نااهل سن انزه تقلید و تشبیه  
 ایتمکله کاغد اوزره باز یلین علمدن و عملدن مجازی و عاریتی جناحین دوزوب  
 بر یوکسک مرتبه دن کند یکی شهوات نفسانی و مقضای جسمانی اسفلنه الفسا  
 اینسک اول عاریتی پرزله پرواز ایتمکله و کند یکی خلاص قیافه قادر اوله میوب لایه  
 اسفل السافلینه دک کیدرسن و کند یکی ضایع و هلاک ایدرسن اولی اولان بودر که  
 همان بیوردقلری اوزره زمین شریعتده یورو بوب بر بسته اولان پروبال عقلیه  
 ایله هوا و هوس جانبته پرواز اینک قصدندن حذر ایلیه سن پس اول صوفینک  
 قصه سی مناسبتیه بوقدر معارفی بیوردقلرند نصکره بنه اول صوفینک حالی بیان  
 اینلکه رجوع ایدوب بیوررلر \* مشوی \* کرچه آن صوفی پر آتش شد زخشم \*  
 لیک او بر عاقبت انداخت چشم) اگر چه اول صوفی خشمندن پر آتش اولدی ولیکن  
 اول چشمی عاقبتنه آندی یعنی اگر چه اول مضروب اولان صوفی رنجورک اکا  
 طبایحه اورمستندن پر خشم اولدی و غضبه کلدی و اول دخی اول رنجوره بر قاچ  
 مشت اورمق استندی ولیکن اول صوفی عاقبتنه نظر ایتدی و اول کارک خاتم  
 و نهایی تفکر قبلی و نهاییت امره ناظر اولدی \* مشوی \* اول صف  
 بر کسی ماند بکام \* کونکیرد دانه بیند بند دام \* حبذا دو چشم پایانبین راد \*  
 که نکه دارند تی را از فساد) صفک اولی کام ایله برکسه اوزره قالور که اول دانه بی  
 طوئیه دامک بدنی کوره یعنی مقام و مرتبه نیک اولی مراد ایله و دولت ایله شول  
 برکسه نیک اوزرینه باقی قالو و دائم اولور که اول کسه بر شینک همان اولنده اولان  
 حظ و لذتی طوئیه بلکه انک نتیجه و عاقبتنه نظر ایلیه دانه دز مراد بونده هر شینک  
 اولنده اولان حظ و لذت و دامدن مراد انک آخرنده اولان قید و محنت اولور پس  
 هر کم صف اولده دانه بی کور میوب دامه نظر قیلسه و بر شینک اولنده اولان حظ  
 و لذته باقیوب آخرنده اولان درد و محنته ناظر اولسه اول کسه اول صفده و آخر  
 صفده مراد ایله اولور و دامه گرفتار اولقدن قورتلوب آسوده قالور حبذا شول  
 عاقل و کامل اولان کسه نیک ایکی پایان کور بجی کوزنه که اول ایکی کوز تی فساددن  
 نگاه طورلر یعنی نه کوزل و محبوب بدر شول عاقل و کامل ایکی کوزلی که پایانبین اوله  
 و هر شینک عاقبت و خاتمسته نظر قیله وانک اول ایکی کوزی بدنی فساد و هلاکدن  
 حفظ و حراست قیله لر و شر و ضرر دن اکا پاسبان اوله لر \* مشوی \* آن ز پایان  
 دید اجد بود کو \* دید دوزخ راهم ایجا موبو \* دید عرش و کرسی و جنات را \*  
 تادریدا و پرده غفلات را) اول پایانبین اولان ایکی کوز حضرت احمد صلی الله  
 علیه و سلمک پایان کور مستندن ایدیکه او احمد علیه السلام دوزخی هم بونده موبو  
 کوردی آن لفظی بیت اولده اولان دو چشم پایانبینه اشارت اولور کو که اول فظندن

مخففدر دید احد لفظنه مضاف اوقتور پایان دید پایتین معناسنه وصف ترکیبی  
 او اوروتقدیری بویله دیمک او اور که جذبا شول راد وجود اولان کسه نیک ایکی پایان  
 کور یجی کوزلینه که اول ایکی بابا نین اولان کوزل اجد علیه السلام حضرتلر نیک  
 پایان دیدندن اولدی و اول حضرتک نتیجه وغایت کور مسندن ظهوره کلدی که  
 اول حضرت علیه الصلوٰه والسلام بو عالمده دوزخ که کفر وانکارک و اعمال  
 سیننه نیک نتیجه و عمره سیدر موبو کوردی و عاقبت کار بودنیاده ایکن نظر ابر کوردی  
 اول حضرت عرشی و کرسی بی و جنتلری بودنیاده ایکن کوردی تا کم اول حضرت  
 علیه السلام غفلتله پرده سنی یرندی و اول پایان ینلک واسطه سیله جماعت مسلمیندن  
 حجاب غفلاتی ازاله ابتدی \* مشوی \* کر همی خواهی سلامت از ضرر \*  
 چشم ز اول بند و پانز انکر \* ناعده مهارا بدینی جمله هست \* هسـتـهـار اـنـکـری  
 محسوس پست \* این بین باریکه هر کش عقل هست \* روز و شب در جست  
 و جوی نیستست ) اگر سن ای مؤمن و عاقل ضرردن همیشه سلامت استرایسک  
 کوزی هر شینک اولندن باغله آخرنه نظر ایله چونکم سن اول بین اولمندن گذر  
 ایدوب آخر بین اوله سن حتی عدملری وار کور رسن هستله محسوس پست نظر  
 ایلرسن یعنی ضرردن سلامت استرایسک کوزی هر شینک آخرنه و خاتمه سننه  
 اقباله بو اعتبار ایله جمله یوقی وفانی اولان شیلری موجود کوره سنکه ( وان کل  
 لما جبع لدینا محضرون ) آیت کریمه سنک موجبجه هر شینی که الان معدوم  
 کور بتور اول الله قتنده موجود و حاضر درر و بو اعتبار ایله هم حالهست اولنله  
 محسوس و آشکارا پست نظر ایلیم سن یعنی بو حالا موجود اولان شیلری آشکارا  
 حسله پست ودنی کوره سن اگر عاقبت بین اولمغه و معدومی موجود کور مکه  
 و هنوز وجوده کلین شئی طالب قیلغه قادر دکل ایسک باری یوقی کور که هر شول  
 کسه نیکه عقلی واردر کیجه و کوندز اول کسه نیستک جست و جوینده در یعنی  
 هر عاقله نظر ایله کور که اول عاقل روز و شب معدوم اولان شینی طالب  
 قیلغه در \* مشوی \* در کدایی طالب جودی که نیست \* درد کانه طالب  
 سودی که نیست \* در مزارع طالب دخلی که نیست \* در مغارس طالب  
 نخلی که نیست \* در مدارس طالب علمی که نیست \* در صوامع طالب حلمی که  
 نیست ) مثلا کدا لقه بر جودک طالپی کیم دکلدر دکانلرده بر سودک  
 طالپی کیم دکلدر یعنی کدا لقه و دیلنجیلکده اولان کسه بهر حال بر جودک  
 طالبی سدر که اول جود عدهده و غیبیده در پس اول کدا لقه اولنله معدوم  
 اولان جودی طالب اولورلر کذلک هر دکانده اوتورانلر البته بر سودک طالبی سدر  
 اول سود عالم غیبیده در حاضر اولمش وانک الله کلمشدر مزرعه لرده هر دخلک

طالب کیم دکلدر و مفرسارده بر نخلک طالب کیم دکلدر یعنی هر نقدر اکبجی واریسه  
 بهر حال مزرعه زده بر دخل و محصولک طالبیدر که اول دخل و محصول عدمه  
 و عالم فیئیده در پس اول اکبجی غائب و معدوم اولان دخلی طالب اولمش اولور  
 و کذلک دیکمه دیکمه چک پرزده خرما اغاجنی استین کسسه طلب ایلر که اول  
 خرما اغاجی هنوز دخی چکر دکن حاصل اولمش و ظهوره کلمش اوله و مدرسه زده  
 بر علمک طالب کیم دکلدر و صومعه زده بر علمک طالب کیم دکلدر که مدرسه زده  
 اولنلر شول بر علمک طالبیدر که هنوز اول علم کنیدی به حاصل اولمش و آتی بلمشدر  
 کذلک صومعه زده اولنلر هم بر علمک و بر صفت حمیده ک طالبیدر که هنوز اول  
 صفت حمیده اول کسه واصل اولمش وانی کنیدیسته خلق و خوی قیلمشدر  
 اما که نیست لفظلری استفهام اولیوب معنی بویله اولسه هم جائزدر هر شول کسه که  
 عقلی وارد کد القده بر جودک طالبیدر که اول جود یوقدر و دکانلرده اوتوران  
 بر سودک طالبیدر که اول سود یوقدر یعنی اگر جود و اگر سود هنوز نلره واصل  
 اولمش غایبده و کذلک زار علمز ارعده بر دخلک طالبیدر که اول دخل یوقدر  
 و مفرسارده بر نخلک طالبی که اول نخل یوقدر مدرسه زده بر علمک طالبی که اول علم  
 یوقدر صومعه زده بر علمک طالبی که اول علم یوقدر یعنی بونلری طالب اولنه  
 مطلو بلری دخی حاضر اولمش و عالم غیبدن ظهوره کلمش دیک اولور بونلری  
 شارح مشوی اولنلر بر آخوجه اوزره تاویل ایلنلر اما نظر اولنسه مناسبدن بعد کتمشدر  
 محله مناسب اولان اصل معنی بودر شمعنی مر حوم بویله دیر صاحب عقل اولان  
 کسه سؤالده بر جود و عطایه طالبدر که اول جود و عطایه بوجهانده یوقدر و جان  
 عالم مر حوم دیر کد القده بر جود و سخایه طالبدر که یوقدر یعنی که فقر و فتناده  
 بر جود و سخایه طالبدر که اول جود و سخادر و کذلک فقر و فتناده بخشایش  
 و احسانلری یوقدر و همی و صوری جود و سخایله تقیدلری یوقدر و قس علی  
 هذا سائر تعبیراتهم \* مشوی \* هستهارا سوی پشت افکنده اند \* نیستهارا  
 طالبند و بنده اند \* زانکه کان و مخزن صنع خدا \* نیست غیر نیستی در انجلا  
 بو عاقلار هستلری پشت جانبنه بر افشدر اکثره سخنده دخی سوی پس واقع اولشدر  
 بو تقدیر اوزره معنی موجود اولنلری آرد جانبنه بر افشدر دیک اولور بونلری نیستلره  
 طالبلر و بنده لدر یعنی بو ذکر اولان کسه لردن هر بریسی کور که موجود اولان  
 شیلری آردلنه براغوب معدوم اولان شیلرک طالبلری اولمشدر زبراکه خدای  
 تعالی صنعک مخزنی و معدنی انجلاده نیستلکدن غیر دکلدر یعنی حق سبحانه  
 و تعالی صنعک مخزنی و معدنی چونکم انجلاده و ظهورده بوقلقدن غیر دکلدر  
 بلکه آنک صنعک کارگاهی یوقلقدن هر نهی کتور رایسه مخزن عدمدن وجوده



و ظهوره کتورر بواجلدن عاقل اولنلر موجود اولنلری قویوب موجود اولمین  
 و ظهوره کلین شینلرک طالبی اولورل \* مثنوی \* پیش ازین رمزی بگفتیم  
 ازین \* این و آنرا تو یکی بین دومین \* گفته شد که هر صناعتگر که دست \* در صناعت  
 جایگاه نیست جست ) بوندن مقدم بوقیلدن بر رمز دیش ایدک بورمزی و اول  
 مقدم دینلن رمزی سن بر کور ایکی کورمه که بونلرک حقیقی و مفهومی بردشته کم  
 مقدا دینلش اولدی که هر صناعتگر که بتدی یعنی هر استاد اهل صنعت که بوهالده  
 ظهور ایتدی صنعتده نیست اولان جایگاهی طلب قیلدی یعنی هر استاد صنعتی  
 ظهوره کتورمکده بوقاق یرنی و محلی طالب اولدی مثلا \* مثنوی \* جست  
 بنام وضعی ناساخته \* کشته و یران سقفا انداخته \* جست سقا کوزه کش آب  
 نیست \* و آن درو کرخانه کش باب نیست \* وقت صید اندر عدم بدجمله شان \*  
 از عدم آنکه کر بز ان جمله شان ) بنا بر ناساخته موضع استدی او یله ناساخته  
 موضع که و یران اولمش سققلری آتیش یعنی کور که معمار بردوزلمش و یران اولمش  
 و سققلری دوشمش موضع استرنا صنعتی او بوقلقده وجوده کتوره و کذلک سقفا هم  
 بر کوزه استر که انده آب اولیه و اول درو کر برخانه استر که آندباب اولیه پس بونلر  
 نظر اولنسه بوقلخی طالب اولور صید وقتینده بونلرک جمله سی عدمده اولدی  
 یعنی برشی و بر مراد صید ایلک وقتده بو استادلر کور که جمله عدمده قالدیلر و طالب  
 عدم اولدی لر اند نصره بونلرک جمله سی عدمدن کر بز ان اولدی لر یعنی هر نسته بی  
 عدمدن شکار قیلورل ایکن مجیدر که اند نصره مینه عدمده بونلرک جمله سی قرار  
 قیلدی لر \* مثنوی \* چون امید لاسست زو پرهیز چیست \* با انیس طبع  
 خود استیز چیست \* چون انیس طبع تو آن نیستی نیست \* از فنا نیست این پرهیز  
 چیست ) چونکم سنک امیدک لادر اول لادن پرهیز نه در یعنی چونکم سنک امیدک  
 و مطمح نظرک عدمدر پس اندن پرهیز واجتباب ایلک نیچوندر عدم خود سنک  
 انیس طبعه کدر کندی انیس طبعه که استیز و عنادندر کرک ایدیکه سن انیکه  
 عناد قیلوب و ضدا اولوب الفت و انسیت قیلدیک چونکم اول بوقاق سنک طبعه که  
 انیس والیفدر پس قادن و بوقدن بو پرهیز ندر سنک انیس طبعک بو بوقلقدر  
 و طبعه تنکه انیس اولان حالت ایله نیحون ضد اولور سن و عناد قیلور سن دیدکاری  
 کلامی تفسیر و توضیح ایلیکه شروع ایدوب یورلر \* مثنوی \* کر انیس  
 لانه ای جان بسر \* در کین لاچرای منظر \* ز آنکه داری جمله دل پرکنده \* شست  
 دل در بحر لافکنده \* پس کر یاز چیست از بحر مراد \* که بشست صد هزاران  
 صید داد ) بزکاسن عدمه و بوقلغه بالطبع انیس والیفسن و عدم دخی سنک  
 طبعه که مونسدر دیدک اگر سن ای جان سرله و طبعه لایه و عدم وقتایه انیس دکل

ایسک پس سن لاوعدم کینده نیچون منتظر سن خود یوقلق بو صوسنده اوتوروب  
 عالم غیبدن کلجکه منتظر اولوب امید طوترسن زیر اهر نه بی که طوترسن اندن  
 کوکلی قوپر مش وقالدر مشن کوکل شستنی بحر لایه وعدم در یاسنه بر اقسشن  
 یعنی هرینه مالک اولد کسه اکا قلبک میل ومحببتدن قالقوب هنوز دخی ظهوره کلین  
 مراده سنک قلبک میلی وتعلقی آرتقدر بو اعتبار الیه سن موجود اولاندن کوکلی  
 قوپر مش ومعدوم وغائب اولنی آلفه وصیدایلمکه کوکل قویوب منتظر اولمشن  
 چونکم قضیه بویله در پس بحر مراددن قاچق ندر که اول بحر مراد سنک شسته که  
 صد هزاران صیدو یردی بحر مراددن مراد بحر لادر یعنی یوقلق در یاسه یدر  
 وخلاصه کلام یوق بحر یکه نفس الامر ده نظر اولسه مراد در یاسیدر که بوقدر  
 آرزو مراد اول یوقلق جانندن طبعه وروحه کلوب واصل اولمده در چونکم  
 شان بویله در پس شول مراد ومقصود بحری اولان عدمدن فرارایلمک نیچوندر که  
 اول بحر عدم سنک قلبک شسته صوری ومعنوی بوقدر صیدوش کارل و یردی  
 وسکا بوقدر مراد لری ومقصود لری ابر کوردی عدمدن مراد بونده عدم اضافیدر  
 یعنی عالم باطن وعالم لامکان وعالم غیبدر که عین وجوددر مطلق عدمکه بوققدر  
 اول مراد دکلدر که مطلق عدم عدمدر وممتدر بو مجازی اولان وجوده وعالم  
 ظاهره کوره اول وجود حقیقی وعالم باطنی اولد بیغی اضافه اعدام نمیراوتور  
 والا اگر حقیقت کاره ونفس الامر نظر اولسه بو عالم ظاهر من وجه عدم واول  
 عالم باطن عین وجوددر و بو مجاز اول حقیقتدر و مرک بو وجود مجازی و برک اول  
 وجود حقیقتدر لاید بو وجود صوری ومجازینک فناسی اول وجود حقیقتک  
 وصولنه ولقباسنه سبب اولور \* مشوی \* ازچه نام برکرا کردی تومرک  
 \* جادوی بین که نمودت مرک برک \* هر دو چشمت بست سحر صنعتش \* تا که جازا در چه  
 آمد رغبتش ( برک نامی سن نیچون مرک ایلرسن جادو لکی کور که سکاری مرک  
 کوستردی سنک هر ایکی کوز یکی انک صنعتک سحری باغلدی تا کم اول جانک  
 ایسه چاه رغبتی کلدی یعنی موت وفنا که حقیقتده قوت وقوت روحدر شوا اعتبار  
 ایله که روح کندهی اصلانی بولور وآلام شداید دنیو به دن ومخت ومشت طبعه بدن  
 آزاد اولور بو اعتبارله مؤمنه تحفه اولور وحق تعالینک لغاسنه وسیله اولور پس  
 سن بوقدر خصائل وفضائلی جامع اولان برک نامی نیچون مرک قویوب اندن  
 بومر تبه نفرت ایلرسن حق تعالینک مکرئی کور که سکافی الحقیقه برک اولنی مرک  
 کوستردی وشیطان ونفس وهوای طبیعت هم اول مکره تقویت ایدوب موتی  
 تحفه ایکن مکره ومنفور کوستر مکه سبب اولدیلر اول صانعک صنعتک مکرئی  
 سنک ظاهر وباطنک کوزلرنی باغلدی تا کم جانک میلی ورغبتی چاه دنیا به کلدی بوزندان

طبیعت اول سنک جانک میل و رغبت قیلدی اکر صنع الهی و مکر ربانی سنک ظاهر و باطنک کوزلنی باغلیدی و موتی سنک طبعکه مکروه و منور ایلیدی سنک جانک بوچا، دنیا به میل و رغبت قیلر مبدی و بوزند ان طبیعت تعلق ایلمیدی بو مقرر ایدیکه سنک جانک بوچا، دنیا به اصلا میل و رغبت قیلیدی \* مثنوی \*

در خیال اوز مکر کردگار \* جله صحرا فوق چه زهرست و مار \* لاجرم چه را پناهی ساخت \* تا که مرگ اورا بچاه انداخت \* آنچه کفتم از غلطهات ای عزیز \* هم برین بشنودم عطار نیز ( اول جانک خیالنده مکر کردگار دن فوق چاه واقع اولان صحرانک جله سی زهر در و مار در لاجرم چاهی اول چاه بر پناه دوزمش در تا که مرگ اول جانی چاهه آتمش در اول نسنه بی که ای عزیز سنک غلط لر کدن دیدم هم شیخ عطار قدس سره العزیز حضرت تلیک نفس شر بقی دخی بوئک اوزرینه ایش ت یعنی اول سنک جانکک خیالنده و طنزده حق تعالی نک مکرندن اولان اولدر که بو طبیعت قیوسنک فوقنده اولان عالم ارواح صحرا سنک جله سی و دشت آخرتک جویسی زهر و قهر و مار و کژدمله پراوله و بوچا، طبیعتدن چیقوب صحرای عالم ارواحه و اصل اولد قده آتی اول زهر لر و مار لر آزرده قیله لاجرم خیالنده بویله اول عالمه سوء ظن اولدیغی سبیدن بوچا، طبیعتی کند و سنه بر ملجا و ماوی دوزمش در تا که مرگی زشت و قبیح کوروب مرگ آتی چاه طبیعتده آتمش در انکچون اول چا، طبیعتی کند یسنه مفر و مسکن ایتمش در چاهده ایکن خبری بوقی کند یسنی چاهده صانور و الحاصل اول نسنه که سنک غلط لر کدن بزیدیک ای عزیز هم بو سنک غلط کور مکلک اوزره و بزم سنک غلط کور مکلک کندن غلط ایلدیککی سویلدیکیمز کلام اوزره شیخ عطار حضرت تلیک بیورد قلمی کلامی دخی استماع ایله که فریدالدین عطار حضرت قلمی بو حکایتی بر آخر اوزره نظمه کتورمش لر در بونده دخی مؤید علی هذا المعنی مثنوی بخرنده نظمه کتور لیدی

\* قصه سلطان محمود و غلام هندو \*

\* مثنوی \* رحمة الله علیه گفته است \* ذکر شه محمود غازی سفته است \* کز غزای هند پیش آن همام \* در غنیمت او فتادش یک غلام \* پس خلیفه ش کرد و بر تختش نشاند \* بر سپه بگزیدش و فرزند خواند \* طول و عرض و وصف قصه توتو \* در کلام آن بزرگ دین بجز ( شیخ عطار علیه رحمة الغفار حضرت قلمی کتابلردن مصیبت نامه نام کتابده دیمش در غزای اولان شاه محمود ک در ذکرنی دلمش در یعنی انک حکایه سنی کند و کتابلردن اول کتابده اوتوزنجی مقصده نک آخرنده بویله ذکر قیلمش در که هند غزاسنده اول همامک او کینه غنیمندن بر غلام دوشدی هند اقلیمه



ملوك اسلاميه دن ابتدا غزا ايلين شاه محمود حضرت تاري اولمشدر چونكم ديار  
هنده غزا ايلدي غنيمته ائك حضورنه ير غلام هندي واقع اولدي پس اول شاه  
همام اول غلامي كتوروب كندى ديارنده خليفه ايلدي و تخت اوزره آنى نصب  
قيلدي سپاه اوزره آنى كزیده ايلدي و اكا فرزند او قودى يعنى اوغل ديدى  
بوقصه نك و صفنى و طول و عرضنى قات قات اول دين او اوسنك كلامندن استه  
وانك كلامنده بوقصه بالتمم تحقيق و تفصيل اولمشدر \* مشوى \* حاصل  
آن كودك برين تخت نظار \* شسته پهلاوى قباد شهر يار \* كره كردى اشك مى  
راندى بسوز \* گفت شه اورا كه اى پير و زروز \* از چه كرى دولت شدنا كوار \*  
فوق املاي قرين شهر يار \* تو برين تخت ووزيران و سپاه \* پيش تخت صف  
زده چون نجم و ماه ) حاصل كلام و قصه اول كودك هند بو تخت لطيف اوزره  
شهر يار اولان قبادك پهلو سنده او تورمش قباد عجم شاهلرندن بر شاهك اسميدر  
ليكن بونده مطلق شاه ديمك معناسى مراد اولور نضار نضار دندر نونك ضفى  
و قحيله او قنقى دخی جائزدر نضارت طراوت و بهجت و لطافت معنالينه استعمال  
اولنور و التونلى معناسه هم استعاره قيلنور بونده التونلى ديمكده جائزدر و لطيف  
واحسن ديمك هم جائزدر يعنى حاصل كلام اولدر كه اول غلام اول شهر يار  
اولان قبادك قنده اول تخت زرین اوزره او تورمش كره ايلردى و حرارتله  
وسوز ايله كوزلندن اشك چشمى سوردى و كوز باشلرین آقيدوب آه ايلردى  
پادشاه اول غلامه ديدى اى پير و زروز پير و زروز كوئى ظفر او و طالعى سعادتلو  
معناسه در زيرا گاه اولور كه روزى طالع معناسه هم استعمال ايدرل يعنى پادشاه  
اول غلامه ديدى اى طالعى سعادتلو غلام ندن آغلرسن دولت سكانا كوارى  
اولدى املاك فوقنده سن قرين شهر يارسن تا كوار سكه چى و هضم اولمچى  
معناسه در املاك ملكك جميدر اكا متصل اولان يا خطاب اچوندر يعنى اى غلام  
نه سيدن آغلرسن بويله دولت سكا سكه دى و هضم اولمى سن ملكك فوقنده  
شهر يارك قرين و مصاحبسن سن بو تخت زرین اوزره ووزيرلر و سپاه سنك  
تختك او كنده نجم و ماه كى صف او رملردر و سكا قرشو بو قدر خدم و خشم  
ال قوشوب دورمشلردر پس بويله عزت و دولتده ايكن آغلغه سبب دندر ديدى  
\* مشوى \* گفت كودك كره ام زانست زار \* كه مر ا مادر در آن شهر  
و ديار \* از قوم تهديد كردى هر زمان \* بيمت در دست محمودارسلان \* پس  
پدر مى مادرم رادر جواب \* جنك كردى كين چه خشمست و عذاب \* مى نيابى  
هيج نفرين دكر \* ز بچنين نفرين مهلاك سهلتر \* سخت بى رحى عجب سنكين  
دلى \* كه بصدمشش پير اورا قاتلى ) چونكم اول كودك سعادت قرين شاه كزى ندن

بو کلامی اشتدی اکا جواب و بروب ابتدی ای شاه قباد بنم زارلقله کر به یادم وفر  
اندن اوتیریدر که بنی مادرم اول شهرده و اول دیارده یعنی هند دیارنده ساکن ایکن  
هر زمان سندن بکاتهدید ایلردی و سنی محمود ارسلانک اللهه کوره بم دیوسو کوب  
سویلردی یعنی هر زمانکه مادرم بکافاقوب غضب ایلسیدی سنکله بنی قورقوردی  
و بکابدعا ایلسه سنی ارسلان کبی اولان شاه محمودک پنجه سنده کوره بم دیو بدعا  
قیلوردی پس پدرم مادرمه جواب و بر مکده جنک ایلردی بویله دیوای زن بونه  
خشم ونه عذابدر یعنی چونکم بنم مادرم بکابو کونه سو کوب نفرین ایلسیدی  
پس بنم بابام آتی اشته کده اول مادرمه بویله جواب و بروب دیردی و جنک  
ایلردی که ای خاتون کنیدی جگر کوشک اولان اوغلو که بونه خشم ونه عذابدر که  
بومرتبه سن اکانفرین و بدعا ایلسه سن هیچ بوندن غیری نفرین بوله مز میسن  
بونک کبی مهلاک اولان نفریندن سهلت یعنی ای مرحتسنز بونک کبی برمهلاک  
سو کشدن و نفرین ایلشدن سهلت بر غیری نفرین ایلک بوله مز میسن که حتی  
اوغلو که انکله سو که سن و بویله دیکر ن غیری نفرین ایلسه سن ای عورت قتی  
بی رحمن و عجب طاش کولک اوسن که بوز شمشیر ایله سن اول فرزندکی قاتلسن که  
اوغلو که سنی شاه محمود اللهه کوره بم دیمک بوز شمشیر ایله آتی قتل ایلک کیدردیدی

✽ مشوی ✽ من ز کفت هر دو حیران کشتی ✽ در دل افنادی مرا ایم و غمی ✽  
تا چه دوزخ خوست محمودای عجب ✽ که مثل کشتست درویل و کرب ✽ من همی

لرزیدی از بیم تو ✽ غافل از اکرام و از تعظیم تو ✽ مادرم کونا بینداین زمان ✽  
مر مرا بر نخت ای شاه جهان) بن ایسم هر ایکسنگ سوزندن حیران اولوردم و پدر  
و مادرمک بو کونه تهدید و تخویفندن سندن نفرت قیلوردم بنم کویله برغم  
و قورقو دوشردی بویله دیو که تالی عجب سلطان محمود نه دوزخ خودر زشت  
رویدر که اول ویله و کربده مثل اولشدر یعنی کر بتلرده و بلا و محتالرده اول  
سلطان محمود بو کونه مثل قیلشدر هر بار که پدرم سنک مذمتکه متعلق اولان  
اول سوزری کوش ایلسیم بن سنک خوفکدن دتر و مضطرب اولوردم سنک  
اگر امکدن و تعظیمکدن غافل ایدم سنک بو کونه اکرام و تعظیمکی بیلبیکمندن جاهل  
ایدم بوزمانده بنم مادرم قتی تابنی ای شاه جهان بو نخت زرین اوزره کوره و بنم  
بو واصل اولدیم د ولته و سعادتیه نظر ایر کوره پس اولزدن اول اولکی و فقر  
حقیقی مرتبه سن بولمغی سلطان محمود کبی بیل حد ذاتنده کمال فقر و فناء عظیم  
سلطنتدر اما طبیعت اندن عقلی قورقورتنه کم بومعنايه اشارت ایلوب بو قصه دن

حصه نه اولدیفنی بیان بیورزل ✽ مشوی ✽ قرآن محمودت ای بی سعادت ✽  
طبع از و دایم همی ترسانند ✽ کر بدانی رحم این محمودراد ✽ خوش بکوی

عاقبت محمود یاد \* فقر آن محمودت ای بیم دل \* کم شنوزان مادر طبع مصل  
 ای سعتمز فقر اول سنک محمود کدر طبع اندن سنی همیشه قور قودر فقر دن مراد  
 بونده ملک کور مکدن کندوبی بری قیاق واولز دن اول اولمک و فسا اندر فسا  
 اولمقدر یعنی ای وسعتمز وغنا سمر اولان کسه فقر حقیقی که بخود وبی وجود  
 اولمق وافنای وجود مجازی قیلقدر اول سنک محمود کدر ولیکن مادر طبعک اول  
 فقر معنوی دن سنی همیشه قور قودر وصتین بی وجود اولغه قریب اولمه که انک  
 پنجه سنده محمود فانی اولور سن دیو تخویف ابلر اما بو کریم وجود اولان فقر محمودی  
 یلیدک وانک عظم شائنه عالم اولیدک خوش دیرک عاقبت فقر محمود اولسون وجاتم  
 بو فقر محمود همیشه مقارنت و مصاحبت قیاسون ای قوررق کوکالو فقر معنوی  
 اول سنک سلطان محمود کدر که اول سنی عالیقدر و صاحب صدر قیادی اول مصل  
 اولان طبعک مادر ندن اول محمود اولان فقرک مذمت و قدحنی اشته وانک تخویف  
 و تهدیدنه قواق طوتوب اول فقر محمودی مذموم و معیوب زعم اتمه که سلطنت  
 ابدیه انک مقارنتله بوانور ودوات سرمدیه اکا واصل اولمقله اله کاور چونکم اکا  
 واصل اوله سن طبیعت مادر بنک سنی اندن قور قوتعی بجز کذب صریح اولدیغنی  
 مشاهده قیلور سن \* مشوی \* چون شکار فقر کردی تو یقین \* همچو کودک  
 اشک باری بوم دین ) چونکم سن فقری شکار ایلده سن یقین بودر که کودک هندی  
 کبی بوم دینده کوز یاشی یاغدر سن بووجه اوزره کردی کاف عربی ابله اوفنور  
 اما کاف فارسی ابله اوفنوب شوی معناسنه اوماق دخی جائزدر بو تقدیر اوزره معنی  
 چونکم سن فقره شکار اوله سن یقین بودر که قیاسات کونده اول کودک کبی کمال  
 سرور کدن کوز یاشی یاغدر بر سن و اول فقر معنوی تک سکاو یردیکی عزت و شرفی  
 اول کون مشاهده قیلد فده مادر طبعک انک حقیقده اولان کذب و افترا سنی یلور سن  
 \* مشوی \* کرچه اندر پرورش تن مادرست \* ایک از صد دشت دشت دشت \*  
 تن چوشد بیمار دار وجوت کرد \* ورقوی شد مر ترا طغوت کرد ) اگرچه پرورش  
 ایچره تن مادر در ولیکن بوز دشتدن دشتن تر در تن چونکم بیمار اولدی سنی دارو  
 جو ایلدی و اگر قوی اولدی ایسه تحقیقا سنی طغوت ایلدی طغوت اگرچه صمه  
 وهوایه و شیطان دینور اما بونده یا شیطان دیک معناسنه اولور و یا خود مبالغه ابله  
 طغیان ایدیجی معناسنه اولور یعنی اگرچه بو سنک تک روحکه پرورش قطفده  
 واکا مر بی اولمقله مادر کبی مشفقدر ولیکن بوز دشتدن زیاده سکا دشتدر ز برا  
 سنی دولت ابدیه و سعادت سرمدیه دن منع ایلر و فقر معنوی دن سنی قور قودر  
 الحاصل کانه سقامت یاردر و نه صحت و نه نعمت یاردر ز برا کر آئی ریاضته برافسک  
 خسته و بیمار اولسه سنی علاج و دوا استیجی ایلر و اگر نعمت و راحتسه مشغول



ایلسک قوی اولدوقده و قدرت بولدوقده سنی شیطان ایلم تا کم عاصی اولوب طغیان  
 قیور سن و مترد و سرکش اولورسن \* مشوی \* چون زره دان این تن  
 بر حریف را \* فی شتا را شاید ونه صیف را ) بو بر حریف اولان تنی زره کبی بیل  
 نه شتابه لایق اولور ونه صیفه یعنی بو بر ظلم و پرستم اولان بدنی فی المثل بر حریفه  
 آت ایچون دوزلمس زره کبی بیل که زره می قیشن کیسک برودنی دفع ایلم و یازن  
 کیسک حرارتی هم دفع ایلم پس زره نه صیفه ونه شتابه برامدیغی کبی بوتن بر حریف  
 دخی نه بیمار افه برار ونه صحت برار اگر صحت ونعمت غالب اولسه سکا بر یوزدن ضرر  
 و برر و اگر محنت و سقامت غالب اولسه هم بر جاتیدن دخی سکا الم واضطراب  
 ایر کورر همان بونی شیطانله وهوایله محاربه ایلمکدن اوتری مکر بر آت انخاذا  
 ایدوب بلا و جفا به صبر و تحمل ایلمکده اوله سن \* مشوی \* یار بدنی کوست  
 بهر صبر را \* که کساید صبر کردن صدر را ) یار بد صبردن اوتری نیکودر زیر  
 صبر ایتمک صدری آچر یعنی بوتن که یار بد مثابه سنده در انک مرادنی ویر مکده  
 وانک هو اسنه او یقده صبر ایتمک اولیدر زیر انفسه مخالفت قیلقده صبر ایتمک  
 قایی کساده قیلر و صدره انشراح و سلامت و برر انکچون الصبر مفتاح الفرج  
 بیورلمشدر \* مشوی \* صبرمه باشم منور داردش \* صبر کل باخار اذفر داردش \*  
 صبر شیر اندر میان فرث و خون \* کرد اورا ناعش ابن ابون \* صبر جمله انبیا  
 بامنکران \* کردشان خاص حق و صاحب قران ) ماعک ظلمت شبه صبر ایلمی  
 آنی منور طور پس هر کم ظلمت شب محنته و تاریک مشقت و ریاضتیه صبر  
 و تحمل ایلمه انک روحی ماه کبی انور اولور کلک جفای خاره صبر ایلمی آنی اذفر  
 طور اذفر زیاده قوقلو دیمکدر پس برکسه دخی خاره ثابته سنده اولان جفا و آزاره  
 صبر و تحمل قیلسه اول کسسته کل کبی زیاده خوش بوی اولور و صبر آنی تازه  
 خوی و لطیف روی قیلور سودک فرثه خون بیننده صبر ایلمی آنی ابن ابونک  
 ناعشی ایلمی ابن ابون شول دوه کوچکنه دیرلر که ایکی یاشنی تمام ایدوب او چچی  
 یاشنه کیره ناعش رافع مناسنه در فرث بغرسق ایچره اولان نجاخته دیرلر و مصرع  
 اول سوره نکلده اولان بو آیت کریمه به اشارت اولور ( قال الله تعالی وان لکم  
 فی الانعام لعیبه نسقیکم معافی بطونه من بین فرث و دم لبناخالصا ساغالا لساریین )  
 بو آیت کریمه نك نفسی و لبیک فرث و دم میاننده ظهوره کلمتیک تحقیقی جلد  
 ناینک اولنده واقع اولان بیتلرک شرحنده مرور ایلمشدر انده طلب اولنه و بونده  
 معنی شیرک نجاخته فان مایبنده نیچه زمان صبر قیلمی و بو ایکی ستمک جفا و اذاسنه  
 تحمل ایلمی اتی ابن ابونی رفع ایدیچی ایلمی بلکه هر طفلک جسدنی قائم قیلیمی  
 و مشی و حرکته قوت بولیچی ایلمی جمله انبیا علیهم السلامک منکر لره صبر ایلمی

یعنی انبیای عظامک جمله سی منکر لک طعن وانکار بنه و جفا و آزار لینه صبر ایلمری  
 انلری خاص حق و صاحب قران ایلمدی یعنی بونلرک جفا و آزار لینه صبر و تحمل  
 ایلمری خاص حق اولملرینه سبب و علامت اولدی بوجهانده انلری اول صبر صاحب  
 قران وزیده اکوان ایلمدی \* مثنوی \* هر کر اینی یکی جامه درست \* دانکه  
 او از ابکسب و صبر چست \* هر کر ایددی برهنه و بی نوا \* هست رنی صبری  
 او آن کوا \* هر که مستوحش بود بر غصه جان \* کرده باشدم یادغای اقران (مثلا  
 هر کیمک ایچون بر درست جامه کوره سن بیل که اول کسه اول جامه بی کسبله  
 و بر کاره صبر ایتمکله استدی یعنی هر کیمک که لباسنی درست و نو و پاکیزه کوره سن  
 یونی تحقیق بلکه اول کسه آنی بهر حال یا کسبله و یا تک حصواته سبب اولان  
 کاره صبر ایتمکله آنی اله کتوردی و هر کیمک برهنه و بی نوا کوره سن و لباسدن  
 عاری و قدرندن و رزقندن بری کوره سن اول کسه تک عربان اولمی و محتاج فالسی  
 انک کسب و کاره صبر ایلمد بکنه شاهد اولور و انک صبر سزافنه اول اثر  
 دلالت قیابور هر شول کسه که بر غصه جان مستوحش اوله بیل که بردغایه اقران  
 ایلمش و یا خود دغافله او اقران ایلمش اولور دغایه لیه دیرلر اکامصل اولان  
 یا اگر وحدت ایچون اولور سه بردغایه دیمک اولور نسبت ایچون اولوب بردغایه  
 منسوب حیله کارایله اقران ایلمشدر دیمک دخی جائزدر و مصدریه اولوب دغافله  
 اقران ایلمشدر دیمک دخی جائزدر مستوحش بونده حانک قحیحله اسم مفعول  
 صیغه سی اوزره او قنق محله مناسبدر یعنی هر شول کسه که اندن وحشت اولمش  
 و نفرت قیلنش جانی بر غصه بر کسه اوله اول کسه بیل که بردغایله اقران ایلمشدر  
 اگر بر کونه حیله و خدعه ایله اقران ایلمیدی عاقل اولنلر اندن نیچون استیجاش  
 ایدر لردی و اول نیچون مستوحش اولوب منفور اولوردی \* مثنوی \* صبر  
 اگر کردی زالف بی وفا \* از فراق او نخوردی این قفا \* خوی باحق ساختی چون  
 انکین \* بالین که لا احب الا فلین ) اگر اول جانی بر غصه اولان کسه بی وفایک  
 الفتندن صبر ایلمیدی انک فراقندن بو قفای بی عزدی خوی حضرت حقله دوزردی  
 انکین ابن ابله خوی دوزدیک کی بویله دیو که بن آقل اولنلری سو مزیم بووجه  
 اوزره کریده و نخور دیده و ساختیده اولان یار حکایت ایچون اولور و کردی  
 و خوردی و ساختیک فاعلاری بیت اولده واقع اولان بر غصه جان اولور و توضیح  
 معنی اول جانی بر غصه اولان مستوحش و قرین دغا اگر و فاسر اولان یارک  
 و کار و کردارک الفتندن و مقارنندن صبر ایلمیدی انک آیر یلغندن وجه الفتندن  
 بو طبایحه بی عزمی جانم نه عجب بر غصه و پرغم اولدی دیمزدی بلکه عسل ابن ایله  
 خوی دوزوب آکشد یعنی کی اول دخی حضرت حقله خوی دوزیدی و زائل

و بی وفا اولان شیئری بن سومزم دیوب غیر بی ترک ایلیدی اما کردی و خوردی  
 و سا ختیده یار خطاب ایچون اولق هم وجه در که ایکی بیتدن صکره واقع اولان  
 او چنجی بیت هم بومعنایه دلالت قیاور وهم یارک خطاب ایچون اولمسنه قرینه  
 اولور و یار خطاب ایچون اولدیغی اوزره معنی ای بی وفا اولان دنیا به و بی نبات  
 اولان اشیایه مائل اولان والفت و محبت قیلان کسه اگر سن بی وفا اولان شیئک  
 الفتدن صبر ایدیک انک فرافتدن وجدالفتدن بو طبا نجه بی عزتک انکی بن ابن ایله  
 خوی دوزدیک کی حضرت حقله خوی دوزردک و غیر شیئر حفته بن آفل  
 اولناری سومزم دوردک تنه کم حضرت ابراهیم (لاحب الآقلین) دیدی  
 و بو آیتک تفسیری بر قاج مجلده مرور ایلدی جمله دن جلد اولده او ایله قریب  
 وزیر حکابه سنده مرور ایلدی انده طلب اولنه \* منوی \* لاجرم تنها نامندی  
 همچنان \* کاشی مانده براه از کاروان \* چون ز بی صبری قرین غیر شد \*  
 در فراقش برغم و بی خیر شد ( لاجرم بر غصه جان تنها قالمیدی انجلین که بولده  
 کارواندن بر آتش قالمش چونکم صبر سر لقتدن غیره قرین اولدی انک فرافتده برغم  
 و بی خیر اولدی اگر نماندیده اولان با خطاب ایچون اولور سه بو بیتده واقع اولان  
 شد افظ لر نه هم یاه خطاب مقدر اولوب غیر شدی و بی خیر شدی تقدیرنده اولور  
 بو تقدیر اوزره معنی ای مائل دنیا و مافیها لاجرم تنها قالمیدی انجلین که کارواندن  
 بر آتش قالمش اولدی چونکم صبر سر لقتدن قرین غیر اولدک و بی وفا اولان شیئ  
 مصاحبت و مقارنت قیلدک انک فرافتدن برغم و بی خیر اولدک و بو اجلسدن غم  
 و غصه ایله طولدک \* منوی \* صحبت چون هست زرده دهی \* پیش  
 خان چون امانت می نهی ) ای مؤمن عاقل سنک صحبتک چونکم زرده دهی  
 کبیرد خایتک اوکنده آنی نیچون امانت قورسن زرده دهی زرخالص دیکدر  
 و خایندن مراد بونده تن شهوانی و اهل دنیا و اهل هوا اولور یعنی ای عاقل اولان  
 کسه سنک مصاحبتک و مقارنتک چونکم معنیده زرخالص کی عزیز و شرفدر  
 آنی خان اولان تن شهوانی اوکنده و دولت دنیوی و هوای نفسانی و اهل دنیا  
 و اهل هوا و احزاب شیاطین اولان خایترو بیوفالر قتلزنده نیچون امانت قورسن  
 بو صحبتک قدرنی بونلر نه بیاورلر و بونلر بو امانتی نیجه صیانت قیلورلر بلکه  
 اضاعت قلیق مقررر \* منوی \* خوی باوکن کاماتهای تو \* اینم آید  
 از افول و از عتو \* خوی باوکن که خورا آفرید \* خو بهای انبیارا پرورید )  
 خوبی انکله ایله که سنک اما نترک افولدن و عتودن اینم کله افول غروب و زوال  
 معناسنه اولور عتو تجاوز ایلکه دینور بونده خیانت معناسی مراد اولور یعنی  
 خوبی و الفتی اول حافظ و ناصر اولان خدای تعالی ایله ایله که سنک اگر صحبت



واگر صحبت و اگر جاک و اگر ایمانک امانتری ایمن کله غروب و زوالدن و خائنیک  
 خیانتدن خوبی و انستی اول امین و حفیظ اولان حضرت خدا ایله ایله که خوبلری  
 خلق ایلدی انبیای عظامک خوبلرنی بسا دی یعنی الفت و انستی اول خوبلری  
 خلق ایلمن خالق ایله ایله که انبیای عظامک اخلاقنی تربیه ایدوب کاله ایر کوردی  
 و هر برنی کندی اخلاقه متخلق اولق مرتبه سنه و اصل ایلدی حتی بوجله دن  
 کندی حبیبی خلق عظیم صاحبی ایلوب (وانک لعلی خلق عظیم) دیمکله اول  
 حضرت خطاب ایدوب و اول حضرت علیه السلام دخی ریسنک کندوبه اولان  
 تا دینی مشاهده ایدوب (ادبنی ربی فاحسن ادبی) یوردی \* مثنوی \*

یره بدهی ربه بازت دهد \* پرورنده هر صفت خود رب بود \* بره پیش کرک  
 امانت می نهی \* کرک و یوسف را مفرما هم رهی \* کرک اگر بانو نماید و بهی \*

هین مکن باور که ناید زو بهی) اگر سن اول کریم و غنی اولان خدایه بره  
 و برسک اول سکا کبر و سوری و بر هر صفیک پرورنده سی خود رب اولور بهی  
 سن هر نه شبی که حق تعالی حضرت تیرینک یونده بذل قیله سن اول ساکنان مقابله سنده  
 اضعاف مضاعف اجرز و بر هر صفتی بسلیجی و هر حالتی و خصالتی کاله  
 ایر کور بیجی رب العالمین اولان پادشاهدر که هر شبی آنا فانا تر به ایله کاله  
 ایر کور بچیدر اما سن ایسک اول امین و حفیظ اولان خدایه اگر صحبتی و اگر الفت  
 و انستی امانت قوم یوب قوزوبی قورد اوکنده امانت قورسک که انسانک  
 صحبتی و صحبتی و سار صفت و خصالتی فی المثل قوزی کبیر و نفس و شیطان  
 و اصحاب نفس و احزاب شیطان فی المثل ذیاب کبیر سن کتور رسن قوزی کبی  
 اولان صحبتی و الفت و انستی امانت قوم یوب شریف و لطیف اولان حالت  
 و خصالتی بونلرک اوکنده امانت قور سن صقین صقین زنهار قورده و یوسفه  
 همرا هلاک یورمه زیر قورد یوسفه همرا اولیوب اکا ضرر و زیان ایرشدر پس  
 هر نه حالت شریفه بی که کرک طبیعت اولان کسه لک قنده امانت قوبه سن یوسف  
 علیه السلام ایله قوردی همرا قیلق کبی و خان و حسود اولنلرک قنده بر شریف  
 شبی و دیعت قومق کبی اولور پس ضرر و زیاندن امین اولنر کرک طبیعت  
 اولان کسه سکار و باهلق کوستره آکا، اول اعتماد ایلکه اندن بهلاک کلز یعنی  
 برکنه نیک خوبی و درونی قورد کبی اوله و بحسب الصورة سکا دل کولمک و جابلوسی  
 قتلق اظهار قیله اکا اعتماد و تصدیق ایله که درونی قورد کبی اولان و اخلاق  
 حیوانیه ایله طولن نفس اماره صاحبندن ایولک و خیر قیللق کلز بلکه انک  
 تمامی سکا بهر حال بر ضرر و زیان ایرشدر مکن اوتوری اولور \* مثنوی \*

جاهل اربانو نماید هدی \* عاقبت زحمت زنا از جاهلی \* اودا و آت دارد و خشتی بود \*

فعل هر دو بیگمان پیدا شود) اگر جاهل سکا هم دلك كوستره عاقبت جاهلا كنندن  
سكازخم اورر يعنى اگر دين و طريقته جاهل و حقيقت انساينه دن غافل بر كسه  
اى عاقل سنكله همدلك قيلسه و بر زمان سكا موافقت و موافقت كوستره  
عاقبت جاهلا كنندن سكا بر زخم اورر و بتزلزل كنندن سنك وجود كه لا بد برالم ابر كورر  
اول جاهل فى المثل ايبى آلت طوتر معنيه اول خشتادر هرايى آلتك فعلى كانسز  
پيدا او اور ختى اول كسه يه ديرل كه انك ار كى ذكرى و عورت كى فرجى اوله  
اود و آلت ديد كلرى آلتلردن مراد بونلر اولور و هر ايكس سنك فعلى بيگمان پيدا  
اولور ديد كلرى اول در كه انك ذكرى بر عورت اقتضا ايلر و فرجى برار اشتها ايلر  
اگر ايبى آلتك بيله اشتها سى برابر اولور سه فقها اكا خشاء مشكل ديرل كه اكا هم  
اره و ارمق لازم وهم بر عورت آلتى لازم اولور پس جاهل خشاء مشكل كيه بدر  
مشوى \* او ذكررا از زنان پنهان كند \* تا كه خود را خواهر ايشان كند \*

شله از مردان بكف پنهان كند \* تا كه خود را جنس آن مردان كند) اول ختى  
مثلا زنلرله خلط ايلسه انلردن ذكرنى پنهان ايلر تا كم كنديسى اول زنلره قز قد اش  
ايله و آنى كندى جنسلردن صانهل و اگر ارزله صحبت قيلسه فرجنى ايله پنهان  
ايلر تا كم كنديسى اول مردك جنسى ايله فقها بيله ديمشلردر كه اگر برخشانك  
فرجنگ اشتها سى ذكر ينك اشتها سى اوزره غالب اولور سه آنى اره و برمك لازم  
اولور و اول اتنى حكمنده اولوب ميرانده دخى اننى حكمنده اولور و اگر ختى  
اولان كسه نك ذكر ينك اشتها سى فرجنگ اشتها سى اوزره غالب اولور سه اول ختى  
ار حكمنده اولور و اكا عورت البو برمك لايق اولور و ميرانده دخى ار حكمنده  
اولور اما خشاء مشكل كه انك ايبى آلتك دخى اشتها سى برابر اولسه اكثر فقها  
بونده عاجز قالمشلردر با خصوصكه حين ميرانده انوئيتى غالب و فرجنگ شهوتى  
زايد اولان بنم ذكورتيم غالبدر و ذكر ينك حظى فرجنگ حظنندن زايددر  
دبوعوى قيلسه بونى تمير خيلى مشكلدر ديمشلر اما حضرت على كرم الله وجهه نك  
خلافتلرى زماننده بومسئله دخى حل اولمش تنه كم حسين رازى (بالله التاس  
اتقوار بكم الذى خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها) آيتنك تفسيرنده  
بو حكايتى ايراد ايلوب دير حضرت على رضى الله عنه و كرم الله وجهه نك عصر  
شريفنده بر جلك برقاج قزلى و ارايدى انلرك بريسى ختى ايدى پدر ينك  
وفاتندن اول ختى قز قزندا شلر بيله يك رنگ كچنوب رجوليتى طرفنى مغلوب عدا ايلوب  
انوئيتى عدا ايلوب روز و شب انلرايله و سائر نسوانله خلطه قيلور و صحبت قيلوردى  
چونكم پدرى وفات ايلدى (وللذكر مثل حظ الانثيين) آيتنك مفهومى يلد بكنندن  
ميرانى سائر قز قزندا شلردن آرتق يكه رغبت قيلد بكنندن بنم رجوليتيم غالبدر

دیودعوی ایلدی حضرت علی رضی الله عنہک حضور شریفه کلدیلر اول  
 قزقرنداشلری خشی حقنده دیدیلر که بوکسه بزندنر خشی دعوی ایلوب دیدیکه  
 نعم بنم ایکی آتم واردرو لیکن رجولیم غالبدر پس بن بولردن دکلم رجالدنم چونکم  
 حضرت علی کرم الله وجهه آنک بودعواسنی کوردی بیوردیکه حضرت نبی علیه  
 السلام (خلقت المرأة من الضلع الایسر) بیورمشدر بوخشانک اضلاعنی عدایلک  
 اکر برضلعی ناقص ایسه رجل حکمنده در واکرایکی طرفک اضلاعی برابر ایسه  
 مرأه حکمنده در اول خشانک اضلاعنی عدایلدیبلر اکسک اولیوب برابر چیقدی  
 وانک انشی جنسندن اولدیغی بودلیل ایله ثابت اولدی و خشی اولدیغی ظهوره  
 کلدی برجاهلک دخی مقتضای روحانیه سیله مشتهای جسمانیه سی برابر اولسه ولیکن  
 اول بنم مقتضای روحانیتیم غالبدر بن زمره رجالدنم دیودعوی قیلسه قائمقام  
 نبوی اولان شیخ عارف قدس الله سره العزیز آنک آثار روحانیتنه و آثار جسمانیتنه  
 نظر ایلر جسمانیتدن بر مرتبه اکسک اولور سه ایی رجالدن عدایلر اکر ایکی جانبک  
 اثرلی برابر اولور سه معناده انشادن عدایلر \* مشوی \* کفت بزندان زان کس  
 مکتوم او \* شله سازیم بر خرطوم او \* تا که بینایان مازان ذودلال \* در نیانداز فن  
 اودر چوال بزندان حضرت تلی آنک اول کس مکتومندن آنک خرطومی اوزره  
 دوزه رزدیدی خرطوم حیوان بروننه دیرلو کس مکتوم مستور اولان فرجه وشله  
 دخی فرجه درلر بونده کس مکتومدن مراد عیب مکتوم و خبث مستوردر و بویت  
 سوره نونده اولان (سنمه علی الخرطوم) آیتک مفهومنه اشارت اولور و مفسر لر  
 اصل بو آیت ولید بن مغیره حقنده نازل اولمشدر دیمشلر ولید بن مغیره بر حرامزاده  
 ایدی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اکثر ذوا و جفایا لوردی و کندینک  
 عینی کبر لردی و اشرف قریشدنم دیودعوی ایلوب ناز ایلردی دیو تحقیق ایلمشدر  
 پس حق تعالی آنک حقنده دیدی بزآنک بورنی اوزره عنقریب بر علامت قیلورز که  
 اول علامتدن آنک عیب مکتومی آشکار اولور و خبث باطنی ظهوره کاوروفی الحقیقه  
 صکره آنک بورننده بر جراحت پیدا اولمش که اولنجه یه دک آنک اثری بورنندن  
 کتمش اما بو محله او ضمیر لری شول انشی سیرت و خشی طبیعت اولان جاهل و غافله  
 عاند اولور که اول خشانقنه دلالت ایلین عینی کتم ایلوب رجولیتنه دلالت ایلین  
 قوت عقلیه و قدرات علمیه دن لافی و کزافی اوروب کندینسنی رجا هیئتده کوستر  
 و مردان الهی صورتنده نمایان قیلور و قائم مقام نبوی اولان اهل حقه انکار  
 ایدوب خلقه کبر و نارظهم ارایلر و نیچه ساده دل نایباری چوال مکرنه قویمندن  
 اوزری کندینک حسن حالی و لطف خصالتی سویلر پس حضرت مولانا قدس  
 سره الاعلی (سنمه علی الخرطوم) آیتک دلالت ایلدیکی مفهوم اوزره حضرت



حق جانبدن مترجم اولوب و حکایه قیلوب بیوررلر حق تعالی دیدی اول ختی  
 سیرت و انشی طبیعت اولان جاهل و غافلک اول کس مکتوم کبی اولان عیب  
 مستورندن انک خرطومی و رویی اوزره بر اثر و علامت دوزه رزوانک سیما سنده بر نشان  
 و بر کونه حالت قیلوروز که تا کم بزم بینا قوللرمز اول دلال صاحبندن و آنک فنندن  
 چوال ایچره کلیه لر دلال جلال و زنده نازه دیرلر یعنی بزم بصیر اولان و سیما یه  
 نظر قیلوب احوال درونه آنکله استدلال قیلان عارف قوللرمز اول کبر و ناز صاحبنک  
 سیما سنده اولان خشنالق علامتی و انشالق نشانی مشاهده ایلوب انک فن و حبله سندن  
 اوتری چوال مکرری ایچره کلیه لر و انک دام زرق و ریاسنه گرفتار اولیه لر  
مشوی \* حاصل آن کر هر ذکر نابدزی \* همین ز جاهل ترس اگر دانشوری  
 \* دوستی جاهل شیرین سخن \* کم شنو کاهست چون سم کهن ( حاصل کلام  
 اولدر که هر ذکر دن ارلک کلز آگاه اول اگر دانشور ایسک جاهل دن قورق شیرین  
 سخن اولان جاهلک دوستلغنی ایشته زیرا که اوسم کهن کیدر ذکر بونده ارلک  
 معناسنه درسته کم ( و لذلکر مثل حظ الانثین ) آبنده اولان ذکر هم ارلک معناسنه در  
 و جاهل شیرین سخنندن مراد بونده شول طساتلوسوزلو و کولر بوزاو شریعت  
 و طریقت علمی بیلین و حقیقتدن خبردار اولین مدعی و مزورلر اولور که رجال الله  
 لباسنه بورونوب و مردان الهینک شکلی و هیئتنی اورتونوب خلقه مر دبالغ  
 صورتنده کورنوب ارلک دعواسنی ایدرلر و خلقی بو اسلوب ایله باشلرینه جمع ایلک  
 سمته کیدرلر پس بو یوقارو دنبری ذکر اولنسان کلامک حاصلی اول اولدیکه  
 هر ذکر دن و هر مرد الهی شکلنده اولان اردن ارلک کلز با خصوصه که ارشککنده  
 کور بن خرجاهل اوله آگاه اول ای طالسب اگر دانشور ایسک و علمدن و عقلمدن  
 اثر و خبر طورترا یسک دینه و یقینه علمی اولین جاهل دن قورقکه اول جاهل طالسبه  
 عظیم ضرر ایلر و طالسب جاهل اولمسنه و ابندی مرده دل قالسنه سبب اولور  
 اگر سن دیرسک که بنم مصاحبت ایلدیکم شیخ اگر چه دین و طریقتنه جاهل ایسه  
 بزمه اول برخوش دوستلق قیلر و بزه عرض محبت ایلوب کولر یوز کوستر و شیرین  
 سوزلر سویلر جواب اولدر که شیرین سخن اولان جاهلک دوستلغنی زنههار ایشته  
 و قبول ایتمه زیرا که انک دوستلغنی معناده زهر قاتل و سم هلاهلدر شواعتبار ایله که  
 جهل سبب موت قلب اولور و جاهلک دوستلغنی قبول ایدن و سوزنی اشدیدن  
 کسنگ قلبی اولور و اگر حیات قابیه سی و ارایسه لابدا کا نقصان کلور بهر حال  
 جاهل ایله هم نشین اولان و آنکله دوستلق قیلان عاقله دخی اول قدر ضرر و آفت  
 اصابت ایلر که انک ضرری سم کهنک ضررندن آرتق اولور الحذر الحذر ای  
 جان بدر شول ارل صورتنده و خرلر هیئتنده اولان جاهل خرلر که سنی علم دینندن

و معرفت رب العالمیندن بی نصیب و بی بهره قویله و سکا بوعلمک کسب و تحصیل  
 نه لازمدر عارفلاک بوندن بری اولمقدردبهر و کولر یوز و وطنلوسوزله سنی الدایوب  
 کندیلزه تابع ایلهلر \* مشوی \* جان مادر چشم روشن کو بدت \* جرغم  
 و حسرت از آن نفز و بدت) جاهل شیرین سخن سسکای جان مادر وای چشم  
 روشن دیرلکن غمندن و حسرتدن غیر ی اندن سسکاز یاده اولمز یعنی کولر یوزلو  
 و شیرین سوزلو جاهل سسکای اناک جانی وای کوزک توری دیو بر مر تبه اظهار  
 محبتلر ایلهر و لطیف سوزلر سویلر که سنک قلبکی بولعله اوغور لر و سنی بو صنعتله  
 مرید و محب ایلهر ولیکن حقیقته نظر اولتسه انک بویله دیسندن و سکا بو کونه  
 عرض محبت ایتمسندن غم و حسرتدن غیر ی سکا برنسنه زیاده اولمز بر اول  
 جاهل و غافل سنی کندی کبی منافع دینیه و اسرار یقینیه تحصیلندن عوق ایلهر  
 و فوائد اخرویه و انوار قلبیه کسبندن هم مشغول ایلیوب محروم قیلور  
 \* مشوی \* مریدلر کویدان مادر چهار \* که زمکتب بچهام شد بس  
 نزار \* اوزن دیکر کرش آوردی \* بروی این جور و جفام کردی \* از جزئی  
 کر بدی این بچهام \* این فشاران زن بکفتی نیز هم ( مثلا بر فرزندک اول مادری  
 پدرینه آشکارا دیر که مکتبیدن بنم طفلم ز یاده نزار اولدی اگر آتی سن بر غیر ی زندن  
 کتور بدک آنک اوزرینه جور و جفای کی ایلیبدک اگر بنم بورم سندن غیر ی بدن  
 اولیدی بو فشاری اول زن دخی هم دیدی یعنی فی المثل جاهلک بر کسه به محبت  
 و مرحتی جاهل اولان مادری کندی فرزندینه محبت و مرحت ایلیسی کیدر که  
 اول فرزندک ما قل اولان پدرینه آشکارا بویله دیر که ای ار بنم اوغلا بچغم ملامت  
 قیلندن و انده محبوس اولمقدن صیقلدی و جوق ضعیف و نزار اولدی فرضی آتی بدن  
 کتور محبوب بر آخر خاتوندن کتور بدک اول طفله بو جور و جفای روا کور میدک  
 با خصوصه بونی بدن کتور دک و کندی بیلکدن وجود مر تبه سته بتوردک  
 پس کندی جکر گوشه کلک اوزرینه بو جور و جفای نیچون روا کور رسن اگر  
 فرضی بو بنم فرزندم سندن غیر ی بدن اولیدی و بر آخر بابانک بیلندن ظهوره کلیدی  
 و بر آخر خاتوندن متولد اولیدی بو باطل سوزی اول زن دخی سکا دیردی چونکم  
 بولد سندن غیر ی بدن ظهوره کلیدی و بدن غیر ی بدن رچندن تولد قیلدی  
 پس نیچون بو جفا و آزاری بو کاروا کور رسن دیر کندی اوغلینه بو کونه مرحت  
 ایلیوب غم بر ولیکن حقیقته ابعادوت ابلش اولور و معناده اکاعظیم ضرر  
 و زیان قیلور جاهل اولان مر یتنک دخی مرحت و شفقتی مبتدی اولان سالک  
 بوقیاسدن اولور و بومادر و پدردن مر ادنه ایدوی بویتلر دن ظهوره کلور  
 \* مشوی \* حسین بچه زین مادر و تیبسای او \* سیلی بابا به از حلوی او \*

هست مادر نفس و بیا عقل راد \* اولش تنگی و آخر صد کشاد ( زنه ساری  
 بچه بو مادر دن وانک نییاستدن بیا انک سه سی اول مادرك حلوا سندن بکدر بچه کلمی  
 بانک و جیمک قهقهه لیه اوقوب حرف ندامقدر اولوق بجه انسدرد اما بانک کسر لیه  
 و جیمک دخی کسر لیه جهیدن لفظ سندن امر حاضر اولسه دخی جائزدر بو تقدیر  
 اوزره معنی آگاه اول ای بچه مادر دن ودخی انک عشووه و محبتنده صحیره بیا بانک  
 سه سی انک حلوا سندن بکدر دیمک اولور اولکی وجه اوزره هین زنه ار معناسنه  
 اولور و تیبیا عشوویه و محبتنه دینور و مادر دن مراد آفاقده اهل نفس اولان  
 جاهل بیادن مراد عاقل و کامل اولور و انفسده مادر دن مراد نفس و بیادن  
 مراد عقل اوور نته کم بو بیت بو معنایه دلالت قیلور مادر سنک وجود کده نفس  
 و بیا عقل راد در اول عقل اولی تنکک و آخری صد کشاد در و توضیح معنای  
 بدین شریفین بویه دیمک اولور که زنه ار ای بچه منزله سنده اولان و طغله مشابه  
 کلان کسنه بو اهل نفس اولان جاهل مر بدن و آنک عشووه و محبتندن و مر جتندن  
 (عداوة العاقل خیر من صداقة الجاهل) حدیثک مو جیمه بابی معنوی اولان عقلک  
 سه سی و عداوتی اول جاهلک صداقت و حلوا سندن نیچه و جوهله سکا اولی  
 و انقدر انکچون حدیث شریفده (خیر الابوین من عملک) بولمشدر کذلک آفاقده  
 اولان اهل نفس اولان جاهل مر بدن صاقدیفک کی کندی وجود کده دخی  
 مادر جاهل کبی اولان نفسکدن وانک سکا اولان عشووه و شفقتندن زنه ار  
 حذر ایله که سنک نفسک مادر مشفق کیدر و عقلک جواد بیا انک کیدر مادر نفسک  
 سکا عشووه و شفقتنک اولی اگر چه بر مقدار کشاده لک و شاد بیلکدر لیکن آخری  
 بوز کونه تنکک و منقبض اولمقدر اما عقل جوادک سکا تا دیب و تر پیده کوشمال  
 قیله سنک اگر چه اولی بر مقدار تنککدر اما آخری بوز کونه کشاده لک و فتح  
 یابدر کذلک آفاقده اولان جاهل مر بینک سکا مر حمت و شفقتی و ظاهرده اولان  
 نعمتی و حلوات و راحتی اگر چه بر مقدار سکا کشاده لک و راحت جسمانی و پر  
 امامعناده سنی نیچه علوم و معانی کسبندن محروم قیلور و سکا نیچه فتح باب اولمندن  
 رهزن اولور و عاقل و کاملک اگر چه تا دیب و کوشمال فلسفی و سنی بیکدن  
 و ایچمکدن و حفظ نفسه مشغول اولمندن منع ایلیوب تحصیل علوم و معارفه ترغیب  
 ایلمسی و نفسکی ریاضت و مجاهده به برافسی اگر چه اول وهله ده سکا بر مقدار تنکک  
 و انقباض و پر و لیکن عاقبت و آخرده نیچه معانی و سه عاداته و اصل اولور سن  
 و نیچه فیوضات و فتوحاته ظفر بولور سن و لهذا قبل (بیت) بقدر الیکدن کتیب  
 المعالی \* و من طلب العالی سهر الیالی \* مشوی \* ای دهنده عقلها  
 فر بادرس \* ناخو اهی تو نخواهد هیچ کس \* هم طلت از نیت و هم آن بیکو بی \*

خرد  
 خرد



ما کیم اول تویی آخر تویی • هم بگو تو هم توبش • تو هم توباش \* ماهمه لاشیم  
 با چندین تراش ( ای عقلر و یریمی و بنده زنی حقیقت مرتبه سنه ایر کور یچی  
 خدا فریاده ایرش و بزه مدد و مساوت ایلوب هدایت قیل تا کم سن برنسنه بی  
 استمه سک و بر شئی مراد الله سک هیچ برکسه آنی استمر الهی وسیدی هم طلب  
 سندن وهم اول نیکولک سندن ر اولا بر فولکی بر نیکولکه طالب ایلر سک و آخر  
 اول نیکولکی اکاعطا ایلر سک بزکیم اول سنسن آخر سنسن هو الاول والاخر  
 والظاهر والباطن پیوردیفک نص شریف موجبجه باطن و ظاهر هم سنسن  
 چونکم اول و آخر و باطن و ظاهر همان سنسن هم سن سن س و یله وهم سن ایش  
 وهم سن اول بز دو کلیم لاشی ایز بو قدر یونقیله تراش یونقیله بدرلکه او بر شئیک  
 اصلندن یوناش اوله بونده تراشدن مقصود قوت و قدرت و نعمت و ثروت و یونلر  
 امثالی اولان صفت و حالتدر که انسان بوجه صفت و حالتله یله حد ذاته  
 فانی و لاشی در العبد و ما بلکه کان لمولاه حسبجه عبد وانک مالک اولدیغی  
 شی هر نه ایسه مولا سنکدر پس بزم دو کلیم فی الحقیقه لاشی و معدوم بزم  
 وجودلر بزم و مالک اولدیغمن شیلر هر نه ایسه بالکلیه ای بزم سیدمزم و مالک بزم  
 هپ سنکدر \* مشوی \* زین حواله رغبت افزادر سجود \* کاملی \* جبر  
 مفرست و خود \* جبر باشد پروبال کاملان \* جبر هم زندان و بند کاهلان \*  
 همچو آب نیل دان این جبراً \* آب مؤمن را خون مر کبراً الهی بو حواله دن  
 سجوده رغبت زیاده ایله جبرک کاملکنی و خود لکنی بزه کوندرمه خود سوبنکه  
 دیر یعنی الهی وسیدی بو بزم اوزر بزم اولان حواله دن و تکلیفدن سن بزم ساجد  
 اولقافه و جنابکه عبادت و طاعت قیلقغه رغبتن زیاده ایله جبر مذموم کاملکنی  
 و قلب سیونککنی بزه کوندرمه جبر کاملارک پروبال اولور و انلری اوج حقایقه  
 پرواز قیلغنه قوی و قادر قیلور جبر هم کاملارک زندانی و بنده ای او اور جبردن  
 مراد حول و قوتی همان الله اسناد قیلقی و هر شیئه استطاعت و قوتی همان اللهدن  
 بیلتک کر کدر و بر شئیک وجودنه ارادت الله تعلق ایلمیخجه اول شی اولدیغنه عالم  
 اولمقدر و انسان کنندی اختیار جزو یسنی دخی اگر خیره و اگر شره صرف ایلمنی  
 همان الله تعالیک ارادتندن و اختیارندن بیلتکدر پس بو جبر دینده کامل اولان  
 موحد و عارفلردن اوتری پروبال اولور و انلری طاعت و عبادت حقه جست و چاک  
 قیلور و جبر نفسنده کاهل اولنلره مشتهای نفسه میل و محبت ایدوب اوزرلندن  
 اسقاط تکلیفات قیلنلره هم بند و زندان اولور و کاملاره جبرک پروبال اولسی و انلری  
 طاعت حقه چاک قیلسی شواعتبارله او اور که انلر کورلر که حول و قوت جیما  
 الله کدر و الله دیلدیکی اولور و الله دیلدیکی اولماز پس اول حاکم مطلق طاعتنه

چست وچاپک اولور و همیشه اکانوجه قیلورلوانک امرین طورتز اما کاهلاره هم  
 جبرک بندوزندان اولمی وانلری سجن بطائنه حبس قیلمی شووجهله اولور که  
 کاهلاره هم کوررلر که حول وقوت همان اللهکدر حتی کندیلرک اختیار جزیه لرنی  
 دخی مغلوب اختیار کلیه الهی کوررلر و کندی اختیار جزیه لرنی ارادت الهی اولینجه  
 خیر و شره صرف ایلمکه قادر اولدقلرنی هم مشاهده قیلورلر پس مشر بلری کاهل  
 اولدیغندن و نفس لری دخی بطائنه میل قیلدیغندن درونلرنده اولان بومعرفت  
 جبریه انلرک اسقاط تکلیفات ایلمسنه سبب اولوب بطالت زندانی ایچره آنلری  
 محبوس و مقیدیلر پس بوجبری سن آب نیل کبی بل مؤمنه آب و تحقیق اکبره قاندر  
 یعنی آب نیل آل موسایه روان و آن فرعونه قان اولدیغی کبی جبر و علم توحید دخی  
 لاید مؤمن اولنلره و الله ورسولنه تبعیت قیلنلره آب صافی کبی حیات بخش اولور  
 و اما فرعون نفسه تابع اولنلره و کافر اولوب شیطانه اویانلره قان کبی نجس اولور  
 وانلره حرمان و خذلان و پرر و حیات طیبه دن محروم قیلور شه کم آب نیل سبطیلره  
 آب زلال و قبطیلره قان اولدی و بونک قصه سی جلد اولک دیباچه سننده و هو  
 کنیل مصر شراب للصابرین و حصره علی آل فرعون و الکافرین قولنک شر حنده  
 مرور قیلدی \* منوی \* بال بازا زاسوی سلطان برد \* بال زاناز ابکور  
 ستان برد) بال و پر بازلی سلطان جانبته ایلتور بال و پرزاغلی کورستان جانبته  
 ایلتور بالدن مراد جبر و بازدن مراد کاهلار و زاناندن مراد کاهلار در بال و پر بازلی  
 سلطان جانبته ایلتدیکی وزاغلی داخی کورستان جانبته آب کتدیکی کبی  
 جبر هم دینده کامل اولنلری سلطان حقیقت جانبته ایلتور و کذلک کاهل اولان  
 زاع سیرت و زغن طبیعتلری دخی مرده ز مقامی اولان دنیا جانبته ایلتور کفی المثل  
 دنیا و مافیها کورستان کبیدر انده ساکن اولنلره و حضرت حقدن غافل  
 قانلره کورستانده ساکن اولان موتی کبیدر و لهذا قال علیه الصلوة والسلام  
 (ایاک و مجالسه الموتی قالوا و ما الموتی یارسول الله قال اهل الدنیا) خلاصه کلام  
 جبری و علم توحیدی مشایخ عظام و اولیای کرام باران نیسانه دخی تمثیل  
 ایشلردر باران نیسان صدق دهانده دوشه در و مار آغزنه دوشه زهر قاتل  
 اولور و دخی باران یاغنه یاغسه لاه بتورر و شوره به یاغسه خار و خس بتورر دیمشردر  
 (بیت) بارانکه در اطافت طبعش خلاف نیست \* در باغ لاله روید و در شوره  
 بوم خس \* بو بیتله هم بومضمونی تأیید ایتمشردر برکسنه جنید حضرت تلمینه  
 کلوب دیدیکه یا شیخ فلان کسنه دیدیکه بزنی الحقیقه بر قو کبی یزاکر آچر لسه  
 آچاوررز واکر اورتر لسه اورتلور زجنید حضرت لری بیوردیلرکه بونی دین قائل  
 یاموحد کامل و یا محمد کاهلدر بویله دین قائله نظر قیل اگر دقایق شرعیه دن

واعمال مر عیبه دن بردقیقه بی ترک ایلز ایسه اکاتایع اول واکر کاهلاردن و تنبلاردن  
 ایسه اندن اعراض ایله واجتناب قبل دیدی \* مثنوی \* باز کرد اکنون  
 تودر شرح عدم \* که چو باز هر ست و پنداریش سم ( ای مولی جبره متعلق  
 اولان سوزدن عدم و فنا شرحه شمیدی سن کیرودون که عدم بازهر کبیدر ای  
 طالب سن آتی سم صانور سن یعنی فقر و عدم معنیده بازهر کبی فوائد عظیمه و منافع  
 کثیره صاحبیدر اما سن آتی بتزلز کدن سم قائل وزهر هلاهل صانور سن اول خود  
 نیچه زهر لری دفع ایدیجی و در در لزه دو او شفا اولیجیدر \* مثنوی \* همچو هندو  
 بچه هین ای خواجه ناش \* روز محمود عدم ترسان باش ( مذکور اولان هندو  
 بچه کبی ای خواجه ناش یوری عدم محمودندن ترسان اوله یعنی اول هند و اوغلی  
 مادر و پدر نک فتنه ایکن سلطان محموددن خوف و حذر قیلسدیغی کبی یوری  
 سن هم محمود اولان فقر و عدم مدن خوف و حذر قیله و مادر طبعکک تخویفات  
 و تهدیداته قویق اورمه که اوفقر و عدم محمود نک عظم شانته عالم دکلدر و سکا  
 جاهلانه مرحت ایتمکله سنی انک شرف و عزتندن محروم ایلم \* مثنوی \* از وجودی  
 نرس کا کنون درویی \* آن خیالت لاشی و تولاشی \* لاشی بر لاشی عاشق شد دست  
 \* هیچ نی مر هیچ نی راره زد دست ( ای خواجه ناش سن بر وجوددن قور فکه  
 شمیدی انده سن اوسنک خیالک لاشی و سندی لاشی سن بر لاشی بر لاشیته عاشق  
 اولشدر هیچ بوق هیچ بوق یوانی اورمشدر بونده وجوددن مر ادشول اوصاف ذمیچه  
 و اخلاق رده ایله موصوف اولان وجود مجازی و ذات موهوم بدر که انک خیالی  
 و کندوسی معدوم و لاشی حکمنده در پس ای بنده خدا اگر خوف ایلم ایسک  
 شول وجود مجازی و ذات موهومیدن خوف ایله که شمیدی سن انده مقید و محبوس  
 سن سنک بو وجود مجازیده اولان خیالک و مبتقای بالک حد ذاتده لاشیدر سن  
 حقیقنده هم لاشی و معدوم سن فی الحقیقه موجود حقیقی همان حضرت حقدر  
 و اندن غیری اولان کل شیء الان نفس الامر ده هالک و لاشیدر اما نفس الامر  
 نظر ایتموب بو عالم فنیاه نظر ایسک بر لاشی بر لاشیته عاشق اولشدر که بو کوردیک  
 شیلر حقیقنده معدوم و لاشیدر و حد ذاتده عاشقده و معشوقده هیچ بو قدر  
 ولیکن حقیقنده هیچ بوق اولان شیء هیچ بوق اولان شینک یوانی اورمشدر  
 حقیقت بین اولنلرک فتنده بو صور اشیا ( کسر ابقیعه یحسبه الظمان ) آیتک  
 مفهومنده داخلدر \* مثنوی \* چون برون شد این خیالات از میان \*  
 کشت نامعقول تو بر تو هیان ( چونکم موت اضطراری کلد که بو خیالات مشابه سنده  
 اولان غیریت و اثبیت و اضداد و اختلافات اورنه دن طشره کیده و حقیقت  
 مطلقه ظهور ایله سنک نامعقولک سکا عیان اولور یعنی حال سکا معقول اولمین



وحدت مطلقه و مفهومی که امین حقیقت واحدتک سری و شانی بعد موت  
 الاضطرابی عیان و نمایان اولور ولیکن اول کون حقیقت سکاعیان اولستک  
 اصلا نفع و فاندسی اولز و اسرار و وحدتک اول کونده ظهوره کلیسی و حقیقتده  
 معدوم و فانی اولدیغی سنک معلومک اولسی سکاملاک اولز و مقام کلزا کر بودنیاده  
 حالا (موتوا قبل ان تموتوا) حدیثیه عمل ایدوب اولزدن اول اولور ایسک و فانی  
 اولزدن مقدم مجازی اولان وجودکی محبت الهیه ده فانی قبلور ایسک و حقیقت  
 مطلقه بی حالا ییلور ایسک و کندی حقیق اولان ذاتکی شمعی بولور ایسک بعد  
 موت الاضطرابی دخی اصلا غلط ایتیموب خلقه نامعقول اولن اولر اول حینده  
 معقول و عیان اولدوقده و خیالات اورته دن کیدوب حقیقت ظهوره کلدا که  
 اول حقیقتک مشاهده سی سکاملاک اولور و اول وحدت مطلقه تک معانیته سی  
 سکا مرتبه و مقام کلور غیر یلر اول کونده فوت اولان امور ایچون غم یسه لرسن  
 اصلا برغم یزسن و ناس اول حینده (یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله)  
 دیسه لرسن قطعا یا حسرتا دیزسن بودنیادن آخرته نقل ایلن طائفه اصلا  
 اولد کلری ایچون غم یهلر بلکه انلردن فوت اولان معنی ایچون وسعادت ایچون غم  
 یهلر و یا حسرتا دیلر نته کم بو معنایه اشارت ایچون بو حدیث شرعی ایراد ایدوب  
 بیوررلر (ایس للماضین هم الموت انما لهم حسرة الفوت) حضرت رسول علیه  
 الصلوٰة و السلام بیور مشلدر ماضی ایچون هم موت یوقدر تحقیق انلر ایچون حسرت  
 فوت واردر یعنی بودنیادن یکن و شراب موت قنایی ایچن طائفه ایچون اصلا  
 اولد کلری ایچون غم اولم حسرت یوقدر تحقیقا انلر ایچون فوت اولان سعادتک  
 حسرتی واردر که انلرک هر بریسی (یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله) دیرلر و جانب  
 طاعة اللهه ایلد کلری تقصیر اوزره غم لر و حسرتلر یلر \* مشوی \* راست  
 گفتست آن سپهدار بشر \* که هر آنکه کرد از دنیا گذر \* نیستش درد و دریغ  
 غبن موت \* بلکه همتش صد دروغ از بهر فوت \* که چرا قبله نکر دم مرگ را \*  
 مخزن هر دوات و هر پرک را) اول بشرک سپهداری راست دیمشدر یعنی جمیع ناسک  
 زبده سی و جنس بشرک افضل و بر کزبده سی طوغری سو یلشددر بویله دیو که  
 هر شول کسه که دنیا دن گذر ایتدی و دنیا بی قویوب آخرت جانبته کندی اگا  
 موت دردی و دریغ و ضرری یوقدر و اول اولدیکنسدن اوتری اصلا معیون  
 و محزون اولز و درد و دریغ دخی قیلز بلکه اکافوت اولنسن اوتری صد دروغ  
 واردر و موده متأهب و متوجه اولدیغنه و اختیار یله اولدیکنسه و کندی بی فضا  
 قیلدیغنه دروغ و حسرت بر بویله دیو که یا حسرتا بن اختیار یله مرگی نیچون قبله  
 ایلدم هر دولت و هر مرگک مخزننه نیچون متوجه اولدم که موت و فانی اختیاری

هر دولتک معدنی و هر نعمت و قدرتک مخزنی ایمن شمدی بیلدم و بودم آنک سر نه  
 عالم اولدم ایاچه سود بهد خراب البصره \* مشوی \* قبله کردم من همه عراز  
 حول \* آن خیالاتیکه کم شد در اجل ( ای دریغا بن دوکلی عمرمه احوالک بدن  
 قبله ایلم اول بر خیالاتیکه اجل و فتنده کم اولدی حول شاشیلغه دیرل یعنی هر اولنه  
 و د نیادن آخرته نقل قیلنه امور آخرت کشف اولد قده بویله دیر که ای دریغ  
 دوکلی عمرمه درست بین اولدیغمدن و حقیقتی معاینه قیلدیغمدن دنیاده اولان  
 شول اوهام و خیالات مشابهنده اولان شیرلی کندیمه قبله قیلدم و اکا متوجه  
 و متعشق اولدمکه بوعالمده انلرک فائده سی اولدی و خیالات کبی کم و ناپیدا اولوب  
 شمدی انلردن برشی قائم دی \* مشوی \* حسرت آن مردگان از مرگ  
 نیت \* زانست کاندن نقشها کردیم ایست \* ماندیدم این که آن نقشست و کف \*  
 کف زدر یا چند و یابد علف) اول مرده لرک حسرتی مودن دکلر انلرک حسرتی  
 اندن اوثریدر که نقشلرده بز طور دق یعنی انلرک حسرتی نقشلرده بز طور دق و اول  
 نقوشک محبتنده بز توقف قیلدق وانک نقاشندن بی خبر اولدق دیو دیر بوخسه  
 اصلا اولد کلرندن اوثری غم و حسرت یزیر بلکه انکیچون حسرت یزیر و بویله  
 دیرز که در یغا و حسرتا بز دنیاده بونی کورمد ککه بوضور اشیا نقشدر و کفدر  
 کف ایسه در یادن حرکت ایلمر و علف بولور یعنی اول حینده بونلر دیر که  
 حسرت بزه که بز دنیاده بونی کورمد ککه بواشیانک وجودی نقش کیدر و در یانک  
 کپوی کیدر کف در یادن حرکت ایلیوب اندن غذا بولدیغی کبی بوضور اشیا  
 دخی دریای حقیقیدن حرکت قیلور ایمن و اندن قوت و غذا بولور ایمن بز بونی  
 شمدی بهدک حقیقتله ییله مدک و اشیا نک حرکاتی و وجودنی همان دریای حقیقیدن  
 ایدوکنی اصلیه مشاهده قیلدق بلکه انلرک حرکاتی بز کندی وجودلندی  
 صانوردق و دریای حقیقتی انلردن بهید زعم قیلوردق شمدی بیلد ککه بز اول  
 ظن ایلدیکمز اوزر، دکل ایمن دیلر و بو گونه غلر و حسرتلر بیلر \* مشوی \*  
 چونکه بحر افکنند کفها را بیز \* تو بکورستان ر و ان کفها نسکر \* پس بکو  
 کوجیش و جولانسان \* بحر افکنند دست در بحر اتان \* تابکو بندت بلبنی  
 بل بحال \* که زدر یا کنه از ما این سؤال) چونکم بحر وحدت و دریای حقیقت  
 کفله مشابهنده اولان اجسادی و اجسامی بروخاکه براقدی سن ای دریای حقیق  
 ایله حرکت قیلان زنده وار مقبره لکه کیت او کفله مشابهنده اولان جسدره نظر ایله  
 کور که انلرده اصلا حرکتدن و قوت و قدرتدن و نعمت و ژوتندن و دولت و عزتدن  
 و بونلر اشالی اولان حالت و خصالتدن بر اثر قائمشدن بر بونلره دیکه قنی سزک  
 جنبشکر و جولانکر بحر سمزی بحرانه براقشدر بحران بانک ضمنی و حانک سکونیه

خسته به حادث اولان تغیره دیرلر و بونی طیب اولنلر استعمال ایدرلر نته کم هذا بوم  
بحران دیرلر و بونده بوزلق و خراب اولق مناسبه در یعنی اول کور ستانده اولان  
چسدره دیکه قنی سزک چر کاتکز و جولانکز شمعی بحر سزنی بوزلفه و خراب  
اولغه بر اقدیمی تا کم اول کور ستانده بی حرکت اولان و بی حیات قیلان تنلر سکا  
سویلیفلر لب و دهاله دکل بلکه لسان حاله بویه دیو که سوال دریای حقیقیدن  
ایله بزدن ایله که بر نطقه و تکلمه قادر دکلر بلکه فی الحقیقه متکلم و قادر همان  
اولدر و قدرت و قوت همان آنکدر \* مشوی \* نقش چون کف کی بجنب  
بی ز موج \* خاک بی بادی بجا آید بر اوج ) نقش کف کی موجودن بر موج اولمقدن  
چن حرکت ایلر ز موجوده زازاند اولنر ایسه معنی بودر اما زاند فرض او انور سه  
معنی نقش کف کی موجسز چن حرکت ایلر خاک بر بادسز چن اوج اوزره کلور  
یعنی بونقوش کائنات و صور موجودات و اشکال حیوانات جمله سی دریا اوزره  
اولان کفلر کیدر و دخی اوج اوزره صعود ایلین و حرکت قیلان تراب و غبار کیدر  
موجسز دریا اوزره اولان کفلر حرکت قیلنر و بادسز هم خاک و غبار اوج اوزره  
صاعد اولنر و جنبش و حرکت ایلنر کذلک بو کفلر کی اولان نقوش کائنات و غبارلر  
کی اولان صور موجودات اول دریای حقیقه تک تحریر کی و جزر و مدی اولینجه  
چن حرکت ایلر بومقرر در که اصلا بر نقش نقاش از لیک ارادت کی اولینجه جنبش و حرکت  
قیلنر و کذلک خاک و غبار مثابه سنده اولان اجساد و اجسام ارادت الهیه بادی  
اسمینجه اوج وجود اوزره صعود قیلنر و مر تقاع اولنر و جنبش و حرکت ایلنر  
بوجه بی محک حقیقته حقدر و جله ده متصرف همان اولدر نته کم ( مامن دایه  
الاهو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ) آیت کریمه سی هم بومضمونه  
دلات و شهادت قیلور \* مشوی \* چون غبار نقش دیدی بادین \* کف  
جه دیدی فلزم ایجادین \* هین بین کز تو نظر آید بکار \* باقیت شکمی و لحمی  
بودتار ) چونکم غبارنی کوردک بادی کور کنی چونکم کوردک فلزم ایجادی  
کور آگاه اول کور که سندن نظر کاره کلور سندن باقی وجودک بر شهم و بر لحم  
و بودتاردر یعنی ای بودنیاده زنده اولان و معرفت حق طلب قیلان عاقل چونکم  
غبار مثابه سنده اولان نقش کائناتی و صور موجوداتی جنبش و حرکت ایلر  
کوردکده ارادت الهیه بادی هم کور که بوجه نقوش انک تصرفیه حرکت ایلر  
چونکم بو کفلر مثابه سنده اولان اجسام و اجسادی مجئی و ذهابده و رفتن و یابده  
کوردک ایجاد در یاستی هم کور که بوجه اجسام و اجساد اول فلزم ارادت و ایجادک  
تحریرک و تصرفیه حرکت قیلورلر و آمد و شوده اولورلر اول دکلدر که بو اجسام  
و اجساد کندی طبیعتلرینک مقتضای اوزره حرکت قیلورلر ای مؤمن و عاقل



آگاه و خبردار اول (فانظروا كيف بدأ الخلق) آیتك موجب له عمل ایدوب بوخلقه  
 نظر عبرتله نظر قیلب و بصیر بصیرتله بو اشیا بی برخوش کور که سندن کاره همسان  
 نظر کاور و سنک خافتنکدن و ایجاد کدن دخی مقصود بو اشیا به نظر قلیق و درست  
 کورک و حقیقت بین اوابق او اور که سن انسان العین منزله سنده سن و سنک باقی  
 وجودک بر لحم و بر شحمه درو آرغیج وارش کبی اولان استخواندر و اعصاب و اطماردر  
 سنک بو حقیقت بین اولان نظر کدن قطع نظر بو جسمک و لحم و شحمک و استخوان  
 و اعصابک اصلا کاره کلز و حیواناتک لحم و شحمی کبی هم اولرز زرا انلرک اکثرینک  
 لحمندن و شحمندن و پوستندن و استخوانندن بر نفع او اور و بر فائده کاور \* مشوی \*

---

شحم تودر شحمها نفزود تاب \* لحم تو مخمور را نامد کباب \* در کداز این جمله  
 تن را در بصیر \* در نظر رو در نظر رو در نظر ( اما ای بنی آدم سنک شحمک شعله  
 تاب زیاده ایلدی و سنک لحم مخموره کباب کلدی یعنی بعض حیوانک یاغی شعله  
 ضیا و نور زیاده ایلدی کبی سنک جسد کاک یاغی موم اولدی و موملره روشنلک  
 زیاده قلیدی چونک شحمک کاره کلدی لحم دخی بر مخموره کباب اولدی و بریان  
 اولغه و بنکه لایق کلدی و پوستک و استخوانک و اعضا و اعصابک هم بویله در که  
 اصلا بونلردن بریسی بر نفع و کاره کلز چونک بو محقر جله تنکی بصیر خصوصتده  
 اربت نظره کیت نظره کیت نظره کیت یعنی چونک سنک جسمک بر کاره بر امدیسه  
 حالا بو جله تنکی بصیر بصیرت تحصیلنده اذابه و افنا ایت و همنشه کوره بعد کوره  
 نظر یوانه کیت تا کم اول نظر واسطه سبله بو اشیا تک حقیقتی کوره سن و بوضور  
 عالمی و اجسامد بنی آدمی فی الحقیقه محرک کیدر اگانظر ابر کوره سن و نظرنک ادنی  
 و اوسط هر تبه زنده قالبه سنکه انظارده دخی چوق تفاوت وارد \* مشوی \*

---

بک نظر دو کره می بیند زراه \* بک نظر دو کون دید و روی شاه \* در میان این  
 دو فرقی بی شمار \* سره جو والله اعلم بالسرار ) مثلا بر نظر یولدن ایکی ارشون  
 کورر بر نظر ایکی کون کوردی و روی شاهی کوردی یعنی نظردن نظره چوق  
 تفاوت وارد بر نظر وار که طریق الهیدن ایچق ایکی ذراع مقصداری یول کورر  
 و بر نظر دخی وار که دنیایی و آخرتی کورر و روی شاه حقیقتی مشاهده قبلور بو ایکی  
 نظرنک میاننده بی شمار بر نوع فرق وارد بو ایکی نظرنک مایبندده اولان فرقی  
 کورمکدن او تری کشندی بصیر بصیرتک ایچون سرمه معرفت استه والله تعالی  
 اسراره اعلمدر و طالبه حضرت حقندن و اهل دلدن چشم جانی و دیده جنسانی  
 ایچون سرمه عنایتی و کحل هدایتی طلب ایلک اهم و الزیدر تا کم اول سرمه  
 عنایت و کحل هدایتله انک نظری روشن اولوب هر شیشک مایبندده اولان فرقی  
 و انظارک میاننده اولان تفاوتی بیلکه و کورمکه قادر اوله \* مشوی \*

شیدنی شرح بحر نیستی \* کوش دایم تادرین بحر ایستی \* چونکه اصل کارگاه  
 آن نیستیست \* که خلاوی نشانست و تهیست \* جله استادان پی اظهار کار \*  
 نیستی جو بند و جای انکسار ( چونکم نیستنک بجزینک شر حنی اش-تدک یعنی  
 چونکم فنا و عدم در یاسنک شرح و تحقیقی کوش ایتدک سعی و کوشش ایله همیشه  
 نابو فقر و فنا بحری ایچره طوره سن و بو بوقلق در یاس-نه مستغرق اولوب انانیت  
 قیدندن قوریه سن چونکم کارگاه اصلی اول بوقلقدر که خلاوی نشان و تهیدر  
 یعنی اصل جمیع کارگاه اول بوقلقدر که اول بوقلق مرتبه خلا و بی نشان و غیر بدن  
 و سوادن تهی و خالیدر حال ابو مقرر در که جله استادل اظهار کاردن اوتری و صنعتلرنی  
 ظهوره کتور و پیداو آشکار ایلمکدن اوتری بوقلق و جای انکسار استرل یعنی بو عالمده  
 اولان صانعلرک جله سی کندی صنعتلرنی اظهار ایلمکدن اوتری منکسر و خراب اولمش  
 راسترلو بوقلق طلب ایدرل \* مثنوی \* لاجرم استاد استادان صمد \* کارگاهش  
 نیستی و لا بود \* هر یکجا این نیستی افزون ترست \* کار حق و کار گاهش آن سرست )  
 لاجرم استادل استادی حضرت احد و صمد آنک کارگاهی بوقلق و اولور  
 یعنی استادل استادی اولان احد و صمد حضرتلرنک کارگاه و محل صنعی آنک  
 کارگاهی بوقلقدر لاجرم پس بو مقدمه معلومک اولدیسه و بو عالم سکا حاصل  
 کادیه بیل که هر فنده که بو بوقلق افزونتر در حفق کار و کارگاهی اول طرفدر  
 یعنی هر فنی کسه نك وجودنده که بو فقر و فنا صفتی و عدم لاحالی زیاده رك  
 اوله حق تعالی نك کاری وانک کارینک محلی اول طرفده در فانی اولان کسه نك  
 وجودی حضرت حقه قنایسی قدر آینه اولور و اول حضرت حقه آت  
 کاور قدرت و قوت و ارادت و نعمت الهی انده نمایان اولور و الحاصل اندن هر نه  
 ظهوره کورسه آتی حضرت حق اظهار قیلور و اول اورته لقه همان بر آت  
 ملاحظه اولور \* مثنوی \* نیستی چون هست بالاترطبق \* بر همه بردند  
 درویشان سبق \* خاصه در ویشی که شدنی جسم و مال \* کار فقر جسم داردنی سؤال  
 \* سائل آن باشد که مال او کداخت \* قانع آن باشد که جسم خویش باخت ) نیستنک  
 چونکم بالاترطبق اولدی بو اجلدن درویشلر دو کلی شی اوزره سبق ایلتدی  
 علی الخصوص بر درویش که جسمسز و مالسز اولدی کار فقر جسم طوترسؤال  
 دکل سائل اول اولور که انک مالی اریدی قانع اول اولور که کندی جسمنی اوشتندی  
 درویش فقیره دیرلر که فقیردخی عندالاولیسا رضی الله عنهم اوج قسمدر بر قسمی  
 ظاهرا و باطنا درویشدر خاصه درویشی که شدنی جسم و مال دید کلری بوقسمه  
 اشارتدر که ظاهرده مالی اولیه و باطنده دخی کندینک وجودی و جسمی اولیه  
 بلکه العبد و ماعلکه کان لمولاه موجبنجه انک وجودی هم مولاسنک اوله و بر قسمی

اقلام درویش

دخی وارد که اول ظاهر از مال و باطنا درویش و بی مالدر بوقسم دخی العبد  
 و ما یملکه کان لمولاه حسبجه کندیسی و مالک اولدیغی شیلر هر نه ایسه مولاسنک  
 اولمشدر انک اور تاده اصلا وجودی و جسمی و مالی یوق حکمنده درو بر قسم دخی  
 او اور که ظاهرا فقیر و بی مالدر و باطنا وجود و جسم صاحبیدر و آنک کاری  
 اغنیاندر بوز و سـؤالدر بویکونه فقیرک فقری کاره کلز و عند الاولیا  
 بو کافقر محمود دیمز و ترغیب و تحریض ایلدکاری فقر و فـانهم بوفـقـیر مراد  
 اولز بلکه مدوح و محمود اولان فقر دن مراد یاظـماهراملک و مال صاحبی  
 اولوب باطنا فقیر اولمقد ر و یاخود ظاهرا و باطنا فقیر اولمقد ر پس بویات  
 ثلاثه نک تحقیق و توضیحی بویله دیمک اولور که بوقلق و فقیر لک چونکم بالارک  
 طبق و عالبک مرتبه اولدی ایسه و لهندا درویشلر دو کالینک اوزرینه سـبقت  
 ایلدیلری و بی وجود اولنلر دن ایلر و کتدیله علی الخصوص شول بر درویشکه  
 هم ظاهری و هم باطنی درویش اولدی هم جسمانیتمز و هم مالسن اولدی  
 نه ظاهرده مالی و نه باطنده کنسینک جسمی و ارکاری اصل فقر جسم طوتر که  
 اول جسمانیتی محوقیق و بی وجود اولمقد ر ماله محتاج اولوب ناسدن سـؤال  
 قیلان فقیر بو یولده کار طومز بو کونه فقر دن حضرت نبی علیه السلام (اللهم  
 انی اعوذک من الفقر) دیو حضرت حقه صغمنشدر و امتنه دخی بو کونه فقر  
 مذمومدن حضرت حقه صغمنغی تعالیم قیلشدر سائل اول ماله محتاج اولان  
 کدا اولور که انک مالی اربدی و فانی و ضایع اولدی و ماله محتاج اولدیغدن ناسه  
 عرض احتیاج ایلدوب انلر دن سـؤال قیلدی اما قانع اول کسه اولور که کندی  
 جسمنی حضرت حقک محبتنده و طاعتنده اوینانندی و جسمنک مشتهاسنی  
 و مقتضاسنی ترک ایتدی و میشتدن ادنی شـیئـه قناعت ایتدی و غنی القلب اولمق  
 مرتبه سنه یتدی بو کونه قانع صورنا اگر فقیر ایسه ده معناده غنیدر که لایغنی اولان  
 کتزه و اصلدر \* متوی \* پس زردا کنون شکایت برمدار \* کوست سوی  
 دوست اسپ راهوار) چونکم کاری فقر جسم طوتر پس جسمه کلان درد دن  
 شمعی شکایت طومنه بلا و محنتدن ناسه شکایت ایتمه که اودرد و بلادوست جائینه  
 بر دولک آتدر سنکه اول اسب بالایه سوار اوله سن سنی دوسته ایلنور (اذا احب الله  
 عبدا ابتلاه و اذا صبر اجتباها) حدیثنک مفهومی اوزره حق تعالی حضرتلری  
 بر قولنی سوسه انی مبتلا ایلر و اگر اول بنده صابر اولور سه سار ناسدن انی اجتبا  
 و اصطفایدوب کنسینک مقر بلرندن قیلور پس درد و محنت معناده نعمت  
 و محنت اولدی زیرا دوستنک و صولته و سـیـله اولان نسنه معناده عظیم نعمت  
 و مختدر بعض نسخه ده کوست سوی نیست اسپ راهوار واقع اولشدر بو تقدیر



اوزره معنی اول درد یوقلق جانینه بر اهور اسبدر پس اندن شکایت طومه زیرا  
 یوقلق مقام امندر مقام امنه وسیله و ذریعه اولان درد و بلاهم بر کم شی اولز  
 پس اندن شکایت ایلك مناسب گلز دیمك اولور \* مشوی \* این قدر گفتیم  
 باقی فکر کن \* فکر اگر جامد بودر و ذکر کن \* ذکر آرد فکر ادر اهتر از \* ذکر را  
 خورشید این افسرده ساز ( فقر وفتانك فضیلتنی بو قدر دینك باقیسنی  
 سن فکر ایله که کندی درونکده فقر وفتانك باقی اسرارنی وفضائلنی هم قوت فکریه  
 واسطه وسیله بوله سن و یوقلق نه دیمکدر انی حقیقته بیه سن امدرونکده اولان  
 قوت فکریه اگر جامد اولدیه و پرودت هوای نفسانیه ایله طوکدیه سه یوری  
 الهی ذکر ایله زیرا فکری حرکتسه کتورر ذکر حتی بو طوکش اولان فکر ک  
 خورشیدی دوز که خورشید انور منجمد اولان آبی نیچه مذام ایلرسه ذکر الهی  
 دخی منجمد اولان فکری او یله آریدوب آب روان کی ایلر تا کم آب عالم باطنه  
 سریان و جریان ایلیوب اول فکر بحر حقیقته واصل اولغه قابل اولور \* مشوی \*  
 اصل خود جذبه ست لیک ای خواجه ناش \* کار کن موقوف آن جذبه مباش \*  
 زآنکه ترک کار چون نازی بود \* نازی در خور و جانبازی بود ( اصل خود جذبه در  
 لیکن ای خواجه ناش کار ایله اول جذبه به موقوف اوله یعنی طریق الهیده  
 حق تعالیك وصوله و مقام حقیقک دخولنه وسیله اصل خود جذبه الهیدر  
 و جذبه الهی اولدر که حق تعالی بر قولنك قلبنی و روحنی فلاب محبتله کندی  
 مشاهده سنه و فریته چکه وانك قلبنه حق الیقین تخمنی اکه حتی اول بنده بی  
 بی اختیار جله اغیار و سوی مرتبه سندن کچه و شراب حقیقی اول ساقی حقیقینک  
 دستندن ایچه و کندی مجازی اولان وجودی قیدندن کچه بو طریق الهیده  
 اصل وصول حقه وسیله و ذریعه بودر لیکن ای بنم کبی حضرت هولانانک بنده سی  
 اولان کسه بو جذبه به موقوف اوله چونکم وصول حقه اصل وسیله جذبه الهی  
 امش امدی جذبه حق کلسون بنی بدن آسون دیوب اول جذبه به توقف و انتظار  
 قیله و کار و کسب ایلمکدن فارغ اوله بلکه ممکن اولدیغی مرتبه طریق الهیده  
 کار و عمل قتلغه مشغول اول گاه فکر ایله و گاه ذکر ایله و گاه حمد ایله و گاه شکر ایله  
 تا کم بو گونه نوافلی ادا ایلمکه حضرت حقه تقرب قیله سن و حضرت حقه سنی  
 سومسته مستعد اوله سن هماندمکه حضرت حق سکا محبت ایلیه جذبه خدا  
 حضرت حقه سکا محبت ایلمندن عبارت اولور ته کم (لا يزال العبد يتقرب الى  
 بالانوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه و بصره) حدیث شریفی بو معنایه  
 دلالت و شهادت قیلور پس کار و عمل جذبه به وسیله و جذبه وصول حقه وسیله  
 اولور بویله اولدیه کار و عملی ترک ایلیوب جذبه به موقوف اولق برنده اولز

ترك كار و عمل ايلىك بر ناز ايلىك واستغنا قىلىق كىي اولور ناز واستغنا ايسه جايازلكه  
 نىجه لايىق اولور عبده لايىق اولان مولاسى بولنه جا نياز اولمقدر وانك رضاسنى  
 اله كورمكه سعى قىلقد ر ناز واستغنا مولايه لايىق اولور و نياز واقفكار بنده به  
 مناسب كلور چونكم بنده به مناسب اولان مولاسى بولنده جا نياز اولمقى وتضرع  
 و نياز دن خالى اولمقدر \* مشوى \* نى قبول انديش ونى رداى غلام \*

امر را ونهى رايى بين مدام \* مرغ جذبته نا كههان پرد زعش \* چون بيدى  
 صبح و شمع آنكه بكش ) اى غلام نه قبولى فكر ايله ونه ردى فكر ايله مدام سن  
 امرى ونهى كور مرغ جذبته نا كههان عشدن پرن اولور چونكم صبحى كوره سن  
 رشعى اندنصكره سوزندر العش بضم العين والتشديد شول قوش بواسته ديرلكه  
 آخاج بودا قننده چور دن چو بدن وغبر بدن جمع ايدوب بيت دوزر اول قىل  
 المعرفه اولان كسه لك وهمندن ناشى اولان بوسوعا ظهري دفع ايجون ديتاشد ركه  
 اول خاطر ه بودر اكثر قليل المعرفه اولان كسه ل بويله ديرلكه چونكم (قبل من قبل  
 فى الازل بلاعلة ورد من رد فى الازل بلاعلة) كلامك مفهوى محقق وثابت اولمشد  
 بنكه ازل آزالده بلاعلة مقبول اولنلردن اولدمسه بكا بوكار وعملك نه فائده سى  
 واردر كذلك اكر بن ازل آزالده بلاعلة مر دود اولنلردن اولدمسه هم بكا بوجهد  
 وعملك نه نفى واردر بوانديشه عند الجمهور باطلدر انكچون حق تبارك وتعالى  
 حديث قدسيسنده بيورر (عبدى اطهنى كما امرتك ولا تعانى ما يبصط لك) پس عبده  
 لايىق ولازم اولان اول دكلد ركه حق تعالى آنى يقبول ايلش و يا خود ردايلش  
 اوله وانى انديشه قيله بلكه عبده لايىق ولازم اولدر كه امر اولنديغى اوزره عمل  
 قيله پس اى غلام بو بولده نه مقبول اولمقى فكر ايله ونه مردود اولمقى فكر ايله  
 بلكه مدام حق تعالىك امر نه ونهينه نظرايله (وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم  
 عنه فانتهوا) اينتك موجبجه هر نه كم امر اولنك ايسه رسول و خدا آنى  
 امر قىلديسه آنى اخذ ايله و هر نيكم نهى قىلديسه اندن اجتاب ايله قوله  
 لايىق اولان افنديسنىك امر ايلديكىنى طومق ونهى ايلديكندن قاچقدر چونكم  
 اى غلام سن هميشه امر ونهى كور بىجى اوله سن وقادر اولدق. حضرت حقه  
 اطاعت وانقياد قيله سن جذبته قوشى نا كههان كندى مقام ومرتبه سندن پرواز  
 ايدوب سنىك وجود كه قوز وسنى بو كلف وزجت ورطه لرندن خلاص ايلر  
 چونكم صبح حقيقى كوره سن شمع خدمت و رياضته احتياج قالز اندنصكره  
 ترك وازاله ايلسك لايىق و جايز اولور صبحدن مراد بولنده حق اليقين اولور شمعدن  
 مراد مع الكلفة والذحمة اولان خدمت و عبادت اولور (واعبد ربك حتى  
 ياتيك اليقين) آيت كريمه سنىك دلالت ايلديكى معنای باطنى اوزره عبادتك متهاسى

صبح بقینك ظهور یدر چو نیکم صبح بقین ظهور وطلوع ایلیه عبادت عبودته  
تبدیل اولور وعبادته عبودت مایتمده فرق اولدر که عبادت مع الکلفة والرحمة  
اولان خدمته دیرل وعبودت حلاوت ولذله اولان خدمته دیرل مثلا عبادت مبدلک  
کار یدر وعبودت عاشقنک کردار یدر برعاشنی معشوقنه خدمتی کلفت و زحمتله  
قیلز بلکه صد دل و جانله و نیجه حلاوت ولذله قیلور و بونده چونیکم صبح کله  
شمعی سو یندر دیمکدن مراد چونیکم صبح بقین ظهوره کله کافه و زحمتله  
اولان عبادتی کیدر که اندنصکره عبودت کلور و سن کند ی محبوبه که صد دل  
و جانله اول وقتده عبودت قیلور سن دیمک اولور \* مشوی \* چشمها

چون شد گذاره نور اوست \* مغزهای ینداو در عین پوست \* ینداند زره  
خورشید بقا \* ینداند قطره کل بحر ( چشمه لر چونیکم ک گذاره اولدی  
نور اودر اول نور عین پوستده مغزل کورر بودخی وجه در که دینه چشمه لر چونیکم  
گذاره اولدی انک نور یدر بووجه اوزره نور کسر الله اوضمینه مضاف اوقور  
واو مقدم اولان صبحه عاقد اولور که اندن مراد صبح بقیندر گذار نافذ معنانه در  
یعنی کچیکی دیمکدر و توضیح معنی شول کوزل که چونیکم جابلردن نافذ اولدی  
و پرده لردن ایلیزی کچیکی اول صبح بقینک نور یدر یا خود معنی محض نور همان  
اولدر زیر اول کوزل عین پوستده یعنی بواجساد صورده لبر کورر و حقیقی  
مشاهده قیلور ذره ده خورشید بقایی کورر کل بحری مشاهده قیلور ذره دن مراد  
برشیک و جودی و خورشید بقادن مراد حضرت حقدر قطره دن مراد بر انسانک  
وجودی و کل بحر دن مراد جمیع اسما وصفاتی جامعه اولان مرتبه حقیقتدر  
و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که چونیکم کوزل جابلردن نافذ اوله نور محض اودر  
اول کوزل پوستلر ده مغزل کورر و هرشیک و جودنده خورشید حقیقی مشاهده  
قیلور و هر انسانک قطره ذاتنده کل بحر حقیقی معاینه قیلور الحاصل برشیده  
حضرت حق کورمک ذره ده خورشیدی کورمکدر و برکشدنک قطره و جودنده  
حق تعالی بی اسما وصفاته مجلی مشاهده قیلور قطره ده کل بحری مشاهده قیلقدر  
مولانا جامی رحمه الله علیه ( بیت ) جهان مرآت حسن شاهد ماست \* شاهد  
وجهه فی کل ذرات \* دیمکه بومعنا به اشارت قیلشدر و گلشن راز صاحبی هم  
بویاتله بواسرائی مشعر اولمشدر ( بیت ) اکریک قطره رادل برشکافی \* برون  
آیداز و صد بحر صافی \* بهر جزوی ز خاک اربنکری راست \* هزاران آدم اندروی  
هوبد است \* باعضایبش هر چند پیل است \* در اسما و قطره مانند نیل است \* دل  
هر جبه صد خرمن آمد \* جهانی در دلی یک ارزن آمد \* بیه پریشه صد جای



جانی \* درون نقطه هفت آسمانی \* چهار اسر بسر آینه دان \* بهر يك ذره  
 دروی مهر تابان

﴿ بار دیگر رجوع کردن بقصه آن صوفی و قاضی ﴾

﴿ مثنوی ﴾ گفت صوفی در قصاص يك قفا \* سر نشاید باد دادن از عجمی \*  
 خرقة تسلیم اندر کردم \* بر من آسان کرد سیلی خوردنم ( صوفی چونکم اول  
 طبانجه اوران بیماری ضعیف کوردی عاقبت اندیش اولوب اکا طبانجه اورمقدن  
 حذر قیلدی و کندوسنه دیدی برفانك قصاصنده باشی اعمالکدن یله و بر مک  
 لایق اولمز یعنی بن بوسله زن اولان بیماریه شمدی بر طبانجه اور رسم بو بیمار اولور  
 پس شرعا بکافصاص لازم کلور اویله اولیحق کورلکدن وعاقبت بین اولمقدن  
 باشمی یله و یرمش اولورم عاقبت بین اولمقدن اوزری باشی یله و بر مک بزم جنسمره  
 لایق دکلدر که بنم بو یمنده خرقة تسلیم بنم اوزر یمنده سله یمکلکی آسان ایتدی یعنی  
 بو خرقة صوفیان فی الحقیقه خرقة تسلیمدر بنم بو یمنده اولان بو خرقة تسلیم بنم طبانجه  
 یمکلکی بنم اوزر یمنه آسان ایلدی دیدی بوندن مقصود بو صوفی لساندن طریق  
 صوفیهده اولان سالکاره مقتضای طریقی بیان ایلکدر که خرقة پوش اولان  
 صوفی به اولالازمدر که عاقبت اندیش اوله اندن صکره اگر خلق عالمدن بر جفا و آزار  
 کورسه وانلردن سیلی خور اواسه صبر و تحمل قیله نقل اولور که بر کون ابراهیم  
 ابن ادهم حضرتلری بر صوفی ایله بر بازارده کیدر کن عوام ناسدن بر کسه انک اکسه سنه  
 بر محکم طبانجه اورمش ابراهیم بن ادهم حضرتلری اول سنک دیدیکک دیار بلخده  
 قالدی دیوب دخی ارتق سوز سو یلوب پکوب کتمش انک یاننده رفیق اولان  
 صوفی انک درویشلکنی و تحملانی پسند ایتش و کلوب کندیسنک شیخنه  
 بوسر گذشته بی حکایه قتلش و دیمشکه بو کون ابراهیم بن ادهم بر کسه بر طبانجه  
 آوردی شیخ دیمشکه به ابراهیم بن ادهم نه دیدی درویش دیمشکه اول سنک  
 دیدیکک بلخده قالدی شیخ دیمشکه هنوز دخی اول بلخ دیارنی اون تمامشمی صحیح  
 درویش و صوفی اولیدی بونی هم دیمزدی دیمش و جلله منقبه سندن بری دخی  
 بودر که بر کون اول حضرت برشهرک کنارنده کزر کن بولدن بر قاج آتلو کلوب  
 اکاتیر بزه بر قوناق بری کوسه تر بزوشهره هنوز کلش مسافر لر یزدیمش لر اول  
 حضرت دخی بسم الله دیوب بونلرک اوکنه دوشوب انلردن انک اردینه دوشوب  
 کتمش اول حضرت بونلری بر کورستانه کتورمش وانده طورمش انلردیمش لر که  
 بزه بر قوناق بری کوسه اول دیمشکه بنم ییلدیکم قوناق بری بودر بن بوندن غیر  
 قوناق بری ییلزم اول سوار غضبه کلوب اننده اولان قحبی ایله اول حضرتنه

وافر ضرب اور مش وانك بدن مبارکني زياده آزرده قيلش صبر و تحمل ايدوب  
 اصلا اکا برسوز سو يلمش مکر اول برده برکسه وارايمش اول ضارب اولان سوار  
 اول يردن بر مقدار کند کد نصکره اول کسه اکا ديمشکه بو قچي اوردينگ کسه  
 بيلور ميسن نه کونه کسه درد ميشکه بيلزم اول کسه ابراهيم بن ادهمدر دبو خبرو يرش  
 مکر کم اول سوارانک نام شريفني اشيد بر مش کلوب اياغنه دوشمش وتو به کار اولوب  
 مريدلندن اولمش و دنيابي اولدخني ترك قيلش \* مشوي \* ديد صوفي خصم  
 خود را سخت زار \* کفت اکر مشتس زيم من خصم وار \* او بيک هشتم بر يزد  
 چون رصاص \* شاه فرمايد مر از جرو قصاص ( صوفي کنديک خصمني قتي  
 زار کوردي يعني سله اوران بيماري زياده ضعيف مشاهده قيلدي کنديسنه ديدى  
 اکر بن اول بيماره خصمانه مشت اورسم وانک وجو ديشه بر قاج بو مرفي اير کورسم اول  
 بيمار بنم بر يومر بقعدن قلاي کبي يره دو كيلور پس شاه بکازجر و قصاص بيورر  
 (ان النفس بالنفس) آينک مقتضاسنجه شرعا بني دخني اولدرمک لازم کلور ديدى  
 و بو کونه تصور ايلدي \* مشوي \* خيمه ويرانست و بشکسته وتد \*  
 او بهانه مي جود نادرفند \* بهراين مرده در بغي آيد در بغي \* که قصاصم افتد اندر  
 ز بربغي ( چادر ويراندر ويخ صمشد در او بهانه استر تادوشه يعني صوفي ديد بکه  
 بو بيمار في المثل ويران خيمه در ويخني صمشد در او جزئي بهانه استر تا آشفه دوشه  
 پس بو مرده دن اوتري در بغي کلور بکا تبغ التده قصاص واقع اوله ايلدي بو که  
 اورمقدن وطوقتمقدن حذر ايلک لازمدر ديدى \* مشوي \* چون نمي  
 تانست کف بر خصم زد \* عزمش ان شد کش سوي قاضي برد \* که ترزوي  
 حقت و کيله اش \* مخلص است از مکر ديو و حيله اش ) چونکم صوفي کني خصم  
 اوزره اورمغه قادر اولدي يعني عاقبت انديش اولديغندن اولرنچوري دو که  
 جرأت قيلدي انک عزيمتي اول اولدي بکه اول بيماري قاضي جاننده ايلته کنديسنه  
 بويه ديد بکه قاضي ترازوي حقدن وانک کيله سيدر ديوک مکرندن قاضي خلاص  
 ايديجي وانک حيله سندن هم خلاص ايديجيدر مخلص ميک ضمني ولا مک کسر بله  
 اوقنديغني اوزره معني بودر اماميک فقيله ولا مک قحني ايله اوقنورسه اول قاضي  
 ديوک مکرندن وانک حيله سندن محل خلاصدر ديمک اولور و خلاصه کلام صوفي  
 قاضي حضورنه واروب محکمه ده حقتي بيماردن طلب ايلکي اولي کوردي و حسن  
 ظن ايدوب زمانه سنده اولان قاضيلري ميزان حق صاندي و ديدى \* مشوي \*  
 هست او مراض احقاد و جدال \* قاطع جنک دو خصم وقيل وقال \*  
 ديو در شبسه کند افسوز او \* فتها ساکن کند قانون او ( اول قاضي حقدنک  
 وجدالک مراضيدر ايکي خصمک جنکني وقيل وقالني قاطعدر احقاد حقدنک

جمیدر حقد کینه دیر یعنی حاکم شرع شریف اولان قاضی ناسک کینلرینک  
 وجدالرینک مقراضی در وایکی خصمک مایندده واقع اولان قبل ووقالی وجنک  
 وجدالی قطع اید یجیدر انک مانند افسون اولان کلامی دیوی واهل مکر وریوی  
 شیشه به ایلرته کم سلیمان نبی علیه السلام بر دیو متمر د اولسه و حددن تجاوز قیلسه  
 فی الحال انی طوندروب آتی بر شیشه ایچنه قوبوب وانک اوزرینه افسون اوقوب  
 شیشه ایچره آتی حبس قیلوردی ناخاق انک شرنندن وفساد ندن امین اولورلردی  
 كذلك حاکم شرع شریف اولان قاضی سلیمان وار دیوسیرت وشیطان طبیعت  
 اولان اهل نفس و هوایی زندان ایچره حبس قیلور و یاخود حاکم شرعیله آتی مقید  
 ایدوب ضابط اولور اول قاضینک قانونی فتنه لری ساکن ایلر و غوغاری دفع  
 ایدوب اهل فسادی دفع ایلر \* منوی \* چون ترازو دید خصم پرطمع \*

سرکشی بگذار دو کرد تبع \* ورترازو نیست کرافزون دهیش \* از قسم راضی  
 نکرد د آ کهبیش ) چونکم پرطمع اولان خصم ترازو کوره سرکش کلی ترک ایلر  
 و تبع اولور یعنی طمعه درونی پر اولان و بر آخر کسینه نک حقی المغه طمع قیلان  
 خصم چونکم ترازوی شرعی کوره بالضروری اول طمعی قور و شرع شریفه  
 تابع اولور و اگر ترازو اولمز ایسه اگر اکافزون و برهن قسمدن آگاه لغه راضی  
 اولمز قسم کسر قافله بهره و نصیب مناسنه و فتح قافله بولک و یمین قیلای  
 مناسنه دخی کاور بونده بومعینلرک جمله سی قابلدر و جائز اولور یعنی اگر اورتاده  
 ترازو اولمیه اگر اول خصم کندی حقندن زیاده و برهن بهره و نصیبندن اول  
 آگاه ایکن بنه راضی اولمز یاخود بر آخر خصمک یمیندن اول آگاه ایکن انک اکا  
 آگاه لغنه راضی اولمز یا طمع لابد رضایی منع ایلر اما ترازو اولد قد نصکره  
 هر کسه حقی وزن ایلر پس بهر حال حقه آگاه اولان خصم بالضروری راضی  
 اولور میزان شرع هم بوله در \* منوی \* هست قاضی رحمت و دفع سیر \*

قطره از بحر عدل رستخیز \* قطره کرچه خرد و کونه پابود \* اطفا آب بحر ازو  
 پیدا بود ) قاضی رحمت حق و دفع سیر اولدی رستخیز بحرینک عدلندن  
 بر قطره اولدی دفع بونده دافع مناسنه در عدل عادل مناسنه اولدی کبی عادل  
 قاضی حق تعالینک خنق اوزره رحمتی اولدی و سیر و عنادی محضا دفع اید یجی  
 اولدی و قیامت کونینک دریای عدلندن بر قطره کلدی و بر غونه اولدی حق تعالی  
 روز رستخیزده اولقدر بین العباد عدل ایلده که حتی بویوزلی قیوندن بویوز سر  
 قیونک حقی آیلور و اصلابرکسه ده برکسه نک حقی قالیه پس اول دریای  
 عدلندن بود نیاده اولان قاضیلر فی المثل بر قطره و بر غونه کبی اولدی قطره اگر چه  
 صورتا خرد و کونه با اولور یعنی اگر چه بود نیاده اولان عادل قاضی صورتا دریای



عدله نسبتله كوچك اياغى قصه اولور اما بحرك اينك اطرافتى اندن پيدا اولور  
 يعنى درباى عدل الهينك لطفى واثرى اندن هم ظهوره كلور و بونك عدلنده  
 اولان لطف اول بحر عدالتك كمال لطافتنه دلالت قيلور ﴿ مشوى ﴾ از غبارار  
 پاك دارى كله را \* توزيك قطره بينى دجله را ( غباردن اكر كاه بي پاك طوته سن  
 سن بر قطره دن دجله بي كور رسن كله پرده يه و چشمك تيره لكينه ديرل بونده پرده چشم  
 ديمك اولور يعنى اكر غبار جهل و غفلتدن دبده دلى پاك طوته سن سن بر قطره كبي  
 اولان عادل قاضينك وجودندن دجله عدل حقى كور رسن و فرعدن اصله استدلال  
 قيلور سن و بوغونه دن اول درباى عدل نه كونه اولد يعنى بيلور سن و اندن خبير دار  
 اولور سن ﴿ مشوى ﴾ جزوها بر حال كله اشاهدست \* ناشفق غماز خورشيد  
 آمدست ( زيرا جزور كلارك حاليه شاهد اولور تا كم مشرق آفتابده اولان  
 شفق خورشيدك غمازى كمشدر شفق مشرق طرفنده قبل طلوع الشمس ظهور  
 ايلين و مغرب طرفنده بعد غروب الشمس باقى اولان حرته و پياضغه دخى ديرل  
 نه كم قبل طلوع آفتاب مشرق طرفنده اولان شفق هم آفتابك طلوع و ظهورنه  
 دليل اولور و بعد غروب آفتاب مغرب طرفنده اولان شفق هم آفتابك وجودينه  
 دلالت ايدر و اندن غماز اولور كذلك قاضى عادل دخى حق تعالىنك شمس عدلنه  
 دلالت قيلور و اندن غماز اولور ﴿ مشوى ﴾ آن قسم بر جسم اجدر اند حق  
 \* آنچه فرمودست كلا و الشفق ( بو بيت سوره انشقاقده اولان بو آيت كرمه به  
 اشارت اولور قال الله تعالى ( فلا قسم بالشفق ) لازاندر لا اقسمنك نفسى بى  
 جلد اولده طوطى حكايه سنده مرور ايلدى يعنى بس بن شفقه قسم ايلرم و شفق  
 شول حرته درل كه افق سماده بعد الغروب ظهور ايدر ( والليل ) دخى ليل حقيقون  
 ( وما وسق ) دخى ليلك جامع و ساتر اولد يعنى اشباح حقيقون وسق جمع ايمكه  
 ديرل استوسقت الابل ديرسن جن ابلى جمع قيلسك ( والقمر اذا نسق ) و دخى  
 قمر حقيقون شول وقتكه مجتمع اوله ( لتركن طبعا عن طبق ) اى بنى آدم البته  
 ملاقى وراكب اولور سنر حال بعد حال كه مطابق اوله حال ثانى اوله شدت عدابده كه  
 مراد موئدر و بعد الموت اولان احوالدر ديمشدر بعضيلرى طبق طبقه نك جمعيدر  
 طبقه مرتبه ديرلر كويه مناسب اولنده بودر ديمشدر تقدير كلام اى بنى آدم راكب  
 و ملاقى اولور سنر مرتبه بعد مرتبه نجه احواله كه بعضيسى بعضيسى سندن ارفع  
 اوله موت و ساتر مرتبه ر بعد الموت اولان قيامت و مواطن قيامت اوله ( فالهم  
 لا يؤمنون ) فاذا كان كذلك بو احوال مقرر اوليحق بو انسان ايچون نهشى واردر كه  
 بوم قيامته تصديق ايتزلر و معنى بيت اولدر اول قسمى حضرت حق اجد حاضر تيرينك  
 جسمى اوزره سوردى اول نسنه بنى كه كلا و الشفق بيور مشدر كلا بونده يا حقا

معناسته اولور و باز ائدر دینور که قرآنده فلا قسم باشفق در کلا یوقدر کلا بونده  
 انجیق تا کید لفظ ووزن ایچون کتورمش اولور پس شفقتدن مراد عند اهل التحقیق  
 حضرت احمد صلی الله علیه وسلمک جسم شریفی اولور شو مناسبتله که شفق  
 خورشیدرک وجودینه دلالت قیلدیغی کبی حضرت نبی علیه السلامک جسم  
 لطیفی هم خورشید حقیقتک ذاته دلالت ایچی اولدی پس حق تعالی حضرت توری  
 بوافق سعاد اولان شفقته قسم ایلدیسه اول حضرتک شفق جسم شریفنه مشابه  
 اولدیغیچون قسم ایلمش اولورننه کم ضحکی به قسمی اول حضرتک نور ضعیفه مشابه  
 اولدیغیچون اولدی و بونک تحقیقی ایکنجی جلدک اوایلنه قریب \* والضحکی نور ضعیف  
 مصطفی \* بیتک شرحنده هرور قیلدی انده طلب اولنه \* مثنوی \* مور بردانه  
 چرالزان بدی \* کرازان یک دانه خرمن دان بدی (مور دانه اوزره نیچون لرزان  
 اولوردی اگر اول بردانه دن خرمن دان اولیدی مور دن مراد عدالت جو اولان  
 انسان ودانه دن مراد بودنیاده اولان عادل قاضینک عدلی و خرمن داندن مراد  
 معدن معدت اولان عدل الهی اولور و تقدیر کلام بویله دیمک کاور که مور ضعیف  
 کبی اولان انسان قاضیرک وجودنده اولان دانه عدالت اوزره نیچون لرزان اولوردی  
 وندن اوزری بردانه قدر عدله طمع قیلوردی اگر اول بردانه قدر عدلندن خرمن  
 عدلی بلیجی اولیدی اول دانه عدل بر عظیم خرمندن ایدیکنی بلیدی ودانه دن  
 خرمنه استدلال قیلیدی اصل دانه قدر اولان عدله تعلق قیلزدی و ملتفت اولزدی  
 بلکه اول دانه قدر عدلدن تجاوز ایدوب خرمنکاه عدله متوجه اولوردی و مرادنی  
 هر نه ایسه اندن طلب قیلوردی \* مثنوی \* بر سر حرف آکه صوفی بی دست  
 \* در مکافات جفا مستحجل است ) بو کونه معارف سو بلیکدن ای مولانا رجوع  
 ایدوب حرفک طرفنه کل که صوفی بی دلدنر جفانک مکافاتده مستحجلدر بو یتمده  
 تجرید قاعده سی وارد در تجرید اکاد بر که برکسه کند بیسی بر آخر شخص منزله سنده  
 تنزیل ایدوب اکا خطاب ایله نته کم بو یتمده در یعنی ای مولانا بوقیلی کثیره استدلال  
 ایلمک و بو تقدیم اولنان سوزلر کبی سوز سونیک سمتمدن رجوع ایدوب صوفینک  
 حالته مناسب اولان حرف و کلامی سو بونک جانبنه کلکه صوفی بی دلدنر وانک  
 کوکلی کندی ضبطنده دکادر کند یسنه واقع اولان قفا و جفانک مکافاتده اول  
 صوفی استحجال ایدیبیدر و خرمنی قیوب دانه جانبنه کیدیبیدر و حقیقی بودنیاده  
 آلفه سعی ایدیبیدر \* مثنوی \* ای نو کرده طلبها چون خوشدلی \* از تقاضای  
 مکافی غافل \* یا فراموش شد دست آن کردهات \* که فرو آویخت غفلت پردهات  
 ای سن ظلمرا بلمش سن نیجه خوشدلسن مکافینک تقاضا سندن غافل سن یا خود اوسنک  
 ایشلرک سکافراموش اولمشدر که غفلت سه کارده لر آصدی کرد کاف عربینک

کسر یله کردار لفظ ندن مخفف قدر ایش معناسنه دراکا متصل اولان ها اعلامت جهمدر  
 تا خطاب ایچوندر و توضیح معنی بودرای فلان کسه سندخی بود نیاده نیچه  
 ظلمر قیلشسن و نیچه مظلوملره ستم و جفا ایلشسن نیچون خوشدلسن مکافی اولان  
 مظلومک تقاضا سندن مکر غافلسن اگر مکافات طلب ایلین مظلومک تقاضا سندن  
 غافل اولیبدک بو ظلمری ایتدی که کند نصکره خوشدل اولزندک و قلبیکی غافل قیلزندک  
 مصرع ثانی استفهام اولق هم وجه در بوتقدیر اوزره معنی ای ظلمری ایلین کسه  
 نیچون خوشدلسن مکافینک تقاضا سندن غافل میسن یا خود اول سنک ظلمرک  
 سکا فراموشمی اولدی که غفلت سنک ایله اول ایشلر مایینه پردلر آصدی انکیچون  
 اول ایتدی که ایشلر ساکنسی اولدی حتی خوشدل اولدک وانک استحال نندن  
 فراغت قیلدک \* مشوی \* کر نه خصمیهاستی اندر قفات \* جرم کردون  
 رشک بردی رصقات \* لیک محبوسی برای آن حقوق \* اندک اندک عذری خواه  
 از عقوق \* نایکبارت نکیرد محتسب \* آب خود روشن کن اکنون یا محب  
 اگر سنک قفا کده خصمرا اولیدی کردون جرمی سنک صفاک اوزره رشک ایلیدی  
 لیکن اول حقوقدن اوتری محبوسسن آرزق آرزق عفو قدن اوتری عذرا سسته  
 تا کم محتسب سنی براوغوردن طومیه ای محب کندی صویکی شمیدی روشن ایله  
 یعنی ای ظالم اولان وای خلقه جور و ستم قیلان اگر سنک قفا کده خصمرا اولیدی  
 وسندن انلر طلب حقوق قیلیدی کر دونک ذاتی سنک صفوتک اوزره رشک  
 و غبطه ایلردی ولسان حاله نولیدی بنم دخی حالم و صفام شو جور و جفا کدر  
 ندن پاک اولان مؤمنک صفاسی کبی اولیدی دیوسو بلردی و لیکن سن اول حقوق  
 عباددن اوتری بود نیاده و رطات نفسانیه و قیودات جسمانیه ده محبوس سن آرزق  
 آرزق اول ایشلر لیک عقوقدن اوتری عذردیله و اگر حقوق صاحبی حاضر ایه  
 و اندن استحال ایلک ممکن ایه استحال ایله والا توبه و استغفار ایله و حضرت  
 حقندن عفو و مغفرت طلب ایلوب الهی بت و رجعت دیوسویه تا کم اول  
 احسان ایلدیجی امر ونهی ایلدیجی پادشه سنی بر دفعه ده طومیه و براوغوردن  
 سنی مؤاخذه ایتیه ای محب عفو و رحمت لازم اولان بودر که شمیدی بو دنیا ده  
 کندی آب رو حکمی و جوی وجودیکی کدورات مظلومه دن روشن و پاک ایله والا صکره  
 نادم اولورسن و عذابه گرفتار کلورسن

\* رفتن صوفی بسوی آن سبیلی زنش و بردن اورا بر قاضی \*

\* مشوی \* رفت صوفی سوی آن سبیلی زنش \* دست زد چون مدعی  
 درد ایش \* اندر آوردش بر قاضی کشان \* کین خرد بار را بر خرنشان \*



یا زخم دره اوراده جزا \* آنچنانکه رأی تو بیند سزا \* کانه از زجر تو میبرد در دمار \*  
 بر تو تاوان نیست آن باشد جبار ( صوفی اول کندینک سیلی زنی جا نبنه کشدی  
 مدعی کبی اول سهله اوران رنجورک دامنه ال اوردی اول رنجوری چکه رک  
 قاضینک قته کتوردی بویله دیوکه بوادباره متعلق اولان خری خر اوزره اوتورت  
 یعنی بومدبر اولان اشکی بر اشک اوزره نصب ایوب شهر ایچره بونی تش-هیر  
 ایت دیدی یا خود دره زخیمه ا کا جزا و بر یعنی قهچیمه ا کا اوروب جزا و بر  
 انجیلین که سنک رأیک سزا کورر واکالایق اولان حد هر تقد رایسه آنی بیلور  
 دره دالک کسر یله طوره دید کلر یدر بونده قهچیمی اولور زرا اول کسه که دمار  
 وانتقام وقتنده سنک زجر کدن اولور و سنک ضرر بکدن هلاک اولور بودخی  
 وجه در زرا اول کسه که سنک زجر کدن وقهر کدن هلاک اولمقد ه اولور سنک  
 اوزر یکه اودک اولمز اول جبار اولور جبار چیک ضمیمه هدر و لغو معناسنه در یعنی  
 ای قاضی برکسه که سنک ضرر یک التنده اوله سنک اوزر یکه اندن دیت لازم کلز  
 انک قانی لغو و هدر اولور دیدی \* مشوی \* در حد و تعزیر قاضی هر که  
 مرد \* نیست بر قاضی ضمان کونیت خرد \* نائب حقست و سایه عدل حق \*  
 آینه هر مستحق و مستحق \* کو ادب از بهر مظلومی کند \* فی برای عرض و خشم و دخل  
 خود ) قاضینک حد و تعزیر بنده هر شول کسه که اولدی قاضی اوزره ضمان بو قدر  
 زرا اول خرد و حقیر دکدر یعنی مثلا برکسه به شرعا حد لازم کسه و یا خود  
 تعزیر لازم کسه و قاضی اول کسه به حد اور مق بیورسه و یا خود تعزیر قیسه  
 و اول کسه قاضینک حدی التنده و یا خود تعزیری آلتنده اولسه قاضی اوزره اندن  
 ضمان و دیت لازم کلز زرا اول قاضی صغیر و حقیر دکدر بلکه انک مرتبه سی  
 شریف و عالی در اول قاضی نائب حقدر و سایه عدل حقدر هر مستحق و هر مستحق  
 آینه سیدر اولکی مستحق کسر حائله اسم فاعل صیغه سی اوزره حق طلب  
 ایدیجی معناسنه در و ایکنجی مستحق قح حائله اسم مفعول صیغه سی اوزره حق  
 طلب اولنمش معناسنه در یعنی قاضینک مرتبه سی و قاضی حقیر و صغیر دکدر  
 آنکچونکه قاضی بر بوزده حق تعالینک نائی و خلیفه سیدر و حق تعالینک عدلک  
 سایه سیدر هر حق طلب ایلین مدعینک و حق طلب اولنمش مدعی علیهک  
 آینه سیدر که ایکی سنک بیله صورت حالی آنده نمایان اولور و شکل دعواری انک  
 مرتب آت علمنده ظهوره کلور اندن صکره دعوی شرعا هر نه اقتضا ایدر سه اگا کوره  
 حکم قیلور که اول قاضی ادبی مظلوم لمدن اوتری ایلر عرضدن و خشمدن اوتری  
 و کند ی دخلندن اوتری ایلر عرض بونده کسر عینله اوقسه ده جائز و قح عینله  
 اوقسه دخی جائزدر کسر عینله اوقنورسه عرض نفس و حسد و وقار معناسنه

اولور و قح عینله اوقنورسه متاع معناسنه در یعنی قاضی اوزره انکچون ضمان ودیت لازم کلز که اول قاضی بر کسه به اکر تأدیب ایلسه بر آخر کسه نك مظلوم لغندن اوتری تأدیب ایلر کنندی و قارندن و نفسندن اوتری تأدیب ایلز و كذلك غضب نفسندن اوتری و کنندیک دخل و نفعندن اوتری هم تأدیب ایلز پس بو تقدیر اوزره اکر اول قاضی بر کسه بی حدیا تعزیر التده اولدرسه اکادیت و ضمان لازم کلز اما اکر عرض و قارندن اوتری یا متاع دنیویدن اوتری و یا غضب نفسانیدن و یا خود دخل و نفع جسمانیدن اوتری اکر بر کسه بی دو کسه و اول کسه انک کوتکی التده اولسه اکادخی دیت لازم کلور و بو دیتک مفهوم مخالفی بومعنا بی افاده ایلر \* مشوی \* چون برای حق و روز آجله ست \* که خطابی شد دیت بر عاقله ست ( چونک قاضی حقدن اوتری و روز آجله دن اوتری قاضیدر اکر بر خطا واقع اولدرسه دیت عاقله اوزره در روز آجله دن هر ادر روز قیامتدر یعنی چونک قاضی حضرت حق امر نندن و رضاسندن اوتری و روز قیامتده خیر و ثواب بولقدن اوتری قاضیدر اکر انک کوتکی التده بر خطا واقع اولسه و دو کدیگی کسه اولسه قاضی اوزره دیت لازم کلز بلکه دیت عاقله اوزره لازم اولور عاقله نك تحقیق و خطا ایله اولن مقولک دیتک عاقله اوزره لازم اوله سنک شرحی اوچنجی دفترده کواهدادن دست و پاسرخنده \* که خطا کستم دیت بر عاقله ست \* دیتک شرحنده هرور ایلشدر بومسئله انده طلب اولنه \* مشوی \* آنکه بهر خود زند او ضامنست \* و آنکه بهر حق زند او آنست ) اول کسه که کنندیدن اوتری اورر او ضامندر و اول کسه که حقدن اوتری اورر او امیندر یعنی اول کسه که بر کسه به کنندی نفسندن اوتری و مقتضای جسمندن اوتری اورر اکر اول کسه اولورسه ضارب اولان ضامن اولور و اوزرینه دیت لازم کلور اکر قاضی ایسه ده قاضینک اوزرینه دیت لازم کلدیگی حکم شرعی اوزره بی غرض اوردیغی ایچوندر اکر انده دخی غرض نفسانی اولسه سایر خلقه شرعا هر نه لازم کلورسه اکادخی اول لازم اولور اما اول کسه که بر کسه به حضرت حقدن اوتری اورر و انک امرنی برینه کنورر اول کسه امیندر اکر قاضی دکل ایسه ده ز بر امر حق اوزره برای رضای الهی بر کسه بی اولدرسه اکا اصلا ضمان ودیت لازم کلز بلکه مثاب اولور و مواخذة شرعیه دن هم امان بولور پس کنندی نفسندن اوتری اولدرنه دیت لازم اولدیغی و حضرت حقدن اوتری اولدر نه دیت و ضمان لازم اولدیغی کی تعلیم ایلکدن اوتری بومسئله بی بویتلرله بیان ایدوب بیوررل \* مشوی \*

کر پدر زدمر پسر را او بمرد \* آن پدر را خونبها باید شمرد \* زآنکه اواز بهر کار خویش زد \* خدمت او هست واجب بر ولد ) فرضی اکر پدر پسر نه اورسه

اول پسر اولسه اول پدره خونبها صایمق کر کدر یعنی بریبا کند ی اوغلی  
 دوکسه وانک اوغلی اولسه انک باباسه کندی اوغلندن اوتری دیت و یرمک  
 لازم اولور اندن اوتریکه اول پدر پسرنی کنندی کارندن اوتری اوردی اول  
 پدرک خدمتی ولد اوزره واجبدر یعنی بابانک کنندی اوغلندن اوتری قان بها  
 و یرمسنه علت و سبب اولدر انکیچون انک اوزرینه دیت لازم کاور قال صاحب  
 التقایه رجل ضرب امرأته فی ادب فانت فعليه الدية والكفارة وكذا الاب  
 والوصی فی الولد الصغیر عند ابی حنیفة رحمة الله علیه مذهب ابو حنیفه  
 رحمة الله علیه بود را کربابا کنندی اوغلی تأدیب ایچون و تعلیم قرآن  
 ایچون ضرب ایلسه وانک اول ضرب بدن اولسه باباضامن اولور کما قال  
 فی القدری الاب والوصی اذا ضرب به للتأدیب فانت ضمنا عند ابی حنیفة  
 رحمة الله علیه خلافا لهما و جامع اصغر ده دخی بویه دیرکه اذا ضرب  
 الاب ابنه علی تعلیم القرآن والادب فانت قال ابو حنیفة علیه الدية ولا یرته وقال  
 ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما یرته ولا شیء علیه \* مشوی \* چون معلم  
 زد صبی راشد تلف \* بر معلم نیست چیزی لا تخف \* کان معلم نائب افتاد و امین \*  
 هرامین راهست حکمش همچنین \* نیست واجب خدمت استابرو \* پس نبود  
 استاب زجرش کارجو) چونکم معلم برکود که اوره و اول صبی اوله و تلف اوله معلم  
 اوزره برشی لازم اولمز و اکاضمان لازم کلزن قورقه زیرا اول معلم معینده نائب  
 حق اولدی و امین اولدی هرامینک حکمی هم بونجلمین اولدی یعنی هرامین  
 ایچون اول امینک حکمی هم بومعلمک حکمی کبی اولدی برکسه برکسه بی امین  
 اتخاذ ایدوب برشی اکا امانت قوسسه و اول شیء اول امینده تلف اولسه اول امینه  
 ضمان لازم کلز کذلک استاد و معلم هم امینلدر چن بر طفلی بیاسی اذنبه دوکسه  
 و اول طفل اولسه ضمان لازم کلز کما قال صاحب التقایه و المعلم اذا ضرب الصبی  
 باذن ابيه فانت لم یضمن و معلمک ضمان اولدیغنه اصل سبب اولدر که استادک  
 خدمتی اول صیینک اوزرینه واجب و لازم دکدر والدک خدمتی کنندی ولدینک  
 اوزرنه واجب اولدیغی کبی بلکه شاگردک استادنه خدمتی مستحباتددر پس  
 استاد اول شاگردنه زجر ایتمکله کارجو اولدی یعنی استادک شاگردنه زجر  
 و تأدیب ایلمسی اندن کنندی نفسی ایچون کار استیجی اولدی بلکه اول صبی به  
 اورمسی ینه صبی به نفع اولمقدن اوتری اولدی پس ماینبده غرض نفسانی  
 اولدیغیچون اکا ضمان لازم کلدی و بومصرعدن منقهم اولان اولدر که اگر  
 استادهم کنندی کارندن اوتری شاگردنه اورسه و تأدیب و تعظیم ایچون  
 اورسه اکاهم دیت لازم اولور دیمکی اشعار قیلور کذلک بابادخی کنندی اوغله



شرعا لازم اولان حدی اورسه و اوغلی اول ضرب التده اولسه اکاهم دیت  
 لازم کلز نه کم حضرت عمر رضی الله عنه کندی اوغله حد خجری اوردی و اوغلی  
 حد تمام اولمزدن اول اولدی حدک باقیسنی انک میتنه اوردی ینه حضرت عمر  
 رضی الله عنه دیت لازم کلدی پس بوندن حصه و تیجه بو اولدیکه هر کسه که  
 الله ایچون کار ایلیه بهر حال اکاهم اؤخذ لازم کلز اما الله امر یله کار قیلین و امر حق  
 اوزره ضارب اولمین و قتل قیلین کسه به بهر حال عتاب وارد اولور و دیت لازم کلور  
 \* مشوی \* و رپد رزداو برای خود زدست \* لاجرم از خون به ادادن  
 زست ) و اگر پدر اوغله اوردی ایسه کندی نفسندن اوتری اورمشدر لاجرم  
 خون بها و پر مکملکن اوقور تلدی و بوینلرده واقع اولان مسئله اکثره بنا در  
 اکثریا بابا و غلنی کندی خدمتندن و کارندن اوتری دو کر بو اجلدن انک اوزر ینه  
 اوغلی اولدرد کده خو نبها لازم کلور اگر بابا دخی اوغلی کندی کاری ایچون  
 دو کسه بلکه یا نأ دیدن اوتری و یا تعلیم قرآنندن اوتری معتاد اوزره دو کسه  
 وانک اوغلی اولسه عند الامامین اکادیت لازم کلز اما معل دخی اگر کندی کاری  
 ایچون و کندی تک مرادی ایچون دو کسه و اول شاگرد اولسه اکاهم دیت  
 لازم کلور پس بوجه دن مقصود بی خود اولق و کاری حضرت حق ایچون  
 قیلنی اولور \* مشوی \* پس خودی راسر برای ذوالفقار \* بیخودی  
 شوفانی درویش وار \* چون شدی بیخود هر آنچه تو کنی \* مارمیت اذرمیت  
 ایمنی \* آن ضمان بر حق بودنی بر امین \* هست تفصیلش بفقها اندر مین ) چونکم  
 کند بلکه اولان ضرب و قتل ایچون شرعا مؤاخذه لازم کله ایسه  
 پس ای ذوالفقار کبی قاطع اولان کند بلکه باشنی کس یعنی کندی نفسک  
 مراد و مقتضای اوزره کار و عمل قیلنی و نفسکدن تیغ حکمی قطع ایدوب  
 ازاله ایله درویش وار بر بیخود وفانی اول یعنی بر بیخود و بی وجود درویش  
 نیجه فانی و بیخود ایسه سن هم بی وجود اولوب فانی و بیخود اول و مقتضای  
 نفسانی کندی کدن نفی و ازاله قیل چونکم سن بی خود اوله سن و مقتضای نفسکی  
 فانی قیله سن هر نه بی که امر حق اوزره سن ایلیه سن مارمیت اذرمیت موجبجه  
 اینسن بومصرع سوره انفالده اولان آیه اشارتدر بو آیتک نفسگیری جلد  
 اولک او ائنه قریب وزیر حکایه منده هر روز ایلشدر یعنی چونکم سن بی وجود  
 وفانی اوله سن هر نه بی که سن ایشلر ایشک حقیقتده انک فاعلی حضرت حق  
 اولور و سنک وجودک حضرت حقه بر آلت اولور و سن ( و مارمیت اذرمیت و لیکن  
 الله رحمی ) آیتک مفهومته مظهر اولور سن و عتاب الهیدن و مؤاخذه شرعیدن  
 نجات و امان بو اورسن اول ضمان بو تقدیرجه امین اوزره اولمز حق اوزره اولور

زیرا امین آت حق و نائب الهی اولور و اول امیندن حقیقته ظهور ایلین حقیقته حضرت  
 حقدن ظهور ایلر آنکچون امین الله اولان کسه دن برقتل صادر اولسه انک ضمای  
 حق الله اولان بیت المالدن لازم کالور بومسئله نک تفصیلی و تحقیقی فقهسه متعلق  
 اولان کتابلر ایچره بیان اولمشدر مین میک فقهی و بانک کسریله متین و زننده  
 اسم مفعولدر بان بین دن بیان اولمش معناسنه اگر چه ضم میله افعال بایندن اسم  
 فاعل صیغه سی او زره او قسسه دخی جائزدر لکن اولکی معنی انساب و اولیدر  
 ﴿ مشوی ﴾ هر دکانی راست سودایی دکر \* مشوی دکان فقرست ای پسر  
 هر بردکان ایچون برآخر سو دا وارد ای پسر مشوی شریف فقر دکانی بدر  
 یعنی بو ذکر اولتان مسائلک تفصیلا بونده بیان اولمشسنه سبب و علت اولدر که  
 هر بردکان ایچون برصنعت اولدیغی کبی هر رفتن ایچون هم بر کتاب وارد مشلا  
 مسائل کلامیه نک دکانی کلام کتابلری و مسائل اصولیه نک دکانی اصول کتابلری  
 و مسائل فقهیه نک دکانی فروع کتابلریدر امام مشوی شریف فقر و فنادکانیدر  
 بونده مسئله فنا و بقا وارد و بومسئله فنا و بقانک طالبلری فقرادر بو کتاب  
 شریف اصلنده فقر و فنا علمنی مین اولور و فقر و فنا علمنی استین بو مشوی دکاننده  
 بواور ﴿ مشوی ﴾ دردکان کفشگر چرمست خوب \* قالب کفشست  
 اگر بینی توچوب \* پیش قزازان قزواد کن بود \* بهر کر باشد اگر آهن بود  
 کفشگر دکاننده خوب چرم وارد اگر سن انده چوب کوررسن اول قالب کفشدر  
 قزازل او کسنده قزواد کن اولور اگر انلرک دکاننده آهن اولورسه کردن اوتری  
 اولور کز کاف عربینک قحیله ترکیه ارشون دیدکلریدر که آنکله بزازلرنا و لجرلر  
 ادکن دکن دندر دکن شول لونه دیرلر که سیاهه مائل اوله مشلا مسکی و سنجاب  
 رنگلری کبی وادکن بیاب و قاشدن رنگی سیاهه مائل اولان شیلر اولور قزخام  
 ابریشمه دینور و توضیح معنی بویله دیمک اولور که بردکانده آلات و اسبابدن بعض  
 شیلر بولنقی اول دکانک انواع صنایعدن برنوع صنعته مخصوص اولسنی منع ایلز  
 تنه کم بشمقی دکاننده غالباً خوب کون و سختیان اولور اگر دکان کفشگرده سن  
 چوب پاره کورر ایسک اول قالب کفشدر و کفش دوزمکه آت اولان شیلردر  
 و کذلک قزازل دکاننده خام ایسک و سیاهه مائل اولان رنگرده ابریشملر و قاشلر  
 اولور اگر قزازل دکاننده آهن قسمندن برنسنه اولورسه اندازه دن اوتری اولور  
 پس بر اهل صنعتک آتی اهل حرفندن برینک دکاننده بولنقی واکآت اولنقی اول  
 نوعی کندی طرزندن و صنعتندن اخراج ایلز کذلک هر برنده تصنیف اولسان  
 کتابده انواع فنوندن برنیچه مسئله بولنسه اول کتابی اول نوع فندن اخراج ایلز  
 مثلاً فقه کتابلرنده دخی تفسیردن و حدیثدن و مناسبتله بعض عقلی و نقلی کلام ابراد

اولمقدن خالی اولمز ومناسبتله بو کونه شـبـئـلـر ایراد ایـلـک اول کتابی اول فـنـدـن  
 اخراج ایـلـز پس بو مثنوی شریفده دخی انواع علوم و فنونن مناسبتله ذکر اولنسه  
 ونیچه کلمات نقل قیلنسه بو کتاب شریفک دکان وحدت اولسنه و فقر و فـتـا عـلـمـی  
 بیان قیلسنه مانع اولمز \* مثنوی \* مثنوی مادکان وحدتست \* غیر واحد  
 هر چه بینی آن تست ) بزم مثنویمیز فی الحقیقه دکان وحدتدر واحدن غیر  
 هر نیکیکه کور، سن اول تبسدر یعنی بزم مثنویمیز حد ذاتنده وحدت مطلقه  
 اسرارنک دکانی و علوم لدنیه و معارف یقینیه نک دکا نیدر بو کتاب شریفک  
 ایچنده واحد حقیقینک اسرارندن غیری و توحید الهینک گفتارندن  
 ماعدا شول کفتار نیکه کوره سن اول گفتار فی المثل بعض کسسه لک  
 بو کلامه باش قومسندن اوتری تبدر و بونی اوقومسندن اوتری برای مصححت  
 اول برالتدر بو کلامه اول دکادرکه علم توحیددن غیری اولان کلمات  
 و حکایات و ضروب امثال و عبارات و استعارات بونده اصالة ذکر اولنمش اوله بلکه  
 وحدت مطلقه نک علمندن غیری هر تقدیر علم و مسئله ذکر اولننیه اول علمله مائل  
 اولان و اول فـنـلـر روز و شب سرفر و قیلان طائفه نک بو علمه باش قومسندن و سرفرو  
 ایلسندن اوتریدر \* مثنوی \* بت سنودن بهردام عامه را \* همچنان دان  
 کافر ایق العلی \* خواندشـد در سوره و الـجـم زود \* ایـک آن فتنه بداز سوره نبود  
 \* جـلـه کفار آن زمان ساجدشدند \* هم سـری بود آنکه سر بردر زند ) بو ایـات  
 ثلاثه اولابومقدمه بی بیلکه موقوفدر اول مقدمه بودر سوره نجم نازل اولدقده  
 سید الانام علیه الصلوة والسلام حضرت تـلـری اول سوره شریفه بی مسجد حرمده  
 جمعیت کثیره مایبندده تلاوت ایلدیلرکه اول جمعیتده هم مؤمنلر هم بت پرست  
 کافرلر و ارایدیکه حضرت رسول علیه السلامه قواق اوروب اندن صادر اولان کلام  
 شریفی استماع ایدرلردی چونکم اول حضرت اول سوره شریفه بی ابتدا سندن  
 تلاوت ایدوب ( افرأیتم اللات والعزی و منات الثالثة الاخری ) آینه کلدی  
 بر زمان توقف قیلدی فی الحال شیطان اول حضرتک قرآننه برسبل و سوسه تـلـک  
 الغرائق العلی فان شفاعتهن لترجی کلامنی القا و ادخال ایلدی و اول حضرتک لسانی  
 طرفندن بو کلام فتنه انکیزی کفار استماع ایلدکارنده بی حقیقت حال بودر کور  
 حق تعالی حضرت تـلـری کندی کلامنده بزم بتلری می مدح ایلسدر دیدلر و مسرور  
 و شاد اولدیلر چونکم سوره شریفه نک آخرنه دک اول حضرت اوقودی بو سوره  
 شریفه نک آخرنده واقع اولان سجده آیتسندن اوتری احد و صمد اولان خدایه  
 سجده قیلدیلر مؤمنلر هم جیمه سجده ایلدیلر و کافرلر هم انده تقدیر و ارایسه بوجه  
 ایله بیله سجده ایدوب کندی بتلرندن اوتری اول خدایه باش قودیلر و سجده



قیلدیلر پس حضرت جبریل علیه السلام او حینده نازل اولدی و حقیقت حالی اول حضرته اعلام قیلدی حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم بو حالدن غمناک اولدی و قلب شریفارینه عظیم خوف کلدی پس حق تعالی حضرتلری اول حضرته تسلیه و یرمکدن اوتری سوره مجده اولان بو آیت کریمه بی انزال قیلدی ( و ما ارسلنا من قبلك من رسول ) یا محمد بزار سال ایلدک سندن اول رسوللردن بر رسولی ( ولانی ) و انبیا دن بر نبی بی رسولله نینک ماینده فرق اولدر که رسول صاحب شریعت اولدر و نبی رسولک شرعنه تابع اوله و یا خود رسول اولدر که اکا کتاب منزل اوله و ملک نازل اوله و نبی اولدر که کتابی اولیه لکن الهام اوله یا واقعه ده یا قابینه پس عموم و خصوص اولور ماینلرند ( الا اذا نمتی ) الا چن بوشی نمتی ایدلردی و یا تلاوت ایدلردی ( التی الشیطان فی امتیه ) مقصود و مراد ایلدیکی شینده شیطان اکا القا ایدردی ( فینسخ الله ما یلقى الشیطان ) پس حق تعالی باطل و زائل قیلر شیطانک القا ایلدیکی و اکامائل قیلدرمز ( ثم یحکم الله آیاته ) اندنصکره محکم قیلر الله تعالی آیاتی و اثبات ایلر دلایل و بیناتی ( والله علیم حکیم ) الله تعالی علیمدر احوال خلقه و هر نه ایشلر سه حکمت اوزره در و فی هذه الآیة دلالة علی جواز السهو علی الانبیاء و تطرق الوسوسة ( لیجعل ) انا کم حق تعالی قیله ( ما یلقى الشیطان فتنة ) شیطان القا ایلدیکی شینی آزمایش و امتحان ( للذین فی قلوبهم مرض ) اول کسلا ایچونکه قیلرند ریب و شک و شبهه وارد چونکم بو مقدمه معلومک اولدی پس معنای آیاته کدلم معنای بیت اول اولدر که بتی عامه نک دامنن و صیدندن اوتری او کم کلکی انجیلین بیل که الغرائق العلی در و غرائق غرنوقک جمیدر غرنوق کسر غینله و فتح نوله بوینی اوزون صوقوشنه درلر و بعضیلر قره فوشه دخی غرنوق دیمشله بونده غرائقندن مراد عالی کردن اولان صمملر اولور که انلردن شفاعت رجا اولنور و پت پرستلده انلره عبادت و خدمتله قیلوردی و معنای بیت ثانی اولدر که حضرت نبی علیه السلام اول تلک الغرائق العلی فان شفاعتھن لترجی کلامی و منات الثالثة الاخری آیندنصکره او قودی علی القور و لیکن بو کلام فتنه ایدی سوره دن دکل ایدی بلکه شیطانک القاسندن ایدی بعض کسلا تأدب ایدوب بو کلامی شیطان اول حضرتک صوتنه مشابه کفار طرفنه القا ایلدی دیمشلردر اما اکثرک قوی بودر که شیطان اوسوسه طریقیله اول حضرتک صوت شریفنه بوسوزی القا ایلدی و اول حضرت طرفندن بوسوزی فی الحال سو یلدی دیمشلردر حضرت مولانا تک \* خواندشدر سوره النجم زود \* دیملری هم بو معنای واید اولور و معنای بیت ثالث اولدر که چونکم اول حضرتک لسانی طرفندن بو کلام صادر اولدی

و سوره آخر اولدوقده اول حضرت مؤمنلر ایله بيله حضرت خدایه سجده قیلدی  
 جمله کفار اول زمانده ساجد اولدیلر و اول حضرته موافقت قیلدیلر هم برسر  
 ایدی اولکه سرلرینی در حقه اوردیلر و اول حینده درگاه حقه مؤمنلر کی باش  
 قویوب ساجد اولدیلر و اول کافر لک ظن غالبی بویا دیکه حضرت رسول اکرم  
 علیه السلام تلک الغرائق العلی دیمکله انلرک پتله رینی مدح قیلش اوله وانلرک  
 مدحنی تأکید قیله بلکه اول حضرتک لسانی طرفندن بوکونه کلامک صادر  
 اولسنده هم برسر و بر حکمت و ارایدی جمله اسرار و حکمتدن بری بودر که  
 انلر بو کلام واسطه سیله اول حینده مؤمنلر کی باش قودیلر و جمله به موافقت  
 قیلدیلر پس بویا بتلانه نک محصول و ماکی بویله دیمک اولدیکه بو مشنوی  
 شریف اسرار توحیدک کافی و علم و وحدت مطلقه نک دکایتدر بونده واحد  
 حقیقینک ذاته و صفاته متعلق اولان علم و ارادر و واحد حقیقیندن غیری بوکلبده  
 هر لیاتدن و ضرب امثال و قصص و حکایاتدن و عبارات و استعاراتدن هر نیکه  
 کوره سن اول بعض کسهرک بوعلمه باش قومسندن و سرفرو قیلسنندن اوتری  
 دینلشد ر بونلر هم معنیده پتله کیدر بوکونه پتله عامه دن اوتری مدح قیلق  
 وانلرک سرفرو ایلسندن اوتری بوکلب شریفه واحد حقیقینک سرندن و علمندن  
 و غیری کلماتی اراد ایلمک و سوبلمک همان تلک الغرائق العلی کلامی کی بیلکه  
 حضرت نبی علیه السلامک لسانی طرفندن بوکلام ظهوره کلدی کذلک  
 بوکتاب شریفده مذکور اولان علم و وحدت و سراحیتدن غیر یسنی تلک الغرائق  
 العلی قیلنندن بیل و موحد اولوب بو ذکر اولنان علملردن مقصود نه اید و کنه  
 عالم اول دیمک اولور \* مشنوی \* بعد ازین حرفیست بیجا بیج و دور \*  
 باسلیمان باش و دیواتر امشور) بوندنصکره بیجا بیج و دور بر حرف و ارادر سن  
 سلیمان علیه السلامه اول دیولری قارشدرمه حرفندن مراد بونده کلام اولسه ده  
 جائز و طرف اولق دخی جائزدر بیجا بیج معقد و مشکل معناسنه در دور عتیق معناسنه در  
 مشور قارشدرمه و تحریک ایتمه معناسنه در مصرع ثانیده واقع اولان خطاب  
 تجرید قاعده سی اوزره کنندی وجود شریفلرینه اولمقده جائز و حسام الدین  
 افندی به اولسه ده جائز اولور و بو کلامک و حرف عظیمک ذکر اولنمی طالب  
 اولان کسسه به اولسه دخی جائزدر پس خلاصه کلام و توضیح مراد بویله دیمک  
 اولور که بو ذکر اولنان نکات و اسرار دنصکره بر عظیم حرف و گفتار دخی و ارادر که  
 اول گفتار قتی معقد و مشکل و عقله آنک فهمی بوسید و حد ذاته اول کلام  
 عمیقدر ای طالب سر الهی سن همان سلیمان علیه السلام حقیقی ایله اول دیو  
 سیرت و عقربیت طبیعت اولان طائفه بی اول حرف عظیمک سو بیلنمی سبیلله

تحريك ايمه كه انلك اول حرف عظيمي استماع ايلكه لابق كوش-لری و حرف  
عظيم سرنی فهم ايلكه مستعد هوش-لری یوقدر و لهذا اول بیجا بیج اولان  
كلام عظیم اگر سو یلمك لازم كلسه سلیمان زمان ايله اول اصحاب عرفاندن  
غیر بیسی انی فهم ایلدکلرندن دیو کبی حرکت کله و کبر و عنسادلرینی وانکار  
و فسادلرینی اظهار قیلر پس اول فهمدن دور اولان حرفی سو یلمك اولی  
اولور وقاضی و صوفینك حکایتنه رجوع ایدوب انلك حالی و ماجراسنی نقل  
ایلك طالب اولنر ایچون انفع کلور دیمك اولور

﴿ رجوع حکایت صوفی وقاضی ﴾

﴿ مشوی ﴾ هین حدیث صوفی وقاضی یار \* وان ستمکار ضعیف زار زار \*  
کفت قاضی ثبت العرش ای پسر \* تار و نقشی کیم از خیر و شر \* کوزنده کو محل  
انتقام \* این خیالی کشته است اندر سقام ( تیز اول ای مولانا قاضینك و صوفینك  
حدیثنی کتور و اول زار زار اولان ستمکارك یعنی صوفی دردمنده طبانجه اوران  
ظلم بیمارك حدیثنی دخی نطق و بیان کتور و تحقیق و تقریر ایلك مرتبه سنه  
یتور چونکم صوفی کندوسنه سه زن اولان کسه بی قاضینك حضورینه کتور دی  
واندن شکایت ایلدی بو ظالم بن بی کناهی بر طبانجه اوردی بنم حقمی ای نائب  
الهی بوندن ایووردبو سو یلدی قاضی اول صوفی به خطاب ایدوب دیدی  
ای پسر عرشى ثابت ايله تا کم انك اوزر بنسه خیردن و شرندن برنقش ایلیم یعنی  
ای اوغل بین الناس مشهور و متعارف اولان امثال دندر که ثبت العرش ثم النقش  
دیرلر یعنی سقفی ثابت ايله اندن صکره ا کا نقش ايله نقش سقفله قائم اولور مادامکه  
محل نقش اولان سقف ثابت اولیه ا کا نقش ایلك ممکن نیجه اولور بو مقرر در که  
محل نقش اولان سقف ثابت اولیجه نقاش ا کا نقش ایلیم من کذلک خیردن  
و شرندن و نفعندن و ضرردن اولان حکم نقش عرش قیلندندن ر لاید بر محله  
محتاجدر که انکله قائم اوله پس سن اولا محکوم علیه اولغه لابق بر محل اثبات ايله  
تابن خیردن و شرندن انك اوزر یته شرعانه لازم کلورسه حکم ایلیم دیدی قنی  
اور بیجی قنی محل انتقام بو بیمار سقامنده بر خیال اولمشدر یعنی ای صوفی سنك خصم  
انخاذا ایلدی بک کسه خسته لکده بر خیال کبی ضعیف و نحیف اولمشدر حتی محل  
انتقام اولمقدن کذر قیلشدر قنی سکا اور بیجی و قنی انتقام محلی بر خصمکه نان  
اندن سنك حقمی البویرم و حکم شرعی اجرا ایلیم ﴿ مشوی ﴾ شرع  
بهر زندگان و اغنیاست \* شرع بر اصحاب کورسه تان کجاست \* آن کر وهی  
کر فقیری بی سرند \* صد جهت از مردگان فانی ترند \* مرده از یک روست



فانی در کزند \* صوفیان از صد جهت فانی شدند ) ای صوفی شرع زنده لردن  
 واغنیادن اوتربدر شرع اصحاب کورستان اوزره فچن اولور شول بر گروه که  
 فقیرلقدن بی سردرل مرده لردن یوزجهت فانی رکسرل مرده کزند و ضررده  
 بر یوزدن فانی در اما صوفیلر یوزجهتدن فانی اولمشلردر پس سن اگر صوفی ایسک  
 یوزجهتدن مرده وفانی اولان طائفه دن اولمش اولور سن سننده دعوی و نزاع نیلر  
 دیمک اولور و بو بیتلر قاضی لسا نندن صوفی و درویش اولتیرلک مر تبه سنی اول  
 مدعی اولان صوفی به تعریض و خطاب ایتمکله بیان قیلنور و بونده شرعدن مراد  
 امور محکمه و قضایه مخصوص اولان احکام شرعیه اولور نته کم بو بیتلرک قاضی  
 لسانندن دینلمی هم قضایه مخصوص اولان شرع اولدیفنه دلالت و شهادت قیلور  
 اکثر استعمال حسیه شرع قاضیلره متعلق اولان احکام و امور اطلاق اولنه  
 کله شد در نته کم برکسه نیک برکسه ایله دعوانسی اولسه شرع الله دیرلر بو کسه هی بی  
 شرع شریفه ایلت دیرلر پس بو محله شرعدن مراد تکالیف شرعیه در دین  
 کسه ل خطا ایلمشلردر اما مضاف مقدر اولوب اکثر حکم شرع تقدیرنده در دینسه  
 هم جائزدر اکر بو گونه توجیه و تأویل اولر ایسه تکالیف شرعیه زندگان  
 واغنیادن اوتربدر و اهل فنا که (موتوا قبل ان تموتوا) مفهومی مظهر اولوب مرده  
 حکمنده اولمشدر پس مرده خود جمع تکالیفدن بریدروهم نامه وصول اولوب  
 فانی محض اولمش در پس المفلس فی امان الله مفهومی منجه اولدخی تکالیفدن بریدر  
 دینورسه نته کم بعض شارحلر بویه دیمشدر بوسوز ملاحظه به حجت اولور و بعض  
 فقر و فاقه اصحابلردن تکالیفات سقوطی لازم کلور بونی خود فقر تام صاجلری  
 اولان اولیا رضی الله عنهم دن عرفادن هیچ بریسی دیمشلردر و اهل فنادن فانی  
 اولدقد نصکره شرع شریف و صوم و صلوة کبی لازم کلان تکالیف ساقط اولور  
 دیو بیان ایلمشلردر نته کم بعض ملاحظه ترک صوم و صلوة ایلوب انلره اسقاط  
 تکالیف ایلدکلردن سؤال اولندقدده حضرت مولانا نیک بو بیتلرله جواب و برلر  
 ایمش پس بویات ثلاثه نیک توضیح و تفسیرنه کلام قاضی صوفیان حقیقینک  
 و فقرای الهینک مرتبه لر نی بیان ایلمک اوزره اول مدعی اولان صوفی بی ایکی وجهله  
 الزام ایلبوب دیر اولای صوفی بوسکا ضارب اولان بیچاره مر تبه نحیف و زار  
 اولمشدر که محل انتقام دکلدر قنی زنده وقتی محل انتقام که ناندن انتقام اله سن  
 دیدی و نایسای صوفی بو شرع که سن حاضر اولدک و بوا حکام شرعیه اجرا  
 اوله جق محکمه به که سن کلدک بونفعلری زنده اولنلردن و غنیلردن اوتربدر بو حکم  
 شرعی اصحاب قبور اوزره فنده واقع اولور اول بر گروه خودز یاده فقر و فنادن  
 بی سرو پا لردر و اول گروه عالی ظاهرا مرده اولان کسه لردن یوزجهتدن

فانی تردد ز براموت اضطرابی اله مرده اولان جسدینه و روح حیوانیه سنه کلان  
 کزند و ضرر ده بر وجهن مرده و فانی بدر اما صوفی اولن لرحال حیوانی زنده نیجه یوز  
 جهندن فانی اولشلر و فناندر فنا مر تبه سن بولمشلدر (بیت) قبور الوری تحت  
 المطارف والنری \* رجال لهم تحت الشیاب قبور \* دینلشدر پس اگر سن اهل  
 قبور دن اولد کسه و فنا مر تبه سن بولد کسه سنه بودعوی و نزاع نیلدریمکی افاده  
 ایلروجه آخر اوزره معنی یوبله دیمک اولور که ای صوفی اکثر احکام شرع نفسلر زنده  
 و غنی اولان فرخنده لردن اوتریدر صوفیلر که اهل قبور و اصحاب کور حکمکنده در  
 انلرک اوزرینه شرع شریفک اکثر احکامی واقع اولمز نکات و حج و جهاد حکملری  
 کبی شول بر کر و هکمه فقیر ایلکن بی سرو پا اولمشلدر و فقر و فنا مر تبه سن بولمشلدر  
 انلر ظاهر امر ده اولن لردن یوز جهندن زیاده فانیلدر ظاهر امر ده اولان بر یوزدن  
 فانی اما صوفیلر نیجه یوز جهندن فانیلدر پس انلر احکام شرعیه نک اکثر دن  
 خلاص اولمشلر و فقر و فنا اختیار ایتمکله اغنیاء اوزره واجب اولان تکالیف  
 شرعیه دن نجات بولمشلدر بو کونه دعوی وجدال و قیل و قال نفسلری زنده اولان  
 اغنیایه لایق اولور فناندر فنا مر تبه سن بولان و نفسلری مرده اولان صوفیلره  
 و فقیرلره شرعه کلمک و دعوی قلیق نیجه مناسب کلور دیو سو یلدی \* مشنوی \*

---

مرک یک فتلت و این سیصد هزار \* هر یکی را خونبهای بی شمار \* کرچه  
 کشت این قوم را حق بارها \* ریخت بهر خونبها انبارها) مرک بر قتلدر  
 و بو صوفیلرک اولسنی او چیوز بیک قتلدر هر بر اولمک ایچون بی شمار خونبها وارد  
 اگرچه بو قومی حق تعالی نیجه کره اولدردی خونبها لردن اوتری انبارلر دو کدی  
 یعنی موت اضطرابی بر کره اولمکدر که اول روح بدنن جدا اولمقدر بو کونه اولمک  
 صوفیلرک اولسنه کوره سهد زو بو صوفیلرک اولسنی نیجه یوز بیک کره اولمکدر بو ایسه  
 بر کره اولمکدن هزار بار اشد و اصعبدر ته کم امام قشیری حضرتلری (فتوبوا الی بارئکم  
 ما قتلوا انفسکم) آیتنده در (التوبه بقتل النفوس غیر منسوخه فی هذه الامه الا ان بنی اسرائیل  
 کان لهم قتل انفسهم جهرا و هذه الامه توتهم بقتل انفسهم معنی) کما قال علیه السلام  
 (موتوا قبل ان تموتوا) و الناس يتوهمون ان توبه بنی اسرائیل اشق و لیس کاتوه و افان  
 ذلك کان منهم فی حالة واحدة و علی الخصوص من هذه الامه قتلوا انفسهم  
 بسیوف الی باضات و المنع عن الشهوات کاقیل (بیت) لیس من مات فاستراح  
 بمیت \* انما المیت میت الاحیاء \* اگرچه بو قومی حق تبارک و تعالی نیجه کره تیغ  
 محبتله اولدردی ولیکن بونلرک هر بر اولمکدن اوتری بی شمار خونبها لر و یردی  
 و هر فانی اولملری مقابله سنده دبت انبار الطافی نثار قیلدی ته کم حدیث قدسی سنده  
 (من احبني قتلته و من قتلته فاناديته) بیورمشدر بر کسه بی که اول اولدره انک

خونبهاسی اولدر و برکسه نك که خونبهاسی حضرت حق اوله اول کسه ایچون  
 نیجه انبار الطاف و خزان انوار و اعطاف نثار اولمشدر و بذل قیلتمشدر  
 \* مشوی \* همچو جر جیس اندهر یک در سرار \* کشته کشته زنده کشته  
 شصت بار \* کشته از ذوق سنان دادگر \* می بسوزد که بزنی زخمی دگر \* والله  
 از عشق وجود جان پرست \* کشته بر قتل دوم عاشق ترست (بوصوفیلرک هر بریسی  
 سرارده جر جیس کبیدر لالتش کره کشته اولمش و زنده اولمشدر و حضرت جر جیس  
 پیغمبر عایه السلام ک قاج کره کشته اولسندده اختلاف وارد در شصت بار بیور ملری بونده  
 تحدید ایچون اولماز بلکه تکثیر ایچون اولور و حضرت جر جیسک قصه سی مشهور در  
 یعنی بوصوفیان دین و عاشقان اهل یقیندن هر بریسی سرلرنده و باطنلرنده کرات  
 و مرآتله کشته اولمشلرو ینه فی الحال حق تعالی بونلری احیایدوب حیات بولمشلردر  
 مثلا اوائل حالده هر بار که برحالت نفسانیه و صفت جسمانیه ایله انلرک وجودی  
 منصف اولوب نیچه زمان اول حال اوزره بونلر زنده کانی لک قیلسه لر اول وجودی  
 بونلر اماته ایدوب و اول صفت و حالتی بونلر افنا و ازاله ایدر لر اول حالت و صفتک  
 برینه حق تعالی بونلره حالت روحانی و صفت ملکی و ربوب وجود روحانی  
 و صفت ملکی صاحبی اولور لر پس نقدر صفت جسمانی و حالات نفسانی و ارایسه  
 انلرک هر برینی اماته و ازاله ایلرک بر کره اولمک کبی و هر بار که حالت روحانیه  
 و صفت ملکیه ایله منصف اولسه لر تکرار زنده اولوق و حیات بولوق کبی اولور  
 شول زمانه دککه بالکیه صفات بشریه دن و اوصاف جسمانیه دن خلاص  
 اولور لر و اوصاف ملکیه و حالات روحانیه ایله تمام اوصاف قیلور لر و اتیس اولور لر  
 و روحانی و علم و معرفتله نورانی بوجود بولور لر پس عشق دوست بونلری  
 بومر تبه ده دخی قومز جسمانیت مرتبه سندن تدر یجیله نیچه مرده اولوب اوصاف  
 روحانیه ایله نیچه زنده اولدی ایسه هم هر حالت روحانیه و صفت ملکیه بی دخی  
 تدر یجیله اماته و ازاله ایدر لر هر بار که بر صفت روحانیه بونلردن زائل اوله انک  
 برینه بی زوال و لایزال اولان صفت حقانی کلور پس بونلر هر صفت روحانیه بی که  
 وجود حقیقتلرندن اماته و ازاله ایلیه لر چاشنی مونی ذائق اولور لر شول مرتبه به  
 دککه وجود نورانی و روحانیدن و اوصاف ملکیه دن هم مرده اولوب فانی اولور لر  
 چونکم فنا اندر فنا مرتبه سن بوله لر بقای حقله باقی اولور لر و اما بقای الهی ایله  
 و حیات حقیقه ایله حی اولنجیه دک و کندی حقیقتلرنی بولنجیه دک دوستک تیغ  
 عشق بونلری اولدر مکن و تکرار انک تجلیات لطفیه و جالیه سی بونلری دیری  
 کور مکن خالی اولمز پس بونلرک هر بریسی سرلرنده نیچه کره اولمش و نیچه کره دخی  
 حیات بولمش اولور اول دادگر اولان پادشاهک زخم سنانندن کشته اولان بنار



بویله دیو که بکازخم دخی اور یعنی اول عادل اولان پادشاهک رخ و سنانی محبتک  
 زخندن مقبول اولان عاشق یئار و سوزان او اور و بویله دیر که ای عادل اولان  
 پادشاه بکا اول تیغ محبتله برزخم دیکر اور و بنی بو وجود مجاز بدن اولدر تا کم  
 حیات حقیقه بولم و سناکه زنده اولم والله جان پرست اولان وجودک عشقنده کشته  
 ایکنجی قتل اوزره عاشقتردر یعنی جان باقی به طاب اولان و محبوب حقیقی به  
 خدمت ایدن وجودک عشقندن کشته اولان کسه لر ایکنجی کره کشته اولغه  
 عاشقتردر نه کم منصور بیورر ( بیت ) اقلانوی اقلانوی یاقاۃ \* ان فی قتل حیاة  
 فی حیات \* و ابن فارض دخی نایبه سنده دیدی ( بیت ) ولم تعسفی بالقتل نفسی  
 بل لها \* به تسعنی ان انت اتلفت مهجتی \* دیو محبوب حقیقی به خطاب ایدوب  
 بوییتی س و بیلدی بس بولردن اولد کد نصرکه اولد که عاشق اولاق و یارک تیغ  
 عشقوله کشته اولغی تمی قیاق چوق واقع اولمش و کلاملری دخی کندیلرک  
 حسب حاله دلالت قلمشدر بو خصوصده سوز چوق و ایراده حاجت بو قدر بس  
 ینه قاضی صوفی به نه دیدیکنی بیان ایتمکه شروع ایدوب بیوررل \* مثنوی \*  
 گفت قاضی من قضا دارحیم \* حاکم اصحاب کورستان کیم \* این بصورت  
 کر نه در کورست پست \* کورها درد و دمانش آمدست ( قاضی صوفی به ایتدی  
 بن زنده نک قضا داریم چن اصحاب کورستانک حاکمی ام بن اصحاب کورستانک  
 حاکمی دکلم بو بیمارا کر صورنده اکر کورده پست دکل ایسه ده کورل انک دودمانه  
 کاشدر دودمان قبیله به دیرل بونده دودماندن مراد اول بیمارک جسدی اولور که  
 جسد حواس ظاهره و باطنه ایله و قوای جسمانیه و روحانیه ایله بر قوم و قبیله کیدر  
 بو تقدیرجه انک قبیله جسدنه کورل کلشدر دیمک انک هر برحسی مرده اولوب  
 دودمان جسدنده مد فون اولمش مرده کبی اولدیغندن تکایت او اور پس  
 بو اعتبار ایله انک جسدی قبیله سنه قیبرل کلش اولور شهینک و جان مالک ایتدیکی  
 تاویلار بو محله یرنده اولمز و خلاصه کلام و توضیح مر ام بویله دیمک اولور که  
 قاضی صوفی به کندیک مرتبه سنی و صوفی اولئرک دخی مرتبه سنی ورنجور معنوی  
 اولان اهل دنیانک دخی مرتبه سنی تعلیم و تفهیم ایملک طریق اوزره دیدی ای  
 صوفی بن دار و پرانده اولان حی کسیرک قاضیسی ام بن اصحاب قبورک حاکمی دکلم  
 اما صوفیلر اصحاب قبور دندر زیرا ( کن فی الدنیا کأ نک غریب او عابر سبیل  
 وعد نفسک من اهل القبور ) حدیث شریفنک موجبجه اولانلرک اول مرتبه سی  
 کندی نفسلری اصحاب قبور دن عدا یلکدر و نایا ( موتوا قبل ان تموتوا ) حدیث  
 شریفنک موجبجه انلرک مرتبه سی اولز دن اول اولمک و فنا اندر فنا اولقدر پس  
 بو اعتبار ایله اصحاب کورستان عدا دندن او اورل بن ایسم اصحاب کورستان

حاکمی دکلم پس بوتقدیر اوزره سنک دعوائی استماع ایلم خصصک اولان  
رنجوردن هم حقیکی ابو برمه ککو مت قیلزم زیراسن نفسی اوانسلر  
عدادندن اولدیغ کبی اول دخی قلبی وروحی مرده اولنلر قیلندندر انکیچون  
حضرت نبی علیه السلام (ایاکم و مجالسة الموتی قالوا وما الموتی یارسول الله  
قال اهل الدنيا) ای صوفی بو اهل دنیا اولان رنجور مرده حکمنده در بورنجور  
صورتده اگر مقبره ایچره پس اولمدی ایسه و کوره صور تا دخول قیلدی ایسه  
اول بیمارک دو دمان جسمنده کورلر کلشدر انک هر برحسی معینده  
اولمشدر و کندی محل و موضعنده مرده کبی مدفون اولمشدر قبرا یچنده مدفون  
اولان موتی به نیجه برسوزی استماع ایلمکه قادر و افهام ایلمکه مقتدر اوله من ایسک  
بومرده به دخی بر کلامی استماع ایلمکه قادر اوله من سن انکیچون حق تعالی  
حضرتلری کافرلر حقنده رسولنه خطاب ایدوب (انک لاتسمع الموتی) دیدی و بر آخر  
آیتده دخی (وما انت بسمع من فی القبور) بیوردی پس بومرده دل اولان رنجورک  
هر برحسی مقبره ده مدفون اولان میت کبی بی فهم و بی ادراک اولمشدر و بونک  
عقلی و قلبی اولمشدر چونکم بودخی مرده حکمنده در بو کادخی قضا لاحق اولق

یرنده اولمز دیدی \* منوی \* پس دیدی مرده اندر کورتو \* کورر ادر مرده  
بین ای کورتو) ای صوفی قبرا یچنده مرده بی چوق کوردک ای کور قبری سن  
مرده ده کور یعنی بوجه انده کور ایچنده مرده لری قتی چوق کوردک مقابر ایچره  
مدفون اولان مرده لری کبی هر کس دخی بونی کورر و قبرا ایچره مرده کورمه ک  
مستبعد کلدر ای کوردل اگر بصیرت صاحبی ایسک قبری مرده نک وجودنده  
کور که مستبعد اولان بودر که برکسه مرده اوله و کندی قبری کونوروب خلق ایچنده  
بوروبه نته کم بو کونه مرده لردن برسی دیشدر (بیث) جهانده قدرت حق ایله  
بر بورر اولیم \* مدد اولووریم بن قولکه چاره کرک \* شول کسه ل که جهل و غفلتله  
اوله و حیاقت و سفاهتله مرده دل اوله اول عیت کیدر وانک جسمی اکانسبتله  
قبر کیدر بو ایله کسه لر جسدرانده ساکن قبر کیدر انکیچون حضرت نبی علیه  
السلام فراده ساکن اولنلر حقنده (ساکن الکفور کساکن القبور) بیوردی اکثر اهل  
قری جهل و غفلتله مرده دلدر پس جاهل و غافل اولان روستایلر میاننده ساکن  
اولق قبور ایچره ساکن اولق کیدر انکیچون حضرت نبی علیه السلام (لانسکن  
الکفور فان ساکن الکفور کساکن القبور) بیوردی بو حدیث شریفک سببی اولدر که  
چونکم اهل کفور جهل و غفلتله مرده دل اولدقلری جهندن اهل قبوره مشابه  
اولدیلر ایسه هر کم انزله زیاده مجالست و مصاحبت ایلمسه هم انلر کبی مرده دل  
اولق و حیات قلبیه دن محروم قالمق مقرردر زیر اصحبت مؤثره و طبیعت سارقه در

کتابخانه

لابدشی مقارنتك حكمتی اخذ ایلی پس جسدری قبرنی کوتوزوب اول یورین طائفه  
ایله ( لتجالسوا الموتی الا وهم اهل الدنيا ) حدیثیله عمل ایدوب بحالست قیتلقدن  
زنده دل اولنلره حذر ایلك لازم اولنلردندر ومقبره سن کوتوروب ریوزنده یورین  
مرده دل ظالمدن حذرو پرهیز ایلین عاقل وحازم اولنلردندر \* منوی \*  
کرز کوری خشت برتواو فتاد \* عاقلان از کوری خواهند داد \* کردخشم و کینه  
مرده مکرد \* هـ-ین مکن بانقش کر مابه نبرد ) مثلا بر کوردن سنك اوزر بیکه  
اگر کریج دوشسه عاقلار کوردن چن داداسترل مرده نك خشم و کینه سی اطرافنده  
طولمه آگاه اول نقش جام ایله جنك ایله کوردن مراد بونده مرده دل اولان غافل  
وجاهلک جسدی اولور وخشتدن مرادانك یاطبایچه اورمی ویا طباش اورمی  
ویا چوب اورمی اولور یعنی قاضی صوفی اولنلره تعریض ایدوب واهل دنیانك  
مرتبه لرنی بیلدیروب اول صوفی به خطه ابادیلر که مثلاً ای صوفی بر مقبره دن سنك  
اوزر بیکه بر کریج ویا بر طباش دوشسه وسنی آزرده قیلنه اگر سن عاقل و عارف ایسك  
اندن دادخواه اولرسن وشکایت قیلرسن زیر عاقل و عارف اولنلر قبردن داد  
استمروشکایت ایتمزل چن مرده طرفندن سکا بر زخم کلسه اکا کینه ایلك وخشم  
قتیق اطرافنه طولمه آگاه اول نقش جام ایله جنك وجدال ایله ای صوفی عنداهل  
الحقیقی بوصور خلق انام نقوش جام کیدر بونلر واسطه سیله برکسه یه چن بر زخم  
کلسه اگر اول کسه موحد اولان عارفلردن ایسه انی فاعل حقیقیدن بیلوب انلر  
ایله جنك وجدل ایلز کما قال السعدی ( بیت ) درین نوع از شرک پوشیده هست  
که زیدم بیازرد وعمروم بخست \* کرت دبدنه بخشد خداوند امر \* نیننی دکر صورت  
زید و عمرو \* اگر اول کسه شرک خنی صاحبی جاهل وغافل ایسه اول نقش جام  
مثابه سنده اولان صور و آلاله جنك وجدال ایلر عند العارفین بوناس مرده  
حکمنده در چن بونلر بوزندن برکسه یه بر ضرب وآسیب ایرشسه اگر اول کسه  
عارف ایسه مرده لره خشم و کین ایلك نیچه مناسب اولرسه اول مرده دل اولنلر دخی  
خشم و کین ایلك او یله مناسب اولن برکسه یه بر قبردن بر کریج دوشسه اول قبردن  
شکایت قتیق و دادخواه اولق نیچه لازم کلر ایسه بر صاحب قبر اولان مرده دلدن  
دخی بر ضرب وزخم کلسه اندن دخی شکایت قتیق و دادخواه اولق او یله لازم کلر  
\* منوی \* شکر کن که زنده برتوزد \* کانه که زنده رد کند حق کردد \* خشم احیا  
خشم حق وزخم اوست \* که بحق زنده ست آن پا کیره پوست ) ای صوفی شکر ایله که سکا  
بر زنده اورم دیکه اول برکسه بی که زنده رد ایلدی حق رد ایلدی احیاک خشمی حق  
خشمی وانك زخمیدرز بر اول پا کیره پوست حضرت حقه زنده در بونده زنده دن مراد  
( الناس کلهم موتی الا العالمون ) حدیثك موجبجه علماء ربانیه در علماء ربانیه



اول کسه زدر که کند بلزدن مرده وفاتی او اوب حضرت حقه زنده و باقی اوله ز  
 و دست حقه آت اوله ز پس قاضی صوفی به تسلیمه و یروب بوبله دیر کهای صوفی  
 وار شکر ایله که بر عالم ربانی و حضرت حقه زنده اولان بروی یزدانی سکا اورمدی  
 زیرا اول کسه بیکه بر زنده دل اولان عالم ربانی رد ایلیه انی حقیقتده حضرت حق  
 رد ایله شد که آنک آجیسی والمی کتمک احتمالی یوقدر بونی بوبله بیل که حضرت  
 حقه حی اولان احوالیکنک خشمی و زخیدر که اول پاکیزه پوست حق تعالی حضرت تریله  
 زنده و حیات الهیه ایله حی و فرخنده در پس بونلرک نفخه الهیه ایله زنده و روح  
 ربانی ایله فرخنده اولدق لریکنک تحقیقده شروع ایدوب بیوررل \* مشوی \*  
 حق بکشت اورا و در پاچه شدمید \* زود قصابانه پوست ازوی کشید \* نفخه  
 دروی باقی آمد تا مآب \* نفخ حق نبود چون نفخ آن قصاب (حق تعالی اول زنده بی  
 اولدردی و پاچه سنه او فوردی قصاب لرکی پوستی اندن چکدی نفخ اول زنده نیک  
 وجودنده مآب و مرجعه دک باقی کلدی زیرا نفخ حق او قصابک نفخی کبی اولمز  
 نفخ بلی امساک ایله که صالح اولان جسمک تجویفته او فورمکه دیرلر اما بوجمله  
 ماده قابلیه حیات حقیقیه بی بالفعل افاضه ایله کدن کنایه در و پاچه بونده مرتبه  
 سفلیده واقع اولان جسمدن عبارتدر قصابه مناسب اولمله تعبیر اولمش و جسمه  
 پاچه اطلاق اولمش در پس بوییتین شریفینک تحقیق و توضیحی بوبله دیمک  
 اولور که حق سبحانه و تعالی اول زنده دل اولان ولی کاملی اولاتبغ محبتله ذبح  
 ایدوب حیوانیتندن اولدرمش و اوصاف بهیمیه ایله متصف اولان وجودنی  
 کشته قیلش و آنک پاچه منزله سنده اولان جسمنه روح قدسی نفخ ایدوب قصاب لر  
 کبی فوری آنک پوستنک لوازمی و مانند قشر اولان صورتنک مقنضاتی و احکامنی  
 آنک وجود حقیقیسندن چکوب سلخ ایلدی وانی لوازم پوستدن منسلخ اولمش  
 روح مجرد قیلدی و اول زنده دلک وجودنده مرجع و مآبه دک نفخ اولنسان  
 روح قدسی باقی قالدی قصابک نفخه سی کبی برده زائل اولدی و حق سبحانه  
 و تعالیکنک نفخه سی اول قصابک نفخه سی کبی اولمز \* مشوی \* فرقی بسیارست  
 بین التفخین \* این همه زینست و آن سرجه ششین \* این حیات ازوی برید  
 و شد مضر \* و آن حیات از نفخ چون شد مستمر (بویکی نفخه نیک میاننده فرق  
 چوقدر زرا بود و کلکی زین و اول طرف جله شیندر و بوحیاتی منفوخ فیه دن  
 کسدی و مضر اولدی و اول حیات نفخ حقدن مستمر اولدی یعنی نفخ قصابله  
 نفخ حقلک مایینده فرق بسیار و تفاوت بی شمار واردر که اول نفخ الهی دو کلکی  
 زینت و حیات و اطاعتدر و بونفخ قصاب سرتاسر شین و مضر در زرا بوقصابک  
 دم و نفسی منفوخ فیه اولان حیواندن حیاتی قطع قیلدی و اکا مضر اولدی

واول نفع حقندن اولان حیات مستر اولدی وابدی قالدی وکذلک محل نفعه الهی  
 اولان روح قدسی صاحبلمینک دملری و نفس لری نفع الهی و نفس ربانی کی  
 مرده دلاره حیات ابدیه ویریحی وانلری سادات سرمدیه مرتبه سیه ایرکور یجیدر  
 اما قصب سیرت وصلاح طبیعت اولان ظالم خونخوارلک و مردم آزارستکارلک  
 وجاهل و غائل اولان بدکردارلک نفسلری و کفتارلری بونلرک عکسی قلبلری  
 اولدر یجی و حیات طیبه دن دور اید یجیدر \* مشوی \* این دم آن دم نیست  
 کایدان بشرح \* هین برآزین قهر چه بالای صرح ) بودم اول دم دکلد که اول  
 شرحه کاه آگاه اول بوقیو دیندن قصرک بالاسنه کل صرح حاه مهمله ایله  
 قصره دیرلر بونده مراد علم الیقین مرتبه سی اولور و قهر چه دن مراد جهل و غفلت  
 مرتبه سی اولور یعنی نفعکه اوفورمکه ودمه دیرلر بونفس رحمانی و نفعه ربانی  
 اول نفس دکلد ر شرحه کله و بیان اوله آگاه اول ای طالب نفعه الهی و نفس  
 رحمانی اولان کسه قهر چاه غفلتدن علم و معرفت قصرنه بوقاری کل تا کم نفعه  
 الهی نه دیمکدر بیله سن و نفس رحمانی نه ایدیکنه هم عالم و آگاه اوله سین  
 \* مشوی \* نیستش بر خرنشاندن مجتهد \* نقش هیزم را کسی بر خرنهد \*  
 بر نشست اونه پشت خرسزد \* پشت تابوتیش اویترسزد ) ای صوفی اول رنجوری  
 خراوزره اوترتمق مجتهد دکلد ر یعنی اول مرده دل اول بیماری اشکه بندیرب تشهیر  
 ایتمک اجتهاد اولنش و مشروع و معقول کورلش حکم و رأی دکلد ر کسه  
 هیزم نقشی حار اوزره قورمی بومصرعه استفهام انکاری واردر یعنی هیچ  
 نقش حطبی اشک اوزره قویوب تشهیر قیلن وا کابوسیاستی روا کورمز ای ایله  
 اول بیمارک اوتورمی پشت خره لایق دکلد ر اکابر تابوت ارقه سی اولق لایق اولور  
 بویله مرده دلرور رنجورلی اشک ارقه سینه بندر مکه بیله لایق دکلد ر بونلره  
 لایق اولان تابوته بندر مکه دریدی \* مشوی \* ظلم چه بود وضع غیره موضعش \*  
 هین مکن در غیر موضع ضایعش ) ظلم ندر بر شینی موضع ندرن غیر بی به وضع  
 ایلمکدر آگاه اول ای صوفی موضعندن غیر بی ده اول شینی ضایع ایله ننه کم ظلمه  
 عدلی تعریف ایدنلر بو کونه تعریف ایدوب الظلم وضع الشی فی غیر موضعه  
 والعدل وضع الشی فی موضعه دیمشلد ر پس ای صوفی شمدی بورنجوره بزقصاص  
 حکم ایلمک حکمی موضعنه و محلنه قتلش اولورز بلکه بوخسته و بیمارنه من وجه  
 ظلم قیلورز کلی بود عوادن فراغت قیل و بو زاعدن بری اول دیوب اول رنجوره  
 مرحت قیلدی و اوصوفی بی قیوب اول ظالم مرده دله زما نه قاضیلری کی  
 مائل اولدی \* مشوی \* کفت صوفی پس روادار بکه او \* سلیم زدی  
 قصاص و بی تسو \* این روا باشد که هر خرسی قلاش \* صوفی از اصغع اندازد

بلاش ( صوفی قاضیدن چونکم بو قدر حکمت آمیز و معرفت انکیز اولان کلماتی  
اشندی و بود دفع خصم ایچون ایراد ایلدیکی مقدما تی کوش ایتدی اکا ایتدی قاضی  
افندی وان سلم بیوردیغک کلمات جی عا هب یرنده پس سن بونی روا طوترمیسین که  
اول رنجور بکاسیلی اوره قصاص سزودانکسز تسور ربع درهمه دیرلوا کتر بر پول  
دیگده استعمال ایدر لر یعنی صوفی قاضی به ایتدی بن سکاراضی ام سن روا طوترمیسین که  
اول او باش بکارسله اوره واکا قصاص اولیه واندن جریمه هم آلمیه بلکه مجنا و مقت  
یره خلاص اوله ای افندی بوروا اولور میکه بر اشک دکرمینک خری اولان لوند  
وخرسز بلاشی صوفیلره صفع آته یعنی بر خرسز لوندک بلا سبب صوفیلره طبا نجه  
اورمستی و سله چالسنی روا طوترمیسین وانی جریمه سزوقصاص اولقسز بن  
بورادن خلاص ایدر میسین بن مقتضای شرع شریف اوزره هر نه ایسه بونده  
حقیقی طلب ایلرم سن قاضیسن بیور کوره لمنه درس سن \* مثنوی \* گفت

قاضی توجه داری پیش و کم \* گفت دارم در جهان من شش درم \* گفت قاضی  
سه درم تو خرج کن \* آن سه دیگر را با آن ده بی سخن \* زارور رنجور ست و درویش  
و ضعیف \* سه درم در بیدش تره و رغیف ( چونکم قاضی صوفینک بود ادخواه  
اولسنی کوردی و حقیقی طلب ایلگده ثابت قدم اولدیغنی مشاهده قیلدی دونوب  
رنجوره دیدی ای رنجور سن پیش و کم نه طوترسین یعنی قلیل و کثیردن نه قدر نغده  
مالکسن اول رنجور قاضی به دیدی جهاندن بن الی درم طوترم درم فارسی و درهم  
عر بیدر یعنی ای افندی بو جهاندن بن همان الی اچیه به مالکم دیدی بو محمله  
شمار حله خلط کلام ایلشدر در شش درم دن مراد شش جهاندن دیوسویشلر در  
اعتماد اولمیه و استماع قیلیمه پس قاضی اول بیماره شفقت ایدوب دیدی ای ضعیف  
اویچ درهمی سن خرج ابله که بر ضعیف سن و اویچ اچیه بی دخی بی قیل و قال اول  
صوفی در دمنده و بر که اول صوفی زارور رنجور و درویش ضعیفدر اول صوفی به  
اویچ در کرک تره و رغیف ایچون رغیف کرده به دیرلر یعنی صوفی ریاضتله زارور بیمار  
اولشدر و فقرله شکسته و ضعیف اولوب کرسنه فالشدر ای رنجور اول اویچ اچیه  
اکاره و صومون آلمدن اوزی لازم حکم ایلدیمکه بی قیل و قال اول اویچ اچیه بی

بودر ویش و فقیر اولان صوفی به ویره سن دیدی \* مثنوی \* رفقای قاضی  
افتادش نظر \* از قفای صوفی آن بد خوبتر \* راست میگردازی سیلش دست

\* که قصاص سلیم ارزان شدست \* سوی کوش قاضی آمد به راز \* سیلی زدر  
قفای او فراز \* گفت هر شش را بکیرد ای دو خصم \* من شوم آزادو بی خر خاش  
ووصم) چونکم قاضی سله نک جریمستی اویچ درهمه حکم ایلدی اول رنجورک  
نظری قاضینک قفاسنه دوشدی قاضینک قفاسی صوفینک قفاسندن خوبتر ابدی



یعنی بيمارك نظری چونكم قاضینك اكسه سنه دوشدی و واقع اولدی كوردیکه قاضینك اكسه سی صوفینك اكسه سندن خوبتر و بو طبانجه اورمغه ائدن لایقتردر همائدم اگاسیلی اورمقدن اوتری الی راست ومهیا ایلدی و کندیسنه بوبله دیوسو بلدیکه بنم سه مک قصابی ارزان اولمشدر چونكم برسله اورمك چریمه سی اوج درهم اوله اول اوج درهمدن پکوب بوقاضینك اكسه سنه بر طبانجه اورمق خودالیق واحقدر پس قاضینك قولغی جانبته کلدی رازدن اوتری قاضی افندیك قولغنه بر رازو بر نهائی سوز سوبلر شکلنده اولوب آتک قولغی جانبته کلدی قاضی افندی هم کندیسنه بر راز سوبلر و کندیسنه نافع کلام نقل ایله صائوب قولغی ائک جانبته بر خوش طوبی و وردی همائدم اول رنجور اول قاضینك اكسه سنه حددن تجاوز برسله اوردی فراز بونده اعلا و حددن تجاوز معناسنه در یعنی ائک قفاسنه همائدم بر اعلا طبانجه اوردی ائد نصکره قاضی ایله صوفی به خطاب ایدوب دیدی ای ایکی خصم هر الی در همی طوتک وما بینکرده اوچراچقه قسمت ایدک بن آزادوبی خرخاش و بی و صم اولورم خرخاش جنک وجدله دیرلر ترکیجه خربلدی دیمکدر و صم عیبه دیرلر یعنی اول رنجور کندیسنک ایکی خصمه دیدی ای بنم ایکی خصم بر مقتضای حکم شرعی بوالی اچیه بی الک و میانکرده اوچراچقه توزیع ایدک بن بومحله عیسر و نزاع وجدلسر اولورم استدیکم بیه توجه قیالورم دیدی وقاضینك ظالمه مرحمت و شفقت قلمی و مقتضای شرعی قوبوب کامائل اولسی باشنه بوقدر فلاکت و محنت کتوردی

طیره شدن قاضی از کسناخی زان رنجور سلی  
 باره و سرزنش کردن آن صوفی قاضی را

بوسرخ شریف قاضینك طیره اولسی یعنی قاضینك اول سلی باره اولان رنجورک کسنا خلفندن بمحضور اولسی و اکاخشم قلسیدرو اول صوفینك قاضی به سرزنش و توبیح الی و نصیحت آمیز سوز سوبلسیدر \* مشوی \* کت قاضی طیره صوفی کت هی \* حکم توعدلسنت لاشک نپسنتغی ) چونكم اول رنجور قاضینك اكسه سنه بر اعلا طبانجه اوردی قاضی افندی طیره اولدی و خشم و غضبه کلدی استدیکه رنجوری اولدر نیجه دوکه صوفی فی الحال دیدی هی قاضی افندی نپرسن آگاه اول سنک حکمک عدلدر لاشک ظلم و ضلالت دکلدر کندی ایلدینک حکمه راضی اولمق علامت اسلام و هدایت دکلدر \* مشوی \* آنچه نپسندی بخودای شیخ دین \* چون پسندی بر برادرای امین ) ای شیخ دین اول نسنه بیکه کندی نفسکه بکنرسن و روا کورمسن ای امین برادرک اوزره آتی نیچون بکنورسن

و نه خالده انی رواوسزا کور رسن کنندی نفسنه محبوب کلان نسنه لری برکسه  
 دین برادر نه روا کورمه اول کسنه مؤمن کامل اولمز و ایمان دن اول کسه حظ  
 ولذت بولمز کا قال صلی الله علیه وسلم (لا یؤمن احدکم حتی یحب لایه ما یحب لنفسه) رواه  
 احمد و مسلم و البخاری و الترمذی و ابن ماجه عن انس رضی الله عنه شیخ دین دبملری  
 و اکامین تعبر ایلمری تهکم و تو بیخ طریقله اولور \* مشوی \* این ندانی که  
 بی من چه کنی \* هم در آن چه عاقبت خود افکنی \* من حفر بئر انخواندی در خبر \*  
 آنچه خواندی پس عمل کن ای پدر ( ای افندی بونی بئز سن که بدن اوتری قیو  
 قرار سگ هم اول قیویه عاقبت کنندیکی براغر سن خبر مصطفی علیه الصلوه  
 و السلام دن (من حفر بئر لایه وقع فیه) حدیثی اوقومد کی سن خود بوحدیثی  
 اوقودک اول نسنه بی که اوقودک پس ای پدر انکله عمل ایله عملکله عامل اولمد قدن  
 صکره سکا اول عملک نه فائده سی واردر اوقودیک طومر سن و عملکله عمل ایتر سن  
 کور سنک باشکه بودخی نه سرز نشارونه کونه ایشلر کتوردی دیدی \* مشوی \*  
 این یکی حکمت چنین بددر قضا \* که ترا آورد سبلی بر قفا \* و ای بر احکام دیگر  
 های تو \* تاچه آرد بر سر و بر پای تو) ای قاضی سنک بو بر حکمک قضا ده بو نجلین  
 اولدی که سنک قفاک اوزره سه کتوردی یعنی سنک حکم و قضا ده بر حکومتک  
 بو نجلین قفاک اوزره طبایحه اولمق لازم کتوردی و سنی بوهر تبه به ی توردی  
 و ای سنک غیر حکملرک اوزرینه تا کم اول سنک غیر حکملرک سنک باشک و اباعک  
 اوزره نه کونه رنکار کتورر و ییلور مین سنی اول حکملرک نه مرتبه عذاب و عقابه  
 یثورر بر حکمکدن اوتری بوقدر کوک بیجک و ارقیاس ایله غیر حکملرکدن  
 اوتری نه قدر کوک بیسک کر کدر حکایت اولنور که هارون رشیدک برادری  
 بهلول دانا معناده عاقل و صورنا مجنون نما برکسه ایلی بر کون کندی برادری  
 هارون رشیدک سراینه کلدی وانک نشینی اولان قصره داخل اولدی کوردیکه  
 اور تالق نکهبانلردن خالیدر چیقوب هارونک تختی اوزرینه پادشاهانه مر بیع  
 اوتوردی نکهبانلر و خدمتکار لر انک بو و من کوروب فی الحال کلوب اکابرقاچ  
 دکنک اوروب تختدن اشغه ایندر دبلر بهلول های های ایدوب اغلدی حیفا  
 ودر یغادیرک آواز یله فریاد ایلمدی هارون انک آوازی ایشیدوب خلوتخانه سندن  
 طاهره چیقدی و اول نکهبان تخت اولان خدمتکار له سؤال ایلمدیکه بودیوانه  
 نیچون بویله آواز ایله فریاد ایدر خدمتکار لر جواب و یروب دیدیلر پادشاهم  
 کستاخلق ایدوب کلوب سنک تخت شریفک اوزره اوتورمش بولدیق تأدیباله  
 اکه برقاچ دکنک اوردی انکچون اغلر دیدیلر بهلول انلردن بوسو زی اشندی  
 هارونه خطاب ایدوب ایلمدی والله بالله یاخی انلر بی دو کدیکندن اوتری اغلرم

پس هارون اكا توجه ايدوب ديدى يا بچون اغلرسن بهلول اكا بوكونه جواب  
 و يروب ديديكه سـنـك مقامكده برآن اوتوره غله بوقدر كوتك يدم سن بوقدر  
 زماندر بوتخت اوزره اوتوررسن الله بياورسن نفدر كوتكاريسـكـ كر كدر  
 بن سنكچون اغلرم بوخسه بنم يديكم كوتكك المى برآن ايچنده كچوب كتدى ديدى  
 هارونه انك سوزى محكم تاثير ايتدى پس آكه دونوب ديدى يا اخى بكار نصيحت ايله  
 واول كوتكردن خلاص اولغنه وسيله وچاره ندر سو بله بهلول ايتدى حد كدن بجاوز  
 ايمه وحق تعالينك مخلوقنه ظلم و جور ايلك بولنه كتمه تاكم آخرت كوتكردن امين  
 اوله سن و عذاب و عقاب الهيدن نجات بولنه سن و زنهار و زنهار ظالمه عين اوله  
 ( الظلمة و اعوانهم فى النار ) حديث شريفنك مو جبجه سندي ظالمه يله جهنمه  
 معذب اوليه سن و انزه ميل ايتكله نار بحيمك سكامس ايلسنه كنديكى لايق قيلمه سنكه  
 حق تعالى حضرتلى كلام مجيدنده ( ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار )  
 بيوردى آگاه اول و بو نصيحتله عمل قيل ديدى \* مشوى \* ظالمى را  
 رحم آرى از كرم \* كه براى نفقه بادت سه درم \* دست ظالم را بيرچه جاى آن \*  
 كه بدست اونهى حكم و عنان \* توبدان بزمانى اى مجهول داد \* كه نژاد كركرا  
 اوشـيرداد ) برظالمه كرم دن اى قاضى رحم كتوررسن بويله ديونفقه دن اوترى  
 سكاوچ درم اولسون يعنى بي محل اولان كرمكدن برظالمه مرحت كتورروب  
 ديرسنكه اى ضعيف و نزار سكانفقه دن اوترى اول اوچ درهم اواسون وارسن آنى  
 كنديكه كاف ايله ديرسن ظالمك انى كس اول نفقه نك نه محليدر واول مرحت  
 وشفقته نيجه لايقدر كه سن حكيمى و عنانى انك الله قويه سن و عنان اختيارى  
 و حكم شريفى انك الله تسليم ايدوب اول مالك اواديقك درهملك نصفى وارسن  
 نفقه ايله ديه سن اى دادى مجهول و عدلى نامعقول اولان قاضى سن شول كچى به  
 بكرز سنكه كركك نسنه اول سود و يردى نژاد بونده نسب و ياورى معناسنه در  
 يعنى اى عدلى نامشروع و دادى نامعقول و نامعلوم اولان قاضى سنك اول رنجور  
 اولان ظالمه مرحت ايدوب نفقه و غذا و يرمكلكك اكا بكرز كه بر كچى بر قوردك  
 ياور بسنى ضعيف و نزار كوروب اكا مرحت ايدوب سود و يروب و بسليوب قوت  
 بولدقد نصكره اول قورد ياور بسى اول كچى بي پاره ليه ظالمه ميل و مرحت ايلك  
 نتيجه سى بويله اولور ظالم اكر فقير و ضعيف ايسه اكا ميل و محبت ايلك حاكم اولان  
 كسه به لايق دكادر بلكه مقتضاي شرع شريف هر نه ايسه حاكم اولان كسه  
 همان آنى اجرا ايلك لازمدر ديدى

﴿ جواب دادن قاضى آن صوفى را ﴾



﴿ مشوی ﴾ گفت قاضی واجب آیدمان رضا \* هر قفاوهر جفا کا رد قضا  
 \* این دلم باغست و چشمم ابروش \* ابر کرید باغ خندد شاد و خوش \* خوش دلم در  
 باطن از حکم زبر \* کر چه شد رویم ترش کالحق مر ( قاضی صوفیدن چونکم  
 بوسوزلی اشدی اگایتدی ای صوفی بزه قضایه رضا و بر مک واجب کلور  
 هر قضاوهر جفایی که قضای الهی کتوره اگا رضا و بر مک لازم اولور و بو  
 رنجورک بزه واقع اولان قضا و جفاسی اصل من عند الله در حق تعالیدن کلان  
 حکم و قضاسنه راضی اولقی و قیابندن شاد و مسرور بولقی بنم کارمدر دیدی  
 فی المثل بنم بو کوکلم باغدر و چشمم ابر کبدر اگر چه ابر آغلباغ شاد و خوش کولر  
 کذلک بنم ابر چشمم دخی قضای الهینک اول ضر بندن آغلیوب قطرات سرشکی  
 دو کر ولیکن کوکلم باغی اندن شاد و خرم اولور و رونقی و لطافت بولور زیرا که  
 حکمدن باطنده خوش دلم اگر چه بوزم ترش اولدیکه الحق مر در ز برضم زانله  
 و ضم بانله زبورک جعیدر ز بوریا زلمش نسته به دیرل مکتوب کبی ز بردن مر ایدونده  
 کتاب مینسده مکتوب اولان مقدرات اولور یعنی باطنده لوح محفوظده یا زلمش  
 اولان حکمدن خوش دلم و متالم دکلم اگر چه بحسب الظاهر بنم بوزم ترش و تلخ  
 اولدیسده زیرا که حق سوز آجیدر لابدر آجی نسته بی برکسه ذائق اولسه بوزنی  
 و کوزنی اول کسه اکشیدر اما انک نفعی مشاهده قیلدیغی جهتدن اندن شاد  
 و مسرور اولور پس ای صوفی سنک دخی سوزک حق ایه مر در اندن  
 اگر چه ظاهر ترش رو اولور سم عجب دکلمر بن باطنا خوش دلم و درونده ناخوش  
 اولنلردن دکلم ﴿ مشوی ﴾ سال قحط ز آفتاب خیره خند \* باغها در مر ک و جان  
 کندن رسند) خیره خند اولان آفتابدن قحط و سالد باغمر ک و جان چکشکه  
 ابریشورل یعنی قحطباران اولدیغی سنده آفتابک پهوده کولسندن و هو انک  
 یوزی کشاده اولوب تبسم قیلسندن باغرا اولکه و جان چکشکه کلورل و مرده  
 و پژمرده اولورلوی برک و بارقالورل و لطافت و رونقندن عاری و خالی اولورل  
 پس آفتابک باغله چوق کولسندن و هو انک یوزی کشاده اولسندن هو انک یوزی  
 بولانسی و ابرک کر به قیلسی انفع و اولدر کذلک عند العقلا برکسه نک یوزی کلسندن  
 کوزنک آغلمسی انک قلبسه انفع اولور و اول قطرات سرشک انک جنان جنانه  
 حیات و یرر ﴿ مشوی ﴾ ز امر حق و ابکوا کثیرا خوانده \* چون سر بریان  
 چه خندان مانده) حق تعالینک امر نندن ( و لبیکوا کثیرا) آبتنی او قوم مشن  
 سر بریان کبی نه خندان قالمشسن حق تعالی حضرت تیزی سوره تو به ده ( فلیضخکوا  
 قلیلا و لبیکوا کثیرا) بیوردی اگر چه بو آیت کفره نک یوم قیامنده چوق آغلیوب  
 آز کولدکار بنی بیان ایدرو امر صیغه سنده خبردر ولیکن مؤمنله بونده چوق آغلاک

از کولک دیمکه تعریض و تنبیه وارد بر بواعث ابله محقق اولنگر ( فلیضحکوا قلیلا  
 ولیبکوا کثیرا ) امرنی حالی اوزره اوقیوب حق تعالی ای مؤمنلر چوق آغلك از کولک  
 دیوا امر ایلمشدر دیدیلر و بو آیتک تفسیری بشنچی دفترک اوایلنه قریب (سبب  
 رجوع کردن آن مهمان) سرخنده \* کفت فلیبکوا کثیرا گوش دار \* بیتک سرخنده  
 هرور ایلمشدر انده طلب اولته و مصرع ثانی بین الناس متعارف اولان امثالنددر که  
 برکسه بی چوق کولر کورسدر بشمش باش کی نه صریدرسن دیرلر \* کثره الضحک  
 عمیت القلب حدیثک موجبجه چوق کولک قلبی اولدیرر و قلبک اولمسی دخی آدمی  
 چوق کولدرر اوله نك دیشلری صرتدیغی کی قلبی اولان کسه نك دخی دیشلری  
 صرتمدن خالی اولز \* مثنوی \* روشنی خانه باشی همچوشمع \* کرفر  
 و باشی تو همچون شمع دمع \* آن ترش روی \* مادر با پدر \* حافظ فرزند شد از هر ضرر  
 اگر سن شمع کی دمی اشغه صاچه سن یعنی اگر شمع کی بانوب سرشک دیده کی  
 یاغدیرب اشغه صاچه سین خانه قلبک روشلکی اولور سن وظایف درونی ازاله  
 قیلورسن و چوق ضررلردن قورتلورسن و خلاص اولور سین ته کم اول مادرک  
 و یابدرك ترش رو بلغی فرزندک هر ضرردن حافظی اولدی زیر پدر و مادر اوغلا نه  
 ترش روی و تلخ کوی اولدقچه فرزندده انلره مغرور اولیوب مؤدب اولور و ضررلردن  
 اول واسطه ایله قور تلور اما پدر و مادر همیشه اوغلك بوزنه کولسه ل واکا  
 کشاده روی و شیرین کوی اولسه ل فرزند انلره مغرور اولوب بی ادب اولور و اب  
 و لهوه اشتغال قیلور پس نیچه ضررله مبتلا اولور کذلک مادر نفسک ترش روی  
 اولمسی و پدر عتلاک فرزند قلبنه بنده لک قلمسی فرزند قلبی نیچه ضررلردن حفظ  
 و حمایت ایلر \* مثنوی \* ذوق خنده دیده ای خیره خند \* ذوق کر به بین که  
 هست آن کان قند \* چون جهنم کر به آردیاد آن \* پس جهنم خوشتر آمد از جنان  
 ای یهوده کولیچی ذوق خنده بی کوردک خیره خند یهوده کولیچی مناسانه در  
 یعنی ای طور میوب کوان کسه کولمک ذوقنی کوردک و خنده نك طعمی و لذتی نیچه  
 اولور ایتمش بیلدک کر به نك ذوقنی کور که اول کان قند در یعنی آغلك ذوقنی دخی  
 بر کور که آغلك ذوقنی معینده قند مدنی کی لذت و شیرین اولدی و کر به دن حظ  
 آنلرک قندنه کولمک برشی دکلدرد چونکم جهنم کر به کنوره اتی یاد ایلمک کر به کنوره  
 پس جهنم جناندن خوشتر کلدی مصرع اولده آن لفظی جهنم عابد اولور و یاد  
 آن لفظی جهنم بدل اولور و تقدیر کلام چونکم جهنم کر به آردیاد آن کر به آرد  
 پس جهنم از جنان خوشتر آمده باشد دیمک اولور اولمکی کر به آرد سکوت حکمنده  
 اولوب یاد آن جهنم کسی را کر به آرد تقدیرنده اولور یعنی برکسه به اول جهنمی  
 یاد ایلمک کر به کنوره و اول کسه جهنمی تذکر ایلیه و آغلیه اول کسه کر به ایچره

برذوق و حالت بولور که آنی جنانک یادنده بولز و جنت لری تذکر ایتمکله اول ذوقه و اول حالته ایرمز پس جهنم بواعتبار ایله جناندن خوشتر گلش او اور اکر چه جنانک تذکرندن برکونه سرور و ذوق کلور و لیکن نفس اندن حظ آلور و بوجهنمک یادندن حزن و انکسار و بکاحاصل اولور ولیکن اول کر به و انکسار ایچره ر وحه برذوق و حالت کلور که جنت لری یادندن حاصل اولان ذوق و سروردن اول خوشتر و لذیذ تر کلور بو بیت مشرب یفده مشرب محققینه موافق و مشهد عارفینه مطابق بر معنی دخی واردر که اول معنی جهنمن مقدم مضاف مقدر اولوب آن لفظی حضرت حقه راجع اولمقدرد و تقدیر کلام چون اهل جهنم اول خدانک یادنه کر به کتوره پس جهنم انلره چناندن خوشتر کله دیمک اولور و بو معنای شیخ عطار حضرت لری منطق الطیرده نظمده کتور مشرب و تصریح بیور مشربدر بیور زر چونکم اهل جنت جنتک نعمت لری ایله شاد و خندان اولوب اهل جهنمده دیلر که با اهل نار کورک بزنیچه ذوقلره و لذت لره مستغرق اولمشز و دوستک وصالیه و نعمتیه راحت ابدیه بولمشز اما سر بویه مخلدول و مقهور قالمشز دیوب تباهی و تفاخر ایدلر و اصحاب نار دخی اصحاب جنته ندا ایدوب دیلر یا اهل الجنة اکر چه بز دوستک فراقندن صورتا کر به و محنت ایچره بز اما بزه دخی بو فرقت و محنت و بو کر به و کر بت ایچره برکونه ذوق و حالت اولدی که اندن سر بی خبر سر نته کم او توز دردیجی مقاله ده شیخ ابو علی قدس الله سره العزیز طوسیدن بو مضمونی نظمده نقل ایلمش لردر ایرادی تطویل کلامه باعث اولور \* مشوی \*

خند هادر کر یاها آمد کتیم \* کنج درو بر انها جوای سلیم \* ذوق در غمهاست پی کم کرده اند \* آب حیوا ترا بظلمت برده اند ) نته کم خند لر کر به لده مکتوم کلدی کتیم بمعنی مکتوم ای سلیم کنجی و برانه لده استه سلیم بونده ساده دل معناسنه در ذوق غم لده در ایزی کم ایتمش لردر آب حیوانی ظلمته ایلمش لردر کرده اند و برده اند کله لری فاعلی حضرت حقدر بو تقدیر چه جمع تعظیم ایچون اولور که حق تعالی بی لفظ جمله ذکر ایلمک بلغاتک کلامنده چوق واقع اولمش در و بودخی جائزدر که بولفظ لری فاعلی فی الحقیقه حضرت حق اوله ولیکن مجازا ذوقی غمده بولن عارف لر کم کرده اند لفظنک فاعلی اولوب و آب حیوانه ظلمتده یول ایلمش لدر برده اند لفظنک فاعلی اولوب هم جائزدر بو تقدیر چه ظلمت باقی معناسنه اولوب آب حیوا زادر ظلمت بی برده اند تقدیرنده اولور و بوجه اوزره ذوق غم لده در ولیکن ذوقی غم لده بولان عارف لری ایزی آزمش لرو یول کم ایتمش لردر تا کم عوام ناس اکیول ایلمش لر آب حیوانه بول ایلمش لره بول ایلمش لردر دیمک اولور و بو بیتین مشربینک تحقیقی بویه دیمک اولور که ای حقیقتندن غافل اولان حد ذاتنده



خندهل غمخو و سرورل کر بهار ایچره مکتوم و مدفون اولدی ننه کم \* حفت الجنة  
 بالبحاره ) حدیث شریفی بومعنايه شهادت و دلالت قیلدی و حضرت علی کرم الله  
 وجهه حضرت تارینک ( سبحان من اتسعت رحته لاولیائه فی شدته نعمته و اشادت  
 نعمته لاعداؤه فی سعة رحته ) یوردقلری هم بومضمونی مؤید و مقوی اولدی پس  
 ای ابله و سلام القلب اولان کسه کنجی ویرانه لده استه و خندهلری کر بهارده  
 و ذوقلری غمخوده طلب ایله ذوقلر و شادیلر فی الحقیقه غمخو ایچره در لیکن حق  
 تعالی حضرت تارینی بولمقده ایزی کم ایشلردر هر کس غمخوده اولان ذوقه یول  
 و ایز بوله من و ظلمده اولان آب حیاته و اصل اوله من مکر که اول هادی هدایت قیله  
 و توفیقی برکسه به رفیق ایلیه ننه کم کندیکن عارف قوللرینه توفیقن رفیق ایدوب  
 هدایت قیلدی انلر عون حقله کر بهار ایچره خندهل و غمخو ایچره ذوقلر و صفال بولدیلر  
 و آب حیاته ظلمده و اصل اولدیلر ولیکن ایز ایتدیلر و ایزی نایدی ایتدیلر تا کم عوام ناس غمخو  
 ایچره موجود اولان ذوقه یول نه جهتندر بیه میوب ظاهرده اولان خنده و سرور  
 یوانه کندیلر و کندیلر غمخو و المله بویولدن گرفتار ایتدیلر ﴿ منوی ﴾

باز کونه نعل درره تارباط \* چشمهارا چارکن در احتیاط \* چشمهارا چارکن  
 در اعتبار \* یارکن باچشم خود دوچشم یار ) یولده نعل باز کونه در  
 رباطه دک کوزلر یکی احتیاط ایلمکده درت ایله اعتبارده کوزلر یکی درت ایله  
 سنک کوزلر بکه یارک ایکی کوزنی یار ایله رباط کاربان سرایه دیرلر  
 بونده مرتبه حقیقت و قرار گاه و حدت مراد اولور یعنی رباط حقیقت و قرار  
 گاه و حدته ارنجه یهدک و حق البقین مرتبه سنه و اصل اولنجه یهدک طریق  
 الهی نعل معکوسدر یعنی افعال الهی نعل باز کونه کبیدر مثلا غم ایچره شادی  
 و شادیلک ایچره غم مدغدر نعمت ایچره نعمت و نعمت ایچره نعمت و نعمت  
 ایچره محنت و زحمت ایچره راحت و صورت باطلده حق مخفی و منکتمدر پس ای سالك  
 راه الهی بویولده احتیاط و اهتمام ایلمکده کوزلر یکی درت ایله کنیدی ایکی  
 کوزلر بکه اعتماد ایله بلکه عبرت آلمقده و تفحص قیلقده کوزلر یکی درت ایله  
 و کوزلر یکی درت ایله دیلمکدن مراد یارک ایکی کوزنی کنیدی ایکی کوزلر بکه  
 یار و مقارن ایله دیلمکدر چونکم یارک و مر شد سعادت کردارک ایکی کوزنی کنیدی  
 ایکی کوزلر بکه یار قیله سن و سن انک کوردیکنه تابع اوله سن غلط بین اولمقدن  
 خلاص اولورسن و حقایق اشیاینی انک رؤیت و مشاهده سی واسطه سیله معاینه  
 قیلورسن و گمراه اولمقدن قوریلورسن ﴿ منوی ﴾ امر هم شوری بخوان  
 اندر صحف \* یار ربابش و مکوش ازن انازاف ) و یتده شوری سوره حمده اولان آیه  
 اشارتدر و بو آیتک تفسیری بشنجی دفترده مهمان حکایه سنده مرور ایلمشدر

انده طلب اولنه صحفدن مراد بونده حضرت قرآن اولور ومعنی صحفنده امر هم  
شوری آینی اوقی باراچون اول نازدن اکافی دیمه اف تضریری مشعر برکله درته کم  
برکسته متضریر و متالم اولسه یوزین کوزین کشیدوب اف دیر یعنی ای سالک راه الهی  
بو یولده زیاده احتیاط و اهتمام ایلمکدن اوتری کوز یکی درت ایلك لازم کلور  
و کوزی درت ایلك بر عالم و عاقل و مر شد کامل ایکی کوزل یته کندی کوزل یکی  
تابع قیلمدن وانک ایکی کوزل بینی کندی کوزل یکه یارومعین ایلمکدن عبارت  
اولور و بو کوزی درت الیه دیمک و یارک کوزلنی کندی کوزل یکه یارومعین  
ایله دیوسو یلنک مال و نتیجه سی انکله مشاوره ایله و اکثر مشکلی اکی اکیسویله  
دیگی افاده قیلور که حق تعالی حضرتلری انصار قومی ایله کندی مایلمزنده  
مشاوره قیلغی کندی یله عادت ایلدکلرندن اوتری (وامر هم شوری بینهم)  
دیمکه قرآن عظیمده مدح ایلدی پس سندخی بوآیت کریمه بی حضرت قرآندن  
اوقیوب بونکله عمل ایله و بر یارومعین اولان عاقل و مر شد کامل ایله همیشه  
مشاوره ایله و اول سنک طبعکه مخالف اگر بسوز سو یلر ایسه زنه ناز و استغنا  
جهتندن تضریری مشعر بسوز سو یله بلکه انک یوزنه مقابل اف دیمه نته کم الله  
تبارک و تعالی حضرتلری سوره بنی اسرائیلده والینه اف دیمکدن نهی ایدوب  
(فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهما قولاً کریماً) یوردی پس (خیر الابوین  
من عملک) حدیثک مو جبهه ابوینک خیر لوسی سنک مر شدک و معملک اولدی  
چونکیم ابوینته ناز و استغنا جهتندن اف دیمک و تضریری مشعر بسوز سو یلک لایق  
و جائز اولمجه خیر الابوین اولان مر شد و معمله اف دیمک اولویته جائز و لایق  
دکل قنده قالدیکه ناز ایله سن و خیانتی مشعر بسوز سو یله سن \* مشوی \*

یار باشد راهرا پشت و پناه \* چونکه نیکو بشکری یارست راه \* چونکه دربار سی  
خامش نشین \* اندران حاقه مکن خودر رانکین ) راه پشت و پناه یار اولور  
چونکیم ابو نظر ایله سن یول یاردردن مراد بونده مر شد هدایت کردارد یعنی  
راه حقه ارقه و صغیج برمعین و ظهیر مر شد کامل اولور چونکیم آنی کوره سن  
و نظر حقیقی به ابر کوره سن همان یاردن عبارت اولور (الرفیق ثم الطریق)  
حدیثک سری بو معنای اشعار قیلور یاره مقارنت قیلنک ادبی واردرو اصحاب  
هدایتله مصاحبت ایلمک شرط و مشروطی واردرو مادامکه اول شرط بولمیه  
مشروط هیچ بولمز و اول ادبه رعایت قیلیمه انلرک صحبت شریفه سندن و مقارنت  
طیبه سندن انتفاع اولمز و جله مشروطدن بری اولدر که چونکیم یاران حقیقته  
ایریشه سن و اصحاب هدایتله کوروشه سن خاموش اوتور بلکه کندیکی انلرک  
خدمتکاری اولق مر تبه سنه یور اول حلقهده کندیکی نکین ایله نکین یوزک

فاشنه دیرلر بونده صدر نشین اولمقدن کایت اولور یعنی چونکم اول یاران طریقت  
 صحبتلرینه واصل اوله سن خاموش اول و سکوتی کندیکه لازم قیل وانلرک  
 مجلسنده کندیکی صدر نشین قیله کبر و انانیتله منصف اوله بلکه کبر و انانیتی ترک  
 ایدوب اول مجلسک متبوع و مقداسی اولان کهمسه به متوجه اول انک کلامی  
 دکله و استماع و قبول ایله \* مشوی \* در نماز جمعه بنکر خوش بهوش \* جمله  
 جمعه ندویک اندیشه خوش \* رختهارا سوی خاموش کشان \* چون نشان چوبی  
 مکن خود را نشان ( نماز جمعه ده هوشله خوش نظر ایله جمله جمعه لر درویک  
 اندیشه و خوشلردر یک اندیشه اند و خوش اند تقدیرنده در یعنی ای صحبت اهل  
 جمعه داخل اولان سالک جمعه نمازنده نظر عقلا کاحاضر اولان مؤمنلر جماعتیه خوش  
 نظر ایله که انلرک جمله سی بریده جمعه لر در و براندر لر در که جمله سنک اندیشه سی  
 امامه تابع اولقی و امر حق علی الاتفاق یرینه کتوروب جمعیله طاعت قیلمدر  
 و جمله سی خاموش اولوب و سکوت قیلوب خطیبک کلامنه قواق طوعتقدر پس  
 بوندن ادب اوکرتوب صحبت اهل جمعه داخل اولدقده هم بو آداب رعایت ایدوب  
 بو شرطی یرنه کتور وانلرله یکدل و یکجهت اولوب کندیکی بی نشان اولقی  
 مرتبه سنه تیرور ختلی خاموشلق جانبیه چک چونکم نشان استیسه سن کندیکی  
 نشان ایله یعنی اهل جمک میانه داخل اولدقده اول شرط طریقت و ادب صحبت  
 اولدر که جمله کفت و کوبه متعلق اولان رختلری یکی و آلتلری یکی خاموش اولقی جانبیه  
 چکه سن وصمت و سکوتله خوی ایلیه سن چونکم طریقت و حقیقت اهلنک میاندنه  
 نشان استیسه سن و شهرت بولقی و مشهور و متعارف اولقی طلب ایلیه سن شرط  
 اولدر که کندیکی نشان ایلیه سن بلکه بی نام و نشان اوله سن و کندیکی بی خود  
 و فانی قیله سن تا کم بو بی نشانلقده نشان بوله سن و بی خودلقده و بی وجودلقده  
 وجود و نشان بوله سن و نشان صاحبی اوله سن \* مشوی \* کفت پیغمبر که در  
 بحر هموم \* در دلالت دان تو یار از انجوم \* چشم در استاد کان نه ره بجو \* نطق  
 تشویش نظر باشد مگو ( پیغمبر علیه السلام حضرتلری بیوردیکه هموم در یاسنده  
 دلالت ایلمکده سن اصحابی انجوم پیل نه کم ( اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهدیتیم )  
 یعنی بنم یار انم انجوم کیدر بونلردن هر قیغیسنه اقتدا ایله سزمه تدی اولور سز  
 چونکم اول حضرت بویله بیوردی پس هر کم اول حضرت نه وارث کامل اولدیسه  
 و اکافا مقام و خلیفه اولقی مرتبه سنی بولدیسه ( الشیخ فی قومه کالتبی فی امته )  
 حدیثک موجبجه کندی محصرنده و قومک ایچنده پیغمبر کبی انک دخی اصحابی  
 غلر بچرنده دلالت ایلمکده انجوم کبی اولور تده کم حضرت نبی علیه السلامک  
 بارانی مطلوبه وصول بولدیله کذلک کندی عصر بیک پیغمبری کبی اولان وارث



کاملک یارانی دخی فلک طریقتک نجومی کبی اولور و بحر هموم و غمومده بونلر دالات  
قیاور و بونلره مقتدی اولان دخی بحر هموم و غمومدن خلاص اولور ( وهو الذی  
جعل لکم النجوم لتهدوا بها فی ظلمات البر والبحر ) آیت کریمه سی لسان اشارتله  
بومعنايه دالات قیلور ودخی ( العلماء مصاصیح الارض و خلفاء الانبیاء و ورثتی و ورثه  
الانبیاء ) حدیث شریفی هم بومضمونه شاهد اولور پس ای سالک طریق الهی  
کوز یکی فلک طریقتک ستاره لری اولان مرشدلر اوزره قوو یول ایسته یعنی خلفاء  
انبیاء و مصاصیح ارض و سما کی عالم لر عرفانته کوز قو وانلردن نظری دورا یتیموب  
طریق حتی انلر واسطه سیله طلب الیه ( وبالجم هم یهتدون ) آیت کریمه سنک  
مفهومی اوزره سنن هم نجم فلک هدایت اولان اصحاب سعادتله مهتدی اولان  
اهل طریقتدن اوله سن و مقصود و مطلوب بکله انلر واسطه سیله بوظلمات طبیعتدن  
یول بوله سن نطق تشویش نظر اولور سویله یعنی چونکم اول ستارکان فلک  
طریقت اولان یاران صفایه کوز قویه سن شونی بونی سویلدن و تکلم ایلمکدن  
حذر ایله زیر انطالی و تکلم نظره تشویش و دغدغه و یرپس سویلمک اولیدر

✽ **مثنوی** ✽ کردو حرف صدق کونی ای فلان \* کفت تیره در تبع کرد دروان  
\* این نخواندی کال کلام ای مستهام \* فی شجون جره جر الکلام ) اکر ای فلان  
ایکی صدق حرفنی سویلیه سن تیره سوز تیره روان اولور تیره بولانق کفت تیره دن  
مراد کلام دروغ اولور ای آشفته و حیران بونی او قومدکی که کلام شجونده در  
اول کلامی جرایلر کلامک جرایلمی مستهام هایم و حیرانه دبر شجون شجونک  
جمعیدر شجون غصن معناسنه در تنه کم الحدیث ذوشجون دیرل ذوفنون معناسن  
و یرلر یعنی ای هایم و حیران اولان کسه سن بونی او قومدکی که الکلام ذوشجون  
جر الکلام دینمشدر یعنی کلام دالر و بوداقلر صاحبیدر تنه کم براخاچک  
ر بوداغنه یا شوبانی کندیکه جرایلمک بر قاچ دال و بوداق اول جرایلر یکاک  
بوداغنه تابع اولور کذلک کلام هم ذوفنون و ذواغصاندر اکر سن ایکی و یا اوج  
کرچک سوز سویلیه سن کلام دروغ دخی اکا تابع اولور زیرا الکلام شجون  
جره جر الکلام دیدکلری قولک موجبجه بهر حال سوز سوزی چکر پس صدق  
اولان کلمات ایچنده یا کذب و یادروغنه متعلق و یا غیبه و قدح و ذمه متعلق کلام  
سویلمس اولور سن پس اول کذب و دروغ واسطه سیله عتاب و عقابه مستحق  
اولور سن لازم اولدیکه لفظدن و تکلمدن حذر ایلیه سن ✽ **مثنوی** ✽

هین مشوشار ع در آن حرف رشد \* که سخن زومر سخن را می کشد \* نیست  
در ضبطت چو بکشادی دهان \* از بی صافی شود تیره روان ) آگاه اول حرف  
رشد شارع اوله یعنی طوغری کلام سویلیکه شروع قتله زیرا اندن سوزلر

غیری سوزی چکر یعنی طوغری سوز سو بیلکدن تکلم ایلیک بر آخرسوز سو بیلکی  
 جذب ایلر سوزی چوق سو بیلین کسه اگر صدق سو بیلر سه ده ایچنده بر قایچ  
 دروغ تیره سوز سو بیلکدن خالی اولز چونکم دهانکی آچه سن اودهانک  
 ولسانک سنک ضبطکده اولیه لابد صافیدنصکره تیره روان اولور و یاخود  
 معنی صافی سوزدن اوتری تیره سوز هم روان او اور دینک او اور و بوسوزلر  
 دهانی کنندی ضبطنده ولسانی تحت حکمنده اولمین کسه لره کوره اولور که  
 (من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فایقل خیرا وایسکت) حدیث شریفنک  
 موجنبجه ودخی (ذل الخیر والافاسکت) حدیثنک حسبجه خیر سو بیلر سه هر تقدیر  
 سو بیلر سه سو بیلسون منع یوقدر منع شول کسه به در که دهانی کنندی ضبطنده  
 اولیه و خیر کلام سو بیلک واسطه سبله شمره و کذبه متعلق کلام سو بیلیه بو کونه  
 کسه به خیردن و شردن هر نه ایسه کلام سو بیلوب بین اهل الطریق سکوت  
 قیلق اولی او اور اما خیر محض اولنلر و الهام حقه مظهر کاتلر هر نه سو بیلر سه ل  
 خیر در نه کم بو معنایه اشارت ایدوب یوررل \* مشوی \* آنکه معصوم ره  
 وحی خداست \* چون همه صافست بکشاید رواست \* زآنکه ماینطق رسول  
 بالهوی \* کی هوا زاید ز معصوم خدا \* خویشیق راساز منطقی ز حال \*  
 تانکردی هم چون سخنره مقال ( اول کسه که وحی خدا یولنک معصومیدر چونکم  
 دوکلی صافدر سو بیلکه دهان آچه روادر زیرا که اول عظیم اولان رسول  
 علیه السلام هوا الله نطق الیلدی معصوم خدادان چن هوا طوغرای صوفی  
 کنندیکی حالدن بر منطق دوز تا کم نم کی سخنره مقال اولیه سن دیدی منطقی  
 مفعیل وزننده مبالغه ایله نطق ایدیجی معناسنه اولور و رسوله اولان تنوین  
 تعظیم ایچوندر تکبیر وحدت ایچون اولوب رسولدن بر رسول هوا ایله تکلم الیلدی  
 دینسه دخی جائز اولور اما آیت کریمه به تلخیص اولدیغی ملبسه ایله بو بینلر  
 حضرت نبی علیه السلام حقیقده اولوب رسولده اولان تنوین تعظیم ایچوندر  
 دینک اولیدر که حق تبارک و تعالی لول حضرتک حقیقده سوره و النجم ده (وما یناطق  
 عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) یوردی یعنی اول رسول معظم هوای نفسندن  
 نطق ایلر انک نطقی دکلدرا اشول و جیدر که ا کار بیسی طرفندن وحی اولندی  
 و اول کلامی سو بیلکه امر و اشارت قیلندی بس قاضی اول صوفی به تعریض  
 وصحت و سکوتک فضائلی تعلیم ایلیک ایچون سو بیلر ولکن حضرت مولانا قدس  
 سره العزیز انک لسانتندن صامت اولنک و سکوت قیلنک صوفی اولنلره و اهل سلوک  
 زمره سنه دخول قیلنلره لازم اولدیغنی تعلیم ایلر و یوررل اول پیغمبر علیه السلام که  
 وحی خدا یولنک معصومیدر چونکم دوکلی غل و غشندن صافیدر اگر اول حق سوزی

سو بلکه و نصیح و پند ایلمکه دهان آچسه روا و سزادر ز برا که اول رسول مکرم  
 صلی الله علیه و سلم هوای نفسانیه ایله نطق ایلمدی و تلقاه نفسندن مقتضای نفسی اوزره  
 سوز سو یلمدی معصوم خدا اولان نبی علیه السلامدن چن هوای طوغر معصوم  
 الهی اولان پیغمبر ذیشانندن هوا طوغر و هوای نفسسه متعلق کلام دخی اندن  
 صدور و ظهور ایلز هر کیم اول حضرته وارث کامل اوله و قائم مقام نبوی اولق  
 مرتبه سنی بوله اول دخی هوای نفسانیه سندن سو یلز و طبعنک مقتضاسنه موافق  
 کلام نقل ایلز بلکه کلام الهیه ایله سو یلز و نصیح و پند ایلمسه لله و فی الله نصیح  
 و پند ایلمر اما هنوز دخی وارث اولین الهام و خلافت نبویه مرتبه سنی بولین  
 کسه لره اولی و انفع اولان اولدر که هنوز سو یلمکدن و تکلم ایلمکدن پرهیز و حذر  
 ایلمه زیرا اوله کسه کلام حتی هوای نفسسه مطابق سو یلمکدن خالی اولمز  
 و نصیح و پندی مقتضای طبعنه موافق ایلمدی کیچون خالص دکلدر اوله اولیحق  
 کلام حتی و گفتار صدق کندی مرتادندن اوتری سو یلمش اولور و کلامک تختنده  
 اکافائده اولمدیغندن ماعدا بلکه نیجه مضرت اولور چونکم قضیه بویه درو بو مقدمه  
 معلومک اولدی پس ای صوفی کندی یکی قیل و قالدن بری و عاری ایلیوب ذوق  
 حالدن کندی یکی زیاده نطق ایلمیچی دوز تا کم بنم کی قیل و قالک زبونی اولیمه سن  
 صوفی لره لابق اولان ذوق حالدر و قیل و قالدن فارغ بالدر دیدی

\* سؤال کردن آن صوفی قاضی را \*

\* مثنوی \* گفت صوفی چون زبک کانست زر \* این چرا نفعست و آن دیگر  
 ضرر \* چونکه جمله از یکی دست آمدست \* این چرا هشیار و آن مست  
 آمدست) چونکم قاضی صوفی به سنک مرتبه و مقامک سوز سو یلمک و نطق  
 ایلمک دکلدر دیوا بهام و اعلام ایلمدی و دخی اکامشایخ صوفیه نیک اسرار علومندن  
 نیجه کلمات سو یلمدی و کندی نیک اول علمدن آگاه و خبردار اولدیغنی اشعار و افهام  
 ایلمدی صوفی فی الحال کندی یلمدی کی سو یلمکدن و اکا تعریض و توییح ایلمکدن  
 فارغ اولوب و کندی سنی سائل منزله سنه تنزیل قیلوب مشکلی اولان مسئله بی اندن  
 سؤال ایلمدی و اکا بویه دیوس و یلمدی که ای زباندنه زنگار قلبی وای کشانینده  
 مشکلات شرعی چونکم زر بر کاندندر بونیچون نفعدر و اول غیر یسی نیچون  
 ضرر در یعنی صوفی ابتدی ای قاضی افتدی چونکم بوقدر اسرار و علوم بیوردک  
 بنم بو مشکلاتی دخی حل ایله جمله دن بری بودر که چونکم ذهب نوعی بر معدنندر  
 بو ذهب نیچون انفعدر و عالی قیمتدر و اول بر آخر ذهب نیچون دون قیمت و ضرر در  
 چونکم معدن بر اوله و اندن ظهوره کلان شیء بر نوع اوله پس اصل بر ایکن



و فرغ دخی بر نوع ابکن بو نوعک مایبندده بو اختلاف و مغایرتک سببی و حکمتی ندر  
 معدنن مراد بوئده معدن حقیقتد و زردن مراد دوکلی اشیا اولمده جائزدر  
 و (الناس معادن کعدان الذهب والفضة) حدیث شریفنک مفهومی اوزره  
 نوع انسان اولق دخی جائزدر که انسان نوعی اگر چه ذهب کبی بر نوعدر ولیکن  
 بو نوعک میاننده تفاوت قتی چوقدر (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم  
 من نفس واحدة) آیت کریمه سنک دلالت ایلائیکی معنی طبقه حق تعالی  
 حضرت لری ناسی نفس واحده دن خلق الملشدر و اول نفس واحده نوع انسانه  
 معدن کبی اولشدر و اول نفس واحده دن مراد عند المفسرین ابوالبشر علیه  
 السلام حضرت تریدر و عند المحققین عقل کلدر که اکا حقیقت محمدیه دخی دیرلر  
 بو جمله یه اول حقیقت اصل و معدن کبی اولشدر و بوجه سی مع تباین حالاتهم  
 و اختلاف طبقاتهم اول معدنن ظهوره کلشدر چونکم جمله سی برالدن کلشدر  
 یعنی چونکم بوجه بی آدم و خلق عالم برالدن کش و دست قدرته ظهوره کلشدر  
 بو نیچون هشیار و اول بری مست کلشدر و بو بری نیچون عاقل اولمش و اول بر  
 آخری ندن دیوانه اولشدر \* مثنوی \* چون زبک دریاست این جوهاروان \*  
 این چرا نوشست و آن زهر دهان ( چونکم بو جو یلر بر در یادن رواندر یعنی  
 بو انهارک جمله سی بر در یادن بری جاری اولور پس بو نیچون نوشدر و اول نیچون  
 زهر دهاندر در یادن مراد دریای حقیقت اولور و جو یلردن مراد اگر چه انواع  
 مخلوقات اولسه ده جائزدر اما بنی آدم اوابی محله مناسبدر نه کم جمیع بنی آدم اگر چه  
 دریای حقیقتدن بری بو عالمه کلشدر ولیکن ایکی صنف اولمشدر بر صنفی (هذا  
 عذب فرات) آیتنک مفهومه مظهر اولان مؤمنلردر و بر صنفی دخی ( و هذا ملح  
 اجاج) قولنک مفهومه مظهر اولان کافرلردر مع هذا بو ایکی صنفک مبتدی بر در  
 و جمله سنک خالق حضرت حقدر \* مثنوی \* چون همه انوار از شمس بقاست \*  
 صبح صادق صبح کاذب از چه خاست ( چونکم دوکلی انوار شمس بقادندر  
 صبح صادق و صبح کاذب نه دن قالقدی شمس بقادن مراد حضرت حقدر  
 یعنی چونکم بو دوکلی انوار بقا آفتابندن ظهوره کلدی صبح صادق و صبح  
 کاذب نه سبیدن حاصل اولدی صبح صادقدن مراد جمیع انبیا و مرسلین  
 صلوات الله علیهم اجمعین و اولیای صالحین و راست و صادق اولان مؤمنلردر  
 و صبح کاذبندن مراد اهل نفاق و اهل زاریا و اصحاب زررق و دغا و اهل دنیا و اهل نفس  
 و هوادر و دخی بو نلر امثالی ظاهری نورانی و باطنی ظلمانی اولان اشیا در  
 \* مثنوی \* چون زبک سرمه ست ناظر را کحل \* از چه آمد راحت بینی  
 و حول ( چونکم ناظره کحل بر سرمه دندر راست بثلک و حول نه دن کلدی حول

شاشیلغه واکری کورمکه دیر لر کحل حوله قافیه اولمقدن اوتری قح حاله اوقنور  
 سرمه دن مر ادبونده دیده عقالک رؤینته سبب اولان هدایتدر ( ربنا الذی  
 اعطی کل شیء خلقه ثم هدی ) آیتک مفهومی اوزره هر شئیه حق تعالی خلقتنی  
 اعطا ایلد کدنصرکه آتی استعدادنه مناسب بر مصلحه هدایت قیلدی پس هدایت  
 الهی دیده عقالک سرمه سی کبی اولدی چونکم عقالله نظر قیلان ناظر لک سبب  
 رؤیت اولان کحلی بر جنس سرمه دندر اولیله اولیجق بوناسک بعضسنک دخی  
 اکری کورمسی نه سبیدن اولور \* منوی \* چونکه دارالضرب راسلطان  
 خداست \* نقدرا چون ضرب خوب و نارواست ( چونکم دارالضرب سلطان  
 خدادار نقدک ضربی نیچون خوب و ناروادر دارالضرب ضرب بخانه دیدکری  
 بر در که انده اچقه والتون کسر لر دارالضرب بدن مر ادبونده بوجهاندر و نقددن  
 مراد بوجهان ایچره اولان انساندر واکوان اولسه دهه جائزدر یعنی چونکم  
 بوضرب بخانه جهانک سلطانی خدادار و فاعل مطلق جمله شیده متصرف همان  
 اول حضرت حقدر پس نقد منزله سنده اولان انسانک ضربی یعنی نقش و صورتی  
 نیچون بعضسنک خوب و بعضسنک ناروا اولوب مهیو بدر کذلک بونلرک بعضسنک  
 نقش باطنلری هم خوب و ملیح و بعضسنک نقش باطنی ناروا و قبیحدر انسانک  
 صورت ظاهره سی و صورت باطنه سی یعنی خلقی و خلقی بو ضرب بخانه عالمک  
 سلطانی و مالکی اولان خدای تعالی نیک خلق ایتمسنددر نته کم ( واللہ خلقکم  
 و ما تعملون ) بیوردیغی آیت کریمه نیک حسبجه بوجهلک اعیانی و احوال و اعمالنی  
 خلق ایلین همان اولدر پس خلقی و خلق ظاهرا و باطنا جمله نقش و تصور همان  
 انک اولیجق بونقش خوب و بونقش ناروا دیمک ندر \* منوی \* چون خدا  
 فرمودر هر راه من \* این خفیر از چیست و آن یک راه زون ) چونکم خدای تعالی  
 حضرت تبری یوله بنم بولم دیدی بوبری نهدن خفیر و اول بری ندن راه ندر خفیر خاء  
 معجه نیک قبحیه عهده و فایدیجی و امین و صادق معنار نده هم استعمال اولور  
 بوراده بدرقه و مر شد معناسنه استعاره اولق مناسبدر مصرع اول سوره  
 انعامده اولان آیت کریمه به اشارتدر که اول آیت بودر ( وان هذا صراطی  
 مستقیم ) و سوره یوسفده دخی ( قل هذه سبیلی ادعوالی الله علی بصیرة ) بیورر یعنی  
 چونکم حق تعالی حضرت تبری صراط مستقیم بنم صراطم بیوردی و سبیل قوبه  
 بنم سبیل بیوردی پس بوصراط مستقیمه قولاوزومر شد اولان و عهدنه و فایلان  
 نهدن قولاوز و عهدنه وافی و امین اولدی اول بری نهدن بول اور یجی و غدار  
 و خاین اولدی \* منوی \* از یک اشکم چون رسد حروسفیه \* چون  
 یقین شد از ولد سرایه ) بر بطندن حروسفیه نیچه ابراشور چونکم ( الولد سرایه )

حدیثک مفهومی یقین و محقق اولدی یعنی ولد پدرتک سری اولدیغی وانک  
 صلبندن کلدیکی یقین و محقق اولدی پس بر بطندن عاقل و سفیه نه کیفیتله تولد  
 ایدوب بو عالمه ایریشور الضدان لایحتمان دیدک لاری قول خود مصدقدر پس  
 عاقل ایله سفیه ضدلردر و بو ایکیسی بر بطندن نه حالله ظهوره کلدیله بونک سری ندر  
 \* منوی \* وحدتی که دیدباچندین هزار \* صد هزاران جنبش از عین قرار )  
 بروحدتی بو قدر هزاره کیم کوردی صد هزاران جنبش عین قرار دن یعنی بو قدر  
 هزار هزار اضداد و اختلافه و کثرات و تعیناتیه بروحدتی کیم کوردی و بو قدر  
 جنبش و حرکانه عین قرار دن کیم نظر ابر کوردی که بو قدر کثرات و اختلاف  
 وحدت مطلقه دندرو بو قدر جنبش و حرکات دخی دائم و قائم و برقرار و بردوام  
 اولان ذات الهی دندر چونکیم ذات برقرار و بردوام اوله بو قدر جنبش و حرکات نه دن  
 اولور دیدی و بوجه له نک سرندن و حکمتش دن سؤال ایلدی وقاضی دخی اول  
 صوفینک بو آخرده واقع اولان سؤاله کوره جواب و بر مک ضنده جمله اسئله سنه  
 دخی جواب اولقی طریق اوزره بومعناک بیانته شروع ایدوب بیورر و براسلوب  
 اوزره جواب و برر که معناده انک هر بر سؤاله جواب اولور

جواب گفتن قاضی صوفی را

\* منوی \* گفت قاضی صوفی خیره مشو \* یک مثالی در میان این شئو \*  
 همچنانکه بی قراری عاشقان \* حاصل آمد از قرار داستان ) قاضی چونکیم  
 صوفیدن بواصلی و مآلی بر اولان سؤال که اشندی اکا خطاب ایدوب ایتدی ای  
 صوفی خیره اوله و دیده عقلی قاشمش و کلبل قیلله بومعناک یعنی اولان اسئله \*  
 مختلفه نک بیانته بندن بر مثل ایشت و بو خوب مقالی گوش ایت اول مثال خوب بودر  
 انجلین که عاشقنک بی قرار لغی دلستانک قرارندن حاصل کلدی یعنی طوائف  
 عشاقک بی قرار لغی و کونا کون حرکاتی دلستان اولان محبوبک قرار و ثباتندن  
 حاصل اولدی \* منوی \* اوچو که در ناز ثابت آمده \* عاشقان چون  
 بر که ارزان شده \* خنده او کر بها انکیخته \* آب رویش آب روهار یخته )  
 مثلا اول داستان ناز و استغنا مر تبه سنده طاع کبی ثابت و راسخ کلش عاشقنر بر کلر  
 کبی لرزان اولش اول محبوبک خنده سی عاشقنردن کر به قورمش آنک آب روی  
 آب روی بری دوکش یعنی مؤثر بر و مختلفه چوق اولقی و فاعل بر و فاعله مال متوعه  
 و کثیر اولقی مخلوقات ایچره بیله بولنور جمله دن بر محبوب صوری بر قرار اولسه  
 انک عاشقنری بی قرار اولور و انلرده احوال مختلفه ظهوره کلور پس محبوب  
 حقیقی اولان فاعل مطلق هم اکا کوره قیاس ایله که انک ذاتی همیشه بر قرار در



اما انك مظاهر اسماء وصفاتی اولان اشیا حرکات كونا كوندن خالی دكلدر  
 كیمی آغملقده و كیمی كوكولمكده و كیمی شاد اولمقده در الحاصل هر شئیك  
 مرات وجودنده بر كونه نیجلی قیلمش و هر كسك مظهر ند . بر كونه  
 صفاتله ظاهر اولمشدر بو اشیاك كثرانی و اختلافانی اوفاعل حقیقینك وجودنه  
 اختلاف و برمن و بو آثار و افعالك مغایراتی انك ذاته خلل ایر كور منته كم  
 بحرك امواجك كثرانی و اختلافانی ذات بحره خلل و برمن وانك وحدت ذاته  
 ظاهرده اولان نقصان و اختلافات نقصان ایر كورمن \* مشوی \* این همه  
 چون و چكونه چون زبد \* بر سر دریای بیچون می طپد ) بودوكلی چون و چكونه  
 زبد كبی دریای بیچونك اوززند، حرکت ایلرز بد كپوكه دیرلر دریای حقیقتمك  
 حد ذاته بیچون و بی چكونه در بو کیفیت و كیتله موصوف اولان اشیا اول  
 دریای حقیقته نسبتله كفلر و حبابلر كیبدن پس بو اشیاك حرکتی اول دریای حقیقتك  
 ارادت و قدرتی ایله اولور نته كم كفلر دریاك یوزنده دریاك جزر و مدیله و تلاطمیله  
 حرکت ایلر پس بو معنایی افهام و اعلام ایچون حقیقت و وحدت مرتبه سن دریایه  
 و اشیا و اشیا ای مختلفه بی دریا اوزره اولان كفلره تمثیل ایدوب بیورلر بودوكلی  
 کیفیت و كیت و نوعیتله موصوف اولان اشیا كفلر و حبابلر كبی اول بی کیف و بی كم  
 اولان دریای حقیقینك ظاهرنده انك ارادت و قوت و قدر تیهله حرکت ایدرلر

\* مشوی \* ضدوندش نیست در ذات و عمل \* زآن بیوشه بند هسنتیها حل  
 \* ضد ضد ایدوهستی کی دهد \* بلکه ازو بگر یزد و بیرون جهد ) اول بحر  
 حقیقت و دریای وحدتک ذاته و علنده ضدی و ندی بو قدر و اولق حله لرنی اندن  
 کیدیلرند بالکسر مثل و شبه و نظیر معناسنه در یعنی خدای تعالی حضرت تلیزینك  
 ذاته و فعلنده ضدی و نظیری بو قدر جمیع موجودات وجود حله لرنی اول واجب  
 الوجوددن کیمشله اول حی و قیوم اولان حندن وجود بولمشلر در ضد حندن وجود  
 و هستك یقین و بر بلکه اندن یقرو طشره صحرار یعنی الله تعالی انك ذاتا و صفاتا  
 و افعالا ضدی و ندی یوقدر اگر حق تعالی ك جل شاننه ضد و مثلی اولسیدی بر ضد  
 کندینك ضد حندن نیجه وجود و وارلق و پردی بلکه اول ضد کندینك ضد ندن  
 فرار ایدردی و طشره یقردی پس ایکیسندن بریسی باطل اولوردی و عملدن کیرو  
 قالوردی معلوم اولد بلکه حق تعالی حضرت تلیزینك اصلا و قطه اضدی یوقدر

\* مشوی \* ندچه بودم مثل مثل نیک و بد \* مثل مثل خویشستن رایی کند )  
 ند اغتدنه در مثل در نیک و بد مثلی مثل کندینك مثلنی قیچن ایلر یعنی ند لغتده مثلدر  
 کر کسه ایونک مثلی اولسون و کر کسه بدك و اذا کان كذلك نیکدن و بددن  
 مثلی اولان شی کندینك مثلنی نیجه ایجاد ایلر مثلا انسان کندو کبی برانسان

ایجاد الیکه قادر اولمز و قس علی هذا سائر الامثال اگر حتی تعالی حضرت تر بنک  
 دخی وجودده پر مثلی اولیدی کندی مثلی ایجاد الیکه قادر اولور ددی معلوم  
 اولدیکه اوله بی شریک و بی نظیر اولان پادشاهک اصلاضدی وندی بو قدر  
 ﴿ مشوی ﴾ چونکه د و مثل آمدندای متقی \* این چه اولیترازان در خالق ( )  
 ای متقی چونکم ایکی مثل کاسدیلر بو مثل خالق بقده اول مثلندن نندن اولی رکدر  
 متقینک اوچ مرتبه سی واردر اولی شرکدن پر هیز ایلیک و اینجه سی صفا یردن  
 او چنجیسی ماسوادن پر هیز ایلیک معناری اولور و شرکدن و ماسوادن پر هیز  
 اینلین کسه به متقی دیو خطاب اوانسه و باعتبار مایوئل الیه و یا خود تفاء اوله متقی  
 دینک صحیح اولور بونده بویه در یعنی ای شرک جلی و شرک خفیدن بلکه ماسوادن  
 اتقا ایلیکه قابل اولان کسه چونکم فرضی وجودده ایکی مثل کسه لر و ذاتده  
 و صفاتده و افعالده بری برینه شبیه و نظیر اولسه لر خالق جمیع مخلوقات اولمقده  
 بو مثلندن اول بر آخر مثل نندن اولی اولور بو مقرر در که ایکی مثلندن بریسی احسن  
 الخالقین اولمغه اولیترا اولمز بلکه احسن الخالقین و خیر المقدرین اولان همان اول  
 وجودده شریکی و مثلی او این واحد حقیقیدر ﴿ مشوی ﴾ بر شمار برک بستان  
 ضدوند \* چون کفی بر بحر بی ندست و ضد ( بستانک بری عددلری اوزره ضدوند  
 و بی ندو ضد اولان بحر اوزره زیاده کف کییدر کنی ده اولان با وحدت ایچون  
 اولمقدن زیاده لک معناسنی افاده ایلیک اولیدر که فارسیده اکثر بویه محلا رده یا کتور لسه  
 زیاده معناسی و بر یلور اگر وحدت ایچون طو تلور سه بی ضد و بی ند اولان بحر اوزره  
 بر نوع کف کبی دینک اولور صحیح اولان نسخه لرده بر بیه عربیه در بیه فارسیه  
 بر بحر ناسخک خطاسیدر و تقدیر کلام بویه دینک اولور که مخلوق و موجود اولان  
 اضداد و انداد بستاننده بت نباتات و اشجارک اورا فنک اهدادی مقدراری اول  
 بی ضد و بی ند اولان بحر اوزره اولان کفلرک بری برینه مثلا ضدیتی و ندیتی اولسه  
 اول کفلرک بر برینه ضد اولسندن بحرک ذاتنده دخی ضدی اولق لازم کلز بو مثلدر  
 و بو مثلندن مقصود در بای حقیقینک ضدی وندی اولدیغنی تفهیمدر یعنی اول بی ضد  
 و بی مثل اولان در بای حقیقینک ظاهر نده اولان بی شمار اضداد و انداد و برک بستاندن  
 زیاده اولان اختلافات و مغایرات کفلر و زیدلر کییدر کفلرک و زیدلرک کثرات  
 و اختلافاتندن اول در بای حقیقینک ذاتی هم متغیر و مختلف اولمز و بو قدر کثرات  
 اشیانک وحدت ذاتیه نقصان و بر مزته کم امواج در بایک ذاتیه کثرت و بر مز  
 پس بو قدر اضداد و اندادی اول واحد حقیقی ایجاد و اظهار ایلسندن انک  
 وجودینک ضدی وندی لازم کلز و بو مخلوق حیاتده و علمده و ارادت و قدر نده  
 و سمع و بصرده و تکلمده و سایر صفتلرده هم اکا مثل اولمز بلکه ( لیس کثله شیء

وهو السميع البصير) آیت کریمه سنده کاف زائد اولدیغی تقدیرجه صفاتده دخی  
 اصلا ائک برشی مثلی اولمز \* منوی \* بی چکونه بین تور دومات بحر \* چون  
 چکونه کنجدا ندر ذات بحر \* کترین لعبت اوجان تست \* این چکونه و چون جان  
 چون شد درست ) ای مرصوفی سن پر دومات بحری بی چکونه کور بحرک ذاته  
 چکونه نیجه صفر یعنی صغیر ائک ادنی لعبتی سنک جانکدر جانک چکونه سی نیجه  
 درست اولدی یعنی درست اولدی بحردن مراد بحر وحدتدو وانک پر دوماتندن  
 مراد اوصافی متقابله و افعال متضاده سیدر حد داننده حق تعالی حضرت تیرینک  
 اگر ما هیات صفات متقابله سی اولسون و اگر حقایق افعال متضاده سی اولسون  
 کیفیت و کیتدن بری و طاریدر اولانک جمیع صفاتی مخلوقک صفاتی کبی گاه زائد  
 و گاه ناقص اولمز و برآته دخی محتاج اولمز و کذلک جمیع افعالی دخی مخلوقک افعالی  
 کبی معلل بالاغراض دکلدر انکچون حق تعالی حضرت تیرلی چونکم ارجم از اچیندر  
 نیچون کافری کافر خلق ایدوب اکا کفرندن اوری عذاب ایلدی دینمز و نیچون  
 برجماری و یارب کبی انسان ایلدی دیوسؤال قیلنر که (لایسئل عیقل و هم یسئلون)  
 انکچون بیورمشدر که ائک اگر ذات شریفنه و اگر صفات علییه سنه و اگر افعال  
 طیبیه سنه اصلا و قطعاً چون و چکونه صغیر پس لازم کلدیکه ای صوفی سن بحر  
 حقیقینک جمیع صفات متقابله سنی و افعال متضاده سنی چون سنر و چکونه سنر  
 کوره سن و نیچون بوکسه هادی و مظهر هدایت اولدی و اول بر آخر کسه مفضل  
 و اهل ضلالت اولدی بونلرک موجودی خود فی الحقیقه حضرت حقدردیمه سن  
 و بر بطنندن ایکی ضد نیچون ظهور کلدی و کافرندن کافر اولدی و مؤمن ندن  
 مؤمن اولدی و بعض کسنه نک عقلنی حق تعالی نیچون زیاده قیلدی و بعضی سنک  
 دخی عقلنی نیچون ناقص ایدوب سفیه و احمق ایلدی سؤال ایلده سن که ائک افعالی  
 چون و چرادن بریدر و کذلک اول بحر حقیقینک ذات بیچوننه هم اصلاً چون  
 و چرا صغیر عقل ائک ذات بیچوننی نه کونه ایدوکنی بیلرزیرا اول چوندن  
 و چکونه دن منزّه و مقدسدر اول بیچون اولان قادرک کترین لعبتی یعنی ادنی صنعتی  
 سنک ر و حکمدر بوسنک جانکه نه کونه دیمک و جان نه کیفیتله مکیندر  
 دیوسؤال ایلک نیچون در ست اولدی سنک روحک اول پادشاه بیچونک بر ادنی  
 احسانی ایکن اندن سؤال ایلینلره (قل الروح من امر ربی) دیو حضرت  
 حبیب اکرم صلی الله علیه و سلمه خطاباً جواب ویرلدی چونکم سنک روحک  
 بویله بیچون و چکونه اوله وار قیاس ایله ذات باری نیجه بیچون و چکونه اولور  
 \* منوی \* پس چنان بحری که در هر قطره آن \* از بدن ناشی تر آمد عقل  
 و جان ) پس انجیلین بر بحر که ائک هر قطره سنده عقل و جان بدن ناشیه کلدی



ناشی بونه بیگانه و نامحرم معناست در بگردن مراد بحر ذات الهی در وانك قطر لرندن  
 مراد شئون ذاتیه و تجلیات احدیه و مقایح غیبیه در توضیح معنی بویه دیمك  
 اولور که پس سکا دید بکم بحر ذات الهی الجلین بر بحر نامتاهیدر که انك قطر لرری  
 کبی اولان هر بر ذاتیه و تجلیستنده و مقایح غیبیه سنده عقل و جان بدنن بیگانه رك  
 و نامحرمك كادی کما قال الله تعالی ( وعنده مقایح الغیب لایعامها الا هو ) تنه کم  
 بدن انسانی عقالت و جانك ماهیاتنی بطیکه سده و بونلرک ذاتنی حق الیقین  
 مشاهده و معاینه قلمقه نیجه نامحرم و بیگانه ایسه عقل و جان هم بحر حقیقت اولان  
 جناب عزتک شئون ذاتیه سنی و مقایح غیبیه سنی بطیکه اندن دخی ناشیتر و نامحرم تر در  
 \* مشوی \* می بکجد در مضیق چند و چون \* عقل کل انجاست از لایعلمون  
 اول بحر احدیت چند و چون مضیقته فین صغار عقل کل اول مرتبه لایعلمون  
 قیلندندر چند کیت و چون کیفیت معناست در و عقل کلدن مراد ( اول ما خلق الله  
 العقل ) حدیث شریفله مشارالیه اولان عقل اولدر که اکا حقیقت محمدیه دخی  
 دیرلر و عقل کلک بنه ذاتنی اکلای لایعلمون قیلندندر اولد یغنه رسول اکرم صلی الله  
 علیه وسلم حضرت تلمیک ( سبحانک ما عرفناک حق معرفتک ) بیورد قلمری دلالت  
 و شهادت ایلر و بنه ذات الهی عند الجمهور مجهول مطلقدر و بورایه مناسب  
 اولان کلمات قصیده ثابته واقعه اولان شر جزک دیباچه سنده قریب مقصد  
 اولده تحقیق و تقریر و تحریر قیلنمشدر انده طلب اولنده و توضیح کلام بویه دیمك  
 اولور که اول بحر احدیت کیفیت و کیت مضیقته صغیر و اول غیب هویت عقل  
 و قیاس محبسته کلز و عقول و ارواح اول حضرتک بنه ذاتنی بین عقل کلک بو قدر  
 عظیم شائی و کمال علم و عرفانی و ارایکن بومر تبه لایعلمون مفهومه مظهر  
 اولنلردن و ( سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ) دینلردندر \* مشوی \* عقل کوید  
 مر جسد را کای جواد \* بوی بردی هیچ از آن بحر معاد \* جسم کوید من یقین  
 سایه توام \* یاری از سایه که جوید جان عم ) عقل جسده دیر که ای جواد اول  
 بحر معاددن رایحه الدکی بحر معاددن مراد ذات الهیدر هر شی لایلد ( منه بدأ  
 والیه يعود ) مفهومی اوزره اندن ظهوره کادی و بنه اکا عودت ایلر یعنی عقل  
 بومر تبه زباده وله حیرتسندن جسدتک بلکه حضرت حقندن بر رایحه طوبیسی  
 وار اوله دیوظن ایذوب اکا بو گونه لسان عقلا خطاب ایذوب دیر که ای  
 جواد هیچ اول معاد دریا سندن بر رایحه الدکی و بر معرفت طوبیدکی جسم  
 دخی عقله دیر تحقیق بن سنک سایه کم ای جان عم کولکه دن کم یاریلک استر  
 علمده و معرفتسده و ادراکده و فراستسده هر وجهله بن سکا تابعیم ذاتمه خود  
 هر نه وار ایسه سنکدر پس بدن ای عنک جانی نه معاونت استرسن در

﴿ مشوی ﴾ عقل کو بد کہ نہ آن حیرتسراست \* کہ سزا کستاختر از  
 ناسراست ) عقل دیر کہ بواول حیرتسرا دکلدن کہ سزا کستاختر در ناسزا دن  
 حیرتسرا حیرتخانه دیکدر و حیرتخانه دن مراد مرتبہ حقیقت اولور یعنی  
 چونکہ جسد عقلا کند بسندن معرفت الہیہ دہ معاونت طلب ایلدیکنی  
 کوروب نجب ایلد کده عقل دخی جسده مرتبہ احدیتک دہشتفرزا ومقام حقیقتک  
 حیرتسرا اولسنی افہام وتعلیم ایلدکن اوتری دیر کہ ای جسد سن بنم کال حیرتدن  
 نہ نجب ایلرسنکہ بومقام حقیقت اول حیرتسرا دکلدن کہ بوندہ عند العقل  
 سزا اور اولنر ہم سزا اور اولہ بلکہ سزا اور اولنر بومرتبہ دہ ناسزا اور اورا  
 اولنردن کستاختر در جہلہ سی شو اعتبار ایلہ کہ ناسزا اولان ایلہ ونادان اگر چہ  
 من وجہ کستاخ و بی ادب ایسہ من وجہ کستاخ و بی ادب دکلدن مثلاً حضرت  
 حتی بیلدم و آنکہ آشنا اولدم واسرارنی وصفاتی مشاهده قیلدم دین پس  
 بویوزدن کستاخ اولمش اولور اما اکثر عالم وعافل عند العلماء والعقلا سزا  
 ومقبول ایکن و ادراک ایلدکری معنی و بیلدکری سر معقول ایکن من وجہ کستاخ  
 و بی ادبدر مثلاً شول جہتدن کستاخ اولور کہ حضرت حق ذاتنی وصفاتی  
 بنش و آنکہ آشنا اولمش اعتقاد ایلدر حال ایو کہ کندیلرک عقلنک حضرت  
 حقدن بیلدیکنی وانک سرندن وشہودندن مشاهده قیلدینی ہم مخلوقدر  
 زیرا عقل مخلوقدر وعقلاک جہلہ ادراک ایلدیکنی معانی دخی مخلوقدر کاقال  
 علی کرم اللہ وجہہ (کلی ما یعلم عقلا فاللہ خالقہ) پس عقلاک ہر بیلدیکنی وجہلہ  
 مشاهده قیلدینی مخلوق اولیعنی جن حق تعالیکنک ذاتندن و یاصفا تندن ادراک  
 ایلدیکنی معنایہ بوذات الہیدر دیو اعتقاد ایسہ مخلوقہ خالق اعتقاد ایلش اولور  
 وکندی بیلدیکنی معنایی آلہ ورب اتخاذ ایلش اولور پس معقول ومخلوق اولان  
 معنایی آلہ ظن ایلدکدہ وحضرت حتی بیلدم دیوزعم قیلقدہ وکندوی آنی بیلش  
 واکا آشنا اولمش صائمقدہ ناسزا اولنرک کستاخلفندن زیادہ کستاخلاق قیلش  
 وانلردن زیادہ بی ادب اولمش اولور وحضرت حتی بیلنر بوگونہ بیلمشلر وجناب  
 حقہ سزا ومقبول اولنر بووجہلہ سزا ومقبول اولمشلردن بلکہ روحانی وجسمانی  
 اولان وجودرنی نفی ایدوب عقلاہ حضرت حتی بیلدکن وا کابر مخلوقی آشنا  
 بولقدن عاری و بری اولوب کندی بیلان نہ همان کند بسنہ آشنا اولان  
 وینہ همان کندوسی ایدوکنی مشاهده قیلوب وبوعالم کثرتی اسماء وصفاتیہ  
 آیینہ کورمشلر و ہر شہیدہ اکر شریف اکر حقیر وا کر کبیر ہرنہ ایسہ همان  
 انی کورمشلر و بویلہ کورنلر (مارایت شیأ الاورایت اللہ فیہ) دیمشلردن و چونکہ  
 بومرتبہ ہر مقرب اولان عارفلہ بوآشنای غلبہ ایلہ وانلرک چشم شہودندہ سزا

و نامنزا قلوب جله سی مظهر الهی اولوب شریفی و حقیری اسما و صفات حقه  
 مرآت کورر \* مثنوی \* اندر اینجا آفتاب اتوری \* خدمت ذره کنده  
 چون چاکری \* شیران سو پیش آهوسر نهد \* باز اینجا زدی هوی پرنهد  
 بوراده بر آفتاب انور بر چاکری بر ذره به خدمت ایلر شیر بوجانیده آهونک اوکنه  
 باش قور شیر کسر رالمه مضاف او قنور بوجانیک شیری آهونک اوکنه سر قور دیمک  
 هم وجه در کذلک باز کسر زائله او قنوب بوجانیک بازی تیهونک قننده پر قور دیمک  
 اولور و جائزدر اما قطعه او قونور سه باز بومر تبهده تیهونک قننده قناد قور دیمک  
 اولور تیهو چیل دید کلری قوشه دیرلر که اکثر طوغانه آتی آدر لر پس توضیح  
 معنی بویله دیمک اولور که بومقام حقیقینک مشاهده سی ونور وحدتک غلبه  
 و معاینه سی مرتبه سنده آفتاب انور کبی عالیقدر و صاحب صدر اولان کامل و مکمل  
 اولان عزیز پادشاهلر بر ذره نک چاکری کبی خدمت ایدر لر اول سبیدن که  
 اول ذره بی مظهر الهی و مرآه اسما و صفات ربانی کورر لر تبه کم ایکی جهان  
 کوشی حضرت سید الکوین و مغیر الثقلین صلی الله علیه وسلم امیرک سبایه سی  
 اولان هلاله کلدی واکا تعظیملر و تکریملر قیلدیلر بشیر الهی اولنلر و قوت و قدرت  
 حقانی ایله انصاف قیلنلر بومر تبهده کنندی شکار لر ی مثابه سنده اولان ضعیفیه  
 باش قور لر و تواضع قیلور لر بوجانیک شکارکننده اولان باز عالی پروازی تیهو کبی  
 حقیر اولان که مازه نذال و افتقار عرض ایدر لر سبب اولدر که اول تیهو مثابه سنده  
 اولان حقیری مظهر اسما و صفات الهی و مرآت تجلی ربانی کورر لر و اول  
 آهو منزله سنده اولان فقیر وضعینی حق تعالینک مخلوقی و لکن معنوی مشاهده  
 قیلور لر بلکه انک مرآت وجودنده حق تعالینک نیجه سر و حکمتنی نیجه قوت  
 و قدرتنی کورر لر پس بالضروری کنندی مرتبه لر نندن تنزل ایدوب اول صور تا ضعیف  
 و حقیر اولان کسه لر دن استمداد قیلور لر و انلره متواضع اولور لر و انلردن معاونت

طلب ایدر لر \* مثنوی \* این ترابا ورنیاید مصطفی \* چون زمسکینان همی  
 جوید دعا ( بوسکا باور کلر سنه مصطفی علیه السلام حضرت تبری مسکینلردن  
 نیچون دعا استردی مسکین بقابت فقیره دیرلر یعنی اکر بر آفتابک ذره به خدمت  
 قیلمی و بر شبر نک آهو اوکنده باش قومسی سکا اعتماد ایلمک کلر سنه و اینانق  
 اولر سنه نیچون حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم مسکینلردن و فقیرلردن دعا  
 طلب ایلر و انلره استفتاح و استنصار قیلوردی تبه کم ابوالدرداء رضی الله عنه  
 حضرت تبری روایت بیور لر کان النبی صلی الله علیه وسلم ( یتسقی بضعه عایک  
 المهاجر بن ) و امیه بن عبد الله دن طبری بو حدیثی روایت ایلر قال کان النبی  
 صلی الله علیه وسلم ( یتسقی و یتنصر بضعه عایک المسلمین ) و بعض یرده فقرای



مسلمینه ملاقی اولسه لردی بزى دعادن اونته دیدکلى هم روایت صحیح ایله  
 روایت اولمش و کتب احاد شده ذکر قیلنشدن \* مشوی \* کر بکوی ازی  
 تعلیم بود \* عین تجھیل از چه روتفھیم بود \* بلکه می داند که کنج شاهوار \*  
 در خرابیها نهد آن شهریار) اگر سن دیر سنکه حضرت مصطفی صلی الله  
 علیه وسلم مسا کیندن دعا استمی انلرئ دعاسنه اول حضرتک احتیاجی اولدیغندن  
 اوتری دکل ایدی بلکه امته تعلیمدن اوزیدر عین تجھیل نه یوزدن تفھیم ایدی  
 یعنی تعلیمک مناسی تفھیمدر اول حضرت ایسه زمره مسا کیندن لاعلی التعین  
 دعائنی ایلردی اگر اول حضرتک انلردن دعائنی ایلمسی تعلیم ایچون اولدی سز دخی  
 بنم کبی بو کروهدن دعا طلب ایلک دیردی چونکم بویله دیدی بلکه کندیله  
 طلب ایلدی پس تعلیم ایچون اولدی تجھیل اولدی تجھیل ایچون اولان حال  
 ایسه تعلیم و تفھیم ایچون اولقی میسر دکلدر بو طریق ایله تعلیمک ما آئی کانه  
 امته دیدکدر که سز بو خصوصده جاهلسز و حقیقته واقف و عارف دکلدر  
 پس فقرا و مسا کیندن مدد طلب ایلک تامر ادیکرک حصولی میسر اوله اما قنخی  
 فقیرونه کونه مسکینک دعاسندن نفع اولسنی و مراده وصول بولسنی تعیین یورمدیلر  
 پس عین تجھیل اولدی عین تجھیل ایسه تعلیم و تفھیم ایچون اولمز پس اول  
 حضرتک فقرا و مسا کیندن دعا طلب ایلمسی بلکه انکچون ایدیکه اول حضرت  
 یلوردیکه شاهوار اولان کنجی اول شهریار خرابقلرده قور یعنی بلکه اول  
 حضرتک فقرا و مسا کیندن دعا طلب ایلمسی انکچون ایدیکه یلوردی اول شهریار  
 حقیقت شاهانه اولان خزینہ بی منکسر القلوب اولان فقرا و مسا کینک و یران  
 و خراب اولان قلابرنده قور کما قال الله تعالی فی حدیثه القدسی (اناعند منکسرة  
 القلوب) پس اول حضرت منکسرة القلوب اولان مسکینلرک و یران اولان  
 وجودلرند اول کنج شاهواری کورر و اول خزینہ اسراری مشاهده قیلوردی  
 پس انلردن استمداد ایلدوب دعا طلب ایلردی \* مشوی \* بدکانی نعل معکوس  
 ویست \* کر چه هر جزویش جاسوس ویست) بدکانق اول خرابلرک نعل  
 معکوسیدر اگر چه انک هر برجزوی انک جاسوسیدر مصرع اولده اولان وی  
 ضمیری و مصرع نائیده اولان اش ضمیری و دخی وی ضمیری بیت اولک مصرع  
 نائیسندہ موضع کنج شاهوار اولان خرابیها به راجع اولور خرابیها خرابک جهیدر  
 و خرابلردن مراد خود بیئلکدن قورتلان و شوم عاداتی و یران قیلان و بی وجود  
 وفا فی اولان فقیرلر و مسکینلردر بونلرک وجودی شول و یرانه بکرز که انده  
 بر عظیم شاهانه کنج اوله اما عوام ناس و اصحاب حدس و قیاس بونلرک حقیقته  
 بدکان اولمقدن خالی اولمز و دیرلر که بویله بر خراب اولمش و یرانده و یا خود

بی عقل دیوانه ده کنج الهی نیلر بونلر انک حقیقده بدکان اولملری انک نعل باز  
 کونه سیدر اگر چه اول ویران اولان فقیرک هر جزوی انک جاسوس سیدر ولیکن عوام  
 ناس و اهل قیاس انک جاسوس الهی اولدیغنی بیلز و انک دروننده خزینه حق  
 اولدیغنه عارف اولمز اول سیدنکه انلرک ظاهرنده اولان و برانلق و خرابلق نعل  
 باز کونه اولوب خلق عالم انلرک حقیقده بدکان اولسنه انلرک صورت ظاهرده اولان  
 خرابلقلری سبب اولوب انلرک وجود نده اولان خزینه حق بواجلیدن کورمز لر  
 حتی اگر انلردن بریسی دخی بونلره بن حضرت حتی سورم و وجودم عین مظهر  
 الهیدر دیو بو کونه تصریح ایله نی یاسفاخته جل ایدر لر و یاخود دیوانه در دیر لر  
 نه کم ابن فارض رضی الله عنه حضرت لر بنه دیدیلر و انلر کندی خوللرندن بو بیتله  
 خبر و یر دیر (بیت) ولوقیل من تهوی و صرحت باسمها \* ثقیل کنی اومسه طیف  
 حنة \* مشوی \* بل حقیقت در حقیقت غرقه شد \* زین سبب هفتاد بل صد  
 فرقه شد) بلکه حقیقت حقیقته غرقه اولدی بو سیدن یتش فرقه بلکه بوز  
 فرقه اولدی لفظ بل اضراب ایچوندر و بو بیت مقدم اولان در خرابیها نه دآن  
 شهر یار مصرعی او زره عطف اولوب اندن مضروب اولور کانه موضع کنج  
 الهی اولان خرابلرک وجودی حقیقت حقه مغایر اولق و همی یوردقلری کلامدن  
 اصحاب دل حقیقده بدکان اولان کسه لردن ناشی اولمش ایدی بو بیتله هم اول  
 و همی دفع ایدوب بیور لر اول شه یار حقیقت کنجی خراب اولان فقیرلرک  
 وجودنده قور و اول فقیر و مسکین اولان انسانک حقیقی بو مرتبه ده حقیقت  
 حقه مغایر اولمز بلکه حقیقت انسانیه حقیقه الهیه ده غرق و مستغرق اولور  
 و حقیقت انسانیه ممکن الوجود اولقد ر و حقیقت الهیه وجوب وجود در  
 چونکم ممکن الوجود امکانی فانی قیله و بحر حقیقته مستغرق اوله واجب  
 الوجود دن غیری قالماز و بوندن قلب حقایق دخی لازم کلز یعنی حقیقت بشر  
 حقیقت خدایه منقلبه اولدی دیمز و حلول و اتحاد معنالی دخی هم بولمز  
 بلکه ممکن الوجود غبار امکانی ازاله قیلدقد نصکره و بحر حقیقته مستغرق  
 اولدقد نصکره همان اول واجب الوجود قالور دیمکی افاده ایلرنتد کم کلشن  
 راز صاحبی قدس سره بیور لر (نظم) چو ممکن کرد امکان بر فشانده \*  
 بجز واجب دکر چیزی نماند \* وجود هر دو عالم چون خیالست \* که در وقت  
 بقاعین زوالست \* تو معدوم و عدم پیوسته ساکن \* بواجب کی رسد معدوم  
 ممکن \* و معنی مصرع ثانی اول سیدن اصحاب عقول یتش فرقه بلکه بوز فرقه  
 بلکه دخی زیاده اولدی بوندن مقصود تحدید اولوب تکثیر او اور و توضیح  
 معنی انسانک حضرت حقه وصولی کنیدنک حقیقی اولان امکانی بحر حقیقته

غرق وفانی ایلمکله ایسر اولدی و حقیقت حقیقته غرق و مستغرق اولمقلقه - له  
 وصال الهی بولندی اما اصحاب عقول انبیا علیهم السلام و اولیای عظامک  
 وفانی فی الله اولان اصفیانک بحر حقیقته واصل اوللری نه وجهله اولدیغنی  
 بیله میوب هر بری عقلی یتدیکی قدر بنده نك حضرت حقه اتصالی شومذهب  
 اوزره در دیو اعتقاد ایدوب بوسه بیدن اصحاب عقول نیجه یوز فرقه اولمش لر در  
 مثلا بونلردن به ضیسی بنده نك حضرت حقه واصل اولسی حضرت حق انک روحنه  
 و قلبنه حلول قیلسی اولور صائمشلر در بو مذهب باطلدر و بونلردن به ضیسی دخی  
 انسانک عقلی و روحی ترقی ایدوب نیجه زماندنصکره وارر حضرت حقه واصل  
 اولور و انکله اتحاد قیلور دیمش لر و وصلت حتی بویله ظن ایلمش لر در و بودخی  
 باطلدر و بعضلر دخی انسانک وجودی انوار و اوصاف الهیه ایله منور اولوب  
 اولوب و آهنگ ناردن حرارت قبول ایلمدیکی کی ائدن نیجه حالت قبول ایلم  
 و وصالن مراد بودر دیمش لر بودخی ضعیفدر الحاصل اصحاب عقولک هر بری سی  
 کندی عقلی یتدیکی قدر بمعنی سو یلیوب بوسه بیدن وصلت الهیه ده نیجه یوز  
 فرقه اولمش لر در اما بو معنی من لم یذق لم یدر قیلاندنر و کندی حقیقتنی بالکلیه  
 فانی و غرقه ایدوب حقیقت مطلقه بی عین حقیقته مشاهده قیلن کسه لر ک  
 بیلدکری و دیدکری بو خصوصده من وجه صحیح و من وجه هم غیر صحیحدر اما  
 (کل حزب بما لدیهم فرحون) رأیت کریمه سنک حسب نجه نظر اولنسه هر فرقه  
 یتنه کندیلرک بیلدیکنه و بولدیغنه فرحناک اولوب حق بودر و غیر یسی باطلدر  
 دیمش لر و لکن حقیقت ظهوره کلد کده انلرک حضرت حقه اولان یقینی و وصالنی  
 همان کندی اعتقاد لر یتنه و عقللر یتنک معمولی اولان معنایه واصل اولملر در  
 بو خسه صحیح حضرت حتی یتلری و مرتبه حقیقتی مشاهده قیللری دکلد ر  
 نته کم مولانا جامی علیه رحمة الباری سلسله الذهبده بیورلر (یت) خلق عالم همه  
 درین کارند \* رو بوهم خیال خود دارند \* همه اندر خدا پرستی فاش \* لیکن  
 آرز صفت خدای تراش \* هر کسی بر امید بهبودی \* بسته با خود خیال معبودی \*  
 بعبادت اگر چه مشغولست \* عابدان اله مجهولست \* روز محشر که بر عموم بشر \*  
 حق تجلی کند بجماله صور \* آن تجلی ز حضرت احدش \* نبود جز بوفق  
 معتقدش \* جز در آن صوره ارشود ظاهر \* کرد داز جاهلی بد و منکر \* چون  
 تجلی که در معاد بود \* همه بر طبق اعتقاد بود \* مکن آزا با اعتقادی خاص \*  
 شوز قید هر اعتقاد خلاص \* نیست حصری خدای را وحدی \* که عقید شود  
 معتقدی \* شوهر بولای جمله معتقدات \* بو که بانی ز قید حصص نجات \* منوی \*  
 باتو قلاشیت خواهم گفت هان \* صوفیا خوش بهن بکشاکوش جان) آگاه



اول سنك قلماشنگي سويلك استرم ای صوفي كوش جانكي خوش پهن آج پهن  
 واسعہ دیرل هان تنبيه ایچوندر قلماشیده اولان یا مصدر به واکام لاصق اولان  
 تاخطاب ایچوندر قلماش بیهوده وعبث سوزہ دیرل بهضلم قلماش ضم قافله  
 قل ماشئت لفظندن ترکیب اولنوب صکره دیله دیکنی سويلك معنا سنده استعمال  
 اولندی دیمشدر و دیله نه کلورسه سويلكدن عبارت اولور دیوتعبیر ایلمشدر  
 پس بودخی بی معنی سوز سويلك معنا سنه اولور پس تقدیر کلام و تعبیر مرام  
 بویله دیمک اولور که اول قاضی اول صوفی به بوقدر علم لدن سويلكدن واکابوقدر  
 اسرار و معارف صوفیه تعبیر ایلمد کدنصکره انک کندی حقیقده اولان طعن  
 و توبیخی صوفیره لایق اولمد یعنی دخی اکا تعلیم ایدوب دیر که ای صوفی آگاه  
 و متنبه اول و کوش جانکی بنم کلام هدایت انجامه خوش واسع آج تا بنم سوزلرم  
 سنك کوش هوشکه سهولتله داخل اوله سنك بیهوده و مالایینی اولان سوزلرم کی  
 دیمکک و صوفیانه اولان نظری سکا تعلیم ایلمکک استرمکه اول صوفیانه اولان  
 نظر بودر \* مثنوی \* مرزاهم زخم کاید ز آسمان \* متظرمی باش  
 خلعت بعد از آن \* آن قضا دیدی صفارا هم بین \* کردان با کردن آمدای  
 امین ) ای صوفی هر زخمکه سکا آسمان کور اندنصکره خلعتنه منظر اول اول  
 قفای کوردک صفای هم کور زیرا ای امین او یلق طرفی بیون ایله کلدی کردان  
 با کردن آمد ای امین دیمک بسر فرحت عسر زحمتله کلدی دیمکدن کایت او اور  
 و بو مثلک اصلی قصابلرد کاتنده و ترازو سنده اوله کلشدر حقن برکسه قصابلردن  
 ان المی لازم کلسه اکا برایکی وقیه او یلق اتندن و بوط اطرافندن و بر سهلر  
 و بر مقدار دخی ترازو به انک یا نتیجه کردان پاره سی قورل وزن تمام اولدقد نصکره  
 اول کردن پاره سنی دلوب اول بوط اتندنک پاچه سنه بگوردرل و بوط اتنی نفیس  
 و کردن اتنی اکا نسبتله خسیسدر لکن اکثری بری برینسز اولدیفنه بناهضرب مثل  
 اولمشدر و بین الناس نعمت نعمتسز اولمز و بسر عسر تسر او لمز دیمک محلا رنده  
 بو مثل دینله کلشدر سروری افندی مر حوم دخی بو مثلک اصلی و حقیقتی بویله  
 اولدیفنه ذاهب اولوب دیمشدر ای امین او یبلغک اطرافنی بویله کلتشدر یعنی  
 او یبلغک اتنی اگر چه نفیس و بوینک اتنی اگر چه خسیسدر لکن بری برینسز اولمز  
 زیرا سرور و نعمت و غم و نغمت و کنج و مار و کل و خار و یار و اغیار بری برینه  
 قریندر و باردز انتهی کلامه و حضرت مثنوی نیک براقچ موضعنده بو مثلک اصلی  
 قصابلرد کاتنه مخصوص اولدیفنه حضرت مولانا نصریج ایلمشدر اما شعی  
 سروری مر حومک کلامنی فهم ایده میوب وانک او یبلغک اتنی نفیس و بوینک اتنی  
 خسیسدر دیمه سندن مراد عورتک او یبلغک اتنی نفیس وارک بوینک اتنی خسیسدر

دیگدر زعم ایلوب او یلوغک اطرافی بوینه کلز دیو تخطئه ایتش و بیانه کتمشدر  
 واستشهاد ایچون مهر و مشتریدن هم براییک بیت کتورمشدر اما بومثک مأخذی  
 واصلی عورتک او یلوغیله ارك بوینی دکلدز زیرا حین جماعده ارك بوینی عورتک  
 او یلوغیله اولقندن قتی مستبعد در اما بومثک اصلی و مأخذی ذکر اولانان لم  
 کردن و لم راندلر لیکن جماعه مباشرت ایلین کسنه لک کردانی کردنه المینجه  
 و اول زحمتی ارتکاب قیلیمینجه کمال راحت واصل اولز دیگه هم ایهام اولور دینسه  
 وجه دروالا بومثک اصلی بوندن اولدی یعنی قتی ظاهر در و بو ایکی بیتک تحقیقی  
 بویله دیمک اولدیگه ای صوفی هر زحمت و محنت و بلا و آفت که سکا عالم اعلادن کله  
 و یاخود برکسه یوزندن ارادت حقله سکا واصل اوله و نفسکی آزرده ورنجیده  
 قیله (قل کل من عند الله) آیت کریمه سنک موجبجه بو دخی الله دنددر دیوب  
 اول محنت و آفتد نصکره خلعتیه منتظر اوله (افضل العبادۃ انتظار الفرج) بیورلمشدر  
 اگر چه اول کردنه کلان قفا و جفا بی کوردک انکله بیله اولان سرور و صفایی  
 هم کور که ای امین کردان با کردن آمده مشهور مثل اولمشدر و حق تعالی حضرت تلمری  
 (فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا) دیو کلام مجیدنده تسلیه لعیاده خبر  
 و یرمشدر چونکم هر عسرله ایکی یسر محقق اوله پس نیچون بن غم چکرم و سن هم  
 الم واضطر ابده اولور سن کما قیل (بیت) اذا اشتدت بک البلوی ففکر فی الم نشرح  
 \* فعسر بین یسر بن اذا فکرت فافرح \* و کما قیل (بیت) شاد از آنم که دل من  
 غمبست \* کآمدن غم سبب خرمبست \* ان مع العسر چو یسرش قفاست \* خرم  
 از آنم که کلام خداست \* مشوی \* کونه آن شاهست کت سبلی زند \* که  
 نه تاج و تخت بخشد مستند) اول شاه دکلدز که سکا بر سبلی اوره که انک مقابله سنده  
 مستند تاج و تخت بغشایه بو مقرر در که بخش ایلر اگر سله سکا خلق واسطه سبلیله  
 کاور سنده یعنی سبلیکه مر دم و حد اوله سن و هر نه شی کاور سنده آنک من عند الله  
 کلدیکنی بیله سن و حضرت حقندن کانه صبر قیله سن و انک اجر نه و حسن جزا سنده  
 منتظر اوله سن اول علیم و حکیم و اول کریم و رحیم اولان پا دشا دکلدز که سکا یامع  
 الواسطه یا بلا و واسطه بر زخم اوره و سنی آزرده ورنجیده اولتی مرتبه سنده ابر کوره و انک  
 مقابله سنده سکا استناد اولمش نیچه تاج و تخت معنوی و یریمه و سنی نیچه مراتب  
 اعلی و مطالب استایه ابر کوریمه بو محالد رلابد (انما یوفی الصابرون اجرهم بغير  
 حساب) آیت کریمه سنک موجبجه صابر قوللرینه اول پادشاه لم یزل اجر و ثوابی  
 بغير حساب و لا مکیمان و یرر و انلری بر مرتبه ابر کورر که (لا عین رأته و لا اذن  
 سمعت و لا خطر علی قلب بشر) مفهومی انک حقنده هم صادق اولور \* مشوی \*  
 جمله دنیا را پر پشه بها \* سبلی را رشوت بی متها \* کردنت زین طوق زرین جهان

\* جست دردزد و زحق سبیلی ستان ) جمله دنیانك عندالله بهاسی جناح بعوضه  
 قدر بلكه جمله دنیانك عندالله پریشه قدر هم وزن و مقداری بو قدر كمال عدلیه  
 السلام ( اوكانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضه ماس- فی منها كافرا شریبه  
 ماء ) اما سبیلی ایچون بی نهایت رشوت وارد رشوت اصلنده مقصوده موصل اولان  
 سبیه دیرلر بونده مراد مقصود و مراده موصل اولان عطیة الهی و موهبت رحمانی  
 اولور یعنی حضرت حقدن کلانر بلا و محنت ایچون انك مقابله سنده نیچه مقصود  
 حقیقی به موصل بی نه- ایت احسان و عطیه لر وارد دیمك اولور ای مرد صوفی  
 اگر قافل ایسك بو نیوی جهانك بوزرین طوقندن فوری اوغورله حضرت حقدن  
 برسه ال دردزد اگر چه اوغورله دینك معناسنه امر در ایکن اندن خلاص ایله  
 دیمك معناسنه استعاره اولتور و توضیح معنی ای صوفی اگر کرچك صوفی ایسك  
 بو نیوی بو جهانك التونلی و كشلی اولان طوقندن و حائلندن و حلی و جواهرندن  
 فوری خلاص ایلوب حضرت حقدن بلا و محنت المغه متوجه اول که ولا و محنت  
 بلا و محنت ایچنده در پس اهل دنیا کبی غلط بین اولوب ظاهر نعمت و راحت نفیر  
 قیله که حقیقه عارف اولمقدن محروم اولمیه سن \* مشوی \* آن قفاها انبیا  
 برداشتند \* زان بلا سرهای خود افراشتند ) اول قفالر بکه انبیا عظام بوقری  
 طو تدیلر یعنی شول جفا و اذالر بکه انلر تحمل ایتدیلر او بلادن کندی باشلرنی عالی  
 ایتدیلر یعنی حضرت حقدن کلانر وجهت خلقدن دخی انلره مستولی اولان  
 بلا و جفالره صبر و تحمل ایلدکلری ایچون بوبله عالی قدر و سرفراز اولدیلر جمله دن  
 سبقت قیلدیلر که ( اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل ) دینلشدر \* مشوی \*  
 لیک حاضر باش در خود ای قتی \* تا بخانه او بیاید هر ترا \* ورنه خلعت رابر دوا باز  
 پس \* که نیایدیم بخانه هیچ کس ) ولیکن کند کده ای قفا حاضر اول تا کم اول سنی  
 خانه ده بوله والا اول خلعتی کبر وارد نه ایلتور بوبله دیو که بن خانه ده هیچ کسه  
 بولدم یعنی چونکم حضرت حقدن سکا بر بلا و محنت کله وسنی آزرده ورنجیده  
 قیله لایدانك مقابله سنده نیچه خلعت مشوی و نعمت صوری کوندرر بلكه نیچه  
 انوار و اسرار له لرنی سنك خانه قلبه کتورر ولیکن اگر سن نفس کده حاضر  
 و آگاه بولنور ایسك اول نجلی و تسلیدن بهره بولورسن والا اول نجلی و تسلیدن  
 بی نصیب اولور سن نه کم شیخ الاسلام عبد الله انصاری رضی الله عنه حضرت تلی  
 نجلی خد آگاه و بیگانه آیدولی بر دل آگاه آید بولور پس ای مرد صوفی سن  
 هم اگر حضرت حقدن کلانر قفا و جفانك اجر و صفاسنی بولاق استر ایسك  
 ای فتوت مساجحی کندی وجود کده حاضر و آگاه اول تا کم اول حضرت نجلی  
 و تسلیمی کلد کده سنی اوده بوله وسنی حاضر و آگاه همان کندیك قدومه منظر



اولش کوره والا اول پادشاه کریمک سنک جانکه کلان تجلی و تسلیسی نورانی و روحانی هر نه نعمت و خامت و هر نه گونه ذوق و حالت یله کتوردی ایسه کبرو کتوردیکی مقامه ایلتور و دیرکه بو مختزده نك خانه وجودنده هیچ کسه بولدم و آتی غیري جانبه کتمش و عقل و فهمنی وسائل و اسباب طرفه صرف ایتمش کوردم دیر اول بلا مقابله سنده کله جک نعمت مخصوصه به مظهر اولغه حاضر و آگاه اولوق و بو بکا حضرت حقدن کادی دیو صبر قیاق و اول جنبه منتظر اولوق شرطدر اگر فی المثل بر مبتلا و مختزده خانه درونده حاضر و آگاه اولسه حضرت حقدن اول بلا مقابله سنده اگر نعمت کسه هم آتی حضرت حقدن نیز پس اول حضرت حق جانبندن کلجک تجلی و تسلی به غافل اولان کسه اهل و مستحق اولردیدی

باز سؤال کردن صوفی از آن قاضی

مثنوی گفت صوفی که چه بودی این جهان \* ابروی رحمت کشادی جاودان \* هر دمی شوری نیب آوردی به پیش \* بر نی آوردی ز تلوی نه اش نیش \* شب نذر دیدی چراغ روز را \* دی نبردی باغ عیش آموز را \* جام صحت را نبودی سنک تب \* اینی را خوف نآوردی کرب \* خود چه کم کشتی ز جود و رحمتش \* کرنبودی خر خشه در نعمتش ) صوفی قاضی به تکرار سؤال ایدوب دیدی حلال ای مشکلات و ای کشاینده مسائل مضلات کنه اولیدی بو جهان ابدی و جاودانی ابروی رحمت آچیدی و همیشه کشاده روی اولوب خاق عالمه لطفلر و راحتلر صاحبیدی هر برده انسانک او کنه بر نوع شور کتور مییدی اول جهان تلوی نلرندن نیش کتور مییدی یعنی تغییرات و تبدیلاتدن و تلوی نیسات و نحو یلادن آدمی به نیچه نیشلر کتور مییدی و هر دمه آتی بر گونه شور و محنته بتور مییدی کیچه نولیدی کوندزک چراغنی او غور لبیدی و نیش عیش آموز اولان باغی ایلتمیدی عیش آموز وصف ترکیبدر عیش او کر نیچی معناسنه بونده عیشه معناد اولیجی معناسنه اولور یعنی صوفی دیدیکه اگر کیچه کوندزک چراغنی کی اولان کونشی المسه و ظلمت عالمی احاطه قلمسه بلکه همیشه کوندز اولسه و عالم ظلمت شبندن نجات بواسه نه اولوردی و کذلک کوز فصلی عیش و طراوته معناد اولان باغک عیشنی و لطافتنی کیدر مییدی بلکه باغ و بوستان همیشه ترو تازه اولیدی و روی زمین دائماً بهار اولوب هر دم لطیف از هزار و اماناره طولیدی و صحت جاومه سنک تب اولمییدی و ایتمکله خوف کر بتلر کتور مییدی یعنی انسانک جام لطیف کی اولان صحنه طاش کی اولان حی کلیدی و انسانی خسته و شکسته قلییدی و سختی ایتلک حالت خوفندن نیچه غلر و کر بتلر کلوب اول ایتلکی ازاله قلییدی خود اول خالق جهانک جود

ورجتمدن نه کم و ناقص اولوردی اگر نعمتده صیقلی و طارلق اولییدی خرخشه  
 خرخش دندر خرخش معصره و منکنه به دیرلر که انکله برشبی صیقارلر بونده  
 خرخشه طارالمق و صیقلی و مضطرب اولوق معنارینه استعاره اولنور یعنی صوفی  
 دیدیکه اگر بوجهان ذکر اولنان حالات لطیفه اوزره برقرار اولیدی اول خالق  
 جهانک جود و رجتمدن نه ناقص اولوردی و انک نعمتده الم واضطراب اولییدی  
 بلکه همان دوکلی نعمت محض اولیدی انک کمال کرمنه نه نقصان کلوردی دیدی

﴿ جواب قاضی سؤال صوفی را و فصة ترك و دزدی را مثل آوردن ﴾

﴿ مشوی ﴾ گفت قاضی بس تهی روصوفی \* خالی از فطنت چوکاف  
 کوفی \* تونبشیدیدی که آن بر قنداب \* غدر خیاطان همی گفتی بشب \* داستان دزدی  
 آن طائفه \* می نمود افسانه های سالقه ( چونکم صوفی قاضیدن وجه دن خالی  
 و حکمتدن نهی سؤاللر ایلدی قاضی اکاطعن و تو بیخ اتمکله بو کونه سویلیدی  
 و دیدیکه ای صوفی زیاده تهی روصوفیسن کاف کوفی کی درونک فطنتدن  
 خالیدر تهی روده روضم رائله اوقتمق وجه و فتح رائله اوقتمده وجهه در اگر چه  
 شاعر حلر فتح رایله اوقتمق مناسب دکدر دیمش روضم رائله اوقندیغی اوزره معنی  
 زیاده خالی وجه و تهی صورت بر صوفیسن دیمک اولور و فتح رائله اوقندیغی  
 اوزره معنی زیاده تهی کیدیجی و طریق تصوفده معناسدن خالی سیر ایدیجی  
 بر صوفیسن دیدی دیمک اولور و دخی کوفی خطمه منسوب اولان کافک درونی خالی  
 اولدیغی کی سنک درونک هم خالیدر فطنت و ذکادن بونده صوفی بی کاف کوفی به  
 تشبیه ایلمک کوفی اولان کافک درونی خالی اولدیغی مناسبته در که صوفینک  
 دخی درونی اول کافک درونی کی خالیدر دیمک اولور ای صوفی سنن ایشتمدکی که  
 اول بر قنداب یعنی شیرین زبان اولان قصه خوان کچه ایله خیاطلرک غدر و خیانتنی  
 مجلسنده حاضر اولنلره و انک کلامنی اصفا قیلنلره سویلیدی بر قنداب قصه  
 خوانه دیرلر شیرین زبان و احلی دهان اولوب مستعین انک کلامندن لذت و حلاوت  
 بولدقلری اعتبار ایله اول خیاطلر طائفه سنک داستانی و سالقه اولان افسانه لرینی  
 و سابقه اولان حکایتلرینی کوستردی بودخی وجهه در اول طائفه ننگ دزدلکنک  
 داستانی حکایات سالقه ده کوستردی و سالقه اولان افسانه لر ضمنده مستعینه  
 عیان و بیان ایلدی ﴿ مشوی ﴾ قصه پاره ربانی در برین \* می حکایت کرد  
 او یا آن و این \* در سمر میخو اند دزدی نامه \* کرد اوجع آمده حکایت \* مستمع چون  
 یافت جاذب زان و فود \* جمله اجزا اش حکایت کشته بود ( اول قنداب اولان  
 قصه خوان برین وقتنده در زیلرک پاره ربانلی قصه سنی یعنی برکسه جامه سنی

کہ مکملک زمانہ درز بلرک پارہ قائم لری حکایہ سنی بوکہ واکا اول شیرین زبان  
 حکایت ایلدی سمرده دزدنامہ او قودی یعنی حکایہ ایلمکده سارقلر قصہ سی مسطور  
 اولش برکاب او قودی اول قصہ خوانک اطرافنه برهنکامہ جمع کلش و برقوم  
 انک سوزنی دنگلکدن اوتری مجلسنه حاضر اولش ایدی چونکم شیرین لب اول  
 وجوددن جاذب مستمع بولدی و فودوفدک جمعیدر بونده و فودجاعت معناسنه  
 اولور یعنی چون اول قصہ خوان کندی مجلسنده اولان جمعیتدن کلام جذب  
 ایدیچی مستمع بولدی انک جملہ اجزاسی چونکم حکایت سوبلیچی اولمشیدی  
 وانلرک حسن استماعنی کوروب حکایت سوبلمکده تمام شوقه و ذوقه کلشیدی  
 قال صلی الله علیه وسلم (ان الله تعالی یلقی الحکمة علی السنۃ الواعظین بقدرهم المستمعین)  
 حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم بیوردی تحقیقا الله تعالی حکمتی واعظلرک  
 لساننه مستمع اولنلرک همتلری مقداری تلقین ایلرک مستمع اولنلرک همتلری  
 و توجهلری معلم و ناصح جانبنه زیاده اولور سه حق تعالی دخی انلرک لساننه علوم  
 و حکم سوبلیکی دخی زیاده توفیق و ميسرايلر دیمک اولور و حکمتک تعریف  
 و تحقیقی اوچنکی دفترک دیباچه سنده مرور ایلمشدر انده طلب اولنه \* مشنوی \*  
 جذب سمعت ارکسی را خوش لیست \* کرمی وجد معلم از صیبت ) جذب  
 صدر اگر برکسه ایچون برخوش لب و ارایسه معلم کرم اولسی و وجد قلمسی  
 صیدندر لیده اولان یا وحدت ایچوندر مصدر به اولنق دخی جائزدر صبی فعیل  
 و زنده صباوتنددر صباوت میل و محبتسه دیرلر دخی انکچون صبی به صبی دیدیلر  
 اکثر کوردیکی شیشه مائل اولور پس تقدیر کلام بویله دیمک اولور که اگر برکسنه نک  
 خوش لبلیکی و شیرین لبلیکی و ارایسه سمعک جذبی واکا متوجه اولان طالبلرک  
 حسن استماعیدر نتمک معلمک تعلیمده شوقی و وجدی و جهدی اطفالک میلندن  
 و تعلیمه رغبت قیللرنددر \* مشنوی \* چنکی را کونوا زدیست و چار \* چون  
 نباشد کوش کرد دچنک بار \* فی حراره یادش آیدنی غزل \* فی ده انکسنش  
 بچنبد در عمل ) مثلاً برچنکی ایچونکه اول بیست و چار اوخشر یعنی بکرمی دورت  
 شبهه بی چار چونکم کوش اولیه چنک ا کابوک اولور انک یادینه نه حراره کلور  
 نه غزل کلور و نه آنک اون پرمنی عملده حرکت قیلور علم موسیقیده برکسه اول  
 زمانده اوستاد کامل اولور که اون ایکی مقامی و بکرمی درت شعبه بی و فرقی سکر  
 ترکیبی چالغه و ایلغه قادر اوله بیست و چاردن مراد بکرمی درت شبهه در حراره  
 مطربلر اصطلاحنده نحر بر ونغمه ایلمکه دیرلر قول و غزل و کار و عمل مطربلرک  
 اصطلاحندندر و کار و عمل هم مطربلرک اصطلاحندندر مثلاً قول و غزل برینته  
 و بار غزل ایله تعنی و ترنم ایلمکه دیرلر و کار و عمل نحر بر ونغمه بی ایلمدکنصکره



بر اصول اوزره ترغبات ایلک و یارینش و چالمقدر پس حاصل کلام بویله دبعک  
 اولور که علم موسیقیده استاد اولان بر مطرب که اول اکر نیرن و اکر ربا یزن و اکر  
 خواننده و اکر چنکیدر هر نه ایسه او اون ایکی مقامی و بیکرمی درت شعبه بی و قرق  
 سکن ترکیبی چالغه قادر اوله چونیم بر دکلا و استماع ایلرکسه اولیه چنکینک چنکی  
 کندو به بارو هر مطربک آلتی کندوسنه خوار اولور فرضا مطربک یادنه نه تحریک  
 ایلک ونه قول و غزل سو بیلک کلورونه آنک اون پرمغی کار و عملده جنبش و حرکت  
 قیلور بلکه بوجه سنک کار و عملنه سبب مستمع اولور هر قدر مؤلف و مصنف  
 اولور سه ده نظر اولنسه هم بویله در اکر بر مؤلف بر فنک طالبی کورمه اول فنده  
 بر کتاب تألیف و تصنیف ایلز و پروا عظمتی کندوی اصقا ایلر بر کسه کورمه  
 رسوز سو بیلز \* مثنوی \* کر نبودی کوشهای غیب کیر \* وحی ناوردی  
 ز گردون بیک بشر \* ورنبودی دیدهای صنع بین \* نه فلک کشتی نه خندیدی زمین )  
 اکر فرضا غیب کیر کوشلر اولمیدی کردون بر بشیر بو خلقه وحی کتور میدی  
 بشیردن مراد نیدر یعنی بونی علیه السلام آدم ایچره عالم غیبک سوزن طوبیجی  
 و جهان لاریک کلامنی فهم ایدیجی قولقلر صاحبی اولمیدی برنی آسمان طرفندن  
 وحی حتی کتور میدی و بوناسه حضرت حق کلامنی ورسالتنی و احکامنی  
 یتور میدی نه کم اجاره و اشجاره و حیواناته وحی حق کتور مدیلر انلرده کوشهای  
 غیبکیر اولمیدیندن اوزری امانی آدم ایچره وحی حتی دکلکه و آکلفه مستعد ولایق  
 چوق قولقلر وارد رس انبیاء عظام اول غیبکیر اولان قولقلردن اوزری وحی حتی  
 کتور دبلر و اول صنع کور یجی کوزل اولمیدی نه فلک اولوردی ونه زمین کوردی  
 یعنی بو خلق عالم ایچنده الله تبارک و تعالی حضرتلرینک صنعت بحیه و قدرت  
 غریبه سنی کور یجی کوزل اولمیدی نه بو افلاک تسمعه ظهوره کلوردی ونه بوزمین  
 اشجار و اثمار و ازهار و انهار به خندان اولوردی اکر بوناس ایچنده بصیر صاحبی  
 اولمیدی (خلق سبع سموات طبقا ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت) بید کند نصره  
 (فارجم البصر هل تری من فطور) دیو کیمه دیردی و کر بونی آدم ایچره  
 اهل نظر وجود بولمیدی الله تعالی حضرتلری بوزمینی آثار رحمتیه احیا  
 ایلد کند نصره (فانظر الی آثار رحمة الله) دیو کیمه امر ایلردی بوندن  
 معلوم اولدیکه عالم غیبدن هر رشی کندینک اهلی ایچون دینلش و خلق  
 اولمشدر \* مثنوی \* این دم اولاک این باشد که کار \* از برای چشم  
 تیرست و نظار) بو اولاک دمی بو اولور که کار الهی چشم تیردن و نظاره دن  
 اوزریدر یعنی الله تبارک و تعالی حضرتلرینک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه  
 و سلمه خطابا بو (اولاک اولاک لما خلقت الافلاک) بیور دقلری حدیث قدسی

بومنهانی مشعر و بونکنه بی مذکر اولور که کار الهی و صنع نامتناهی تیز کور یچی  
 کوزدن و مباغیله نظر قیلچی برانساندن ادری اولور او تیز چشم و نظاره اولان  
 کاملارک اکللی و نبیلرک افضلی حضرت سید المرسلین و حبیب رب العالمین صلی الله  
 علیه و سلم در چونکم فی الحقیقه انسان العین اول سلطان الیکونین اولدی اولاک  
 خطابی اول حضرتک حقیقه دینلدی کآن حضرت صانع حکیم طرفندن بویله  
 دینک اولدیکه حبیب سن بوجه انسان کامل اولرک میانده صنعی و صانعی  
 کور مکده و معاینه قیلده تیز چشم اولدک پس بزم بوکارم و صنع پاکم و افلاکم  
 بانذات سندن و بالتبع غیر بلردن اورتی خلق اولمشدر اگر سنک وجود شریفک  
 فرضی اولیدی بن بو افلاکی و صنع پائی خلق ایازدم بوجه نک خلق اولمشنه  
 علت غایبه سنک وجود شریفکدر ✽ مشوی ✽ عامه را از عشق همخوابه  
 و طبق ✽ کی بود پروای عشق صنع حق ( عامه نک همخوابه نک و طبقک عشق سندن  
 صنع حقیق عشق پروای سخن اولور همخوابه دن مر ادرن و طبقدن مر اد طعام  
 و غدا در ذکر مح اراده حال قیلندن اولور یعنی بو افلاکی و صنع پاکیکه حضرت  
 صانع بیچون خلق ایله دی تیز بین اولان خواص ایچون ظهوره کتوردی  
 عامه ناس ایچون دکل زیر عوامک همخوابه عشق سندن و طبقلر اوزره موضوع  
 اولان اطعمه نفسیه اولان اشتیاق و اشتها سندن حق تعالینک صنع پاکینک  
 پروای عشق اولرک وجودنده سخن اولور و اولرک اول صانع بیچونک مشاعده سنه  
 و انک صنع پاکنده اولان اسرار عجیبه و معاینه غریبه نک معاینه سنه نیجه رغبت  
 قیلور اولرک میل و رغبتی همان کندی نک و کندی نفسلرینک مشتهیاتی جائینه  
 اولور ✽ مشوی ✽ آب تمناچی زری در تغار ✽ ناسکی چندی ناسک طعمه خوار)  
 ای عامه ناسدن اولان کسه مثلا سن برتمناج صوینی تغار دوکزن سن تا اول یرده  
 برقاچ طعمه بیچی کلب اولینیجه انکیچونکه اول آب تمناجک اهل و مستحق اول  
 کلابدر پس حکیم مطلق دخی هر کسک ذاته لایق اولان غدایی ا کاورر  
 و مستعد و مستحق اولدیغی اطعمه هر نه قیلدن اولور سه آنی مستحقنه ابر کورر  
 ✽ مشوی ✽ روسک کهف خداوندیش باش ✽ تار هاندین تغارت اصطفاش)  
 بوری اول خدا نک خداوندلکی کهف نک سکی اول تا کم انک اصطفاسی سنی بو تغاردن  
 قورتره تغاردن مراد بونده موضع اطعمه جسمانی و محل اغذیه نفسانی اولان  
 طبقلر و صحنلر اولور خداوندیده اولان یا مصدریه اولور و تقدر کلام بویله  
 دیمک اولور که ای اسیر فرج و کلو اولان کسه بوری اول صانع حکیم و خالق  
 قدیمک خداوندلکی کهف نک ور بویدت و رزاقیتی غار نک کلبی اولوب همیشه اکا متوجه  
 اولوب خدمت قبل تا اول پادشاهک اصطفایلمسی سنی بو کلاب دینانک بک بد کلری

تفاردن خلاص قیله واکل و شرب جسمائیده انزلره مشارکت ایلمکدن نجات  
 ویره وسنی بوجله کلابک مابینشده کزیده ایدوب اصحاب کهف ربو بیت اولان  
 عارفلره انیس و جلیس ایدوب ( و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید ) مفهومی سنک  
 حفکده دخی صادق او اوب انلرک ساکن اولدیغی کهف ربو بیته ملازمت  
 قیللردن و مقبول درگاه الهی اوللردن اوله سنن پس مناسبتله بو قدر معارف  
 پیورده قلند نصره بته اول قصه خوانک خیاطلرک دزدلکنک قصه سنی سو یلدیکنی  
 نقل ایلمکه شروع ایدوب پیوردر \* مشوی \* چونکه دزدیه سایی بی رحانه  
 گفت \* که کندآن درزیان اندر نهفت ) چونکم بی رحانه اولان دزدلکاری  
 دیدی اول درزیلر نه ساند اول دزدلکاری ایدر یعنی چونکم اول قصه خوان  
 اول جماعت ایچره درزیلرک کز او ایلمدکاری بی رحلرکی خرسزقلرنی و پاره  
 رباقلرنی سو یلدی \* مشوی \* اندر آن هنگامه ترکی از خطا \* سخت  
 طیره شدز کشف آن غطا \* شب چوروزر ستخیران رازها \* کشف می کردازی  
 اهل نهی ) اول هنگامه ایچره خطا شهرندن برتک اول پردنک کشفندن محکم  
 غضبناک اولدی خطا خاه ایچره ننگ قححه سیله بردبارک اسمیدر غطاغینک کسریله  
 پرده مناسنه در طیره خشم مناسنه در یعنی قصه خوانک درزیلرک دزدلکنی  
 نقل ایلمدیکی جمعیت ایچره خطا شهرندن برتک وارایدی قصه خوانک کشف  
 حجاب ایلمسندن و خیاطلرک خیانتنه و فضاحتنه متعلق سوز سو یلمسندن محکم  
 اولدی کان قصه خوانی تحبب و تسفیه ایدوب دیدیکه درزیلرک و صاحب  
 بصیرت اولین کسه لردن سرفه قیلسه ل و پاره ربا اولسه ل جائزدر اما عقلی باشنده  
 اولان اهل بصیرندن انلرک کوزی او کسند انلر نیجه پاره ربا اولور و خرسزاق  
 قیلورلر پس اول قصه خوان اول کیچده اهل نهیدن اوزری روزر ستخیرکی  
 رازلری کشف ابتدی یعنی روز قیامتده ( بوم تبلی السرار ) مفهومی اوزره  
 رازلری و سرلری نیجه کشف ایلمسه اول قصه خوانده اول کیچده اول جمعیت  
 ایچره خیاطلرک رازلری و سرلری اهل عقل اوللردن اوزری کشف بو درزیلرک  
 شو کونه نهائی دزدلکاری وارد دیوانلره سو یلدی \* مشوی \* هر کجایی  
 تودر جنکی فراز \* بینی آجناد و عدودر کشف راز \* آن زمانا محشر مذکوردان  
 \* و آن کلوی راز کورا صوردان \* که خدا اسباب حشمی ساخت \* و آن  
 فضایح رابکوی انداختست ) مثلا هر فنده سن بر جنکه قریب کله سن اول محله  
 ایکی خصمی کورر سن فراز بونده قریب مناسنه اولنده جائز و اوزر بینه کلک  
 مناسنه اولاق دخی جائزدر یعنی فی المثل هر فنده که سن بر جنکه عالی کله سن  
 و قریب اوله سن اول محله ایکی عدو بری برلرینک عینی و رازنی کشف



ایلر کوررسن سنکه اهل نهیدن ايسك اول زمانى مذکور اولان محشر بیل  
 اول سروراز سویلیچی بوغازی همان صوریل یعنی اول برکسه نک رازنی ونهاند  
 اولان عینی سویلین واطهار ایلین حلقومی صوراسرا فیل علیه السلام کی پیل  
 نته کم اسرافیل علیه السلام صورندن انفخه ظاهر اولدوقده اول دمده هر کسک  
 سراری ظهوره کاور و ضماری آشکارا اولور کذلک بورازی سویلین خصمک  
 بوغازنده وهم مقابله سنده اولان خصمک اول دمده سرورازی ظهوره کاور  
 پس اول رازکو اولان حلقومی صور فرض ایله واول سرورازک آشکار اولدیغی  
 زمانى محشر مذکور اعتبار ایله که خدای تعالی حضرتلری خشمه منسوب اولان  
 سیلرد وزمشدر واول فضیحتلری کوبه آتمشدر یعنی برنیجه کسه نک عینی ونهانی  
 اولان رازنی یوم قیامتده ظهوره کلردن وفاش وپیدا اولمزدن مقدم بودنیاده انک  
 رازنی وعینی ظهوره کتورمکدن وخلق عالمه بیلدرمکدن اوزی حق تعالی خشم  
 وغضبه منسوب سیلرد وزمشدر واول سیلر واسطه سیله بر قاج کسه بر لر یله  
 جنک وجدل ایلر واول بونک و بودخی انک عینی ورازنی کشف ایدوب سویلر  
 حق تعالی حضرتلری انلرک قباحتنی وفضاحتی بواسطه ایله محله به اتار وخلق  
 انلرک عیبونى افشا واطهار ایلر \* منوی \* بسکه غدر درز یارا ذکر کرد  
 \* حیف آمدنک را خشم و درد \* کفت ای قصاص در شهر شما \* کیست  
 استاز در بن پیشه و دغا) اول قصه خوان اول کیچه درز یلرک غدر وخیانتنی  
 چوق ذکر ایلدی که اول خطا سهرندن اولان ترکه حیف و خشم و درد کلدی  
 کآن بویله دیو که حیف و درداته احق قوم اولور شول کسه لر که خیاطه وارل  
 وشیابی انلره ویرلر وخیاطلر انلرک کوزی اوکنده اول نیسابی کسر کن اندن پاره  
 آهلر و سرفه ایدلر مگر که جامه کسدرن کسه نک یا کوزلی کور ویا خود عقلمدن  
 وبصیرتدن اول کسه دور و مهجوردن بوسنک سویلدیکک ای قصه خوان نه باوه  
 سوز دردیو خشمه کلدی و دیدیکه ای مبالغه ایله قصه دییچی سنک شهر کرده  
 شو صنعتده و دغاده استاد تر کیمدر یعنی بو حبله و مکرده بو صنعت و غدرده سنک  
 شهر کرده زیاده استاد فنی خیاطدر بکادی کوره یم و بن بوسنک دیدیکک  
 سوزلی نجر به و امتحان ایلیه یم دیدی

\* دعوی کردن ترک و کرو بستن او که درزی ازمن چیرى توان بردن \*

\* منوی \* کفت خیاطست نامش پورشش \* اندرین جستی و دزدی خلق  
 کشت \* کفت من ضامن که باصدا اضطراب \* اونیه ارد بر دیشم رشته تاب  
 قصه خوان اگا ابتدی بوشهرده بر خیاط وارد در انک نامی پورششدر تر کیچه جگر

اوغلی دیمکدر اول خیاط بوجسته تلمکده و دزدلکده خاق اولدر بیجدر بر مرتبه  
 دزدلکده جت استاد در که کوزدن سره بی چالغ-ه قادر در دیدی ترک  
 کروعلیوب اول قصه خوانه دیدی بن فلان شبی سکاو بر مکده ضامن و متکفلم که  
 یوز اضطرابه و نیجه یوز سه بله خیاط که اول درزی بنم او کده برقات ایلکی ایلتمکه  
 قادر اولز یه-نی بنم اکا ایلتمیکم اطلس-دن بنم او کده اول بر ایلک قاتنی المنه قادر  
 دکادر قنده قالدیکه اول اطلس-دن بر باره و یا ایکی پاره آله اکر اول درزی بنم اکا  
 ایلتمیکم اطلس-دن اوغورابه ییلورسه سکافلان شبی و بر مکده ضامن دیدی رشته  
 ایلک تاب بونده قات معناسنه در بوکلم معناسنه اولق دخی جائزدر ﴿ مشوی ﴾  
 پس بگفتندش که از تو جست تر \* مات او کشتند در دعوی میر \* رو بهقل خود  
 چنین غره مباحش \* که شوی یاوه در بن تزویر هاش ( پس مجاسده حاضر اولان  
 جماعت اول ترک دیدی برای ترک-سندن جت تر عقاده و حزم و احتیاط ایلکده  
 سندن چابک و چالاک چوق کسه ل اول خیاطک مات و مغلوبی اولدیلسن دعویده  
 اوچه و عقلاکه طیب-نوب دعوی ایله کندی حد کدن ایلمی بکمه بوری کندی  
 عقلکه بو نجاین غره او نه و فطنت و ذکاوتکه مغرور و مغنون اولوب اعتماد قبله که  
 سن انک تزویر لکنده یاوه اولورسن و اول حبله و خدعه یا باشد قد انکره سن انک  
 حبله و خدعه سنده عقل و فکری ضایع قیلورسن ﴿ مشوی ﴾ کرم ترشد ترک  
 و بست آنجا کرو \* که نیار دبر دنه کهنه نه نو \* مطمععانش کرم ترک دندزود \* او کرو  
 بست و دهانز ایر کشود \* کر کرو این مر کب تازی \* من \* بدهم اردزد دعاشم  
 او بقن \* ورتاند برداسی از شما \* و استتم بهر رهن مبتدا ( الانسان حر یص  
 لما منع ) حسبجه اول ترک کرم تر اولدی و عناد ایدوب اول برده اکامعارض اولنله  
 کرو باغلیدی یعنی اوج قودی بو یله دیو که اول پورشش نام درزی بدن نه اسکی  
 و نه یکی بر بار بی المنه قادر اولز مطمع اولن-لرانی کرم تر ایلدیلر قوری اول غافل  
 ترک کرو باغلیدی و دهانی آچدی مطمع اطماع ایدبجی معناسنه افعال یابندن اسم  
 فاعلدر یعنی اول ترکی طبعه دوشور یجی کسه ل انی کرم تر و شوقنک ایدوب او کدل  
 قومنه قزدر دیلر اول ترک دخی قوری عناده کلوب اوج باغلیدی و اغز آچوب انلرک  
 اورته سنده کندی اسانی رهن قودی انله بو یله دیو که ای یارانم بنم بوتازی  
 اولان مر کبم یعنی بو عربی اولان اسم سزه رهن اولسون و بر برم اکر اول خیاط  
 فن و صنعتله بنم کوزم او کنده قاشمی اوغور لسه و اکر اول درزی بنم قاشمدن بر باره  
 اوغور مانغه قادر اولر سه-بنم اسجه معادل سزدن بر اسب ابتداده رهندن اوتری  
 کرو آکورم یعنی دخی خیاطه وارمزدن مقدم شمیدی سزدن بنم اسجه مشابه  
 ابتداده بر اسب آورم و بن دخی اسبی اورتابه قورم اکر اول بنی الدادرسه و بنم

قاشمندن پاره آلورسه بنم اسبم سزك اولسون واکر پاره آلمغه قادر اوله مز سه  
 سزك اسبکز بنم اولسون بدنی \* مشوی \* ترکرا آن شب نبرد از غصه خواب  
 \* باخیال دزدی کرد او حراب \* بامداد ان اطلسی زد در بغل \* شد بیزار  
 ودگان آن دغل \* پس سلامش کرد کرم و اوستاد \* جست از جالب  
 بترحیش کشاد \* کرم پرسیدش ز حد ترک بیش \* تا فکند اندردل او مهر خویش  
 چونکم اول طائفه ایله اوج باغلدی اتی اول کجه غصه دن خواب ایلمدی یعنی  
 اول ترک اولقدر غصه سندن اول کجه او یومدی صباحه دک درزینک خیالی  
 ایله او حراب به ابتد کانه اول درزی بنم قاشمندن پاره بی شویله آلورسه بن آنی بو کونه  
 اخذ ایدیم واکر ظرافت ایلمسه بن آنی محکم کوزه دیم وفلان ایدرسه فلان ایدیم  
 دهرک آنک خیالی ایله جدال ایلمدی صباح اولدی فی الحال اول ترک براطلسی  
 قولوغنه اوردی بازاره و اول دغل و پر حیل اولان درزینک دکانه کندی پس  
 اول دغل اولان درزینک دکانه بتدی اکاکرم سلام و یردی واستاد یرندن  
 صحیرادی وای انک ترحینه آچدی ترحیب مر حبا دیمکک و مر حبا دیوتعظیم  
 ایلمکه دیرل یعنی چونکم اول ترک درزینک دکانه بتدی پس اکاکرم ایله سلام  
 و یردی و اول حیل ده اوستاد اولان درزی ترکی کورد کده یرندن یوقری قالدی  
 و آغزنی اول ترکه مر حبا خوش کلدک و صفا کلدک و قدم کتوردک و بزنی خاکدن  
 قالدردک دیوتعظیم ایلمکله کده کشاده قیلدی الحاصل ترکک حدندن زیاده کرم ایله  
 حالی صورتی یعنی اول ترکک حد و طور یرندن زیاده درزی انک حالی شوق  
 و کرم ایله سوال ایلمدی کانه ندر حالیکز ایومیسز خوشیمسز نه عالمدرده سز نه ایش  
 طوترسز دیوتعظیم و تکریمی مشهر و خاطر نوازغنی مذکر سوزل سو بیلدی تا کم  
 اول ترکک قاینه کندی مهرنی برافدی و بو کونه ریش خندا یتکله انک کولکنی  
 اوغورلوب درونته داخل اولدی \* مشوی \* چون بدید ازوی نوای بلبل  
 \* پیش افکند اطلس استنبلی \* که بیراین راقبایی روز جنک \* زیر نام واسع  
 و بلاش تنک \* تنک بالا بهر جسم آرای را \* زیر واسع نانکیر دپای را ) چونکم  
 اول ترک اول درزینک نوای بلبل کوردی یعنی بلبلک آواز و نغمه سی کبی اول  
 درزینک لطیف صدا و شیرین ادا استماع ایلمدی بغایت محظوظ او اوب وانک خوش  
 آمدی ترکک طبعنه خوش کلوب فی الحال استنبوله منسوب اولان اطلسی اول  
 درزینک اوکنه برافدی و اول درزیه بو کونه خطاب ایلمدی که ای استا بو اطلسی  
 جنک کوندن اوتری برقباکس و اول قبانک کو بکدن آشفه سی واسع و آنک کو بکدن  
 یوقاریسی تنک و صفحه اوله کو بکدن یوقاریسی تنک اولسی جسمی بزه مکدن  
 اوتریدر که صفحه قفتان بدنی بزه یوب کوزل کوستر و اول قبانک کو بکدن آشفه سنک



واسع اولسی انکیچوندر تا اباغی طوتیمه و بور رکن اول قبانک اتکری ایاقره  
 زجت ایتمه دیدی \* مشوی \* گفت صد خدمت کنم ای ذو و داد \*  
 درقبو اش دست بریده نهاد \* پس به پیود و بید اوروی کار \* بعد از آن  
 بکشاد لب رادرفشار ( اول اوستاد چونکم ترکدن کنسیدی جاننه اولان میلی  
 کوردی ا کاتعظیم ایله و محبتله دیدی ای ذو و داد صد خدمت ایلم انی قبول  
 ایلمکده الی کوزی اوزره قودی ته کم عادتدر بهض کسهل بر کسه دن پرسوزی  
 و تکلیفی ایشد کلری و قنده الیرینی کوزلی و باشلری اوزره قورلر کانه بو کارک  
 قبولی باشمز و کوزمز اوزره در دیمکی کنبات ایدرلر و اول درزی دخی الی کوزی  
 اوزره قودی و ترکه انک قبولی بنم باشمز و کوزمز اوستنه اولسون دیمکی ایهام قیلدی  
 پس درزی اول اطلسی اندازه ایله اولجندی و اول درزی روی کاری کوردی  
 یعنی ایشک وجهنه نظر ایر کوردی نقدردن اول ترکه قباچیقار و نقدر زیاده قالور  
 اولچوب و تخمین ایدوب تمام یلیدی و کوردی اندنصره اول درزی دوداغنی  
 فشاره آچدی یعنی بی معنی اولان کفتاری سو یلمکه و تری اول کفتاره مشغول  
 ایلمکه اغز آچدی \* مشوی \* از حکایتهای میران دکر \* و زکر مها و عطای  
 آن نفر \* و ز بخیلان و ز تخشیر اشان \* از برای خنده هم داد اونشان \* همچو آتش  
 کرد مقراضی رون \* می برید و لب پرافسانه و فسون ( اول درزی اغز آچدی  
 غیری امیرک حکایتلردن سو یلیدی و اول نفرک کرملردن و عطالردن و بخشیرلردن  
 اول ترکه نقل و تعبیر ایلدی و بخیلاردن و اول بخیلارک زیاده دونلقدن خنده  
 ایلمکدن اوتری اول درزی نشان و یری تخشیر خشاره دندر خشاره خای  
 مجمه نك ضمه سیه هر نسنه نك باتلوسنه و کتوسنه دبرل یقال فلان من الخشارة  
 اذا کان دوناً و الخشارة من الشجر مالابله پس تخشیرک تغیلدن اولسی مبالغه  
 افاده ایدر فی الحال اول درزی آتش کبی مقراضی طشره ایلدی اول اطلسی  
 کسیدی انک ای پرافسانه و افسون اولدیغی حالده یعنی اغزی افسانه و افسونله  
 طولدیغی حالده اول اطلسی کسیدی دیمک او اور

\* مضاحک گفتن درزی و ترک از قوت خنده بسته \*  
 \* شدی دو چشم تنک او و فرصت یافتن درزی \*

درزینک مضحکه لر سو یلمسنگ و ترکک قوت خنده دن یعنی غلبه ضحکدن و زیاده  
 کولمکدن آنک ایکی تنک اولان کوزی کندینک نذر ایلدیکی کاری و عهد ایلدیکی مصلحتی  
 کورمکدن بسته و پوشیده اولمسنگ و درزینک پاره ربای اولغه و استراقه قطعده فرصت  
 بولمسنگ یا ننده در \* مشوی \* ترک خندیدن گرفت از داستان \* چشم تنکش  
 کشت بسته آن زمان \* پاره دزدید و کردش زیران \* از جز حق از همه  
 احیانهان ( درزی شول مطایبه لری ایلدی و اول مضحکه لری سو یلیدی که ترک

انك داستاندن كولملك طوندى وقهقهه به شروع ايتدى اول زمان انك تنك  
 اولان كوزى حقيقت كورمكدن ودرزينك دزد لكينه نظر اير كورمكدن بسته  
 اولدى چشم تنك تعبير ايللرى اول ترك خطانك تانار اولسنه دلالت ايدر ودخى انك  
 كوزى واسع بين اولديغنه وچوق كورمديكنه هم اشارت ايلر پس درزى اول  
 تركك كولمكه مشغول اولديغنى ومضحكه دن لذت آلوب كوزلرينك بسته اولديغنى  
 كوردبكي كبي انك اطلسمدن بر پاره يى اوغورلدى واني اوغلوغنك اننه فى الحال  
 نهان ايلدى حقدن غيريدن دوكلنى حى زدن نهان يعنى اول تركك اطلسمدن  
 بر پاره يى اوغورلدى ودوكلنى احبادن وزنده اولان اشپادن كيرلى الاحضرت  
 حقدن دكل اتى اوغلوغنك اننه ايلدى وكرلدى \* مثنوى \* حق همى  
 ديدان ولى ستار خوست \* ليك چون از حد پرى غماز اوست ) حق تعالى  
 حضرتلرى اتى كوردى وليكن ستار خودر يعنى حق سبحانه وتعالى اول درزينك  
 پاره اوغورلسمنى كوردى اول خدای تعالى ستار العبودر اگر چه حق تعالى  
 ستار خودر ليكن سن حددن ايلته سن غماز اودر يعنى اگر چه ستار العبودر اما سن  
 حددن تجاوز ايلرايدك رسواى ايديجى هم اولدر \* مثنوى \* ترك را از لذت  
 افسانه اش \* رفت از دل دعوى پيشانه اش \* اطلس چه دعوى چه رهن  
 چه \* ترك سرمست در لاغ اى اچى ) ترك اول درزينك لذت افسانه سندن  
 آنك پيشانه اولان دعوى سى كوكلندن كندى نهك اطلسى نهك دعوى سى نهك  
 رهنى ترك سرمستدر لاغده اى پاشا اچى همزه نك وجيم فارسينك كسر يله وزيره  
 و پاشايه ديرل بهض نسخه ده اى واقع اوليوب در لاغ اچى واقع اولمشدر بوتقدير  
 اوزره ترك وزير و پاشانك لاغده سرمستدر ديمك اولور پس خلاصه كلام بويله  
 ديمك اولور كه اول غافل تركك اول خياط حيله كار افسانه سويلسندن كندى  
 كنديسى خياط حيله كارك حكايه سويلسنه و افسون و فسانه ايلسنه بر مرتبه  
 مشغول ايتديكه نه اطلس خاطر نده قالدى ونه دعوى ونه رهن انك خاطر نده قالدى  
 همان اول مضاحكى كوش ايتمكه مشغول اولديغندن بوجه سنى فراموش قيلدى  
 اى پاشا اول ترك لاغ واطيفه دكل كده سرمست اولوب كندينك دعوا سنى  
 وعهدنى اوندى شول كسه ل كبي كه اول عالم السنده حضرت حقله عهد وميثاق  
 بغلوب بو قدر جاعت ملائكه ايجره بلى دعوا سنى ايليوب بودنياد كانه كلد كده  
 و خياط روز كار ايله مقارنت قيلد قده اطلس عمرنى خياط روز كار و يروب اندنصكره  
 انك مضاحكه و مطايبه سنه مشغول اولوب اول عالم السنده ايلديكى عهد ودعوا يى  
 اونتمشدر و خياط دهر هر كون بونلك اطلس عمرندن شب و روز مقراضيله بر پاره  
 كسوب اوغورلديغنى كورميوب كنديلرى انك لعاب واهونه ولاغ واطيفه سنه

مشغول اولمش لورد \* منوی \* لابه کردش ترك كز بهر خدا \* لاغ می کویان  
 مر اشدمغدا \* کفت لاغی خندمینی آن دغا \* که فتاد از فقهه او بر قفا  
 پاره اطلس سبک بزیفه زد \* ترك غافل خوش مضاحک می مزد ( ترك خیاطه  
 لابه و تضرع ایلدی بویله دیوسو یلدی که ای استاخذادن اوتری لاغ سوبله که  
 اولاغ و لطیفه بکاغدا لشم اولدی یعنی بکاسک لاغ و لطیفه سسویلت خوش  
 کلدی وغدا اولدی اول دغا درزی بر خندمین لاغ دیدی یعنی اول حبله کار خیاط  
 بر کولمه ولاغ دخی سو یلدی و بر خنده ویریحی مظایبه نقل ایلدی که اول ترك  
 فقهه ایلکدن قفاسی اوزره دوشدی یعنی انک لاغدن بر مرتبه حط ایلدی که  
 فقهه ایدرک صرتی اوزره یقلدی همان دم خیاط اطلس پاره سنی سر عتله ایچ  
 طون یقه سنه اوردی سبک بونده سرعت معناسنه استعاره اولور یقه ایچ طون  
 یقه سنه دیرل ترك غافل اینه خوش مصحکه ز امر مز دمن بدن لفظندن فعل  
 ماضیدر امر معناسنه یعنی خیاط ترك اطلسندن بر پاره بی دخی ایچ طونک یقه سنه  
 اویلغی ایچنه فوری قودی اما اول ترك اندن غافل خوش مصحکه ل امر و اول  
 خیاطک لاغ و لطیفه سندن تلذذ اولدی \* منوی \* همچنین بار سوم ترك  
 خطا \* کفت لاغی کوی از بهر خدا \* کفت لاغی خندمین ترزان دوبار \* کرد  
 او این ترك راکلی شکار \* چشم بسته عقل بسته مولهه \* مست ترك مدعی  
 از فقهه \* پس سوم بار از قبادز دیدشاخ \* که ز خندش یافت میدان فراخ )  
 بونچیلین او چنجی کره خطا شهر نه متعلق اولان ترك خیاطه ایتدی ای استاخذادن  
 اوتری بر لاغ دخی سنک لاغ و لطیفه کدن عظیم حظ ایتدم اول خیاط حبله کار دخی  
 ایکیجی کره دیدیکی لاغدن خندمین تر بر لاغ دیدی یعنی او چنجی کره زیاده  
 کولدر بیجی بر لاغ دخی سو یلدی اول درزی لاغ ایله بوزرکی بالکایه شکار ایلدی  
 اول ترك غافل کوزی باغلمش عقلی صچرامش وله لشم اول ترك مدعی فقهه دن  
 مست و بیهوش اولمش مولهه وله دندر و لشمش معناسنه چونکم اول ترك  
 غافلک لاغ و لطیفه زیاده اشتغالندن چشم بسته و عقلی بسته و سرمست  
 و حیران اولدی یعنی اول درزی کوردی پس او چنجی کره قبادن شاخ او غور ایلدی که  
 انک خنده سندن درزی خر سزاق ایلکه میدان فراخ بولدی قبادن مراد بونده  
 اطلسدر اطلسه باعتبار مایول الیه قبا دینلشدر یعنی درزی اول ترك اطلسندن  
 او چنجی کره بر پاره دخی او غور ایلدی زیرا اول ترك کولم سندن او غریلق  
 ایتکه واسع میدان بولدی \* منوی \* چون چهارم بار آن ترك خطا \* لاغ  
 از آن استاهمی کرد اقتضا ) چونکم اول خطا شهر بنگ تری در دنجی کره اول  
 استادن لاغ اقتضا ایلدی یعنی اول درزیدن لاغ و لطیفه سو یلکی در دنجی دفعه



لابه و نضره طلب ایدوب کرم ایله بر مضحکه دخی سو یله دیوب بلوار دی

✽ رحم آمدن استاد بر آن ترک ✽

✽ مثنوی ✽ رحم آمد بروی آن استاد را \* کرد در باقی فن و پیداد را \* گفت مولع کشت این مفتون درین \* بی خبر کین چه خسارت و غبن \* بوسه افشان کرد بر استاد او \* که بمن بهر خدا افسانه کو ( اول استادک اول ترک اوزره رحمی کلدی فن و پیدادی باقیده ابتدی یعنی چونکم اول استاد ترک زیاده غافل اولدیغنی کوردی انصافه کلدی و اول ترکه مرحمت و شفقت قیلدی فنی وظلمی باقیده ابتدی یعنی اکا بتکدن فراغت ایدوب فن ظلمی غیر بلر حقهده ایتمکه نیت ابتدی دیمک اولور باقی بونده غیری معناسنه اولور و اول استاد کندوسسته دیدی بو مفتون بولاغ و لطیفه یه مولع اولدی بی خبر که بولاغ نه خسارت و نه غبن در مولع حر یص معناسنه در یعنی بو استاد ابتدی بو مفتون و مغرور بو کونه مضاحکه و مطایبه دگله که حر یص اولدی خبری یوقکه بوا کا نه ضرر و نه زیاندر و بونک تحتنده اکا نه مرتبه خسارت وارد اول ترک کندونک خسارتندن غافل اولوب استاد اوزره بوسه صاچدی یعنی اول استادک یوزینی و کوزینی او بکملگری انک اوزرینه نثار ابتدی بو یله دیو که خدای تعالیدن اوتری اولسون بکا افسانه سو یله والله رضا سیچون اولسون بکار لاغ دخی ابله ✽ مثنوی ✽ ای افسانه

کشته و محواز وجود \* چند افسانه بخواهی آزمود \* خندمین تراز تو هیچ افسانه نیست \* رب کور خراب خویش ایست ( پس قصه دن حصه بیورر لر و دیر لر که ای افسانه اولمش و وجوددن محو اولمش نیچه یه دک افسانه بی تجربه ایتمک استرسن یعنی ای وجودنه خیر و نفع اولندن محو اولمش و عند العقلا حکایه اولمش غافل نه زمانه دک افسانه لر ی صنه مق و لاغ و لطیفه لر دک استرسن اکر نظر اولسه سندن زیاده کولدر یجی هیچ افسانه یوقدر انکی چونکه سن کندیکه انفع و اولی اولان نسنه دن غافل اولوب بی معنی یه لاغ و لطیفه دکله که مشغول اولمش سن اکر خسمرانده و خذلانده قانق استر ایسک کندی خراب اولان قبرک کنارنده طور یعنی لعب و لهوه مشغول اولقندن و بیهود یه عمر یکی ضایع قیلقندن رجوع و فراغت ایدوب کندی ویران اولان مقبره کی عبادت و طاعتله تعمیر ایلمکه مقید اول و کندیکه اول قبرک کنارنده طور مش بلکه قبره داخل اولمش فرض ایله ✽ مثنوی ✽ ای فرورفته بکور جهل و شک \* چند جو بی لاغ و دستمان فلک \* تابکی نوشی تو عشو و این جهان \* که نه عقلت ماند بر قانون نه جان ( ای جهل و شک قبرنه باتمش و آشفته گمش و کندونک عقل وادرا کنی مرده قیلش

غافل نیچه به دك بوفلكك لاغ و دستانی استرمن وجهانك لطیفه و شیرین کاراغنی نه  
 زمانه دك طاب ایلسن سن بوجهانك عشوه و فریبی نیچه به دك نوش ایلسن  
 یعنی بود نیانك بوزه کولسنی و مکر و خدعه قلمسنی نه و قته دك گوش ایلسن  
 سنك قانون اوزره نه عقلك و نه جانك قالدی یعنی بود نیانك بر مر تبه مقتونی اولمش  
 و عقل و روحی بوجهانه اولقدر مشغول قیلش سنکه عقلك قانون عقلادن چشمش  
 و روحك فائده انسانیدن خارج اولوب بی عقل و بی روح اولمش سن و نتیجه کاردن  
 و کندیکه نافع اولان کرداردن بی بهره و غافل قالمش سن \* مشوی \* لاغ  
 این چرخ ندیم کرد و مرد \* آب روی صد هزاران چون تو برد بو کرد و مرد  
 اولان چرخ ندیم لاغی سنك کی بوز بیک کسه لک آب روینی ایلندی کرد و مرد  
 بونده حقیر معناسنه در یعنی بو حقیر و غدار اولان مصاحب چرخك لاغ قلمسی  
 و بوزه کولسی نیچه بوز بیک سنك کی غافل و جاهلک بوزی صوبن بره و کدی  
 و عرض و ناموسنی کیدروب حقیر و دون ایشدی \* مشوی \* می دردی  
 دوزد این درزی عام \* جامه صد سالکان طفل خام \* لاغ او کر باغهار اداد داد  
 \* چون دی امد داده را بر باد داد \* پیر طفلان شسته پیشش بهر کد \* تابعد و نحس  
 اولاغی کند) بو عام درزیسی یرتارود کر طفل کی خام اولان بوز سالک لک  
 جامه سنی درزی عامدن هر اد فلک اولسه دهه جائزدر عامه ناسک جامه وجودلری  
 یرتوب دکسنه سبب اولدیغی اعتبار یله اما عام دیرلر بو تقدیر چه درزی عام درزی  
 سال دیمک اولور هر سال دخی نیچه کسه نك وجودنک دکسنه و نیچه سنك دخی  
 یرتلوب پاره لسنه سبب اولدیغی اعتبار یله خیاطه تشبیه اولمش در تقدیر کلام  
 بو بله دیمک اولور که بو خیاط سال و با خود خیاط فلک نیچه بوز بیک خام او غلجقلر  
 کی اولان سالک لک جامه عمرنی و لباس جسمنی یرتارود کر اول درزی سالک  
 فصل بهارده لاغ ایلمسی اگر باغله داد و یردی ایسه و عطا و اطافت ایر کوردی  
 ایسه چونکم شتاکلدی داده بی باده و یردی یعنی اول ییل درزیسی فصل بهارده  
 باغله هر نه قدر لطافت و یردی ایسه چونکم قیش کله اول و یردی کی لطافتلری یله  
 و یرر و اول رونق و مسرتلری محو و فانی ایلم او غلجقلر پیری اول درزی  
 سالک او کنده او تورمش احتیاجدن او تری تانک سعد و نحسیله بر لاغ ایله درزی  
 عامدن مراد درزی سال اولدیغی تقدیر اوزره اکادخی سعد و نحسی استاد ایلمک  
 صحیح اولور زیرا بعض سنه اولور که سعد اوزره اولور مثلا اول سنه ده او جزلق  
 و بوللق و اول سنه ده خلق تن درست اولتی و خوف اعدادن بری اولوب قتال  
 و جدالدن امان بولتی کی و بعض سنه اولور که نحسست اوزره اولور مثلا قحظ  
 و غلا اولتی و خلقه خسته لک اصابت قتل و انرا اوزره اعدا مسلط اولتی کی پس

اهل دنیا که او غلجقر کبیر انلرک پیری عقل معاشی اولان کسه لر اولور پس  
 فقر و احتیاجدن اوتری اوتوروب بودرزی عامک نحوست و سعادتله لاغ ایدوب  
 عمرنی بوسنه بویله اولدی و بویله شو بیله اولدی دیمکه خرج و صرف ایلر و اگر  
 درزی عامدن مراد فلک اولورسه پیرطفلانندن مراد منجم اولوق مناسبدر که اصحاب  
 دنیا اطفال کبیر و بونلرک اکثری منجمینه معتقد و مائل اولدقلری جهتدن منجملر  
 بونلرک پیری کبی اولمشدر پس بو اطفال سیرت اولان اهل دنیا ک پیری و اهل تدبیری  
 منزله سنده اولان منجم فلکه محتاج اولدیغندن اوتری انک رصدنده اوتورمش  
 تا کم اول خیاط فلک نحوست و سعادتله برلاغ و لطیفه ایلیه واندن بر کذب و دروغ  
 اخذ ایدوب کندو به مائل و معتقد اولان اطفاله انی سو بلیه و انلری بو کامشغول قیله

کتم درزی ترک را همی خاموش کها کر مضاحک دیگر کویم قباتک آید \*

\* مشوی \* کفت درزی ای طواشی بر کدر \* وای بر تو کر کنم لاغی دکر \*

پس قبات تک آید باز پس \* این کند باخویشتن خود هیچ کس \* خنده چه  
 رمزی اردانستی \* تو بجای خنده خون بگرستی ( درزی اول ترکه ایتدی  
 ای طواشی کج طواشی بونده نامرد معناسنه استعاره اولور یعنی ای نامرد بو گونه  
 لاغ و لطیفه به مائل اولمقدن فراغت ایت وای سنک اوزر که اگر برغبری لاغ دخی  
 ایلم و سکا بر آخر مطایبه دخی سو بلیم پس سنک قفتانک کبر و صکره تنک کلور  
 بودخی وجه در پس کبر و صکره قباتک کلور هیچ کسه خود بونی کنندی به ایلمی  
 بونی خود هیچ کسه کندیسنه ایلمیدی خنده نه در اکر بر رمز بلیدک سن خنده  
 یرینه خون اغلردک یعنی اکر بنم سکا لاغ سو بلیدیکم نتیجه سندن بر رمز بلیدک  
 واندن مقصود نه ایدیکنه عالم اولیدک نه خنده ایلم سن خنده یرینه فان اغلردک  
 دیو کنایت ایلمدی پس بو ترکدن مراد نه ایدو کنه اشارت ایدوب بوسرخ  
 شریفی بیور لر

\* در بیان آنکه بیکاران و افسانه جوان مثل ان ترک اندو عالم غرار غدار \*

\* همچو آن درزی و شهوات زنان مضاحک کفتن این دنیا ست و عمر همچو آن \*

\* اطلس پیش این درزی جهت قبای بقا و لباس تقوی ساختن \*

بوسرخ شریف و بویات لطیف انک بیاننده در که بیکار لر و افسانه جوان  
 اول ترک مثلی در لر یعنی بطال لر و حکایات دکلیچی و مطایبات استیجی بیکار لر اول ترک  
 کبیر در لر و بوعالم غرار غدار اول درزی کبیر یعنی بومبالغیله غدر و خیانت  
 قلیچی و الدایچی جهان همان اول درزی غدار کبیر و بودنیا خیاطنک شهوات  
 زنان مضاحکی دیمه سیدر یعنی محبوبه اولان زن لر و مشتهیات جسمانی بودنیا



خیاطنک مضحکه رسوبی و کندی اهله لاغرا واطیفه ر ایلسی کبیدر و عمر  
 ایسه اول اطلس مذکور کبیدر بو عالم در زینست او کنده قبای بقاجه شدن  
 ولباس تقوی دوزم کلکدن اوتری یعنی انسانی قبای بقاسیچون ودخی افات اخروی  
 وعقوبات الهیدن کندیسنی حفظ وصیانت قیلقدن اوتری لباس دوزمک ایچون  
 اطلس کبیدر بو عالم خیاطنک او کنده اگر برکسه کندی عمری اطلسنی بو عالم  
 خیاطنک او کنه اول ترک غافل کبی براغوب خیاط روز کارک لاغ واطیفه سی کبی  
 اولان مشتهیاته مشغول اولورسه بوخیاط عالم مقراض شهر و ایام ایله انک  
 اطلس عمرندن هر کون بر پاره بی کسوب لوغورل پس بویله کسبه قبای بقا ولباس  
 تقوی میسر اولمز واطلس عمر وندن کندی اندامنه مناسب برخلمت اخروی کیز  
 دینک اولور \* مثنوی \* اطلس عمرت بمقراض شهر \* بردپاره پاره خیاط  
 غرور ( سنک عمرک اطلسنی شهرل مقراضیه غرور خیاطی پاره پاره ایلندی شهر  
 شهرک جمیعدر آیه دیرل بونده هر آی انسانک عمرنی قطع ایلدیکی مناسبیله  
 مقراضه تشبیه اولمشدر غرور غینک قحله سبله مبالغیه الدایچی دیمکدر بونده  
 دنیا مراد اولور شیطانه دخی غرور دیمه کلری زیاده الدایچی اولدیغیچوندر  
 \* مثنوی \* تو تمنای بری کاختر مدام \* لاغ کردی سعد بودی بردوام  
 ای مغرور سن تمنایلتور سنکه اختر دامن لاغ ایدیدی علی الدوام سعد اولیدی  
 یعنی ای غافل سن همیشه بو کونه تمنایلر سنکه سنک ستاره و طالعک مدام سکا  
 مطایبه واطیفه قیایدی و پوزیکه کولیدی و همیشه سعد اولیدی اصلاً محس  
 اولییدی و سنی غمناک و آزرده قیلیدی \* مثنوی \* سخت می تولی ز تر بیعات او  
 \* وز دلال و کینه و افات او ) ای منجم سن اول اخترک تر بیع لرندن محکم اینجنور  
 و غضب ایلمسن وانک دلالدن و کینه سندن و افلرندن خشمناک اولور سن تولی  
 ضم ناله تولیدن لقظندن مشفقدر تو ایدن غضب ایلمکه و اینجمنکه دیرل دلال  
 فتح دال ایله شیوه و عشو به دیرل تر بیعات تر بیع جمیدر تر بیع عنداهل النجوم  
 اکا دیرل که فجن ایکی کوکب بر بچدن بر دقیقه در جده جمیع اولسه بو ایکی  
 کوکب بر بچدن بر جده جمیع اولمیری قران اولور اگر قران شمسه فرمایند  
 واقع اولورسه اکا اجتماع شمسه اطلاق اولور و اگر قران شمسه خسه  
 مخیره دن بر سنک مایبند واقع اولورسه اکا احتراق نسیمه اولور اول کوکب  
 محترق اولمش اولور و خسه مخیره دن مراد زهره و عطارد و مریخ و مشتری  
 و زحل در فجن ایکی کوکب در جده لری و دقیقه لری ایکی بر بچده منساویه  
 اولسه انک بر بسی اخرک او خجیبی اولور و بو که تسدیس نسیمه اولور زیر  
 بو ایکی کوکب مایبند بعد سدس فلکله حاصل اولور و اگر اول ایکی کوکب

بر یسی رابع اخر اولورسه اکثر بیع نسیمه اولورنته کم ابونصر طوسی تقویم رساله  
 سنک اون اینکجی فصلنده بویله دیشدر وانک قولى جلدناشده دعوی بازبطانرا  
 سرخنده جز کسی کاندر قضا اندر کریخت بیتک شرحنده نحر بر اولمشدرانده  
 طلب اوانه تربیع واقع اواسه زیاده نحوست ونکبته دلالت ایدر وخوز یزک  
 و قتال ظهور ایدر دیرل پس حضرت مولانا قدس سره الاعلی مجتم اولنله واهل  
 نجومه اعتقاد قیلنله بو کونه خطاب ایدوب بیوررای مجتم مذهبنده اولان ونجومه  
 اعتقاد قیلان کسه سن اول نجومک سبب نحوست اولان تربیع لرندن وعشوه  
 وشبوه لرندن وکینه وافتلرندن محکم غرضه کلورسن ومضطرب اولورسن ومتالم  
 اولورسن \* مشوی \* سخت می رنجی وخاهوشی او \* وزنحوس وقبض  
 وکین کوشی او \* که چرازهره طرب دررقص نیست \* برسهود رقص وسعد  
 اوم آیت) اول اخترک خاموش لغندن محکم رنجیده اولورسن وانک کین کوشلکندن  
 وقبضندن ونحوسندن انجورسن بویله دیو که نیچون طرب زهره سی رقصده  
 دکدرای غافل اول زهره نک سهود رقصندن حاصل اولان سهودی اوزره طورمه  
 سهود مصدر در ابولکه ومبارک که دیرل سهود دخی مصدر در اول دخی ابولک  
 ومبارکک معناسه در سهودک رقصه اضافتی بیانیه اولور ایمنی لام اواسه ده جائزدر  
 کین کوش وصف ترکیبدر کینه سعی ایدنجی معناسه قبض بسطک ضدیدر  
 نحوس سهودک ضدیدر اخترک خاموش لغندن مراد مساعدا اولمسی وطبعه ملایم  
 ومعاونت قیلیمسیدریه کنیدی طالع وستاره سنه اعتقاد قیلن ونحوست وسعادتی  
 کنیدی اخترندن بیلن اول ستاره نک سکا خاموش اولمندن و یوز یکه کولیوب  
 ومساعده قیلایوب سکا هانت قیلنندن وانک نحسندن ومبسط اولیوب ومنقبض  
 اولمندن وسکا کین ایتمکه سعی ایلمسندن محکم انجورسن ومتالم اولورسن وبویله  
 دیر سنکه نیچون عیش وطرب زهره سی رقص وحر کتده اولیه ودولت وسعادت  
 بهره سی نیچون بکاکلیه وینی شاد و خندان قلیه اگر عاقل ایسک زنه ار اول زهره  
 طربک سهودی اوزره ودخی انک رقص وحر کتندن حاصل اولان سهود اوزره  
 توقف ایتمه که انک سنک یوز یکه کولمسی معنیده سکا ضرر وسکا مساعدا اولمسی  
 فی الحقیقه سکا عین زباند که سن انک مضاحکه سنه وعیش وطربنه مشغول  
 اولدخه اطلس عمر کدن هر کون بر پاره ضایع اولمقده در \* مشوی \* اخترت  
 کوید که کرافزون کم \* لاغ راپس کلیت مقبول کم) اخترک سکا دیر که اگر لاغی  
 افرون ایلم پس سنی کلی مقبول ایلم بو خطاب درزی حکایه سنی ارادایتمکه  
 قاضی طرفنده صوفیه اولسه ده جائزدر ودخی طالع بکامساعده قیلن ودنیا  
 بکاهیشه کشاده رواولمز وبوزیمه وکوزیمه کولمزدین کسه ره هم اولق جائزدر

پس طالعهم بکامساعد اولمز ولاغ واطیفه قیلزن تا کم بودنیاده خندان اولیدم و ذوق  
 و سرور الیه استراحت قیلیدم دین کسبه طالعی دخی دیرا کر بن سکا کشاده رواولسم  
 ولاغ واطیفه بی زیاده قیلسم پس سنی کلینه مغبون ایلرم اول جهتدن که سن  
 بنم یوزه کلدو که مفتون اوورسن و بنم لاغنی کر چک صانورسن واکا اشتغال  
 قیلورسن پس اطاس عمر کدن سن بو غفلت ایچره عیش و طر به مشغول ایکن نیچه  
 پاره لر ضایع اولور پس سه کابولاغدن کلی ضرر روزبان کلور ﴿ مشوی ﴾  
 تومین قلابی این اخترن \* عشق خود بر قلب ز زین ای مهان ( سن اختر  
 قلابغنی کورمه کنیدی عشق کی ای خور و حقیرتک قلبی اوزره کورا اخترک  
 قلابغندن ظاهر محبوبه اولان زنلر و نفسانی اولان شهوتلر له لاغ ایلمسی و مساعده  
 قیلسمی اولور ته کم بو سرخده شهوات زنان مضاحک کفقق این دنیا ست  
 دیو بو معنایی مؤید و تحقیق و تصریح بیورمش لردر مهان ضم میله خور و حقیر  
 معناسنه در مصرع نائیده اولان زندن مراد عورت و زنک قلبی زدر بونده معما  
 طر بقی اوزره تزکیف اولوب تراولنور پس قلب زندن مراد طریق معما ده  
 قاعده تصحیف اوزره زدر بونی محقق ییل معما علمنه عالم اولنر ییلورلر که قلب کله  
 و تصحیف انلرک قاعده سندندر و بو محله مناسب اولان معنی تحقیق بودر که سباق  
 و سیاق کلام دلالت و شهادت ایلرته کم بو بیئده مناسبته بو مثل بیورمش لرو بو مثله  
 بو معنایی مؤید اولور ( بیت ) در لواط می فتند از قحط زن \* فاعل و مفعول  
 رسوای زمن \* دیو بو بیئله تصریح ایتمش لردر اگر سه و آل اولنسه که حضرت  
 مولانا قدس الله سره الاعلی مصرع نائیده معما اختیار ایتمک لردن و مفعولی  
 قلب زن ایله تعبیر قیلنلردن نکته ندر نکته کلام لرنی دخی اول فطله دلالت ایلین  
 اسمدن تبعید ایلمک و دخی اتی مستور قیلغه و کتابتله سو ییلکه تعلیم قیلنلردر و اگر  
 سو ییلنسی برای مصلحت واجب و لازم کاورسه غیر یلر لسا نندن اتی تعبیر ایلمکدر  
 ته کم بو مثله اول زنلر طائفه سندن برینک لسا نندن نقل قیلنلردر و بوراده  
 شارح لرنک بو بیئله و برد کلری معنی شقای صد ردن دور و محله مناسب اولنلردن  
 مهبجورد ته کم جان عالم مر حوم قلب زندن مراد نحو ست ایله تأثیر ایلن کو کبدر  
 دبمشدر غیر سی بو که کوره قیاس ایله پس توضیح معنی و تفسیر فقوی بو یله  
 ذیمک اولور که ای صوفی سن بو اخترلر و محبوبه اولان زنلر و نفسسه خوشکلن  
 فنلرله قلابلق ایدوب خلقی الداینلری کورمه و انلرک بو کونه تزویرنه بقمه بوندن  
 دخی بدتر و قبیحتر و خور و حقیرتر اوزره کنیدی عشق کی کورنی الحقیقه حق تعالی  
 بودکلوز نلر خلق ایتمش ایکن و شهوات نفسانیه نک اجرا اولنسنه محل و محرت  
 انلروار ایکن انلری قویوب ار ککه میل و محبت ایلمک عقلدن و شرعدن قتی دور



وعمری بوز نلرك لاغنده خرج و صرف ایلیدن زلرك عشقنده ولاغنده خرج  
 و صرف ایلین کسه دیندن و رحمت رحاندن دخی زیاده بعید و مهجوردن ✽ مثنوی ✽  
 ان یکی مشدیره سوی دکان ✽ پیش ره رابسته دیداوا از زنان ✽ پای اومی سوخت  
 از نجیل و راه ✽ بسته از جوق زنان همچو ماه ✽ رویسک زن کرد و گفت ای  
 مستهان ✽ هی چه بسیار بدای دختر چکان ( مثلا اول بر کسه یولده دکان  
 جاننه کندی و کندی کار گاهی ستمنه عزیمت ایشدی یولک او کنی اول کسه  
 ز نلردن بغلمش کوردی اول اهل دکانک پایی نجیلدن یاندی و یولی ایسه ماه  
 کبی اولان ز نلردن بغلمشدی نجیلدن اول مردک ایاغی یاتمی زیاده سرعته  
 یورومسندن و حرکت ایلندن نکایت او اورنته کم بر کسه زیاده سرعته یوروسه  
 بر زماند نصکره انک طبانلری قزو او دکی یاز پس پای اومی سوخت دیملری زیاده  
 گرمیله و حرارتله نجیل ایدوب یورومکدن عبارت اولور یعنی اول مرد زیاده  
 عجله دن گرمیله یور یوب کوردی بومر تبه ده که ایافلری آتش اوزره ایدی  
 کوردیکه یولی ماه کبی ز نلردن طوتلش و نسا طائفه سنک کترشدن دکان یولی  
 بسته اولمش پس اول اهل دکان یوزونی بر زنه ایلدی و اکا بویله دیوسویلدی که  
 ای خور و مستهان ای دختر جکلر نه چوقسز دختر چه ده چه لفظی ادات تصغیر  
 و کان لفظی ادات جعدر مستهان خور و حقیر قلنش دیمکدر چونکم اول اهل  
 دکان اول نسواندن بر بنه جمله سنی صراحة و کتایه تحقیر ایتمکله خور و حقیر  
 اولان دختر جکلر نه چوق سکز دیو خطاب ایلدی اول مخاطبه اولان زن اول اهل  
 دکانک تحقیر و تصغیر ایله کندوله خطاب ایلدی کندن انک زن قسمنه مائل اولدیغنی  
 و نسوانله معاشرت وانلره میل و محبت قیلدیغنی ییلوب اکا بو کونه تو بیخ و تقریب  
 ایدوب دیدی ✽ مثنوی ✽ روبدو کردان زن و گفت ای امین ✽ هیچ بسیاری  
 ما مسکر مین ✽ بین که با بسیاری مادربساط ✽ تنک می ایدشمار انبساط ✽ در لواطه  
 می قتیـداز قحط زن ✽ فاعل و مفعول رسـوای زمن ) اول زن اهل دکانه  
 توجه ایتدی و اکا خطاب و غلامپاره اولنلره تعریض و تو بیخ ایتمکله دیدی ای  
 امین هیچ بزم چوققلغمزه باقمه و کترتمزی کورمه اول زنک اکا امین دیمسی زنادن  
 امین اولدیغنی کنایت اولور یعنی ای زنادن امین اولان کسه بزم چوققلغمزی  
 کورمه و وفرتمز و کترتمزه نظر ایر کورمه بونی قوطورسون اتی کور که بزم چوققلغمزله  
 ییله بساط زمینده سزله بزمه انبساط ایلك تنک کلور یعنی سن بزم و فرزت و کترتمزی  
 کور رسن بونی قوطورسون اتی کور که بزم بوقدر و فرتمز و کترتمز واریکن و حق  
 تعالی حضرت تبری بزی رجال ایچون خلق ایلش وانلری بزم ایله معامله قیاسون  
 دیوزدن برنی تحت نکاحته السون و کندیسنی زنا و لواطه دن حافظ و صاین اولسون

دیو امر ایلمش و حضرت رسول دخی تناکوا تناسلوا دیوسو یلمش ایکن بو بساط  
 زمینده بزمه معاشرت و انبساط قلیق سزه تنک کلور و بزم بوقدر کترتمز و ارایکن  
 بزدن بریستی اول حینده کورمبوب و بزم چوقلغمزه نظر ایر کورمبوب حق  
 تعالیٰ حضرت لری بزم ایچون بوقدر نسوان خلق ایلمشدر که یوللرده و بازارلرده  
 انلرک وفرت و کترتدن کچلمز انلردن برنی کندی نفسنی زناولوا طه دن صیانت  
 قلیق ایچون تحت نکاحه آلهیم و تزوج قیلهیم دیمبوب کویاقحطزن اولدیغندن  
 لواطیه دوشرسز فاعل و مفعول رسوای زمن اولورلر و فاعلکرم و مفعولکرم ملعون  
 اولوب رحمت حقدن محروم قالورسز فاعلکرم ملعون اولدیغنه ( لعن الله لمن عمل  
 عمل قوم لوط ) حدیثی دلالت ایدر و مفعولکرم دخی ملعون اولدیغنه ( لعن الله  
 المحشین من الرجال و المترجلات من النساء ) حدیث شریفی دلالت ایلر و راه البخاری  
 و ابوداود و الترمذی عن ابن عباس رضی الله تعالیٰ عنهما چونکم قاضی صوفی به  
 مقدا ما چونکم تولیدی بوجهان برقرار اولیدی و بونک عیش و نوشی و نعمت و لذاتی  
 بایدار قالیدی و بونک بهاری قیشیدن و نوشی نیشدن بری اولیدی نه اولوردی  
 و خالق جهان بونی تبدلاتدن و تغییراتدن مصون قیلسه و بودنیانک اهلی خوفلردن  
 و افتلردن مأمون اولسه انک کمال لطفنه نقصان کلوردی دیوسو یلیدی و قاضی  
 افندی بدن بونک سرنی و کشفنی سؤال ایلدی قاضی افندی دخی اکا اولابس تهی  
 روصوفیسن و درونک خالی کویار کاف کوفیسن دیو تو یوخ ایلدکد نصرکه  
 خیاط حکایه سنی مناسبته کتوروب انک سؤالنه کوره جواب و برک قالمش ایدی  
 شمعی اکا جواب و برک اوزره بو بیلتیری ایراد ایدوب بیوررلر \* مشوی \*

تومین این واقعات روزگار \* کرفلک میکرده اینجانا کوار \* تومین تخشیر روزی  
 و معاش \* تومین این قحط و خوف و ارتعاش \* بین که با این جمله تلخیصهای او  
 \* مرده او یسد و ناپروای ( او چونکم قاضی افندی صوفیک بیهوده اولان  
 سؤالی دکلدی و تولیدی بوروزده نا کوار واقعه لر اولیدی و جهان برقرار ثابت  
 اولیدی دیدیکی سوزلی استماع ایلدی اکا جواب فروروب بو کونه سو یلدی بکه ای صوفی  
 سن روزگارک بو واقعاتنی کورمه که فلکدن بونده نا کوار اولور یعنی ای صوفی سن  
 روزگارک بویله اولان واقعه زنی و عیش و راحت و نوش و نعمته نقصان و زوال ایر کورن  
 حادثه زنی کورمه که فلکدن بودنیاه کلور و بونده نا کوار اولور و هضم اولیبوب  
 خلق اندن نفرت قبلور ای صوفی سن روزی و معاشک بی لب اولسنی و ناقص و دون  
 اولسنی کورمه و سن بو حط ارزاقی و خوبی و ارتعاشی کورمه تخشیر ضم خاء مجیه  
 ایله اولان خساره دندر که خساره حقیر و دون اولان شینه و بی لب اولان شعیبه  
 دخی دیرلر بونده حقارت و قلت و بی حقیقت معضاری مراد اولور یعنی ای صوفی

سن رزق و معاشك دون و حقير اولديغنى و بى حقيقت و بى ثبات اولديغنى كورمه  
 سن بو قسط و غلابى دخی قسط و غلادن و قتر و فاقه دن خوف ايلكى و خوف  
 خطر دن مى نەش اولغنى و رزق قىلغنى هم كورمه قوطور سون بوئى كور كه اول  
 روز كارك بوجه تلخاكلر بيله و بوجهان غدارك بو قدر بلا و مصيبتلىرى و محنت  
 و آفتلر بيله انك مى دەسى و انك ناپروايسى سز ناپروا قاي ر مقبىز ديمكدر يەنى اى  
 صوفى سن دير سنكه نو ايدي بوجهانك تلخاكي اولييدي و بور روز كار ده محنتلر  
 و آفتلر ظهور قىليدي و بونك نعمت و راحته زوال قىليدي بوبله ديمك جهان  
 شو تقدير اوزره اوليدي اكامل و محبت قىلغى و بى پروا عاشق اولق لايق اولوردي  
 ديمكى اشعار ايلر امام سنى و سنك مشر بكدە اولان كسە لرى كور جهانك بو قدر  
 تلخاكلر بيله و محنتلىرى و آفتلر بيله انك بو صفتلرنى قاي ر مقبىز عاشقى اولمى سز  
 پس جهانك بوبله تلخاكلرى و محنتلىرى حكمت اوزره اولور و چوق عاقل روز كارك  
 بو اوضاع ناهموارنى كوروب انن نفرت قىلور تا كم محل امن اولان دار حقيقتە  
 و سر اى سعادتە وصول بولور ❁ منوى ❁ رحمتى دان امتحان تلخا \*  
 نعمتى دان ملك مرو و بلخا ( تلخه امتحانى بر نعمت بيل ملك مروى و ملك بلخى  
 بر نعمت بيل بلخ بر شهر ك اسميد ر كه اول دارالسلطنة ابدى مرو دخی بر شهر ك  
 اسميد ر كه اول دخی بر زمان دارالسلطنة ابدى يەنى الله تبارك و تعالى حضرتلىرى  
 بوجهاند، تلخاكله امتحان قىلمى و نېجه آفت و محنتله انى مختبر اولمى محضا  
 رحمتى سن تلخاكله متعلق اولان امتحانى بر نوع رحمت بيل كه اول دنيا ده تلخاك  
 و محنت سبب عيش آخرت اولور و ملك مرو و ملك بلخه مالك اولغنى و بوملك تلخه  
 پادشاهلىق قىلغنى و عيش و نوشه مشغول اولغنى حق جانيندن سن بر نعمت بيلكه  
 ( اللهم لا عيش الا عيش الآخرة ) حد يثك حسبجه عيش دكلدر الا عيش  
 آخرتدر و بو عيش دنيا صورتا عيش و معنيه نعمت و نكبتدر انكچون انبىا و اوليا  
 بونك دولت و عزتدن قاچ شلر و بوكه ميل و محبت ايلكدن كچه شلرد ❁ منوى ❁  
 آن براهيم از تلف نكر بخت و ماند \* ابن براهيم از شرف نكر بخت و راند \*  
 آن نسوز داي بسوزد اى عجب \* نعل مه كوست در راه طلب ) انبىاى عظامدن  
 او حضرت براهيم عليه السلام تلفدن قاچدى و قالدى و اولياى گرامدن بو براهيم  
 شرفدن قاچدى و سوردى اول يانز و بو براهيم باز اى عجب راه طلبده نعل مه كوست  
 وارد اولمكى براهيمدن مراد انبىاى عظامدن اولان حضرت براهيم خليل  
 الرحمن در كه اول حضرت وجودينك نار صور يده يانمه سندن و تلف اوله سندن  
 قاچدى پس اولوب قالدى و نار صورى اكا برد و سلام اولدى اول حضرت نار  
 ايجره كل و كلزار ذوقنى بولدى و يا نبوب راحت بولدى و مصرع ثابده اولان



ابراهیم بن مراد اولیای کرامدن اولان ابراهیم بن ادهم حضرت تلی بدر که شرف  
 دنیو بدن و کلزار صور بدن قاچدی و نار عشقی و محبت طرفته اسب همتی سوردی  
 و آتش عشق خدایه دوشدی ای عجب غرابت بونده در که انبیای عظامدن اولان  
 حضرت خلیلی آتش ایچره القای تبدیل اول یانمدی و بو اولیای کرامدن اولان  
 ابراهیم بن ادهم حضرت تلی شرف دنیادن قاچوب آتش عشق خدا یه سوروب  
 کندیسنی القای بلدی مع هذا یانمدی و فقر و فاقه ایله کویندی وفانی اولدی بونک  
 سر و حکمتی بودر که طریق طلبده نعل معکوس واردر یعنی حق تعالی حضرت تلی بونک  
 طایبی بولی و تیره واحد اوزره مطرده دکلددر بلکه بعضی شرفدن قاچر و نار  
 عشقه دوشر نار عشق آنی یاقوب یاندروب وجود مجاز بدن کچوروب بی وجود  
 وفانی ایله و بعضی دخی تلفدن قاچوب بی باک کندیسنی دست دوسته تسلیم ایله  
 پس آتش آنی یاقوب سلامت بولور و نیچه شرف و عزتله دخی دنیوی و اخروی  
 و صوری و معنوی و اصل اولور مثلا انبیای عظامدن حضرت خلیل علیه السلام  
 کبی که اول تلفدن قاچدی و نارانی یاقدی واردن چیقوب نیچه زمان باقی قالدی  
 و دنیوی و اخروی و نیچه شرفله و اصل اولدی و اولیای کرامدن دخی بومشرب  
 و سیرت اوزره و لیلوقتی چوقدر بونلرهم آتش عشقه القا اولندقدده الله اذنیله آتش  
 محبت و نار فقر و محبت بونلره برد و سلام اولور و بونلر آتش محبت و نار محبت ورطه سندن  
 چقوب فنا مرتبه سندن قورتلوب بقای الهیه ایله باقی اولور و دنیوی و اخروی  
 و نیچه شرفله و ترقیلر بولور و بونلر دنیانک شرفندن بومر تبه ده قاچر زرا  
 دنیانک شرف و عزتی بونلری یاقز و ضرر دخی و برمن اما اولیادن برکوه دخی  
 واردر که انلر ابراهیم بن ادهم حضرت تلی بونک مشربنده درلر انلر بود نیانک شرف  
 و ترقدن قاچر و نار عشقه سوروب کندیلرینی القای ایدرلر و آتش عشق بونلری  
 یاقوب و یاندروب بی وجود وفانی ایله بعد القای بونلر صحوه کلزلر و بو عالمده شرف  
 و ترف صاحبی اولمز و ارشاد و دعوتله تقید قیلزلر الحاصل حق تعالی حضرت تلی بونک  
 طلبی یولنده معکوس نعللر واردر برینی کوررسن فنا و تلفه قرشو کیدر تلف اولوب  
 شرف و ترف بولور و برینی دخی کوررسن شرف و ترف صور بدن قاچوب صورتا  
 محو و تلف اولور و معنیده نیچه شرف و ترف بولور پس راه طلبده نعلهای  
 معکوس اولور فافهم

✽ باز مکرر کردن صوفی سؤال را ✽

✽ مشوی ✽ گفت صوفی قادرست آن مستعان \* که کند سودای مارابی  
 زبان \* آنکه آتش را کند ورد و شجر \* هم تواند کرد این رابی ضرر \* آنکه

کل آرد برون از عین خار \* هم تواند کرد این دی را بهار ( پس صوفی تکرار  
سواله شروع ایدوب قاضی افندی به دیدی ای افندی اول مستعان حضرت تری  
قادر در که اورحیم و رحمان بزم سودالرمز سودمزی بی زبان ایلیمه اول خدای  
متعال که آتشی کل و شجر ایلهم بود نیانک سودنی بی ضرر ایلکه قادر در اول قادر  
وغفار اولان پروردگار که کلی عین خاردن طشره کتور زمین خواردن نیچه  
از هزار و لاله زار بتور هم بوقیشی بهار ایلکه قادر و خارق عاده نیچه شیلری  
اظهار ایلکه ماهر در بزم سودمز حق تعالی حضرت تری نک کمال قدر تنده در  
قدرت حقه هیچ بحال بو قدر هرنه بی استسه حق تعالی انی اشک که قادر در

❁ مثنوی ❁ انکه زوهر سر و آزادی کنند \* قادرست ارغصه راشادی  
کنند \* انکه شد موجود از وی هر عدم \* کردار دبا قیش اورا چه کم ( اول الله که  
اندن هر سر و آزاده لک حاصل ایلر آزادی کند آزادی حاصل کند تقدیر بنده  
ولور قادر در اگر غصه بی شاد بیلک ایلیمه سروک از اده لکنندن مراد خزانن ازاد اولسی  
و همیشه سبر اولسی اولور یعنی اول خدا که اندن هر سر و خزان اولمقدن ورنیکی  
صولمقدن از اده لک حاصل ایلر اول پادشاه اعظم قادر در که عین غصه بی سرور  
و شاد بیلک ایلیمه اول الله که هر عدم اندن موجود اولدی اگر اول عدم موجود اولمقدن  
صکره آتی باقی طوتسه اگاه نقصان خود بونده حق تعالی حضرت تری نک شان  
شریفنه اصلان نقصان بو قدر بر شئی عالم عدمدن وجوده کتورن خدا اول شئی  
دایم و باقی طوتسه و آتی موت و فنادن مصون اتسه عجب دکدر بو خصوصه  
خود نصوص کثیره وارد رجله دن بری ( انما امره اذا اراد شیئان یقول له کن  
فیکون ) بیورمی ودخی فعال لمایرد ودخی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید  
بیورمی ودخی ( اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق  
مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم ) بیورم سیدر ( فقیه واحد اشد علی الشیطان من  
الف عابد ) حدیث شریف نک شرحنده کتاب لقط المرجان فی اسئله الجنان اسمیله  
مسمی اولان تکلمه قاضی بدرالدین بوبله یازمشدر که شیطان عالم ایلله طالبک ما بین  
فرق و تمیز قیلقدن اوتری بر کون بر عابده کلوب دیمشکه حق سبحانه و تعالی  
حضرت تری بویدی قات کوکری ویدی قات بر لری بو قدر طاغیر و شجر لر و حجر  
و مدر لر و بحر لر و فخر لر یله و الحاصل بو جله اجرام و اجسامی شو و سته بر طاوق  
بمرطه سنک ایچنه صغدر مغه قادر میدر که اول طاوق بمرطه سی یتنه همان بیوک  
اولیوب حد ذاتنده اولدینی کبی بر جرمدن اوله و کذلک بویدی قات کوکلر بویدی  
قات بر لهم کوچک اولیوب حال حد ذاتننده نیجه و اسع یا پهننا ایسه حالی اوزره  
طوره و حق تعالی بو قدر اجسام و اسعه و اجرام عالییه بر کوچک طاوق بمرطه سنه

صغیره بوکا - حق تعالی قادره بدرسنه دیرسن دیدی عابد دوشنوب دیدی اگر  
 برطه بیوک و آسمان وزمین کوچوک اولسه قابلدنر اما بویاکی ضد بنی جمع ایلمک  
 نیجه ممکندر بن بوکا اینانمزم دیدی برعابده دخی بومسه - تله بی بویله سؤل ایلدی  
 اول دخی بهینه بوممکن دکلدنر محالدر دیوجواب وردی الحاصل یلمک دانه عابده دک  
 بوکونه سؤل ایلدی جمله سی بوممکن دکلدنر محالدر محالی ایسه نیجه تصدیق و اعتقاد  
 ایدهلم دیوجواب و ردیلر صکره برعالمه کالیدی و اگا دخی بوکونه سؤل قیلدی  
 و دیدیکه ای عالم سنک خلاق جهاننه اعتقاد و ایمانک نیجه در بوزمین و آسمانی بوقدر  
 عظم شانله بر کوچک برطه ایچره صغدرمه قادر میدر اول عالم جواب و پروب  
 دیدیکه بر برطه ندر - حق تعالی - حضرتلری جمیع آسمان وزمین بووسه - تله یله  
 رخردل دانه سنک ایچنه صغدرمه قادر در که اول خردل دانه سی اصل کتدی  
 ذاتنده صورتا بیوک اولیه اول - حینه شیطان کندایسته دیدیکه های های یلمک  
 دانه عابدی اضلال ایلمک برعالمی اضلال ایلمکدن هر و چه له اسهل و برعالم بکایلمک  
 عابدن اشد واقوی در دیدی ایس - حق تعالی - حضرتلری بک قدرته اصلا  
 بر محال بوقدر ﴿ مشنوی ﴾ آنکه تیراجان دهد ناسی ش - ود \* اگر نمیراند

زبان ترکی شود \* خود چه باشد کر بخشد آن جواد \* بنده را مقصود جان بی  
 اجتهاد ) اول خدا که خانی اولان بنده جاز و بر ناکم اول بدن سی اولور و حرکت  
 قیایور اگر اول بدنی اولدر هر ایسه - اگانین زبان اولور یعنی بر تن بی روحه جان  
 و پروب نآنی بومر تبه زنده و حیات قدرته و علم و ارادته فرخنده قیلان پادشاه  
 اول بدنی اولدر سه واکا اصلا نقصان و زوال و غصه و ملال کتورسه اگابوندن  
 یقین زبان اولور وانک قدرته نه نقصان کاور خودنه اوله اگر اول جواد مطاق  
 بخش ایله بنده بی اجتهاد مقصود جانی یعنی بر بنده زمان باوغدن موته دک  
 اصلاحی و اجتهاد قیاسه و طاعت و عبادته مشغول اولسه بلکه همان ذوق  
 و راحت و صحت و نعمت ایچره آسوده اولوب فی الم و اضطراب زند کانیلمک قلیسه  
 و هیچ اولسه و آخرنده بوله جنی جنتی و قرب - حق بود نیاده بوجسد عنصریده  
 بولسه و اولور سه ده نثم اولور کی فی الحال اولسه و فوری جسته دخول قیاسه و قرب  
 حقه و اصل اولسه حق تعالی و هاب مطلقدر انک موهبت و عطاسنده علت و غرض  
 بوقدر اگر بر قولته مقصود جانی بی کافت و بی اجتهاد محضا کر مندن بخش  
 ایسه نه اولور وانک شانته نه نقصان کوردی ﴿ مشنوی ﴾ دور دارد از

ضعیف ن در کین • مکر نفس و فتنه دیوا مین ) خودنه اوله ضعیف لردن کینده  
 اولان نفسک مکرئی و دیوا یلمک فتنه سی دور طوته بوه معلومدر که - حق تعالی و خالق  
 الانسان ضعیفا بوردی پس کینده اولان نفسک مکرئی و شیطان لعینک فتنه سی



ضعیف اولان انساندن بعید طوآسه وضعیف اولان انسانی بونلرک شروف ساداندن  
 امین آسه وانسانی بنده مقصود جائنده بونلرله اجتهاد ایتک سز واصل آسه اول کریم  
 وجوادک لطف و کرمنه نه نقصان کوردی دیدی و بو کونه سؤالرایلیدی صوفینک  
 بو مسئله سی - حق تعالینک قدرت وارادتنه کوره اولدیغی تقدیرجه هب یرنده در که  
 حق تعالی قادره مطلقدر که اصلانک قدرتنه نسبتله بر محال شی بوقدر که هر نه بی  
 مراد ایلسه آئی ایشلمکه قادر در اما بو کونه سؤال لر من وجه حکمتدن خالیدر زیر  
 - حق تعالینک قدرتی ارادتنه تابعدر وارادتی دخی علمنه تابعدر و اول الله علیم  
 و حکیمدر و علیم و حکیم اولان مراد ایلز الا کندی علمنک مقتضاسی پس هر نه  
 مراد ایلسه و هر نه کاری ایشلسه عین حکمت اوزره ایشلسه اگر چه صوفینک  
 بودید کاری محلاتی ایشلمکه قادر در اما کندی حکمتنه مخالف اولدقد نصره  
 انو مراد ایازو هم ایشلمز بلکه حق تعالینک مراد ایلدیکی حال بو ایشیا هر نه نیک  
 اوزرینه قائم اولدیسه و هر نیجه ظهوره کلدیسه همان اولدر پس عالم اولدر که  
 تولیدی بو کار بودنیساده شوبله اولیدی دیمز بلکه هر بر کار که موجود اولمشدر  
 و ظهوره کیشدر عبث و باطل دکلدر کما قال ابن الفارض بیت (فلا عبث و الخلق  
 لم یختر و اسدی \* و از لم تکن افسالهم بالسدیده) و کما قال ابو مدینی بیت (لا تنکر  
 الباطل فی طوره \* فانه بعض ظهوراته) پس عالم اولان هر شئیک نیچون مخلوق  
 اولدیغی و نه دن او تری ظهوره کلدیکی بیلمکه سعی قیاور ویلد کد نصره دخی  
 سائل اولنلرک مشکافی حل ایلیه نه کم حقایق ایشیا عالم اولان قاضی صوفینک  
 مشکلاتنی حل ایلمکه شروع ایدوب بو کونه شافی جواب و یردی

\* جواب دادن قاضی صوفی را \*

\* مشوی \* گفت قاضی کربودی امر مر \* ورنبودی خوب وزشت و سنک و در  
 \* ورنبودی نفس و شیطان و هوا \* ورنبودی زخم و چالیش و وفا \* پس بجه نام  
 و لقب خوانندی ملک \* بندکان خویش را ای منهنک ( قاضی صوفی به جواب  
 و پروب دیدی اگر آجی امر اولمیدی یعنی حق تعالینک کندی قوللری اوزره تلخ  
 اولان امری و مشقتاو و زحمتاو اولان تکلیفی اولمیدی حتی انک قوللری امر و نهی  
 قیدندن ازاد اوله لردی و دخی خوب وزشت و سنک و در اولمیدی یعنی انسان  
 اوزره خوب وزشت اولان حال و خصال و حجر کی غلظتله و شدتله و در کی لطیف  
 حالتله اولمیدی یا خود انسان ایچره خوب وزشت کسه ل کی غلیظ و در کی  
 لطیف کسه ل اولمیدی و دخی نفس غرار و شیطان غدار و هوای مکار اولمیدی  
 و دخی زخم و چالیش و وفا اولمیدی و غاچنکه و چالیش نزاع وجدله دیرل یعنی  
 انسانک جسمنه بر زخم اولمیدی و انسان بر آخر انسانله نزاع وجدال و جنک

وقال قلییدی ملک مقتدر کندی بنده لرنی ای منهنک نه نام ولقب الیه او قوردی  
منهنک پرده سی یرتلس دیمکدر یعنی ای پرده سی برتلس و مجابدن قورتلش صوفی  
اگر بوذکر اولتان صفتلر و حاللر اولمیدی حق تعالی حضرتلری کندی بنده لرنه  
نه نام او قوردی و نه لقبه انلری کندی به او قوردی ﴿ منوی ﴾ چون بگفتی  
ای صبور وای حلیم • چون بگفتی ای شجاع وای حکیم \* صابرین و صادقین  
و منفقین \* چون بدی بی رهن و دیولمین ( اگر تکالیف شاقه و محنت و مصیبت  
اولمیدی و بعض بنده لر دخی حق تعالی تکلیف پیوردیغی تکلیفه و کوندردیگی بلا  
و مصیته صبر قلییدی حق تعالی نیچه ای بنده صبور دیردی و دخی اگر بعض عاقل  
کسه لدن ناهموار صفتلر و طبعه مخالف کارلر و نفسک حظ ایلدیگی کردار لظهوره  
کله و اول عاقل دخی انک اوضاع ناهموار نه تحمل قلمسه و بردبار اولسه اکا حق  
تعالی نیچه ای حلیم دیردی نته کم حضرت ابراهیم علیه السلام حقنه ( ان ابراهیم  
لاواه حلیم ) بدی اگر بین الناس حق تعالی بوجنک وجدالی و حرب و قتالی  
خلق ایلمیدی و ایکی خصم بری بر لیله محاربه و مقاتله قلییدی و بعض کسه لر  
بوجه نك ایچنده شجیع و دلور اولمیدی نیچه ای شجاع دیرایدی و بو خلق ایچنده  
بر نیچه کسه لر عملارنی و عملرینی اتقان قلمسه لر و فعلده و قولده اصابت ایلمسه لر دی حق  
تعالی حضرتلری نیچه ای حکیم دیردی حکیم عملی و عملی محکم ایلمین و قولده  
و فعلده اصابت قیلان عاقله دیرلر صابرین و صادقین و منفقین رهن نسر و دیولمین  
سز نیچه اولوردی اگر رهن اولسه و دیولمین اضلال و اغوا قلمسه صابرک  
صبری و صادقلرک صدقی و منفقلرک انفاقی ثابت اولمز و ظهور بولمزدی زیر صابرک  
صبری و صادقلرک صدقی و منفقلرک انفاقی رهنه و دیولمین الیه ثابت و متحقق اولور  
ننه کم حق تبارک و تعالی کلام مجیدنده ( الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین  
و المستغفرین بالاسحار ) دیو کندینک صابر و صادق و قانت و منفق و سحر لده  
مستغفر اولان قوللرینی مدح قیایور اگر رهن نفس و ابلیس خیث اولمیدی بونلر  
بومدحه لابق اولمزدی ﴿ منوی ﴾ رستم و جزه و محنت یک بدی \* علم و حکمت  
باطل و مندنک بدی \* علم و حکمت بهر راهی رهست • چون همه ره باشندان  
حکمت نهیست ) اگر چالش و غا اولمیدی رستم و جزه و محنت بر اولوردی رستم  
و جزه دن مراد بونده شجیع و دلور اولان کسه لر دیر یعنی بو حراب و قتالک مخلوق  
اولسنده حکمت بودر که بو واسطه الیه شجیع اولنلر جبان القلب اولنلر دن و مر دز  
محنت طبیعت اولنلر دن ممتاز اولورلر و تعین بولورلر اگر بو حراب و قتال اولمیدی  
دلیر و دلور اولنلر جبان و محنت اولنلر له برابر اولورلر دی و علم و حکمت باطل و مندنک  
اولوردی مندنک متلاشی یعنی حق تعالی نك علمی و حکمتی باطل و متلاشی اولقی

لازم کلوردی بو خود بویله دکلدربلکه الله تعالی حضرتلری علم و حکیم درو علم  
 و حکیم ایسه هر شئی حکمت اوزره قیلر علم و حکمت بر بی رهت راهندن اوتریدر  
 یا خود معنی بی راهلغک راهندن اوتریدر دیک اوله بوتقدیر چه یا مصدر یه اولور  
 چونکم دوکلی یول اوله اول حکمت تهیدر و بعض نسخه ده راهله بی ره می  
 مایندنه و او عطفه واقع اولشدر بوتقدیر اوزره معنی علم و حکمت راهدن و بی  
 راهلکدن اوتریدر چونکم دوکلی یول اوله اول حکمت تهیدر علم حقایق اشیا بی  
 مع اوصافها و لوازمها بیلکدر و حکمت حقایق اشیا بی مع اوصافها و لوازمها  
 بیلک و هر شئیک حقیقتک اقتضایلدیکنه کوره عمل قیلقدیر پس علم الهی بعض کسه نک  
 حقیقتنی مظهر هدایت و بعضیستک حقیقتنی مظهر ضلالت اولغه مستدایلدی  
 پس حکمتله بونلرک حقیقتلریستک اقتضایلدیکنی اوزره بونلری فعله کتوردی  
 و ظهور مرتبه سنه بتوردی پس علم و حکمت بی راهلغک راهندن اوتری اولدی  
 اکر اصلنده دوکلی طریق بر اولیدی و جمله اهل طرق مختلف اولیوب طریق  
 هدایت اوزره اتفاق و اتحاد قیلیدی اول حکمت اولزدی بلکه حکمتدن خالی  
 اووردی انکچونکه حکمت حقایق اشیا به عالم اولق و اول حقایقک اقتضا  
 ایلدیکنه کوره عمل قیلقدیر پس دوکلی طرق مختلفه اکر فرضی طریق واحد  
 اولسه و جمله خلیق مختلف اولیوب بر صفت و بر حالت اوزره اتفاق و اتحاد قیلسه  
 علم و حکمتدن خالی و باطل اولق لازم کلوردی انکچونکه بعض کسه نک حقیقتنی  
 هدایت اقتضا ایتمک و بعضیستک دخی ضلالت اقتضا ایتمک و بعضیستک دخی  
 اهل نور اولغنی و بعضیستک دخی اهل نار اولغنی اقتضا ایتمک لازم کلوردی  
 پس انتظام عالمه خلل کلوردی و بو اشیا نک بویله اولسنی اقتضایلر چونکم بو اشیا نک  
 بویله اولسنی حکمتدن خالی و تهی اولیه کر کدر که قلبی اعتراضدن بری ایلوب  
 نو لیدی شو شویله اولیدی و یا خود بو بویله اولیدی دیمه سن که زی را اصحاب  
 سلوک و مشایخ صوفیه طریقنده اولنله بوسوء ادبدر و عظیم ضرر و یرتته کم  
 مولانا جامی قدس الله سره نفحات الانسیده سید احمد رفاعی رضی الله عنه  
 حضرتلریستک منقبه سنده بویله دیر که شیخ ابوالحسن علی که شیخ احمد رفاعی  
 رضی الله عنهک خواهر زاده سیدر بویله نقل ایلر که بر کون شیخ احمد رفاعی  
 رضی الله عنه حضرتلریستک خلوتخانه سی قپوسنده اوتورمش ایدمکه انک او کنده  
 بر کسه نک آوازی اشدتم چونکم نظر ایلدم کوردمکه انک او کنده بر کسه  
 اوتورمش هر کز اول کسه بی بن اول زمانه دک کورمش ایدم بر ساعت مقداری  
 بری بریله و افر سوزسویلدیلر پس اول شخص بعد زمان خلوتخانه نک بر روزنه سندن  
 چیقدی و برق خاطف کبی هوا جاننده پرواز ایلوب کتدی پس شیخ احمد



حضرت تلو ينك او كنه كلام و ديدم كه يا شيخ بو كسه كيدر شيخ احمد حضرت تلو  
 بكاديديكه سن اول كسه بي كوردكي بن ديدم كه نعم كوردم بس شيخ احمد حضرت تلو  
 بكاديديكه اول كسه رجال اربعه دن بر عز زدر كه حق تعالي آني درياي محيط  
 اوزره موكل قتلش و در بازارك تحت تصرفه كلسه در اما اوچ كوندركه كندی  
 مرتبه سندن برزات واسطه سيله دوشمش و جدا اولمشدر بن شيخ احمد حضرت تلو بنه  
 ديدم كه باعز زى و باسیدی اول عز يزك كندی مرتبه سندن دورو مهجور اولسته  
 سبب ندر شيخ حضرت تلو بكاديديكه اول عز يز جزيره لردن برخالی جزيره ده توطن  
 قيلمش و مقام طومشدر حكمت اللهك اول خالی جزيره ده اوچ كون اوچ كجه على  
 التوالى بغمور باغدى و اول عز يزك خاطر يته بو كلابيكه نوایدی بو بعمورى حق  
 تعالى حضرت تلو معمور اولان ديار زره ياغدر يدي خاطر نه بو خاطر خطور ايلديكي  
 سبيله كندی مرتبه سندن دورو مهجور اولدی و بن شيخ احمد حضرت تلو بنه  
 ديدم كه باسیدی بو حال دن اول كسيه خبر و بردگمی شيخ بكاديديكه ان دن استحياسا  
 ايدوب اكاسن مرتبه كدن دوشك ديو خبر و برمدم ديدى بن شيخه ديدم نوایدی  
 بن اتى كوردم اكا خبر و پرردم شيخ مصلحتدر امدى كوزيكى يوم ديدى پس  
 بن كوزى يومدم كوزى آچديغم كبی كندی بر خالی جزيره ده كوردم بر قاج قدم  
 ايلرى سبر قيلدم كوردم كه اول عز يز بر موضه ده او تور را كاسلام و بردم سلامى  
 الدقدن فصره اكا كندی حال سندن خبر و بردم فى الحال اول مرتبه باين و بردى  
 و ديديكه لطف ايله يا شيخ هر نه سكا دير سم بنم سوزيمى قبول ايله پس بن اكا ديدم  
 نوله بيور كوره لم اول دخی ديديكه بو بنم ردامى بو غازه طاق و او جونی اليكه  
 الوب بو اطرافه ندا ايله كه هر كم حكيم مطلق اولان حق تعاليك كارشريفه  
 اعتراض ايله انك سياستى و حالى بودردى بن اكا مخالفت ايتيموب انك ردا سنى بو غازه  
 طاق قدم و بويله ديوندا ايلد كده هاتقن بر آواز كلدى بويله كه اى على اتى  
 قوملا نكه آسمان انك حقنده خروشه كلديلو وزارى قيلديلو و خدای تعالی ان دن  
 خشه نود و راضى اولدى بن آوازی اشك كده بيهوش اولدم چونكم هوشه  
 كلام كندیمى شيخ احمدك حضورنده بولدم ديدى و شرح حكيمده شارح نفرى دير كه  
 قال بعض السادات اذنبت ذنبا وانا ابى عليه منذ ستين سنة واجتهدت فى العبادة لاجل  
 التوبة من ذلك الذنب فقبل له ما هو قال قلت مر لشيء ليته كان كذا قال بعض المشايخ  
 لو فرض جسمي بالمقار يض كان احب الى ان اقول بشي قضاة الله ليته لم يقضه  
 \* مشوى \* بهر اين دكان طبع شهوره آب \* هر دو عالم رار وادارى خراب )  
 اى صوفى بو شهوره آب اولان دكان طبيعتدن اوترى هرايكى عالمى خراب اولمغى روا  
 طور سن استفهام اولوب هرايكى عالم خراب اولسه ني روا طور ميسن ديمت هم

جا زرد یعنی بوطیعت که بر طوزا وصولی و چوراقلی دکان کبدر مجرد بو طوزا  
 صولی و چوراقلی اولان طبیعت دکانک عمارتند و حظندن اوتری دنیا و آخرت  
 خراب اولسنی روا طوتره بسن که هر نسنه بود نیاده طبیعتک مقتضاسی اوزره اولیدی  
 و هر شیء طبیعتک استدیکنه کوره ظهوره کلیدی هم دنیا و هم آخرت خراب اولتی  
 اولیدی انتظام عالمه خلل کلیدی و بونلر کبی دخی نیجه فساد ظاهر اولیدی سن  
 بونی خود روا طوتره سن دیدی ﴿ مشوی ﴾ من همی دایم که تو پای نه خام  
 \* وین سوآت هست از بهر عوام (ای صوفی بن یلورمه که سن بو کونه حالتلردن  
 و مقتضالردن پاک و صافینن خام و ناپاک دکلسن و بوسه و آلک عوامدن اوتریدر  
 یعنی قاضی افندی صوفینک بو کونه استله دن کنسینک پاک اولسنی یلیدی  
 و بو کونه بیهوده تمثیلاردن انک عوامسه تعریض ایلدیکنی و عوامک مراد لری  
 شویله درد یو کنایه قیلدیغنی یللوب دیدیکه ای صوفی اهل صفاین تحقیق یلورمه که  
 سن خام و ناپخته صوفیلردن دکلسن و بو کونه عامیانه سه و آلر قتلقدن و اعتراضه  
 مشابه سائل اولقدن پاک و برینن ولیکن بوسنک سؤالک عوام کالهوامه  
 تعریض قتلقدن و بو اسلوب ایله انلره جواب اولتی طریق اوزره جاذب علم و معرفت  
 اولقدن اوتریدر دیدی ﴿ مشوی ﴾ جور دوران وهران ریجبه که هست  
 \* سهلتر از بهد حق و غفلتست \* زانکه ایته بکنرنندان نکذرد \* دولت ان دارد که  
 جا را که برد (جوز دوران و هرش-ول بر نیج که دنیا ده وارد حق تعالینک  
 بعدندن و غفلتندن سهلتردر زیرا بونلر کچرر و اول کچمز دولتی اول کسه طوتر که  
 جان آگاه ایله یعنی بوفلکک جوری و بودنیانک هر بر نیج المیکه وارد حق تعالیدن  
 بید اولتی و غافل اولتی ریجندن سهلتردر و حق تعالیدن غافل و بید اولتی ریجی  
 جمیع ریجیلردن صعبت و شدید تردر زیرا بوجه دنیوی و جسمانی اولان ریجیلر کچر  
 و اول بعد و غفلت و جهالت و کدورت ریجیلری کچمیوب انسانله یله قاور سعادت  
 و دولتی اول انسان طوتر که حق تعالی حضرتلرینه غفلت و جهالتدن پاک اولمش  
 بر عالم و آگاه جان ایلتور کما قال الله تعالی بوم لا یفنع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سلیم

﴿ حکایت در تقریر آن که صبر در نیج کاه سهلتر از صبر در فراق یار ﴾

﴿ مشوی ﴾ ان یکی زن شهوی خود را گفت هی \* ای مروت رایبندره  
 کرده طی \* هیچ بیمار نمیداری چرا \* تا یکی باشم درین خواری چرا (مثلا اول  
 ریختون کندی ارینه دیدی می ارای مروتی بالکلیه طی ایلمش آگاه اول هیچ  
 بنی بیمار طوتره سن نیچون تا کم بوخوار لقمه خفته دک اولم نیچون یعنی بوخوار لقمه  
 بن خفته دکن اولورم نیچون بکا بیمار ایتمز و برخوش بقماز سن دیدی ﴿ مشوی ﴾

گفت شـومن نفقه چاره می کنم \* گرچه عورم دست و پایی میرتم \* نفقه  
 و کسوه ست واجب ای صنم \* از منت این هر دو هست و نیست کم (خاتونته ابتدی  
 بن نفقه چاره ایلم اگرچه عورم یعنی عاری و فقیرم لیکن برال و ایاق اورورم  
 و قادر اولدیغم مرتبه نفقه و کسوه بنی کسب و تحصیل قیلورم ای صنم اره واجب  
 اولان نفقه و کسوه در یعنی عورتک ار اوزره حتی وارک اوزرینه واجب اولان  
 ای محبوبه انجق نفقه و کسوه در که اندن مراد اوشومیه جک و اجتمیه جق قدر بیه جک  
 و کیه جکدر بدن سکا بو ایکیسی خود وارد راکسک دکلدز پس بکالازم اولانی  
 بن ادا قلمش اولورم سکا لازم اولان بو قدرله اکتفا و قناعت ایلمکدر دیدی \* مشوی \*  
 آستین پیرهن بنمودن \* بس درشت و پروسخ بد پیرهن \* گفت از سختی تم  
 رامی خورد \* کس کسی راکسـوه زین سان آورد) زن کو ملکینک بکنی اریته  
 کوستردی انک پیرهنی زیاده درشت و خشن و پروسخ اییدی یعنی انک کو ملک  
 زیاده کیرلی و درشت و غلیظ اییدی انک بکنی اریته کوستردی دیدی بو کو ملک  
 سختقدن و درشتلکدن بنم تنی و بنم بدنی آزرده قیلوب خوشنندن بکالم و ورر  
 برکسه برکسه به بو اسلوبده کسوه کتوررمی یعنی بن نفقه و کسوه قانعاه اما  
 کتوردیکک کسوه به اشـته باقی کور شو کونه در برکسه کنندی زوجه سته بو کونه  
 کسوه بنی کتوررمی و بویله کسوه بنی کتوردکد نصکره بنم اوزریمه واجب اولان  
 انجق نفقه و کسوه در بن اوزریمه واجب اولانی ادا ایلمد دخی سـکانه کرک درومی  
 بو کونه تو بیخ اییدی \* مشوی \* گفت ای زن یک سوال می کنم \* مرد درویشم  
 همین آیدقم \* این درشتست و غلیظ و ناپسند \* لیک بندیش ای زن  
 اندیشه مند \* این درشت و زشت تر یا خود طلاق \* این ترا مکروه تر یا خود فراق (چونکم  
 اول عورتدن بو کونه تو بیخ و تقریبی اشندی اگا ابتدی ای زن سکا بر سوال ایلم  
 بن مرد درویشم بنم فتم همین بو قدر کاور و بنی بر فقیر و دل یشم بدن انجق بو قدر  
 حاصل اولور پس اگر بو پیرهن درشتدر و غلیظ و ناپسندیده در ولیکن اندیشه مند  
 اولان زن فکر و اندیشه ایله بندیش بندیشدن محقق امر در بو پیراهنی  
 درشت و زشت تر در یا خود طلاق سکا مکروه تر در یا خود فراق یعنی ای زن بن انجق  
 بو کاقادرم اما اختیار سنک الـکده اولسون ایکیسـندن برنی قبول ایله کور  
 بو خشن اولان پیراهنی سکا درشت و تلخ کاور یا خود طلاق درشت و تلخ کاور  
 بوئی فکر و اندیشه ایله بدن ایرلمقی سـکامکروه تر کاور یا خود بو قدرله قناعت  
 ایدوب بو بلاره و محنتله راضیه اولمقی سکا صبر و مکروه تر کاور پس بو قصه دن  
 حصه نه اولدیغنی بیان ایلمکه شروع ایدوب بیوررل \* مشوی \* همچنان  
 ای خواجه شنیدم \* از بلا و فقر و از بیخ و محن \* لاشک این تک هوا تلخی دهست \*



لیک از تلخی بعد حق بهست ( بونجین ای تشنیع زن اولان خواجه بلدان  
 و فقردن و رنج و محنتدن یعنی ای بلا و فقر و رنج و محنتلدن اوتری تشنیع اورن تولیدی  
 بو فقر و بلا و رنج و محن اولیب دی و طبیعتیه بونلردن الم و اضطراب کلییدی دین  
 و بو گونه طعن ایلین خواجه لاشک و لاشبهه بوتک هوا ایلیک اگر چه تلخک  
 و بریحی و مشتتهای نفسی قومق انسانی الم اضطراب مر تبهل ینه ایر کور بچیدر  
 ولیکن بوتک هواک تلخکی حق تعالییک بعد و فراقک تلخکندن بهدر زیر  
 بو هوای طبعی و مشتتهای نفسی ترک ایلیک تلخکی جوق قلوب پکراما تلخی بعد  
 الهی ابدی قالور پس انک تلخکنی چکک فراقک بونلخکنی چکک کدن هر وجهله یک  
 اولورته کم دیشلدر ( بیت ) بی توای ارام جام زندگانی مشکست \* بی تماشای جالت

شادمانی مشکست \* مثنوی \* کر جهاد و صوم سختست و خشن \* لیکن ان بهترز  
 بعد سخن \* رنج کی ماند می که ذولمن گویدت چونی توای رنجور من \* ورنه گوید کت نه  
 ان فهم و قنست \* لیکن آن ذوق تو برش کردنست ( اگر چه جهاد و صوم  
 سخت و خشندر ولیکن بونمخن اولان خدانک بعدندن بهتردر رنج شول برده  
 قچن قالور که متلرونمتر صاحبی سکای بنم رنجورم نیجه سن دیه و اگر حق تعالی  
 بویله دیمزه که اول سکافهم و فن دکادر لیکن اول سنک ذوقکی برش ایلیک کادر  
 نمخن کسر حایله اسم فاعل صیغه سی اوزره میتلی معناسنه در یعنی اگر چه نفس  
 اوزره مجاهده قیلق و صایم اولق و تکالیف شاقه اوزره هم صبر قیلق سخت و خشن  
 و صبرتردر ولیکن بوتکالیف شاقه ایله بنده لرنی امتحان ابدیحی خدانک بعد و فراقک  
 تلخکندن بوتکالیف شاقه نک تلخکی بهتر و سهلتردر رنج و محنت شول برده  
 قچن قالور که متلرونمتر صاحبی اولان خدای تعالی سکای بنم رنجورم سنک  
 حالک نیجه دردی و سکانواز شله و بو گونه لطنله برش ایلیه و اگر حالابودنیساده  
 سکا بویله سونیز و بو گونه برش و نوازش ایله سکه که حق تعالییک اول نوازش  
 و برشی سنک فهم و عقلکه کلز و سکافن اولمز ایسه و سنک اول خطاب حتی فهم  
 و درک ایلیکه استعدادک یوق ایسه لیکن سنک حضرت حق جانندن اولان  
 صفا و ذوقک معنیده سنی صور مق و خاطری یوقلق و سکا اول طرف اعلادن  
 چونی ای رنجورم دیونوازش و برش قیلقدر تنه کم بنده نک ذوقله الله دیمسی  
 حق تعالییک بنده به لیک صبدی سل تعط دیمسی موقعنده واقع اولمشدر کذلک  
 سنک ذوق درونک هم حق تعالییک سنی صور سنی منزله سنده کلشدر \* مثنوی \*  
 آن ملیحانکه طیبمان داند \* سوی رنجوران برش مایاند \* ورحذر از ننگ  
 و از نای کند \* چاره سازند و بیغمی کنند \* ورنه دردیشان بود آن مفکر \* نیست  
 معشوق ز عاشق بی خبر) اول ملیحله که کوکل طیبیلدر یعنی اول جیل و لطیف

اولان دابرل که قلبک حیدلری و کوللردر دینک طیبیلریدر انلر رنجورل طرفه  
 پرسش قیاغه مایلاردر یعنی کندیلرک خسته لرنی صورغه و نوازش قیاغه میل  
 ایدیلریدر و اگر اول طیبیان دل نیک و نامدن حذر ایلیهلر یعنی کمال استغنا لردن  
 بر فقیر و خسته نیک خاطر نی صورملردن ناملرینه نقصان کله دیو حذر ایلیهلر و عار ایله  
 لرنه چاره دوزرل و بهر حال اکابر حلاله پیغام ایلرل و اگر کندی عاشق خسته لرنی  
 صورغه و بر پیغامه تطیب خاطر قیاغه اقدام ایلرلرسه انلرک کوللارنده اول  
 عاشق خسته نیک خاطر نی صورمق و کار عابت قیلق افتکار اولمش و تصور و تفکر  
 قمتشدر هیچ بر معشوق کندی عاشقندن بی خبر دکلدلر بهر حال هر معشوق  
 کندی عاشق دلخسته سندن خبر طور \* مثنوی \* ای توجویای نوادر داستان  
 \* هم فسانه عشق بازارا بخوان ( ای سن نوادر داستان دیلیجی هم عشق بازار  
 فسانه سنی اوقو یعنی ای نادره اولان افسانه لری دیلیجی و عجبیه و غریبه اولان  
 حکایتلری اوقومغه طالب اولیجی کسه هم عشق بازار فسانه سنی و محبت بولنده سر  
 افز اولنلر حکایه سنی اوقی و اهل عشق اولنلر حقیقه اگر نظم و اگر نثر تصنیف  
 و تالیف اولنلر کتابلری تنوع و قرائت الیه نایله سنکه لابد هر بر معشوق کندی  
 دلخسته سندن آگاه و خبردار اولمشدر و اگر بحسب الظاهر اندن عار طوتدی  
 و استغنا ایتدیسه باطنده اکامیل و مرحمت قیاشدر و هر بر عاشق دخی کندی  
 معشوقی بولنده جان و باش فدایتمش و معشوقک رضایی و مرادی جانینه کتمشدر  
 و کوندن گونه انک وصاله سعی ایدوب و نیچه کوشش و مجاهده لر قلوب عاقبت  
 بر ایله کندی معشوقک اشتیاقه و قربت و ایقانه مظهر اولمشدر \* مثنوی \*  
 پس بچوشیدی در بن عهد مدید \* ترک جوشی هم نکشتی ای قدید ) چونکم  
 اول عشق بازار اولان عاشق لردیک محبتده قینادیلر و هر بریمی پنجه اولدیله و عاقبت  
 کمال بولدیله اما سن بو عهد مدید ایچره چوق قینادک ای قدید بر ترک جوش اولدک  
 قدید قوری آله دیرلر ترک جوشی ده اولان یا وحدت ایچوندر ترک جوش وصف ترکیبدر  
 ترک قانتی معنانه ترک تانک ضمه سبله تانار معنانه در ترک جوش تاناری قینامش  
 و تاناری پشمش معنانه در که تانار لحنی و مقدار قینادوب و نیم پنجه اولدقدن صکره اخراج  
 ایدوب اکل ایدرلر پس ترک جوش بونده تاناری پشمش و نیم پنجه اولمش معنانه در  
 اما جان عالم هر حوم بو معنایی فهم ایده میوب خلط کلام ایلمشدر برنده دکلدلر  
 زیرا ترک جوش اداسی مثنویک بر قیاح محبتده وارد رومی ادهمان نیم پنجه و تاناری  
 پشمش دیگدر غیری دکلدلر پس توضیح معنی بویله دینک اولور که ای قدید کی  
 سخت و غلیظ اولان و خشک و یابس قالان بو عهد بعد و زمان مدید ایچره روزگار  
 چولمکنده چوق قینادک و لیکن هم بر ترک جوش یعنی نیم پنجه اولدک پس بو عهد

میدید ایچره نیچه زمان قینادک و بودیک طرفت ایچره نیچه مدت جوش و خروش  
 قینادک سگانه حاصل اولدی روزکارده بو قدر عمر سوروب و قینا مقدن و بر طرفه  
 کوروب انده نیچه زمان جوش و خروش ایلمکدن مقصود خاملق کیدوب کالیله  
 پخته اولوق باری نیم پخته اولوق مرتبه سنی بولمقدر چونکم نیم پخته اولوق مرتبه سنی  
 دخی بولمیه سن و قدیدکی قالب خاملقدن کذر قیلمه سن سکا بو قدر زمان  
 قینا منک اصلانفع و فایده سی اولمش اولور دیمکی افاده قبولور ﴿ مشوی ﴾  
 دیدم عمری توداد داوری \* وانکه از نادیدکان ناشی تری \* هر که شاگردیش  
 کرد استاد شد \* توستیم طرفته ای کورلد \* خود نبود از والدینت اعتبار  
 هم نبودت عبرت از لیل و نهار ( سن بر عمر د اورلک دادک کورم مشن و اندنصکره  
 نادیده لردن ناشی تر سن داوریده اولان یا مصدر یه در داد عدالت و حکومت  
 معناسنه در ناشی بیگانه معناسنه در یعنی ای خام و ناپخته اولان بر عمرده عملک  
 مقابله سنده حضرت جقدن نیچه عدالت و نیچه حکومت کورمش سن و نیچه  
 راحت و محنت کوروب کندیک روزکارده بو قدر وصاله ایردیرمشن ومع هذا  
 اندنصکره نادیده اولنلردن و روز کارک کرم و سردنی کورمیلردن نامحرم توو بیگانه  
 تر سن هر شول کسه که اول شاگردک ابتدی استاد اولدی اما سن زیاداره دنه  
 کندک ای قتی احق لدشدید معناسنه در یعنی هر شول کسه که بر صیغعتدن بر استاده  
 شاگردک ایلدی نیچه زماند نصکره عاقبت استاد اولدی اما غرابت بونده در که  
 ای شدید اولان احق سن کندیکه استاد اولجق ایکن موی تاب شاگردی کی کندیکه  
 اردنه اردنه کندک و کوندن کونه تنزل ایتمک بو تقدیرجه شاگردیشده اولان  
 ضمیر هر که به راجه در هم فسانه عشق بازار انخوان مصر عنده اولان عشقه راجع  
 اولسه ده جائزدر و بو تقدیر اوزره معنی هر شول کسه که اول عشقه شاگردک  
 ایلدی استاد اولدی دیمک اولور خود سکا والدینکدن اعتبار اولدی هم لیل  
 و نهار دن عبرت اولدی یعنی خود سکا ابوینکدن دخی عبرت المق و متصح اولوق  
 اولدی کرک ایدی که پدر کدن و مادر کدن عبرت پذیر اولیدک که انلر بودنیان اخرته  
 کتدیلر و نیچه زمان عمر سوروب عاقبت بودنیایی ترک ایتمیلر پس سن دخی عاقبت  
 بودنیایی ترک ایتمسک کر کدر اویله اولجق بونلردن سکا اعتبار المق لازمدر اگر  
 والدینک صحتده ایسه باری لیل و نهار دن عبرت پذیر اولوق کرک ایدی هم سکا  
 کیجه دن و کوندزدن دخی عبرت اولدی کور که بو قدر عمر کده نقدر لیل و نهار  
 کلوب کندی بولیل و نهار دن همان مراد احوال متضاده او اور ز پرا هر نقدر  
 احوال مختلفه و ارایسه اول دخی لیل و نهار کی کلوب کنسه کر کدر مئلاغم و شادی  
 و فقر و غنا و راحت و عنا و صحت و بلوی و بونلر امثالی حالات متضاده لایدلیل



ونهار کبی کاوب کتسه کر کدر ( لکیلا ناسواعلی مافاتکم ولاتفرحوا بما اتاکم )  
 آیت کریمه سنک حسبجه نه فوت اولان نعمت وراحته محزون اول ونه عطا اولان  
 دولت وژوته فرحناک اول بوجه احوال مختلفه فی شب وروزه قیاس ایدوب انلردن  
 عبرت اله کورشب وروزدن برکونه عبرت المی دخی بودر که لایب بودنیا بر کجه کبی  
 و یوم کبیدر چونکم کجه کیدوب وکوندز کلدیکی و شب ظلمانی کیدوب روز روشن  
 کلد کده هر شبک اشکالی والوانی ظهور قیلد بیگی کبی لایب بودنیا کجه سی کیدوب  
 صبح اخرت کسه کر کدر و یوم آخرتده هر شبک حقایقی وهر کسک ضمائر و سر آری  
 ظهور قیسه کر کدر و لیل ونهاردن برکونه عبرت المی دخی بودر که لایب هر شب  
 ظلمانی کیدوب روز نورانی ظهور ایلدیکی کبی انسانک شبابتی دخی شب ظلمانی  
 کبی و شبیتی روز نورانی کبیدر نه کم صاچک و صقالک سواد ظلمتی ندر بجه کیدوب  
 صبح صادق کبی صاچ و صقال اغرمغه باشلر نه کم دیشلردر ( بیت ) صبح  
 صادق کبی ای غافل اغردی صقالک \* خبرک یوق سنی پنبیله بوغزل اجلک \* چونکم  
 صبح صادق کبی صاچ و صقال اغاروب بیاض اوله ولیکن طبیعت و درون هنوز  
 نور اسلامه منور اولیوب ظلمت و غفلتده قاله اول کسه هنوز دخی لیل ونهاردن  
 عبرت المحس و شب شبابت ونورشیتدن محصول بولمش و مقصود نه ایدو کنی  
 بیلمشدر العیاذ بالله ظاهرده صاچ و صقال صبح صادق کبی اغروب بیاض  
 و باطنده روح و قلب ظلمت کفر و ضالته قاله بوندن زیاده خذلان و خسارت اولر

مثل

مثنوی \* عارفی پرسید ازان پیر کشیش \* که توی خواجه مسن  
 تر یا که ریش \* گفت فی من ینش ازوزاییده ام \* بی زریشی بس جهانزاییده ام  
 بر عارف اول پیر کشیشدن صورتی یعنی بر عارف و کامل بر کون براق صقالو پیر  
 اولمش کشیشه راست کلدی و اندن بویله دیوسؤال ایلدیکه ای خواجه سنی مسن  
 تر سن یا خود سنک صقالکمی اول کشیش اول عارفه دیدی یوق صقالم بدن مسن  
 زد کادر بن صقالدن اول طوغشم صقالسز جهانی بن چوق کورمشم و نیچه  
 مدت صقالسز ساده رخ عمر سورمشم پس بن صقالدن مسن نرم دیدی  
 مثنوی \* گفت ریش شد سپید از حال کشت \* خوی زشت تونکر دیدست  
 وشت \* او پس از تو زاد و از تو بگذرید \* نوجنین خشکی ز سودای ترید  
 اول عارف کامل اول کشیش جاهله دیدی سنک صقالک سپید اولدی حالندن  
 دوندیکه اولکی حالی انک سیاه ایدی دونوب بیاض اولدی سنک زشت اولان  
 خویک دونمش دروشت سکاوشت فتح و اووسکون شین و نایله شول برصوت  
 و نفسدر که استهزا زماننده و یا تحیف و دریغ ایلک وقتنده اغزدن صقلتی کبی  
 ظهور ایلرو اول معناسنه دخی استعمال اولور نکر دیدست کاف فارسیله کردیدن

لفظندن اسم مفعول منفیدر دو غم شد در معناسنه استعمال اولنور و عارفدن مراد حضرت مولاناك كندی وجود شر بقاری اولسه دخی جائزدر که منقبه لنده بو که مشابه بر منقبه لری وارد یعنی اول عارف کامل اول کشیش غافله دیدی ای جاهل سنك ریشك بیاض اولدی وسواداق اندن دونوب نورانیت بولدی اما سنك خوی قبچك حالادونمشدر ویل ووشت سكا اول صفال سندنصكره طوغدی وسندن ایلری كندی یعنی نیچه زمان سندنصكره ظهوره كادی واغروب نورانیت مر تبه سن بولدی اول سندن هر تبده ایلرو كندی اما سن ثرید سودا سندن بونك كبی قوروسن ثرید ترید دیدكار یدر یعنی اوسندن نیچه زماند نصكره ظهوره كاه وسندن ایلرو اسلام صفتیله متصف اولوب نورانیت بولغه سرعت قیله سن ثرید یك سودا سندن اوتری نیچون ایمان و اسلام نواسندن بولبه قوروقالدك بدی

\* **مثنوی** \* تو بران رنگی که اول زاده \* يك قدم زن پیشتر نهاده \* همچنان دوغ رش در معدنی \* خود نکر دی زو مخنص روغنی ( ای جاهل و غافل سن اول رنگ اوزره طوغش سن که اول حالدن ایلوروك بر قدم قومش سن یعنی انادن نیچه طوغش وظلمت غفلتله نیچه منصب اولمش ایسك حالا اول رنگ و اول حالتدن بر قدم ایلوروك قومش سن انجیلین اکشی ایران سن بر معدنه خود اول دوغدن بر روغنی مخلص اتمش سن یعنی سن شول بر معدنه اولان اکشیش ایرانه بکزر سن که اندن یاغی تخلیص اولنمشدر سن هم بو بدن معدنی ایچره بوغرت ایرانی کبی اکشیوب قالمش سن و نفس کدن اسلام و ایمان روغنی تخلیص ایدوب طاعت روحانیت یاغنی بو قدر زماند نصكره اخراج و اظهار اتمش سن

\* **مثنوی** \* هم خیری خیره طینه دری \* کر چه عمری در تنور اذری ( هم طینك خیره سنده خیر سن اگر چه بر عمر آذرك تنورنده سن مصرع اولده درمی معناسنه اگاه متصل اولان یا خطاب ایچوندر و خیریده اولان یا وحدت ایچوندر و بو مصرع تقدیری هم خیره طینی تقدیرنده در خیره خاه مجه نك ضمه سیله کو بچك معناسنه در و آذر آتش معناسنه در بت پرست اولان آزره دخی ایهام اولنمندن خالی دکلدر و طینتدن مراد جسد یا نفیدر و خیره طینتدن مراد جسددر یعنی ای غافل و جاهل سن جسد یا نفنك کو پنده كندی جسد كده بر مستور و مخلوط اولمش و نا پخته اولان خیر کبی اکشیوب قالمش سن اگر چه بر عمر آتسه متعلق اولان تنورده سن تنور آذریدن مراد بابت پرسترك و یا آتش پرسترك کلیسا سیدر آزدن مراد بت پرست اولدیغی تقدیرجه کلیسا آتش تنورنه تشبیه اولنمشدر کفر آتسه مسکن اولدیغی اعتباریله اول آزدن مراد آتش اولورسه آتش پرسترك کلیسایی شب و روز آتسه مقرر اولدیغی ملاسه ایله تنوره مشابه اولمشدر اصل

ای جاهل و غافل اگر چه بوقدر عبرت پرست و آتش پرست اولئک کلباسا سنده ساکن اولوب عبادت ایلرسن ولیکن هم طینت جسد مرتبه سنده قالب و پرزگشی خیر کی اولوب بوانه دک بخته اولمش و ایمان و عقائدن بهره بولمشسن دیدی

**\* منوی \*** چون حشیشی پابکل برپشته \* کرچه از باد هوس سرکشته ( برپشته اوزره پابکل برحشیش کبی سن اگر چه باد هوسدن سرکشته سن یعنی سنک مثالک ای غافل و جاهل بر دپه اوزره ایغی بالحقده اولان و کومی کلمه فلان اوت کبی سن که اصلا اول اوت یرندن حرکت ایلر اگر چه باد هواندن سرکشته اولوب حرکت ایلرسده سن هم بوجسد پشته سنده پای در کل قالمش و مقید اولمش اول کیه کبی سن اگر چه هوای نفسانیه دن سرکشته اولور سن و مقتضای جسمانیه ایله حرکت قیلورسن ولیکن هرگز طبیعت و طور بشریتدن تجاوز اتمکه قادر اوله میوب کفر مرتبه سندن ترقی قیلمش و جهل و غفلت زمینندن کچمش سن **\* منوی \*** همچو قوم موسی اندر حریبه \* مانده برجای چل سال ای سفیه \* می روی هر روز تاشب هروله \* خویش می بیند در اول مرحله \* نکذری زین بعد سیصد ساله تو + تا که داری عشق ار کوساله

**\* تاخیال عجل از جانشان نرفت \* بدپریشان تبه چون گرداب زفت \*** حضرت موسائک قومی کبی تبهک حرارتندن قرق ییل ای سفیه بر برده قالمشسن یعنی حضرت موسی علیه السلام قومی اولان بنی اسرائیل تبه صحرا سی حرارتندن بر برده قالدقلری کبی ای سفیه سن هم بودنیساتیهنده بر مرتبه قالمش و صحرای عالم طبیعتده محسوس اولمشسن هر کون هروله ایله کجه به دک کیدرسن یعنی سرعته قوم موسی کبی هر کون اخشامه دک سیر ایدرسن صباحن کندیکبی ینه اول مرحله کوررسن اگر چه کندی زعمکجه وافر منزل و مرحله کچم دیرسن اما هنوز ینه کفر و ضلالت منزله سندن و جهل و غفلت مرحله سندن تجاوز قیلمش و بواج یوز یلاق به ددن کچمش سن تا کم سن اول کوساله نک عشقن طور سن سیصد ساله دن مراد بونده تکثیر اولور تحدید اولمز و عجلدن مراد بویتنده روح حیوانیدر یعنی ای کندیسنک عجل کبی اولان روح حیوانیه سنده پرستش قیلان و کاعاشق اولان جاهل و غافل مادامکه اول عجل کبی اولان نفسکه عاشق اولمقدن کچمه سن نیچه یوز یلاق به ددن و بی شمار اولان مسافه بهیده دن کچه مر سن و شراب تو حیددی ایچه مر سن اکر طریق الهیده اولان بوقدر مسافه بهیده بی کچمک و شراب تو حیددی ایچمک استرایسک اول کوساله نفسکه میل و محبت قیلقدن کچ تا کم بوجهل و غفلت تیهندن قورته سن و مسجد اقصای علم و عرفانه واصل اوله سن تا کم اول قوم موسائک جانلندن خیال عجل کندین انلرک



اوزرینه صحرای تبه عظیم کرداب اولدی بنی اسرائیلک تبه صحرا سنده محبوس  
 اولمیرینه سبب و علت ایکی وجه دیمش لر در اکثرک قوی بودر که بلعم بن باعور  
 دعا ایلدی ائک دعاسی سببیه قوم موسی صحرای تبه ده قرق ییل محبوس اولدیلر  
 و بعضنک قوی بودر که بنی اسرائیل سامرینک اله انخاذا ایلدی عجله چونکم  
 پرستش ایدوب انی معبود انخاذا ایلدیلر پس انلرک اول قباحندن توبه ایلرینک  
 قبولی (فتو بوالی بارئکم فافتلوا انفسکم) آیت کریمه سنک حسبجه بری برلرینی  
 تیغله قتل ایلک اولدی چونکم بونلر امر حقه امثال ایدوب صباحدن اخشامه دک  
 کوساله پرستلردن التمش بیک کسه بری برلرینی قتل ایلدیلر حضرت موسی علیه  
 السلام دعا و شفاعت ایدوب حق تعالی حضرتلری انلردن تیغی رفع ایلدی  
 مابقیه سیوف اولنلرینک اکثرینک قلوبنده (واشر بوانی قلوبهم الجبل) آیتنک  
 مفهومی هنوز دخی زائل اولیوب قالش ایدی چونکم انلر حضرت موسی علیه  
 السلام الیه جبارلر اوزرینه غزا ایتمکه قصد و توجه ایتدیلر صحرای تبهه کلدکلرنده  
 حق تعالی حضرتلری انلری اول صحرا ده قلملرنده اکثرینک محبت عجل ثابت  
 و موجود اولدیفنلردن اوتری قرق ییل حبس ایلدی تا انلرک جانندن محبت عجل  
 کتمینجه انلر اول صحرادن خلاص اولدیلر و قدس شریفه کلدیلر پس بو عالم  
 طبیعت صحرای تبه کبیدر و روح حیوانی سامرینک معبود انخاذا ایلدی بیک کوساله  
 کبیدر او بر روح حیوانی صاحبی اولان و همیشه اکامیل و محبت قیلان کوساله  
 پرست اولان قوم موسی علیه السلام کبیدر چونکم برکسه نک جاننده کندینک  
 روح حیوانینسه زیاده میل و محبتی اوله اول بوتیه طبیعتدن خلاص اوله مز و جهل  
 و غفلت صحرا سندن نجات بوله مز و مسجد اقصای طاعت حقه کله مز و اهل  
 طاعت و اصحاب هدایت زمره سنه و اصل اوله مز ✽ مثنوی ✽ غیر این عجل  
 کزوباییده ✽ بی نهایت لطف و نعمت دیده ✽ بو بر عجلدن غیر بیکه اول خدادن  
 بولمشن نهایت سز نعمت و لطف کورمشن بونده عجلدن مراد روح حیوانی  
 و شهوت جسمانیدر یعنی ای شهوت پرست وای شراب جسمانینله مست بو عجل  
 کبی اولان جسمکدن و روح حیوانیکدن غیر بیکه بونی اول خدادن بولمشن بوندن  
 ماعدا دخی نهایت سز اول نعم حقیقیدن نیجه لطف و نعمت کورمشن (وما بکم  
 من نعمه فن الله) آیتنک موجبجه سزه هر نه کونه نعمت حاصل اولدیسسه اول  
 الله دندر الحاصل (وان تعدوا نعمه الله لا تحصوها) آیتنک حسبجه اکر اللهک  
 نعمتلرنی شمارا بلسه کز احصایه قادر اولمزلر چونکم بویله در نیچون اول منعمی  
 و اول نعمتلری خاطر بیکه کتور میوب کوساله نفسکه میل و محبت ایلر سن  
 ✽ مثنوی ✽ کاو طبعی زان نکو بیهای زفت ✽ از دلت در عشق این کوساله

رفت) کاوطبعسن اول سبیدن زفت اولان ایلکار بوکوساله نك عشقنده سنك  
 قلبکدن کندی یعنی ای تن پرست وهوای نفسانیله مست سن کاوطبیعت و حیوان  
 سیرتسن اول اجلدن منعم حقیقینک زفت اولان ایلکاری وعظیم اولان لطف  
 واحسانلری بوکوساله بدنه تعشق و تعاق ایلکده قلبکدن کندی وعقلک اول  
 منعم حقیقینک لایعد ولایحصی اولان انعام واحساننی فراموش ایتدی واکعشق  
 ومحبت ایلمکی قویوب عجل پرستلرکی بوکوساله نفسه مهبل ومحبت قیلدی

✽ مثنوی ✽ باری اکنون تو زهر جزوت بپرس \* صد زبان دارند این اجزای  
 خرس \* ذکر نعمتهای رزاق جهان \* کی نهان شدن در اوراق زمان  
 باری شمدی سن جزو کدن صور بو سنک اخرس اولان جزو لک بوز زبان طو تر  
 خرس ضم خا نه عجمه ایله اخرسک جمیدر اخرس بزبان اولان کسه به دیرل  
 یعنی اگر سنک قلبکدن منعم حقیقینک اول اوو نعمتلی وعظیم احسانلری کتدیسه  
 باری شمدی هر رضو کدن و جزو کدن اول نعمتلی سؤال ایله بو سنک بی زبان  
 اولان جزو لک وی لسان اولان عضو لک بوز زبان حال طو تر و زبان حالده  
 بر جزو لک نعمت حقه پرورش بولدیفنه و لطف الهی ایله موجود اولوب ظهوره  
 کلدیکنه دلالت وشهادت ایدر لر رزاق جهانک نعمتلی نیک ذکر ی اول اوراق  
 زمانده قیچن نهان اولدی یعنی اول رزاق جهانک نعمتلی نیک ذکر ی اوراق زمانده  
 نهان اولدی بلکه زمانده اولان هر بر اوراق اول نعمتک نعمتلی نیک ذکر ی  
 ایلر کون ومکانده اولان هر برک و اوراق و بار برده ان اولوب هوشیاه اولنله انک  
 احسان و کره نی سو یلر اجزای عالم واعضای بنی آدم شیء افسیاً انک تریبه سیله  
 مر بی اولقمده وانک حیات و برمه سیله و جمله به آنا فان نعمت وجودی ایر کورمه سیله  
 نشوونما بولمده در هر شیء انک نعمته مستغرق اولمشدر و جمله موجودات وجودی  
 ونشوونمای همان اندن بولمشدر که رب العالمین اولدر ✽ مثنوی ✽ روز و شب

افسانه جو یانی تو چست جزو جزو توفسانه کوی تست \* جزو جزوت تارست  
 از عدم \* چندشادی دیده اند و چند غم \* زانکه بی لذت زوید هیچ جزو \* بلکه  
 لاغر کردد از هر هیچ جزو) کیجه و کوند زسن چست و افسانه جو یانسن اما سنک  
 جزو کک جزوی سنک افسانه کوی بکدر افسانه جو یان بونده افسانه دیلیچی معناسنه در  
 صفت مشبهه اولمق اولیدر اکامصل اولان یا خطب ایچوندر یعنی ای نادان و غافل شب  
 و روز سن چست و چاپک غیر یلرک افسانه سنی دیلیچی وانلرک حکایه سنی استماع ایلمکه  
 رغبت ایلیچی سن سنک جزو کک جزوی و بدنکک هر عضو سکا افسانه سویلیچی و منعم

حقیقتیک نعمتونی لسان حالیه حکایه ایلیجیدر سنک جزو کک جزوی وجسه کک  
هر عضوی عدمن بدن ری نیجه شادی ودخی نیجه غم کورمش- لر در و بو آنه  
کلنجه به دک نیجه سرور و راحت و نیجه درد و الم چکه شلور در زرا که هر بر جزو لذتسز  
بمز: هیچ بر عضوی نعمت و راحتسز تکون ایتمز بلکه هر هیمن جزو لاغر اولورا کثر  
نسخه ده بیخ بای عربینک کسز به و خاهه مجزه ایله واقع اولمش- در بیخ کو که واصله  
دیرلر بو تقدیر اوزره معنی زرا هیچ بر جزوی لذت و بی نعمت فر به اولوب بمز بلکه  
بی نعمت و بی لذت هر کو کسز واصله بدن جزو لاغر اولور و نعمت و راحتسز لابد  
نجیف و زار اولوب هر بر جزو کک اصله ضهف کلور و بعض نسخه ده دخی بیخ  
واقع اولمش در بای قارس- یله و جمیله بیخ اصلنده طولاشمغه و کاه اولور که درد و الم  
معنارینه دخی استعمال ایدرلر نه کم بو ستانک بو بدنه درد و الم معنا سنده استعمال  
اولمشدر \* بیت \* کرافتدیک لقمه در بوز بیخ \* همه عمر نادان بر آید به بیخ (و بیخ  
اولدیغی وجه ازده معنی زرا لذتسز هیچ بر جزو بمز بلکه هر درد و الم بدن جزو لاغر  
اولور دیمک اولور \* مشوی \* جزو ماندیان خوشی زیادرت \* بد رفعت ان خفیه  
شد از بیخ و هفت ) جزو قالدی و اول خوشلق یاددن کنندی بلکه کنندی اول  
بیخ جسدن و هفت اندامن خفیه اولدی یعنی سنک هرر جزو کک حق تعالینک  
نعمت لردن حاصل اولان خوشلق لوله بدنی و ظهور ایتدی اما اول خوشلق لرسنک  
خاطر کدن کنندی و اول جزو ول برنده قالدی بلکه اول خوشلق لرفی الحقیقه کنندی  
انجیق بعض عوارض واسطه سیه حواس خسه نک ادرا کندن و بدی اندامک  
احساسنن مخفی اولدی و اول خوشلق لرفی حواس خسه ده و اعضای  
سبعه ده باقی قالدی \* مشوی \* همچو تابستانکه ازوی پنبه زاده ماند پنبه رفت  
تابستان زیاد ) خوشلق لرفی کسز و آناری اعضا و اجزای باقی قالدی اگا بکر که  
یازایی که اندن پنبه طوغسی پنبه قالدی تابسه- ان خاطر دین کنندی یعنی نعمت لرف  
ولذتلرف کتمسی وانک اثر لرفنک اعضا ده باقی قالدی یاز آیلرنده پنبه نک تمهسی و یاز  
آیلری کتمه کسز صکره پنبه نک قالدی و یاز آیلرنک خاطر دین کتمسی کبیدر  
\* مشوی \* یا مثال بیخ که زاید از شتا \* شد شتا پنهان وان بیخ پیش ما \* هست  
ان بیخ زان صعوبت یاد کار \* یاد کار صیف دردی این شمار ) یا خود شول بوز مثالی که  
شندان طوفر شتا پنهان اولدی اول بیخ زم اوکرده قالدی اول بیخ صعوبت یاد کار  
قالدی صیفک دیده یاد کاری بو شمار در یعنی شتانک صیفده آثار و یاد کاری  
وار و صیفک دخی شتاده آثار و یاد کاری وارد صیفک شتاده اولان یاد کاری  
و آناری پنبه و شمار کبیدر و شتانک دخی صیفده اولان آثار و یاد کاری برف و بیخ  
کبیدر بس حق تعالی حاضر ترفینک نعمت لرفینک آثار لری شول بر برف و بیخ مثالیدر که



شـتـانـ و برودت هـوادن طـوغـر و شـتا پـنهـان اولوب اول برف و یخ بزم او کرده  
 قالور اول یخ قبش زمانده اولان صـهـوت و برودتن بزمیاد کاردر نه کم بو ائمار  
 قبش ایچنده بزم صیفک یاد کاریدر پس بو عضول و جزول جمله سی حضرت حـقـک  
 نعمتلردن حاصل اولدی اول نعمتلر کندی ایسه انلرک ائاری اولان اعضا و جوارح  
 بزم انلردن یاد کار قالدی و هر بجز و مز اول نعم سابقه یی مذکر اولدی \* مشوی \*  
 همچنان هر جز و جزوت ای فـتـی \* درنت افسانه کوی نعمتی ( انجلین سنک  
 هر بجز و ک ای فـتـی سنک تنکده بر نعمتی افسانه ایلیچیدر یعنی بو ذکر اولان صیف  
 و شتاک اثرلی صیف و شتادن افسانه سویلیچی و حکایه ایلیچی اولدقلری کبی  
 ای جوان سنک هر جز و ک جزوی و بدنک هر عضوی سنک تنکده نعم الهیه دن  
 بر نعمتک حکایه سنی ایلیچیدر و بن حق تعالیـنک شویله نعمتلردن حاصل اولدم  
 دیولسان حالیه سویلیچیدر \* مشوی \* چون زنی که بیست فرزندش بود  
 \* هر یکی حاکم حال خوش بود ) مثلاً بر عورت کبی که انک یگرمی فرزند  
 اوله هر بریسی حال خوشنک حاکسی اولور یعنی فی المثل بر عورتک یگرمی اوغلی  
 اولسه انک هر بر اوغلی اول خاتونک مقدا اولان خوش حالندن و کندی زوجیه  
 بحاممت قیلدینی حالندن حکایت ایلیچی اولور اولو قاع و جاع قوت نعمت  
 و راحتدن حاصل اولور چونکم اول نعمت و راحتدن حاصله اولان قوت شهویه  
 ایکیسنه بیه غلبه قیله بری بر بیه بحاممت اندرل پس اول خوشلقدن حاصل اولان  
 نحمدن بر فرزند حاصل اولور و اول فرزند مقدا هر و رابین خوش حالته دلالت  
 قیلور \* مشوی \* حل نبودنی زمستی و زلاغ \* بی بهاری کی شودز اینده  
 باغ \* حاملان و بچکان شان بر کار \* شد دلیل عشق بازی با بهار ) مستلک سز  
 و لاغ سز حل اولز بهـ ار سز باغ جن طوغر یچی اولور باغده اولان حاملار  
 و انلرک کتارلنده اولان بچدری اول حاملارک بهارله عشق بازنه دلیل اولدی یعنی  
 بر خاتونک حل مستی اولق سز و لاغ قیلق سز اولز کذلک بر اردخی مست شهوت  
 اولسه و طبعنده جاعه بر قوت بولسه کندی خاتونیه ملاحظه و لاغ قیلر لابد  
 شهوت ایسه نعمت و راحتدن حاصله اولور چونکم زوجله زوجنک وجودلرینه  
 نعمت و راحتدن حاصله اولان شهوت غلبه ایلیه ایکیسی بیه مست شهوت  
 اولور اول مستلکدن و لاغدن بری بر بیه بحاممت و مقارنت قیلورلر پس اول  
 مقارنتدن خاتون حامله اولور نه کم باغده اولان اشجار بهار ایله بحاممت و مقارنت  
 ایلر پس بهار ایله اولان مقارنتدن باغده اولان اغاچلر میوهلر طوغر یچی اولور  
 بهار فی المثل ارلر کبیدر و شجرلر زلر کبیدر زلر کندی ارلر بیه جفت اولسه لر  
 و مقارنت قلسه لر حامله اولدقلری کبی اشجار دخی بهار ایله جفت اولسه لر

زاینده اولزل و برك و باری طوغور من زردی پس باغلرده اولان اشجار حامله وانلرك  
 كآر زنده اولان برك و باردن طوغور دقلری میوه جكر انلرك بهار ایله عشق باز  
 اولقلرینه و مقارنت و مجامعت قیلدقلرینه دلیل اولدی و هر اناجك میوه سی اول  
 اناجك ربیع ایله مصاحبت قیلدیغنه شهادت قیلدی \* مثنوی \* هر درختی  
 در رضاع کودكان + همچومریم حامل از شاهی نهان ( هر بردخت کودكلرك  
 رضاعنده مریم کی برشاهدن نهان حاملدر یعنی حضرت مریم علیها السلام  
 جبرائیل علیه السلام حضرت تلرندن نهانده حامل اولدیغی و بعد وضع حل  
 کندی حانی قوجاغنه الوب انی امزردی کی هر درخت دخی شاه بهاردن  
 حامله اولوب کندی برك و باری ظهوره کتوردکد نصرکه انی امزرمکده  
 واکتر بیه ایدوب نشوونماده اولور پس بهار پدركی و هر شجر مادر کی  
 اولوب پدرو مادر کندی پسرنی بسلیوب تریه قیلدقلری کی بهار ایله اشجار  
 دخی افساری بسلیوب تریه قیلورلر و هر شجر و ثمرنی مادر پسرنی امزردی کی  
 کی امزروب نشوونما و پرروانی کمال مرتبه سنه ایرکورر \* مثنوی \*  
 کرچه دراب آتشی پوشیده شد \* صد هزاران کف بر جوشیده شد \*  
 کرچه آتش سخت پنهان می نند \* کف بده انکشت اشارت میکند ) اگرچه  
 آبدی بر آتش پوشیده اولدی نیچه یوز بیک کف اول آب اوزره جوشیده اولدی  
 اگرچه آتش قتی پنهان طوقور کف اون پرمغله اول آتسه اشارت ایلمتند  
 اصلنده طوقور معناسنه در بونده تأثیر ایلمعناسنه استعاره اولور بو بیتره مؤثرک وجودی  
 مخفی اولدیغنه و انک اناری انک وجودنه دلالت قیلدیغنه مثال اولور و تقدیر کلام  
 بویله دیمک اولور که حضرت مریمک نفخ جبریلدن حامل اولدیغنه حضرت  
 عیسی دلیل اولدی و اشجارک دخی بهار ایله مقارنت قیلدیغنه و بهاردن حامله  
 اولدیغنه انلردن ظهوره کلان ثمار دلالت و شهادت قیلدی نته کم آبک التده بر آتش  
 اگرچه فرضی پوشیده و مخفی اولدیسه ده نیچه یوز بیک کوپوکلر اول آبک اوزرنده  
 جوشیده اولدی و ظهوره کلدی و اول کوپوکلر اول ابک التده پوشیده و مخفی  
 اولان انشک وجودنه دلالت و شهادت قیلدی فرضا اگرچه آتش قتی پنهان  
 و مخفی تأثیر ایلمر آتسه قینامش صویک اوزرنده اولان کف اون پرمغله اول  
 مؤثر اولان انشک وجودنه اشارت ایلمک کف اون پرمغندن مراد آب جوشان  
 اوزره کفلردن ماعددا ظهوره کلان و مرفی اولان هیتر اولور و کانه هر برکف  
 شکل اصابعده آب گرم اوزره ظاهر اولان هیترله انشک وجودنه دلیل اولور  
 و اشارت قیلور \* مثنوی \* همچنین اجزای مستان وصال \* حامل از تمثالهای  
 حال و قال \* در جمال حال و امانده دهان \* چشم غائب گشته از نقش جهان (

مستان وصالک اجزاسی دخی بونجیلین حال و قالک تمثالرندن حاملدر بونلرک دهانی  
 جمال حالک مشاهده سنده آچق قالمش بونلرک کوزی نقش جهانندن غائب اولمش یعنی  
 اشبحار بهاردن حضرت مریم و حضرت جبریل علیه السلامدن حامله اولدیغی  
 کبی مستان وصال الهینک جزوی و عضوری دخی همچین تمایل حالدن و پر معانی  
 اولان صور مقالدن حامله در لر روح القدس حضر تلری مریمه صورت بشری به ده  
 تمثل ایدوب حضرت مریم اندن حامله اولدیغی کبی ذوق و حال پر معنی دخی  
 مستان الهینک قبلرندہ تمثل ایدوب صورت باغلد قدسه آبلرک هر بر جزوی اول  
 تمایل حالیه و صور مقالیه دن اولاد معنویه به حامله اولورل و اول حال و قال ایله  
 مواسفت و مقارنت قبلورل و اول تمایل حالیه نک تماشا سنده و اول صورت روحانیه  
 و معنویه نک جمالی مشاهده سنده بونلرک آغزی آچق قالمش و بونلرک حسنی  
 سیرنده واله و حبران اولمشدر انکیچون بونلرک کوزی نقوش جهانندن غائب اولمش  
 و بواشکال و الوانک تماشا سندن اعراض قلمشدر ﴿ مشوی ﴾ آن موالیدازره  
 این چار نیست \* لاجرم منظور این ابصار نیست \* آن موالیداز تجلی زاده اند  
 • لاجرم مستور پرده ساده انده ( اول موالید بوجار بولدن دکلدرد لاجرم  
 بوابصارک منظوری دکلدرد اول موالید معنوی تجلی الهیندن طوغمشلردرد لاجرم  
 پرده ساده نک مستوری در لر عناصر اربعه به امهات اربعه در لر و معادنه و نباتانه  
 و حیوانانه امهات اربعه دن طوغد قری ایچون موالید ثلثه قهیر ایدرز هر نه کم  
 اول امهات اربعه دن ظهور کلمشدر لاجرم اول بوابصار ایله منظور و مشهود  
 اولمشدر اما بومستان وصالک اجزاسندن توالید ایلین موالید معنویه بوابصار ظاهره  
 ایله منظور و معنی اولن انکیچون که و موالید معنویه بوجار عنصر بولندن کلمش  
 و طبایع اربعه دن ظهور قلمشدر اول موالید حالیه و نتایج روحانیه که مستان  
 الهینک اجزاسندن ظهور کلمشدر انلر تجلی ربانیه دن طوغمشلردرد لاجرم بی رنگ  
 و صافی اولان پرده نک مستور لیدر زراستان الهی بی رنگک و صافی و ساده لکله  
 اتصاف قلمشدر تجلیات الهیه واسطه سیله انلرک اجزای شریفه سندن ظهوره  
 کلان موالید حالیه و مواجید روحانیه انلرک صافی و ساده لکی پرده سنک التنده  
 مستور و مخفی اولمشلردرد و انلرک صافی لکی و ساده لکی انلرکدن طوغان حالات  
 شریفه به و موالید لطیفه به حجاب اولوب انکیچون ابصار ناس انلری کورمکدن  
 اعمی قالمشلردرد ﴿ مشوی ﴾ زاده کقیم و حقیقت زان نیست \* وین عبارت  
 جز بی ارشاد نیست \* هین خمش کن تابکود شاه قل \* بلبلی مفروش با این  
 جنس کل \* این کل کویاست پرچوش و خروش \* بلبلاترک زبان کن باش کوش )  
 زاده دیدک و حقیقه زاده دکلدرد و بوعبارت ارشاددن غیر ایچون دکلدرد یعنی



اول مستان وصالک اجزاسندن طوغان موالید تجلی \* الهیدن طوغمشلردر دیدک  
 اول موالیدک تجلی \* الهیدن طوغملری حقیقت اوزره طوغغی دکلدر بکله بوصبارت  
 فهمی قصیر اولان کسه لره ارشاد و تفهیم ایچوندر ارشاد و تفهیمدن غیری  
 ایچون دکلدر فغن بر امر معنوی محسوس منزله سنه تنزیل اولنسه و محسوس اولان  
 امره اطلاق اولنان حکم اکاهم اطلاق اولنسه اول امر معقولک طالبه فهم  
 ایلمسی آسان اولور و امر معنوی محسوسه تمثیل ایملک همان طالبه لره ارشاد  
 و تفهیم ایچون اولور غیری دکل زنه ار خوش اول تا کم شاه قل دیه بوجنس کله  
 بلبل لک صائمه یعنی آگاه اول و بگونه سوزل سویلمکدن سکوت قیل شوزمانه دک که  
 تاسکا اول شاه حقیقی سویله دیو امر ایلیه بوجنس کله بلبل لک صائمه وانک  
 اذنی اولنجه بگونه کفت و کوی بی بیان ایلمکه شروع ایتمسه بلبل صفت اولان  
 عاشقه لازم اولان معشوقنک مشاهده سنده خوش اولتی وانک کلام حیات بخشنه  
 قولق طوتوب استماع قیقلدر زیر بومعشوق حقیقی پرخروش و جوش کل کویادر  
 ای بلبل قولق اول ترک زبان ایله کلدن مراد باغ حقیقته بتن انسان کامل اولور  
 جنان چنانده ظهور ایدن تجلیات جالیه اولسه دخی و جهدر یعنی بونجلیات  
 جالیه فی المثل پر جوش و خروش کل کویادر ای بلبل صفت اولان عاشق زبان  
 مقالی ترک ایدوب کوش هوشکی اول کل کویا یه طوت و اندن نیجه معانی واسرار  
 استماع ایت یا خود معنی بو خلیفه الهیه حدیقه حقیقته بتمش فی المثل پر جوش  
 و خروش بر کل کویادر ای بلبل صفت اولان عاشق زبانی ترک ایله و قولق او اوب  
 همانک آلام لطیفی دکله دیمک اولور \* مشوی \* هردو کون تمثال پاکیزه

مثال \* شاهد عدلند بر سر وصال \* هردو کون حسن لطیف مرتضی \* شاهد  
 احبال (حشر ماضی) هر ایکی کونه تمثال پاکیزه مثال سر وصال اوزره شاهد  
 عدلدر هر ایکی کونه ارتضالتمش حسن لطیف ماضی ده اولان حشر بو کلرینک  
 شاهد بدر حشر بونده جمع معناسنه در احبال حبلاک جهیدر حبیل بو کدر حل کبی  
 یقال حبلت المرأة اذا حملت فهی حبلی مرتضی بر کزیده معناسنه در و هردو کون  
 تمثالدن مراد تمثال حالیه و قالیه در احبال عهد معناسنه اولان حبلاک جمعی اولسه  
 دخی جائزدر که حبیل عهده دخی دیرلر پس احبال بونده عهد معناسنه اولور  
 و تقدیر آلام بویله دیمک اولور که تمثال حالیه و تمثال قالیه دن هر ایکی کونه پاکیزه  
 مثال یعنی بر انسانی دن ظهور ایلین اگر صورت حالیه و اگر صورت قالیه در بونلرک  
 هر ایکی سی وصال الهینک سری اوزره ایکی عادل شاهد در لر هر ایکی کونه  
 مرتضی و بر کزیده اولان حسن لطیف یعنی اگر حسن حال اولسون و اگر حسن  
 مقال اولسون شو ایکی نوع اوزره اولان حسن لطیف ماضی ده اولان جمعک

وچو بدن حاصل اولان يو لکرک شاهدل بدر مامضي دن مراد اصل عالم الست اولسه اوليدر يعني اگر حسن مقال کچمش زمانده اولان جمع اولنک و حضرت حق دن حسن حال و مقال و اطف خصال ايله يو کلو اولنک شاهدل بدر بو حسن حال و حسن مقال حق تعالينک تجليات جاليه و لطفيه سندن طوخر اگر احبال عهدود معناسنه اولورسه معنی بويه ديمک اولور که هرايکي کونه برکزيده اولان حسن اعطيف که انلردن مراد حسن حال و مقالدر کچمش زمانده اولان عهدلرک و تجليات الهيه ايله اولان جمعيتک شاهدل بدر که بر مؤمنک اگر حسن حالی و حسن مقالی حضرت حقله اولان عهدود سابقه يي کوزند يکنه و جناب حقله آشنا اولوب جمع اولديغنه دلالت و شهادت ايدرلر برکسه نک سرنی بيلکه و دروننده اولان علمنه و شهودنه استدلال قتلغه خارجه ايکي شاهد واردر اگر اول ايکي شاهد عادل اولوب هر بری احسن صورتده اولورسه انک سرنی و سبرتی لایدا حسن صورتده اولور و سروسبرت احسن اولمز الاتجليات جاليه و لطفيه ايله اولور و اول خارح اولان ايکي شاهدک بری حسن حال و بری دخی حسن مقالدر بوايکيسي برکسه نک روحنک حضرت حقله اولان آشناغنه و اندن نيجه احوال حسنه بولد يغنه و حضرت حقله جمع اولديغنه دليل و شاهد اولور ﴿ مشنوی ﴾ همچو بخ

کاندر تموز مسجد \* هر دم افسانه زمستان ميکند \* ذکران ارياح سردوز مهرير \* اندران ايام و ازمان عسیر) مسجد اولان تموزده شول پنج کبي که هر دم زمستانک افسانه سن ايلر مسجد جديد قيلمش معناسنه در تنه کم استخده ديرلر صيره جديد ا معناسنی و برلر يعني حسن حال و خرم مقال کچمش زمانده اولان حشرک و احوالک شاهدل بدر شول جديد قيلمش تموز وقتده موجود اولان برف و يخ کبي که اول برف و يخ هر دم لسان حاله کچمش زمانده واقع اولان زمستانک حکايه سنی ايلر اول ايام بارده و ازمان عسیره ده و زان اولان ارياح سردک و زمهريرک ذکرنی و حالنی سويلر ﴿ مشنوی ﴾ همچو آن ميوه که در وقت شتا

\* ميکند افسانه لطف خدا \* قصه دور تبسمهای شمس \* وان عروسان چترالمس و طمس) شول ميوه کبي که شتا وقتده لطف خدانک افسانه سن ايلر شمسک تبسملرينک دورينک قصه سنی و اول چنک عروسلر ينه لمس و طمسک قصه سنی ايلر بويت مصرع ثابده اولان ميکند لفظنک تحت حکمنده داخل اولور و بو کا دخی سهولت معنی ايچون ميکند لفظی تقدير اولور و بو بيتک مصرع ثابتمی و قصه ان عروسان چتر تقديرنده اولور طمس لغته محو ايدوب اسکته که دنور و تقدير کلام بويه ديمک او اور که مستان الهينک اجزا و اعضا منده تجليات الهيه دن ظهوره کلوب و تجليات الهيه کند کدنصکره باقي فلان حسن حال و حسن

قال واطف خصال فی المثل شنا وقتند اولان شول لطیف میوهل کبیدر که اول  
 میوهل لطف خدانک حکایه سن ایلرودخی شمسک تبسملرینک وکشاده روی اولملرینک  
 دورینک قصه سنی واول چن عروسلرینه شمسک تبسمک وانلره تعلق قیلیمسک  
 وانلری اسکیمه سنک و تغییر وتبدیل ایتمسک قصه سنی سویلر \* مشوی \*  
 حال رفت وماند جزوت یاد کار \* یازووایرس ویاخود یاد آر) حال کندی وسنک  
 جزوک یاد کار قالدی یا اول جزو کدن صور ویاخود یاد که کتور یعنی هر بر جزوک  
 وعضوک نعمت الهی بدن بتمش واطف وکرم ربانیه دن ظهور ایتمشدر اگر حال  
 نعمت وراحت کندی ایسه سنک جزوک اندن یاد کار قالدی وهرعضوک  
 اول نعم الهی مذکر اولدی یا حال نعمتی ووقت راحتی اول جزو کدن سـؤال  
 ایله ویاخود اول نعم سابقه والطافی سابقه بی یاد که کتور وتذکر ایله والحمد لله  
 علی کل حال دیوب قلت ومضایقه ومحنت زماننده دخی جود وشکر سویله  
 تا کفران نعمت اولیه سن وحق تعالی نکه نعمتلرنی فراموش قیلیمیه سن  
 \* مشوی \* چون فرو کبر دغمت کر چستی \* زان دم نومید کن واجستی  
 \* کفتیش ای غصه منکر بحال \* راتبه انعامها رازان کال) چونکم غم سنی  
 طوته اگر سن چست ایسک اول نومید کن اولان دمدن کبرو صحرار سن بو تقدیر چه  
 واجستی ده جیم مفتوح اوقنور اما مصرع اولده ومصرع ثابده هم  
 جملر مضموم اوقنوب معنی بویه اولوق دخی جائزدر چونکم غم والم سنی اخذ ایلیه  
 اگر سن چست وچاپک ایسک اول نومید کن اولان دمدن کبرو چست وجوایلر سن  
 واکابویه دیوسو بلسنکه ای حال رخته ونعمته منکر اولان غم وغصه اول  
 کالدن انعاملر راتبه سنه منکر اولان غصه جواب بو بیتلردن حاصل اولور  
 \* مشوی \* کر بهر دم نت بهارو خر میست \* همچو چاش کل نذت انبار  
 چست \* چاش کل تن فکر تو همچون کلاب \* منکر کل شد کلاب اینک عجب  
 اگر هر دم سکا بهار خر ملک دکل ایسه کل چاشی کبی سنک تنک نه نیک انبار یدر  
 چاش چیچ دید کلر یدر یعنی معناسنه تن چاش کل سنک فکرک کلاب کبی منکر کل  
 اولدی کلاب اشته عجب راتبه بونده وظیفه معناسنه در و بوجهلر ایات اربعه نیک  
 محصولی بویه دیمک اولور که چونکم حزن وغم ومحنت والم سکا کاله وسنی طوته  
 ومحزون ومغموم قیله اگر عقل وفکر نده سن چست وچاپک ایسک اول نومید دمدن  
 کبرو صحرایق ایله یاخود معنی اول نومید کن اولان وقتدن کبرو چست وجوایله  
 واکابویه دیوسویله که ای نعمت وراحت حالته منکر اولان غصه وغم وقتی  
 اول کال صاحبندن واول جلال وجمال مال کندن وانعام واحسانلر خالقندن اگر سنک  
 عارض اولدیغک بدنه بهار وخر ملک وهر دم کشاده لک وشاد بیک اولمیدی سنک



کل چچی کبی اولان بدنک نه شینک انبار بدر بو مقرر در که سنک بدنک نعمت و لطف  
 و مکرمت انبار بدر فی المثل سنک بدنک کل یغنیدر که هر عضوک کل کبی نعمت الهیه  
 ایله و بهار لطفیه ایله بمشدر و سنک فکرک اول کل یغنی کبی اولان بدنن حاصل  
 اولدیغی اعتباریله کلاب کبیدر عجب بودر که کلاب کلدن ظهور ایش ایکن  
 کلاب وجودنه و لطافتنه منکر اوله یعنی عجب بودر که کلاب کبی اولان فکر کل کبی  
 اولان بدنن ظهور ایش ایکن و بدن دخی بهار لطف الهی ایله کل کبی ترو تازہ  
 اولوب ایش ایکن فکره بر مقدار غم و الم عارض اولغله بدنک لطف حقه ظهور  
 ایتدیکنه و نعمت و راحتله یتدوکنه انکار ایلیه و کفران نعمت اولوب بن بودنیاده  
 نعمت و راحت کور مردم دیو سویلیه ﴿ مشوی ﴾ از کبی خویان کفران که  
 در یغ ﴿ برنی خویان نثار مهر و میغ ﴾ ان لجاج و کفر قانون کبیست \* وان سپاس  
 و شکر منہاج نیست \* یا کبی خویان نهنکهاچه کرد \* بانی رویان نهنکهاچه کرد  
 کفران النعمه اولان میمون خویلردن صمان در یغدر یعنی شول کسه لر میمون خویلو  
 و حیوان صفتا کافر یا نعمه اوله اگ صمان و یرمک بیله یاز قدر که اول صمانک دخی  
 لایق دکلدر امانی خویلولر اوزره مهر و میغ نثاردر مهر و میغ ذکر سبب اراده  
 مسبب قبیانندن اولوب معنی بویله دیمک اولور که انلر که پیغمبر سیرتلو شا کر لر در  
 انلر اوزره کونش و صحاب و اسطه سیله ظهوره کلان نعمت لک و رزق لک جله سی  
 مبدول و نثار اولغله لایقدر که اول عناد و کفر نعمت میمون طبیعت اولان اهل  
 نفاقک قانون و قاعده سیدر و اول سپاس و شکر نبی علیه السلامک طر یقیدر یعنی  
 سراده و ضراده و شدنده و رخاده شکر ایلک و الحمد لله علی کل حال دیوسو یتک  
 نبی مکرم علیه السلام حضرت تلی یتک طر یقت علیه و سنت سنیه سیدر لاید پیغمبر  
 طر یقنه سالک اولان عزیز لر دخی البسه هر حالده جد و شکر قیامله متصف  
 اولشلر در ای طافل نظر ایلیوب کور میمون خویلو اولنلره پرده لر یرتلق نه ایلدی  
 نهنک پرده یرتلقه دیرل بونده افتضاح و رسوای اولق معناسنه در یعنی کافر یا نعمه  
 اولوب شکر دن اعراض ایلمن میمون خویلولره کور رسوای اولملری نه ایلدی و نبی  
 یوزلولره نهنک لری یعنی تعبد لری کورنه ایلدی مقصود پیغمبر علیه السلام خویلو  
 اولان شا کر لره عبادت قتلبری و شا کر اولملری کورنه ایلدی دیمک اولور حق تعالی  
 حضرت تلی ( لئن شکرتم لاز بدنکم ) بیوز دینی آبت کریمه اوزره نبی خویلو  
 اولان شاکر لره صوری و معنوی نیچه نعمت لر زیاده ایلدی ( و لئن کفرتم ان عذاب  
 لشدید ) بیوز دینی قول شریف اوزره کبی خویلو اولنلره عذاب شدید ایله  
 عذاب ایتدی ﴿ مشوی ﴾ در عمارتها ساکنند و عقور \* در خرا بهاست کنج  
 عز و نور ( عمارت لره سکر و عقور لر واردر خرابقلرده در کنج عز و نور عمارت لردن

مراد نعمت و راحت و دولت و ثروت و بدلتی معمور اولان اهل دنیا و اهل هوادر  
 و خراب قلردن مراد بدلتی درد و محنت و کلفت و مشقتله خراب اولان اهل بلا  
 و اصحاب و لادر یعنی بدلتی نعمت و راحتله معمور اولان کسه لک وجودنده کلاب  
 صفتلری و مبالغه ایله عقرا دیجی حیوان خوبیلری وارددر که بونلرک اکثری کلب  
 عقور کبیر و بدلتی کلفت و محنتله ویران اولان کسه لک وجودنده کسج عزت  
 و خزنیة نور و واردان کچون او کبی خوبیلرله شکر و حد صفتلری حاصل اولمز بلکه  
 کلبک و عقور لک صفتلری حاصل اولور اما بونبی رو بیلرله الحمد لله علی کل حال  
 دیوب شکرل و ثنار حاصل اولور و قلبلری کسج عزت و نور معرفته محل و مخزن  
 اولور ﴿ مشوی ﴾ کر نبودی این بزوغ اندر خسوف \* کم نکر دی راه چندین

فیلسوف \* زیرکان موش کاف از کرهی \* دیده بر خرطوم داغ ابلهی ) اگر  
 خسوف ایچره بزوغ اولیبیدی بو قدر فیلسوف راهی کم ایتمزدی سوف حکمت  
 عقلیه به دیرل فیله اهله و محله دیرل فیلسوف دیمک اهل حکمت دیمکدر بزوغ  
 طلوعه دیرل خسوف قرق نور ینک زائل اولسنه دیرل یعنی اگر بونی نورلک  
 و خرابلق ایچره معمور اولوق و طلوع و ظهور قیاق کسج عزت و شرفی بولوق اولیبیدی  
 بو قدر اهل حکمت و اصحاب فطنت بول یترمز لردی و طریق ایزلردی زیر بونلر  
 بولی شول جهندن یتور مشلردر که کنجی عمارتده بیلشدر و نوری همان طلوعده  
 کور مشلردر بوسیدن زیر کور و موش کافلر کرا هلقلرندن خرطوملری اوزره ابلهک  
 داغنی کور مشلردر خرطوم بورونه دیرل بونده مراد مطلق سیما اولور و توضیح  
 معنی بوبله دیمک اولور که زیر کور و عقلیات و نقلیاتده موش کاف اولان مدققلر  
 حقیقت کاره عارف و نعل باز کونه اولان اسراره واقف اوله میوب مجرد  
 مقتضای عقللری اوزره حرکت قیلدقلری و کراه اولدقلری جهندن هر ریبسی  
 سیمازی اوزره ابلهک داغنی و نادانلق نشان کور مشلردر و کنجینه و خزینه ظن  
 ابلدکاری محله خزینه چقمیوب و خزینه بو قدر دیدکاری برده خزینه چقدیغنی  
 مشاهده قیلدقلری و قنده کندیلرک بلاهت و عدم معرفتلرینه اعتراف قیلشلردر  
 و کنجی بونلر و خزینه واصل اولنلر بونلرک بکمدکاری شول فقیرلر و نظر حقارته  
 باقدقلری حقیرلردر که روز و شب حضرت حقه دعا ایتمک و راه فتایه کتمکله کتر  
 لایقانی بولمشلر و کسج روان و خزینه بی پایانه واصل اولمشلردر

﴿ قصه فقیر روزی طاب بی واسطه کسب ﴾

﴿ مشوی ﴾ آن یکی بیچاره مفلس زرد \* که زنی چیزی هزاران زهر  
 خورد \* لابه کردی در نماز و در دعا \* ای خداوند و نگهبان رها \* بی زجهدی

افریدی مر مرا \* بی فسن مز روزیم ده زین سرا اول بیچاره مفلس درد  
 و غمندن که بی چیر لکدن هزاران زهر بردی یعنی برشی اولیوب فقیر الحال اولدیغندن  
 زهر کبی هزاران درد و غم بردی اول فقیر، سزده و دعاده لابه و تضرع ایلوردی  
 و بویله دیوسو یلردیکه ای خداوند وای راعیلرک نکههائی رحا کسر ائله راعیلرک  
 جمع سدر راعی چوبانه و حافظه دیرلر یعنی اول درویش دیردیکه ای حافظلرک  
 نکههائی وای راعیلرک و نکههائیلرک مهین و حافظی وای خداوند زمین و زمان  
 وای خلاق کون و مکان تحقیقایی بر جهد سز و بی قسز خلاق ایتدک بئم کسب سز  
 یوسر ای دنیادن رزقی و نصیبی بکاویر دیردی و الهی خلقتی مجانا و ارزقی مجانا  
 و ارحنی مجانا قولک مفهومی وردایدنوب سو یلردی \* مشوی \* بیج  
 کوهر دادیم درد درج سمر \* بیج حس دیکری هر مستر \* لابعد این دادو لایحیی  
 ز تو \* من کلیم از بیانش شرم رو \* چونکه در خلاقیم تنهاتوی \* کارر ز اقبم  
 توکن مستوی) الهی و خلاق درج سرده بکابش کوهر و یردک اندن غیری هم  
 مستر بش حس و یردک درج حقه به دیرلر بونده سر حقه به تشبیه اولمشدر درج  
 سرده اولان پنج کوهردن مراد حواس خسته ظاهره در که انک بری قوه ساهمه  
 و اینکجیبسی قوه باصره و اوچنجیبسی قوه شاهه و دردنجیبسی قوه ذائقه و بشنجیبسی  
 قوه لامسه در و بو قوه لامسه بدک جمع عضونده سار به در پس بونک دخی درج  
 سرده اولسی سر رئیس جمع اعضا اولدیغی و دخی حواس ظاهره نک اکثره  
 باش محل اولدیغی اعتبار یله در و الا جمع اعضا قوه لامسه نک محلیدر و حواس  
 باطنه نک محلیری هیاکله ده اولان شرح زده ذکر اولمشدر ائله طلب اولنه و مصرع  
 نائیده اولان پنج حس مستردن مراد حواس خسته باطنه در و حواس خسته  
 باطنه نک اولی حس مشترک اینکجیبسی قوه و اهمه اوچنجیبسی قوه فکریه دردنجیبسی  
 قوه خیالیه بشنجیبسی قوه حافظه در بونلرک دخی محلی و تحقیقی اول ترجمه ده  
 تحریر اولمشدر پس تقدیر کلام بویله دیمک اولور که اول فقیر حضرت حقه  
 بو کونه مناجات و عرض حاجات ایدوب دیردی الهی و سیدی باش حقه سنده  
 بکا کوهر کبی رابکان بش حس و یردک و بو بوشدن غیری همانا مجانا مستر و محنی  
 بش حس دخی و یردک بو کوهر لک هر بر یسنی اصلا بن کسب ایتدم بلکه اول  
 کوهری خزینه قدر تکدن سنن بکا عطا ایلدک ای وهاب مطلق سندن بوداد  
 و عطا لابعد و لایحی صدر نه کم (وان نعدوا نعمه الله لآنحصوها) بیوردک بن  
 اول لابعد و لایحی اولان نعمت لک شرح و بیاندن شرم رو و کلیل اللسام و بی نطق  
 و بی زبانم که بو قدر لابعد اولان نعمت لیکه بوزبانله شرح ایلک ممکن دکدر کلیل  
 زبانک کئید اولسی و عاجز قالسنه دیرلر الهی و خلاق چونکم بی خلاق اولمقده



تهداسن سن اصلانی خلق و ایجاد ایلکده و عدم دن وجوده کتورمکده  
غیرینک شرکتی یوقدر بنم رزاقلم کارنی سن مستوی ایله یعنی بنم خالقم اولمده  
اصلاکسته نك شرکتی یوقدر استرمکه بنم رزاقم اولمق کارنی هم خالقم اولمق کارنه  
مستوی و برابر ایلبه سن که رزاقم اولمده دخی اصلا غیر یلمر مشارکت قبلیه  
و غیر یلمر متنی بنم اوزریمه اولیمه بلکه هم خلاقم وهم بلاواسطه رزاقم همان  
سن اوله سن دیردی الحاصل ( بیت ) اسباب من سوخته و سرگردان \* بی محنت  
مخاوق میسر گردان \* مضمونی اوزره جناب حقه دعا ایلمردی \* مثنوی \*

سالها زواین دعا بسیار شد \* عاقبت زاری او بر کار شد \* همچوان شخصی که  
روزی حلال \* از خدای خواست بی کسب و کلال \* کاو او ردش سعادت عاقبت \*  
عهد داود لدنی معدات ) نیجه یلمر اول فقیردن بو کونه دعا ایلمک چوق اولدی  
عاقبة الامر اول بی چاره نك دعا و زاریسی بر کار اولدی یعنی اجابته قریب اولوب  
حق تعالی اتی قبول قیلدی مثلثا - ول بر شخص کبی که حلال رزق خدای تعالی  
حضر تلرندن بی کسب و بی کلال و بی ملال استدی و حق تعالی هم انک دعاسنی  
قبول ایلمدی عاقبت اول شخصه سعادت و نعمتک کلسنه کاو سبب اولدی و اول  
شخص حضرت حقه بودعابی ایلمرکن فی الحال بر کاوانک قپوسندن ایچری کلدی  
و اول شخص اتی بی توقف ذبح قیلدی و بوقصه نك ظهوری لدنی معدات اولان  
و عدالتی الله قنده ظهوره کلان داودنی علیه السلام حضرت تلرینک عهد  
شریفنده ایلمدی و بونک قصه بر حصه سی او چنجی دفترده تفصیلا نظمه کلسدر  
و مثنوی خوان اولئرک قنده مشهور اولمشدر بیانه حاجت یوق \* مثنوی \*

ابن مینم نیز زاری بهانود \* هم زمیدان اجابت کور بود \* گاه بدظن می شدی  
اندر دعا \* از بی تأخیر پاداش و جزا \* بازار جاء خداوند کریم \* دردش بشار کشتی  
وزعیم ) بو تمیم دخی زار یلمر کور ستردی هم اجابت میداندن طوبی قایدی  
قیم باب تفعلیدن مذلل معناسنه در نه کم تیم الحب فلاناد برزقین بر کسه بی محبت  
قول و ذلیل ایلمسه یعنی بو بنده ذلیل دخی داودنی علیه السلام زماننده اولان  
شخص علیل کبی حق تعالی حضرت تلرینه زار یلمر کور ستردی و نضر علر قیلدی  
بو هم اجابت عرصه سنده کوی قایدی اما دعا ایلمکده گاهی بدظن اولوردی  
پاداش و جزانک تأخیرندن اوتری یعنی جناب حضرته اگر چه دعا و نضرع ایلمردی  
اما ایلمدیکی دعانک پاداشی و جزاسی اکافوری کلیمب تأخیر و توقف ایلمدیکنندن  
قوه و اهمه اکامستولی اولوب عدم اجابت خیالی قلبنه کتوروب بنم دعا  
و نضر عم مقبول حضرت اولمز دیوگاه گاه دعا ایلمکده سوظن ایلمردی و قلبنه  
ضعف کلوب دعاده سعی و الحاح ایلمردی کیر و خداوند کریم رجاوی انک

کوکننده بشار و کفیل اووردی زعیم کفیله وضامنه دیرل ارجا فتح همزه ایله  
 رجانک جمیدر و کسر همزه ایله رجا و رمک و راجی قیلای معناسنه اولور بونده  
 ایکی وجه ایله یله جا زدر یعنی اگر چه اول فقیر و ذلیل پاداش و جزا تاخیر قیلندن  
 گاه بدظن اولور و دعا ایتمکدن فراغت قیلوردی اما کبر اول خداوند کریمک  
 رجارای وانی راجی ایلمسی انک کوکننده اکامبالغه ایله بشارت و یریحی اولوردی  
 واجایته تکفل قیلوردی و گانه کادیردیکه نیچون دعا و زاری ایلمکده سست اولورسن  
 و اصلی ندر که اول خداوند کریمدن امید و رجا جیلنی قطع قیلورسن کلام  
 مجیدنده حبینه خطابا ( و اذاسألك عبدی عنی فانی قریب اجیب دعوة  
 الداع اذا دعان \* دعیدمی ودخی ام من یحیی المضطر اذا دعاه \* یورمدیمی  
 ودخی \* ادعونی استجب لکم \* دیودعا ایلمکه امر قیلدیمی پس نیچون  
 بدظن اولورسن الامور مرهونه باوقاتهسا حدیثک حسبنجه هر امر البته بروفته  
 مرهوندر ساعتی کلد کده میسر اولور و ظهوره کلور اعدی دعا و تضرعدن تکامل  
 ایلمک عبده لایق دکلدر بلکه بنده به لایق اولان اول خداوند کریمه دعا ایلمکدر  
 دیردی \* مشوی \* چون شدی نومیددر جهد از کللال \* از جناب حق  
 شیدمی که تعال) چونکم کللال جهندن جهد ایلمکده ناامید اولیدی جناب حقدن  
 ایشدردیکه تعال یعنی چونکم اول دعا بدیجی فقیره کللال و ملال کلوب سعی و جهد  
 ایلمکده ناامید اولیدی و دعا ایلمکدن فراغت قیلیدی جناب حقدن انک قلبنه تعال نداسی  
 کلوردی و انک کوش و هوشی حضرت حقدن قلبه کلان تعال خطاینی استماع قیلوردیکه  
 ( وهو الذی یزئل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحته وهو الولی الحمید )  
 آیت کریمه سنک فحواسی اوزره اول قابض و باسط و خافض و رافع اولان خدای  
 تعالی بنده لیک کنندی جنابندن بالکلیه ما یوس و مقنوط اولدیغنی استمزه بار که  
 قولری مقنوط اولمق مرتبه سنه و ارسدر بعد الیاس و القنوط اول ولی حمید  
 اولان خدا سبحان رحمتی نثر ایلمو باران فیض و عطاسنی تنزیل ایلمکه قابض و باسط لک  
 و خافض و رافع لک صفتلرینک آثاری و احکامی بونیکله ظهوره کلور که هر بار که  
 بنده نیک مرادنی و یرمیوب قبض ایلمکده قول آنک نتیجه سنه عالم اولدیغندن  
 بدظن اولور و ناامید اولمق مرتبه سنه و ارسدر الیاس و القنوط اولدیغنی تجلی قیلور  
 فی الحال اول بنده امیدوار اولور و انک جنابنه توجه قیلور همیشه کار الهی  
 و شان ربانی بویله اولمقدن خالی اولمز \* مشوی \* خافضت و رافعت این  
 کر دکار \* بی ازین دو بر نیساید هیچ کار \* خفض ارضی بین و رفع آسمان  
 \* بی ازین دونیست دورانش ای فلان \* خفض و رفع این زمین نوعی دکر \* نیم  
 سال شوره و لیمی سبزوتر \* خفض و رفع روزگار با کرب \* نوع دیگر نیم روز و نیم  
 شب \* خفض و رفع این مزاج ممتزج \* گاه صبح گاه رنجوری مضج) \* بو

کردگار خافض و رافع در ککه حق تعالی نیک بویابی اسم اسماء حسنا سندن در  
 اول پادشاه لم یزل همیشه قابض و باسط اولدیغی کی هم دائم - خافض و رافع در  
 بویابی سز هیچ کارکنز و هیچ بر زمان اول خدای تعالی خافض و رفع ایلیکن  
 خالی اولز تنه کم ابو موسی حضرت نوری بو حدیث شریفی حضرت رسول اکرم  
 صلی الله علیه و سلمدن روایت بیوردر قال علیه الصوة والسلام ان الله لا ینام  
 ولا یبغی له ان ینام یخفف القسط و یرفعه و یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار و عمل  
 النهار قبل عمل اللیل الی اخره یعنی الله تعالی حضرت نوری او بومز واکا او بومق لابق اولز  
 قوللرینک رزقنی و حظنی خافض اولور و رافع اولور و بعض بنده لرینی ظاهرا  
 مخفوض بعضنی دخی باطنا الحق و بعضنی یوکسک قیلور و بعضنک دخی  
 مرتبه سنی و شاننی بر زمان سفلی و بر زماند نصکره علوی ایلر الحاصل عالم بویاسملرک  
 احکام و آثارندن خالی دکادر بوجه دن عالم محسوساتده زمینک خفصنی و آسمانک  
 رفعتی کورو بویابیکسنه بر خوش نظرایله که اول خافض کور زمین نیجه مخفوض  
 ایلمدی و اول رافع کور صورتا آسمانی نیجه مرتفع قیلدی ای فلان عاقل اول  
 آسمانک دورانی هم بویابیکسنیز دکادر یعنی اگر چه زمین بحسب الصورة و المرتبة  
 مظهر اسم خافضدر و آسمان هم من حیث الصورة و المرتبة مظهر اسم رافعدر  
 ولیکن زمین مطلق مظهر اسم خافض دکادر و آسمان دخی مجرد مظهر اسم  
 رافع دکادر بلکه آسمانک وجودنده دخی همیشه اسم خافضک و اسم رافعک  
 حکملری و اثرلری پیدا و ظاهر اولمقددر که اول آسمانک دورانی بو خفص سز و رفعت سز  
 اولمقدن خالی دکادر تنه کم اعلاده اولان جرم و نجم بر نیجه ساعتد نصکره اسفله  
 اینوب مخفوض اولور و مخفوض اولان جانبی دورا بدوب مرتفع اولور و مرتبه  
 اعلایه کلور پس آسمانک دورانی بویابیکدن خالی اولز بو زمینک خفص و رفعتی  
 دخی بر نوع دیگر در که زمین اگر چه من حیث المرتبه مخفوضدر ولیکن نظر اولنسه  
 بعض جانبی مخفوض و سفلی و بعض جانبی مرتفع و عالیدر و بوندن ماعدا  
 بر سته نیک نصفی شوره یعنی قور اقلق و نصفی دخی سبز و تر در یعنی بر یلمده بو زمین  
 التی آی مقداری سبز و تر اولور و نباتاته و اثماره طولر و التی ای مقداری دخی  
 یابس اولوب شوره بر کی سبز و تر اولمقدن خالی قالور پس التی ای شوره خالی  
 اولمسی علامت خفص و التی ای مقداری دخی سبز و تر اولمسی علامت رفعتدر که  
 زمین نباتاتدن و اثماردن خالی اولمقدده شانی مخفوض اولور و نباتات و اثماره  
 طولمقدده شانی مرتفع اولور با کرب روز کارک خفص و رفعتی یعنی بو غصه لو  
 و کربتلو اولان روز کارک دخی خفصی و رفعتی وارد بر بو غصه لو و غملو اولان  
 روز کارک مخفوض و مرتفع اولمسی نوع دیگر در نصفی روز و نصفی



شبهدر شب علامت خفص و نهار علامت رفعدر بوامتراج ایدیحی مزاجك  
 دخی خفص و رفعی واردر بوامتراج ایدیحی مزاج جسمانیك خفصی  
 و رفعی گاه صحت و گاه ناله ایدیحی رنجور لقدر مضج ایدیحی و ناله قیلدر یچی  
 معناسنه در یعنی بو بدن حیوانی که چار ضد دن عجز اولمشر پس بومتراج اولان  
 مزاجك دخی گاه ارتفاعی اولور و گاهی انخفاضی اولور هر بار که مزاج اعتدال  
 و صحت اوزره اوله اکانسبت مرتفع اولمشر و هر بار که علت و سقامت اوزره اوله  
 مزاجك پست و الحاق اولمشر \* منوی \* همچنین دان جمله احوال جهان \*  
 خط و جذب و صلح و جنك و افتان ( جمله احوال جهانی بونجیلین ییل خط و جذب  
 و صلح و جنك و افتاندر جذب دال مهمله ایله خطه دیرلر پس بونده قحطك عطف  
 تفسیری اولور افتان امتحان و ابتلامعناسنه در جذب بعض نسخه ده ذال میجه ایله  
 واقع اولمشر قحط و عدم نباتادن و جذب اتی چکوب یرینه کتور مکدن و ارزان  
 اولمقدن کلبت اولور یعنی جمیع احوال جهان مخفوض و مرفوع اولمقدن خالی  
 اولز کورمز مین گاهی قحط و غلا اولور که اول اثر خفص و قبضدر و گاهی برکات  
 و ارزانی ظهور قیلور که اول اثر رفع و بسطدر و گاهی احوال عالم جنك و فتنه  
 اوزره اولور که اول قابض و خافض اسملرینک آثار یدر و گاهی صلح و صلاح  
 اوزره اولور که اول باسط و رافع اسملرینک آثار یدر الحاصل حق تعالی حضر تری  
 بوجهانی و جهان خلقی خفص و رفع و قبض و بسطله افتان و امتحان ایلمکدن  
 خالی اولز پس محبوب حقیقی سالکاری دخی بواسماء متضاده ایله تریه ایلمکدن  
 و انلره بواسملره تجلی قیلمقدن خالی اولز اثر قابض و خافض خوف و خشیت و مسکنت  
 و مذلتدر و اثر باسط و رافع رجا و انبساط و عزت و شرف و بونلر امثالی اولان صفت  
 و حالتدر \* منوی \* این جهان باین دو پراندر هواست \* زین دو جانها  
 موطن خوف و رجاست) بوجهان بوایکی قنادله هواده در بوایکی سندن جانلر  
 خوف و رجاموطنیدر یعنی بو خفص و رفع فی لمثل ایکی قناد کبدر و بوجهان  
 بر قوش کبدر و قیام و نظام هوا کبدر بوجهان قوشی بو خفص و رفع قنادلر یله  
 بیله هوای انتظامده در و کذلک بو خافض و رافع اسملرندن جمیع جانلر خوف و رجا  
 موطنیدر که خوف اثر خفص و قبضدر و رجا اثر بسط و رفعدر پس جانلره اولان  
 قبض و بسط و خوف و رجا و غم و شادی هر نه اینه بو خافض و رافع و قابض  
 و باسط اسملرندن ظموره کلور (رباعی) یک نیمه رخت است منکم بیعید • یک نیمه  
 ذکر ان عذابا لشدید \* کرد دولت نبشته یچی و بیت \* من مات من العشق فقد  
 مات شهید \* منوی \* تاجهان لر زان بودمانند برک \* در شمال و در سموم  
 بعث و مرک) تا کم بوجهان مانند برک لر زان اوله شمالده و سموم بعث و مر کده

بعث به الموت قبردن قوبار یلوب حیات بواغه واعمالنک جزاسنی کور مکدن  
 اوزری حشر اولمغه دیرل بونده بعثله مرک باد سمومه تشبیه اولمشدر وحیات باد شماله  
 تمثیل قیلمشدر وجهان قدرت باغنده بر برک کیدر پس تقدیر کلام بویله دیمک  
 اولور که الله تبارک و تعالی همیشه بوابیکی صفت متضاده ایله جهان خلقنه تجلی  
 قیلده در تا کم بوجهان بر برک کی لرزان اوله حیات دنیو به نک شمالنده که اول  
 حالت بسط و رفعدر ودخی بعث و مر کلک سمومنده که اول حالت خفض و قبضدر  
 جهان خلقی بوابیکی ضد اولان صفتلرک و حالتلرک حکمنده و تصرفنده مضطرب  
 اولمندن ورزه قیلقدن خالی اولیه لر ﴿ مشوی ﴾ ﴿ تاخم بکر نیکی عیسی ما ﴾  
 بشکند زخ خم صدرنک را ﴿ کان جهان هم چون نکرار آمدست ﴾ هر چه  
 انجارت بی تلوین شدست ﴿ تا کم بزم عیسی مرک بکر نکلیکی کو پی صدرنک اولان  
 خک زرخنی صیه که اول جهان نکرار کی کلشدر هر نه کم انده کندی بی تلوین  
 اولمشدر عیسی ما یورد قلرندن مراد خدای تعالی حضرت تلیدر و اول خالق  
 بچونه عیسی تعیر ایلمری مقولی محسوسه تمثیل و عیسی علیه السلام حضرت تلیرنک  
 احیای اموات ایلمکه صفت حقانیه ایله متصف اولدیغی و خم صدرنکدن مراد  
 الوان مختلفه بی ظهوره کتوردیکی ملابسسه سبله در و صدرنک اولان خدن مراد  
 بو عالم کترندر و خم بکر نکدن مراد مرتبه و حدتدر و بو حضرت عیسی علیه  
 السلامک صباغ اولمشنک بکر نک اولان کو بدن کونا کون لونار اخراج قیلشکنک  
 قصه سی جلد اولده بیان آنکه این اختلافات در صورت روشست سر خنده اوز یک  
 رنکی عیسی بونداشت بیتک شرحنده مر و رایلمشدر انده طلب اولنه و بونده  
 بو بیتین شریفینک تحقیقی بویله دیمک اولور که بوجهان خوف ورجا قنادر یله  
 هوای انتظامده پان اوله و بوابیکسندن جانلر دخی طوله و بوصفات متقابله  
 و حالات متضاده دن جهان خلقی مانند برک بو عالم کترنده لرزه قیله شول زمانه  
 دککه بزم عیسی مرک بکر نکلیکی کو پی و صدرنک اولان عالم کثرت کو پینک زرخنی  
 و رونقنی کسر ایلیه یعنی بزم واحد حقیقی اولان صباغزه بکر نک اولان خم و حدتی  
 بوجه بوز الوان مختلفه و اشکال متنوعه ایله پراولان عالم کثرت رواجنی و رونقنی  
 محو و فانی ایلوب مرتبه و حدتک تجلی و حکمی ظهوره کله که اول جهان فی المثل  
 طوزلق کی کلشدر هر نه که اول علمه کی اولان جهان حقیقته کندی بی تلوین  
 اولدی و صبغه الله ایله منصب اولوب اختلاف و مغایرت رنکرندن خلاص  
 و نجات بولدی ز بر مرتبه و حدتک حکمی غیر و سوی رنکرینی محو و ازاله اید بچیدر  
 و اول مرتبه یه و اصل اولان کندیلکندن فانی اولوب نور و حدتله یک رنک اولچی  
 و اتحاد قیلچیدر مثلاً علمه لر واردر که اکاشتر و خرواسب و استر جیفه لرنی القا

ایلهل برنیجه زماندنصکره انلرک مرده اولان جسدرلی تبدیل اولوب بالک واطیف  
 نمک اولور ووجهل نمکزار ایله بکرنگ اولوب اتحاد قیلور ﴿ مشوی ﴾ خاکراین  
 خاق رنگارنگرا ﴿ میکند بکرنگ اندر کورها ﴾ این نمکزار جسم ظاهرست \*  
 خودنمکزار معانی دیکرست \* آن نمکزار معانی معنویست \* ازال آن نابداندر  
 نویست ( مثلاسن بوخامی کور رنگارنگ اولان خلقی قبرلده بکرنگ ایله یعنی  
 خاکده دخی بوخاصیت واردر که کونا کون اولان مخلوقک جسملری اکاداخل  
 اولدقده وقبر ایچره نیچدزمان قالدقده اول اجسام مختلفه واجساد متنوعه  
 چور یوب عاقبت خاک اولور و بکرنگ اولق مرتبه سن بولور بو خاک ظاهر اولان  
 جسملرک نمکزار بدر که انلردن مغایرت واختلافی کیده روبوجهل سنی بکرنگ ایله  
 خودنمکزار معانی بونک غیر بدر اول نمکزار معانی حسی وصوروی دکلدن بلکه معنوی بدر  
 فنا وزوال ظاهر اولمز ازلدن ایله دک اول یکیلکده در ونمکزار معنایدن مراد عالم  
 وحدتدر که انده عقول وارواح وافهام رنگلری اولمز واول مرتبه ده بوجهله  
 موجودات مختلفه نک تعیینلری قالمز مثلا حضرت عیسی علیه السلام برکوپدن  
 یوز کونه رنگلو جامه ل اخراج ایدوب وینه بوجهله بی اکادخال ایله کده بیاض  
 وساده اولدیغی کبی صباغ حقیقی دخی بوقدر اشکال مختلفه وموجودات متنوعه بی  
 مرتبه وحدتدن بو عالم کثره اخراج ایلدی بعده بونلری ینه افناواماته ایلیوب عالم  
 باطنه ادخال ایلدکده بونلرک جسملری وشکلاری نیچه قانی اوورسه انوار وحدتک  
 غلبه سیله بونلرک معنوی اولان وجودلری دخی محو وفانی اولور پس خاک نمکزار  
 جسم اولدیغی کبی مرتبه وحدت هم نمکزار معنایی اولور ﴿ مشوی ﴾

ابن نویر اکهنکی ضدش بود \* وان نوی بی ضد و بی ندو عدد \* آنچهان کرصقل  
 نورمصطفی \* صد هزاران نوع ظلمت شد ضیا ) بونولکه کهنه لک انک ضدی  
 اولور واول نولک بی ضد و بی ند و بی عدد اولور یعنی بو عالم صورته اولان  
 یکیلک وتازه لکک ضدی اسکیلک وفز سوده لکدر که بو عالم کون وفساددر اما اول  
 عالم وحدت همیشه ضد وندن و کثرت وعددن بری و عار بدر انکچون اول همیشه  
 تازه ونودر اصلا انک صفاسنه خلل وکدر کلز انجین که حضرت مصطفی صلی الله  
 علیه وسلم نور شریفنک صفاندن یعنی صفاوروشالکندن نیچه یوز بیک انواع  
 ظلمت ضیا اولدی صقل لغته باصدن اچغه دیرل بونده صفا معناسنه استعاره  
 اولمشدر ظلمتک انواعی واردر مثلا شک وشبهه وریب وجهل وغفلت وشرک  
 وکفر ومعصیت کبی بوجهله سی ظلمات معنویه در اول حضرت علیه الصلوة  
 والسلامک نورنک صفاسندن انواع ظلمات زائل اولوب ضیا به تبدیل اولدی واول  
 انواع ظلماتی بویتله تفسیر ایدوب پوررل ﴿ مشوی ﴾ از جهود و مشرک



ورتسا و مع \* جلگی یکرنگ شدزان الب الف) جهود دن و مشر کدن و ترساندن  
 و معدن جلگه سی یکرنگ اولدی اول دلاور اولان پادشاه اعظم بدن الب پهلووانه  
 دبرل الف اولو خانه دبرل مع آتش پرسته و انلرک کشیشلرینه دبرلر و بو ذکر اولنسان  
 طائفه نك هر بریسی انواع ظلماتدن نیچه ظلمتله مبتلا اولمشلریدی و حقیقت کاری  
 کوره مدکارندن اختلاف و تفرقه ده قالمشلریدی چونکم اول سلطان طالیشان ظهوره  
 کلدی و انک نور شریقی بو طوایف مختلفه نك اوزرینه پرتو صالیدی بونلرک میانندن  
 اختلاف و مغایرت کیلدوب و بونلرک هر بریسی ایمان و اسلام اختیار ایدوب  
 یکرنگ اولوب موحد اولدی و کتفس واحده ایمان و اسلام طریقته اتحاد قیلدی  
 \* متنوی \* صد هزاران سایه کوتاه و دراز \* شدیکی در نوران خورشید راز \*  
 نه درازی مانده فی کوتاه نه پهن \* کونه کونه سایه در خورشید رهن ( اوزون  
 وقصه نیچه یوز بیک سایه اول خورشید رازک نورنده بر اولدی سایه دن هر ایدونده  
 عقیده و ملتدر که عقیده و ملت عقلاک سایه سی کیلدر یعنی سایه کبی کوتاه و دراز  
 اولان نیچه یوز بیک عقاید مختلفه و ملل متوعه هر نه ایسه اول خورشید رازک  
 نورنده جلگه سی بر ملت اولدی و بر عقیده اوزره اتفاق و اتحاد قیلدی و یکرنگ  
 اولق مرتبه سن بولدی و بونلرک عقیده لرنده و ملت و مذهب لرنده نه اوزونلق و نه  
 قصه اتق و نه هر بضلق قالدی قالدی زیر بونلرک اکثری اول طریق مستطیله  
 صاحب لری ایدی و بعضی دخی مشبهه و بعضی دخی مجسمه ایدی پس بونلرک  
 هر بریسی نك عقیده سی و مذهبی دراز و کوتاه و هر بض سایه لر کبی ایدی پس  
 بو کونا کون اولان ظلال معنوی اول خورشید الهیده رهن اولدی و انک نور پاکله  
 زوال بولدی پس جلگه سی نور تو حیده مستغرق اولوب صراط توحید اوزره  
 اتحاد قیلدی \* متنوی \* لیک یکرنگی که اندر محشر ست \* بر بدو برینک  
 کشف و ظاهر ست \* که معانی آن جهان صورت شود \* نقشها مان درخور  
 و خصالت شود) ولیکن یکرنگ لکله محشر ده وارد رایو و کوتو اوزره مکشوف  
 و ظاهر در زیر اول جهان حقیقتک معانیسی صورت اولور بزم نقشلری بزم  
 خصالتله لایق اولور یعنی بود نیاده اول خورشید راز حضر تلرینک  
 نورندن صد هزاران کونا کون سایه لر یکرنگ اولدی و اتحاد قیلدی و مؤمن و موحد  
 اولق مرتبه سی بولدی و لیکن شول یکرنگ لکله روز محشرده واقع اولسه  
 کر کدر اول یکرنگ لکله ایوو کوتو هر نه قدر اهل محشر و ارایسه انلرک جلگه سنه  
 مکشوف و ظاهر اولق مقرر در ورور محشرده اولان یکرنگ لکدن مراد وحدت  
 مطلقه نك ظهور قلمسی و جمیع اهل محشره ظاهر و مکشوف اولسی  
 و جمیع اهل محشر اکر مشرک و اکر کافر و اکر جاهل و اکر غافل الحاصل نیک

و بد واصلح و افسد هر نه ایسه بکرنک اولوب مؤمن و موحد اولق و وجه سی  
 وحدانیت حتی مشاهده و معاینه قبلیق مقرر و محقق در اصلا اول کونده بر کافر  
 و بر مشرک قالیه و حضرت حق و اتیبی عظامه بر انکار ایله اولیه زیرا اول جهان  
 حقیقتک معناری روز محشرده مصور اوله و حالا معقول اولان و روحانی اولان  
 اوصاف و اسرار و احوال عیانه کله اول کون بزم نقشلر بزم و شکللر بزم خصلمتزه  
 لایق و مناسب اوله مثلا کور حیوان خصلمتلرندن قنغی حیوانک خصلمتی و صفتی  
 غالبه ایسه اول صفت غالبه اوزره موصوفه نقش و صورت و یرله واکر حیوان  
 صفتلرندن و خصلمتلرندن قورتلش و صفاتی و ساده اولمش کسه ایسه انسان  
 صورتنده حشر اوله و انسانک صورتلرنده دخی بودنیاده تفاوت اولدیغی کی  
 انده دخی تفاوت اوله ﴿ مشوی ﴾ کردد آنکه فکر نقش نامها ﴿ این بطانه  
 روی کار جامها ﴾ اول وقتده فکر نامه لک نقشی اولور بواسطه جامه لک کاری  
 و یوزی اولور نامه نامه ننگ جامها جامه ننگ جمعیدر نامه لردن مراد دفاتر اعمال  
 و جامه لردن مراد اجساد نسوان و رجال اولور بطانه استاره دینور و انسانک  
 بودنیاده اولان فکری و ذکری فی المثل جامه لک استاری کییدر و اشکال ظاهره  
 جامه لک یوزی کییدر بر کسه فی المثل جامه لک ایچی طشره به طشره سنی ایچریه  
 دوندردیکی کی حق سبحانه و تعالی حضرتلری هم هر کسک باطنی ظاهره کتورر  
 و سرایر و ضمایرینی عیان هر تبه سینه بتورر بودنیاده هر کس صور محسوسه بی  
 نیجه کورر و معاینه قبلیور ایسه اول کونده هم احوال باطنیه و افکار کائمه بی  
 هم ظاهر و پیدا مشاهده و معاینه قبلیور ته کم بو معنایه اشارت ایدوب بیورر  
 اول وقتده قلبده مستقر و ثابت اولان فکر و ذکر صحایف اعمالک نقشلمری اولور  
 ( بیعت الناس علی نیاتهم ) حدیثک موجبجه ناس قلبلرنده نایته اولان فکرلرینک  
 و نیتلرینک اوزرینسه بیعت و حشر اولور پس فکردن مراد بونده صحیفه دلدده  
 ثابت اولان فکر و درون جاننده قرار قبیلان نیت و ذکر اولور و دخی ( بیعت الناس  
 علی ماماتوا علیه ) حدیث شریفک حسبجه هر نه حالت و هر نه کونه فکر و نیت  
 اوزره اولسه انک اوزرینه حشر اولور پس حالا بودنیاده وجود جامه لک  
 استاری کی اولان نیتلر و فکرلر یوم قیامتده وجود جامه لک کارلرینک یوزی  
 اولور و باطنده اولان ( یوم تبلی السرائر ) آیت کریمه سنک فحواسی اوزره  
 ظهوره کلور ﴿ مشوی ﴾ این زمان سرهما مثال کاویس \* دوک نطق  
 اندر ملل صدرنک ریش ( بوزمان سرل کاوه بیس مثالدر نطق اکی مللرا ایچره  
 صدرنک اکر بیچیدر بیس اصلنده ابرصه دیرل بونده الاجه معناسی مراد اولور  
 و نطق بونده ایکه تشبیه و نطقدن ظهوره کلان انواع کلمات کونا کون ورنکارنک

اولان اپلکله تمثیل قیلنمشدر پس تحقیق معنی بویله دیمک او اور که بوزمان بودنیاده  
 سرلر و قیلر آلاجه صغیر کبیدر و نطق ایلک کبیدر و ناطق ایلک اکیرن کسه  
 کبیدر پس هر ملت ایچره بونطق ای ککندینک دروننده اولان عقیده سنی  
 و فکر و نیتتی اکیروب ظهوره کتور یجیدر فی المثل بربرده برنیجه یوز ایلک اکر یچی  
 کسه اولسه انلرک هر بریسی برکونه ایلک اکر دایکی کبی بربرده هم یتمش ایکی  
 ملتک اهلی اولسه لایدانلرک دهانیدن صدور ایلین کلمات هم کندی سرلرینک  
 و عقیده لرینک مقتضاسی اوزره اولسه کر کدر چونکم ملل مختلفه نک عقاید  
 و اسرار ی لابدری برلینه متغیر اولدیسه انلرک لسانندن ظهور ایلین کلمات  
 دخی بری برلینه متغیر و تخالف اولور و انساننک لسانندن ظهوره کلان کلمات  
 و الفاظ دروننده اولان اسرار و افکاره دلالت قیلور و بولسان عاقل و عارف  
 اولنره ترجیح اسرار نهان اولور \* المرء مخفی تحت لسانه \* حدیثی هم بومعنایه  
 شهادت قیلور چن عاقل و عارف برکسه نک عقیده سنی و سرنی یتلک و مرتبه سنه  
 و صورت باطنه سنه عالم و آگاه اولق ایسته سنی نطقه کتور پس اتی نطقه  
 کتوروب نه کونه رشته انفاظی اکیرسه انک فکرنی و سرنی اندن ییلور پس عارف  
 و عاقله اسرار حشر! بر قاج و جوه ایله بودنیاده معلوم اولور جمله و جهلردن  
 بریسی لسانندن ظهوره کلان قول و بریسی دخی اعضادن صدور ایلین  
 فعلدر اکر خلقک اغزلی مختوم اولسه و هر بری نطقه کلایوب سکوت قیلسه  
 انلرک اللری و ایقلردن صدور ایلین فعل و حرکت باطنلرینه دلالت قیلور  
 و عارف و عاقله اسرار کامنه بی افعال ظاهره مخبر و علم اولور \* مشوی \*  
 نوبت صدر نکبیت و صدولی \* عالم یکر نکی کردجلی ( بوزمان صدر نکلک  
 و صد دلک نوبتیدر عالم یکر نکی چن جلی اولور یعنی بودنیاشمدی یوز درلو  
 اولق و کونا کون عقیده ایله پراکنده دل اولق و هر ملت بری برلله اختلاف  
 قتلق و حق بودر و بزم مذهب و مسلکمزودین و اینمز مقبولدر دیوادما ایلک  
 اوزره در پس یکر نکلک عالمی و وحدت مطلقه مرتبه سی بوعالم اضداد و کثرته  
 چن منجلی اولور و نیجه ظوره کاور \* مشوی \* نوبت زنگست رومی شه  
 نهان \* این شبست و آفتاب اندر رهان \* نوبت کرکست و یوسف ز پرچاه \*  
 نوبت قبسط فرعونست شاه ( حالا نوبت زنگیدر و رومی نهاندر بودنیاشبدر  
 و آفتاب رهاندر در زنگیدن مراد شمول قاره یوزلو اولان ظلمانیلر و جسمانیلر  
 و شیطانیلر در رومیدن مراد اول بیاض یوزلو اولان روحانیلر و نورانیلر و رابانیلر  
 پس شمعی بودنیاهالا جسمانیلرک و ظلمانیلرک و شیطانیلرک ظهور و غلبه سنک  
 و کرو فرنگ و عزت و شرفنک وقتی و نوبتیدر آق یوزلو اولان روحانیلر نهان



و مخفی در بودنیاقی المثل شب مظلم کبدر زیر آفتاب حقیقتیک طلوع و ظهوری  
 رهنده در شول دمکه آفتاب حقیقی طلوع ایله صبح آخرت ظهوره کاور و اول  
 کونده سرایر و ضمیر هر نه ایسه پیدا و اشکار اولور شمدی بودنیاقوردر نو بیدر  
 و یوسف زیر جاهده در بودنیاقو بت قبدر و فرعون شاهدی کر کن مراد  
 حقود و حسود اولان و سباع و ذیاب اوصافیه اتصافی قیلان کسه در اولور  
 و یوسفدن مراد صورت باطنه لری جیل و ملیح اولان و محبوبیت مرتبه سن بولان  
 و اوصافی الهیه ایله اتصافی قیلان کسه در اولور و قبطیدن مراد اهل نفس  
 و فرعوندن مراد نفس اماره اولور تقدیر کلام بویله دیمک اولور که بودنیاقشمدی  
 قوردر کبی درنده اولان حقودرک و صفات سباعیه ایله اتصافی قیلان حسودرک  
 رونقی و غلبه سی نو بیدر یوسف علیه السلام کبی جیل الشکل اولان روحانیلر  
 و نورانیلر چاه مسکن ایچره قالمشدر و اختفا و تستر قلمشدر بودنیاقشمدی نفس اماره  
 اولان قبطی سیرتدرک ظهوری و تفاخری و قبطدر زیر فرعون کبی قوی و عقرد  
 اولان نفس اماره بالسوء بودنیاده شاه و حاکمدر پس هر کیم تابع نفس اماره  
 اولور سه محسوس اولان دولتده و شرفده و نعمتده و راحتده و یمکده و ایچمه کده  
 و معیشتده و خوش بکمه کده اهل آخرت و اصحاب حقیقت اوزره غالبدر زیر  
 بودنیاقنلرک نو بتی دکلدرا نلرک نو بتی یوم آخرتده کلور ﴿ مثنوی ﴾ تازرزق  
 بی دریغ خیره خند \* این سکا ترا حصه باشد روز چند ) تا کم خیره خند اولان  
 رزق بی دریغدن بو کلا به بر قاج کون حصه اوله خیره خند بیهوده و بی معنی  
 کولایچی دیمکدر و سکا ردن مراد اهل نفس و اهل دنیا و اصحاب رزق و ریادر و رزق  
 بی دریغدن مراد رزق جسمانیدر که اهل کفره و اهل ایمانه و جمیع انسانه و حیوانه  
 دریغسز و برلشدر و بونلردن هر بریسته قسمت اولان حصه معینه لری هر نه ایسه  
 یومافیوما ایر کورلشدر و بورزق بی دریغک خیره خند اولمسی بوسک سیرت اولان  
 طائفه نیک بیهوده بیره یوزلر بینه کولمسی و بونلرک انک ظاهر نه باقوب بخدوع اولمسی  
 اعتبار یله در پس توضیح معنی بویله دیمک اولور که بودنیاقا کر نیچون کرکان  
 و سکا نیک مرزوق اولمسنک و عیش و نوش قیلسنک و قتی و نو بتی اولدی دیر ایسنک  
 تا کم بیهوده بیره یوزه کولایچی و احققر الدا ایچی اولان دریغسز رزق عامدن  
 بو کولپکاره بر قاج کون بودنیاده حصه اوله و بونلر بورزق جسمانی ایله برایکی  
 کون زندگانیک قیله و کثرت ارزاق و امواله فتح و نواز ایلمکه مشغول اولوب ارزاق  
 الهیدن و دولت ابدیدن غافل و جاهل قاله ﴿ مثنوی ﴾ در درون پیشه شیران  
 منتظر \* ناشود امر تعالوا منتشر \* پس برون آیدان شیران زمهرج \* بی حجاب  
 حق نماید دخل و خرج ) پیشه ایچره شیرلر منتظر در تا کم امر تعالوا منتشر اوله پس

اول شیراز مر جدن اول زمانده طشره کلورل برحساب سزحق تعالی حضرتلری  
 دخل وخریجی کوستر شیرازدن مراد صالحلو و متقیلردرمرج چراکاهه دیرلر بونده  
 مر جدن مراد بودنیا اولور ته کم پیشه دن مراد هم بودنیا اولور اولور درون پیشه دن  
 مراد مقار اولمقده جائزدر و درون دنیا اولمقده جائزدر یعنی بودنیا پیشه سنک  
 دروننده آخرت شیرازی و حقیقت میدانک دلبرلی منظر اولمشلر و ترقب و ترصد  
 قلمشلردر تا کم حق سبحانه و تعالی حضرتلرینک بوجه به بو چراکاهه دنیادن میدان  
 عرصانه کلک دیو امر ایلسی منشیر اوله چونکم بو حقیقت شیرازینه و آخرت  
 میدانک دلاورلرینه و دلبرلرینه حق سبحانه و تعالی حضرتلرندن ای بنم صالح  
 اولان بنده لم اول دنیا مر عازندن بو آخرت سراینه کلک دیو امر اولنه و دعوت  
 قیلنه پس اول حقیقت ارسلانلری مر ج دنیادن چقبوب آخرت صحرا سنه طشره  
 کلورل و میدان عرصانه واصل اولورلر حق تعالی حضرتلری جمیع حجابی رفع  
 ایلیوب بلا حجاب انلره دخلی وخریجی کوستر دخلدن مراد محصول اخروی  
 وخرجیدن مراد مصروف دنیوی اولور یعنی حق سبحانه و تعالی حضرتلری  
 بونلر دنیاده نه خرج و صرف ایلدیلرسه و بازار آخرتده بونلر نقدر دخله و محصوله  
 واصل و نائل اولدیلرسه بی حجاب و بی نقاب جمله سنی بونلره عیان و بیانه کتوروب  
 کوستر \* مشوی \* جوهر ایشان بکیرد بروجر \* پیشه کاوان بسملان  
 روز نحر \* روز نحر رسته نحر سمنه ناک \* مؤمنانرا عید و کاوان اهلاک ( بونلرک  
 کوهری برو بحری طونار الاجه صغرلر روز نحرک بسملا یدر سهمنک اولان رسته نحرک  
 نحری کونی مؤمنلره عید و کاوانه هلاکدر روز نحر قر بان بمرامک صلوات قلند بیغی  
 واضحیه ذبح اولد بیغی کونه دیرلر روز قیامت عید اضحیه نیک یوم نحری کبیدر  
 اولاحیوان سیرت لرانده تیغ قهر ایله قتل اولنوب هلاک اولد قهری ملا بسنه ایله و ثانیاً  
 اصناف خلایق انده جمع اولوب کیمی کر بان کیمی خندان و کیمی نالان و کیمی دخی شادان  
 اولد بیغی و بعضلری کونا کون نعمتلر و درلو درلو را احتلرله تعیش قیلد بیغی و بعضلر  
 دخی قهر و کدالر کبی دردلر و غمخدره قالد بیغی اعتبارله چونکم روز رسته نحری  
 یوم نحره تشبیه ایلدیلر اکا مناسب بودنیا اولان ایچلری الاجه صغرلرک اول  
 کونده حاللری نیجه اوله جغنی بو بیتلرله بیسان ایدوب بیوررلری اول حقیقت  
 شیرازی و عرصه قیامتک دلبرلی اولان انبیا و اولیا و صلحا و مؤمنک جوهر  
 روحانیلری برصوری و بحر معنایی طونار و بونلرک شرف و دولتی ظاهر و باطنی  
 احاطه ایدر اما انلرک که ایچلری سوء عقیده و افکار فاسده ایله آلاجه و قراجه صغرلر  
 کبیدر اول نحر و قتل کونی اولان روز قیامتک مذبحلری و کشته ل یدر اول  
 سهمنک و هولنک اولان قیامتک یوم نحری مؤمن و متقی اولنه عبد و عاصی و کافر

اولان حیوان سیرتله قهر و هلاک کونیدر بونلر اول کونده بالکلیه اولوب کتیه لر  
 بلکه برمر ته تیغ قهرله مذبح و کشته اوله لر که یالیتها کانت القاضیه دیوموتی  
 تمنی قبله لاندنصرکه شول نار کبرابه داخل اوله لر ( لایموت فیها ولایحی ) آیتنک  
 حسبنجه انده نه اوله لونه حیات بوله لر \* مشوی \* جله مرغان آب آن روزنحر  
 \* هچو کشتیهاروان برروی بحر \* تا که بهلاک من هلاک عن یمنه \* تا که یجو  
 من نجاواستیقنه ) جله صوقوشلری اولنحر کونی کشیتیلر کی روی بحر اوزره  
 روان اولورلر اما صوقوشی اولینلر اول کونده غرق و هلاک اولورلر تا کم هلاک اوله  
 شول کسه که بنه دن هلاک اولدی تا کم ناجی اوله شول کسه که ناجی اولدی  
 و مستیقن اولدی بو بیت سوره انفالده اولان بوآیت کریمه به اشارت اولور قال  
 الله تعالی ( لیقضی الله امر اکان مفعولا ) یعنی تا کم الله تعالی حکم ایلده شول امر بکه  
 ازل اولده انک اشتمسی لایق و جدیر اولمشدی اول ازلده مفعول اولان امر اولیا به  
 نصرت و اعدایه قهر و تقمندر ( لیهلاک من هلاک عن یمنه ) لام مفعول لفظنه  
 متعلقدر و معنی اول امر انکچون مفعول اولدی که تا هلاک اوله شول کسه که حجت واضحه دن  
 هلاک اولدی ( و یحی من حی عن یمنه ) ودخی حی اوله وزند کایلیک بوله شول کسه که  
 حجت واضحه دن حی اولدی بونده هلاک عذاب و عقابدن و حیات نجات و ثوابدن  
 استعاره دردیملر یعنی اول امر مفعول اولدی تا کم حجت واضحه دن عذابه لایق اولان  
 معذب اوله ودخی اول حجت واضحه دن عذابه مستحق اولین عذابدن نجات  
 بوله و حیات ابدیه به اصل اوله اگر چه بوآیت کریمه قتال حقنده وارده و نازله اولمشدر  
 اما حضرت مولانا قدس سره آخرتده اولان قتله و حیاته و هلاک و نجاته چل  
 ایدوب انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا و جمیع مؤمنلری صوقوشلرینه تشبیه ایدرلر  
 و مشرکلری و کافرلری و عاصیلری و فاسقلری هم کنایت طریقله دریا به آشنا  
 اولین قوشلره تمثیل ایدوب روز قیامتی دریا به بکره دوب بیورلر جمیع صوقوشلری  
 کی اولان انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا اون ذبح و هلاک کونی کشیلر دریا اوزره نیجه  
 روان اولورلر و سیر قیلورلر ایسه انلرک جله سی اول دریا ی قهر و بحر جلال  
 و هیبت اوزره سفینه لر کی روان اولورلر و سلامتله سیر و حرکت قیلورلر اصلا بونلره  
 اول بحر قهر و غضب ضرر و زیان و یرمز و اول یوم محنت و تعب بونلره الم  
 واضطراب ایر کورمز اما اول کسه لر که بودنیاده صوقوشلری اولیه و دریای  
 حقیقله آشناق قیله لر انلر مرغ خای دریاه دوشد که عذاب چکدیکی و هلاک  
 اولدیغی کی عذاب چکوب و هلاک اولورلر و اول کونک ظهوری و اول روزنحر  
 و قهرک روزی انکچوندر که حجه واضحه دن هلاک اوله و عذاب و عقابه گرفتار کله



اول کسه علم الله ده هـ لاک اولدی وعذابه مستحق اولدی ایدی ودخی حجت  
 بالغه دن حیات ابدیه بوله قهر وعذابدن خلاص اوله شول کسه که ازل از الله علم الله ده  
 حی اولدی وعذاب خدادن نجات بولدی ایدی (فله الحجة البالغة) آیتک  
 مصداقجه الله تعالینک خلق اوزره ینته سی و حجة بالغه سی واردر خلفک الله  
 اوزره ینته سی و حجت بالغه سی بوقدر پس هر شول کسه که اول یوم نحر وقهرده  
 مقهور وهلاک اوله کنینک اول قهره وهلا که مستعد ومستحق اولدیغنی بیلور  
 ز یرا ینته دن و حجت بالغه دن هلاک اولور اول دکلدیر که بلا ینته ولا حجة هلاک اوله  
 وشول کسه ار که عذاب خدادن نجات بوله لر و حیات ابدیه به واصل اوله لر انلرهم  
 ینته دن نجات بولور لر و کنینک اول نجاته مستحق اولدقلرنی کالیله بیلور لر و بونلر  
 حال بودنیاده ایکن هم اول کونه استیقان ابدی ولسـ انله دخی بن اول کونه وانک  
 احواله مؤمن وموقفم دیوسو بیلدی واستیقنه ده اولان ضمیر بیت اولده اولان  
 روز نحره راجع اولور ✽ مشوی ✽ تا که بازان جانب سلطان روند \* تا که

زاغان سوی کورستان روند \* کاستخوان واجزای سرکین همچونان \* نقل  
 زاغان آمدست اندر جهان ) تا کم بازلر سلطان جاننه کیده لر تا کم زاغلر کورستان  
 جاننه کیده لر که استخران و سرکین اولان اجزای نان کبی جهـ ان ایچره زاغـ لک  
 نقلی کلمشدر بازلردن مراد علوم و معارف و حکم و اطایف صیدایین و پادشاه  
 حقیقی ایله آشنا اولان وجیفه خوار اولقدن واکل سحت قیلقدن اجتناب قیلان  
 وزاغلردن مراد جیفه خوار اولان واکل سحت قیلان و مالایهـ نی سویلین اهل  
 دنیا و اصحاب نفس و هوادر لر کور ستاندن مراد بودنیادر که اهل دنیا مرده لر  
 حکمنده در و بودنیا انلره مسکن اولدیغی اعتبار ایله کورستان کیدر وزاغلر اکثر  
 کورستانه مائل اولوب انده جیفه و سرکین بدکلری کبی اهل دنیا هم بودنیا به مائل  
 اولوب جیفه و سرکین بیکدن خالی اولزلر پس تقدیر کلام و تعصیر مرام بویه  
 دیمک اولور که اول یوم نحر دن وقهر دن مقصود اندن کر کسه بودنیاده اولان یوم  
 قتال اولسون و کر کسه یوم قیامتده اولان عذاب و نکال اولسون انکیچون ظهور  
 ایلر تا کم علوم و معارف شکار ایلین بازان معنوی سلطان حقیقت جاننه کیده و اول  
 یوم نحرک ظهور ایلدیکی واسطه ایله جناب عزت طرفته پرواز ایده تا کم زاغلردخی  
 بودنیا جاننه کیده لر وجیفه خوار اولغه میل و محبت ایده لر ز یرا کیکلر و سرکین  
 و ملوث اولان جزو لر نان کبی زاغ سیرت اولان اهل دنیا تک نقل و غداسی کلدی  
 بوجهانده انلرک تعیشی و نقلی انجق کلاب کبی کیمک یاله مقدر ✽ مشوی ✽  
 قند حکمت از کجا زاغ از کجا \* کرم سرکین از کجا باغ از کجا ) قند حکمت قندن  
 زاغ قندن کرم سرکین قندن باغ قندن یعنی بونلرک مایندنه اصلا مناسبت بوقدر

حکمت که تحقیق علمه و اتقان عملده و قولده و فعلده اصابت قیلسد ن عبارتدر  
 فی المثل قند کیدر وشکر روحانیدر و اهل دنیا که ذایغ سیرتلدردر بوشکر روحانی  
 اولان حکمتدن نیچه غنا پذیر اولورلر که حکمتله انلرک مایتنسده مناسبت یوقدر  
 و علم و معرفت باغ کیدر و اهل نفس و اهل شهوت نجاست بوجکی کیدر نجاست  
 یکله مبتلا اولان اهل شهوت علم و معرفت باغندن حظ ایلمز که علم و معرفت باغنی  
 بودنیاده ریاض جنت کیدر پس کرم سر کینله باغک مناسبتی اولدیغنی کسی  
اهل دنیا و اهل شهوتله دخی علم و معرفتک و ریاض جنتک مناسبتی اولمز \* مشوی \*  
 نیست لایق غز و نفس و مردغر \* نیست لایق عود و مشک و کون خر ( غز و نفس  
 و مردغر لایق دکلدر و عود و مشک و کون خره لایق دکلدر غز و نفس غزای نفس  
 دیملر که اندن مراد نفس کافر ایله جهاد اکبر قیلقدردر و مردغر هر دجه دیملر  
 مراد شر یعتدد و طر بقنده مخنث طبیعت اولان و نفس و هوایه اطاعت قیلان  
 نامردلردر یعنی نفس کافر ایله غزایتمکله و مجاهده قیلنده مخنث طبیعت اولان  
 مردغر لایق دکلدر ته کم عود و مشک اشک دبرینه لایق دکلدر علم و حکمت  
 و حق تعالی به طاعت عود و مشک کیدر و اهل نفس و اهل شهوت و اصحاب جهل  
 و غفلت اشک دبرلری کیدر انلره لایق اولان نجاست و سر کین محلی اولقدردر و علم  
 و عمل عود و مشک ای انلره مناسب و لایق دکل زیرا انلر مخنث سیرتله و خبه طبیعتلردر  
 اولا کسب علم ایتمک و عملیه عمل ایتمک نفسله غزا و مجاهده ایتمکدر نفسله غزا و مجاهده  
 ایتمک ایسه هر مخنث طبیعت و زن سیرت اولان کسه به سسر اولمز \* مشوی \*  
 چون غزاندهدن نازا هیچ دست \* می دهدانکه جهادا کبرست ) چونکم زنلره  
 غزا ایتمک هیچ ال و رمز اول که جهادا اکبر در حقن ال و یرر یعنی کافرله غزا  
 ایتمک و فی سبیل الله مجاهده قیلنق عورتلره میسر دکلدر و شرع سیرت یفده انلره هم  
 کفارله غزا ایتمک تکلیف اولمامشدر پس نفسله مجاهده ایتمک انلره نیچه میسر اولور  
 کذاک زن سیرت و مخنث طبیعت اولنلره هم جهادا اصغر ایتمک میسر اولمز پس  
 جهادا اکبر ایتمک نیجه ال و یرر و نه حالله میسر اولور چونکم چون غزاندهدن نازا  
 هیچ دست بیوردلر بویله دیملدن زنلر ایچره خود مرتبه کماله ایرش و معنیله نیچه  
 بیک رجالدن ایلر و کچوب رستم سیرت و پهلوان طریقت اولمش سعادت مشکون  
 خاتونلر واردر دیمک سوالی لازم کلدی بوسه و آله کوره بویتلرله جواب و یرر  
 بیورلر \* مشوی \* جز بنادر درتن زن رستمی \* کشته باشد حقیقه همچون  
 مریمی \* آنچه انکه درتن مردان زنان \* حقیقه اندوماده ازضهف جنسار )  
 زن ننده بر رستم بر مریم کبی حقیقه اولمش نادر دن غیری دکل نادر در انجلیبن که  
 مرد ننده زنلر حقیقه دررلر و ضهف جناندن ماده دررلر یعنی نسا صورتده رستم

کبی رجال مرتبه سنه بالغ اولمش وکمال بولمش و مریم حضرت تبری کبی زن نژنده خفیه  
 و پنهان اولمش خانون قتی نادر در (النادر کالمعدوم) مفهومیجه نادر ایسه معدوم  
 حکمنده در کذلک بونک کبی مر در صورتنده فیجده زنلر خفیه و پنهان در لر  
 و عورتلر کبی قلبلری ضعیف و قورقاق اولدقلری جهندن ماده حکمنده اولمشلر در  
 پس نسادن کاله ایرمش آزر جالدن کاله ایرمش چوقدر ننه کم بو حدیث شریف  
 بو مضمونه دلالت ایلمق قال صلی الله تعالی علیه وسلم (کل من الرجال کثیر ولم یکمل  
 من النساء الا سیه امرأه فرعون و مریم بنت عمران وان فضل عائشه علی النساء  
 کفضل الثريد علی سائر الطعام) رواه احمد و مسلم و البخاری و الترمذی و ابن ماجه  
 عن ابی موسی رضی الله عنهم ✽ مشوی ✽ آن جهان صورت شودان مادکی \*  
 هر که در مری ندید آمادی ( اول جهاند اوماده لک صورت اولور هر شول  
 کسه مر داکده آماده لک کور مری ماده دیشی آماده مهیا مناسنه در یعنی هر شول  
 کسه که بومر داک بدنده عالم آخرته مهیا اولمق کور میه و رونق قیامت ایچون  
 مستعد و مناهب اولیه اول کسه صورتا مر د ایسه ده باطنا ماده حکمنده در اول  
 جهاند (بوم تبلی السمرار) فحوا سبجه انک معنوی اولان مختلفی صورت باغلر  
 و حال درونی هر نه ایسه ظهور ایلمر و اکا کوره جزاسن بولور ✽ مشوی ✽  
 روز عدل و عدل داد در خورست \* کفش آن پاکلاه آن سرست ( روز عدلدر  
 و عدل در خوری و یرمکدر مثلا کفش پایک لایق و کلاه باشک لایقیدر یعنی اول  
 بوم نحر و بجر قهر که مراد اندن جهان آخرت و بوم قیامتدر اول کون بوم  
 عدالتدر و عدالت هر شبهه لایق و مستحق اولدبغی شانی و یرمکدر مثلا پایه لایق  
 اولان کفش و باشه لایق اولان تاجدر پس عدالت هر حق مستحقنه و یرمک  
 اولیچق پایه کفشی و یرمک و باشه تاجی ایر کور مک عدالت اولور پس بوم دینده  
 هر کس نه مرتبه لایق ایسه آنی بولور و اول عادل پادشاه هر کس نیه لایق ایسه  
 اول کسه بی اکا بر کور ✽ مشوی ✽ تا بمطلب در رسد هر طالی \*  
 تا بخر خود رود هر غازی \* نیست هر مطلوب از طاب در بغ \* جفت تابش  
 شمس و جفت آب مرغ ( تا کم هر بر طاب مطلبنه ایریشه تا کم هر بر غاب کندی  
 غریبه کیده هر مطلوب طالبندن در بغ دکا در مثلا شمس جفت تابش و آب  
 جفت میغدر یعنی عادل اولان حق تبارک و تعالی حضرت تبری هر شی نیه مستعد  
 و مستحق ایسه انی اکا بر و هر کس نه کم طلبی ایسه انی اکا بر کور تا کم هر  
 بر طاب لاید کند و مطلبنه ایریشور و هر غاب اولان لاید کند و مغریبه کیدر  
 و انده غروب ایدر هر بر مطلوب کنندنک طالبندن در بغ دکا در نسه کم بو عالم  
 صورتده تابش قرص آفتابه هر وجهه طاب و اکا طالب اولنه مستعددر پس



ابراقده و بقینده هر نه ایسه شمس تابشه و تابش دخی شمه جفت و مقارندر  
 بری برلندن مقارنلری اولمز و كذلك آب دخی معینده سخاک طالبیدر پس انلر  
 دخی بری برلینه جفت و مقارندر کور که حق تعالی ابی آفتابه و تابشی سخابه  
 و برمدی بلکه ابی سخابه و تابشی آفتابه و بردی و هر شیشه کنندی لایقنی ابر کوردی  
 كذلك هر طالبه مطلوبی ابر کور بچیدر \* مشوی \* هست دنیا قهرخانه  
 کرد کار \* قهر بین چون قهر کردی اختیار \* استخوان و موی مقهوران نکر  
 \* تیغ قهر افکند اندر بحر و بر ( دنیا قهرخانه کرد کار در چونکم قهر اختیار  
 ایلدک قهر کور مقهورلرک استخوانی و مویند نظر ایله تیغ قهر انلری بر و بحر بر اقدی  
 یعنی بودنیدار محنت و سرای قهر آفتدر چونکم کرد کار حضرت تلرینک قهر  
 خانه سنی اختیار ایلدک پس عاقبت قهر و هلاک اولغی کور و اگر شمعی سن مقهور  
 اولدک ایسه بو قهر خانه اولان دنیا بی اختیار ایلیوب عاقبت مقهور اولان طائفه نیک  
 کیکارینی و قیلارنی دیده عبرتله کور که حق تعالی حضرت تلری ( فسیروانی الارض  
 فانظروا کیف کان عاقبة الکذبین ) بیوردی لازم کلدیکه بریوزنده سیر ایله سن  
 و مقسده و مکذب اولان طائفه نیک عاقب لری نیجه اولدیغنه نظر قیله سن که حق  
 تبارک و تعالی حضرت تلرینک تیغ قهری انلرک بعضنی بحره راغوب هلاک ایتدی  
 مثلا نوح قومی کبی و بعضنی دخی برده هلاک ایدوب ساکن اولدق لری بر دن بحره  
 چقاردی مثلا اوط قومی کبی که اول بحر هنوز دخی قدس شریفه قریب بر برده  
 موجود و ظاهر در و بعضنی دخی برده هلاک ایلدی عاد و ثمود قومی کبی بونلرک  
 اثر لری و علامت لری هنوز دخی روی زمینده باقیدر و بو مقهورلرک اول اثر لری  
 و علامت لری موی و استخوانی کبی در عاقل اولان بونلرک اثر لرنده و علامت لرنده  
 عبرت پذیر اولوق مقرر در \* مشوی \* پر و بال مرغ بین بر کرد دام \* شرح  
 قهر حق کتنده بی کلام ) دامک اطرافنی اوزده مرغک پرنی و بالنی کور حق تعالی نیک  
 قهر نیک شرحنی اید بچیدر بی کلام یعنی بودنی فی المثل قوشلر طوزاغی کبی در  
 و بونک دانه سننه فریفته اولان اهل دنیا دامه طوتیلان و بعده باشی کس سیلوب  
 پر و بالی دام اطرافنده فلان قوشلر کبیدر پس بردامی کورسک وانک قتمده بر نیجه  
 قوشک باشلری کسیلوب ایاقلرنده بقیه و اثر قالد یعنی مشاهده قیلدک اول قنادلر  
 و ایاقلر بی حرف و صوت لسان حالله صیادک مکر و قهر نیک شرحنی ایله كذلك  
 بودنیاهم بویله در اکر عاقل ایسک بصر بصیرتله بودنی دام نیک جوانب و اطرافنه  
 نظر ایله کور بودام دنیانک اطرافنده نه قدر قوشلرک باشلری کسلش و پایلری  
 دو کلوب قالمشدر بودنی قوشلرینک پر و بالی منصب و مال و پایلری خیل و بغالدر  
 بونلر روی زمینده خیل و بغال واسطه سیله بورلر و منصب و مال واسطه سیله اوج

هوا و هوسده پرواز قیلورز پس منصب و مال بونلره پروبال کبی و خیل و بغال پای  
 خوش رفتسار کبی اولور چونکم بونلر دام دنیا به گرفتار اولدیلر تیغ قهر الهی  
 بونلرک باشنی کسوب مقهور و مقتول ایلد کد نصرکه بونلرک منصب و مالی و خیل  
 و بغالی بودام دنیا نیک اطرافنده دو کیلوب قالدی پس سن بو منصب و مال و خیل  
 و بغاله نظر ایله بونلرک هر بری بی حرف و بی کلام لسان حاله حق تعالی نیک  
 مکر و قهر نیک شرحنی ایلر و سکا بویله سو یلر که ای مرد عاقل بن بر نیچه به هوش  
 قوشک پروبالی مشابه سنده ایدم بمنله اوج هوا و هوسده خیلی زمان اوچدی  
 و نیچه مدت بیوب ایچدی و خوش یکدی عاقبت بودام دنیا به گرفتار اولوب تیغ  
 قهر ایله مقتول اولوب بودار غروردن دار سروره خائب و خاسر اولدیغنی حاله  
 انتقال ابدوب کوچدی دیوسو بیلر و دخی الدنیا دارمن لاداره و مال من لاملاله  
 و بهای یغتر من لاعقل له مفهومی تعیر ایلر ✽ مثنوی ✽ مرد او بر جای  
 خر پشته نشاند ✽ و آنکه کهنه کشت هم پشته نماند اول اولدی بر نه خر پشته  
 دیکدی و اول کسه که کهنه اولدی هم پشته قالدی یعنی اول دنیا دامنه گرفتار  
 اولان و بونلک مال و منصبیله تفاخر قیلان مغرور اولدی و آنک برینه حق تعالی  
 طیراق بیغنی نصب قیلدی که اولد کد نصرکه آنک قبر نیک اوزرینه خر پشته قورر  
 و خاکدن بر بیغن اول مرد مرده نیک علامتی اولمش و بریته طور مشدر و اولد که  
 مدفون اولد کد نصرکه مرور ایله کهنه اوله آنک پشته سی و بیغنی دخی قانز بلیکه  
 خاکه برابر اولوب آنک کندی و قبری زمیندن فرق اولمز ✽ مثنوی ✽ هر کسی  
 راجعت کرده عدل حق ✽ پیل راپایل و بق راجنس بق ✽ هر بر کسه بی عدل  
 حق کند و جنسنه جفت ایلدی پلی بیله و اتی جنس بقه بق بعوضه به دیرلر یعنی  
 عدل الهی هر بر کسه بی کندی جنسنه جفت و مقارن قیلدی ته کم فیلی فیله  
 و پشه بی جنس پشه به جفت و مقارن قیلدی و هر کس دخی کندی جنسنه نائل  
 و طالب اولدی جنسیت البته سات انضمام کلدی ته کم دبتلدی ( بیت ) کند  
 هر جنس با هم جنس پرواز ✽ کبوتر با کبوتر باز با باز ✽ مثنوی ✽ مونس احد  
 مجلس چاریار ✽ مونس بوجهل عتبه ذوالحمار ) احد حضرت تری نیک مجلسنده  
 مونس بی چهار یار کز بندر رضوان الله علیهم اجمعین که اول چهار یار کز بن  
 نورانیلر و روحانیلر و ربانیلر اولد قلمری جهندن حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه  
 و سلمه انیس و جلیس اولدیلر و اول حضرت ایله اتحاد و الفت قیلدیلر امام مونس  
 ابو جهل عتبه و شبیه و ذوالحمار اولدیلر که بونلر ظلمانیلر و شیطانیلر اولد قلمری  
 جهندن ابو جهلی کندیلر جنس بولدیلر آنک چون اکا انیس اولوب آنکله اتحاد  
 و الفت قیلدیلر ✽ مثنوی ✽ کعبه جبریل جانها سدره ✽ قبله عبد البطون

شد سفره ) جانر جبریلنك كعبه سی سدره اولدی هر عبد البطونك قبله سی سفره  
 اولدی بطون بطونك جبریل در اقول و شراب اولان كعبه نك هر بر بفرستی  
 بر بطن کبی اولدی فیچون جمله ایرادیدوب عبد البطون دیتشدر یعنی هر شیتك  
 کندی شانته لایق بر مطلب اعلی و بر مقصد اقصاسی واردر که اول مطلب اعلی  
 انك روح و عقلمه كعبه و قبله کبی اولشدر و اول كعبه شب و روز قبله به توجه ایلر  
 کبی اول جانبیه توجه قیاشدر پس بواعبارله هر کسك کندی شانته لایق بر قبله سی  
 اولور جبریل علیه السلام سیرت و ملك خصلت اولان جانرک كعبه و قبله سی  
 سبع سموات اوزره اولان سدره المنتهی یعنی مرتبه اعلی اولدی و بطونلر قوی  
 اولان و فرج و کلویه خدمت قیلان كعبه نك قبله سی بر سفره اولدی که اول كعبه  
 شب و روز همان سفره جاننده بیوب ایچمکدن اوتری توجه قیلدی پس هر کسك  
 شانته لایق بر کونه قبله سی اولدی یعنی بیان ایلکه شروع ایدوب بیوررلر ﴿ مثنوی ﴾  
 قبله عارف بود نور وصال \* قبله عقل مفلسف شد خیال ( عارفك قبله سی  
 وصال اولور عقل مفلسفك قبله سی خیال اولدی یعنی عارف بالله اولان اصحاب  
 شهودك همیشه توجهلری حق تعالی حضرت تلمینك و صائلك نورنه اولدی وانلره  
 نور وصال الهی مطلب و مقصد کدی اما فلسفه صاحبك عقلنك قبله سی خیالات  
 عقلمه و تصورات ذهنیه اولدی و اهل فلسفه نك هر بر یسنتك عقلی مرتبه اوهام  
 و خیالاتدن ایلر و بجه میوب هر بری عقل و خیال مرتبه سنده قالدی اگر چه واجب  
 الوجوددن وانك صفاتندن و افعالتندن دخی بونلرک هر بر یسی عقلاری یتدیکی  
 قدر بحث ایلدی لروذات و صفات الهیه به متعلق چوق سوزلر سو یلدیلر اما جمله سنك  
 سوزی دأره عقل جزویده داخلدر و حقیقه عارف اولد قلدن اوهام و خیالات  
 کی باطل و بلا طائلدر ﴿ مثنوی ﴾ قبله زاهد بود بز دان بر \* قبله مطمع  
 بود همیاس زر ) زاهدك قبله سی برو محسن اولان بز داندرا اما مطمعك قبله سی  
 همیان زردر بر بانك فقحه سیله محسن معناسنه در كه حق تعالینك اسماء  
 حسنا سنندندر مطمع میم اولك ضعی ویم نائینك كسریله افعال بایندن اسم  
 فاعل صیغه سی اوزره ذو طمع معناسنه مطمع میمك فقحه سیله او قنوب محل  
 طمع اولان كعبه نك قبله سی همیان زردردیمك دخی جا زردر و مصدر میمی اولوب  
 مضاف مقدر اولوب اهل طمع اولان كعبه نك قبله سی التون کبسه سیدر  
 دینسه دخی و جهدر پس تقدیر کلام بویله دیمکدر که تارك دنیا اولان و عقبا بی  
 اختیار قیلان زاهدك قبله سی بار و منعم اولان بز دان حضرت تلمیندر که همیشه  
 انك عقل و روحنك توجهی منعم حقیقی اولان بز دان حضرت تلمیندر اما صاحب  
 طمع اولان حر یصك قبله سی التون کبسه سیدر وانك عقل و روحنك



توجهی اکابر ظن فاسدی بودر که (بحسب ان ماله اخلاصه) آیتک حسبنجه  
 مال کندوبی دنیاده مخلدایله ونجه بلاومضایقه کلدکده مال اکادستکیر اوله  
 غوم وهمومدن وافات ومحمدن آزاده قیله بوسکونه ظن فاسد اکاغاب  
 اولدیقندن اوزی جمع امواله سعی ابلر واتی در کبسه ایدوب عقل وروحنه  
 قبله کا، ایدینور وعبددرهم ودينار اولور ان عبد الدرهم لعن عبد الدينار \*  
 حدیثک مفهونه مظهر اولوب ملعون ومطرود اولغه لابق کاور ﴿ مشوی ﴾  
 قبله معنی ورن صبر ودرنگ \* قبله صورت پرستان نقش سنک ( معنی ورنک  
 قبله سی صبر ودرنگدر صورت پرستلرک قبله سی نقش سنکدر یعنی اصحاب معنیک  
 وار باب تقوانک قبله گاهی علی طاعة الله صبر ایلک وعن معصية الله برهیز قتیلق  
 وکاردنیوبه ده توقف وناخیر ایلکدر اما صورته طیان کسه لک قبله گاهی حجر دن  
 یابلس صورتلر وبتلر نقشیدر که معنیدن خبر لری اولدیغیچون اول نقش لری  
 کندیلره معبود انخاز ایدینوب اکا توجه ایدرلر ﴿ مشوی ﴾ قبله باطن  
 نشینان ذوالمنن \* قبله ظاهر پرستان روی زن) باطن نشینلرک قبله سی مثلر  
 صاحبیدر ظاهر پرستلرک قبله سی زتلرک یوز یدر یعنی ساکن باطن اولان و صورت  
 عالمندن کذر قیلان عابدلرک قبله سی مثلر ونعمتلر صاحبی اولان معنی حقیقیدر  
 واما ظاهره طیانلر وصور ملیحه به مائل اولتلرک قبله گاهی مرثه جمیله نک یوز یدر که  
 انک توجهی همیشه اول جانبدر و بوکونه کسه به عبد فرج دینور لعن عبد  
 بطنه بیوردیغی کبی لعن عبد فرجه دخی بیور بلوب بوکونه کسه به دخی لعن  
 اولمشدر ﴿ مشوی ﴾ همچنین برمی شمر تازه وکهن \* ورماولی روتو کار  
 خویش کن) بونجیلین تازه وکهن هر نه ایسه عدل ایله واکر ملول ایسک یوری  
 سن کندی کارک ایله تازه دن مراد هر کسک کندی زمانده اولان کهندن  
 مراد کچمش زمانده اولان وکذر قیلان کسه لرا اولور یعنی هر کس اکر  
 کچمش زمانده واکر بو زمانده برکاری و بر مرادی لاید کند و سنه  
 قبله و مقصود ایدینوب اول جانبده عزیمت قیلمش و متوجه اولمشدر  
 واول جانبدن حظ الماش واذت وغدا بولمشدر نته کم بزرقاچ نوعنی سکاعد و شمار  
 ایلک همچنین سن دخی اکر کندی زمانده تازه اولان واکر کهنه اولوب کذر  
 قیلان کسه لدر بونک کبی عدو شمار ایله که هر کس اکر شدیکی حالدیه واکر کچمش  
 زمانده برحانبه متوجه اولمش واول جانبدن حظ وغدا بولمشدر واکر بونلری عد  
 و شمار ایلک کن ملول ایسک و بونلری عد ایلک وهر کسک اکر شدیکی حالدیه واکر  
 کچمش زمانده اولان قبله گاهی بیلک بکاه لایقدر و لازمدر دیرسک سه کالازم  
 اولان کار هر نه ایسه پس سن آنی اختیار ایله و مستعد اولدیغک جانب هر نه ایسه

آنی قبله ایدینوب اکا متوجه اول و اندن حظ ال ولدت ول ﴿ مثنوی ﴾  
 رزق مادر کاس زرین شد عقار \* و آن سکارا آب تمام از تغار ( بزم رزق زرین  
 کاسه عقار اولدی و اول سکاره تغار دن آب تمام اولدی عقار ضم عینله شرابه  
 دیر کاسه زرین دن مراد عشق و محبتله صفت روی و خالص خوی اولان  
 جسد و عقار دن مراد شراب محبت و یاده علم و معرفت اولور سکار دن مراد سک  
 سیرت اولان اهل دنیا و اصحاب نفس و هوا اولور و تقدیر کلام بوبله دیک اولور که  
 هر کسک کندوبه مناسب برکونه قبله سی اولدیغی کبی برکونه رزق و غداسی دخی  
 اولور بزم رزق کاسه زرین کبی اولان بدن ایچره عقار محبت و شراب علم و معرفت  
 اولدی و بزم روحزه قوت و غذا شراب الهیدن کادی اما سک سیرت اولان اهل  
 دنیا و کلاب طبیعت اولان اصحاب نفس و هوا ایچون رزق و غذا تغار مثابه سنده  
 اولان کاسه لردن تمام صوبی اولدی و بونک کبی نفسانی و جسمانی اولان فـدار  
 کادی ﴿ مثنوی ﴾ لایق آنکه بدو خود داده ایم \* درخور آن رزق بفرستاده ایم  
 \* خوی آنرا عاشق نان کرده ایم \* خوی این رامست جانان کرده ایم ( ملک لایقیکه  
 آنکه خواستش اول رزق لایق کوندرلشز آنک خوینی عاشق نان ایلمشز و بونک  
 خوینی مست جانان ایلمشز یعنی بزم رزق کاسه زرینده عقار روحانی و شراب  
 ربانی اولدی آنک لایق و مناسبی اول رزاقی مطلق و خلاق عالم اولان حضرت  
 حقله خوی قیلشز و انیس اولشز پس اول خویه و هنزه لایق رزق کوندرلش  
 و شائمه مناسب و مشربزه موافق مرزوق اولشز در اول سک سیرت اولان و تغار  
 کبی اولان کاسه لردن حظ و نصیب ان کسه لک خوینی و نامنی عاشق نان ایلمشز  
 و بوکاسه زریندن عقار الهی نوش ایلمن و کندی هوای نفسنی فراموش قیلان  
 کسه لک خوینی و بقیننی مست جانان ایلمشز ﴿ مثنوی ﴾ چون بخوی خود  
 خوشی و خرمی \* پس چه از درخور خوبیت می رمی \* مادی خرس ایدت  
 چادر بکیر \* رستی خوش آیدت خبیر بکیر) چون بکم کندی خوبکاه خوش  
 و خرمسن پس در خور خوبکدن نیچون اور کرسن ماده لک خوش کاورسه چادر  
 طوت رستمالک خوش کاورسه خبیر طوت یعنی هر کسک کندی خوینه و خصلتنه  
 لایق بهر حال بر لباس و هیئت پوشـ کل و صورت و حالت و آلت و برلش و خلق  
 اولشدر اگر کندی خوی و خصلتنه مناسب اولان لباس و هیئتی قویوب غیر بک  
 لباس و هیئتی اور تونسه لایق عند الانبیا و الاولیا مذموم اولق مقرر در پس ای  
 هر دعاقل سندخی چون بکم کندی خوبکاه خوش و خرم اولسن و کندی اخلاق  
 و اوصاف کله الفت و انسیت قبله سن پس کندی خوبک و خصلتنه لایق و مناسب  
 اولان لباس و صورتدن و هیئت و آئندن نیچون اور کرسن و نندن اوتری اجتناب

ایلسن اگر سکا دیشلیک وزن سیرت اولوق خوش کلاری ایسه چادر طوت وانلرک  
لباس وهیتی هر نه ایسه انی اختیار ایتکه زنه مناسب اولان چادر بورنمک وغزا  
ومجاهده دن کبرو قالوب خانه ده اوتورم قدر یوق اگر رستم ایسک خنجر و شمشیر  
طوت که رستم سیرت وحزه طبیعت اولان ارله مناسب ولایق اولدر که لباس  
تقوایی کیه وغزای اکبر سخی ایلیه وجهاد اکبرک نیجه خنجر و شمشیر لری  
یه زنه ار بزنه ار اگر رستم ایسک زنه تشبه قیله وانلرک اسنده اولمه و محنت ایسک  
هم ارلر لباسنی کیمه وارلک دعواسنی ایله که حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه  
وسلم بیورم شلردر لعن الله الخشین من الرجال و المترجلات من النساء رواه احمد  
و الترمذی و ابوداود عن ابن عباس رضی الله عنهما کذا فی الجامع الصغیر وصبی  
سیرت ایسک تشیخ و شیخ ایسک هم تصابی ایله که بو ایکسی دخی مذموم و باردر  
کما قیل (بت) شیخان عجیبان همان ابرد من یخ \* شیخ تصابا وصبی  
یتشیخ \* نفحات الانسده مولانا جامی رحمة الله علیه روز بهان بقلی حضرت تلرینک  
منقبه سنده بو یله نقل ایشلردر که روز بهان بقلی حضرت تلری مشایخانه لباس  
وصوفیانه هیئتله کعبه مکرمه تک زیارتنه کلدی اسواق ایچره کررکن حکمت  
اللهک کوزی برجه جار بهیه راست کلدی فی الحال اول جار به تک هواسنه  
مبتلا اولدی وانک ذکر و فکری انک قلبه طولدی پس کعبه مکرمه ده اقامت قیلمش  
عزیزدن برکسه و ارایدی شیخ بقلی حضرت تلری انک مجلسنه کلدی و اکادیدیکه  
ای مرشد اهل طریقت و ای مقتدای اهل شریعت بنم بو کسوه و لباسم سننک  
حضور کده امانت اولسونکه بو کسوه و رجال و لباس اصحاب کالدرو بنده شمعی  
برخوی و حال ظهوره کلدی که بو کسوه و بو لباسه مناسب ولایق دکلدرد بلکه  
اهل هوا اولان اصحاب شهوته مناسب بدر پس بکا شمعیکی حاله انلرک خرجه  
و کسوه سنی کیمک انسب اولدر تا اهل نفاق و اهل ریا زمره سنه داخل اولیم  
و لباس صلحاده اهل هوا خلقیله تخلف قیایم دیوب لباس و کسوه سنی اول عزیزک  
اوکنده قویوب کندی و اول هوا به مناسب اولان لباس و کسوه بی کندی  
و برقاچ کون حضرت حقه تضرع و نیاز ایتدی جناب حق اول هوا و هوسی  
شیخک قلبندن بالکلیه اخراج ایدوب اولکی مرتبه سنی وصفاسنی بولدقده  
اول عزیزک اوکنه کلوب شمعی بو کسوه رجال و لباس اهل کاله یته مستحق اولدم  
امانتی بکاسه پارش ایله دیدکده اول عزیز روز بهان بقلی حضرت تلرینک خرجه  
و کسوه سنی نیجه حمد و ثنا ایله اکانسلیم قیلدی و پسند ایدوب خیر دعار ایلدی  
پس اهل انصافی اولان کندی خوینی یوقلیوب اکا کوره لباس کیمک اولیدر  
✽ مشوی ✽ این سخن پایان ندارد و ان فقیر • کشته است از زخم درویشی



عقبر) بوسوز پایان طومر یعنی بونک کبی معارف واسرار سونک نهایت قبول  
ایتر بونک اوته سی قتی چوقدر بوراده بو قدرله اکتفا اولتسون و اول فقیر که  
بزانتک قصه سنی بو بیانک اولنده بر مقدار ذکر ایلدک و حق تعالی حضرت تلمیسه  
بی کسب و بی تعب رزق استمکه دعا ایلدی دیو حکایه ایلدک اول فقیر درویشلاک  
زخمیدن عقبر اولدی یعنی سکر لری کسه یلوب و کوچی و قوتی اوز بلوب عاجز  
و مضطر قالدی

﴿ قصه ان کبج نامه که در پهلوی قبه روی بقبله ﴾

﴿ کز و تهر در کازنه و بنداز آنجا که افتد کجاست ﴾

بوسرخ شریف و سر سخن لطیف اول کبج نامه نیک قصه سیدر که اول  
دعا بیلین فقیر واقعه سنده بویله دیو اشارت ایلدیبر که مقبره ز ایچنده فلان قبه نیک  
پهلوسنده بوز یکی قبله ه الله و تبری کانه قو و آت اوق اول بیره که دوشر کبجدر  
﴿ مشوی ﴾ دیدر خواب اوشی و خواب کو \* واقعه بی خواب صوفی راست  
خو) اول فقیر بر کبجه خوابده کوردی و خواب قتی خوابسز واقعه صوفی ایچون  
خویدر یعنی اول فقیر بر کبجه اول کبجنامه بی رؤیاده کوردی وانک او بخوسی  
قتی که اول عوام ناس کبی خوابه واروب او یقوا ایچره اول رؤیایی کور بمشدی  
بلکه خوابسز عالم مثال ا کامنکشف اولوب بین النوم والیقظه بورؤ یایی کوردیکه  
خوابسز واقعه کورمک صوفی اولنره خوی اولمشن وعادت کلدشدر مشایخ  
صوفیه نیک کوردکاری رؤیا اکثر بین النوم والیقظه عالم مثال ظهوره کلور  
واو بورجه سنه اولوب اول حالته حق تعالی حضرت تلمی طرفندن اشارت اولنور  
تته کم بو فقیر دهخی بویله اشارت قیلندی ﴿ مشوی ﴾ هاتنی که تش که ای دیده  
تعب \* رقه در مشق وراقان طلب \* خفیه زان وراق کت همسایه است \* سوی  
کاغد پارهاش آورنودست \* رقه شکلش چنین رنگش چنین \* پس  
بخوان از اینخاوت ای حزین ( برهاتف اول فقیر دعا کو به دیدیکه ای تعب  
کورمش یعنی عالم غیبیدن اکابر آواز کلوب بویله دیدیکه ای رزق بی زحمت  
خصوصنده چوق تعب و زحمت کورمش فقیر وراقلرک مشق ایچره بر رقه طلب  
ایله اول وراقدن کیرلر اول سکا همسایه در انک کاغد پارهری جاننده سن ال کتور  
بر رقه که انک شکلی بونجیلین و رنگی بونجیلین در چونکم اول رقه بی انک ورقلری  
ایچره بوله سن والکه الوب اویکه کله سن پس ای حزین اتی جلوتده اوقی وراق  
کتابده دیرلر اما اصل صحافه دیرلر بونده وراقدن مراد صحاف اولور یعنی اول  
فقیر هاتف عالم غیبیدن بو کونه آواز و یروب دیدیکه ای فقیر سنک همسایه ک

اولان صحافك و رقلری و كتابلری ایچره بررقه پارسسی واردر كه انك شكلی ورنکی شو كونه در وار اول ررقه بی انك اوراقی ایچندن ال پس كلوب برخلوت ایچره اول ای غلو وائی اوقومغه مشغول اول \* مشوی \* چون بدزدی آن زوراق ای پسر \* پس برون روز انبهی وشور وشر \* او یخوان از انخود در خلوتی \* هین محو در خواندن از شرکتی \* ورشودان قاش هم غمکین مشو \* که نیابد غیر توزان نیم جو \* ورکشد آن دیر هین زینهار تو \* ورد خود کن دم بدم لاتقطوا چونکم اول ررقه بی وراقدن ای پسر او غورابوب یعنی اخذ ایلبه سن بدزدی بونده اخذ کنی معناسنه استعاره اولتمشدر یعنی ای اوغل چونکم صحافدن اول کبچنامه بی اخذ ایلبه سن پس اینهلکدن وشور وشردن طشره کیت یعنی شرط اولدر که چونکم اول کبچنامه بی اندن اله سن جماعتدن وشور وشر منبعی اولان کثرتدن طشره کیدوب اختلاط ناسی ترك ایدوب عزت و خلوت اختیار ایله اندنصره سن اول کبچنامه بی برخلوته کندیگله اوقوزنهار انی اوقومقلقه غیربله شرکت استمه که نامحرم و بیگانه اولنلرک مضرت وفسادی چوق اولوز وسکا محرم وهدم اولین کسه بی اکر کندی خلوت که قوسک و مشغول اولد بعلک علمه انی شربک ایلسک بهر حال بوجهله سکا مانع او اور ویا خود سنک سرورازی افشاقیلور واکر اول فاش او اور سه ده هم غمکین اوله که سندن غیر بیسی اول کبچنامه دن نیم چوقدر بهره بولوز واندن مقصود و مرام نه اید وکنه واقف اولوز واکر انک حصولی کیچ چکر سه یعنی اول کبچنامه نك ایچنده مسطور اولان معانی انک مفهومی کیچ حاصل اولور سه و سنی اراق چکر سه آگاه اول زنهار سن انک کیچ حاصل اولدیغندن مأبوس و مقنوط اوله بلکه دم بدم (لاتقطوا من رحمة الله) آیت کریمه سن کندیگله ورد ایله بو آیت کریمه نك تفسیری جلد اولده سبب حرمان اشقیبا سر خنده مرور ایلدی وراقدن مراد کتاب و صحاف اید وکنی بیلدک کلمه کبچدن و کبچنامه دن مراد هم نه اید وکنی بیل و برخوش معلوم قیل کبچدن مراد کیچ وحدت و خزینة حقیقتدر و کبچنامه اولان ررقه دن مراد شول کتابلدر که انده کیچ وحدته متعلق عملار یازلش و اسرار حقیقته مخصوص اولان معنای تحریر اولمش اوله و طالب ارزاق معانی اولان درویش ایکی قسمدر بری بودر که بر مرشد کامله ملاقی اولور اول مرشد کامل آئی کیچ حقیقته ارشاد و هدایت قیلور و آئی ارزاق روحانیه ایله غنی القلب ایلر بو گونه به کبچنامه لازم اولمز انک مرشد کاملی اكا کبچنامه لك ایلر و بردرویش دخی واردر که ارزاق معانی به هر وجهله محتاجدر و استر که کنز حقیقته واصل اوله و غنای حقیقی وابدی بوله ولیکن اول کنز حقیقته موصل برهادی ورهبر بوله من پس همیشه قاضی

الحاجات جانبته مناجات ابدوب دعا ایلر که آلهی بو فقیر بنده می بواحتیاج  
 وکدالکدن قوررتوب بکائی زحمت و بی تعب اولان ارزاق روحانی میسر ایله  
 دیرا کرآنک استعدادی مرشد کامله واصل اولوق دکل ایسه اول مرشدک  
 ارشاد ایله مرادنی بولوق مقدر اولدیسه لایحق تعالی حضرت تبری اجیب دعوه  
 الداع اذادعان بیوردیغی آیت کریمه نک مفهومی اوزره دعا ایلین بنده لک دعاسنی  
 قبول ایلر پس بو کونه فقیرزی شول کنج حقیقتک عملاری یازلمش واسرار وحدتک  
 معانی وکلماتی بحر بر اولمش نامه لره هدایت قبولر که انلرانی اوقومغه او قوقود قلری  
 اوزره عمل قیظله وانلره توفیق آلهی بو بوزدن اولمغه اول کتابلرک ایچینده  
 مسطور اولان کنز وحدتی عاقبت بولورلر واندن مستفید اوورلر نته کم بوسرخ  
 شریفده ذکر ایلدکلری فقیر بوقیلدن اولوب نیچه زمان دعا ایلدکدنصکره  
 اکا عالم غیبیدن اشارت اولندیکه وار سنک همسایه ک اولان فلان صحافک اورانی  
 مابینده شوهیتله موصوف برکنجنامه واردر آتی آنوب ناسدن خلوت و عزت  
 اختیار ایله وار برتههارده اوتوروب آتی اوقومغه مشغول اول واول کتاب شریفک وناه  
 لطیفک ایچینده هر نه مسطور اولدیسه انکله عمل ایله تاکم مراد و مقصودک اولان  
 خزینه به واصل اوله سن و غنا و دوات بوله سن واکر مرادک فی الحاصل اولوب  
 نیچه مدت مدیده و عهدو بعیده کچر سهه و سنی چوق زمانه سور سه هم غم نیچه  
 و ما یوس اولمه که حق تعالی (لانقنطوا من رحمة الله) پیورده شدردخی (لایأسوا  
 من روح الله انه لایأس من روح الله الا القوم الکافرون) دیشدر پس حق تعالی ک  
 روح و رحمتدن مقنوط و ما یوس اواق طالبه لایق و مناسب دکادر بلکه الامور  
 مرهونه باوقاتها دیوب مطاوب اولان امرک وقتی کنجیده دک سعی و همت ایلک  
 لازمدر \* مشوی \* این یکفت و دست خودان مرثدور \* بر دل او زده که  
 روزحت بیره) بونی دیدی و کندی النی اول مرده ور اول فقیرک کوکانه اوردی  
 بویله دیو که یوری سن زحمتی ایات یعنی عالم غیبیدن طالب رزق اولان فقیره آواز  
 و برن بشیر بو ذکر اولنان سوزلری دیدی وانک قلبنه وسینه سنه ال اوردی واکا  
 بشارت و برن بویله دیدیکه یوری شدنصکره کند کدن زحمت و مشقتی کیدر  
 کتسون و سکاژده اولسونکه مرادک حاصل اولدی دیدی انک قلبنه ال اوردی  
 دیک اکاژ یاده بشارت و یردی دیکدن کنایه اولور \* مشوی \* چون بخوبیش  
 آمد ز غیبت آن جوان \* می کنجید از فرح اندر جهان \* زهره او میدر بدی از فلق  
 \* کر نبودی رفیق و حفظ و لطف حق) چونکم اول جوان غیبتدن کند و به کلدی  
 یعنی کندی به برحالت مستولی اولمغه کندیدن غائب اولمش ایدی و کندیدن غائب  
 اولدیغی مرتبه ده حضرت حق طرفندن اکا بو قدر اشارت اولدی چونکم غیبت



عالمندن کنند بسنه کلدی و محو مرتبه سندن قورتلوب صحو مرتبه سنه و اصل اولدی  
 کمال فرخندن جهان صغمدی بر مرتبه شاد و فرخناک اولدی که انک درونی قلق  
 واضطرابه دوشدی انک زهره سی قلفقدن بر تلوردی اگر حق تعالی لطفی و حفظی  
 و رفق اولمیدی یعنی اول فقیر زیاده سرور و شادینکندن اضطراب و قلقه دوشدی  
 شولقدر که انک زهره سی چاک اولتی مرتبه سنه واردی اما حق تعالی حضرتلری  
 اکالطف و رفق ایلدی و آنی چاک و هلاک اولمقدن حفظ ایدوب صاقلدی  
 ﴿ مشوی ﴾ یک فرخ آن کز پی ششصد حجاب \* کوش او بشنید از حضرت  
 جواب \* از حجب چون حس سمش در گذشت \* شد سزاوار روز کردون  
 بر گذشت ) بر فرخ اول که التی بوز حجابک بیندن انک قولنی حضرت حقندن  
 جواب اشدی حجابلردن چونکم انک سمه انک حسنی کجدی سزاوار اولدی  
 و کردوندن کجدی یعنی اول دعاسی مستجاب اولان فقیر براق وجه اوزره شاد  
 و فرخناک اولدی جمله فرخلردن بری اولکه نورانی و ظلمانی اولان التی بوز حجابک  
 و راستندن انک کوش هوشی حضرت حق تعالی دن جواب اشدی حق تعالی  
 طرفندن جواب اولتی و قلبه الهام کک بنده نک دعاسنه و سؤالنه جواب کلکدر  
 چونکم اول فقیرک سمه انک ادراکی حجب نورانی و ظلمانی دن ایلر و کجدی حقیق  
 خطابنی اشمکه لایق و سزاوار اولدی و کردوندن ایلر و کجدی که کردون دخی  
 حجابلردن بر حجابدر ﴿ مشوی ﴾ که بودکان حس چشمش ز اعتبار \* زان  
 حجاب غیب هم باید کنار \* چون گذاره شد حواسش از حجاب \* کوش  
 او بشنید از حضرت خطاب ) که او اور که انک چشمک حسنی اعتباردن اول  
 حجاب غیبدن هم کچمک بوله چونکم انک حواسی حجابدن گذاره اولدی پس  
 انک کوشی حضرت حقندن بی حجاب خطاب اشدی بهض نسخه ده بومصرع  
 \* پس پیایی کردش دید و خطاب \* واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره معنی اکادید  
 و خطاب پیایی اولور دیمک اولور یعنی انک ادراک سمعی حجابلردن کجدی و خطاب  
 حتی کوش ابتدی تا اوله که انک کوزنک ادراکی دخی اعتبار جهشدن اول حجاب  
 غیبدن هم کچمک بوله و لغای حتی مشاهده قبله بو خصوصه سمع بصردن مقدم  
 کشاده اولور و سمعک خطاب باری بی استماع ایلمسی بصرک رؤیت و مشاهده به  
 مستعد اولسنه سبب و علت اولور قرآنده سمع بصر اوزرینه هر موضعه تقدیم  
 اولندیغی هم بونکته بی اشعار قیلور انکچون بو بینه لفظ که بیت اوله بو اعتبارله  
 علت واقع اولور چونکم اول فقیر دعا کو یک حسلی حجاب نورانی و ظلمانی دن  
 کچمش اولدی حضرت حقندن انک کوش هوشی خطاب اشدی و اول خطابک  
 مفهومی دل و جانله قبول ابتدی و امر اولندیغی جانبه روان اولوب کتدی

﴿ مشنوی ﴾ جانب دکان وراق آمده \* دست می برد او بمشقی سو بسو \*  
 پیش چشمش آمد آن مکتوب زود \* باعلاماتی که هاتف گفته بود \* در بغل زد  
 گفت خواجه خیر باد \* این زمان وای رسم ای اوستاد ( اول فقیر دعا گوی  
 هاتف غیبیک اشارت ایلبدیکی اوزره قاقوب و عزیمت ایدوب ورافک دکانی جانبد  
 سو بسوال ایلبدی یعنی اشارت اولن ان صحافک اول فقیر دکانه کلدی وانک مشقلمی  
 و کاغذلی ایچره طرف بطرف ال ایلبدی و اول کبچنامه بی جست و جو ایلبدی  
 فوری اول مکتوب سعادت مصحوب اشارت اولن دیغی اوزره انک کوزینک اوکنه  
 کلدی شول بر علامتله که هاتف دیشدی و مشیر غیبی انک علامتی و نشاننی اکا  
 یلدرمشدی اول هاتف غیبیک دیدیکی علامتله اوزره اول کبچنامه اول صحافک  
 اوراقی ایچره ظهوره کلدی هماندم اول کبچنامه بی قوتوغنه اوردی صحافه ای  
 خواجه ساکاخیر اولسون بوزمان کبرو ایریشورم ای استاد دیدی بو بیت شریف  
 دلالت التزامیه ایله شومعنازه دلالت ایله و بالانترام بو بیتدن شو معنار مراد  
 اولور که اول کبچنامه اول صحافک اوراق پریشانی ایچره نیجه مدت قالمش  
 و صحافی انک قدر و قیمتی بیلیوب سار کاغذ پاره له آتی قیاس ایلمش چونکم اول  
 طالب کبچنامه آتی بولدی و بجان و دل قبول قیلوب قوتوغنه اورد قدده هم صحافک  
 قنده اول کبچنامه نك اصلا قدر و قیمتی اولدیغندن اول فقیر بدن انک چون بر قیمت  
 دخی استمش و اول طالب نامه اولان فقیر ای خواجه ساکاخیر اولسون دیو دعا بتمکله  
 همان قناعت قیلش و کویا اول طالبه دیشکه بو کاغذ پاره له بینی نیلرسن دی کوره لم  
 اول طالب دخی اکا دیدیکه ای استاد ینه بو جانبد ایریشورم اول زمانده ساکابونک  
 اصلن دیم دیوب هزار حد و شکرله کنندی مقام و منزلته رجوع قیلش

﴿ مشنوی ﴾ رفت کبچ خلوقی و آرا بخواند \* وز تحیر واله و حیران بماند \*  
 که بدین سان کبچنامه بی بها \* چون فتاده ماند اندر مشقها \* باز اندر خاطرش  
 این فکر جست \* کز پی هر چیز بزدان حافظست \* کی گذارد حافظ اندر اکتاف  
 \* که کسی چیزی ریابد از کزانی ( اول فقیر دعا گوی بر خلوت بو جاغنه کنندی  
 و اول کبچنامه بی او فودی اولندن آخر ینه دکا کا مطالعه ایلبدی و انده اول قدر اسرار  
 شریفه و معانی لطیفه بولدی و تحیردن واله و حیران قالدی بو بله دیو که بو کونه  
 بی بها اولان کبچنامه بالهیی مشقلمر و کاغذ ل ایچره بو حالده دوشوب قالدی یعنی  
 بو اسلوب بدیع و طرز رفیعله بی قیمت و بی بها اولان کبچینه اسرار الهی و خزینه  
 جواهر معانی بو کونه ورقلمر و کاغذ ل ایچره نه عجب دوشوب قالدی و هر کسک  
 نظرندن نه حالله بوسامی نامه محتفی و مستتر اولدی بو آنه دکا بر کسه نك کوزی بونی  
 کورمک و بر عالمک نظری بو عالی نامه به ایرمک عجب حکمت و غریب سر و حالندر

دیدنی اول فقیر دعا گویند که بر او خاطر نه بوفکر صحرا دی یعنی قلبه بوفکر و اندیشه  
 کلدیکه هر شیدن اوتزی ای درویش یزدان پاک حافظ در حافظ اکتافده چن  
 قور که کسه کزاف جهتندن برشی انک اذن وارادتنی اولدن قاپه بودخی وجه در  
 اکتافده اولان حافظ چن قور که بر کسه کزاف ایله اندن برشی قاپه اکتافی کشف  
 دندر کشف حفظ ایتمکه و ستر ایتمکه دیرلر اکتاف هم استنار و احتفاظ معناسنه  
 اولور و لهذا هر یری قصور نظر لری اولدیغنی بیلیوب بونده نه ذوق و معنی واردر  
 دیو بیهوده سو بیلرلر و جواهر جلیله و معانی جز یله دن حظ و بهره بوله مبوب عناد  
 وجهلارندن اعراض و اجتناب ایلرلر \* مثنوی \* کر بیابان پر شود زرو نقود  
 \* بی رضای حق جوئی نتوان ربود \* ورنه خوانی صد صحف بی سکنه \*  
 بی قدریادت نماند نکته ) اگر فرضی بیابان زرو نقود ایله پراوله یعنی صحرا دراهم  
 و دنانیر ایله طوله بی رضای حق اندن برار په قدر قایم ممکن اولمز یعنی حق تعالی نیک  
 رضای اولمینه التون و کومش ایله طلو اولان صحرا لردن برار په قدر التون یا کومش  
 آلفه بر کسه قدرت و طاقت طو تمز بلکه اول التون و کومشه کثرت حرص وار  
 ایکن یله ارادت حق اولمینه آئی کورسه هم آئی آلفه ال تمز و اگر بی سکنه  
 بوز صحف اوقویه سن قدر ستر سنک یاد کده بر نکته فالز قدر بونده تقدیر  
 معناسنه در وسکنه توقف معناسنه در یعنی اگر سن ای کتاب اوقویان کسه نیجه  
 بوز صحفی برتوقف ستر اوقویه سن و نیجه بیک کتابی بلاتاً خیر تتبع آیایه سن سنک  
 خاطر کده تقدیر الهی اولمینه بر نکته فالز وارادت ربانی اولمینه تتبع ایلدی کلک  
 کتب و صحفدن سنک قلبکده بر مسئله جای کبر اولمز و سنک روح اول کتب  
 و صحفده مسطور اولان کلمات و عباراتندن مقصود و مراد نه ایدو کنی هم بیلز  
 \* مثنوی \* ورنه کنی خدمت نحو امی بیک کتاب \* علمهای نادره  
 یا بی زجیب) و اگر خدمت ایلیه سن بر کتاب اوقویه سن جیبیدن  
 نادره علم لربو لور سن یعنی اگر حضرت اللهه خلوصه خدمت و عبادت  
 ایلیه سن اما بر کتاب اوقویه سن جیب قلبکده نادره علم لربو لور سن و چشمه جانکده  
 ینایع حکمی ظهور ایلس ولسان کنن جاری اولور کورر سن کما قال صلی الله  
 تعالی علیه وسلم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینایع الحکمة من قبله علی  
 اسانه شیخ زین الدین حافی رحمه الله بیوررلر و العجب ممن دخل فی هذه الطریقه  
 و اراد ان یصل الی الحقیقه و قد حصل من الاصطلاحات ما یتخرج به العانی من  
 کلام الله و احادیث رسوله صلی الله علیه وسلم ثم اشتغل بذکر الله و مراقبته و طاعته  
 و الاعراض عما سواهم ان لا تصب علی قلبه العلوم اکثر من الذی لو عاش الف سنة  
 فی تدریس الاصطلاحات و تصنیفها لم یشم منها را حجة و لا یشاهد من آثارها و انوارها



لمعة ﴿ مشنوی ﴾ شد زجیب ان کف موسی ضوفشان \* کان فزون  
 آمدزماه و آسمان • کانکه می جستی ز چرخ بانهبیب \* سر بر اور دست ای موسی  
 زجیب ( جیب بدن اول کف موسی علیه السلام ضوفشان اولدیکه اول ضو  
 ماهدن و آسماندن زیاده کلدی و موسی علیه السلام حضرت تئریته بویله دیواشارت  
 اولدیکه اول نسنه بی که نهیبله اولان چرخدن استرسن ای موسی جیبکدن باش  
 یوقاری کتور مشدر یعنی حضرت موسی صلوات الله علی نبینا وعلیهک ید مبارک لاری  
 کنددی یا قه لرندن نور اوضیا صاچیچی اولدیکه اول نور و ضیا ماهک نورندن  
 و آسمانک ضیا سنندن زیاده کلدی حق سبحانه و تعالی طرفندن کلیم الله حضرت تئریته  
 بویله دیوالهام و اشارت اولدیکه ای موسی اول نور و ضیا بی که نهیب و مهیب  
 لیکله متصف اولان چرخ سنیدن استرسن اول نور و ضیا ای موسی سنک قوتیکدن  
 باش یوقار و کتور مشدر ( اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر شو ) لی اخره  
 آیت کریمه سنک مفهومی اوزره الکی قوتیکه ادخال ایله تا کم بیاض و نورانی  
 چیقه و بر آیت اخری اوله پس حضرت موسی علیه السلام مبارک الی قوتیکه  
 ادخال ایدوب آنی چیقار دقه بر بیاض نورانی ال چقدیکه عالمه ضیا صالدی  
 و ماه و آفتابک نورنه غالب اولدی پس هر موسی مشرب اولان و قلب موسی علیه  
 السلام اوزره سیرقلان عالم برانیده دخی بوصفت بولنوروانک وجودنده ید بیضادن  
 مراد شول فکر نورانی اولور که هر بارانی عالم ربانی اولان کامل جیب قلبنه  
 ادخال ایدوب اندنصره الفاظ و حروف واسطه سیه آنی دهانندن اخراج ایلسه  
 مانند بیضاء عالمه نور باش اولوب ظلمات جهالت و غفلی و کفر و ضلالتی و شک  
 و ریبتی و بونلرک امثالی اولان ظلمتی اول ید بیضا کی اولان فکر نورانی ازاله ایلر  
 پس اول نور و ضیا انسانک کنددی قلبنده درانی خارجه دن استمکدن کنددی  
 جیب قلبندن استمک اولیدر که بو عالم آفاقه هر نه استرسه کنددی نفسندن خود  
 اول دخی زیاده بولنور کافال الله تعالی ( و فی انفسکم افلا تبصرون ) ﴿ مشنوی ﴾

---

تابدانی آسمانهای سمی \* هست عکس مدرکات آدمی \* فی که اول دست  
 بزندان مجید \* ازدو عالم پیشتر عقل آفرید ( تابیله سنکه سمی و عالی اولان آسمانلر  
 آدمینک مدر که لرنیک عکس یدر بویله دکلیدر که بزندان مجیدک دست قدرتی اول  
 ایکی عالمدن ایلرورک عقل برآدی یعنی اول نسنه بیکه کنددی عصرنک موساسی  
 اولان آسمانلردن استرسن اول سنک جیب قلبکدن باش یوقار و کتور مشدر تابیله  
 سنکه بوبلدو عالی اولان اجرام سماویه آدمینک قوت مدر که لری اولان عقلاک  
 عکس و بر تو یدر و عقل آدمی اصلدر بو خود مقرر در که ایکی عالمدن مقدمتر  
 و سابقتر بزندان مجیدک دست قدرتی اول عقلی برآدی کافال علیه الصلوة والسلام

اول ما خلق الله العقل و بوعقلدن مراد عقل کادر که حقیقت انسانیه در پس  
 عقول عشره و نفوس سماویه و اجرام فلکیه بو حقیقت انسانیه اولان عقل  
 کلاک عکس و فرعیدر و حقیقت انسانیه بوجهله به نسبتبه اصل واقع اولمشدر تنه کم  
 عقل کلاک و عقول عشره نیک شرح و بیانی جلد ثالث دیاجه سنده هم مرور قلمش  
 و بواجرام سماویه نیک عکس اولدیغی ائده دخی ثبوت بولمشدر چونکم بر آدمی  
 کندی حقیقتنی بوله و عقلاک غایبته و اصل اوله اول کسینه بواجرام سماویه نیک  
 عکس و اثری اولدیغی بیلور و بواسیا کندی نیک فرعی اولدیغی مشاهده قیلور پس  
 هر نه استرسه اول کندی دروننده بولور ﴿ مثنوی ﴾ ابن سخن پیدا و پنهانست  
 بس \* که نباشد محرم عنقا مکس \* باز سوی قصه باز ای بسر \* قصه کنج و فقیر  
 آور بسر) بوسوز من وجه پیدا من وجه زیاده پنهاندر یعنی اهلته بوسوز زیاده  
 پیدا و هویدادر و نا اهلته بغایت پنهان و مخفیدر زیر امکس عنقا محرم اولمز بو کونه  
 کلام حقیقت انجم ایسه عنقا سیرت اولان عارف لک غدا سیدر و بوسوز له انلر  
 محرم اولور و مکس طبیعت اولان عوام کالهوام بو کونه سوز له محرم اولوبوب  
 متحیر قالور و مضطرب اولور تنه کم دینلدی (بیت) طوطیان در شکرستان  
 کامرانی میکند \* وز تحیر دست بر سر میزند مسکین مکس \* چونکم مکس  
 طبیعت اولنلر عنقا سیرت اولنلره محرم اولمز و انلرک کلمات معارف مشحونی فهم  
 و ادراک قیلنلر پس بواهلته پیدا و عیبان و نا اهلته پوشیده و پنهان اولان سوز  
 بوراده طورسون تکرار ای بسر قصه جاننده کبر و کل قصه کنج و فقیری باشه  
 کنور یعنی ای اوغل تکرار ذکر اولتان قصه جاننده کبر و کل و اول کهننامه بولان  
 فقیرک مطلوبی اولان کنجک قصه سنی باشه کتور و تمام ایدوب بتور دیمک اولور

﴿ تمامی قصه آن فقیر و نشان جای آن کنج ﴾

﴿ مثنوی ﴾ اندران رقه نهشته بود این \* که برون شهر کنجی دان دفین  
 \* آن فلان قبه که دروی مشهدست \* پشت اودر شهر و رودر فرقدست) اول  
 طالب کنج اولان فقیرک بولدیغی رقه ایچره بویازلش ایدیکه شهرک طشره سنده  
 دفن اولمش بر کنج بلکه خارج شهرده اول خزینه مدفون اولمشدرانی معلوم  
 قیل اول فلان قبه که ائده مشهد واردر اول قبه نیک پشتی شهره و بوزی فرقد  
 جاننده در فرقدان قبه جاننده بری برینه قریب ایکی یلدزک اسمیدر که واحدنه  
 فرقد دیرلر بعض نسخهده فرقد برینه فد فد و افع اولمشدر فد فد فلانته دیرلر  
 یعنی بیابانه دیرلر مشهد محل شهوده دیرلر بونده مراد مزار اولور و مزاره  
 مشهد دینکاری شهید اولان کس نیک محل اولدیغی اعتبار ایله در ﴿ مثنوی ﴾

پشت باوی کن تورودر قبله آر \* وانکه همان از قوس تیری در گذار \* چون  
 فکندی تیراز قوس ای سعاد \* بر کن آن موضع که تیرت اوفتاد ( پشتی سن  
 اول قبه یه ایله و یوز یکی قبله به کتور و اند نصکره کاندن بر تیر کچور یعنی اول  
 قبه به صرت و یروب یوز یکی قبله به دوندر دکد نصکره یایدن براوق آت چونکه  
 تیری قوسدن طرح ایلوب ای اهل مساعده القایلیه سن اول موضعی قاز که  
 سنک تیرک اول موضعه دوشدی یعنی سنک تیرک هر نه موضعه دوشرسه اول یری  
 قاز تا کجی انده بو اورسن دیمش سعاد کسر سینله مقاعله بانک مصدر نانیسی  
 اولوب مساعده معناسنه اولوق اولیدر و بونده کجنامه دن مراد کنج و حدتک  
 علوم و اسراری مسطور اولان و طالب اولنله انک و صوانه سبب اولان اعمالی  
 تسلیم ایلمن کتب اولور و کجیدن مراد ایسه حقیقت انسانیه اولور و حقیقت  
 انسانیه خزینه سی شهر طبیعتک و راستنده مدفوندر انک طالبی اولان انسان اول  
 شهر طبیعتدن طشره چتمق اکالاز مدر و ایچنده مشهد اولان قبه دن مراد عقل  
 جزوی اولور که عقل جزوی فی المثل برقه کیدر که انده مشهد روح حیوانی  
 و ادراک جسمانی واردر و اهل ایمان اولان کسه لک عقل جزوی سی قبه سنک  
 ظهوری شهر طبیعت و یوزی قبله حقیقی جاننده اولان نجم هدایته در پس حقیقت  
 انسانیه خزینه سنی طالب اولنه لازم اولان بودر که شهر طبیعتدن چیه و عقل  
 جزوی قبه سنی و رای ظهرنه آلوب اکصرت و یره و روی قلبی قبله وحدت  
 جاننه کتوره اند نصکره تیر همتی قوس مجاهده یه قویه و قوس مجاهده دن  
 تیر همتی آنه وانک تیر همتی هر نه مقامه ابریشوب دوشرسه کندونک کنز حقیقتی  
 انده بوله نته کم بو ذکر اولمان فقیره بو کونه اشارت اولوب اشارت اولاندیغی اوزره  
 عمل ایتمک شروع ایلوب تیر اتمه قصد و عزیمت ایلدی \* مشوی \* پس  
 کان سخت آوردان فنا \* تیر پرانیدر سخن فضا \* زوتبر آورد و بیل اوشاد

---

شاد \* کندان موضعه که تیرش اوفتاد \* کند شدهم اووهم بیل و تیر  
 خودنید از کج پنهانی اثر) پس اول فتی محکم کان کتوردی و برقتی یابی الهالوب  
 تیری سخن فضا ده اوچوردی اول جوان شادشاد فوری بیل و تیر کتوردی  
 اول موضعی قازدیکه انک تیری اول موضعه دوشدی یعنی صرتنی قبه یه و یروب  
 یوزنی قبله به دوندر روب و ارفوتی بازویه کتوروب اول فتی کاندن براوق اندی  
 و شاد اولوب فوری بیل و تیر کتوروب کندی اوقی دوشدیکه موضعی خزینه سی  
 بولوق امیددی اوزره قازدی هم اووهم بیل و تیر کند اولدی خود کج نه اییدن  
 اثر کورمدی یعنی اول موضعی اولقدر قازدیکه هم انک بیلی و تیری آشوب کند  
 اولدی و کندیسی دخی بورلدی و عاجز قالدی خود اول نهائی و مخفی اولان



خزینه دن بر اثر کوره مدی \* منوی \* همچنین هر روز تیر انداختی \* یک جای  
 کبج را شناختی ( بونجلمین هر کون اول جوان تیر اتاردی لیکن جای کبجی اکثر دی  
 یعنی بو ذکر اولنان قاعده اوزره اگر چه هر کون تیر اتاردی و اوقی دوشدیکری  
 فارزدی و لیکن موضع کبجی فهم ایدوب بتلمش ایدی بونده اشارت و تنبیه  
 وارد شو معناره که چن بر طالب کبج حقیقت بر کبجنامه بی اله کتور سه و اول  
 کبجنامه تک ایچنده مسطور اولان الفاظ و کلماتک معنارینه واقف و عالم اولسه  
 و اکا کوره عمل فیلسه بنه کتدی حقیقی کبجی صحرای وجودده بولمسه قادر  
 اوله من مکر که بر مرشدک تعلیم و ارشادی ایله و یا خود اشارت الهی و الهام ربانی  
 ایله و بونک سبب علی اولدر که اگر چه بر کسه بر کتابی او قور و انک الفاظ ندن  
 مقصود اولان معناری استخراج و استنباط قیلور و انده هر نه پیوردی ایسه انکله  
 حامل اولور و اکا کوره کار قیلور و لیکن عملده یا افراط ایلر و یا تفریط ایلر عدالت  
 و استقامت مرتبه سنی بیله من بواجلدن کبج مقصودی بوله من و خزینه حقیقه  
 واصل اوله من \* منوی \* چونکه این رایشه کردا و بردوام \* کبجی در شهر افتاد  
 و عوام) چونکه اول فقیر علی الدوام تیر انغی و بر قاز منغی کند و سنه پیشه ایتدی شهر  
 ایچره و عوام میانته بر فقجه دوشدی یعنی شهر خلقک و عامه ناسک ایچنه بر فلسدی  
 و دیدی و قودی واقع اولدی بویله دیو که فلان فقیر بر کبجنامه بولمش انک موجب  
 هر کون عمل ایدوب بعض موضع لری اول کبجی بولمق امیددی اوزره قاز مقدمه در

\* فاش شدن خبران کبج و رسیدن بکش پادشاه \*

\* منوی \* پس خبر کردند سلطانرا ازین \* آن گروهیکه بدننداندر کین  
 \* عرضه کردند آن سخن راز بردست \* که فلانی کبج نامه یافتست ( پس سلطان  
 شهری بوقصه دن خبردار ایلدیلر شول بر گروهیکه کینده ایلدیلر یعنی اول فقیرک  
 بوصولنده طوران دشمنلری سلطان شهره بوقصه دن خبر و پردیلر ان التندن  
 بوسوزی سلطان شهره عرضه ایلدیلر بویله دیو که فلان کسه بر کبجنامه بولمشدر  
 \* منوی \* چون شنید آن شخص کین باشه رسید \* جز که تسلیم و رضا چاره ندید \* پیش  
 ازان کاشکجه بند زان قباد \* رقه را آن شخص پیش شه نهاد) چونکه اول  
 شخص اشدی که بوقصه پادشاهه ایرشدی تسلیمدن و رضادن غیری چاره  
 کورمدی و اول قباددن شکجه کورمزدن اول رقه بی اول شخص پادشاهک  
 او کنه قودی و بوندن دخی بومعناره رمز و اشارت اولور که سلطان شهر دن  
 مراد شهر طبیعتک سلطانی اولان نفس اماره و اهل نفس اولور و عوامدن مراد  
 اهل نفس و قوای نفسانیه اولور چن سالک راه الهی و طالب کبج ربانی

بر کجنامه بواسه وانك ایچنده مسطور اولتان اوزره عمل قتلغه مشغول اولسه قوائی  
 نفسا نیه انی نفسه عرض ایدرل پس نقص انی عقلدن الوب برقاچکون انکله  
 عمل قیلور چونکم کندی مشتهاسی اوزره اولان کجی بولدقده انکله عمل ایلمکدن  
 اوصانوب فراغت قیلورل و خارجه دخی شهر طیبه تک سلطانی مشابه سنده اولان  
 نفس اماره صاحبی طالب کج الهی اولان فقیرلک بولدیقی و روزوشب انک مقتضاسنج  
 عمل قیلدیقی کتابی انلردن اولورل و برقاچکون اگاه طاعه قیلورل وانکله عمل  
 ایدرل کوررل کندیلرک مرادی اولان کج انک دیدیکی اوزره بولمز پس اندن  
 وانکله عمل قیلقدن فارغ اولورننه کم بومعنازه اشارت ایدوب بیوررل

✽ مثنوی ✽ گفت تا این رفعه را یا بیده ام ✽ کج نی ورنج بی حد دیده ام ✽

خود نشدیک حبه از کج آشکار ✽ لبک پچیدم بسی من همچومار ✽ مدت ماهی  
 چنیم تلخ کام ✽ که زیان و سود این بر من حرام ✽ برک بخت بر کندزین کان غطا ✽  
 ای شه پیر و زجنگ و در کشا) اول فقیر شاهه ایتدی ای شاه جهان تابور فعه بی  
 بولدنبری و بو کجنامه به واصل اولدیفم زماندن بو آنه دک کج بوق و بی حد زجت  
 کورشم خود برجه کجیدن آشکار اولدی و بنم جانم بونده او مذکور اولان  
 خزینه دن بردانه بولدی ولیکن بن مارکی چوقلق طواشمم و مضطرب اولشم  
 کجبه نسبت مارذگری خوب واقع اولسدر الحاصل برای مدتی بونجیلین تلخ کام  
 یعنی برای مقداری وارد که بوذکر ایلدیکم کبی دماغم آجی اولوب بی آرامکه  
 بو کجنامه نک زبان و سودی بنم اوزریمه حرامدر بولایکه سنک بخت سعادتک  
 و طالع همایونک بوکان و دینه نک بوزندن عطایی قوپره و پرده بی کیده ای چنکی  
 پیروز قلمه کشای اولان پادشاه پیروز جنگ پیروزر جنگ معناسنه در درکشای  
 وصف ترکییدر قلمه آجیچی معناسنه یعنی ای قلمه آجان و جنگده مظفر اولان  
 پادشاه بولایکه سنک طالع همایونک بومعدندن حجابی رفع ایدوب بونک حقیقت  
 و نتیجه سی بولنه دیدی ✽ مثنوی ✽ مدت شش ماه و افزون پادشاه ✽

تیری انداخت و برمیکند چاه ✽ هر کجا سخنه کانی بود چست ✽ تیرداد انداخت  
 و هر سو کج چست ✽ غیر تشویش و غم و طاماتنی ✽ همچو عنفاتام فاش و ذاتنی)  
 پادشاه دخی التی آی مدت و زیاده اوقی اتدی و قیوقازدی هر قنده که برسخنه  
 کان و ارایدی چست یعنی هر قنغی موضعه چست و چابک برکائی وقتی یابی چکن  
 کانکش و ارایسه شاه اکاتیر و یردی اول سخنه کان اتدی و هر جانبده کج استدی  
 سخنه کان قتی یابی جکیچی دیبکدر کانه متصل اولان یا وحدت ایچوندر مصرع  
 اولده اولان چست چابک و استاد معناسنه در مصرع نایدیه اولان چست  
 طلب ایتدی معناسنه در تیرداد دیبک اذن و اجازت و یردی دیبک معناسنه هم

جائزدر شوا اعتبار ایله که عجم شاهلری اول بر کسه به برجانبه کجکه اذن ویرسه لردی  
 اکابر اوق ویرلردی اول کسه اول تیرایله انک مملکتندن هر نه جانبه کتسه کسه اکامانغ  
 اولمزدی صکره اول قاعده کتد کد نصکره بلاغوشعرا تیردادیمکی اجازت ویردی دیمک  
 محلمده استعمال ایلدیلر و محصول یت بویله دیمک اولور که پادشاه التی آی مقداری  
 والتی آیدن دخی زیاده اوق آندی ویرقازدی وهر نه برده بر استناد کمانکش  
 واریسه اکا اذن و اجازت ویردی اول دخی اوق آندی وهر جانبه خزینه بی  
 طلب ایتدی تشو یشدن و غمدن و طاماتدن غیری اولدی عنقا کبی نامی فاش و ذاتی  
 یوق ایتدی یعنی عنقا موجود الاسم و معدوم الجسم اولدیغی کبی اول کجک دخی  
 اسمی واریتدی ولیکن ذاتی و حقیقتی یوق ایتدی و بونلره اول کجیدن و کجنامه دن  
 تشو یشدن و غمدن و غصه دن و رمدن غیری بر نسنه حاصل اولدی و بونده سخنه  
 کاندن مراد عقل و اذعانه قوی اولان کسه و شاهدن مراد عقل جزوی  
 صاحب لری اولور نه کم عن قریب تحقیق و تفصیلی ذکر اولور

نومید شدن پادشاه از بافتن آن کجج و ملول شدن او \*

\* مثنوی \* چونکه تعویق آمدن در عرض و طول \* شاه شد زان کجج داسیر  
 و ملول \* دشتهارا کز کران شه چاه کتد \* رقعہ را از خشم پیش او فکند  
 چونک کجک عرض و طول نده تعویق کلدی یعنی چونک اول کجنامه ده  
 مسطور اولان خزینه و دفینه نک التده عوق ایتک کلدی و بونلر موضع کججه  
 اصابت قیلمدن تعویق الهی ایله محروم اولدی شاه اول کجیدن داسیر و ملول  
 اولدی یعنی اول دفینه نک طایندن کوکلی اوصانندی و فراغت قیلدی اول پادشاه  
 دشملری کز قوی قازدی یعنی اول شاه آرشون آرشون صحرا لده قوی قازدی  
 و اوق هر نه بیره دوشرسه اولیری قازوب چیقور دوزدی کوردیکه رقعده ده  
 مسطور اولان دفینه دن اصلا اثر و نشان یوقدر خشمه کلوب اول رقعہ بی  
 خشمندن اول کجنامه بولان فقیرک اوکنه براقدی \* مثنوی \* کفت کبرابن  
 رقعہ کش اثار نیست \* تو بدین اولیتری کت کار نیست \* نیست این کار کسی کش  
 هست کار \* که بسوز دکل بگرد کر دغار (شاه اول فقیره ایتدی ای فقیر طوط  
 بورقعہ بی که آنک آثار و نتیجه سی یوقدر و زجت و نهی چوقدر سن بورقعہ به  
 اولیتر سنکه سنک ایشک و غیری تشو یشک یوقدر بوشول کسه نک کاری دکلدر که  
 انک کاری و شغلی اوله که کل یانه و اول خار جانبه طولنه کلدن مراد راحت و اهم  
 و الزم اولان مصلحتدر و خار دن مراد زجت و بی نفع و فائده اولان مصلحتدر  
 یعنی اول پادشاه اول فقیره بر سبیل طعن و توبیخ بویله دیدیکه ای درویش



بو کونه ایش شول برکشینک ایشی دکلدرد که انک بوندن غیری اهم و الزم کار  
 و مصلحتی واردرد که اول کسه اگر بوکاره طولنورسه کل کبی کندویه نافع و لطیف  
 اولان مصلحتی یاقروخار کبی پرزجت و بی منفعت اولان کار و مصلحتک اطرافنه  
 طولنور بزم کل کبی لطیف کار بزم و ارایکن انی قوبوب یوخار کبی پرزجت اولان  
 کاره مشغول اوله مرز و حاضر و نقدی قوبوب مفقود اولان شبهه سعی و کوشش

قیله مرز \* منوی \* نادر افتد اهل این ماخولیا \* منتظر که روید از آهن کیا)  
 نادر دوشر بو ماخولیا نک اهلی منتظر در که دموردن کیا به ماخولیا خیالات  
 سوداویه به دیرل برمر صدر که برکسه اکامبتلا اولسه خیالات فاسده و توهه مات  
 مهمله به دوشر اصلانک تجیل ایلدیکی شسیده بر معنی و نتیجه اولمز پس شاه اول  
 کچننامه ایله عمل ایدنلری ماخولیا مرضنه مبتلا اولان خیالات فاسده صاحب پر نک  
 مرتبه سنه تنزیل ایدوب اول فقیره نو بیخا دیدی بو کونه ماخولیا نک اهلی و بونوع  
 اوزره اولان خیالات فاسده نک اصحابی بوجه سنده آرزو واقع اولور مثلا بونلر  
 منتظر در که دموردن لطیف اولتله به و اندن بونلر منتفع اوله بو خود محالدر کذلک  
 بو کچننامه ایچره مسطور اولان معنارک حقیقتی بولمق وانک نتیجه سنه و اصل  
 اولقدن اوزری کیجه و کوندر عمل قلیق بو کابکرز دیدی \* منوی \* سخت

جانی باید این فن را چوتو \* تو که داری جان سخت این را بچو \* کرنیابی نبودت  
 هرگز ملال \* ورنیابی آن بتو کردم حلال ) بوفن ایچون سنک کبی بر سخت جان  
 کر کدر سنک که جان سخت طو ترسن بونی طلب ایله اگر بولیه سن هرگز سکا ملال  
 اولمز و اگر بولور ايسک انی سکا حلال ایتدم بو کچننامه دن مقصود کچ حقیقتک  
 علومى مسطور اولان کتابلر اولدیغنی بیلدک ایسه مثلا بو منوی شریف کبی  
 پس طالب کچ اولان فقیردن مراد کچ حقیقتک اسرار و علومنه محل اولان  
 کتابلری مطالعه قیلان فقیرلر اولور و کیجه و کوندر اول کتابلر نه یاز لدی ایسه  
 آنک موجبنجه طریقته عمل ایدوب اول مسطور اولان معنارک نتیجه سنه و حقیقتنه  
 روز و شب سعی و کوشش قیاور چونکم بر طالب کچ الهی اولان فقیر بوبله  
 بر کچننامه بوله و انده مسطور اولان معنائیک موجبنجه عمل ایتکه اشتغال قیله عقول  
 جزویه صاحب لری آتی کورد کارنده کندیلرک شاه و ربیسی اولان عقل معاشده  
 قوت و قدرت بولان کسه لره انی عرض ایدرل انلردخی هو الینه خوش کلوب  
 انده مسطور اولان دینه بی بواورز ظن ایلوب تیر فکر لرنی کان عقله قوبوب اتارلر  
 و تیر فکر لری هر نه محله واقع اولورسه اندن بحث ایدرلر که بحثک معناسی قازمقدر  
 بر قاج مدت اصحاب حقیقتک نامه لینه مطالعه ایدوب فکر لری بتدیکی بردن

یخت ایتمی کندیلره عادت قیلورلر و بوکاره مشغول اولورلر کوررلر که بوکاردن  
انلره نفع حاصل اولمز و بواجبات کشیره دن بر نتیجه یوز کوسه قمرز الا که یوقاق  
پس بو یوقلقدن اعراض ایدوب کندی عقلارینه و مشربلرینه نافع اولان  
وراخت و یرن کارو کرداره مشغول اولورلر و بوکونه عملاری و کتابلری فقیر  
و بیکار اولان کسه لره بوسره مناسبدر دیونچه نو بیخ واستهزنا ایله تسلیم قیلورلر  
و دیرلر که بو نلر عجب بیکار و بی عقل طائفه در که مشغول اولدقلری علم و عملک  
نتیجه سی یوقلقدن بزسخی بونلرک مطالعه ایتدکلری کتابه مطالعه ایتدک اول  
کتابک ایچنده مسطور اولان اقوالی موجبجه نیجه مدت سعی و کوشش قیلدق  
و عقلن و فکرمن بتدیکی یردن بختلر ایتدک نیجه سنده یوقلقدن غیری بر معنی بوله مدق  
بونلرک کچننامه سنک گفتار ینک نتیجه سی و بونلرک اول گفتار موجبجه اولان کار  
و کردارل ینک عاقبت و نهایی همان یوقلغه وارر ایدی بزه بو بی امیدلک یولنه  
کتک و بومعدوم و مقفود اولان خزیننه بی طلب ایتک لازم دکدر بواهلنه مبارک  
اولسون دیواصحاب حقیقتک نامهلرینی مطالعه قیلقدن و اهل عشق و محبتک  
طریقته سالک اولمقدن رجوع ایدوب فراغت قیلورلر نه کم بومعنازه اشارت ایدوب  
پوررلر \* مشوی \* عقل راه نا امیدی کی رود \* عشق باشد کان طرف

برسررود \* لایالی عشق باشدنی خرد \* عقل آن جوید کزوسودی برد (عقل  
ناامیدلک یولنه فخر کیدر عشق اولور که اول طرفه باشی اوزره یلر لایالی عشق اولور  
خرد دکل عقل انی استر که اتدن برسود ایلته یعنی البته برکسه اسپر عقل جزوی  
اولسه و عقل معاش مرتبه سنده قالسه اول کسه ناامیدلک یولنه کتمز و فقر و فنا  
طریقته سیرایتز بلکه هر نه برده امیدی و ارایسه عاقل اول جانبه کیدر و کندی  
نفسنه قوت و عزت و یرن جانبه سیراید ر اهل عشق اولور که اول ناامیدلک  
طرفه باشی اوزره یلر و یوقلق طریقته مشیا علی الهام لاعلی الاقدام تک و پویلر  
لایالی و بی باک امل عشق اولور اهل عقل اولمز که اهل عقل لابد کندیسنی قابریجی  
اولور و کندی به نافع اولمین وفائده و یرمین نسته اردن حذر قیلور عقل همان  
آنی استر که اندن بر نفع اله عقل برشیدن کندی وجودنه نفع کلیده کفی  
وفائده حاصل اولیه جغنی ییلد کد نصکره اصلا اول جانبه مایل اولمز و اول شبهه  
رغبت قیلر بلکه عاشق قدر که سودوزبان قیدنده اولیوب کندی معشوقی اگر  
یوقاق یولنده ایسه ده اول بوله کتمکدن و محو وجود ایتدکن رو کردان اولمز نه کم  
شیخ عطار قدس الله سره حکایه ایدوب پوررلر بر کون ایکی کسه بر کتابی او قودیلر  
اول کتابده بویله دیمشکه فلان برده بر خزیننه واردر که اصلا د و کتمز و انک قنده  
شو صفتله بر محبوب واردر که اول محبوبک صفتلری شرح و بیان کلمز و اگر اول برده

اول محبوب بولمز ایسه اول مقامدن برمه دارایلرو کیده سن بویول کارنده اوچ  
 میل وارد اول اوچ میلده هر نه یازلدی ایسه انلری او قویوب انکله عمل ایده سن  
 دیمش حکمت اللهم اول ایکی کسه دن بریسی قولقدن اول خزینه یه و باخصوصه که  
 اول محبوب جیله عاشق اولمش و بریسی دخی عاقل ایمش کندیسنه دیمش که  
 بو کتاب بلان سو یلن حاضر خزینه و حاضر محبوب اول موضعه اکر بونلری  
 بولورسقی بویک نعمت وز یاده دولتدر دیوب عاشقله عاقل اول موضعه دک سپروسولوک  
 ایتمشلر اول موضعه اول کتابده یازیلان خزینه دن و محبوبدن بر نشان بوله  
 میوب بر مقدار دخی ایلری کیشلر کورمشلر که یول اوچ بلوک اولمش و اول بلوکک  
 هر برینک باشنده بر میل دیکلمش اولابر میلده یازلمشکه ای راهرو اکر بویوله کیدر  
 ایسک بونده خزینه و محبوب بولمز اما بر شهره واررسن وانده ایستد بکک کی کار  
 قبلورسن و بر میلده دخی یازلمش که ای راهرو اکر بویوله کیدر ایسک یا محبوبی  
 بوله سن یا خود بولمه سن احتمالدن و شبهه دن خالی دکدر و بر میلده دخی یازلمشکه  
 ای راهرو اکر بویوله کیدر ایسک نابود و ناپیدا اولورسن و کندیککی ونام و نشانی  
 لابد محو و فانی قبلورسن پس عاقل ایله عاشق مشاوره ایدوب بری برلینه دیمشلر  
 یاخی قنخی بوله کیده لم عاقل دیمش که بو نام ای دلک یولندن و یوقلق طریق یقندن  
 نعوذ بالله بن او بوله کتزمه که انده محو و فانی اولم و بو اورته بوله دخی کتزمه که انک  
 نتیجه سی نام معلومدر و احتمالدن خالی دکدر پس بر یولک که نتیجه سی معلوم اولمه  
 اکاکمک عاقلک شانتدن دکدر و بن شول بوله کیدر که انک نتیجه سننده بر شهر  
 عظیم وارد رای رفیق کل بکامت ایت ایله نتیجه سی معلوم اولان طریقه کیده لم  
 دیدی عاشق ابتدی بن بوانه دک جانمندن بیرار اولدم بکعشق و شوق بر مرتبه  
 غلبه ایلدیکه صبر و آرامه بحالم قالدی چونکم اولیکی موضعه مقصودی بوله مدم  
 بویله بیهوده بیره کر مکدن نابود و ناپیدا اولمق بکا اولی و محو و فنا بولنه کتمک  
 بکاعلادر دیوب عاقل شهر بولنه عاشق محو و قهر بولنه کندی اول عاشق اگر چه  
 محو و فنا بولنه کندی و بر قاج قدم عشق و شوقله بی وجود ترکناز ابتدی هماندم  
 کندی محبوبی وصف اولساندن زیاده بولدی و اول کز لایفتابه دخی و اصل

اولدی ✽ مثنوی ✽ ترکناز جانکد از وی حیا \* در بلا چون سنک زیر آسیا  
 \* سخت رویی که ندارد هیچ پشت \* بهره جویی رادرون خویش کشت (ت)  
 عاشق ترکناز و جانکد از وی حیادر بلاده دکر منک آلت طاشی کیدر یعنی عاشق  
 معشوقی بولنده چاپمقده و جان از یتکده و عرض و ناموسی کیدر و عار سز و حیاسز  
 اولمقده در و بلا و محنتده دکر منک آلت طاشی کی ثابت اولمقده و باشنه نیجه دکر من  
 طاشلرن دوندر سنک صبر ایلیوب تحمل قیظقه در عاشق بر سخت رویدر که هیچ



ارقه طومنز بهره جو بیلکی کندی دروننده اولدردی یعنی عاشق اولان برقی  
 یوزلوو بی پشت و پناه برکسه در که معشوقی جانبدن اکا هر نه کلورسه روگردان  
 اولز و کبروده بر آخر کسه به طایئوب اکا اعتماد واستناد قیلز بلکه یوزنی بکیدوب  
 هر وجهله معشوق جانبنه ایلر وسورر با خصوصکه اندن هیچ بر نفع وفائده  
 امیدن طومنز اول عاشق کندی دروننده بهره جو بیلکی ازاله قیلدی  
 وعاقل کبی فائده ومنفعت امیدله خدمت قیلقدن بری وعاری اولدی

﴿ مثنوی ﴾ پاك می باز دنیا شد من دجو \* انجانکه پاك میگردن هو (عاشق پاك  
 اوینادر من دجو اولز انجلین که هودن پاك طوتر مراد هویة الهیه در یعنی عاشق  
 میدان محبت ایچره هر نه اوینادر سه خالصا اوجه الله فی غرض و بی علت اوینادر  
 واصلا اجرت و عوض استیجی اولز و عبید اجبرکی محبوبی یولکده اول کار  
 و خدمت قیلز انجلین هویت الهیدن اول هر نه طوترسه پاك و طاهر طوتر کذلک  
 هر نه بذل ایدرسه پاك و بی علت بذل و صرف ایدر اصلا مزد و اجرت و سود  
 و منفعت طلبنده اولز ﴿ مثنوی ﴾ می دهد حق هستیش بی علتی \* می سپارد  
 باز بی علت فتی \* که فتوة دادن بی علتست \* پاك بازی خارج هر ملتست ( )  
 حق سبحانه و تعالی حضرت نبری اول عاشقه وارلغی بر علتسز و بر یعنی علل  
 و اغراضدن پاك و طاهر اکا وجود عطا ایلر صاحب فتوت اولان دخی اول  
 وجودی کبرو حقه علتسز و برر یعنی فتوة صاحبی اولان عاشق دخی کندی  
 وارلغی حضرت حقه علل و اغراضدن پاك و طاهر اولدیغی حالدہ تسلیم قیلور  
 زیرا عند المشایخ فتوت بی علت و برمک و غرض و عوض آرزوسندن کندی  
 نفسنی پاك و طاهر ایدوب حضرت حقدن کندی نفسنی نیچه طاهره و پاکیزه الدیسه  
 یند او بیله طاهره و پاکیزه انی اکا تسلیم قیلقدن کاسال موسی علیه السلام ره عزوجل  
 عن الفتوة قال الله تبارک و تعالی الفتوة ان ترد نفسك الی طاهرة کا قبلتها منی طاهرة  
 الحاصل پاکبازلقی خارج هر ملتسدر پاکبازلقی فتوت و تجرددن عبارتدر خلاصه  
 کلام فتوت و تجرد طریق محبتده هر نه بذل و صرف ایلرسه بی عوض و بی غرض  
 بذل و صرف ایلر کلکدرو بو پاکبازلق و مجردلک نفس الامرده هر ملل خارجدن  
 و جمیع اهل ملتک مرتبه لردن بو تجرد و فتوت مرتبه سی ایلرودر ﴿ مثنوی ﴾

زانکه ملت فضل جوید باخلاص \* پاکبازانند قربانان خاص \* فی خدارا امتحانی  
 میکند \* فی درسود و زیانی میزنند ( زیرا که اهل ملت فضل دیلر باخلاص  
 دیلر اما پاکبازلر قربانان خاصدرلر یعنی جمیع اهل ملت ایتدکری عبادت و خدمتی  
 یا فضل و کرم الهی بولوق یا خود عذاب و عقاب الهیدن خلاص اولوق امیددی  
 اوزره ایدرلر اما پاکبازان طریق و ارباب عشق و محبت خاص قربانلردرلر کندی

نفسه را نیک مرادندن اوتری کچمشلر وخوف ورجا مر تبه سندن ایلری کیدوب  
فتشراینی ایچمشلر وهرنه خدمت و طاعت ایدر لسه لوجه الله ولحبه الله ایلمشلردر  
نته کم تاج الرجال اولان رابعه عدویه رضی الله عنها حضرتلری حضرت حق  
تعالی به خطاب ایدوب دیدیکه الهی بعزتک وجلالک ما عبدک خوفان نازک  
ولارغبه فی جنتک بل لمحبتک ولوجهک الکریم بونلر نه خدای امتحان ایدر لرونه  
سودوزیان قپوسنی اوررلر یعنی یواریاب فتوت واصحاب محبت شول طائفه علیه درکه  
ایتدکاری عبادت و طاعتده خدای تعالی حضرتلرینی بر امتحان ایلرلر بویله دیوکه  
بزحق تبارک وتعالی حضرتلرینه بوقدر عبادت و طاعت ایلرلر کوردم  
بونک مقابله سنده بزنه اجر و عوض ویرر و بویله دخی امتحان ایتزلر که بونلر  
نیجه مدت سودومنفعت امید ی اوزره و خدمت ایلمشلر و بونلر نه ضرر و زیان  
اصابت ایلمسه نه عجب بزخود خیر و حسنات ایلمشلر که بز بوضرر و زیانک اصلی ندر  
دیملر بلکه اصلا سود و زیان بابنی دق ایتمیوب وخوف ورجا بوانته کتیبوب هریری  
( ترک کام خود کرفتم تا بر اید کام دوست ) دیوب کندی مراد لری دوستک مرادنده  
فانی قیلورلر ( وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ) دیوب هریری کندی  
امر فی حق تعالی حضرتلرینه تفویض ایلوب کتاب اللهده هر نه یازادی وهرنه  
امر قیلندی ایلمسه انک موجبجه عمل ایتمکه سعی و کوشش قیلورلر نه کم اول  
فقیر اول کچنامه ده مسطور اولان احکام اوزره عمل ایلمکه مشغول اولدی

﴿ باز دادن پادشاه ان کچنامه را بآن فقیر که بکیر ما از سر این برخاستیم ﴾

﴿ مشوی ﴾ چونکه رقعۀ کج بر آشوب را \* شه مسلم داشت آن مکروب را \*  
کشت امین اوز خصمان و زنیاش \* رفت وی بیخیددر سودای خویش \* یار کرد  
او عشق درد اندیش را \* کلب لیسد خویش ریش خویش را ) چونکم بر آشوب  
اولان کچک رقعده سنی شاه اول مکروبه مسلم طوندی یعنی چونکم پرفته  
وغوغا اولان کچک نامه سنی پادشاه اول محزون و مغمومه تسایم ایتدی اول  
فقیر و دلش خصمان و نیشدن امین اولدی یعنی ا کا خصومت ایدیجی و نیش  
وزحمت اور یجی کسه قائموب اول شر خصماندن خلاص اولدی و نجات بولدی  
کندی و کندی سوداسنه صارادی و طولشدی اول فقیر دلش عشق درد اندیشی  
کندیسته یار ایتدی و کندی دروننه مشغول اولوب کندی یاره سنه تیمار و علاجه  
باشلدیکه مشهور مثلدر کلب کندی یاره سنی کندی یار و بومثل بر فقیر ذلیک  
کندی دردنه کندی درمان ایلمسندن کتابت اولور و بو گونه مثلدن عاشقک  
شانی تحقیر ایلمک لازم کلز بلکه من وجه مدح و توقیر ایلمک لازم کلور که حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم (طوبی لمن کان عبسه کعبش الکلب) بیورمشدر  
بوقفیر و ذلیک دخی عبشی عیش کلبه مشابه و کندی یار سه نه کندی علاج  
ایلمکده کلبه مامل اولدیغی اعتبارله بوضرب مثل بو محله رو اوسزا کورلمشدر

\* مثنوی \* عشق رادر بیچش خود یار نیست \* محرس درده یکی دیار نیست  
عشق کندی بیچیشنده یاری یوقدر کویده بر دیارک محرمی دکدر یعنی عشق  
شول افراط محبتدراک طواشه سنده و بر عاشقه صار شه سنده یاری یوقدر بلکه  
عاشقه یار و همدم همان ینه عشق بوجهان کوینده عشق اهلنه راحد محرم  
دکدر بلکه عشق اهلک محرمی ینه عشقدر \* مثنوی \* نیست از عاشق

کسی دیوانه تر \* عقل از سودای او کورست و کر \* زانکه این دیوانگی و عام  
نیست \* طب را ارشاد این حکام نیست (عاشقن دیوانه تر بر کسه یوقدر عقل  
انک سودا سندن کورو کر درزیرا که بو عاشقک دیوانه لکی عامک دیوانه لکی دکدر طبک  
بو احکامه ارشادی یوقدر یعنی عندالعقل عاشقن زیاده دیوانه بر کسه یوقدر که انک جمیع  
احوالی عقل جزوینک ادراکندن خارجدر عقل جزوی اول عاشقک سودا سندن کور  
وصاغر در عاشقک شانی عقلا بیلغز انک دیوانه لکی نه کونه دیوانه لکدر بو هوشله فهم  
قیلغز زیرا که بو عاشقک دیوانه لکی عامه ناسک دیوانه لکی کبی دکدر طبک و طبیک عامه نامک  
دیوانه لکینه بر تدبیری و علاجی واردر که انده کونا کون دیوانه لکاره دو ایاز مشلرو طبیب  
حاذق اوللرانی بیلشدر و اما طبک و طبیک بو عاشقک دیوانه لکینه متعلق اولان حکمره  
ارشادی یوقدر انکچون اصلاطب کتابلرنده مرض عشقه متعلق علاج یازلمشدر  
بلکه اطباء عشق یوقدر دیوانکار ایلشدر و بر محبک بر محبو به اولان افراط محبتی وانک افراط  
محبتندن اولان جنونی غلبه سودادن حاصل او اور دیشلرو انک دواسی محبوتک وصال

و اقسامیدر دیوت تحقیق ایلشدر \* مثنوی \* کرطیبی رارسد زین کون جنون  
\* دفترطب رافرو شو بد بخون \* طب جله عقلمها منقوش اوست \* روی جله  
دایران رو پوش اوست) اگر برطیبیه بو کونه دن جنون ایشه طب دفتری قائله یو یار یعنی  
اگر برطیب و عاقله بو عشق جنونندن جنون ایشه و اول طبیب برمشوقک  
عاشق دیوانه سی اوله اول طبیب طب کتابلرنی کندی قائله یو یار شو اعتبار ایله که  
اول عشق انک کوزلرنی خونبار ایلر و خون آلود اولان کوز باشیله اول دفترطبی  
یو یار و جکردن دخی بر خون ایلر جکر قائله دخی یومق ممکن اولور الحاصل دفتر  
طبی خونله یومق کوزلردن قائلو باش دو کوب انی محو اتمکدن وانی قویوب  
راه عشقه کتمکدن کنایه اولور جله عقلارک طبی اول عاشقک منقوشیدر یعنی جمیع  
عقلارک طب و شفایه متعلق نه قدر علملری و ارایسه عاشقک ذاتک منقوشیدر اگر چه  
عشق بر کونه مر ضرر اما جسمانی و روحانی جمیع مرضله اندن دوا و شفا واردر  
بس جله عقلارک طبی بو اعتبار ایله اول عشق منقوشی اولور نه کم (بیت)



ای طیب نخوت ناموس \* ای توافلاطون و جالینوس ما \* پیوردقلری محله  
 بورایه متعلق اولان شرح و بیان بر مقدار هرور ایلمشدر جمله دایرلک یوزی انک  
 رو پوش و حجابیدر بودایران مجازینک و محبو باز صورینک فی الحقیقه حجابی  
 و نقابی کیدر بومصر عده اوست ضمیر عشقه راجع اولمده جائزدر اکر عشقه  
 راجع اولور سه عشق یعنی عشق اولور پس روی جمله دلبران اول معشوق  
 حقیقتک رو پوشیدر دیمک اولور و عاشقه راجع اولمده جائزدر بوتقدیر اوزره  
 یعنی جمله دایرلک یوزی اول عاشقه رو پوشدر اول دلبری کنندی محبونه نقاب  
 و پرده بیلمشدر دیمک اولور \* مثنوی \* روی در روی خود آرای عشق  
 کیش \* نیست ای مقنون ترا جز خویش خویش ( ای عشق مذهب و یوزیکی  
 کنندی یوزیکه کتورای مقنون سکا کند کدن غیری اقربا یوقدر یعنی ای عشق  
 و محبتی کنندینه مذهب و ملت قیلان عاشق توجهی کنندی ذاتکه ایله و هر نه  
 سویلسک کندیکه سویله ای مقنون عشق سنک کنندی ذاتکدن غیری سکا بار  
 و قریب یوقدر اکر غیره یوز کتورسک یوزیکه باقرزل و اکر عقلایه حالکی سویلسک  
 جنون و سفاهته حمل ایدوب سوزیکی دیگه منزله لازم کلدیکه هر نه حالک  
 و ارایسه همان کنندی ذاتکه سویلیه سن و حالکی بیازردن عزت اختیار ایلیه سن  
 \* مثنوی \* قبله از دل ساخت آمد در دعا \* لبس للانسان الاماسی) اول  
 کچننامه بولان و طالب کنج اولان عاشق کوکلدن قبله دوزدی دعایه کلدی زیرا  
 (لبس الانسان الاماسی) در بومصر عسوره نچمده اولان آیت کریمه اشارتدر  
 و بو آیت کریمه نک تفسیری جلد خامده و جلد رابعده تفسیر کنت کز اسرخنده  
 مرورایتدی انده طالب اولنه یعنی اول عاشق صادق کوکل جانندن قبله دوزدی  
 و حضرت حقه متوجه اولدی و دعایه کلدی و سبیل قیلدیکه حق تعالی کلام  
 مجیدنده انسان ایچون یوقدر الاسعی ایلمدیکی شیء وارد دیدی پس اول دخی  
 دعا قیلغه و ساعی اولغه شروع ایلمدی \* مثنوی \* پیش از آنکه پاسخی  
 بشنیده بود \* سالها اندر دعا ایچیده بود) اندن اولکه اول بر پاسخ ایتمش  
 ایدی نیچه ییلار دعاده طوالمش ایدی یعنی اول عاشق صادق کچنندن بر خیر  
 ایتمش و کچننامه ده انک خبرنی او قیوب کوش ایتمش ایدی اندن اول نیچه ییلار  
 دعا ایلمکه طوالمش و صارلمش ایدی نیچه ییلار و ایلمش رزقه دعا قیلد قند نصره  
 اول کچننامه رؤیاسنده اکا اشارت اولندی پس او کچننامه بی اشارت اولندی یعنی اوزره  
 بولوب انی او قیوب کچک پاسخی و جوابنی اول کچننامه دن اشندی بو خبری  
 اشتریدن اول خود انک کاری و عادتق دعا ایلمک ایدی \* مثنوی \* بی اجابت  
 دردعا اومی تنید \* از کرم ایلمک پنهان می شنید) اجابت سزدهال اوزره طوقندی

یعنی اورلدی و طولندی کرم الهیدن پنهان لیبک ایشتدی لیبک شرح و تحقیق  
ایکجی دفترده گرفتارشیدن باز میان جفدان سرخنده این سخنها خود بمعنی بار  
یست پیلتر بک شرحنده هرور اییشدرانده طلب اولنه و جناب حقت عبده  
لیک دیمسی (اجبتک اجابته بعد اجابته) دیمکن عبارت اولور و بونک معناسی یاربی  
دیودعا ایلیک جانته بی حرف و بی صوت حق جا بنیدن کلور و دعا یادن قولک  
جانی اول زوقی ییلور و بو که لیبک پنهانی دینور یعنی اول عاشق حق تعالی آنک  
دعا سنی اجابت قیلزدن اول دعار ایلیکه اورلدی و طولندی حق تعالی  
حضرتلر بک کرمدن پنهانی لیبک عبدی سل تعط دیمکی آنک کوش هوشی  
استماع قیلدی \* مشوی \* چونکه بی دف رقص میگردان علیل  
پراز لیبک بود \* بی زبان می گفت امیدش تعالی \* آزداش می روفت ان دعوت  
(ملا) چونکم اول علیل و ذلیل دفسر رقص ایدردی یعنی چالمدین اویناردی  
خلاق جلیک جودنه اعتماد ایلدیکی جهندن یعنی اول علیل و ذلیل خلاق  
جلیل و رزاق جلیک جود و عطاسنه اعتماد ایلسدیکندن اوتری دفسر رقص  
ایلر و چالمدین اویناردی باخصوصکه دخی اکا اشارت و بشارت اولزدن اول  
آنک جانبنده هاتف غیبی ونه پیک الهی و ارایدی ونه آنک کبچدن و کچنامه دن  
خبری و ارایدی مع هذا عاشق کوش امید لیکن برایدی یعنی اول عاشق  
صادق دخی اکا هاتف کلزدن و اشارت الهی اولزدن مقدم ییلوردیکه بر قول یاربی  
دیسه حق تعالی اکا البته لیبک عبدی سل تعط دیر بوحديث شریفک مفهومته  
اول عاشقک یعنی اولدیغندن هر بار که یاربی دیسه لیبک عبدی دیمکن آنک  
کوش هوشی پراولش ایلی آنک حضرت حق و رزاق مطلق جانبنده اولان امید ی  
ورجاسی بی زمان اکا تعالی دیردی و آنک روز و شب اول ایلدیکی دعوت آنک  
کوکلندن غبار ملالی سپورردی باخود معنی آنک امیدنک بی زمان اکا تعالی دیمسی  
و انی حضرت حقه دعوت قلمسی آنک قلمیدن ملات غبار بی سپوروب ازاله  
ایدردی \* مشوی \* آن کبوتر را که بام آموختست \* تو بخوان میرانش کان  
پردوختست) اول کبوتر که بام آموخته درس او قومه آتی سور که اول پردوخته  
در یعنی مثلا شول کوگر جینی که اول طامه او کر نمشدر اول باخانه به آموخته  
اولان حمامه بی خانه به دعوت ایلمه سنانی طامدن سور لاید اول ینه کلور که  
اول قنادی دیکلمش اول خانه به او کر نمشدر هر نه قدر سورسک بر زمانه نصرکه  
ینه اول خانه به کلور قوز کذلک درگاه حقه آموخته اولان عاشق دخی اول  
درکاهدن وهم و خیال آتی سوزسه و شیطان دخی مانع اواسه و اول درگاهدن

ا کادعوت اولسه او کو کرجین کبی اول درگاهدن ایرلز و اول باب سعادتن  
 مفارقت قیلز کذلک ولی کامل و مرشد فاضل خانه سنه آموخته اولان طالب دخی  
 هم کبو تر بام آموخته کیدر که اول درگاهدن هر نه قدر جفا کورسه عاشق صادق  
 کبی دور و جدا اولز ﴿ مشوی ﴾ ای ضیاء الحق حسام الدین برانش \*  
 کرملاقات تو برستست جانش • کر برانی مرغ جانش از کزانی \* هم بگرد بام  
 تو آرد طواف \* چینه و نقاش همه بر بام تست \* پرزنان براوج مست دام تست)  
 ای حق تعالینک ضیاسی اولان حسام الدین سور اول کسه بی که سنک  
 ملاقاتکدن انک جانی بتمشدر سنک ملاقاتکدن انک جانک پری بتمشدر دیمک دخی  
 وجه در بوتقدیر اوزره پرباء فارسه یله و اولکی وجه اوزره باء عربی ایله او قنور  
 یعنی ای حق تعالینک ضیاسی اولان شیخ حسام الدین چلبی شول مرید صادق که  
 سنک ملاقاتکدن جانی بتمش و سنک صحبت شریفکدن انک جانی پروبال حاصل  
 ایتمشدر امتحانندن اوتری انی کندی باب سعادتنکدن و خانه بادولتکدن سور اگر  
 اول مرید صادق سن باب سعادتنکدن سوره سن انک مرغ جانی کزافدن یعنی  
 ظاهر ا دعوت اولقسز وانی برکسه جذب قیلقسز هم سنک بام سعادتنک اطرافه  
 مرغ جانی طواف کتورر و بهر حال سنک بام سعادتنک طوئوب کنیدیسنی سنک  
 جناب دولتکه یتورر زیرا اول مرید صادق مرغ جاننک چینه و نقلی دوکلی  
 سنک بامک اورره در یعنی انک مرغ جاننه قوت و غذا اولان معانی و عاوم ربانی  
 و ارزاق روحانی و ادواق جانی دوکلی سنک بام طریقتنک و خانه متابعتک اوزره  
 در اول مرید صادق مرغ جانی اوج هوا اوزره پرزنان سنک دام پیچتنک  
 مستیدر سنک ارادت خدمتنک دامنه انک اوج هوا اوزره پروازیاین مرغ جانی  
 صید و شکار اولغنی منی و آرزو قیلقده در کبجه کوندز استر که اوج هوادن نزول ایوب  
 سنک خدمتنک و ارادتک دامنه مقید اوله ﴿ مشوی ﴾ کردمی منکر شود دزدانه  
 روح \* در ادای شکر ای فتح و فتوح • سخنه عشق مکرر کینه اش • طشت  
 آتش می نهد بر سینه اش \* که بیاسوی مه و بگذر ز کرد \* شاه عشقت خواند زوتر  
 باز کرد) اگر بدم دزدانه اولان روح طالب منکر اوله سنک شکر نعمتی ادا ایلمکده  
 ای فتح الهی و فتوح الهی و روحانی اولان حسام الدین مصرع اولده بویله  
 دیمک دخی وجه در اگر روح طالب بدم سنک شکر نعمتی ادا ایلمکده دزد کبی  
 منکر اوله و بنده انک نعمتی و لطفی یوقسدر دیوانکار قیله ای فتح ربانی و فتوح  
 الهی اولان حسام الدین چلبی انک مکرر کینه اولان عشق صوباشینی بوهم  
 وجه در اکامکرر کینه اولان عشق صوباشینی انک سینه سی اوزره طشت آتش  
 هجران قور و آئی یا قوب یاندرر بویله دیو که ای کندی شیخه منکر اولان کل اول ماه



معنوی جاننده و کرد نفسانیدن و غبار جسمانیدن کج عشق شاهی سنی اوفودی  
 علی الفور کبرودون بونده عشق مکرر کینه اولان شکنجه تشبیه اولمشدرشو  
 مناسبته که برعاشق معشوقندن برمدت مفارقت ایلمسه اکا حضور و راحت و برمیوب  
 انک سینه سنی باقوب یاندیروب شکنجه ایلمکدن خالی اولمز پس خلاصه کلام  
 و محصول مرام بویله دیمک اولور که ای حق تعالینک ضیاسی اولان حسام  
 الدین یغن برطاب سنک درگاهکه کلمه و سنک ملاقات شریفکدن برزمان حظ  
 و نصیب السه اندنصکره بعض اغراض نفسانینک اکا غلبه قیلمی واسطه سببه سنک  
 صحبتکدن و خدمتکدن برزمان مفارقت قیلمه انک مکرر کینه او اولان شکنجه عشقی  
 انک سینه سی اوزره طشت آتش فراقی قوروانک قلب و روحنه شکنجه قیوروا کادرونندن  
 بویله دیرکه بو کدورات نفسانیدن و غبار جسمانیدن کچوب اول شاه طریقت  
 و ماه فلک معرفت جانبنه کل عشق پادشاهی سنی کنندی جانبنه دعوت ایلم  
 فوری کبرودون و الابوبلا و فرقت و بودرد و محنت شکنجه زنده و الم و حسرت  
 پنجه زنده قالورسن دیر \* مشوی \* کرد این بام و کبوترخانه من \* چون

کبوتر پرزنم مستانه من \* جبرئیل عشقم و سدره من توی \* من سقیم عیسی مریم  
 توی (بو بامک و کبوترخانهک چوره سینه بن کبوتر کبی بن مستانه پر اورورم بن جبرائیل  
 عشقم بنم سدره من سنسن بن سقیم عیسی بن مریم سنسن کبوترخانه دن مراد حسام  
 الدین افندی حضرت تلرینک جمع عقول و ارواح اولان مجلس شریف و مقام  
 اطیقلری اولور و بامدن مراد هم انلرک مقاملرینک اعلی طرفی اولور و سدره  
 حضرت جبرائیل علیه السلام مقام و قرار کاهیدر امر حقله هر نه جانبنه کتسه  
 اخر الامر بنه کلوب انده قرار ایلمر و عیسی ابن مریم صلوات الله علی نبینا وعلیه  
 حضرت تلرینک شان شریفی اول ایدیکه (و ابری الاکه و الابرص) آیت کریمه  
 سنک مفهومی اوزره باذن الله اکبر و ابرصی و انواع امر اضنه مبتلا اولان خسته لری  
 نفس حیات بخشیده ابر او مرده لری احیا ایلمدی پس بو اولیای محمدیه ایچره هم  
 عیسی نفس و لیلر اولور که دم حیات بخشاریله مرده دللری زنده و خسته لره شفا و دوا  
 و بر مکه فرخنده ایدر لر بو جله دن حسام الدین افندی قدس الله سره  
 حضرت لری کنندی عصر زنده عیسی نفس و هر خسته و شکسته اولان عاجزه  
 فریادرس بر طیب الهمی و حبیب روحانی ایدی قطیبت و غوثیت مرتبه سنی پولش  
 و مرآت الهمی مرتبه سنه و اصل اولش ایدی و حضرت مولانا قدس الله سره  
 العزیز اول حضرت مقدسه نک شیخ لری و استاد لری دیر ولیکن حسام الدین  
 افندی حضرت تلرینی مدح ایلمدیکی اعتبارات لطیفه دن حسام الدین افندی  
 حضرت لری مولانا قدس الله سره العزیزک شیخی اولمق معناسی منقهم اولتور و بونک

تحقیق برفاج موضوعه مرارا و کرارا هر روز ایلمشدر اما بونده دخی اجالا بیان اولتی لازم اولدی و بونک سری بودر که فخن بر مرید صادق کمال مرتبه سن بولسه و ذاتی مرآت کبی مجلایدوب و شیخ کمالک اوصافه و علوم و اسرارنه آینه اولسه شیخ کامل انده اولان علوم و اسرارنی و اوصاف و کردارنی مشاهده ایلدکده اکاعاشق اولور و محبت و تعظیملر قیلور شول مرتبه که کویا برعاشق معشوقنه خدمتیز و محبتلر قیلور وانی مدح ایتمک حقیقته کندینی مدح ایتمک واکا عاشق اولق معناده کندی به عاشق اولق اولور و غیره طلبله دخی انک نه مرتبه ده اولدیغنی اعلام قیلور و دخی صاحب کمال اولنلر غیرلر برکسه نک شاننی بیلدر مکن اوتری کندیلرینی انلرک مایتنسه ادخال قیلور و اول مدوحه تعظیملر و تکریملر ایلرناکم طالبلر اول مدوحه اولویتله تعظیملر و تکریملر ایلرله و اول صاحب کمال سوبیلدیکی مدخلر و ثنلر کبی بومخلده دخی خداوند کار حضرتلری حسام الدین افندی حضرتلرینک عظم شاننی طالبلره بیلدر مکن اوتری کندیلرینی طلبه و عشاق منزله سنه ادخال ایدوب حسام الدین افندی حضرتلرینه خطابا پیوررلر ای حسام الدین چلبی بوسنک کبوترخانه کبی اولان مجلس شریفکک و مقام لطیفکک اطرافنه و اوستنه بنامه او کرمش کبوتر کبی مستانه پروبال اور برم و سنک مقام شریفکه قونوب قرار قیلورم فی المثل بن جبرائیل عشقم و بنم سدره و مقام سنسن که روح سنده قرار ایلر و بنم درونم درد و محنتله سقیم و خسته در بو عصرده عیبی نفس سنسن بنم درونم درمان سنک دم حیات بخشکن حاصل اولور که هر بار که سنک کلام حیات بخشکی استماع ایلیم جانم صحت و راحت بولور و قلبم درد و المدن قورتلور \* منوی \* جوش ده آن بحر کوه باررا

\* خوش پیرس امر و زاین بیماررا \* چون توانی اوشدی بحر آن اوست \* کرچه این دم نوبت بحران اوست ( ای ضیاء حق اولان حسام الدین اول کوه بار اولان بحره جوش و یربوکون بو بیماری خوش صور چونکم سن اول بیمارک لایق اوله سن بحر انک لایقیدر اگرچه بودم انک نوبت بحر ایدر بحران خسته نک مزاجی متغیر اولدیغنی زمانه دیرلر و مزاجک بوزلسی معناسنده هم استعمال ایلرلر بحر کوه یاردن مراد بونده حسام الدین افندی بطن نرنده اولان بحر معانی و اسرار ایدر که اول بحر معنی بو قدر علوم اسرار کوهرنی یا غدرمش و نثار قشادر پس حضرت خداوند کار قدس سره العزیز اول بحر کوه باره بو گونه خطاب ایدوب پیوررلر ای حق تعالی نیک ضیاسی و کواکبر درد نک دو اوشفاسی اولان حسام الدین اول علوم و اسرار کوهرنی ایشار ایدییجی اولان معنی بحر نه جوش و خروش ویرسن بو خسته دلی بو گونه خوش سسوال ابله واکا خاطر نوازلک قیل

چونیکم سن اول بيمارك آن ولايقين اول دريای معنی انکندر اگرچه بودمده  
 اول بيمارك متغير اولسنک وتبديل مزاج قيلتسک زمانيدر ﴿ منوی ﴾ این  
 خود آن نالست کو کرد آشکار \* آنچه پنهانست يارب زینهار (بو خود اوانله در که  
 او حسام الدين آشکاره ابتدی اول نسته که نهاندر ياربی زینهار ناله دن مراد بونده  
 حضرت مولانا قدس الله سره العزيزك دهان شريف نردن ظهوره کلان مشنویات  
 وعلوم و اسرار ه متعلق اولان کلمات و ایاتدر که فی الحقیقه انک محرک و مهیجی معینده  
 حسام الدين افندی حضرت نلر بدر و اصحاب حقیقت مرتبه سه واصل اولد قد نص کره  
 کمال اتحاد ایله اتحاد قیلور لر و نفس واحد قلب واحد اولق مرتبه سه سی  
 بو اولور ته کم حضرت شمس الدين و چلی حسام الدين و حضرت مولانا قدس الله  
 اسرار هم بر مرتبه اتحاد قيلتلر ایديکه انلرک باطنی بر اولمش و ما یبئلر نده بر قیل قدر  
 فرق قالمشدی اما بونده توضیح معنی بویه دیمک اولور که بو مشنویات خود اول  
 ناله در که انی اول معشوق روحانی و محبوب ربانی اظهار و اشکار ایلدیکه فی الحقیقه  
 بوناله و بو کلامک بنم باطندن مهیج و مظهری اولدر اول نسته که بنم باطنده  
 پنهاندر ياربی زینهار سن انی اشکارا ایله که انی هر کوش استماع ایتمک قادر  
 اولز و هر هوش دخی انی فهم و ادراک قیلغه طاقت طومن پس انک ظاهر و آشکارا  
 اولمشی هر وجهله اولی اولور کافال ابوهریره رضی الله عنه حفظت من رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم وعائین من العلوم فبثقت احدهما ولم اشف الاخر فلوثبثته  
 لقطع هذا البلعوم منی ﴿ منوی ﴾ دودهان داریم کوباهمچونی ﴿ یک دهان  
 پنهانست در لهای وی ﴿ یک دهان نالان شده سوی شما \* های وهوی  
 در فکند در هوا \* لیک دانه که اورا منظرست \* که فغان این سری هم زان  
 سرست) بزنی کبی سویلیجی ایکی دهان طور زبرد هان اول محبوبک لبلر نده  
 پنهاندر و بردهان سزک جانیکزه نالان اولمشدر هوا به رهای وهوی براقش در  
 لیکن بیلور هر شول کسه که انک نظری واردر که بو طرفک فغانی هم اول طرفدندر  
 یعنی بز حسام الدين چلی ایله ایکی نفس واحد حکمنده شول برنی کبی ز که اول  
 تی ایکی دهان طور زسو یلیجی نایک بردهانی نای زنگ لبلر نده پنهاندر و نایک  
 بردهانی دخی فی المثل ای مستعین سزک جانیکزه نالان اولمشدر کذلک حسام  
 الدين افندی نیک نفس رحمانی و نفعه ربانی لبلر نده پنهان اولمش بنم دهان جانمدر که  
 حق تعالی حضرت نلری بنم دهان جانم اولان حسام الدين افندی به علوم اسرار ی  
 نفع و فیض ایلر و اول جانبدن بنم باطنه طراوب بود هانم دن ای مستعین و طالبین  
 سزک جانیکزه بو کونه صیت و صدال و اطیف نغمه لر و خوش ادالر و بو کونه  
 های وهوی بو هواده براغش اولور و ظهوره کلور ولیکن شول کسه که انک



نظری و درون دلدۀ بصری واردر اول کسه بونی بیلور که بو طرفه منسوب  
 ا لان فغان و ناله هم اول طرفدن و اول صاحب شرفدنکه حق تعالی انک روحنه  
 نفع و فیض ایلروانک روحنک استعدا و اقتضاسیله بنم باطندن بو کونه نعمات  
 شریفه و کلمات طیبه ظهوره کلوب مستمع اولنلر بوندن حظ الورز و بهره بواورل  
 ﴿ مشوی ﴾ دمدۀ این نای از دمه های اوست \* های و هوئی روح از هیهای  
 اوست \* کرنودی بالمش نی راسم \* نی جهانرا بر نگریدی از شکر ( و نایک دمدۀ سی  
 اول محبوب ذاتینک دملرند در روحک های و هوئی انک هیهایندندر اگر نایک  
 لبی ایله سمعی اولمیدی نی جهانی شکردن پرایلمیدی شکردن مراد بونده معارف  
 اسرار اولور و نیدن مراد انسان کاملک وجودی اوورنه کم تحقیقی بیت اولده  
 مرور ایلدی وهای و هو پیدن مراد عبارات شریفه ایله اولان اشارات  
 لطیفه در اوست ضمیرلی حضرت حقه راجعدر وانک لبیدن مراد عالم روحدر که  
 عالم روح لب دریای حقیقت اولدینی اعتباریله اکاب تعبیر اولمشدر و دملرند  
 مراد نعمات الهیه اولور و تقدیر کلام بویله دیک اولور که بونی که حسام الدین  
 چلبی ایله بنم وجودمدن عبارتدر بو وجود نایک دمدۀ و آوازه سی اول نافع  
 حقیقی و فایض ازینک نفعات طیبه و فیوضات قدسیه مندندر روحک اشارات  
 لطیفه سی و عبارات شریفه سی اول محبوب ذاتی و معشوق ازینک اشارات  
 طیبه سندندر اگر وجود انسانی نایک اول محبوب ذاتینک لبی مثابه سنده اولان  
 عالم ارواحله سامره قیلسی و اندن حکایت اشتمی و کلام اخذ اشمی اولمیدی  
 بو وجود انسانی نای شکر معانی و شهد روحانیدن جهانی پرایلمیدی و برانسانک  
 وجودی شیرین و لذیذ اول عالمدن بر معنی سو بلمیدی هر شیرین سخن و شکردهن  
 اولان عارفنک شکردن احلاسوز سو یلمی انک مانتدنی اولان وجودینک اول  
 محبوب حقیقتک اینه اقتراب ایلسندن حاصل اوور و اول محبوب حقیقی انک مانتدنی  
 اولان وجودینه نفع و فیض ایتمکله انک دهانتدن شهد واحلی اولان نعمات لذیذ  
 و کلمات نفیسه ظهوره کلور ﴿ مشوی ﴾ با که حفتی و زجه پهلو خاستی \*  
 که چنین پرچوش چون در یاستی ( ای حسام الدین کیملکه یاتک ونه پهلودن  
 قالندک که بونجیلین در یاکی پرچوش سن یعنی ای ضیاء الحق اولان قدوة العارفین  
 بو کیجه کیملکه بینوتت ایلدک و کیملقتندن قالندک که بونجیلین در یاکی جوش  
 و خرشه کلدک و مست و مستغرق اولدک و انوار الهی و اسرار ربانی ایله طولدک  
 ﴿ مشوی ﴾ یا ایت عندر بی خواندی \* دردل دریای آتش راندی ( بویتنک  
 مصرع اولی اتی است کا حدکم ایت عندر بی بطمعنی و یسقیی حدیثه اشارت  
 اولمشدر و بو حدیث شریفک شرح و تحقیقی جلد رابعده بیان انکه عارفرا

غدا بیست از نور حق سرخنده ودخی جلد اولك آخرینه قریب حضرت علی  
رضی الله عنه حکایه سنده مرور قتلش در انده طلب اولنه و بونده معنای بیت  
ای قدوة العارفين اولان حسام الحق والدين يا خود ایت عند ربی حدیثك  
مفهومی اوقودك وربك فتده کچمه لدك اول قادر مطلق سکا نورانی و روحانی  
قوتلر و بردی تا کم آتش در باسك قبینه سوردك یعنی آتش ذر باسی کبی اولان  
بحرقه ره بی باک و لا ابالی کنیدی کبی ابر کوردك ﴿ مشوی ﴾ نعرهٔ یانار کونی  
باردا ﴿ عصمت جان تو کشت ای مقتدا ﴾ بو بیت سورهٔ انبیاده اولان ﴿ قلنا یانار  
کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ﴾ آیت کریمه سنه اشارت اولورو بو نك تفسیری  
مواضع کثیره ده مرور ایلمشدر معنیٔ بیت یانار کونی باردا نداسی ای مقتدای  
انام سنك جانك اولدی یعنی نته کم حق تعالی نمرودك ایقاد ایلدی کبی ناره  
( یانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ) دیون نعره و ندا ایلبوب اول نار حضرت  
ابراهیم علیه السلامه برد و سلام اولدی ائی حفظ و عصمت قیلدیغی کبی ای مقتدای  
عارفین و پیشوای سالکین حضرت رب العالمین طرفندن یانار کونی باردا نداسی  
و نعره سی کلوب سنك جان شریفیغی نمرود سیرت اولان اعدانك آتش عداوتلرندن عاصم  
اولدی و الملک نار بغض و عداوتی سکا برد و سلام کلدی ﴿ مشوی ﴾ ای ضیاء  
الحق حسام الدین ودل ﴿ کی توان اندود خورشیدی بکل ﴾ قصد کردستند این  
کل پارها ﴿ که پو شاستند خورشید ترا ﴾ ای حق تعالی نك ضیایی و دین و دلک  
شمشیر قاطعی بر خورشیدی بالحقه صوامق نیجه ممکن اولور سن اول ضیای حق  
اولان خورشید لامع و شمشیر قاطع سنکه سنك نور ساطع کبی منکر ل طعن و انکار  
بالحقه سنتر ایلمکه نیجه قادر اولور لر بو کل پارهلر قصد ایلمشدر در که خورشیدی  
اورنهلر حضرت مولانا نك توابع و احبایی آخر عمر لینه قریب فتی چوق اولوب  
بعضلری سلطان ولد حضرت لینه مائل اولوب و بعضلری دخی حسام الدین  
افندی به مائل اولدی لر چونکم حضرت مولانا نك حسام الدین افندی حضرت لینه  
کمال محبت لرینی وز یاده رغبت لرینی کوردیلر بو کروه دن بعض کسه لر حسام الدین  
افندی حضرت لینه حسد ایلوب انکار قیلدی لر حتی بری بری مایبندنه بو نیجه  
ضیاء الحق اولورونه حاله خورشید الهی اولغه مشابه کلور دیدیلر و بو کونه  
طعن و انکاره اول حضرتك نور انبیتی و کمال شائنی ستر ایتمک و دیدهٔ طالبیندن  
انی اورتمک و منع ایتمک استدیلر بو کالیسه قادر اوله مدیلر پس کل پارهلر دن مراد  
انلر اولور شو اعتباره که انلر هنوز دخی آب و کل مرتبه سندن ترقی قیلمشلر و صفای  
درونی بو لوب اهل یقیندن اولمشلر لرایدی پس حضرت مولانا حسام الدین  
افندی حضرت لینه خطاب و هر عصر ده اولان اصحاب بقینه و عارفینه تسلیمه

بیورر ای دین و دلک شمشیر قاطعی وای حق تعالیٰ نیک ضیاء ساطعی برخوردارید  
 لامعی باجمله صوابی بجزین ممکن اولور که بویالقی بارلری وکل بارلری قصد  
 ایلدیلر که سنک خورشید ذاتکی و انوار صفاتکی سترایله روسنک طالبک و دیده دور  
 اولان عاشقکه سنک نور باطنکی کوستر میدر \* مثنوی \* در دل که لعاهادلال  
 نسیست \* باغها از خنده مالا مال نسیست ) کوهک قلبنده لعلا رسنک دلال کدر  
 باغلو خنده دن سنک مالا مال کدر کوه دن مراد مرتبه طاعتده ثابت وراسخ  
 اولان اهل تمکیندر لعلدن مراد جواهر معانی و اعلاهای روحانیدر و باغلو دن  
 مراد قابوب نورانیدر پس توضیح معنی بوبله دیمک اولور که اول باجلق بارلری  
 وکل بارلری اولان حساد اگر ظمن و انکار ایتمکله سنک شان شریفکی سترایلمکه  
 قصد ایلدیلر سه مرتبه طاعتده و مقام معرفتده کوه کبی ثابت وراسخ اولان  
 اهل تمکینک قلبنده که جواهر معانی و اعلاهای روحانی سنک خورشید ذاتکه  
 دلالت ایدیجیلر و سندن اثر پذیر اولوب آب و تاب بولدقلرینه شهادت قیلجیلر در  
 قلوب صافیله باغلری سنک نورانیتکدن خندان و شادان اولمقدن طو اش و ارشاد  
 و هدایتکدن تازه لاک و کشاده لیکله مالا مال اولمشدر بواهل تمکینک قلبنده اولان  
 جواهر معانی نیک سکادلال اولسی و بوقلوب صافیله باغلو نیک سنک نور کدن  
 خنده ایله طولسی سنک کمالکه شاهد کافی و برهان و افیدر و سکا انکار ایلین  
 فی الحقیقه ظالم و جافیدر \* مثنوی \* محرم مر دیت را کورستی \* ناز صد  
 خرمن بیکمی جو کفتمی \* چون بخو اهرم کز سرت اهی کنم \* چون علی سر را  
 فرو چاهی کنم ) ای حسام الدین سنک مر دلککه محرم قنی برستم تا کم یوز  
 خرمندن بن برجو قدر دیدم یعنی ای کزیده رجال وای زنده اصحاب کمال سن  
 شول مر دیباغسن سنک رجولیتک شرح و بیانه کلز و مر دانه لکک دهان ولسانه  
 صغیر سنک مر دلککه محرم رستم کبی برار قنی ناسنک کالاتک خرمنلرندن  
 برار به قدر سویلیدم و خصائل و فضائلکدن برینی اکایان ایلیدم که لایعرف  
 ذا الفضل الاذووه \* حسبجه فضیلت صاحبی بیلز الاینه فضیلت صاحبی  
 و لایعلم اهل الکمال الا صاحب الکمال و لایفهم اسرار الرجال الا من بلغ مرتبه  
 الرجال کلامک موجبجه اهل کالی بیلز الا صاحب کمال اوللر و اسرار رجالی فهم قیلز  
 الامر تبیر جاله ایرن اولر و مقام حقیقی کورنلرای قدوة العارفين وای حسام الحق والدین  
 چونکم سنک سر کدن استیمکه برآه ایلیم حضرت علی کرم الله وجهه کبی باشمی برقبویه  
 اشغه ایلیم و سر می مکر که اول چاهه سویلیم بوخسه سنک سری سوبلککه  
 و رازنی تعبیر ایلککه بو طائفه ایچره بر محرم بوقدر اگر چه اهل طریقت و اصحاب  
 حقیقت شکندده اولان قنی چوقدر الحق راز سوبلیله جک مدم بو عصرده قنی



از بولنور و اسرار درونه محرم قتی نادر واقع او اور (قطعه) همدی نیست با که  
 کویم راز \* محرمی نیست تا بنام زار \* درخروشم زصیت آن معشوق \* در سماع  
 بصوت از مزمار \* حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم سر هوبتی و راز  
 حقیقی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه حضرت تلبینه سو یلدیلر و بوسری زنهار  
 بر کسبه صقین دیمه دیوتنیه و تأکید ایلدیلر پس حضرت علی کرم الله وجهه  
 اول سر هوبتی حضرت نبی علیه السلام دن اشد کد نصکره دروناری طولدی  
 اخر الامر اتی حفظ و ضبط ایلکه قادر اوله میوب واروب اتی برخالی چاهه سو یلدیلر  
 و اول چاهه دن الله امر یله برنی ظهور ایلدی اول نایی بر چوبان کسوب چالغه  
 باشلدی حضرت نبی علیه السلام اول صدایی کوش ایلد کلرنده حضرت  
 علی کرم الله وجهه نیک سر هوبتی سو یلدیکنی معلوم ایدینوب سن اول کتبی  
 واجب اولان سری یا علی سو یلش سن که بونای اندن اخبار ایلر بیوردیلر و بونک  
 قصه سی دردنجی دفترده شخصی بوقت استیجا سر خنده نیست وقت مشورت  
 هین راه کن یلنک سر خنده هر و ایلدی انده طلب اولنه \* مشوی \* چونکه  
 اخوان ایدل کینه ورست \* یوسفم راقه رچه اولیترست) چونکم زمانه ده اولان  
 اخوان ایچون دل کینه ور وارد برنم یوسفمه قهرچه اولیترد تته کم یوسف علیه  
 السلام حضرت تلبینه برادر لربنک سینهلری یوسف علیه السلام حضرت تلبینه  
 کینه لو ایلدیلر پس یوسفه انزلله اولقدن چاهه اولدی اولدی امدی بنم  
 حسام الدینم سن بنم یوسفم و بن سنک یعقوبکم چونکم اخوان طریقت و خلان  
 شریعت شکننده اولان طایفه نیک سکا کوکلری کین قیلچی و درونلری بغض  
 ایلدیچیدر چاهه تسترواختفا قهری ای بنم یوسفم سکا اولیترد پس اول حضرتنه  
 بو کونه تسلی و یرد کلرنده نصکره تمام بی باک و لا ابالی یته جله به انکه کمال انحدانی  
 مستانه و اریان ایلکه شرو ع ایدوب بیوررل \* مشوی \* مست کستم  
 خویش بر غوغازنم \* چه چه باشد خیمه بر صحرا زنم \* بر کف من نه شراب آتشین \*  
 و انکه ان کروفر مستانه بین) مست اولدم کندیمی غوغا اوزره اورورم چاهه اوله  
 خیمه بی صحرا به اورورم بنم ایله قو آتشین اولان شرابی و اندن صکره مستانه اولان  
 کروفری کور یعنی ای ساقی شراب روحانی بن عقل قیدبله مقید اولوب بنم یوسفمه  
 قهرچه اولیترد دیمش ایدم شمعی یوسفم وزن فراغت قیلدم و تمام سنک شراب  
 شوق کله مست و مستغرق اولدم امدی اهل انکارک دغا سندن و اصحاب حسدک  
 جنک و غاسندن خوف و حذر ایتیموب کندیمی غوغا به اورورم قیو دبنده اختفا  
 و استتار ایلک نه لازمدر خیمه مدح و ثنایی صحرای ظهور و اشتهاره اورورم و علی  
 ملاء الناس بی باک سکا مدح قیلورم و سنک عظم شانکی طالب اولنلره یلدیرمکه

هر وجهه ساعی اء اورم که براهل حق مدح قتلح همان حضرت حق مدح  
 قیلقدر وانك شائنی اعلان واطهار ایلک معنیده اعلاى دین ایلک وشان حق  
 اعلان واطهار ایلکدر امدی ای ساقی اهل یقین آتشین اولان شراب عشق  
 وکرمیت ویرن باده حق بنم کف روحه قو واندنصکره مستانه اولان اول کروفری  
 کور که بن اصحاب طریقت شککنده اولان حاسدله واهل دین وطاعت هیئتده  
 اولان منکرله وفاسدله علی رغم انفهم نه سوزلر سویلرم وانلره کلام آتشدبارمله  
 نه کونه جکرلرین داغلم اکر انلرسنی براندم ابتدیلرسه وانکار پوانه کتدیلرسه  
 همیشه مذموم اولقدن خالی اولزلر ودنیا و آخرتده رزالت وحقارتدن قورتلزلر  
 \* مشوی \* منتظر کو باش بی کنج ان فقیر \* زانکه ماغرقیم ابن دم در عصر (   
 منتظر دی اولسون کنجسز اول فقیر زیر ایز بودم عصیرده غرقز عصیر بونده  
 معصور مناسنددر که مراد وجود انسان کاملدن ظهوره کلان ذوق ونشئه  
 اولور عصیر عاصر مناسنه اولوب اندن مراد شراب محبتی ظهوره کتورن  
 مرشد اولسه هم جائز اولور و بوییت سهوال مقدره جواب اولق موقعدده  
 دینلشدر کان اول حضرته دینلش اولدیکه بوکونه معارف سولیکده وحسام  
 الدین افندیك شان شریفنی وحال لطیفنی بیان ایلکده تطویل کلام ابتدیکز  
 واول طالب کنج اولان فقیرك قصه سنی وانك حالنی بیان ایتکی اونوتدیکز اول  
 فقیر خود منتظر در بیورلر ای بویله دین سن اول فقیر کنجسز بر زمان منتظر  
 اول ساعتی کلنجه یه دک وکنجک موضعی بیان اولنجه یه دک ترقب وترصد قبل  
 دی اول سبیدنکه بزعب روحانیدن مصور اولان شراب منوبدن مست و مستغرق  
 شمدی او کنجی سو بلك بزه ال ویرمز ولسانمز اول کنجک احوالی سولیکه  
 وارمز پس غاییدن محاطبه التفات ایدوب اول فقیره خطابا بیورلر \* مشوی \*   
 از خدا خواه ای فقیر این دم پناه \* ازمن غرقه شده یاری نخواه \* که مر پروای  
 آن استاد نیست \* از خود ووزریش خویشم یاد نیست ) ای فقیر بودم خدادن  
 پناه ایسته بن غرقه اولشدن یار بلك ایسته که بکا اول اوستادک پرواسی بو قدر  
 کندمدن وکندمدن صقالدن بکایاد بو قدر استاد بوند استادی تقدیرنده  
 مصدر در اسم دکل ونونه اوقیوب معنایی اکاکوره ویرمک غلطدر مناسب دکلدر  
 و فقیردن مراد بوند طالب کنج حقیقی اولان مسترشد اولور واولیای کرامت  
 ایکی مرتبه سی واردر برینده محو و فنا دینور و غلبه واستغراق دخی تعبیر اولنور  
 بو محو واستغراق مرتبه سنده ایکن ولی کامل طالبلره ارشاد ایلز وار شاده دخی  
 صالح اولمز وطالب مر شده فنا مرتبه سنده ایکن اقتدا قیلسه مقصودنه وصول  
 بولمز ویرم تبهری دخی واردر اکا محو و بقا دینور و فرقی ثانی دخی تعبیر اولنور

ولی کامل سکر دن قورتلوب صحوه کلد که ارشاد ناسه صالح اولور و طالب اول مرتبه ده ایکن اندن بهره ونصیب بو اور و مقصود نه فائز و حائز اولور حضرت مولانا قدس الله سره العزیزه اکثر محو و فنا و سکر و استغراق حالی غالب اولوردی اول حینده طالب کنج حقیقت اولان مسترشدی مرتبه صحوده اولان حسام الدین اقدسی حضرت تریته کوندر لر دی اول حضرتی حال حیات لرنده کندی مقاملر یته خلیفه نصب ایلمش لردی طالب کنج اولان فقیرلر واروب اول حضرتدن مستفید اولور لر تریته بو اور لر دی چونکم حضرت مولانا قدس الله سره العزیزیه غلبه عشق و شوقله مرتبه محو و فنایه واردیلر و مستغرق اولدیلر پس طالب کنج حقیقی اولان فقیره بو کونه جواب و یروب پور لر که ای طالب کنج اولان فقیر و محتاج بودمده پناه و معاونتی غنی مطلق اولان خدای تعالیدن استمه بن بحر فنایه غرق اولمشدن معاونت ایستمه که بن در یای فناده شمعی محو و مستغرق اولمشدر که بکابو وقتده اول استادلق و هر شدک پرواسی بو قدر که بن سکار هبر اولم و موضع کنجه دلالت و ارشاد قیلیم بنم شمعی کندی وجود مدن و زینت وجهم اولان ریش و سبلمدن تذکر ایلم بو قدر ریشدن مراد بونده محاسن صوری و رسوم ظاهری اولور یعنی صورت ظاهرده اولان محاسن و هر اسمدن و کندی ذاتدن هم خیرم بو قدر فتنده فالدیکه سنک مطلب و مقصود که مناسب سوز سو یلیم و سنی اول وادی به ارشاد ایلیم دیک اولور ﴿ مثنوی ﴾ یاد سبلمتی بکنجد و آب رو \* در شرابی که نکینجد تارمو ( یاد سبلمت و آب رو فتن صغار شول بر شرابه که اکافیل تلی صغمن تارمو قیل تلی معناسنه در سبلمدن مراد بونده رسم صوری و آیین ظاهری اولور و آیین صوری شول بر شراب فنایه فتن صغار که انده بر قیل تلی قدرشی صغمن و بر ذره قدر بقیه وجودی اولان اول شراب فنایه ایچنلر ریش و سبلمت و رسم و عادت قیدندن بلکه بالکایه کندیلرینی کورمکدن کینلردر ﴿ مثنوی ﴾ درده ای ساقی یکی رطل کران \* خواجه را از ریش و سبلمت و ارهان \* نخوتش بر ما سبیلی میرند \* لیک ریش از رشک ما بر می کنند \* مات او و مات او و مات او \* که همی دانیم تزویرات او ای ساقی بر رطل کران و بر خواجه بی ریش و سبلمدن کبرو قورتر اگر چه انک کبر و نخوتی بزم اوزریمزه بر یول اورر ولیکن کندی صفاتی بزم رشک زدن قو پار مات او در مات او در مات او که بزاتک تزویراتی یلور زرشکدن صقال یولوق کمال نحسری غایت تاهفدن کنایت اولور نه کم برکسه بر مرغوب و مقبول شیئی بولاسه حسود اگر چه اکابحسب الظاهر طعن ایدوب بیق بورسه تهاسنده اکاز یاده رشک و غبطه سندن صفاتی بولار وهی تولیدی آتی بن بولیم دم دبو تحسیر و معنی ایلر رطل کرانندن مراد باده نوشی تمام



مست ایلین ساغر روحانی و شراب معنوی اولور و ساقیدن مراد می باقی بی طالبه  
 اناله ایلین مرشد کامل اولور بونده حسام الدین افندی حضرت تلمی مراد اولسه  
 مناسبدر و خواجه دن مراد حسام الدین افندی حضرت تلمی نه انکار و حسد قیلان  
 بلکه مطلقا اهل دله منکر و حسود اولان کسه لر اولور پس توضیح کلام و تفسیر  
 مرام بویله دیمک اولور که ای می محبت ساق اولان و باده توحید و اتحادی طالبه  
 اناله قیلان مرشد کامل ریش و سبب قیدنده و رسم و عادت بندنده قیلان خواجه به  
 برطل کران و پروا کاول شراب روحانیدن بر ساغر ایر کور اول افندی بی ریش  
 و سبب و رسم و عادت قیدندن کیر و قور تراکم اصحاب فناک شانه بر مقدار عالم  
 اوله وانلرک حالندن و مستلکندن بر چاشنی بوله تابورسم و عادت و کبر و نخوت  
 ورطه لرندن گذر قیله نعم اول خواجه نک کبر و نخوتی اگر چه بر مقدار بزم بولزی  
 اوررو کندینک منصبه و عزتیه اعتماد ایدوب بزه تحسیر و اهانت قیلور و ایکن بزم  
 ذوقه و شامزه کمال رشک و غیرتدن و غبطه و رغبتندن تنهاده صفالان بولر  
 فی الحقیقه اوماندرا اوماندرا یعنی معنی بوزنده مقهور و مغلوبدر هم بعد زمان  
 مات و مغلوب اولسی مقرر در زیر بزانک تزویراتی بیلور اول کسه که اهل دل حقیقه  
 تزویر قیله عاقبت انک مات و مستهلک اولسی مقرر اولور اگر چه نیجه زمان  
 شرف و عزت صوری ابله صحبت و نعمت ایچره زندگانیلک قیلور سده \* مشوی \*

از پس صدساله آنچه ایدازو \* بیر مینند معین موبو \* اندر آینه چه بند  
 مردعام \* که نبیند پیراندر خشت خام ) یوز یلدفنصره اول نسنه که اول خواجه  
 متکبردن کلور پیرانی موبو معین کورر یعنی بزانک تزویراتی بیلور که اول خواجه  
 مات و مستهلکدر دیمشور دی بوندن برسؤال ناشی اولدی که اول سؤال بودر اول  
 خواجه نک بعد زمان مات اولسنی ندن بیلدیکن دیمکدر بوسؤال مقدره جواب طریقیله  
 بیلور لر یوز یلدفنصره اول حائله اول رسم و عادت صاحب اولان خواجه دن  
 ظهوره کلور پیر بقیق اولنلر و مقام مشیخته وصول بولنلرانی موبو کورر لر  
 مردعام آینه دهنه کورر که پیرانی خشت خامده کورمیه آینه دن مراد صورت نما  
 اولان شیلدر و خشت خامدن مراد کثیف و ظلمانی اولان و صورت کوسه ترمین  
 شیلدر و توضیح معنی آینه کبی صورت نما اولان شیلدره عوامدن اولان مرد  
 صورت محسوسه بی نیجه کورر سده خواصدن اولان پر کامل کثیف اولان خام  
 کر پیچده صورت حالی اولیله کورر و نتیجه مآلی صورت محسوسه کبی بصیرت بصرله  
 مشاهده قیلور و حقیقه عارف اولور \* مشوی \* آنچه حیاتی بخانه خودندید  
 \* هست بر کوسه بکایک اوبدید ) اول نسنه بی که قباصقالو کندی خانه سنده  
 کورمدی کوسه اوزره اول بکایک بدید اولدی حیاتی قباصقالو دیمکدر بونده

ابله واحق ديمكدن كنيات اولور كه قيافته نام لرده قباصقال اولان كسه لر اكثر  
 احق اولور ديمشدر و كوسج خفيف الحيه اولان كسه به ديرل اكثر كوسج اولور  
 زيرك وعافل اولور ديمشدر و بين الناس مشهور مثل اولشدر كه قباصقال احق  
 كندی اوند اولانی بتديكنی كوسه انك اوند اولنی بيلور ديرل واحق كندی خانه  
 درونده اولان حالتی بيلوب عافل انك احوالندن خبردار اولد بفتدن بونی ضرب  
 مثل ايدرل و بونده لحياتدن مراد وجه باطنی حيه ما سوی ابله مستور اولان غافل  
 و كوسج بدن مراد وجه باطنی موی ما سوادن عاری و طاهر اولان عارف و عاقل  
 اولور لر پس هر وجه باطنی موی جهل و غفلتدن پاك اولان عارف و عاقل جاهل  
 و غافل خانه قلبنده اولان احوالی كوروب بيلور ديمك اولور ﴿ مشوی ﴾  
 رو بدریابی كه ماهی زاده ﴿ همچو خس در ریش چون افتاده ﴾ \* خس نه دوران  
 تورشك كوهری ﴿ در میان موج بحر اولتری ﴾ یوری شول بردر یابه كه ماهی  
 زاده سن خس كبی ریشه نیچون دوشمشسن خس دكلسن سندن اوراق اولسون  
 رشك كوهرسن بحركه موجی میانده اولترسن یعنی ای اهل صورت وای اسپرسم  
 وعادت بورسم وعادت قیدندن فراغت قیل و بوصورت مرتبه سندن ایلر و كچوب  
 شول بردریابی حقیقه كبت كه سن اول دریابی حقیقتك ماهیسنك نسلیسن شو  
 اعتبار ابله كه آدم بیغمبر علیه السلام دریابی حقیقتك ماهیسن سیدز سن ایسك آدم  
 علیه السلام زاده سن پس ماهی زاده اولور سن دخی ( انامن نورالله المؤمنون  
 من نوری ) حدیث شریفك حسبجه هر مؤمنك روحی روح بنیدن و هر مسلك  
 نوری نور محمدی صلی الله علیه وسلمدن تولد ایلشدر بو اعتبارله دخی ای مؤمن  
 سكا ماهی زاده دینور پس سنك دریابی حقیقه كتمك و بحر وحدت ایچره سیر ایتمك  
 لازم كلور خس و خاشاك كبی سن ریش و سبت اوزره نیچون دوشدك یعنی بوتز بین  
 صورت و ترتیب رسم وعادت اینك فی المثل ریش و سبت دوزلمك كیدر سن بونلره  
 خس و خاشاك كبی نیچون دوشوب مبتلا اولدك سن خود فی الحقیقه خس ودنی  
 دكلسن بو خس ودنی اولمق سنك ذاتكدن قتی دور و بیدر بلکه سن كوهرك  
 رشك و مغبوطیسنكه ( ولقد كرنا ) تکریميله مكرم اولمش ( وفضلناهم علی كثیر  
 ممن خلقنا تفضیلا ) تشریفيله شرف و عزت بولمش سندر پس بحر حقیقتك امواج  
 فیوضاتك میانده اولغه سن اولتر سن بر بحره مستغرق اولكه اول بحرده سن  
 ظلمات معنویدن و كدورات قلبیه دن شكوك و شبهات نفسانیه دن خلاص اولوب  
 نجات بولهن ﴿ مشوی ﴾ بحر وحدانست و جفت و زوج نیست \* كوهر  
 و ماهیش غیر موج نیست ﴿ بحر واحد در جفت و زوج دكدر انك كوهری و ماهیسی  
 غیر موج دكدر وحدان غفران و زننده واحد معنانه در بحردن مراد ( والله بكلی

شیء محیط) آیت کریمه سنک فوا سنجه هر شیئی محیط اولدینی اعتبار ایله الله تعالی  
 حضرت تریدر که واحد در وانک جفتی وزوج و شر یکی یوقدر و اول بحر وحدتک  
 کوهری و ماهیسی انک موجندن غیری دکدر که انک کوهردن مرادر و حلو و عقار  
 و ماهیدن مراد نبلر و ولبلر و عارفلر و صفیلر در که بونلر اول بحر وحدتک امواجی  
 کبی اولان تجلیات الهیه دن و اسما و صفات ربانیه دن ظهوره کاشلر اگر چه تعینلری  
 جهتندن در یادن غیری کبیدر اما در یای وحدتدن ظهوره کلد کلمی و همیشه  
 انکله حی و قائم اولدقلری و ارادت و قدرتی و علم و حکمتی الحاصل هر برحالت و هر بر  
 صفتی اندن بولدقلری جهتندن عین در یا کبی اولمشلر و غیر و سوی کور مکدن  
 نجات بولمشلر \* مشوی \* ای محال وای محال اشراک او \* دورازان در یا  
 و موج پاک او \* نیست اندر بحر شرک و بیج بیج \* لیک با حول چه کویم بیج  
 بیج) ای محال وای محال انک اشراکی اول در یادن وانک موج پاکندن دوردر  
 بحرده شرک و طواشقی یوقدر لیکن احوله نه سویلیم هیچ هیچ سویلیم یعنی ای  
 عاقل اول در یایه اشراک محال اندر محالدر اول در یای وحدتدن وانک موج پای  
 کبی اولان اصحاب نبوت و ارباب ولا یندن شرک قتی دور در که بونلرک جمله سی  
 موحدلر در نه بحر وحدتده شرکت و نه بونلر میماننده تفرقه واردر بحر وحدتک  
 وجودنده اصلا شرکندن بر اثر یوقدر وانک وحدت مطلقه اولسندده شهادت  
 و شکو کدن طولشقی و قرشقی یوقدر درست بین اولان کسه نک قتنده وجودده  
 اندن غیری یوقدر و غیر و سوی شککنده اولان اشیا نک وجودده و ملکده اکا  
 شرکتی و طولشقی یوقدر و غیر و سوی شککنده اولان اشیا فی الحقیقه هیچ و هیچ  
 بر امر و همیدر لیکن احول اولان کسه هیچ اولان شییی موجود کورر و اول  
 کوردیکی شییی دخی موجود صانور حال بو که وجود حقیقته بر در و اول وجوددن  
 غیری بر آخر وجود کورمسی انک روینندن حاصل اولور بر امر و همیدر پس موحد  
 اولان عارفی احول اوللرک مرتبه سنه تنزل ایدوب غیر و سوا به متعلق سوز سو بیک  
 هیچدن سو بیکدر ز پرا غیر و سوی خود فی الحقیقه یوقدر نه کم حضرت نبی  
 علیه السلام (کان الله ولم یکن معه شیء) بیوردی و حضرت جنید قدس سره  
 الان کما کان دیدی جای هم بوینله بو معنایه اشارت ایلدی (بیت) آن کان  
 حسن بود و نبود از جهان نشان \* فالان ان عرفت علی ما علیه کان \* مشوی \*  
 چونکه جفت احول انیم ای شمن \* لازم اید مشرکانه دم زدن) چونکم ای شمن  
 احول اوللرک جفتی بز احولر کبی دم اورمق لازم کلدی یعنی بودنیاده بزم اکثر  
 مجالست و مقارنتن بصر بصیرتلی احول اووب ایکی کورن و غیر و سوانک  
 وجودنه اعتقاد قیلان طائفه الله در حقن را حول فی المثل بر شبنه نظر قیسه



لابدانی ایکی کوررسن اکا اول شی \* بردر دیسک اول سکا اعتقاد واعتماد ایتمیوب  
 یابو نم کوردیکم آخر شی \* نه در ایسته انک دخی وجودی وارد در پریس بو کونه  
 احول اولان کسه لره احولر کی دم اورمق ومشرکانه سوزسو بیلک لازم کلورتا کم بونلر  
 موحد اولان کسه ایله الفت وانسیت قیله لروالا کندیبلرک اعتقادنه کوره جنک وجدل  
 قیلقدن خالی اولرلر ﴿ مشنوی ﴾ آن یکی \* زان سوی وصفست وحال \* جز دوی ناید  
 بمیدان (مقال) اول برک اول وصف وحال جانیندندر میدان مقاله ایکیلیکدن  
 غیری کلر یعنی شمول توحید ایلمککه موحدک حق تعالی بی وحدانیتله وصف قیلمسی  
 جانیندن وحال جانیندن ظاهر در ایکیلیکدن خالی اولرلر میدان مقاله ایکیلیکدن  
 غیر کلر زبر ابرمو وحدو بر دخی موحد الله اولور و موحد اولان بن حق تعالی بی توحید ایلمر  
 دیر پس وصف حال جهتندن اولان برک سوزه گاد کده لایدا ایکیلیکی موهم  
 ومشعر اولورولهذا قال شیخ الاسلام (بیت) ما وحد الو احد من واحد \* وکل من وحده  
 جاحد ﴿ مشنوی ﴾ یاچوا حول این دوی رانوش کن \* نادهان بر دوز و خوش  
 خاموش کن \* یا بنو بت که سکوت و که کلام \* احولانه طبل می زن والسلام)  
 ای موحد اولان یا احول کی بو ایکیلیکی نوش ایله یعنی بومورث اثنیت اولان  
 توحیده متعلق اولان کلامی احولر کی کوش ایدوب قبول ایله یاخود دهانکی  
 توحیده متعلق سوز سو بیلکدن دیک وخاموش ایله که اصل توحید سکوتله  
 حاصل اولور کافال الشیخ فی الفتوحات التوحید فی الحقیقه سکوت خاصه ظاهرا  
 وباطنا فهما تکلم وحد واذا وحد اشرك من وجهه والسکوت صفة عدمیه چونکم  
 حقیقت توحید سکوت ایلمک وموهم شرک توحیددن سوز سو بیلکدر پس طابله  
 تعلیم ایچون اگر سوز سو بیلک لازم کلورسه یا بودر که نوبتله سکوت ونوبتله  
 کلام اوله هرگاه که سکوت ایلمه سن عارفلر توحیدین ایلمسن وهرگاه که تعلیم  
 طابین ایچون توحید ذاتیدن سوز سو بیلر سن احولر کی طبل چال والسلام  
 زبر اهرنه قدر کلامله توحید ایلمک اثنیتی موهم اولمقدن خالی اولرلر و ایکیلیکده  
 قلانلر توحید ذاتی ندر بیلرلر و بونکته بی فهم قیلزلر ﴿ مشنوی ﴾ چون  
 بیتی محرمی کوسر جان \* کل بیتی نعره زن چون بیلان ) چونکم بر محرم کوره سن  
 سرجانی اکا سوبله کل کوررسن بیللر کی نعره اور یعنی احولانه دم اورمق احولر  
 ایچره دوشد کده ومشرکانه طبل چالمق شرک خفی صاحبلمی سنک یانکه کلوب  
 باشکه اوشد کده لازم اولور چونکم سن سر حقیقته برهمدم و علم وحدته بر محرم  
 کوره سن جان سرنی اکا سوبله وکنج وحدتدن اکا کشف راز ایله که خزینته  
 حقیقتی اول فقیر کی پیانده ارامه هیچ سنکه مقصود اصلی هر نه ایسه جان ایچره در  
 کل کی بر محرم کوره سن بیللر کی نعره اور که اول سکا آینه اولور سن انک ذاتی

وصفاتی نطق و کلامکله بیان ایلش اولورسن اول ساکوسن اکا هر نه ديسـك  
 لابق و جا زدر \* مثنوی \* چون بیبی مشـك پرمکر و مجاز \* لب بند  
 و خویشتن را خنب ساز \* دشمن آبت پش او مجب \* ورنه سنك جهل  
 او بشکست خنب ) چونکم پرمکر و پر مجاز اولان مشـکی کوره سن ابکی باغله  
 و کندیکي کوب دوز آبك دشمندر انك او کنده حرکت ايله بوخسه انك جهلی  
 طاشی کووی صدی یعنی ای اهل راز اولان موحد چونکم بر محمد  
 برکسه نك مشـك قابنی مکر و مجازله طولو کوره سن ادب اولدر که لبکی سوزدن  
 باغله کندیکي صو کووی کبی دوز درونك علوم و اسرارله پر اولسون و لبك خشك  
 اولسون زیرا اول مکر و مجازله پر اولان حيله باز معرفت الهیه آبتك دشمندر  
 او کنده آب حیات معنویدن حرکت قیله و دم اورمه و اکر درونکده اولان آب حیات  
 حقیقتدن لبکی تحریک ایلچک اولورسك انك حجر جهالتی و سنك غبوتی سنك خم  
 وجودکی کسرا ایلر بس جاهل و غافلله بیلدیکي بیدن سوز سوبلك همان کندیکه  
 جفا و ایدانی اختیار ایلکدر فافهم \* مثنوی \* با سیاستهی جاهل صبرکن  
 \* خوش مدارا کن بعقل من لدن \* صبر با نا اهل اهلانرا جلیست \* صبر صافی  
 میکند هر جادلیست ) جاهلک سیاستلر نه صبر ايله عقل من لدن ايله خوش مدارا  
 ايله زیرانا اهل صبر ایتک اهل اوللره جلادر صبر هر نه برده که بدل وارد در صافی  
 ایلر صبردن مراد تحمل و حبس نفس ایتکدر مدارا ظاهر ا یوزه کولمک و باطنیا  
 بغض قتل قدرته کم مدارا تک شرحی جلد ثابته حله بیدن سک بر کور کداسر خنده  
 کز ضرورت دم خرا آن حکیم بیتک شرحنده هر و ایلشـدر انده طلب اولنه  
 عقل من لدن مراد حق تعالیـک فتنه مؤید اولان عقلمر و توضیح معنی  
 بویه دینک اولور که لابد جهل مر کب اولان طائفه عارف و سردان و معدن  
 علم و عرفان اولان کسه لره ضد دشمندر ای عارف و سردان و موحد اولان اهل  
 عرفان چن بر جاهل و غافلله ايله بر برده مصاحبت ایتک و سوز سوبلك واقع اوله  
 اول جهل مر کبک سیاستلرینه صبر و تحمل ايله مؤید من عندالله اولان عقلاه  
 اول جاهله خوش مدارا ايله و ایتک یوزینه کواوب مشربنه کوره سو بيله نا اهل  
 صبر ایتک و جاهلک اوضاع نا هموارینه تحمل قیلق اهل اوللره جلادر هر نه  
 برده که بدل وارد در صبرانی کدورات بشریتدن صافی ایلر اصل بونده جاهلدن  
 مراد جهل بسیط صاحب لری دکلدر که انلر عاجز زدر بلکه شول جهل مر کب  
 صاحب لری در که فی الحقیقه بتلر ایتکن کندیلری بیلور هر تبه سنده قویوب چن  
 بر عالم و عارف بر معنی سو بیلسه انک حقیقتنه واقف اوله میوب اکاطمن وانکار  
 ایلر و طمانه سوز سو بیلرین صانوب مالایعنی و عبث سو بیلرین عالم اولنه لازم

اولان بو کونه جاهل و غافلک سفاهتنه و سیاستنه همان صبر و تحمل ایلمکدر که اولو العزم اولان انبیای عظام صلوات الله علیهم خاملرک جفاسارینه صبرلر ایلمشلدردننه کم بومعنایه اشارت ایدوب بیوررلر ❖ مشوی ❖ آتش نمرود ابراهیم را ❖ صفوت آینه آمددر جلا ❖ جور کفر نوحیان و صبر نوح ❖ نوح راشد صیقل مرآت روح (نمرودک آتشی ابراهیم علیه السلام حضرتلرینه جلاده صفوت آینه دل کلدی یعنی نمرودک حضرت ابراهیمدن اوتری ایقادنار ایلیوب ابراهیم علیه السلام حضرتلرنی اول ناره القا قیلدیغنی اول حضرتک قلب شریفنه زینکار ماسوادن جلا و صیقل و یرمکه صفوت کاسدی آنک آینه قلبی ماسوادن بر مرتبه مجلی اولدیکه حتی حضرت جبرائیل امینه علیه السلام یله استعانت ایتموب بالکلیه کندیسنی حضرت حقه تسلیم و تفویض ایلدی نوحیلرک کفرینک جورنی و نوح حضرتلرینک انلرک جور و جفاسانه صبر نوح علیه السلام حضرتلرینک مرآت روحنه صیقل اولدی وانلرک جور و جفاسی حضرت نوح علیه السلام روحانی اولان ذرق و صفاسنی زیاده قیلدی پس هر عصرده نمرود سیرت و فرعون طبیعت نیچه معاند و متکبر غافل و جاهلار اولور که وارث نبی علیه السلام و قائم مقام مصطفوی اولان اهل دله انکار قیلقدن وانلرک قلبینی رنجیده ایلمکدن خالی اولرلر وانلر دخی انبیای عظام علیهم السلام کی انلرک جور و جفاسارینه صبرلر و تحمللر ایدوب هر وجهله مدارا ایلمکدن و خیر سویلکدن و از کلزلر ننه کم حسن خرقانی قدس سره العزیز کندی خانه سنده اولان خاتوننک جور و اذاسنه صبر و تحمل ایدرلر دی ننه کم انبیای عظام علیهم السلامدن دخی حضرت نوح و حضرت لوط علیهما السلام خاتونلری کافره اولوب و خیانت قیلوب حضرت نوح و حضرت لوط علیهما السلام انلرک جفاسارینه صبر ایدرلر دی ننه کم حق تعالی حضرتلری کلام مجیدنده انلرک خاتونلرینک خاینه اولدقلرندن خبر و یروب (و ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدين من عبادنا صالحین فجائتاھما فلم یغنیا عنھما من الله شیئا) دیملکه انلرک خانی بیان بیوررلر ککمت اللھک بوامت ایچره حسن خرقانی حضرتلرینک خاتونلری هم مکر بویله ایمش انلردخی آنک جفاسانه صبر ایدرلر ایمش ننه کم حکایت ایدوب بیوررلر

❖ حکایت مرید شیخ حسن خرقانی قدس سره ❖

❖ مشوی ❖ رفت درویشی ز شهر طالقان ❖ بهر صیت بو الحسن خارقان ❖ کوهها بیدوادی دراز ❖ بهر دید شیخ با صدق و نیاز ❖ ایچهدرره دید از ریخ



وستم \* کرچه در خور دست کوتاه میکنم) بدر ویش طالقان شهرندن  
 ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تلیتک صیتدن اوتری خارقانه دک کتدی  
 خرقان سمرقند قریه لردن بر قریه نک اسمیدر خارقانه الف وزن ایچون زیاده  
 اولمشدر طالقان ایکی شهردر بری بلخله مر واورته سنده وبری دخی غزوتله ابهر  
 اورته سنده در دیمشدر و شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تلیتک نفحات  
 الانسده مسطور اولدیغی اوزره نام شریفلری علی و پدرلرینک نامی جمعدر  
 ابوالحسن قدس الله سره العزیز اول حضرتک کتیلریدر ابوالحسین دخی کتیت  
 ایدرلر ته کم بعض نسخه ده مصرع ثانی بهر صیت ابوالحسین خارقان واقع اولمشدر  
 اما بو کتیت غیر مشهور قالمش و ابوالحسن کتیتی مشهوره اولمشدر یعنی چونیکم  
 شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله سره العزیز حضرت تلیتک کرامات علیه سنک  
 صبت و صداسی جهانیه طوادی طالقان شهرندن بدر ویش اول حضرته محب  
 وعاشق و مرید صادق اولدی پس ائک زیارتدن اوتری طالقان شهرندن  
 چیقوب خرقان شهرینه توجه و عزیمت قیلدی چوق طاغیر و اوزون و ادیلری  
 شبخی صدق و نیازله کورمکدن اوتری قطع ایلدی و بو قدر مناسزل و مر احولی  
 یچوب شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تلیتک جمال پانکافی کورمکدن  
 اوتری خرقان شهرنه کلدی اول نسنه بی که رنج و ستمدن و دود و المدن اول در ویش  
 یولده کوردی ا کرچه آئی ذکر ایلک لایق و سزاواردر ولیکن سوزی کوتاه ایلر که  
 اختصار مطلوبدر \* مثنوی \* چون بقصد آه دازره آن جوان \* خانه آن شاه  
 راجست او نشان \* چون بصد حرمت بزد حلقه درش \* زن برون کرد از در خانه  
 سرش \* که چه میخواهی بکوی بوالکرم \* کفت بر قصد زیارت آمدم) چونکم  
 اول جوان یولدن مقصده کلدی و مظاہی اولان شهره واصل اولدی اول شاه  
 معنویتک اول مرید خانه ولایت اشیا نهلرینک نشانی بعض کسه لردن طلب  
 و سؤال ایلدی و شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تلیتک خانه سعادتلری  
 نه برده در دیوسو یلدی پس اول حضرتک باب سعادتنه کلدی چونکم بوز حرمت  
 و ادب له اول باب سعادتک حلقه سنی اوردی و ائک او کنده نیچه بوز خضوع  
 و خشیتله بنده وار قائم اولوب طوردی شیخ حضرت تلیتک زنی در خانه دن باشی  
 طشره ایلدی و اکابو یله دیوسو یلدیکه ای بوالکرم نه استرسن سو یله و مر ادک  
 ندر و نیچون کلک بیان ایله اول مرید صادق ابتدی شیخ حضرت تلیتک زیارتی  
 قصدنه کلدم و اول حضرتک خیر دعاسنی المقدن اوتری و ائک خدمت علیه سنه  
 واصل اولمقدن اوتری کندی دیار مدن سفر و سیاحت قیلدم دیو جواب و یردی  
 \* مثنوی \* خنده زدنکه خه خه ربش بین \* این سفر کبری و این نشویش

بین \* خود تراکاری نبود آن جایگاه \* که بیهوده کنی این عزم راه \* اشتهای  
 کول کردی آمدت \* یاملوی وطن غالب شدت \* یامکر دیوت دوشاخه بر نهاد \*  
 بر تو وسواس سفر رادر کشاد ( زن خنده اوردی بویله دیو که زهی زهی صقال  
 کور بوسفر کیرلیکی و بوتشویشی کورخه خه زهی زهی دیمکدر گاه تحسین محلنده  
 و گاهی استهزا محلنده استعمال اولنور بونده استهزا مراد اولور ریش بین دیمک  
 تحمیقی و تسفیه ایلمکدن کنایه اولور نته کم ترکیده دخی برکسه بی حفاقت و سفاهته  
 منسوب ایلسدر بقه شوک صقالنه و یاخود کوره شوک صقالنی دیرل یعنی  
 اول طعانه اولان زن چونکم مریدک بوتعظیم و توفیرنی کوردی قهقهه ایله برخنده  
 اوردی و دیدیکه زهی زهی حفاقت و غباوت و شوک صقالنی کور بره آدم بوقدر صاچ  
 و صقال صاحبی اوله سن سنده هیچ بر ذره قدر عقل اثری بوقیدر کور بونادانک  
 بوسفر طومسنی و بوکونه تشویش فکر ایتمسنی ای بطلال روز کار سنک اول جایگاه ده  
 خود بر کارک اولمدیمیکه بیهوده لکه بوعزم زاهی ایلسن و عبث بره بوقدر زحمت  
 چکوب بونده کاوب اوتامدین بویله سو یلسن سکا کول کردک اشتهای کلدی  
 یاخود وطنک ملولغنی سکا عالمی اولدی کول کرد وصف ترکییدر کول طولانچی  
 و ابلهانه و کولانه حرکت و سیر ابدیچی معناسنه اکامتصل اولان یا مصدر به در  
 یعنی ای ابله کوللر کی طولمتقلعه و کرمکاکه سه کا آرزو و اشتها ایلمکھی کلدی  
 یاخود کندی موطن و مقامکدن اوصتق و ملول اولتی سکا غالب اولدیده انکچونمی  
 یاوه تاز اولدک دیدی یاخود سکا شیطان دوشاخه می قودی سنک اوزر یکه  
 وسواس سفر اچدی دوشاخه شول بواشیه درل که خرله واسبلره واسترزه نعل  
 اوردقلمی زمانده نعلبندل انلرک بورونلرینه اوررل یاخود ابلیس پرتلیس سنک  
 برونکه مکرله بواشه قودی تا کم سنک اوزر یکه سفر و سوسه سنی اچدی و سنی بوکونه بی  
 معنی کرنلره دوشردی دیوطعن امیز سوزلر سویلدی \* مشنوی \* گفت نافر جام  
 و فحشی و دمدمه \* من نشام باز گفتن آن همه \* از مثل وزیریش خندنی حسیب \*  
 آن مرید افتاد از غم در نشیب ) اول طعانه نافر جام و فحشی و دمدمه دیدی  
 یعنی ناشایسته و فاحش و بیهوده سوزلر سویلدی بن اول دو کلیسنی بومحلده آشکارا  
 سولیکه قادر دیکه انی سولیک تطویل مقاله و سامت و ملاله باعث اولور الحاصل  
 بی حساب اولان ریش خند و استهزادن و مثلدن اول مرید غمندن اچغده دوشدی  
 مقدا سرور و شادیدیکه بر اعلی حالد ایلدی چونکم بوقدر یاوه امشالی و ریش خند  
 و استهزایی ایشتدی زیاده غمندن اسقله دوشدی و بوقفتار آتشیندن جگری  
 یا نوب پشدی

\* رسیدن آن وارد از حرم شیخ که شیخ کجاست \*  
 \* کجا جویم و جواب نافر جام گفتن آن حرم \*

\* مشوی \* اشکش از دیده بچست و گفت او \* با همه ان شاه شیرین نام کو  
 \* گفت آن سالوس و زراق تهی \* دام کولان و کند کمرهی \* صد هزاران  
 خام ریشان همچو تو \* اوفتاده ازوی اندر صد عنو ( اول یولدن کلان مرید  
 چونکم شیخ حضرت تلیک حرمندن بو کونه نافر جام اولان کلامی اشندی انک  
 اشکی کوزندن طشره صچره دی وجوش ایشدی و اول مرید حرم شیخه دبیدی  
 بود و کلیله بیله اول شیرین نام اولان شاه معنوی قنی اندن بکا بر خبرو برین کوریم  
 آنی خاتون ایشدی اول سالوس و زراق تهی کوللرک دایمی و کراهلرک کندی سنک  
 کبی نیچه یوز بیک خام ریشلر یعنی عقله سزرتش ویشلر و بی کیشلر انک یوزندن  
 صد عنو و طغیانه دوشمشلردر و بو کونه بو زمانه ده هم لوازه سیرت و طعمانه طبیعت  
 کسه لر واردر که یار عزیزه هم سایه اولورلر و یا خود انک اقربا و تعالقی اتی ایچنده  
 یوانورلر بس چقن بر مرید صادق و محب عاشق انک زیارتنه قصد و عزیمت  
 و صحبتنده و خدمتنده اولغه نیت قیلسه و بو بیله فاسد اولتلردن بری انک حالی  
 یلسه و مرادنه واقف اولسه بو زن کبی لایه اتی تحمیق و تفسیفه ایلر و شیخه دخی  
 نیچه تمتملر اسناد ایلوب حقیقده هر زهر سو یلر و زیارتنه خیر خواه اولقی شکلنده  
 بو کونه پند فاسد ایلوب دیر \* مشوی \* کرنه بینیش و سلامت و اروی \* خیری  
 نوباشد نکر دی زوغری \* لاف کیشی کاسه لیس طبل خوار \* بانک طباش  
 رفته اطراف دیار ) اگر سن آنی کورمیه سن و سلامتیه کبر و کید سن سکا خیر اولور  
 زیر سن اندن از غون و کراه اولیه سن وانک مکر و فسادندن اگر بو بیله ایدر سک  
 ضرر و زیان کورم سن اول بر لاف کیش و بر کاسه لیس و طبل خوار انک بانک  
 طبلی اطراف دیاره کتمشدر یعنی اول زیارتنه قصد ایلدی بک کسه بر لاف مذهلو  
 و کزاف عادتلو و بر کاسه بلا یچی و مفت ییحیدر طبل آوازی کبی بانک و صداسی  
 اطراف دیاره کتمش و وجهانی طومشدر سن بو قوری صیت و صدایه نه بقر سن  
 اگر بونلرک قوری صیت و صداسنه بقر ایسک معنیده همان بقر سن \* مشوی \*  
 سبطی انداین قوم و کوساله پرست \* در چین کاوی چای مانده دست )  
 بو کوساله پرست اولان قوم سبطیلردر بو نیچلین بر کازه نه ال سوزر لر کاودن  
 و کوساله دن مراد شیخ حضرت تلوی اولور و بو قوم دیمسنن مراد شیخ حضرت تلرینه  
 تابع اولان قوم اولور و شیخ حضرت تلرینی کازه و کوساله به تشبیه ایتمش اولور  
 و منشأ غلط و سبب سوطن اصل اولدر که چقن بر مرید کامل مرتبه مشیخته و اصل



اولسه از سو بیلچی و کج سو بیلچی و سو بلد بکی کلامی دخی بلا تصنع تعمیر ایلیچی  
 اولور پس الفاظ و عبارات اسیری اولان غافل و جاهل اول کمالک حالنه عارف  
 اولدیغندن آنی شول جسد عجله تشبیه ایلرکه انک خواری اوله پس مریدلرینک  
 و محبلرینک ا کمال متابعت و انقیاد لرینی کوروب سه وء ظن برله دیرکه بواجقلر  
 نه عجب عقلمنر طائفه در که بویله برکاو و تبرکا و تیمنال سه و ررلر و تعظیم و خدمت  
 قیلورلر بلکه بر قوری صبت و صداسی اولان و جسد عجل کی اولان کسه به  
 سه بطیلر کوساله به طپه دقلری کی طپلر وانک ان و ایاغن او پرلر بوشیخ دیدکلری  
 کوساله بونلره برصیت و صدا ایلمکدن غیری عجب نه سو یلرکه علیم و کلیم اولان  
 کسه لره تابع اولغنی قویوب بویله راداسی و لهجه سی اولمین و سوزنی بتلین کسه به  
 اطاعت و انقیاد قیلورلر ﴿ مثنوی ﴾ جیفه الیست و بطل النهار • هر که  
 اوشدغره ( این طبل خوار ) لیلک جیفه سی و نهارک بطلایدر هر شول کسه که  
 بو طبل خوارک مغروری اولدی یعنی هر شول کسه که بومفت بیچی شیخک مغرور  
 و مفتونی اولدی کوندز زده کاردن و کسه بدن بطلایدر و کجه لرده هم میت کی  
 یاتوب مجاهده دن و ذکر و تسبیح دن بریلدر و منشاء غلط اولدر که شیخ کامل  
 مرتبه سنه واصل اولدقد نصکره کوندز زده کار و کسه به اهل دنیا کی حریم  
 اولوب اشتغال ایلمز زرا حضرت حقه توکل ایلمک مرتبه سندن بونلرک مرتبه سی  
 دخی هم عالی تر در حضرت حق بونلره هر نه کوندر رسه انکله قساعت ایدوب  
 آنی برلر پس بونلرک مرتبه سنی و حالنی بتلین اهل صورت وزن سیرت بونلرک مفت  
 یدیکنی کوروب بواجعلر له طبل خوار دیرلر و بونلرک هر کون بی کار و کسه ب  
 اولدقلرن کوروب و بونلرک حضرت حقه اولان توکلندن بی خبر اولوب بواجلدن  
 هم انلره بطلال النهار دیرلر و اکثر مقام معرفته واصل و مقام حقیقی مشاهده  
 قیلان کالمارهای و هوایله اولان ذکر و تسبیح دن و ریاضت سه ایله اولان عملدن  
 کچوب کمال اخلاص حاصل اولسون دیوا کر ظلمت لیلد، ایسه ده عملارینی اغیاردن  
 اخفا ایلملر در بلکه کندی نفس لرندن بلکه خیر و شری کتابت ایلمن ملکیندن  
 یله اخفا ایدوب افضل اعمال اولان عمل قلبه مشغول اولمشدر که حضرت نبی  
 علیه السلام ( افضل الاعمال عمل القلب ) بیورمشلدر ( مصرع ) بزم عرفانم  
 نوری بزم عین ریاضتندر • دیوب جسد شریفلرینه دخی ریاضت و یرمکدن  
 وسیعی و کوشش و تعب و زحمت ابر کورمکدن زنی قتلشدر و همان ادای فر ائض  
 ایتمکله بدن عبادتده اکتفاء ایدوب اغیار و سوا بی دروندن سورمکه و کمال صفایی  
 بولغه درون بوزندن متوجه اولمشلر و اشتغال قیلمشلدر بونلرک شانه و کمال عرفانه  
 واقف و عارف اولمین نادانلر بونلرک جسدلرینک ظاهر اکیجه ایله کوشش و مجاهده ده

اولمذیغنی وهای وهوی قیلدیغنی کوروب انلری سائر عوام کبی جیفه اللیل صانور  
 وهمان مقبول حق اولنلر مبتدیان سلوک کبی وعباد وزهاد کبی کیجه لری احیا  
 ایدنلری وکوندزلده کاروکسه کیدنلری صانورلر بونلرک حالی بیلدیکندن بوکونه  
 قدحلز و مذمتلر قیلورلر ﴿ منوی ﴾ هشته اندان قوم صدعلم وکال  
 \* مکر و تزویری کرفته کینست حال ) بوقوم یوزعلم وکال قومش لر در بر مکر  
 و تزویری طومش لر در که حال بودر که فی الحقیقه بوقوم نیجه یوز علوم رسمیه  
 وکالات صوریه واعتباریه بی قومش لر و احوال شریفه و واردات قلیه حبلی  
 طومش لر در اما علوم رسمیه طالبی اولنلر وکالات صوریه بی زعم قیلنلر بونلرک احوال  
 شریفه سندن بی خبر اولوب آنی مکر و تزویر صانورلر و درلر که کورک بو اهل تزویر یکه  
 بوقدر یوز علملر او قومغی قویوب و تحصیل کالات ایلمکدن فارغ اولوب وجد  
 و حال دیوترهات و رطه لرینه دوشمش لر و بوهمان خلقی الدمقندن اوتری بر مکر  
 و تزویر در دیرلر ﴿ منوی ﴾ آل موسی کودریغا ناکنون \* عابدان عجل  
 را ریند خون ) دریغا آل موسی قنی شمسی عجل عابدلر نیک قانی دو کول آل  
 بونده اهل معناسنه در اول زن طعنه زنک عجلدن مرادی شیخ و عابدان عجلدن  
 مرادی مریدان شیخ و آل موسیدن مرادی اهل نبی و ورثای محمدیدر صلی الله  
 علیه وسلم ته کم حضرت موسی علیه السلام عصر شریفه کوساله پرست  
 اولنلر قتله مستحق اولدیلر و بری برلر بی قتل قیلدیلر پس بو مریدلر دخی اول زن  
 طعنه زنک قتله کوساله پرست اولنلر مشابه اولدیه و بونلر دخی قتله انک زعم نیجه  
 مستحق کلدیه انلره بوکونه طعن ایدوب دیر که ای در بغا بو عصرده اهل نبی  
 و قوم مصطفوی اولان عالملر قنی که تا شمسی بو عابدان عجل کبی اولان کسه لرک  
 قانی دو که و بونلری قتل ایله لر که بونلر کندی شیخ لرینه معبود لرینه عبادت  
 ایلمک کبی عبادت و خدمت ایلملر و بعضی دخی ( لولا المرئی لما عرفت ربی )  
 دیوسو یلرلر اصل سبب شو که شیخ کلامک کندی مرتبه سندن و حقیقتندن سوز  
 سو بیلوب قصور فهمی اولنلر انلرک کلامنک سرنی یله مدکاری اولور ته کم شیخ  
 ایوا الحسن خرقانی قدس سره حضرتلری ( لوعرفتمونی اسجد ممولی ) بیور مشلر در  
 و بو کلامله کندیلرک کال فناسنه و حضرت حق انلرک مرآت وجودنده تجلی  
 ایلمسه اشارت قیلش لر در اول زن طعنه زن کبی حقیقه عارف اولین کسه لر  
 بونه سوزدر بونده مسجودلک و معبودلک ادعا ایلمک لازم کلور پس بو یله دین کسه به  
 اعتقاد و انقیاد ایلمن مریدلر کوساله پرست کبی اولورلر دیوب اول زن طعنه زن کبی  
 سوء ظن ایلملر حال بو که بوکونه ظن انلرک شان شریفه و مرتبه لرینه عارف  
 اولمقندن ناشی اولور ﴿ منوی ﴾ شرع و تقوی رافکنده سوی پشت \*

کو عمر کو امر معروف درشت \* کین اباحت زین جماعت فاش شد \* رخصت  
 هر مفسد فلاش شد \* کوره پیغمبر و اصحاب او \* کونماز و سبجه و آداب  
 او ( بوقوم و بونلک مقصداسی اولان شیخ شرع و تقوی و رای ظهرنه  
 بر اقصی قدر قنی عمر فاروق رضی الله عنه قنی درشت اولان امر معروفکه تابوقومه  
 امر معروف ایلیه و بونلره ای بی راهلرسز شرع و تقوایی قبول ایلیک والاسری  
 قتل ایلم دیوسو یلیه زیرا بو بین الناس شایع اولان اباحت بو جماعتدن فاش  
 اولدی هر فلاش اولان مفسدک رخصتی اولدی یعنی بونلره خلیفه رسولدن  
 بر عالم و عادل کسه نلک درشت و غایظ امر معروف ایلیسی انکچون لازمدرکه  
 بو اباحت و ضلالت بو جماعت صوفیه دن فاش و آشکارا اولدی و بونلرک ترک  
 پر هیز ایلیوب مباحی اولمیری هر مفسد و فلاشه رخصت اولدیکه اکثر دینده مفسد  
 اولان قلاشلر بونلری کوروب مشایخ صوفیه دن بوکاری بویله ایشمار و بویوله  
 شویله لابالی و بی قید ایشمار ( والتوحید اسقاط الاضافات ) دیوب کندیلردن  
 اسقاط اضافات ایشماردر و بونی تمسک ایدیوب ترک عزایم ایدرلر و رخصت و اباحت  
 یولنه کیدلر قنی پیغمبر علیه السلام بولی و قنی انک اصحابنک بولی قنی اول پیغمبر  
 علیه السلام نمازی و تسبیحی و آدابی اگر بونلر امت محمد اولیدی و انک اصحابنه  
 اقتدا قیلیدی انلرکی صلات و تسبیح قیلورلر و انلرک آدایله مؤدب اولورلر دی  
 دیدی الحاصل اول زن طعن زن کبی هر عصرده ناقصات العقل سوء ظن صاحببری  
 وارددرکه لابد مشایخ صوفیه حقیقه بو کونه طعن و انکاری ایدیچیلردر بونلرک سوء  
 ظننه باعث اولان حالات بو طائفه علیه نلک بی ریا و لابالی اولان روشلری و رسوم  
 و عاداتی ترک ایدیوب طریق حقه بی تکلف و بی تصنع کیدلر یدر امازن کبی ناقص  
 العقل و المعرفه اولان کسهلر بونلرک علوشانی و اسرار جانی بیله مدکلرندن بونلری  
 اسقاط تکلیفات ایدن و اباحت و ضلالت یولنه کیدلر جماعتدن صانورلر حالبوکه  
 بونلر اسقاط جاه و منزلت ایدن و طریق حقه بی رسم و بی عادت و بی ریا و بی  
 شهرت کیدن طائفه در خلاصه کلام بونلرک مقامات علیه سی و مراتب رفیعه سی  
 مجرد عقل جزوی ایله بیتمیز و علم نقلی ایله هم بونلرک حالنه عالم و آگاه اولمز همان  
 اولی اولان سوء ظنندن پر هیز قتلای و حفظ لسان ایلمکدر اگرچه فی زمانه بو ظن  
 و قدحه و ذم و هجومه مستحق طائفه صوفیه شکلنده کسهلر چوق ایسه ده زبرا  
 ( ان بعض الظن اثم ) بیورلش و دخی ایلم و الظن فان الظن اکذب الحدیث دینلشدر  
 پس مؤمنه لایق اولان خیر سو بلمکدر والله اعلم

\* جواب گفتن مرید و زجر کردن مریدان طعمانه را از کفر و بیهوده گفتن او \*



\* مثنوی \* بانك زد بروی جوان و گفت بس \* روز روشن از یکجا آمد عس \*

نور مردان مشرقی و مغرب گرفت \* آسمانها سجده کردند از شکفت اول جوان  
اول طعنه زن اولان زنه بانك آوردی و بدیدی ای ناقص العقل بس در خاموش اول  
روشن کون عس فدن کلدی عس ظلت شده اولی لایقدر روز و روشنه  
نیک و بد ظاهر و پیدا در عسه نه احتیاج وارد مردان الهینک نوری مغرب  
و مشرقی طوتدی وزمین و آسمانی احاطه ابتدی آسمانلر مردان الهینک انوار  
باطنه عجب ابد کارندن سجده ابتدیلر یعنی آسمان و اهل آسمان مردان خدایه میل  
و انقیاد قیلدیلر کما قال ابو الحسن الشاذلی قدس الله سره العزیز سمعت شیخنا ابوالعباس  
قدس سره ( قال او کشف عن نور الولی لعدلان اوصافه من اوصاف الله و نعوته  
من نبوت الله ) \* مثنوی \* آفتاب حق برآمد از جل \* زیر چادر رفت

خورشید از خجل ) آفتاب حق جلدن یوقاری کلدی خورشید خجلدن چادر  
الته کتدی چادر خاتونلرک اوزرلر نه کید کاری و تسمیر ایلدکاری شیباه دیلر  
بوراده سحاب مراد اولور یعنی شیخ کامل آفتاب الهیدر وانک مقام عدالتدن طلوع  
ایدوب خاق عالمه ضیا کسرا و امسی بو آفتاب صورینک جل برچندن طلوع  
ایدوب عالمه پرتوالمسی و اشجار و ازهار ای حیاقلمسی کبیر چونکم آفتاب حق  
اولان شیخ کاملک نور باطنی برج عدالتدن و حل هدایتدن خاق عالم اوزره ظهور  
ایلدی خورشید صورتی شرم و خجالتدن چادر کبی اولان سحاب الیه کتدی  
و کانه اوتاند یغدن سحابی یوزنه نقاب ابتدیکه ( ان الله عبدا قلوبهم انور  
من الشمس ) بیورلمشدر که بونلرک قلبنک نوری شمک نورندن هر وجهه اعلی  
واقوادر نه کم دردنجی دفترک اول بیتنه بورایه مناسب تحقیق اولمشدر انده  
طلب او انه \* مثنوی \* ترهات چون تو ابلیسی مرا \* کی بگرداند از خاک

این سرا \* من بیادی نامدم همچون سحاب \* تا بگردی باز کردم زین جناب )  
چونکم شیخ حاضر تلرینک شان شربنی اظهر من الشمس و ولایت و کرامتی ابین  
من الیوم والا مسدر پس سنک کبی برابلیسک ترهاتی و طعن امیر اولان کلماتی بنی  
بوسرایک خاکندن چن دوندر بن بر باد هوا یله کلدیم سحاب کبی تا کم برغبسار  
سبیله بو جناب عالیدن کیرودونم فی الحقیقه مرید صادق بو یله کر کدر اولور اولمز  
زن سیرت اولان طعنه زنلرک و ابلیس طبیعت اولان بدظنلرک ترهاتندن التیه و مغیر  
اولوب شیخنک در کاهندن کیرودونمه که مریدلرک صدق و ثباتنی امتحانندن اوتری  
ولی کامل اولان عزیزلرک در کاهنده و محلاتنده بو کونه طعنه زنلر و بدظنلر چوق  
اولور واکاز یارت و بیعت قصدنی ایدن محبلره هر بری مذمت و ملامتله قیلور  
انلرککه صدق و ثباتی بو قدر لاملرک لومسندن کیرودونوب فوری فراغت قیلور

اندر کله صدق و ثباتی وارد بر بومرید صادق کبی لائم و عاذل اولتره بو کونه جو ابلر  
 و برر ❖ منوی ❖ عجل با آن نور شد قبله کرم \* قبله بی آن نور شد کفرو صم (   
 عجل اول نور سبیله قبله کرم اولدی قبله اول نور سز کفرو صم اولدی عجلدن  
 مراد بونده سامرینک بنی اسرائیله اخراج ایلدی یکی جسد عجلدر و اول نوردن  
 مراد که اول نور سبیله اول عجل جسدی قبله کرم اولدی حضرت جبریلک  
 فرس الحیات نام اسبنک ترابندن حاصل اولان نور و حیاتدر که اول جسد عجلی  
 زنده ایدوب صیت و صدا ایلکه کتوردی و بونک قصه سی بودر که سامرینک  
 اوائل حالنده کاری سده سنیه حضرت موسی علیه السلامه ملازمت و خدمت  
 ایتک ایدی پس حضرت جبرائیل علیه السلام فرس الحیات نام آتیه حضرت  
 موسی علیه السلامه کلد کده سامری آتی احساس ایدوب مشاهده قیلدیکه  
 هر نه رده حضرت جبریل علیه السلام فرسی قدم قویه سبر اولور و حیات  
 بولوردی وقتاکم اول سامری اروا حک عنصریانده تأثیرین کوروب بیلدیه  
 حضرت جبریل علیه السلام اثرندن و موضع قدمندن براوج خاکی قبض  
 قیلدیه پس اول خاکی صا قلیوب حضرت موسی علیه السلام طوره کند کده  
 قومک خیلی سیم وزر بن جمع ایدوب اتی اربدوب جسد عجل شکننده آتی ساخته  
 ایدوب اول مقبوض اولان ترابی صورت عجله رمی قیلدیده اول جسد عجل حی  
 اولوب کوسله کبی آواز ایلدی پس اول قوم انده بو حیاتی و بوضونی کوروب  
 ایشد کلمی کبی آتی قبله ایدینوب انک جانینه عبادت و خدمت قلمغه باشلدیلر پس  
 اول کوسله نک اول قومه قبله اولسی حضرت جبریل علیه السلام نوری و اول  
 جسد عجلی صوت ایلکه کتوردی و اول اثر سولدن حیات بولان عجل جسدینک  
 قبله کرم اولسی قبله صاحب کرم و یا خود قبله طالب کرم تقدیرنده اوله که  
 مضاف مقدر اوابق قاعده بلاغندر صاحب کرم تقدیر اولنورسه صاحب کرم دن  
 مراد سامری او اور که سخا و کرم صاحبی برکسه ایدی حتی اکثر اهل تفسیر  
 (فأذهب فانك في الحياة ان تقول لامساس) آیت کریمه سنده یازمشلردر عجل  
 پرستلر حننده (فاقتلوا انفسکم) امر شریفی وارد اولدیده حق تعالی موسی  
 علیه السلام حضرت تله بنه دیدی سامری اگر چه ضال و مضل اولدی لیکن انده  
 سخا و کرم خصاتی واردر پس انده بوصفت اولدیغندن او تری بو قومک ایچنده آتی  
 هلاک ایلدم انکچون عذابه بر موعده آخر واردر پیوردی پس حضرت موسی علیه  
 السلام آتی بیلد کدنصره (فانك في الحياة ان تقول لامساس) دیو آتی قتشدن  
 رد ایلدی و بددما قیلدی طالب کرم تقدیر اولنورسه مراد اول قوم اولور که اندر  
 اول عجلدن لطف و کرم طالبی اولوب آتی قبله ایدمشلر ایدی پس خلاصه کلام

اول عجلکه قبله صاحب کرم اولدی و برنجیه کرم طالبلری آتی معبود آنخا قیلدی  
 اول نور حیات سبینه قبله اولدی و قبله اول نور الهیست فرض اولند قد کفر و صنم  
 اولدی یعنی مثلاً کعبه مکرمه شرفها الله تعالی که اول جماعت مسلمینک جمله سنک  
 قبله سیدر شول اعتبارله که آتی جمله مز قبله ابدنکه امر الهی وارد اولمش و آتی  
 قبله ایدنلر حق رضاسندن اوتری قبله قتلشدر حق تعالینک امر شریفی و رضای  
 لطیفی ایسه برنورد که جان و دللره ضیا و یر بچیدر و کعبه مکرمه بی دخی بویله منور  
 و عزیز اید بچیدر اگر فی المثل کعبه مکرمه بی حق تعالینک امر ندن و رضا سندن  
 بعید و خالی فرض ایلیوب انک زیارتنه امر حق وارد اولمیدی و اگاهتظیم ایدنلردن  
 حق تعالی راضی اولمیدی اول دخی سائر کفر و صنم قیلنندن اولوردی پس  
 قبله بی بویله معزز و مکرم ایلمن نور الهی و امر ربانیدر اول نور الهی و امر ربانی ایسه  
 اصل اهل دل اولان انسانک وجودنده در پس درونی نور الهی و امر ربانی ایله  
 پراولان انسان نیچون قبله طالبین اولغه لایق اولیسه که حق تبارک و تعالی  
 حضرتلری و نفتح فیه من روحی دیمکه انی تشریف الیش اوله ❖ مشوی ❖  
 هست اباحت کز هوا آمد ضلال ❖ هست اباحت کز خدا آمد کمال ( اباحتکه  
 هوادن کلدی ضلال اولدی اباحتکه خدادن کلدی کمال اولدی یعنی فی الحقیقه  
 اباحت مطلق مذمومه دکلدن انکچون حق تبارک و تعالی بریوزنده نه قدرش  
 و ارایسه جیعا آتی اذن ایچون اصلنده مباح ایلدی کما قال الله تعالی هو الذی  
 خلق لکم مافی الارض جیعا) صکره انلره ضرر اولنی حرام ایلدی پس بر اباحتکه  
 نفسک هوا و مشتھاسی جانبندن کله و نفس امر حق قویوب هوا سنه او یوب  
 بر شیبی حرام ایکن کندوسننه مباح ایله اول ضلالت اولدی و مذموم اولان  
 اباحت بو اباحتدر اما شول اباحت و رخصتکه خدای تعالی حضرتلرنندن بنده لینه  
 کلدی و آتی الله قوی او انلره قبول ایلمکه رخصت اولدی اول کمال اولدی و عمدوح  
 و مقبول کلدی ❖ کما قال صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان تؤتی رخصه کایحب  
 ان تؤتی عزاءه رواه احمد و البیهقی عن ابن عمر رضی الله عنهما و ایضا قال علیه  
 السلام ان الله تعالی یحب ان تؤتی رخصه کایکره ان تؤتی معصیته رواه البیهقی  
 عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما و قال ایضا ان الله تعالی یحب ان تقبل رخصه  
 کایحب العبد مغفرة به رواه البصری عن ابی الدرداء و وائله و ابی امامه و انس  
 کذا فی الجامع الصغیر ❖ فچن بر عسد صالح الله تعالی حضرتلرینک ا کا مباح  
 قیلدیغنی و رخصت و یردیکنی اشلسه و قبول ایلسه اول عبد صالحک دینده کامل  
 اولدیغنه و کمال مرتبه سن بولدیغنه دلالت ایلر ز بر بر بنده نک حق تعالی عزایمی  
 ایلمسنی نیجه سورسه و نیجه دیلرسه مباح ایلدیکنی ایلمسکی دخی او یله سور پس



الله دوستی اولان ولیلر حق تعالی حضرتلر نیک اباحت و رخصت و پردی بی  
 شیرلی اشلرکه محبتی اولدیغنی بیلدکلرندن اوتری اول امر مباحی اشلر کر کسه  
 ناس انلری جاهلکلرندن انکار ایلسه و نلر نقل اولنور که قطب العارفین بایزید  
 بسطامی قدس سره رمضان شریفده سفر ایدوب بر شهره قریب اولدقلرنده  
 اول شهر خلقی انک شهره کله چکندن خبر الوب اکابر و اعیان نه قدر کسه  
 و ارایسه تعظیماً آنی استقباله چقهشلر بایزید حضرتلرینه انلر قریب کلد کده  
 بایزید حضرتلری بر می بدنه دیمشکر که بکا برنان پاره و ارایسه و بر اول شیخک  
 الینده بر بتون رغیف و یرمش بایزید حضرتلری اول نانی یمکه باشمش  
 اعیان شهر کلوب آنی کوردکلرنده بق بونجه شیخ اولور که رمضان  
 شریفده اورج یر حیفا بز بونی بز دیندار مسلمان کسه صانوردق دیوب  
 اعراض ایشلردر هر بری کندی اولری جانبته کیشلر بایزید حضرتلری کندی  
 می بدلرینه ایش کورک بوقومک جهالتلرینی بز بونلره مسئله شریعتدن  
 دینه متعلق بر مسئله اوکر تک وانی اجرا ایتدک بونلر بزه انکار ایدوب فرار ایلدیلر  
 حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (لیس من ابرام صیام فی امسفر)  
 بیورمشلردر بز مسافرز بزه صائم اولق بروخبر دکلدر بلکه بزه خیر لو اولان  
 رمضانیمکدر که حق تعالی رمضانیمکی بزه رخصت و پردی بز انکیچون بدک  
 بونلر بومسئله دن غافل اولدقلری ایچون بزه انکار ایلدیلر غیر ایحوالز طعن و انکار  
 ایلکلرنی بوکا کوره قیاس ایلدک بیوردیلر \* مشوی \* کفر ایمان کشت  
 و دیو اسلام یافت \* آن طرفکه نور بی اندازه تافت کفر ایمان اولدی و دیو اسلام  
 بولدی اول طرفده که نور بی اندازه یلدرای نور بی اندازه دن مراد توحید الهی  
 نور یلدر و فی الحقیقه هر نه طرفده که توحید الهی نوری طلوع قیلسه و اول بی  
 اندازه بی نهایت اولان ضیای الهی هر نه جانبته بر توصالسه و متجلی اولسه لابدانده  
 کفر قالمز ظلمت کفر بالکلیمه کیدوب نور ایمان ظاهر و باهر اولور و دخی عاصی  
 و معاند اولان دیونفس اسلام و انقیاد بولور دیوک معاند و مستکبر اولسی توحید  
 الهیدن محروم و بی بهره اولدیغیچوندر اگر شیطان نور توحیدی بولیدی و انذن  
 حظ و بهره الیدی محقق عناد و استکباره کیدوب مسلم و منقاد اولوردی و بر کافرک  
 قلبنه نور توحید الهی طلوع قیلیدی اصلانده کفر قالمیوب مؤمن و موحد اولیدی  
 چونکم شیخ کامل نور الهینک معدنی و ضیای نامتاهینک منبیدر کفر و معصیت  
 و اباحت و ضلالت هنوز دخی نور بی اندازه دن بهره بولین اهل نفس و اهل  
 هواده و اصحاب زرق و ریاده اولسه جائزدر \* مشوی \* مظهر عزسست  
 و محبوب بحق \* از همه کرو بیان برده سبق \* سجده آدم را بیان سبق اوست

\* سجده آرد مغز را پیوسته پوست) بوشیخ کامل و انسان فاضل عزت مظهر بدر  
 وحقک محبوب بدر بوجه اوزره بحقده بازاند اولوب و محبوب حقیقت تقدیرنده  
 اولور زاند اولوب حقله محبوبدر دیمک دخی جائزدر د وکلی کرو بیلردن سبقت  
 الیتمشدر کرویتلز مهمیون دیدکری جبروت ملکریدر آدم علیه السلام حضرت ترینه  
 ملکرک سجده سی اول آدمک من حیث مرتبه سبقتنی بیاندر پیوسته مغزه پوست  
 سجده کتورر بغیر عکس مغزدرن مراد بونده شریف و پوستدن مراد دوندرد  
 و توضیح معنی بویله دیمک اولور که ای حقیقت انسانیه دن بی خبر و غافل اولان  
 ناقص العقل و المعرفه بوشیخ کامل کنندی حقیقتنی اولان و مظهر عزت خدا  
 اولان حق تعالی ک محبوبدر برکسه که کنندی حقیقتنی بوله و حضرت حقه محبوب  
 اوله من حیث المرتبه دوکلی فلکدرن و جله ملکردن سبقت ایلش و ایلرو کتمشدر  
 نه کم بومعنا به دلیل و برهان جمیع ملائکه تک آدم علیه السلام حضرت ترینه  
 سجده قیلری اول آدمک من حیث المرتبه ساجد اولان جمیع ملائکه به سبقت  
 ایتمسنی و ایلرو کتمسنی بیان و عیان ایلرز را همیشه دون اولان شریف و عالی  
 اولنه سجده ایلر بوخسه شریف و عالی اولان دون اولنه سجده ایلک مناسب اولماز  
 نه کم اهل تفسیر دخی ( واذقلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا ) بوابت کریمه  
 آدم علیه السلام حضرت ترینه ملائکه دن افضل اولسنه دلالت ایلردیمشدر  
 کما قال الیضاوی رحمه الله تعالی فی تفسیر هذه الآیة و الآیة تدل علی ان آدم  
 افضل من الملائكة المأمورین بالسجود پس هرکسه که حقیقت انسانیه بی بولسه  
 همان کنندی عصرنده اول خلیفه الله در که حضرت آدمک و سایر انبیانک جله سنک  
 اسرارینه و علومنه وارث اولوب انلرک قائمقامی اولور پس انلرنجه مسجود  
 ملائکه اولدیه اول ولی کامل و خلیفه الهی اولان شیخ و اصل دخی همچین مسجود  
 ملائکه اولور و سیرو مرتبه ملکردن ترقی و سبقت قیلور شیخ ابوالحسن اب نجم  
 الدین الکبری رحمه الله علیه حضرت تری کنندی رساله سنده و حسین مینندی دخی  
 دیوان علی شرحنده حضرت شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز خرقایندن  
 بویله نقل ایلدر که قال ابوالحسن الخرقانی قدس الله سره العزیز صعدت الی  
 العرش لا طوفی به فطفت به الف طواف ورأیت حوالیه قوما یطوفون حول  
 العرش فجبوا من سرعة طوافی و ما اعجبنی طوافهم فقلت من اتم و ما هذه الرودة  
 فی الطواف قالوا نحن ملائكة ونحن نور وهذا طوافنا و من انت و ما هذه السرعة  
 فقلت انا آدمی و فی نوره و ناره و هذه السرعة من نتائج نار الشوق \* مشنوی \*

شمع - حق را پف کنی نوای عجز \* هم تو سوزی هم سمرت ای کنده پوز  
 + کی شود در باز پورسک نجس \* کی شود خورشید از پف منظمس ( ای عجز

سن شمع حقه پف ایلسن هم سن ینار سن هم سنک باشک ینارای اغزی قوقش  
 یعنی شیخ کامل فی المثل برشمع الهیدر وسنک اکاطعن وقوح ایلمک پف ایلمک کبیدر  
 ای عجزوز سنن الله نورنی اوفور مکه اطفا ایلمک استرسن سنن آئی سو یندر مکه  
 قادر اوله مز سن بلکه هم سن ینار سن ای اغزی قوقش هم سنک باشک ینار وحق  
 تعالی آئی کتدیچکه اتنام واکمال ایلمرا کر چه سنن آئی کر یه کور رسکده ته کم حق  
 تعالی کندنی نوری اولان قرآن حقتده وکندینک پیغامبری حقتده بیورر  
 ( بریدون لیطفوا نور الله بافوا هم والله تم نوره ولو کره الکافرون ) دریا کلبک  
 اغزندن چن نجس اولور خورشید پف دیمکدن چن منطس اولور یعنی شیخ  
 کامل دریای معنیدر اکاطعن ایلمن منکر لر کلب دیندر کلب دینک اغزندن دریا  
 نجس و مر دار اولدیغی کبی اول بحر معنی دخی کلب سیرت اولان طاعن و لا تمک یاوه  
 سو یلسندن وتفوه ایلسندن ناپاک اولمز ته کم خورشید انور دهاله پف دیمکدن  
 سو یغز کذلک شمس الهی اولان ضیا کسترهم دهاله پف دیمکدن واکامقابل مالا  
 یعنی سو یلمکدن منطقی اولمز ❖ مثنوی ❖ حکم بر ظاهر اگر هم میکی \* چیست

ظاهر تر بکوزین روشنی \* جمله ظاهر هاییش این ظهور \* باشد اندر غایت  
 نقص و قصور ) اگر ظاهر اوزره هم حکم ایلمرایسک ( ونحن نحکم بالظاهر  
 ونفوض سره الی عالم السریر ) دیوسو یلمرایسک بوروشنکدن ظاهر تر سو یله  
 ندر که حق بو کمالک وجودندن هر ظاهر دن واضحترو ظاهر تر در جمله ظاهر لر  
 بو ظهور الهینک قتنده غایت نقص و قصور ایچنده اولور یعنی نحن نحکم بالظاهر  
 دیو ظاهر دن مرادک شیخک وجودندن حاصل اولان سنک عقلکه وسنک کبی  
 ناقص العقل اولنلرک عقل وفهمته مخالف کلان اقوال و افعال واحوال اولور  
 ایسه بو شیخک وجودی نور الهی و ظهورر باندینک کیلمرک عقلنه مخالف اولان جمله  
 ظاهر لر بو ظهور الهینک حضورنده غایتله نقصانده و قصورده در بونک بو قدر کرامات  
 علیه سی ظاهره و بایره ایکن سنک عقلک قتنده اکام ناقص اولان ظاهر عین نقصان  
 و قصور در پس سن نه وجهله ( نحن نحکم بالظاهر ) دیوب بو کونه نور الهینک ستور رفه فی  
 مراد ایلسن وانک حقتده بونک کبی مالا یعنی وهرزه سو یلسن ❖ مثنوی ❖ هر که  
 برشمع خدا آرد پفو \* شمع می میرد بسوزد پوزاو ) هر شول کسه که شمع خدا  
 اوزره پف کتوره شمع چن سوزانک پوزی ینار یعنی حق تعالی ک و لیلری و سراج  
 دین اولان عالم لری وصفیلری شریعت و طریقتده شمع منیر کبیدر لر پس هر شول  
 کسه که اول شمع الهی کبی اولان پیرزه پف ایلیه وانلر حقتده طعن وانکاره  
 متعلق سوزسه و بلیه اول شمع الهی اولان پیرل سو یغز بلکه انلر حقتده پف دین  
 وهرزه باین منکر و طاعتک اغزی ینار و قلبی و روحی کوی نور ❖ مثنوی ❖  
 چون تو خفا شان بسی یبند خواب \* کین جهان ماندیم از آفتاب ) سنک کبی



خفاشله خوابده چوقاق کوررل بوهم وجه در چوقاق خواب کوررل که بوجهان  
 آفتابدن نیم قالور و بوعالمدن روشنالک کیدوب زائل اولور و شب ظلمانی جهانی  
 احاطه قیاور اول خفاشله ظلمت شده استدکاری کبی هر بری پرواز قیلور بو کونه  
 خواب انلرک کندی باطل اولان قصورلرندن و خیاللرندن حاصل اولور و بو کونه  
 وقعیه خیال فاسده و احلام شیطانی دینور \* ع \* زهی تصور باطل زهی  
 خیال محال \* مثنوی \* موجهای تیز در باهای روح \* هست صد چند آنکه  
 بد طوفان نوح \* لیک اندر چشم کنعان موی رست \* نوح و کشتی را بهشت  
 و کوه جست \* کوه و کنعانا فرو برد آن زمان \* نیم موجی تابقر امتهان )  
 روح در بار بک تیز اولان موجلری بوز اولقد در وارد که طوفان نوح علیه  
 السلام اولدی ولیکن چشم کنعانه قبل بتدی و حقیقت کاری کورمکدن اتی کور  
 ایتدی انکچون نوحی و کشتی بی قودی و کوهی طلب ایتدی کوهی و کنعانی  
 اول زمان آشفه ایتدی بر یارم موج امتهانک قعر نه دک امتهان مهاندند راهانت  
 و احتقار معناسنه یعنی ای کوردل وای منکر اولان جاهل و غافل طوفان نوح  
 علیه السلام بوعالمی نیجه طوتدی ونه کونه احاطه ایتدی ایسه روح در یازی  
 اولان عز بزلک و شیخلرک قهرلرک و خشملری موجی بوجهانی بوز اولقدر زیاده  
 طوتدی و ایکن اگامنکر و معارض اولان کنعانک چشم عقلمده قبل بتدی یعنی  
 انک بصر بصیرتنده فکر فاسد موی بتوب حقیقت کاری کورمکدن آتی نایبنا  
 ایتدی پس نوح وانک کشتیسنی قویوب (سأوی الی جبل یعصنی من الماء)  
 دیوب طغاهه تحصن و التجا ایلکی طاب ایتدی کذلک هر کنعان سیرتک دخی  
 چشم قابنده فکر فاسد موی بتدیکندن کندی عصرنده اولان دریای روحک  
 طوفانی کوره میوب آتی وانک سفینه طریقه دخول ایلکی قویوب کنسبتک  
 عقل و فکری کوهنه التجا ایلر چونکم کنعان نوحی و سفینه نوحی قویوب طغاهه  
 کندی اول زمان (وحال بینهما الموج فکان من المغربین) آیت کریمه سنک  
 حسبجه بر یارم موج کلوب کوهی و کنعانی قعر حقارت و اهانتده دک اشغه  
 ایتدی کذلک کنعان سیرت اولان کسهلر کندی عصرنده اولان دریای روحک  
 موجلرندن قور قویوب انک متابعتی کشتی سنه داخل اولسه و کنسبتک عقل و فکری  
 کوهنه التجا قیلسه و اگامنکر اولسه لابد قهر روحانی و طوفان معنوی موجلرندن  
 بر موج کلوب اتی وانک التجا ایلدیکی کوه عقل و تدبیرینی قعر حقارت و قهرده دک  
 آشفه ایلنور \* مثنوی \* مه فشانند نور و سک و عوع کند \* سک ز نور مای  
 مرتع کند \* شب روان و هم رهان مهبتک \* ترک رفیق کی کنداز بانک سک )  
 ماه نورنی صاحب رسک و عوع ایل سک ماهک نورندن قعر مرتع ایلر مرتع محل

رقع اولسه ده جائزدر مصدر معنی اولوب بمعنی رقع اولقی دخی جائزدر رقع اولتغه  
 دیور یعنی فلك طریقك ماهی اولان شیخ کامل قدس الله سره العزیز جله نك  
 اوزرینه نورنی نثار ایلروسك سیرت اولان کسه لر مقتضای طیب تلوی اوزره وعوع  
 ایدر لر وانك نورندن استناره واستفاده ایتمیوب اکافر شو اورر لک طیبیت اولان  
 نکبتلر ماه طریقك اولان شیخ نور معرفتندن وضیای هدا یندن فچن اولر لر  
 ومنفع اولور لر یعنی سک سیرت اولنلر انك نور هدا یندن مستفیدر ومنفع اولر لر  
 واورمکی دخی ترك ایلر کذلك شبرول وبلکله ماهه همره اولر کلبك صداسندن  
 اوتری فچن یوله کتمکلی ترك ایدر لر یعنی بوشب دیناده راه حقه کیدیجی بلر ووجه  
 سر عتله ماه طریقك اولان شیخه مر افقت وهر اعلاک ایدیجی لرسك سیرت اولان  
 منکر لک عوعو ایتمسندن ویهود پیره صبت وضدا ایتمسندن اوتری طریق حقه  
 کتمکی وماه طریقك اولان شیخه متابعت ایتمکی هم ترك ایلر کلابك عادتق بی معنی  
 پیره عوعو ایتمک ایسه راهورک دخی عادتق بهر حال طریق حقه کتمکدر  
 ❖ مشوی ❖ جزوسوی کل روان مانند تیر \* کی کند وقف از پی هر کنده پیر  
 جزوکل جانبته اوق کبی کیدیجی بدر هر کنده پیر دن اوتری فچن طور ر یعنی  
 طوروب توقف ایلر بعض نسخه ده تیر برینه شیر واقع اولمشدر اما اصح اولان  
 تیردر یعنی (کل شیء برجم الی اصله) موجنبه لاید هر جزو کندی کلی واصلی  
 جانبته قتی بایدن انلش اوق کبی کیدرو بی باک ولا ابالی کندی مر کز نه دک سیر ایدر  
 برنبجه قوقش قریلر اولسه اول جزو ک کل جانبته کتمسندن اینجمنسه اول جزو  
 هر قوقش قرینک اینجمنسندن واول جزوه سوزاتمسندن اوتری اول جزو  
 کندی اصلی جانبته کتمکدن هیچ توقف ایلر بی بومقرر در که ایلر کذلك هم پن  
 بر جزوم وبنم کلم واصل شیخ حضرت لیدر بن اول جانبته کتمکدن سنک کبی قوقش  
 قرینک سوزندن اوتری بیچون توقف ایلر دیدی ❖ مشوی ❖ جان شرع  
 وجان تقوی عارفست \* معرفت محصول زهد سالفت \* زهد اندر کاشتن  
 کوشیدنست \* معرفت آن کشت رارویدنست (شرعک جانی و تقوانک جانی  
 عارفدر معرفت ایسه محصول زهد سالقدر زهد مرتبه سی اکساک وسعی قتلقلق  
 ایچره در معرفت ایسه اول کشتی بچمکدر یعنی شرعک وطریقک جسمدی  
 واروروجی واردر شرعدن مر ادا حکام شرعیه و اوامر و اعمال مر عیبه در فی المثل  
 شرع شریفکه اهل شریعتک معلوم بدر بر قالب بی روح کیدر وانک روحی عارف  
 بالله در عارف بالله ایسه شول معرفت صاحبته دیور که حق تعالی حضرت لیرنک  
 ذاتنی واسما وصفاتی و اسرار قضا و قدرنی بیه و احکامه دخی عالم اوله بومعرفت  
 ایسه سلفده اولان زهد و تقوانک محصولیدر زرا برکسه همان مکلف اولدیغی

کبی کمال معرفته علی الفور واصل اولمز بلکه اولانفسنک نیچه هواسنی ومشتهاسنی  
 ترك ایلرزهد اول نفسنک هواسنی ومشتهاسنی ترك ایلمدن عبارت اولور وتقوی  
 دخی صفار و کبایردن پرهیز ونفسنی صیانت قیلقدردوخی زهدک برشعبه سیدر  
 زبرا زهدنفسنک حظنی ترك ومشتهاسنی ترك ایلدکرانده تقوی دخی بولنوروزهد  
 وتقوی ایسه سعینسز و کوششز میسر اولمز پس سالک که هنوز دخی مقام زهدده  
 اوله لابد اول هنوز دخی اعمال تخمنی مرزعه طریقه اکمکه وسعی ومجاهده  
 قیلقدردر پس بوتخم زهد ومجاهدهنک رتع ومحصولی اضعافی مضاعف عاقبت حاصل ایلر  
 برکمه تقدیر تخم زهد اگر سه انک محصولنی اضعافی مضاعف عاقبت حاصل ایلر  
 معرفه الله اول اکدیکی کشتی بچمک کبیدر خلاصه کلام شرع شریفک اعمالنک  
 رکن اعظمی وزبده سی زهد وتقوادر که ترك الدنیارأس کل عبادت یورلمشدر  
 وزهد وتقوی مرتبه سنده اولان ایسه هنوز دخی سعی ایتمک واکمک و دیکمک  
 مرتبه سنده در معرفت ایسه بوجه سلفده اولان اعمالک محصول ونیجه سیدر  
 چونکم برکمه اکدیکی تخمک محصولنی له و دیکدیکی آغاجک میوه سنی تناول قبله  
 انک کبر و زحمت چکمکه واکین اکمکه و دیکمکه نه احتیاجی قالور اول خود  
 مقصودنی بولمشدر مکر برای مصلحت نیچه کسه لری ارشاد ایچون زهد وتقوی  
 مرتبه سنه وجهد وکوشش طبقه سنه تنزل ایلیوب انزه موافقت کوسه نزه  
 \* مشوی \* پس چون باشد جهاد واعتقاد \* جان این کشتن نبات است  
 وحصاد (پس جهاد واعتقاد تن کبی اولور بواکم کلکک جانی نبات وحصاددر  
 حصاد بچمکه دیرل یعنی بو طریق الهیده سعی واجتهاد ایلک وانک نتیجه سنه  
 وجزا سنه اعتقاد قنلق فی المثل تن کبی واکین اکمک کبیدر واکینک جانی نبات  
 عرفانیدر و آتی بچمکدر خلاصه نلام اجتهاد واعتقاد ایلک هنوز دخی جانسرتن  
 ووقت کشتن انک محصولی اولدیغنی کبی اجتهاد واعتقادک دخی جانی وتخم  
 اعمالک نبات ومحصولی علم و عرفاندر حضرت نبی علیه السلام (العلم خیر من العبادت)  
 و بر آخر حدیثده (العلم خیر من العمل) پیوردی علم و عرفان اعمال شرعیه نک  
 محصول و جانیدر پس عالم و عارف شرع وتقوانک جانی کبی اولدیغنی مقرر در  
 \* مشوی \* امر معروف اووهم معروف اوست \* کاشف اسرارهم مکشف  
 اوست \* شاه امر وزینه و فردای ماست \* پوست بنده مغز نغزش دانت است  
 امر معروف اولدر وهم معروف اولدر کاشف اسرار اولدر مکشف و اولدر  
 بو کونکی کونیزک ویزم یارنکی کونیزک شاهیدر پوست انک دائمًا نغز اولان  
 مغزینک بنده سیدر معروف شرعده و عقلمده محبوب و مستحسن اولان شیلور  
 دیرلر که منکرک ضدیدر و معروف عارفک معلومنه دخی دیرلر بونده ابکی معنی بیه



مراد او اور و حقیقت انسانیہ جمیع حقایق جامعہ بر حقیقتدر مثلا امر معروف  
اولمغی و مأمور معروف اولمغی ودخی کاشف اسرار ودخی مکشوف اولمغی  
و واصل و موصوف اولمغی و الحاصل نه قدر حقایق و ارایسه آنی حقیقت  
انسانیہ محیط و حاوی اولمشدر چونکم بر انسان کامل کنندی حقیقتنه و اصل اوله  
و کمال مرتبه سن بوله و کندوبی حقیقتنه بيله امر معروف و هم عارف و هم معروف  
اولدر و دخی سرری کشف ایديجی اولدر من وجه مکشوف اولان سرهم  
اولدر که حق تعالی حدیث قدسیده ( الانسان سر من اسراری ) بیوردی  
کنندی حقیقتنی بولان انسان و مرتبه کاله بالغ اولان صاحب عرفان بزم بوکونیزیک  
و یارنیزیک شاهیدر که ملاک معنوی و پادشاه اخرویدر قشربکی اولان صورت  
عالمی دایما اول صاحب سعادتک نغز و لطیف اولان حقیقتک بنده و افکنده سیدر  
❖ مثنوی ❖ چون انا الحق گفت شیخ و پیش برد \* پس کلوی جمله کور انرا  
( فشرده ) چونکم ابایزید قدس سره العزیز حضرتلری انا الحق دیدی و سوزنی  
ایلرو ایلندی پس جمله کورلرک بوغازنی صدقی انا الحق دین شیخدن مراد ابایزید  
قدس الله سره العزیز حضرتلری اولسه ده جائزدر که \* سبحانی ما اعظم شانی  
لاله الا انا فاعبدونی \* دیمشدر و مجلسنده حاضر اولنلر بوسوزی ایشدوب  
اکانکار قیلشدر بو تقدیرجه کورلردن مراد اکا انکار ایلین مریدلر اولور قصه سی  
در دنجی دفترده مسطور و مشهور اولمشدر ایراده حاجت بو قدر \* انا الحق \*  
دین شیخدن مراد حضرت منصور قدس سره اولمق هم جائزدر که اصل اول  
انا الحق دیدی و سوزندن دونبوب ایلرو ایلندی و اکا انکار ایلین کوردلرک  
جمله سنک بوغازنی صدقی و انا الحق دین شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله سره  
العزیز اولسه و کوردل اولنلرک بویه دیمکله بوغازنی صدقه هم جائزدر که کوردل  
اولنلرک بر بنده عارفک انا الحق دیمسندن بوغازلرینک صقلسی مقرردر پس بونلرک  
انا الحق دیملری نه جهتدن اولدیغنی منکر اولنلره بیان ایلکه شروع ایدوب  
بیورلر ❖ مثنوی ❖ چون انای بنده لاشداز وجود \* پس چه ماند تو بیلندیش  
ای جمود \* کر ترا چشمیست بکشادر نکر \* بعد لا آخر چه می ماند دکر )  
چونکم وجود مجاز بدن بنده نک بیلکی لا اولدی پس سن اندیشه ايله ای جمود  
نه قالدی جمود انکار ایديجی دیمکدر اکر سنک چشم حقیقت بیلک و ارایسه  
آج و نظر ايله لادنصرکه آخر غیری نه قالور یعنی بنده نک موهومی و اعتباری بر بیلکی  
واردر که کندوسنی اول بئلاک واسطه سیله کندوده منجلی اولان و ظهور قیلان  
حضرت حقندن محبوب و غافل ایلمشدر چونکم اول بنده نک موهومی اولان  
اناسی وجود مجاز بدن لا اولدی و انک باطنندن اصلا و مجاز بر بن ديجی قالدی

پس بوند نصکره ای بخود اول بنده نک وجو دنده نه قالورسن فکر ایله بومقرر درر که  
 وجود مجازی کند کد نصکره وجود حقیقی قالور پس انا الحق دین اول وجود حقیقی  
 اولور اگر سنک بصر بصیرتک و ارایسه اتی آج ونظر ایله لادنصرکه آخرنه قالور  
 الا الله قالور چونکم لاله نک سری بنده نک وجودنده ظاهرا اوله که اول بنده نک  
 موهومی اولان اناسی فانی اولمقدر چونکم سر لآنک وجودنده ظهوره کلدی اول  
 کیدوب سر لاله قالدی اول بنده ( و بی بسمع و بی بصر و بی بمشی و بی بیطش )  
 مرتبه سنی بولدی اولیله اولیحقی ( من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه )  
 حدیث شریفک موجهجه هر کیم اول ولی خدایه اهانت ایله معناده حضرت  
 حقه اهانت ابلیوس انکله محاربه ایتمش اولور ﴿ مشوی ﴾ ای بریده از لب  
 وخلق ودهان • که کند تف سوی مه یا آسمان • تف پرویش باز کرددی شکی \*  
 تف سوی کردون نیابد مسلکی • تاقیامت تف پرو بار دزب • همچو نبت پروان  
 بوله ( ای اول لب ودهان وکلو کسلس اولسو نکه اول لب ودهان آسمانده  
 اولان ماه جانبنه پف و تف ایله آسمانده اولان ماهدن مراد مرتبه سی آسمان کبی  
 رفیع اولان ماه فلاك روحانی اولور که بوشب عالمده سالکانه راه حق اولنلره  
 بول کوستره و نور باطنیه مظلم اولان دللری منور ایلیه کسلس اولسون اول کسه نک  
 حلقوم ودهانی که بویله بر آسمان مغزات بدر کاهله و صدر فاضله قرشوتف ایلیه  
 وهرزه سویلیه برشکسز تو کرک انک یوزینه کیرو دوزر تف کردون جانبنه برمسلك  
 بوله مز یعنی بویله بر ادبسر نادانک تحقیر و اهانتی اول ماه آسمان معنوی جانبنه  
 وارمز وانک تفی کردون جانبنه بول بولز بلکه ( ولا یحقی المکر السی الا باهله )  
 آیت کریمه سنک حسبجه کیرو همان انک روی ناپا کنه رجوع ایله و اول اهانت  
 و تحقیر همان انک ذاتی لایق اولور قیامتدک رب العالمین حضرت تزلدن انک اوزرینه  
 تف و خسارت یغار ابولهبک روانی اوزره تبت کبی تبت سوره سنک تفسیری اوچجیمی  
 دفترده تشبیه بتددام قضا سر خنده مرور ایلمشدر انده طلب اولنه تبت دیمک  
 هلاکت و خسرت دیمک معناسنه در و دعاء علیه در یعنی ابولهبک نفسی هلاک  
 اولسون و خسارت بولسون وانک نفسی هلاک اولدی ماضی ایله تعبیر اولمشی  
 وقوعی متحقق اولدیفسدن اوزریدر پس ابولهب حضرت مصطفی صلی الله  
 تعالی علیه و سلمه اهانت ابودوب تبالك یا محمد لهذا دعوتنا دیون تحقیر ایلدیسه  
 حضرت رب العالمیندن قیامتدک انک جانی اوزره تباب و خسارت یغار که  
 هر مؤمنکه بونی اوقویه لابندانک طرفنه تباب و خسارت کیدر وانک روانی  
 هلاک و خاسر ایدوب و دنیا دهخی بوقدر هباد الله ایچنده هر کون مذموم  
 و منفور اولور کذلک وارث حضرت نبی علیه السلام و قائم مقام مصطفوی اولان

شیخه بر منکرهم تحقیر و اهانت ایدوب تف دیسه قیامتہ دک تف و اهانت انک  
 اوزرینہ رب العالمیندن یغور کی یغار و اهل حق اولان وطریق حقہ سلوک قیلان  
 طالبلر و سالکارانک انکارنی و اهل حقندن استکبارنی استماع ایاد کلرندن نه عجب  
 جاهل و نادان ایمشکه بویله بر عزیزه تحقیر و اهانت قیلش و منکر اولمش دیوهجو  
 و مذمت ایدرلر پس خلیفه رسوله اهانت همان حضرت رسول اکرم صلی الله  
 وسلمه اهانت کی اولور نه کم بومعنائی اشعار ایلمکدن او تری وارث نبی اولنه اهانت  
 ایلمکدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلمه اهانت ایلمن کسه رک حالنی  
 بیسانه شروع ایدوب و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلمک علوشانی  
 توصیفه باشایوب بیوررلر ﴿ مشوی ﴾ طبل و رایت هست ملک شهریار \* سک  
 کسی که خواند اورا طبل خوار \* آسمانها بنده ماه ویند \* شرق و مغرب جله  
 نابخواه ویند \* زانکه اولاکست بر توفیق او \* جله در انعام و در توزیع او  
 طبل و علم شهریارک ملکیدر سک بر کسه که اکا طبل خوار او قودی یعنی اول شهریار  
 معنوی اولان حضرتک ظ- اهر او باطن طبل و علم ملکیدر امیردو کون اولدر کلب  
 سیرت اول کسه در که انک وارثی و قائم مقامی اولان شیخ دینه و پیشوای یقینه مفت  
 خوار دیدی و بو گونه قدح و مذمت ایلمدی که حقیقته بر شیخ دینه اولان اهانت  
 همان رسوله اهانت اولور آسمانلر اول حضرتک ما در و حنک بنده سی دررلر مشرق  
 و مغرب جله انک نابخواهی دررلر یعنی آسمانلر جله اول حضرتک ما در و حنک  
 بنده و ارمطیع و متقادر در و اهل شرق و غرب اول حضرتن انکم استیجی و رزق  
 طلب ایلیجیلر در زیر که اول حضرتک توفیق همایونی اوزره اولاک وارد و جله  
 انک انعامنده و توزیعنده در توفیق نشان شاهه دیرلر بونده مراد پادشاه حقیقتک  
 اول حضرتک وجود شریفنده اولان آیت و نشانی در یعنی اهل شرق و اهل  
 غرب جله سی اکا محتاجدر اول سیلر دنکه انک توفیق وجودی اوزره (اولاک اولاک  
 لما خلقت الافلاک) کلامی واقع اولمشدر پس جله عالم و بنی آدم انک انعامنده  
 و توزیعنده در اولاک خطاب حضرت حق جانلندن حقیقت حضرت محمد صلی الله  
 علیه وسلمه در و اول حقیقت ایسه همیشه باقیه در و بر کسه بر عصرده کسه  
 و اول حقیقته مظهر و آینه اولسه اکا قطب الاقطاب و غوث الاکبر و قائم مقام محمدی  
 و وارث اکمل احدی تعبیر اولور پس اولاک مفهومی بواعتبارله اکادخی لایق  
 اولور زیرا وارث محمدی و خلیفه احدی در عند المحققین خلیفه مستخلفک عینیدر که  
 خلیفه نک وجودنده اولان علوم و احکام فی الحقیقه مستخلفکدر همان خلیفه به  
 اطاعت مستخلفه اطاعتدر و مستخلفک مالک اولدیغنه خلیفه دخی مالک اولدی  
 جائزدر پیغمبرک صدقته معجزه دلالت ایلمدی کی انک وارثی اولان ولی کاملک



صدقته دخی خارق عادت و نیجه کشف و کرامت دلالت ایلمز \* مشوی \*  
 کرنودی اونیایدی فلک \* گردش نور و مکانء ملک \* کرنودی اونیایدی  
 بحار \* هیت و ماهی و درشا هوار \* کرنودی اونیایدی زمین \* در درون  
 نه کج و بیرون یاسمین) اگر اول حضرت علیه الصلوٰة والسلام ودخی انک  
 وارث اکلی اولان و لیلر اولییدی فلک کردشی ونوری و ملکه مکان اولقلغی  
 بولمزدی بوفلک کلاک دوران قیلسی اول حضرتک وانک قائمقامی اولان و ایلمز  
 وجودی واسطه سیله در اگر اول حقیقت محمدیه و اول حقیقت محمدیه صلی الله  
 علیه وسلمک مظهری اولییدی بحر هیبتی و حوتی و درشا هواری بولمزدی  
 بحرک هیت و ماهی و درشا هواری بولدیغی هم اول حضرتک وجودی واسطه  
 سیله در اگر اول حضرت و هر عصرده اکا مظهر و آینه اولان اصحاب ولایت  
 اولییدی زمین دروننده کج و دفین و بیروننده کل و یاسمین بولمزدی بوزمینک  
 دروننده خزینه و دفینه و خارچنده کل و لاله و یاسمین بولدیغی اول حضرتک  
 و اکا قائم مقام اولان اهل ولایتک وجودی واسطه سیله در \* مشوی \* میوه الب  
 خشک باران و بند \* رزقها هم رزق خواران و بند) میوه الب بارانک لب  
 خشکیدر محتاج و معتقر معناسنه استعاره اول نور بارانندن مراد فیوضات اولور یعنی  
 صور معنوی اولان رزق لری نقدر و ارایسه اول حقیقت محمدیه صلی الله علیه وسلمک  
 رزقن یجیلر یعنی انندن حظ الجیلر و غذا بولمچیلر در جمیع میوه لک باران فیض  
 و عطاسنک محتاج و معتقر یدر که فی الحقیقه اولا و آخر و دخی باطن قطب الاقطاب  
 اول حقیقت محمدیه صلی الله علیه وسلمدر اما ظاهرا هر عصرده اکا بوا متمدن برکسه  
 مظهر اولور وانک خلیفه سی اولور اول عصرده اکا قطب الاقطاب و غوث  
 الاکبر دنیور که اول کندی عصرینک پیغمبری کبیدر که اکا بیعت همان حضرت  
 علیه السلامه بیعت و اکا متابعت همان حضرت پیغمبر علیه السلامه متابعتدر  
 و بوقطب الاقطاب اولان اهل ولایتک مشربلری و سیرت لری مشرب محمدی صلی  
 الله علیه وسلم اوزره در اکثر اول حضرتک شان شربنی فقر یله فخر ایتمک ایدی  
 و زکات و صدقه بی مؤمنلردن آلوت مستحق اولنلره صرف و خرج ایتمک ایدی  
 (خذهن اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم) امر شربنیک مؤمنلره عباد الله دن  
 زکات و صدقه بی آلور و زکات و صدقه و بر میلره مال بکرتک زکات و صدقه سنن  
 و یرک دیوا ستر لری كذلك اول حضرتک خلیفه سی اولان ولی کامل دخی کندی  
 عصرنده بوسیرت محمدیه صلی الله علیه وسلم اوزره ناسله معامله قیلوردی اگر چه  
 حقیقتده خلیفه صدقه و یرن و نعمت و دوات ایر کورن اول خلیفه الهیدر ولیکن  
 رای حکمت و لاجل مصلحت ظاهرا بوناسدن زکات و صدقه آلور و طلب

قیلورل ❁ منوی ❁ هینکه معکوسست در امر این کره \* صدقه بخش  
 خویش را صدقه بده \* ارفقیرستت همه ز روح بر \* هین غنی را ده ز کانی ای فقیر  
 آگاه اول بوا مرده عقده معکوس بدر کنیدیک صدقه بخشده صدقه و برعدنی  
 حقیقتده قوللرینه نعمت و صدقه و برن خدای تعالیدر که نبیلر و ولیلر اول صدقه  
 بخش اولان منعم حقیقینک مظهری و خلیفه سیدر که اصحاب نعمته و اهل مال  
 و ثروته حق تعالی بونلر واسطه سیله رزق و نعمت و پررو بونلر حق تعالی حضر نلرینه  
 وقایه و رو پوش اولشلر و قرب فرایض و قرب نوافل مرتبه سنی بولش لردر چن  
 برکسه بونلره طعام و برسه و یاخود شراب و برسه و یاخود بر نعمت و بر صدقه  
 ایر کورسه معنیده حضرت حقه شراب و طعام و برمش و نعمت و صدقه ایر کورمش  
 کیدر و کتاب اللمده و سننده بو معنایه دلیل و آیات و احادیث قتی چوقدر جله دن  
 (ان تنصروا الله ينصركم) آیت کریمه سنک و دخی (واقضوا الله قرضاحسنا)  
 آیت کریمه سی کبی بو آیتلرک نفس بیری بشنجی دفترده شیخ محمد سررزی  
 حضر تلیرنک حکایه سنده مرور ایلمشدرانده طلب اولنده و حدیث رسول که حدیث  
 قدس سیدر حق تعالی بیورر (یا بن آدم مرضت فلم تعدنی یا بن آدم استظمتک فلم  
 تطعمنی واستسقیتمک فلم تسقنی) و بو حدیث شریفک دخی شرحی ایکنجی دفترده  
 چوبان حکایه سنده مرور ایلمشدر چونکم بو مقدمه معلومک اولدی پس بر فقیر  
 معنوی اولان ولی بر نیجه کسه دن نصرت و صدقه و رزق و نعمت استه سه آگاه  
 اولکه نفس الامر ده بو برعکس بر کرهدر معناسی ای فقیر و محتاج اولان سکا  
 ناصر اولنده و صدقه و برنه و انعام قیلنده سن ناصر اول و صدقه و پروب انعام قیل  
 تا کم منصور و مظفر اوله سن و اضعاف مضاعف رزق و نعمت لر بوله سن دیمک اولور  
 ای غنی دوکلی ز روح بر سکا فقیر دندر آگاه اول غنی اولنده ای فقیر برزکات و راز  
 فقیرستت از فقیرستت ترا تقدیرنده در بو فقیردن مراد فقیر معنوی اولان و لیلر و صغیر لردر که  
 وجود لری فانی ایتمکله فقر تام مرتبه سنی بولشلر و عیون ناسده ضعیف اولشلر لردر  
 اما تاس بونلر سببیه مر زوق و بونلر واسطه سیله منصور اولورل \* کما قال صلی  
 الله علیه وسلم ابغوتی فی ضعفائکم فانما ترزقون وتنصرون بضعفائکم \* رواه  
 ابوالدرداء کور که حضرت نبی علیه الصلوة والسلام بنی ضعفاکن ایچنده طلب  
 ایدیک زبرا سز مر زوق و منصور اولمز سز الاضعفا کز سببیه بیوردیلر بو آخر حدیث  
 شریفده دخی بیورر و عبادة بن صامت روایت قیلورل \* الابدال فی امتی ثلاثون  
 بهم تقوم الارض و بهم یطرون و بهم ینصرون \* ابدال سن مراد دخی فقیر  
 معنوی اولان و لیلر اولور پس توضیح معنی بیت بویه دیمک اولور که ای صورتا  
 غنی و معنیده فقیر اولان سننک دوکلی سیم وزرک و اباس و حررک صورتا فقیر

وضعیف اولان کسه جهتنددر آگاه اول معنیده غنی اولان فقیرله ای صورتنا  
 غنی ومعنیده محتاج وفقیر اولان بزکات وصدقہ و برکه حقیقته اول زکات  
 وصدقہ بنه سکا عاده او اور و اول ضعیف وفقیر کوردیکک ولی معنیده غنی اول  
 زکات وصدقہ بی بنه سنگ چون قبول قیلور پس هر صصرده اولان فقر نام صاحبی  
 اولان ولی قائم مقام نبویدر بغزنی فی ضمه فائکم نکند سنی برخوش فهم ابله  
 و بوقیر وضعیف اولان شیخلمره و عز یزله اول زن طعنه زن کی سوی ظن ایلکدن  
 و حفرنده هرزه و قدحه متعاق سوز سوبیلکدن حذر و پرهیز ابله شیخ ابوالحسن  
 خرقانی قدس سره حضرتلری صورتنا فقیر الحلال ایدی امام معنیده غنی القلب  
 خلیفه الهی قائم مقام نبوی ایدی اول زن ناقصه العفل آنک شان شریفنه عارف  
 اولدیغندن و انک عاومر تبه سنی بیتدیکندن آتی طبل خوار صانوب سار کدالی  
 کبی قیاس ایلدی اول حضرتک شان شریفنه لایق اولمین بو کونه یاوه لری سوبلیدی  
 و اول مرید صادق دخی حقیقته عارف اولدیغندن اکابو کونه جواب باصواب  
 و ربوب دیدی ﴿ مشوی ﴾ چون تونکی جفت آن مقبول روح \* چون  
 عیال کافران در عقد نوح) سنک کی پرشکاک اول مقبول روحه جفتی نوح  
 علیه السلام حضرتلر بنک عقد نکاحنده اولان عیال کافر کیدر عیال عیالک  
 چهیدر جیاد جیدک جعی اولدیغی کی یعنی اول مرید اول زنه دیدی اول  
 مقبول روح اولان شیخک ای زن سنک کی پرشکاک و پرعب جفتی حضرت نوح  
 علیه السلام عقد نکاحنده اولان کافر عیالی کیدر که حضرت نوح علیه  
 السلام تحت نکاحنده اولان خاتونی کافره و خاتنه ایدی کافره حضرت نوح  
 علیه السلام حقیقه بو مجنون و دیوانه درد بردی و بیهوده و ناشایسته سوز سوبلیدی  
 و کذلک حضرت لوط علیه السلام کدی تحت نکاحنده اولان خاتون کافره  
 و منافقه ایدی اول کافره و عدولره حضرت لوط علیه السلام عینی سوبلر  
 و احوالنی نقل ایلدی نه کم الله تبارک و تعالی سوره نحر عده یونلرک حالتی ضرب  
 مثل ایدوب بیورر ( و ضرب الله مثلا الذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا  
 تحت عبدين من عبادنا ظالمین فغتابهما فلما غیب عنهما من الله شیئاً و قیلا  
 ادخلا النار مع الداخلین ﴿ مشوی ﴾ کرنبودی نسبت توزین سرا \* پاره  
 پاره کردی ایندم ترا \* دادمی آن نوح را از تو خلاص \* تا مشرف کشتی اندر  
 قصاص) اگر بوسرای سعادتدن سنک نسبتک اولمیدی بوم بن سنی پاره پاره  
 ایدردم اول نوح زمانه سندن خلاص و پردم تا بدخی قصاصده مشرف  
 اولسدم یعنی چونکم اول مرید صادق اول زن منافقه دن بو کونه مذمتلری  
 استماع ایلدی پس غیرته کلوب اکابو کونه سوبلیدی که ای خاتنه اگر سنک بوسرایه



نسبتك اولمیدی و بوخانه سعاده سنك انك سابلک اولمیدی بود مدنه بن سنی قتل ایدوب  
 پاره پاره ایلردم قتل ایلدکن برغانده بودر که اول نوح زمانه اولان معدن علم و عرفانه  
 سنك ایذا و جفا کدن خلاص و بریدم و برغانده دخی بودر که بنی سنی قتلدن اوزی  
 قصاص ایدر دی تاین شیخیم یولنده قصاص اولمقدمه مشرف اولمیدم  
 و مشرف شهادت بولیدیم بونده تنبیه اولدر که مرید صادق کندی شیخی  
 حقیقده بو قدر غبور کر کدر که طاعن و لائم اولنلره خصوصت ایدوب بو مرتبه  
 مجادله قیله اما کر طاعن و لائم شیخک کندی خانه سنده اولور سه ادب کوزده  
 انک خاندانه و حرمنه سه و عظم ایلدکن حذر ایلله \* منوی \* لیک باخانه  
 شهنشاه زمن \* اینچنین کستاخی ناید زمن \* رودعا کن که سنک این موطنی \*  
 ورنه کنون کردمی من کردنی) لیکن زمان شهنشاهنک خانه سنه یعنی قطب  
 دوران و شاه کون و مکان اولان شیخ کاملک خانه سعادت آشیانه سنه بدن بونک کبی  
 کستا خلق کلز و بنم المدن بویله فعل صادر اولمز بوری دعا یله که بو موطن  
 شریفک کلبی سن بوخسه شمیدی بن اشلمسی واجب و لازم اولنی ایلردم که اول  
 اشلمسی لازم اولان سنی قتل قیاتی ایدی ولیکن بوخانه یه منسوب اولدیغک ایچون  
 بدن کستا خلق صادر اولمز دیدی بونده مرید اولنلره و بر شیخه انقیاد قیلنلره  
 تنبیه و تعالیم واردر که انک خانه سنده اولنلرا کر شول مرتبه ادب سزایسه لرده  
 ینه مریدک لندن بلکه دلندن هم بر کستاخانه فعل و بی ادبانه قول صادر اولیه  
 هروجهله شیخک حرمی حابنه زیاده حرمت اوزره اوله

\* وا کشتق مرید ازوناق شیخ و پرسیدن از مریدمان و نشان \*  
 \* دادن ایشانکه شیخ بسوی فلان پیشه رفته است \*

\* منوی \* بعد ازان پرسیان شد اواز هر کسی \* شیخ رامی جست ازهر  
 سو بسی \* پس کسی کفتش که آن قطب دیار \* رفت تاهیرم کشد از کوهسار  
 اندن صکره اول مرید هر برکسه دن پرسیان اولدی یعنی شیخ حضرت تلرینک  
 خاتوننه بو قدر سوز سو یلوب اول خانه دن شیخک طلبی ایچون توجه ایلد کدن  
 صکره هر راست کلدیکی کسه دن سؤال قیلدی شیخ ابوالحسن قدس الله سره  
 حضرت تلرینی هر طرفدن چوقلق جست و جوابلدی پس برکسه اول مریده دیدیکه  
 اول دیارک قطبی کندی تا کوهساردن هیرم چکه یعنی آخر الامر اول طالبه  
 برکسه بو گونه جواب وروب دیدیکه ای درویش اول قطب دیار و مرکز روزگار  
 کندی صریله طاغلردن اودون چکه مکه کندی و آنک کاری کندی آرقه سیله  
 طاغلردن اودون کتورمک و شهرده آنی صتمقدر دیدی \* منوی \*

آن مرید ذوالفقار اندیشه تفت \* در هوای شیخ سوی بشه رفت \* دیومی آورد  
 بیش هوش مرد \* وسوسه تا خفیه کرده ز کرد \* کین چنین زن را چرا این شیخ  
 دین \* دارد اندر خانه یار و همنشین \* ضد را با ضد ایناس از کجا \* با امام الناس شناس  
 از کجا) اول ذوالفقار اندیشه اولان مرید شیخک هواسنه پیشه جانبنه کندی  
 ذوالفقار اندیشه اولسی انک تیز فکر اولسندن وانک اندیشه سی ذوالفقار کبی  
 باطل و فاسد اولبری قطع قیلسندن کنایت اولور پس اول مرید تیز فکر میشه لک  
 جانبنه شیخ حضرت تریک هوا و طلبنده سیر ایتدی اما اول مریدک هوشی او کنه  
 دیو این فی الحال و وسوسه کتوردی تا کم ماه غبار دن خفیه و پنهان اوله یعنی  
 اگر چه اول مرید شیخ جانبنه کر میله کندی ولیکن ابلیس بر تلبیس آنک هوشی  
 او کنه و وسوسه کتوردی تا کم اول دیوک غبار و وسوسه سندن شیخک ماه کبی  
 روشن اولان صدقی و حقیقی مس-تور و پنهان اوله دیو اول مریدک هوشی او کنه  
 بویله دیو وسوسه کتوردیکه بو شیخ دین بونجیلین زنی نیچون خانه ایچره کندی به  
 یار و همنشین طوتر ضده ضده ایناس و ایستلاف قندندر امام ناسله شناس قندندر  
 شناس آدم خوار آدم شکلنده بر نوع مخلوقدر دیمش لردر و یا خود نصف آدم کبی  
 بر کوزی وار برالی وار و بر آغی وار بر نوع طائفه در دیو تحقیق ایلمش لردر ته کم  
 در دنجی دفته حکایت آن مرید تشنه سر خنده لیک کتم ناس من شناس فی پاتک  
 شرحنده تحقیق و بیان قیلمش در انده طلب اولنه و بونده معنی اول مریدک  
 خاطر نه بو وسوسه کلوب بویله دیدیکه اول شیخ دین امام ناس و بوزن بر کین  
 شناس کیدر ایکی ضدا یسه بر رده جمع اولسه و بری بر لری ایله استیناس قطسه  
 کرک ایدی بلکه بری بر یله انیس و جلیس اولان کسه نیک مایینده بهر حال قدر  
 مشترک بر جنسیت اولوردی پس بویکی ضد بری بر یله بر خانه ده انسیت قیلین  
 ندن حاصل اولدی و اول بونی خانه سعادتنده نیچون کندیسنه زوجه اتخاذ  
 قیلدی \* مثنوی \* باز اول حول میگرد آتشین \* کاعراض من پرو کفرست  
 و کین \* من که باشم بانصرفهای حق \* که بر آرد نفس من اشکال ودق) کیرو  
 اول مرید آتشین لاجول ایتدی یعنی آتشنانک و سوزنانک لاجول و لاقوه الابالله  
 العلی العظیم کله سنی ذکر ایتدی بویله دیو که بنم اول شیخ دین اوزره اعتراض  
 ایلم معناده کفر و کیندر زرا حول و قوت الله تعالینک در با خصوصکه اول کاملک  
 وجودنده متصرف حقیقی همان حقدر بن کیم اولمکه حق تعالی حضرت تریک  
 تصرفلرینه که بنم نفسم اشکال ودق کتوره یعنی اول کاملک وجودنده اولان  
 حول و قوت الله-ک اولیحق وانک وجودنده تصرفلری حضرت حق قیلیحق  
 پس بن کیم اولم و بنم نفسم نهشی اوله که اول شیخک اوزرینه شک و شبهه کتوره

و طعن و دق ایراد ایلیه دیدی \* منثوی \* باز نفسش حله می آورد زود \*  
 زین تعرف در دلش چون گاه دود \* که چه نسبت دیورا با جبرئیل \* کی بود  
 با او بصحبت هم مقیل \* چون تواند ساخت با آزر خلیل \* چون تواند ساخت بارهزن  
 دلیل (کیرو اول مریدك نفسی اکافوری حله کتوردی بو تعرفدن انك کوکلنده  
 گاه کبی دود کتوردی گاه کاف عجمی ایله قیو مجملرک پوته سنه دیرل بونده بو معنی  
 اولسه ده جائزدر زیر اول پوته یه قیو مجملر رنسنه اکدکاری زمان فوری اول  
 بردخان پیدا ابلر و گاه صمان معناسنه اولسه ده جائز اولور که صمان یاندقده دخان  
 کتورر یعنی وسوسه شیطانتدن لاحول و لا قوه الا بالله دیمکله و جله حول وقوتی  
 حضرت حقه اسناد ایلمکله قورتلدی اما کیرو آنک نفسی بو تعرفدن یعنی شیخک  
 درون خانه ده اولان زوجه سنک سوء حالی و بد خصالی بیلدیکندن انک نفسی  
 فوری آنک کوکلنده حله کتوردی گاه دود کتوردیکی کبی بویله دیو که جبرائیل  
 علیه السلام دیو ایله نه نسبتی وارد دیو اول جبرائیل علیه السلام ایله مصاحبته  
 چقن هم مقیل اولور مقیل قیلوله دندر قیلوله اصلنده ضحوه که براد نصکره اولان  
 نومه دینور تحقیقی جلد اولک دیباچه سنده واحسن مقیلا قولنک شرحنده هرور  
 ابتدی بونده هم مقیل هم خوابه معناسنه در یعنی انک نفسی کیرو اکادیدیکه حول  
 وقوت بالکلیه اللهکدر امدیوک جبرائیل علیه السلام ایله نه مناسبتی وارد که  
 مصاحبته انکله هم خوابه اوله و مقارنت و مجامعت قیله آزر ایله خلیل نیجه ممکن  
 اولور دوزیله و کذلک رهزن ایله دلیل نیجه ممکن اولور که دوزیله و بریره جمع اوله  
 واتحاد قیله بوزن رهزن و شیخ قدس الله سره حضرت تلی دلیل پرفظن کیدر  
 کذلک آزر ایله خلیل و دیو ایله جبرائیل علیه السلام کیدر ایکی ضد بریده جمع اولسه  
 کر کدر اگر بونلرک ماینتنده ضدیت اولیدی نیچون بزبریده جمع اولورلدی و نیجه  
 زند کانبک قیلورلدی کانه مریدك نفسی شیخ حضرت تلینک اکانوعا ضدیتی  
 یوقدر دیمی ایهام ایلمک مراد ایلم الحاصل بو وسوسه و نفسک بو گونه خاطره لرینه  
 دوشوب آتی دفع ایده مدی

\* یافتن مرید مرادرا و ملاقات او با شیخ نزدیک ان یشه \*

\* منثوی \* اندرین بود او که شیخ نامدار \* زود پیش افتاد بر شیری سوار \*  
 شیر غران هیرنمش رامی کشید \* بر سر هیرنم نشسته آن سعید \* نازیانش مار زبود  
 از شرف \* مار را بگرفته چون خرزن بکف ( بو فکرده ایلی اول مرید که شیخ  
 نامدار حضرت تلی فوری او کته واقع اولدی بر شیر اوزره سوار یعنی اول مریدك  
 مرادی اولان شیخ اول مریدك او کته کلدی نامدار ابو الحسن خرقانی حضرت تلی



بر شیر اوزره سوار اولمش فوری اول مریدك او كنه كلدی اگر یحیی شیر اول شیخك  
 هیزمنی چكردی اول سیدایسه هیزمك اوزرنده اوتورمشدی شرف كرامتدن  
 آنك نازیانه سی برارلك مارایدی ماری خوزن كبی كقبله طومش ایدی خوزن  
 برلنكجه دیرل الحاصل اول شیخ كامل اول مریدك او كنه شو حائده كانیکه برقان  
 ارسلانك اوزرینه وافر اودون بوكلتمش و كندبسی دخی اول اودونك اوزرینه  
 اوتورمش الله برارلك بیوك ییلانی قاجی ایدمش و برلنكج كبی آتی الی ایله طومش  
 چیقہ كلدی پس بو عز یزدن سائر كمال مرتبه سنه واصل اولان و بلبرده دخی  
 بوقوت و بوكرامت اولدیغنی بیان ایلدكه شروع ایدوب یوررل \* مشوی \*  
 تویقین می دانكه هر شیخی كه هست \* هم سواری میكند بر شیر مست \* كرچه آن  
 محسوس و این محسوس نیست \* لیک ان بر چشم جان ملبوس نیست \* صد هزاران  
 شیر بر انسان \* پیش دیده غیبدان هیزم كشان \* لیک يك يك را خدا محسوس  
 كرد \* تا كه بیند نیز او كه نیست مرد ) سن یقین بیلدكه هر بر شیخ كاملدكه  
 وارد هم شیر مست اوزره سوارلك ایلر شیر مستدن مراد نفس اماره در یعنی همان  
 شیر مست اوزره سوار اولمق وانك اوزرینه باری تحمیل قیاق همان شیخ ابوالحسن  
 قدس سره حضر تلرینه مخصوص دكلدر سن بونی یقین بیلدكه هر عصرده كه  
 بر شیخ كامل وارد اول هم مست ارسلان اوزره سوارلك ایلر وانی زیر رانته الوب  
 وانك اوزرینه بینوب كیف مایشاء انده تصرف ایلر كرچه اول محسوس  
 و بو محسوس دكلدر لیكن او چشم جان اوزره ملبوس دكلدر نیچه یوز بیک شیر  
 بونلرك اولوغی التده غیبدن اولان كوزك او كنده هیزم چكیچیلردر یعنی  
 اگرچه او شیخ ابوالحسن قدس سره حضر تلرینك شیر سوار اولمی و الله ماری  
 قاجی المسی محسوس و منصوردر و بو هر بر شیخك شیر مست اوزره سوار اولمی  
 والله قاجی المسی محسوس و منصور دكلدر و لیكن بو هر عصرده اول شیخك  
 سوار اولمی چشم جانی كشاده اولان كسه لر اوزره ملبوس و مستور دكلدر  
 نیچه یوز بیک ارسلان كبی نفس اماره صاحب لری بو شیخك زیر تصرفده غیب  
 بیلچی كوزك او كنده اودون چكیچیلردر خلاصه كلام نفس اماره شیر زبان  
 كیدر بچن بر شیخ كندی بو كنی بر نفس اماره صاحبك اوزرینه بوكلتمسه وانی تحت  
 تصرفنه السه و استخدام قیسه همان شیر زبان اوزره باری بوكلتمك و اكاسوار  
 اولمق كیدر پس هر عصرده بو كونه شیخ ایسه چوقدر دیده غیبدانك او كنده  
 بوقتی ظاهر و اشكارا در بوده جائزدر كه شیردن مراد شیخك كندی نفسی و صد  
 هزاران اولسندن مراد نفسك صد هزاران صفاتی و مشتهیاتی اوله فی الحقیقه  
 شیخ اولدر كه كندی شیر نفسی زیر رانته اله و انده تصرف قیله و شول شیخك

صدهزاران مشتهیاتی اولان نفسی تحت تصرفه اله واکسوار اوله دیده غمیدانک  
 اوکنه صدهزاران شیرزنگ زیر راننده هیزم چکچیلر اولمش کورینور ولیکن  
 بعض عصرده بر بخدای تعالی محسوس ابتدی تا کم اول کسه که مر دکلدر اول دخی  
 کوره یعنی بعض زمانده خدای تعالی ولیلرک شیرسوار اولسنی محسوس ایلمسی اندن  
 اوتریدر که تا کم غیب بین اولین مر دلر دخی ولیلرک شیرسوار اولسنی والته  
 ماری قاججی المسنی کوره لر بوخسه بو محسوس اولان کرامت چشم جانی کشاده  
 اولان واحوال غیبی مشاهده قیلان اهل بصیرت ایچون دکلدر زیر چشم جانی  
 کشاده اولان وغیبی مشاهده قیلان اهل بصیرت بوی بویله کوررلر که شیخ  
 اولا کندی نفسی شیرینه سوار اولسه و اماره صفتلرنی دست عقبله طوتسه و بعض  
 اماره صاحبینی دخی زیر حکمنه اسه وانلرک وجودنده تصرف قیلنسه وانلر اوزره  
 بارنی تحمیل ایلک لازم کلسه اول شیخ ظاهرده اولان ارسلان اوزره هم پادزن الله  
 بارنی بوکلدوب سوار اولغه قادر اولور که نفس اماره اوزره سوار اولوق و نفس  
 اماره صاحبلرنی تحت تصرفه المق هر وجهله ارسلان اوزره سوار اولمقدن اشد  
 واقوادر وارسلانه سوار اولوق و ماری اننه قاججی المق اندن اسه اهل و ایسر در

﴿ مشوی ﴾ دیدش ازدور و بخت ندید آن خدیو \* کفت آزامش نو ای مقنون

دیو \* از ضمیر او بدانت آن جلیل \* هم ز نور دل بلی نعم الدلیل ( اول مریدی  
 ایراقدن اول اولوشاه کوردی و کولدی دیدی ای مقنون دیو آنی اشته یعنی  
 ای شیطانک مقنون و مغلوبی اول زن طعنه زنگ سو یلدیکی سوزلری کوش  
 ایتمه و قلبکدن دیو اعینک سکا یلدیکی و سوسه لری هم استماع ایتمه اول جلیل القدر  
 و صاحب ولایت اول مریدک ضمیرندن هم نور دلدن یلدی بلی اول نور دل  
 نعم الدلیلدر یعنی اول جلیل و عالی اولان صاحب کشف کوکل نورندنکه  
 اول کوکل نوری فی الحقیقه ضمیره و اسرار درونه کوزل دلیلدنر یلدی و عالم  
 و آگاه اولدی ﴿ مشوی ﴾ خواند بروی یک بیگ آن ذوفنون \* آنچه در ره

رفته بروی تا کنون \* بعد ازان در مشکل انکار زن \* بر کشاد آن خوش سراینده  
 دهن \* کان تحمل از هوای نفس نیست \* آن خیال نفس تست انجامیست  
 اول فنلر صاحبی اول مریدک اوزرینه اول نسته که بولده واقع اولمشدی  
 شمدیه دک بر او قودی یعنی اول مریده کندی وطنندن چیقوب شیخه ملاقی اولدیغی  
 وقتنه کلنجه یه دک بولده هر نه حالت ظاهرا و باطنا واقع اولدی ایسه بر بر اول  
 صاحب فنون او قودی اندن صکره زنگ انکاری خصوصتده اولان مشکاده اول  
 خوش سراینده اولان شیخ دهن آچدی و مشکل کشا اولوب معنی کوه لرلن اول  
 درویشک اوزرینه صاحبی بویله دیو که ای درویش اول زنگ جفاسنه تحمل

هوای نفسدن دکلدر اویله ظن ایلله که بنم اکانفسانی زیاده میل و محبت اوله اوله  
 واسطه ایلله نفسم ایذا و جفا سنه صبر و تحمل قبله اول سنک نفسکک خیالیدر اوراده  
 طورمه و مشیخت مر تبه سنه واصل اولان صافیلرک نفسنی کندی نفسکه قیاس  
 قبله که قیاس النفس علی النفس جائز دکلدر \* منوی \* کرنه صبرم  
 برکشیدی بارزن \* کی کشیدی شیر ز پیکارمن \* اشتران بختم اندر سبق  
 \* مست و بی خود ز بر مجلههای حق ) ای حقیقتدن غافل اکر بنم صبرم اول  
 زن طعنه زنک بارنی چکمیدی وانک بوکنی کوتور مییدی فچن شیرز بنم پیکارمی  
 چکردی بنم شیرز عسکرم چکدیکنی بنم اول زنک بلا و جفا سنه صبر و تحمل  
 ایلدیکم واسطه ایلله در پیکار بونده چری معناسنه در کو یا هیزملری چری منزله سنه  
 تنزیل ایلش اولور ای درویش بن سبقتده مست و بخود حقک مجملاری التنده  
 بختی اشترلم بختی بسرک کزیده دوه به دیرلر مصرع اولده ادات تشبیه اولان  
 چون لفظی مقدر اولور نسخه بختم اولدیغنی اوزره بعض نسخه ده بختم واقع  
 اولمشدر نفس متکلم مع الفیر صیغه سی اوزره بونسخه اوزره حرف تشبیه تقدیر  
 اولتمق لازم کلز ز را معنی بز سبقتده مست و بخود حق تعالینک مجملاری التنده  
 بختی دوه لر ز دیمک اولور یعنی ای مر بدن ازنده و یا خود قوافل اهل سلوکی  
 تقدم و سبقت ایلدکه حق تعالینک بوکاری التنده مست و بخود اولان بسرک  
 دوه لر کی بم اصلا بار کراندن الم واضطراب چکمزم \* منوی \* من نیم  
 درامر و فرمانیم خام \* تا یئندیشم من از تشنیع عام \* عام ما و خاص ما فرمان  
 اوست \* جان ما برودوان جوان اوست ) بن امر و فرمانده نیم خام دکلم تا کم  
 بن عامک تشنیعندن اندیشه ایلیم یعنی بن حق تعالینک امر شریفنی و فرمان شریفنی  
 طوتمغه نیم بخته ونیم خام دکلم سائر اهل اقتصاد کی که انلردخی هنوز وسط  
 سلوکه قالمشله و سابق بالخیرات اولمشله ( والسابقون السابقون اولئک  
 المقربون ) قولیله اشارت اولنان مقربلر مر تبه سن بولمشله در بن بوقومدن  
 دیککه عوامک طعن و تشنیعندن فکر و اندیشه ایلیم بلکه بز شول مقربلردز که  
 بز م عامز و خاصمز اول خدانک فرمانیدر بز م جائز یوز اوزره یلیجی انک طالبیدر  
 و بز م فکرمن و اندیشه من همان اولدر بوخسه بی معرفت اولان عوام کالهوامک  
 بز م قتمزده تشنیعه مدح و ثنایی بر ابردر \* منوی \* فردی ما جفتی مانه  
 از هواست \* جان ما چون مهره دردست خداست \* ناز آن ابله کشیم و صد چواو \*  
 فی ز عشق رنگ ونی سـودای بو ) بز م فرد لکمز و جفتلکمز هوادن دکلدر یعنی  
 بز م تنها عزب اولمز و تزوج ایدوب برخاتونله جفت اولمز هم مجرد هوای  
 نفسزدن اوتری دکلدر بلکه بز م حائز خدای تعالی حضرت تلرینک دست ارادتده



مهره کبیر مهره کاغده و بنه صیقل آورد قلمی مصقله به دیرلر و مشه بدلك  
 یووالقلمینه هم دیرلر بونده ایکی معنی بیله ممکن اولور یعنی بزم روح و قلبین  
 حق تعالیٰ نیک ارادت و قدرتی الهه مصقله والت کبی و حقه بازک الهه اولان  
 یووالقلم کبیر گاه اولور که بزی تک ایلو و گاه اولور که جفت ایلو و گاه جمع ایلو  
 و گاهی فرد ایلو و گاهی بوجهی عیون نامیدن غائب ایلو بو طقوزدانه حقه نیک  
 التده بساط زمین اوزره همیشه بو گونه بازی عجب ایلمکدن خالی اولمز شمول  
 هوا و هو شدن کچن و توحید شرابنی ایچن کسه لرزه اول ابلهک نازنی و بونک  
 کبی ابله و نادانلرک نازنی چکر زنه زنک عشقندن اوتری و نه بوی سودا سندن اوتری  
 بزاول خانونک رنگ روینه و خوش بوینه عاشق و سودا زده اولنلردن دکلز بدکه  
 رضای حتی انک جور و جفا سته تحمل قیلقده و دخی انک کبی ابله و نادان اولنلرک  
 اهانت و ایذا سته صابر اولمقده کور یز یس بالضروری بونلرک نازنی چکر ز  
 وزهرنی نوش ایده رز \* مثنوی \* این قدر خود درس شاگردان ماست \* کر  
 و فرلمحه مانتا کجاست \* بوقدر خود بزم شاگردلر بزمک درسیدر بزم ملحه مزمک  
 کروفری تا قنده در یعنی بوقدر هر ابله و نادانک نازنی چکر کمک و انلرک جور و جفا سته  
 تحمل ایتمک بزم شاگردلر بزم و مر بدلر بزمک درسی و سبقیدر استاد کامل و شیخ  
 و اصل اولنک مرتبه سی هر وجهه بوندن ارفع و اعلا در بزم که مفر بان درگاه  
 حق بزم محاربه و جدالمزک کروفری تا قنده اوله قیاس ابله ملحه جنکه دیرلر  
 \* مثنوی \* تا کجا انجا که جارا راه نیست \* جز سنابرق مه الله نیست \* تا کجا دید یکمز  
 اول بر که انده جایه بول بوقدر انده اللهک ما هنک سنابرق سندن غیری بوقدر  
 سنابرق روشنلکه وضیایه دیرلر و توضیح معنی بزم کروفر مز نه بره د کدر که انده  
 محل و مقامه بول بوقدر اول مرتبه ده الله ما هنک ضیاسندن غیری بر نسنه بوقدر  
 الله ما هنکدن مراد روح اعظم اولور که ( یکاد سنابرقه یدهب بالابصار ) آیت  
 کریمه سنک معانی باطنیسی مراد اولدیغی اوزره اول ما هنک سنابرق ابصاری  
 اذهاب ایلو که عیون ادراک ناس اکانظر قیلقه قادر اوله مز \* مثنوی \*  
 از همه اوهام و تصویرات دور \* نور نور نور نور نور نور ( دوکلی اوهام  
 تصویراتدن اول مرتبه دوردر که کوزک نور نیک نور نیک نور نیک نور نیک  
 نور بیدر نور لغوی اولان معناسی جلد اولده خرکوش حکایه سنده نور بچشده  
 و جلد ثانیه دخی بیان اولمشدر انلرده طلب اولنه و خلاصه کلام اول مرتبه که  
 انده جایه راه اولیه و سنابرق ماه الهیدن غیری بر نسنه اولیه اول مرتبه دوکلی و هم لردن  
 و تصویرات ذهنیه دن بعیددر جمع نورلرک اصلی و جمله ضیالرک حقیقه تیدر که  
 صوری و معنوی تقدر انواروار ایسه بوجه سنک اوهدنیدر \* مثنوی \*

بهر توار پست کردم گفت و گو \* تا بسازی باریق زشت خو \* تا کنی خندان  
 و خوش بار حرج \* از پی الصبر مفتاح الفرج ) ای درویش سندن اوتری گفت  
 و گویی اگر پست ایلدی منم مراد باریق زشت خوابله دوزیله سن بعضی نسخه ده  
 از زاء میجه ایله واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره معنی ای رفیق بن سندن اوتری گفت  
 و گویی پستندن ایلدی و ایله سن سو یلدی تا کم سن زشت خوی اولان رفیقه  
 دوزیله سن و برخوش دوزنک قیله سن کور که بن کنیدی یولد اشمله نیجه دوزنک  
 ایده رم ونه مرتبه حسن معاشرت قیلورم اگر سکا دخی خلق محمدی و اوصاف  
 اولیای احمدی ایله متخلق اولتی و انصاف قتلک کر کسه بهر حال کنیدی زشت  
 خو اولان بولداشکله بر خوشیجه دوزنک ایله و انک اخلاق سیئه سنه باقیوب تحمل  
 قیل تا کم خندان و خوش بار حربی چکه سن و زحمتی ارتکاب ایلیه سن الصبر مفتاح  
 الفرج مفهوم سندن اوتریکه زحمت و حرجه صبر ایلمک فرجک مفتاحی اولور  
 و صبر قیلان عاقبت نیجه درجه لر بولور \* مثنوی \* چون بسازی باخسی \*  
 این خسان \* کردی اندر نور سنهارسان ) چونکم بو خسان دنیا نیک بر خسیله  
 دوزیله سن سنترک نوره ایریشجی اولور سن یعنی بودنیانک ادانی و اسافلندن  
 برخس و دنیا کسه ایله دوزنک ایده سن و اکا خوش مدار اقبول انکله حسن  
 معاشرت قیله سن اول خس کر کسه سنک حاتونک اولسون و کر کسه اجنیدن  
 و اقرار بدن اولسون الحاصل ذکور و انانندن بریله مقارنت و مصاحبت ایلمک  
 لازم کلسه و اول حد ذاتنده خس و نادان و بد طبیعت اولسه سنک انکله حسن  
 معامله ایتمک کسک و انکله دوزنک قیلقنک انبیای عظام علیهم السلام سنترک  
 نوره سنی ابرشدر بجی اولور \* مثنوی \* کانیا نور خسان پس دیده اند \*  
 از چنین ماران بسی پیچیده اند ) که انبیای عظام علیهم السلام خسارک ریجی  
 چوق کورمشلردر بونجیلین مارلردن چوقلق طولشمش - لردر یعنی الله تعالی نیک اولوا  
 العزم اولان نبیلری دنیا خسارلندن چوق ریجی کورمشلردر که انک حد و حصری  
 یوقدر بونجیلین مودی باطبع اولان مارلردن قتی چوقلق طولشمش و متالم و مضطرب  
 اولمشلردر با خصوصکه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم - حضرتاری ( ما و ذی  
 النبی مثل ما و ذیت ) بیورمشلردر ادانی و اسافلندن حد و حسابه کلز اذا وجفا  
 کورمشلردن مع هذا ( اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ) دیوه همیشه انلر حقتده  
 خیر مدار قیلشلردر پس انبیای عظامه اقتدا قیلان و امت محمدن اولان سالکله  
 لازم اولور که کنیدی عصرنده اولان ادانی و اسافلک جفاریته و سفهای  
 روز کارک طعن و قدح لرینه صبر و تحمل ایلیه علی الخصوص بو زمانه ده اولان  
 اسافل و ادانی و سفها و جهلا اولقدر چوقدر که کلابدن زیاده و ذیاب ذی نابدن

ضرر روز یانده ارتقدر پس عاقله لازم اولان ممکن اولدیغی مرتبه بونلرله حسن مدارا  
 ایدوب انبیا کی صبر و تحمل ایملک اوزره اوله \* مشوی \* چون مراد و حکم  
 یزدان غفور \* بود در قدمت تجلی و ظهور \* بی زضدی ضدرا نتوان نمود \* وان شه بی  
 مثل راضدی نبود \* چونکم یزدان غفور حضرت تهرینک مرادی و حکمی قدمت تجلی  
 و ظهور اولدی ضدسز لقدن ضدی کوسترمک ممکن اولمز و اول بی مثل اولان شاهه  
 بر ضد اولدی یعنی چونکم یزدان غفور حضرت تهرینک قدمده مراد شریفی و حکم  
 لطیفی تجلی قیلوق و ظهور ایملک اولدی تاغیب هویتدن و کثر تخفیلک مرتبه سندن  
 عیانه کله و سـ و دیکی بیلنه بر ضدسز دن آخر ضدی کوسترمک ایسه ممکن اولز که  
 الاشیاء تکشف باضدادها موجبجه هر شیء لابد کندی ضدلیله منکشف اولور  
 و اول بی ضدو بی ندا اولان پادشاهک ایسه وجودده اصلا مثلی و ضدی  
 اولدی که حتی کندی ضدلیله بیلنه اما اسماء متقابله و اوصاف  
 متضاده ایله بومظاهر موجوداته تجلی قیلوب  
 کندو بی مخلوقته بیلدردی و بوجه دن  
 آدمی کندی اسماء و صفاتی  
 متقابله سنه مظهر ایدوب  
 انی خلیفه قیلدی

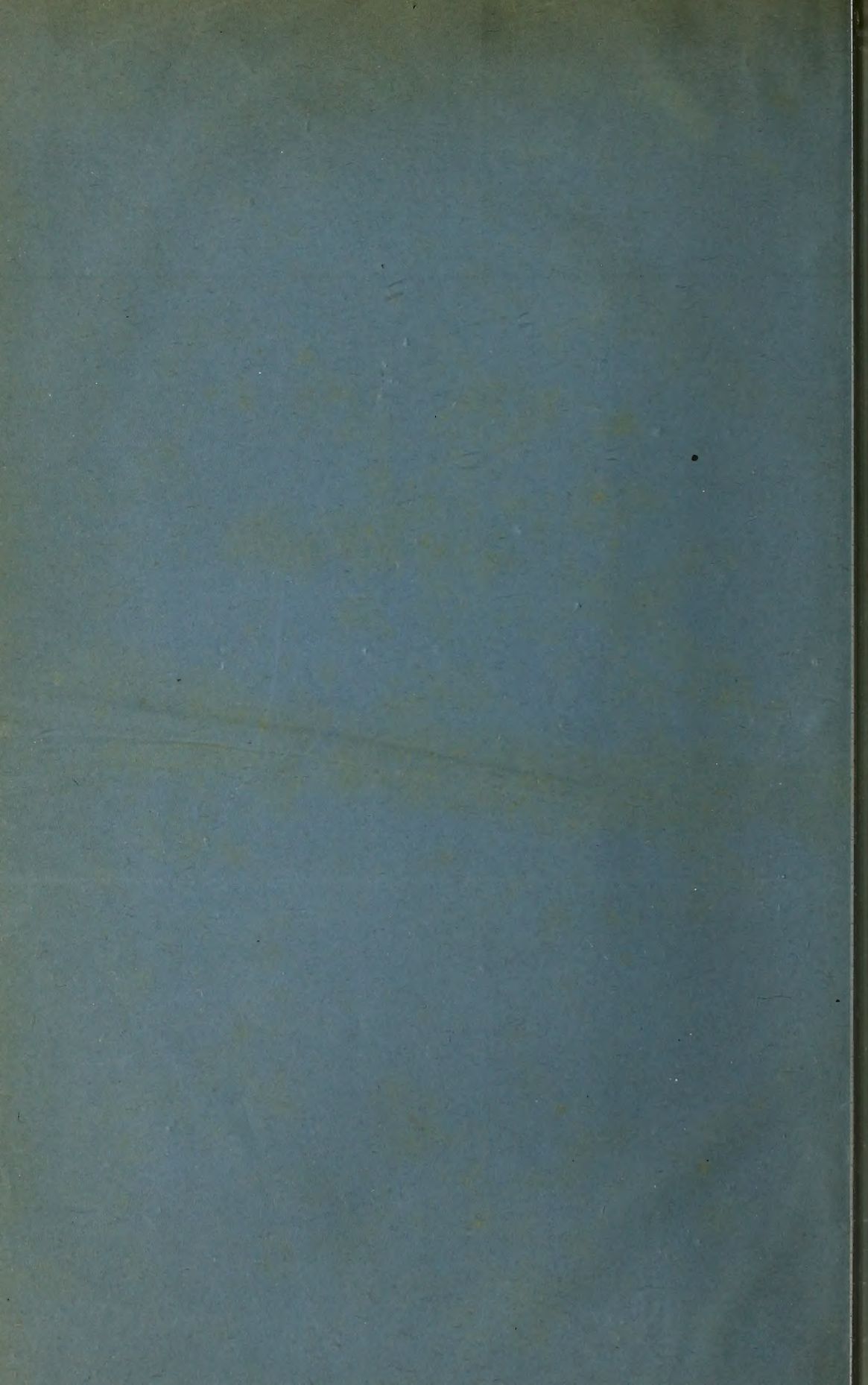
م

م

تم الجلد السادس و بلیه تکملته

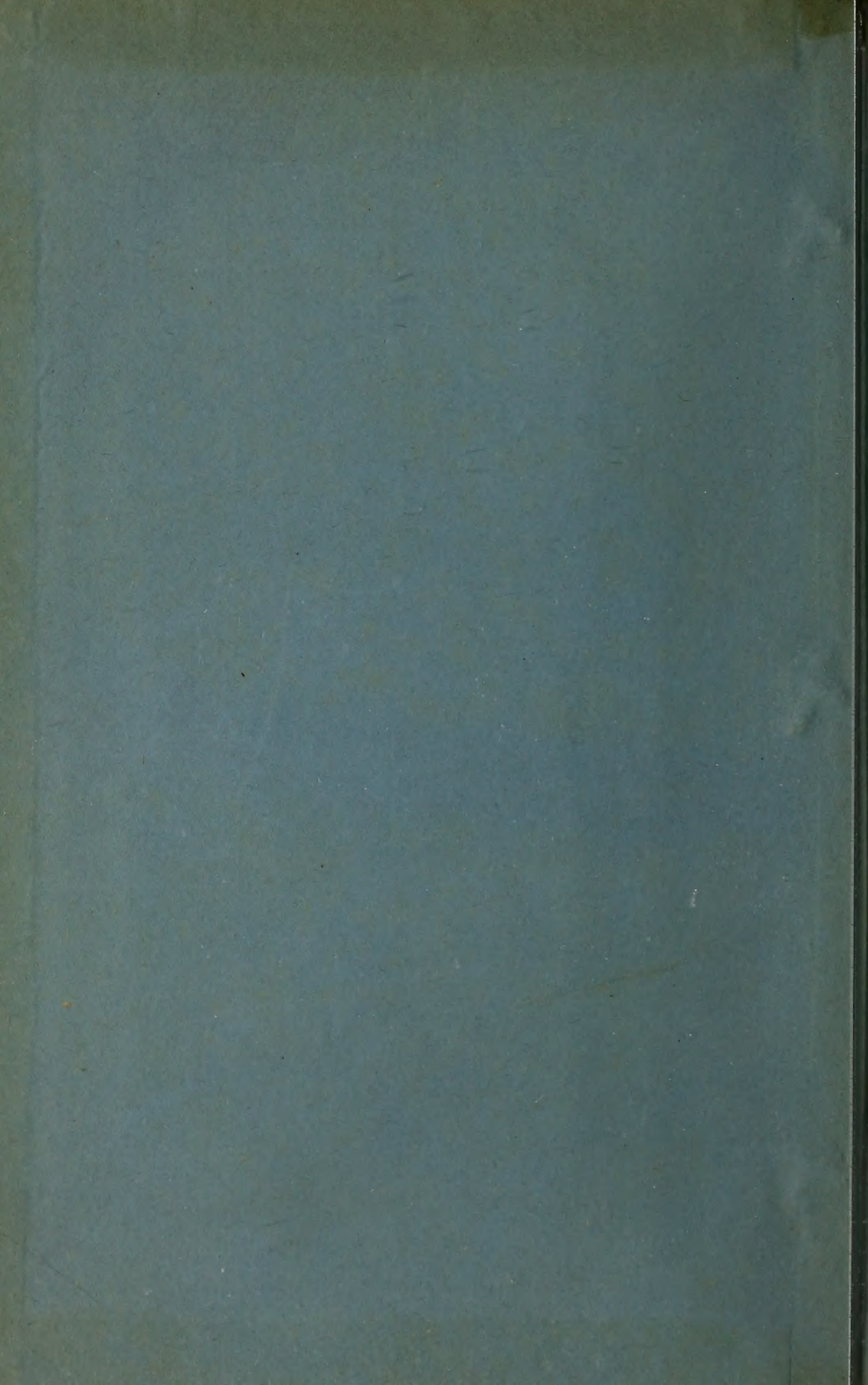














3 1761 10039974 0